شیخ علی علیمردان الیاس عبدالله

خلیل جعفرشاه

روضة الصفا جلد ششم

حمد و سپاس و آلای شکر بی قیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سراپرده عظمت او بر تر از کون و مکان
و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان **شعر** کل بارتقی الیه توهم من جلال احدیته
فالذی مع انه متقرب الی اعلی من سبحان مبدع الاشیاء بیابی کجا حمد و شکر خدای از دو سراپرده
جلال ما لک الملک که اساطین قامت رفعت و عبودیت در حضرت ذوالجلالش بر زمین مسکنت نهند و شعار
وانقیاد ازاوشان قبسان الی الحکم سلطان مبین موشح گردد و رایات الوهیت که خوافق جهت این
نهایت شای خضوع و خشوع بر ساحت عزت لایزالش مالند در زمره مسکنان مکانت والله تکمل کم فی
الارض منتظم شود **نظم** پادشاهی که پادشاه را پادشاهی رفیض نعمت اوست سروران و
تاجدار را گردن جان بطوق منت اوست و صلوات و سلام بر سید انام و ماهی ظلام دجای و شارع اسلام
که لوای دولت اعلا از آدم و من دونه تحت لوای مطرز است رایت نصرت و نایب نصرت یا ارجعت بر اعلام
معلم والی منیف و کنت نبیا و آدم بین الماء والطین متمکن مسند لکون من المنذرین بلسان عربی مبین ملکش
بنور شش ولکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالت را طراز و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
ما و مجلس احترام آفاق سید اعتصام مشوای امرو امت یا مقتدای فرقه مصطفی صدرنشین بارگاه اصطفا
ابوالقاسم حبیب الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم **نظم** ای صدرنشین دو عالم محراب زمین
آسمان هم ای کنیت نام تو مراد بوالقاسم احمد و محمد و شرایف تحف و رحمان و لطایف رحمت
و رضوان بر روان آل اطهار امجاد و اصحاب اخیار او باد که مبادی را شیر مجلس و در گلستان
ملت را صحن و چمن بودند چون رای جهان آرای جهانبان خداوند گاری ملک پیمای عرصه عطف رحمت
الهی صاحب قرآن قدسیه مالک اورنگ ساحت فرماید منبع خواجه اعراق و احسان مبانی و مرحمت
و اهتمان رکن السلطنه خاقانی عظمت حضرت سلطانی آن عطف او امیدوار و از جمله او مرسان خود

سلک نظام الشریعة و الدولة و الدنیا و الدین امیر علیشیر ادام الله تعالی علو مناصبه و سمو مناقبه
مقتضی آن شد که بنده کمترین بی بضاعت کلمات بخلاف شیوه منشیان و بملاحظه سعادت و نحوت سیاحی
دوران مجده و انقیاد از احکام فرخاسن در تحریر مجلد سادس که مشتمل است بر قضایای دولت حضرت صاحبقرانی
واکثر او لاد و امجاد ایشان انار الله برهانهم شروع نماید لاجرم علم مشکین رقم کمر اطاعت بر میان جان بسته در این
جلی ایشان خوض کرده و بحث علی سبیل الاستعجال بر ذکر نسب بطریق اجمال قیام نمود **گفتار در نسب صاحب**
قرانی امیر تیمور گورکان هر چند صاحب قران کامکار که قدوه سلاطین گردون اقتدار بود در گوهر شرف و صیت
پاک و علو نسب و فضایل بی عیار او ارشدی است و نمو آثار مناقب آبا و اجداد خویش که هر یک از ایشان بر سپهر رفعت
و کامکاری مه ری تابان و بر آسمان حشمت و بختیاری خورشیدی درخشان بودند استغنائی دارد **مصرع**
ما ماتاب چه حاجت شب تجلی را اما چون عادت اکابر جهان ترک منقول آنست که نسب خود را محفوظ داشته فرزند
از آن آگاه سازند هر یک بر قبیله و انساب خویش مطلع سازند بخشیان خلف شعار در بطون صحایف و متون
دفاتر سلسله نسب حضرت صاحب قرانی را بر این نسق ثبت نموده اند و سلطان کامران قطب الدین امیر تیمور گورکان
بن امیر طراغای نویان بن امیر برکل نویان بن امیر ایلنگیر نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغو خان بن ایردمچی
نویان بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومنین بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن النقوا
بعضی از حالات النقوا در قضایا گذشت و سلسله حضرت صاحب قران کامکار از اجداد چنگیز خان در زمان
قرا[اچار] تومنه خان بن بایسنغر خان جدا میشود و از او قبل خان جد سیم چنگیز خان و قجولای
نویان برادرش جد پنجم صاحب قران بود و امیر قجولای اول قبیله برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان
بعضی ممالک محروسه به پسر دوم خود جغتای خان امیر قراچار را ارزانی داشت و او بحکم در حضرت صاحبقران
و خدمتش در دوام ملک و استمالت لشکری و رعیت بر وجهی قیام نمود که خاص و عام زبان استحسان
او گشاده و در قاعده جهانگیری و لوازم کشورگشائی بر وجهی قیام و اقدام نمود که در ایران منصور نمود آثار
جلادت و انوار شفقت و عاطفت قراچار نویان بر عالمیان روشن گشت و بعد از وفات جغتای خان
قراچار همچنان در الوس او صاحب اختیار بوده و در ایام هلاکو خان که ترکستان حیات را از والی روح پرداخت
و چون قراچار نویان رخت تنزل دیگر کشید روزگار غدار سبب نادگار اختیار مقتضی طبیعت بود بطور رسالت
و حوادث ایام و لیالی او اقسام و جغتای خان بنا بر مترادف و متوالی گشت که در دیار ماوراء النهر و ترکستان
از شعله سیف و سنان جهان تیره و ظلمانی شده و میان اولاد جغتای بنا بر مخالف روی نمود که زبان
قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آید و بواسطه کثرت فتنه و آشوب فرزندان قراچار نویان بکوال قبة النجم آسمان

کو از شهر سبز که مولد آنحضرت بوده رحل اقامت انداخت و اولاد و احفاد امیر قراچار نویان نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن
متصدی حکومت آن دیار شده و هر پادشاهی که در ولایت ماوراءالنهر رایت حشمت و شوکت برمی افراخت حکومت
آن سرزمین را بدان خاندان ستوده آیین مقرر و مسلم میداشت گفتار در تولد حضرت صاحبقران گیتی ستان
انار الله برهانه مورخان در سالی که دولت چنگیزخان منقرض شد در ایران در شهر ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمایه
سلطان ابوسعید بهادرخان وفات یافت و در شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سال مذکور موافق ییل [illegible] که
مبدا دوره و سالها مقولت شعر طلوع کرد تابنده [illegible] برج جلال • بر آسمان نهم اختر مبارک فال
یعنی پادشاه تاج بخش گردون رخش خسرو کشورگشای عالم گیر خداوند افسر و سریر قطب الحق والدین امیر تیمور
گورکان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه در ظاهر قبة الخضراء و کش کش [illegible] کرمشری افاده سعادت
از وکند و زمره نوای خبر [illegible] آموز و جهان را بنور حضور [illegible] و منور گردانید از ناصیه همایونش
علامات جهانگیری ظاهر و از جبهه همایونش امارات عالم ستانی باهر شعر آن وعده که اقبال
همی داد وفا شد • وان کار که ایام همی خواست برآمد • چمن دولت و روضه مملکت از این نهال بهال و
گلشن جاه و جمال آراسته شد و در باغ ریاض آمال از نکهت آن گلدسته اشرف و اقبال شکفته گشت
نظم زموج بحر کرم گوهری پدید آمد • ز اوج برج فلک اختری پدید آمد • بباغ مجد و معالی گل طرا شکفت • نهال
دولت و دین را بری پدید آمد • و چون او آن رضاع گذرانید [illegible] اشرف [illegible] رشد و تمیز رسید خاطر
خطیر پیش بمداومت سواری و شکار و مباشرت رسوم رزم و پیکار مایل گشت و از ادوات لهو و لعب اجتناب
و احتراز واجب و لازم شمرد و از بدایت ده سالگی بصید وحش و طیر و [illegible] و تیر انداختن اشتغال
می نمود و تا آن زمان که بر اکثر معموره ربع مسکون مالک شد چنانچه کیفیت آن علی سبیل التفصیل در این [illegible] مرقوم
رقم بیان خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز و چون شوق سخن و نظم کلام اقتضاء آن میکرد که بعضی حالات
ماوراءالنهر که پیش از ولادت آنحضرت باندک زمانی و بعد از آن تا آن وقت که بر مسند جهانبانی تمکن یافت
در میان آید عنان کمیت خوشخرام قلم برای او حالات قزان سلطان و امیر قزغن منعطف گشت ذکر قزان سلطان
[illegible] امیر قزغن [illegible] در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه قزان سلطان
در اول [illegible] خان که از اولاد [illegible] بر سر سلطنت [illegible] گشت و جمیع بلاد ماوراءالنهر در تحت تصرف آورد و منازع
و معارضی حاکم فرمان روا شد و او پادشاهی بود بغایت متکبر و متجبر و سفاک و بیباک و باستعمال [illegible] مذموم
و استعمالی امور واجب التعظیم [illegible] داشت [illegible] شهوت بسیار فرمودی و در وقت خشم گرفته
در بستر رضا آمدی و از سیاست و فرط جفا [illegible] مجال سخن گفتن [illegible] که در پای تخت او

زانو میزده اگر آن بودی که [illegible] زدی و گاهی [illegible] معروض [illegible] و از امرا او پس مرکب [illegible]
طلب بدی [illegible] رسم [illegible] آوردی [illegible] بسیار [illegible] بازپس [illegible] ارکان
دولت زوال دولت [illegible] خارجات و [illegible] کار [illegible] حضرت احدیت [illegible] می نمود و چون نوبت
سیاست با امیر قزغن که بنور عقل و کیاست و کمال جلادت و شجاعت از امثال و اقران امتیاز داشت رسید
او را بخدمت طلب فرمود و [illegible] مضمون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران سپاه کرد که اگر پیش
دستی [illegible] این ظالم ستمکاره [illegible] درآورده [illegible] و اکثر امرا در مخالفت قزان سلطان با خود
متفق ساخت در حالی [illegible] گردانیده و دانشمندچه اغلان را از نسل اوکتای قاآن [illegible]
قوت [illegible] داد و قزان سلطان [illegible] منصور [illegible] بلشکری فراوان در حرکت آمد
و از [illegible] گذشته [illegible] در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه [illegible] تاقات [illegible]
[illegible] امیر قزغن رسیده [illegible] و [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] و قزان سلطان خان [illegible] و [illegible] او در [illegible]
و امیر قزغن [illegible] منصوره [illegible] آورده [illegible]
[illegible] و قزان سلطان خان [illegible] و [illegible]
و [illegible] امیر قزغن [illegible] چون قزان از میان [illegible] لشکریان از
[illegible] قزان سلطان را [illegible]
[illegible] امیر قزغن [illegible]
[illegible] دانشمندچه اغلان [illegible] تا
[illegible] دانشمندچه اغلان [illegible] پادشاهی داد ذکر امیر قزغن و [illegible]
[illegible] چون زمام اختیار دیار ماوراءالنهر و ترکستان در دست اقتدار امیر قزغن آمد مجموع آن [illegible]
و امصار را از نور عدل [illegible] و [illegible] آل [illegible] و [illegible] کرد [illegible]
[illegible] و در تعظیم سادات عظام و اشراف [illegible] و [illegible] و اصحاب [illegible]
تمام فرموده و در زمان دولت او [illegible] و در ایام حکومت او [illegible]
کس [illegible] خاص و عام مشمول عاطفت و احسان او گشته [illegible] و [illegible] لطف و [illegible]
[illegible] ملک [illegible] کشید [illegible] و [illegible] محاصره [illegible]
میان ایشان مصالحه [illegible] امیر قزغن [illegible] ماوراءالنهر [illegible] دیگر

یافت و اگرچه پسر امیر قزغن امیرزاده عبدالله لشکری بخوارزم برده آن ولایت را در حوزه تصرف و تسخیر در آورد
و امیر قزغن در زمستان در سرای بسر بردی و در بهار در مرغزار قراتوربه بودی و خوشش زیب و زینت دادی و تابستان
و فصل خزان در شهر مونک توطن نمودی و اکثر اوقات بشکار جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثنای
این حالات قتلق تیمور که خواهر خاتون امیر قزغن در حباله نکاح داشت از امیر الیاس بود که او را الکوت اسیل
بود لدای سرا او را گردانده و امیر قزغن جهت حافظ مصلحی منصوب را موقوف داشته و آن [illegible]
زاده کینه در دل گرفته منتظر فرصت می بود روزی که امیر قزغن با معدودی چند از سالی سرای سوار شده
از جیحون گذشته در اراسنک آهنگ جانور انداختن کرد آن جوانمرد زاده با جمعی از اهل فتنه غدار از کمین غدر
بیرون تاخته بر سر آن امیر عادل راند و سرای وجود او را که خدای او [illegible] خاصی [illegible]
حضرت امیر قزغن قتلق تیمور را گاهی کرده در قندز با ورسیده [illegible] را بتیغ قهر و انتقام از
یکدیگر جدا ساختند و بعد از حادثه امیر قزغن ولد امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده بجای او نشست و امرا
سر در دایره متابعت و مطاوعت او آورده در مسند حکومت تمکن گشت و چون امیرزاده عبدالله را
بجهت هوای سمرقند فردوس مانند خوگر شده بود خواست که بآن طرف رود بیان قلی را که بدستور
معهود او را خان الکاشته بود با خود برد امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی پدرش
از خوم و مقطع و رمی است امیرزاده سخن ناصحان گوش نکرد و بسمرقند رفت و در آنجا هم در اثنای نازطبیعی که
رجوع بیان قلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور شاه اغلان پسر تیمور خان را بجای برگرفت
و نعش بیان قلی را به بخارا برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی دفن کردند
و امرا از این قضیه متوهم شده آغاز مخالفت کردند ذکر قتل امیرزاده عبدالله و استیلای امیر بیان سلدوز
بر ماوراءالنهر بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از قاعدت و مطاوعت امیرزاده عبدالله متنفر شده
و دل بر مخالفت قرار داده لشکر جمع آورده متوجه آن شده و بنواحی کش رسید و امیر حاجی برلاس که
بن عم او باوی [illegible] خود همی گشت و باتفاق [illegible] زاده عبدالله نهاده بعد از جدال و قتال شکست بر امیر
زاده عبدالله افتاده و جمعی که در آن معرکه بقتل آمد و بقولی اکه گریخت و از جیحون گذشته باندراب
رفت و در آنجا بسیر برد تا فوت شد و علی ای التقدیر امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و امرا
و متعلقان امیرزاده عبدالله را از میان برداشته هر که از متعلقان امیر قزغن بدست ایشان افتاد
از پای در آوردند و امیر بیان بر دیار ماوراءالنهر استیلا یافت متصدی شغل خطیر حکومت گشت و چون او
مردی سلیم النفس کم آزار بود و جهانبانی و سیاستی تمام نداشت پیوسته بشرب مدام و مجالست سرو قدان

بگسترد و در خلال این احوال امیر تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین بر افراشته بر ولایت ارزی در روی کشید و امیر
حسین معتمدی نزد امیر صاحب قران فرستاده صورت حادثه را در میان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید از امیران امیر
را از حضرت صاحب قران کامکار از فرط مروت و فتوت که ذات همایونش مجبول بر آن بود فی الفور بجمع لشکر
فرمان فرمود با وجود آنکه شوکت و اقتدار بمعاونت و مظاهرت امیر حسین در آورده در موضع قهلیقه
امیر خضر و ایشان باحشم و خدم آن پادشاه و جنود مقدم ملحق گشته و باتفاق در حرکت آمده و بتعجیل
در حصار امیر حسین را ملاقات کرده ضمیرش از وصول ایشان مسرور و شادمان گشته شرایط تفقد و دلجویی بجای
آورده و دشمن بجز او از دو گروه صف شکن و دلیران مرد افکن گریخته بود و روزگار خاک ادبار بر سر ایشان
بیخته و امیر حسین بعد از طوی و استمالت و اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان را دستوری دولت داد
خود باز گردید و روانه داشت و چون امیر صاحب قران از نزد امیر حسین گذشت مسامع علیه او این خبر رسید
که امیر حاجی برلاس که هنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده بود و متوجه خراسان شده
باز آمده است و امیر بایزید جلایر در خطه کش بجمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران چون بر حقیقت
اطلاع یافت آن قدر سپاه که همراه داشت از بیابان کش گذشته با امیر خضر پیوست و باتفاق متوجه شهر سبز
شدند امیر حاجی برلاس با دلاوران کارزار که خود را کم از رستم دستان و سام نریمان نمیدانستند
بطمطراق سنگ و رکاب گران باستقبال ایشان مبادرت نمودند و هر دو سپاه کینه خواه در موضع اقبار
بهم رسیدند و صفوف پیکار آراستند و جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نمیدادند و گرد
گنده گان آن گاو زمین بهم گرفت و از بسیاری خون افکندگان بساط ارض بامرکز نم فرو رفت و ارا
میمنان از دو طرف کشته شد آخر الامر نسیم فتح و اقبال بر پرچم رایت خسرو بیهمال وزید و امیر حاجی گریخته بسمرقند
رفت و پناه با امیر بایزید برد و حضرت صاحب قرانی و امیر خضر بجهات اجمالی روی توجه بآن جانب فرود
مانند نهادند در اثنای طریق لشکرش که وابسته کی حضرت صاحبقرانی بر جبین داشتند و راه خلاف سپرده
روی از اطاعت آنحضرت گردانیدند و گریزپای ایشان کام نموده با امیر حاجی پیوستند و امیر خضر بسبب آن
صاحبقران مکان نشد و غبار کدورت بر حاشیه ضمیرش نشست چنانچه از فحوای کلامش معنی بظهور
می پیوست و امیر با جمعی صادق ضمیر از آن تهمت بغایت آزرده خاطر گشت و طریق صواب از آن دید که راه
سمرقند پیش گیرد و با توغان بن قاوون بن فرغه بن قراجار نویان که از اعیان امرای چغتای پیش شهریاری سلطان
کس باده بود روان شد و چون پیش امیر بایزید رسید مقدمش از وصول آنحضرت اظهار ابتهاج و مسرت
نمود و از وظایف تعظیم و تبجیل ما بعد من بر الحقیل دقیقه مهمل نگذاشت و رایت اعتضاد و استظهار تعبیه

جو دا بر افراشت و در میان حال امیر بایزید و امیر جاکو آهنگ جنگ امیر خضر داشتند و چون حضرت صاحبقران بنیان
دولت ایلغمی ست انضاف پذیرفت و باتفاق سپاه بیکس و قوت ساخت امیر صاحب قران تیمور گورکان از سر
منغلای روان شد و در موضع سرو بیش گردان سران لشکر جهانداران سرد و کشور بهم رسیده و آتش حرب
و پیکار برافروخته شد و دیده با سوزن پیکان و کمندان برکشید گرد و خنک کشت و عاقبت امیر خضر انهزام
امیر بایزید بیمن مساعدت امیر صاحب قران با ظفر و نصرت مخصوص و ممتاز آمد و امیر جاکو کامران کا
پر تو التفات بر ضبط ایل و الوس خود انداخت و در این اثنا امیر بایزید خواست که نسبت با امیر صاحب
قران عذری اندیشد بجز قرارت و رای روشن بهتری ارون و طلعت ضمیر او اطلاع یافته بهانه رخاصت
دست پیش می گرفت و از مجلس بیرون آمده فی الحال سوار شد و روی به بیابان آورد و در کش رحمان
بسته دل بر خون و غبار ملک دیان نهاد و چون امیر جاکو برلاس از این قضیه آگاهی یافت قاصدی نزد امیر
قاصدی نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و پیغام داد که باید از آب بگذرد که عبدالله ... در لشکر وانم آورده دانید
مخالفت دارند و طرف ... اگر سپاه جول را جمع کند و من جوجان برلاس را با طایفه از ... بهود خواهم فرستاد
تا به تیغ آبدار غبار آن فتنه را که بالا گرفته فرونشانم امیر صاحب قران چون از کما حال آگاهی یافت ... خان
بن ... و از ... فرار نمودن بدان جانب می شود با سپاه جول روان شد و ... آن حادثه
وجه همت ساخت و در اثنا امیر بایزید از ملکای کش ... نجات جست شتافت و چون امیر صاحبقران بحوالی ترمذ رسید
شیخ علی ... بوزم ... لشکری پیش آمد و ... سپاه ظفر پناه ... از شهر و روی بگریز نهاد و حضرت صاحبقران
چون از ... مهم پرداخت ترمذ کنده به مخیم اقبال بازگشت **ذکر توجه توغلق تیمور خان بوزم تسخیر ما وراء النهر** چون باردوگوی
حکومت ماوراء النهر بر دماغ توغلق تیمور خان استیلا یافت سپاهی بیحساب جمع آورده متوجه آن صوب گشت و بخجند رسید
و امیر بایزید کمر انقیاد بر میان بسته و امیر جان ... و ... برداره او خان نهاده برسم استقبال نامزد رفت
و امیر جاکو برلاس هم با اردوی خان پیوست و در اثنای این حالات پادشاه بگشتن امیر بایزید فرمان داد و امیر حاجی
برلاس از بیم سیاست پادشاه گروه ... الوس روی بولایت کش نهاد و با بعضی ایل و الوس خود از آب جیحون
عبور نمود و کشمیر ... توغلق تیمور خان بگیانی امیر جاکو فرستاده با ورا رسیده و محاربه نمودند چون برلاس
او منهزم گشته شد و امیر حاجی بخراسان شتافت و چون بخراسان که ... از ولایت جوین رسید ... بحرا
بحراورا با برادرش ... بمنطقه رسانیدند و ... وحشتی چون ولایت خراسان مسخر گشت ... حضرت صاحب
قران گشت جاجی از ... امیر حاجی معروض ... پایمال شده و آن ... بر سم ... قرار گرفت و ماحصل
خلاصه احوال امیر تیمور ... بشارت ... اردوی خان ... بوقت ... منفرد بود ...

باد شاه و تقرب تمام داشت منظور نظر التفات و اهتمام خان گشته ایالت ولایت کش بدستور سابق در تحت
قرار گرفت و پادشاه در قلب زمستان بتعمیر خویش روی توجه با امیر حسین نهاد و ... از ظفر مال مسطور است و ... لشکر
گران بحرب او فرستاده ... و دیگر نموده است و علی ای التقدیر چون سران لشکر در کنار آب وخش بیکدیگر
رسیدند ... و ... از امیر حسین روگردان شده و ... ساخت بخالفت
پیوست و امیر حسین بطرف ... بغنیمت شناخته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان نواحی ...
بلخ را تا ... غارت کردند و از این فتح ... قرمان خان امیر ... رسانیدند **ذکر مراجعت توغلق تیمور خان بیورت اصلی و وقایعی که بعد از آن روی نمود** چون با زمستان ... رسید فصل بهار
توغلق تیمور ... بیورت اصلی ... و جمعی ... از میان ...
... اختصاص ... اعتماد ... الیاس خواجه ...
و ما وراء النهر ... امرا و سپاه ... بیگ ...
صاحب قران ... و نواخت ... الیاس خواجه خان
... چون ... پادشاه ... امیر تیمور گورکان آثار رشد و اقبال و علامات
ترفع و جلال مشاهده می نمود ... آن ... برای ... فکر ... خواستند و خود از
... و ... سلطنت ... خان امیر بیگ ... و ...
امرا ... و چون امیر صاحب قران ... بیگ ...
... خان ... تواب ...
روی ... امیر حسین ... رسیده ... امیر
... و آن ... اندیشه ... امرا ... آگاهی یافت
... سوار ... و ... جام ...
در حین طلوع خورشید جهان ... رسید و از اول ... و ... طرفین
جنگ ... آتش حرب ... و کوشش ... که امرا
... بجای ... مجروح گشته ... در آن معرکه
صاحب قران امیر ... و امیر سیف الدین ... از ... ترکستان ... مشغول
شدند ... جنگ ... دشمنان ... حضرت صاحب
قرانی ... از جنگ ... دشمنان ... گردد

فی الجمله امیر حسین با هفت کس که با وی مانده بود و در پس لشکر تاخت و تیغ جلادت آخته در پس لشکر را بر هم کرده
دل از رزم خویش برداشتند و مردم لشکر متفرق گردانیده و باز مجتمع گشته قصد امیر حسین کردند حضرت صاحبقران
بر هم زد آتش امتحان آن خاکساران را برانگیخت و حمله انداخت و امیر حسین را از آن مهلکه بیرون آورده و با افغان روان شد
و مخالفان را نیز دیگر باره از آن محاربه اشتعال یافت و اسب امیر حسین زخم تیری از پا درآمد و خاتون ایشان
آغا بار کبر خود با او داد و امیر صاحبقران و دشمن را بتوک یکان بر جای باز داشت تا امیر حسین سوار شد و از آنجا
روان گشته به بیابان درآمدند و از آن هفت کس چهار کس که از ماوراءالنهر بودند در ظلمت لیل اسبان ایشان از
گرفته گریختند امیر صاحبقران توکل بر عنایت یزدان کرده با حرم محترم خویش اولجای ترکان آغا که
خواهر امیر حسین بود از بیابان بیرون آمد ترکمانان سر راه گرفتند امیر صاحبقران اولجای ترکان آغا
در جای پنهان ساخته و تیغ جلادت از نیام بیرون آورده عازم جنگ ایشان شد و درین اثنا حاجی
محمد نامی که در میان آن طبقه بود و دوست قدیم امیر تیمور گورکان آنحضرت را شناخته ترکمه را از جنگ
مانع آمد و اسب کشید و امیر را سوار گردانید و حضرت صاحبقران ضرورت آن شب در میان ترکمه
بسر برد و چون خجسته طلعت و دولت بی‌نهایت ایشان معلوم داشت روز دیگر دو صحاب و قطعه لعل بدیشان
بخشید و حاجی محمد سه راس اسب و ما یحتاج مرتب داشته غجرجی که نامش جارق بولابیگی بود ملازم
تا آنحضرت را با امیر حسین رسانید و امیر صاحبقران را سوار کرده به اتفاق متوجه محمودی شدند و با موضع
و جای فرود آمده دوازده روز در آن منزل توقف نمودند و در آن اوان علی بیگ جونی قربانی از حال ایشان
خبردار گشته سرنوشت برادر را بدان داشت که شصت نفر از مفسدان سپاه را بآن جانب فرستاد
تا امیر حسین و حضرت صاحبقرانی را گرفته با خان بردند و در موضع ماخان خوش باز داشتند محمد
برادر بزرگتر علی بیگ از جرأت و جسارت او آگاهی یافته از غیرت و جهت امیر حسین و امیر تیمور گورکان
تحف و پیلاکات فرستاد و زبان بتوبیخ و سرزنش برادر نادان خود گشاده پیغام داد که تدارک مافات
نماید و مراسم عذرخواهی بتقدیم رساند علی بیگ از فرط شقاوت و کمال دناءت و فوت حبث بدانها
محمد بیگ را تصرف نمود و اسپی مراغه گره گو یا در شان او گفته شده **شعر** پیچ دستان سام برده رستمش
داغ بهرام گور بر رانش • و شرحی دیگر که مثل آن قصه و حکایتش آمده **شعر** شب مولد او ان •
دعوت نوح • روز پیری زمان طوفانش • با ایشان داد و پاداش این حرکات ناپسندیده بعقوبت
شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و در آن وقت قدم امیر صاحبقران
که مبارک بستوی شکفته بخدمت آنحضرت اسپان تکو کشیده و امیر تیمور گورکان مجموع آن اسپان را

پیشکش

پیشکش امیر حسین کرد و بواسطه این نیکو بندگی مبارک بحری در ایام سلطنت آنحضرت بمراتب بلند و مناصب
ارجمند رسید **ذکر خلاصی صاحب قرانی از بند علی بیگ و شرح بعضی از حالات امیر حسین و صاحب قران**
چون حضرت صاحب قرانی و امیر حسین از حبس علی بیگ جونی قربانی خلاص یافتند با یکدیگر مشورت نمودند رای
ایشان بر آن قرار یافت که امیر حسین بطرف گرمسیر هرمز روان شود و امیر تیمور گورکان با ایل و الوس خود بخود
و بامضای این حرکت درآمدند حضرت صاحبقران کامکار چون بمقام خود نزول کرد ملک حسین کرای خواب
اختیاجی را طلب او فرستاد و گرای خواجه ایمان مغلظه بر زبان آورد که چون از اینجانب هیچ امری که موجب ملال
خاطر اشرف باشد بظهور نخواهد پیوست امیر صاحب قران بر این سخن اعتماد فرمود عازم جانب هرات شد و از آنجا
که ملک متوجه حبابور گشته برسید ملک حسین در اعزاز و احترام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورده اسب خاص
پیش کشید و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله بر رسم مرحمت داشته متقضی المرام امیر
صاحب قران باز گردانید امیر حسین چون شنید که امیر تیمور گورکان با ملک حسین ملاقات فرموده بولات
خود مراجعت نموده است او را نیز داعیه اختلاط ملک حسین شده روی توجه براه نهاد و روزی چند
رحل اقامت در آن دیار انداخت در آن اثنا توغلغتمور خان گماشته که از امرای او بود برسالت پیش ملک فرستاد
مضمون مقالات آنکه چنین استماع افتاد که امیر حسین بملک پیوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستید
ملک حسین پیش از نهضت انصراف ایلچی پادشاه امیر حسین را نکو روان کرد و در آن خاطر غافل کرها
در زاویه ناکامی بنشست و یکی از نوکران خود را که بهرام شاه موسوم بود با تحف پادشاهانه مصحوب ایلچی
باردوی توغلغتمور خان فرستاد و بر پادشاه بمقصد رسیده و بوسیله امرا چون شرف بساطبوس دریافت پادشاه
بعد از استفسار از احوال ملک گفت که چرا امیر حسین را بما نفرستاد بهرام شاه زانو زده معروض
گردانید که ملک حسین او را گرفته بقلعه نو فرستاده و وی در آن قلعه وفات یافته است ملک گفت که
مهمان را بتیغ باز رسانیده اند که او هنوز در قید حیات انتظام دارد پادشاه روی از آن گردانیده فرمود
که چون برادر ملک حسین او را مرده گفته مناسب چنان می‌نماید که ما نیز او را مرده تصور کنیم از وجود
و وجود و عدم او چه زیان و چه سود که خاطر دوستی عزیز مثل ملک را بواسطه او از خود برنجانیم بعد از آن
توغلغتمور خان ایلچی ملک حسین را بخلعت و تشریف سرافراز گردانیده اجازت مراجعت ارزانی فرمود و امیر
حسین چند روز در قلعه محبوس بود و درین اثنا از ملازمان خود شخصی را بیرون فرستاده بنوکران خویش که
انتظار او می‌کشیدند پیغام داد که اسب و جبه و سایر اسلحه او را در فلان شب در موضع معین جمع شده در ظلمت
لیل ریسمان از قلعه فرود آمد و بر اسب جهان نورد سوار شده عازم قندهار گشت **ذکر محاربه امیر حسین و امیر**

صاحب قران با جماعت لشکریان چون ملک حسین حضرت صاحب قرانرا جهت انصراف ارزانی داشت امیر حسین
بصوب دیار خویش روان شد و چون از جیحون عبور نموده به بخارا رزدان که موضعی از توابع بخاراست رسید مهد
علیارا اولجای ترکان آغا را در انجا گذاشت و بطریق ایلغار از میان ایل الوس خود در آمده تقوکه توجین با یازده
کس بسعادت پای بوس سرافراز گشت صاحبقران با آنقدر از مردم متوجه خوارزم شد و از ان موضع کلارا ب
رانده و از جیحون گذشته بحوالی ریگستان در آمدند و بنابر شدت حرارت هوا کنار آب و سایه جنگل
مدت یکماه بر بستر استراحت غنودند و میر علی اولجای ترکان آغا انجا با میر صاحب قران پیوست و از
اوان ارغونشاه بورو الیغی و پنجاه کس دیگر در زمره ملازمان انخراط یافت و چون یکماه از توقف ایشان
بگذشت از دو سپاهی [illegible] بنابر رعایت حزم احتیاط از آب آمویه رانده خود را بساحل
نجات رسانیدند و الجای ترکان آغا موافقت نموده بملازمت بگذشت و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب
بسر برده بعد از ان متوجه سمرقند گشتند و چون امیر صاحب قران بمقصد رسید در خانه تغلق آغا که خواهر
بزرگ آنحضرت بود نزول فرموده چهل و هشت روز بگذرانید و چون نزدیک تابستان شد که زمانه غداری
آغاز کرد امیر صاحبقران و سایر ملازمان سمرقند را وداع کرده بجلکا [illegible] رفتند و مدت چهل و شش
دیگر در قریه [illegible] متوقف گشتند و بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه عادل [illegible] ازدها
و از ان شب در میان کنار آب آمویه آمده و در انجا با تور خواجه افغان و بهرام جلایر ملاقات فرموده هر دو [illegible]
مسرور و شادمان گشتند و باتفاق یکدیگر از ان موضع سوار شده روی بقندهار نهادند و [illegible] در آمده و در
میرکان پیش تومن کوداری کو [illegible] امیر حسین و امیر صاحب قران بوی پیوستند و از انجا عنان اهتمام
روی بسیستان نهادند و در ان وقت والی سیستان را دشمنی پیدا آمده بود که طاقت مقاومت او نداشت
دیده چون شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقرانی [illegible] توسل بایشان جسته گفت اگر بمساعدت
شما [illegible] دشمن از دست از من مندفع شود چندین نقد و جنس تسلیم نمایم معاونت او [illegible]
با هزار سوار بود [illegible] و بضرب شمشیر آبدار مخالفان او را بر خاک خوار انداختند و والی سیستان
بوعده خود وفا نکرده و امرا از ان موضع بیرون آمدند و جمعی کثیر از لشکریان همراه برایشان گرفتند و قتال
[illegible] داده امیر صاحب قران که در فن تیراندازی سرآمد ارباب فضیلت بود بهر تیری لشکری را بخاک
هلاک انداخت لشکریان سیستان چون آن حضرت [illegible] بیکبار بر ان حضرت تیرباران کردند و چند زخم
[illegible] مجروح گشت و سپاه [illegible] امیر حسین و امیر تیمور بگرمسیر
رفتند و امیر صاحب قران [illegible] جهت معالجه جراحات پیش تومن توقف نمود و امیر حسین با [illegible] کس

بجانب بقلان شتافت و چون بدان حدود رسید اوقی برادر زنگی [illegible] و سپاه جته سر راه بروی گرفته
بجنگ مشغول شدند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق گشتند و [illegible] دوازده کس سوار
و چهار پیاده از معرکه جان بیرون برده بموضع [illegible] رفت و چون جراحات امیر صاحب قران براحت
و سلامت تبدیل یافت با تمور خواجه [illegible] و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنگ منعطف گردانید
و چون یکچند در ان نزول فرمود کیفیت اوضاع و احوال امیر حسین بآنحضرت گفت [illegible] نوکری را برسانیدن مژده
نفس نفیس ذات همایونش پیش او فرستاد و پیغام داد که موعد ملاقات ارهنگ است و در ان اثنا صدیق برلاس
با یازده کس سعادت دستبوس حاصل کرده حضرت صاحبقرانی او را بخدمت امیر حسین روان کرد که تعجیل نماید
آمد و خود متعاقب او در سرعت سیر مبالغه نمودند [illegible] سپاهی سواران نمود حضرت امیر تیمور پیاده [illegible]
تعیین نموده [illegible] و حال معلوم نماید و چون خبرگیر شتافت خبر آورد که قراولی است و احسن آنست که آوازه
توجه امیر حسین بجانب بقلان شنیدند [illegible] استقبال می‌آیند بنابر اشارت صاحبقران اگر موافق
باشند [illegible] منازل قطع کرده
بارهنگ رسیده نزول فرمودند امیر تیمور کورکان جمعی را [illegible] ایشان [illegible] خبر رسانیدند که
سپاهی سواران از دور دیده [illegible] حضرت صاحب قران سوار شده و از عقب ایشان گشته و از طرف راست در آمده
پرسید که شما چه کسانید گفتند که طایفه از نوکران امیر تیمور کورکانیم که بخدمت او میرویم حضرت صاحب قران
رانده معلوم شد که تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین [illegible] و جمعی دیگر [illegible] قدم
پیش نهاده [illegible] و چون امیر صاحب قران با ملازمان [illegible] منزل [illegible] معاودت فرمودند [illegible] بهرام
که از ملازمت آنحضرت تخلف کرده در مجمع مانده بود و بعد از ان پشیمان گشته [illegible] بخدمت پیوست [illegible]
[illegible] و شوکت و قوت شد و چون صدیق [illegible] امیر تیمور کورکان با امیر حسین رسانید [illegible] اقبال
[illegible] سوار شده [illegible] سوار [illegible] پیاده روی [illegible] نهاد [illegible] موضع
با حضرت صاحب قران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بساط الفت و استیناس گسترده [illegible]
[illegible] در میان آوردند و در مصلحت ملک مشورت کردند [illegible] و روزی [illegible]
و در ان مقام قرار گرفتند و در خلال این [illegible] امیر حسین و امیر تیمور رسانیدند که منگلی بوغا سلدوز در قلعه [illegible]
[illegible] راه مخالفت گشاده [illegible] امرا بقصد قلع و قمع صاحب قلعه [illegible]
[illegible] بهرام جلایر [illegible] بقلعه رفت [illegible] منگلی بوغا را بخدمت رسانید و منگلی
بوغا از کیفیت حال اطلاع یافته و از حصار بیرون آمده راه فرار پیش گرفت و در اثنای این اوقات [illegible] کس

از قوم دولان جاون از غزارهٔ جسلم که فرزندان قدم در سلک هواداران دودمان امیر تیمور گورکان انتظام داشتند
برسیدند و مواد اخلاص و سپاه بوصول ایشان سمت ازدیاد پذیرفت و متوجه دره موصوف شدند و از آن
محل ایلس پیر ترمش که با دویست سوار بتاخت کلهای [illegible] آمده بود از احوال امرا خبر یافته با ایشان بهجت و حضرت
صاحب قرانی تیمور گورکان را با سه کس بجانب قلعهٔ قرشی فرستاد تا خبر با تحقیق نموده مراجعت نمایند و تیمور گورکان ار کدر
نزده گذشته چون بقلعه رسید که سپاه جته بغارت ولایت مشغول اند و حسب اتفاق با خویشان و متعلقان
خود دوچار شده و بعد از تقدیم مراسم پرسش با او گفتند که اهل و عیال تو در پی نزدیکی منزل اختیار
کرده اند اگر ملاحظه بدیدن ایشان روی نماید آن صادق القول صافی نیت جواب داد که چون محبت و مودت
نعمت از آشنایان خود درست خدمتکار را چه حد آن باشد که بخانه خود در آید و هرچند در آن باب مبالغه
کردند مفید نیفتاد و امیر حسین و امیر تیمور از صوف کوچ کرده بدره گز در میان اولجای توخافر در آمدند
و در آن موضع بسمع امیر حسین و حضرت صاحبقرانی رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر
جلال الدین برلاس و امیر هندوکه برلاس و طایفهٔ دیگر از معتبران که همیشان سپاه جته بودند مخالفت
کرده و مفارقت ایشان اختیار نموده و بترمذ گذشته رسیده اند امرا تولاق و تغار را نامزد فرمودند که از
جیحون گذشته ایشان را کیفیت اعلام کنند و امیر حسین و امیر تیمور گورکان بعد از فرستادن تولاق و تغار
از منزل کوچ کرده بچلکاه بلخ در آمدند در ظفرنامه بعد از آنکه گفته که چون امرا در بلخ بچلکاه در آمدند این حکایت
بیان فرموده که امیر ابوسعید پسر یاتمور منکلی بوغا رسیدند و گره از غلهٔ الوجود که گفته بود و پیش ابوسعید
داماد خود بود رفته و چندی دعوی برسر پانصد هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست جلادت گشاده
و چیکائی [illegible] به ظفرپناه رسیدند و برلب آب سیاه که در میان حایل بود جوشان و خروشان فرود آمدند
و از طرفین کنار آب گرفته کمین کردند صاحب قران ظفر قرین بمبلغ رجب اشاره الحرب خدعه نفس مبارک
بکنار آب رفته و هرگونه سخنان موحش داده و حکایات و فرموده آب تسکین بر آتش صولت و حرارت ایشان
ریخته و هرآینه کاردان صاحب ابد حکام حدوث وقایع مجسس بهر و لطف تغیر آن مقدار مصالح اند آن
رعایت نماید که از دست افتد از هزار شمشیر آن بخنجر گذار بر نیاید شعر کار ما راست کند عاقل کامل بسخن
که بصد لشکر جرار میسر نشود سپاه آن ظفرمآل از طرف آب کناره راه گرفته بر فتند و لشکر نصرت شعار بکنار
سوی [illegible] فرمانده و از این محل که از گیستند و مجال جنگ مترصد می بودند تا براین بلخ رسیدند تمام شد سخن
مؤلف ظفرنامه روح الله روحه در این مقال و کلام حافظ ابرو و تقریر مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمهم الله
در ایراد این حکایت با آنچه در ظفرنامه تحریر یافته موافق است راقم این حروف گوید که گفتار این سه بزرگوار

اقوامی

اقوامی مختلف را منقت و آن است که او خود از اطراف شکستن مخالفان چون توان گفتن که از جانبین طلب محل حجو
نموده منتظر فرصت جنگ می بودند و عاقبت حرب عظیم واقع شد بالجمله چون مردان سپاه کینه خواه در برابر خصم
رسیدند جهت اعدا را در میان گرفتند و برانغار و جرانغار و قول آراسته صفها راست کردند و از امارت
افضال امیر حسین و صاحب قران بیهمال که در آن موضع امیر سلیمان برلاس و سایر امرا که در ترمذ بودند تشریف قدوم
ارزانی داشته بحضرت صاحب قرانی پیوستند و تیمور گورکان نیز رسید و آنچه معلوم او شده بود از قضایای دیار ماوراء النهر
معروض گردانید و از روز از وقت زوال تا انتقال آفتاب بر تابت [illegible] جدال التهاب داشت مبارزان
طرفین دست بتیر و کمان برده در جنگ گشاده شد و از مبتش بسیار که از زخم پیکان کشته گردید شبها هم [illegible]
و در آن روز تیمور گورکان از رسیدن تیری مجروح شد مصرع سر او زخون درآمد بخواب و دلاوران هر دو
سپاه دست از جنگ باز داشته و پای از میدان کین بیرون نهاده در منزل خود رفته و آمدند و روز دیگر
که آفتاب سر در پی مواکب نهاد و جوانان مرد و لشکر دست بآلات حرب و ادوات طعن و ضرب یازیده قتال
از سر گرفتند و حضرت صاحبقران کامران حمله آورده اول کمدشت و تیغ قهر و کین در آن لشکر جلادت بر د
آیین نهاد و مخالفان هرچند بعدد بسیار و جمله تیر انداز و نیزه گذار بودند چاره کار خود در منازعه ندیدند
و از ضرب شمشیر آبدار روی ادبار بهزیمت آوردند و قفا را نهادند و امرا بعد از فتح مبین بر تو اللغات بر عرض کبر
ظفر قرین انداخت و هزار سوار جرار در شمار در آمد و حضرت صاحب قران با طایفه از ایشان پیشتر از دیگران روان
شده و بکنار جیحون رسیده و در کشتی نشسته از معبر ترمذ عبور نموده و اول بطرف قلعه فرستاد تا حقیقت احوال
معلوم کرده و لباس مع صلیه رسانند و خود بنفس خویش در کنار آب با لشکر رحل اقامت انداخت تا از پرده غیب چه روی نماید
و دوالان سپاه منصور بخواب رفته از شرایط احتیاط غافل و زایل ماندند و مقدمه لشکر و جونی برادر تو [illegible] بیکجک
از ایشان در گذشته بجز کنار معسکر همایون رسیدند و محل باییامشی لشکر و اقفه خصم نمود و با الضرورة خود را
بکشتیها انداخته عزم عبور کردند و صاحب قران دریانوال با فوجی از ابطال در حال در جزیره پای ثبات و ثبات
چندان بفشرده و در مقام مخالفت چندان بایستاد که مجموع سپاه از آب گذشته آنگاه حضرت صاحب قران مجبور
فرموده و مردم لشکر طرفین آب مدت یکماه جهت اقامت زده و مقابل یکدیگر نشستند و چون مدت منقضی گشت
امیر صاحب قران آتش در کشتیها زده عنان عزیمت بجانب خلم که از توابع بلخ است معطوف داشت و امیر حسین
در آن موضع متوسل ایل و الوس را جمع آورده بدست تجمع و خان روان شد و چون بطالقان رسیدند در
باب سوز نزول فرمودند و در آن موضع بحوب زانی و شرین تحفی متوسلان میان امرا و شاهان بدخشان صلح واقع
شد و امرا از بی آهنگ عزیمت از آن مکان کرده او تمر آب تباتیرای رفتند و از آنجا متوجه ختلان گشته از پول

گذشتند و موضع دشت تولک را معسکر ساختند و درین اثنا شبی صاحب قران مؤید را از بالین گشته
پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از پیش امیر حسین آمده گفت قدم رنجه باید فرمود که امیر را بحضور
شما احتیاج است آنحضرت متوجه شده و چون بمجلس امیر حسین رسید بولاد بوغا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر
از شیر بهرام حکایت کرده گفت در وقت چنین که مخالفان نزدیک رسیده اند هر کس بطریقی مواجب مسلوک
داشته از ما جدائی می جوید و به پای مردان راه مصادقت و مصاحبت می بوده و چهره موافقت عاقبت مخالفت
میخراشد و خاک بی آزرمی در دیده مردمی می پاشد امیر صاحب قران چند نوبت زبان نیز اسلوب و نصیحت شیر
بهرام گشاده و او هر نوبت از سخن نصیحت آنحضرت اعراض نموده پنبه غفلت در گوش می نهاد اگرچه ساحت
لیاقت از لجاج و عناد شیر بهرام آتش خشم و غضب امیر حسین افروخته تر می گشت اما چون وقت مقتضی
بازخواست نبود صبر و تحمل شعار خود ساخت و عاقبت شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب ختلان
روان شد و دران اوان نزد امرا محقق شده بود که [illegible] و سپاه جته سر کرده با بعضی امرا
پای جسارت بیرون نهاده اند و جمعی از سرداران و متعینان جته با هشت هزار مرد [illegible]
تشنه جدال و قتال را کمر بسته اند و حضرت صاحبقرانی اعتماد بر عون عنایت یزدانی کرده از شش هزار
کس که در لشکرگاه ظفر پناه بودند [illegible] اختیار فرموده از کثرت دشمن هیچ اندیشه نکرده در حرکت آمده در
پل سنگی سپاه طرفین بهم رسیدند و رایت مقابله برافراختند و از جانبین [illegible] دلاوران جانبین
اجتهاد در مراسم رزم و پیکار بموافقت خورشید جهانگذاری نمودند و چون عدد دشمن زیاده از مرتبه بود
که محاسب وهم آنرا در شمار آرد صاحب قران مؤید بتاییدات ربانی تدبیری که موافق تقدیر آید در روی نمود
بیان این سخن آنست که خسرو موفق روشن رای بیمن حضرت صاحب قران عدو بند کشورگشای کشورستان
امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا بهادر را با پانصد مرد که از این نزد و شیوه رزم و پیکار رستم و اسفندیار
بزخم ایشان کمتر از زال بود بر سر پل سنگی در مقابل مخالفان بازداشت و بنفس همایون با هزار و پانصد نفر که
مرغ [illegible] از آسمان از نهیب رمح شان در خطر بود بجانب بالای آب توجه نموده و در جوف اللیل مجموع آن یاران از آب
گذشتند سپاه جته را ازین معنی غافل [illegible] راه استیلا [illegible] چون شب درآمد صاحب قران فرمان داد تا
بر کوههای چند آتش بسیار برافروختند و امرا جته از استماع خبر روز و مشاهده شب متحیر و منتظر گشته پای
و ثبات شان متزلزل گشت و مانند حروف تهجی از هم فرو ریختند و روی ادبار بصوب دیار فرار نهاده گریختند
خاقان مؤید [illegible] لشکر ظفر قرین نصرت آثار فراز جبال [illegible] سیل از بحار راندند و تا میدان [illegible]
مخالفان گروه [illegible] زخم پیکان و ضرب سنان دمار از روزگار ایشان برآوردند و در آن منزل حضرت صاحبقران

آن ناحیه بغایت نرم و سست بود و چند روز مردم ببلای آن لای گرفتار شدند و قطار قطار شتران
راهوار و استران و حمل و بار فرو رفتند و زیان بار زندگی استعداد می یافت تا بزمانی رسید که بیشتر خلایق جهازها
برجای گذاشته و اسبها [illegible] قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا [illegible]
اثقال بهادر روی لای انداخته و راه ساخته بگذشتند و مبدا آوارگی در پانزدهم جمادی الاول تا آخر
جمادی الثانی بود که از آب و وحل خلاصی یافتند و پیش ازین واقعه حضرت صاحب قران کامکار تحف و
تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدی جهت فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و مردی
شیخ نام که در ملازمت ملک عزالدین حاکم جزیره بود سعادت زمین بوس دریافته و مشمول نظر
عاطفت و احسان گشته پای در طریق مراجعت نهاده و در اثنای راه دست درازی کرده مجموع آن [illegible]
و هدایا برگرفته بجزیره در آورده و ملک عزالدین حاکم جزیره بآن متمرد در ساخت و حضرت صاحبقران
فلک اقتدار دو سه بار حسب الفرمان محصل کس پیش ملک عزالدین فرستاده پیغام داد که شیخ را گرفته
بدرگاه ما فرست تا [illegible] و الا مجموع جزیره و قلاع و بقاع در زیر سم ستوران لشکر
[illegible] خواهد شد ملک بر حصانت حصار و آب شط اعتبار کرده بر نصیحت اعتماد ننموده
شعله دولت آن خاکسار [illegible] بیان این سخن آنست که چون حضرت صاحب قران
دانست که ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد نموده پنبه غفلت از گوش بیرون نخواهد کرد
روز شنبه ثالث عشر شهر جمادی الاول اغرق را [illegible] فرموده با لشکر فیروزی اثر از دجله
عبور [illegible] کرده و در وقت [illegible] آن روز [illegible] که در خواب غفلت بودند [illegible] رسید
و ملک عزالدین حاکم جزیره دران شورش و آشوب [illegible] یکی از لشکریان افتاد [illegible]
در شکنجه عقوبت کشید و بعد از آن که مال فراوان گرفت [illegible] ملک عزالدین [illegible]
بسیار جان از آن ورطه [illegible] بیرون برد و صامت و ناطق مملکت عرصه نهب و غارت گشت و چند
قلعه جزیره را [illegible] از نقد و چهارپایان [illegible] رایت نصرت [illegible]
اعدا از آنجا نهضت کرده معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرموده بود فرمان داد که
اموال را از اغنام و احمال [illegible] کشتی [illegible]
باردوی همایون پیوستند ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت سیوم و ولادت
شاهزاده الغ بیگ گورکان چون [illegible] رسید و [illegible] قرار گرفت
[illegible] بعد از فتح جزیره [illegible]

جمادی الآخر سنه ست وتسعین وسبعمایه لوای همت واهبت بصوب ماردین برافراخت وامیرزاده
میرانشاه گورکان برسم منغلای ازپیش روان شده احشام وصحرانشینان پایمال نواب حوادث
گشتند و روز دوم ماه مذکور حضرت صاحب قرانی با سپاه منصور بظاهر ماردین فرود آمده اطراف
وجوانب شهر محیط شدند و از آواز کوس وکورگه ولوله در گنبد خضرا افتاد و روز دیگر حضرت صاحب
قران کامکار با سپاه جوانغار وبرانغار متوجه حصار گشتند و پیش از همه لشکر قول نزد بهادر و
نهاده بپای بالا برآمدند وسایر بهادران دیگر از اطراف وجوانب حمله آورده دشمنان برانداختند و شهر مسخر
ساخته مخالفان از بیم جان روی بقلعه کوه نهادند ولشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بعضی
از دختران ماه پیکر خورشید منظر در زیر دست وپای دواب هلاک شدند وبسیاری از لشکری جا
تهی کردند وجنود ظفر انتساب اموال بحساب بدست آورده درپای قلعه بجنگ اشتغال نمودند
وآن حصاریست در نهایت محکمی واستواری برسر کوهی بلند واقع شده ومقدار یک آسیا آب
از آن قلعه نشیب می آید وشعرا وبلغا در منثورات ومنظومات خویش لطافت و حصانت آن قلعه
اشارت کرده اند وانحصار بقلعه شهبا تعیین فرموده اند القصه بهادران ودلاوران سپاه فرو
نشان آتش کارزار بازوی رزم وپیکار افروختند وچون خسرو سپهر احتشام حجاب ظلام در روی
کشیده دست از جنگ بازداشته درحوالی حصار توقف نمودند وروز دیگر جماعتی که بالای
قلعه رفته بودند پناه بکرمها گرفته فرود آوردند وارباب حصار چون قوت سرپنجه نصرت شعار مشاهده
کرده خوف و وحشت بر ضمایر ایشان استیلا یافته تضرع وزاری آغاز نهادند و بکمان زینهار خواستند
حضرت صاحب قران دولتیار از پای قلعه بازگشته باردوی همایون نزول فرمود و اهالی
تسوغات وپیشکشها بیرون فرستاده باج وخراج متقبل شدند واز اتفاقات حسنه که مردم آن
سرزمین را دست گیری کرد آن بود که در اثنای تضرع وتخشع ایشان ایلچی از جانب سلطانیه از پیش سرای ملک
خانم رسید که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ست وتسعین وسبعمایه امیرزاده شاهرخ
در قلعه سلطانیه حضرت واجب الوجود نعمت وبخشیده بخت فرزندی ارزانی داشت ونقد نجوم
بعد از مراسم احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد برافق شرقی بیت الرأس
انجمن متصل بوده و صاحبش آفتاب در حمل که برسم شاهزاده است قرار داشته **شعر** اسد طالع آمد
خداوند زور * گرانمایه دشمنان گشت کور * شرف یافته آفتاب از حمل * گراینده از علم سوی عمل * واز
این بشارت سواد اردوی ابتهاج ومسرت حضرت صاحب قران گردون منزلت روی در ازدیاد نهاده جهانبانی

که فلک اثیر رسیده بود بکلی شکست یافت وشکرانه این عطیه کبری از سر جرایم ارباب ماردین که
گناهی که قبول نموده بودند بایشان بخشید وزمام حکومت آن ولایت در قبضه اقتدار سلطان صالح
برادر سلطان عیسی نهاد واز آنجا عنان بجنبید وراه ایلغار کرده عازم جزیره شد وشاهزادگان وامرا
ونوینان هرکس براهی بازگشتند وخود بنفس همایون از راه سور مراجعت نموده چون بکنار شط
رسید امیرزاده میرانشاه بجهت ضبط آن ولایت بالا آب دجله برسم تعجیل روان ساخت
وخود از آن آب گذشته در مرغزاری که طیب نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود ونوبت
آنکه متوجه ادای مقصود شود **ذکر فتح قلعه آمد** حضرت صاحب قران گردون اقتدار منشور از آن مرغزار
کوچ کرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار امیرزاده میرانشاه گورکان ومحمد سلطان بهادر ایلچی رسید
خبر رسانید که اهالی قراجه بمحکمی حصار وقلعه مغرور شده واظهار سرکشی میکنند آنحضرت فی الحال ایلغار
جهانگشا مرادر مقدمه روان فرمود وخود با مجموع سپاه از عقب در حرکت آمد ولشکریان از آب دجله
که در آن موسم بغایت تنک می باشد عبور نمودند ودر ظاهر آن قلعه فرود آمدند وطناب اطناب
کشیدند وآن حصاریست که در رفعت بایوان کیوان لاف هم سری میزند ودر محکمی با سد سکندر برابری
میکند بنای آن تا مرکز زمین فرو برده اند ودیوار آنرا باوج علیین برآورده اند ومجموع باره آنرا از سنگ
تراشیده اند وترتیب داده اند وبغایت استوار شده وعرض دیوارش مرتبه ایست که در بالای او
ده سوار پهلوی یکدیگر توانند راند ودرسر باره هم از طرف شهر وهم از جانب بیرون بمقدار قامتی
دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند وبالای آن پوشیده بر فوق ایجاب بیرون بازو دیوار سنگین
مرتب گردانیده اند وبرجها در آن ساخته اند وسنگ انداز ها از آن گذاشته تا در وقت شدت
حوادث هوا وهنگام زیادتی سرما خلایق در آنجا آسوده توانند بود ودر اندرون حصار دو چشمه آب
جریان دارد وچند باغ پر شجر بارور در آن قلعه است وبنای حصار حالا تا زمان محاصره حضرت صاحب قران
مدت چهار هزار وسیصد سال بوده که در عرض آن اوقات بحکم کس بقهر وغلبه بران استیلا نیافته مگر
خالد بن ولید که برایت اسلام بعد از مدت طول محاصره از ممر آب شهر بیرون بنهانی درآمده وبرآن موضع مستولی
گشته القصه چون حضرت صاحب قران بحصار آمد رسید روز دیگر سوار شده لشکر را بر محاصره حکم
نمود وسپاه ظفر پناه چپرها وتورها پیش برده بجنگ اشتغال نمودند وهرچند از بالا سنگ میریختند
پای ثبات ودلاوران بهادران از جای خود متزلزل نمیشد وآنحضرت فرمان داد تا عثمان بهادر
وسید خواجه بهادر وارغونشاه هریک برجی را نقب زدند وراه آمد شد مهیا ساختند ارغونشاه پیش

بتعجیل برآمد و لشکریان از اطراف و جوانب حمله آورده و قلعه را که در مدت چهار هزار سال کسی تسخیر نکرده
بازو دست بدامن او دراز نکرده بود در دو سه روز مسخر ساختند و لشکریان در حصار ریخته قتل و غارت
و نهب و غارت آنجا غارت کردند و سپاهیان آنجا در نقبها رفته ناپدید شدند و بموجب فرمان نقابان
با تیشها و تبرها بالای برج رفتند و بتخریب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام بران
عمارت فرصتی دراز روزها می دیر بازمی بایست که اندکی میسر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته
دست از آن باز داشتند و از آن موضع کوچ کرده و درین اثنا اوزبکی جاندار بر راه حلی آمده عرضه
داشت که این صوفی را دگرگون کرده است و میگریزد برحسب فرمان در زمان او را حاضر ساختند
و بعد از پرسش گناه خود معترف شد جمعی را که با او درین باب اتفاق نموده بودند نام برد و چون
آنکه حضرت پادشاه خطابخش جرم پوش امثال این حرکات کرات و مرات از وی مشاهده فرموده
بود و بر وی صفوران پوشیده و در برابر اعمال ناپسندیده او مراحم خسروانه و صنوف نوازش ارزانی
داشته او را امیر تومان ساخته بود و در برابر افعال بعد از اولاد و احفاد پادشاه جهانگشای چنگیزخان
کسی بزرگتر از وی نبود چون تجدید این اندیشه خطا از وی ظاهر گشت حضرت صاحب قران بقید او و گرفتن
فرمان داد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی را که با او اتفاق نموده بودند بیاسا رسانیدند

ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب الناق و فرستادن بعضی شاهزادگان باطراف حضرت صاحب
قران باستحقاق بعد از تسخیر جاند متوجه الناق شد و در حلکه نهروان کوتوالان آن قلاع و دارای
آن قلاع حلقه اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون شتافتند و بتقدیم مراسم خلاف
مصر جایز شده باج و خراج قبول کردند که از وجه نقل صنعتی کرده خامه ... داوراند و چون
شهر باروی زمین از آنجا بگذشت راه را تغییر نموده و بجوجان تفحص فرموده مقرر شد که امیرزاده محمد
سلطان را با جانب فاریاب خاجور رود و رایت ظفر پیکر از راه سیواس و صحرای موش در حرکت آمد
و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود و با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت
برف اسب و شتر و استر بسیار در آن عقبهای تنگ که پیش آمد تلف شد و روز شنبه یازدهم رجب
از تمام عقبهای دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده صحرای موش مضرب سرادقات جلال
گشت و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان در انجمن باردوی اعلی پیوستند بس جای
که در مجموع ولایت کرجستان بحسن اخلاق مشهور و طاق بود و در آن موضع برفهای بوس استعداد
و سپاه را با ... بگذرانید و از آنجا ایسی کت بود که با نهایت اسپان نامدار که حکام ولایت

و اطراف برسم پیشکش آورده بودند دوانیده بر همه سبقت گرفت و حضرت صاحب قرانی
خدمتش را منظور نظر اشرف گردانیده مملکت او را با دیگر ضیاع و محقات او مسلم داشت و قاضی
قایت حاجی شرف الدین را بخلعت طلادوز و کمر شمشیر زرین مشرف ساخت و پیر صوفی را با او و سر او
با در قلعه تفلیس محفوظ و مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه
ظفر پناه بمحاصره الموق فرستاد و چون قرا یوسف و اخشام ترکمان آوازه ایشان شنیدند قرار بر فرار نمودند
حضرت صاحب قران گردون غلام ممالک ستان درین باب مشورت فرموده را بجانب فرار کرد
که جمعی را بیکایمشی ایشان فرستند آنحضرت برهان اغلان را سردار گردانیده سایچ اغلان و جهانشاه
بهادر با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمود تا او
گرتا انجا که میسر و مقدور باشد بروند و عنان باز نکشند و در دفع شر و فتنه ایشان سعی و اهتمام
تمام نمایند و تعجیل نمایند چون چند روز در آخر صحرا توقف نموده بجهت استیصال طایفه که تاخت
و شیوه دزدی شعار خود ساخته بدرگاه گیتی پناه شتافته بودند امیرزاده میرانشاه با لشکر
بهرام انتقام فرستاده فرمود که هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید او را در پناه امن و
امان گردانند و آنکه تمرد ورزد ولایت و الوس او را بتاراج دهند و از دقایق سیاست
کم مهمل گذارد و بعد از فراغت از گوشمال اعدا بجانب قلعه النجق رفته در محاصره آن سعی و اجتهاد
مبذول دارد و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که تواچیان باطراف ممالک محروسه روند و
لشکرها را کابامن کان جمع کرده بدرگاه جهان پناه آورند و ایشان برحسب فرمان روان شده
در اکناف و اقطار عالم جهت اجتماع عساکر گردون مآثر متفرق و پراکنده گشتند و رایات فتح
آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب الاطاق بازگشت و حضرات ابهت سمات ملکه
خانم و تومان آغا و سایر آغایان و خواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند در مولا از انجا بیرون
آمده متوجه اردوی اعلی گشتند و چون حوالی الاطاق محل گسترانیدن بساط جلالت مناط شد والی
هندلی چون در زمره تخواتان قدم انتظام داشت بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت
و پیشکشهای مناسب گذرانیده محل قبول دریافت و عرق عاطفت و مرحمت خسروانه در حرکت آمده
ایل آن ولایت را سیورغال او فرمود و حضرت صاحب قران در آن بیابان میل بشکار کرده
ملازمان رکاب نصرت انتساب بمقدمات آن مشغول و بعد از دو سه روز جرگه بهم رسید و آهوی

سفینه و فوج مثل کوه و کوزن بسیار افکندند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خوانین از آنحضرت جدا
مانده در سلطانیه اقامت داشتند در هنگامی که خبر آمدن ایشان بمسامع جلیله رسید شعله اشتیاق زبانه
کشید و براه اوج کلیسا در حرکت آمد و در اثنای راه ملاقات واقع شد و چمن آمال همگنان از رشحات
فیض سحاب افضال حضرت صاحب قران رویان و برومند گشت و از ذکر واقعه دلسوز امیرزاده عمر شیخ
بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته شاهزادگان و امرا و نوئینان مراسم تعزیت باز
ساختند آخر الامر چنانکه اگر بهارها باز ایستاده و زبانها از ناله خاموش شده و بمقتضای کل الانسان
مرکب من السهو والنسیان آن شکوه سلطنت و صدمه حشمت و شوکت بر خاطر دوستان و برادران
فراموش گشت و حضرت صاحب قران مظفر لوا پرتو التفات بر انتظام احوال مملکت انداخته و
قمع و استیصال اعدا او همت ساخته تمور خواجه آقبوغا بدو محمد درویش برلاس کوکی
قلعه النجق بقصد بر فرستاد و اهالی قلعه مال قبول نموده هر چه داشتند از نقد و صامت بیرون
فرستادند و با عیال و اطفال بر سر کوه آمده فریاد و الامان باسمان رسانیدند مزاج حضرت
صاحب قرانی که متصف بعدل و انصاف بود ایشان را از بیرون آمدن معاف و معذور داشت
و از آن موضع بازگشته و شب در میان کوچ کرده باوج کلیسا نزول فرمود و معاودت
در آن حال والی ارزنجان طهرتن که سوابق اخلاص با لواحق اختصاص جمع داشت با عطایا و هدایا
معلا رسید و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانیده بعنایت بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص
یافت **ذکر فتح قلعه اونیک** و چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت
پیش آمده روی نیاز بر ساحت بارگاه پادشاه عالم پناه نهادند و مصر پسر قرا محمد ترکمان که حاکم قلعه
اونیک بود بنیاد حافظ حظیر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر آن دیار شد و امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه ان
گرد و رایت نصرت آیت براه دیگر بعد از آن در حرکت آمده حضرت صاحب قران متعاقب شتابان
بیشتر از امیرزاده محمد سلطان در آن مقام رسیده لشکر فی الحال جنگ در انداختند و بمساعدت اول
روز از دوران پادشاه روی زمین حصار روی را مسخر ساخته با خاک یکسان نمودند مصر و اتباعش بقلعه
تحصن نمودند بهادران ظفر مآل پیاده گشته و چپرها و تورها گرفته فی الحال بکمر بار آمده نزدیک دروازه
رسیدند صاحب جوشن و خروش کوس **شعر** پیاده روان شد کمردار خیل سوی مصر مانند دریای
سیل چو مسند چون بقلعه رسیدند تنگ . برآمد ز هر جای کوس جنگ . ز قومی ز هر گوشه بگذاشتند . غو
زمین سو برافراشتند . وز آن گرد با سنان خدنگ . سپاه انجمن شد بآیین جنگ . چو مژگان خوبان دو صف تمام

یکی در نشیب و یکی در فراز . روز دیگر مصر بزیر باب خود را با تحف پادشاهانه بپایه سریر خلافت مصیر
فرستاده که بنده فرمان بردارم اما از مهابت حضر فلک فرسای یارای بیرون آمدن ندارم اگر این
نوبت امان یابم از اطمینان خاطر بخدمت شتابم غایت بنده نوازی خواهد بود حضرت صاحب قران
گردون غلام فرستاد که کار او ساخته فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبولست و با او گو مهر که از سر
است در گذشتیم اما باید که بنزد ما بیرون آید تا از خشایت ما شامل حال او گردد و ایشان ار کشته
و بقلعه درآمده و این سخنان با وی گفتند مصر از سر طالع ضعیف و بخت بد کلمات نیکو خواهان استماع
رضا امضا ننموده و اهل قلعه دست به تیر و کمان باز نهاده جنگ آغاز کردند روز دیگر امیر طهرتن پیش رفته
و مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرد و گفت که این چه سودای باطل است که بدماغ راه یافت
و پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام فرمانبرداری و خاکساری اویند و خلاف و نزاع می کنی و
نمی اندیشی که مهم بکجا سرایت کند و از عهده این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمد از استماع این کلمات خوف
و هراس مصر زیاده شد باز پسر خود را با پایمش که از خویشان نزدیک او بود و از دلاوران آن
سرزمین بمزید جرات و جلادت امتیاز داشت با اسبان بادرفتار بیرون فرستاده و ایشان
بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلی عرضه داشتند که مصر امید میدارد که آنچه سابقا التماس
نموده شرف انجاح مقرون باد حضرت صاحب قران دانست که مصر داعیه ندارد که بخدمت شتابد
لاجرم برمنع واجب الاذعان بحبس پایمش و اتباع او مقرون یافت و بهادران لشکر منصور در
شب پناه گرفته تا روز جنگهای مردانه کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که
بر آن چیزی نوشته بودند حاصل سطور آنکه میان مصر و پایمش خویشی نزدیکست و استمرار ثبات
قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خدمتش مقید گردانید قصوری تمام باحوال مصار خان راه
یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور از تحت این معنی پرتو انداخته بود در روز دو شنبه
صاحب قران پسر مصر را پیش خود طلبیده چون بپای تخت رسید روی بر قدم همایون بندگی
حضرت نهاده زار زار نمود و بزبان فصیح و عبارات بلیغ درخواست خون پدر نمود و عرضه داشت که اگر
پادشاه از سر کشتن او در گذرد من بروم و سعی کنم و با شمشیر و کفن بدرگاه جهاندار روی زمین آیم حضرت
فرمود که هر چند خون پدر تو بحقیقت است او را بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحب قرانی
از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرق سر او در پسر مصر پوشانید و حمایل یکی از شاهزادگان را از دوش
آویخت و او را با جمعی از خاصان و رعایت نامه و استمالت نامه بعاطفت بیکران نزد پدر فرستاد

واو از این میانه چون عقب در آوردند اهالی آن قلعه در خروش آمده زبان بدعای دوام دولت
ابد پیوند بگشادند و مقدم بندگان حضرت حبیب را بقدم اعزاز و احترام تلقی نمودند و مصر اکثار را بعیهای
فاخر و زر و جواهر داده باز گردانید اما از غایت وهم و هراسکی بی مقصود و فیروز و از مردود داشت که قدم از قلعه
بیرون نهد و خود را بیار کاه و فلک اشتباه رساند با نفس بی دلیل را از ان مهلکه بر باید و چون مصر ازین
تاخیر خاطر داشت حضرت صاحب قرانی فرمان داد تا لشکریان آماده جنگ و جدال شدند و استادان
ماهر عراده و منجنیق ترتیب دادند و بزخم سنگ خانهها ساکنان قلعه را ویران ساختند و در اثنای این
احوال ماه در مصر با تحف و پیشکش از حصار بیرون آمده روی نیاز و خضوع بر خاک مسکنت نهاده و زبان
استکانت معروض داشت که پسر من بنده وار از بندگان آستان است و راه جوان باشد که
در مقابل خدام عالی مقام آید لیکن از غایت خوف و دهشتی که دارد دست و پای میزند و الحق جای آن
دارد که شکوه این گروه که ملازم رکاب مهابت انتساب اند زهره شیر ژیان آب شود اگر مصر خوف
و هراس بخود راه دهد عجب نباشد حضرت صاحب قران او را خلعت داده و نوازش فرموده گفت که
پسرت بگمان دل و دلتنگی دارد باید که زود بحضرت ما شتابد والا هر چه بیند از خود بیند و اهل حرم
سرانگیک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصر را کنیزکان خاطر بخشیده و کسیل کردند و چون قلعه درآمد
کیفیت حال با پسر در میان نهاد مصر از غایت تغافل که داشت باز بعصیان اصرار نمود و فرمان واجب الاتباع
نفاذ پیوست که استادان ماهر در برابر قلعه عمارتی بلند سازند و در اندک زمانی بآن اشتغال نموده
عمارتی رفیع از ان حصار باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ و عراده و منجنیق محصوران از تنگ آمدند و چون
پانزده روز از رمضان بگذشت قلت آب بمرتبه رسید که مصر بیتاب گشته بجرئت از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ
و ایوان قلعه او بنگ از زخم سنگ با خاک یکسان گشت شعر آن مصر که که بود دیو خواب گشت
وان جبل کرمت که شندی سراب گشت و از کمال اضطرار و پریشانی باز مصر بابت عوز انزد میرزاده محمد سلطان
فرستاده زاری و تضرع از سر گرفت شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه جهان پناه رسانیده از آشفتگی مصر
و هراسکی او کلمهٔ چند معروض داشت آنحضرت فرمود که اگر بی خوف شتابد آسیبی برو راه نیابد و بر حسب
فرمان خلعت پوشانیده باز گردانیدند و آنحضرت با مصر ملاقات فرموده آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و
زبان بشکوه اوای کورانید که مصلحت در بیرون آمدن حوادث مصر به فرسته بود که زمال ضعیف لشکر بادیه و خمان
در هم خویش مشغول بود و حرکت اند بوج میکرد و مبارزان سپاه ظفر پناه از آن کمرهای قلعه برآمده و در
بالا رفتند و بیش از همه خواجه شاهین از هوای تسخیر قلعه پرواز نموده با صف کس در شب تاریک گری

بلند برآمد و در آن موضع مرتفع آتشی برافروخت چنانکه عرق حسب بهادران نصرت نشان در حرکت آمده و محافظان
اطلاع یافتند و همراه برایشان گرفتند شب تاریک بود و گرزهای بارنگ جنگی توی دست داده اما شاه
زخمدار شده بازگشت و فوشاه با طایفه از دلاوران دشمن نزار اندند و از موضعی که ارتفاع آن زیاده از
سیصد ذرع بود بر آمدند و به دیواری رسیده زیر بارو داخلی ساختند بر سر جو بهادران اشتغال و مصر
برین قضیه واقف شده خود را غرق سیل فتاده دید و نوکرانش از روی اعراض نموده اسلحه جنگ از تن
افکنده روی بگریز نهادند و مصر در روز جمعه غره شوال دل از یک و دل برگرفته مادر را با پسر بار دیگر بیرون
فرستاد و ایشان بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر فایز شده زبان بدعا و ثنا بگشادند و آن عورت بیچاره
روی بر خاک نهاد و زاری و فغان باسمان رسانید و از سر سوز و گداز برای پسر امان خواست مراحم
پادشاهی شامل او شده فرمود که خون او را بتو بخشیدم اما باید که بعد ازین لحظه بیرون آمده و اگر در آمدن تعلل
نماید خون چندین خلایق بعد از تسخیر قلعه در گردن او خواهد بود مادر مصر اندیشناک بازگشت و از صورت
حادثه پسر را اعلام داد و روز دیگر مصر با شمشیر و کفن بیرون آمده با میرزاده محمد سلطان التجا برد و پیشانی
بر خاک نهاده و گفت اگر شاهزاده خون مرا درخواست نماید مدت العمر وظایف بندگی بجای آورم و بنده زاده
باشم برادرانم خدمتکاری و جانسپاری قیام نمایم شاهزاده جوان بخت مصر را امیدوار گردانیده بدرگاه
عالم پناه آورد و کلمات او را معروض رسانید و شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحب قرانی خون مصر را بشاهزاده
بخشید و از سر گناه او درگذشت لیکن حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که سلطان عیسی را از آن موضع توقیف نموده
مصر را اسیر قید فرستادند ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل کردند و فرمان شد که تمامت آلات و ادوات
حرب و جنگ که در قلعه او بنگ بود بیرون آوردند و امیر اتمش بمحافظت آنجا منصوب گشت ذکر مراجعت حضرت صاحبقران
ممالک ستان و فرستادن لشکر بکاب گرجستان و ولایت امیرزاده ابراهیم سلطان شهریار گیتی ستان
کشورگیر و خسرو نصرت قرین اکمل بعد از تسخیر قلعه او بنگ پنج روز در آن موضع بساط نشاط افکنده و چون از لهو و لعب فراغت
روی بتو از انجا مراجعت نموده روز هشتم ماه شوال در اثنای راه جناب امیر حاجی سیف الدین از جانب دار السلطنه
آمده مهمات ملکی معروض داشت و حضرت صاحب قران در محلی که غیرت روضه رضوان بود فرود آمده چند روز
توقف فرموده و در روز دوشنبه نهم ماه مذکور فرمان داد تا طوی عظیم ترتیب کردند و دران طوی امیرزاده
ابراهیم سلطان را ولایت اذربایجان و نواحی آن ضمیمه گردانید و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده و روانه ساخت و امیر
بزرگ جاکو پیش ازین با طایفه از دلاوران بر غارش بوی تفلیس ابوی رفته بود و بانجا رسیده در باب محاصره
و جنگ مبالغه نموده و حاکم قلعه امیر بایزید چون شکوه سپاه منصور مشاهده کرد و دانست که بجز حال اهل حصار تنزل

حوادث روزگار خواهد شد لاجرم حیله اندیشه نموده امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر دست از محاصره
بازدارد و از پای حصار برخیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس مبذول داشته از آنجا برخاسته بقرب
آن موضع در محلی نزول کرد امیر بایزید بی آنکه امیر زیرک اعلام نماید شبانگاه از حصار بیرون آمده متوجه
درگاه عالم پناه گشت و چون باردوی همایون رسید منظور نظر مرحمت و عاطفت شده حضرت
صاحبقران تقصیر او بخشیده مال و تمغا و خلعت خاص و کمر زرین با او عنایت فرموده ملک موروثش را
باز گردانید و ایلچی فرستاده امیر زیرک را بازخواند و در خلال این احوال رستان افغان و امیر حاجی
سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه اقطاع با لشکر گران متوجه کرجستان
گشتند و آنحضرت بنفس همایون از حکلستان اولاق عازم آنصوب شد لشکر ظفرقرین از
اعدای دین هر کرا می یافتند قتل و غارت می کردند حضرت صاحبقران کامکار با اوبه و بنگاه را
و جمعی از امرا و نامداران چون بشهر فارس رسیدند در ظاهر آن که صحرای دلکش و منزلی بغایت خوش
بود فرود آمدند و از جمله فتوحاتی که در آن اوان روی نمود آن بود که اختر مبارک فال از افق جلال
طالع شده یعنی در روز پنجشنبه بیست و ششم شوال سنه ست و تسعین و سبعمایه حضرت ملک
متعال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند کرامت فرموده و به ابراهیم سلطان موسوم آمد
و بانوی عظمی کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از اتصال این بشارت خوشحال و مسرور گردانید
و مدت بیست دیگر در جشن و سور و لهو و سرور گذرانیدند حضرت صاحبقران بکمال مسرت
و شادمانی از مرغزار فارس کوچ کرده در دشت منک کول فرود آمد و در آن موضع امرا و بهادران که
بولایت کرجستان رفته بودند قلاع و بقاع آن ولایات را فتح کرده با غنایم موفور بازگشته بعز
بساطبوس فایز گشتند و بار دیگر طوی عظیم ترتیب دادند و چون از وظایف عیش و لوازم
طرب فارغ شدند شهریار کامگار از منک کول نهضت کرده بر سر تنه و سیع عوض نزول فرمود

ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند برحسب فرمان و توجه حضرت صاحبقران دیگر باره بطرف کرجستان

در بیست و یکم ذی قعده سال مذکور خاقان موید منصور فرمان داد
که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط آن مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشارالیه
عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین اتوق
در مرافقت آنجناب بسلطانیه روند و ایشان در آن موضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد
و نور باصره سلطنت و حشم باوجه برحسب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجماعت بار دیگر

او از صحبت جدا از خاطر انور پادشاه بحر و بر رسیده بود لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان
که بغرا قلعه اجی اشتهار دارد منعطف ساخت و ایشان بقلاع و جبال و مواضع استوار پناه برده بودند
سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته در باره آن بی دینان مراسم قتل و قمع و غارت بتقدیم رسانیدند
و مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نمودند حضرت صاحبقران کامکار کیان مرحمت با تفلیس که
شهری مشهور کرجستان بود و ملک سلاطین ایشان است رسید و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمد
و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه را با جمعی امرا برسبیل ایلغار باطراف آن ولایت فرستاده
از راه ایلی درآمد ابواب عاطفت و عنایت بروی مطیعان ساختند و هر کس که مخالفت نموده بود
او را برانداختند و ایشان برحسب فرموده همه کوه و دشت الکا غارت کردند و ایل و الوس آن
نواحی را کوچ کرده باردوی همایون آوردند و امیر شیخ نورالدین میر سارو بوغا را با لشکر گران
بکوهستان روان فرمود و ایشان چون بکوهستان درآمدند سیدی علی حاکم آن موضع ملک آن
را وداع کرده و از خوف جان روی گریز نهاد و شیخ نورالدین آتش نهب و تاراج در کوهستان
زده با غنیمت فراوان بدرگاه صاحبقران بازگشت و در خلال این احوال کس از جانب شروان
خبر آورد که پاشیخ ایشان علی افغان و الیاس افغان و جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا
جهاد دارد و در بند گذشته بعضی ولایات شروان شاه که باجگزار و فرمانبردار آنحضرت بوده تاخته‌اند
حضرت صاحبقران فی الحال بجانب ایشان در حرکت آمد مخالفان از توجه رایات ظفر نگار خبردار
شده قرار بر فرار اختیار کرده و از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت قشلاق در حلف دار
محمودآباد نموده عید سرا و خانات دیوان کیوان برافراشت و از آنجا معرسی بطلب حرم و اولاد بسلطانیه
فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا و فرزندان عالی مکان برحسب فرمان روان شده و منازل
طی نموده و از آب کر گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه در طالع
البخش نهضت نموده روی بدرگاه اعلی نهاد و چون نزدیک رسید حق تعالی نور باصره او را فرزندی
زیاده گردانید و حضرت صاحبقران از استماع این خبر بغایت فرحان گشته آن پسر را خلیل نام نهاد
و امیرزاده پیر محمد امیرزاده عمر شیخ بهادر برحسب اشارت علیه امیر سونجک و حسن جنداول و طغی
بوغا جمعی از شیراز کنار گشته و بملک فارس روان شده و در این مقام بعز بساطبوس سرافراز گشت

ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت و وقایع آن

سلطان احمد جلایر چون از
نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شده بجانب حلب میل نموده اعیان و اشراف آن دیار بموجب اشاره سلطان

بر توقی که در آن ایام فرمان فرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده و انجمن با تحاج او بود مرتب و آماده داشتند و سلطان احمد با جمعی از ولایت حلب بیرون رفت و برنشست می‌راند و برقوق کسی نزد او فرستاده معذرت خواسته و عذر خواست و پیغام داد که ملک و مال و خدم و حشم حکم مشارکت دارد و هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را اسب با ساز داد و خلعتی بخشید و کری مرجع داده عازم دمشق گردید کاران جد و سلطان را در دار الاماره فرود آوردند و اسباب مایحتاج ترتیب دادند و چند روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانید و روی بمصر نهاد و چون نزدیک رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نموده با او رعیش از در دوستی گذرانید و تکلفها کرد جاه بر جهت پیشکش کرده سلطان را از نیل گذرانیده در موضع [illegible] فرود آورده هر روز ماکولات لذیذ پیش او می‌فرستاد و سلطان احمد ترکات بسیار بمصریان میداد و چون ضیافت بنهایت رسید در امور مملکت مشورت نمودند و رای بران قرار گرفت که سلطان احمد با لشکرها متوجه حلب گردد و برقوق در عقب او روانه گردد و سپاهی عظیم آراسته گردانیدند و سلطان را گسیل کرده چون بحلب رسیدند شنیدند که حضرت صاحبقران از غزاوه گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بدشت قپچاق منعطف داشت و بنا برین مصریان را عذر خواهی کرده باز گردانیدند و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده خواجه محمود [illegible] وارد بغداد را که داشته بطرف بی [illegible] شتافت و سلطان احمد در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمایه بار دیگر بر تخت عراق تمکن یافت و بر خاطر خطیر پادشاه جهانگیر ظهور نمود که توقمش خان را مجددا گوشمالی بواجبی دهد تا دیگر پای از اندازه خویش فراتر ننهد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب دیار شمال و وقوع محاربه با توقمش

در اوایل زمستان که سلطان عدالت شعار با ستواری لیل و نهار فرمان فرمود بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب نظیر پادشاه جهانگیر ظهور نمود که مجددا توقمش خان را گوشمال دهد پرتو التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام و خدرات عصمت سمات را با اغروق بسلطانیه گذاشته فرمان داد تا میرانشاه [illegible] و تومان آقا و [illegible] از سلطانیه بسمرقند روند و دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در منتصف جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمایه قدوه آفاق با لشکرهای آراسته بجانب دشت قپچاق علم توجه برافراخت و پیش ازین حضرت صاحبقران ظفر قرین شمس الدین المالیغی را که مردی چرب زبان شیرین سخن بود و بر دقایق امور و [illegible] حکایات مطلع و [illegible] کلام [illegible] مقام عارف از محمود آباد با نصیحه مشتمل بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقمشخان فرستاده بود و او در بند گذشته بر دشت قپچاق

توقمش

توقمش خان رسید مکتوب خسرو آفاق رسانید و سخنان صاحبقرانی را از روی نکته دانی و کمال سخن آرایی بنوعی تقریر کرد که در خاطر خان موثر و جایگیر آمد توقمش خان خواست که دست در دامن صلح و صفا زند و زبان بکلمه اعتذار و استغفار گویا گرداند و غبار وحشت بزلال عذر خواهی بنشاند اما امرا او که از دولتش بهره‌ها داشتند از بیمغزی سر باز زدند و بد آموزان او را بکلمات مزخرف از جاده صواب منحرف ساختند تا در بادیه غفلت و پندار سرگردان شد و جواب خشونت آمیز اکثر در نامه نوشت و شمس الدین المالیغی را اندک جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقمش خان معروض داشت و از آن جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم هفت فرسخ باشد در عرض مکمل لشکر افواج سپاه مانند امواج بحر اخضر در خروش و جوش آمده و قول و دست چپ در دامن البرز کوه و قشون دست راست محیط بر ساحل قلزم لشکری که آراستگی و کثرت آن از زمان افراسیاب تا آن غایت در هیچ موضع کس نشان نمی‌دهد و حضرت صاحبقران موافق تاییدات آسمانی برابرش گردون خرام سوار شده از بدایت طلوع نیر اعظم تا غروب ظلام بر این قول و برانغار و جوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در آورده بهر فوجی که میرسید سردار آنجا حیث زبان بدعا و ثنا گشاده اسب می‌کشیدند چنانچه رسم و عادت ایشانست و آنحضرت شرف مجددت ارزانی میداشت و بعد از فراغ ازین امر شاهزادگان و امرای تومان و قوشونات بمحل خود روان شدند و از دربند گذشته بقومی از هواداران توقمش خان رسیدند و بنوعی جانب آن روز برشکان [illegible] و گرفتند که از هزارگی و از بسیاری یکی جان از آن معرکه بیرون نبردند درین اثنا توقمش خان شخصی از اقوام را برسالت فرستاده آن شخص چون بکنار اردوی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه دیده سراسیمه و حیران باز گشت و [illegible] تمام براند بلشکرگاه خویش پیوست و معروض خان گردانید که امیر تیمور گورکان با سپاه گران [illegible] نزدیک میرسد توقمش خان از استماع این خبر پریشان و حیران گشته قراچی را با طایفه از بهادران و دشت قپچاق منغلای ساخته روان گردانید و آنحضرت در موضعی نزول فرموده شنید که قراچی با خیل عام در کنار آب [illegible] نزول کرده است حضرت صاحبقران کامکار با دلاوران نامدار [illegible] گروه [illegible] و روی بدیشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بحضرت شمشیر آبدار دمار از روزگار دشمنان خاکسار بر آورده و از آنجا پیشتر رفته کنار آب سونج مضرب خیام نصرت انجام

گشت و توقتمش خان با لشکرهای گران بر کنار آب ترک فرود آمده و عرابها پیش داشته در استواری سعی
بلیغ نمود و چون انهزام قراتچی و از توجه آنحضرت آگاه گشت پای ثبات و وقار او متزلزل شده روی
گریز نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفرپناه گذاره پیدا کرده از آب ترک عبور نمود و توقتمش از آب قوی
رسیده توقف نمود و تواجیان و یساولان و بقیه لشکر را طلب داشت و حضرت صاحب قران نیز
در یاتول بواسطه قلت راه و سپاهیان کنار کنار آب بطرف ولایت جوارت در حرکت آمد تا ایشان
از غلات آن دیار بهره ور گشته باستظهار تمام کمر تیغ و قمع مخالفان بندند مقارن این حال یاولان
بمسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قپچاق کنار کنار آب
در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحب قران العون و الحمد بر زبان مبارک راند و میمنه و میسره
و قلب و جناح آراسته چون مسافت میان دو گروه بحسب تقارب پذیرفت آن دو شاه کینه خواه
در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جهت حزم و احتیاط یساقیان پیرامون معسکر همایون
خندق کنند و چپرها و صندوقها استوار کرده و بموجب فرموده عمل نموده باشارت علیه همه از شبیخون
بر حذر باشند و در آن شب اساتج اغلان از نژاد جوجی خان جره تهمد تاختن بوقایی قرار شد
گریخت و روز دیگر که سلطان سپهر ارتفاع از کمینگاه افق بیرون آمده یکسواره در میان میدان آسمان
از عقب روشنان فلک تاخت و شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده سر کیک را از تن جدا ساخت
بهادران هر دو لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و حضرت صاحب قران فلک شکوه نیز
ضمیر آفتاب تاثیر بترتیب و تنظیم لشکر ملک ستان کشورگیر انداخت و صف قول مرتب گردانیده
قول اول بفر وجود امیرزاده محمد سلطان زیب و زینت داد و بهادران صف شکن و دلاوران مرد
افکن او را استوار و استحکام و منقش همایون با هیبت قشون او را چون کوه آهن در عقب لشکر
قرار گرفت تا اگر خللی روی نماید تدارک و تلافی آن اشتغال فرماید مخالفان نیز از برابر ترتیب افواج
و صفها آراسته پیش آمدند و از جوش و خروش و نعره بهادران سیل افکن زهره شیر فلک آب می شد
و از گرد سم ستوران سواران شمشیر زن رخسار مهر و ماه بی تاب گشت و در این اثنا از جانب جانغار
شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست توقتمش خان جمعی از شاهزادگان مثل کونچک اغلان
و بیک ساروق و دیگر نوئینان مثل داود صوفی در مقابل میسره انجانب آمده بجنگ مشغول شدند
حضرت صاحب قران با قوشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بایشان نهاده
حمله کردند و مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز نهادند و از جلادت و صفت قوشون

جمعی از ایشان که گریختگان روان شدند و دشمنان فرو رسیده بازگشتند و از آن جمع فوجی که ایشانرا
تعاقب نموده بودند برمی راکشیده و فوجی بحضرت صاحب قران رسانیدند و توشونات متفرق شده
ایشان بی تحاشی پیش راندند بر آنحضرت حمله آوردند و امیر نورالدین بسیار بر فار جانب حقوق ایادی
و احسان صاحب قران گیتی ستان نموده و از جان گذشته فرود آمده و ایلداو با قشون و
به در رسیده فرود آمدند و قشون قول از پهلوی شیخ نورالدین پیاده شده سینه کردند و چون
نوجین با قشون خود رسیده و قول با ایشان منضم شده در خدمتکاری کمر بستند و تونک پیکان
سندان شکاف جان و تن خستند و هرچند بهادران دشت قپچاق متعاقب هم فوج فوج میرسیدند
و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه می نمودند و سپاه ظفرپناه که فرود آمده بودند مردانه بجنگ
مشغول بودند و جویهای خون در معرکه جریان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان انداخته و امیرزاده
محمد سلطان با قشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران باتفاق متوجه بر انعام کمین
شدند و بر هم پیکان و خنجر خون ریز دست از جان شسته باتوان خود را به آب پیاده گشت و دست خلاف
گشاده تیرباران آغاز کردند و دشمنان هر چند بهادر که رسیده و شمشیر و تیر از ایشان راندند از بد
دلان پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز گردانیدند و در اثنای این احوال امیر جهانشاه و
با فوجی از سپاه ظفرپناه و قطاو و امیر حاجی سیف الدین از گوشه درآمده باتفاق خود را بر قشون دست
چپ توقتمش خان زده ایشان را چنان راندند که دیگر هوس بازآمدن نکردند و تیمور خواجه آقبوغا نیز
وظایف شجاعت بتقدیم رسانیده مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مغفور
عمر شیخ بهادر بیک حمله آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان بسوخت و نام و ننگ پدر مرحوم خود را
هنوز پس از نیخته قندازهای آورد و لعلی بیک از مخصوصان توقتمش خان بود با بهادران و دلاوران
و عیاران خویش بمیدان درآمده زبان لاف و گزاف برگشاد و امیر عثمان عباس پیش خود مبارز
طلب داشت و عثمان بهادر با قشون خویش پیش رانده و هر دو قشون با یکدیگر درآویختند و بضرب شمشیر و خنجر
خون هم در صحرا ریختند و عاقبت عثمان بهادر به نیروی دولت روزافزون دشمنان را منکوب
و زبون گردانیده بهادران و سرداران ملازمان اقبال صاحب قران عدیم المثال که از مبادی حال
ملک ستانی اهل جد و اهتمام گشته یکباره همه را مستغرق و پریشان ساختند و توقتمش خان چون دانست
که کار بجای دیگر رفت و کارفرمای قضا و قدر نصرت دهنده لشکر صاحب قرانی است رو بمفارقت آل و
... خود ده با شاهزادگان جوجی نژاد و امرای دشت قپچاق از آن معرکه پشت بر تافتند و لشکر بهرام

انعام مع کس از انعام برآورده بسیاری از مخالفان را بقتل رسانیدند و فرزندان و تبار و امرا
رفیع‌مقدار مراسم ثنا بجای آورده زانو زده زبان بتهنیت گشادند و صاحب قران گردون اقتدار
ایشانرا در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت شعار از انجا در حرکت آمده کنار
آب خوی منزلگاه معسکر همایون گردید آنحضرت امیر شیخ نورالدین را از میان ارکان دولت امتیاز
داده بر سبب آنچه دران معرکه ازوی صادر شده بود اسب خوب و جامه طلا دوز و کمر مرصع باو بخشید
و مبلغ صد هزار دینار کپکی برسم انعام باو ارزانی داشت و غنایم و اموال که دران مصاف حاصل
شده بود با اغروق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه که پیشتر از جنگ از اسب افتاده بود و پای مبارکش کری
یافته بضبط اغروق تعیین نمود و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را در ملازمت
شاهزاده بگذاشت و متوجه تعقیب با لشکر شیر شکار در پی توقتمش روان شده چون کنار آب اتل رسید
عنایت پادشاهانه متوجه حال بیرارویس خان قومی اغلان گشت و جمعی از بهادران که در سلک ملازمان
قبضه علیا انتظام داشتند همراه او ساخت و کلاه زر و کمر مرصع و اسب زرین لگام او را سرافراز ساخت
و از آب گذرانیده زمام حکومت دشت قبچاق و الوس جوجی خان را در قبضه اقتدار او نهاد و خود
در انطرف بضبط سپاه و یاساق الوس مشغول شد و لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش خان
عروس ملک را سه طلاق برگوشه چادر بست و از بیم جان ترک خان و مان کرده بجنگلستان بولار
چند در آمد و خواص و مقربان او بهر طرف متفرق گشتند و لشکر فیروزی اثر تا آن نوبت بهر در دشت
قبچاق قتل و غارت کرده تا نزدیک ظلمات رسیدند چنانچه در یورتش قریب آن موضع رسیده بودند و امیرزاده
میرانشاه با بعضی از امرا که در اغروق مانده بودند اغروق را سر کرده در قالوق باروی اعلی پیوستند و چون
زمان غیبت حضرت صاحب قران از ممالک محروسه امتداد یافت اکثر شاهزادگان نامدار و نوئینان
رفیع‌مقدار بطفر کردار عازم رکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده
پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ را از فارس طلبیدند و برخی از امرا را به سمرقند کرده اند و با مضافات آن
بوقت حکم شد که شاهزاده مشارالیه با شش هزار کس پیشتر مراجعت نماید و غیاث الدین ترخان
و شمس الدین عباس بهادر و بدین نزول کرده اند شنیدند که قرا یوسف با جمعی از ترکمانان در نواحی الداق
است و عزیمت خوی دارد و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان چنانچه قرار یافته بود بسوی
توجه سمرقند نهادند و امیرزاده پیر محمد با لشکر خویش بتبریز آمد و لشکریان آن نواحی را جمع آورده
امرا و ملازمان امیرزاده میرانشاه که دران دیار اقامت داشتند بشاهزاده پیوستند و چون

جمعی

جمعی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد روی توجه بدفع قرا یوسف نهاد و در خوی نزول فرموده
شنیدند که قراول قرا یوسف در قراوره است شاهزاده ولی کاشی بر سر ایشان تاخت و تراکمه را که از
گریخته در بندهای پیش قرا یوسف رفتند و خدمش از خوف شمشیر بهادران شیر شکار قرار فرار
اختیار کرده و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا در بندهای رفت و لشکریان از عقب قرا یوسف
بکامشی فرستاده و تا او نیک رانده ایشانرا نیافتند و امیرزاده پیر محمد باز گشته بسلطانیه آمد
و خانزاده او را طوی داد و خلعت خاص پوشانید و خدمش متوجه شیراز شد **ذکر تاخت فرمودن
حضرت صاحب قران الوس دست راست جوجی خان را و شرح دیگر وقایع که در مغولستان روی
نموده بود باز زمان معاودت** بعد از فرار توقتمش پادشاه ممالک ستان تاخت الوس دست راست
جوجی خان را وجهه همت ساخت و رایت نصرت آیت برافراخت و بجانب اوزی روان شده و امیر جهان
عباس را در مقدمه فرستاد و امیر مشارالیه موضع مشکوه بپیک بارق اغلان و طایفه از الوس
اوزبک رسیده آتش نهب در خان و مان ایشان زده معدودی چند از ان طایفه جان بکنار
کشیدند و چون بایشوار اغلان آوازه توجه لشکر منصور شنیدند ایل سردار که موسم بایم چادر
داشتند توسل جسته و توهان او بروم رفتند و حضرت صاحب قران از آب مازری بازگشته اینک
عبور کرده و لشکر ظفر قرین در کنار آب بپیک بارق اغلان رسیدند خدمش چون خاتون
فرزندان و متعلقان خود را گذاشته با یک پسر از میان بیرون رفت و سپاه ظفر مآل اهل و عیال
او را بدرگاه صاحب قران ظفرمآل آوردند و بحکمت ایشان خیمه و خرگاه و اسباب تعیین داشت
و نقد و جنس بایشان ارزانی فرمود و همه خوشحال و شادمان از عقب بپیک بارق اغلان روان فرمود
امیرزاده میرانشاه باز دیگر با سرداران باز گشته نوبت دوم متوجه بلغار جوجی خان شدند و بمقصد
رسیده تتمه مردم بلغار تهیدند و مجموع الوس ارویس را تالان کردند و شتران خوب و خران
مرغوب را اسیر گرفتند و شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند و امیر محمد سلطان نیز مجموع اقوام
قومی قراول را تاراج کرده جمعی قبیله دیگر که از خوف شمشیر لشکر ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان
میگشتند دریافتند و بایشان نهبی گردانیدند و صاحب قران چون بشهر مسکو که از امهات بلاد
روس است رسید لشکریان مجموع الولایت را بنهب و غارت و تاراج داده آنحضرت چون بعد از
قطع منازل بحصار ازاق نزول فرمود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون پیوست و از انجا حکم جهان مطاع
نفاذ یافت که اهل اسلام را از ارباب کفر جدا ساخته رها کردند و فرقه کفره را بجحیم و بئس المهاد

فرستادند و خود با آفاق از حصار آزاق نهضت نموده بر سمند باد پیمای برنشسته روان شد و بنا بر آنکه
چرکسان علف زارهای ولایت خود را سوخته بودند در آن راه چهارپایان بسیار از پای
درآمدند و اردوی همایون از آب ولای فراوان گذشته موضع قوبان محل اقامت سپاه
ظفرپناه گشت و امیرزاده محمد سلطان و جهانشاه و امیرزاده میرانشاه با طایفه از بهادران تاخت
اطراف و جوانب طایفهٔ چرکس شتافتند و هر که را یافتند بکشتند و هر چیزی که بود گرفته باز
گشتند و بموکب اعلی پیوسته سعادت دستبوس دریافتند و چون خاطر آفتاب اشراق
فرمانده آفاق از مهمات ولایت روس و چرکس فارغ شد عنان عزیمت بجانب البرزکوه منعطف
ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس بواسطهٔ تهمتی غریق بحر فنا شد لا مرد لقضائه و لا معقب
لحکمه حضرت صاحب قران جهانگشای امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته جبیت
غزا با البرزکوه بالا رفت و بسیاری از حد بیان که در دره و قلعهای محکم متحصن بودند دوزخ و [illegible]
و مظفر و منصور با غنایم نامحصور با اغرق معاودت نموده امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را
طوی پادشاهانه داد و هفت روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند روز دیگر توقف واقع شد
تا چهارپایان بحال خود باز آمدند و لشکریان بیاسودند و حضرت صاحب قران کامکار باز از
اغرق جدا شده بجانب قلعهٔ طاوس توجه نموده ایشان از بهر دادان رفع ایشان البرزکوه بود
و حکام آنموضع قلاع حصین داشتند که قوت واهمه تا آن راه نمی برد و نور باصره از کمر آن می گذشت
و قلعهٔ طاوس قلعه بود در کمر کوهی بغایت رفیع و منیع چنانکه طایر اندیشه هر چند پر و بال میزد
بشرفات او نمیرسید بلکه شهباز بلند پرواز فکر را طیران در هوای تسخیر آن محال می نمود و حضرت صاحب
قران نصرت قرین جمعی از قبیلهٔ تکرت را که در سیر کوه قدم بر قدم نخچیر می نهادند طلب داشت
و تفحص و تفتیش آن قلعه امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند پی براهی که موصل بمقصود باشد نبردند
رای حضرت صاحب قران بعد از تدبیر و امعان اشارت فرمود که چند نردبان بلند ترتیب دادند
و بر یکدیگر پیوند کردند و بر کمر اولین نهادند و طایفه از یلان جابجا برآمدند و نردبانها کشیدند و بر کمر
دوم نصب کردند و باز معارج بهادری مرتفع شده نردبانها بالا کشیدند و در کمر سوم که قلعه در آنجا
بود نهادند و دست از جان شیرین شسته بر عقب هم از نردبانها برآمدند و طایفه از دلیران روزگار که
پلنگان کوهسار از بیم شمشیر ایشان بجان زینهار خواستندی بر قلعه جبل عروج کردند و طنابها بر میان بسته
سرهای طناب بر سر کوه محکم گردانیدند و با تیغهای کشیده برابر قلعه فرود آمدند و مرده گروه جمله

آوردند

آورده و هر چند از کوه و قلعهٔ طاوس تیر و سنگ می انداختند و قفس و کالبدها را از مرغ روح
تهی میساختند دیگر بهادران دین دار متصدی آن کار میشدند و اهل قلعه حوادث ارضی و سماوی
را بر خود محیط میدیدند و سراسیمه و حیران مانده دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفت
و عازمان درگاه پادشاه هفت کشور برین نهج قلعه را مسخر ساختند و کولا و طاوس را دستگیر
کردند و از موقف جلال حکم بقتل آن دو مفسد صادر گشت و هر دو را از پای درآوردند و چون
بسمع همایون رسید که اوترکو پناه بقلعهٔ پولاد برده است تا از چنگال شیران بیشه امان یابد
رایت فتح آیت بآنجانب در حرکت داد و اوترکو یکی از عظمای توقتمش خان بود و فرزندان جهت
حشمت از امثال و اقران امتیاز داشت فی الجمله حضرت صاحب قران برادر او که ملازم رکاب
نصرت انتساب بود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی مصحوب او گردانید مضمون آنکه ترکو
از ما گریخته نزد تو آمده است باید که او را بدرگاه عالم پناه فرستی و الا مرجعی از خود مبینی
پولاد جواب داد که قلعهٔ رفیع منیع دارم مشحون مردان جنگی و ذخیرهٔ بسیار و مجموع ایشان شدید
الرزم و یگانه اند تا جان در بدن دارم محالست که زینهاری بسپارم از این سخن نایرهٔ غضب شهریار
آفاق التهاب یافته فرمود تا لشکریان قلعهٔ او را که جنگلی پر درخت بود و بیشه سخت مانند کف
دست هموار سازند سپاه ظفرپناه سه فرسخ درخت بریده راه ساختند و عازمان موکب همایون
در راه بموضعی رسیده چندان عسل یافتند که هر چند خواستند برداشتند و آنچه کار نداشتند
بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که درهٔ هولناک بود رسیدند مردم حصار فدائی وار جنگ [illegible]
و بعد از ستیز و آویز بسیار مقاومت انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت بعد از
کوشش بسیار قلعه را گرفتند و قتل و غارت کرده از عمارت اثر نگذاشتند و اوترکو گریخته
بجانب البرزکوه رفت و از برای تعاقب امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو را الکامیشی کرده
ام و او سراسیمه و حیران بکوهستان البرز درآمده است صاحب قران سوار شده متوجه
آنصوب گشت و چون بموضع اباسه مضرب خیام جلال آمد اوترکو را در آنموضع دستگیر کرده بسته
بدرگاه کیوان اشتباه آوردند و از موقف سیاست حکم بقتل او صادر شد و بشفاعت بعضی
از امرا قتل او در توقف مانده فرمان شد که بر کعب او بند گران نهند و بموجب فرموده عمل نمودند جمعی
که در آنموضع بودند و در آن حصن حصین متحصن گشته غارت یافته و اسیر شده گردن بحکم تقدیر نهادند
و حضرت صاحب قران معاودت نموده باردوی همایون فرود آمد و چند روز در پاس طاق

و نواحی آن بسه برده محمد آزاد افغان ولد شاه ترخان را که دران اوان بموکب اعلی پیوسته بود محرمی ساخت
متوجه قلعه بمسم شد و جمعی را که گریخته پناه بقلعه و مواضع منیع برده بودند از پای درآورده تر و خشک
آن دیار را پاک بسوخت و طلباً لمرضات الله جمیع کلیساها و معابد و اصنام آن طایفه را خراب
و ویران ساخت و از انجا بازگشته رایت سیاست برافراخت و بدامن کوه دمن رسید و
ایل و الوس آن عرصه را تاخت و از آن موضع در ضمان سعادت و اقبال معاودت نموده و نها
آن دیار که قبل ازین بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بودند از خوف و هراس ایمن شده بعنایت
پادشاهانه اختصاص یافتند و منظور نظر عنایت و عاطفت گشته پهلو بر بستر استراحت و فراغت
نهادند و رایات ظفر اثر از انجا نهضت فرموده لشکریان ایل جور و اقوام منشا حمل ساختند و آنحضرت
چون بسه موضع بوقار قشم رسیده دران محل قشلاق فرموده و دران یورت طایفه از مردم مغول
مقضو و غازی سوق درگاه جهان پناه شتافتند و بعوارف خسروانه سرافراز گشتند دران زمستان
جمعی کثیر که ایشان را بالش جهان نگفتند و بعضی پای گران بحره بحوار رفته بودند و آب را سر جا نهاده
در توجه بارگاه فلک اشتباه تهاون ورزیده بودند و چون رای عالم آرای برین قضیه مطلع گشت
بهادران سپاه منصور باستیصال ایشان امر فرمود و بحکم آفتاب از آنهای عظیم که تختهای قوی آن
بسته بود گذشته مجموع جوازیر را تاختند و با غنیمت بسیار بازگشتند و بمعسکر فرخنده ملحق شدند
و دران اثنا فرستاده امیرزادگان که برجب فرموده بضبط حاجی ترخان اشتغال می نمودند در اردوی
همایون آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی رسانید مضمون آنکه محمدی کلانتر آن موضع سر مخالفت دارد
و اگر تدارک مهم او نفرمایند کار مشکل میشود و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
جهانشاه و طایفه از بهادران و امرای عظام را از اردو گذاشته با وجود شدت سرما و کثرت برف
ایلغار فرموده و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک شد محمدی بطوع و رغبت باستقبال
بیرون آمده و آنحضرت او را در خدمت امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه و دیگر امرا بموجب سرای
بخش همایون در شهر نزول کرده و بعد از تحصیل مال الامان صامت و ناطق آن عرصه بتاراج آمده و امیرزاده
پیر محمد و لشکرها و امرا از آب اتل بروی یخ گذشته محمدی را از زیر آب فرستادند تا ماهیان محظوظ
گشتند و چون شاهزاده مشارالیه بسرای رسید بمکافات آنکه لشکر توقتمش خان در زمستان سرای را آتش
زده بودند ایشان نیز بشعله قهر سرای بسوختند و احشام و صحرانشینان آن ولایت را نوعی زیر و زبر
ساختند که دیگر آرام و فراغت بر تافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیدند و دران شهر

آتش زده

آتش زدند و لشکر خسرو آفاق با لشکرها بیورت ییلاق معاودت فرموده و دران زمستان از شدت
سرما و بعد مسافت از ممالک محروسه بیشتر چهارپایان تلف شدند و حضرت در میان لشکریان فرمان داد رسید
که هر کو شنیده بدولت دینار کپکی و کمی از آن بمضاعف دینار و کله گاوی بصد دینار کپکی یافت میشد
عاطفت پادشاهانه شامل حال جارزمان شده و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که تواجیان مجموع غنایم
را که دران یورش بدست آورده بودند بدیشان قسمت نمایند و سپاهیان از تنگی و قحطی خلاص شده
بعضی پیادگان سوار گشتند **ذکر فتح اشکوچه و دیگر مواضع که روی نمود و بیان بعضی قضایا** چون تمامت
ممالک دشت خزر و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان صاحبقران بمهال آمده و دشمنان را کشته و آواره
ساخته دران ولایت از ایشان اثری نگذاشتند و آنحضرت در اوایل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه
براه دربند معاودت فرموده رایت ظفر برافراخت و از آب ترک بروی یخ گذشته موضع رتی محل
نزول معسکر همایون گشت و لشکر و لشکرها را غرق میگرفت با سپاه آراسته بجنگ غزا روی
باشکوچه نهاده و بعد از وصول بمقصد لشکر ستاره عدد گرد آن اشکوچه را در میان گرفتند و دران
اثنا سوقل افغانی با سه هزار مرد مکمل بمدد اهل اشکوچه روان گشت با آنکه ایشان پیش ازین تاریخ اکثر
اوقات بغزو و جهاد کفار آن مواضع اشتغال مینمودند و این خبر بسمع اشرف اعلی رسیده آنحضرت
مردانه ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و مخالفان در پس پشته فرود آمده اسپها را
علف رها کرده بودند و حضرت صاحبقران ببالای پشته تهاجم آمده همه را از نظر احتیاط در آورد و
فی الحال عنان بجنبیده سواران را فرموده تا رکاب گران گردانیده تا آن قوم فوج گرفته تاختند و
ایشان را بتیغ خونریز و پیکان پولاد و لاویرا آتش ساختند و لشکر سوقل فرار نموده ببالای کوهی رفتند و امیر شیخ خان
از عقب رفته پیاده بکوه برآمد بکوه تیر او را از بالا بغلطانید و سرش را از بدن جدا کرده پیش حضرت صاحب
قران رسانید و جمعی را زنده بدرگاه عالم پناه آوردند و آنحضرت از آن جماعت پرسید که چون تمام
پیش ازین بغیرت آواز مبوبات اخروی بکفار جهاد می نمودند اکنون بخلاف سابق چرا بمدد ایشان
میروید ایشان در مقام خجالت آمده سر در پیش افکندند و بسهو و خطای خویش اعتراف نمودند حضرت
صاحبقران از جرم ایشان گذشته همه را خلعت داد و فرمود که بروید و با عظما و روسای خود بگوئید
که بموقف درگاه ما بشتابند تا از مایده احسان ما محظوظ و بهره مند گردند و آن قوم دعا گفته بوثاق
خود رفتند و آنحضرت معاودت نموده مجاهدان دین را آن اشکوچه را بقهر مسخر ساختند و مجموع آن

بی و بنا بر آن تیغ جهاد بگذرانیدند و اموال ایشان را متصرف شدند و حوالی و نواحی آن را از خبث وجود
اهل کفر و عناد پرداختند و غنیمت فراوان گرفتند و مفاخر انجال عظمای قازی قون با علما
و قضات بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان به عذر و استغفار گشاده وظایف خدمت بجای آوردند
و پادشاه دریا نوال بخلعتهای گرانمایه و کمرهای مرصع زرین و اسبان تازی خاطر ایشان خوش گردانیده
و بر غزا و جهاد تحریص نموده و لابالی که داشتند با ایشان مقرر گردانیدند و در آن باب یرلیغها داده همه را
رخصت انصراف ارزانی داشت و در ضمان سعادت و اقبال از آنجا روان شده و قطع مسافت کرده ظاهر
ترکستان مضرب خیام نصرت انجام گردانیدند کفار و اشراف آن موضع را اجار البوار فرستادند و گروهی
انبوه از مخالفان دین پناه بموضعی حصین برده بودند و در شکافها و کوههای بلند خزیده بودند آنحضرت
همت بر استیصال ایشان منعطف ساخت و جمعی از بهادران جلادت شعار در صدد قمع ایشان شدند و قلعهها
از قلال جبال ابرار کرده و شکافها که وقت فتنه در آنجا متحصن شده بودند فرو کشانیده و مجموع آن گروه را
بزخم نیزه و تیر و تیغ فرستادند و اموال و اطفال ایشان را گرفتند و لشکر فیروزی اثر از آنجا چند
قلعه دیگر بودند که تفصیل آنها موجب تطویل میشود و چون اکثر ولایات و قلاع البرزکوه از لوث وجود
مخالفان پاک گشت رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده لشکریان ظفر شعار اموال بسیار و چهره
بیشمار و سروقامتان سیمین عذار بدست آوردند و مجموع بهار ماه و خیار در عراقها شادمان در غایت فرخی منازل
منازل می‌پیمودند و چون موکب همایون قرب بولایت ارزنجان رسید اهالی آنجا مقدم اشرف را
بزرگ و خوش بی‌اندازه بر رسم پیشکش گذرانیدند و مشمول عواطف خسروانه شدند و اهل قلاع نیز امان طلبیدند
بنوازش پادشاهانه اختصاص یافتند و چون اردوی از ارزنجان درگذشت رای عقده گشای و حکام
و استحکام قلعه ایشان داده ... ارسلان ... بازوی منصوری گشاده
و حاکم شروان و شماخی شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر اثر ملازم رکاب همایونی بود پیش از این جهت
طلبیده و بیشتر از آن آمده بود ترتیب اسباب پیشکش و ساوری اشتغال نموده در آن تولی که رایات ظفر نگار
بانجا رسید خدمات لایقه بجای آورده لوازم خدمتکاری تقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب
آب نزول فرمود امیر ابراهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکش پادشاهانه کشید عاطفت شهریاری او را
بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشیده خواص و مقربان او را بخلعت خاص گرانمایه سرافراز و بلندنام
گردانیدند و ممالک شروان را با توابع و لواحق بدستور سابق بامیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و وجوه آن
که داده در بند را محافظت نموده از سرحدها شکوه با خبر باشد و چند روز در آن دیار بعیش و عشرت گذرانیدند

بعد از آن

و بعد از آن در عیش آمده از آب کر گذشت و موضع آقاتام مضرب خیام سپهر احتشام گشت و در آنجا
حکم شد که امیرزاده میرانشاه بر ضبط ولایتی که سابقا بوی مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارت
از دربند باکویه تا بغداد و از همدان تا سرحد روم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق
آن ممالک پردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده مشارالیه برحسب فرمان عزیمت رفتن نموده
حضرت صاحب قران او را در آغوش گرفته وداع کرده امیرزاده رستم و امیر جهانشاه با سپاه
همراه او گردانید و وصیت کرد که در محاصره قلعه النجق اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه تا در نخجوان
شتافته کوچ امرا و لشکریانش که در خراسان مانده بودند بطلب ایشان کس فرستاده بود و در
و در آنجا سپاه و شاهزاده قراباغ و نخجوان را تا اونیک یورت ساختند و جوانغار لشکرش سوق
بلاق و ورگزین را برای توطن گزین کردند و شاهزاده جوانبخت از سرحد و استمام محاصره قلعه
النجق مشغول شد

ذکر فتنه سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی و انطفاء آن و بیان قضایا که روی نمود

سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی در غیبت سپاه ظفرپناه خیال فاسد بدماغ راه داده با بعضی خواجه
نشان خویش از خراسانیان که سابقا در زمره ملازمان آل مظفر انتظام داشتند در آن تولا در یزد
بسر میبردند کماشته حاکم یزد را بقتل آوردند و از اکابر یزد هر طایفه را از میان برداشتند و چند
خروار قماش جهت سرا ایلک خانم خریده بودند از شهر بیرون بردند و تصرف نمودند و جامه بسیار
دوخته به پسرهای چند که با ایشان همداستان بودند زر و جامه می دادند و جمعی کثیر از اراذل
و اوباش در آن موضع مجتمع شدند و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از این قضیه آگاه شد و تهیه یورش
و ترتیب محاصره یزد مشغول شد و شاهزاده مشارالیه داروغگان کرمان و اصفهان و قهستان
و ابرقوه را فرمود که از آن مواضع متوجه دفع این فتنه شوند و در ظاهر یزد جمعی عظیم دست داد
و سپاه و اعراب بمحاصره و محاربه مشغول شدند و شاهزاده و امرا و لشکریان رجب فرموده عمل
نموده یکی از خواتین زمان حضرت صاحب قران آن بود که امیر بایزید برلاس که مردی شکوه پرست
بود رجب فرموده آنحضرت ضبط نهاوند اشتغال داشت نوکری داشت بهلول نام مفسدی
که در روز بخت شیطان از و تعلیم گرفتی و بعد از آن با خواجه فساد مشغول گشتی و بهلول مخذول
امیر بایزید را بتلبیس و حیله هلاک کرده بر نهاوند مستولی شده اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته
بر قبول نفس و فریب هواخواه نحو راه داده و چون حضرت صاحب قران بعد از طی مراحل و منازل
بسلطانیه رسید سلطان عیسی والی ماردین از بند بیرون آورده تربیت فرموده حکومت آن

نواحی را بروی مسلم داشت و او را بلطف معزز و مکرم گردانید و گسیل کرد و یرلیغ واجب الاذعان
نفاذ یافت که شاهزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و حرامی
بهلول حرام نمک را گوشمال دهند و ایشان برحسب فرمان بتعجیل دران صوب در حرکت آمدند و رایات
ظفرنشان از همدان بجانب نواحی عراق نهضت و امیرزاده مشار الیه چون با امرا بنهاوند رسید حصار
مرکز وار درمیان گرفتند و حرب در پیوستند و بعد از سعی و کوشش نهاوند را مسخر ساختند و ارباب
فتنه و فساد را به تیغ خونریز زیر و زبر گردانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش قهر سوختند و چون خبر
این فتح بمسامع شهریار کامکار رسید فرمان عالی شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه
توجه نمایند و مفسدان قطاع الطریق لرستان را بجائی فرستند که دیگر معاودت نتوانند کرد و
کنار ساحل و بر رفته مجموع بحر و بر را تا اقصای هرموز در تحت تصرف آوردند و ایشان بامتثال امر مبادرت
نموده رایت توجه برافراختند و چون بنواحی همدان درآمدند ماه مبارک رمضان شرف قدوم ارزانی
داشت و حضرت صاحبقران باکتساب طاعات و صدقات و تلاوت مشغول شد و چون ازین
شغل شریف فارغ گشت امیرزاده محمد سلطان را بجانب شروان روان گردانید امیرزاده محمد سلطان
و امرا برحسب فرموده روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع علیه پیوست و کیفیت
واقعه چنان بود که چون زمان محاصره امتداد یافت هر دم با وجود آنکه گوشت سگ و گربه میخوردند
از خلق قریب سه هزار مرد از گرسنگی هلاک شده پیر ابوسعید طبسی و اتباع او را بیش توانی نماند و آن محمود
از زیر خندق نقبی کنده و از انجا بیرون رفته روی بگریز نهادند و سپاه منصور را خبر شده و ایشان
را تعاقب نمودند و بسیاری از آن بدکرداران را بدست آورده از پای درآوردند و پیر ابوسعید طبسی که
رأس الرئیس ایشان بود در بر وجوه بدست افتاده کشته شد و مردم یزد عرض نمودند که بر ضمیر منیر
پادشاه هفت کشور مخفی نماند که فقرا و مساکین یزد درین امر اختیاری ندارند صاحبقران از کمال
مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آن بلده را نوعی نرسانند و برحسب فرمان هر که داروغه
انجا بود بعد از تسخیر با نوکران شهر درآمده هیچکس از لشکریان نگذاشتند که قدم در یزد نهند و بزودی آن
دیار که روی در خراب نهاده بود آبادان و معمور شد و بعد از استیصال مخالفان فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که به اتاق خود روند امیر
زاده پیر محمد عمر شیخ متوجه اردوی اعلی شده لشکریان روی بخانهای خود آوردند و در بعضی از تواریخ
مسطور است که امیرزاده پیر محمد بعد از فتح یزد باردوی همایون رفته از انجا برخصت معاودت نموده

نموده

شیراز گشت و چون بمقصد رسید امیر سونجک که ملازم بود و از امرای شاهزاده رنجیده خاطر
جای بسر برای علی فرستاده قضیه اسراف و اتلاف فارس بازنمود و موجبی که چندین مال خارج شاهزاده
کرده بود بنابر میل و محبت سونجک بسیاست رسید و امیر توکل و امیر قرا یوسف که از امرای شاهزاده
عمر شیخ بودند بواسطه رنجشی که از امیرزاده پیر محمد داشتند صحبت شیخ الاسلام جنید کازرونی
شده در سلک مردان انتخاب انتظام یافتند و دولتخواجه که نیابت شاهزاده میکرد با سونجک
اتفاق نموده رای عقده گشای حضرت صاحبقرانی که برین حالات اتفاق اطلاع یافت حکم فرمود
که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایات فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پیر محمد
و سونجک و دولتخواجه باردوی همایون آیند و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب
شاهزاده خطاب فرمود و چند روز نظر التفات از وی بازگرفته بار دیگر بسر عنایت آمد و شاهزاده
را روان کرده و سونجک را گناهکار ساخته حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و مدتی
بفتح بلاد و قلاع انجا اشتغال نماید و دولتخواجه گوشش و بینی بریده امیرزاده اسکندر
شد با یکجا امان یافت و شاهزاده او را با خود بماندگان بردی الجمله امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط
فارس و خوزستان چون خواست که بطرف هرموز روان شود با امرا و مقربان مشورت فرموده
راه را بسه قسم فرموده بخش بخش از طرفی دارابجرد در حرکت آمد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه
مرضی که داشت در کرمان باز ایستاد و امیر جهانشاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب
روان شدند و امیرزاده رستم بن امیرزاده عمر شیخ که در برانغار بود باتفاق امیر شاه ملک راه کازرون
و فال جهت بار کرده خوشحال و فارغ بال متوجه شدند و امیر جلال الدین حمید و ارغونشاه اخاجی و بیان تمور
و ینگک برادر جهرم و لار خرفت در بار نمودند و اندکوی برلاس از راه کرمان بموجب فرمان رایت دولت
و شوکت برافراخت و ولایت کچ و مکران را غارت کرده شاهزاده و امرا بطرق مختلف روی توجه بمقصد
نهادند و در آن راهها از ولایت و حکام و قضات هر که بقدم ایلی و اطاعت پیش آمد بنوازش اختصاص
یافت و هر که از باج گذاری و فرمان برداری سر پیچید پایمال حوادث و نوایب گشته مال او در حوزه ضبط
آمد و چون بهرموز کهنه رسیدند و در آن نواحی هفت قلعه مثل تنگ زندان و کوشک و تمیل و میناو هزار
و منوجان و تازیان گرفته غارت و تاراج کرده از عمارت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از مهابت لشکر
دریای وفا در جزیره جرون خزیده و آب بحر را پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر اخضر جوشان و خروشان
روی بدو نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نمود و پیشکش و هدایای بحری فرستاده در مقام ادای مال چهار ساله

که مبلغ هزار بار هزار و دویست دینار عشره و نزد وی باقی بود آمده و در حسب مقدور و میسور خود از نقد
و جنس عوض مبلغ مذکور تسلیم و تتمه را ملتزم شد که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمد سلطان
مقضی المرام از آنجا بازگشته بجانب ماوراءالنهر شتافت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحب قران در ان
دیار بمحل گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران بمحال بجانب مستقر
شرف و جلال حضرت صاحب قران ممالک ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از
همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دار السلطنت سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی
دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه و زمام محاصره قلعه النجق را در کف تسخیر سلطان سنجر حاجی
سیف الدین و خازنان امیرزاده میرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس
گردد و در همان روز صاحب قران کامکار جشن نگار کرده فرمان داد تا چراغ افروختند و روز دیگر کوکبه
صیت نفاذ ان افکندند و بعد از فراغ از آن کار عبدالملک قرافاز که از النجق آمده بود باز فرستاده امیر
زاده رستم را طلب داشت و عبدالملک بر حسب فرمان به تعجیل رفته و در سلطانیه با امیرزاده رستم
خورده و در رکاب شاهزاده بازگشت و حضرت صاحب قرانی لشکر بازار نهضت انصراف داده از اوجان
جدا شد و چون عرصه ورامین از رسم سمند گیهان پوی حضرت قرانی چرخ برین گشت امیرزاده رستم
شرف پابوس استسعاد یافته با بشارت جلیه متوجه شیراز گشت تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد و
آفاق در زمان مراجعت از دشت قبچاق ایلچی به سمرقند پیش امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده ...
با رستم طغی بوغا برلاس و پیر علی سلدوز پیر حاجی محمود شاه تیموری با پنج هزار سوار باردوی همایون فرستند
و در نوبت که خدام سپهر احتشام به بسطام رسید امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شده شرف پابوس
حاصل کرد و حضرت صاحب قران صد هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید و اسب کمیت طهرنی را که
بیلگر کوه دماوند باسرعت سپهر بلند جمع کرده بود با او ارزانی داشت و عاطفت نوازش
خوشدل ساخته امیرزاده مشار الیه را پیش پدرش شاهزاده میرانشاه به تبریز فرستاد و خود عنان رکاب
گران و سبک گردانید و شتاب هرچه تمامتر میراند و هر دیار که میرسید سرداران آنجا ساوری و پیشکش
آورده جبین شکر بر زمین عبودیت می نهادند و بهر ولایت که آنحضرت عبور میفرمود از ظلم و عدل حکام
تفتیش میفرمود و داد مظلوم از ظالم میستاند و بعضی از آنجمله بقتل میرسانید و بحبس بعضی فرمان میداد
و چون خطه خراسان درآمد امیر اقبوقا ... استعجال باستقبال شتافت و ساوری و پیشکشهای لایق
بمحل عرض رسانید و حضرت صاحب قران کامکار شبگیر و ایوار کرده بکشتی از آب آمویه گذشت و ولایت

خوارزم سپاه نصرت شعار گشت و دران محل حضرات نصرت سمات سرای ملک خانم و سلطان بخت بیگم و تومان آغا
و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال آمده شرف دستبوس
حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران
کامکار از خوارزم عطف نهضت کرده در آقرا که از مستحدثات معمار همت عالی نهمتش بود چنانچه اشارتی بدان
واقع شده نزول فرموده بباز دید مزارات مشایخ بزرگوار و فرزندان عالیمقدار خویش رفت و صلات
و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیده اعیان و اشراف اطراف ممالک ماوراءالنهر روی بدرگاه عالم
پناه نهادند و بوسیله امرا و مقربان پایه سریر اعلی حاضر گشتند و زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت
با ارکان دولت و اعیان حضرت در آن سرا بساط نشاط گسترده چند روزی بخرمی و نشاط گذرانیدند و رایت
ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دار السلطنت سمرقند را محل نزول همایون ساخت اکابر و اشراف آن ولایت
با انعامات وافر و تشریفات شهریار عالیمقدار خوشدل و آسوده خاطر گشتند و خازنان رکاب سعادت
انتساب بفرمان صاحب قران کامیاب طویهای بزرگ مرتب داشتند و چون خاطر انورش از جشن و طوی
بازپرداخت پرتو التفات بر تنظیم امور مملکت انداخت و تفتیش احوال زیردستان نمود و متغلبان و ظالمان
را گوشمالی بسزا داده و مظلومان را بنواخت و خراج سه ساله بر عایا بخشید و همه را خشنود ساخت و در ان
اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری کرامت فرمود و بمحمد جهانگیر موسوم گشت و چنانچه معهود
و معتاد است بلوازم جشن و طوی اشتغال نمودند و چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد حضرت صاحب
قران سعادت قرین بباغی که در شمال سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال اشتهار داشت سرادق عظمت
و جلال را برافراخت و بعمارت قصری رفیع دلکش فرمان داد و تا استادان ماهر و معماران حاذق که از
خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آورده بودند طرح آن از کلک
بعمارت بر لوح نقارت کشیدند و چون مقبول خاطر خسرو جمشید سریر آمد و واقفان دقایق فن نجوم
ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرده بتاریخ شهر جمادی الاول سنه تسع و تسعین و سبعمائه بنایان چابک
دست بنیاد آن نهادند و چهار رکن قصر ثابت ارکان را برافراختن نموده حضرت صاحب قران سعادت انتما
از کمال اهتمام و وفور اعتنا بنفس همایون ملتفت آن شده تا در مدت چهل و پنج روز باتمام رسید طاق
ایوانش از ذروه کیوان رفیع تر و اساس جدارش از سد اسکندر متین تر آمده ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ
بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحب قران بخطه شهر سبز و وصول امیرزاده محمد سلطان بنشان
در اثنای تعمیر قصر باغ شمال حضرت صاحب قران ... و فضال بحکومت خراسان و سیستان و مازندران

تا حدود ری بدر درج سلطنت و دری برج خلافت معین السلطنة والدنیا والدین شاهرخ بهادر از زابلستان
و از امرا امیر سلیمانشاه و امیر مضراب ولد امیر جاکو و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و عبدالصمد امیر حاجی سیف الدین
و ملکت آغا و جهان ملک پسرش و پیر محمد پولاد و ازاد و لاد غیاث الدین ترخان حسن صوفی ترخان و ...
جهان تولاق و لنگی و تورچی و طغای مرکز و فیروز و از تومان قوچی را ملازمت او تعیین نمود و حکم کرد
که مجموع این طبقه از امرا و اصحاب اندیشه نا نموده و شاکرد پیشه در باکوچ همراه بروند و شاهزاده نامدار
که نمودار اکلیل داور رنگ بود فی این وقت و اسعد ساعات پای سعادت در رکاب آورده و در شعبان
سنه تسع و سبعین و سبعمایه از آب آمویه گذشت و منازل و مراحل قطع کرده از راه اندخود بحکم رسیده و از آنجا
امیر اقبوغا با اشراف و اعیان بلده هرات بدولت زمین بوس مستعد گشته شرایط نثار و پیشکش بجای آورد
و از آنجا روان شده بروزی فرخنده در مرغزار کهستان که در کنار ملحق هرات واقع است نزول فرمود
و ماه مبارک رمضان آنجا بپایان رسانیده انوار عاطفت و احسان او بر اقطار خراسان تافت و سران اران
و حکام ولایات باستان دولت آشیان آمده مشمول عنایت و احسان بی پایان گشتند و شاهزاده
شاهرخ از کهستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده و از فر قدوم آن سرزمین پای افتخار بر تارک آسمان
نهاد و بعضی گویند که جناب شاهزاده علی الاطلاق آن زمستان در مازندران قشلاق فرموده و در شب
و بکم ذی الحجه سال مذکور آفریننده اناث و ذکور شاهزاده جوانبخت را بطالع سعد پسری شایسته تاج و تخت
کرامت فرمود و چون این بشارت بسمع برگزیده الدین الحکم ولیا فر رسیده به بایسنغر موسوم گشت و
حضرت صاحب قران عدیم المثال از دوغ ... سوار شده رایات نصرت بجانب سمرقند برافراشت و چند
روز در ... بنشاط و طرب گذرانیده و از آنجا کوچ کرده در آق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان
در آن بقعه لطافت و عبادت و قیام و صیام بسر برده از آنجا نهضت نموده به ییلاق سلطان ارتوکی آمد
و در آن موضع امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و هرمز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جامهای زر دوز
و اسبان تازی با زینهای مرصع بمحل عرض رسانیدند و مجموع شاهزادگان از اغلیهای طلا دوزی پوشانیده
و حضرت صاحب قران بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان را عنایات ربانی از نظر ... نگاه داشته
بود وظایف شکر بجای آورده زر بسیار بارباب استحقاق داد و مجمل این مفصل آنکه جلال الدین فیروزکوهی
که بزعم بعضی از اجداد امیر شاهی شاعر است در حین مراجعت امیرزاده مشارالیه روزی برسم خدمتکاری پیاده
در رکاب او میرفت ناگاه اجل در رسیده آن خون گرفته را باعث شد که بخنجر کاردی بر شاهزاده زد چنانچه
اندک جراحتی بر اندام مبارکش رسیده از بیم جان بطرف کوه دوید و بدره افتاده حیات طبیعی را وداع

کرد بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته آن ازاد را در دره مرده یافتند و سرش از تن جدا ساختند
و آورده در برابر ... جهان نورد انداختند ذکر خواستاری دختر خواجه اغلان و ازدواج امیرزاده
اسکندر با بیکسی سلطان و توجه عالم آرای بعمارت باغ دلگشای حضرت صاحب قران کامران شمع
جهان پسر خضر خواجه اغلان را بمواهب و عطایای بیکران اختصاص داده فرمود تا پیش در رزو ... و جهت
آنحضرت خواهر خود را ازوی خواستاری نماید و از برای اتمام این مهم حکم شد که غیاث الدین ترخان
با نفایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت نماید و ایشان برحسب فرمان متوجه اردوی خان
جان شدند و شهریار با دول در سمرقند مرغزار کان گل که هوای عطر آمیزش طرب افزای جان و دل بود
نزول کردند درین اثنا حرم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر ملکت آغا رسیده تنسوقات نامی گرامی
بعرض رسانیدند و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت فتح ... سراپرده و بارگاه ها
بار رسانیدند و چندان اسب و گوسفند کشتند که خون ذبایح بجیحون رسید و چندان مسکرات در میان
آوردند که زمین و زمان سرانداز آن شدند و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نموده و شاهزاده
با بیکسی سلطان را بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آن که بساط جشن
و طوی در نوردیده شد بانوی عظمی خانزاده رخصت معاودت یافته بکشتی مرحمت فرا از راه بخارا
بجانب سمرقند عزیمت نمود و در پاییز همین سال معمار همت حضرت بانی مبانی جهانبانی فرمان داد که
برکنار مرغزار کان گل بنایان صاحب هنر که بر درگاه پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی ساخته
و ساعتی بایسته برحسب اشارت ... بنیاد باغی رفیع نهادند مربعی هزار و پانصد گز شرعی و در
هر رکنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از فلک گردان میگذشت و در
وسط آن نباتات و افراز اشجار مثمره و گلهای خوشبوی و ریاحین تازه روی نشاندند و چون غنچه
دل نظاره آن مانند گل صد برگ گشاده شد بباغ دلگشای موسوم گشت و حضرت صاحب قرانی ازبرای
شادی خاطر دل جام ... خضر خواجه اغلان که شمع جهان و غیاث الدین ترخان بخواستاری او فرستاده
پرتو التفات بر اتمام آن افکند و مخصوص بوی ساخت و در اثنای این اوقات حضرت صاحب قران ملک
ستان رایات نصرت آیات را بجنبش آورده از آب سیحون بگذشت و قریب بقریه خیاس مضرب سرادق
و خیام گردید و در آن موضع قشلاق اتفاق نمود و لشکریان خانهای زمستانی ساختند و آنحضرت
بقصبه نسی تشریف برده بزیارت شیخ احمد نسوی مشرف شد و آن بزرگوار از فرزندان امام زاده
محمد حنفیه است صلی الله علیه و علیه السلام و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بر سر مزار انوار

او عمارتی وسیع رفیع طرح انداز نموده برجب فرموده طاقی جهار نهادند بغایت بلند و دو منار و گنبدی
مربع سی گز در سی گز و در دو طرف دو گنبد و چهار صفه دیگر دوازده گز در دوازده گز و چهار صفه دیگر
با حجرات و غیر آنک از عمارات اساس افکندند و فرمان شد که جهت مقبره سنگی سفید در نهایت
تکلف بتراشیدند و نقوش بدیع بران نگاشتند فرمود که مولانا عبد الصمد صدر باتمام آن
اهتمام نماید و در عرض دو سال بسر مولانای مشار الیه باتمام رسانید و حضرت صاحب قران گردون
غلام صلات و صدقات بمجاوران آن مقام انعام فرموده باردوی همایون نهضت مغار انجال
هنوز آن آمده طنطنه وصول تکل خانم بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان خرم سرا و نیک
خانم خانات امرا سوار شده یازده روزه راه باستقبال شتافتند و مراسم نثار بجای آورده بدستان
کشیدند و در سرپورت و منزلی که نزول کرده آن گلدسته چمن خانیت را طوی بها دادند و در روز پنجشنبه
غره ربیع الاول سنه ثمانمائه در چمن سرور و حضور باردوی اشرف اعلی پیوستند حکم واجب الاتباع
بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضات اسلام و علمای انام و اشراف ایام را که در ممالک ماوراء النهر
مجتمع بودند بپایه سریر اعلی حاضر ساختند تا در خوبترین ساعتی و بهترین زمانی زهره سپهر ابهت
قرین خورشید مشتری ماهیت گردانیدند یعنی تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان را بآیین شرع شریف
برای عقد حریف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان گردانیدند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان
سعادت قرین و امرای عالی تبار و نوینان رفیعقدار دست اقتدار به نثار گشادند و از کثرت دینار
و درم که افشاندند پشت گاو ماهی خم گرفت و از بسیاری در و جواهر که پاشیدند دیده دریا و کان
خیره ماند و چند روز بعشرت و شادمانی گذرانیده از عیش و کامرانی تکمه فرو گذاشت ننمودند چون اجمال
مجموع ایلچیان و آغایان که همراه مهد علیا آمده بودند از نفحات فیض انعام و احسان حضرت صاحب
قران گردون توان تازه و ریان گشت و در آن اثنا ایلچیان سیوغان که از جانب ختا آمده بودند
با تحف و تنسوقات آن ممالک باردوی همایون رسیدند و امرا و مقربان بتوسیله ساخته پایه
تخت اسکندر حشمت فریدون فر حاضر گشتند و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند و مضمون رسالات ادا کرده
رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند و حضرت صاحب قران عالمگیر امیرزاده پیر محمد سلطان را
بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که متوجه ملتان شده آن سرحد را ضبط نماید و پیری تنگ یار بوغا
و امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا را با چهل هزار سوار ملازم
او ساخته فرمان داد که در گرد اشیره سوزی خندق احداث نمایند ایشان روان شده و از عقبه لاتان

گذشته

گذشته نواحی اشیره را یورت ساختند و موجب فرموده مردم را از زراعت و عمارت منع نمودند
و در اوایل حمل حضرت صاحب قرانی از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و دران بلده
فردوس مانند چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت فرموده در هفتم رجب بشهر
کش رسید که در تخته آن رود خانه ایست جاری و چون آن موضع را شایسته عمارت دید فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که دران مکان خرم باغی بهتر و خوشتر از باغ ارم سازند و در میان
باغ قصری بتکلف برداختند و در اندک مدتی باغ و کوشک بر طبق مدعا ساخته و مکمل گشت و دران باغ عشرت
آغاز از آنجا نهضت نموده دامن کوه براه رباط بام در حرکت آمده در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ
که از راه استراباد و قشلاق آنجا براه ماخان متوجه درگاه عالم پناه شده بود بشرف دستبوس
حضرت صاحب قران فلک شکوه حاصل کرده ساکات و تنسوقات بمحل عرض رسانید آنحضرت از کش
گذشته بمی باغ را مخیم اقبال ساخته در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته فتنه گاه
سعادت انتما بمه جوزا را فراخت ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحب قران
بدانصوب و فتح ملک ملتان و غزوه کتان و توتشان و وقایع آن صاحب قران تاج بخش
گیتی ستان قندز و بغلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان بامیرزاده پیر محمد جهانگیر
ارزانی داشته بود و چنانکه سابقا اشارتی بدان رفت شاهزاده مشار الیه بعد از نسق امور آن مملکت
با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت و با امرا و نوینان مثل امیر سیفعل قندهاری
و امیر قطب الدین عم زاده امیر سلیمانشاه و پهلوان محمد درویش برلاس و قماری اتاق و محمود ابو
آقبوغا و شاهان بدخشان شاه و لنگر شاه و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل
اسامی ایشان موجب تطویل میشود در حرکت آمده و افغانان کروه سلیمانشاه را غارت کرده و از آب
سند عبور نموده بر شهر اوچه بحکم استیلا یافتند و از آنجا روان شده منازل قطع کرده بمولتان
رسیدند در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروز شاه
جبرا او سلطان محمود را پادشاهی نشاندند و در ممالک هند استیلا تمام یافتند و ملو در دهلی بکلیات
پادشاهی اشتغال نموده و سارنگ بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتان را محاصره
کرده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه میکردند و این خبر بحضرت صاحب قران رسیده موجب
آن شد که بجانب هند توجه نماید و در آن زمان عزیمت آن داشت که با لشکرهای اطراف و اکناف
که بدرگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه ختای گردد و بجای بتخانهای آن مملکت معابد و مساجد بنیاد نهد

دیگر آنکه پیش از این مسامع جلال پیوسته بود که در آن محل از اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان
و عبدهٔ اصنام بسیار هستند که عرصهٔ آن ولایت از لوث وجود خویش آلوده می دارند و چون همت
والا نهمت پادشاه دین پناه که افعالش مقصور و مصروف بر غزا و جهاد بود و لشکر کشیدن بجانب مولتان
و دهلی رایج نموده با خواص و مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در یورش هند و استیصال بت پرستان
گشتند و در رجب سنه ثمانمایه با سپاهی افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار روی بدان صوب
نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط سمرقند باز داشت و چون رایت نصرت
آفتاب سایه وصول به اندراب انداخت ارباب آنجا بپایهٔ سریر عالم مدار آمده عرضه
داشتند که ما جمعی مسلمانانیم و کافران کتور و سیاه پوشان هر سال از ما رسم باج و خراج مبلغی
می ستانند و اگر در ادای آن اندک اهمال رود مردم را بقتل رسانیده عیال و اطفال ما را اسیر میکنند
نایرهٔ خشم و غضب حضرت صاحب قران ازین سخن اشتعال نموده در دفع آن کافران [illegible]
و قمع و تشویش جازم شده از سپاه فیروزی اثر از ده نفر سه نفر اختیار کرده بی توقف بعادت
و اقبال سوار شده و امیرزاده شاهرخ و باقی لشکر از یلاق [illegible] و کتور بگذشت و [illegible]
کروه تعجیل میراند و چون بموضع [illegible] رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا با ده
هزار سوار از جانب دست چپ بطریق سیاه پوشان فرستاد و آنحضرت از آنجا نهضت نموده
بکاوک رسید و فرمان داد تا قلعه را که خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر [illegible]
و مجموع لشکریان اسپان خود را در آن محل گذاشته پیاده بالای کوه کتور برآمدند و با آنکه آفتاب
در جوزا یا سرطان بود علی اختلاف الروایتین چندان برف پیش آمد که پای اسپان بار نتوانست
برف فرو میرفت و از رفتن باز می ماند و در شبی که [illegible] بر آن می راندند و
اسپان را بر بالای نمدها [illegible] توقف می نمودند و باز در آخر روز روان میشدند و طی
مسافت می نمودند تا بر بالای کوهی که بغایت مرتفع بود برآمدند و چون کافران در اندرون دره ها
منزل گرفته بودند و بواسطهٔ کثرت برف از بالای آن کوه بها فرود آمدن متعذر بود امرا و لشکریان
از قلال جبال بعضی بطناب فرو می آمدند و برخی بر روی برف خوابیده خود را بشیب روان میکردند
و بعد از لحظه بر روی زمین قرار میگرفتند و از برای حضرت صاحب قران غازی دین پرور چیزی از
چوب ساخته و حلقها در آن تعبیه کرده و طنابها در آن که طول هر یکی از آن صد و پنجاه گز بود در آن
حلقها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بران چیز نشسته چند کس از قلعهٔ جبل بمقدار طول ریسمان

فرو می گذاشتند و دو کس دیگر بیل و مثل آن در برف جای پای ساخته محل ایستادن راست میکردند
تا آن قوم فرود می آمدند و باز چیز را فرو می گذاشتند و بار دیگر محل قرار مرتب میساختند و تا پنج
طریق طی نموده نوبت بحضیض دامن کوه رسیدند حضرت صاحب قران غازی عصا بدست گرفته
مقدار یک فرسخ پیاده سیر فرموده و چند سر اسپ خاصه را طنابها بر [illegible] و سایر [illegible] بسته از
فراز کوه بنشیب گذاشتند از آنجمله دو اسپ بسلامت بپایان رسید و باقی در عرصه تلف آمد
و حضرت صاحب قران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن
دیار مجموع بلند بالا و عظیم الجثه و زورمند بودند و اکثر [illegible] برهنه با هم اختلاط کنند و مقدم
ایشان را [illegible] گویند و آن مخاذیل را زبانیست غیر از زبان فارسی و ترکی و هندی و آن طایفه
بجز زبان خود ندانند و هیچکس لغت ایشان نفهمد مگر کسی که از آن نواحی در میان آن طبقه افتد
و بتدریج لغت آن قوم گرفته با ایشان واقف شده اگر ده ترجمان شود و آن ملاعین قلعه ها داشتند
که آبی عظیم از دامن قلعه ایشان میگذشت و از آنطرف کوهی عالی بود سر بفرقدان کشیده و [illegible]
رو و هم از وصول بکمر آن پی برده و آن مدابیر از وصول لشکر پادشاه جهانگیر بیک شبانروز پیشتر
آگاه شده [illegible] و رخوت و اقمشهٔ خود را ببالای کوه برده و تصور آنکه کس آنجا نتواند رسید
فارغ البال نشسته و چون سپاه نصرت شعار بر حصار ایشان استیلا یافت بغیر از گوسفندی چند
چیز دیگر نیافتند گوسفندان را گرفته آتش در خانهای آن بادیه پیمایان زدند و فرمان همایون شد که
دلاوران ظفرنشان کمر جهاد بسته بالا روند و بموجب فرمان مبارزان بالا رفته مجاهدان
دین قلعه گیر [illegible] رسانیدند و روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان [illegible] از همه مبارزان
[illegible] بموضع مرتفع برآمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواچی از طرف دیگر حمله کرده کفار را
[illegible] و امیر شاه ملک نیز با آن زمره [illegible] نموده حمله ها
برده و غایت سعی بجای آورده داد مردی و مردانگی داد و از مجاهدان دین و غازیان سعادت
قرین چهارده نفر از بالای کوه بشهادت فایز شده مبشر بهادر و خواجه [illegible] و شیخ علی [illegible]
و موسی و کمال و حسین قورچی کوششهای بهادرانه نموده و باقی امرا و تومان و قوشون از اطراف
و جوانب حمله آورده آثار جلادت بظهور رسانیدند و بسیاری از آن مدبران را بتیغ جهاد گذرانیدند
و بعد از سه شبانروز که پیوسته لشکر پادشاه هفت کشور با کفار کتور جنگ کردند آن روز برگشتگان
تنگ آمده امان خواستند حضرت صاحب قران آقا سلطان [illegible] را پیش ایشان فرستاده پیغام داد

که اگر بخدمت مبادرت نماییم و زبان بکلمهٔ توحید گشاییم بجان و مال امان یابیم و حکومت این مملکت بما
مقرر داریم و فرو فرمایند چون بواسطهٔ ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه
سلطان آقا بدرگاه پادشاه عالم پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع و زاری گشادند
که ما از جهت آنکه نیم از مقتضای فرمان چگونه تجاوز کنیم عنایت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده
رخصت انصراف داد و چون زمانه لباس ماتم زدگان پوشانید و آن تیره دلان شبیخون آوردند
و قرب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار آمده و کشته شدند و بعضی از آنجماعت مجروح و خسته جان
بیرون بردند و لشکر اسلام بدان کوه بالا رفته آنچه لشکر ایشان شیوع قتل ایشان کوه با شده بود کشتند
و زن و فرزند مخالفان دین را بندگی گرفته و از سرهای کشتگان منارها ساختند تا اولوالابصار
دیده اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحب قران کامکار را از آنجا با سهل وجهی میسر شد هیچکس از
سلاطین ذوی الاقتدار بسعی و کوشش بسیار دست نداده ذکر فرستادن صاحب قران دین پرور محمد
آزاد را بتفحص حال امیرزاده اسکندر و برهان اغلان چون از رفتن امیرزاده رستم و برهان اغلان
مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور محمد آزاد را با طایفه
از جانبگان و چهار صد نفر از ترک و تاجیک بتفحص حال ایشان روان ساخت و آنجماعت
بتعجیل در حرکت آمده مسافت بسیار از راههای باریک گذشته بکوههای چند پر برف برآمدند و بسیر
استران کرده و پشت خسیده و خود را از آن بالا رها کرده و بزمین رسیدند و از آنجا روان شده و تفحص
سیاه پوشان رسیده و در آنجا از منافقان و مخالفان اثری ندیدند اما بسیاری دیدند که بجانب
راه رفته بودند و آن پی سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفر پناه آگاه گشته باستقبال رفته
بودند و در درهای تنگ کمین کرده و چون امیرزاده رستم و برهان اغلان با امرا قشون اسمعیل و ابه
داود و سونج تمور و یحیی و فرم با لشکر بدان درهای تنگ رسیده بعضی گشته بودند و برخی غافل
آمده و ایشان را بعقب رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند
و برهان اغلان از غایت جبن و بد دلی جنگ ناکرده بجای ترکان انداخته گریخته بود و چون آن دار
دین مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی بگریز نهادند از عقب ایشان رانده بودند و بسیاری از
آنجماعت بدرجه شهادت رسانیده و از امرا قشون شیخ حسن صوفی و دولتشاه و اختاچی و او نیز
بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسانیده بودند فی الحال محمد آزاد با سیاه پوشان
از عقب ایشان روان شد و چون بدره رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود با سیاه پوشان

نبرد

تا بیک دل دو چار خورده و زخم تیر و ضرب شمشیر و حمله نیزه و سنان گذار دمار از روزگار آن
خاکساران برآورده همه را مقهور و منکوب ساخت و اسپان لشکر اسلام و آلات حرب ایشان را که گرفته
بودند از کفار باز ستدند و سالم و غانم مراجعت نموده برهان اغلان و سپاه گریخته ملحق شده و از
لشکریان هر کرا اسپ و سلاح خود بشناخت بگرفت و محمد آزاد برهان اغلان را گفت مصلحت چنان
می‌نماید که درین موضع فرود آییم و چون روز شود کوچ کنیم و او از سستی و بد دلی بعقبه برآمده
لشکریان با او موافقت نمودند کسی را که دیدی تو در جنگ پشت بکش گر عدو در مصافش نکشت
حکمت فی الواقع از زمان چنگیز خان تا آن غایت هیچکس از قوم قیات بر مثل آن بی‌ناموسی اقدام
ننموده و پیش ازین مانند این حرکت هم از او در جنگ اوزبک صادر شده بود و حضرت صاحب
قران عفو و اغماض را کار بند شده و از آن گناه تجاوز نموده همچنان حرمت او میداشت و در این
اوان جهت تنبیهش را جهت آن فرستاد که تلافی مافات نماید تا در میان الوس او را ناموسی و آبرویی
حاصل شود و آنجناب این نوبت هم تقلید آن عرب نمود که از معرکه بگریخت کسی از دلاوران باو
سرزنش کرده گفت شرم نداری که از مصاف بگریزی و نمی اندیشی که مردمان ترا عیب کنند و در
انجمن زبان بغیبت تو گشایند عرب جواب داد که این صورت نزد من محبوب تر است که زنده باشم
و خلایق گویند احمد بن طیب گریخت از آنکه کشته شوم و رحمت الله بر زبان آورند القصه پادشاه هفت کشور
بعد از فتح کشور و قتل آن فرقه فلک زده بدار الملک جلال الاسلام علی سیستانی را فرستاد تا راه بیرون
آمدن از آن دره آماده گردانند و زراعت آن بیدینان ستم پیشه را که منشور نشر نمود با غیر خانه
و دران دیار از نباتات اثری نداشتند و جلال الاسلام علی برحسب فرمان تفحص طریق نموده راه
خروج پیدا کرده و در بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه ساختند و حضرت صاحب قران کامکار
با امرا و ربیعه دار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمده از عقبات و جبال عبور نموده در خارک
نزول اجلال واقع شد و آنحضرت جمعی را بمحافظت قلعه که بعمارت آن فرمان داده بود تعیین فرمود
و در آن مکان با سپاهیان رسیده غایت امرا و لشکریان که مدت سی روز پیاده مشغول شده
بودند سوار شدند و از آنجا در حرکت آمده با فرق همایون پیوستند و چون برهان اغلان و محمد آزاد
باردوی اشرف اعلی رسیدند حضرت صاحب قران ممالک ستان برهان اغلان را که با وجود از
کسی ازین کار وار کو نسبت با ایشان در غایت قلت بود جنگ ناکرده گریزان شده بود بمجلس فرمود
و اهانت او و توبیخ گناه کار ساختند و از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد که پیاده با چهار صد کس بامان

گروه محاربه نموده بود و بسیاری از کفار بدوزخ فرستاده و جمعی از اهل اسلام که گرفته بودند باز
ستده بود نوازش فرموده و قوشون جماعتی را که با او دران معرکه ثابت قدم بودند مشمول
نوازش و عاطفت اختصاص بخشید **ذکر باز گردانیدن حضرت صاحب قران دین پرور امیر**
زاده شاهرخ بطرف هرات و رسیدن ایلچیان از اطراف چون صاحب قران دین پرور از
کشور درضمان ملک واو گرم مراجعت نموده با عرق همایون موبت قرین الیمن سلطنت شاهزاده شاهرخ
را رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید گوش هوش آن سعادتمند را بدرر نصایح و مواعظ
آراسته او را در آغوش گرفت و بحفظ و عنایت پروردگار جهانبان سپرده وداع کرده
بهرات روان گردانید و بنفس همایون روان شده با لشکر متوجه صوب کابل شد و بعد
قطع منازل بکلکاه ماران که از آنجا تا کابل دو فرسخ است در مرغزاری نزه فرود آمد و چون فیاض
علی الاطلاق خواست که از رشحات سحاب مکرمت حضرت صاحب قرانی چمن آمال ارباب آن
دیار تازه و سیراب باشد آنحضرت را موقوف ساخت و از رود خانه بکابل نهری فرمان داد و
امرا و لشکریان قسمت نموده بمقتضای حکم قضا جریان جویی بطول دو فرسخ در اندک زمانی جاری
گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم گشت و از آب آن چند قریه معموره و آباده معمور شد و
از سر انجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت آمده بکابل رسیدند و از طرف جنوب نزول
خبر جواجه افغان رسیده بوسیله امرا بعرض ایلچی حاضر شده پیغام گذارد ما جمعی که بکام
ما یکیکند گرفته و چاکر و زرخرید آنحضرتیم اگر پیش ازین ضمن سلطنت بد و خوانی مردم هند
پای از دایره متابعت بیرون نهاده بودیم و جهت او فرار افعال مخالف خواسته بودیم و هنی در تحیر
و بیابان سراسیمه گردیدیم اکنون صورت فتح و کردار ما پسندیده خویش در آینه خود دیدیم و از افعال
نکوهیده و اعمال ناپسندیده خود نادم و پشیمان شده ایم و بلطف آنحضرت امیدوار و از مخوف
خدام بهرام انتقام هراسان اگر ملکات ملوکانه گناه بخشد بعد ازین پای از جاده عبودیت فراتر
ننهیم و از اقتضای فرمان واجب الاذعان در نگذریم **شعر** بفرمان تو زندگانی کنیم ٭
وزان پس پی کامرانی کنیم ٭ و هم دران اوان بایزید افغان که در اوغ یورت با تاتاران مخالفت
نموده از قپچاق گریخته بود بشرف دستبوس حضرت صاحب قرانی استسعاد یافت آنحضرت نشان
عنایت و عاطفت او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و اسپان راهوار و
قطار و شتران باربردار و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب حشمت که لایق ارباب فرمان و حکومت

باشد بخشید و او ظفر کردار ملازم موکب سعادت آثار شد و هم درین سرزمین امیر شیخ نور الدین
که در آثار یورش بجهة موجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با خزانه
و تحف ارجمند از زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلا دوز و نفایس امتعه گرانمایه و کرایم اسلحه
و آلات و ادوات حرب و اسپان تازی با زین زر و شتران کوه منظر کوه پیکر و استران
زرین رکاب بارخوت و آلات از زربفت و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای ملون و دیگر طرایف
و لطایف که دیده بیننده از خوبی او خیره می ماند باردوی همایون پیوسته و حساب و کتاب
دیوان اعلی آنرا در سه شبانروز درد فارغ نموده بمطالعه امرا رسانیدند و از مبدا طلوع خورشید
جهانگرد تا هنگام قیام نمودن خلایق برکوع و سجود و قیام و قعود نثار پیش امیر شیخ نور الدین
برادرزاده و امرا آنچه آورده بودند بنظر صاحب قرانی رسانیدند ما بری افغان و ایلچیان و
قپچاق و دیگر جوانان دیده تحف در آنها نگریسته حیران ماندند که بنده از بندگان خسرو آفاق را
پادشاه علی الاطلاق این همه مکنت داده که جنس ایثار با تحف را در کثرت بعرض رسانید و آنحضرت
بسیاری از آن برکات بحاضران مجلس بخشید و خدمتگاری امیر شیخ نور الدین موقع قبول یافت حضرت
صاحب قران ایلچیان اوزبک را با تحفهای گرامی و نامهای نامی رخصت مراجعت نمودند و بعد از آن
بشیخ نور الدین را با جوقی برنان افغان و جمعی را که با او در جناب اشتراک داشتند شفاعت نمود
عاطفت پادشاهانه جمیع او را بشرف اجابت مقرون گردانید تا ان ایشان در گذشت و هم دران اوان
سلطان محمود خان و امیرزاده رستم با طایفه از امرا و لشکر جغتای بر سمت هندوستان روان شدند
و پیش ازین ملک محمد برادر شاه اوغانی درگاه حضرت صاحب قرانی با طایفه از جانا آمده بود
و تظلم نموده که موسی اوغانی که رییس الرییس قبیله کرکس است و بغایت شریر و دزد و ناکس برادر
مرا که در زمره خدام حضرت علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایرباب ویران ساخته و اموال ایراد
مارا بباد غارت داده و دست تعدی باموال و املاک و اسباب ما دراز کرده است و چند بار و قطار
در تحت تصرف خویش آورده و همیشه قطع طریق و انواع حرکات ناشایست اقدام مینماید و چگونه از
حوالی او بسلامت نتوان گذشت و من بنده کمترین از خوف جان شیرین گریخته بیرون آمدم و چون نثار
موکب نصرت قرین شنیدم توقف نمودم تا بروخشم صاحب قرانی از استماع این خبر اشتعال یافته
حکم همت عالی نهمت را بر دفع شر موسی اوغانی بدکردار و اعوان و انصار او گماشت و با ملک محمد
گفت که تو پنهان می باش تا من درین باب فکری بصواب اندیشم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانی

فرستاده و گفت که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته و چون انحصار بسر حد هندوستان واقع شده
مناسب نیست و ویران بودن آن باید که بر سبیل استعجال بخدمت شتابی و استحکام عمارت آن مملکت
بتو تفویض کرده ایم و چون ایلچی پیش موسی رسید و ادای رسالت قیام نمود پیشکشها مرتب گردانیده بدرگاه
گیتی پناه شتافت و بشرف پایبوس استسعاد یافته آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید حضرت صاحب
قران او را بخلعت و نوازش مستظهر گردانیده فرمود که لشکری در مرافقت او جهت تعمیر قلعه مقرر شوند تو
باید که چشم خود را بکار بیاوری که باتفاق در عمارت آن سعی نمایند و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز
پرداخته باشند و اگر جزوی کاری باشد چون ما برسیم بعد از کار یک روز تمام شود و موسی و کال را باسه
هزار کس مصحوب او گردانید و بر سبیل استعجال از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده موسی مردم خود را
آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحب قران متعاقب ایشان توی کبری سرایملک خانم و امیرزاده الغ
بیک که در اردو بودند بسمرقند باز گردانیده و بنفس همایون از جلگه کابل با رایت و تجمل تمام روان شد
و روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنه ثمانمایه بایریاب رسید و آن نواحی محل نزول میمنت شمول گشت
و مردم موسی بر سر عمارت ایستاده هر روز دولت نقاره و طبل و سرنا کار میفرمودند حضرت صاحب قران
فرمان داد که بنیاد قلعه مجدد و معاون شوند تا بروزی آن مهم سرانجام پذیرد و آن حصار مشتمل بود بر مسافه دهچاه
و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی و حکم شد که امیر شاه ملک و جلال الاسلام در اتمام مسجد جامع سعی
و اهتمام نمایند و چنان قلعه بمدت پانزده روز ساخته و پرداخته آمد و حضرت صاحب قران تواجیان را
گفته بود که چون عمارت تمام شود کسان موسی که گذارند که صورت باز کردند و ایشان همه از آن مرتبه شده
بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد که حصار خندق را مشاهده
نماید و وزرا کی که با امرا و ارکان دولت گرد قلعه می گشتند هفت نفر از چشم موسی که در عمارت قلعه بخشیده
بر بالای خانه پشت دروازه ایستاده بودند و چون حضرت صاحب قران در برابر دروازه رسید یکی از آن
هفت نفر دو از خبر تیری بجهت آنحضرت انداخت چنانکه از ضرب تیر آسیب بجان نرسید و از کمال عنایت
ایزدی بحضرت صاحب قران نرسید و آتش خشم جهان سوز برافروخته از دروازه دیگر بحصار آمده و امر
فرمود که چشم موسی که بکار کردن آمده بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه غدر اندیشه شده
یکی از ایشان تیر انداخته بود از بیم جان دست بخنجر و تیر و کمان یازیده چند کس زخم دار کردند تا که یکی
بستانی نردبان نهاده بالا رفت و ایشان را بقتل رسانیده و در حصار زر موسی را با دولت کس از اتباع او
گرفته بملک محمد سپردند و او بانتقام برادر کشته از سر یار ایشان منار ساخت و بر تیغ

واجب الاتباع نفاذ یافته که چشم موسی را اعتبار ننهند و طایفه از سرداران آنقوم را از پای در آوردند
و عیال و اطفال و اموال آن ظالمان خانه خراب ایریاب بدست مظلومان ایریاب افتاد و عاطفت پادشاهانه
حکومت قلعه ایریاب و ریاست احشام آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت **ذکر توجه صاحب قران
بقلعه بریانی و عبور آنحضرت از آب سند و وصول بجانب هند** چون ولایت ایریاب بمرحمت
صاحب قران کامیاب بکمال عمارت و زراعت آمد رایات نصرت انتساب از آنجا نهضت نموده موسوم
خطه شنوزان شد و کوه و جنگل قطع فرموده در آن دیار محل نزول سپاه نصرت شعار گشت
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاهزاده خلیل سلطان با طایفه از امرا و اغرق از راه
قنقای متوجه جانب بانو شوند و آنحضرت با صد هزار سوار ایلغار فرموده بقلعه نغز روان شد و پیش
از این امیر سلیمانشاه با لشکرهای خراسان بقعر رفته بود و آن قلعه را عمارت کرده و چون چتر همایون
ظل سایه و حصول بر آن دیار انداخت مهمانان بمسامع علیه رسانیدند که قسبه بریانی که سابقاً قرین
عصیان شده بود که با اردوی اعلی پیوندی از دایره متابعت و مطاوعت بیرون نهاده اند
و در آن وقت امیرزاده پیرمحمد بعضی از ولایت هند را تاخت کرده و غنایم بکابل فرستاده
این جماعت سر راه گرفته دست تعدی از آستین جفا کی برآورده چیزی از آن اموال ربوده اند
و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام مینمایند از استماع این خبر آتش خشم پادشاه
هفت کشور که زبانه بفلک کشیده بود هم در آن روز با بهادران اردوی فیروزی نشان روان شده
بعد از سه روز بمواطن آن مدبران رسیده فرمود که سواران از اسبان فرود آمده بکوهها
و جنگلها در آیند و آب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود آن ناپاکان پاک سازند دلاوران
پرخاشجوی بموجب فرموده عمل نموده در تک و پوی آمده و خلقی نامعدود از آن عاصیان را
تیغ جهد بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان زدند و بعضی
از آن طایفه بهزار مشقت جان تنک پای بیرون بردند و حضرت صاحب قران دین دار خواست
که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیة السیف دزدان اوغانی را بدست آورده بر دار سیاست
آویزند تا عرصه آن دیار از اضرار ایشان بالکل آرمیده و ایمن گردد و مقارن این حال پیشوای آن قبیله
اول نام به نیت صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر ساحت
مسکنت نهاد و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیله اخلاص و نجات ساخته
و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافت بر جرائم او رقم عفو و اغماض

کشته و به انواع عنایت و عاطفت اویل را به مرتبهٔ رفیع رسانید و بعد از تعمیر قلعه امیر سلیمانشاه ملک ...
بود که حشم کلاتیان که گروهی انبوه و جمعی باشکوه اند فرمان حضرت صاحب قران سعادت یار بسمع
رضا اصغا نموده اند و چریک به پایهٔ سریر اعلی نفرستاده اند و پیش از آنکه خبر ورود لشکر رسانیده وصول
بران دیار اندازد به دو روز پیشتر امیر مشار الیه بر آن قوم قوی هیکل یورش نموده تاخته بود و مجموع را با تیغ
قهر مقهور ساخته خان و مان ایشان را به باد غارت و تاراج بر داده بود و زنان و فرزندان ایشان را
اسیر کرده در خلال که رایات نصرت آیات بدان دیار رسید امیر سلیمانشاه مظفر و منصور به موکب همایون
پیوست و بندگی او موقع قبول یافته به انواع تربیت و نوازش مخصوص گشت و در غرهٔ محرم سنه
احدی و ثمانمایه اردوی کیهان پوی از نواحی قلعه سای نهضت نموده در حوالی قلعه نغز نزول فرموده بود
و حضرت شهریار ممالک ستان از آنجا امیر سلیمانشاه و ... طایفه از سپاه ظفر پناه به مولتان نزد امیرزاده
پیر محمد روان کرده و خود به نواحی قلعهٔ نغز ... ارزانی داشت و با ده هزار کس از سپاه جهان
پیش او گذاشت و از آن موضع سوار شده و قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال الدین
خوارزمشاه بعد از کر و فر و او از چنگیز خان گریخته بود و خود را به آب زده گذشته چنانچه در مجلد
پنجم سمت گذارش یافته بود نزول فرموده و حکم جهان مطاع عالم مطیع به نفاذ پیوست که بر آب سند
پلی ببندند فرمان برداران فی الحال برحسب فرموده عمل نموده در مدت دو روز از سه پایه و کشتی و نی
جسری معتبر ساختند و مقارن این حال سید محمد مدنی را که از مکه و مدینه مکرمه به رسالت آمده بود
به عرض رسانیدند که حکام و اشراف آن اطراف در مقام انتظار مترصد و امیدوارند که رایات نصرت
شعار سایهٔ وصول بران دیار اندازد و آن ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورده بار گردد
و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را نیز که جهت عرض عبودیت و نیاز آمده بود نوازش نموده رخصت داد
و با اسکندر پیغام نمود که باید لشکرها در حوالی دیپالپور به موکب منصور پیوندند و در روز دوازدهم
محرم سال مذکور صاحب قران گردون غلام از آب سند عبور نموده و لشکریان به اتمام انجام کار
آب برگرفته بکنار رود چه ... نزول کردند و آن بیابانیست طویل عریض که در میان اهل تاریخ به چول
جلالی اشتهار دارد از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در حین فرار از چنگیز خان بان چول
در آمده خلاص یافته بود و درین اثنا رایان و مقدمان کوه جود ملاحظه ... و ... طالع مسعود
روی توجه به درگاه گیتی پناه آورده اظهار خدمتکاری کردند و پیشکشها کشیدند و پیش از آن به چند گاه
امیر رستم طغی بوقا برحسب اشارت علیه با فوجی از چریک منصور به طرف مولتان رفته بود و از آنجا

کوه جود

کوه جود رقان عزیمت منعطف ساخته و یمن رایان او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت
و ضیافت به تقدیم رسانیده بود لاجرم درین ولا عنایت پادشاهانه شامل حال او شده مسرور و آسوده
خاطر به منازل خود بازگشتند **ذکر مبارکشاه تمی و فساد او بعد از انقیاد** شهاب الدین مذکور حاکم
جزیره بود که بر کنار آب چناب است و بکثرت حشم و بسیاری مال از یاران منه امتیاز داشت
و در آن اوان که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بحدود مولتان رسیده خدمتش کمر عبودیت بر میان بسته در درگاه
شاهزاده آمده و در سلک سایر ملازمان عتبهٔ علیا انتظام یافت و به عاطفت و احسان بیکران مخصوص
گشته چندگاه به شرایط ملازمت قیام نموده و چون رخصت انصراف یافت بمقر حکومت خود مراجعت
نمود و شیطان جهل و غرور استحکام مقام و قلعه آنرا در نظر او جلوه داد تا سر مخالفت در پیش
کشیده از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب چناب محل نزول عساکر پادشاه
بر و بحر گشت از عصیان شهاب الدین مبارکشاه آگاه شده امواج بحر غضب او در تلاطم آمده فرمود
که امیر شیخ نورالدین با تومان خویش روی توجه بدان جزیره نهند و شمشیر صاعقه کردار آتش در
خرمن جمعیت مخالفان زنند و امیر مشار الیه برحسب فرمان روان شده مانند دریای جوشان متوجه
مقصد گشت و بحدود جزیره رسیده دید که شهاب الدین خندقی عظیم فرو برده است و باره بلند برکشیده
عازم محاربه است و در حوالی آن حصن حصین بحیره بوده پهناور لشکر شهریار فتح کشور مانند برق از آب گذشته
آتش حرب برافروختند و جنگی دست داد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و چون زمانه
برسان درون مخالفان تیره و تاریک شد و سپاه نصرت شعار به منزل خود رفته و آمده آرام
گرفتند شهاب الدین با ده هزار مرد کرد کرده شبیخون آورده جنگی عظیم در پیوست و امیر شیخ نورالدین
با سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار فشرده حملات متعاقب متواتر کردند و رعب و هراس بر خاطر
هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتشبار صاعقه کردار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند
و برخی گریخته ... بسیار کشتی حیات بساحل نجات رسانیدند و در آن حین حضرت صاحب قران با لشکر
رسیده در حوالی آن جزیره فرود آمدند و شهاب الدین جانب حزم رعایت کرده بود و دویست
کشتی جهت روز چنان مهیا ساخته بود و در آن شب شکسته و منکوب بازگشته فی الفور با مردم و متعلقان
خود به کشتی در آمدند و بر آب چه روان شده متوجه اوچه شدند و امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر
قرین باشارت صاحب قران از کنار آب رفته جنگی عظیم کردند و بسیاری از آن طایفه را به تیغ
انتقام بگذرانیدند و چون امیر مشار الیه از عقب گریختگان بازگشت حضرت صاحب قران در یاتوال طاعن

شهاب

راکه دران شبیخون مراسم جرأت و جلادت قیام نموده بودند و پای وقار در موقف کوشش استوار
داشته اظهار شده بود خلعت و زر و کمر نواخته توانگر گردانید و چون گستاخیهای شهاب الدین مبارک
مولتان رسید امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه با فوجی منصور راه بر ایشان گرفتند و آن
مدبر را در میان آب و دشت گرد و طعمه ماهیان ساختند و شهاب الدین خود را در دریا انداخته
بعد مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک رجب قربان تگلستان در آمده
بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را به بئس القرار فرستادند و با غنیمت بسیار و برده بیرون از حد
و شمار و گوسفندهای گرانبار از حیوانات و اجناس و ماکولات باردوی اعلی معاودت نمودند و چون
حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمده پنج شش روز کنار کنار آب روان شد و طلب آب
در برابر قلعه تلمی فرود آمد که آب جمد و آب خاوه دران محل بیکدیگر می پیوندد و آنحضرت فرمود که جسری
بران دریا بستند و در مدت سه روز می ساختند و بپرداخت آمد **ذکر رسیدن جنود فرخنده پی**
بقلعه تلمی و نهضت رایات بجانب نصرت و کوکری شهریار روی زمین با لشکر ظفر قرین از پل گذشته بکنار
آب تلمی در برابر شهر قبه بارگاه سعادت اثر بقبه جوزا برافراشت و حکام و روسای آن حدود با سادات
و علما و اشراف بیرون آمده شرف دستبوس استسعاد یافتند و چون حضرت اعلی خاقانی از
آب عبور کرده در غره صفر سنه احدی و ثمانمائه صحرای تلمی مضرب خیام خدام سپهر احتشام گشت
بموجب حکم موجب فرموده او یک لک مال برسم امانی بر شهریان رقم زدند و حکم شد که سادات عظام و علمای کرام
ازان مطالب معاف و مسلم باشند محصلان متوجه شده بتکاپوی مشغول گشتند چیزی از وجه رقم مال امانی
و بعضه احتیاج تمام داشتند بر تیغ جهان مطاع صدور یافت که هر جا غله یابند بردارند و از ظلمت نسل
لشکریان بهانه طلب غله در شهر ریختند و سیلاب جا کرد جا بالا گرفته آتش در خانها زدند و بحکم
ما و غارت و تاراج بردند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب هنر و تقوی جایی دیگر مصون و محفوظ
نماند و مقارن اینحال خبر بسمع همایون آن برگزیده پادشاه ذوالجلال رسید که طایفه از حکام و سرداران
دیار تلمی که با امیرزاده پیرمحمد در مقام مطاوعت و متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان از گریبان
طغیان برآورده شیوه مخالفت شعار خویش میسازند از استماع این خبر آتش غضب صاحبقران
التهاب یافته حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکوتمور با تومانات خود بر سر آن جماعت روند و آن ناپاکان را
گوشمال بسزا دهند امرا و لشکریان روان شده و بجنگلها در آمده و قرب دو هزار هندو بدوزخ فرستادند
و با غنایم محصور بازگشته باردوی کیهان پوی آمدند و در روز شنبه هشتم صفر سال مذکور رایات نصرت

عزم

نصرت آیات در حرکت آمده روزی که بنواحی جال که در کنار آب بیاه واقع است لشکرگاه حضرت
صاحبقران بجهال گشت و در آن موضع بمسامع جلیله رسانیدند که نصرت کوکری با ده هزار مرد در منزل
رودخانه عظیم پناه خود ساخته که بر آب کرده است و حضرت صاحبقران با لشکری که در آن بود
بجزا ضرورت خانمان خود روی توجه با ایشان نهاده و برانغار غفر خود شیخ نورالدین و امیر الله داد
آراستن یافت و جوانغار از جهت امیر شاه ملک و امیر محمد ایکوتمور ترتیب و زینت گرفت و علی سلطان
و تواچیان و پیادگان خراسان در کنار و حمل آتش حرب و جدال برافروختند و جماعت او
با چندکس دیگر خسته و مجروح شدند و امیر شیخ نورالدین و الله داد از عقب آن رود بر سرکشان
درآمدند و زخم شمشیر آبدار اکثر آن خاکساران را بآتش دوزخ فرستادند و آن نصرت نام گمنام
انجام معلوم نشد که جان ازین ورطه بیرون برد یا با دیگر کشتگان راه جهنم پیش گرفت لشکریان
اموال آنجماعت غارت کردند و آتش در خانهای ایشان زدند و خاک گردون ماثر رحمت و شفقت
بسیار از گل و لای گذشته موضع شاه نواز مرکز رایات واجب التعظیم مخیم الاعزاز گشت و آن
ده معتبره و در آنجا جمعیت فراوان یافتند آنچه توانستند برداشتند و بحکم فرمان جهان مطاع آتش
در بقیه غله زدند تا دیگران ازان مستغنی نشوند و اردوی کیهان پوی از شاه نواز کوچ کرده از کنار
آب بیاه در مقابل قریه جنجان فرود آمد و دران روز معتمد شاهزاده شاهرخ پیر ملک نام از
هراة رسیده اخبار شاهزاده رسانید و تحف و سلاکات که همراه داشت بگذرانید **ذکر تسخیر مولتان**
و وصول امیرزاده پیرمحمد بموکب حضرت صاحبقران سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده
پیرمحمد مولتان را محاصره کرده لشکریانش هر روز دو نوبت جنگ پیش بردند و چون مدت شش ماه بر آن
قضیه گذشت عسرتی در شهر پیدا شده از تنگی و گرسنگی طاقت نماند و اهالی آن شهر بالضروره مولتان را
گذاشته شاهزاده بران دیار مستولی گشت و عرضه داشتی مشتمل بر این فتح نامدار بپایه تخت خسروی
فرستاد و در این اثنا امیرزاده مشارالیه باران بسیار چند روز متصل که آنرا در هندوستان برشکال
گویند اسپان امیرزاده مشارالیه و لشکریان تلف شدند و مجموع شاه و سپاه از بیرون شهر
در آمدند و حکام و سرداران دیار هند که پای از دایره انقیاد و اطاعت بیرون نهاده بودند
جابهای خانه در دفع جای داده گردنکشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغگان را بقتل آوردند
مخالفان بشهر آمدند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند و شاهزاده بغایت متفکر و متحیر
شده بغتی برور آورد که ناگاه بر چه توق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور از افق آن دیار طالع گشت و از

لمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران سوزی در باطن مخالفان افتاده بود و حرکت موضع
آن تیره رایان راه نیافت در رودهای دشت سرگردان حضرت فرموده بودند شیر زده گوشمال
بگوشمال مردانه سهراب سیستانی فرو بردند • و امیرزاده پیر محمد از حصن تلکه و اندیشه بیرون آمده بتوابع
و لواحق متوجه اردوی همایون گشتند در روز چهاردهم صفر از آب سیاه بمعسکر ظفر پناه پیوستند
و شاهزاده و بشرف دستبوس استسعاد یافته حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته زبان تلطف
بپرسش بسیار نمود و چند بورلدای و برادرش بایزید و محمد درویش طالجانی که در حین یورش
خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بهندوستان رفته بودند در آن زمان که امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر کرده
بود از جانب سند بخدمت او مبادرت نموده بودند و امیرزاده مشار الیه ایشان را نوید داده بود حاضر
اجل حاضر کرد و التماس کرده صحیفه جرایم اهل جنایت بآب عفو شسته عنایت پادشاهانه
خون ایشان بخشید و هرکدام تخته چوب بساق زانی بستند و در روز شنبه پانزدهم صفر رایت ظفر
پیکر از آب سیاه گذشته در مقابل قلعه جنجان نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز آنجا توقف
واقع شده و در آن منزل امیرزاده پیر محمد طوی عظیم داده تحفهای نامی از اسبهای مرصع و کمرهای زرین
و اسبان خوب و تنگهای زر و نقره و نفایس اقمشه و امتعه و ظروف مجموع از طلای احمر محل عرض ساختند
و نویسندگان دیوان اعلی دو روز بکتابت مشغول بودند و در شماره ورکه انبار اکبرانیه حضرت صاحب
قران که حاصل بحر و کان بر مایده احسان او نواله بود تمامت آنها را بر خواص قسمت نموده و شاهزادگان
و امرا و وزرا و خازنان همه علفا ارزانی داشت و سی هزار اسب لشکریان امیرزاده پیر محمد و تابعین
ایشان که در برشکال تلف شده بود و در این یورش بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته باردوی همایون
آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع جنجان نهضت نموده و قطع منازل کرده مرحله
جهوال را مرکز رایات اقبال ساخت ارباب اشال که پیش از این واقع اطاعت امیرزاده پیر محمد بر جبین
نهاده بودند و در مقام باجگذاری و فرمانبرداری آمده شاهزاده مساوکابی را با هزار کس
مدد و کمک آن جانب فرستاده بود و در آن اوان که برشکال واقع شد و اندک ضعفی بحال سپاه
جغتای راه یافته بمحض تمکن کدورت(?) مردم آن ولایت از خبث طینت با غلامان سلطان فیروز
شاه متفق شده مساوکابی را با آن هزار مسلمان بقتل رسانیدند و چون آوازه توجه اعلام ظفر انجام
در ولایت مولتان و دهلی بگوش صغیر و کبیر رسید آن متهوران بیباک از بیم جان خان و مان را وداع
کرده بحصار بسطر رفتند و چون صاحبقران بهال در ضمان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول اجلال

فرمود

فرمود امیرشاه ملک و دولت تیمور تواچی را در اغرق گذاشته حکم کرد که ایشان با اغرق راه
دیالپور در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون ملحق شوند و صاحبقرانی از جهوال
بر جناح استعجال با ده هزار سوار جرار روان شد و ایوار و شبگیر کرده عنان عزیمت بصوب
اجودهن معطوف ساخت و صباح جمعه چهارم ماه خیر مبارک شهر ربیع سایه وصول بر آن
دیار انداخت و پیش از این شیخ نور و شیخ سعد که آن یک نبیره رائی معروف و این یک خو
فرایی موصوف و مردم آنجا ایشان را بر خود مقدم میداشتند اکثر خلایق آن موضع را بر جلا ترغیب
و تحریص نموده بعضی از آن قوم مصحوب شیخ سعد بطرف بطنیر و برخی همراه شیخ نور بجانب دهلی
رفته بودند اما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه عنایت و التفات حضرت صاحبقرانی
بحال خویش میدانستند پای وقار بدامن توکل کشیده و دیده امید گشاده بتحف آن دو فرد التفات
کرده بودند و در منازل خویش توقف نموده و در آن بامداد که خورشید نصرت شعار از افق
آن دیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و بمجموع عنایات خسروانه سرافراز
گشته خوشدل بازگشتند حضرت صاحبقرانی مولانا ناصرالدین عمر و محمد پیر خواجه محمود شاه
داروغه را بحکم آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از ضرر عساکر گردون مآثر گرفته و آزرده
نشوند ذکر تسخیر شدن قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا از رئیس و امیر و مامور قلعه بطنیر حصنی بود از
حصانت و موضعی در نهایت رصانت در میان جول و بیابان واقع شده و هرگز لشکر بیگانه بآنجا
نرسیده و بدین سبب از [illegible] و دیالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بآنجا برده و غنیمت و گرانی
عظیم در آن سرزمین دست داد و مرتبه که شهر گنجایش ایشان نداشت لاجرم چهارپایان فراوان
و عرابه های مشحون بر خوت و امتعه نفیس در حوالی حصار بازداشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام
می نمودند و حضرت صاحبقران صباح سه شنبه بیست و نهم ماه بجودهن در آمده و بزیارت شیخ فرید شکر گنج
قدس سره شتافته از روح بافتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت فرمود و از رود
ده گذشته در خالص کوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال سوار شد و بقیه آن روز و تمامت
شب از حرکت نیاسود و چندان راه طول را یک راندن قطع فرموده روز دیگر چاشتگاه رایات جهانگشا
بظاهر بطنیر رسید و از آواز کورکه و کوس و ولوله در زمین و زمان افتاد و تکبیر و غلغله مجاهدان از
اوج کره اثیر درگذشت و آنچه در بیرون شهر بود عرضه نهب و تاراج گشت و والی آن ولایت که او را
دولجین میگفتند و در ولایت هند بهادر را گویند بحصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشت و پای از دایره اطاعت

و انقیاد بیرون نهاد و سپاه نصرت شعار از دست چپ و راست روی جلادت بتسخیر شهر آوردند
و بیک حمله شهر را گرفتند و بسیاری از مردم آن را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست لشکریان
افتاد و هر لحظه امرای تومان و قشون تورها و چپرها تا پای قلعه برده جنگ آغاز کردند و راو اوچین
با دلیران کشور هند تشمیر قتال و جدال کشته بر در قلعه ایستاده بودند بهادران سپاه
فیروزی اثر بتخصیص از تومان امیرزاده شاهرخ و مثل امیر سلیمانشاه و سید خواجه و جهانملک بسر
رسانیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قریب آن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر
راو اوچین استیلا یافته سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که امروز او را امان دهند تا دیگر
روز کمر خدمتکاری بر میان بسته دروازه بگشاید و بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران
پاک اعتقاد ملاحظه فرستاده که از خاندان نبوت و دودمان رسالت بود کرده ملتمس حاکم
بطبهیر را بانجاح مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار باز خوانده از جنگ منع فرمود و متوجه بیرون
شده در یورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر راو اوچین بعهد خود وفا ننمود یرلیغ جهانمطاع
نفاذ پیوست که هر یک از امرا از برابر خود نقب که فرو برده اند بقلعه رسانند و مردم برحسب فرمان
عمل نموده بحفر خندق مشغول شدند و هرچند از بالای قلعه آتش و سنگ و خدنگ بر سر حفاران
میریختند ایشان آن را اصلا معتبر نکرده ملک تدبیر گفتند مصرع هرچه از تو آید خوش خوای
شفا خواهی الم. راو اوچین و امرا او از ملاحظه آن حال مضطرب و سراسیمه شده بر سر جهان
و تضرع و زاری آغاز نهادند و بزبان مسکنت و نیاز فریاد برآوردند که ما خود دشمنیم و از روی
صدق نیت و صفای طویت قدم در دایره خدمتکاری می نهیم مامول و مرجو آنکه مراحم پادشاهانه رقم
عفو بر سیاست ما کشد عنایت خسروانه ملتمس ایشان مبذول داشت راو اوچین در آنجا بر زر
پیر و نایب خود را با تحفهای گرامی نامی و پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و پیر او تکلف تحفی
طلا دوزی و کمر مرصع نثار گشته و سرافراز شده و بموجب اشاره علیه پیش پدر باز گشت و راو اوچین
روز دیگر بلطف و احسان صاحبقران امیدوار از حصار بیرون آمد و شیخ سعد اجودنی با او همراه
بود و چون بدرگاه عالمپناه رسید روی اخلاص بر خاک نهاد و جانوران خوب و سه تقوز اسب تازی
با زینهای زر بعرض شهریار هفت کشور رسانید و محفوظ نظر التفات گشته بانعامات و جامهای طلا دوز و کمر زرین
و اکلیل مرصع سر افتخار و مباهات بر اوج سموات رسانید و چون جمعی کثیر از ممالک هند بتحصن از نیحانو
و اجودن متوجه رایات نصرت آیات شده پناه با کارده بودند و امیر سلیمانشاه و امیر الله داد بضبط

دروازها

دروازها مامور شدند و خلق اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و ده نفر
کس از مردم جالندر که در حوض ساورکاهی نوکر امیرزاده پیر محمد و میرزا نوروز و دیگران نوکران شیخ کوکر بودند
برحسب فرمان قضا نفاذ بیاساق رسانیدند و زن و فرزندان الجماعت ذل رقیت گرفتار آمدند
و بعضی از اهالی اجودن نیز که از سوء اعتقاد روی از رایات ظفر پیکر برتافته بطبهیر رفته بودند
بجزای عمل خویش گرفتار آمدند و کمال الدین برادر راو دوچین دراز دوی نصرت قرین بود و اهل حصار
دروازها و ابواب برج و حصار بروی خود کشوده آتش غضب حضرت صاحبقرانی زبانه زده
فرمود که لشکر منصور بحفر نقب و تخریب سور قیام نمایند بهادران نامدار برحسب فرمان شهریار کامکار
روی بتسخیر حصار آوردند محصوران چون سیل بلا را انبوه و محیط دیدند دانستند که مقاومت با قضا
و قدر از حیز مکنت بیرون است برادر و پسر راو دوچین بقدم عجز و نیاز بیرون آمده و باستان
دولت آشیان شتافته پیشانی خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان بپوزش و اعتذار گشاده بکمال لطف
اروب را بجانب حضرت عطا سپردند و امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد برای تحصیل مال امانی درون
قلعه رفتند و رایان بتره را که در قبول وجه و ادای آن مخالفت آغاز نهادند و از جاده مستقیم انحراف
جستند هم بجدال و جدال انجامید و آتش فتنه بالا گرفته پرتو این خبر بمکان و ضمیر انور تافته یرلیغ واجب
الاتباع نفاذ یافت که بهادران ظفر شعار روی همت بقلع و استیصال آن مفسدان بدکردار
آرند و ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شده کمند و طنابها بر شرفات آن افکنده بر بالا رفتند آمدند
گبران قلعه را آتش زده سر عیال و اطفال خود را بر مثال اغنام بریده باتفاق رزم و پیکار کردند
و ایشان جمعی بودند در نهایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل و تنومند و آهن گسل و سپاه نصرت
پناه در شهر ریخته و با آن طایفه در آویخته جنگی صعب واقع شد بسیاری از غازیان سعادتمند
افکنده در رتبه شهادت فایز شدند و امیر شیخ نورالدین که از دلاوران ارباب خلاف را
از پای در آورده گبران با شمشیرهای کشیده بگرد او در آمدند و نزدیک بآن رسید که با ضرر شود
کاوری مرید بغدادی و فیروز سیستانی باتفاق روی بآن بیباکان نهاده چند کس از آن اعادی مقهور را
بر خاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را از آن ورطه خلاص دادند و آخرالامر بمقتضای
ان جندنا لهم الغالبون باد نصرت بر پرچم رایات اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بیدینان بد اعتقاد
بتیغ جهاد کشته شدند و آتش در عمارات و ابنیه شهر زده مجموع را بسوختند و از آن بلده معتبر بغیر
چند توده خاک و خاکستر نماند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر باد رفتار و امتعه النفیس و

و قمش مرغوب بموجب فرمان میان لشکریان قسمت رفت و او زن و فرزند و فرزندی که از سر جان
گذشته امیر شیخ نورالدین را از آن مهلکه بیرون آورده بودند بصنوف تربیت و نوازش پادشاهانه
اختصاص یافته مفتخر گشتند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بعضی از بلاد هند و فتح و ظفر آن**
حضرت شهریار جهانگیر بعد از تخریب بطنیر عنان عزیمت بجانب دیگر اقطاع هندوستان تافته و جهاد
کرده و طی کرده راه که موسوم کنار آب جون بود مخیم دولت ساخت و از آنجا روان شده منازل
پیموده شهر میرتهی از مقدم لشکر ظفر قرین حضرت فر ای سپهر بری گشت و مردم آن بلده که اکثر
از دین مبین بهره نداشتند و گوشت خوک میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده و گریخته بودند و فوجی
از سپاه اسلام بر عقب ایشان رفته بسیاری از آن زمره گمراه را در راه یافته تیغ جهاد بگذرانیدند
و اموالی که داشتند در تحت ضبط آورده سالم و غانم معاودت نمودند گرم قراول و اکثر که
شربت شهادت چشیده و رخت بقیه و بس اجلی کشیده و حضرت پادشاه نیکو اعتقاد یک روز در
میرتهی توقف نموده روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و بعد از طی مراحل و منازل بمقصد رسیده
سرادق جلال در زده کیوان بر افراشت و اهالی آن بقعه نیز بوسوسه ابلیس تلبیس طریق ضلالت
پیش گرفته شهر را گذاشته بودند و روی ادبار به بیابان فرار نهاده و طایفه از مخذولان که قلع و قمع
دشمنان شیوه ایشان بود و روی گریختگان رفتند و بعضی از آن گمراهان را بقتل آوردند و اموال و جهات
ایشان را غارت کرده بازگشتند و حضرت صاحب قران مظفر لوا از فتح آباد با سپاه نصرت انتما
روان شده سایه وصول بر حوالی قلعه امروهی انداخت و چون وران و نابار بسیح وجود صبا
مدبری بود که برسم استقبال بدرگاه عالم پناه شتابد اما آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت از ضیق
… لا جرم لشکر قیامت اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از مردم …
… گشتند و برخی … در قلعه امروهی بوده از انبه و عمارات ایشان آتش در زدند
… ویران … و جمعی انبوه از طبقه گبران … که … استیلا یافته بودند و لوای استعلا افراخته
از دیرباز بقطع طریق اشتغال می نمودند و پای از دایره اسلام و مسلمانی بیرون نهاده کاروان
و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت میرسانیدند و چون لمعان تیغ سپاه ظفر نشان حضرت
صاحب قران عرصه هندوستان اشتهار پذیرفت آن تیره دلان بدکیش در میان بیشه ها و جنگلها
گریختند بیشتر بوده خود را بر تیغ جان قطاع … که امیر توکل و … و مولانا ناصرالدین
عمر با فوجی از بهادران فیروزی اثر شتافت بر سر ایشان آمدند ایشان بموجب اشارت علیه در آن جنگلها

در آمده و دولت کس از آن مفسدان گشتند و برخی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت
نمودند و چون همگی همت والا نهمت صاحب قران سعادتمند بر تفرق جماعت مدبر گردان و … طرف
بلاد و … جهاد مقصور بود امیر سلیمانشاه را با اغرق و غنایم و اموالی که جمع آمده بود …
سامانه روان داشت و بنفس همایون از آن موضع بالشکری از گزین و قیاس بیرون بعزم استیصال
بقیه جتان که در صحرا و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرموده و در آن روز قوم بد اختر حضرت مظفر
دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق … شدند و اموال و چهارپایان در تحت تصرف مجاهدان
دین آمده زن و فرزندان آن طبقه در سلک دیگر اسیران انخراط یافت و ماده شر و فساد جتان
گمراه ایشان باد صبا از آن حدود افغان و غوران میگذشت بکلی منقطع گشت و در آن حوالی
طایفه از سادات عظام که در قریه مقام داشتند به دستیاری ملهم توفیق قدم امید نهاده بدرگاه
پادشاه اسلام آمده و شاهزادگان و امرا اخلاص ایشان را عرض نموده عاطفت خسروانه بمقدم ایشان
… و فرمان گاشت تا ایشان را از آسیب لشکر قیامت اثر محافظت نماید و حضرت صاحب
قران در کنار کهر که نزدیک سامانه بود با غرق پیوست و در روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول از آنجا
روان شده در حوالی کول … شاهزادگان و امرا … سلطان محمود خان و امیرزاده
سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغی بوقا برلاس و امیر
شیخ ارسلان و سونجک بهادر و جمیع سایر سرداران و لشکریان دست چپ که در مرغزار کابل
برای کوچ تعیین شده بود برحسب فرموده در حرکت آمده بودند درین مرحله بموکب همایون ملحق شدند
و در آن راه … رکاب منصور … براورده احمال و اثقال ایشان را غارت و تاراج کرده …
جان … و رایات نصرت شعار از کول … در حرکت آمده و مسافت قطع کرده موضع کیتل که
از سامانه تا آنجا … ده میلست محل نزول سپاه ظفر انجام گشت **ذکر توجه جتان و لشکریان**
برسم … بموجب فرمان واجب الاذعان و … اشتغال چون شاهزادگان و امرا
و نویینان که بطریق مختلفه روان شده بودند در ظل رایات نصرت آیت مجتمع گشتند بموجب حکم
قضا مضی چون امرا برانغار هر یک در محل خود در حرکت آمدند و دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده
رستم و امیر سلیمانشاه و برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر مضراب قاری و تیمور خواجه و دیگر سرداران
و در دست چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر شاه ملک

بشیخ ارسلان و شیخ محمد ایکوتمور و سونجک بهادر و دیگر بهادران و قول و تومان و کلان و امیر الله داد
و علی سلطان تواچی و دیگر امرا از تومان و قوشون بدین رای و بوسون ابوعن چهار فرسخ و دو میل با شکر
فرسخ علی اختلاف الروایتین با سایمی کرده متوجه صوب دهلی شدند و در روز دوشنبه بیست و دوم
ربیع الاول با سندی رسیدند و اهالی آنجا و کتیبل و اسندی از صولت سپاه ظفر پناه گریخته
پناه بدهلی برده بودند و رایات نصرت انتساب از قلعه اسندی روان شده بقلعه توغلق پور رسید
و آن حصار موطن جمعی از ثنویه بود که سراچه دل ایشان از نور توحید بهره نداشت و آن جماعت گمراه
در صدد اثبات دو آلهه که یکی را یزدان گویند و دیگری را اهرمن و نور و ظلمت ازان تعبیر نمایند
و آنچه خیر و نیکی باشد بزعم ایشان از یزدان شناسند و هر چه شر و بدی باشد نسبت باهرمن نمایند
اهالی سامانه آن قلعه را نیز که ایشان سالون خوانند مرکز خود خالی گذاشته گریخته بودند
و خشم جانسوز حضرت صاحب قرانی فرمود تا آتش دران حصار زنند و خشم مخجسته مقدم بو[illegible]
فرمود و ازان ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند و ماهچه طوق ظفر پیکر از توغلق پور نهضت نموده و دو
گروه قطع کرده سایه وصول بر شهر پانیپت انداخت و دران دیار متنفس پیدا نشد اما در اندرون
آن انباری پدید آمد که زیاده از صد و شصت هزار من گندم بود و شرح ازانجا برداشتند و بمحلی
اردوی همایون منزل بمنزل میرفت و برحسب مقتضی وقت و زمان در هر مکانی توقف می‌نمود
و در روز بیست و هفتم ماه فرمان عالی نفاذ یافت که امرای دست راست تا عمارت سلطان
فیروز شاه که در دو فرسخی دهلی بربالای کوهی ساخته و از دامن آن کوه آبی که چون رود جون
تند رفتار میگذرد و بجهان‌نمای موسوم شده تاخت کنند ایشان سپاه و عازم آن مهم شده بمقتضا
اشاره علیه از قریه کاشی گری تا آن سرزمین بر رسم جهانوز دراوردند و مجموع
احشام و صحرا نشینان کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد تاراج دادند و در ضمان ظفر و نصرت
باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحب قران گردون محل روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول
از آب جون گذشته متوجه حصار لونی شد که عمرانات دران صوب بود و در همان روز بعد از قطع مسافت
بر ظاهر قلعه نزول فرمود و پیشتر امیر جهانشاه و امیر شاه ملک و امیر الله داد حسب الحکم بپای آن رفته بودند
و جابر فرد و گروهی کوتوال قلعه که میمون موسوم بود بمحاصره و جنگ مشغول شدند و چون هوای آن
دیار از غبار موکب پادشاه جهانگشای [illegible] کشت پیچی که هر مرشد و افضل و صواب اندیش بود
بقدم صدق و ارادت بیرون آمد و دیگران از غایت جهالت و شقاوت بر مخالفت در اردوی کشیده بودند

بیکار

وبیکار اصرار نمودند مثال واجب الامتثال صدور یافت که لشکریان بحفر نقب مشغول شدند و اطراف
و جوانب نقب زده قلعه را رخنه گردانیدند و گبران را از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد بگذرانیدند و مسلمانان
و مال موحد و مشرک عرضه تاراج گشت الا اموال سادات که از آسیب آن معصوم محروس ماند و قلعه را
سوخته و ویران کرده غره ربیع الآخر حضرت صاحب قران از حصار لونی سوار شده و در کنار آب
جون در برابر جهان‌نمای آمده گذارها احتیاط فرموده باردوی همایون معاودت نمود و امیر جهانشاه
و دیگر مبارزان درگاه را فرستاده که اطراف و جوانب دهلی را تاراج کرده غله بیارند و [illegible]
تا اگر مهم بمحاصره افتد لشکریان مرتب و آماده باشند و روز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی گشای میل
بتفرج عمارت جهان‌نما شده با معدود سوار از رزم آزمایان بدان صوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع
بتفرج میدان دران دشت و صحرا گذشته ملاحظه فرمود که محل جنگ کجا لایق‌تر باشد مقارن آن حال
علی سلطان تواچی و جمشید بورلدای که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی گرفته آوردند و بعد از
استفسار قضایا محمد سلف که امیر علی سلطان بود در معرض نقض آمده و درین اثنا ملوخان با چهار هزار
سوار جوشن پوش نیزه گذار و بهمراه پیاده و چند زنجیر فیل از میان درختان درظاهر شهر بیرون
خرامیده نزدیک رسید و حضرت صاحب قران از آب جون عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه
جلادت شعار رسیده سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر معاونه و مقابله مغلای مخالفان مشغول
شده جنگ کنان با کنار آب آمدند و درانجا بار دیگر محاربه و قتال اشتعال یافت و حضرت صاحب
قرانی سونجک بهادر و الله داد بمدد سید خواجه روان کرده ایشان چون برق و باد از آب
گذشته بسید خواجه پیوستند و بزخم پیکان جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان
افکندند و مخالفان ضرب دست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده نموده سر بفرار و هزیمت نهادند
و از معرکه پشت دادند و درین گیر و دار یک سر فیل جنگی که در هنگام پیکار خرطوم در کمر شیر فلک استوار
میکرد ساقط شد ارباب اسلام از وقوع این صورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت بفال استدلال کرده
یکدیگر را بشارت دادند و در روز جمعه سوم ربیع الثانی حضرت صاحب قران از مقام جهان‌نما
کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لونی فرود آمدند و دران امین شاهزادگان و امرا و نوینان
که تاخت رفته بودند درسایه سپهر غلاف معسکر حاضر آمدند و شرف پابوس دریافته زبان بدعای
دولت و جانداری آن حضرت گشودند و شهریار کامکار در انجلس خاص که مشحون باعاظم و معتبران
و خواص بود بتقریر دانی و عبارت شانی نوره و یاسای سلاطین سابق در میان آورده و شرایط دم

و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری طریق درآمدن در معرکه و بیرون رفتن از معرکه و سایر مراسم
جنگ و جدال را لباس لکنت جلوه داده و در همان مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بعرض
رسانیدند که از کنار آب سند تا اینجا در هر مرحله زیاده از صد هزار مجوس و هندو اسیر شده و اکنون
در اردوی همایون مجتمعند و ممکن که در روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده با ایشان بپیوندند و موید این معنی
آنکه در آن روز ملو خان با لشکریان و فیلان بجهان‌نمای درآمده بودند هندوان این خبر شنیده و اظهار
بشاشت میکردند سخن دولتخواهان چون مقبول خاطر پادشاه جهانگشا که بحقیقت جام جهان‌نما عبارت
از آنست افتاده فرمان داد که قاطبه اسیران که در دست غازیان رکاب نصرت انتساب اند بقتل آرند
و اگر کسی در امتثال این امر اهمال ورزد او را بکشند و اموال و جهات او بهمان شخص تعلق یابد که قائل گردد و این
خبر رسانیدند و تیغ سیاست بگردن زنی درآمده بروایت اقل صد هزار هندو را مقتول ساختند
و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب عمائم بود و در مدة العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز
پانزده هندو را طعمه شمشیر غزا ساخت و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که از ده نفر یک نفر
در یورت توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال اسیران قیام نمایند و آنحضرت از [illegible] روز
روی بولایت شهر نهاده بر کنار آب جون فرود آمد و ارباب تنجیم و اصحاب زیج و تقویم از اوضاع
فلکی و ضعف وقت بحثی میکردند و از نظرات سعود و نحوس حدیثی میگفتند و در باب تأخیر و تعجیل
جنگ سخنی میراندند و حضرت صاحبقران آن کلمات را اعتبار نکرده بقضا و اهل التزکیه
والتقدیس لا یومنون عمل نموده گفت این حکایات نشنیدند و روز دیگر بعد از نماز بامداد و وظائف
از دعا و اوراد فارغ شد رفت بکتاب شریف مصحف مجید گشاد و آیتی برآمد که تشجیع و فیروزی بشارت داد
و بار دیگر ملو خان که پشت و پناه شاه و سپاه کشور هند بود تفأل نمود این آیت آمد از سوره
نحل که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا
وجهرا هل یستوون آن سعادتمند صاحب تأیید اعتماد بر اشارت قرآن کرده از کنار آب جون
نهضت نمود و از آب عبور نموده دیگر طرف آن محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشکریان رزم
قوم و احتیاط را خندقی کنده و از شاخ درخت چپر حصاری ترتیب داده و در پیش خندق گاومیشان را
پای بگردن در هم بسته در پیش جهها داشتند حضرت صاحبقرانی روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر
بر توالی التفات بر حال لشکریان انداخته برانغار بود و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزادگان بر [illegible]
شیخ نشاه و غازی و نور خواجه آقبوغا و دیگر امیران آن ادا پیش گرفته و هم [illegible] امیرزاده

سلطان و امیر جهانشاه و شاهزاده جلیل سلطان و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زینت افزای
و هراول لمعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر تومان
انتظام یافت و بمجرد انبساط آیت حضرت صاحبقران از اوج علیا والقلب مستقر اقبال [illegible]
و بدین ترتیب و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند و از جانب قلب سپاه مخالف مرکب
اعلام سلطان محمود خان گشت و میسره در [illegible] طغای خان و امیر علی متوجه دیگر اعیان را
[illegible] آمد و در میمنه ملک معین و ملک [illegible] و سایر سپهسالاران آن نواحی رایات جلادت افراخته
القصه حاکم مملکت هزار سوار نامدار و چهل هزار پیاده هزار علی اختلاف الروایتین که مجموع حرب
را آماده بودند و خاطر بر مرگ قرار داده همه اسباب و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب
روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اعتماد و عمده استظهار ایشان پیلان کوه پیکر عفریت منظر
بود که عدد آنها صد و بیست میرسید همه را بسلاح و گیم آراسته بودند و در پشت آن فیلان [illegible]
وصل و قها محکم ساخته و در هر صندوقی چند نفر ناوک افکن چرخ انداز قرار گرفته و [illegible]
در [illegible] در پهلوی صف پیلان پای در مرکز جلادت استوار کرده و لشکر ظفر قرین
هر چند از آن معرکه‌ها دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان [illegible] زخم پیکان و نوک سنان
خسته اما پیکر پیلان ندیده بودند و از افواه واستماع شنیده بودند که پیلکان هند پاره ایست که بسلاح
بر آن کارگر نمی‌کند و توشان [illegible] مرتبه که درختان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السماء [illegible] صادق
می آید بجاذبه خرطوم از پای درآرند و ابنیه را باشارت پهلوی خراب نمایند از استماع این خبر و مبالغه
خلایق درین باب دغدغه بسیار در لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین مواضع ارکان
و اعیان حضرت صاحبقران ممالک ستان [illegible] و رحمت که نسبت با اهل فضل [illegible]
داشت از ارباب عمائم که در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل کشی و مولانا حمید [illegible]
پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهم پرسید که شما کجا خواهید بود و ایشان از وحشت آن کلمات
وحشت انگیز که شنیده بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان که عورات و خواتین میباشند
چون حضرت صاحبقرانی آن دغدغه و پریشانی از طرز آن مشاهده نمود از برای اطمینان
خاطر ایشان بر زبان مبارک گذرانید که در پیش صف از چپرهای سازند و در پس آن خندقی کنند
و در پیش آن گاومیشان را پهلوی هم باز داشته گردنها و پایهای ایشان را [illegible] بسته
چنانچه گذشت و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند که چون پیلان حمله کنند پیادگان آنها

دررأه ایشان افکنند جناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین جامی از قضایای صاحب قران و جنگ
نظم کشیده و اگر ابیات او نظیر ندارد و درین محل این سه بیت از آن ابیات خلاف نمات که او در جنگ
هندوستان گفته ثبت افتاد **نظم** پس اگر پیل کاو میشان نر ۔ زنجیر بستند هر یک گر ۔ که در پیش قتلغ
فیلی بود ۔ وزان هر یکی منبع فیلی بود ۔ چو باید از فیل کردن حذر ۔ که او چاره ایست چون گاو خر
و بنا بر آنکه عنایت ازلی در همه حال شامل روزگار حضرت صاحب قرانی بود کوکب دولت و اقبال
آنحضرت نوعی درلمعان آمد که احتیاج بامثال این امور نشد و درحین تلاقی و نقش که در میان لشکر
برهالای نشسته سواره ایستاده بود از اسب فرود آمده و روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده
و دو رکعت نماز گذارده و بزبان تضرع و ابتهال استیصال جمیع مخالفان مسالت نموده و چون دعای
آنحضرت از صدق و خلوص نیت و صفای طویت بود بی تأخیر و تسویف اثر اجابت ظاهر گشت و از غرایب
اتفاقات آنکه در آن زمان که حضرت صاحب قران کامران دوگانه از برای تکابه حقیقی میگذارد از خاطر
امرا که در هراول بودند مثل امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک واضح داداتفاق که اگر آنحضرت طایفه
از لشکر تول مدد برانغار و جانغار کان فرستد نشانه دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد
چون حضرت صاحب قران دوست نواز و دشمن گداز از ادای نماز و عرض نیاز فارغ شد مولانا سلطان
تواجی و الطون بخشی و موسی کال را با مدد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران تمکک بهراول
و ایشان از وقوع این حالت و صدور این کرامت و دل قوی گشته بر اقبال خویش و او
خصم حازم شدند و شمشیر آخته و رایت شهامت افراخته بی دهشت و تحاشی بر دشمنان تاختند
و آثار مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند پیش از قتال آنکه قراولان حضرت
آل سونجک بهادر و سید خواجه و نصرت قماری و جهان ملک و محمد درویش برلاس و سایر قراولان
چون مخالفان را دیدند که از اطراف برانغار متوجه شده اند در کمین گاه قرار گرفتند و چون قراولان
خصم از ایشان درگذشت شمشیر ها کشیده و بازوها گشاده از عقب ایشان تاختند و یک حمله زیاده از
یا هفتاد کس بر خاک انداختند و از قبل برانغار با اتفاق شیخ زاده و میرزا سیاه را که با سپاه
ملکیان استظهار داشت از جای برگرفتند تا از حوض خواص که کوفت عوض و عمیق از تحدثات
سلطان فیروزشاه است و سمت او بمرتبه ایست که تیر پرتاب بیک پرواز از این جانب بآنطرف نرسید
و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع میشود که اهالی دهلی را مدت یکسال کافی باشد و مرغ
سلطان حسین و امیر جهانشاه و برغان و دیگر بهادران بقوت بازو دست و راست معاندان را کوتاه

دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک الهانی باشند کوه آهن میمون در هم شکستند و امیر جهانشاه
دشمنان را کامیابی کرده تا دروازه دهلی عنان باز نکشید و چون بهادران کشورمند از قلب سپاه
با سلاح آراسته حمله آوردند و امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و امیرشیخ نورالدین در مقابل روز
روشن بر ایشان سیاه و تاریک گردانیدند و دولت تیمور تواجی و منکلی خواجه و سایر امرای
تومان و قوشون بسعادت و دولت بر صف پیلان زده فیل بانان را از پشت آن جبال باد رفتار کوهان
ساختند و بزخم شمشیر و خرطوم اژدهای صف پیلان را مانند سر دشمنان بر خاک مذلت انداختند و جمع
گریختند بقدر قدرت و توان پای وقار فشرده و دست جلادت بر آورده کوششها نمودند اما علامات
نکبت و ادبار بر صفحات روزگار خویش معاینه دیده روی بفرار نهادند و از بسیاری کشته ها مون و پشته
سمت تساوی پذیرفت و امیرزاده خلیل سلطان با وجود حداثت سن مانند شیر ژیان حمله کرده
فیلی قوی هیکل گرفته بخدمت حضرت صاحب قران آورد و سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند
آنحضرت تا دروازه دهلی راند و برج و باره آن مدینه فاخره را بنظر احتیاط در آورده و از آنجا باز
گشته کنار حوض خاص محل سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امرا و نوئینان و خواص
و مقربان در سایه سراپرده جلال حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار تحف
و مردانگی مبارزان یلتن و دلاوران شیرافکن که بر همت قاهره آنحضرت ظهور یافته بود بر سبیل
تفصیل معروض رای عالم آرای گشت و آنحضرت از جلال نعم الهی رقت فرموده و شکر بخشنده بی
منت و دهنده بی ملت بجای آورده که او را از افراد بشر برگزیده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان
و انصار و قوت و ممالک معمور و مخصوص گردانید **ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر**
بطریق فرار و فرستادن صاحب قران طایفه از امرا از عقب او و چون سلطان محمود و ملوخان از نهیب
سپاه و ملک شکوه گریخته شهر را حصار خود ساخت و از اعمال ناشایسته و افعال ناپسندیده
خویش در زمانی که ندامت سود نمیکند پشیمان شد و بنا بر آنکه چون آثار گیر چاره نداشتند از شهر
بیرون رفت و چون حضرت صاحب قران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه از
امرا و بهادران در عقب ایشان فرستاد و آنجماعت مانند برق و باد شتافته بعضی گریختگان را
دریافتند و پیر ملوخان را اسیر گرفته با غنیمت فراوان معاودت نمودند و هم در آن زمان فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که جمعی از امرای عظام بضبط دروازه ها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود
و روز چهارشنبه ششم ماه که خاقان شرقی آفتاب برین سپهر فیروزه علم فیروزی برافراخت

عیدگاه که قرب دروازه میدان بود از دروازه ها جهانما محل جلوس پادشاه جهانگشت و ازان
محل سادات و علما و قضات و اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی روی نیاز بعتبه علیا
نهادند و بشرف دستبوس فایز شدند و فضل الله بلخی نایب ملوخان با ارباب دیوان منسوب
بارگاه فلک اشتباه شدند و روی نیاز بر خاک آستان فرسودند و نشان نهادند سر افتخار و مباهات
باوج سموات رسانیدند اعیان ملت و مقتدایان خاندان نبوت شاهزادگان با حشمت و امرا و ارکان
دولت توسل جستند و دست در دامن استشفاع زدند و ملتمس ایشان باسعاف و انجاح مقرون
گشته اهالی دهلی بجان و مال امان یافتند و اکابر و اعیان مقتضی الوطر بازگشتند نقاره و طبول
نهصد بیکره بالای دروازه برآوردند و غلغله فتح و بشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسید و این
فتح مبین در شنبه اعدی و شادمانه روی داد چنانکه هر یک ازین سه بیت نشان میدهد نظم ز تاریخ
شاه که مجموع لشکری باد بیخ . شود همین خورشید بود جدی آرا . تو باور از کنی کار هند وان بنگر .
رشد فی کوه و بنیان رسید سال اف . ز آثار نصرت بلخ دولت شاه . بسال هار کل فتح هند شد توبها
و انچه از پیل دیگر کدن در شهر یافتند بدرگاه پادشاه زمین آوردند و مجموع پیلبانان روی بر زمین نهاده
مانند جمعی که امان طلبند بیکبار فریاد و فغان برآوردند و صد و بیست فیل کوه پیکر بحضرت منظور و تحت
تصرف بندگان پادشاه هفت کشور آمد و بعضی از آنها برای شاهزادگان و حکام اطراف ارسال
داشتند از آنجمله دو زنجیر فیل کوه پیکر به تبریز بردند و صد زنجیر بسمرقند و پنج زنجیر بهراة و یکی بشروان
پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی با دربایجان نزد امیرزاده عمر و روز جمعه دهم ماه مولانا ناصرالدین عمر و دیگر
ارباب عمایم و اکابر و اشراف برحسب اشارت علیه بشهر در آمده بر سر منبر را باسامی و القاب سلطنت محمود
خان و حضرت خان و امیر تیمور گورکان و ولی عهد امیرزاده پیر محمد سلطان زیب و آرایش داد
و خطیبان بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامدار را املا کرده مبشران آنرا بهر طرف و دیار رسانیدند
و نویسندگان دیوان اعلی برحسب حکم جهان مطاع بشهر در آمده مال امان توجیه کردند و محصلان غلیظ شدید
مواخذه و مبالغه آغاز نهادند درین اثنا خاطر همایون صاحبقران جهانگشا مایل بآراستن مجلس عشرت
و سرور شده فرمان داد که ساقیان سیمین ساق شرابهای ارغوانی از شیشهای مینا فام در جامهای
زرنگار ریختند و مطربان لاله عذار این غزل در دادند مصرع چون در کاسه زر آب طربناک انداز . و از ان
نزهت سرای حیات بخش از نفحات سحاب کرمت و احسان شهریار کامکار ریاض آمال شاهزادگان
و امرا و نوئینان با خضرت و نضارت گشت و نهال اقبال ایشان بر جویبار انعام و افضال بالا کشید

روز پنجشنبه شانزدهم که حضرت صاحبقران کامکار بباری تکیران خورشید منظر بطرب و عشرت اشتغال
داشت و طایفه از لشکریان بر در دروازهای دهلی جمع آمده متعرض رعایا می شدند و نمه ازین خبر
بمسمع اشرف اعلی رسانیدند فرمان شد که امرا و ارکان دولت ایشانرا ازان جسارت منع فرمایند
اما چون اراده ازلی بخرابی دهلی و استیصال آن دیار متعلق شده بود اسباب آن دست فراهم داده
بیان این سخن آنکه درین اثنا حضرت عصمت سمات جهان ملک آغا و دیگر خواتین و آغایان بعزم تماشای هزار
ستون که ملک جونه بعمارت آن در جهان پناه موفق شده بود بشهر در آمدند و چندین کس برای قلعه
روی بدانجا آوردند و طایفه دیگر از جهت گرفتن جمعی که از صدمات لشکر جهانگشا گریخته بودند و پناه بدانجا
برده در شهر ریختند و چون غلبه و ازدحام جنود ظفر ورد دران نقطه روی نمود اهالی آن موضع دست
تعدی و جسارت دراز کرده و گردن کشی آغاز نهاده با تیر و کمان و سیف و سنان در مقام جواب لشکریان
درآمدند و جمعی بسیار از گبران آتش در اموال و اثقال خود زده خویشتن را با اهل و عیال خود می سوختند
و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال شدند بدان و کم و هستی ایشان امرا دروازها بستند که لشکر
از بیرون بشهر در نیابند و خرابی کلی واقع نشود لیکن پانزده هزار مرد پیش در شهر بودند و دران شب جمعه باراده
دست بغارت و تاراج گشادند و آتش در جان و دلها نهاده و دروازه و دیوار برآوردند و روز دیگر تا قرب
الصباح سپاهی که در بیرون مانده بود در هجوم اختیار از دست داده بحالت شهر را شکستند و آتش
فتنه و طوفان بالا گرفت اکثر محلات بتاراج رفت و روز یکشنبه هجدهم از ماه از نهب و غارت و اسر تقصیری رفت
و هر یک از لشکریان زیاده و از بیست نفر در بیت افتاده بود و بسیاری از ایشان پنجاه شصت کس از مرد
و زن و کودک اسیر گرفته بیرون آوردند و انواع جواهر و لآلی نفیس یاقوت و الماس و لطایف اقمشه
و نفایس امتعه و رخوت قیمتی و انواب و اوانی زرین و ظروف سیمین و نقد با محدود و دوری یافتند و داد
چندان بود که از حیز رقم زده کلک بیان گشت و بسیاری از گبرکان گرفتار بودند گرداب اسیر کرده
بودند که هر یک لباسهای زر و نقره در دست و پای داشتند و مال و نیره و نفایس اشیا خود همچنین ملحق می شدند
و در بیستم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی با پانصد مرد جنگی مسلح بجهت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند
مفصل این مجمل آنکه جمعی از گبران اتفاق در مسجد جامع دهلی کهنه خزیده و آن بقعه متبرک را حصار خود ساختند و تحصن
جنگ و جدال و رزم و قتال کشیده دم از فرده و عصیان میزدند و چون این صورت بعرض رای عالم آرای رسید
اشارت فرموده که آن دو امیر صاحب تدبیر دفع آن فتنه قیام نمایند ایشان بموجب فرمان بدانجا
رفته تیغ سرافشان مجموع آن بدنیادارا بجان کردند و دران روز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارت کرده

بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند و فرمان اعلی نفاذ یافت که بعضی اهل حرفت و ارباب صناعات را
بشاهزادگان و خواتین و آغایان که بسعادت و اقبال ملازمت استسعاد دارند قسمت نمایند و برخی
را جهت دیگر مخدوم زادگان و حضرات عالیات که در سمرقند بشرف خویش اقامت نموده بودند
روانه نمایند و چون در خاطر خطیر آنحضرت بمقتضی [illegible] یافته بود که در دار السلطنت سمرقند مسجد جامع
از سنگ تراشیده بسازد یرلیغ واجب الاذعان صادر شد که طلبه سنگ تراشان از جهت کار
خاصه نگاه داشته منضبط نمایند و وضع این سه شهر که مذکور گشت چنانست که سیری سوری مدور دارد و دهلی
کهنه نیز محاط بسوری مثل آن اما سور دهلی کهنه بزرگتر است و سور سیری از جانب مشرق مایل
بشمال واقع است و تا سور دهلی کهنه که از طرف غربیست مایل بجنوب از دو جانب بازو کشیده و اند
و جهانپناه عبارت از آنست و از دهلی کهنه بزرگتر است و سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال
مایل بمغرب و هفت از طرف جنوب مایل بشرق و مجموع دهلی که عبارت از این سه شهرست سی دروازه
بیرون گشاده است ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هند و وقوع فتوحات و غزو
گذاری نموده حضرت صاحب قران ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نمود و بعد از آن
نهضت فرموده متوجه دیگر بلاد هندوستان شده در وقت حرکت فرمان واجب الاذعان نفاذ
یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع جهانپناه مجتمع گردند و یکی از معتبران [illegible]
ایشان رخصت نگذارد که از جنبش لشکر ملال بر حواشی خاطر آن طبقه حمیده خصال نشیند و چهارشنبه بیست و
دوم ربیع الثانی سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحب قران وقت چاشتگاه سلطانی از ظاهر جهانپناه
کوچ کرده با لشکر فیروزی اثر روان شد و سه کروه قطع کرده در فیروزآباد فرود آمد و ساعتی بتماشای
منزهات آن بقعه مشغول شد و بعد از آن بمسجد فیروزآباد که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده ساخته
بودند درآمد و از روی صدق و نیاز دو رکعت نماز گذارد و چون در ضمان تایید ربانی سوار شده از
دروازه بیرون آمد سید شمس الدین ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری که پیش از این بفرمان صاحب
قران نصرت قرین بلشکر گویه رفته بودند رسیده عرضه داشتند که بهادر نهادر حاکم آن سرزمین
داغ اختصاص بر جبین نهاده و کمر فرمان برداری و خدمتکاری بر میان بسته روز جمعه بشرف [illegible]
استسعاد خواهد یافت و چون عرصه فیروزآباد محل نزول پادشاه شکوه نهاد گشت ایلچیان دو طوطی سفید
که بهادر نهادر بصحبت ایشان فرستاده بود بشرف عرض رسانیدند و بغایت پسندیده و مقبول افتاد و آن
طوطی از زمان تغلقشاه باز مانده بود و در مجالس ملوک هند سالها بشکر گذاری و شیرین گفتاری قیام

نموده

نموده و حضرت صاحب قران از آن منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون موضع که محل نزول معسکر همایون
گشت بهادر نهادر و پسرش قلتاش با تحفهای گرامی بدرگاه عالم پناه آمده و [illegible] طوس در پا افشاندند و لوازم
بندگی و سرافکندگی بجای آورده عاطفت شهریار سعادت آثار پایه ایشانرا از اوج ثریا گذرانید و از آنجا
روان شده بعد از طی منازل موضع [illegible] محل نزول صاحب قران کامکار گشت و از آن مرحله او را بشیخ
از آنجا پیغام دادند که الیاس اوغانی و پسر مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر با طایفه از گبران آن
[illegible] را برافراشته میگویند که ترمشیرین خان بر این قلعه آمده ولی محل مقصود بازگشت صاحب قران
بلند مکان از سر شست عجز و قصوری که بر ترمشیرین خان کرده بودند آشفته گشته چون شیر غضبان با ده هزار
سوار از سپاه منصور ایلغار فرموده روز دیگر چاشت و نیم پاس بوده بوقت نماز پیشین در ظاهر قلعه میرت
نزول فرموده و در همان روز فرمان داد که امرای تومان و قشون هر یک در برابر خویش بحفر نقب مشغول شوند
و تا هنگام ظلام در برابر برجی دو نقب برده شده بود هندوان از مشاهده این حال سراسیمه و مضطر
گشته دست ایشان از کار رفت از حیات دران تیره زمان مانده و روز دیگر امیر الله داد با قشون
خود تا دروازه پیش رفت و سرای نام نوکری از نوکران او که نهنگ دریای هیجا بود کمند بر کنگره قلعه
انداخته بالای باره برآمد و دیگر دلاوران و بهادران را عرق حمیت در حرکت آمده با وی موافقت
نمودند و در همان زمان رستم برلاس الیاس اوغانی با پسر مولانا احمد دست و گردن بسته بدرگاه
گیتی پناه رسانیدند و صفی گبر در جنگ بقتل آمده و باقی گبران را بدوزخ فرستادند و زنان و فرزندان ایشان
را اسیر کردند و قلعه چنان که ترمشیرین خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه بیک حمله
مسخر ساختند و صدور امثال این امور غریبه از جمله نتایج اتفاق رضیه و آداب مرضیه آنحضرت بود
و در تاریخ مسطور است که چون بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید که هندوان قلعه میرت میگویند
که این حصار را ترمشیرین نتوانست خراب و مسخر نمود تا دیگری چه رسد آنحضرت بزبان معجز بیان گذرانید
که باری تعالی فتح آن بر ما سهل و آسان گرداند و فرمان داد که منشیان بلاغت شعار فتحنامه با اهل
حصار نویسند و آنجماعت را براه راست دلالت نمایند و یکی از آن زمره نامه در قلم آورده خاطر اشرف
از آن عبارت بهم برآمد و منشی را مخاطب ساخته فرمود که ترمشیرین خان با ما سابق و فایق است و در حیز
رجحان او بر ما محض [illegible] و چه [illegible] اکثر معموره عالم مالک و بسعادت شاهی فایز شد
فی الجمله چون مهم قلعه میرت فیصل یافت اشاره عالی صدور یافت که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت
پناه متوجه بالای آب شوند و گبران آن نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط [illegible] با امیر شیخ نور الدین

رجوع فرموده که از کنار آب فراسو در حرکت آیند و رایات جهانگشای بذات تیز خرامی متوجه دریای گنگ شد
و در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب همایون پیوست و بعد از قطع منازل بموضع توزپور رسیدند و بر کره
راه کنار آب رفتند تا راه پیدا کنند و هنگام چاشت گذار آب یافتند اما چنان بود که بکلی باشنا
توانند گذشت طایفه ای بشنا از آب عبور کردند و چون حضرت صاحبقران در آن دل خواست که بنفس نفیس
با ورفتار را در آب راند امرا زانو زده بعرض رسانیدند که امیر پیر محمد و امیر سلیمانشاه با لشکر از انجا از
آب گذشته اگر رای صواب نمای اقتضا فرماید امروز در این طرف آب توقف نماییم این سخن مقبول افتاد
فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از نوئینان امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی
بهادر و جهانملک پیرک و دیگر دلاوران از گذار آب گذشتند و صاحبقران باده کرده در کنار آب
نزول فرموده و از انجا بجانب تغلق که در بالای آب دریای گنگ واقع است روان شده در اثنای
طریق بسمع همایون رسید که در پایان آب گنگ گروهی از هنود مجتمع گشته رایات عناد برافراخته اند آنحضرت
امیر مبشر و علی سلطان تواچی را با هزار سوار روانه آنطرف گردانید و رایات منصور بهمان دستور بساحل متوجه
تغلق پور بود و مقارن آنحال مبشران عرضه داشتند که طایفه گبران با چهل و هشت کشتی در روی آب
مثال و روان می آیند و در خلال آنحال اندک تنحی (?) در بازوی مبارک آنحضرت پدید آمده بود و اطبا بمعالجه
آن مشغول بودند از وصول این خبر آن عارضه زایل شده حضرت صاحبقرانی از غایت حوصله جهاد
و جهانجوی با هزار کس از بهادران که در آن اوان در آن حضرت عازم رکاب عالی بودند متوجه
دریا شدند و چون از وصول آن بحر کرامت گنگ دریا صورت مرج البحرین گشت بعضی از هنود بهادران
جلادت شعار بعضی ارکال (?) شیره بدفع اعدای دین خود را در دریا انداختند توجه نمودند و برخی پایان
آب را گرفته بر آن خاکساران تیرباران کردند و آن مقهوران سپرها در سر کشیده و بنوفار تیر جواب
می دادند و جمعی که اسبان خود را در آب رانده بودند و شنا کرده چون بمخالفان رسیدند دست
در کنار کشتیها زده بی تحاشی باندرون در آمدند و مخالفان را تیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده
و در آن سفاین نشسته روی جلادت بباقی گبران آوردند و بغیر از دو کشتی که مشحون بود از اسلحه و مردم
جنگی و بت هندوان ماند و ایشان مرد و زن در میان دریا بگرفتند و بازوی تهور سر تیر افکن تیغ کشاده
از تلاطم امواج بحر بیسار (?) جمعی کثیر در غرقاب فنا افتادند عاقبت سپاه ظفر نشان مجموع آن مدبران را طعمه نهنگان
ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقران دین دار از جانب مسافران دریا بار فارغ شد
رایات منصور بجانب تغلق پور در افتاد و در شب [illegible] امیر اسعد داود و بایزید قوچین و التون بخشی که تعداد آن

بودند و کس آمده خبر آوردند که در آنطرف یکی از هوک (?) هند مبارک خان نام سپاهی انگیخته جمع کرده جدال
جدال در سر دارد و قضای محال در خاطر شعر بار گردون اقتدار و در آن سحرگاه نسیم لطف آلهی رایت اهتمام فرمود
نهضت فراسو ارشد و پیش از طلوع صبح با هزار نفر از دریای گنگ بگذشت و یک گروه راه قطع کرده
غازیان و دلاوران غضنفر اندیشه بی اندیشه متوجه جانب خصم گشتند و چون نزدیک بمقام عدو ایشان
رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده بمقابله و مقاتله مهیا شده استاده است و در
آنحال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعدای دین که تیغ کین آخته اند بعدد بسیارند و لشکر اسلام
درین مقام اندک و سپاه برانغار و جوانغار که باطراف رفته اند غایب و در چاره و قرار آن (?) که با جا
تحمل این معرکه استوار در شده است از حبل المتین توکل [illegible] و سعی و کوشش خود را در میان جستم بعز لطف
آلهی و عنایت پادشاهی فریادرس ثبت **نظم** شاها اگر ز لطف تو فریاد رس رسد * پیدا بود که کوشش ما تا
کجا رسد * و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن اینحال بشش هزار سوار از نوئینان امیرزاده شاهرخ که
پیش از آن با سید خواجه و جهانملک از آب گذشته بجهت تحقیق رفته بودند رسیدند حضرت صاحبقران
کامگار زبان بشکر ملک وهاب گشاد و اشارت فرمود که امیر شاه ملک و امیر اسعد داود با هزار سوار خاصه که
ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر دشمنان راندند و از کثرت و شوکت اتفاقات مطلق تفرقه بخاطر گذر نمود
امرای دولت یار بی توقف با آن هزار سوار تنها گشیده بجانب اعدا تاختند و چندان خوف و رعب
بر ضمیر مبارک خان و اتباع او استیلا یافت که بیدرنگ روی از معرکه جنگ برتافتند و چند روزه حیات
نفیس را از روی ننگ اختیار کردند و بجانب جنگل شتافتند لشکر بهادر ظفر لوا در پی ایشان رفته
جمعی کثیر از بدبختان گمراه را در ورطه هلاک افکندند و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و گله های گاو
که از حد حساب بیرون بود نصیب مسلمانان شد حضرت صاحبقران در آن محل لحظه نزول فرمود
و همان دم خبر رسید که در درامن دره کوپله که بر کنار بحر گنگ واقع است چند قبیله از هندوان مجتمع
شده اند بر فور با پانصد نفر متوجه آنصوب گشتند و باقی چریک گرفتن غنایم از نقود و بهایم مشغول
بودند و چون قریب بدره کوپله رسیدند در آن مقام از اعدای ملت اسلام گروهی انبوه دیدند مانا از
انبوهی عالم و از امرای نوئینان امیر شاه ملک و علی سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان
راندند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشان را سوخته مخالفان را از آن کثرت و غلبه مغلوب نمودند
و لشکریان بغنیمت اشتغال نموده بودند و از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماند و در آن حال گبری
ملک شیخه نام با چند هزار سواره و پیاده همه دل از جان برگرفته و شمشیرها برکشیده بموکب همایون متوجه شدند

آنحضرت بنفس نفیس بقتل و انهدام کفرهٔ فجره اقدام نمود و دست مبارک بر کفار نابکار می افکند و
شیخه گبر رسید یکی از غازیان خاصه نادانسته گفت که این شیخه گبر است که در سلک بندگان درگاه اعظم
وارد و در اردوی همایون می باشد تا زبان حضرت صاحب قران ظفر قرین روی عتاب که او آورد
و شیخه گبر بعضی از لشکر اسلام را تیغ رسانیده و آنحضرت چون از کیفیت واقعه مطلع شدند عنان از طرف او
معطوف ساخت و سپاه ظفر قرین آن گبر و هندو را تیر بر شکم و شمشیر بر فرق زده از پشت اسب
بر زمین انداختند و دست و گردن بسته در همان ساعت خبر رسانیدند که دره کوپله از آن موضع تا آنجا
چند کروه راه است خلق بسیار از کفار و اشرار هندو جمع آمده و از آنجا مقصد راههای بخت و نهانی
بر درخت است چنانچه باد صبا از مضایق آن بدشواری میگذرد و حضرت صاحب قرانی با وجود آنکه
در آن روز دو نوبت تعب و مشقت رزم و پیکار اختیار کرده بود اولا دانسته آنکه ان می نمود که
آسایش فرماید اما طلباً لمرضات الله با طایفه از بندگان خواص از امرای توشون در ضمان حفظ
و عنایت ملک بیچون روی سعادت بدان دره نهادند و چون طریق المسالک از پیش بود کفار پیش از پیش
و لشکر حاضر در نهایت قلت در خاطر ظفر پادشاه منصور چنان گذشت که اگر در نوبت فرزند امیرزاده محمد و امیر
سلیمانشاه برسند متوقع است و از لطایف صنع ربانی است و حال آنکه سر و ریش ایشان را [illegible]
دو دراز دست بحث غارت و تاراج عبدهٔ اصنام و مجوس بی ناموس و سپاه بودند و ممکن
نبود که به موکب همایون درین اوقات پیوندند و در حال امیرزاده [illegible] و امیر [illegible] پیش آمد است
که حضرت صاحب درین طرف آب عبور خواهد فرمود و هنگام نماز دیگر شاهزاده با جوانب دانشمند
بطریقی که بر جبین انور گذشته بود بتقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشت و شاه و سپاه باستظهار تمام
بر سر کافران شقاوت انجام راندند و بر چشم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآورده با غنایم
موفور و اموال نامحصور موقف نوبهٔ دوم معاودت نمودند و در آن نواحی بسمع همایون رسید که تا آنجا
از دره کوپله چهارده کروه راه سنگیست بشکل گاوی و آب دریای گنگ از دهان سنگ بیرون می آید
و گمراهان کشور هند آن سنگ را پرستند چنانچه از کنبایه راه بدان موضع می آیند و از [illegible]
سنگی که یکی از عبادت و نفع و ضرری از آن متصور نی تقرب می جویند و مردگان خود را سوخته
خاکستر آن را همراه می آورند و در آن آب ریخته باعث نجات خود می دانند و رفع درجات می شمارند و
زر و نقره نیز در آن آب می پاشند و زندگان در آن آب قدم می نهند و آب بر سر خود ریخته سر و ریش
تیراشند و این صورت را از جملهٔ عبادات میشمارند و چون در نواحی سنگ مذکور بسی از هندوان مانده

بودند که اموال و خزاین ایشان از مواشی و منقولات داشتند حضرت صاحب قران با حشمت عنان عزیمت بدان
صوب تافت و آن زمرهٔ ضلال مقهور را که جنگ و جدال کردن خیال محال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت
طلوع آفتاب لشکر منصور بدان دره رسیده و از برانغار امیرزاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانغار دیگر
سران سپاه و از پیش قول امیرشاه ملک و سایر امرا و لشکر منصور حمله آوردند و اکثر آن بیدینان کیش
تیغ جهاد به قبس المصیر فرستادند و اندکی از آن ورطه [illegible] بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصهٔ آن ولایت
از آلایش وجود اهل شرک و فساد پاک شد و اموال و اسباب بی پایان بدست موحدان افتاد و رایت
نصرت شعار در همان روز بازگشته از دریای گنگ بگذشت و در ساحل آن حضرت صاحب قران [illegible]
نوال [illegible] گذارده با اولیای لشکر پادشاه ذوالجلال که امثال آن فتوحات در این یورش کرامت
فرموده بود قیام نمود و در همان ساعت سوار شده پنج کروه قطع کرده و در طرف دیگر آب گنگ نزول
و بسرادق جلال باوج ثریا برافراشت **ذکر عزم مراجعت قران فرمای ممالک و شرح بعضی از وقایع کوه سوالک**
چون اطراف و نواحی ممالک از خبث وجود گبران و بت پرستان پاک شد حضرت صاحب قران دین پرور
عزم مراجعت مصمم گردانیده روز شنبه غرهٔ شهر جمادی الاول سنه احدی و ثمانمایه از کنار آب گنگ نهضت
نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که بوزکان بروند و اغرق را بموکب همایون رسانند و دیگر از
[illegible] رسانیدند که در دره های کوه سوالک که آنرا [illegible] از هندوستان میشمارند جمعی گبر
از هندوان و گروه [illegible] آثار بالکه گبر اتفاق نموده مستعد رزم و پیکار اند [illegible]
کرد سپاه ظفر پناه که در اغرق اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون از اغرق [illegible]
بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمده و در آن مرحله امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین
بر اغرق پیش گرفته شرف بساط بوسی دریافتند و امرا و نوئینان بزبان خاص معروض داشتند
که اگر رای ملک آرا اقتضا فرماید رایت نصرت پناه در ضمان اقبال و سعادت توقف نماید تا ما چون
بروم و دمار از روزگار اهل شرک و عناد برآوریم آنحضرت جواب فرمود که در ارتکاب امر جهاد دو فایده
مقصور است یکی اخذ اموال دنیوی دوم فایز شدن بسعادات اخروی و همچنانچه شما را نظر بر ثواب آخرت
و غنیمت من نیز خواهان آن معنی ام که در حال لشکریان غنایم اموال مشاهده کردند و در لحظه نعیم باقی
و سعادت سرمدی برسند من نیز طریق ایشان باین فیض برسم و هیچ نکته هست که ملاحظهٔ حال لشکریان
و زیردستان از آیین سلاطین دین و نوامیس معدلت گستر است و هم درین روز فرمان قضا جریان خاقانی
فرو [illegible] صدور یافت که امیر جهانشاه که از امرای جوانغار بود و پیش از این [illegible] جهت غارت و تاراج

جا بالای آب جون رفته پیاده و با برادران بهادران بفضیلت غزو و جهاد محظوظ و بهره ور گردیده و خجسته
برحسب فرمان متوجه گشته موکب همایون نهضت کرد و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم تاخت کوه
سوالک رایت برافراخت و دران دره رایی بود بهروز نام چند هزار او باش و جهال فراهم آورده
و بحصانت جای محکم بکار بیداد بد راه داده رایت نخوت و استبداد برافراشته و ازین الغا
امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر امرا زمان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی
بکارزار آن گمراهان نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک که قراول تول بودند دست از
آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال مخالفان را وجهه همت خود داشتند و حضرت
پادشاه فلک شکوه در دهانه دره توقف نموده قتال خاص دست داده آخرالامر نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم رایت جهانگشای غازی در وزیدن آمد و آن مخاذیل جیاک بعضی کشته شده و برخی جان
بیرون برده اموال ایشان از نقود و رخوت و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاد
و از موقف عدالت حکم قضاجریان نفاذ پیوست که از مردم زیر دست که هر یک از ایشان ستیهنده و جاحد
کاو گرفته بودند بعضی ستاده بحوزه زیردستی دهند و از میامن عاطفت پادشاهانه
افراد احاد سپاه نیز محظوظ و بهره ور گشته زبان بدعا و ثنای خسرو بحر و بر گشادند و از آنجا
نصرت شعار از ان مرحله در حرکت آمد و بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار گروه در شبانروز
قطع می شد و بعد از طی مفاوز و مسالک از موضع کندر گذشته و از آب جون عبور نموده جدی
دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت و بسمع اشرف اعلی رسانیدند
که درین حدود وادی هست از زادان کشور روتن نام که بجادی ایام خربی انبوه که هامون کوه
از کثرت ایشان بستوه آمده فراهم آورده بکوههای بلند و تنهای محکم پناه برده و جواز حت
افکندن و جنگل بریدن در آنموضع در آمدن امکان ندارد و حضرت صاحب قران غازی چندان
توقف نفرمود که روز شود و هم در شب بادوهم بار مشعلها برافروخته فرمان داد که لشکریان
بریدن درخت و پیدا کردن راه مشغول شوند در آن شب بفر دولت روز افزون دوازده کروه
راه پیدا کرده و آن مسافت قطع نمودند و صباح پنجشنبه رایت ظفر پیکر بپای کوه سوالک و کوه
کوکه رسید و در آن محل رای زرین بمیمنه و میسره و قلب و جناح آراسته تن برزم و پیکار نهاد و هم
اما در بدایت حال که آواز کورگه و کوس و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان هفت فضا بگوش متمردان
راه یافت رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میان بیشه روی بوادی نهادند لشکر

اسلام

اسلام اکثر اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیدند و مرصد او شیندار صامت و ناطق همه را گرفتند و بکثر
از آحاد و افراد سپاه صد گاو و ده گاو و بیست گاو افتاده و امیر جهانشاه که دست چپ بعهده او
بود و دیگر تاخته بسیاری از منو در اسیر گردانیدند و اما غنیمتی زیاده مردم او یافتند و لشکریان
دست راست و چپ آن عرصه را تاخته و مهمات را ساخته شب جمعه شانزدهم ماه موکب همایون پیوستند
روز جمعه حضرت صاحب قران دشمن گداز باز بر کوه سوالک برآمده و از آن مرحله دو بار گوت بارده
فرسخ بود و آن جنگل کوه استوار و بسیار داشت و رای عقده گشای حضرت صاحب قران بر قلع و
قمع کفار قرار یافته شنیدند که دران شبها و جنگلها طبقات لا تعد و لا تحصی از پرستان و مجوس
استقرار دارند و چون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک چنانچه مذکور شد
بر جمعی گراهمند تاخت نشده بود و دران منزل چنان اتفاق افتاده که امیر مشارالیه با لشکر باش در اوج
درآمده اسیر و غارت کنند مقارن انتقال حضرت تیمور که قراول بود آمده در باره سرا علی عرضه
داشت که کثرت هندوان مرتبه ایست که قوت ناطقه از شرح و بیان آن عاجز و قصور اعتراف
می نماید حضرت صاحب قران بنفس همایون با سپاه و سپاه خراسان و لشکر جانغار رای موجود
کرده خود باشتغال نمایند و ایشان بتیغ جهاد از نیام برآورده جمعی کثیر از ان مرگان بقتل رسانیدند و مال
فراوان و غنیمت بی پایان گرفتند و در عقب از امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی کس آمده
خبر آورد که از طرف دست راست دره ایست و در آنجا طایفه از گبران مجتمع شده اند و از حیز قیاس
بیرون عدد و مواشی بسیار دارند حضرت صاحب قران کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف
داشته فرمان داد که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی و سایر بهادران نامدار بر سر آن گبران ظلمت
شعار راندند و ایشان برحسب اشارت علیه روان شدند و تیغ جهاد بران دو دز کیشان نهادند
و جز از شکار خسرو دولتیار بر قله کوهی که بران معرکه مشرف بود برآمده تا نظر شکوه آنحضرت دل
و دست مجاهدان قوی گشته داد جهاد دادند و چون اکثر آن مخاذیل کشته گشته بقیة السیف مجروح
و شکسته روی بگریز نهادند لشکر ظفر قرین بانعام روی ازین معرکه گشته و روی بیاز پرسیم بمنزل جهان
نورد مالیده و بعواطف بیکران و عوارف بی پایان اختصاص یافتند و چندان مواشی بچرا گاهی
آورده بودند که صحرا و کوه از حمل آن بستوه آمدند و حضرت پادشاه اسلام پاسکام ظلام
بر بالای آن کوه از کمال رحمت و اشفاق حکم فرمود که از سپاه ظفر پناه هر که غنیمتی یافته باشد او را
نصیبی دهند و شب از دوی کیهان بوی دران دره رفته و آمده و دران جنگلها و بیشه ها حمله و بسیار بود چون

شب متشدد بنگاه می آمدند و رخوت و اشیاء لشکریان می بردند و در مدت یکماه در میان کوه و کتل
وکوکرت غزوه معین لشکر اسلام را دست داده فتح قلعه حصین درآمدند و نواحی مسخر ساختند
و آن دیار مانند کارنامه روزگاری از خبث وجود مشرکان پیراسته شد و بانوار توحید و عرفان
آراسته آمد و در ظفرنامه مسطور است که یکی از قلعها قلعه شیر بود و از خویشان ملک شیخ کوکر اهالی
آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و اظهار کردن اعتصام
بطوق بندگی و فرمان برداری بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات
احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی بر ایشان انداختند از خراج و اوضاع آن گمراهان
کمال غدر و فساد تفرس میرفت یکی از بندگان درگاه فلکی الجهت مقرر کرد اند که اعیان
بود امانی بستانند و جامه و کهنه کالای که اندک ثمنی داشت قیمت گران بران نهاده آن روز بر گماشتگان
هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بدین حیل هر سلاح در دست ایشان
نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر که در سلک خدام هندو شاه خازن که
یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود درآیند و بدان واسطه آن مدبران از عادت متابعت و مبادرت
انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را بقتل آوردند و بر زخم تیغ غازیان لشکر انتقام آن گروه
شقاوت فرجام ملازم گشت غازیان و مجاهدان کفرسوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه درآوردند
و آنرا فتح کرده دو هزار گبر به تیغ غزا بگذرانیدند و دود استیصال از خاندان دودمان
ایشان بآسمان رسانیدند تمام شد سخن ظفرنامه و در بعضی تواریخ دیگر گفته و اقوال آن قلعه از بن
بیخ آورده‌اند راقم این حروف گوید که هرگاه مورخان قایل بآن شده‌اند که اهالی قلعه مجموع اسلحه خود
را در عوض مال امانی دادند چندان مناسب نمینماید که مدعیان نفاق و شقاق و غدر و فساد از جمعیت
گروهی ظاهر بوده والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر غزوات حضرت صاحب قران در نواحی جمو و جمود
و قصبه کوکره و وقایع دیگر چون خاطر انور صاحب قران والا گهر از غزوات حدود کوه سوالک
باز پرداخت رایت سعادت و اقبال بجانب ولایت جموم برافراخت و در مقابل قریه باهواز
احوال آن موضع نزول فرموده امیر شیخ محمد ایکو تمور و جنشرو اسمعیل برلاس را بتاخت آن
ده فرستاده مردم آنجا بغایت شجاع و دلیر بودند و جنگهای استوار داشتند حربها در جنگل حرب
داشته اما ده جدال نشدند مجاهدان دین خواستند که تا نهب و ارد کنند مشغول نشوند و جزای
آن بدکرداران در کنار ایشان نهند اما در آن حال از موقف جلال خبر آمد که بهادران در جنگ مبادرت

نمایند

نمایند و توقف کنند که روز دیگر خبر نزدیکتر رسانید و حصول مراد و بار انداز و روز پنجشنبه جمادی الاولی
حضرت صاحب قرانی برنشسته گردون سوار شده و لشکریان صفها کشیده بر انغار و جانغار و قول ایشان
و آوازه تکبیر و تهلیل باوج فلک اثیر رسانیدند و مخالفان دین بمجرد استماع طنطنه نقاره و کوس و بوق
سپاه ظفرقرین دوراندیش گشتند و گریختند و بیابان مرغ آبی در بیشها و جنگلها و کوهها پنهان شدند
در شیبها چهار روز دراسته در میان جنگل توقف نمودند تا سپاه ظفر پناه از مراتع و مزارع و قلعه‌ها
غله فراوان بدست آوردند و جانوران از آن مقام در حرکت آمده و چهار کروه مسافت پیموده
آمدند در جانب او که مولانا نورالدین که از دهلی برسم رسالت پیش اسکندر والی
کشمیر رفته و احکام واجب الانقیاد باسم او برده با ایلچیان شاه اسکندر در آن منزل رسیدند
سعادت بساط بوسی فایز شدند و عرض رسانیدند که شاه اسکندر احرام ملازمت بسته روی
نیاز بدرگاه عالم پناه آورده و بموضع جبال رسیده بود که در آن مرحله مولانا که از جانب او برسالت آمده
بود ملحوظ شد چنین تقریر کرد که امرای دیوان بزرگ مقرر فرموده که سی هزار اسب و صد هزار
زر از هر یک بوده و مثقال از ولایات کشمیر برانگام نمایند بجهت تقدیم این خدمت بازگشت نمود
تا این مهم دیگر باره روی اخلاص بدرگاه فلک اشتباه نهد حضرت صاحب قران فرمود
انکار فرموده که شاه اسکندر را تکلیف مالا یطاق کرده‌اند و زیاده از آنچه گنجایش ولایت کشمیر است
از او طلب داشته‌اند و مقتضی عواطف آنست که هرچه در خور وسعت مملکت بود از آنجا طلبند ایلچیان
حسن عبودیت و صفای طویت شاه اسکندر معروض داشتند عاطفت صاحب قران جهانگیر
شامل روزگار والی کشمیر گشته با ایلچیان گفت که باید که شاه اسکندر در صحبت معتمد زین الدین بر جهت
انصراف داده مقرر آنکه چون مدت بیست و هشت روز از این تاریخ بگذرد باید که در کنار آب سند
و بعد از گسیل کردن ایلچیان سپاه ظفرقرین قریه معمور پیشتر را تاختند و خاطر خود را از علف و علوفه
چند روزه فارغ ساختند و لشکریان فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع گشت بوده و منبع
آب جموس درآمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه بدست چپ قصبه جمو بود
و بجانب دست راست قریه شد و در هر محل گبران قوی هیکل نورهند بودند و کوهها و جنگلها در
غایت حصانت و متانت داشتند چنانکه روندگان عبور بر آن موضع از محالات می‌پنداشتند و آن
جهال اطفال خود را بقلاع جبال فرستاده و رای ایشان با طایفه از مهتران جبال بموضع حصین از کوه پناه
برده ایستاده بودند و تیری انداختند و نعره می‌زدند رای عالم آرای صاحبقران که ملاحظه فرمود

و ماهاو که ایشان را بحال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض اموال ایشان نشود اما قریه سور را تاخت
کنند سپاه ظفر پناه برحسب فرموده حمله بردند آن ده را غارت کردند و در وقت مراجعت بقیه
جوس در آمدند و غله فراوان برگرفتند چنانچه باحتیاج ایشان اما وکث و رایت نصرت شعار
از آنجا در حرکت آمده چنر و کرده و اندازه فرمود که قشون مرا جمله در کمین گاه جنگل توقف
نمایند و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم از ماه آب عبور نموده و چهار کروه دور از مرغزاری که
چهار فرسنگ در چهار فرسنگ متجاوز بود در کنار آب جهاده فرود آمد و چون اردوی
گیهان پوی از دره عبور نموده بیرون آمده روان شده بودند ان روباه صفت مقهور که پیشه از
شیران جلادت شعار تهی مانده از جنگلهای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آیین از
کمین گاه تاختند و بران مواری دین حمله آوردند و بسیاری از ان طایفه بر انداختند و دو
تنور نواحی و حسین ملک قوچین که زخم دار شده بودند بجایگه اسیر و دستگیر کرده بدرگاه
عالم پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت تکلم توحید زبان گویا گردانیده گوشت گاو که در
و کیش ایشان حرامست بموافقت مسلمانان بخوردند و بشرف آن اقرار سرافراز گردیده جارست
موکب اعلی اختیار کردند و دران منزل خبر رسید که شاهزادگان که بطرف بهادر بهار رفته بودند
و شیخا را که نقد اخلاص او از بوته امتحان بیرون نیامده بود گرفتند بیان این سخن آنکه شیخا را از حضرت
کوکری که ذکر او گذشت در مبادی یورش هندوستان به تقبیل آستان فرخنده آشیان فایز
شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبه او بجای رسید که هرکس که در حدود هندوستان گفت
که من از ابدال شیخا کوکری ام و بجان و مال از سپاه دشمن سوز امان یافت و دران زمان که عساکر
از آب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخا کوکری رخصت طلبیده که بولایت
خود رود و پیشکش و سامانی ترتیب داده در کنار آب ماه و گرو بشرف تقبیل سده بارگاه فلک اشتباه
استسعاد یابد و چون ملتمس او باجابت مقرون گشته بعد از قطع منازل در بهادر که ملک او بود
قرار گرفت بساط نشاط و کامرانی گسترد و رقم نسیان بر میعاد مقرر کشیده با وجود خلف وعده
و قلت التفات نسبت به بندگان حضرت صاحبقران کثرت عجب را شعار روزگار خویش ساخت
دران اوان که مولانا عبدالله صدر و هندو شاه خازن و دیگر خازنان درگاه از سمرقند می آمدند
در آنجا رسیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت بجای نیاورد و لاجرم
فرمان قهرمان غارت ولایت و اخذ و قید او اشارت کرد و مضمون ... عذاب شدید ظهور

بیست و چهارم ماه در جنبش آمده و پنج کروه راه قطع کرده در منزلی باز نهضت قرار گرفت و دو روز
و شاهزادگان امیرزاده رسیدند و اخبار شاهزادگان و دولتخواهان و احوال و اوضاع ممالک
محروسه و غیر آن بعرض رسانیدند و در روز بیست و نهم ماه هندو شاه خازن مامور گشت که بجانب سمرقند
رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آن دیار از صغار و کبار رساند و در آن روز ... امیرزاده ...
پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ بهادر از فارس رسیدند و کیفیت حالات آنجا بسمع مبارک رسانیدند و
... از شیرهای مصری و غیر آن گذرانیدند و در روز بیست و ششم ماه از کنار آب جاده نهضت نموده
و شش کروه راه پیموده در ساپان فرود آمدند و در روز بیست و هفتم بسعادت و اقبال روان شدند
و در کلی محمد حضرت صاحبقران فرود گرفتند و در آن روز شیری ظاهر شده بهادران ... بتکاور ...
جهد تاختند و پیش از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر زده آن شیر را از پای در آورد و مقارن آن حال امیر
رستم و امیر جهانشاه که بتاخت بهادر رفته بودند با غنیمت فراوان و اموال بی پایان بموکب همایون
پیوستند و انواع نقود و ... و تبرکات مجلل عرض رسانیدند بهمت پادشاهانه مجموع آنها را بر ایستادگان پایه
سریر اعلی بخشیدند و دران میان نظر مبارکش بر پیر محمد آزاد افتاده و اورا مشمول عنایات بیکران گردانید
بکلاه خاص و ترکش بابند زر که آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داده و در عرض حکم شد که شاهزادگان
با حشمت و جاه و تومانیان و سران سپاه هرکس از راهی معین بجانب وطن و مسکن خود باز گردند
و تمامت مخدوم زادگان و ارکان دولت از یمن عاطفت پادشاهانه بکلیل خاص و میان مبارک ... کمر
مرصع موشح و مزین شده و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه ... که در ملازم رکاب شهریار جهاندار
بودند همه را خلعت و تشریف و برلیغ داده رخصت انصراف ارزانی داشت و خضر خان که از هند ...
... ملک ... رفته بود و از آنجا در حین وصول چتر فلک فرسای پناه بظل رایت جهانگشای
آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون دران حدود شکارگاهی وسیع عریض بود و انواع وحوش
مثل شیر و خوک و گرگ و کرگدن و گوزنها و غیر آن و اصناف طیور مانند طاووس و طوطی و سایر
مرغان در آنجا یافت میشد خاطر حضرت صاحبقران میل شکار کرده و لشکریان بر حلقه نمودن شکار
متوجه شدند و چندان شکاری افکندند که کلاب و دواب از لحوم و سموم آنها انتفاع گرفتند و چون
و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و هشتم ماه هشت کروه راه رانده در موضع جهان ...
و در آنزمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند و ... اشارت عالیحضرت ... که بجا
و علما و اشراف و اهالی است شرف نفاذ یافته که در خانه کتاب ... با معمار و بنا در روضه ...

قضا الله تعالی در انجامت گذارش مزید انشاء الله وحده العزیز گفتار در ایلغار کردن حضرت
صاحب قران بصوب مستقر سعادت سریر در روز یک شنبه سلخ جمادی الثانی اعدل خواقین
اوایل و اواخر رعنا گردون مآثر جدا شده روی توجه بدار السلطنت نهاد و بر سبیل تعجیل بیست
بیست کروه راه قطع کرده موضع حافت از توابع کوه جود محل نزول اجلال شهریار صاحب
وجود گشت و روز دوشنبه غره رجب از انجا روان شده حوالی قریه بروجه را مضرب خیام
اقبال ساخت و از ان مرحله در همان روز بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب نصرت انتساب
آورده بسرعت هرچه تمامتر شام از ان جول که از جول جلالی گویند و به ترجمه جول جلالی سمت
گذارش یافت و چون از قریه بروجه سی کروه راه قطع فرموده در کنار کول آب بنگال محسوس
بسعادت و اقبال فرود آمده روز دوشنبه دوم ماه از کنار دریای سند بغرقه دوم حضرت
صاحب قرانی رنگ چشمه حیوان گشت و امرا که ضبط قلعه بیرون تو وان حدود و نواحی می نمودند
شبل بر جلی سلدوز و شاه علی قراسی بر حسب فرمان قضا جریان بر آن شدند می بر جسر و کشتی بسته
بودند رایت نصرت مآب از آن پل فرموده با وقت اسب ازکنار آن آب توقف نموده امرا
داد رسی باز داشت که افواج لشکریان که از عقب متوجه اند با آسانی بگذرند و بعد از قطع
مسافت در حوالی ماتوقه بارگاه پادشاه اسلام اوج ماه و مهر را فراشته بر جلی سلدوز و دیگر امرا
که جهت دفع شر او غانیان در قلعه ماتو برانگیخته و مقتضی یرلیغ واجب الاتباع توقف نموده بودند
و در ان مکان بتقبیل قدوم فرخنده نشان فائز گشته یک نفر رایت گهزار کاو محل عرض رسانیدند
حضرت صاحب قران رفع اهتمام کرده که وزین از حمل انعام او خم تنگ اسبان زا بهان نهادن
بخشیدند و حکم کرد که کاو از سبیل قرض از کس گرفته بودند با ایشان رسانیدند و بر جلی و اتباع او
در ان محل چندان توقف نمایند که لشکریان از انجا بگذرند و روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول
فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت شعار بجانب مهرداد حرکت آمده روز جمعه خامس
شد که در قلعه بهیره از غبار موکب منصور عطرسای آغاز نهاد و در آن روز تو کرا امیرزاده پیر انشاه موفق
فرمان متوجه تبریز شده تا اخبار فتوحات ارجمند که شهنشاه کامل عامس را از کشور هند بوان اختصاص
یافته بود بمسامع سکان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز بشارت عالی چند در باب بشارت کرامات
خوانده و هند و شاه بکابل رفته لشکری آن ناحیه را جهت دفع شر او غانیان بیاورند و پیش از این کلک
بیان گشت که حضرت صاحب قران ممالک هندوستان از رایات توجه بجانب هندوستان جهة

فی واو غانیان و بلهیتد لباطا امن و امان در میان مسلمانان امیر سلطانشاه را فرستاده بود تا
قلعه ایرز را بکمال عمارت آورده و امیر مشار الیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما از
قلعه چشمه آب خوشگوار خارج حصار مانده بود در ین وقت رای عقده گشای اقتضای آن کرد که آن چشمه
داخل حصار شود و ما و جود استیلا شوق و آرزو مندی ملاقات اولاد و احفاد مصلحت بلاد و عباد را بر تعجیل
مراد خویش مرجح داشته در انجا توقف فرمود و چون عدد لشکریان حاضر معلوم بود معروض رای
انور گشت که از جمله اسباب افتتاح حصار چند هزار از جمل موجودست فرمان قضا جریان نفاذ یافت که
آن نقبها را بر طایفه که ملازم رکاب ظفر انتساب اند بخش کنند و سرداران سپاه جمل طمع در آتش
اهل بهاده نوکران خود از پیاده ازو واقع نوشتند و بعد از ان حکم واجب الاتباع صدور یافت که در
اتمام عمارت قلعه سعی نمایند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار قلعه گردد و بر حسب مفصل قسمت نقل یافت
انداخته قدغن بمرتبه رسید که امرا بدست خویش بمقتضای فرموده خشت می کشیدند تا نوکران
و زیر دستان چه رسد و در سه روز آن عمارت سنگین تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم حضرت
فرمود از نوکران و زیر دستان امیرزاده پیر محمد با سعید کس از قوشون و شرا غلان ار اغتاد و جو
خان با چهار صد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که بمحافظت آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ارباب
و شوران شیخ بخت کان عم زاده امیر شیخ نورالدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده
یک منزل قطع فرموده روز پنجشنبه نهم ماه از حوالی گنبد شیخ مبارک شاه روان شده منزل کرنج
مخیم اقبال مفر و بخت و تاج گشت و در ین مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی بیارکاه حضرت صاحب قرانی
حاضر شده و امامت حضرت شیخ مشار الیه از اخیار چیزی که نقابای روح حیوانی با آن منوطست حاضر شد
نموده و ظیفه ضیافت چنانچه راه و رسم ارباب خرقه و اصحاب فقر و فاقه است بجای آورد بدان
نموده در همان روز دیگر جانب شیخ صندل موضع اسکندار از قدوم فرمان فرمای عصر غیرت فزای سپهر برین
گشت و آن درویش عزیز بقدر وسع وطاقت لوازم خدمت معلوم رسانید شعر برادو مباد
آن بی‌مهولی درخت • که بر سایه آن توان برد رخت • که از سایه آسایش جان دهد • که از میوه آرایش
خوان دهد • روز دوم ماه از موضع اسکندار کوچ کرده و ماته آرا انجمنه آرا لشکر سپاه نصرت پناه گشت
و در آن روز مولانا نعمت را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده تا مژده وصول چتر فلک فرسای برساند
و جانبت آن روز از ان منزل در جنبش آمده هوای کابل از غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه مظفر لوا عطرسای
گشت و بعضی از آقایان که طاقت ایوار و بیگر نداشتند بگذاشت و مشرا بازداشت تا با آهستگی بیا را

ساوه و از آنجا نهضت نموده بکوی ماهی گیر که عمارت آنحضرت احداث فرموده بود آمده و چون از
آنجا روان شده موضع خوزیان محل نزول موکب نصرت نشان گشت فرمان قضا جریان صدور یافت
که در آن موضع بر سر راه رباطی معتبر از گچ و آجر مرتب سازند و باندک فرصتی آن عمارت باتمام پیوست و از
فرمان تربیت آن بقعه حضرت صاحبقران از آن منزل کوچ کرده و قریب دو فرسخ قطع فرموده فرود آمد
و در آن منزل کرخونک نام داشت و پادشاه فرقه جدا نموده خارزمان بارگاه سپهر احتشام از قصور
ناموس با جوش کشتند و بعد هنگام از جانب مراد نوکر شاهزاده شاهرخ رسیده اخبار سلامتی
علیه رسانید و بحث شدت کوفت سه روز جمیع لشکر در آن موضع توقف نمودند بعد از آن اردوی
کیهان پوی در حرکت آمدند و محفه آنحضرت را در آن دره اشتران راهوار می کشیدند و چون از محفه
در دو زیادت می شد چند کان صادق الاخلاص محل اشراف که فاصله تا رخ هفت و چهار در آن درج بود
بر گردن گرفته از آن آب می گذرانیدند و در اثنای آن طریق عقبه ات سیاه کوه نام از اول
آن عقبه تا آخر ده بیت و دو نوبت از یک آب عبور باید نمود روز پنجشنبه یازدهم ماه نوکران
حضرت اهت اباب سرایملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاه زادگان
رسیده بیلاکات گذرانیدند و احوال سلامتی عرض رسانیدند و حضرت صاحبقران گرد
توان کس با غرق فرستاد که بیلان بتعجیل بیاورند و در مقدم ماه عارضه که بود بکلی زایل شد
و روز شنبه هجدهم ماه خسرو کامیاب از موضع سیراب نهضت نموده متوجه بغلان گشت و در
قرا آغو نزول فرموده چندان توقف کرد که آتش خورده شده از آنجا در حرکت آمده قرا بلاق
معسکر شهریار آفاق گشت و در آن منزل خواتین امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایا و بار بغلان بیاور بهار
لایق مرتب داشته نظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل جنبیده و مراحل و منازل قطع
کرده همان شب بلب آب جیحون رسید ذکر عبور حضرت صاحبقران از جیحون باسعد طالع و ملاقات
با حضرات و اولاد در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائه آن بحر کرمت و احسان
بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مکان محمد و فرزندکان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم
سلطان و مخدره نشین تتق عصمت و جلالت سرایملک خانم و تومان آغا و تکسی سلطان و سایر شاهزادگان
و آغایان و مجموع اعیان و اشراف علما ماوراءالنهر و سمرقند برسم استقبال دیده بدیدار فرخنده
صاحبقران سعادتمند روشن ساختند و زبان بدعا و ثنا گشادند و مراسم تهنیت مقدم رسانیدند
و پیشکشهای سزاوار و درم و دینار بسیار کشیدند و نثار کردند و دو روز در آن محل توقف نموده روز سیوم

شاهزاده علاءالملک از جمله سادات آنجا که صفحات ذکر و سامت شان امتیاز داشت طوی سنگین کشیده
تنسوقات مناسب بعز عرض رسانیدند و در روز سه شنبه بیست و ششم ماه حضرت صاحبقران کامکار بهمند
باد رفتار سوار شده و قطع منازل کرده موضع دوربین معسکر ظفرقرین گشت و در آن مرحله دری برج خلافت
امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فایض مشرف شده لوازم تهنیت بجای آورد
تبرکات مناسب موقف عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار جهان
او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساط بوس سرافراز آمده چون در مدت غیبت آنحضرت با کلوخ جایا
معاش پسندیده کرده بود و تربیت و ملاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز سه شنبه سلخ رایات
نصرت شعار از آنجا در حالت زاید نهضت نموده قبة الخضرای کش از مقدم همایون اوج و شکوه یافت
و از حسن جمعیت و صفای سریرت شهریار دین دار بزیارت قدوة الواصلین شیخ شمس الدین کلال و سایر
مشایخ بزرگوار و در حال تعدار استشافت و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از
آنجا روان شده و مسافت پیموده در کونیک دلگشا در ظاهر سمرقند که در آن چمن باتمام رسیده
بود نزول اجلال فرموده و در آن مکان بزیارت شاهزادگان و آغایان و ارکان دولت و اعیان
حضرت حاضر آمده و زبان تهنیت گویا گردانیدند و چندان در و گهر و زر نثار کردند که رسم آن
و نثار از جهان برخاست و در روز سه شنبه بیست و یکم شعبان مانند روح که بکالبد درآید بدارالسلطنه
سمرقند فی احسن وقت و اسعد ساعت درآمد **شعر** باز درآمد بشهر کوکبه شهریار ۰ حضرت
فردوس گشت از قدمش آن دیار ۰ و بعد از استحکام بصدق و اخلاص تمام صاحبقران نو
سپهر وان اساس بزیارت فیض رسان قثم بن عباس تیمن و تبرک جست و نعمان و مجاوران
مزار صلات و صدقات بی پایان مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بخانقاه و مهد علیا تومان
آغا قدوم رنجه گردانیده بعد از آن بنای دلنشین باغ جهار از قدوم حضرت صاحبقران
دولتیار محسود گلستان ارم گشت و در آنجا بعیش و عشرت مشغول گشته داد طرب و کامرانی
داد و از آن موضع فرح افزای باغ بهشت عنبرسرشت نقل فرموده بساط نشاط ممهد داشت و بعد از آن
حضرت خسرو دولتمند از باغ بهشت بباغ دلگشا خرامید و در این ایام بیلان و اغرق که در عقب
بودند رسیدند سکان دیار ماوراءالنهر که مدت الحیات بیل ندیده بودند از آن شکل مهیب و ترکیب
عظیم در تعجب افتادند و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرین ها خواندند
و حضرت صاحبقران ممالک ستان مجموع شاهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان و اعیان

واعیان و اشراف و اکابر اطراف ماوراءالنهر عطا و بخشش و داد و ترکات و فتوحات ممالک هندوستان
و خزانه و شادمان گردانید و سارنک برادر بزرگ ملوخان را که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر
شده بود با دو زنجیر فیل و دیگر امتعه از نفایس کشور هند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا
که در شهر سمرقند و نواحی آن قرار و استقرار داشتند ارمغان روان کرد و شاهزاده جهانبان امیرزاده
شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هراة شد و در اثنای این اوقات تعمیر مسجد جامع که کنون مثل آفتاب تأثیر
پادشاه پادشاه جهانگیر بود فرمان داد و روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احدی و ثمانمائة بر ساعتی که منجمان اختیار کرده
بودند بنیاد آن افکندند و متصل شد بنیر … صاحب هنر و استادان دانشور شایسته …
باشند در بنای آن شروع نمودند و جمله پیشه کاران که هر یک در فن خویش عدیل و نظیر نداشتند در آن مهم
غایت جهد مبذول میداشتند و سنگ تراشان ماهر که از هند و ممالک جمع آمده بودند دولت نمودار نقش
کار میکردند و پانصد کس در کوهها بریدن سنگ و فرستادن بسمرقند تعیین رفتند و سنگهای عظیم
بگاو و گردون میکشیدند و ستوربار شاهزادگان و امرا و نویینان و ارکان دولت منتظم گشت
و هر کس از امری که تعلق بدو میداشت مساعی جمیله بتقدیم میرسانیدند و در اثنای این اوقات امیرزاده محمد
سلطان که بموجب فرمان در سرحد مولتان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسیده در
خانقاه تومان آغا شرف پابوس استسعاد یافت و مراسم نثار و پیشکش قیام نمود و آنحضرت او را
در آغوش گرفته پرسش فرمود و از کمال اعتقاد و اهتمامی که داشت آنحضرت اکثر
اوقات بر سر عمارت حاضر میشد با تمامی همایون او شرفات عالیش از ایوان کیوان درگذشت و بنا
رواقی چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده ساختند که هر یک از آن هفت ستون … میداد
افراخته شد و مجموع سقف رفیع و فرش مربع آن از تخته سنگ تراشیده ساخته و بر درجت آمد
و چون غرض اصلی از تسوید این اوراق تاریخ است نه انشا و توصیف در تعریف آن بقعه شریف بهمین قدر اکتفا
یافت ذکر مصاحبت بس الکمال بکمال امیرزاده میرانشاه گورگان و لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بایران
گردون شکوه سال هجری و ثمانمائه در این سنه ثمان و ثمانمائة امیرزاده میرانشاه گورگان را هوس
شکار دامنگیر شده بعزم این کار سمند باد رفتار سوار شده در صحرای مرجه گهم رسیده در جوار هراة
بنجران شکاری قبشر اوان بهم رسید و در اثنای تکاپوی شاهزاده گردون وقار بقوچی بازخورده او از
زین و تا شکسته خواست که قوچ را گرفته بقربوس زین رساند و آن صید طپیده و اسب رمیده شاهزاده
از بالای زین بر زمین افتاد و بحکم القدر بر از شدت آن سقط بیهوش گشته و از این واقعه عظمی چون

ازنهاد

از نهاد مردم برآمد و امرا و اعیان ببالین شاهزاده آمده قلق و اضطراب آغاز کردند تا بعد از زمانی بخود
جنبیده فی الجمله اثر حیاتی در وجنات او ظاهر شد و مدت یک شبانروز غش بر ذات پسندیده صفات
او طاری گشت از طبیبی که متصدی معالجه او می بود سهوی یا عمدی با غوای جمعی در مداوای او تقصیری
واقع شد و خللی فاحش در دماغ شاهزاده خردمند راه یافت و بنابراین اکثر اوقات او بر حیجی می گذشت
و چیزی چند صادر میشد که مرضی و پسندیده عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بخون بیگناهی فرمان میداد و گاه
از طریق اسراف گنجی برای گدایی می نهاد و بسیاری از امور که لایق مرتبه سلطنت نبود ارتکاب مینمود
از جمله در اوایل فصل تابستان بموجبی لشکر بجانب بغداد کشید و در شبانروزی دو منزل قطع کرده
مقصود آنکه سلطان احمد جلایر از آوازه توجه رایات نصرت شعار بغداد را گذاشته راه فرار پیش
گیرد و چون بقریه ازبیم که رسید از جانب تبریز قاصدی آمده خبر آورد که طایفه از روسای و اعیان
آن دیار با هم عهد و پیمان بسته داعیه آن دارند که غدری اندیشند و چون نهضت شاهزاده عالمیان رخصت
بغداد که بی نیل مقصود مراجعت نماید در آن سخن التفات ننمود و همچنان میراند تا ظاهر بغداد نزول فرمود
و بنابر آنکه سلطان احمد میدانست که در هنگام جان محاصره دارالسلام تعبیری دارد و پای وقار او در دامن
اصطبار کشیده لب تحمل بدندان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت و چون امیرزاده از بعضی مصاحبان
رسیده خبر طغیان اهالی آنجا که را معروض کردانیدند و بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز
خیام سپهر احتشام گشته بود رایات فتح آیات از آنجا مراجعت نموده هر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد
رسیده و جمعی را که اندیشه خلاف داشتند شاهزاده کامران از میان بر داشت و یکی از آنجمله قاضی تبریز
بود و در این سال … در همین … توقع مخالفت سیدی علی شکی از لات بخش یاغی گرده لشکر بولایت
او کشیده حاصل ملکش را از ضامت و تاملی بباد تاراج داد و چون جهت اشتغال شاهزاده مهود
در اقطار انتشار یافت گرجیان که از مهابت سیف و سنان لشکر توران در زوایای اختفا خزیده بودند
در وقت نهضت حضرت صاحبقران گردون غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود
بیرون نهاده دست تعدی بر اموال ممالک محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان سنجر حاجی
سیف الدین بموجب فرمان صاحب قران سعادت قرین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعه
النجق محاصره میکرد و دور گرد قلعه دیواری کشیده بود بلند و محکم که بی سنگین مجال دخول و خروج محکم نمود
و اهالی حصار نجات تنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده در این اثنا گرگین حاکم گرجستان جمعی کثیر
از گرجیان بیدین را بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعه النجق فرستاد و سید علی شکی با وجود آنکه لشکر شاهزاده

ولایت او را غارت کرده بودند با ایشان اتفاق نموده متوجه قلعه النجق شده مملکت آذربایجان را از
دست تغلب برآورده مفسدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان
آگاه شد بضرورت از در قلعه برخاسته به تبریز رفت و صورت حال و حادثه را بعرض امیرزاده
میرانشاه رسانید و آنجناب پسر خود امیرزاده ابابکر را با جمعی از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله
عباس و غیرهما به تسکین دادن آن فتنه امر فرمود و ایشان روی جلادت بجانب النجق آوردند
و چون گرجیان بظاهر قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده با ایشان ملحق شد و قلعه را
بحاجی صالح و سیدی احمد علیشاهی که از نام آوران گرجی سپردند و بلغت گرج از نام و عبارت از امرا
و بهادران است چون مقصود گرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از آنکه این صورت میسر شد مراجعت
نمودند هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داده از جانبین متوجه صفوف آراستند
نیران محاربه اشتعال نمود و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از ناوران گرج ... امیرزاده
ابابکر را از جای برگرفتند و درین اثنا سید علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر
شد و خدمت امیرزاده با آنکه در سن بالیده سالگی بود در مقام مردانگی ایستاده بیک ضرب شمشیر
علی را بر خاک هلاک انداخت و چون گرجیان غالب شده لشکر تبریز را منهزم ساختند امیرزاده ابابکر
مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان از آن معرکه برتافته خود را از غرقاب بلا بساحل نجات رسانید
و گرجیان بتبریز روی باوطان خویش نهادند و امیرزاده میرانشاه مایل بعیش و عشرت و شرب خمر و لهو
و لعب شده در نسق امور مملکت تغافل میورزید از جهت اختلال باحوال ملک راه می یافت و چون حضرت
صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نموده در سمرقند عزو شرف قرار
گرفته مسمع همایون نامضبوطی ممالک آذربایجان معروض داشتند و درین اثنا حرم محترم امیرزاده
میرانشاه یعنی بانوی عظمی خانزاده از شوهرش بسببی از اسباب رنجیده از تبریز به سمرقند رفت و از
دماغ خمار زرف بساط بوس مرو خالیعقد از استعداد یافته حال ضعف دماغ شوهرش بعرض رسانید
و گفت اگر درین اوان رایات عالی سایه وصول بران دیار نه اندازد او اظهار مخالفت خواهد کرد
و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحب قران از یورش هندوستان تا سه ماه بوده و پیش از
چهار ماه در سمرقند بر سریر سلطنت توقف نفرموده بار دیگر متوجه ایران عازم شده و تواجیان بهرام صولت
باطراف ممالک و سپاهی فرستاده با خبار رسانیدند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله کرده بدرگاه عالم پناه
شتافتند و امرای امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه و شیخ علی بهادر و جاکو و پیر محمد فولاد جفت فرمان

همراه رفتند و با شاهزاده مشارالیه گفتند که بموجب فرموده شمارا با لشکر خراسان عزیمت آذربایجان
می باید کرد و امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه را در مقدمه روان کرده و بعد از اجتماع لشکرها شاهزاده
جوانبخت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جرم
اتفاق نزول اتفاق افتاد توکل قراول از اردوی اعلی رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان براه سماوات اشتاد
روند که رایات جهانگشای از جیحون عبور فرموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت
مثال واجب الامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان بجانب سماسا شتافت و دران راه
بسبب صعوبت طرق و علفهای جانگزای حشر ان چهار پای در عرصه تلف آمد که زبان بیان از تعداد
آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت انبوه بفیروزکوه رسیدند و به بهروزی و فیروزی از آنجا روان
شدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط ممالک توران در سمرقند
گذاشت و جمعی از امرا که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود و به دستور سابق در خدمتش
بازداشت و امیرزاده اسکندر پسر امیرزاده عمر شیخ بهادر بحکومت اندکان نصب فرموده و خسرو ممالک
شرق و غرب در ششم محرم سنه اثنین و ثمانمائه بطالع مسعود و زمان محمود پای در رکاب نصرت
آورده سوار شد و منازل قطع کرده و شرف زیارت مشایخ و اکابر دین قدس الله تعالی دریافت
چون ببلخ رسید در وثاق امیر بایزید بر لاس که داروغه آن ولایت بود فرود آمد و امیر مشارالیه تر
ترتیب طوی و پیشکش قیام نموده و ظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و از آنجا روی براه اعتصیل آورد
چون سرادق همایون محل نزول گشت ضیاء خلیفه اقامت گشت حرم با بوجت امیرزاده شاهرخ ملکت آغا و گوهر آغا
و فرزندان او از هراة آمده در آنمحل بعز بساط بوس فایز گشتند و امیرزاده سیورغتمش که پیش ازین بتاریخ
پنجشنبه دوم رمضان سنه اثنی و ثمانمائه بطالع سعد در هراة از ملکت آغا متولد شده بود بنظر
کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسیده و هم در آن منزل امیر آقبوغا نیز از هراة بشرف دستبوس دریافت حضرت
صاحبقرانی او را بنوازش و خلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا
نهضت نموده و مسافت پیموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام در آمد و بقدم صدق پیش رفت
استمداد همت نمود و امیرزاده رستم از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگتر خویش امیرزاده پیر محمد
رخصت یافت و میرزاده با برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سونجک بادو هزار کس برجب فرمان
در رکاب شاهزاده روان شد و رایات جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام در حرکت آمده از جوار
ری گذشت و چون قریه ایوانک از قشلاق نزول پادشاه سپهر احتشام غیرت فزای ایوان کیوان گشت

جناب شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر که موجب اشاره علیه از راه مازندران متوجه عراق
شده بود در آن موضع بظل رایت جهانگشای استظلال جست ذکر وصول امیرزاده میرانشاه بدرگاه گیتی
پناه و گرفتاری خواص و ندمای او مثل مولانا محمد و بابا و بعضی از قضایا امیر سلیمانشاه که موجب فرمان پیشتر عازم
تبریز شده بود چون بری رسید و از کلام بیان توضیح قضیه تشویش دماغ امیرزاده میرانشاه
نزد او محقق شد و رفتن او به تبریز و ملاقات او با امیر مشار الیه صواب ندانست لاجرم به همدان
رفته در آن مکان توقف نموده امیرزاده ابابکر و امیرزاده میرانشاه حقیقت معلوم کردانیدند و قاصدی
با مکتوب پیش امیر سلیمانشاه فرستاده او را طلب داشتند و امیر سلیمانشاه متوجه جانب او شده
چون بمقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودی چند باردوی همایون روان
کرد و چون رایت جهانگشای شهریار خجسته پی از ولایت ری گذشت امیرزاده میرانشاه بموکب
همایون ملحق شد و پادشاه کامگار روز تخت شاهزاده را بار داد و روز دیگر امیرزاده میرانشاه
بدولت پابوس سرافراز گردیده زانو زد و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند اما چون اخبار نامناسبی
که از جانب او بمسامع علیه رسیده بود ملحوظ نظر التفات نشد و فرمان حضرت خاقان و جلال اسلام
بشرف صدور فرموده جهت تحقیق و تفتیش شاهزاده به تبریز رفتند و نواب و کارکنان او را گرفته
بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال و وجوه که چند سال را که تعلق بخزانه
عامره داشت و شاهزاده آنها را بمصرف رسانیده بود از ایشان بیرون نوشته استرداد نمودند و چون
مکررا بعرض رای همایون رسانیده بودند که افراط میل شاهزاده بلهو و طرب و شرب مدام
و صحبت ساقیان سیم اندام بوده که سبب اختلال ملک گشته و ترغیب و تحریص جمعی از ندیم
اهل ساز و ندیم پیشه که پیوسته ملازمت مجلس بزم می نموده اند مزاج اشرف حضرت صاحبقرانی
بحکم ربانی و قضای آسمانی بر ایشان متغیر شده بود که فرمان داد که مجموع ایشان را گرفته بر دار اعتبار
برکشند بموجب فرموده حریفان نزهت سرای فسحت افزای شاهزاده را مثل مولانا محمد کاکجی
که او هم بتجرد در مسایل عقلی و نقلی و شیوه نظم و نثر و فن جد و هزل از امثال زمان انفراد و امتیاز
داشت و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن
موسیقی و ادوار در زمره خود گشته بودند و از سرآمد اشعار روزگار بودند گرفتند و چون ایشان را بپای
دار رسانیدند مولانا محمد کاکجی بطریق مطایبه و ظرافت چنانچه شیوه او بود روی بقطب الدین
نایی کرده گفت که چون تا خدمت تو در جمیع حالات بر ما سمت تقدم داشته اکنون نیز همان طریق

مرعی باید داشت استاد قطب الدین فرمود که چه محل هزل و امثال این سخنان است مولانا محمد گفت قادر میت
و حالا وقت عقب نایی را رسن در نای افکنده برکشیدند و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت بدیهه
انشا کرد و چنانچه محل بر شعر گفتن او در حال تحریر یافت شعر پایان کار و آخر عمر است محمدا * گر بادت
وگر نه دولت اختیار نیست * منصور وار گر بزنندت بپای دار * مردانه پای دار که جهان پایدار نیست
و رفیقان ایشان نیز از دست ساقی اجل شربت چشیدند و اکثر غلامان شاهزاده را سیاست رسانیدند
و مقربانش در ملازمت او نفی کردند اما در مقام سلطنت بر جمیع شاهزادگان مقدم می نشست و در
یورش مصر و شام مجموع الوس با عزاز و احترام در وی می نگریستند و چون لوای نصرت انتما
بسلطانیه رسید مظفر نطنزی که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت
مناط محل مباهات برافراخت و تبرکات و تنسوقات لایق و لاتحصی جهانگیر را حاضر گردانید و
اعلام ظفر فرجام از راه فراه و اردبیل بجانب قراباغ توجه نموده در صحرای موقان و اقوان شکار کرد و
در کنار آب ارس فرود آمده و بر آن آب پل بسته عبور نمود و یورت عمرانان را در حوالی قطور قید
برای قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امیرزاده
امیرزاده میرانشاه که مصحوب ایشان آمده بودند مرکب فراخور حال پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و چون
پیش از این سیدی علی یکی از امرای گرجستان اتفاق نموده بود در قلعه النجق آمده بود و جان شیر محرمانه
داود چنانچه گذشت در مواقع پرسش سیدی احمد که مقتدی منصب امیر شد و پیشتر امور ولایت خود
قیام می نمود النجق را بحاکم شیروان برده او را شفیع ساخته تا گناه جرم او عفو خواهش پیر کرده و امیر شیخ ابراهیم
شیروانی که از بندگان خاص بود قربت اختصاص داشت سیدی احمد را بیاورد به سر خلاف مقصر او
و در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید و التماس او بنواجب اقران یافته منصب سیدی علی
در پیش بروی مقرر گشت مصرع از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت
کمر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول شد و چندان اسب و گوسفند کشت که مطبخیان از تحمل آن عاجز
آمدند و تواجیان و باورچیان لشکریان قسمت نمودند و اگر بالتماس جشن کما بیش آن بود بعد از آن پیشکشها
از گران مایه روی و نفایس خسروی و غیره چندان و جانوران برده و نفایس اقمشه و لطایف امتعه
بمحل عرض چندان رسانید که از حد قیاس و تخمین بیرون بود از آن جمله شش هزار اسب کشیده و مقارن
این حال در آن کوه و از اطراف و اکناف اخبار رسید که دولت برتوت او ... و تخت اکنون
قنغ اغلان که بعد از انهزام و کشته تومشاخان از پیش حضرت صاحب قران دشت قبچاق بود و حکومت او شن

چوجی خان بروی مقرر شده بود و از غرور دولت بر کفران نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد
در یبولا وفات یافته مرج و مرج مملکت او راه یافته است و ایل و الوس او متفرق شده اند و دیگر
آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام باو متعلق بود رخت ببرای باقی کشیده و میان امرا و خواص او
حرب و نزاع واقع شده و جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و پسرش فرج کرو ولی عهد پدر است چندان
اختیاری ندارد و دیگر آنکه تیمور خان پادشاه ممالک ختای که در تمادی بادیه کفر و ضلالت و صحرای غوایت
و غوایت سرگردان بگشت از این سرای بدان سرای نقل کرده و سپاهی و رعیت آن مملکت بر ایشان
وی حاماند و دیگر آنکه خضر خواجه اغلان و شاه جهان اغلان بواسطه کوی اهل غشم و سعایت مخالفت
همدیگر آمده قصد یکدیگر کرده اند و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده مرحوم عمرشیخ بهادر با امرا و بهادران
مغولستان رفته است و بفر دولت روز افزون بر مخالفان غالب آمده است و ایشان را منکوب و زبون
گردانیده است و از استماع این اخبار که یکبار در ارد وی اعلی انتشار یافت مواد بهجت و سرور و نشاط
بکمال متضاعف گشت و تفصیل این اجمال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکر کشیدن بجانب مغولستان
آنکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافته مملکت او بهم بر آمده است شاهزاده مشار الیه فرصت غنیمت شمرده
لشکر بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده باتفاق امرا مثل پیر محمد طغی بوقا و برلاس و دورک برلاس
و میان قور پسر ملکک چته و پیر حاجی و خرم با آنکه در سن پانزده سالگی بود مانند شیر ژیان و پیل دمان
بجانب مغولستان روان شد و چون شاهزاده عالی گهر بجانب کاشغر رسید امرا که بموجب فرمان
در سرحد جته اقامت داشتند مثل برندق برلاس و خواجه یوسف و خدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس و خرم
برکت او پیوستند و بهات اجتماعی متوجه آنجانب شده و بدان موضع رسیده تحت ارکسن و امرا غارت کردند
و چون از آنجا واقف یافتند عرصه سارق قمش و کلبن و آلی کول و امثال این ولایت را تاختند و تخلف از آن
متوجه شده و بدان موضع رسیده آن حصار استوار را بمعاونی و کوشش گشادند آنگاه امیرزاده مشار الیه
امرا و سپاه عنان بجانب آقسو تافتند و آقسو عبارت از سه قلعه است در یکدیگر و اهالی آن نواحی سکام
ظهور شداید و محن و حوادث و فتن همیشه پناه میبرند تا خون و مال ایشان معصوم و محروس میماند القصه
شاهزاده و امرا بمقصد رسیده در قلعه فرود آمدند و بترتیب اسباب حصار گیری مشغول شدند و قریب
بچهل شبانروز جنگ و پیکار لشکر و دشمن متواتر امتداد یافت عاقبت متوطنان آن قلعه و ساکنان آن بقعه دم
از زاری و انقیاد زدند و پیشکشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایت ختای را با عوض مال
خود گردانیده از حصار اخراج نمودند و شاهزاده بمقدار از ایشان راضی شده فرمان داد تا لشکریان

[illegible]

دست از جنگ باز داشتند و بعضی از تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون دوازده روز
محاصره آقسو گذشت و ارباب قلعه بجنگ آمدند و امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول
داشته فرمود که سپاه از محاربه باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح ایشان پشیمان گشته بار
دیگر اظهار بدی گری کردند و ازین حرکت ناپسندیده آتش خشم شاهزاده اشتعال یافت فرمود
تا لشکر منصور به مهم سابق اشتغال نمایند و ایشان روی جلادت بتسخیر حصار نهادند و از سر جد و جهد جنگ
آغاز نهادند عاقبت بقهر و غلبه بر آن حصار استیلا یافتند و مردان ایشان را بیاساق رسانیده زنان و فرزندان
ایشان را اسیر گرفتند و علی التقدیر چون شاهزاده اسکندر از مهم آقسو پرداخت طایفه از غازیان را
بجانب ای و کوس که ییلاق و قشلاق انواع مغول بود روان ساخت و آن جماعت بر امتثال مثال
مبادرت نموده در حرکت آمدند و ارباب آنجا را از پای در آوردند و مردم کوس را با نواع محن گرفتار
ساختند و از اراضی اقطار مرغزار آن سرزمین را تاراج ساختند و شاهزاده جوانبخت بعد ازین فتوحات
عنان عزیمت بجانب ختن تافت و از چین تا ختن تاریخ که دار الملک پادشاه ختای است از راه آب
و آب صدو بیست و یک منزل است چنانچه مولانا حافظ نقشبندی آنرا در مصنفات خویش ایراد کرده اند و گویند
که راهی دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای بچهل روز میتوان رفت اما در آن راه بغیر ریگ مرده و ریگ جاری
یافت نمیشود فی الجمله امیرزاده اسکندر تا بمملکت ختن رسید اهالی آنجا بر شاه جوانبخت روی
توجه نیازگاه آن شاهزاده والاشان نهادند بر سر و تحف بر آوردند و انواع نزاکات و اجناس پیشکش
بمحل عرض رسانیدند و بمساعدت دولت و اقبال حضرت صاحب قران بمحصول خلاع و بقاع آن نواحی
از بیاب کدورت خلاف و نزاع منطفی گشت و امیرزاده اسکندر بعد از تیل مقصود و بکام مظفر معاودت
نمود و آن زمستان را از آن موضع برکوه و از کوه و از آن ختن دو تغوز بیکرده و پنج و دو شهر در ایزرین و دو بیابان
فرستاد و در تقوزه و دیگر ارمغان ختن پیش امیرزاده محمد سلطان روان کرده و خدمت ایشان
مشار الیه در آن اوان بعزم یورش چته و مغولستان با لشکری چند قزل یش آمده بود و چون امیرزاده
اسکندر بار سیدن لشکر در سمرقند توقف نکرده بود و از پیش رفته و آثار جهانگیری بظهور رسانیده
آن معنی بر خاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده بالکات او را در کرده به سمرقند مراجعت نموده و چون بآن رسید
امیرزاده اسکندر را از کاشغر باندکان آمده و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند
منعطف گردانیده و در اثنای راه متصلان بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه گرفتن تو
نموده و قد منش از استماع این خبر اندیشناک شده بازگشت و به باز اندکان در آمده در آنکه در آن سرزمین

بودند مثل پیر محمد طغی بوغا و پیر حاجی لیرلس این صورت محمول بر مخالفت داشته لشکرزادگان را فرا هم آورده
حصار را احاطه نمودند و امیرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفته از قلعه بیرون آمد و در باغ گلستان
که از متجددات شاهزاده مرحوم میرزا امیرزاده عمر شیخ بهادر بود نزول فرموده نواب و خواص
او را گرفته مقید ساختند و خبر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر اندیشه عصیان
داشت با نوکران خاصه او گرفتیم و گوش بر فرمان داریم بعد حکم که صادر گردد بدان قیام نمائیم
و شاهزاده کسان فرستاد تا امیرزاده اسکندر را در باغ گلستان با نوکران خاصه بند کردند
و قاضی جلال الدین فرغانه کان فرستاد که امیرزاده اسکندر را با خواص به سمرقند آوردند و بعضی گفته اند
که چون امیرزاده اسکندر با ایشان سخنان گفت از قلعه بیرون آمد از پیش امیرزاده محمد سلطان
کس باندگان رفت و او را با نوکران به سمرقند بردند و در کنار آب کرنک قدغن را شاهزاده رعایت
و او را مقید ساختند فی الجمله بعد از وصول شاهزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان جانب ممر تکلیک
که آن ملک او بود با جمعیت و شش نوکر شاد الیه بقتل رسانیدند ذکر لشکرکشیدن حضرت صاحب قران
مظفر لوا بجهت ادراک مثوبات غزا بجانب کرج و اوره خدا حضرت صاحب قران صفاری جنابه جهات و
گرجستان از آن محل که نزول لشکر فیروزی نشان بود عزیمت غزو کفار گرجستان و کوه شمال ابشار
با تیغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی داشت و حکم کرد
که از هر ده نفر سه نفر ده روز زاد بردارند و ملازم رکاب نصرت انتساب باشند و بقیه لشکر و اغرق
در همان جا توقف نمایند و آنحضرت با تمام شاهزادگان عالیمقدار و طایفه از جلادت شعاران
نیزه گذار بعزم رزم حشمی که یکی از سرداران کرج بود ایلغار فرموده چون بکنار آب کر از وصول رایات
همایون گشت بموجب حکم جهان مطاع واجب الاتباع بر سر آب پل بستند و مجموع مردم بآسانی از پل
گذشتند امیر شیخ ابراهیم با لشکر شروان و سیدی احمد با سپاه شکی بازده ... ملحق گشتند
و اعلام ظفر انجام از تنگی گذشته بطرف دره حمشی که مساکن کبرای کرج بود روان شده و مجموع
آن دره از شاخهای اشجار در تنه اوکه جاروس و هم آسمان از انجا که از تراکم ... نمود تا جرم خورشید
فضا چون نقاش بافت که لشکر جلادت پیشه به بهره دره و بهر و ... جنگل بریده راه منزل ممهد گردانیدند
تا لشکریان از آنجا بسهولت عبور توانند نمود و دران اوقات مدت ... شبانه روز برف می بارید
و باد و جود ... سرما مجاهدان دین ... کان وحشت قرین بجنگ جمشید ...
رسیدند و بضرب تیغ انتقام روی زمین از خون آن بیدینان لعل فام گردانیدند و سرکرد ایشانرا از

از غلا

از جنگ اجل امان نیافت و هر که پیدا شد در زیر خاک پنهان گشت و جمعی که سرداران آن قوم نابکار بود
از هیبت شمشیر مبارزان اسلام شغال آسا در جنگلها پنهان شد عساکر گردون مآثر از غنایم و دزدی
و غنیمت و چهارپای فراوان بدست آورده عنان مراجعت از آنجا تافتند و چون صغیر و کبیر
ایشان شراب خوردن معتاد بودند و موقع انتجاع شراب انگوری می شستند و دفن میکردند و از برای
تفتیش آن بر گرد آن مجموع آن تاکها را از بیخ بر کندند و کلیسا های ایشان را بازمین هموار ساختند
القصه در آن دیار از عمارات عالیه و اشجار مثمره اثر نگذاشتند و بنابر شدت سرما و عدم قوت بسیار
و جلیق چهارپایان حضرت صاحب قران مظفر لوا و لشکریان نصرت انتساب با قمشه و دروت
و دواب که از حیز حساب بیرون بود با غرق بازگشتند و مقارن آن حال الحشند بخت امیرزاده
خلیل سلطان را پسری کرامت فرمود و او را برگل نام نهاد و چند روز متعاقب پادشاه عالیشان
و شاهزادگان و امرا و نوئینان بعیش و طرب بسر بردند و درین اثنا برلیغ جهان مطاع صدور یافت
که امرا امیرزاده میرانشاه را که در جنگ گرجیان بجهت استخلاص سلطان طاهر بحوالی قلعه النجق آمده بودند
و تقصیری از ایشان واقع شده بود در معرض پرسش امیرزاده شاهرخ و امراء دیوان بزرگ حاضر سازند
بآن مهم اشتغال نمودند و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال ایزد داده و نقصان معروض شهریار جهانبان
گردانیدند و از موقف جلال مثال صادر شد که جای عبدالله عباس را محمد دادند و قراخان را
چوب یاساق زدند و اشارت علیه بکشتن حمزه ایزدی که در آن معرکه پیش از همه فرار نموده بود
صدور یافت و عاقبت شفاعت شاهزادگان او نیز از زیر تیغ جسته چوب بسیار بر زدند و هریک
از این سه نفر بجرمانه سیصد اسب تسلیم نمودند و از باقی نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه کسی
را که گذاشتند بقدر استعداد ایشان از بیجاه تا دویست و سیصد اسب بستاندند و مجموع آن اسبان
بر پیادگان لشکر قسمت یافت و امیرزاده ابابکر که در آن مصاف آثار شجاعت بظهور رسانیده بود
و سیدی علی را بکوه نیز افکنده مشمول عاطفت و احسان بی پایان گشت و در خلال این احوال بر زبان
اعلان که کرات تقصیرات از وی در وجود آمده بود بواسطه ارتکاب گناه عظیم که مجددا از وی
بسمع همایون رسانیدند بیاساق رسید ذکر بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد و توجه سپاه بجانب بغداد
و فرار نمودن سلطان احمد جلایر ساعتی کذارش یافت که حضرت صاحب قران گردون غلام
از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه
بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و سونجک بهادر با دو هزار سوار بموجب فرمان از رکاب روان

شدند و لشکر شیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت پوشانیدند و صد هزار دینار کپکی بدو بخشیدند
و امیر سونجک و برادرزادهٔ اش حسین جاندار و حسن جنداول که همراه او در شیراز بودند امیرزاده پیر محمد
می نمودند از راه بهبهان روی به بغداد نهادند و امیرزاده مشارالیه با امیرزاده رستم نیز عازم آنجانب
شد و امیر سعید برلاس و علی بیک و عیسی را که با امیر عباس خویشی داشت بموجب اشارتی که از بارگاه
گردون اساس صادر شده بود بضبط و نسق امور مملکت شیراز گذاشت و چون امیرزاده پیر محمد
بشوند جان شولستان رسید عارض شده بازگشت و امیرزاده رستم و امرا بکوه لر اشترک
را غارت نموده غنایم فراوان گرفتند و بوقت بغداد از در قول گذشته در راه غارت احشام ساکی
و شیلی را غارت و تاراج کردند و از موضع دو خدا ر نفت کرده باورا و ماهوکسار را نیز تاخت کردند و زن
و فرزندان متوطنان آن دو موضع اسیر و برده گرفتند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل
سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای در میدان معارضه نهاد و عساکر منصور بیک حمله او را منهزم ساختند
و قومی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفرپناه خرابی عام بمندلی
راه یافت و چون امیرزاده بهانه مرضی که داشت بشیراز در آمد بواسطه افساد و اغوای جمعی تازیک
شریر که ملازم شاهزاده شده بودند مقصودات باطل مبلغ راه داده بترتیب سموم قاتل و دیگر ادات
باطل مشغول شد و طایفهٔ هم از ملازمان او از آن اندیشهای ناخجسته امیر سعید برلاس اعلام کردند
و هنگام تفحص و تفتیش همان نوکران آن تخانه را در حضور شاهزاده و امرا باز راندند و امیر سعید
برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه سفید مضبوط ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن بقعه ساکن
شد و علی بیک عیسی را بمحافظت شیراز باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه بار دوی
اعلی که در قراباغ بود فرستاد و قاصد امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید و عرضه داشت رسانید
حضرت صاحب قران یرلیغ داد که امیر الله داد بشیراز رود و متعلقان حرام نمک را سیاست کند
تا عرصهٔ چمن مملکت از خار فساد و بیداد پیراسته گردد و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ مسند نشاند
و قدمش رانند گرده باردوی همایون رسانند امیر مشارالیه برحسب فرموده در حرکت آمده و چون
بشیراز رسید از اهل شرارت که در تکب جسارت بد آموزی شاهزاده اشتغال نموده بودند تاجا
محمد خلیفه و سید چراغ و رستم خراسانی را بر فور بیاساق رسانید و سنوی و توجی را دست و پای برید
مبارک خواجه و محب تربت دار و شیخ را فرو درانداختند و نشان فرمان بملک امیرزاده رستم
بجانب بغداد فرستاد و در مندلی بعد از فرار امیر قلندر منشور خاقان منصور با امیرزاده رستم رسیده

وقدمش

و قدمش چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسن
جنداول برحسب فرمان شاهزاده بازگشتند و امیر سونجک براه جمجال روی توجه باردوی همایون که
در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته به بغداد رفت و کیفیت
حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید قدمش تمکن اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود
تا دروازها بستند و در آن هنگام نیز دولت روزافزون قضیهٔ بس عجب و غریب از پس پرده
ظاهر شد مبین این مقال آنکه حضرت صاحب قران ممالک ستان زمام حکومت خوزستان و ضبط
حدود آنرا در کف کفایت و قبضه درایت امیر شیروانشاه نهاده بود و او دل بر جمع مال نهاده دست
ظلم و ستم بگشاد و از متمولان آن ولایت مثل شمس الدین ابدار و غیره اموال فراوان بستاند و جمعی
از متعینان حویزه را بقتل رسانید و با هزار سوار بکل روی به بغداد نهاده در زمرهٔ خدمتکاران سلطان احمد
انتظام یافت و سلطان بچشم اعزاز و احترام در وی نگریسته پایهٔ قدرش از فوق فرقدین بگذرانید
و شیروان پوشیده و نهان با امرای بغداد و ارکان دولت طرح دوستی و اساس محبت بنهاد
و هر یک از ایشان را مبلغی از ده هزار دینار تا سی صد هزار دینار بغدادی محظوظ و ممنون ساخت و دوفا
خاتون عمهٔ سلطان نیز که سلطان تربیت یافتهٔ او بوده و از حین طفولیت تا آن زمان نسبت به سلطان احمد
شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای پسندیده می کرد از قضای آسمانی منفعل وجهی که بهرکس داده بود
از نویسندگان شیروان ظاهر شده و بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر افتاد و در آن
ایام که سلطان از خوف و دهشت سپاه نصرت شعار صاحب قران سعادت یار دروازهای بغداد
بسته و دهشت و حیرت بر ضمیرش غالب گشته اندیشناک نشسته بود کوره بهادر آن صحیفه را
بعرض رسانید و در آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم داعی ثبت بوده توهم سلطان احمد از جهت
یکی هزار شده فی الحال کوره بهادر را بنشانده و بدست خود گردن زد و در آن اوقات سلطان احمد
شیروان را با قومی از امرا مثل قطب حیدری و غیره بتاخت قوم اویرات فرستاده بود یادگار اختاجی را
روانه کرد تا امرا شیروان را بقتل رسانیده سر او را مصحوب خویش به بغداد آورد امرا بموجب فرموده
عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عنا دیده و بغداد اندیشه و دست در دامن جمیع
زد و یک یک از امرا و ارکان دولت خود را در خلوتی می طلبید و او را امیدوار گردانیده می گفت روا
باشد که فلاکتی که بر گشته و تربیت یافتهٔ این درگاه است بموجبی دل دیگرگون کرده با مخالفان
دولت من اتفاق نماید اکنون مصلحت چیست اگر امانم دهید معروض عبید است که هر چه رای صواب نمای پادشاه

اقتضا کند همین صواب خواهد بود و سلطان متکفل اگر ترا تربیت فرمایم مبادا که تو مانند دیگران برگردان
نعمت اقدام نمایی و بعضی امان بار دیگر آن شخص متضرع و زاری سوگند بر زبان آورده عهد و
میثاق می بستند سلطان متغیر شد که فلان را با سابق رسان و مال و جهات و خان و مان آن عاصی را
برسم سیورغال بگیر چون آن بیچاره بدان خدمت قیام می نمود دیگری را طلبیده بهمین نوع بر وی
می گماشت و بهر وجهی که توانست یک هفته ده هزار کس از مردم خود را در شهر از میان برداشت
منقولست که در روزی که سلطان احمد نه خان و محرمان خویش را بدست خود گردن زده از آن جای
فقیر زرجی آمد و او پیش او رسید سلطان با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت بگو
کردی باید که من و تو زنده باشیم هم دیگران سهلست سلطان در خنده شد و شمشیر از دست بینداخت
و آن فراش از جان امان یافت و بعضی از مورخان گفته اند که وفا خاتون را که بجای مادرش بود
و او را از خوردی پرورده بزرگ کرده بود بواسطه وسوسه و تا بالشی بر روی او نهاده بآن طریق
هلاک ساختند و دیگر زنان و فرزندان و خدمتکاران که در حرم دولت او بودند هر ... بدست خود
کشته در دجله انداخت و از هم برخی این است که روی پوشان حرم را با وفا خاتون در کشتی نشانده
بهانه آنکه بواسطه می فرستم و چون بوسط آب رسیدند ملازمان و ملاحان که در کشتی بودند
باشارت نامبارکش همه را غرق گردانیدند القصه سلطان مرحوم چون از امرا و منتسبان و خواص
و محرمان باز پرداخت در خانه بست هیچ کس را از نفیه السیف پیش خود راه نمیداد و خوانچه آش
خاص که باورچیان می آوردند در میدان و ... با کنیزکی می سپردند و از آنجا باز می گشتند
و چون چند روز ... کار بدین منوال بگذشت شش کس از محرمان که بر ایشان اعتماد تمام
داشت در آن اجل ... بود فرمود تا شش اسب از طویله خاص بیرون آورده بکنار
دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از آب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بحشم قرایوسف
ترکمان نهاد و مدتی از مطبخ خاصان بدستور آش بدر خانه می بردند و بخادم سپرده باز می گشتند
و خدمتکاران و ... بجوز زدند و از بیرونیان هیچ آفریده بر غیبت او اطلاع نداشت
و چون سلطان احمد با قرایوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که بچون روی عروسان آراسته
بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان با خود بمدینه السلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر
گردانید و خود بکشتی از آب بگذشت و از تاراج تشیان شده چندان سلاح و اسب خوب و یراق
مرغوب و رخوت و اقمشه بقرایوسف ترکمان و تراکمه داد که خرسند گشتند و بگذاشت که ...

تعدی ابطال جابجا دار کشتند و بنابر آنکه از بیم سپاه صاحب قران ممالک ستان بغایت خایف و هراسان
بود و جاسوسان گماشته تفحص احوال آن حضرت میکرد و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمایه مسموع او شد
که رایات گردون ... پادشاه هفت کشور عزیمت سواحل ... اندیشید که اگر خدام عالیمقام
بولایت روم و شام دور راه خلاص و نجات ... گردد لاجرم عیال و اطفال و نفایس و اموال
که در بغداد بود برگرفت و با قرایوسف از مدینه السلام نهضت نمود و از فرات گذشته عازم روم
گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تمورتاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام با هیبت تمام بعزم
جنگ بیرون آمده صفها بیاراستند شاهزاده نوروز و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیاوش
و شاهین و فرج و آقبوقا ... و جمعی دیگر که از سلاطین جاجنیان مصر بودند و ایشان از پای در آمده بود
و در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر قرایوسف و پیرحسن سعد و الیاس و قاسم و دیگر
سرداران ترکمان با حاکم حلب ... قرایوسف ترکمان آن را ... فی الجمله چون ترتیب صفوف
از جانبین دست داد نایره حرب بالا گرفت و طوفان بلا از سر گذشت آخر الامر عسکر مصر و شام
روی بانهزام نهاده در شهر متحصن گشتند و در آن معرکه اموال و اسلحه فراوان بدست لشکریان افتاده
سلطان احمد و قرایوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض کرده بجانب روم
شدند و چون بنواحی ... رسیدند میان ایشان بتحریک اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرایوسف
تخلف نمود و سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد
نزدیک رسیده بتقدیم استقبال پیش آمده و هر دو پادشاه از اسب فرود آمدند و شرائط تعظیم
بجای آوردند و یکدیگر را در کنار گرفتند و قیصر سلطان را طوی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و بجوایح
گوناگون ... سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانیده
قیصر او در ماطلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داد و بعد از فراغ ... سلطان احمد ...
رفت و در آن اثنا قرایوسف ... لشکر قیامت اثر ... بروم برد و ایلدرم بایزید ... احسان
گسترده فرمود و ماهال آق شهر را بر وی مسلم داشتند و قرایوسف در آنجا رحل اقامت انداخته پای
در دامن فراغت کشید **گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب گرجستان و ذکر فتح قلاع و غزوات**
عساکر نصرت شعار چون فصل زمستان منتهی شد و اوان بهار در رسید حضرت صاحب قران
کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده شاهزادگان و امرا و گردنکشان اطراف جمع آورده در قضیه توجه
بجانب گرجستان با ایشان مشورت فرمود و چند روز بسور و سرور گذرانیده آنحضرت ...

بر احوال لشکر جلادت سمات انداخت و مجموع مخدوم زادگان و امرا و نوئینان و سایر سپاهیان
اولکا داده پیاده کافرانرا اسوار ساخت و میر اهتمام گرگین که در زمان نهضت رایت فتح آیت با گرجیان یاغی
جبارت از سرحد بیرون نهاده بقلعه الجق آمده بودند چنانچه سبق ذکر یافت روی جلادت بولایت ملک
گرگین نهاده و چون بعد از قطع مسافت صحرای بردع محل نزول لشکر شهریار گشت ظهرتن که خویش را
از جمله کمینه بندگان آن برگزیده ذو المنن می شمرد و از راه ارزنجان روم رسیده بشرف زمین
بوس سرافراز گشت و دو انوزده پیشکشهای لایق کشید حضرت صاحب قران دریا نوال و خوارشن بر حیثیت
او اقبال نموده بکلاه مرصع و خلعت نفیس خاص قامتش را زیب و زینت بخشیده و طوق علم و نقاره
که نسبت بنیاد الیه داشت از موقف احتشام صدور یافت و طنطنه شوکت و ابهت خدمتش در اقطار
روم و آن نواحی افتاد و در جهت انصراف یافته بعنایات و محافظت آن ولایت کماینبغی از پیش
روزمیان مامور گشت و رایت نصرت شعار از انجا در حرکت آمده چون در حدود گرجستان وصول
موکب همایون پای افتخار بر آسمان نهاده ایلچی پیش گرگین فرستاد که طاهر احمد را پیش درگاه فرستند
چون بر مضمون پیغام اطلاع یافت در برابر جوابی نه بروفق صواب گفت و فرستاده چون بازگشت
و سخن آن بدکیش بسمع مجدت آن پادشاه بزرگ منش رسانید آتش خشم جهانسوز آنحضرت شعله کشیده و اغرق
راکد اشته بتعجیل هرچه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال درآمده
دست نهب و غارت و تخریب عمارت و قطع اشجار و رفع آثار بگشادند و ایشان برحسب اتفاق
و فرموده بناهای عالی بزمین هموار ساختند و درختان بامیوه رسیده و خوشه برکشیده از
بیخ برکندند و گرجیان شقاوت فرجام پناه به حصن حصین و قلاع رصین بردند که عقل گروه کشائی
فتح یکی از آن بمدتهای دراز از قبیل محالات می شمرد سالکان مسالک غزا و جهاد باندک زمانی
پانزده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساختند و هر که بدین اسلام در نیامد به تیغ المهاد فرستادند و در
بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صندوقها نشسته و جمعی آنرا بطنابها در کمرها استوار ساخته حیثیت
و در سرهای کوه در برابر مغارها که آن بدینیان درانجا تحصن نموده بودند فرو می گذاشتند
و ایشان دست به تیر و کمان گشاده بدکیشان مقهور و پریشان می ساختند و حضرت صاحب قران
گردون توان جمعی از مردم خراسان بمحافظت تفلیس نامزد کرد و به نفس همایون در دشت منکوو
فرود آمد گرگین بدین چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده نمود از میدان ستیزه روی ابا
گریز نهاده و از سرداران و ناموران گرج جمعی بقدم انقیاد پیش آمده امان خواستند و چون آن ولایت

در تحت تصرف غازیان خسرو جهانگیر آمد بموجب فرمان کلیساها کنده بجای آن مساجد و معابد بنا نهادند
و بعد از فتح مملکت گرگین حضرت صاحب قران با بقیه لشکر اغرق که گذاشته بر سبیل استعجال بجانب
دره جانی بیک روانه شد و اطراف آن دیار بباد غارت و تاراج داده سر قبه از خوف جان پناه بسر
اجلی شتافت و جمیع حصار و مغاره یکبار تسلیم نواب حضرت نمود و لشکر منصور دران ولایت
قتل و غارت کرده با غنایم موفور در ظل رایت فیروزی سمات بازگشته با اغرق ملحق شدند و چون حضرت
صاحبقران سید خواجه و امیر شیخ علی بهادر و امیر جهانشاه را بتاخت ولایت گرجیان روانه ساخت
و خود براه سماوا که شیخ علی بهادر ازان راه رفته بود در حرکت آمد و ارباب جهاد و اصحاب جهد
و اجتهاد جهت دفع اشرار کفار علما برافکندند و کلیساها ویران ساخته با اسب و گوسفند بسیار مراجعت
نمودند و باردوی شهریار جمشید قدرت فریدون اقتدار پیوستند و دران نواحی قلعه بود در غایت
حصانت و نهایت متانت چون چرکسی گشای ساعه و وصول بران مکان انداخت یرلیغ واجب الا
ذعان نفاذ یافت که لشکریان بی توقف بجنگ مشغول شوند و ایشان بموجب فرمان حمله نموده در
یک ماه و زبران قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحب قران فلک اقتدار بعد از فتح آن حصار
امیر جهانشاه و دیگر سرداران را بغلبه تمام بطلب گرگین که در جنگلها و بیشها سرگردان بود فرستاد
سپاه ظفر پناه فوج فوج دران کوهها و دربندها شتافتند و هرچند او را بجستند کمتر یافتند
اما طایفه از خواص و نوکرانش را دستگیر کرده و با غنیمتی که بیرون از حد شمار بود مراجعت نمودند
و باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحب قران ازانجا روان شده و از آب کر گذشته بعنایت
دولت فرود آمد و مقارن این حال جمعی از مخبران صادق الاقوال بر رای صوابنمای صاحبقران
جهانگشای عرضه داشتند که جمیع گبران و سرداران گرج پناه بحصار زریت برده اند بهمت عالی
آنحضرت کمند تسخیر بر برج آن حصار استوار که بر بالای کوهی واقع است انداخت و با یلغار روان شد
لشکر در انجا کشیده لشکریان آن قلعه را دایره مرکزوار در میان گرفتند و ترتیب اسباب محاصره از
عراده و منجنیق و امثال آن مشغول شده جنگ درانداختند روز پنجم بمقتضای یرلیغ واجب الاذعان
حضرت صاحب قران جنگ سلطانی بتقدیم رسانیده و قلعه را فتح کرده مشرکانرا بجهنم فرستادند
و درین اثنا خبر رسید که گرگین شقاوت قرین در قلعه سورمت نشسته است و دروازهای آن را
باخته و زنجیرها بر روی خود بسته آنحضرت منجنیق و دیگر اسباب فرمان داد و بعد ازان
عنان گردون سای نهضت دراغرق که گذاشته بانصف دیگر بجانب قلعه ایلغار فرمود و ملک گرگین از استماع خبر توجه

لشکر نجات اثر از حصار با سوز و گداز بیرون آمد و بطرف انجاز گریخت و جنود ظفر ورود بآن قلعه رسیده
بیک حمله در کمند تسخیر آوردند و طایفه از جاداران مکامیشی گرگین روان شدند و بسیاری از اتباع
او را در راه گرفته بقتل رسانیدند و او از آب ابقر و کران گذشته بجانی از ورطه هلاک و غرقاب
بلا بیرون برد و چون گرگین عاجز و بیچاره گشته سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر از پیش خود براند
و او بجانب روم عنان بر تافت و عاقبت ملک گرگین از در اقتدار و استغفار در آمده اسمعیل نام
بدرگاه عالم پناه فرستاد و اسمعیل که حوادث روزگار باحوال او راه یافته بود در باره پسر برادر شرف
اعلی عرضه داشت نمود که گرگین سوگند تغلظ و شداد بر زبان رانده که مدت الحیات در وظایف
خدمتکاری و جان سپاری و باج گذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد و اگر درین نوبت از سر جان رقبه
او در گذرند بعد ازین روی اطاعت از قبله فرمانبرداری بر ندارد و مراحم خسروانه عذر او بمحل
جواید جرایمش را بآب عفو و اغماض بشست و عنان عزیمت بجانب ولایت الوالی که یکی از
امرای عظیم گرجستان بود منعطف ساخت و آن قوم را غارت شده حصارهای ایشان با زمین
یکسان ساخت و چون عساکر گردون مآثر آتش در مساجد و مساکن آن دوزخیان زدند لوای کشور
کشای معاودت فرموده و مسافت پیموده ییلاق منکول جهت نزول در عرصه قبول آمد و از انجا کوچ
پادشاه جهانبانان گشت که طایفه از گرجیان بی ایمان در موضع ... متحصن گشته اند و بر لیغ واجب الاتباع
از موقف جلال صدور یافت که امیر شیخ نور الدین با جمعی از غازیان عوزه ... سر آن طایفه
تازند و امیر مشار الیه بر مقتضای فرمان روی توجه بآن صوب نهاد و بعد از چند روز آنحضرت نیز
... و هیچ فضیلت غزا و جهاد داشت از عقب امیر شیخ نور الدین روان شده علم ظفر پیکر برافراخت
و چون منازل قطع فرموده بعسکر رسیده در مدت پنج روز ... قلعه را از قلاع آن مشرکان ...
ساخته با خاک یکسان کرد و اهل اسلام تیغ ... عرصه کوه و هامون را از خون ارباب ظلام
لعل فام گردانیدند و رایت خسرو جهانگیر بتأییدات ملک قدیر از انجا باز گشته در اردوی همایون
برحسب اشارت علیه در منکول نزول فرمود و درین اثنا ایلچیان فرنگ رسیده و پسر امیر مراد را
که از جمله قیاصره روم بود و بدست ایشان افتاده نزد حضرت صاحبقران رسانیدند و بوسیله امرا
و مقربان درگاه بارگاه فلک اشتباه حاضر آمده صورت اخلاص و دولتخواهی حکام و سروران
خود در نظر کیمیا اثر جلوه دادند **ذکر فرستادن حضرت صاحبقرانی نامه بقیصر روم و انکار شنیدن**
کتابت سیواس ایلدرم بایزید که در آنوقت والی ممالک قیصر روم بود و غره شوکت و کثرت حشمت

مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدمتکاران جان سپار از قیاصره روم
با قیصر تفرد و امتیاز داشت و آنچه او را دست داده بود هیچکدام از پدرانش میسر نشده بود و بنا بر آن
و بنابران اسباب بخار غرور و پندار بدماغ خود راه داد و پای جسارت و جرأت از حد خود بیرون
نهاد و پیش طهرتن والی ارزنجان که در زمره بندگان صاحبقران منتظم بود ایلچی فرستاد که بعد ازین
مطیع و منقاد ما باید بود و خراج ارزنجان و آنچه ورا حاصل گردد بخزانه عامره ما رساند و فرستاده
دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طهرتن گفت که از رتبه ادب و نهایت بعید نمود و طهرتن صورت واقعه عرضه
داشت موکب همایون گردید حضرت صاحبقران دانست که قیصر روم بمال موفور و ولایت معمور
و سپاه نامحصور مغرور شده است و از جاده قدیم و صراط مستقیم انحراف جسته آنحضرت
خواست که نصیحت نامه نویسد و بزلال موعظت غبار طغیان و نخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته فرو
شوید شاید که از بادیه غوایت بشاه راه هدایت گراید و از مقام تکبر و تجبر بموضع عذر خواهی
آید و از میدان منازعت و مجادله بیرون آمده خانه در کوی سلامت و عافیت گیرد و از مهم
محافظه او دنیا و دین وا رهد و شهریار ستوده خصال نیکو کردار از غازیان بود که آیینه ضمیر
دیار روم که پیوسته با نصاری و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکردند و در اعلای اعلام دین
و ترویج احکام شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین میکوشیدند از غبار سم ستور سپاه
منصور رنگ ملال نپذیرد لاجرم دبیران پیش خود خواند و مضمون کتابت را باین کلمات آرایش داد که
رحمهم الله ... قدر ... الامان باری سبحانه و تعالی برانکس رحمت کناد که مقام و مرتبه
خود بشناسد و از حد رتبه خود تجاوز جایز ندارد و پای از دایره گلیم فراتر ننهد و بعد ازان
در قلم آورد که بحمد الله والمنه که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضه
اقتدار و انامل اختیار ملازمان و بندگان بارگاه ماست و ربع مسکون و بسیط روی زمین
بعنایت ملک بیچون و قادر کن فیکون در تحت تصرف خدمتکاران شایسته و جان سپاران
بایسته ما و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه عبودیت ما در گوش و غاشیه اطاعت و متابعت
ما بر دوش دارند و سرداران اطراف و گردنکشان آفاق از مقتضای فرمان ما که مطاع و
واجب الاتباع [illegible] سر موئی نمیگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسله نسب تو
بترکمانان منتهی میشود و چنان بهتر که در سفینه ندامت و استغفار بنشینی و زورق حیات خود را
از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت رسانی و چون در بعد اشتیاق ... مرقت

کر اکثر اوقات تو بغزای فرنگ مصروفست و بحکم همت تو را استیصال نصاری بی نام و ننگ مقصود
تا غایت تحریک جنبان تو به تعرض بدا مغضوب از یمن توفیق بحر مقبل مانده چه خاطر خطیر میخواست که
بمقتضای انما الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور عسکر گردون مآثر تفرقه و ملالت شامل حال
مسلمانان گردد و شماتت نصیب بدخواهان شود اکنون وصیت آنکه از طریق آبا و اجداد خود انحراف
و انحراف نجائی و بنای حبارت بادیه مخادعت و خرابات بمجالی و ابواب فتنه و بلاجوئی و تحکم
خو بگشائی والسلام علی من اتبع الهدی **نظم** من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم · تو خواه
از سخنم پند گیر و خواه ملال · و چون مکتوب مهر و توقیع مع هزین و موشح گشت مصحوب طایفه
از مردم هوشمند سخندان پیش ایلدرم بایزید فرستاد و ایشان برجناح استعجال روان شده و چون
بمقصد رسیدند آنچه وظیفه سفارتش و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما ماده سودا و صفرای
ایلدرم چنان بجوش آمده بود که بسخن نصیحت و افسون موعظت تسکین نمی یافت و در برابر آن
سخن درشت اکثر بر زبان براند که مراد تهاونست که و اجنبیه [illegible] و سر رسیده موادی مغالطه او در
خاطرت و مخزون و مکنون ضمیر آنکه اگر او مراجعت ننماید از تبریز و سلطانیه من از پی او روم **شعر**
ببینیم تا دور گردون چه بهر که امیر برادر به کشتی بهر · و با گردش چرخ ناپایدار · کرا گردد خواهد
درین روزگار · فرستاده چون بازگشتند کلمات قیصر بعرض پادشاه والا گهر رسانیدند آن جواب
ناصواب حضرت صاحبقران را باستعجال تمام باستیفاء قیامت باعث عزیمت جانب سیواس و تعظیم
داده چون رایات حضرت شعار بحدود ارزنگان رسید امیرالله داد که جهت آوردن امیرزاده محمد
بشیراز رفته بود او را اشد گروه باردوی همایون رسانیدند و خدمتش موجب اشاره علیه در
و بوراق بزرگ حاضر آورده بر فور رسیدند و چوب یاساق زده بند بر داشتند و شیخ زاده فرزندان
و سادک خواجه که در آن امر ناشایسته معلم شاهزاده بود بیاساق رسانیدند و حضرت صاحب
قران سلیمان مکان حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با امیرزاده
الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت ضبط مهمات ایشان امیرزاده عمر و امیر [illegible]
و برادر بزرگ امیرزاده و مولانا قطب الدین قوچی متعین شدند و رایات ظفر نشان با لشکری گران
و سپاهی بیکران از آنجا در حرکت آمده و چون غبار ارزروم از غبار موکب همایون عطر سای گشت
امیر طهرتن با گروهی انبوه باردوی اعلی پیوسته خدمات و ملاطفت خسروانه سرافراز گشت و حادی
دوازدهم طوق ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده از ارزنجان بگذشت و حضرت صاحبقران از اول محرم ۸۰۳

ایلغار

و ایلغار نموده متوجه سیواس شد درین اثنا منهیان صباح مع جلیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسر [illegible]
کرشکی یا تیمورتاش که از عظمای امرای روم بود و فرزند شهامت و حرامت آمیسیا و داشت باد دیگر
سرداران و بهادران برسم منقلای بسیواس فرستاده و ایشان از استماع توجه رایات نصرت
نشان با خاطر پریشان بازگشته اند آنحضرت امیر جهانشاه و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و شیخ
خواجه پیر شیخ علی بهادر و دیگر متعینان را بتکامیشی رومیان فرستاد و امرای مذکور تعجیل تمام
از راه و قیصریه که شهر ملکه روم رسیدند و آن نواحی را پراگنده و ساخته آتش نهب
و غارت در آن حدود زدند و با غنایم بسیار مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون
اساس ملحق شدند و شهر سیواس باروی استوار داشت از اساس تا کنگره از سنگهای تراشیده
مرتب ساخته بودند هر یک دو گز و سه گز و عرض دیوارش ده گز و پهنای سر دیوارش شش گز
وارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب خندقی عظیم عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نمیشد
زیرا که چون یک گز می کندند آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل ورود جیش و ظفر ورود بود
نقب کندن صورت می بست و مصطفی داروغه قیصر با چهار هزار سوار جرار شمشیرزن تیرانداز در اندرون
شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده و استوار
بوده و اهل اخبار در تواریخ برانند که آن شهر از مستحدثات سلطان علاءالدین کیقباد سلجوق بوده [illegible]
و اطراف شهر که نقب زدن نشیب می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغول شده سپاه جلادت شعار
از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و استادان ماهر عراده و منجنیق نصب کردند بعد از
هجده روز برج و باره از زخم سنگ اختلال پذیرفت و نقبها تمام شد و بر روی برج پر سر چوبها گرفتند
و شعله قهرمان قهر زبانه بفلک اثیر کشیده فرو و تا آتش در ستونها زدند و برجها انداخت دود
وحشت و حیرت بالا گرفت و نزدیک بآن شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد و مصطفی از عجز
و اضطرار پای مسکنت و انکسار بیرون آمده سادات و علما و ارباب عمائم روی نیاز بدرگاه
گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مسلمانان امان دهند و با موال ایشان
قناعت نمایند و نفر ایشان و سایر مذهبیان را غارت و تاراج کنند و اسیر گیرند و ارسپاهیان
ایلدرم بایزید چهار نفر که خیل جبارت در میدان جنگ تازنده بودند و اکثر جاقی که از ملت بیضا
بیگانه بودند زنده در چاهها افکندند و خاک بر سر ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار
سیواس با زمین هموار ساخت از ابنیه عالیه اثر نگذاشتند و در اثنای این اوقات مبایع جلال

رسید که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از بغداد گریخته بروم رفته بودند از حوالی
میگذرند آنحضرت طایفه از ابطال رجال را بکامشی ایشان روان فرمود و ایشان از تواتر لشکر گراه
با جوق خدمتش رسیده و خواهر بزرگ او را سلطان ولشاد و دخترش با جمعی از آن لشکر گرد و دو سلطان
مجانی از آن میان برده بقیصر پیوست چنانچه در آن گذشت و حضرت صاحب قران بمحاصره آن اشتغال
داشت اشرار آلکستان پوشیده و پنهان باردوی ظفر نشان می آمدند و اسبان لشکر را از اردو
می بردند و بهیچگونه از وخامت عاقبت اندیشه نمی نمودند و چون مهم سیواس بروجهی که خامه مشکین
شمامه رقم بر قرطاس زد قرار گرفت طره باز زنجان باز کرد اینند تا بضبط سرحد قیام
نماید و عنان عزیمت بجانب آلکستان منعطف گردانید امیرزاده شاهرخ برسم منقلای روان
ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی امرا و طایفه از لشکر نصرت شعار در رکاب شاهزاده بآن صوب
در حرکت آمدند و چون شاهزاده مشار الیه و سپاه ظفر پناه بآلکستان رسیدند ترکمانان شهر را
گذاشته در کوه و صحرا سرگردان شده شاهزاده تعجیل راند و بآن جماعت رسیده جنگ در پیوستند
و بهادران جلادت شعار دمار از روزگار مخالفان برآورده همه را متفرق گردانیدند و مواشی ایشان
گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحب قران ایلچی بملطیه فرستاد و اتابک آنموضع را بطلب
دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس در آنجا بود و از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس
گردانیده و از استماع این خبر آتش غضب حضرت صاحب قرانی برافروخت و رایات نصرت مآب
در حرکت آمد پسر مصطفی با اتباع خویش از استماع توجه خدام بر او انتقام راه گریز گرفت و چون
حرز روزگار ساخته وصول بملطیه و آن دیار انداخت بهادران شجاعت آثار در همان روز شهر را تسخیر
ساختند و گرجیان و یهودیان را اسیر کرده از مسلمانان امانی ستدند و حضرت صاحبقران
ملطیه را به امیر جهانشاه داده و دیگر امرا و لشکریان تادیب و گوشمال ساکنان آن حدود نامزد فرمود
و ایشان برجب فرمان واجب الاذعان روان شدند و تا قلعه کاخته تاختند و آتش نهب و غارت
بر خانمان آن یهودیان و مفسدان آن ولایت افروختند و بسی از قلاع مسخر ساختند و با غنیمت
وافر بازگشتند و در ملطیه باردوی همایون پیوستند عاقبت حضرت صاحب قران حکومت
ملطیه با توابع و مضافات بامیر عثمان ترکمان ارزانی داشت **ذکر اسباب توجه رایات مظفر**
فرجام بولایت شام و شرح بعضی از قضایا که مناسب است درین مقام حضرت صاحب قران
در شهور سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه را که بکمال حسب و نسب آراسته

بود با جمعی برسالت پیش پادشاه مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان ناشایسته و کلمات
نابایسته پیغام داده چنانچه درین اوراق شمه ازین معنی رقم زده کلک بیان گشت و چون شیخ مشار الیه
بحلب الشام او را برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند و برقوق بخلاف عادت
و رسم سلاطین که بر ایلچی قتل و بند نیست بنا بر اغوای سلطان احمد جلایر که آن زمان در مصر بود بقتل آن
بزرگ و رفیقان او پیغام داد و حواله شیخ را با جمیع حاضران بدار القرار فرستادند و با آنکه حکام
بازرگانان و ایلچی چنگیزخان بحکم سلطان خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بودند
بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت نیندیشیدند و دیگر آنکه چون حضرت صاحب
قران ممالک دستان بعد از فتح بغداد و آذربایجان همت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف
داشت و متوجه دشت قبچاق شد اتمیش قوچین که برجب فرموده حکومت و ضبط قلعه اونیک
تعلق باو میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر دستگیر شد و قرا یوسف
خدمتش را بند کرده پیش برقوق فرستاد و درین هنگام که ملطیه و البستان در تحت تصرف ملازمان
آستان دولت آشیان آمد حضرت صاحب قران گردون غلام ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات
پدرش ملک برقوق فرمانفرمای مصر و شام بود فرستاد و از وعده و وعید سخن رانده اتمش را
طلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف داشته خبر بمصر روان
گردانیدند و فرج شقاوت فرجام بمقتضای انا وجدنا آباءنا علی امة تقلید پدر خود کرده در اضرار ایشان
فرمان داد و از خبر جسارت فرج که معروض رای انور گشت شعله غضبی که از حرکت ناپسندیده برقوق
در خاطر آنحضرت مستتر بود سر بعیوق کشید و از منازعت قیصر اعراض نموده رایات ظفر آیات بجانب
مصر و شام برافراشتن اولی داشت چه در آنولا که لشکر فیروزی نشان بکوب سیواس و ملطیه و البستان
اشتغال می نمود ایلدرم بایزید اصلا در مقام مخالفت در نیامده و مطلقا متعرض حال حشم منصور نشده و هر چند
امرا و نوئینان ملتمس گشتند و بر رفتن بجانب شام و مصر سعی میکردند راضی نشدند و در آن باب دلایل
معقول اقامت می نمودند و پسندیده رای حضرت صاحب قران گردون غلام افتاد **گفتار در نهضت**
همره کامیاب بطرف شام و فتح قلعه بهنی و عینتاب چون حضرت صاحب قران عزم امرا عظام را
در تاخیر یورش دیار شام بواسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر هندوستان و گرجستان و ملطیه و البستان
آسایش نیافته بودند سمع رضا اصغا نموده فرمانداد تا افواج لشکر مانند امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و منقلای
بیکدیگر روان شدند و امیرزاده شاهرخ با جمعی امرا برسم منقلای لوای جلادت برافراخته متوجه قلعه

مهنی شده بود چون بالکار رسیدند حصار را در میان گرفتند و حضرت صاحبقران با بقیه سپاه
از عقب برسید و قریب قلعه بر فراز پشته فرود آمد و اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط
در آورد و آن حصنی بود حصین در میان آن دره بسیار در سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده و چنانچه خطوط
شعاعی از خاک بر زبر آن فلک کشیده و استوار بمرتبه که انتقال در برج و باره آن از قبیل محالات بود
و عقل و دوربین از تصور تسخیر آن عاجز و قوت واهمه در احصای فتح آن متحیر و سکان آن حصار بجهت
و رصانت آن مغرور و از کثرت ذخایر و اسباب از مقام طاعت گذاری دور افتاده طریق
عصیان و مخالفت و ممانعت آمدند و چون آثار نهیب حمله اهل شهر را در تحت تصرف آوردند و اطیق
و ضمانت آن عرصه نهب و تاراج آمده و از حلب و ولایت شام مدد می رسید بنام محافظت آن قلعه قیام
می نمود و در میان قلعه منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که می خواستند سنگ
می انداختند و در آن اثنا که صاحبقران گیتی ستان باحتیاط برج و باره مشغول بود ناگاه سنگی
گران از منجنیق گردون کش دایاف چنانچه نزدیک بخیمهٔ خاص آنحضرت بر زمین آمده و از آنجا لغزیده
با دو سه قدم افتاده و از مشاهده آن صورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه خورشید فر فرمان داد
که امرا اطراف و جوانب آنرا تجسس کرده لشکریان تیغ انتقام برکشیدند بهادران اردوی گردون
شکوه که فضای هامون و کوه از آوازه عام ایشان بسته بود متفق برلیغ واجب الاذعان شده
در جست موضع منجنیق نصب کرده و در همان مکان که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود برافراشتند
و تخت سنگی که از منجنیق بیرون آمده بود آنرا در هم شکست و به نیروی دولت روز افزون مثال
این امور از جهت و چون صورتی می یافت و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده
حافظ [illegible] مشرف شد و لشکریان و لایات [illegible] بحضرت پناه گشت و مبارزان جنگ در انداختند
و نقبچیان حصاری چنان محکم و استوار از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج و باره آنرا بر چوب
گرفتند و چون بعضی از آن واقعه جان کسل در حلق اضطراب در افتاد مضاعف گشته [illegible]
و حشره نشان و شاده و زبان عجز و اشکال عرضه داشت که کمینه بنده درگاه فلک اشتباه
از شکوه [illegible] سلطنت یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسرو کامکار شفیع گشته ام که از سر خون این بیچاره
فرو ماندهٔ گناه کار در گذرند چه رحمت بازبخش خون این کمینه در حضرت جهانبانی چندان تفاوت
ندارد و شهریار بلند همت فرمود که قلعه را چون بغلبه قهر مسخر سازم خلعت عفو و اغماض در پوشانم و اگر
پیش از این لشکر او درین قلعه که بنیان استحکام دارد به جرایم مردم کوته نظر حمل [illegible] لشکر فیروزی اثر بسته بند

روز ششم صفر از مقام جلال فرمان صدور یافت که آتش در نقبها زدند و برجها انداختند
و سایر حصار را انهدام و اختلال پذیرفت و ارکان دولت مخذول بیدرنگ مرعوب گشت [illegible]
از لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسپان راهوار و شتران قطار در رکاب سادات و علما و مردم
با درمنگ بجهت صلاح مقبل بیرون فرستادند که محل عرض بیابند و شاهزاده جوانبخت شاهرخ را شفیع
ساختند تا حضرت از سر خون او در گذشت و پیلاکات را قبول فرمود و رقم عفو بر زلات کشید
و عنان عزیمت بصوب قلعه عینتاب معطوف گردانید و آن حصاری بود چون [illegible] ارباب دیانت محکم و خندقی
در عمق بیست گز و در عرض مقدار ده گز و خاک ریزی مجوف گرد حصار کشیده بودند چنانچه سوار در اندرون
آن میتوانست راند و تیر انداز جا گذاشته چون لشکریان در ظل رایات فتح آیات بدان حوالی رسیدند شهری
[illegible] و نعمت و اوان اما اکابر و اشراف و ارباب مقدار از آنجا گریخته بودند و طایفه از [illegible]
و محترفه دروازه ها بسته و نشسته بهر که رایات نصرت سایه وصول بدان دیار انداخت مفاتیح دروب
پیش آورده شهر را سپردند و خود رضا و تسلیم چاره دیگر ندانستند **ذکر توجه حضرت صاحبقران کامیاب**
بحلب و فتح آن بکلفت و تعب در آن اوان که حضرت صاحبقران فلک جناب در حدود بهسنی و عینتاب
رعب و هراس در ضمیر تمورتاش که از قبل پادشاه مصر بضبط و حراست حلب معین بود بنوعی استیلا
یافت و نامها نوشته پیش فرج حاکم مصر فرستاد و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر جنود شام با سپاه
و عدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش اهتمام نمایند و بر وفق اشاره
فرج که امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و از حد حساب و تعداد
بیرون همه به سلاح و جوشن داوودی و تیغهای یمانی بحلب آمدند و همچنان از سایر ولایات عرب چون
حمص و انطاکیه و طرابلس و کنعان و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران با انواع تجملات
متوجه آنجانب شدند و باندک زمانی سپاهی که محاسب وهم از شمار آن عاجز آید در حلب مجتمع گشت
و بعد از اجتماع تمورتاش والی حلب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب [illegible]
و آثار حضرت صاحبقران را نی شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید من عند الله است و لشکرهای
عظیم شکسته و قلاع حصین و حصون متین فتح نموده و اکثر معمورهٔ عالم بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت دانید [illegible]
و اطاعت در آییم و سادات و علما که پیش او وقعی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکشهای لایق [illegible]
مناسب مصحوب ایشان فرستیم تا بدین عنایت عزیمت از این صوب بگردانند و خان و مان و ناموس ها
بسلامت بماند بعضی امرا که از خرد بهره داشتند رای تمورتاش مستحسن شمردند و بعضی از جهال مثل [illegible]

و امثال او سر باز زدند و از تدبیر اعراض نمودند و گفتند من شب خواب مرگ رعب و خوف در خاطر راه
ده و از مقصود محروم ماند این ملک دیگر ممالک نسبت دارد پاره عیدان و قلاع و بقاع که این طایفه
مسخر کرده اند از گل و نفت خام است و بنای شهرها و حصارهای ما از سنگ رخام و درین ولایت
قلعه مشکل بسیار است که اگر مقصدی تسخیر یکی از آنها شود مدت سالهای دراز میسر نشود و اگر خوف و خشیت
شما از کثرت سلاح بسیار است الحمد لله رب العالمین که در اینها بر تفاوت عظیم است کلاههای ادب
و شمشیرهای مصری و نیزهای عربی و سپرهای حلبی و نفت مزار قصبه و فراوانست که اگر از مردم
یکصد و کس بیرون آیند جمالی از مردم پر شوند و مع ذلک سلاح ایشان مجوهر کرباس است و تاهای علمهای
مشکن کرده ان اساس عجب و هراس نباید بخود راه داد و کر جد و اجتهاد در میان باید بست و بنیاد
کار بر غایت حضرت آورد کار رعایه نهاد و طایفه که در میان حلبیان نام نیک معاشی و خرد و کیاست
اشتهار داشتند گفتند این مهم را خوار و دانید و در جنگ تعجیل مکنید که ما این جماعت را خوب
می شناسیم مبارزان عرب و جاهلان ایشان طعنه بر اهل عجم زده گفتند شما جاسوس ایشانید و قصد
آن دارند که ملک بدست مغولان افتد و بعد از قیل و قال و کثرت جدال و ابرام گفتند جواب سوال
اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتضاد بدیوار حصار باز نهند و انصاف اگر برین
قرار اصرار می نمودند مهم دشوار می انجامید و از انجانب حضرت صاحب قران عالیجناب بیکدو
منزل از حماه گذشته بر اندیشه شامیان وقوف یافت و تفصیل مهم رایاتی اعنان همت جهان مورد
معطوف داشت و هر روز نیم فرسنگ کوچ میکردند و چون فرود می آمدند لشکریان همایون اثر
بموجب فرمان خندق می کندند و تورها استوار می گردانیدند و شرایط حزم و احتیاط در هر منزلی
مرعی میداشتند مخالفان که بر لطایف تدبیر خسرو جهانگیر وقوف نداشتند پنداشتند که لشکر منصور
منصور از ایشان توهمی دارند و انهمه تمکین و تانی جهت آنست و چون خیال بستند که عدم مبادرت
در حرکت جهت قلت حشمت و شوکت است دلیر شدند و از آن رای که بصواب مقرون بود عدول
نمودند و باستقبال و استیلا از شهر بیرون آمده لوای تخوف بر افراختند و روز پنجشنبه نهم ربیع
الاول باتحیه طوق ظفر پیکر صاحب قران خورشید محل سایه وصول بر حوالی حلب افکند و جنت
امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از غازیان خویش بیزک اول دشمن رسید با آنکه مخالفان
در غایت کثرت بودند امیرزاده نشار الله الی اندیشه برایشان تاخت و نوک نیزه سواری
از پشت زین بر زمین انداخته و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون برد و تو گرامش آثار مردانگی بظهور

آورده و کس را که گرفتند و اعراب از مشاهده این حال و صورت این اندیشه روی گریز نهادند و در همان روز
امیرزاده ابابکر و شیخ نور الدین از امیران لشکر منصور و گروهی انبوه مقابله ایشان در آمدند و جنگی
دست داده و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق پیش از آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از معرکه بر تافتند
در روز دیگر طایفه از ارکان دولت در برابر خصم رفته بایستادند و سپیکیس از طرفین قدم جلادت در میدان
کین نهادند و روز سیم که خاقان شهدی انتساب آفتاب گمواره بر لشکر شام اراحت و نثار
بضرب هیجا حمله کردار منهزم ساخت خسرو افراسیاب هیبت بر کوب سپاه نصرت شعار و افراختن
رایات جنگ و جدال و قتال فرمان داد و یاسامیشی سپاه برانغار باهتمام امیرزاده و امیرانشاه
و امیر شاهرخ و امیر سلیمانشاه و امرا و بهادران صف شکن باز داشت و از عقب ایشان امیرزاده ابابکر
علم شجاعت برافراخت و جانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوینان بلند مکان والا امرا
تومان بضبط و تنسیق لشکریان قیام نمودند و در قول ایشان امیرزاده سلطان حسین رایات
ظفر انتما بقبه جوزا رسانیده و قلب سپاه بفر شکوه صاحب قران فرخنده حشمت آرایش یافت
و از جمله اسباب حشمت و ابهت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمه فتوحات و بنای
هند شده بود بنوعی آراسته شد که دیده و عقل مخالفان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت
تعبیه صفوف فرمان قضا امضا نفاذ یافت که کمتومان سوار جوار شیر شکار بر بالای پشته که
که جانب راست مصافگاه بود توقف نمایند مقرر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان
اصلا از جای خود حرکت نکنند و از آنجانب مبارزان حلب و بهادران دمشق و سرداران سایر
بلاد شام با ساز و ابهت تمام میمنه و میسره آراسته و خاطرها از حصن و بدو لی پیراسته در برابر
پادشاه هفت کشور صفها آراسته کردند و آواز طبل و کوس لرزه در گنبد آبنوس افکند از
برانغار امیرزاده میرانشاه با سپاه نصرت انتساب حمله آورده بعون و عنایت ملک وهاب
پیشرو شامیان در هم شکستند و از جانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه مخالفان
تاخته همه را متفرق و پراکنده ساختند و بهادران شیر صولت که در قلب قرار و استقرار
داشتند پیلان با هیبت را پیش رانده معاذ آنرا از جای بر داشتند و تمور تاش از مشاهده این
حال سراسیمه شده عنان از مصافگاه بر تافته از جانب دروازه منقوصه روی بشهر آورد
و اکثر کرکتکان متوجه دمشق گشتند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر اثر تکامیشی روان شده تیغ کین و انتقام
در اهل انهزام نهادند و از میان آن سواران کمسوار جان بدر برد و صورت حادثه بدشتیان رسانید

و چون لشکر حلب خواستند که دیوار شهر را حصار نمایند از زحامی که از آن راه روی نموده کس را مجال
عبور نماند بهادران شیرشکار لجام ریز از عقب ایشان شتافته بهر که میرسیدند کارش میساختند لاجرم از
غایت خوف و هراس چندان خلق در خندق ریختند و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق از یک
سمت تساوی پذیرفت و در یازدهم ربیع الاول شهر حلب به نیروی دولت قاهره مسخر گشت و سودون
و تمورتاش بعد از انهزام سپاه بقلعه بر رفتند و آن قلعه کوهی بود از سنگ خارا سر باوج ثریا و ذروه جوزا
کشیده و پیرامنش خندقی در عرض سی گز واقع چنانکه عمق آن تا باب رسیده و خاکریز آن قلعه از حضیض
تا دیوار حصار مقدار سی گز که بگچ مرتبه مرتبه بالا شده که پای جاسوس خیال از ارتقای آن لغزیدی
سودون و تمورتاش پشت استظهار بآن دیوار حصار نهاده دیگر باره رایات استکبار برافراختند
و اهل قلعه بکوشش و جوشش درآمده بر بروج و بارو رفتند و آتش بازان خود را گرم کرده رعد انداز
آغاز نهادند و حضرت صاحبقران فلک مکان بشهر درآمده در برابر قلعه بارگاه سپهر اشتباه
با اوج مهر و ماه برافراخت و تیراندازان ناوک پیکان نگذاشتند که هیچکس از سور بیرون آید و دو لشکر
نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را در گرو در میان گرفتند و نقبچیان بازوی هنر
بکشیدند حوالی خندق را مثال غربال سوراخ سوراخ کردند و آب بیرون برده روز دیگر بر خاکریز
آمدند و در تک دیوار که سنگهای عظیم استوار کرده بودند نقب بریدن مشغول شدند و از مولانا
نظام الدین شامی که در بیان وقایع صاحبقران ذوقی ساخته و در واقعه منقولست که در اوان
که لشکر منصور قلعه حلب محاصره میکردند و اصحاب نقب بمهم خود اشتغال مینمودند من که یکی از ایشان
حصار بودم در برجی ایستاده نظر اعتبار در صنع آفریدگار و جرات و جسارت سپاه نصرت
شعار می‌نگریستم ناگاه در قلعه باز شد و فوجی مردم جوشن‌پوش از دروازه بیرون آمدند و بر طنابی که جانب
دیگرش بدست مردم حصار بود خود در میان خود کشیدند تا در رسیدند خاک در دیده فرو آمده شدند
گرد و تیغ کین از میان انتقام کشیده روی بجانب نقب نهادند نقبچیان با سپاه نصرت انتساب
که با ایشان بودند علی اختلاف القولین همه را زخم تیر جدا کشتند و اهل قلعه آنها را بالطناب
کشیدند و موت و حیات ایشان معلوم نشد و بعد از فتح جلال الاسلام خدمت مولانای مشار الیه حکایت
سر راحتی حاضر آورد و ذو القصه ارباب حصار از همه آن دست برداشتند که هیچکس را یارای
آن نماند که از سوراخ نگاه کند تا به بیرون آمدن چه رسد و در آن اثنا فرستاده حضرت صاحبقرانی
با مکتوبی از قلعه درآمد مضمون نوشته آنکه حضرت باری سبحانه و تعالی بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی

زمام مهام عالمیان را در کف اقتدار ما نهاده و عرصه ربع مسکون را محکوم امر و مسخر فرمان ما گردانیده
حصانت قلعه و حصار و رزانت بنیان مانع تسلط و تصرف لشکر ظفرپناه ما نمیشود و بسیاری مردم گرفتار
آفت نبرد در آتش خشم جانسوز ما میگردد اگر جان و مال خود دوست دارید و تعلق بلطف و احسان ما
بیرون آیید و در تضییع نفس و اموال اهل و عیال سعی منمایید ارباب قلعه چون دانستند که
تمرد و عناد نسبت به بندگان حضرت صاحبقرانی باعث وبال و نکال و موجب خسارت و پشیمانی
است ذلت و هوان عزت گرفتند و سودون و تمورتاش با سادات و علما و اکابر
و اشراف بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت بارگاه شتافته روی نیاز و افتقار
بر زمین نهادند و کلید خزاین و قلعه را تسلیم نمودند و حکم جهانمطاع صادر شد که سودون و تمور
تاش با هرکس از سرداران و سپاهیان که در قلعه بودند بهمت پادشاهانه خزاین قدیم و جدید
که در حلب بود بلازمان عتبه علیا بخشید و فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که شرفات
قلعه را که از بس رفعت سر بر بروج آسمان میکشید با زمین هموار ساختند و حضرت صاحبقران
ایمن بوغا و ارا که در حصار دمشق لشکریان سعادت یار گرفتار شده بودند بمصر پیش فرج حاکم
آن دیار فرستاده پیغام داد که سودون و تمورتاش در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر اند و فرج
و خلاصی ایشان موقوف برسیدن اطمش است او را باین زودی باینجانب فرستند تا ایشان را
شمار آزاد کنیم و ایمن بوغا تعجیل هرچه تمامتر روانه ساخت و آنحضرت اطرق در قلعه گذاشت و سید
عزالدین ملک هزارگری و شاه شاهان حاکم سیستان و موسی توی بوغا با جمعی دیگر از امرا محافظت
قلعه حلب بگذاشت و بعد از بیست و دو روز که در آنجا توقف نمود عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات معطوف
ساخت **ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حما و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبک باهتمام
صاحبقران بزرگ** در آن اوان که خاطر حلب قرار و استقرار اردوی همایون بود حضرت صاحب
قران امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران را با جمعی و شاهزادگان
و چون شاهزادگان و نوئینان بمقصد رسیدند تسخیر شهر میسر شد و فتح قلعه از وفور استحکام
و حصانت که داشت در حیز توقف ماند چون رای عالم آرای حضرت صاحبقران از مهم قلعه
از قلعه حلب فراغ یافت نخست تسخیر قلعه حما را وجهه همت عالی نهمت ساخت و علم دولت دیگر باره بر
افراخت و چون رایت نصرت قرین نزدیک حما رسید لشکر جهانگشای اطراف آن گرفت اهالی آنجا
ارباب قلعه حماة و کثرت سپاه منصور مشاهده کردند از مخالفت و عناد پشیمان گشتند و چاره و خلاص

مقید نشستند

و انقیاد نمودند با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و امرا بشفیع ساخته بمکان
امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که دران یورش بدست آمده بود بر مجموع شاه
زادگان و خواص مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حلب گذشت معروض افتاد که
قرب دو سال شد که چریک زحمت می‌کشند و چهارپایان بغایت لاغر شده و دشمنان ساز و عدت
تمام در خانهای خود نشسته‌اند اگر رای جهانگشای صواب بیند بصحرای [illegible] رویم اگرچه نظر
مستحسن می‌نمود اما مقبول نیفتاد **شعر** به شیر دل خسرو پیل تن • دران داوری گفت با خویشتن
صواب آنچنان شد که آرم ثبات • که بر رزم دشمن نباشد نبات • و رایات فتح آیات متوجه
حمص شده و چون حوضه آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت ارباب حمص بنابر نصیحت یکی از امرای
عالیشان که پیشتر رفته بود بقدم ضراعت و مسکنت پیش آمده بتحف و تبرکات شایسته قیام نمودند
و بدین واسطه از تعرض لشکر ظفر مآثر مصون و محروس ماندند و چون خاطر انور از آن مهم
فراغ یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک تافت و بعد از قطع چند فرسخ حوالی [illegible]
محل نزول اردوی پادشاه گشت و از انجا بر حسب فرمان قضاجریان فوجی از لشکریان
ایلغار کرده بجانب صیدا و بیروت روان شدند و موکب همایون بعد از طی مسافت ببعلبک
رسیده خلایق از مشاهده آن شهر که از سنگهای بزرگ برافراشته‌اند [illegible] عجب و تحیر [illegible]
چنانکه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی بیست و شش گز در طول
مساحت درآمد و از جانب دیگر شانزده گز و در افواه و السنه خواص و عوام دایر و سایر است
که او را باشارت سلیمان علیه السلام دیوان ساخته‌اند و پرداخته و الله تعالی اعلم بحقایق
الامور القصه فتح شهر بعلبک باسهل وجهی میسر شده لشکریان از میوه و غله فراوان که از انجا یافتند
مراسم شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و بموجب فرموده حضرت صاحبقرانی
امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک و غیرهم از امرا با ده هزار سوار بجانب دمشق [illegible]
آمدند **گفتار در نهضت آن حضرت و متوجه شدن رایات جنود بدمشق و محاربه با فرج حاکم مصر و مفتوح شدن**
دمشق چون زمستان درآمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقع است اشتداد یافت
حضرت صاحبقرانی گیتی‌ستان از انجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثنای
راه جمعی که بصیدا و بیروت رفته بودند با غنایم نامحصور باز گشتند و بموکب منصور پیوستند و از ان
وقت دیار عرب بعز وجود پادشاه جهان آثار آراسته بود و امرای دمشق و غیره آن اخبار بسمع

فرج

فرج پسر برقوق که در آن هنگام فرمانفرمای مصر و شام بود رسانیدند فرج از غایت وهم
منحرف گشت و رای صواب گم کرده لشکری فراوان و حشری بی‌پایان جمع آورده با تجمل و زینتی تمام
عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق و اسباب
حصارداری مبالغه لاکلام نمود و بوسوسه شیطان و فریب نفس بنیاد مکر و حیله آغاز نهاد
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد • بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد • بیان این سخن آنست که فرج سیاه دلی
که بلباس اهل فقر ملبس بود بصفات سخنوری و فتنه‌انگیزی برسالت نامزد کرده و فدایی را مقرر ساخت
که ملازم او باشد تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود که در ساق موزه داشتند روی بپایه سریر سلطنت
مصیر نهاد و بمقصد رسیده باداء رسالت قیام نمودند آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت
صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان دیوان
اشرف اعلی بود جلوه‌گر آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجر زهرآلود از ساقهای موزه ایشان
بیرون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت واقعه را بصورت راستی
در میان نهاد و حضرت صاحبقرانی مواد و مضمون صلات و صدقات موفور بارباب فقر و احتیاج
رسانیدند و بر زبان گوهرفشان گذرانید که هرچند اهل شقاوت در آیین سلطنت از کشتن معاف‌اند
اما این شخص که از کمال خبث و شرارت بروی اهل تصوف برآمده مقهور و ناپاک و انجا و او و هم
دیگران موجب نکال خسروانه بود لاجرم یرلیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که آن مزور را بکارد
زهرآلودی که با خود داشتند کارش ساختند و جثه پلیدش را سوختند و دو رفیق طریق او را
گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم مصر فرستادند و رایات نصرت آیات روان شده و قطع منازل
کرده بنواحی دمشق رسید و قبه سیاه مضرب خیام فیروزی شعار گشت جهت رعایت حزم و احتیاط
بیاقیان پیرامون اردوی همایون خندق کندند و آن را بجپر و مند استوار گردانیدند و حضرت
صاحبقران فلک آستان بر فراز پشته برآمده و برج و باره شهر را بنظر اشرف درآورده
اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت گشاده و از همه گروه دستبردی بمخالفان نمایند
و بنابر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک با دیگر برادران پیش رفتند و از انجمله حسن تیمور
بهادر و دانه خواجه و توکل باورچی قصد کرده بیکبار حمله آتش‌آهنگ غرض جمعیت مخالفان
بسوزند و از دست راست سید خواجه و شیخ علی بهادر از دست چپ و امیرزاده رستم بود
ایشان علم مبارزت برافراختند و عاقبت نسیم فتح و فیروزی وزیدن گرفت و شامیان راه انهزام

پیش گرفته و لشکر بعضی از ایشان را کشته و فوجی اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شکر فتح بر تخم جان ریختند
شدن و جماعت بندیان که در حلب همراه آورده بودند همه را از تیغ سیاست گذرانیدند و چون
شب شد از پرده غیب امری بس عجیب غریب روی نمود و تفصیل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر
بهادری او درین اوراق گذشته در غلو سکر و مستی با غوا و اغوای دشمنی معتقد شده از اردوی
همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان ازین خبر صبح اقبال از مطلع آمال دمیدن گرفت
و مقدم او را معتمد ظفر پنداشتند و مقدمش را بزین و خلعت عام ببشرا آوردند و از مراسم تعظیم دقیقه فرو
نگذاشتند و از ملازمان امیرزاده مشارالیه دو شخص امیر شاه ملک را ازین واقعه آنگاه ساخته شده
صورت حادثه را بعرض حضرت صاحب قران رسانیدند و چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده و در یک
فرسخ رفته صحرایی که بطرف مصر و کنعان واقع است محل نزول سپاه احتشام شد و بر حسب فرمان لشکریان
در گرد اردو دیوار از سنگ بمقدار دو شخص بلند قامت بر آوردند و در پیرامون او خندقی کنند و قراولان
بهر طرف رفته طایفه از برای پاس معین شدند و بعد از دو روز حضرت صاحب قران گردون غلام
پادشاه توران را برسالت پیش فرمان فرمای مصر و شام روانه ساخت سخن آنکه در علامات بخوم عزم
بار شنیده اید و دانسته بر عقلا آن معنی مخفی نمانده که غرض سلاطین نامدار از کشیدن لشکرها و
گشودن کشورها و ارتکاب منازعت اشعار و انهزام و اشتیاق ابواب رعایت ناموس دنیاست
و اگر نه همانا باز اقامت مقصود ازین تمهید مقدمات آنکه اتمش را طلبیدم و خوشنودی هاست عاقبت
منجر بآن شد که اردوی کیهان پوی متوجه باین جانب گشت و ازین سبب پریشانی و اختلال
بسیار باحوال ساکنان دیار راه یافت و موافق آنکه اگر اتمش را بدرگاه ارسال نمایید و وزرش سیار بر
وجوه و نام ما باسم والقاب خجسته ما بیارایید بساط مخالف در نوردیده شود و آتش منازعت بنشیند و در
ورطه از حمان خایف و سلامت ماند والا سپاه ظفر پناه قتل و غارت و نهب و جوانب و عمارت
وا رند مبادا که از سعی ایشان مبانی دیار اسلام انهدام پذیرد و بقیه بر عام ... نظم

طریق مدارا و راه ستیز * کران امن خیزد و زین رستخیز * بو دوم تو قتل را کار بند * و زان هر دو ره
تا چه خواهی پسند * چون فرستاده بشهر آمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق احترام و اعتزاز بجای آوردند
و در تفقد و دلجویی او کوشیدند و چون دران دیار آتشبازی و رعد اندازی بسیاری ورزند
و بعضی از نظر ایشان و همی ما لا کلام وارد جمعی کثیر را ازین طایفه پیش فرستاده حاضر گردانیدند
تا هنرهای خود تمام نمایند و این صورت از شوکت و قوت خویش تصور کرده بودند دانستند که سیلاب

فتنه که در حرکت آمده نه آب ماند و نه آتش و نه ناوک انداز و نه رعد انداز لاجرم پادشاه توران را مقتضی
ملزوم باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان لشکر را بیرون فرستادند و ایشان از راه
سر اعلی معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند که تا بندگان در مقام اطاعت و انقیاد
دور از طریق مخالفت و عناد بودیم و پنج روز دیگر اتمش را بمعسکر میفرستیم که مراسم خسروانه از جرایم
ما بگذرد و بعد ازان شرایط فرمانبرداری بجای آوریم و از مقتضی رای جهانگشای سر مویی تجاوز
جایز نداریم و اکنون بعواطف پادشاهانه امیدواریم و خاطر بران قرار داده ایم که بجز راه مخالفت
در مدت العمر نسپرم حضرت صاحب قران ایلچیان را زر و خلعت بخشیده و باز گردانید و چون اردوی
بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول و دران یورت از علف اثر نمانده بود فرمان
عالی شرف نفاذ یافت که یورتچیان علف غوطه را که در شرقی شهر واقع است بنظر احتیاط در آورده
و ایشان موجب فرموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضعی مناسب پیدا نموده عرضه داشتند
و حکم شد که لشکریان کوچ نموده بغوطه روند تا چهارپایان را علف باشد و چون اردوی همایون
در جنبش آمد دمشقیان مغرور آنکه گریز لشکر ما بر وهم و فتور و ضعف و قصوری که بحال ایشان راه یافت
است قبل از حال گرفته بجانب شرق متوجه شده اند با خود گفتند فرصت غنیمت باید شمرد و اگر
بهیأت اجتماعی از شهر بیرون رویم و از پس پشت لشکر جغتای درآمده بر ایشان حمله کنیم هیچکس از مردم
احشام در دست نمانده یکباره پریشان و متفرق گردند و آثار جلادت و شجاعت ما بر صحیفه روزگار بماند
و این اندیشه باطل مجموع سپاهیان مصر و شام جبه و جوشن داوودی پوشیده و نیزه های عربی در دست
و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که بر اندرون جمع آمده بودند
و تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه دیگر بدست گرفته گروهی انبوه از آن طیف
سرداری سواران نهاد و چندان خلق از شهر بیرون آمده که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و
ظاهر شهر از کثرت خلایق اجتماع دست داد که مثل آن در یک مکان هیچکس نشان نمیداد و چون قراولان
از وقوع این حال حضرت صاحب قران بیهمال را خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال ایشان
بحد زوال رسیده و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده دست در عروة الوثقی توکل زده
باز گشت و شهریاران و ارباب نجات کس از خواص ملازمان بالای پشته برآمدند و بعرض حضرت
کشیدند و بعد از مسئلت ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب درآورده
از غریو کورکه و کوس و نعره پردلان و صهیل اسپان زلزله در گنبد الخضراء افتاده در زمین

اثنا مردم جانغار تمام رسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که برانغار امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بمدافعت و مقاتل
خصمان آوردند و ایشان بامتثال امر قیام نموده پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند و از جانغار
سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل و شیخ ارسلان
و دیگر امرا تومان بافکندن و کشتن و سرانداختن مشغول شدند و در مقدمه و هراول و قول شاهزاده محمد
و از امرای تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید علی و شیخ علی بهادر و از امرای قشون صاین تیمور و
آزاد و توکل باورچی و سایر بهادران نصرت شعار رایات شجاعت و مبارزت برافراشته دست و بازو
بنیزه زدن و تیغ راندن برآوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفت هول روز رستخیز ظاهر گشت
و میان جان و تن و سر و بدن نالهٔ فراق روی نمودن گرفت آخر الامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم
رایات نصرت وزیدن گرفت و لشکر تیره روی شوم شام روی بگریز نهادند و سپاه بهرام انتقام
شامیان را تا کنار عمارات دمشق آورده میراندند و بسیاری از ایشان را بتیغ تیز گذرانیده بر خاک مذلت
و هوان انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محیط وهم بر عدد آن نتوانست رسید و این
واقعهٔ عظمی در روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الثانی سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و در اثنای حرب و ضرب
امیرزاده سلطان حسین که میره سپاه شام بحرب اهتمام او اعتضادی تمام داشت و در مقابل امیرزاده
میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاده بود توپاق و چین که از جملهٔ جانوران رکاب خاص شاهرخی بود
باو رسیده و عنان اسپش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش برده و خود بتعجیل رفته صورت گرفتاری
او بسمع مبارک صاحب قران رسانید یرلیغ جهان مطاع بحبس و قید او نفاذ یافت و بعد از چند روز
بنفس شجاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده گذاشتند اما محجوب در مقام حجاب ماند و بار را
زمین مجلس و خیمه نشان نداشت القصه روز دیگر شهریار هفت کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده
اندک مسافت قطع نموده در دامن شنبه نزول فرمود و دیگر روز از آنجا عزم ارتحال نموده حکم عالم
مطیع صدور یافت که وضیع و شریف لشکر آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون
مآثر از پیلان بکوه مانند صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آن دواب عجیب بسلاحهای گوناگون
بیارایند و لشکر قیامت اثر باین زیب و زینت روانه شدند و چون نزدیک دمشق رسیدند جماعتی
موضعی رفیع که بر بالای شهر مشرف بود برآمده کوس و کورگه زدند و سورن انداختند و دمشقیان
چون بر کثرت سپاه که تا غایت بر آن اطلاع نداشتند وقوف یافتند و خروشی مثال فزع اکبر که در دشت

مح

محشر شنیده استماع نمودند و حیران و سراسیمه شدند و دهشت تمام در دفع قضای مبرم مشغول گشتند
و لشکریان بر خاکش جوی از آنجا پیش رفته بر کنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند
و از توره و گاو و حصیر و امثال آن اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از غایت حزم و احتیاط
برحسب یرلیغ جهان مطاع سواران تند خوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند و مخالفان
اگرچه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کماینبغی همراه داشتند اما از بیم دست بردی
که روز پیشتر دیده بودند و مشاهده نموده مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نموده
قدمی پیش ننهادند و درین اثنا والی مصر و شام و امرای عالیمقام شیخ نوروز حافظی و شیخ [illegible]
و سودون و دیگر خواص و مقربان دمساز نیاز مشورت ممهد داشته که در دفع این واقعهٔ عظیم
رای شما چه اقتضا می‌کند بعضی گفتند اگرچه اندک فتوری بحال ما راه یافت و طایفه‌ای از مردم ما
بقتل رسانیدند الحمد لله و المنه که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ زن نیزه گذار در شمار
بسیار مصلحت آنست که پشت استظهار بدیوار حصار نهیم و ثابت قدم بوده مرکز دولت خود نگاه
داریم و جمعی عقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند ازین تجربه سر باز زدند و گفتند که خود را
باندیشه و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست و درین حالت که ایلغار جات بر
ضبط و محافظت کوچ میکردند باهیبت اجتماعی از عقب ایشان درآییم و آنچه مقدور و میسور بود
در کر و انکسار ایشان سعی و کوشش نماییم چه تواند بود [illegible] بر آن مترتب نشد چاره آنست که ما
این قوم را بسخنان دلپذیر تسکین داده و چون زمانه لباس سوگواری پوشیده و ترک ولایت
شام کرده راه مصر پیش گیریم و درین شهر چندان رعایا گروهی بوده اند اگر بجهت حفظ مال و اهل
و عیال خویش جنگ کنند و قلعه و حصار را نگاه دارند فهو المطلوب و الا ما خود را از غرقاب
حادثات بساحل نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مقبول افتاد فرج حاکم مصر و شام لشکر و ایلچی
پیش حضرت صاحب قران فرستاد که آنچه دیروز واقع شده رضای ما در آن مقرون نبود
و جمعی از جهال رجال بی‌رای بر آن جسارت اقدام نموده بودند و بار دیگر عهد کردیم که معروض داشتیم اگر رای
عالی صواب بیند لشکریان امروز دست از محاربه کوتاه سازند تا فردا ابوابی ایلچیان پیش آورده که
که عهد کرده‌ایم و قاسم ایلچی بدرگاه فلک اشتباه رسید و پیام گذارنید و پیشکشی که داشت کشید
و بر طبق فرمان جونک منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان ممالک
صبح از بیم کواکب گردون خرام هنگام شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد و سلطان فرج

مصر و شام با اکثر مقربان و مخصوصان شاه جنگی گروه در عقب جمعه صلوات تفرقه در داده سوار شد
و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد و چجاق از ایشان روی گردان شده و تعجیل
هرچه تمامتر نزد امیرزاده شاهرخ آمده و کشف حال از نمود و او در میان تجسم چجاق شامی مشهور است
شاهزاده شاد و ایله او را بحضرت اعلی فرستاده و چون رای عالم آرای بر آن قضیه مطلع گشت
فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جانقار بهر
مرکز وار در میان گرفت تا کسی بیرون نرود و امرای تکین سونجک و امیر الله داد و جهانشاه
و علی سلطان و بهادران و شهریاران و قلعه از جنیدیان از عقب گریختگان روان شدند
و بسیاری از سواران پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و دیگر هرچه داشتند از صامت
و ناطق نگه داشتند و بجانی بسلامت در بردند روز دیگر که شهسواران گردون خرام سپاه شام را
داده متوجه حصار فیروزه فام شد حکم قضا جریان نفاذ گشت که لشکریان بترتیب تمام در
حرکت آمده و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند ایشان برحسب فرموده عمل نموده آنحضرت
قصر ابلق را که از مستحدثات ملک والی مصر بود و در برابر قلعه واقع شده بفر دولت خویش زیب
داد و شاهزادگان کامکار و نوئینان عالیمقدار در عمارت قلعه نزول کرده تمام محلات
بیرون که بحقیقت دمشق عبارت از آنست تحت تصرف آوردند و چندین امتعه و اقمشه غریب
و اسلحه مرصع و رخت عبا گرد دون ماثر افتاد که اهل محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمده
و صاحب قران پاکیزه سیرت از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه
علیه السلام که از ازواج طاهرات سید کاینات و خلاصه موجودات علیه الصلوة و اکمل التحیات
بوده اند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی بود سوار شده و دران
بقاع شریفه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر
اهالی دمشق افتاده سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤسا و اعیان
بقدم مطاوعت و اذعان از شهر بیرون آمده ببارگاه فلک اشتباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا
گشادند و تبرکات و تنسوقات بی اندازه کشیدند و مال امانی قبول کرده رخصت مراجعت یافتند
و جهت تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ ابراهیم و امیر شاه ملک و امیر الله داد
و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بدمشق در آمدند و روز جمعه بر منبر
بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون خواندند ذکر فتح قلعه دمشق و مراجعت صاحب قران

منصور

منصور و بیان بعضی قضایا و امور هرچند شهر دمشق بعد از آنکه بر توفیق بی کلفت جنگ و مشقت محاصره
در تحت تصرف حضرت صاحب قران در آمد اما ازل کوتوال و جماعتی از خذلان که در قلعه
بودند رایت خلاف و عناد برافراختند و بمبارزت و محاربت حصار مغرور شده آتش پیکار
برافروختند و الحق آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه اسکندر و دارا از تسخیر آن عاجز
بزرگ ساخته و پرداخته آمده بود و از بلندی و عروج بر فلک البروج کشیده بود و از فراز آن
و مردان جنگی مشحون بود و سالهای دراز از حوادث دوران مصون و مامون بوده و از بیم
ناوک دلدوز عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب محافظت و مدافعت
که اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچ کس را مجال نبوده که پیرامون آن گردد و حضرت
صاحب قران کشورگیر اندیشه از آن مخرجین قلعه نگاشته فرمود که شاهزادگان و نوئینان
و سایر سرداران و لشکریان بترتیب پیش رفته اطراف آنرا احاطه نمایند و سرکار با حشر
گرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر ادوات قلعه گیری مشغول شدند و سه نقب ساختند
چنانکه بر قلعه مشرف بود و نقب زده و آب خندق را انداخته نقبچیان آتش چرخ بکندن سنگ
اشتغال نمودند و از بالا باران جلاجل برف گرفت رعد اندازان و ناوک افکنان و اسپان
حوالی بخود راه داده و از نیر خدا اجتهاد بجائی که مفوض بایشان بود مشغول شدند و از جانبی
این اوقات اشاره علیه صدور یافت که امیرزاده امیرانشاه و امیر شاهرخ و امیر سلطانشاه و امیر
جانشاه و دیگر نوئینان قشلاق بجانب کنعان کشیدند و تمامت چارپایان سپاه بعزت
ایشان در حمایت رکاب ایشان بعلف خوار روان شدند و در مقتضی فرموده عمل نموده و خلال
این احوال نقبچیان بزرگ با آتش می یافتند و هرکه بر آن رخنه بار چهار سنگ شکسته بیرون
می آوردند و در تحویل برج و باره و طایف سعی و اجتهاد بتقدیم می رسانیدند و پیش از همه
بروج برج طارمه که سرکار التون بخشی بود و بلندترین مجموع بر جا بود مجوف ساخته بر سر و بجاگر فرستند
و برحسب فرمان آتش بر آن زدند تا فرو افتاد و راه گشاده شد و بهادران لشکر فیروزی
شعار سپرها بر سر کشیده بتحمل تمام متوجه حصار شدند ناگاه مقدار دو گز از دیوار بر زمین افتاد
و غباری عظیم پدید شد و وقت شب شد و کس در آن رخنه نماند لشکر جلادت شعار که باشتغال جد بودند
بازایستادند و مخالفان فرصت یافته رخنه را محکم ساختند تا خوفی عظیم بر خاطر ایشان
استیلا یافت و از جرات و جسارت خود پشیمان شده بواسطه اعلام کشف عصیان بارای بیرون آمدن

دا شتند و بار آتش در انبار زدند و جانب دیگر از حصار مفتاد و بالضروره کوتوالان و کلانتران
و کلانتران قلعه دروازها باز کرده روی توجه بآستان حضرت اعلی آوردند و مفاتیح ابواب
و مقالید دروب را بملازمان قبه علیا سپردند و نزد او که رئیس الرئیس آن حصار بود و قبال ادا
الامتثال بایلباق رسانیدند و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد و از محصول و غایب حوضها
انبارهای معتبر در قلعه بوده و چون رای عالم آرای بدان اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ آفریده
دست تصرف بدان دراز نکند و یکی از تواجیان مردیک نام صدمن جو از انجا برداشته بود و خورش
باشارت نحوه سیاست چوب پیش و پس زده جوا رز بار بس گرفتند و معتمدان بازیافت موجب
اشارت آن حضرت در صدد ضبط غله آمده هر یک من از آن بسه دینار کپکی فروختند چه آن سال
بود ایام پریشانی بوده و خوردنی بسیار کم یافت بود و مبلغی خطیر از انبار حاصل کرده مجموع عرا
بحکام جوس تسلیم کردند و چندان که غلات ایشان ممالک و عبید بودند بعضی از اولاد …
بموجب فرمان پادشاهزادگان و امرا قسمت نمودند و باقی اهل قلعه را از صغیر و کبیر و ذمی و غیر
گرفتند و محترفه را از ایشان جدا ساخته باد یکدیگر و آنرا بامرا بخش نمودند که خانه کوچ ایشان
بسمرقند رسانند و مجلس حکم شد که مولانا جلال الدین و مولانا سلیمان که سر دو از زمره اطبا بودند
خانه کوچ بدار السلطنه سمرقند رسانند و مجلس در خلال این احوال صاحب قران از فضل …
و تجلس که یکی از امرا عظیم بود بقتل رسانید و در آن مقام روح بخش …
خود عمارتهای تکلف رفیع ساخته و پرداخته بودند و از برای اعانت منشور …
خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مجلس را همت و مروت آن بود که در سر …
ایشان چشمی منبر تابای یکدیگر بنشسته و چون انعطفی رضمیر انورش گذشت فرمان داد که بر سر آن
دو هزار تیرک و دو قبه عالی مرتب ساختند و شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیر … سلطان
و از امرا امیر شیخ نور الدین و علی سلطان … خواجه را و مولانا … در آن باب اهتمام نمایند و ایشان
بامتثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی داشتند و تا مدت بیست و پنج روز در سند …
تراشیده که در رفعت و استواری از عمارت جهان نشان میداد و بمت اشکال آن و چون
نقد رایج آن بلاد و منقوش مقتضی حکم لازم الاطاعت نقره و زر را … نکه …
صد مثقال و پنجاه مثقال و ده مثقال و کمتر از آن … ساخته و اسم فرمان … ساختند و کثرت
نقره در میان لشکر بان نوعی بود که در اندک وقتی از حاصل دار الضرب مبلغ ششصد هزار دینار کپکی

.۱۸:

بخزانه عامره رفت و اشاره نافذ بار رسال فتح نامها شد و … شاهزادگان تنکه منکوکه باطراف و جوانب
جهت خواتین و آغایان و شاهزادگان بردند و سایر اشراف و اعیان آن … گشتند و …
… با صحایف … و تحف و … دلپذیر روی توجه بممالک ایران و توران نهاده
و صاحب قران جهانگیر خواجه حسن … امیرزاده شاهرخ و … امیر سلیمان شاه و … امیر
با سپاه فیروزی شعار … ساحل دریای … و نواحی را تاخت و تاراج …
ایشان مجموع آن ولایت را غارت و تاراج کرده و اسباب و اموال بیکران بتصرف در آورده
کامیاب و کامران باز گشتند و در تضاعیف این احوال … حضرت صاحب قرانی
بود آمد منجر بمرض صعب گشت چنانچه امرا و … و امیرزاده میرانشاه …
… ازان که … ایشان بودند طلب داشتند و مقارن وصول شاهزادگان …
آن زحمت بصحت تبدیل یافت و در اثنای این حالات حضرت صاحب قران روشن ضمیر …
بر خاطر خطیر گذشت و در مجلس خاص بر زبان معجز بیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسد که در آن …
که مردم ایشان با اهل نبوت معادی ورزند بتخصیص معاویه و یزید علیه اللعنه که نسبت باد …
عم و وصی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و سبط مکرم او امیرالمومنین حسین علیه السلام
ازیشان انواع حرکات نامرضیه صدور یافته … شام با اتفاق معاونت می نمودند …
اندیش آن صورت را بسیار مستبعد می شمرد که چگونه طایفه که از امت اهل افضل انبیا و …
اصفیا باشند و همین دولت و ارشاد آنحضرت از مبدا … و هوا … رهایی یافته …
هدایت و بدایت رسیده باشند جانب اهل بیت ایشان نگه دارند و با دشمنان ایشان در ساخته
و هرگونه جور و ستم و ظلم و تعدی درباره طاهرین و مطهرات و طیبین و طیبات روا دارند …
و اکنون این نقل بمرتبه یقین رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل ملک الملکی که …
و سلاطین بداغ عبودیت او علم مباهات و افتخار باوج فلک دوار برافراخته اند جزا و سزایی …
… اولاد و احفاد ایشان که نتیجه آبا و اجداد خود متصف اند …
… در این … از ارباب … از وطن … جانب …
و حرم بزرگوار سید ابرار مختار چهار دیواری طرح انداز دو از ابتدای رحلت ایشان تا غایت …
آن و همنشین و مصحوب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پر رواج و رونق بوده چنانکه
شاه و رفت و بعد از ادای این کلمات دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان کرمت نشان است

و علاقی را صفای محبت او آنحضرت مجددا معلوم شده روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث
ثمان و ثمانمائه سپاه ظفر پناه بهمت سمات به نیت غارت و تاراج روی به شهر آوردند و دست تسلط و استیلا
و نهب گشاده طریق مدارا و مواسا را بستند و دمشق را از پیر و جوان و قوی و ناتوان و شیوخ
و اطفال و نساء و رجال باسیری بردند و آنچه سالها از نجوم کان اندوخته بودند از زر و جواهر
و زر و گوهر و زیور در یک ساعت بدست پادشاه و الا گهر افتاد و بعضی پوشیده که غارت گران
اردوی همایون چیسوف فرنی و کتان رومی و سقرلات عمل بابت و سایر قماشات اسکندریه
و مصر که برگرفته بودند می انداختند و بجای آنها نقره رایج و زر و مرصع آلات بر میداشتند و در
تضاعیف این حال از شعله قهر الهی آتش در دمشق افتاد و طبقه و هر طبقه عمارات که از چوب ساخته بودند
و برنگ و روغن تزیین داده و در طبقه شکسته مانها ده پاک بسوخت و بیش از یک آتش در آن
شهر می افتاد با وجود سعی و اهتمام اکابر و اشراف و عامه مردم تا دو محله می سوخت آتش فرو
نمی نشست و درین اوقات از غایت تفرقه و پریشانی تا آن نپرداختند و در آن خبر بحضرت آفاق
رسید و امیر شاه ملک را با فوجی از لشکریان آتش آهنگ فرستاد تا جامع بنی امیه را از آن حادثه
محافظت نمایند و چون سقف آن از چوب بود سعی و کوشش نثار الله مفید نیفتاد و شعله غضب پادشاه
علی الاطلاق چنان بالا گرفت که مناره شرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند تمام خاکستر گشت
و مناره عروس که لسان فصاحت بیان شریعت غرا علیه من الصلوات [illegible] وعده داده که نزول مسیح بر آن
خواهد بود و زبان معجز لسان آنحضرت فنار بیضا مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوب است و [illegible]
از گچ اندوده از آن سالم ماند و هیچگونه آتش در آنجا تصرف نکرد و چون عامت دمشق بسوخت
و آنچه در آن شهر بود بتاراج رفت آتش نهب و غارت در عامت بلاد شام افتاد و رای جهان
گشای پادشاه هفت کشور عزم معاودت تصمیم فرموده از موقف جلال اشارت علیه صدور یافت
که امیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و برحسب فرمان جلال الاسلام مدتی [illegible]
دمشق را جمع آورده باندرون شهر رسانیدند و در روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحب قران
گردون توان دوستکام و کامران از جانب قبلات که بطرف کنعان واقع است در
حرکت آمد و براه غاره (?) و تنگ روان شد و بغوطه رسیده بنزول اجلال قرار نموده و دران
منزل که نمونه بود از فردوس جنان و باغ رضوان حکم شد آنکه دو مثال واجب الامتثال
نویسند یکی مشعر بآنکه امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان موجب فرمان نشسته بود

خداداد

خداداد حسینی و بردی بیگ و سایر تومانات بضبط آنجا و نواحی گذاشته خود متوجه
پایه سریر اعلی گشته که ایلات تخت هلاکو خان را با مواد [illegible] شده و دیگر مبنی بر آنکه عهد علیا [illegible]
آغا و فرزندان بجانب اردوی اعلی روانه شوند و این دو نشان بمهر اشرف موشح گشته
مصحوب دوانه جواجه ارسال نمودند و حضرت صاحب قرانی از آن مرحله نهضت نموده سه منزل
قطع فرموده حوالی حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت و چنانکه اهالی آن دیار
در مدت نهضت رایات نصرت شعار پای بیرون نهاده نداز جمهور لشکر منصور آسیبی بایشان نرسید
و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امرای عظام افواج لشکر قیامت اثر باطراف
و جوانب فرستاد و از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ
نورالدین بمقتضای فرموده با ده هزار سوار بطرف شهر مرگ که از بناهای سلیمانست [illegible] روان
تا حشم ذوالقدر که گریخته بر رفته بودند بتازند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با هزار
کس متوجه صوب انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل و رستم طغای بوقا و برلاس و تیمور خواجه آقبوقا
و علی سلطان تواچی و دیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی به ترکمانان کورنک نهادند که بر
کنار آب فرات نشسته بودند و امیرزاده ابابکر با سپاهی برانغار که در ملازمت ایشان
تعیین بودند تا شهر مرگ رفته دویست هزار گوسفند از حشم ذوالقدر گرفتند و اکثر ایشان گریخته
خود را بمکه معظمه انداختند و شاهزادگان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازگشته و از قول که [illegible]
کنار آب فرات آمدند و از آن جا روان شدند و امیرزاده سلطان حسین با بهادران جانفشان
بانطاکیه رسیده و آنچه یافتند بباد تاراج دادند و از آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته
و امیرزاده خلیل سلطان و لشکر تول که در ظل رایت او میرفتند بهم پیوستند و باتفاق متوجه
قلعه روم شده بحوالی ترکمانان رسیدند و آن قوم مخالفت در برابر حشم گردون مآثر بجنگ
پیش آمده بایستادند و دست تهور برزم و پیکار گشادند عاقبت شیخ حسن کورنک که رئیس
ترکمانان بود کشته شده برادرش از انتقام [illegible] روی بجانب گریز نهادند و سپاه بهرام انتقام
تیغ کین از نیام بیرون آورده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله
هشتصد هزار گوسفند در شمار آمد و چون پادشاه نصرت لوای بحوالی حما رسید شنید که اهالی آنجا
بخت بد و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتماء توجه در آنجا ترتیب
داده بودند کنده انداخته و ویران ساخته اند این عمل نکوهیده شعله خشم جهانسوز بالا گرفته لشکر

دست بغارت و تاراج برآورده و سکان آن شهر را اسیر کردند و آتش در خانه و مساکن
ایشان زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب
رسید عزالدین و شاه شاهان و موسی توقا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند موجب
فرمان آنرا خالی کرده راندند و آتش در شهر زده بعضی عمارات را بسوختند و رایات
نصرت آیات از حوالی حلب نهضت نموده بکنار کوچ بکنار آب فرات آمده و در آن مکان
امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امرا برانغار موکب ظفر نشان پیوستند و امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرا قول و امرا جانغار نیز آمده بعز زمین بوس
استسعاد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند که سغدی را و دوان اردوی
آن حضرت تنگ بنیاد میمود (?) گشتند و چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت
و مردانگی بظهور رسانیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات او کشیده شرف عنایت
ارزانی داشت و چون شاهزادگان و امرا که بجیحون رسیده بودند با غنایم بسیار بارشنه
باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند و از جنب
گذرانیدن زحوت خاصه و کشتی از بیره آوردند و تومانات و لشکریان مقرب از آب
بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرمود و والی آنجا بقدم اخلاص بیرون آمده تعظیم و وقاره
و شکفت خویش پیشکشهای لایق گذرانید و مشمول عنایت خسروانه گشته حکومت آنموضع بروی
قرار گرفت و از عبور لشکر منصور گرد و ملال بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار نشست و در آن
اثنا امیر قراعثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده و ملاکات بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت
و عاطفت شد و چون چتر زرنگار شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت میل
شکار فرمود شاهزادگان و امرا و تومانات و سایر ملازمان پنج روزه راه جرگه انداختند
و در چشمه راس العین جرگه بهم رسید و شکارکنان متوجه شهر رها شدند اعیان و اشراف
آنجا با تحف و هدایا باردوی اشرف اعلی آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و رایات
نصرت شعار از رها نهضت نموده بحصاری رسید که موطن جمعی از ترکمانان بود و لاجرم
فرمان قضا امضا نفاذ پیوست که مجاهدان دین آنموضع را از خبث وجود کفار لعین پاک ساختند
و اموال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و در آن اثنا صند و شاه خواجی از
سمرقند آمده خبر خوشی رسانیدند و نوکران و آغایان و خواتین باردوی بزرگ رسیده

بودند تحف و هدایای ایشان معروض داشتند و اخبار صحت و سلامت حضرات بازگفتند و رایات
ظفرقرین روی توجه بماردین آورده صند و شاه خواجی و نوکران و آغایان و خواتین که باز آورده
بودند با مکاتبات و ملاکات رخصت مراجعت یافتند و سلطان حسین که بحصن کیف اشتهار دارد
و حاکم ماردین و دیگر سرداران اکناف و اطراف درگاه گیتی پناه آمدند و از عنایات شامل
و عاطفت کامل پادشاه محمود سایر اعیان و اشراف شدند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین که
چندگاه بموجب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شده چون چتر
زرنگار شهریار کامران کامکار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت میل شکار فرمود و شاهزادگان
و امرا و سایر ملازمان جرگه انداختند و در آنجا سلطان عیسی عهد و پیمان در میان آورده بایمان
غلاظ و شداد استوار گردانید که مدت العمر شرایط خدمت تقدیم رساند و در استرضای
خاطر همایون جهت بهیچوجه اهمال و اغفال جایز ندارد و در وقتی که چتر فلک فرسای متوجه شام
بود مناسب چنان می نمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشتی و اگر بنابر وجوب
جوانب و جوار اعدا بمعنی را مستبعد می شمردی باشی که یکی از فرزندان یا برادران یا حواشی آن
سعادت تعیین فرمودی و چون در این امور از اندیشه باطل تقصیر کرده از قلعه بیرون و مراسم
استقبال بتقدیم نرسانید و چون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه یاوری و دولت و عزت فوج فوج
برین کشت چشمه آفتاب با شرسایه فکند و التفات بحال او نفرموده و ایلچی فرستاده و طلب
داشت و از کمال شقاوت پنبه غفلت از گوش بیرون نیاورده و کنف وار در چهار دیوار حصار
خزیده و از امثال مثال عدول جست و بنا بر آنکه استخلاص و محاصره قلعه ماردین بطول زمان مختصر
و علف خواری که حیثیت اسبان لشکریان از آن حاصل شود در آن حوالی نبود از موقف جلال
یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که مجموع غله و فواکه … آنجا بسوزانند
بمواد ساخته … و تر و خشک آن ولایت را باتش قهر و غضب بسوختند و درای ممالک ستان
امیر قوافلان را که در آن قلعه قرب جواری داشت بعنایت پادشاهی سرافراز گردانید و امر فرمود که
در محاصره سلطان عیسی تکاهل نماید و بفرمانت پادشاه حصن کیف و حاکم ارزن و دیگر سرداران اطراف
که بتقبیل علم دولت بروی باردوی گردون شکوه آورده بودند جامه های طلا دوز و کمر شمشیر زر انعام
داده رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب نصرت قرین بقلعه تغییر رسیده یرلیغ عالم مطیع صدور یافت
که او را بر خراب سازند و اهالی آنجا مقابله در روی پیش آورده روی استکانت بر زمین نهاده

وزبان تضرع و زاری بگشادند و عرق نجابتش در حرکت آمده فرمان شد که هیچکس مزاحم ایشان
ایشان نشود و در آن اثنا امیر اسد(؟) او مامور گشت که متوجه ترکستان شود و در اشپره محل اقامت انداخته
بمحافظت سرحد قیام نماید و تومنش برحسب فرمان با آن جانب روان شد **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب**
قران بجانب گرجستان و طرف مدینة السلام چون اردوی جهان پوی از ظاهر باروی ارزن(؟) در حرکت آمده
کوچ کرد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و تیمور خواجه آقبوغا و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر امرا
و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی باستیصال گرجیان نکوهیده احوال
نهند و شاهزادگان با امرا و لشکر منصور رایت شجاعت بالنصرت برافراختند و در اسکلام(؟)
توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیواس و ملاطیه و شام عبور نمودند و از قازانات امیرزاده میرانشاه
شیخ محمد ولد او و از مقربان امیرزاده شاهرخ امیر فیروزشاه بر مقتضی اشارت رفته نیز از آن
روزگار بجانب النجق رفته بمحاصره مشغول شدند و اهالی قلعه با وجود قلت عدد از محصولی بجان
رسیده بودند و هجوم کرده و قلعه گرامی ساختند و بعد از نفاد آن بالضروره در دروازه
گروه قلعه را تسلیم کردند و کوتوال قلعه سلطان احمد اغلاطی را بند کرده باردوی همایون فرستادند
و شاهزادگان و امرا احوال قلعه اونیک رسیده از فتح حصار النجق آگاه شدند لاجرم عنان
عزیمت بجانب گرجستان تافتند و در آن ولایت دست تسلط غارت و تاراج برآوردند
و ملک گرگین چون از توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت از در عجز و نیاز در آمده ایلچی فرستاد
که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم هر که لوای نصرت انتما سایه عاطفت
بر این دیار انداخته بنده بورکاه(؟) سپهر اشتهار شتابم و شاهزادگان کس فرستاده صورت حالت
و التماس او را معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند و دست از تخریب گرجستان بازداشته
و مشغول و آن حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحب قران چه فرمان با ایشان رسد و در خلال
این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه
و امیر مضراب چاکر و رستم طغای بوقا و دیگر سرداران و امرا ابابکر و الشو و از سپاه جهانگشای
بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان بموجب حکم روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی
مراحل ببغداد رسیده و در قبلی مدینة السلام فرود آمدند و در آن موضع شخصی فرج نام از قبل سلطان
احمد جلایر بحکومت آن موضع قیام می نمود و بواسطه جمعی از اتراک و اعراب که در بغداد مجتمع بودند فرج

شقاوت و جام خیال های در مخیله جای داده و در مقام مخالفت و منازعت آمده خاطر بر رزم
و پیکار قرار داده و چون آوازه توجه لشکر جلادت آثار در آن نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر
علی قلندر از سندلی و جان احمد از یعقوبیه بدان بیرون آمده قریب بدان از دجله عبور نمودند
و فرج شاه و از جله و میکائیل از جله روان شده و باتفاق پانصد هزار مرد و تنگل(؟) متوجه رزم
سپاه قیامت نهیب گشتند و از آن جانب امیرزاده رستم با امرا و سپاهیان سوار شده
مخالفان را پرگاری وار در میان گرفتند و بجانب دجله راندند و در حوالی عمارات میر محمود جنگ
انداختند و جان احمد با فوجی از بهادران و لشکریان بقتل رسانیدند و جمعی غرقه شده خود را در آب
انداخته غرق شدند و امیر علی قلندر و معدودی چند نیز از مصاف بهجانی(؟) یک با بیرون
بردند و فرج بی فرجام که پیش از حکومت مدینة السلام اختیاری و وجودی نداشت باوجود
آنکه سکی چین که با امرای سلطان احمد جلایر روت(؟) داده بود و دل از امارت بر نمی گرفت و بر تغیب
روزگار می گذرانید و در کره و بغداد و بهانه جنگ و زبان قذف بر نفرت هیکر(؟) و که سلطان احمد
جلایر من فرستاده و مبالغه و الحاح نموده که اگر صاحب قران بنفس همایون خویش
متوجه این دیار شود شهر را تسلیم نمای تا از رجعت ضرری نرسد و اگر آنحضرت شاهزادگان و امرا
بیایند در مقام مخالفت ثابت باشد و بغداد را بهیچکس ندهد و بقدر مقدور ثبات قدم نموده نگاه
نگاه دارد و من مخالفت نتوانم کرد زیرا که پرورده دولت و برگزیده نوکر و پرورده نعمت
سلطانم و با این عذر دل با ذر(؟) عصابه مخالفت بر پیشانی بست و علم قتال و جدال برافراخت
و بسیاری از زنجانان(؟) و لشکریان را از تفرقه گروه در محافظت شهر با خود یار ساخت و در محلی
که در پای تسبیح(؟) از خروج آمد فرج و اعیان و انصار در شهرها نشسته پیش آمدند و دست جسارت
بیرون آورده و بمحاربه و مقاتله مشغول شدند **ذکر توجه رایات بجانب بغداد و مفتوح شدن**
آن و انقطاع حکومت فرج از بغداد در آن اوان که حضرت صاحب قران از ولایت شام مراجعت
نموده بموصل رسید بموجب فرموده بر آب دجله جسری بسته شاه و سپاه بگذشته گذشتند
و از پیش امرا و تومانات که بجهت فرموده ببغداد رفته بودند قاصدی آمد و صورت فرج
معروض داشت چون آنحضرت بران اطلاع یافت با جمعی از سپاه نصرت شعار ایلغار فرمود
و ضبط و نسق امور اغروق در عهده امیرشاه ملک کرد و فرمود که براه جاده ایشان نیز بروند
و بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شد و براه التون کوپرک در حرکت آمده بعد از قطع منازل

و مراحل مقصد رسیده بکنار دجله بطرف پایان آب در مقابل دروازه قریة العقاب طوق ظفر نگار
بر افراخت و لشکر بهرام قهر جوانب شهر را احاطه نمودند نقبچیان آتشین چنگ مقتضای اشارات
خسرو فیروز جنگ بکار خویش مشغول شدند و شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم
و امیرزاده خلیل سلطان و امرای عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین و برندق و
جهانشاه و رستم طغای بوغا و علی سلطان و سایر امرای تومان و قشونات در سرکار خود مترس
نقبچیان برگماشتند و بهادران هشیار کاردان بصیانت و حمایت ایشان باز داشتند
و فرج از برای تحسین نمودن حضرت صاحبقران تحفی معقد که پیش ازین ذمه داد بود
آنحضرت روشن شده بود بر رسم رسالت بیرون فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون او را
بعین الیقین مشاهده کند و آن معقد بپایه سریر اعلی آمده مشاهده بادای سفارت قیام نمود و بخلعت
و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرده صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید
و فرج با آنکه میدانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی مخالفت کرده او را بدروغ
متهم ساخت و آن صادق القول را محبوس ساخت تا بدیگران نگوید و در فرار اسیری از شیشه
میکشید و باز روی شور و جسارت بمحاربه و مقاتله می‌گشاد و در تضاعیف این حال دو تیر از شست
تقدیر گشاد یافته بر مقتل خواجه مسعود سمنانی و منکلی خواجه آمد شعر مرگ جست ولیکن از نفقه
کاو ستمکش سبب بود که نیز • و حضرت صاحبقران لقمان تواجی را بطلب امیرزاده شاهرخ
فرستاده فرمود که با افواج منصوره متوجه بغداد شود و لقمان از موضع قلامی شاهزاده مشار الیه
رسیده مجموع باز گشتند و چون آن لشکر بیکران بدار السلام بغداد رسیدند و دو هفته
و مدت محاصره بغداد بپایان راه یافت و لشکریان شهری را بآن عظمت که دوران او فرسخ بود
چون نگین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که طرف پایان آب قریب بقریة العقاب
جسری بر روی دجله بستند تیراندازان جلد را در اماکن باز داشت تا هیچکس بر زبر آب فرار نتواند کرد
و ضبط بالای آب شاهزادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ حواله
رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان نزول فرمودند و محمد آزاد و بکری با طایفه
از سپاه و بهرام صولت نامدار اشاره به جانب مقابل شهر قیام نمودند تا هیچ آفریده
من دو العقبه طرف خروج و دخول بغداد بایشان چنان مضبوط شده که موری از خانه خود بارای
بیرون آمدن نداشت تا که بحکم مردم بجه رسید درین اثنا احمد جلایر که کوتوال قبة النبی بود

و بعد از فتح قدمش را منبر ساخته بدرگاه فلک اشتباه آورده بودند چنانچه سبق ذکر یافت
بموجب فرموده مقتول گشت و ولایت آن قلعه بملک محمد اوبهی مقرر گشت و مقارن این حالات ایلچی
موی که از طرف ماوراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار ولایات معروض داشت
و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانیده
و فتح بغداد بالای بغداد و بیت از جان نشسته و دل از دنیا و مافیها برکنده سعی و کوشش
می‌نمود و هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب زدندی و مقداری از دیوار و حصار
بیفتادی مردم شهر بشرایط چابکدستی بجای آورده از آجر و خشت پخته استوار کردندی تا
دوران اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا
بمرتبه بود که فوچک در هوا کباب گشتی و سنگ خاره مانند موم گداختی لشکریان از جمیع
حالی جهان را بشنیده از باد او تا شام بسلاح آلات حرب و طعن و ضرب اشتغال نمودندی تا آنکه
چند نوبت شاهزادگان و نویینان زانو زده رخصت خواستند که یکبار از اطراف و جوانب
حمله آورده شهر را قهرا و جبرا بحیطه تسخیر آورند و لشکریان بهمان اجتهادی میخواستند که حمله کنند
صاحبقران بدان امر همداستان نمی‌شد باندیشه آنکه شاید که اهل بغداد از عصیان پشیمان
شده از در عجز و مسکنت درآیند و رعایا اکثر باموال حوادث و نوائب نگردند و ملکی چنان
آباد و ویران نشود و ایشان از شامت مخالفت نمی‌شدند و از کمال شقاوت دادار بهمان
بر عصیان اصرار نمودند تا در شهر عسرت و تنگی پدید آمد چنانچه بجز نام از نان نشان نماند و درین اثنا
بروزی که اکثر مردم از شدت حرارت آفتاب و وفور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند و برج و باره
خورده بروج خالی گذاشته بودند و خود را برسر چوبها تعبیه کرده بودند از شاهزادگان نامدار
امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نور الدین بالا برآمد و طوق ظفر نگار برفلک دوار
بر افراخت و از جانب دیگر امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای تومان و قشون از
و از طرف دیگر امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرای هزاره و صده
حمله آوردند و دیوارهای شهر را در خندق ریختند و به یورش و نفیر کشیده مهابت تیغ صولت را منصوب
بظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان رخنه کرده بشهر درآمدند و شهریان هول روز
رستخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران درآمد از سر آن جسر فرمود که در
پایان آب بسته بودند و چون سپاه بر خاکش جوی بغداد با تیغهای کشیده درآمدند و خون گردنکشان

مانند وحوش شکاری بهر جانب که روی آورد و تند سیلاب بلا بر خود محیط دیدند و راه
خلاص و نجات بر خود مسدود و نایافت دیدند و خلق بسیار از جهات تیغ آتشبار خود را در آب انداختند
و در اثنای فرار رفتند و گروهی در کشتیها نشسته و جمعی شناوران از آب گذشتند چون بجزیره رسیدند
از زخم ناوک دلدوز دوزخ دیدند آنچه دیدند و فوج دیگر که چند روزی کشتی ز جنگ رانده بود
بانگ و خبری که داشت و جمعی از مخصوصان در سفینه در آمده بنجات بالای آب گذران
شدند اصحاب قضیه کنار کنار آب میرفتند و بر ایشان تیرباران میکردند و از سهم پیکان
جانستان خود را در آب می انداختند و بدنهای نازپرورد خویش را طعمه ماهیان میکردند
و جمعی از طارمان تاب در آمده فرسخ را مرده بیرون آوردند و بر خاک ذلت و هوان
انداختند و چون در آمدند از سپاه ظفرپناه و لشکر جهانگشا جمعی کثیر در جنگ حصار از
پای در آمده بودند بفرمان قهرمان فرمان داد که هر کس سری بیاورد و تیغ بیباکی سر افشانی آغاز
نهاده محشر تر رسم خونریز که در زمان چنگیزخان در میان آمده بود تازه ساخت و بازار اسیاست
جهان گرم گشت که والا اجل هشتاد ساله و طفل هفت ساله یک تیغ می فروخت و شعله
غضب پادشاهی جهان بالا گرفت که تر و خشک یکسان میسوخت و تواچیان بر حسب یرلیغ
سلطانی شمار رؤس مخالفان بر داشتند و از آن سرها قرة الناظرین منارها را بر افراختند
و سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند
و خلعت خسروانه ایشان را بنوازش مخصوص و مرکب و ملبوس داده فرمود که همه را با جایی
که خواهند رسانند و باقی خلایق در معرض تلف آمدند و کار اغنیا و مساکین بیک طریق صورت
گرفت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق سایر بقاع ویران
سازند و لشکریان روی بآن مهم نهادند و عمارت عالیه و سافله از اسواق و بیوت و بقاع خیر
زیر و زبر ساختند و ابنیه تزیین و تکلف اثر گذاشتند والحکم لله الملک الواحد القهار و در تواریخ
مسطور است که بعد از فتح بغداد در روز شنبه هفتم ماه ذی الحجه سنه ثلاث و ثمانمایه اتفاق افتاد و
زمان محاصره قریب چهل روز امتداد یافته بود **ذکر نهضت حضرت صاحب قران از دار السلام
بغداد و بیان بعضی وقایع که در آن اوقات دست داده** حضرت صاحب قران منصور در عشر اول
ذی الحجه الحرام سال مذکور رایات دولت در رکاب سعادت آورده مقدار یک فرسنگ بجانب
بالای آب راندند و در روضه مقدس حضرت امام موسی علیه السلام بزیارت مشغول شده از روح

آنحضرت

آنحضرت استمداد همت نموده هم در آن نواحی نزول اجلال فرموده و موسا که از بغداد آمده
بالمثله و مباشر و تحف دلپذیر بار گردانید و یرلیغ واجب الاطاعت نفاذ یافت که سلطان
محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان و تمغاچیان
که تفصیل اسامی آن جماعت موجب تطویل میشود بسبیل تعجیل در حرکت آمده و ایشان امتثال
مثال مبادرت نموده و از حله گذشته تا مشهد مقدس امیر المؤمنین و امام المتقین علیه السلام رفتند
و روی نیاز بر آن آستان مالیده از مجاوران آن بقعه معظمه منوره که استمداد همت نموده
ساکنان آن بقعه شریفه را استمالت و دلجویی داده سپاه ظفر مآل که در رکاب اصحاب و ارباب
اقبال بودند ولایت حله و واسط را غارت کردند و باکرام و اموال در ملازمت امرا بازگشته باردو
اعلی پیوستند و حضرت صاحب قران فرخنده از آن شهر روان و قلاعی متوجه تبریز گشت
و اغروق و معظم لشکر را بعهده امرا باز گذاشت و فرمود که با یتشکی از عقب بیایند و شیخ نور الدین
از تومان و قشون خود جدا شود و بنفس نفیس ایلغار کرده از شاهزادهای عالیمقدار
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان ملازم رکاب نصرت انتساب
ساختند و گروهی در آن راه بقطع طریق قدم پیش نهاده هر که از اردوی همایون جدا
میشد دست بردی می نمودند و چون این خبر بسمع علیه رسید فوجی را از یکان تعیین
باز داشت و بیم که ایشان در آمدند بهادران از کمین گاه بیرون تاختند و قریب سه هزار نفر
از قاطعان طریق را گرفته از درختان بلوط آویختند و القصه رایات نصرت آیات چون
بکنار آب جغتو رسید حضرات عالیات سرای ملک و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان
با اولاد سعادتمند مثل امیرزاده الغ بیک گورکان برسم استقبال استعجال نمودند و شرف
دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت بگشادند و به نثار و پیشکش قیام نموده از آنجا کوچ
نموده روانه شدند و چون ییلاق آن دیار محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات
و علمای عراق و آذربایجان که برغبت اعوار شرف ملازمت از مواطن خویش جدا شده
بودند رسیدند و بشرف نوازش و عاطفت نوشیدند خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت
بیست روز در آن موضع توقف واقع شد و هر روز تا بوقت فراغ از شغلان مجلس همایون بوجود
علما و فضلا که از اطراف و اکناف عالم در اردوی همایون جمع آمده بودند مزین بود و اکثر اوقات
فرخنده آیات بتحقیق مسایل شرعی میگذشت مقارن این حال امیرزاده رستم با بشارت علیه

شیراز گشت و فرمان شد که حسن خواجه اول و حسن جاندار بعد از رسیدن شاهزاده روی توجه بدرگاه
فلک اقتدار نهند و دران اوان که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال میفرمود ایلدرم
بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون احترام گریخته پناه
باو برده بودند لشکر کشیده بحوالی سیواس و ارزنجان را محاصره نموده و طهرتن حاکم آنجا که در شهر
مشغول گشته و دران محاربه منقل نایب طهرتن و بست نوکران قرا یوسف اسیر افتاد ایلدرم
بایزید بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجان را بطهرتن ارزانی داشت و زن و فرزندان او را
بروم فرستاد و خود بر مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسیده بمزاج اشرف گران آمد
و درآنولا که موضع شتر رود از نزول موکب فرخنده برنگ رواق لاجورد رشک نور گشت مصاحبان
بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید بایتوجه بانجانب است و از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز
زبانه بفلک اثیر کشیده و یرلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان همت
بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گرداند و امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران
و سرداران با لشکرهای مرزوری در رکاب ظفر انتساب او در حرکت آیند و امیر مضراب ارغون شاه
زادگان و امرا و توشمالان که بجانب گرجستان رفته بودند فرستاد و در منکول توقف
نموده بموکب شاهزاده شاهرخ پیوندند و شاهزاده مشارالیه بموجب فرمان روان شد و در اثنای
راه باو ملحق شدند و چون طوق ظفرنگار شاهزاده جوانبخت باونیک رسید شیخ علی بهادر برادر زاده
طهرتن از پیش او آمده خبر رسانید که قیصر روم از کردار ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن
را شفیع ساخته که حضرت صاحب قران قلم عفو بر زلات او کشیده و از سر جرائم او درگذرد و بمال بسته
که چون مهم مصالحه باتمام رسید در برابر سعی طهرتن کماخ او را که برده باز فرستند و طهرتن کماخ و ارزنجان
و ان مثال در حایل مفتوح دارد و امیرزاده شاهرخ شیخ علی را بر مصاحبت کسی از ملازمان خود
بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال را باز نماید و خود دران مقام توقف فرمود
و اردوی کیهان پوی هشت روز باوجان رفت و درین اثنا مهد علیای تومان آغا و دیگر خواتین
و شاهزادگان مثل امیرزاده سلطان ابراهیم و امیرزاده سعد وقاص از ماوراء النهر بسعادت ملازمت
استسعاد یافتند و تنسوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از چند روزی حضرت صاحب قران
سعادت قرین از اوجان بتبریز روان شد و در راه بمراسم صید و شکار اشتغال میفرمود و چون بمقصد
رسید در دولتخانه نزول کرده لوای رایت و عطوفت بر روی رعایا و ضعفای آن دیار برافراشت

وکاد

وکار دارا یا جهان نوید داد و در آنولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی از
سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و عرض ملتمس از بقیه تنکشهای دیگران گذرانیدند
و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت حضرت صاحب قران آن
دو خواجه زاده را نوازش فرموده بعضی ایشان را اغوا نمودند و امیر جلال الاسلام تقریر نمود
و خواجگان دولت صورت قضیه را بسمع علیه رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفتیش
او را عزل کرده بند کشند برحسب فرمان عمل نمودند و قدغن محصل بسپردند و از تقاضای عمال
و تصرفات مبلغی گرانمند را او گرد آمده وارث شد و محصل کاری از میان خویش زر کشیده بر
زد و چون آن زخم مردانه نمود در همان دو سه روز بموجب فرمان معالجه نمود و فوت شده
آنحضرت فرمود که سزاوار لشکر تازیک با و تعلق داشته باشد و در مهم دخل کنند و مغرور
وقت یافته بعضی ایشان طایفه از مباشران دیوانی در بغداد انداز و انکه خواب مجموع شهاب
و مهم او بعد از وجوهی که از وی فرو آورده بودند بتسلیم او بست مراتب متوسط همت قطع
کردند و خواجه اسمعیل جانی برادر ولیحانه ابواب ذلت و خواری بخود گشاده و از همه پیش خبری
بیطلبید و مجهزی که می گرفت از جمع محصلان فاضل نمی آمد و رایت نصرت شعار از تبریز
نهضت نموده در راه خواجه اسمعیل را در سراز دوبار از بعد از تعذیب بسیار کشیدند و لشکر
فیروزی اثر از آب کرمی گذشته بگون نخجوان را مضرب خیام ظفر فرجام ساختند و حضرت صاحب
قران با طایفه از خواص و مقربان بقلعه النجق که دران زودی فتح شده بود فرمود و بعد
از ملاحظه معسکر ظفرقرین معاودت نمود و درانولا طهرتن از جانب ارزنجان رسید و بسعادت
بساط بوس جایز گشت و درانوزده صورت عرض نیاز ایلدرم بایزید بعرض رسانید و بزلال تضرع
ولابه آتش خشم آنحضرت منطفی گردانید **ذکر فرستادن حضرت صاحب قران نصرت قرین بجانب ال
گرجستان ملک گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت در قرا باغ** حضرت صاحب قران ظفر قرین از نخجوان رسول
پیش والی گرجستان فرستاد و جزیه و خراج طلب داشت و درانولا امیرزاده سلطان حسین
و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امیران و امرا برحسب فرمان شهریار ظفر لوا از حوالی
منکول روان شده با میرزاده شاهرخ پیوستند و باردوی همایون رسیده دولت زمین بوس
را سرمایه امتیاز ساختند و رایت نصرت نشان از جلگاه نخجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده
بسایه وصول بر کوه تنگر انداخت و درانجا داعیه صید و شکار از خاطر خطیر سر برزده بود

تعظیم اسباب آن چندان گوزن و نخجیر انداختند که پشت گاو زمین از حمل آن خم گرفت و چون از آن
امر فراغت یافت فرود آمد شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر با امرا و ملازم برحسب فرمان مراجعت
نموده بدرگاه عالم پناه آمدند و رایات نصرت شعار از آنجا روان شده چون صحرای [illegible] محل نزول
سپاه منصور شد امیرزاده کوی پسر غیاث الدین برلاس از کرمان آمد و پیشکشهای لایق
بمحل عرض رسانید و ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با تحف و هدایا و اموال
بیگران درگاه و پسر اشتاد و شناد و خزینه را فرم شده و چون بپایه سریر اعلی رسید توسط
امرا روی شکست بر زمین نهاده باداء پیغام ملک مشار الیه قیام نموده عرضه داشت که ما از جمله کمترین
بندگان آستان سلطنت آشیانیم و از جرأت و جسارت خود پشیمان اگر مراحم خسروانه
نقوش زلات ما را که از سر جهل و نادانی صدور یافته به آب عفو و اغماض محو گرداند بعد از این در
وظایف خدمتکاری و جان سپاری استاده کی مقام و جزیه و خراج سال بسال تسلیم کارکنان
دیوان اعلی کنیم و از لشکر آنچه مقرر شود در وقتی که اشارت علیه نافذ گردد حاضر گردانیم خاطر
شاهانه را از آن اعتراض آمد و معذرت گرگین پذیرفت و از سر جرایم او درگذشت و برادرش را نوازش
فرموده خلعت خاص پوشانیده و مقضی المرام بجانب گرجستان بازگردانیدند و در وقت
انصراف با او خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که بجان ترا امان دادم و خان و مان عفو ازین [illegible]
نز ما قسم مشروط بآنکه دیگر گرد آزار اهل اسلام نگردی بلکه تعظیم و اکرام ایشان از واجبات
شماری و ترفیه حال و فرط ناجیه از خود تقصیر و اهمال روا نداری و بدین عهد با ایلک [illegible]
طلب لشکر برت ساخته معسکر نصرت انجام رسانی و العهده من تاکید الملک و رای صواب [illegible]
تمور خواجه آقبوقا را به سمرقند فرستاد تا بار دیگر امرا از تنسیق امور آن مملکت سعی و اجتهاد نمایند
و بعد از چند روز موضع قراول به محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت و از آنجا منهیان
بعرض رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان امیر حاجی سیف الدین را ملازم رکاب ظفر مآل خود
گردانیده بمقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده و چون به نیشابور رسید امیر مشار الیه را
عارضه چند روزه ناگزیر برحمت حق پیوست و حضرت صاحبقران بنا بر سوابق خدمت او بغایت متألم
گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دوست دارد این کلمه را صعب تر گرفته و در حوالی
قراول نوبه توقف واقع شد و اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قرایاغ شد
و چون آن سرزمین محل سرادق جلال گشت از برای شهریار کامکار و اولاد و امرا ازینی بر پا [illegible]

محلی

محلی دادند و در اندرون آن خیمه و خرگاه با اوج ثریا رسانیدند و چون منقرجان بود که در
اوایل بهار رایات نصرت شعار متوجه دشت قپچاق شود شاهزادگان و امرا و نوئینان و لشکریان
روی بجانب دربند جهت زدند و در آنجا غایت پادشاهانه غلامی چوبک را با وکلاء داده و فرمان
این حال از اطراف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیله نوئینان و مقربان بشرف زمین بوس
مستعد گشتند و از زبان خان توقتمش جواهر محبت نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نموده
کلمات دلپذیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانسوز که حرارت مغفر فلک قمر
داده بود تسکین پذیرفت و در تضاعیف این حالات مبشران بمسامع علیه رسانیدند
که امیرزاده محمد سلطان با لشکریان بموجب یرلیغ واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده
و متوجه شده و منازل قطع کرده باق نام رسیده و مجموع شاهزادگان و امرا مثل امیرزاده
شاهرخ و امیرزاده امیرانشاه و امیر سلطان و امیر شیخ نورالدین و سایر اشراف و نوئینان
بعزم استقبال استعجال نمودند و از [illegible] گذشته مجدد ملاقات دادند و اتفاقی
شان توجه باردوی اعلی معطوف گردانیدند و چون بشرف بساطبوس سرافراز گشتند شاهزاده
مشار الیه وظایف الحاشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی ملاطفت او را در آغوش
گرفت و شاهزاده بعد از آن زانو زده پیلکهای صدام الشیال بموقف عرض رسانید و امرا
که در رکاب شاهزاده بودند مثل شمس الدین عباس و غیره به تقبیل ساحت کبریا سرعت و [illegible]
مبادرت نموده پیشکشهای لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ واقع شد
و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانید شعر
سرش را بیاراست از تاج زر * میان کرد هم کاهش زرین کمر * و از جمله چیزهایی که با و بخشید تقوز
اسب تازی مجموع با زینهای زر و سرافسار مرصع بوده و بعد از طی بساط جشن و لهو و سرور [illegible]
آفتاب اشراق گذشت که سایه التفات بر تنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده سلطان حسین [illegible]
که از و صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت آنکه درو همراه داشت در [illegible] رفته نموده
چوب یاساق زدند و این نکته غریب است چه رفتن بجانب هندوستان موافق مزاج حضرت بوده
کرم او محض [illegible] شد و حضرت [illegible] یکبار فرزند زاده خود را [illegible] چوب یاساق تقریر فرموده [illegible] شد
کلام مولانا کمال الدین عبدالرزاق راقم حروف گوید که از همه غریب تر آنکه مولانای مرحوم [illegible]
سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده اند که حضرت صاحبقران که از جمله شش [illegible]

سلطان بخت بحکم متولد شده بود بنابر تعلقی که او را بولایت شام از وی صادر شده بود و تو
باساق زده و ایضا بصحت پیوسته که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را بواسطه جرمی که از وی صادر
گشت بر حسب فرمان چوب باساق زدند چنانچه درین اوراق ثبت افتاد ذکر ایلغار فرستادن
صاحبقران امرا را در شهور سنه اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب پیش ازین ثبت کرده شد
یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را بگذاشته گریزان شده بجانب
سلطان روم ایلدرم بایزید برده و در آن ولا که آوازه توجه رایات فتح آثار بجانب
روم در میان مردم انتشار یافت و سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر بر فرار قیصر
قرار داده و متوجه عراق عرب شد و از قلعه روم بحلب آمده از آنجا ببغداد رفت با آنکه
بغداد بالکل ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت و جمعی که مانند بنات النعش
پراکنده شده در زوایا خزیده بودند در خدمت او چون ثریا مجتمع شدند و چون صورت
این حادثه معروض رای صواب نمای گشت مصلحت ملکی باعث بر آن شد که پیش از آنکه مخالفان
را تمکن و رونقی پدید آید فکر ایشان کرده شود که بکلی مستاصل گردند و بعد از تقدیم مشورت
رای جهان آرای قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک براهی روان شوند
مفصل این مجمل آنکه امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک بن ملکت و پیر علی تاز
و دیگر بهادران سرباز بیورش خوزستان و کردستان و واسط مامور گشتند و امیر
زاده ابابکر و امیر جهانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر پناه نامزد دار السلام بغداد
شدند و تعیین رفت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر اعیان
با چند قشون از لشکر ظفر پناه عزیمت بعضی از ولایت عراق عرب نمایند و امیر برندق با جمعی
از ارباب شجاعت و جلادت بیورش و تاخت حویزه و قلع و قمع مفسدان و اکراد که بعد از مراجعت
لشکر از بغداد دست جسارت بر آورده بودند کمر بستند و در آن باب بغایت جد و جهد
مرعی داشتند و با آنکه فصل زمستان بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاهزادگان و نوئینان نامدار
فرمان مبادرت نموده هر گروهی براهی روان شدند و در نواحی دربند تاشی که اکراد و بهادر
بنا بر کثرت برف و شدت سرما از کوهها فرود آمده در صحاری نشسته بودند ناگاه سپاه
ظفر پناه بر سر ایشان رسیدند و گروهی انبوه بقتل رسانیدند و فوجی از آن بی باکان روی بکوه
نهادند تا از آن غرقاب خونخوار جان بکنار کشیده و از شدت برودت سرما آفات روی [illegible]

ابن

مراجعت نموده فغان الامان بر آوردند و چون ایلی و انقیاد اظهار کردند حکم امان یافتند و آتش بلا
فرو نشست و بران مرتب شد بلکه اکثر اعمال ناپسندیده ایشان بر صفحات روزگار آن قوم باقی ماند
آمد و مجموع عرضه تیغ بیدریغ گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه روی توجه ببغداد
نهادند راهها چنان مضبوط ساختند که مرغ وهم نتواند پرواز از نشیب و فراز آن مجال عبور
نداشتند ناگاه آنجا رسیدند و سلطان احمد بمرتبه غافل بود که از غایت اضطرار با پیراهنی بی ازار خود را
در کشتی انداخته از شط گذشت و از آن طرف بر پشت طاهره و فوجی قلیل از لشکریان و نوکران ایشان
باو بجای سوار شده و راه هزیمت گرفتند و روز دیگر چون معلوم شد که سلطان احمد کدام
جانب رفته است امیر جهانشاه و بکامشی پای در رکاب آورده در عقب او بازگشتند تا آنکه سلطان
جسر ساخته بگذرد حله و ماکت رفته بود و امیر مشار الیه هم آنجا توقف نموده روز دیگر چون معلوم شد
که آن جسر را ویران نموده امیر مشار الیه جسر محکم بر روی آب ارسال داشت و صورت حال را
معروض رای صواب نمای پادشاه جهانگیر گردانید و امیرزاده سلطان حسین از راه حله رفته
در حله بغارت و تاراج مشغول گشت و اهالی آن نواحی را پایمال گردانیدند و امیر علی قلندر
که از قبل سلطان والی آنجا بود گریخته و از شط عبور نموده ایل و اولوس آنچه در آنجا جمع آورده
بود و ساخت پای جلادت بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان پیر جهان
برلاس با پانصد مرد بهادر بطرف بالای آب رفته از شط عبور نمایند و از قفای مخالفان در آیند
و بعضی شرایف در برابر ایشان بایستاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پس پشت معاندان
فرو گرفت لشکری که در مقابل او ایستاده بودند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه دمار از
روزگار ایشان بر آوردند و احشام جبلی و ساکنی همه را غارت و تاراج کرده و امیرزاده رستم که از
شیراز متوجه تستر شده بود بآنجا آمده بود بر حسب فرمان بایشان ملحق شده و از آنجا باتفاق متوجه
واسط شدند و جسر از دجله گذشتند و در مشهد بزیارت سلطان احمد کبیر قدس سره رفته استمداد از
همت نمودند و از آنجا بیرون آمده ده روز راه قطع کرده عبادی را تاختند و الجه بسیار گرفته از آنجا
مراجعت نموده بتستر آمدند و امیرزاده رستم از تستر متوجه شیراز شد و شاهزادگان و امرا
در عراق عرب توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان بدست ایشان افتاده در اول بهار
در حرکت آمده بمرجی که در دوازده فرسخی بغداد واقع است بکنگره رسیدند و باتفاق روی
توجه باردوی همایون آوردند ذکر آمدن ایلچیان روم از جانب قیصر و داعیه لشکر کشیدن صاحبقران

بیان کشوده دران اوان که حضرت صاحب قران ممالک ستان در قشلاق اران بود نوشتگان
ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند بتقبیل ساحت بارگاه و ملک اشتباه سرافراز شدند و بهمان
ولیدیر عرضه داشتند و تفصیل این اجمال آنکه چون قرا یوسف ترکمان از دیرباز و بیک
بود و قدم جسارت پیش نهاده بهرکاری مبادرت می نمود که رفع آن بر ذمه همت پادشاهانه واجب
و لازم بود همیشه حضرت پادشاه بدو بند قلعه گشای همت خسروانه بر رفع فتنه و اطفای شعله
اشرار خصوصا شرار مفسد بود و چون رایت فتح آیت بجانب عراق عرب و دیار شام از
حرکت آمد قرا یوسف از بیم لشکر منصور بطرف روم گریخت چنانچه شمه از وقایع آن در ذکر
بیان گشت و قیصر در صدد رعایت او آمد و اینمعنی بسمع حضرت صاحب قران رسید و از آن جهت
بتجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب روم در خاطر خطیر آنحضرت سر بر زد و چون اینمعنی در اقطار
و اطراف اشتهار یافت بومی عظیم بر باطن قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز از
در قلق و اضطراب افتادند و سادات و علما و مشایخ و صلحای مملکت روم پیش ایلدرم
بایزید رفته شمه از جهانگیری و کشورگشایی آنحضرت که روی نموده بود بیان کردند که این نوع
چیزی از حیز قدرت بشر بیرونست و امثال این امور بی تایید و نصرت حضرت خالق جز و کل میسر
نمیشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از طریق صواب دور است اکنون صلاح در
صلح است و مصلحت در قبول نصیحت ایلدرم بایزید را اینمعنی مقبول و مطبوع افتاد و خود نیز خایف
و هراسان بود اکنون یکی از قضاة ممالک خویش را با امیری که سخن دان و چرب زبان و دانا بود مشتمل بر اظهار
الفت و یگانگی و مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر اعلی
رسیدند و مکتوب را بوسیله شاهزادگان و نوئینان بعرض همایون رسانیدند و باداء رسالت زبانی
که محتوی بر معنی و استکانت بود قیام نمودند و حضرت صاحب قران در جواب ایلچیان سخن گذار فرمود
که چون والی شام بوسیله غزای فرنگ و اداء ... جهاد از سر جد و اجتهاد قیام مینماید با اطلاع
راضی نیستیم که لشکر بآن دیار کشیم چه آن موجب خرابی مملکت مسلمانان میشود و شماتت بدخواهان کفر و اخوانشان
ترکمان که بورت او با جماعتی اشرار مسافت اوی میورزند و بقطع طریق و نهب و سلب و سایر حرکات
ذمیمه مشغول میشوند و در وسط مساکن و مواطن اخیار و ابرار واقع شده اند و آن مفسد که همیشه
ضرر او باهل اسلام میرسید اکنون از بیم تیغ دولت منصور گریخته است و بدان طرف افتاده است و آن
شما او را جای داده رعایت و حمایت میکنید و اینمعنی غایت مستبعد و آن صورت بسیار مشکل است

حالا چشم داشت چنانست که حاکم شما یکی از سه کار بکند نخست آنکه بی شمشیر روی حکم ساخته قضیه او را از تفصیل
رساند یا آنکه او را بند کرده پیش ما فرستند تا بعد از پرسش و ثبوت گناه او را بسزا و جزا رسانیم یا وی را
از مملکت خود بیرون کند تا سلسله منازعت و مخالفت انقطاع یابد و در میانه محبت استحکام پذیرد
و ما بعد از آن در غزای کفار بشرط مساعدت و معاونت بجای آوریم و طریق مخالفت مسدود داریم
ایلچیان روم بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت
آمده و از مخالفتی که سابقا صدور یافته پشیمانست بقدر مقدور در استرضای خاطر فلک مآثر خاقانی
منصور خواهد کوشید و آنچه خاطر خواه حضرت صاحب قران دین پرور باشد از سر اخلاص بجای
خواهد آورد و درین اثنا میل شکار از خاطر صاحب قرانی که مطلع انوار سبحانی بود سر بر زد
و با مقارن آن توفیق پای در رکاب نصرت انتما آورده سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر
مور شمار و پیل افکن شیرشکار تمام عرصه آن اقالیم و صحاری و جبال آن دیار را احاطه نمودند و بعد از آن
چون جرگه بهم رسیده چندان شکار جمع شد که شاهزادگان و ایلچیان روم و خاصه لشکر منصور از آن
ملول گشتند و هر یک هزار از ایشان پنج شش شکار بدست خود گرفته می بردند و چون مهم شکار باخر
انجامید صاحبقران کامکار باردوی همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز بر حسب اشاره
علیه طوی پادشاهانه ترتیب دادند و فرستادگان روم را در آن طوی بخلعتهای نفیس و کلاه و کمر
سرافراز گشتند و آنحضرت بایشان گفت که درین زمستان درین مکان توقف خواهیم کرد
و در اوایل بهار در حفظ و تایید کردگار از اینجا روان شده بحدود روم می آییم و انتظار وصول
رسول و ایلچی میکشیم و اگر از آنجانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب شعر و الا پیش
گیرند کام جنگ . چه باشد چو موم و گر باشد چو سنگ . و باز بد جهانی و انگلداری ...
که با جمعی برسم رسالت پیش ایلدرم بایزید در صحبت ایلچیان برود و حضرت صاحب قران
مکتوبی مصحوب ایشان بقیصر فرستاد مضمون آنکه اگر سخنان ایلچیان که بار سانیده اند مطابق واقع
باید که آنچه درباب قرا یوسف گفته شده بتقدیم رساند و یکی از امرای بزرگ بود با نجابت در رسیدن
با استواری محبت و پیمان قیام نماید و ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته غبار خلاف که گرد
گشته فرو نشیند و مسلمانان برفاهیت و آسایش روزگار گذرانند و بعد از مراجعت ایلچیان روم
صاحب قران دریا نوال بجز نهری عظیم که منطمس شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در آن بنگاه از آن
افتاده بود فرمان داد تو اجیان آن امرا و لشکریان قسمت نمودند و قریب یک ماه جوی که

طول آن ده فرسخ بود بلکه بیشتر کنده شد و از آب آن جوی لیس قری و طواحین و باغات و بساتین
معمور گشت و آن به نهر برلاس مشهور گشت ذکر نهضت صاحب قران از قراباغ اران بصحاری منکور
شهریار فرخنده قدوم بار اگر ایلدرم بایزید قیراو جهاد قیام می نمود متردد می بود و چون از [illegible]
حرکاتی صادر شد که موافق مزاج همایون نبود رخصت او شاهانه رخصت می داد که [illegible] از لشکر ظفر
آل بعرض صادر کرده و چون روم مملکتی وسیع عریض است و والی آنجا ایلدرم بایزید لشکر [illegible]
داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند و در آن اوان از السنه و افواه مسموع میشد که شوکت
و عظمت او بمرتبه ایست که دوازده هزار سپاهیان دارد و سپاه حضرت شعار از سه سال باز از [illegible]
کرده از ایلغار با آنجانب تا حین در ایلغار و روزگار گذرانیده بودند و اسبان لاغر شده [illegible]
قضایا نویسنان و امرا یورش روم را صواب نمی شمردند و چون شمس الدین الماغی [illegible]
زیرکی و فصاحت لسان در پایه سریر اعلی مجال تکلم و بیان داشت او را بر آن داشتند که تکلم
و جهت محال بعرض همایون رساند که امرا انگونه میشنود که در باب توجه بجانب روم فکری بصواب
می باید کرد که محل تأمل و اندیشه است و آن سخن را حکم عمل نجوم مؤکد گردانیده عرضه داشت که
منجمان [illegible] شده که امسال لشکر جغتای را از [illegible] ایلچی خواهد رسید و چون شمس الدین مذکور
حدیث منجمان را بسمع حضرت صاحب قران رسانید و آن کلام را انتشار اهل نجوم محل ساخت
شهریار سخن دان نکته شناس باز پرسید که آنچه از امرا نقل کردی مسلم داشتیم اما قضیه اوضاع
فلکی از کجا دانستی و از که شنیدی شمس الدین الماغی در جواب عرضه داشت خود خائف آمد ولی
الحال جلال الاسلام [illegible] عرضه داشت که ما این یورش را بخلاف منجمان و امرا اختیار
نکنیم امید چون عنایت الهی و قوت دولت روزافزون پادشاهی انکه ایلدرم بایزید اسیر
و دستگیر شده ولایت روم ضمیمه ممالک محروسه گردد که کبر و نخوت یا فرط مقتضی [illegible]
زوال دولت و سلطنت اوست حضرت صاحب قران گردون شکوه جهت اطلاع [illegible]
و امرا مولانا عبدالله منجم که بحضرت اعلی ملازم رکاب همایون بود طلب داشت و از اوضاع
فلکی و اشکال سماوی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم شده بی مداهنه باز
نمای و در مخزن رموز و کنوز نکتهای مولانا عبدالله گفت که در تقویم امسال که بعرض رسید
ثبت افتاده است که طالع حضرت صاحبقرانی در غایت قوت است و از آن مخالفان در
غایت ضعف و عجب اتفاق دو ذوابه در آن اوقات در برج حمل بود و ظاهر گشته چنانکه از احکام

شام تا وقت غروب سمت از طرف مشرق مرئی گشت و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق
بدید می آمد و مولانای مشار الیه نسخه از مؤلفات محی الدین مغربی بمجلس همایون آورده و در آن نسخه ثبت بود
که چون ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده و از آن ذوذوابه [illegible] از جانب مشرق بر دیار روم استیلا
نماید و پادشاه روم را از ایشان شکست رسد راقم حروف گوید که زمانی که کسوف کل در حد مشرق واقع
شد و ظلمتی عظیم ظاهر گشت منجمان هرات بعرض رسانیدند که از آن جهت تفرقه و تشویش بی نهایت در اکثر
بلاد عالم ظاهر خواهد شد بنده کمترین احکام محی الدین مغربی را جهت اطمینان خاطر بعضی از ارباب اقتدار
پیدا نموده و در آنجا مسطور دیدم که چون آفتاب در حد و مشتری [illegible] با این کوکب سعد موضع
کسوف مشمول باشد امنیت و رفاهیت و ارزانی از حکم یزدانی روی نماید غرض از ایراد این کلمات
احکام ذوذوابه این کمینه بطرز احتیاط آورده موافق قول ارباب تاریخ که از مولانا عبدالله
روایت کرده اند القصه صاحب قران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده و از منزل [illegible]
سنه اربع و ثمانمایه از یورت قشلاق روان شد و هم در قراباغ بکنار رود ارس نزول اتفاق افتاد و در آن
نواحی چند روز رحل اقامت انداخت و فصل شتا بنهایت رسید و خسرو انجم از خانه مشتری بیرون
خرامید و مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بوجود خود مشرف ساخت و از آنجا در حرکت آمده
بجانب صحرای منکور رایت نصرت بر افراخت و امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان از آب کر عبور نمود
و در کنار آب روان شد و حضرت صاحب قران فلک قدر مولانا عبدالله صدر را از برای ضبط اموال
اصفهان فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قمی را که در سلک صدور انتظام داشت جهت تفتیش امور
دیوانی به شیراز ارسال نمود و رایت نصرت آیت از [illegible] و گنجه گذشته حوالی منکور را منزل ساخت و بعد
چند روز که تمامت علف آن نواحی و حوالی در عرصه تلف آمد فرمان فرمای با استحقاق عازم [illegible] شد
و چون کنار آب [illegible] که [illegible] مضرب خیام ظفر گشت در بیست و چهارم رمضان سنه اربع
ثمانمایه باری سبحانه و تعالی از بحر موهبت خویش دری گرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده
محمد جوکی بطالع سرطان از گوهرشاد آغا تولد نمود و این خبر بسمع خجسته حضرت صاحب قران رسید باده
فرح و سرور آنحضرت [illegible] و امیرزاده محمد سلطان که از آن طرف آب [illegible] در حرکت آمده
بود جماعت گرجیان [illegible] تاخته و [illegible] کار ایشان ساخته با غنایم بسیار [illegible]
[illegible] رسید و چون شهریار [illegible] مظفر از موضع [illegible] کوچ نمود حضرت [illegible] سمت [illegible]
و دیگر خواتین و آغایان و شاهزادگان مثل میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان و امیرزاده جهانگیر امیرزاده

ایگل و امیرزاده بایسنغر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد گرامی موجب فرموده بازگشتند
و آذوقه برادر بخشیه قتلغ بجازت انجامحت مقرر شده و چون به تبریز رسیدند مقتضی فرمان جمیل
تابستان در آنجا گذرانیدند و در اوایل پائیز متوجه سلطانیه گشتند و بمقصد رسیده و دست در گردن
مقصود حمایل کردند و چون حوالی منکول محل نزول لشکر ظفر اثر گشت و خواتین و قول نیز در آنجا فرود
آمد حضرت صاحب قران بار دیگر ایلچی پیش قیصر فرستاد خلاصه پیغام آنکه هرچند لشکر نصرت
شعار روی توجه بدین دیار نهاده اند اما قول با مصالحت که سابقا اعلام کرده ایم اگر ایلچی با مال باجی
و قلعه کماخ را که همیشه از اهل این ممالک بوده بگماشتگان ما باز گذاری مملکت روم بر تو مسلم باشد
تا در آن مرز و بوم بغزای کافران اشتغال نمائی و ما بقدر امکان معاونت نمائیم تا در ثواب
جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال نمودن رسول خبر آمد که قرا یوسف از قیصر روی گردان شده
چه از روم بیرون رفت آنحضرت را ایلچی گفت که ایلدرم بایزید را بگوی تا متعلقان او را نزد
ما فرستد تا قواعد دوستی موکد گردد ذکر فتح قلعه بر بوم و حصار کماخ و تخریب عمارت و رسیدن
ایلچیان قیصر در آن اوان که حضرت صاحب قران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون رسانیدند
که این نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه ترنوم و دست ترکمانان بیدین تباه در آن موضع
بوده اند و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل اسلام از ایشان متضرر میگردند و در آن هنگام حاکم
ایشان شخصی کرجی نام نایب خود گذاشته غیبت نموده بود و چون این خبر بسمع اشرف اعلی رسید یرلیغ
واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و موسی طغی بوغا و دیگر امرا آن
بیشه را از آن نیام کشیده روی بدانجانب آوردند و پیش از وصول خویش ایلچی
فرستاده مقتضی الصلح خیر پیغام دادند که اگر مال و جزیه قبول کنند در امان باشند و الا
آثار سخط و غضب با تبار رسد و کرجیان باستحکام حصار مغرور شده جواب نه بر وفق صواب داده
و از انقیاد و اطاعت سر باز زدند و تهیه اسباب جدال و قتال اشتغال نمودند و چون محاربان
دین و پیوندگان عرصه یقین بانجا رسیدند در یکجا محاصره حصار مشغول شدند کرجیان شقاوت فرجام
مدت سه روز در مقام منع سپاه اسلام حرکت المذبوحین میکردند و در ششم جهد مقصود دوی نمود
قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام انتقام مجموع آن کرجیان بدکیش را به دوزخ فرستادند و حصار را با زمین
یکسان ساختند چنانچه از عمارات اثری نماند و بعد از تسخیر و تخریب طغیای که حاکم آنجا بود هرکه
عالم پناه شتافته مراحم خسروانه شامل حال او در گذشت و چون رایت نصرت نشان بقلعه اونیک

رسید چندروز در آن موضع توقف واقع شد و در ماه از میعاد آمدن ایلچیان شهر یار حجسته قدم
از ممالک روم گذشت و همین معنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحب قران بهال شده و بر زبان
مبارکش جریان یافت که هرچند با ایلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن میگوییم حرف ترکمانی او را
کار در موافقت و مصالحت در اثر نه و هرچند نمیخواهیم که لشکر بجانب روم کشیم و آن دیار
ملک اسلام است تعرض رسانیم او بحرکاتی اقدام مینماید که رد مت همت پادشاهانه واجب و لازم
میشود که متوجه جانب او شویم و سزای جرا خود درای او رسیده کاری در کنارش نهیم و از آنجمله اظهارزا
نگاه داشته منتظر شده و درین اثنا جهد علیا تومان آغا و سعد وقاص بسرا امیرزاده محمد سلطان را استقبال
باز گردانیده و چون هوای ارزروم از غبار موکب جهان ماه جالیه نیز گشت شاهزادگان و نوئینان
که در بیستان از فراغ آن آن با قطار و اطراف ممالک رفته بودند و دشمنان مقهور را حشم اهل
احشام را تاراج نموده با غنایم و اموال باز گشتند و از آنجا ناق و او نیک گذشته در ایجل موکب
همایون پیوستند و در اثنای این اوقات تسخیر قلعه کماخ از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر برزد و آن حصار
که باستحکام و استواری موصوف و معروف و بر روی سنگ بارتفاعی بلند واقع شده و بر یک
او باغات و حاطیس مشتمل گلها و ریاحین آراسته و در دامن رود فرات که غربت از وی آب حیات
جوبان یافته و از بدایع و صنایع آفریدگار آنکه هر سال موسم بهار ماهی ریزه بحس مثل فیضور
سر از جوی بر شسته فرود می آیند و مردم آنها گرفته نمکسود کرده در اوانی و ظروف ذخیره می نهند
و هرچه در آن سه روز میگیرند بآتش بزرگ شده می برد القصه چون همت التفات حضرت جهانگیر
بر تسخیر قلعه کماخ افتاد امیرزاده محمد سلطان را نوزده التماس نمود که آن امر را مفوض کرده و در صحبت
شاهزاده جوانبخت بکماخ معوق گشته انتخاب با امرای تومان و قوشون و سپاهی از اوراق
انتخاب افزون و آلات محاصره و ادوات روز رزم و جنگ حصار آن جانب توجه نمود و چون بظاهر
صاحبقران گیتی ستان با ارزنجان رسید امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و توابع
با فوجی از سپاه و جلادت شعار در عقب شاهزاده نامدار فرستاد و چون ایشان با امیرزاده محمد
سلطان پیوستند و بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمود و سپاه نصرت مآب
همت بر فتح حصار گماشته آب از قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از
مردم کرت در ظلمت لیل کمرها بالا رفته و سرطنابها بران بالا استوار ساختند و امیرزاده محمد
سلطان اسامی جمعی از بهادران جلی نموده مقرر فرمود که آن نردبانها بالا روند و مردان کارزار دراز گشت

تا روز ظفر نمود شهریار دولتیار حمله نمودند و اهالی حصار از توجه دلاوران جرار شده از سر
اضطرار دست مدافعت برآوردند و در آن میان شیر عمزاده امیر عباس با چند نفر دیگر خطا شده
از بالا در افتادند و گوهر حیات تسلیم صیرفی قضا نمودند و دیگر روز شاه دشمن سوز جنگ سلطانی
در انداخته و از نهیب آن واقعه و غبار معرکه رخسار آفتاب زرد و فضای هوا لاجورد گشت و امیرزاده
سلطان محمد و بهادران بجنگ و جدال مشغول گشتند و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و
کوشش بیشتر نموده و نوکران او پیش از همه بالا در آمدند و آخر الامر عساکر از اطراف و جوانب
حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بیک جنگ سلطانی آن حصن حصین مسخر گردانیدند و چون آن
بسمع شهریار کامکار رسید فی الحال سوار شده متوجه آنجانب گشت و بآنجا رسیده برج و باره
قلعه را نظر احتیاط در آورد و چون مسافت میان ارزنجان و حصار کماخ هفت فرسخ بود
بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و دران ولایت از ارباب بغی و عصیان از بیم تیغ
سرافشان عساکر فیروزی نشان گریخته بودند پناه بغارها و مواضع محکم برده امیر شیخ نور
الدین و علی سلطان تواچی و دولت تیمور تواچی حسب یرلیغ واجب الاذعان روی
استیصال بجانب ایشان نهاده و چون از شکوه لشکر دشمن شکن لرزه بر اعضای کوه و جبل
آن گروه افتاده بیچارگان از سر عجز و اضطراب پای اطاعت و انکسار پیش آوردند و
خواستن جان از غرقاب فنا بیرون کشیدند و چون حوالی سیواس مضرب سرادق گردون اساس
عماری احمد که حضرت صاحبقران اورا برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر
روم درگاه سپهر اشتباه آمدند و چون اراده ازلی بجزای آن مرز و بوم متعلق شده بود ایلدرم
بایزید بعد از متابعت راه مخالفت سپرده از جاده صواب منحرف گشت و سخنهای درشت
و تمحان وحشت امیز در جواب فرستادگان نوشت فی الحال رسولان قیصر بوسیله ارکان
و نویسندگان پایه سریر اعلی حاضر شده زانو زده چند سر یوز شکاری و دو سر اسب تازی بموقف
عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند و حضرت صاحبقران بعد از
استماع این حکایات برآشفت و سلاکات اورا رد کرد و بر زبان حقیقت گفت شعر که اگر
رسم شاهان نکوید سپهر • بدین گشتی ایمن ز کیهان دگر • بفرمودی تا مرتب زانش • بدادنش کردی جدائی بجهد •
ازین تکیه صورت غضب فرمود و چون کسی را سعادت مساعدت کند بنصیحت نیک اندیشان عمل نماید
هر چند خواستیم که ایلدرم بایزید از خواب غفلت بیدار کنیم تا بجهاد اهل اسلام از سیاست سپاه بهرام

انتقام

انتقام مصون و محروس ماند چون خدای میخواست فایده بران مترتب شد چونی برمزاج والی سیواس
چه اگر کوچ قرا یوسف را میفرستاد و قلعه کماخ تسلیم گماشتگان ما مینمود هم او هم مملکتش از حوادث
دوران سالم و محفوظ میماند بحمد الله که قلعه کماخ بهمت در تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون باید که تو
که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا نمودی و از مقتضی نفس بتجاوز جایز داشتی پای ثبات استوار داری
شعر اگر مرد جنگی بیفشار پای • من اینک رسیدم نگهدار جای ذکر عرض لشکر و مراجعت
فرستادگان قیصر چون عزیمت خسروانه بجانب روم تصمیم یافت از پایه سریر گردون اساس فرمان
صادر شد که لشکریان در صحرای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشته که برابر ظفر قرین باوج
برین رسیده بود نشست عساکر منصور فوج فوج مانند دریا در تموج آمدند و گروه گروه مثل کوه از
جای خود جنبیدند همه تیرانداز و شمشیرزن و از فرق سر تا نعل تکاور غرق آهن و هر فوجی از ان افواج
در مقابل خداوند تخت و تاج می آمدند سرداران پیش پیش ایشان آمده زانو زده و اسب می کشیدند و زبان
بدعا و ثنای و تهنیت میگشودند و چون نوبت بامیرزاده محمد سلطان رسید که دران نزدیکی از سمرقند
آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر بر امثال آن نوع جوانان نیفتاده بود و دیده کوا
بزیب و زینت آن فوج کمی ندیده شاهزادگان جوانبخت فرموده بودند که هر فوجی از لشکر رنگی دیگر جداگانه
جمعی را مجموع اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و چماق و غیر ذلک از علم و جبار اشیا سبز بود گروهی
را سرخ و فرقه سفید و زمره زرد ابلق پوش و تمامی زره و جوشن پوش مانند خضر در جوش و خروش آمده
و امیرزاده مشار الیه سپاهی چنین بعرض گاه آورد و حضرت صاحبقران شرف اجلال ارزانی داشت
و چون اول بامداد تا آخر شب طبقات حشم خود را در نظر فرمان فرمای امم جلوه داد و یرلیغ جهان
مطاع صدور یافت که فرستادگان روم را سوار کرده تا آخر صف رسانند و طارمان بارگاه
فلک اشتباه مقتضی فرموده مجموعه را ایجاز از مشاهده کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر و تجمل آن
ایشان دود دهشت و حیرت بدماغ برآمده و خوف و خشیت بر ضمایر اکناف استیلا یافت
روز دیگر حضرت صاحبقران والا گهر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن داد و گفت
با ایلدرم بایزید گویید که چون آن غزا و رسم جهاد در مملکت تو ثابت موافق مزاج ما نیست که آن دیار
را از آسیب لشکر منصور خرابی رسد با اینهمه طریق مدارا و مواسا سلوک میداریم اگر متعلقان طهرتن را
بفرستی و یکی از فرزندان خود بجانب ما روانه داری از جهت خود او را گرامی تر داریم و غبار وحشت از
میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد تا مردم آن دیار بفراغ بال و سکون خاطر بغزای کفار روم

و جمع معاندان فاش فاحش و مشغول شوند نفیس است که چون همه بدین منوال باشد برکت آن بروزگار
سکنان و اهل کرده و السلام علی من اتبع الهدی ایمان مراجعت نموده منهیان بسمع اشرف اعلی
رسانیدند که درین حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بتبارک و درانجا طایفه از جاغانیان متحصن شده اند
و بمتانت حصار دم از تمرد و عناد میزنند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق
متوجه آن صوب گردند و در تخریب و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند و امرا بامتثال
امر مبادرت نموده با طایفه از بهادران سپاه روی بدان جانب نهادند و چون بقلعه رسیدند بنیران
محاربه اشتعال یافت و نقبچیان بکار خود مشغول شده دیوار حصار بینداختند و لشکر نصرت شعار
بتیغ آبدار جماعت اشرار بدار البوار رسانیدند و عمارات را با زمین هموار ساختند **ذکر توجه**
برگزیده عالی ابد جانب قیصریه و انگوریه در حوالی سیواس جمعی که از طرف توقات ساکنان آن دیار وقوف
داشتند بعرض همایون رسانیدند که قیصریه گروهی و حشری کرده و [illegible] بتوقات آمده و سر آب گرفته
خسرو فلک تمکین عنان گشت و اقتدار بطرف سایه منعطف گردانیده براه قیصریه در حرکت آمد و آن نیم
سلیمان شاه با لشکر انجم اشتباه در مقدمه بآن صوب روان ساخت و علی سلطان نواحی را
از تقبچیان و نشانداگان [illegible] که لشکریان از قیصریه میروند و لشکر و موکب همایون از
شش منزل سیواس بقیصریه رفته و جناح عدل و احسان بر رعیت آن مملکت گسترانیده چند روز در آنجا
توقف فرمود و طایفه پناه به نقبها و سوراخها برده ارباب جلادت تعاقب نموده همه را
از زوایا بیرون آوردند و انچه داشتند غارت کردند و چون وقت رفع محصول آن سرزمین بود
بموجب فرمان شهریار عالیمقدار از سپاه مورشمار جماعتی بانبار غلات آن دیار مشغول شدند و تعداد آن
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین بقراولی از پیش روان شوند
و آنحضرت با بقایای سپاه از قیصریه بجانب انگوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و منازل قطع
نموده روز چهارم بنواحی قراشهر مضرب خیام لشکر بهرام فر گشت و درانجا خبر رسید که قراولان
سپاه لشکر ایلدرم بایزید رسیده اند برحسب فرموده شاهزادگان و نوئینان و سایر سپاه منصور
فرود آمدند و مراسم احتیاط مرعی نموده برگرد خود خندق کنند و حضرت صاحب قران دولت یار
امیر شاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و او در ظلمت لیل متوجه جنیل دشمن گشت و از حد
قریب ده فرسنگ راند و قریب صبح نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسید و در کمین گاه استاد
چون قراولان دشمن از قبول پای بیرون نهادند بران جماعت حمله برده حربی صعب روی نمود و چون

قیصر مطلع شد که عددی اندک از سپاه نصرت بزرگ پای جرات بیرون نهاده اند بر خاطر او گران آمد
و ده حضرت هم بجیش مقاتلت گشته امرا و سرداران سپاه خود را در محل عتاب و خطاب در آورد و هنگام
آفتاب فصل حمل که متوجه شهر شدند و امیر شاه ملک معروض فرستاده صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید
معروض رای صواب نمای حضرت صاحب قران گردانید و حضرت صاحب قران دوران با امرای مجلس کنکاش
خواجه و شیخ علی بهادر و جهان تیمور و برادرش مراد و اله خواجه و امیر حسین قوچین و سلطان ملک
مراجعت نموده شب هنگام بدرگاه خسرو کامیاب رسیدند شاهزادگان و امرا مصلحت مشورت گفت که
درین مقام آسوده شوید تا چهارپایان از کوفت بیرون آیند انگه میان مملکت یاغی درآییم و غارت کنان
میرویم و باطراف و جوانب ایلغار میفرستیم تا ایلدرم بایزید از سرحد [illegible] از عقب ما درآید بعد
از قیل و قال حضرت صاحب قران همان رای را مرجح داشته معاودت پای در رکاب همایون آورد
و امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار در یورت توقف فرمود و امیر برندق بمقتضای حکم واجب
الاذعان و دیگر امرا پیشتر بجانب انگوریه رفتند که اگر از جانب دشمنان متوجه شوند سرراه بر ایشان
گیرند و لشکر پیاده برحسب فرموده با امرا موافقت نمودند و در راه جا بجا [illegible] میروند و با فوجی از
[illegible] ملاقی شده دو کس را گرفتند یکی را کشتند و دیگری را مصحوب خویش ساختند و در آن
شب پسر قیصر با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و بخبر از قراولان سپاه نصرت پناه گذشته در [illegible]
پنهان شد و ایشان چون بوقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند با آنکه شکست
[illegible] بودند و با هزار نفر جنگ در مقام جدال و قتال آمده جنگ کنان بسوی قبول خود روان
شدند و در میان چون از دور سیاهی سپاه شاهزاده [illegible] منهزم شدند و امرا و
پیادگان چراگاه را از تحجر چاه و احداث میاه مشغول شدند و امرا از پیش بانکوریه راندند و غارت
ایل و الوس کردند و نواحی را غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد
و رایات فتح آیات بعد از سه روز بانکوریه رسید و در آن اولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرای
خود بانکوریه فرستاده بود که بمحافظت قلعه انجا که بحصار گردون پهلو میزد قیام نماید و یعقوب در
در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال شد و حضرت صاحب قران روز دیگر برکت عالم
نوروز سوار شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط درآورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت
شعار روی جرات بتسخیر حصار آوردند و ایشان برحسب فرمان پیش رفته بنیران محاربه و مقاتله
اشتعال داشته و نقبچیان نقب زده آب خندق بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت [illegible] توکل

یاورچی و بیشرو شهسوار و غیرهم برجی از بروج عروج کردند و نزدیک بان شد که قلعه مفتوح گردد
ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با جنودی زیاده از حد و اغراق از عقب آمده بحوالی رسیده است
و حضرت صاحب قران باردوی همایون بازگشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان فرود آمدند و در جنب
مثال لازم الامتثال لشکر کوچ کرده مقدار یک اسب تاختن پیش رفتند و از عقب آب که گذشته بوده فرود
آمدند و جانب رعایت حزم برای معسکر خندق کندند آنرا بحصر و منعه استوار ساختند و بر عمر لشکر اردوم چشمه خورد
در دامن کوهی واقع بوده و در آن کنار ای بجز از آن آب نمی شد و بیابان روی روز اختفا پذیرفت و صحرای آن
هنگام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند صاحب قران فرمود که طایفه رفتند و بنجاسات و قاذورات
را مانند طبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و کدر گردانیدند و حضرت صاحب قران صافی طویت با کبر جمعیت
در آن زمان که مردم بر بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح
و نصرت مسئلت نموده و توکل بر فضل الهی نموده اصلا اسباب ظاهری بخاطر در نیاورد و **شعر** ای همه
هستی ز تو پیدا شده ۰ خاک ضعیف از تو توانا شده ۰ چاره ما ساز که بیچاره ایم ۰ گر تو برانی بکه رو آوریم

ذکر تعبیه لشکر صاحب قران سعادت قرین و آرایش سپاه روم و در کوب بردن پادشاه عظیم الشان

بامدادان که از مهب خشم دلیران فروز جنگ دشمن سوز دل ترک رومی روز در طپیدن آمد صاحب قران
ستوده مآثر بر کوب جمیع عساکر فرمان داده قول همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش گرفت و لشکر جرار
بفر اقبال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان سر مباهات بر افراختند و امرای عظیم مکان مثل
امیر سلیمانشاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغی بوغا و سونجک بهادر و دیگر امرا در خدمت شاهزادگان
مقرر شدند و قشون ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و جلی سلطان تواجی و موسی طغی بوغا و از جانب
برانغار رایات شاهزاده دولتیار و امیرزاده میرانشاه باوج مهر و ماه رسید و امیر شیخ نورالدین و امیر
و امیر برندق و جلی قوچین و امیر طغرتق و مبشر و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عمر
تابان و امیر شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده کمر بستند و قشون ایشان را شمس الدین [illegible]
و امیرزاده احمد بن عمر شیخ و شهسوار و جلال باورچی بوده و از دست راست قول قایان بیک و یوسف
منول و یوسف اهری و حاجی بابا سونجی و اسکندر هندو بوقا و جلی تواجی اردی و دولت تمور و حسن الحکیم
و محمد قوچین و دیگر دلاوران قرار گرفتند و چهل قشون از سپاه را در سایه رایت ظفر پیکر بداشت
که اگر جایی کمک احتیاج شود جمعی از نامداران بدان صوب روی آورند و چند زنجیر فیلان کوه پیکر از غنیمت
غنائم هند در اردو مانده بود همه با اسلحه گوناگون آراسته نفط اندازان و کمانداران بر آن نشسته در پیش

صفوف باز داشتند و از آنجانب ایلدرم بایزید باز آراستن لشکر خود از فوج و جنیا خان و غیره تک روانب
و اولاد و اقربا و طبقات حشم و انواع خدم خود را در محال مناسب جای داد و از آنجمله پسر لاس فرنگی
که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از مردم فرنگ در مقابل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده
بودند و درین حالت مترنم شدند **شعر** ظاهر و باطن چراغ انکاوت سوختیم ۰ هم درون با تو کی داریم
هم برون کی ۰ و عادت افرنج در پوشیدن جوشن چنانست که سرتا پای خویش در آهن نهان
میسازند که بغیر چشم عضوی پیدا نیست و بندهای آنرا بر پشت پای بسته قفل مینمایند و تا قفل نگشایند
جبه و خود از ایشان جدا نمیشود و در مقابل میسره پسر بزرگ خود سلیمان چلبی باز داشت و خود در قول
ایستاده و سه پسر خود عیسی و موسی و مصطفی را پس پشت خویش جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد
او بود و عظمای امرای روم مثل تورح پاشا و جنیدی بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن آقا
و سروفه و امیر یونس و یعقوب و یوسف و اهل طریان تاج پسر ایلدرم بایزید و احمدی و پیر طاهر
و محمدی و مقبل و غیرهم هر یک با گروه انبوه از لشکریان بجای خود قرار گرفتند و قیصر با قامت همچو
و ارباب شجاعت و صراحت روی کین بمیدان رزم آورده بکل و سلیح در حرکت آمدند و جانب سلطانی
سواره و پیاده سرها در سر کشیده ایستادند و از جانبین کوس کورگه زده نهوران انداختند
شعر برآمد بانگ کوس و نای ۰ دو کوه آهنین جنبید از جای ۰ بدرآمد هزاران آهنین تن
نهان کرده چون آتش در آهن **گفتار در محاربه حضرت صاحب قران با قیصر روم و وزیدن نسیم اقبال
بر رایات ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید** چو شد قلب و جناح مرد و صف راست ۰ فغان از کرنای
و کوس برخاست ۰ صاحب قران بر رسم معتاد و آیین مستمر پیاده شد و روی ضراعت و افتقار
بدرگاه قادر مختار نهاده از بارگاه مالک الملک استمداد بر معاندان و استعلا بر مخالفان مسئلت
نمود و چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه گر آمد و روی آرزوی بی نقاب [illegible] دور من
تشابه شده بود و رکاب حضرت اقتاب را بپای مبارک مشرف ساخته سوار شد و توکل
کل بر آفریننده جزو و کل کرده متوجه مصاف گاه گشت و فرمان داد که لشکر فیروزی سمات نهال
وجود اهل جلادت و عناد [illegible] منقطع سازند و به تیغ آتشبار خرمن غرور و پندار ایشان را بسوزند
بهادران نصرت شعار شمشیرها کشیده و بازو گشاده پیش رفتند و بر دلان روم نیز پای جلادت
در میدان مقاومت و مدافعت نهادند **شعر** دو لشکر چون دو دریا بحث درهم ۰ هزاران
کینه جو آویخت با هم ۰ سر گشته تراز وی بلا سنج ۰ همی بود در سر شیر افکنان رنج ۰ ز هر سو شحنهای عمر

شیران بر دم تیغ بران دلیران • زجا کا چاک خنجر سینها چاک شده و الماس کرک از کتفها پاک کنده
جنگ جویان سپهدار • بروی آتشی از تیغ دوبار • دران معرکه نوخاسته امیرزاده پیر محمد از قبل برانغار
حمله آورده با لشکر مردم آزمای کشش و کوشش نمود و جانغار مخالفان را که قلبش پسر چلبی قیصر سلیمان
چلبی بود از جای برداشتند و امیر جهانشاه و امیر عثمان عباس نیز داد مردی و مردانگی داده
دست چپ دشمنان را تمام درهم شکستند و کریجی که از دیگر اولاد پادشاه روم فرزند شجاعت و کیاست
امتیاز داشت از مراسم دلاوری و جلادت نکته نامرعی نگذاشت و چون مقاومت با بهادران
موکب همایون از حیز حرکت و قدرت خود بیرون بود دست از جنگ باز داشت و با مردم خویش روی
از معرکه بر تافته راه انهزام پیش گرفت و بسلامت از میان بدر رفت و از قبل برانغار امیرزاده
سلطان حسین چون شیر ژیان و پیل دمان با طایفه از دلاوران روی جلادت بمیدان نهاده و از
برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان زده و امیرزاده پیر محمد سلطان بعد از طلب رخصت
از آنحضرت بدو جانغار شتافت و در دریای هیجا غوطه خورده و کشتی حیات مخالفان را در غرقاب
هلاک افکنده و بسر راس اوزچی که برانغار رومیان معاضدت او مانند سد اسکندر استوار و محکم بود
با دلاوران اوج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و چند نوبت از طرفین حمله کرده
یکدیگر را برانداختند و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده دمار از روزگار ایشان برآوردند نظم
زمین گشته جنگهای خونریز • بخون همرنگ دلاوران تیز • خدنگ شیر مردان سینه خسته • ز قبل ایران
در خون نشسته • روان تیک اجل هر سوی چون تیر • گرگرد جنگ کرد از اختران گیسه • و در آن
معرکه چندان باده کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده اسکندر و امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ و امیر شاه ملک و بهادران برخاش جوی قول پیش انداخته و بازوی شجاعت مردانگی گشاده
بسیاری از اهل روم باستعمال تیغ مردم خوار شمشیر در لجه فنا غوطه داده و چون آثار ضعف و فتور
بر صفحات روزگار ایشان خلاف و شقاق ظاهر گشت اشاره علیه فرمان فرمای با استحقاق معاد و
پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و نوئینان یکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر نهند و از سپاه
ظفر پناه پیاده امیرزاده و امیر شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی
سیف الدین و دیگر امرای تکمن و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمانشاه و رستم طغا
بوغا و دیگر شیران بیشه وغا از جوانب باتفاق حمله کرده و نیران قتال مرتبه اشتعال یافت که دل ارام
خون آشام برین رواق فیروزه فام بر شکال معرکه بسوخت و آتش حرب چنان برافروخت که گرد

زمهر

زمهر رحسکم گره ناری گرفت مخلص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان برانغار قیصر را از جای
برگرفت شش قوشون از سپاه انتخاب بر نوازش سته که محل ایشان بود برآمدند و ایلدرم بایزید و روی مبارزان
نگاری واردرمیان گرفته قیصر بقیه آن روز بهر نوع که بود سپر مخالفت بر سر کشیده پای تجلد بیفشرد
و بهادران روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت او را از جمله واجبات شمردند و هنگام
زوال آفتاب از او اضطرار ناخنخت دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب شدند و پای در
بادیه فرار نهاده حسکم انداز آن تیرباران کردند و جمعی کثیر را بخاک مذلت و هوان افکندند و بسیاری از
گریختگان از تشنگی نقد روان بسپردند چه خورشید در برج اسد بود و هوا بغایت گرم و در آن
مرحله آب یافت نمیشد و چون همی چنان که طراز فتوحات عالم و سلاطین گردون اقتدار تواند بود روی
داد حضرت صاحب قران مؤید منصور در عین کامرانی و سرور از آنجا مراجعت کرده باردوی همایون
نزول کرده بادای شکر و سپاس واجب الوجود همت و بخشنده بی منت قیام نمود و شاهزادگان
و امرا و نوئینان بتقبیل قوائم سریر سلطنت مصیر شتافتند و زانو زده و زبان تهنیت باداء آن
فتح نامدار گشادند و در روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه تلاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق
افتاد و چون رومیان منهزم گشتند و قیصر از معرکه بیرون رفت جمعی از بهادران بتحریک عنان
نموده بسر در پی ایشان شتافتند و سلطان محمود خان با ایلدرم بایزید رسیده قصد گرفتن او کرد
و همان زمان دست بسته او را بدرگاه گیتی پناه آوردند و در تواریخ مسطور است که آنحضرت چون
بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را گشادند و بحرمت درآوردند اما مسود اوراق از والد
خویش شنید که سیدی احمد ترخان چنین گفت که من در بارگاه فلک اشتباه حاضر بودم که یکی از
خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته بر در بارگاه آورده اند رخصت شد که او را بمجلس همایون
آورند استادگان پایه سریر اعلی بفرموده عمل نمودند و چون چشم مجسته خاقان مؤید مظفر بر قیصر
افتاد نخست کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دستش واگشادند و در
جلوس ارزانی داشت فی الجمله چون عرق لطف و مرحمت صاحب قران عالمکش در حرکت آمده ایلدرم
بایزید را نزدیک خویش نشاند و با او بزبان عتاب که مقرون بر فق بود خطاب فرمود که هر چند
نیک و بد منوط و مربوط باراده قادر خیر و شر است و هیچکس را بر اده اختیاری و اقتداری نیست اما
از روی انصاف و راستی در عالم اسباب سبب این همه محنت که بتو رسیده خود بوده شعر اگر
خارست خود کشته • و گر پرنیانست خود رشته • بارها پای از حد خویش بیرون نهادی و بر چند قضیه مبادرت

نمودی که هر یک باعث بران چند کرت لشکر بجانب تو کشیم و تحمل میکردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای
می آوردم که مبادا از عبور سپاه منصور غباری بروزگار مسلمانان و غازیان این دیار رسد و از خاطر
داشتم که اگر نصیحت می شنوی و در جوابهائی که از تو التماس کردم مضایقه نکنی اطفال و لشکر و گنج
و کلیم و هیچ از تو دریغ کنم و با اینهمه تمکنترا معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع شود و استیلا
و تمکنی و تسلطی که باری سبحانه و تعالی مرا ارزانی داشت نصیب تو می شد از آثار سخط و غضب تو چه
معاملات با او اتباع و متعلقان ما میرسید لیکن شکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داد کرد و امن کرده
در باره تو و اولاد و منتسبان تو جز خیر و نیکوئی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه بخود
راه مده و ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال پیش افکنده بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود
و گفت فی الواقع خطا کردم سخن چون شما سعادتمندی نشنیدم اگر حضرت صاحب قران رقم عفو و اغماض
بر زلات بنده محروم کشد من و فرزندان تا زنده باشیم پای از دایره مطاوعت و متابعت بیرون
ننهیم و هر آنچه مقدور و ممکن باشد وظیفه خدمتکاری و جانسپاری بجای آوریم و حضرت صاحب
قران نوازش بسیار او را خلعت پادشاهانه پوشیده خاطرش را بوعدهای جمیل مطمئن گردانید
قیصر چون آن نعمت و مرحمت ملاحظه کرد بعد از اداء وظیفه عرض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی
در معرکه با من بودند و از حقیقت ایشان دغدغه عظیم بر من مستولیست مامول آنکه فرمان عالی نفاذ یابد
که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسانند تا بنده نوازی منتظم گردد
بالتماس قیصر مبذول افتاده فی الحال تواچیان حسب فرمان جلیله باطراف و جوانب روان شدند
و بعد از چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه عالم پناه آوردند و خلعت پادشاهانه خاصه قیصرزاده را
تکلف خاص جامه‌ای است و پیش بدو فرستاد چه در آن اوان قریب منزل مجتمع و کامی تکلف
جهت قیصر نصب کرده بودند و جشن و بایزید همینانی بنا بر فرمان واجب الاذعان حضرت
صاحب قران ممالک ستان مخالفت و مرافقت او قیام می نمودند ذکر فرستادن حضرت صاحبقران
لشکرها باطراف مملکت آل عثمان و ارسال فتحنامها بجانب ممالک محروسه چون شهریار ممالک ستان از بعد آن
رزم مظفر و منصور کوچ کرده در مرغزار انکوریه نزول فرموده یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده
مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را به علی سلطان قواچی سپردند و گماشتگان دیوان اعلی موجب شاه
تحصیل و توجیه مال امانی انکوریه قیام نمودند و فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده سلطان محمد میرزا
که بحکاه قیاصره بود توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و شیخ نورالدین و دیگر امرای فوجی ضبط

مال آن ولایات قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نوئینان تا کنار دریچه که بغاز اسکندر مشهور است
تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیرزاده
رستم طغی بوغا و سید خواجه و شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران متوجه جانب
قونیه و آن شهر شدند و علائیه و عادلیه کرده مجموع بر حسب اشاره جمیع خانان خونیت باطراف و لایات
روم متعلق گردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت یرلیغ جهانمطاع صادر گشت
که چند فتح نامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تقریر و تحریر کشند فتحنامه فراغت شعار در بیان ساحل
بردو و مصحوب ایلچیان قمر سیر بممالک ایران و توران روان ساختند و فتح نامه پیش خواتین
و آغایان سلطانیه فرستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند نزد ولد امیرزاده عمر شیخ از سال و یکی
بکابل پیش امیرزاده جهانگیر و یکی بشیراز پیش امیرزاده رستم و مجلس ترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم
و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و کرجستان و کردستان و
و کیچ و مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و سایر بلاد و امصار فتح نامها ارسال
نمودند و در آن سال خواجه غیاث الدین سمنانی ضابطه مال یزد بود و از مال دیوان اعلی در پیش شهر یزد
عمارت ساخت و در حین اتمام آن خبر فتح روم رسیده آن را دار الفتح نام کرد و بدان استبشار یافت و یکی
از غلام روی زمین بزار خانه‌ها آن تکلف و آیین گستان می داد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که
امیرزاده خلیل سلطان با لشکریان بسرحد ترکستان رود و در آن نواحی مراسم احتیاط مقدم رساند
و امیر برندق و دولت تیمور تواچی ملازمت رکاب الحجاب مامور شدند و چون در آن ولا امیر اقبوقا در خدمت
بجوار رحمت ملک غفور پیوست و حکم شد که امیر مضراب در موکب شاهزاده مشار الیه بخراسان رفته
دیار توقف نماید و بر مقتضای فرموده عمل نمود و حضرت صاحبقران دولتیار از نواحی انکوریه در حفظ
و تائید آفریدگار نهضت فرموده بعد از قطع شش منزل به سوری حصار رسیده و بالای قلعه بر آمده اطراف
و جوانب آنرا احتیاط نمود و جلگاه آنجا از نزول موکب همایون سبز گشته دوار کشیده و در فضا
این احوال صاحب قران گردون توان دولت پرور امیرزاده شاهرخ را با ده تومان لشکر ظفر اثر
بطرف کول حصار و استانوس فرستاده و نفس همایون متوجه کوتاهیه شده
شهری دید در غایت خوشی و زیبائی متصف بطیب هوا و مشتمل بر جلگاه و میوه‌های خوب بسیار
و معروف بچشمه‌های آب خوشگوار لاجرم مدت یکماه در آنجا توقف افتاده و ارباب و اهالی آن ولایت
با بشارت جمله خلعت امانی پوشیده و مال امانی بخزانه عامره رسانیدند و مبلغی خطیر از مال تموزتاش کم از

کونامیه بود ضمیمه آن شد و رای صواب‌نمای ممالک‌آرای بجانب وصول کونامیه امیر شاه ملک و امیر
عبدالملک و حاجی سیف‌الدین و دیگر بهادران شجاعت آیین را با فوجی از سپاه ظفرپناه بطرف کوزه
و نواحی ایلی و شهار روان فرمود و چون تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه
کواکب مواکب گشت رای شهریار حرب و مجمع اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بوجود شاهزادگان
فلک‌مواکب و امیرو چین زینت گرفت امرای عظام و نوئینان عالی‌مقام در پایه سریر اعلی ادب
تمام نشستند و ساقیان گل‌اندام باده‌های رنگین در جامهای زرین و قدحهای بلورین ریختند و مغنیان
خوش‌آواز نوشانوش شراب و نوای نسیم مجلسیان این گنبد ازرق پوش میرسانیدند و در
خلال این احوال لشکر ظفر دلیل با غنائم و اطراف تاخت برده بودند و چندان غنیمت و [illegible]
افتاده که رسم آز و نیاز از میان برخاست **ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن**
از اردوی همایون صاحبقران چون شاهزاده جوانبخت نوئینان صاحب افسر و تخت بجانب برسا
روان شد و پنج شبانروز چنان بتعجیل براند که از سی هزار سوار که ملازم رکاب آنجناب بوده
از چهار هزار کس بیش بر شهر برسا نرسیده و پیش از وصول شاهزاده سلمان چلبی بکنار رفت و از خزاین
آنچه از وی میتوانست برگرفت ولی توقف در رفته و جمعی از اعیان مملکت که با اسپان بر بالا که در دامن
کوه واقع است و طایفه ارباب حشمت و [illegible] بساحل دریا گریخته بودند از آنجمله شیخ شمس‌الدین محمد جزری
با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس‌الدین محمد فناری و دیگر اشراف و اکابر تمام از شهر بیرون
رفته بودند و عساکر منصور بکامل گروه همه را دریافتند و رسم غارت با ایشان [illegible] مثل [illegible]
صحرای کرد به شیخ جزری رسیدند و او و پسرش را گرفته پیش شیخ نورالدین آوردند و دو دختر قیصر در
شهر محفوظ گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید جهت پسر خود مصطفی خواسته بود در برسا
اقامت داشتند و مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتاده و از آنجمله که قرا یوسف ترکمان از بیم سطوت
لشکر صاحبقران گریخته پناه بروم برده بود بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا روزگاری گذرانید
و چون آوازه وصول رایات فتح آیات بقیصریه مسموع او گشت گریخته بجانب حله و تا عرب رفته و در آن
اوقات که امیرزاده محمد سلطان به برسا آمد آن شهر عالی [illegible] و منازل [illegible] مسلم و محفوظ شد و امیر شیخ نورالدین
بقلعه درآمده خزاین قیصر را که مشحون بود بزر نقد و جواهر و اجناس [illegible] بتصرف آورد و بوسیله کان
دیوان اعلی سیف‌الدین [illegible] تفصیل آنرا صفحات دفاتر ثبت کرد و بعد از انضباط اموال لشکر
ظفر دلیل عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند و ابنیه بسیار که از چوب [illegible] ترتیب یافته

برپا

بر پا شده بود با آتش سوختند و بعد از رسیدن این سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان
بصوب ساحل بحر روان شد و امیرزاده ابابکر با دو هزار سوار از جانب راست بطرف ازنیک شتافت
که از شهرهای معتبر روم است و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال و سوری از سنگ تراشیده
در نهایت رفعت و استحکام و بر در یک دروازه‌اش بحیره‌ایست که دور آن دو روزه راه است و آن
حصار نزدیک بگذر استنبول واقع است و امیر سونجک بهادر با فوجی از جیش منصور [illegible]
گذار بسوی دست چپ بصوب [illegible] و دریا کنار روانه ساخت و امیرزاده ابابکر چون به ازنیک رسید
سلمان چلبی آنجا که اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت شهر را گذاشته از آب [illegible] گذشت و با [illegible]
گریخت و کوچ و متعلقان او بذل اسیری گرفتار شدند و چون لشکر ظفر اثر ازنیک و آن نواحی بپرداختند
امیرزاده ابابکر کیفیت حالات را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانید و او در آن اوان
مزاج مخالف را بضرب حسام اقبال گردانیده بود و شاهزاده‌ها الیه بعد از استماع خبرهای خوش
[illegible] چنین نمود که باردوی اعلی بودند و فتح ازنیک و گریختن سلمان چلبی بجامع جلال رسانید
و امیرزاده ابابکر آق سلطان را در کارگر [illegible] و میان برسا و کونامیه که هم [illegible]
و بیشه‌ایست بسیار درخت از تنگنای اشجار که وهم ترکمان از طرایق آن راه بیرون شدن نداشت
چون فرستادگان شاهزاده به آن بیشه که طولش چهار فرسخ بود درآمدند خطا خان که به آنجا پناه برده بود
فرصت غنیمت داشته از اطراف و جوانب ایشان درآمدند لیکن بنیروی دولت قاهره محمد [illegible]
و ابراهیم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با بقیه از صد نفر [illegible]
بقدم وقار و ثبات ایستاده بازوی جلادت شعار باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان گشادند
و [illegible] را منهزم گردانیده بتعجیل راندند و در کوتاهیه بخدمت [illegible] حاضر شدند و [illegible]
امیر شیخ نورالدین از خزاین قیصر طلا و جواهر و [illegible] جدا کرده به شمس‌الدین الماغی سپرده و [illegible]
که هر یک خود را بمرتبه افزون از رستم و اسفندیار میدانستند باردوی اعظم آمدند و در کوتاهیه
بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر سرافراز گشتند و آنها را بموقف عرض رسانیدند و امیرزاده محمد سلطان
از مرغزار [illegible] کوچ کرده از آن دیار معاودت نموده در برسا آمد و امیر سونجک در [illegible]
مراسم غزا و امکان [illegible] بتقدیم رسانیده و ساحل را غارت کرده در برسا بموکب شاهزاده
پیوست و پیش از وصول امیرزاده ابابکر [illegible] که محاسب [illegible] از ضبط او [illegible] نظر رسانیده
بود و بعد ملاقات امیرزاده محمد سلطان استعداد یافته بود و شاهزاده‌ها الیه از آنجا کوچ کرده به [illegible]

بجکی شهر که متصلست بهرات فرود آمد و امیرزاده ابابکر را بشارت شد بالکای فتح قیصر را در جانب کاخ
در آورده و ذکر فتح تنگر که از ان لشکر کی بنهضت حضرت صاحب قرانیت از کوتاهیه امیرزاده سلطان
حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغا بوقا و دیگر سرداران و امرا که بجانب ذهب
برسم ایلغار شتافته بودند ولی بیک ترکمان را با قبه غارت کرده و آن شهر و قرا و امصار دیگر فتح نمودند و بر
اهالی آنجا مال امان حواله نمودند و چندان اسب و شتر و گوسفند بدست آوردند که از اندازه آن لشکر بیرون
خارج آمده و شهر بایزید و آن سرزمین مفتوح شد و از اربابان آن مملکت مال امانی خواستند و امیرزادگان
در قلعه تنگر اقامت ساختند اولیا ساز گرفت و مجموع را بدرگاه همایون فرستادند و امیرسید خواجه
و شیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان مذکور بطرف ولایت ادرنه توجه نمودند و مجموع آنولایت تا کنار
دریا غارت کردند و جمعی کثیر را بقتل آوردند و در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با خزاین و دفاین قیصر
وزن و فرزند و متعلقان و کنیزان او بجملگی بدرگاه عالم پناه آمد و غنایم را بموقف عرض رسانیدند
و مراجعت واضح شد که زن قیصر بوده دختر لاسن اوغلی بادشاه و ساير غلامان پیش شاه صرب و شاهزاده
و از بکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت روزگار گذرانیده بود بزمره اهل ایمان
و عرفان آمده و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله گویا گردانیده و شیخ شمس الدین
محمد جزری را که امیر اعظم خونشاه بدرگاه عالم پناه رسانیده بود مقرر شد که باتفاق امیر مضراب کاتب
مصر روند و در این اثنا ارودوی همایون در ییلاق بوده و در خلال این احوال امیر جاملک که بطرف کرمیان رفته
بود و مهم و ورود امت را محصل ساخته و وجه امانی فراوان از آن جهت یافت فراوان و صنعت لشکران مولوکب سعادت
نشان پیوست و علی بیک در باب سر راهی معروض داشت که امیر شاه ملک منکف که از جهت کمر و تجبر
سید خواجه از رکاب حضرت فرمان تخلف نموده ام و باشکر رفته آن حضرت در غضب رفته که شاه ملک را
بر صد آن داشته که امثال این سخنان بگوید و فی الحال تواچی نزد او فرستاد که برفور متوجه شود و اگر خلاف
در مملکت بایجا شده و امیر محمد ارشن را از قونیه و لارنده و ... و علایه و مضافات و ملحقات آن
ارزانی داشت و ایالات آن شهر را ضمیمه آن ساخته و بهای دیگر مملکت مذکوره در تحت تصرف امیر محمد
و اولاد او بماند و چون مدت کماه صاحب قران محجاه در کوتاهیه بجمع ارودوی همایون بگذرانید
و در خلال آن قرار گرفت حفظ و حمایت آفریدگار جهان از آن جا کوچ فرموده روان شده و امیرزاده
محمد سلطان امیر شمس الدین عباس را از شهر بورسه ضبط اموال تعیین فرموده و خود متوجه درگاه
کیتی پناه شده و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک ملازم رکاب عالی بودند و در

اثنای

راه بار روی کیهان پوی بوسته غبار گیت جهان بحای ... و شاه ملک لوا تو تبای ... و بیشتر شتافتند
و پیشکشهای لایق نظر کیمیا اثر رسانیدند و در آن اثنا قهر ... از قتل جنابن قور و برادرش که چندین گناه
از ایشان صادر شده بود فرمان داد و بشارت چند نفر خواجه پرست که پسر جنابن قور و دیگر برادرانش
در هر جا که و اندار قصر ایشان بفرستند و بموجب یرلیغ جهان مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
ابابکر با امرا و اتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در پسا نزول کردند و در شهر بوا فرق محمق شدند
و رایات عالیات بجانب شهر الغ در حرکت آمده و از قصبه گذشته در حوالی تو ساش کیمر غزاری نهایت
مفرب خیام دولت و اقبال گشت و نخوت و سیاست تقبل خواهد فرمود که حکومت این شهر تعلق بداد
فرمان داد و در آن فضای جان افزا الحکم لله ثبت بخش ممالک ستان مجلس بزم را چنان آراستند که رشک
گلستان ارم و نمودار روضه رضوان بود ساقیان حور وش با رخسارهای چون آتش آب چون
در قدحهای بلورین ریخته چون اثر شراب در دماغ شیخ و شاب بدید آمد حضرت صاحب قران کامیاب
قیصر را طلب داشت تا چنانچه در روز رزم هیبت دلیران مشاهده کرده بود در ایوان بزم حیات بلیران
ملاحظه نماید و خاطرش از منزل وحشت بمقام الفت گراید و چون قیصر بمجلس درآوردند بانواع نوازش
و مواعید جراحات سینه آتش التیام پذیرفت و کیسه آمال و امانی او از نقود الطاف و اعطاف خسروانه
مملوگشت و تاب زندگانی کامرانی ... لاامال غبار ملال از حاشیه ضمیرش محو شد و بوعده لازم الوفا
تنفیذ ملک برنج و زحمت او بروح راحت تبدیل یافت ذکر ارسال ایلچیان باطراف و ذکر تابعی که در آن نواحی
واقع شده و شرح بعضی حالات حضرت صاحب قران نصرت قرین مولانا نورالدین احمد پسر شیخ شمس الدین
محمد جزری را برسالت مصر نامزد فرمودند و بشارت که بنصرت الهی و عنایت پادشاهی مملکت روم در تحت
تصرف و تسخیر بندگان درگاه ما قرار گرفت باید که خطبه و سکه ولایات مصر و شام باسم و لقب همایون
ما زیب و زینت یابد و اطمیش را در زمان بدرگاه عالم پناه روانه گردانند و اگر در این ابواب تغافل جایز دارند
یقین دانند که رایات نصرت آیات بعد از مراجعت دیار روم متوجه آن مرز و بوم خواهد شد مصرع مرد از دل
و اشنم گفتم تو دانی بعد از این ● و قد اعذر من انذر ● و چند کس دیگر با شیخ نامزد مصحوب شیخ زاده
متبادر ایلچی گردانیدند و در آن اوان کوتاهیه مرکز اعلام ظفر انجام صاحب قران نصرت قرین گشت و چند کس
بالچی گری بجند مقام فرستاد و از آنجمله دو کس با قسطنطنیه که مشهور باستنبول است پیش حاکم آن دیار که فرزند
او سال نمود و جزیه و باج طلب داشت و دو کس دیگر نزد سلطان چلبی که پسر ایلدرم بایزید بود و در کزل حصار

که از مجروحات پدرش بود و در برابر استنبول نشسته و آن ساحت خلاصه حجام آنکه در کارگاه گردون احرام
می‌برآمد با مال آمد و شاه و الا سپاه بدرام انعام با تجمیل متوجه آنجانب خواهد شد و در آن اثنا
و شاه و کان از استنبول برآمدند تا کور رسولی بحر دان همراه ایشان کرده بود و فلوری بسیار و تحف
و تبرکات بیشمار داشت و چون موکب همایون بموضع حق رسیدند قاصدان که از پیش سلیمان چلبی و مغان
نموده بودند خوبا طهماسپ یافتند و او شیخ رمضان را که زمان حکومت پدرش ایلدرم بایزید
شغل ظهیر بمنصب وزارت جمع داشت با تنسوقات و پیلاکات از فلوری و جانوران شکاری
و غیر آن در مرافقت ایشان فرستاده بود و عرضه داشت که این بنده خود را از کمترین چاکران
کریاس گردون اساس میشمارد و چون کرم و لطف خسروانه شامل احوال پدرمن شده او را در مجلس
اعلی بشرف جلوس ارزانی داشته و جرایم و آثام او را باکرام و احترام مقابل کرد این بنده
بغایت شهریار و امیدوار هزارگونه امیدواری و استظهار است هرگاه اشاره علیه نفاذ گردد ولی
و تشریف آستان دولت آشیان نشتافتم تا از عواطف و مراحم پادشاهانه بهره ور شوم حضرت
صاحب قران سخنان او را بسمع رضا اصغا نموده در جواب فرمود که آنچه نگاشته قلم تقدیر می‌بود
بوقوع آمد اکنون از گذشته گذشتیم و بساط خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصرزاده جدید
وار متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالفت در مرآت
روی نماید و از عواطف و عوارض خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را بکرم و انعام سرافراز ساخته
باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیر شاه ملک بساخت بعضی از ولایات رفته بود بعد از فتح و
برای خون وانده و متمایل گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دل بر مفارقت فرزند
نهاد و امیر شاه ملک با دیگری از امرا بجیحون رفته کوچ و آق بغه و عد را بفارس فرستاده بودند و در جلال
شیخ علی بهمانی و شیخ حاجی در جنگ کشته بودند و از آنجانب در میان کرده آتش تاراج در سوق
و در با کنار زده و مجموع ولایت قشلاق را بعیش و عشرت بسر بردند و خراب و ویران ساختند و با اموال
و اولجه فراوان از ... و اجناس بازگشته باردوی گردون اساس پیوستند و در اوایل
فصل خریف اردوی جهان پوی در تغور رفته و آمده و سیدخواجه و شیخ علی بهادر که پیش از آن با پاحت
ایل ایرن رفته بود چنانچه رقم زده کلک بیان گشت در آن اوان بتغور تاخته آمده بعضی از لشکریان که همراه
داشت بنابر حرارت و عفونت هوای آنجا رنجور شده رحلت نمودند و او نیز مرض صعب گرفتار شده
حضرت صاحب قران بعیادتش قدم رنجه فرمود و بنابر حضور موفور الصحه درجات از تو یافت و از غراب

حالات

حالات آنکه در آن نواحی چشمه بود که آب او در هر مکانی که اندک درنگی می‌کرد متحول بسنگ می‌شد طایفه
از آن لشکریان از آن آب آشامیدند و بر جای سرد شدند والحکم لله العلی الکبیر ذکر تعیین فرمودن
خسرو آفاق مواضع قشلاق در روم شهریار کامکار پادشاهزادگان و نوئینان و امرا امر فرمود که در شهرهای
از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بعد از غارت و تاراج
سپاه قشلاق کنند و شاهزاده جوانبخت چون از تنگی شهر برسا نهضت نموده بنجابرف و در آنجا چند روز
توقف فرمود و از آن موضع کوچ کرده بسال کری برآمد و آتش نهب در آن ولایت زده برغاری نزول
فرمود و چون پای ارتش گذشت الیاس سوباشی با طایفه کثیر از جنیا خان که در آن حوالی اقامت
داشتند شبخون آورده و وفادار که بنجا اول رفته بود خبر در رسانید و مخالفان ناگاه در اردو هجوم کردند
و چون بعضی سپاه بچون رفته بودند جمعی بر شتر حمله نموده شاهزاده و عایت حزم را نمود و از
اردو سوار شده و بیرون خوابید و امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آن شب جمع آمده و
عنان و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان را منکوب و مقهور ساختند و شهرستان ابراهیم
جاحف را از والی جانب ببرداختند و امیر جهانشاه در همان مرغزار فرود آمد با اغرق شاهزاده
از عقب رسیدند و چند روز در آن منزل توقف افتاد و شاهزاده و امیر جهانشاه و امیر سونجک را
با سپاه بر مجمع روان فرمود و ایشان آن شهر را با توابع و مضافات در عرصه غارت و آفات
آوردند و شاهزاده عثمان سواحل را تاخته و خاطر از کار ایشان برداخته بعضی سپاه در فصل
زمستان در آن مکان بگذرانیدند و معظم سپاه در دامن کوهی بود آنجا روش زنبک چشمه را
جانب و هوای عنبر افشانش رسم نقات جهت قشلاق شاهزاده و شاهرخ و لشکر جانفشان تعیین رفت
و شاهزاده زمستان نزدیک ایغ تریغ و کنگ برلغ رحل اقامت انداختند و رایت نصرت شعار
از منوریغ در حرکت آمده و شهر و قیلغ رسید که در کتب قدما آنرا بلاد وقت تعبیر کرده اند و آن شهری
بود عظیم با متنوعه آراسته و هزار و این جنس موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاده
از آنکه اول ماه مشتد تعرض با اهالی آنجا نرسانند و رایات گردون اساس از آب هندروس عبور
نموده و آمده و در آن منزل پیران خشا امیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار
رسیدند و بشرف تقبیل همایون استسعاد یافتند و قرار است توقف عرض رسانیدند و عنایت شهریار
در باب نوال شامل حال ایشان شده با فر و کمر مطرز موفور گشتند و اسفندیار خلعت رکاب ظفر انتساب
را جست اختیار نمود و امیر محمد مال قبول کرده با محملان بازگشت و چون رایات فیروزی سمات بگزل حصار رسید

چند روز دران محل قرار گرفت و کاشکان دیوان اعلی مال امانی حواله کرده بتحصیل آن
ودر آن موضع بمسامع علیه رسید که درین حدود کوهیست و ولایت نقوار افغانان خون کرده پناه بآن
برده اند و هر یک از لشکریان که جهت هیمه و علف بدامن آن میروند بنهب و قتل متعرض ایشان میشوند
از استماع این خبر آتش غضب فرمان فرمای عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز
شام موجی از سپاه خون آشام آن کوه را درمیان گرفتند و ازان بی باکان اثر نگذاشتند و درین
اثنا مولانا عبد الجبار خوارزمی که سالها بخدمت آستان ملازم رکاب صاحب قران منصور بود بجوار رحمت ایزدی
چند روز بعد وفات یافت حضرت صاحب قران از کرل حصار نهضت فرموده شهر ایاس … آمد و
چند درانجا توقف فرموده تا مال امان موصول شد و از انجا متوجه شهر بیره شد که از بلاد روم است
وآن بلده را بفر دولت خویش نورانی گردانید و مال امان حواله رفت و درین محل جمعی که همراه میر محمد
بتحصیل مال ارتیه بوده اند آمده نقود فراوان و اجناس بیکران آورده و پیشکشهای گرامی مذکور …
بود بنظر کیمیا اثر آنحضرت رسانیدند و مدتی آن مقام محل توقف اردوی گردون حشم گشت ذکر فتح قلعه
ازمیر گبران در اثنای این حالات بسمع همایون رسید که بر کنار دریا قلعه ایست از سنگ بر کشیده
ساخته اند بغایت بلند و محکم و سه طرف آن محفوظ است از بحر عمان و از یک طرف که بخشکی متصلست خندقی
عمیق فرو برده اند و گروهی انبوه از مشهوران افرنج درانجا مجتمع اند و آن ازمیر موصوف و اهالی افرنج
بزعم خویش آنرا از مواضع متبرکه می شمارند چنانچه از اقطار و ولایات بقصد زیارت بانجا میروند و نذر
و صدقه با خود می برند و … از … طاعات میدانند و مسافت یک شب … ازان
حصار قلعه دیگرست بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام درانجا توطن دارند و او را ازمیر … میگویند و همواره
میان ساکنان آن دو بقعه اسباب محاربه و مقاتله ممهدست و چون سه طرف …
متصل بدریاست مخالفان دین بسیر کشتیها … و اسلحه و آنچه محتاج الیه ایشانست می آوردند
وچون ساکنان ازمیر مسلمانان پای ثبات افشرده با اعدای ملت … بر دوام جهاد و کوشش و اجتهاد
مینمایند اهالی افرنج که ازمیر گبران محصور داشته اند … بجهت محافظت قلعه مذکور هر سال …
علوفه و مرسوم می دهند و در ترویج و رونق آن حصار … سعی و اهتمام بسیار می نمایند لاجرم
هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف بآن دراز کنند و از نوائب حوادث
تا اکنون ساکنان آنجا جزیه و خراج و باج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده اند و سلطان مراد پدر ایلدرم بایزید
چند نوبت لشکر بدین حصار کشیده و ناکام بازگشته و ایلدرم بایزید خود هفت سال بمحاصره مشغول شده

وبجای نرسید

و بجایی نرسید و مسلمانان ازمیر … آن حصار بسیار زحمت دارند و چون صورت حال ازمیر گبران
بضمیر حضرت صاحب قران ظاهر شد فرمود که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین با دیگر امرا
و بهادران متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت ایلچیان پیش ایشان فرستاده همه را بقبول شریعت غرا دعوت
نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام در آیند اعلام کنند تا بصنوف نوازش و شاهانه اختصاص
یابند و با فرض … که فرایض و واجبات و کل تکالیف شرعی بقدم ایمان و انقیاد پیش آیند و در صدد ادای
مال امان شوند جزیه بر ایشان قرار دهند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلالت شده پای در دایره ممانعت
و مدافعت نهند بحکم صاحب شریعت غرا جهاد بر ایشان حکم گردانند و اصل و بنیاد ایشان …
… بتیغ فنا را معدوم سازند امیرزاده مشار الیه و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا حسب اشارت آنحضرت
در حرکت آمده بانجانب مبادرت نمودند و … ایلچی بازمیر فرستاده از وعده و وعید و بیم و امید سخن راندند
و بجز جواب خشن چیزی نشنیدند و … سرداران قوم بی ناموس باطراف و اکناف ولایات افرنج کس فرستاده
لشکر طلب داشت و از مبارزان و سپاهیان آن دیار حشری انبوه و گروهی باشکوه جمع آورده در ترتیب
ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایت کوشید و امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نورالدین
عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده قضیه را انها کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت
اغرق را در شهر بیره گذاشت و بنفس همایون در فصل زمستان و … باران که تاریخ روز شنبه جمادی
الاخره سنه خمس و ثمانمائه با لشکری که از کثرت روز محشر نشان میداد متوجه ازمیر گشت و … فرمان
امیرزاده محمد سلطان که با سپاه دست چپ در قشلاق ممی سپاه بود و امیرزاده میرانشاه و … امیرزاده
ابابکر و سایر امرا و اعیان که با ایشان بودند روی توجه بازمیر نهادند و چون … ظفر … رسید وصول
… موکب منصور از جانب حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا با سپاه خود …
بکار خود باز داشتند و بنصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و … نقبها …
امیر شاه ملک با مردان کار دان … دریا که سه رکن قلعه در آبست بود سه پایهای بلند استوار کرده
و بطریق جسر استحکام داده … کردند که سپاه منصور بر زبر آن ایستاده بمدافعت قیام نمایند …
و میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد شد مخالفان مسدود … و هیچکس را مجال آن نبد که بوسیله کشتی
خوردنی و سلاح بحصار رساند و بهادران ظفر شعار … گرفته … درآمدند و بحرب مشغول شدند و در اثنای
این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه اغرق را در قشلاق ممی سپاه بعهده امیر شمس الدین
عباس گذاشته بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار برافروخت و … غایت سعی …

سبد دل واشتند و بموجب اشارت علیه بهادران فیروزی اثر یکبار روی جلادت برزم و پیکار آوردند
و از جانب دیگر مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان و یقین زخم پیکان دلدوز و ناوک جگرسوز بر قصب
حیات مشرکان از جنه میساختند و از آن جانب بی باکان فرنگ بزرجرخ و قاروره و نفط و سنگ منجنیق
متوالی می انداختند و میان [illegible] مدت دو هفته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و [illegible]
در آن نوبت روزگار بسعی و کوشش مجاهدان [illegible] بجانب آن تخت برکشیدگان [illegible] لحظه
از کرمی آسوده و چون نقیبان [illegible] سنگها بیرون آورده برج و بارها بسر جوبها کرفتند و چشم جهانسوز
شهریار جهان فروز رخصت داد که تمام نفط و هیمه [illegible] آتش زدند و دیوار قلعه سرنگون شده و
بسیاری از دیوار حصار افتاده در جنگ اجل [illegible] شدند و غازیان دولتمند با شمشیرهای کشیده
جلادت بقلعه [illegible] و بازوی اقتدار کشاده و [illegible] ساختند و از رخنها در آمده بمقتضای فاقتلوا
المشرکین حیث وجدتموهم از آنجماعت هرکرا یافتند از پای در آوردند و معدودی چند از فرقه ضاله خود را
در کشتی انداخته [illegible] جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و حامیان اسلام بحکم فرمان [illegible]
از عمارات اهل شرک و ظلام که بکچ و آجر ساخته بودند [illegible] اثری نگذاشتند و از
بعضی از مواضع [illegible] کشتی بزرگ که آنرا کوکه گویند [illegible] مردان کارزار و آلات حرب
و اسلحه و اسباب رزم و پیکار [illegible] مشرکان [illegible] انتخاب بودند چون نزدیک این موضع رسید [illegible]
و [illegible] غرق دریای حیرت کشتند و کشتی باز داشتند و باشارت علیه [illegible]
ایشان که منع جهاد [illegible] ساخته بودند چندی [illegible] سوی کشتی ایشان انداختند و آن
[illegible] ایشان بچشم سر در صورت حال ایشان دیده جانب [illegible] مراجعت برافراشتند و مردم آنجا
که رتبات و رصانت آن قلعه اطلاع داشتند تخصیص قیصر روم انگشت تحیر و تعجب بدندان گرفتند چه از
ابتدای محاصره تا زمان تسخیر [illegible] در میان نبود مولف ظفرنامه [illegible]
کوید که [illegible] بر مسلمانان عبور افتاد و یکی از [illegible] حاصل قصه مذکور
مناسبت مقام در سلک نظام در آورده و در آن توقف صورت این نظم [illegible]
سرپیمود و شب [illegible] • [illegible] • [illegible] •
[illegible] • [illegible] • [illegible] •
[illegible] • والحمد لله العلی الکبیر ذکر آمدن فرستادگان [illegible] قیصر [illegible]
و [illegible] مراجعت [illegible] حضرت [illegible] دولت و سعادت [illegible] در خلال این احوال شیخ رمضان کوز

کوز و سلمان چلبی ولد ایلدرم بایزید آمده بود بار دیگر بیامد و انواع تحف و هدایا و پیلاکات لایق با خود همراه
داشت و بوسیله امرای رفیع مقدار همه را بموقف عرض رسانید و صورت انقیاد و مطاوعت و ابدای
مراسم ضراعت و استکانت [illegible] بعرض رسانید و ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق پرتو التفات بر
احوال [illegible] و حکومت آنولایت را با توابع و مضافات و ضمائم و ملحقات باو
ارزانی داشت و منشور جهان مطاع [illegible] در باب [illegible] باخلعت فاخره
[illegible] و کمر مرصع [illegible] ارسال فرمود و هم در آن چند روز از پیش پسر دیگر [illegible] عیسی چلبی رسولی [illegible]
قطب الدین باستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان برداری و امید واری [illegible]
را بوسیله امرا و مقربان [illegible] عرضه داشت و او نیز مشمول لطف و احسان
بی پایان آمده و در این اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور گشت که بجانب قلعه توجه کند [illegible]
[illegible] توجه نماید و آن حصن را که جمعی از فرنج پناه بدانجا برده بودند [illegible] شاهزاده
مشار الیه فتح نماید و چون شاهزاده بامتثال امر مبادرت نموده بقلعه رسید ساکنان حصار شوکت سپاه
ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدارشان از کار بازماند و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون
آمدند و قبول باج و خراج شده بجان امان خواستند و شاهزاده [illegible] ایشان مقرر فرموده محصلان با
آن وجوه مشغول شدند و امیرزاده مشار الیه با لشکریان که همراه بود بازگشت و در [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر [illegible] بازپرداخت پرتو تفقد و الطاف بر حال
[illegible] مسلمانان انداخت و ایشان را با نواع خلاع و اصناف سلاح اختصاص داده در باب غزا و جهاد
[illegible] فرمود و رایات نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده باردوی همایون پیوست و از آن مکان
روان شده چون صحرای [illegible] رسول حاکم [illegible] از آنجا [illegible]
که در سلک [illegible] انتظام داشت [illegible] رسید [illegible]
پادشاهانه [illegible] و حضرت صاحبقران در باره او لطف و عنایت بی نهایت ارزانی داشت [illegible]
انصراف داده از موقف جلال فرمان [illegible] صدور یافت که امیرزاده [illegible]
و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده [illegible] غارت کنند و ایشان بی توقف روان شده [illegible]
نهب و تاراج تقصیری نمودند و [illegible] و از آنجا مظفر و منصور [illegible]
باردوی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات [illegible] در حرکت آمد چون [illegible]
و امیرزاده محمد سلطان که [illegible] سپاه بیرون آمده بود [illegible] شرف پایبوس [illegible]

وحکم شد که هر کس از لشکریان انقار از جانب دست چپ بانکوریه روند و در قیصریه بموکب اعلی پیوندند امیرزاده
جوانبخت در شفورغان توقف فرمود تا چریک برسید و حضرت صاحب قران از آنجا سوار شده بسلطان
حصار رفت و طایفه از قراتاتار که در حوالی آنجا توقف نموده بودند بضرب تیغ آتشبار از هم گذرانیدند و مراجعت
خسروانه از مقام آوانت کوتاهیه و شفورغان و قیصریه اورس کرماز او رکنات کفایت بیعقوب چلبی نهاد
کوکب اورس بقونیه رسید و از ایلدرم بایزید گریخته بشام رفت و بعد از فتح آن دیار ظفر کردار قرامان که آب
فرودی آنجا گشت و اعلام ظفر و جام ارزاده اغ ریلی در حرکت آمده چون بسایه وصول بر آن کشور زمین
انداخت امیرزاده و شاهرخ که از یورت قشلاق خود متوجه شده بوده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سعادت
و اشارت شهریار جهانگیر نفاذ پیوست که لشکریان روی بتسخیر آنجا آورند و ارباب جنگ و جدال امتثال
مثال مبادرت نموده بعد از شبات مردان و اثر طغیان در زمان حصار با زمین هموار گشت و در تاریخ این
واقعه جلال الاسلام گفته اند شعر کان تاریخه منتصف رجب وطب و ح و طاب مثواه
ذکر فتح اگری ارد و نصیبین در مملکت حمید دریاچه ایست طولش بیست فرسخ و عرض چهار فرسخ آب آن عذب
و خوشگوار و در آن بحیره چند رودخانه میریزد و از یک جانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات
بسیار است و بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و ریاحین و در کنار دریای مذکور شهر مندی از سنگ احداث
کرده اند و با اگری می ورشهرت گرفته سه جانب آن متصل آب و یکطرف کوه پیوسته و در کشت و زرع
آن قلعه ملک آباد تعمیر کرده اند و در میان آن دو بحیره دو جزیره است قریب بشهر که گلستان مشهور
و دیگری نصیبین و در نصیبین که بزرگترست قلعه ساخته اند و عمارت و کلیسای بر افراخته و مردم انجوانی
و نواحی اموال و ذخیره محتاج الیه ایشان بوده در قلعه نگاه داشتندی و در مولا فغی که در آنجا مجمع شده
بودند و ملجاء آن دیار که از جمیع جوانب آب محیط شده بود فارغ نشسته بودند چون صورت این
حال در آینه ضمیر خیر و بجمال جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر خاطر سر بر زده و مثال واجب الامتثال
صدور یافت که لشکر براه آق شهر در حرکت آیند و چون در آن وقت فراغ ایلدرم بایزید از منبع اعتدال منحرف
شده بود و لطف شهریار بنده پرور عطای خاقوق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را
عازم قیصر کردانید تا بمداوا و معالجه او قیام نمایند و ایشان را با غوق بود و آنرا آن شهر ساخت و رایت
نصرت شعار از آق شهر ایلغار فرموده شب ده بحال اگره صباح رسیدند بظاهر اگری در نزول فرمود
و روز دیگر بمقتضای یرلیغ جهان مطاع سورنک بیاده دیگر امرا و سرداران و اعیان و وجوه سپاه متوجه حصار
شده بعضی بکوه برآمده و برخی بطرف دروازه شتافتند و حصار را مسخر ساختند و لشکریان بشهر درآمده
وارمخالفان

و از مخالفان جمعی کثیر بقتل رسانیدند و گروهی انبوه خود را در آب انداخته بجاه یدان دو جزیره رفتند
و فرمان جهان مطاع صدور یافت که معبرها بستند و کشتیها از چوب و پوست گاو مرتب سازند فرمان بران
امتثال امر مبادرت نمودند و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان و دلاوران بکشتیها درآمدند و روی
بقلعه نصیبین نهادند و آن را مرکزوار در میان گرفتند و کوس و کورکه فرو کوفتند تکان حصار از شنیدن
اصوات و جسارت لشکر نصرت آثار مدهوش و متحیر شدند و شیخ بابا که کلانتر آنجا حاکم بود دست از جان
شسته بیرون آمد و التجا بدر شاهزادگان و امرا برده و ایشان را شفیع ساخته و امان امان میگفت و امان نشد
که اورا با خلعه کوچ نقل نمایند و قلعه نصیبین در تحت تصرف بندگان درگاه آمده و اموال و جهات آنجا تو
فرموده بر لشکریان تقسیم یافت و درین اثنا از دوی امیرزاده محمد سلطان بر صرصر با شارت شاهزاده
خبر آورد که قوی العین سلطنت رنجور و ناتوانست از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحب قران
مشوش و پریشان گشت و امیرزاده و امرا و کبرا با مختصی در آنجا که بود گشتند تا صورت حال چنانکه هست
بموقف عرض رسانیدند و از نفس همایون متوجه آن شهر شد و چون عبور رایت فتح آیت لشکر خانقاه و اردو
امیرزاده و شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده جوانبخت طوی عظیم کرده پیشکشها گذرانید و امیرزاده سلطان حسین
و امیر سلیمان شاه و دیگر خدمات شایسته تقدیم رسانیدند و در اثنای این اوقات امیر محمد قومنه در کاه کینی ناه
شتافت و انواع تحف و هدایا از نقد و اجناس بموقف عرض رسانید و خلعت خسروانه که او را
از جد قیصر یافت و اورا بلوی با نگرو انید و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده ذکر وفات
قیصر روم ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان المعظم سنه خمس و ثمانمائه خبر آمد
که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آق شهر از دست ساقی اجل شربت مرگ چشیده و از مرض ضیق النفس بجهان باقی
درگذشت و حضرت صاحب قران از استماع این واقعه بدر عنان نجات محزون و اندوهناک و ملول
خاطر گشت و مضمون کلمه خواهند بخشیخ انوام بخاطر گذرانید و بر زبان مبارک بکلمه انا لله و انا الیه راجعون
میفرمود آن داشت که علامت ممالک روم تجویز و لشکر جهانگیر آید و اسباب سلطنت قیصر آماده دارد
مجموع آن ممرز و بوم بخدمتش ارزانی دارد و نا امید بکمراهی او استقبال جهت او شتر کنند و چون کار گذشته
قلم تقدیر بخلاف آن بود پادشاه و ملک حی قادر رضا داد و چون رایت نصرت آیت بکده و آق شهر رسید از پیش امیر
زاده محمد سلطان خواجه آمده خبر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهل داده و منید بیفتاده و از اقتضای
اخلاط مرض بسرحد انجامید از این حدیث خاطر اشرف بغایت پریشان شده خواجه را دوا پس بازگردانیده
که پادشاه از رسیدن موکب همایون از مجاری احوال بخیر و سعادت فر و جلال مقدرت ناهید

نسخه

آلتی آق شهر رسید بازماندگان قیصر را تفقد و دلجویی نموده خلعتها پوشانیدند و عیسی چلبی ولد چلبی را به خلعت
گرانبها و کمر شمشیر مرصع و ترکش شده و یراق طلایی سرافراز ساخته صد اسب سرافرازی برنج موشح دل اشعار
کرامت فرموده و فرمود که قیصرزاده برود و نعش پدر را بیرون آورد و در عمارتی که در آنجا خاص از برای آن ساخته
اند دفن کند و عیسی چلبی بموجب اشارت در حرکت آمد و حضرت صاحب قران با فوق را که اشتهار از آق شهر
جانب استنبول با اردوی میرزاده محمد سلطان روان شده و در راه شنید که قیصر بیگ و اترسیم کو امرای
ترا کمه اند از جاده متابعت منحرف شده اند از کوهی که راه دامن او می گذرد و گذشته در موضع حصن محکم نموده
اند بنابراین حکم شد که لشکر آهنین روی توجه بکوه نمایند و باستیصال آن بخت برگشتگان کمر اجتهاد در میان
بندند لاجرم جاکران فرمان گذار اطراف کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان آبدار آتش در خرمن جمعیت
آن خاکساران زدند و بعضی کشته شدند و بعضی گریختند اموال ایشان تاراج رفت و عیال و اطفال آن گمراهان
بذل اسیر گرفتار شدند و هم در اثنای طریق دولتخواه اقبوغا از اردوی شاهزاده خبر آورد که مرض آنجناب
روز بروز اشتداد می یابد حضرت شهریار را دوری و داو تعجیل دادند و بعد از وصول مقصد بر سر بالین بگذرانید
نور عضو از زاری داشت و چاره راجحان نایف که مجال تکلم داشت و حضرت صاحبقران را علائی عظیم
خاطر مستولی شده شاهزاده را در محفه خوابانیدند و هم در آن روز کوچ فرموده و چون سه مرحله از قراحصار
گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرده و روی بمرکز اصلی آورد و این واقعه هولناک در هجدهم
شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی نموده مدت عمر شاهزاده محمد سلطان حیف و نه سال بود و زبان مقال حضرت
صاحب قرانی بمضمون این کلمات مترنم گشت **نظم** کجایی ای فراق تو جامه جان چاک • بکجان رسید
زهجر تو این دل غمناک • تو سرو باغ بهشتی به تنگنی در دل • تو عین آب حیاتی چه میروی در خاک • جمیع
و تحول و امصار یکبار از صغیر و کبیر یاد کرده و قبا در خرابیت و خانان قبائک و قبا سکب با کلاه از دست مبارکش
بیرون رفت و وضیع و شریف و مرد و زن در آن ماتم و شیون کبود و سیاه پوشیدند و پلاس نمد در
گردن انداختند و از نوباده و خان امیر و وزیر صیحه روز محشر ظاهر گشت و صاحب قران در ماه دل در آن واقعه
جان گسل اقتضای حضرت سبحانی رضا داده زبان همایون بکلمه کریمه انا لله و انا الیه راجعون گویا کرد و اشید
و فرموده که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون برحمت نامتناهی
نهادند و تابوت را در محفه تعبیه فرموده برای شتران بار کردند و ایاس خواجه و شیخ علی بهادر و امرا از
ده انده خواجه را باسوار و پیاده ملازم تابوت گردانیدند و فرمود که چون او به نیک رسید کو مهر دریای معطر ساختن
مشهد و ق تو سازند و در تابوت مجدد و سلطانیه رسانند و فرزند ارجمند جعفر صلی الله علیه و سلم که در آنجا دفن

بامان سپارند و بعد از آن بسمرقند نقل کنند و باقی خواص ملازمان با محفه و تابوت غالی سر مسمار استوار
کرده در اوبک توقف نمایند و جماعت مذکور حسب فرمان روان شدند و حضرت صاحب قران
بعد از توجه ایشان به فرق مراجعت کرده از صحرای آق شهر نهضت نموده روی عزیمت به شهر نهادند و در آن
طوی صوا امرا عرضه داشتی بعرض رسانیدند و حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوکواری بیرون
آمده ترک نوحه و زاری کنند و مجموع خلایق که لباس کبود و سیاه پوشیده بودند زبان افغان در کام کشیدند

ذکر ایلچی فرستادن پادشاه مصر بدرگاه با تحف و هدایا چون از رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیده اقلیمش
را طلب داشتند و فوج خلف برقوق الملقب بملک ناصر تفضیله فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که
و مهابت او در دل اهالی آن دیار قرار گرفته استماع نموده و حیرت و دهشت بدماغ او راه یافت
و دانست که منازعت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تایید و نصرت ثمره خسران و نکبت است و مستلزم
محنت و ذلت و از فرستادن ایلچیش که در آن باب تعلقی بخود کرده بود پشیمان شده و بعد از
تقدیم مشورت با خواص مقربان خود قتش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و در توقیر و احترام او مبالغه
نموده و شرایط دلجویی و دلنوازی بتقدیم رسانیدند و در تمام ولایت مصر و شام وجوه دنانیر و زر مسکوک
منابر باسم و لقب شهریار آفاق احتشام محلی و مزین گردانیدند و ایلچیش را شفیع ساخته او را با دو رسول
از خود ادات نام بدرگاه فرستاد و نامه مشتمل بر صورت معذرت و التماس قبول باج و خراج
موکد ساخته و در باب فرمان برداری و طاعت گذاری فصول پرداخته و رسم پیشکش اموال بسیار
از نقود و جواهر و رخوت نفیس و شمشیرهای آبدار مصری و غیر ذلک با ایشان روان کرد و فرستادگان
بولایت روم در آمدند و ایلچیش مسارعت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و در احوال
مصر و شدت خوف و هراس والی و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانیده و رسولان
باردوی اشرف اعلی رسیده بوسیله امرا و نوئینان عظام بتقبیل بساط جلال مناط در یافتند و تحف
و هدایا معروض داشتند و بخشان فوج را بعرض همایون رسانیدند و عروق شفقت و الطاف خسروانه
در اهتزاز آمده بر زبان گوهرفشان گذرانید که چون او را در حداثت سن سایه التفات پدر بر سر افتاده
و معاضدت و پرتو پادشاهانه ما واجبست اگر در سلوک جاده متابعت و مطاوعت راسخ قدم باشد
و بر عنوان رافت و صنوف مرحمت ما مستظهر و امیدوار گردد و بتمشیت مهمات ملک و ملت و تکفل
امور انتظام ... تعالی انشاء الله کماینبغی قیام تواند نمود و فرستادگان فوج را با نوازش
نوازش سرافراز گردانیده و خلعت و کمر و سیم و زر بی نیاز ساخت و از برای حاکم مصر خلعت خاص و کمر مرصع

وکمر عزیمت بانجام ارسال نمود و بمزید مواطف پادشاهانه و عواطف خسروانه فرح داد و در زمره خدمتکاران
و دولتخواهان انتظام داد مصرع چنین کشند بزرگان چو کرد باید کار ذکر قوم قراتاتار و فرستادن
ایشان بجانب ماوراءالنهر قوم قراتاتار جماعتی و کثرت ایشان بچهل هزار خانه وار رسیده بوده و در عهده دولت
روزگار چنگیز رانیده و بر اکثر قوم و قبایل غالب آمده بجرئت و جلادت زندگانی می کردند و میان آنجماعت و مسلم
مغول خصومتها واقع شده چنانچه تفصیل آن در تواریخ بزرگان مسطور و مذکور است و چون حضرت شاهی
خاقانی چنگیزخان را استیلا و شوکت بحد کمال رسید حکم کرد که تمامت آن قوم را تا کودکان شیرخواره بکشند چون
واززمان فتنه و فساد ایشان بنهایت انجامید و بودن لشکریان پادشاه جهانگشا موجب فرموده عمل نمودند
و چون در اوایل دولت چنگیزخان و پسران او بغیر مغول بغیر مغول دختران خواسته بودند و فرزندان متولد
شده کودکان خود را پنهان داشتند و چون صولت غضب چنگیزخان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ
شدند بعضی ازان فرقه هم از زمان او در مراتب امارت رسیدند القصه در آن اوان منکوقاآن برادر خود را
هلاکو را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر گردانید و چون هلاکو خان در تبریز بر سریر سلطنت
متمکن گشت ازان قبیله بواسطه سرداری که در حیات داشتند در حدود روم یورت داد تا آنکه بعد از سلطان
ابوسعید خان در ممالک ایران پادشاهی صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی شعار خود ساختند و نخوت
و دو فرد شدند و هر فرقه بهوای دل خویش یورتی اختیار کردند و بعد از انقضای ایام قاضی برهان الدین
والیه روم بودند بر ممالک روم استیلا یافته قراتاتار داخل لشکر روم گردانیدند و از برای ایشان از ممالک
خود منازل تعیین کردند و چون در آن ولایت مواد خصومت و در آن چندان نمی باشند خود و بزرگ آن قوم
صاحب یورت و دولت و انعام و اجلال شده بودند در آن هنگام که حضرت پادشاه گردون غلام بر قیصر غالب
آمد این اندیشه از خاطر او سرزد که قراتاتار را کوچانیده و در میان الوس جغتای جا دهد و در ازمنه گذشته
قصد درگاه گیتی پناه نشستند عاطفت خسروانه ایشان را بخلع طلا دوز و کمرهای زرین و انواع نوازش معزز
و محترم گردانیده و وعده های جمیل بزبان معجزه بیان گذرانیده و چون هیچکس از سپاه منصور متعرض قوم مذکور
نشد ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در یورتهای خود بفراغ بال نشسته بودند و در آن وقت که رسولان
حاکم مصر باردوی اعلی رسیدند پادشاه ظفر لوا سه روز در منزل توقف نموده با ارباب کیاست
نامدار و امرای جلالت اقدار در باب نقل قراتاتار بماوراءالنهر مشورت فرمود و رای عالم آرا بر کوچانیدن آن قوم قرار
گرفت و چون چهل هزار خانه مردم متمکن در میان ایشان بودند فرمان داد که شاهزادگان و امرا و تومانات
برای روان شده اطراف و جوانب آن قوم چنان احاطه نمایند که هیچکس از هیچ جا بیرون نتواند رفت

الا باجازت

و در رعایت حزم و احتیاط مبالغه نمود که مطلقا فراری از ایشان نرسانند و بمقتضای اشارت علیه امرای جهان
با دیگر امرا و سپاه بر اثر ایشان روان شده امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر
سلیمانشاه با طایفه از امرا و از ان جوانب بطرف قیصریه و سیواس روان شدند و بعد از آن صاحب قران سعادت
قرین بانفس همایون فیروزی آثار ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب آنجماعت معطوف ساخت بواسطه آنکه
اراضی قیصریه اماکن و مساکن الوس قراتاتار بوده امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را بحفظ طرق
تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ خود راه ندهند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع منازل
از پل آب قزل ایرماق عبور نموده نزدیک یورتهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای ایشان را طلب فرمود
فی الحال سی سردار از قوم قراتاتار با پیشکش بسیار بپایه سریر سلطنت مصیر حاضر گردانیدند و خلع طلا دوز و کمرهای
زرنگار با ایشان بخشید و جهت اطمینان خاطر ایشان سوگندها یاد کرد که درباره شما عنایت و مرحمت انجام
بظهور خواهد آمد و مدتی مدید است که آباء و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که یورت
و ماوای قدیم ایشان بوده بیرون آمده اند و در دیار غربت اوقات گذرانیده اند اکنون از عنایت
ایزدی از اینجا تا بخارا در حوزه تصرف بندگان ماست و حکم یک ولایت دارد و ظن داریم که کلمه حب
الوطن من الایمان را نصب العین ضمیر ساخته بجانب ماوراءالنهر با اموال و عیال و اطفال خود در مرافقت اردوی
اعلی توجه نمایید و مدت العمر در ظل حمایت و عنایت ما زندگانی کنید و از فواید انعام و احسان بهره ور
شوید و ایشان بعد از ادای شکر سپاس و دعاهای مجلس عرض رسانیدند که ما اوامر و نواهی پادشاه را
از روی اخلاص بجان و دل منقادیم و مطیع و بندگان را کدام دولت بالاتر از آن باشد که در زمره خدام شود
انتظام یابد حیات چند روزه بپایان رسانیم حضرت صاحب قران مضمون کلمات کلانتران قوم قراتاتار
را بسمع رضا گرفته بنا بر احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحه ایشان را گرفته بتورخانه سپارند و آن قوم را جوق
جوق ساخته بر امرا و تومانات قسمت نمایند و ترتیب چنان مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان کوشیده چنانچه
ننمود تا موجب بیکاری ایشان نشود و فکر پریشانی نکنند و فرمود که از جمیع تکالیف و اخراجات معاف و مسلم
باشند و یورتهای ایشان را از سر آبهای خوشگوار و مرغزاری مناسب فرود آرند و چهل هزار خانه وار با جواری
و مواشی مفروزان مذکوره و تکالیف ملازم اردوی اعظم شدند ذکر مراجعت صاحب قران از دیار روم چون
ممالک روم در تحت تصرف لشکر پادشاه جهانگیر آمده و قلاع و بقاع آن مرز و بوم از شائبه کدورت اغیار و تمرد
ارباب عناد و سرکشان صافی گشت رایات آفتاب اشراق بخت پرتو التفات بر مراجعت بجانب توران و آذربایجان
انداخت تا فضاهای مملکت از آثار انجام داده متوجه سمرقند شود و در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال در حین کامرانی

واقبال روان شد و نشان نجابت سلطانیه ارسال رفت که حضرت عالیات سرای ملک و تومان آغا و خانزاده
و امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بودند متوجه شوند و تا قلعه اونک بیایند و چون
صاحب قران گیتی ستان بقیصریه رسید دانست که اهالی آنجا رعب و هراس تمام داده و پناه به [illegible] برده اند
لاجرم فرمان قضا مضی صادر گشت که علی سلطان تواجی با طایفه از چریک منصور متوجه ایشان شوند و چون نزدیک
آنجماعت رسیدند ایشان از بیم جان آهنگ جنگ کردند و علی سلطان از سر دلیری که مردی شجاعی بود و بکاه
بیکبار و بتیری جانگزای بشاه گوش آمده و در زمان بموج روان تسلیم نموده و لشکریان آن اهالی را بکان بدست آورده
برادر علی سلطان همه ایشانرا به تیغ انتقام از پای درآوردند و موکب همایون چون از سیواس گذشت حضرت صاحب قران
کامکار امیرزاده [illegible] را رخصت داده بر جای خویش روانه ساخت و چون [illegible] از ارزنجان [illegible] وصول
موکب ظفر نشان نصرت قرین روضه رضوان گشت طهرتن خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق
کشید و چون اعلام نصرت و حشام ازان موضع در حرکت آمده یک منزل قطع فرمود و ملکات [illegible] طهرتن
را بخلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کسانی که خبر توجه آغایان و خواص سلطانیه
آورده بودند بخلعت خاص اختصاص داده باز گردانید که فرمان نافذ [illegible] بیشتر بیایند و چون
ارزروم منزل شهریار جهانبان شد امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر و امیرزاده [illegible]
سعد وقاص بارودی همایون رسیدند حضرت صاحب قران ایشانرا در آغوش مهربانی گرفته زبان عاطفت
و لطف به پرسش فرمود و [illegible] امیرزاده جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت رفت شاهزاده مرحوم
محمد سلطان تازه شد و چون خواتین و آغایان که برحسب فرمان از سلطانیه متوجه شده بودند در تبریز [illegible]
تعزیت ترتیب دادند و از آنجا در حرکت آمده تا قلعه اونک رسیدند و چند روزی در آنجا توقف نموده [illegible]
[illegible] از اخت [illegible] و [illegible] نادره [illegible] معطوف گاهی [illegible] استماع این [illegible]
کرای **شعر** [illegible]
[illegible] پوشیده و نوحه و زاری آغاز کردند و [illegible] داشته [illegible] و تا بوت [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] کرده بودند [illegible] آوردند و آن [illegible] غصه و [illegible] چنان [illegible]
آمد که خون از دل سنگ بچکد [illegible] گرفت و چند روز جهت [illegible] روح او ختمات کلام مجید و اطعام [illegible]
و سادات و علما و مشایخ و صلحا که از اطراف آمده بودند در مجلس [illegible] و [illegible]
خاطر صاحب قران [illegible] و چون [illegible] آنحضرت فی [illegible] تعزیت [illegible]
[illegible] التفات پادشاهانه بر روزگار آن جماعت [illegible] آنحضرت [illegible] و اکرام [illegible]

دیار ن

و با احسان و انعام [illegible] گردانید و رخصت انصراف کرامت فرمود و **گرد آمدن سرداران اطراف بدرگاه**
فلک اشتباه جابر [illegible] و [illegible] که در سال گذشته ملک گرگین [illegible] بارگاه پادشاه [illegible] گرده بود [illegible]
[illegible] که [illegible] پاسخ [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] و چون [illegible] سعادت [illegible] دین و غیرت خسروانه [illegible]
آن شد که [illegible] جانب گرجستان عزم فرمود و در حین [illegible] و کامرانی رایت جهانگیری
و جهانبانی برافراشت و بطرف [illegible] پادشاه [illegible] و [illegible] روان شدند و در این اثنا سلطان
[illegible] که داشت پشیمان شده و بموکب همایون [illegible] که [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] لاجرم [illegible] اندیشه [illegible] روی توجه [illegible]
آستان [illegible] و چون بمقصد رسید [illegible] شاهزاده [illegible] آنجناب [illegible]
ساخت و شاهزاده [illegible] بارگاه کیوان اشتباه آورد و او [illegible] بعد از [illegible]
گناه کاران [illegible] و [illegible] بعد از عتاب و [illegible] گشته [illegible]
[illegible] و [illegible] خراج چند ساله [illegible] پیشکشهای سزاوار [illegible] و مشمول این
انواع عاطفت و احسان شد [illegible] و کمر مرصع [illegible] و [illegible]
اختصاص [illegible] مظفر الدین [illegible] و در اثنای این [illegible]
با کرام [illegible] درگاه پادشاه اسلام پناه آمده و [illegible] شرف تقبیل [illegible] جلال
[illegible] و [illegible] عرض رسانیده [illegible]
[illegible] تومه [illegible] آورده پیشکشهای لایق گذرانیده و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شده و از [illegible]
سرداران اطراف و اعیان [illegible] درگاه گیتی پناه می آمدند و [illegible] اختصاص می یافتند
و در حوالی [illegible] آنحضرت [illegible] امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ [illegible] اختصاص
داده و [illegible] حکومت دار الملک شیراز [illegible] ارزانی داشت و [illegible]
[illegible] و شاهزاده [illegible] توجه [illegible] و [illegible] حکم امیرزاده [illegible]
[illegible] کوشک [illegible] و چون [illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اشتغال [illegible] امیرزاده پیر محمد [illegible]
و با امیرزاده [illegible] برادران [illegible] و اظهار [illegible]

وامیرزاده پیر محمد بقصد مسابقه امیرزاده رستم گماشته بجانب اصفهان فرستاده خود نیز در حدود قم
بمحاربت قلعه مذکور سعی و اهتمام نمود و در اثنای این حالات واقعه نصرت نظیر بغداد که از جهات سلامت
و بواسطه مخالفتی که از ترکمان آنجا واقع شده بود زهر انتقام چشیده بود و چنانکه سبق ذکر یافت از خاطر
خطیر حضرت صاحبقران سر بر زده و آن شغل خطیر بهمت و صلابت امیرزاده ابابکر حواله شده و ایالت
عراق عرب با توابع و ملحقات بشاهزاده عالی شان مفوض و مرجوع گشت و جمعی از امرای عالیمقدار مثل سلطان
برلاس و حسن برلاس سونجک بهادر و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه اینانق و دیگر امرا
برحسب فرمان ملازمت رکاب شاهزاده نامدار اختیار کردند و باشارت علیه بغداد که ام البلاد و امرا و عساکر
واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیاربکر کار و حجاز و عاقبت شوند و از مضافات آنجا کرون
بنجد و شاهزاده امر فرمود که از راه دیاربکر درآید و جمعی از ایشان را سیاست بلیغ فرماید و چون با
روی نهاد بعراق عرب درآید و نهضت مرجع قرا یوسف ترکمان استقلال نهاده در آن اوان که مملکت
استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمیع باز مردم را بر عمارت و زراعت تحریص نماید و خود
آبادانی بغداد از سر جد و اجتهاد پرداخت که بزودی معمور گردد و چنانچه سالی دیگر باز از ولایت داد و گرد
قافله حجاز روانه شود و باتوفیق التایید الا من عند الله العزیز الحمید **ذکر احوال قرا یوسف و توجه سلطان**
احمد بشام شرح استیلای قرا یوسف ترکمان بر عراق چنین است که او از عهد بارث ممالک حضرت ...
پناه با پدرم بر زهر در ده بود چنانچه رقم زده کلک بیان گشت و در وقت نهضت حضرت صاحبقران بممالک
روم قرا یوسف اظهار کفران نعمت نموده دست بر اموال تجار زد و عاقبت نهضت قرا از آن جمع آورده
و از ساحل فرات روی توجه نهاده در حول بیابان کرفتار شده اهتمام قبایل عرب متابعت نموده
فرمود و گروهی انبوه از مردم طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد حاکم بغداد بود و ولایت عراق عرب حکم
داشت حکومت حله و بعضی از عراق عرب را به پسر خود سلطان طاهر ارزانی داشت و خود بیش در حله اقامت
داشت و سلطان احمد از بغداد بحله پیش سلطان طاهر رفت و مشرکه وزیر او بود یکی رفت سلطان طاهر
از این معنی متوهم شده با امرای پدر خویش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و سایر اقوام و فرخ شاه که از
نیز اقطاع سلطان احمد داشتند مشورت کردند با تفاق یاغی شدند و در مقام تخریب آنجا کشته با نظر طرف
آب آمدند و سلطان احمد چون برین حادثه اطلاع یافت جسر بریده بر کنار آب گرفته در مقابل امرا و لشکر نشست
و قاصدی پیش قرا یوسف فرستاده و التماس نمود که با او ملحق شود و او را بامال فرستاد یوسف نمود و داد و قرا
با لشکر گران از عرب و ترکمان روان شده بسلطان احمد پیوستند و بمبادرت اجتماعی از آب بگذشتند و دو

سپاه منصور صف آرا شدند و بعد از محاربه عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و در گذر گاهان جمعیت و او از آب
و سلطان طاهر را در وقت فرار چون پیش آمد و خواست که از آن جوی درگذرد ناگاه اسب در جوی افتاد و سلطان
طاهر متلاشی گشت و از آنکه که اموال سلطان احمد طمع کرده بودند در مقام غدر آمدند و قبض این صورت
دریافت و در ظلمت لیل سر خویش گرفت و راه بغداد در پیش و قرا یوسف از مردم حله آنچه توانست گرد
آورد و در عقب سلطان متوجه شده چون بغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت سلطان احمد از جان
در گوشه مختفی گشت و چون شب در آمد قرا یوسف جمعی از آن از بغداد بیرون برد و او بار و پیش گرفت
و بر پیش رخ تیغ نموده و در راه گاو یدست آمد سلطان احمد بر آن سوار شده با او بتکریت رفت و بعد از
چند روز که در آنجا بود در مقام عزم شام رحل ببراب کشیده و از فقر و فاقه و ضعف و ناتوانی
دست قدرتش از آن برسید پیش سلطان احمد گذرانید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده
بودند مثل شیخ منصور و دولتشاه و حاجی ابراهیم بتکریت آمده در ظل رایات او مجتمع شده بودند و سلطان
فرمود و از آنجا عنان توجه بجانب شام مصروف و قرا یوسف در عراقات عراق عرب استیلا یافت
در سیاق تاریخ چون شمه از حال قرا یوسف و سلطان احمد ثبت افتاده خامه سیاه نامه بر سر داستان
اصل رفته بازمینماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شد نظر اشارت علیه صدور یافت
که امیرزاده رستم از آن بوجود و حرکت آمده با امیرزاده ابابکر ملحق شوند و توکل بر الله بهمدان و سوی ماهی وقت
امیرزاده رستم بر وفق اتفاق در تعاقب قرا یوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون امیرزاده ابابکر
نیز موافقت نمود روان شده با رحل سید عبدالله حاکم آنجا و دیگر سرداران که تنخواه می کوشیدند گرفته و گناه
باره وی معاون فرستاده و در آن موضع ماندند و سلطان برلاس بعد نجات بعضی از امرا و پسر امیرزاده
ابابکر ارجق از آنجا که نشسته و ایلغار کرده متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از روی جوانمردی
آمده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مذکور با امرا و لشکر منصور از فرات گذشتند و در زیر
حله کنار آب لشکر در مقابل قرا یوسف رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس بوده و قرا یوسف با
تمام جوی را غرق ساخته جنگ را آماده و ایستاده بوده و چون امیرزاده رستم بخت سخن از امیرزاده
ابابکر بر زبان گذرانید امیرزاده ابابکر گفت که در طلب لشکر توقف باید امیرزاده رستم در جواب فرمود که مرحب
لشکر چه انتظار بعد و شما آمده ام اگر مصلحت باشد قول با ما و جنگ از طرفی اگر در ایام سخن این قرار گرفته امیرزاده
رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب برافروخته گشت و یاد علی برادر قرا یوسف با چند سوی
چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام می نهاد و ایل و مجموع حشم را که قریب پانزده هزار خانه وار بود

با اموال فراوان از گله و رمه و گوسفند و گاو و غیر آن رجعت فرموده بندگان درگاه گیتی پناه آمدند و لشکران
امیرزاده و رستم [illegible] و قرا یوسف که با او در اسکندر و اسفندیار بودند اسیر کردند و معزز و محترم را که حکومت
ابواب بوده تعلق باو میداشت با دیگر سرداران و بهادران آن نواحی که تا غایت گردن انقیاد ننهاده
بودند منکوب و مقهور ساختند و در آن اثنا قازان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سرها از قرا یوسف
بارگاه همایون آوردند و صورت آن فتح ارجمند معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از کار
قرا یوسف و دیگر معاندان جمع شد از فراغ بال عنان عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن معطوف
داشته بغداد که علیها مشغول گشت

ذکر طلوع موکب ظفرنشان بصوب ولایت گرجستان

موکب گیتی گشای حضرت صاحب قران شهریار کامران از حوالی قارص نهضت نموده منازل و مراحل پیموده بملک گرجستان
درآمد و پیش از توجه رایات منصور امیر شیخ ابراهیم شروانی که همه طریق جانسپاری و خدمتکاری سلوک
میداشت برحسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج ولایت گرج را ضبط کرده چون ملک گرگین که
حاکم و والی آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر خاطرش مستولی شده [illegible]
آن رسید که مرغ روح او از قفس قالب در طیران آید لاجرم رسولی سخن دان خوب زبان با پیشکش لایق
فراوان بدرگاه خسرو کامکار فرستاد و خلاصه عرضه داشت آنکه این بنده خاکسار از دیرباز اجداد و آبا
که پادشاه ذو اقتدار آن جنس همایون متوجه این دیار گردد و اگر غرض امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریاری
بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بی تأخیر و تسویف بخزانه
عامره رسانم اما [illegible] سلطانی بس مهیب است [illegible] آن دارم که شرف تقبیل بساط جلال ادراک نمایم
اگر عاطفت بیکران حضرت صاحب قران مهلت بخشد بعد از زوال خوف و هراس [illegible] سلطان [illegible]
و دیگر حکام مواضع بارگاه سپهر اساس شتافته [illegible] آنحضرت بر کلمات روی
اندوده او التفات نفرموده [illegible] بقول [illegible] فرمود که با گرگین بگوید که
تو بجملی که شرف اسلام [illegible] نسبت ندارد و اگر نجات خود [illegible] باید که [illegible]
بخدمت شتابی و بعد از وصول درگاه عالی [illegible] قبول ملت اسلام [illegible] اعتراف بکفر و ظلام [illegible]
اول [illegible] جانبازی [illegible]
کرده برحسب فرموده صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
باز گردانم و [illegible] حوادث و نوائب [illegible]
و ملک [illegible] سالم [illegible] مانند والی [illegible] که در دین [illegible] با تو موافق است [illegible] درگاه آمده

بشنیده

شنیده باشی که از موائد احسان ما آنچه بیان محفوظ گشت باید که در آمدن تعلل ننماید که [illegible] قصور
نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت یافته باز گشتند و در اثنای این اوقات [illegible]
[illegible] و عمال آذربایجان بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسپان [illegible]
رسانیدند و از جانب خراسان [illegible] ضابط اموال نواحی آن ممالک بود رسیده و
[illegible] خسروانه آغاز [illegible] فرمود و چون وقت [illegible] گرجستان
بود رای صواب نمای [illegible] مخالفان [illegible] از زمین بر کشیده و خود را [illegible] مخالفت
از سر کشیده لاجرم برحسب اشاره علیه امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا برسم ایلغار روان شده بولایت
گرج آمدند و ارباب فساد و شقاق را متفرق و پراکنده ساختند امیر شیخ نورالدین چندان [illegible]
که لشکریان [illegible] بر گرفتند و امرا و سپاه بعد از آن مقرون بسلامت و غنیمت متوجه درگاه [illegible]
شدند

ذکر فتح [illegible] و قلاع گرجیان و حالات فتوحات آن

در ولایت گرجستان [illegible] بر زمین
بلند واقع شده و بر آن موضع کوهی مرتفع از جمیع جوانب بلند و هموار و موازی [illegible]
فلک دوار رسیده و از [illegible] آن کوه شعبه منفصل گشته و بارتفاع از آن کوه در گذشته چنانکه گردن
باوج لامکان بر افراشته و [illegible] و اصل آن قلعه توان شد و آن کوه
[illegible] راه باریک [illegible] از یک طرف ندارد [illegible] بواسطه [illegible]
خلائق توان یافت و بر بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و دروازه بر آن نشانده بودند و حوضهای
وسیع عمیق جهت آب باران مرتب داشته حاکم آن [illegible] از اعاظم [illegible]
از گرجیان در تحصین او موافقت داشتند و چند گله خوک و گوسفند در آن قلعه [illegible] ایشان
از کثرت در شمار [illegible] آمد مملو از شراب [illegible] و چون حضرت صاحب قران جهانگشای
بر صورت آن [illegible] اطلاع یافت عنان [illegible] بصوب [illegible] و چون قلعه [illegible]
وسط [illegible] بود و [illegible] آب [illegible] رسد و سپاه اندک [illegible]
مخالف در آنجا [illegible] توانستند [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] کفایت [illegible] چون حضرت صاحب قران [illegible]
همایون توجه نموده [illegible] از وصول خسرو آفاق بر اهل فساد و شقاق [illegible]
سپاه [illegible] محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه موکب همایون بظاهر قلعه [illegible] رسید
ارباب حصار برسم [illegible] پیشکش اندک [illegible] بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون

داشتند که دران سالخورده بانیر چون کودکان ره نکوده و هو زرانی نخواهد شد رایت نصرت آیت
تا و نوشتند سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر می انداختند و حضرت صاحبقران فرمان داد
که امرای رفیع مقدار در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیرشاه ملک
در برابر دروازه جهت رفع حصین ساباط بسازد و دیگر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند
بنا بر آنکه اگرچه فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان دران قلعه ساکن گشته محاصره تمام نمایند
و امیرشاه ملک بمساعدت دولت روزافزون در مدت سه روز قلعه بنا فرمود که گنجایش
سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه بدشت قلعه نقل فرمود که نقل عراده و منجنیق دران محل میسر
می پذیرفت و برحسب فرمان از برای عراده و منجنیق از سنگ و چوب مخروطی ساختند و چندانکه
که مشرف بود بر قلعه و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق دور افتاده بود و بهر برج و باره آن
ضرری نمی رسید گرجیان فارغ البال نشسته و غدغه از آن بخاطر راه نمی دادند ناگاه که شکفت که
مصرع: بشکست خاوه برج سپهر را بحیل • وچون کجفه برین برج بگذشت از هجوم غربت کار ازقفس
کوه و کمر بر گرجیان واشتند بیکبار سامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور بر طریق اتفق زوال آن شد
و از جانب سنگ پاره که در جانب جنوب قلعه بود برآمد و یک سر از کرفته تا بالای آن سنگ بر آورد
و دران جا و بیح کرده نشانه گذاشت و هیچ کس از اهل قلعه بران اطلاع نیافت و روز دیگر سرگذشت
قلعه و نشانه دربارهٔ سریر اعلی تقریر کرد و حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها
بافتند و نردبانها مثال چوبها را سری در کلاب و سری در طناب دیگر استوار کردند و امیر
شاه ملک در پای آن قلعه ایستاده و پنجاه مرد از ترکمانان و مبارزان خراسان که اسامی ایشان در مجلس
سامی حضرت صاحبقرانی ثبت افتاده تمکک را از آن نردبانها بالا فرستاد و بیمن اقبال بی زوال
شهریار دریادل گرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق در آفاق
منتشر گشت گرجیان متنبه شده چون مبارزان را باین صفت بر گرفتند و در حرکت آمدند یکی از خراسانیان
با آواز بلند تکبیر گفت و در عالم اشتهار صلوه و و محمود تغیرچی که از بندگان امیرزاده شیخ
بود بران قلعه بر رفتند گرجیان چه غافل از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته
سراسیمه بطرفی شتافتند و پای ممانعت فرو ده دست مقابله و مقاتله دراز کردند و شهریاردل
دلاوران بپای عالم همای سوار شده در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند باستادند
و مجموع لشکریان قلعه تکبیر زده کوه را بسر رسانیدند و سورن انداختند و کورکه فرو کوفتند

و چون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه چنان تاریک و باریک بود که زیاده از دو کس پهلوی هم
ایستاده نتوانستند پر ولی سپر در سر کشیده بر پای تهور پیش رفتند و دو نفر دیگر با او و دست بتیر و کمان باز نهادند
از شست قضا و قدر تیری بدهان جاهل برآمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخته باز پس افتاد و دیگر
پیش آمد و سپر بر گرفتند و عبدالله سبزواری عرق عصب دین داری او در حرکت آمده بانهمه
گرد از روی کفار نهاد و داد مردی و مردانگی داده دوازده زخم خورد و باز گشت و بعد از وی
از اتراک محمود نامی محمد شاه جام بانکه کران سنگ پیش رفت و پای از نوری را که گرجیان معاد
دولت گرم کرده بودند بشکست و بعضی از آن بیچاره دلاور که بالا برآمده بودند روی بدروازه قلعه نهادند
و آنجا تنور حرب گرم گشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات مجاهدان دین وزید و سپاه
نصرت قرین بنیروی دولت قاهره قفل دروازه را بشکستند و قلعه چنان را که یک شمار وصف
هم در روز یکشنبه بیست و سوم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست و تیر از شست رفته بود گرجیان
زنهار و الامان بایوان کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان جمعی از نامردان را از بالای قلعه بزیر انداختند
و ترال حاکم قلعه و دیگر سرکشان را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه جهان پناه آوردند و مجموع مردان را
تیغ سیاست گذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و عاطفت خسروانه زن ترال را
ابراهیم والی شروان بخشید و برحسب حکم جهانمطاع آتش در عراده ها و منجنیقها زدند و فرمان فرمای
هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده بار دیگر جانون فرود آمد و تمکک و دیگر بهادران
را که در آن کار بالا رفته بودند از زر و کمر و خلعت و شتر و استر و خیمه و خرگاه و
و دیگر اسباب تجمل و تنعم توانگر گردانید و حراست قلعه را یکی از اعیان خراسان موسوم بمحمد توران که
جاوشاه توران اشتهار داشت تفویض فرمود و طایفه از خراسانیان با وی گذاشت و فرمود که اموال
و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده نگذارند که بعد از آن گرجیان پیرامون ولایت مسلمانان
گردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قمی از شیراز با مجموع نویسندگان آن دیار بدرگاه عالم پناه آمد
و بسیاری از تبرکات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی از پیش امیرزاده رستم رسید و پیشکشهای
لایق کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی از جواهر و نقود و اسب و استر و اشتر چندان بگذرانید که
و عقل دران خیره ماند و صاحبقران دریادل اکثر آنرا بشاهزادگان و امرا و ارکان سپاه قسمت فرمود
و از آنجا تا کوه برلاس احمد داود که ضبط احوال آنجا رفته بودند بار دیگر بدرگاه اعلی پیوستند و عرض
جناب رسانیدند و از ولایت مولانا شمس الدین سراج و شیخ صدرالدین

کمراه و متصدی منصب قضا بود و در رسیده و شیخ محمود کی که نسخه خوش و روشن از مناقب و مآثر
حضرت صاحب قران ساخته و پرداخته است همراه ایشان بود و شیخ محمود مشار الیه در وقت عبور
از پل آب کر که در حوالی تفلیس بسته اند در گذشته در آب افتاد و غریق بحر رحمت شد و بیرون آن کتاب تمام
رسانیده و بتحصیل لوازم سلطنت و [illegible] خلافت مصیر استسعاد یافت و شمول الطاف عاطفت [illegible]
حضرت صاحب قران کرده [illegible] و یوسف جلیل [illegible] احوال [illegible] الدین [illegible]
همایون نوشتند و همچنین از اطراف ممالک محروسه حکام و عمله ایشان می رسیدند و [illegible]
تفقد و الطاف پادشاهانه سرافراز می گشتند ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب ابخاز و مراجعت از آنجا
[illegible] چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از فتح قلاع گرجستان فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت
و ترتیب طوی عظمت عنان عزیمت بجانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا
و تومانات [illegible] با سپاهی فزون از قطرات امطار در مقدمه روان ساخت و حکم کرد که از ممالک [illegible]
[illegible] غارت و تاراج کردند و لشکر [illegible] ترغیب فرموده در حرکت آمده چون [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] بودند [illegible] بر [illegible] می ساختند و [illegible]
[illegible] و نعمت و [illegible] می آوردند و [illegible] سپهر می انداختند و حضرت صاحب
قران [illegible] گرجستان در آمد و از [illegible] لشکر منصور [illegible]
[illegible] تاراج شد و کلیساها که از سنگ [illegible] شده بود با خاک یکسان آمده [illegible]
هر که بدست می افتاد کشته می شد و بعضی از مواضع کفار گرج که در میان مغارها و کوهها بود [illegible]
[illegible] شده و از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که [illegible]
[illegible] شدند و [illegible] و طایفه [illegible]
کوه [illegible] و [illegible] مغارها فرود [illegible] و آن بهادران [illegible]
جنگ می کردند و [illegible] از [illegible] مغارها می افکندند و [illegible] مغاره [illegible]
کس [illegible] غالب می آمدند و مرد [illegible] و زنان و فرزندان ایشان را اسیر می کردند
و اموال و اثقال [illegible] را بباد غارت و تاراج بر می دادند و [illegible] مواضع [illegible]
[illegible] منهدم ساختند و [illegible] ایشان را از بیخ و بن برانداختند و از [illegible]
[illegible] بعضی پوست باز کردند و بعضی را بآتش سوختند و چون [illegible]
کفار [illegible] روز دوشنبه [illegible] الاول سپاه [illegible] بازگشتند و [illegible]

روز پنجشنبه [illegible] موکب فیروزی نشان سوار شده [illegible] و باز در جمعه
[illegible] از خاطر خاقان مؤید منصور [illegible] و در آن صحرا [illegible]
و چون از آن کار فراغت یافتند باز دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و [illegible]
که [illegible] کس [illegible] گرگین را آگاهی دادند که اگر [illegible]
[illegible] گرجستان [illegible] گرگین [illegible]
[illegible] درگاه پادشاه اسلام [illegible] و چون [illegible]
روی زمین رسیده [illegible] که [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] و جواهر [illegible] سال [illegible] و باج و خراج [illegible] سال [illegible] خزانه عامره رساند
[illegible] گرگین [illegible]
و در آن باب فصلی [illegible] چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان [illegible] مضمون این مقال [illegible]
مصرع [illegible] گرگین [illegible] صاحب قران [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] آن کلمات [illegible] و امرا [illegible] ارباب [illegible] فتوی رجوع کرده
قضاة و علما در مجلس همایون تقریر فرمودند که چون [illegible] قبول [illegible] متعرض ایشان نشوند
[illegible] و [illegible] قتل و غارت تعرض نمایند حضرت صاحب
قرانی [illegible] فتوی ائمه اسلام [illegible] گرگین [illegible] و امیر شیخ را
که [illegible] ساخت و [illegible] و کار [illegible]
[illegible] و چند روز در آن نواحی [illegible] و [illegible] اشتغال نمودند [illegible]
[illegible] و [illegible] همایون [illegible] اقمشه و [illegible]
و [illegible] اشتغال [illegible] همایون [illegible] و قبول [illegible] و خراج [illegible]
[illegible] و حضرت صاحب قران [illegible] منزل [illegible] رسیده
[illegible] و کلیساها که در آن حدود و نواحی بود منهدم گردانیدند و چون از آب کر گذشته [illegible]
[illegible] منفعت کردانیدند [illegible] گذاشته [illegible] شد و در حوالی
بیلقان [illegible] رسیده و لشکر [illegible] انواع [illegible] فرموده بود
[illegible] آفتاب اشراق [illegible] بیلقان [illegible] خراب شده بود [illegible]

حسنی بر جای خود بود و الحق فرمان واجب الاذعان نفاذ یوست که چند تن از مهندسان چیره و معماران نادر روش صاحب طرح شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و تیورات و بیوت بسیار و باغچه‌ها و بساطین و غیر آن در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس طرح آن شهر انداختند و لطاف نموده بر لشکر گاه و امرا قسمت نمودند و لشکریان به اهتمام تمام بکار عمارت مشغول شدند و مجموع آن از خشت و عمارت را از خشت پخته در یکماه تمام با تمام رسانیدند و دور باروی آن که بزرگ دو هزار و چهار صد گز بوده و عرض دیوارش پانزده گز و ارتفاعش قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن بیست گز و سنگ انداز ترتیب دادند و شهری چنین با وجود کثرت بارندگی و شدت سرما و برودت هوا در یکماه چنانچه ذکر یافت ساخته و پرداخته آمد و برای صفا بخشی اقتضای آن کرد که از دریای ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آنجا و نواحی معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء و شاهزادگان و تواچیان بکفایت آن مهم قیام نمایند تواچیان مسافت جوی را بر سپاهیان قسمت کردند و باندک زمانی نهری روان و جوی جاری که طول آن مقدار شش فرسخ بوده و عرض پانزده گز آنجا مهیا و آماده شد ذکر ارسال حضرت صاحب قران امرا بولایات جهت تفحص احوال زیردستان و آمدن امیرزاده عمر شیخ بیلقان وران اوان که اراضی بیلقان مرکز رایات فیروزی نشان بود با شراف و اعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان و تهنیت فتح بلاد روم از اطراف و اکناف احرام قبله اقبال و کعبه آمال بسته بودند و هر گاه شهریار مشورت و خصال جمع آمد و هنگام با جام در مجلس فرمان انام از علمای ما هر و فضلای روزگار جمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر خطیر آنحضرت بتحقیق مسایل دینی و معارف یقینی و ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه بود و نکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمد از جمله کلمات ارباب فضل و دانش بفضیلت عدل و احسان منجر شد و حضرت صاحبقران هدایت نشان خواست که آن بحث بمجرد گفتاری کرد از آن عرصه تجاوز نشود و لاجرم با افاضل صاحب انساب خطاب فرمود که در از منه سابقه علما در خدمت سلاطین و ارباب دولت را نصایح مشفقانه کرده اند و در امور مستحسن ترغیب و تحریض نموده اند و از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده منع فرموده اند و در این عصر مرا هیچ ارشادی نمیکنند و از صلاح و فساد مملکت و رعیت هیچ با من نمیگویند ایشان متفق الکلمه معروض داشتند که بحمد الله و المنة که پادشاه دین پرور معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما مستغنی است و همگی مساعی در اجرای احکام حقی و قانون علی از آنحضرت تعلیم باید گرفت و حضرت صاحب

وان صاحبقران این کلمات اگرچه مطابق واقع بود اعراض نمود و فرمود که مراد من از این سخنان که برشما بخش گفتن گویید اصلاح و خوشی نمی‌آمد و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هر یک از شما که از هر جای آمده اید احوال و اوضاع آن مکان و معاش کاشکاران مرزبوم و بستان آنجا معلوم کنند تا اگر زیردستی جمعی بر زیردستی نموده باشند تدارک مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا گشادند و هر یک آنچه از نیک و بد وغث و سمین مملکت خود میدانستند عرضه داشتند و حضرت صاحب قران رحمت پرور طایفه‌ای از اصحاب درستی و صدق و فتوی را که به دینداری و تقوی موصوف بودند اختیار فرمود و هر یک از ایشان را بقطری از اقطار مملکت فرستاد و ایشان را به تحقیق مهمات کوشیده داد مظلوم از ظالم ستانند و ستمکاران را که مثال عالی تنبیه او کنند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و بعرض رسانند تا حاکمان دین مواظبت نموده وارکشته در مهمات زیردستان وامان بعمو بر سیر استراحت نمایند و دیگر از وقایع آن زمان این بود که امیرزاده عمر شیخ از بخارا روان شده و قطع منازل و مراحل کرده با راضی بیلقان رسید و در روز غره جمادی الاول شرف تقبیل بساط بوسی استسعاد یافت سبب طلب امیرزاده عمر شیخ آن بود که ایالت ولایت آذربایجان و توابع و لواحق آن تفویض برای و ارزوی آن کامیاب کرده و دیگر از وقایع هر کس پسر خواجه ملک عزالدین حاکم لر کوچک را که تو شنیده راه قمره و غارت می سپردند و در کاه کیتی پناه آوردند و پوست سرایشان بر کندند و بر کاه کشیدند و بردار فنا آویزند ما اعتبار دیگران گردد و از وقایع دیگر آنکه نسخه عدالت شهریار جهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قرمی که پیش از اتصال بدرس بار روی جا یون آمده بود خلک نشنید و سبب آن بود که پیش از تسخیر شرف الحق رسید که مولانای مشار الیه در حین توجه بدرگاه عالم پناه مبلغ سی صد هزار دینار کپکی از پیش از مخزن شیراز گرفته است و قدم از عالم انصاف و مروت بیرون نهاده حکم شد که شیخ زاده حسن آقچی خدمت را با ز آمده و در شیراز برد و آن وجوه را از صاحبان اموال بستاند و تو کرش را تو واکه در کت با نستند و از و تا وارث شده بوده ضربی چند کلاه بسانند و بود از علی جایزه و برخی حال ضعفا و ظلمه بپردازد و اشارت به عبید دار پوست که مولانا جمال الدین که همراه مولانا قطب الدین قرمی و نوسنده کان از غارت آمده و صورت ظلم مولانای مذکور بسامع علیه صاحب قران رسانیده بود همراه ایشان بشیراز رفته و خاطر شریف مرام انگاشتند که مرحمت علی که مولانا قطب الدین از تکاب آن جسارت نموده و در آن باب مستقل بوده رضا و اشارت خسرو کامیاب آن مو ارد نموده و حضرت صاحب قرانی خواجه ملک سمنانی را با ایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون آنکفایت بموجب یرلیغ پادشاه بانجام رسید و احکام شیراز رسید ند او خود از علی بر کشیدند و روز جمعه که گروهی انبوه از مردم شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند و صحن تمام مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین

در پای سر سنگین بازار الاندوده و شامیانه حاضر ساخته شد و مولانا صاعد بر منبر بر آمده و سخنان شهریار کامکار
را بسمع خلایق رسانید و این بیت خواجه عماد فقیه را با اندک تغییری بر آن نسخ برزبان راند بیت
اگر خراب شود این مملکت ز شاه مدان • که خود ز مردم و از گناه مولانا باشد • و از اطراف و جوانب قلعه
پادشاه رحمت پرور کوش ساکنان عالم علوی میرسید و در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی
که همراه آورده بود در حضور قضات و ایشان حکم بی قصور و کسور بخداوندان اموال رسانیدند و در آن
باب نوشته با سامی حضار مجلس موشح گشت و بعد از آن شاهزاده جوانبخت امیرزاده پیرمحمد جهانگیر امیرزاده عمر
شیخ مولانا قطب الدین را بنده و شاهزاده گرفته بسمرقند فرستاد ذکر بعضی قضایا که در منتهی سنه و حالات
متنوعه که از دگران جاری گشت چون خاطر خطیر ازبنای مبانی جهانبانی حضرت صاحب قران از عمارت
فراغت یافت عنان توجه خاص ازبرای قشلاق بجانب قراباغ تافت و چون بدان دیار رسید حضرت
صاحب قران و شاهزادگان و امرا و سران سپاه در قوریلتای که موجب فرموده ساخته بودند نزول
فرمودند و لشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم که پیش ازین بغزو آن و جهاد اولاد عثمان
صاحب قران که مقرر شده بود که جهت فرمانهای تفویض ولایت و الوس هلاکو خان با امیرزاده غیبت حاضر
گردد و ادراه قلاعی مستسا متوجه گشته باردوی همایون پیوست و شرف زمین بوس دریافت و در آن اوان
کوتوالان قلاع حلب رسانیدند که اسکندر شیخی که بر حسب یرلیغ حضرت صاحب قران بقلعه فیروزکوه
و دماوند مشغول است و محبوسان و فرود سپاه نیز ... حقوق تربیت حضرت صاحب قرانی بر طاق
محبوسان نهاده بکفران نعمت اقدام می نماید اتمنی بر فراغ اشرف کران آمده و موقف جلال مثال
الامتثال صدور یافت که امیرزاده و سلطان شاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری شوند و اگر خبر یاغی
گری اسکندر مطابق واقع باشد بلادکان قم و کاشان و در گزین را جمع آورده در جنب او روند و سزا
و جزای آن کافر نعمت را در کنار نهند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم درگاه
حضرت صاحب قران آمده و ساوری فراوان آورده و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جواهر
و سایر اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر و تنسوقات دیگر بعرض رسانیدند و بنظر قبول
کشیدند و در آن زمستان هر هفته طوی ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می پرداختند
و در اثنای این حالات از عراق عرب پسر سلطان احمد جلایر که پانزده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده
بود و گل عارضش از باغ جوانی نوشکفته باردو آمد و بصر صر اجل قهر تهال قامتش که از جویبار خلاف بالا کشیده
بود منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه رسید و حضرت صاحب قران مستوده خصال از حوالی کاریم

استقبال

استقبال بیرون آمده جانب سپاه و تمامی جهت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت
و آنحضرت سید مشار الیه را در آغوش گرفت و مرد و بسیار گریستند و هم در آن زمان از جانب امرا و ائمه
اعیان و اشراف و سادات و علما شیخ زادگان سمرقند و خواجه عبدل و خواجه عصام الدین و خواجه
افضل کسی و اولاد شیخ الاسلام کسبی و عبدالرحمن و دیگر بزرگان آن دیار و سایر علما و اعیان درگاه
پادشاه سپهر اقتدار آمده و مراسم عزای شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال موعظت و نصیحت نایره
ذوقت که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بجمیع مسایل دینی میل تمام داشت
مقرر بود بعد از آنکه رای عالم آرای از تنسیق امور ملکی فراغتی یافتی فضلای انام و علمای اسلام در مجلس
واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و بمباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بحث
حنیف بود مجلس آراستندی و چون پیش ازین نوشته شد که امیرزاده کوده خطه کرمان بقهر گرفته
بوده و مبلغی تمام اورقم زده و درین محل شیرعلی تومان آقا که عم زاده او بود و دو خواهر او در حباله نکاح
امیرزاده کوده بودند درآمده و آن مهم را بعد تومان الکی قطع فرموده و او که مستلزم ادای وجه
شده بارو و دیگر خطه کرمان و حکومت آن باو قرار گرفت و دیگر خوبیات وقایع آنکه در آن زمان نوشته اوان
پسر بیان آقا را برای تحصیل اموال در بایکان به تبریز فرستاده بودند و پیرمحمد پولاد که از جمله امرای شاهزاده
جوانبخت شاهرخ بهادر بود بحکومت ساری روان کردند و درین اثنا خبر رحلت بیگم آغا حرم محترم امیرزاده
محمد جهانگیر مادر پسر امیرزاده مشار الیه امیرزاده خلیل و سلطان مهدی باردوی همایون رسید و در
ملاقات حاضر شده نفایس پیشکش بموقف عرض رسانیدند ذکر توجه مخدوم زاده جهانیان شاهرخ بهادر
بجانب گیلان و بعضی از وقایع زمان چون حکام ممالک گیلان بارسال رسل و ایلچیان و تحف اکتفا نموده
بیاد خسرو جهانگشای استقلال جستند و بدیدار غبار سم سمند جهان جاه و شتابان آنجا بود و از
موقف حضرت پادشاه یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که جلال و برادر محمد سلطان نواحی و بایزید پرلداس
و جلال برلاس و برخی از سپاه ظفرپناه بمملکت کیلان درآمده و در آنجا توقف و قشلاق کنند و ایشان بامتثال
امر مبادرت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قشون از چوبک منصور متوجه صوب
[illegible] و فرزند ارجمند شاهزاده ذکور ابراهیم سلطان با تومان خود امیر جهانشاه و امیر شیخ
ابراهیم و رستم طغا بوقا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا بنده و خادم رکاب ظفر انتساب
باشند و شاهزادگان جوانبخت و سرداران پای تخت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بقزل اغاج رسیدند
و چون حکام کیلان از توجه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند اضطراب بنیان صبر تمکین و قرار ایشان

راه نجات جسته وکسان فرستاده مبلغی گرامند برسم باج و خراج قبول نمودند و شاهزاده کس فرستاده قصه
باج و خراج بعرض همایون رسانیده و در محل قبول افتاده جمعی جهت تحصیل اموال گیلان رفتند و سید رضا کیا
که زبده و کوسر حلم و دانش منفرد بود و امیر محمد رشتی که از ملوک آن سرزمین بود و تحف و تنکسوقات
و انواع تنسوقات سزاوار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و تحف و ...
و سرداران مرکب معهودی با تحف و هدایای بسیار ارسال نمودند و چون اتفاق ساحت بارگاه جلال آسمان
و جبین شکسته کذرانیدند و در بیان اظهار اطاعت و انقیاد گشادند و پرتو عنایت سعادت و اقبال او ابنای
و خراج را الزام نمودند عاطفت خسروانه همه را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانیده و بنابر آنکه
سید رضا کیا از اهل بیت نبوت بود صاحب قران گیتی ستان مبانی محبت خواست که در تربیت او
شروع فاید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مال المواضعات که قریب پانزده هزار ...
بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار و چهار تنگی مقرر شده بود و آنچه بمملکت سید رضا کیا الیه و سید محمد
امیر سید نصفی میرسید می بحساب سیاه و تمام بخشید و محصلان موجب فرمان دست از طلب مال که قوم
تم تخفیف شده بود باز داشتند و مطالبت ننمودند و مقارن این حال حضرت صاحب قران شمس ...
ادریس امیر عباس ... وفرستاده و از جمله وقایع اوان قشلاق قراباغ آن بود که امیر سید
برکه مریض گشت و هرچند اطبا در معالجه آن سعی نمودند فایده نداد و مرض اشتداد یافت و صحیفه حیات آن بزرگوار
مطوی گشت و مرغ روحش از قفس کالبد بجانب گلشن قدس پرواز نمود و حضرت صاحب قران از وقوع
این حادثه بغایت مضطرب و متالم شد و بالآخره بمضمون کلمه کل نفس ذائقة الموت را نصب العین ضمیر ساخته
دست در عروة الوثقی تحمل و اصطبار زده اشارت علیه صدور یافت که نعش او را باندخود برده بر سبیل امانت
در خاک نهند و ... شهریار ... امیرزاده اسکندر را که در زمان ایالت ولایت فرغان
و نهاوند و بروجرد و مواضع دیگر از کوچک ... ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات در قبضه
او نهاده و چون شتا باخر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی حاکم ماردین باز بنیت و تجمل تمام
بدرگاه پادشاه اسلام ... را که با خود امیرزاده ابابکر شده بود با خود همراه
آورد و ملک عزالدین ... سلطانیه رسیده ... موقف عرض ... و در این اثنا حکم
لازم الانقیاد نفاذ پیوست که وجوه و اعیان و اولوس هلاکو خان که در ولایت آذربایجان ساکن
و متوطن اند هر کس بسری یا برادری که دارد ... بکوچ بسمرقند فرستند و بجهت کوچانیدن ایشان جمعی معین
شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود و مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته

بود برای

بود برای ترویح روح او ختمات کلام الله متقدم رسانیده آش عظیم دادند و بعد از آن نشاط شکار از خاطر
خطیر خسرو کامکار سر برزد و آنحضرت سوار شده شاهزادگان عظام و امرا و خدام در صحرای آق ... جرگه
انداختند و بعد از شکار بسیار از اطراف جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از آن کار
فراغت یافتند حضرت صاحب قران عالی همت سادات و علما و اکابر و فضلای سمرقند و بخارا
و سایر بلاد ماوراء النهر ترکان ... و روم چندان داد که از مجمله ایشان گذشته بود و رخصت انصراف
ارزانی داشته التفات را شاکر گردید و دعاگوی دولت آن خاطر بمواطن و مساکن خویش فرستاد

ذکر جشن ایالت ... و تفویض ایالت ولایت هلاکو خان بامیرزاده عمر چون درین یورش
فرخنده اثر ... در مجلس پادشاه هفت کشور معمور بود و بیشتر عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر
خطیر پادشاه جهانگیر سر برزده بود و اوایل بهار که ... مشرق آفتاب ... مستقر عز و شرف خویش
نهاد در چهارم رمضان سنه ست و ثمانمائه از قشلاق نهضت نموده بجانب دار السلطنه سمرقند در حرکت آمد
و بر لب ارس خیمه سعادت و دولت ... نمودند و ... بر کنار ... قریه نعمت آباد که از قرای
نهر ارس است ... آنحضرت نزول فرمود و در آن محل که امیرزاده و شاهزاده ... قزل ...
نموده موکب همایون پیوست و در آن اثنا ... موجب بشارت پادشاه ظفر لوا ... اسباب
طوی و ... جشن قیام نمودند و عاطفت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق تا حدود
روم و شام بامیرزاده عمر بن امیرانشاه تفویض نمود و برلیغ واجب الاتباع آل تمغا عام ارزانی داشت و فرمان
داد که شاهزادگان که متصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نپیچیده بکار او حاضر
شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر جهانشاه بن امیر جاکو را با چندی دیگر مثل ... امیر
موسی ... و ... برلاس و جنید بورلدای و ... را ملازم شاهزاده گردانید و سفارش فرمود که در کلیات
و جزویات امور از صواب دید امیر جهانشاه در نگذرند و شاهزاده را تاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسبان
با زین زر اختصاص داد و امرا را نیز بتشریفات فاخره و انعامات وافر معزز و موقر ساخت و حکام ممالک مثل
امیر شیخ ابراهیم شروانی و سلطان عیسی حاکم ماردین و ... کرجی و ... هر یک خلعت داد
ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او بصوب ییلاق ... توجه نمود و فرمان قضا جریان صادر شد که
... از آنجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان انداختند و کنار آب ... که آنجا ...
از نزول موکب همایون ... و چند روز در آن منزل توقف افتاد و ماه مبارک رمضان
بآخر رسید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود مولانا نظام الدین شامی که بعضی از مورخان شامی تحریر کرده

بقرارت خطبهٔ عید و اقامت صلواة آن روز سعید قیام نمود و حضرت پادشاه دریادل بعد از فراغ
و نوافل بخشش و انعام بزمی خسروانه و جشنی شاهانه بیاراستند و بطرب و سرور و عیش مشغول شدند

ذکر توجه شاهزادگان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و دفع امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک در صحبت ایشان بجانب ری بر موجب اشارت پادشاه

سابقاً سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بمقتضی
اشارت خسرو جمجاه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند روشن
شد که اسکندر از تیرگی رای روی از درگاه سلاطین پناه گردانیده است و در جبال [illegible] توقف نموده
قلعهٔ فیروزکوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده و خود بکوه رستمدار
گریخته است و امیر سلیمانشاه و امیرزاده رستم مدت [illegible] روز در طهران بنشاط اقامت پرداختند و از بلاد
آن ولایت قم و کاشان و ساوه و فیروزکوه ده هزار مرد جمع آوردند و سرداری اسکندر رستمدار بر رستمدار
درآمدند و بعد از محاصره قلعهٔ نور و رستمدار را مسخر ساختند و در آن محل ملک کیومرث پیش ایشان آمد و امیرزاده
دولتیار و نوین را بمقتضای فحوای کلمهٔ الحرب خدعة عمل نموده کیومرث که در میان او و اسکندر شیخی
نزاع و مخالفت بود بگرفتند و خدعه [illegible] پیش اسکندر فرستادند و از راه فریب پیغام دادند که دشمن
فرستاده‌ایم با مددکی و خدعه و تحاشی [illegible] و خدمت سابق را باعث حرکت متوکل گردانی و اسکندر
بعد از اظهار [illegible] و عناد باین کلمات اعتبار نکرد و با کیومرث صلح و صفا پیش گرفته و مردم با گرد آمد
و پشیمان نموده در مدد [illegible] اتفاق کردند و در کوههای سخت و بیشه‌های پر درخت خزیدند و در اوایل
سال که کنار آب [illegible] مخیم سپاه ظفر پناه شد قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمده صورت واقعه را
معروض داشت و [illegible] بسرادقات اعلی گردانیدند و رای عقده کشای [illegible] پیش امیر مضراب بخراسان
روان کرد که با لشکرهای آنجا از راه [illegible] ساری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهند و در جمعه [illegible] شوال
نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراءالنهر آمده اخبار آنجا بمسامع علیه رسانید و چون [illegible] حضرت
نیام ظفر فرجام گشت خسرو [illegible] روز امیر شاه ملک و میر علی سلدوز را از پیش برینجا فرستاده فرمان داد
که از حشام [illegible] و اعراب که در نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند حشم فراهم آرند و امیر اسکندر
متوجه شده با امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بپیوندند و موکب فرمانده عرب و عجم از اردبیل و میانه کوچ
بموضع سرچم نزول فرموده و در آنجا دولتای که ضبط قلعهٔ [illegible] تعلق داشت [illegible] از عقب رانده
بوساطت [illegible] و حضرت صاحبقران جهانگشای جهت [illegible] دولتای او را [illegible]
مورد [illegible] و پرسش نموده خلعت و کمر داده فرمود که معلوم میشود که [illegible] اگر از صلح

و صفا و این [illegible] خاطر [illegible] و [illegible] جلال [illegible] مزاج واقع شده [illegible] از نوادر
[illegible] با جهاز [illegible] بعد از انعام و خلعت او را وداع کرده و رخصت مراجعت ارزانی داشت و [illegible]
[illegible] از بخارا روان شد و بیست و پنجم شهر شوال [illegible] ذوالجلال بسلطانیه رسید و در آن مکان محصلان که بتحصیل اموال
گیلان [illegible] بوده‌اند آمده نقد و جنس فراوان آوردند و بیست و دوم ماه مذکور رایات منصور از سلطانیه نهضت
نموده و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر لشکر ظفر قرین شد و چون امیرزاده ابابکر بر مراجعت آنحضرت
اطلاع یافت از [illegible] روی براه آورده و در مدت سه روز آن مسافت بعید را پیموده در
قزوین بخاکبوسی ساحت بارگاه پادشاه روی [illegible] سر [illegible] رسانید و [illegible]
شیخ نورالدین [illegible] از خاقان [illegible] درخواست کرد که اگر رخصت پادشاهی بدان مقرون گردد [illegible]
امیرزاده میرانشاه که در بغداد است [illegible] و همشیرزاده [illegible] حضرت صاحبقران [illegible]
بنظر عنایت [illegible] و امیرزاده میرانشاه [illegible] فرزندگان [illegible] و اجازت [illegible]
مبلغ چهارصد هزار دینار [illegible] امیرزاده ابابکر انعام فرموده [illegible] از نواحی بغداد [illegible] شاهزاده [illegible]
شاهی [illegible] امیر حاجی [illegible] انعام فرموده و امیر سلیمانشاه [illegible] موجب فرمان
متوجه سلطانیه شده و حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمانشاه [illegible] بدفع اسکندر شیخی
اقدام نماید و بجانب [illegible] سعادت در رکاب آورده بعد از طی منازل در کوه [illegible]
امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه [illegible] پیوستند و ایشان [illegible]
[illegible] و احتیاط نموده خندق کندند و [illegible] استوار کردند و مدت بیست روز توقف نمودند
تا لشکریان رسیدند و از اردوی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر روند و شاهزادگان و امیران سپاه
برحسب فرمان روان شدند و چون آن راه جنگلستان بود و بسیار [illegible] درخت افکنده راه را میساختند
و [illegible] خراب کرده بود [illegible] جوبهای [illegible] میساختند و بدین [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] و هر که می یافتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما بتیر قهر قطع میکردند
و [illegible] آفتاب اشراق [illegible] در حرکت آمده در غرهٔ ذی القعده [illegible] طالع شد
چون موضع [illegible] مخیم اقبال پادشاه [illegible] رای عالم آرای [illegible] اجلال
و اقبال [illegible] روانه ساخت و در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد با فرزندان رخصت
مراجعت یافته بغزنین و کابل روانه شدند و [illegible] صدور یافت که امیر شمس الدین عباس و دیگر
امرا [illegible] و گرجیان [illegible] آذربایجان منوط و مربوط [illegible] ایشان بود [illegible]

در حرکت آمده قطع مسافت غایب شده و باشارت جلیله هر یک از امرا توشون که موکل بودند در خیل خانه و تابعان
ایشان رانده بشبکره ابوالاکرده و امیر شاه ملک و میر علی سلدوز که از برای جمع لشکر پیشتر آمده بودند باردو
همایون پیوستند و چون عبور حضرت صاحب قران در حلقه گلخندان که در دامن دماوند واقع است
بودران اوان خراب و ویران بود و اتفاق افتاد تعمیر آن ازکج و خشت پخته فرمان داد و از آنجا موکب اشرف
از دماوند بگذشت و ظفر جوی و فیروزی بفیروزکوه رسید **ذکر فتح قلعه فیروزکوه و خزانه نمودن**
و امثال امرای ایشان از امهات قلاع مملکت ایران که بحصانت و رصانت اشتهار داشت یکی قلعه
گردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در افواه و السنه مذکور است و در کتب تواریخ مذکور
و مسطور چون رایات نصرت شعار بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه
احاطه نمودند و کورکه زده سوران انداختند و فرود آمدند بهادران گردون شکوه بقدم جرات
پیش رفته سیبها ترتیب دادند و تهیه اسباب حصارگیری از نوادر و منجنیق اشتغال نمودند اهل
حصار از سر اضطرار خاطر بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بفشردند و دست تیر و کمان
برده بیشرمی در کشیدند و چون شب در آمد از نوکران امیرزاده ابابکر و سلطان محمد آزاد نام
و شیخ بهلول و بیان تمور و طایفه دیگر از بهادران از طرف تیم تکبک نقطه کوه بر آمدند و بپای بارو رفتند
و مخالفان چون برین حال اطلاع یافتند بدافعه و مقابله ایشان اشتغال نمودند و نایره حرب اشتعال
یافت از بهادران سپاه لشکر فیروزی اثر چند تن زخم دار شدند و چون آفتاب عالمتاب
از کوه سر بر زد بهادران رزم آزمای قلعه گشای کوس و کورکه فرو کوفتند و بکمندها بالا آمده
جلادت بتسخیر حصار آوردند پس اسکندر شیخی و جمعی از امرای او و سایر که در قلعه بودند از مشاهده این
حال مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت طایفه را بجایگاه کرده جلالت دستگاه
و زبان استکانت از حضرت صاحب قرانی عذر تقصیرات طلب نمودند لطف عمیم حضرت صاحب
قرانی شامل حال فرستادگان شده و بخلعت پوشانیده بعاطفت بیپایان نوید داده باز گردانید
و چون انجاحت قلعه درآمد پیر اسکندر و سایر متعلقان او که آنجا بودند جایی نزاهت مرکز عالم
پناه شتافتند و فوجی از سپاه منصور بحصار رفته ساکنان آن قلعه را با کوچ بیرون آوردند و جمعی
چنان حبس و در روز مفتوح شد و در تصرف بندگان حضرت آمده حضرت صاحب قرانی ارکی لوای
بکوتوالی قلعه نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده بم و رستمک رفتند و مرغزاری
فرود آمدند و شهریار و الاگهر حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا دل با دارای سپهر خلافت

امیرزاده

امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اجل و امیرزاده سعد وقاص امیرزاده سلطان حسین
روانه سمرقند کردانیده در اثنا مهمان ایلچی تمیم اجلی رسانیدند که قراتاتار یاغی شده قضیه آنکه چون ایل
آنست که طایفه ایل قراتاتار که نقل ایشان تعهده خواجه یوسف ساکنی رمیش شده بود و ظاهرا افغان سر از کریمان
حصیان بر آورده و او را بجهای کاری انداخته و از آنجا گریزش گرفتند و داروغکان طوایف
دیگر که از عقب ایشان می آمدند دیگری رمیش شناختند که بحرور زخم دار افتاده بود و خود قرش امانزدون و افغان
بردند و مردم کاروان مصاحب او مشغول شدند و دیگر مردم از انجاحت که از امیر شیخی بخبر دار شدند دیگر
عذر و غدر رفته آهنگ فرار کردند و داروغه دیگر که از عقب ایشان می آمد و امیر شمس الدین عباس شنید
ولی امیر سونجک و امیر جهان شاه و امرای توشون که موکل ایشان بودند برین حال اطلاع یافته تیغ خونریز از میان انتقام
کشیدند و قریب سه هزار نفر از ایشان از امزدون و بیرون و افغان براه عدم فرستادند و چند قوم
ایشان کتاب جنگ ستان اسیر و دستگیر شدند و باز بازماندگان امیر شمس الدین عباس با خود برده و چون رای
عالم آرای شهریار جهانگشای ازین حادثه آگاهی یافت بیان توجین و یوسف الملوک و دوانه خواجه و رستم تولاد
و مقاری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیرزاده
ترکانی قراتاتار با طایفه از لشکریان از عقب بر حسب فرمان روان شدند و چون ایل قراتاتار بعضی کشته
و برخی گریخته و در زمره همراه امیر شمس الدین عباس بوده امیرزاده مشار الیه ما و افغان را نده و از آنجا
بازگشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و بیان توجین و دیگر بهادران که بجهت
از عقب قراتاتار رفته بودند از بسطام و جهنه لشکر و کشته موضع قرانقان گذار رودخانی قلوم آن مردم
رسیدند و سپاه منصور با پانصد نفر دوش نمودند و مخالفان که دومی نموده با ایشان جنگ کردند و بیم از
انجاحت تیغ انتقام گذرانیدند و قریب دو هزار خانه وار از قوم قراتاتار دست آوردند و بیان توجین از آن موضع
بازگشته اردوی توجه بارده و دوی اعلی نهادند و سایر سرداران و غوانین که جمعی از بشارت و رجب الاطاعت
متوجه سمرقند گشته بودند و چون به بسطام رسیدند امیرزاده شاهرخ از ایشان جدا شده با متعلقان مراحل
ملازم هرات گشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با فوق بزرگ براه جاجرم و اسفراین در
حرکت آمده **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب اسکندر شیخی و محاربه سلطان حسین امیر طاطی و آن نداهمز**
حضرت صاحب قران قمع و استیصال اسکندر شیخی را اهم مهمات دانسته عزیمت خیر وانه بجانب او مصمم کردانیده امیر
زاده شاهرخ که در آنولا اندک مرضی روی نموده بود روانه هرات گردانیده و حکم فرمود که امرا و لشکریان او مجتمعان
ملازم اردوی معظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب جلاو در حرکت آمده در چند روز حصار گرفت حضرت ... کوههای جنده و ...

بدرف طی کرده و چون بعد از طیهای راه دشوار سپاه فیروزی آثار به بالای کوه علاو برآمدند و اسکندر کافر
نعمت عهدشکن از روی شقاوت بجشم دره نهاده و موکب همایون کمروز در علاو توقف نموده روز دیگر از عقب
اسکندر شتافت و دران دره اثر ولایت عمیق بسیار درخت و بنا رمنیع و ارزی که عبور از انجا میشد زمین آن از
خورشید بیبهره است و حاطل و پرلای و گل است و دران دره آب عظیم بغایت تیره که بالاپ و شنا عبور
ازان نتوان کرد و از غایت صعوبت طریق و دشواری بجشم دره شهمار یافته و پلی بر بالای آن بسته بوده
و چون جناب شقاوت مآب ازان پل عبور نموده آن پل را خراب ساخت و چون گذشتن ازان آب متعذر می‌نمود
فاحبت کوه دران باشاره فرمانده جود و گل بر آن دره پل بستند و تخت جهان بهادر که قراول مقرر بود و با تفقد
مرد عبور نموده بعد ازان یوسف برلاس و خواجه شیخ علی برلاس و سید خواجه و شیخ علی بهادر که قراول
مقرر بود و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین ترتیب از عقب که گذرکرد گشتند و آن مردان گرز
جنگها برده و راه حق بستند و از پی اسکندر که از جاده صواب منحرف گشته بود بهر طرف می‌تاختند و حضرت
صاحب قران نیز از پل گذشته و یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته سید نزول فرموده و سرداران
و بهادران را با اطراف و جوانب بطلب اسکندر فرستاده و تفحص احوال ایشان ساعات تا بر درازی نمودند
و از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین پادشاه روی و منعم دریا و قوحین و شاه ملک برلاس و شیخ ارونش
آلهی بوده دیگر بهادران در میان جنگل در کنار دریای قلزم با اسکندر تنهی رسیدند و اسکندر باد و دست سوار
و پیاده و از قشول خود بیرون آمده مقصدی نزدم و تکار شدند و شیخ ارونش آلهی تیغ بر تکاور داده و [illegible] عنان
بازگرفت و لشکر منصور که با سکندر رسیدند جهت اقربش بوزند و بازماند پشت برو و مشاحب او و دغا
مشابه او کشته بوده و فی الواقع اسکندر دلاوری میراث داشت چه در اوایل تواریخ مذکور شده که
قبیله او از نسل بیژن اند که پدرش گیو و جدش گودرز و مادر او بانو گشسب دختر رستم دستان است
و فردوسی الکنه اند و اوس ایشان در داستانی از زبان بیژن گفته **نظم** بیاش ای جنگی هزبر گیو گرد
هم اکنون همی رزم را دست برد ◦ القصه آن چپ بهادر هم ختاب و مار خواست و نوکا میان این تکاور فرو دو
و بسته دادند و دست به تیر و کمان برده و ول زرک نهادند و اسکندر چند نوبت با سواران خویش بر ایشان
کف از صف پیش ازوه حمله آوردند و شیران بیشه وغا از موقف خود زایل نشدند و تیرباران کردند و اسکندر
که مهر دولت قاهره و از لشکری روی زمین [illegible] در آن حال بیار کفران نعمت از پیش آمد که نظری راه و مرنت
شتافت **شعر** کفران نعمت دلیری که کرد ◦ کم ز جنس چهار پس سکندر بخورد ◦ بنگر که هر رستم زور کار
زکفران نعمت چنین گشت خوار ◦ و دولت آن لشکر فیروزی آثار دانستند که اسکندر دران جنگل کدام طرف

بالکل

گریخت و مقارن اینحال یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی سیف الدین و حاجی عبدالله عباس از
عقب رسیدند و باتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست بغارت و تاراج دراز کردند و غنیمت بیرون از
تخمین و قیاس گرفتند و شب درانجا توقف نمودند و امیرزاده رستم که با امیرزاده بابکر و امیر سلیمان شاه
و امیر سونجک پیشتر آمده بود با ایشان موجب و از جانب چپ و راست بحث و جوی آن ملاحت در
حرکت آمده و عمزاده لهراسب رسیده و میرعلی پسر اسکندر و ثمان و تعلقان خود را اسیر گرفت و در این اثنا
امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بن شیخ علی بهادر با هفتاد نفر رسیدند و بهیات اجتماعی بجنگل در
وارپی اسکندر روان شدند و هنگام رسیدن آن پهلوان پوفار در جنگلستان تاختند و با او
دویست پیاده بود و پنجاه سوار با نصرت دست از جان شیرین شسته آماده قتال گشتند و در برابر ایستادند
و مخالفان دیگر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و روی با میرزاده مشار الیه و ملازمان او نهاده
و ایشان مراجعت نموده و تیغ انتقام در معاندان نهادند و اکثر پیاده کان را در خاک هلاک انداختند و از
سپاه نصرت شعار و فاوا [illegible] از جام تیغ [illegible] استان رستم و اسفندیار گشتند و چه بعد ازان که لسان او حضرت
سیاه ازو ثمان بیرون افتاده بود جنگ بسیار کرده و اسکندر مقهور و مغلوب بجانب گیلان بیرون رفت
و در این حال و اختلاف است بعضی گفته اند که دران ورطه مهلکه جان شیرین [illegible] ازواج پیر زور [illegible] بر
رآمد که جهت سلامت نفس بلباس اهل تصوف پوشید و وضع صوفیان اختیار کرده و الله اعلم بالصواب
والیه المرجع و المآب و امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته در کنار دریای قلزم با میرزاده رستم و اکثر
اسکندر در تک و پوی آمده و کنار دریای مذکور بجانب گیلان رفته بعد از طی مراحل و مسالک خود را [illegible]
و چون دران حلقت آباد از اسکندر نشانی نیافتند مراجعت کرده بار دوی همایون پیوستند و حضرت
خسروانه شاهزادگان و امرا را زحمت نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتند و امیر شاه ملک را
مصحوب ایشان گردانیده باز بطلب اسکندر همه را باز بجانب گیلان فرستاد و ایلچی بکیا نوزور در میان
جنگل و لای رانده مشقت بسیار کشیده و رفتند و دران ایام متصل باد و ابر بر حال اسکندر نکبت جهانگیر
شاهزادگان کل خود و آمدن نمی یافتند مقارن این حال محبت و رحمت فرمان حضرت صاحب قرانی رسیدند
که بازگردند و ایشان برجب فرموده مراجعت نمودند و رایات منصوره از فرارشته مذکور نهضت نموده
ازپی کوه جسم در و بسته بود و گذشته همه را بکان امان بخشیدند و شب هنگام از پیش شاهزادگان قلاب
اخیر اسم امیرزاده بابکر و امیرزاده سلطان حسین و از پیش جناب امارت پناه قاصدی آمده خبر آورد که تا بکنار جسم دره
رسیده ایم و پل چوبین را بجای منعذر است ورای [illegible] فرستاد از این نوآدم آنحضرت محمد آزاد و توکل باورجی

وسی کشتی به جیحون فرستاد تا پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نموده بمحمدت
شتافتند و سعادت زمین بوس دریافتند و در آن مرحله شب توقف نموده رایات ظفر نشان از آن
منزل بجانب کیلان فته بطرف قلعه حرقی در حرکت آمد و بکلکلر کلار و دشت رسید و چند روزی در آن صحرا
محل اقامت انداخت و فغارن این حال حضرت صاحب قرانی امیر غیاث الدین پیر سید کمال الدین علی را
که میان ایشان و اسکندر شیخی عداوت قدیم بود محظوظ نظر عنایت گردانید و ایالت ولایت ساری
را بوی ارزانی داشت **گفتار در اعتبار فرمودن حضرت صاحب قران بجانب فرکرد و لت و وصول
آنحضرت بدار السلطنت سمرقند در کمال کامرانی** چون از اسکندر شیخی محجوب چیون نام و نشانی نماند از حیا
و اعیان و اعتبار او در قبضه لشکر آن پادشاه فلک اقتدار در آمدند و عزیمت خسروانه بجانب ماوراءالنهر
تصمیم یافت موجب فرموده امیر سعید برلاس و بکر برادران ملازمت شاهزاده رستم بصوب اصفهان
روان شدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانید بغداد فرستاد و امیرزاده ابابکر
مامور شد که به همدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که سید غیاث الدین مشهور بعزالدین
و سید علی اردبیل توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده بعد از چند کوچ بنای
دماوند که در حوالی آنجا کوهیکی خاکروه و کوشک در حوالی استهلال یافته نزول نمود و از آنجا با فوج
و متوجهان روان شد و چون فیروز کوه مضرب خیام حضرت انجام گشت امیر سلیمانشاه و ارغون [illegible]
و کمر مرصع نوازش فرمود و حکومت فیروزکوه و ری و آنحدود و بار و دانست و میان فوجی که داروغه ری
بود امر فرمود که قلعه گلخندان رود و بضبط آنجا قیام نماید و از آنجا در حرکت آمده بسطام رسید و از تربت
سلطان العارفین فایز گشت و فقرا و مساکین را صلات و صدقات داد و پیر پادشاه را که حضرت اعلا زم
رکاب همایون بود و حکومت استرآباد تعلق او میداشت و مشرف باشارت علیه بتکار رفته بود معاودت نمود
و در آن محل باردوی اعلی رسید و پیشکشها موقف عرض رسانید و از آنجا به قنقور الت کشید و بعد از خبوشان [illegible]
بخانه فانوح حسب فرمان روی بولایت خود نهاد و هم در بسطام دانم خواجه که از تحف قوم ماداربین بود
معاودت نموده باردو رسید و احوال آنجماعت را معروض شهریار سپهر احتشام گردانید و حکم شد که سرداران
ایشان را اند کرده بسمرقند برند و در آن اثنا قاصدی از پیش امیرزاده شاهرخ رسید که در کدام مکان شاهزاده
غلامیان موکب همایون بود و آنحضرت او را باز گردانید و فرمود که زود متوجه گردد و جیحون [illegible]
آب خوان رسید و رایات ظفر نشان در جنبش آمد و طی مسافت نموده به نیشابور فرود آمد و در روز چهارشنبه
غره محرم سنه سبع و ثمانمائه از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود و روز جمعه سوم ماه بموضع جام محل خیام

ظفر قرین

ظفر قرین جام گشت و از روح زنده پیل احمد جام استمداد نموده برکت خوشخرام سوار شد و بتعجیل راند و
چون کنار آب جیحون معسکر همایون خاقان هفت مکان شد و امیرزاده شاهرخ تشریف آورده وعده
امیدوار از مطالعه دیدار چون خورشید فریدون وقت جمشید روزگار روشن گردانید و پیشکشها
کشید و همت خسروانه همه را بعد از آن بخشید و اقبوغا و قرابوغا جوقی قربانی که در مدت غیبت صاحب
قران سر از گریبان عصیان برآورده بودند و بحرکات نالایق قیام نموده بودند و شاه شیخ مرد و راگرفته
بدرگاه جهان پناه آورد و بعد از ثبوت گناه هر دو را بدار در رباطی که در آنجا بود بکلی بیاویختند و در آن
اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان مقرر شده او در مدت چهل روز دویست تومان بکی حاصل
کرده و حضرت صاحب قرانی در سفر مبارزت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات باز گردانید و چون رایات
فرمانفرمای ایران و توران بگولان رسید تیمور خواجه آقبوغا که از سمرقند برسم استقبال شتافته بود
موکب همایون ملحق شد و به سراپ بازی کشید و چون کنار آب مرغاب محل نزول شهریار کامگار شد
مرحکیلو از داروغه خود شکایت کرد موجب فرموده پای داروغه را سوراخ کردند و رشته بکون
آویختند و در اثنای راه داروغکان قری و قصبات و بلاد و امصار میرسیدند و اسبان او جوال
برسم پیشکش میکشیدند و ملازمان رکاب فیروزی انتساب الامان مانده جلو را می گذاشتند و بر[illegible]
آسوده سواری شدند و بتعجیل میراندند و چون خاقان ستوده خصال بعد از قطع منازل در حوالی
شهر نخشب [illegible] در آدینه مسجد نزول اجلال فرمود و اهالی شهر مذکور برسم استقبال پیش آمده هم در آن محل
پیشانی نیاز بر ساحت بارگاه صاحب قران سرافراز نهادند و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده
بکشتی از جیحون بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خانزاده مشارالیه شرایط
خدمت و ضیافت چنانچه از دست او بر آید قیام نمود و از آنجا بکش رانده آن سرا از فیض قدوم
آنحضرت جنت مثال گشت و در آن محل خواجه یوسف و ارغونشاه و امیرزاده قیدوی پسر امیرزاده
پیر محمد جهانگیر را از اردوی اعلی آورده و پیشکشها محل عرض رسانیدند و محمد علی از تکل خانم نیز با خواتین
و امرا بر عزم تقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شدند و تنسوقات موقف عرض رسانیدند و در آن
هنگام اکابر و اعیان سمرقند بدرگاه گردون اشتباه رسیدند و ناصیه اخلاص بر آستانه دولت
آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر چمپا سوار در قصر باغ چنار نزول فرمود و از آنجا به
سمرقند در آمده بمدرسه میرزا محمد سلطان که باتمام ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر شده بود
تشریف برد و باز بباغ چنار رفته بساط عیش ممهد داشتند و چون خواتین و آغایان و نوبتیان [illegible]

امرا و ماخان و ... متوجه شده بودند و بسمرقند رسیده بودند کس فرستاده که مستعجل بیایند و ایشان بعد از
چند روز رسیدند و سرای ملک خانم را باغ چنار را منزل ساخت و بوقت آنکه بباغ بهشت رفت و مزاج اشرف آن
دولت از منهج اعتدال انحراف نمود و بعد از هفته مرض بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض در باغ بهشت
توقف نمود تا صحت روی کرد و بعد از آن بباغ شمال رفت و در اینجا خبر فرزندی که از بیگی سلطان متولد
شده بود و بآنجا رسیده بود جشنی شاهانه ترتیب ساخت و از باغ شمال بباغ دلگشا نقل فرمود و از اینجا بشهر آمد
و خانه شاهزاده محمد سلطان انار الله برهانه را بعمارت ترتیب داد و امر فرمود که متصل مدرسه شاهزاده مرحوم گنبدی
از جهت مرقد شریفش احداث نمایند معماران و چابکدستان در اندک زمانی قبه از رخام منقش بر افراختند و
نقاشان بطلا و لاجورد نقش غریب ساختند و خانه که در حوالی مدرسه بود ویران کردند تا مجموعه که احداث
رضوان نشان مبدا احداث نمودند و چون مسجد جامع که احداث کرده آنحضرت بود گذار کرده بود در کاشی
که در وقت غیبت آنحضرت برآورده بودند بواسطه کوتاهی و کوچکی پسند نشد و اشارت علیه نفاذ پیوست که
از اساس ویران کردند و بیشتر و رفیع تر اساس انداخته ایوان آنرا بر افراختند و در خلال این
احوال صاحب قران عدیم المثال از کمال نصفت و عدالت نویسندگان و عملداران را گرفته کرده و بعد از
تفحص هر که از وی ضرری بخلق رسیده بود بیاسای رسانید و از آنجمله احمد داود که در وقت غیبت رایات
همایون مشغول شغل خطیر وزارت بود در حین ... و ... که در دکان ... شده ... با او ... بیاسا رسانیدند
و در این اثنا ایلچی آمد از دشت قبچاق از نزد ... و شرف زمین بوس دریافت و تبرکات که داشت گذرانید
و هم در آن اوقات از پیش حاکم ... ایلچی رسید و ملاکات ... و از آنجمله پرده‌های مصور معروض
داشت که هر که نظر آن در مخیله ... صور ... گذشته بود و پیش از حضرت صاحب قران فرموده بود
که در باغی که در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن قصر هزار ... باشد که برخی
بود ... که کوشکی در میان آن باتمام رسانیدند و در این اثنا قصری با ... شاهانه باتمام رسید و مهندسان
آن دیوار و در سنگ تراشی و خاتم بندی ... چنانچه هر کاری که تمام شده ... از اندرونش پرداختند آن
سازند ایشان ... و نمازگی از سنگ مرمر ... ساختند لاجرم آن قصر زیبا منظر بدیع صور ظهور آورده
و کمال حذاقت و مهارت خویش اظهار کردند و ... بسیار ... زیادت و طراوت آن ساحت رسیده و حضرت
صاحب قران آن قصر فرمودند و ترتیب طوی پادشاهانه ... آراسته جشنی عظیم با زیب و زینت جهانیان
و امرا و نویسندگان ... و ایلچیان اطراف در آن طوی حاضر بودند و این مثل مشهور
که ... روزی ... می باشد **ذکر توجهای حضرت صاحب قرانی و ترتیب جشنی عظیم جهت طوی شاهزادگان** و

اردوی باد

اردوی پادشاه ... از ... نگاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشکر ظفر
... ختای بود و بیار از ایل ترک و ظلام گشته و بوظایف غزا و جهاد قیام نماید تا ... بعضی ...
و ... کرده و ... انتقام ... بود تا ... در این اوقات که ... دولت
و ... سلطنت ... خواست که ... آن سفر ... بعضی از شاهزادگان ...
با ... و ... ملک ... شد چه ... که ... و ... موقوف ... العهد
... که طوی پادشاهانه ترتیب یابد ... که اشراف و اعیان ...
... حاضر کردند و از شاهزادگان چنگیز خان ... و ... اغلان ... حضرت
... که ... شاهزاده ... و ... امیرزاده پیر محمد جهانگیر ... و امیرزاده شاهرخ
... بیایند ... که ... مصلحت ... مجموع ... و آوردن ... بود
... و ... امیرزاده پیر محمد متوجه ... شده ... از ...
... سنه ٨٠٧ ... نزول ... رنگ ... و از برای ...
... چهار ... و ... و ... قرار ... و ... ما
... که ... از ... رنگ ... و ... از ... رنگ و ...
... ابریشمین ... زرین و ... بر پای کردند
و آن ... و ... و ... و ...
و از برای خواتین و شاهزادگان و امرا و ... و نویسندگان خیمه و خرگاه ... قرار ساختند و ...
... و در آن ... و ... که از کثرت ایشان ...
... و در این اثنا ... حاجب که از امرای ... و ... فضایل ... و حفظ کلام سبحانی
و فصاحت بیان و طلاقت لسان ... و شعور ... و اتصاف بصفات ...
... و ... فتح ... مصر رسید و انواع تحف ... موقف
عرض رسانید و از جمله آن یک زرافه و یک شترمرغ ... تبرکات گذرانید و امیرزاده خلیل سلطان
که ... بود بدرگاه حاضر شد و شرف ... دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر
که ... سلطنت ... و در این اثنا رسیده و حضرت صاحب قرانی او را ...
... امیرزاده محمد سلطان مرحوم ... شده و شاهزاده ...
... و ... و ... و ...

وایشان از لباس سوگواری بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که بجهت اعمال خراسان معین شده بود
بنابر وجوه معیّن ری اموال فراوان که از خزانه حاضر و رسانیده و حضرت صاحب قران دین پرور
مضمون کلمه تناکحوا تناسلوا منظور نظر داشته فرمان داد که ارباب تنجیم ساعتی مسعود اختیار کرده
و زمانی محمود برحسب اشارت عالی سادات و قضات و علما و اصحاب درس و فتوی مجلس جهان
حاضر آمدند و امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده امیرانشاه و اولاد
امیرزاده عمرشیخ و امیرزاده احمد و شاهزاده بایقرا میرک را که گزیده ارکام خاندان سلطنت و دو
مان مملکت با این شرع مطهر عقد بستند و در آن محفل جنت مثال امام ائمه ... و خصال شیخ شمس الدین
جزری بعد از رعایت شرایط عقد مبارک خطبه نکاح اشتغال فرمود و کلمات ایجاب و قبول القاء
قضات سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بوده گوهر بسیار و دینار بیشمار نثار کردند [illegible] زنی که مرو
زر که افتاده شد ... هر چند بیش دستها مانده شد و حضرت صاحب قرانی برسند جهانبانی بر آمد
و خوانین و آغایان تاج بر سر نهاده جمیع لی را در حشان مرصع زیب و زینت بخشیدند و تما
زمره چمن با طراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین را بفر حضور خویش تزیین دادند و امرا
بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر و نور جهان در ساعت و واز ده با احترام گرفتند و بسیار طلا و
از امرای هزاره و اشراف مقدار یک ترتیب از دوازده با ده دو تن محل نزول و جلوس اختیار
نمودند و لیکن لولان بهرام صولت با خلعتهای طلا و زر بهای مرصع سوار شده و وظایف خدمت
مقدم رسانیدند و فیلان کوه پیکر را با نواع تکلفات تختها برکشته بجای خود باز داشتند و کثرت
ماکولات و مشروبات فربه رسید که رسم عطش و جوع از میان برخاست و چند شبانه روز شاه و گدا
و صغیر و کبیر بناز و نوش بسر بردند و در اخوان حبش و سوار میان مصر و شام بود با رافع و کلاهند و
و دشت قبچاق و سایر اکابر و حکام اطراف مجموع امرا و سران سپاه را بخلعتهای فاخره و انعامات وافر
سرافراز گردانیدند و چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران سایه التفات بر امور ملک و ملت
و اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام فرمود و بخلوتسرای بیان در آمده مراسم شکر ربانی بتقدیم رسانید
والحمد لله المنعم المفضل المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال **ذکر بعضی قضایا که سابق بود بر یورش ختا**
و توجه رایات نصرت آیات به صوب ازبرای اجرای مثوبات بخت حضرت صاحب قران امر فرمود که
تواجیان شماره سپاه مرتب بنواحی جا شوند و هر جا که قاطبت قضائیه داشته باشند مضایقه ننمایند و چون
این مهم تمام سازند امرا نسخه از زبان ایشان نوشته که کیه یراق و سامان و دستور رسانیدند و مجموع تواجیان

بموجب فرموده مجموع حکام و امرا و سران سپاه و سرداران اطراف را بعد از فراغ سامان لشکر نموده
کرده گردان چو کمان مغفر جانک روانه کردند و حضرت صاحب قران بجانب شیرنو نموده در شهر جهت جنیبا
بر ممالک خانم نزول فرموده و از آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را نوازش فرموده بجهت انصراف داد که بدان سامان
مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمرشیخ را که مادرش حرم شاهزاده مشار الیه بود در آن قریبات
مصاحبت شاهزاده مخصوص شده همراه او روان گردانید و ایشان متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر را خلعت
و کرامت ارزانی داشت و از خوان اکرام بهره ور گردانیده دستوری داد که بکشور خود باز گردد و مولانا
عبدالله کشی را با جمعی همراه ساخت و مکتوبی در عرض رسانید ... و در طول فضای کوناب ... شد و بخلافه مولانا
شیخ محمد پسر خواجه عامی بندگی تبریزی که در آن ایام در حسن خط و کتابت نولیسی سرآمد روزگار بود بر آن
ملک فرح در صحبت ایشان روانه گردید و چون فرج سخاوت داده بود که با سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف که
گرفته حبس کرده ام هر دو را بشارت شود و باره ایشان تقدیم نمود حضرت صاحب قرانی در جواب نوشت
که احمد جلایر را بند کرده بفرستد و قرا یوسف ترکمان را سر ببرد جدا کرده بفرستد و آنحضرت در ملاقات
که هر یک از آن خراج ممالکی بود با رسول الامام ارسال داشت و سایر ایلچیان از ختا و اوزبک و دشت قبچاق
و هند و سیستان که آمده بودند مغفور بنوازش باز گردانید و با نوی خطی ملک آغا که سابق فرمان از بهر آنکه
در بین قلعه حاضر شده بود جهت انصراف یافته مراجعت نمود و در بین والا حضرت ملکزادگان بحکم
ولایت تاشکند و نیکی ... وجه تا حدود خطای شاهزاده جوانبخت میرزا الغ بیگ گورکان ... ارزانی
داشت و زمام ایالت ... و طراز و کاشغر در کف کفایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و از
امرای شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغی بوغا و شیخ محمد بهلول و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکریان نواحی را نوا
آورده با تاشکند که وعده گاه سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحب قران کامکار از مدارس انرای
ملک خانم سوار شده در کوک سرای که از مستحدثات همت آنحضرت بود دولت و اقبال نزول جلال فرمود
و امر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق نسخه لشکر احتیاط کرده باز چند که چه مقدار مرد در این یورش ملازم
رکاب همایون خواهند بود و امیر مشار الیه تفحص نموده بموجب عبانی که در کان کل قرار یافته بود معروض
داشت که از بلاد و ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم ...
که ایشان تازه از روم کوچانیده آورده اند صد و هشت هزار سوار نامدار جمع شده و چاپیده در ظهر نامه مسطور است
و مسود اوراق از میرزا سلطان احمد شنیده که در دو فرمان حضرت در حین یورش ختای سیصد و هشتاد هزار
و ششصد و دوازده مرد در شمار آمده و همچنین از آن مرد استماع افتاده که مجموع سپاه صاحب قران کامکار

نایره شجاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر امضای آن حکم در توقف افتاد و در آقسولات بسمع حضرت صاحبقران
رسید که امیرزاده خلیل سلطان خدمتی لایقه همراه آورده و ... یافت که امیر برات خواجه را از آنجا
و نقل آن صورت معروض نمود و مهد علیا سرایملک خانم از دل گرانی شاهزاده پریشان خاطر شده در باب این
اندیشه فرمود و با میر شیخ نورالدین و امیر شاهملک قرار داد که در پایه سریر اعلی عرضه دارند که
از شاهزاده چه خطاست چون این صورت معلوم گشت حکم شد که او را با میر شاهملک بسپارند تا تعذیر و ...
شاهملک را یکی از جلادان ... و در آقسولات از جانب خراسان امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از
پیش امیرزاده شاهرخ رسیده خبر سلامتی شاهزاده و مبایع عید رسانیدند و آنحضرت امیر بوراق را بجانب
بادغیس روانه ساخت تا بر سانیدن نقار لشکر قیام نماید و دران زمستان گروه های ...
با کولات می آوردند و اسپان و تحفات از اطراف بدرگاه اعلی میرسانیدند و شهریار دریادل مجموع آنها
بشاهزادگان و امرا بخشید و چون رفعت و حشمت پادشاه و ... سپاه بمرتبه رسیده بود که ...
بیان مقصور نه ارباب فراست بمضمون کل آت آت ... تغافات خایف و هراسان شده و از
هم زوال دولت و ادبار لحظه لحظه می فرمودند **ذکر توجه رایات از آقسولات بجانب اترار** با آنکه فصل
در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که ... از مفارقت آتش در رنج ... می کشیدند
حضرت صاحب قران از موسم ... فراغت ... که ... شدت سرما ... بجانب الملک ...
نوبت بر نواختند و ... نوبت ... ساخت و در آن ... که امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده احمد و امیر ... و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و ... ارلات و محمد درویش
برلاس و رستم طغای بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین با جمعی از امرا در نواحی تاشکند و شاهرخیه
قشلاق کنند و چون آفتاب منتصف حوت رسید در ... آینده و اتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان
حسین برکه بجانب تیسی و صبران رفته بود ... تا ... از اول بهار سوار شده موکب همایون از آب سیحون
بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و دران سال از ... اول ... تا آخر حوت کاروانیان ...
و ... از گذرهای سیحون و جیحون بر روی یخ می گذشتند و ... سیحون ... بسته بود که ...
نمی کند تا بلب سیحون رسید حضرت صاحب قران از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم ... از ...
خانه ... را ... بخشیده شاهزادگان و امرا ... فرود آمده و از ...
حالات ... که در سرائی که از برای نزول حضرت ... شده بود از ... آتش ... در سقف خانه افتاد و ...
... بود و اگر چه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر موجب پریشانی خاطر ... شریف زیاده

ودر آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بود و بالقصه فرمان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده سیدی احمد و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با لشکرها در یاسی کنت
و شاهرخیه و سیرم قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با جمعی از سپاه جانغار در تیسی و صبران
زمستان بپایان رسانند و شاهرخیه را در زمان سابق فناکت می گفتند و در آن اوان توجه چنگیز
خان بممالک ماوراءالنهر و ترکستان و ران دیار خانه و عمارات آتش چنان خراب و ویران شده که یک
خشت درست بجا نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران بعمارت آن امر فرمود
و معماران چابکدست در اندک زمانی حصاری استوار ساختند و طایفه که از آن ... آواره بودند
بآنجا نقل نمود و فی الجمله از خوف شاه که بحکومت سمرقند مامور گشت و محافظت خزاین بشیخ ...
و رایات فتح آیات در بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در اواسط قوس بود
روی توجه از قشلاق آقسولات نهاد و بموضع ... نهضت فرمود و بعد از طی مسافت ...
بر جانب ... انداخت و آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده و برف و باران ...
بادی تند و سرمایی قوی در ... آمد و حضرت صاحب قران از ... سوار شده ...
فرود آمد و شاهزادگان و مخدوم زادگان و امرا ... که ... ساعت ...
قرار گرفتند و دران اوان خورشید در خانه جدی بود و شدت برد ... که اگر ... کیفیت آن
بر خاطر گذرانیدی فی الحال ... پذیرفتی ... زمان ...
و موجی که متوجه شده بود امیرزاده خلیل سلطان تاشکند رفت و امیرزاده سلطان حسین ...
... شده و ... که در زمان قشلاق حادث شد و در ... آن ...
اتفاق قضیه شاهملک ... امیرزاده خلیل سلطان ... امیرزاده ... از ...
داشت و امیرزاده ... امیرزاده و حضرت صاحب قرانی ... امیرزاده خلیل سلطان
... شاهملک که سابقا در زمره ... امیر حاجی سیف الدین انتظام داشت تعلق ...
و محبت شاهزاده بوده ... که ... یکبار از قضیه اعتبار او
بیرون رفت و ... دایات جهانگشای شاهملک را ... و چون حرم شاهزاده خلیل سلطان
... صورت آگاهی یافت صورت قضیه را ... حضرت صاحب قرانی رسانیدند و آنحضرت
با ... شاهملک فرمان داد و شاهزاده ... ساخت که ... آتش خشم جهانسوز ...
گشت و فرمان قضا جریان صادر یافت که هر جا که شاهملک ... اگر ... بعد از

۱۷۰

ودران اوقات مردم خوابهای پریشان آشفته می دیدند و حضرت صاحب قران بهمان موسی کول را که قرار داد
بانحصص فرموده که راه خجان شده که توان گذشت باندوا و بفرموده محل خوردن احتیاط کرده و بازگشت و
معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری که از جانب سیرم همین کار آمده بود مراجعت نموده عرض
رسانید که دران عقبه و بیرها از برف نشانی نیست و درین اثنا خواجه از پیش توقمش خان که از دیر باز
در دشت سرگردان می گشت بدرگاه جهان پناه آمده روزی که حضرت شاه و شاهزادگان در دیوان
نشسته بودند و امرا و اعیان بر گرد آنحضرت صف بسته بودند و بساط امرا شیخ نور الدین و شیخ
نور الدین امیر شاه ملک و خواجه یوسف و مردم خوانساط بوس دریافت و بنجام توقمش خان از زبان
تضرع و شکستگی بعرض رسانید که جزای اعمال کفران نعمت صاحب قران بر صفحات روزگار خود دیدم
و محنت کشیدم و مرارت آن چشیدم و مدتی شد که در صحرا و بیابان پریشان حال سرگردانم
و از خوف اعادی نفسی بفراغ بال نمی توانم زد و اگر مراحم خسروانه از سر زلات این بیچاره درگذرد و دیگرباره
از دایره اطاعت و انقیاد بیرون ننهم و مدت العمر شرایط خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم قیام نمایم و حق
کرم بنهر باز جهت اعلم قرا خواهد داد که از نوکران قدیم توقمش خان بود نوازش بسیار فرموده استمالت داد
و در جواب فرمود که امید وارم که بعد ازین یورش دشت قبچاق و الوس جوجی خان از شوایب کدورت
منازعان مصفی ساخته باو بسپارم و خاطر خطیر صاحب قران خان بود که هم دران چند روز از
اوترار بجانب ختای نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان که برسم مشایعت آمده بودند باز گردانیده
و خواجه را رخصت انصراف داده بلاکات اراده داشت و خواست که او را با منسوبات و ... بولایت
پیش توقمش خان فرستد لیکن کار شیر تقدیر خلاف آن اندیشه و تدبیر بود ذکر ارتحال حضرت صاحب قران
از دار فانی بدار قرار جاودانی حکم مقتضای کل نفس ذائقة الموت بر جمیع ارباب حیات و ذوی الارواح لازم است و لهذا
گاهی هیچ سرو قامتی بر جویبار حیات بالا نکشید که از تندباد نکبت منحنی نشد و هیچ گل رخساری از چمن زندگانی
نشکفت که از صرصر حوادث بپژمرد و گشت هر کو رخت هستی درین کاخ فروزه منظر آورد روزگار بر وی کار
فنا رقم نهاد و هر که علم رفعت باوج ثریا بر افراخت بانک زمانی خون خویش را در رهگذر فنا ریخت
شعر جاودان کس درین فروزه منظر که نهند مرگش آخر رخت بر در زو همت کز نهی بر آسمان پای بود زیر در
عاقبت جای سرت گرد بالش هر گره بالین بر آخر گاسه گردد سفالین خاک مرغوبی را درب در
بی مروت بهاری را بود وی گل کم خنده و در طرف گلزار که نه باد از گلابش گره زار نشاند و اسحاق کیوان اره
کس که تا پوشش نیازد بر او پس زرد و سبز ازدستانی که آسیبی نه بیند از خزانی هوش از شنود

این کلمات و تمهید این مقدمات انکه درین اوان که صاحب قران از دار السلطنه سمرقند بیرون آمده بخطه اترار
رسیده بنا بر کثرت برف و صعوبت مسالک رحل اقامت و بساط کامرانی بگسترد و دو ماه و در چهار شنبه
هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمایه مزاج همایون از جاده اعتدال انتقال کرد و تبی محرق ذات مقدس
آنحضرت عارض گشت و حضرت صاحب قران زبان حجسته بیان با عتذار و استغفار گشاد و از تنبیه مسای
و معاصی از سر صدق نیت و جزم ارادت توبه فرموده و مرزبان رحمت اشتهار وی بنوت تا چند مرض مجالت
جمع آورده و خیارجات از معالجه یکی و دیگری فزاینده می شد و مولانا فضل الله طبیب را که در هر صوبی داشت و در علاج
بر ضمای مرض نمی افتاد و چون شهریار روشن ضمیر یقین دانست که این مرض علاج پذیر نیست و از منزل حیات
گزیرانه هراس آمیق شده علایق و عوایق قطع کرده دل بر ان اقرار گزیرتهاد و خواتین حضرت آیین و امرا
جلیل القدر را طلب فرموده و وصایت در امور ملک و ملت بخنان بر زبان راند که محل آن داشت که بر سر هر
را نقوش زرین بر صحیفه خورشید نگارد و آن از ان بعد جست ساخت که پیر محمد جهانگیر را ولی عهد و قائم مقام خویش
و خلیفه اگر شما طریق مطاوعت سلوک دارید و از منازعت و مخالفت او محترز باشید تا سبب تفرقه حال
نگردد و سعی چند ین ساله من ضایع نشود و باید که امرای حاضر بعضی تفلانی ایشان و آنکه غایب و منیران آنرا
هر که خواهند سوگند دهند که سراز فرمان او نپیچند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر خواتین
و مقربان که بر سر بالین خسرو روی زمین حاضر بودند در گریه افتادند و زبان بدعا و ثناگشاده گفتند
که مجموع ایام زندگانی مانند ای تحفه حیات صاحب قرانی باد و اگر معاذ الله حیات و هستی از تن ما باشد باری از
دایره خدمتکاری بیرون ننهیم و بتقدیم حقوق و لوازم جانسپاری بجای آوریم و هر خلاف رای اعلی نهضت
موجب نکبت و مستلزم نقمت است بعد ازان خوشدل دانستند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده
خلیل سلطان و امرا را طلب داریم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدم از ایشان
نیز بشنوند از امثال ما و ایشان در وصیت شنیدن تفاوت حضرت صاحب قران فرمود که اجل نزدیک
رسیده و زمان کنجایش آن ندارد که جانبان حاضر گردند و الحمد لله و المنه که هیچ آرزو در خاطر نماند
که ملاقات فرزندان شاهرخ که بخواستم که یک نوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم و میسر نشد انگاه باد شاه
والاگهر روی بفرزندان که ملازم رکاب همایون بودند آورده گوش ایشان را بجواهر نصایح قرین ساخت و
بعد ازان در حین غایت استیلا زرفت و ضعف غشیم طاری شده اشارات جلیله صدور یافت که مولانا
حبیب الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند بازدرون آمده
قرآن مجید و کلمه توحید مواظبت نماید و چون زمانه لباس سوگواری در بر کرد و میان شام و خفتن چند

نوبت کلمه بر زبان مبارک جاری کرد و اجابت و جان بجان آفرین سپرد انا لله و انا الیه راجعون
و این حادثه کبری در هفدهم شعبان بسال هم گور اتفاق افتاد و مولانا بها الدین جامی در تاریخ
واقعه صاحب قرانی چنین فرماید فی التاریخ سلطان تمر آنکه چرخ را ول تجوکرده در خون عدو
روی زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی علیین تاخت فی الحال ار رضوان سر و پا بیرون
کرد و ایضا فی التاریخ شهنشاهی که بود از شس بهشت جاودان آمد و داع شهریاری کرد و تاریخش
همان آمد و مولانا بدر الدین علی مروی گوید میراعظم تمور خان ز جهان رفت سوی بهشت
تخت بهشت قرار وی شد بهشت تاریخش سرورش بوده است بهشت باد قایم مقام او در تخت
شاهرخ خسرو و فرشته سرشت مدت زندگانی صاحب قران هفتاد و یکسال بود و زمان سلطنت
باستقلال سی و شش سال و سی و شش پسر و پسر و نبیره زادگان ازو یادگار گذاشت چنانچه ایشان
تفصیل شان عنقریب از مساعدت وقت ماخولت ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحب
قران و ارسال نعش مطهر آنحضرت بسمرقند جنت صفت دران شب تار که رای آفتاب آثار خاقان
فلک اقتدار از مطالعات احوال مقیمان ابن کسند و از ممالک گرفت علامت روز قیامت آشکار
گشت و ناله از صغیر و کبیر بگوش ساکنان حظایر قدس رسیده و شاهزادگان از فرط حزن سرنخاک
مذلت افکندند امرا و خواص گریبان چاک زده خوناب بیرنگ از دیده بر رخساره فرو ریختند و
خواتین رخسار ناخن کوبها خراشیدند و نمک بر جراحت سینهها پاشیدند و از لوازم تعزیت و سوگواری
هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند شعر بران خاک بر امن دریدند دم و بال حسرت از سر زدند برافراختند و آه از جگر
برخاست دو هر دو زن غرنو نغیر پر خاست و چون دو روز بعد تجهیز و تکفین آنحضرت در تابوتی
آوردند و بنا بر مصلحت مملکت شاهزادگان به امر اشتغال نمودند و چون از آن مهم باز پرداختند
امرای اعاظم مثل بروی پیک سارتوقا و برادرش شیخ نور الدین و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر
خواص و مقربان با هم اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند و از مقتضای وصایای
حضرت صاحب قران درنگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولی عهد دانسته تخت سمرقند و مستقر
دولت دانستند که گذشته امور دولت و مملکت در قبضه قضا و قدرت و سعی عبادوران باب بی اراده
ملک وهاب هبا و هدر و چون منشور خشم و ... کتاب حقایق خیر شده و بود از مات قیدار آغاز از
تغیر لباس و فریاد و فغان مانع می آمدند و هم تردد بر کیفیت حال اطلاع نیابند مهمات جهان
کسوف گل در وسط السما جهان پنهان ماند و آثار طوفان تنخ درین و در حیثما گونه بوقوع نیوندد

و امرا عظام بعد از تقدیم مشورت باخواتین واجب التکریم کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان را که در
تاشکند بود ازان واقعه هایله خبردار کردانیدند و دیگری پیش امیرزاده سلطان حسین روان کرده پیغام
دادند که مرض حضرت صاحب قران قوی شده باید که زود متوجه گردد و خبر فوت را با نوشته کتابت
ترمیم داده ساختند که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و ولایت عهد و قایم مقامی خبردار کنند و بر
جناح تعجیل بر تخت سمرقند شتابد و شاهزادگان و حکام که در ممالک محروسه بودند مکاتبات ارسال نموده
واز وقوع آن حادثه اگاهی دادند و در محافظت بلاد و رعیت جد و جهد اقدام نمودند و شیخ نور
توچین کتابت مرات پیش امیرزاده شاهرخ فرستادند و حسن در ویش کوبک بجهة اشتهار یافته بود متوجه
هرات گشت که امیرزاده عمر بن امیرزاده میرانشاه خبر دهد و دیگری بطرف فارس و عراق در حرکت آمد
و از اشخاص پسران شاهزادگان و امرا و آغایان فارغ شده ذت بجشنبه بیست و هم ماه مذکور وقت نماز
خفتن نعش اذار از آن صاحب ناموس را در محفه از شهر بیرون بردند و در همان شب بر روی یخ گذشته از دو
و ترکی آنزار در میان شب فرود آمدند و در انجا خاقان فالک ما لک ملوک از دنیت رفت جوغ و فریق
بسیار کردند بخصوص خواتین که خود را در عرصه هلاک آوردند و چون نوبه و زاری آغایان از حد گذشت
امرا پیش آمده و زلال نصیحت آتش ایشان را فی الجمله تسکینی دادند و بعد ازان در حضور خواتین و آغایان در
باب یورش ختای مشورت کرده با همدگر گفتند که صحت باشد که لشکر چنین عظیم که در اسعداد و ولان
ایشان هیچ ارزی باری پیل مقصود بازگردند و مجموع امرا و شاهزادگان که حاضر بودند رفتن جانب ختای را
صواب شمردند و راه اعیاران قرار گرفت که در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که در ان توقف بجهة
کمال و اشته و از شاهزادگان حاضر بس بزرگتر بودند با او متوجه و متوجه دیار دیار برستان گردند
بعد از اقامت مراسم عزا و استیلا معاذان عیادت شده موجب و صایای حضرت صاحب
قرانی عمل نمایند و چون مشورت مذکور بر نهج مسطور قرار یافت پیش صاحب قران مغفور را مصحوب خواجه
یوسف و علی توچین و غیره از خواص و امرا سمرقند کردانیدند و مبالغه کردند که تعجیل برانند و براه نیک بار
باشند و ایشان بران امر مبادرت نموده در حرکت مبادرت کردند و شب دوشنبه بیست و دوم شعبان
تابوت آنحضرت بسمرقند رسانیدند و در گنبدی که بجهت آرامش آنحضرت تعیین یافته بود بر نهج شرع
شریف بخاک سپردند و بعد از ارسال جنازه و منعوت ال حضرت صاحبقران بهمان خبرات حاجات سرایجاب خانم
و تومان آغا و دیگر خواتین و میرزا الغ بیگ بجانب سمرقند روان شدند و امرا در خدمت امیرزاده ابراهیم
سلطان و نوکرشیان ... فواد خدا و هرکان ختای باب جهانگیری برافراختند در جانب خان دره دوم

واقبال سوار شده واز آب سیحون گذشته یک فرسخ راندند واز جانب شرقی کنار آب فرود آمد
واز آنجا ایلچیان بجانب دست راست رفتند وامرا که در تاشکند وشاهرخیه بودند خبردار کردند که ما
نعش حضرت صاحب قران را بسمرقند فرستادیم وخواتین وآغایان نیز از عقب متوجه شدند وما جهت
خوف ختای تصمیم یافته همچنین بطرف دست چپ کس فرستاده پیش امیرزاده سلطان حسین واز صورت
قضیه مذکور او را خبر نمودند که با لشکر توجه نموده بتوجهی سازد که در موضع چوکلک ملاقات واقع شود وباتفاق
متوجه ختا شویم ودر چوکلک فرود آمدند وبرخی از جانب شرقی **ذکر مخالفت امیرزاده سلطان حسین وعزم**
نمودن او بسمرقند وظهور آن فتنه وآشوب چون خبر فوت حضرت صاحب قران مغفور بامیرزاده سلطان
حسین رسید دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت واسبان بعضی از ایشان گرفت واز کس تعجیل تمام
نمود بسمرقند گریخت تا بتدبیر خود را در شهر انداخته اعلام شوکت شهریاری بر افرازد وداعیه که بجانب او
رفته بود در حمایت وزنهار آمده خبر آورد مابرانکه وقتی عجب بود وخوف وهراس بر خاطر ارباب حصار استیلا
یافت وچون امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک بر حقیقت حال اطلاع یافتند نوشته مشتمل بر آنکه شهر را نگاه
فرستادند مشعر بر آنکه امیرزاده سلطان حسین مخالفت آغاز کرده ولشکر را بر هم زده با تعجیل سوار شده
متوجه آنجانب شده است باید که در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارند واو را بدرون راه ندهید
واگر میسر شود خود او را گرفته بند کرده نگاه دارید وپیش حضرات عالیات نیز کس فرستاده اشارت
از مخالفت امیرزاده سلطان حسین آگاه کرده اند والتماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند
که ما بندگان از عقب میرسیم ونیز خواجه یوسف برغیجی را فرستاده پیغام دادند که در محافظت محروسه رعایت حزم
مرعی دارد وجواز اهتمام هر چه تمامتر بتقدیم رساند که دور نیست که امیرزاده سلطان حسین خود را بوسیله آتش
شهر افکنده آتش فتنه وفساد التهاب داده آشوب پدید آرد وهمچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان وامرائی که در
تاشکند بودند ایلچی فرستاده روان کردند وشکایات امیرزاده سلطان حسین در میان آورده بیان
نمودند که جهت مخالفت امیرزاده مشار الیه یورش ختای در عقده توقف افتاد اکنون صواب آنست که شما با جمیع لشکر
بموضع آق کند جو آگاهی فرستند وعلفخواری ... بنده کرده بامیرزاده خلیل تا در آن صوب ملازم ... وبعد از
قاضی وبقایای حضرت صاحب قرانی شمار رسانیم وهر چه مصلحت آغایان ومقتضی وقت وزمان بوده باشد عمل
کنیم وچون از ارسال رسل ورسایل فراغت یافتند شاهزاده ابراهیم سلطان وامیر شیخ نورالدین وامیر
شاه ملک عزم رفتن بسمرقند جزم کردند وامیر بردی بیک ... با نفاق ... واز آنجا توقف نمودند وشاهزاده
وامرا از ... ظاهر شد که ... بیرون رفته ولشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین تمام جد به ... شده در

حرکت آمده وعنان توجه بجانب سمرقند منعطف گردانیدند واز آب سیحون گذشته مقارن عبور ایشان
یخ بشکست و... شتر خوانه با بار در آب فرو رفت وایشان چون به سیحون فرود آمدند وخبردار وقت
کردند که چهارپایان جو خوردند شاهزاده وحاضران از آنجا بسمرکرد واز غرایب حالات آنکه حسن اتفاق وصول
ایلچی که با مرارت رفته بود خبر مخالفت امیرزاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان وامرا شنیده بودند
واز استماع این واقعه دهشت وحیرتی از ایشان ... صاحب قران و... بعد ... امیرزاده
سیدی احمد واله امیرزاده عمر شیخ وامیر یادگار شاه ارلات وامیر شمس الدین عباس وامیر حاجی ...
ودیگر سرداران ... کس فرستادند بحضرات عالیات وشاهزادگان وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک
رسیدند مکتوبی بر سبیل سرزنش با ایشان فرستاده که اگر این امر ... مخالف قول حضرت
صاحب قران بی همال است چه آنحضرت فرموده که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قائم مقام است وجای
سلطنت ودیگری همه استان نشینیم وطریق متابعت امیرزاده پیر محمد سلطان می سپرم باید که شما نیز خود کار
وکار وانی امری که خلاف وصیت صاحبقرانی باشد پیش نگیرید زنهار زنهار که ... مردم
نادان همه اینسان شنیده وجوهره فتوت ومروت با سخن بدعهدی وبیوفائی مخواهید شد وخاک
بی آزرمی در دیده مردمی میباشند ... کامی ... باشند وچون این نامه بامرا رسید
اکثر واز خویش پشیمان شدند وندامت فایده نداشت وبا وجود آنکه کار از دست رفته بود امیر برندق
فرستاده در مقام تلافی آمدند **ذکر آمدن امیر برندق بخدمت شاهزادگان ... وآمدن امرا ... ورفتن امیر شاه ملک**
بپای تخت و... از ... مساعدت بخت چون موضع آق سولات مضرب خیام شاهزادگان
وحضرات عالیات شد امیر برندق از جانب تاشکند رسید وبعد از اقامت مراسم تعزیت مکتوب
امیر خداداد وامیر شمس الدین عباس را در خلوتی بامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک رسانید مضمون
آنکه ما این مهم بی صحت امیرزاده خلیل سلطان بجهت استقامت ملک واستدامت دولت پیش گرفته ایم
واندیشیدیم تا درین زودی که ملک را حارسی ودولت را ضابطی پیدا شود خللها زاید وفتنها روی خواهد
کرد از آن نزد ارباب ... دشوار باشد وبر تدارک ... که هرگاه حوصله مملکت را نگهبانی نباشد
بدخواهان که در انتظار چنین روز ... انداخته سرکشی آغاز کرده دست از حد خویش بیرون نهند وباطراف
وولایات تعرض رسانند وکار چنین بود که شما درین امر همداستان باشید وچون دانستیم که ...
این مصلحت کرده از کردار خود پشیمانیم وهر چه شما در باب مضای آنحضرت مصلحت بینند بتقدیم رسانیم
امیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملک چون بر مضمون نامه اطلاع یافتند گفتند باری تغیر وتبدیل نموده ونسبت

نوراله بخواهیم داد و امیر برندق قول ایشان را استحسان نموده در حضور شاهزادگان عهد کرده و سوگند
خورد که از مقتضای وصایای حضرت صاحب قران درنگذرد و بجز امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را [illegible] ولی عهد
و قایم مقام آنحضرت نداند و بدین سبب امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بار دیگر مکاتبات ترتیب
داده ایشان را از نقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریض نمودند و مکتوبات را با امیر برندق تسلیم نموده
و پیغام زبانی فرستادند که خطایی از شما صادر [illegible] اگر تدارک آن نمایید خدمت درگاه امیرزاده
پیرمحمد جهانگیر را از جمله سعادت بزرگ دانید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز در مقام اطاعت
درآید و در این باب عهدنامه نوشته بفرستید چنانچه در سمرقند [illegible] تا آنجا [illegible] ارث ملک را ایشان
دارند و امیر برندق با مکتوبات مراجعت نموده روی بجانب تاشکند نهاد و در روز دیگر شاهزادگان
و خواتین با چشم گریان و دل بریان روان شدند و امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک با طایفه دیگر
بطرف دشت راست در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین با جمعی از امرا و [illegible]
و سپه داران بدیگر طرف توجه نموده و هر دو گروه تعجیل تمام رانده تا پیش از امیرزاده خلیل سلطان
[illegible] بضبط ملک اندازند و چون بعد از طی مسافت [illegible] اول [illegible] نموده
[illegible] امیر شاه ملک را [illegible] چون بحوالی سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه
ارغونشاه بنا بر مواعید امیرزاده خلیل و اشارت او که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک که متوجه
آنصوب اند [illegible] راه ندهند [illegible] حصارداری [illegible] و دروازها را استحکام داده
در مقام مخالفت پای ثبات فشرده و امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده که بر سر راه است [illegible]
چهارراه [illegible] که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سپه داران سمرقند در آنجا بودند گفت و شنود
واقع شده ارغونشاه امیر شاه ملک را گفت این بهانه [illegible] که من [illegible] نموده و نشان حضرت
صاحب قران ضابطه این دیارم و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ولی عهد و قایم مقام آنحضرت هرگاه که
شاهزادگان بپادشاهی او اتفاق نمایند و خدمتش [illegible] دولت خویش [illegible]
[illegible] شهر را تسلیم نمایم و امیر شاه ملک چون دانست که ارغونشاه [illegible] امیرزاده خلیل
سلطان فریفته شده است و [illegible] دروازه باز نخواهد کرد محزون و پریشان بازگشت و چون
از آب کوهک گذشت دید که حضرات عالیات بصحرای [illegible] آباد رسیده اند صورت حال تقریر کرده [illegible]
[illegible] ارغونشاه [illegible] از قصه این قصه جراحت [illegible] صاحب قران تازه شده [illegible]
و بعد از نوحه و زاری هم آنجا نزول کردند و امرا [illegible] مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات

عالیات

عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین [illegible] بر جریده
[illegible] نموده روان شد و چون بدروازه بخارا رسید مردم اندرون [illegible]
[illegible] داده و هرچند در اصلاح [illegible] ایشان کوشید بجایی نرسید و بجز جواب ناصواب
از آنجا هیچ سخنی نشنید و خدمتش از پل روان بگذشت و با شهریان گفت [illegible] که در میان است
[illegible] اندرون راه دهید [illegible] اصلاح [illegible] و سلوک طریق [illegible] که
موجب خسارت و ندامت نباشد [illegible] و اصلا دروازه نگشادند و امیر شیخ نورالدین
بضرورت [illegible] مراجعت نمود و بر علی آباد رسیده [illegible] پادشاهزادگان و خواتین
تفصیل باز راند **ذکر وصول امیر برندق بتاشکند و میل امرا بنقض وصیت حضرت صاحب قران و مخالفت**
وصیت ایشان با امیرزاده خلیل سلطان [illegible] که امیر برندق [illegible] بخدمت شاهزادگان
و حضرات [illegible] رسید و با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible] وصیت صاحب قران
عهد و پیمان بستند و با مکتوبات آن دو امیر و پیغام ایشان بطرف تاشکند بازگشت القصه چون امیر برندق
بمقصد رسید [illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible] پیغام ایشان بگذارد [illegible]
[illegible] امیرزاده خلیل [illegible] پشیمان شدند [illegible] گفتند [illegible] امیرزاده پیرمحمد جهانگیر
[illegible] امیرزاده [illegible] هر کس [illegible] نهاده
و امیرزاده خلیل سلطان [illegible] عهدنامه [illegible]
پیش امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک فرستاده [illegible] شاهزاده ولی عهد
زاده پیرمحمد [illegible] قایم مقام حضرت صاحب قران [illegible]
جسارت اقدام نموده [illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible] این سخن می گفت اما
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]

بیگاه به سمرقند نهاد و چون به آب سیحون رسید نزول کرده و از رجال یافت که تخت امیر برندق که در جهت
[illegible] بود که من از عقب آن دارم که با شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین بپیوندم که چنین عهد کرده
و ایشان نیز او را جواب گفتند که او نیز از متفقی و صحبت صاحب قران عهد دل نگاه داشته [illegible] سلطنت امیرزاده
خلیل سلطان راضی نگردیم و عزم آن داریم که از موکب او تخلف نمائیم و چون امیر برندق [illegible]
خواجه عبدالکریم حاجی سیف الدین به سیحون رسیده و از آب بگذشتند امیر برندق [illegible] امر کرد [illegible]
ایشان روان شد و چند تن از عقب شاهزادگان روی به سمرقند نهادند تا از جمله [illegible]
[illegible] بیرون آمده و از آنجانب امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس [illegible] امیرزاده
خلیل سلطان روی گردان شدند و چون شاهزاده مشارالیه از خلاف امرا آگاهی یافت [illegible]
خاطر گشاده [illegible] لشکریان [illegible] مرتب ساخته شدند و روز دیگر شاهزاده
و [illegible] با مجموع لشکر از [illegible] کوچ کرده و چون امیر برندق [illegible] رسید [illegible]
[illegible] شاهزادگان [illegible] بار دوی امیرزاده خلیل سلطان [illegible] امیر شاه ملک
[illegible] شاه او را [illegible] کرده و امیر برندق [illegible] عهد و پیمان [illegible]
از آن راه که آمده بود بازگشت و روی توجه به بارگاه امیرزاده خلیل سلطان آورده [illegible] موکب شاه
رسیده [illegible] و بمجدد عهد نمود [illegible] و کرد [illegible]
که چه راه از امیر برندق تخلف نموده بود [illegible] حضرات عالیات و شاهزادگان رسیده و صورت حال [illegible]
امیرزاده خلیل سلطان و امرا از عهد [illegible] که در صحبت [illegible] بوده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] متوجه سمرقند شدند **ذکر رفتن امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان از [illegible]**
بجانب بخارا و توجه حضرات عالیات بجانب سمرقند و وصول بانجا و اقامت در آنجا چون خبر [illegible]
[illegible] امرای [illegible] شاهزاده خلیل سلطان و توجه ایشان به سمرقند مسموع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
گشت با یکدیگر [illegible] و این خواطر [illegible] رسانیدند و گفتند که چون این مرتبه رسید صواب [illegible]
که در رکاب شاهزادگان عازم بخارا شویم و بجانب سمرقند [illegible] و از آنجا [illegible] شاهزاده پیر محمد [illegible]
و اگر [illegible] نرود [illegible] بعد از [illegible] امرای [illegible] حضرات عالیات و امرای [illegible]
[illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک از مجلس [illegible] بیرون آمده [illegible]
و مقربان حضرت خاقان مغفور [illegible] و [illegible] بوده [illegible]
[illegible] شمس الدین [illegible] و [illegible] جمع آورده [illegible]

مشورت با ایشان در میان نهادند که [illegible] مصلحت آنست که بخدمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر [illegible]
صاحب قران سلطنت [illegible] و [illegible] و بشتابیم و بشرف بساط بوس او در یابیم رای شما درین باب
[illegible] اقتضا می کند [illegible] گفتند **نظم** [illegible]
[illegible] قدم [illegible] و [illegible] صاحب قران [illegible] درجات [illegible] امیرزاده
پیر محمد جهانگیر را و دیگر شاهزادگان را [illegible] و سایر خواص و مقربان حضرت [illegible]
[illegible] و چون [illegible] شاهزادگان [illegible] امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان
[illegible] امیرزاده الغ بیگ [illegible] بخارا [illegible] حضرات عالیات [illegible]
[illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] در رکاب ایشان روان شدند و در [illegible] رمضان المبارک [illegible] رسیدند [illegible]
[illegible] بخارا [illegible] حمزه [illegible]
[illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible]
[illegible] بخارا [illegible] استحکام آن مشغول شدند
[illegible] شاهزادگان و امرا و شیخ نورالدین و امیر شاه ملک [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک [illegible]
بجانب بیرون [illegible] قلعه [illegible] امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین [illegible]
[illegible] حمزه [illegible] توکل [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] ساقی [illegible]
[illegible] مشغول شدند و از آنجانب حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون [illegible]
[illegible] و نوکران خاصه [illegible] خلیل صاحب قران [illegible] سمرقند شدند [illegible]
[illegible] دروازه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] دروازه [illegible]
[illegible] آفتاب طالع شد دروازه [illegible] حضرات عالیات [illegible]
[illegible] امیرزاده محمد سلطان که مرقد صاحب قران [illegible]
[illegible] و آغایان [illegible]

بوده و شاهزادگان و اعیان و امرا و اکابر بنوحه و زاری درآمدند و زنان امرا و اعیان موی گشاده و روی
خراشان آمدند و نمد در گردن افکندند و دیگر شاهزادگان و امرا و ارباب عمایم مثل خواجه عبدالاول
و خواجه عصام الدین دو عالم ربانی و میرک دانشمند و غیرهم تغییر لباس کردند و حاضر شدند و حالی
دست داد که خامه شکسته‌زبان از شرح آن قاصر آمد و چون از آن بی‌چاره شدند بعد از چند روز
تابوت در نور توشند **ذکر جلوس امیرزاده خلیل سلطان انار الله برهانه بر تخت** امیرزاده خلیل سلطان
با امرا و لشکریان از تاشکند روانه و چون بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با نقاره و تشکش از شهر بیرون
آمده بود و در شیراز که از آنجا تا سمرقند چهار فرسنگ است جهت بساط بوس سرافراز گشت و مجموع اکابر و اعیان
آن بلده با چندین سادات و قضات استقبال نمودند و کنار آب کوهک حضرت خاتم شاهزاده
نصرت فرجام گشت از شهر بنشاط و احتیاج در روز شهر و مقالید خزاین بحضرت شتافت و مجموع در آنجا سلطنت
شاهزاده خلیل سلطان سپرده و در رجب اختیار مولانا بدرالدین منجم شاهزاده مشار الیه در شانزدهم رمضان
سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در برج رایت عز و شرف یافته بود و لشکر درآمده وقت بر دوکار تخت
تصرف درآورد و ملاحظه وصیت صاحب قران کرده امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده محمد سلطان و
برادرزاده پیر محمد ولی عهد بود بخانی برداشت و اسم او در اوایل یرلیغها می‌نوشتند و امیرزاده خلیل
سلطان جهانبانی و فرمانروایی در دست امور سلطنت شروع نمود و در تاریخ جلوس او این مصرع گفته‌اند
فوج زر بر سر خلیل نهاد . و بعد از دو روز در بخارا خانقاه امیرزاده پیر محمد سلطان که تربت صاحب قران
آنجا بود ثبت و کار تعزیت از سر گرفت و مجموع شاهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان و تمامت
اکابر و اشراف و متعینان با لباس سوگواری در گریه و زاری آمدند و بعد از تقدیم مراسم عزا
شاهزاده عالمیان نذور و صدقات و اوان ارباب احتیاج رسانیدند و در آن چند روز آش مردم
دادند و چندانی که قافله حج از معده گرسنگان نمود و حکایات رقت پرست و شعرا قصاید جهت او در مرثیه
حضرت صاحب قران مغفور گفته عرض رسانیدند و از آنجمله خواجه عصمت بخاری قصیده گفته که مطلعش این است
شعر ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان خاست . تخت کو بر خاک بنشین کو سلیمان خاست
و چون چندروزی گذشت فرمود که شاهزادگان و خواتین و نوئینان با خود کمین از کسوت عزا بیرون
آوردند و تمامت همه را بجامهای طلا و زربفت دادند و در گنج زر گشادند و لشکریان را از زر و نقره توانگر
گردانیدند و آفاق و اطراف مملکت رسید که نقد نقره و زر توانگر و کل تقسیم یافت و زر بجود و کرم
بسر دفتر با و او کرد زبانی گنجهای گران تلف گشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل سلطان در معرض

تفتاد و چنانکه شرح آن در محل خود بیاید **ذکر اسامی اولاد و احفاد حضرت صاحب قران** حضرت
صاحب قران وقتی که ازین جهان بیرون رفت سی و شش پسر و نبیره و نبیره‌زاده یادگار گذاشت شاهزاده
امیرانشاه در سن سی و هشت سالگی بود با هفت پسر و نبیره و امیرزاده ابابکر بیست و سه ساله بود با دو پسر
اسکندر نه ساله و عثمان چهارده ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یک ساله ایجل
دو ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده جوان بخت شاهرخ بیست و هشت ساله بود با هفت پسر و دیگر میرزا
الغ بیک و ابراهیم سلطان هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله و میرزا محمد جوکی سه ساله
جانی اغلان دو ساله بابر و بی یک گساده از نسل شاهزاده مرحوم یاز و نبیره امیرزاده محمد سلطان سه پسر
مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی یکساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بود
با هفت پسر بزرگتر از همه قیصر و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص شیخ و قیصر و جهانگیر از او
شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر پنج پسر زاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ
هفت ساله و امیرزاده رستم در سن بیست و چهار سالگی با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله
اسکندر بن عمر شیخ بیست و یک ساله احمد بیست ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله و حضرت
صاحب قران مغفور را این سی و شش پسر و نبیره و نبیره‌زادگان بود که دیده دولت شاد به جمال ایشان
روشن بود و آینه بخت ارباب مخالفت از تیر مصقول ایشان تیره بود **ذکر جلوس شهریار عالیشان قضا**
مکان شاهرخ بهادر در سریر مملکت چون واقعه نا ملایم حضرت صاحب قران مغفور در دارالسلطنه هراة
رسید گوهر دریای سلطنت و خلف صدق آنحضرت الذی افتخر به جو العدل و الرافة معین السلطنة و الخلافة
شاهرخ بهادر افسر خسروی از سر و خلعت شهریاری از بر بینداخت و خیل صبر و شکیب بر باد
تاخت و انواع حزن و اندوه بر ضمیر انورش نزول ساخت خواص و مقربان حضرت و عظمای دولت
جهت خشوع روی بر زمین ادب نهاده معروض داشتند که دنیا که محل حوادث و نزول نوایب
در حق اولادن ثبات و تعاقب جهت خلود درین جهان از قبیل محالات و ثبات در او از مقوله
ممتنعات است اعداد ملک‌داری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم و اکمل از تو مانده بود **مثنوی**
گر و در فیض رحمت گشت ساقی . جهان بر دار تا باشی تو باقی . ز دور تاج شد تا جمن ضیا داد . سر
نامداران افسر دادی . خصوصا وارث اعمال شاهان . نظرگاه و جای شکوه ایشان . همین ملک و ساحت
کاو پیش . نظام او بجز تو نیست بیش . رسم جهانگیری آنست که اگر بدر برز کوه ادبار افتاد ز دور
بیزبانی از عام مقام و سرور جدا شود و اگر اصل گفتنی رسید فرج کجایی اوبر شد **نظم** در جنب

تا مدتی در استراباد و فیروزکوه بوی از زانی داشته از صولت سپاه امیرزاده میرانشاه دست از حکومت
کوتاه کرده متوجه درگاه عالم پناه شد و بتقبیل عتبه خلافت مصیر استسعاد یافت و بمواهب لطف
پادشاهانه از امرای کبار ممتاز گشت امیر محمد شکوه ضبط ولایت ساری بعهده داروغگی و مقرر بود و چون
از فرار سلیمانشاه اطلاع یافت و بیرون رفت و ولایت آن سرزمین را گرفته بلکه تمام ساری را غارت کرده با
هزار سوار روی بهرات نهاد و چون بهراة رسید که روز در آنجا توقف نموده پای سالار او لشکر بود
الا زمان حسد در باب حضرت خاقان سعید بعزم معاودت رایت دولت برافراخت و امیر سلیمانشاه
معروض داشت که تومان از راه دور آمده‌اند اگر فرمان نافذ گردد چند روزی در عهده و اندوه دیگر از
تا از رنج راه برآسایند و ملتمس او مبذول افتاده حکم شد که چندان توقف نماید که امرا که حکم فرمان است
باز آیند آنگاه در ملازمت ایشان روی بدرگاه کیتی پناه آورند و پیش ازین فرستادگان امیر سید خواجه
باردوی همایون آمده خبر آورده بود که خواجه علی سبزواری پای از حد خود بیرون نهاده و او را
اینوقت امیر مضراب که از سر راه آمده و بوزتباطوس سرافراز گشته بود و برحسب فرموده بنده امیر سید خواجه
شتافت و رایت حضرت شعار در بیست و ششم ذی القعده بدارالسلطنه هراة رسید و ظل عنایت
و عاطفت بر مفارق ساکنان آن دیار انداخت **ذکر عصیان سلطان علی سبزواری و قدم نهادن**
در وادی سرکشی و سرانجام او در آن اوان که امیر سید خواجه بعمارت قلعه طوس اشتغال
داشت ناگهان بسمع او رسانیدند که خواجه علی سبزواری حقوق احسان حضرت صاحب قران را بر طاق نسیان
نهاده و باستظهار جمعی از سرداران بمقدار گردن‌کش سرافرازی می‌کشد و در ملک واجبه تجاوزی
می‌نماید و امیر خواجه چون این خبر شنید بی درنگ بر مرکب سوار شد و با مقداری سپاهی که داشت بجنگ
مخالفان در حرکت آمد و تا مرغزار رادکان عنان بازکشید و در آنجا روزی چند توقف نمود و اطراف
ولایت جهت احضار لشکر مردان فرستاده و درین اثنا امیر مضراب با دویست و دو امیر با اتفاق سعید
سوار جرار رسم منقلای بطرف سبزوار فرستادند و خواجه سلطان علی از توجه سپاه آگاه گشته دو
سوار کمل انام نزد فوج ترکمانان کرده و در حوالی بکرآباد سبزوار و فتنه بهم رسیدند و نیران محاربه اشتعال
یافت و سبزواریان غالب آمدند و اکثر ترکمانان از اسب فرود آوردند و چون امیر سید خواجه برین حال اطلاع
یافت با دوازده هزار سوار تعجیل ایلغار نمود و بجنگ گاه رسیده تنهای تنهای سر بر دار مخالفان یکنفر
بدید و از آنجا منهزم جا جا گشت و طایفه مردم بعاقبت بجنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخم‌دار
شدند و آن غایت که امیر سید خواجه را نیز زخم رسید و آن شیردل زخمهای خود را پنهان داشت و چند روز

و اعلی امیرزاده خلیل سلطان موکب ظفرنشان پیوسته معروض رای خاقان بلندمکان کرد و ایشان که اگر
ملک و حکومت اول و منبع الهی میدانم که حضرت شهریار خراسان را خالی نخواهد گذاشت و بنده در ضبط
این مملکت خواهند گذاشت و تسلیم بنده و تنها بسر از ملکش نخواهد بود و اگر لطف فرموده معاودت فرمایند
مال بخراج ارسال نماید و وظایف عبودیت و طاعت گذاری با جمال تقصیر از خود راضی نکرده و حضرت
خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطان را مبذول داشته عنان مراجعت معطوف ساخت و امیر شاه ملک
را به بخارا فرستاده و شاهزاده کار از لطف داشت و چون رایت حضرت شعار بحوالی اندخود رسید امیرزاده
سلطان حسین میخ می جایگاه بخورد و او را زود روی اصلی قصد را فرمود و درین اثنا خبر بخارا رسید که امیرزاده
خلیل سلطان با لشکر گران از سمرقند بیرون آمده کنار آب نزول فرموده و بنیاد مخالفت رستم برلاس
امرا که آنجا بودند بخارا گذاشته در رکاب شاهزاده نمایند از آب گذشته باردوی اعلی پیوستند و امیر عبدالصمد
حاجی سیف الدین لشکرهای او و جمعی را اسیر کرده بشرف پای بوس دریافت و حضرت خاقان سعید
شنید که امیر پیر علی از یاران امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده بیخ آمده و آنحضرت امیر شیخ لقمان
برلاس و امیر چرکس و امیر یوسف خواجه را روانه ساخت و در اثنای این اوقات ازمیش امیر شاه ملک
کوچش از بن رحب اشارت بجهت برکنار آب رفته بوده عرضه داشت بپایه سریر اعلی رسانیدند که از طرف
سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه بخدمت آمدند اگر مصلحت باشد
امیر شیخ نورالدین بیاید و با ایشان سخن گوید حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عباس
و ارغونشاه بخدمت آیند با امیر شیخ نورالدین پیش خلیل سلطان رود و کلمات مصالحت در میان آورد
که موجب صلاح طرفین باشد و بعد از مصلحت اندیشی شاهزاده با زاهد نیکان بوند با داد و تناظ
تمهید یافت و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خادم را با بعضی از خواتین امیرزاده پیر محمد
جهانگیر و شندو جوینه خاص امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان با نوکران و خواتین
ایشان که در سمرقند مانده بودند بار دوی اشرف اعلی روانه دارند و از آن جانب جیحون برامیرزاده
خلیل سلطان مسلم باشد بموجب اساس میثاق ممهد گشت و امیر شیخ نورالدین باز گشته کیفیت واقعه
را بپایه سریر اعلی عرضه داشت و حضرت خاقان سعید بدانچه امیر شیخ نورالدین مقرر کرده بود
رضا داده حکم شد که امیر شیخ نورالدین و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین از جیحون عبور نمایند
و بعد از سرانجام مهمات معاودت نموده باردوی همایون باز آیند و در قضایای این حالات
امیر سلیمانشاه که حضرت صاحب قران او را بعد از مراجعت از یورش روم امارت و رامین که داشته بود

برومند چون شد بلند   گر آمد زگردون براو بر گزند   چو از شاخ گسلد بار خویش   نتاج نوی آورد جای خویش
هرچند درو ترقی بر معارج سروری یابد نهال وجود سعد بازوال گشته و فرخ دل خواهی
و اوانی برانه احسان در دوام اطاعت و اذعان آورد و حضرت خاقان سعید بخان بنده کامیاب
از پیش انسمع رضا اصغا نموده پرتو التفات بر تمشیت امور مملکت انداخت و سریر خلافت مصیر را
بوجود همایون خویش موشح و مزین ساخت و ارکان دولت و اعیان مملکت را بعنایات خسروانه [illegible]
و منشور واجب الاحترام در صحبت مردم و منشور باطراف و اکناف بمرو و سمرقند و هرات و دیگر بلاد
و حکام و ولایات احکام عالم مطیع را تقدیم فتح پیش آورده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آوردند
و گردن کشان خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان کمر جان سپاری بر میان بسته منقاد فرمان
و کرام آمال شدند و در اندک زمانی ساحت بارگاه فلک اشتباه سجده گاه جباران شد و در تمام
ولایتهای مذکور خطبه و سکه بنام فرخنده و القاب همایون زیب و آرایش یافت و چشم فتنه در خواب
و تیغ خلاف در غلاف قرار گرفت و چهره مطلوب عالمیان بوجه احسن روی نمود و رخسار مراد جهانیان
رونق مراد و طراوت جدید گرفت و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات
اتفاق افتاد و بیمنان خطبه بالاعلو این دولت در دیار و بلاد کاه حق سبحانه و تعالی مسئلت نمودند و
ساکنان اقلیم رابع خصوصا قاطنان خراسان در مهاد امن و امان غنوده و چمن ملک از سحاب [illegible] بهاری
تازه و ریان شد و ریاض مملکت رشک روضه رضوان آمد گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب
سمرقند و شرح بعضی حالات حضرت خاقان سعید چون از تمکین بر سریر دولت ابد پیوند فراغت کلی
ازان که علی التواتر ملک صاحب قران را بپایه لوای شوکت و اقتدار بجانب سمرقند برافرازد و علم
همایون از آن طرف جمع سازد و چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر
علیکه کوکلتاش و امیر خواجه را بسمت ضبط خراسان تعیین نمود و با اعلام ظفر فرجام از دار السلطنه هرات
در جنبش آمده متوجه سمرقند شد و چون بحدود [illegible] رسید عبد الصمد حاجی سیف الدین را جهت احضار
[illegible] روانه گردانید و در آن موضع سید خواجه شیخ علی بهادر را باطراف ماوراء النهر فرستاد
تا اخبار آن دیار معلوم کرده بپایه سریر اعلی مراجعت نماید و چون همایون از آنجا کوچ کرده بدره
زنگی رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده خلیل سلطان باتفاق
اعاظم امرا افسر سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده است و در گنج و خزاین گشاده و صلای عام
در داده حضرت خاقان سعید خواص دولت را حاضر ساخته بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر

مشورت در میان انداخته هرکس بقدر دانش خویش سخنی گفتند آخر الامر رایها بران قرار گرفت
که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهر شد حزم و احتیاط اقتضای آن میکند که دار السلطنه هرات که مستقر
خویش شرف بندگان نشد مرمتی یابد چه آن زمان که حضرت صاحب قران آنرا فتح نموده بود دروازه
و باره ویرا استحکامی نداد که سد حوادث و نوایب کرده و حکم لازم الانقیاد نفاذ پیوست که امیر جلال
الدین فیروزشاه قبة الاسلام هرات را آبادان و معمور سازد و امیر شاهی که باران رحمت [illegible]
بروی باد و در وصف هرات از زبان ظرافت گفته رباعی شام رمضان خوشتر و گلگشت هرات • با نغمه
چنگ و خوش و صلوة • خوبان شکر تازگی بزار دیگر • چون آب خضر روان شده در ظلمات •
فیروزشاه بهرات آمده در تعمیر آن جد و کاخ [illegible] و غایت جهد مبذول داشت چنانچه شرفات حصار
از ایوان کیوان برگذشت و خندق آن در عمق بپشت گاو و ماهی رسید و پوشیده نماند که هرات از شهرهای معظم
قدیمست و پادشاهان ذو شوکت در عمارت و رونق آن اهتمام تمام نموده اند چنانچه از فحوای این
رباعی معلوم میشود رباعی لهراسب نهاد سنگ هری را بنیاد • گشتاسب درو بنای دیگر بنهاد • بهمن
پس ازو عمارت دیگر کرد • اسکندر رومیش همه داد بباد • اما عمارتی که تجدید یافت در تاریخ ثمانی
[illegible] و درین حال امیر سید خواجه موجب فرمان عالم مطیع بجانب ولایت طوس و مشهد
و نسا و باورد و خبوشان روانه شد و توجه نمود تا از آن حدود و ثغور با خبر باشد و قلعه طوس که بتمامت
جز یک جانب ویرانی خراب شده بود معمور گردانید و چون موکب همایون حضرت خاقان سعید بسمرقند
نزدیک رسید امیرزاده سلطان حسین از جانب ماوراء النهر آمده او را نوازش فرموده و خضر خواجه
و حسن صوفی که بماوراء النهر رفته بودند از آنجا آمده و اخبار آن دیار مشروحا معروض داشتند و حضرت
خاقان سعید [illegible] امیرزاده خلیل سلطان فرستاده و زبان ملاطفت پیغام داده که برادر بزرگوار
[illegible] و استظهار بود و رحمت ایزدی پیوست و لوازم [illegible] و دوستانی
داده و حکم از جان عزیزتر [illegible] و مال [illegible] باشد [illegible] کار [illegible]
طبقات و تمشیت مهمات امور موقوف بر وفاق [illegible] جانبین [illegible]
بواسطه بعد مسافت و تطرق آفت [illegible] رسانیده باشند [illegible] اتفاقی [illegible]
بصیرت [illegible] اتفاق [illegible] همایون [illegible]
و برحسب فرمان [illegible] شدند و در خلال این احوال امیر [illegible] ملک از جانب بخارا آمده خبر [illegible]
میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان بعرض رسانیدند و [illegible] سبب مسرت و ابتهاج خاطر اشرف [illegible]

بخراسان آگاه شد فرمود که امیر حسن صوفی و امیر جهان ملک و امیر فیروزشاه با هزار سوار باستقبال ایشان شتافتند
مقرر آنکه اگر امیرزاده امیرانشاه و [illegible] تسلط و ملک گیری داشته باشند بتقاویت [illegible] قیام نمایند و اگر
بمقتضای وقت طریق ایلی و برادری معمور داشته باشند آنچه وظیفه جهانداری بوده باشد بجای آورند و کیفیت
مضمون ایشان گردانید مضمون آنکه حضرت صاحب قران مغفور هریک از فرزندان را مملکتی داده و [illegible]
مقرر نموده و امر و [illegible] وراثت که هر یک را اولاد و احفاد آنحضرت [illegible] که متعلق او باشد
[illegible] قیام نماید که خلل [illegible] اگرچه بواسطه حرکت ناپسندیده [illegible]
برادر در ممالک آذربایجان که تختگاه ممالک ایرانست [illegible] ولایات اران و موقان و [illegible]
و گرجستان در تصرف بندگان آنحضرت اگر تمشیت امور آن مملکت [illegible] استصلاح [illegible]
باشد [illegible] که جناب شهریاری [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آثار [illegible] و السلام [illegible]
با لشکریان در حرکت آمده و در سبزوار با امیر سید خواجه رسیدند باتفاق روی توجه بکالپوش نهاده
که امیرزاده امیرانشاه آنجا بود و پیش ازین سلطان علی سبزواری که از موکب سید خواجه گریخته [illegible]
[illegible] چون شنیدند که امیرزاده و امیرانشاه [illegible] رسیده [illegible]
و امیر مضراب بخدمت شاهزاده و سرافراز شدند و پیغام حضرت خاقان سعید مفصلا بعرض رسانیدند و
[illegible] و امیرانشاه سخنان دلپذیر گفته [illegible] بآنحضرت داشت بظهور رسانیدند و انواع
[illegible] آغاز کرده [illegible] معروض داشتند که [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] واجب و لازم است [illegible]
[illegible] غرض [illegible] سلطان علی سبزواری حقوق انعام و احسان
حضرت صاحب قران مغفور را [illegible] صدق آنحضرت در مقام [illegible]

آورده چون سیلاب [illegible] بدرگاه حضرت شهریاری شتافت و اکنون [illegible]
اگر [illegible] و دیگران [illegible] سبب فتنه و آشوب شود [illegible]
[illegible] خاقان سعید [illegible]
[illegible] سلطان علی و سلطان حسین
[illegible] امیر سید خواجه [illegible]
و در تضاعیف این حالات امیرزاده ابابکر از حبس [illegible] امیرزاده
امیرانشاه [illegible] و اظهار [illegible]
[illegible] مشورت امیرزاده
ابابکر [illegible] ذکر [illegible] مخلص میرزا ابابکر [illegible]
چون امیرزاده ابابکر گرفتار گشت میرزا عمر گفت که امیر حسن برلاس [illegible] دار السلطنه محفوظ
و مضبوط دارد و میرزا [illegible] اطراف همدان رفته [illegible] حضرت [illegible]
و امیران و سرداران کردستان و لرستان بخدمت او شتافتند و [illegible] شاهانه [illegible]
[illegible] کج جبادان [illegible] جسارت [illegible] و [illegible]
و دست [illegible] مردم دراز نموده اند و [illegible] حکومت اردبیل [illegible]
[illegible] شیخ نور الدین والی شروان [illegible] ارسال داشته و دیگر
خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف [illegible] بیرون آورده
[illegible] یوسف [illegible] مصر [illegible] کشف [illegible] انشاء الله تعالی و چون این خبر
در میان اردوی میرزا عمر شیوع یافت امرای عراق [illegible] معروض داشتند که مصلحت آنست که لشکر
[illegible] صواب چنان مینماید که [illegible] از امیران و [illegible]
و چون از آن فارغ شوم [illegible] میرزا عمر [illegible] التفات [illegible]
و [illegible] و امیر [illegible] از لشکریان بغداد فرستاد [illegible]
ولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نماید و خود [illegible] شد و چون بدان حدود رسید
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] میرزا عمر [illegible]
[illegible] سوال کرده [illegible] آخر الامر [illegible]

و ذخیره مرمم و فیصلها می نهاد و چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او بر آن اطلاع نیافت و القصه بمدت سه
شبانروز چهار دیوار قلعه جاجرم را مانند چشمهٔ زره و خانهٔ زنبور ساختند و برج و باروی آن را برانداختند
و قلعگیان باضطراب افتادند و امیر سید خواجه بعد از قتل اهل قلعه متوجه قرابوغ گشت و سکان آنجا و نواحی که
پناه بقلعه برده بودند سر مخالفت در روی کشیده متوجه رزم و پیکار شدند و محاربات صعب واقع
شد و امیر سید خواجه دست از جنگ باز داشته فرمود که باغات ایشان را خراب سازند و درختان را
از بیخ بکنند و لشکریان با تخته و رفته بآن مهم مشغول شدند و مردم قرابوغ سادات و علما را شفیع
ساخته امیر سید خواجه از سر جرم ایشان درگذشت و بیاوری از آنجا اکتفا نموده متوجه قلعه فرنیان شد
و فرنیان او در تحت تصرف آورده و روی به سبزوار نهاد و در ظاهر سبزوار فرود آمده فرمود که
لشکریان گرد خود خندق کشند و چون ده روز از محاصره سبزوار گذشت ناگاه خبر رسید که پیر باشا
اظهار مخالفت کرده بولایت جوین در آمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان باز
داشته متوجه پیر باشا شد و خواجه سلطانعلی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیر باشا پیوست و مردم
لشکر هزاره یکدیگر رسیده و از جانبین صفها راست کردند و امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه
قرار گرفتند و تیمور بوقا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره نزول کردند و از آن جانب پیر باشا در قلب ایستاده
خواجه علی سبزواری با جمعی سرداران در میمنه توقف نموده و میسره را بوجود طایفه از بهادران بازوزان
آرایش داده بودند و خواجه سلطانعلی از برانغار حمله کرده و جرانغار را امیر سید خواجه از پیش برداشت
و امیر مضراب از جانغار پیش آمده برانغار پیر باشا را از موقف خود برگرفت و از عقب در آمده بر لشکر
آن همه لاف و گزاف جلادت و مردانگی بیرون بازوی ستیز جاودانه کرد از نهاد و سلطانعلی سبزواری
را چون معلوم شد که پیر باشا گریخته او نیز خایف از معرکه برتافت و در عقب گریختگان شتافت و سپاه
منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه دو روز از پی آن روز گریختگان رفت و قتل بسیار
کرده بجانب سبزوار معاودت نمود ذکر احوال امیر جهانشاه و قتل او و احوال امیرزاده امیرانشاه
و خبر زندان او سابقا مذکور شد که حضرت صاحب قران هنگام مراجعت از یورش پنجساله
تخت هلاکو خان را بامیرزاده عمر بن امیرزاده امیرانشاه ارزانی داشت و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر
بن امیرانشاه را بحکومت بغداد باز گذاشت و خاطر التماس امیرزاده ابابکر قرار گرفته بود که در یورش ... و
چین او باشد هر چند امیرزاده ابابکر برادر بحسب سن تقدم داشت و مخالفت امیرزاده عمر که برادر کوچکتر
بود بروی شاق می آمد چون خبر حادثه صاحب قران بامیرزاده عمر رسید ... و داد و نام

ابابکر

باسم خویش موشح ساخت و از هر دو برادر بسبح جبالی بر گرفت و این سخن در مجلس امیرزاده ابابکر مذکور شد
که بابا و جد و پدر و برادر بزرگتر برادر کوچک حکم روا می کند و چون خبر بدرگاه حضرت صاحب قران
منعکس گشت طایفه از مفسدان امیر جهانشاه جاکو برلاس را ... کرده چون ذکر معتبر امیرزاده عمر را از میان
می باید داشت تا باستقلال امر حکومت اشتغال توانیم نمود و امیر جهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول
بودی و از مکر و بد اندیشی غافل گشتی کلمات ارباب فتنه و فساد و تفتیش شده صباح چند روز رمضان
باده می در غایت نهوت بدرگاه رانده جمعی از نواب و مخصوصان شاهزاده که حاضر بودند بقتل آوردند و مولانا
قطب الدین اوبهی که راه و رسم نیابت داشت و شیخ محمد تواچی و عبد الخالق پسر تیمور یاورچی را
بقتل آورده و بعد از کشش ایشان امیر جهانشاه جاکو روی به سرا پرده نهاد و امیرزاده عمر را بی ثبات اقرار
ایفاغان انکل ساخت و فرمود تا سوار شده آهنگ جنگ امیرزاده جهانشاه کردند و لحظه لحظه شاهزاده
جمعی بود و ایشان منهزم شده و امیر جهانشاه و هر که بهمی از پیش بیرون دوید را و کشش گرفت و از امرا جمیع قاتل
حاجی و برادرش و پیران بر شیخ محمد مقتول لقصاص پدر امیر جهانشاه را بکشتند و چون امیرزاده عمر
بخلاف تصور مردم بسیاری و بار نداد کاری امیر جهانشاه را نواخت و درباره ایشان انواع ملاطفت ارزانی
داشت و در این اثنا امیرزاده ابابکر از کردهای بغداد منهزم شده با لشکرهای بسیار قصد ییلاق همدان
کرده ایلچی فرستاده و در آن باب ... در جهت طلب نمود میرزا عمر ایلچی را بنوازش بیکران ایلچی را اختصاص
بخشید و فرمود که چون واقعه امیر بزرگ روی نموده و می باید که آن برادر بزودی متوجه اینجانب گردد
تا باتفاق کنکاش کنیم و باتفاق ضبط ملک را وجه همت سازیم و چون فرستاده مراجعت نمود میرزا عمر
را زود ابابکر رسانید عنان بی توقف با دویست سوار متوجه او شد و میرزا پیشتر از او را
جانقی کرده معزز ساخته بود که چون امیرزاده ابابکر رسید فی الحال او را بگیرند و بهانه کرد امیرزاده
ابابکر بار دوی میرزا عمر رسید در دیوانخانه فرود آمد جمعی از بهادران در وی آویختند و امیر سونجک
دست در کاکل شاهزاده زد و او را گرفتار کردانیدند و همان لحظه بندی از نقره در پایش نهادند
و بعد از آن قورلتای عظیم کرده امیر سونجک و سلطان سنجر و جمعی امرا گفتند که امیرزاده ابابکر را زمان
بر می باید داشت تا فتنه ساکن یابد و امرای عراق حمل بطعام و برگ و جانبی حرص کردند که خلاف آن خوش آمد
میانست عاقبت میرزا ابابکر را در قلعه قهقهه حبس کرده و طایفه محافظ شدند او بزودی ... و چون
امیرزاده امیرانشاه از گرفتاری امیرزاده ابابکر خبر یافت متوجه خراسان شد و در آن وقت سید خواجه بن
شیخ سلطانعلی سبزواری استقلال داشت و چون حضرت خاقان سعید از توجه امیرزاده امیرانشاه

کرده جهت تو مکافی (؟) دو تو بشیراز مرتب میسازیم و نصف مال آن قومه بر آن وقف میکنیم و بنیاد را مقرر گرفته
و اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آورده و بابا در حضور قاضی محمد که از منسوبان و مقربان آنجا بود
بذکر و سماع مشغول شد و در آن اثنا حضار از کلوخ بکف و در آن نهادند و حمدی عظیم بابا طاری شده و کفش
آن کلوخ در دست او قند یافتند و بعد از مشاهده چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که این شخص از اهل بدعت و ضلالت
... و میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشتند و بابا چون از نجات مایوس شد گفت بعد از جهان شربت شهادت
اما زوال دولت این پادشاه نزدیکست و بر پشته که بعد از این جا واقع خواهد شد و در روز چهارشنبه ...
محرم شد خاقانه بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در همین روز مهر دولت میرزا عمر انهدام ...
و بابا را که کشتند میرزا ابابکر از بند رهایی یافته قلعه را متصرف شد بیان این سخن آنست که ... بخواست
که میرزا ابابکر را از میان بردارد اما بجهت خاطر والده نمیخواست که این امر بجا واقع شود و لاجرم در
خفیه فرمان داد که ... سموم بخورد او دهند و چون شربت ... رسید شاهزاده ... آنرا
آن امتناع نمود و عادل قوربچی و عیسی قوچین که مباشر آن کار بودند این صورت بعرض میرزا عمر
رسانیدند و جواب چنین آمد که او را بخفه هلاک کنند و عیسی از کیفیت واقعه میرزا ابابکر را
خبر داد و پیش از این یکی از نوکران عادل ... شمشیری در میان علف پنهان کرده بود و پیش او آورده
بود و عادل و عیسی آن روز بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بآن فعل شنیع اقدام نمایند
و در آخر روز ... آغاز کرده و انتظار عادل ... می کشیدند امیرزاده ابابکر وقت غنیمت شمرده
بهانه رعاف بخانه در آمد و دست خود بند بشکست و با شمشیر برهنه بیرون دوید و فی الحال عادل
و عیسی را بقتل رسانید و روی انتقام بسرای عاقل نهاد و او را بر خواست که از میان بر دارد و ...
زمین حیرت بوسیده و با شاهزاده اتفاق نمود و میرزا ابابکر قریب به دوکس را ... بقتل آورد
و قلعه را متصرف شده خزاین و اسلحه و اموال که امیر تیمور جهت امیرزاده عمر در قلعه سلطانیه گذاشته
بود همه را برگرفت و مبلغ ده هزار تومان نقد در آنجا یافته به اراذل و اوباش و احاد الناس قسمت
فرمود و روز دیگر مهد علیا والده اش با سایر خواتین ... قلعه سلطانیه را از جماعت و ناحق
خالی ساخت و بنفاق روی توجه بجانب ری نهادند تا بامیرزاده امیرانشاه ملحق شوند و در همان روز که امیرزاده
ابابکر خروج کرد لشکر کرج بر عمر تابان و امرا امیرزاده عمر غالب آمدند و ایشان ... و ...
اخبار شاهزاده مشارالیه رسید تعجب و خوف بروی مستولی گشت که مجال اقامت در آنجا نیافته لشکریان
او ... گشته و میرزا عمر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت و چون بمقصد رسید از

عمر از

امیرزاده ابابکر نشان نزد امیر عبد الرزاق و حسن خورده و اسمعیل برد و از با جمعی بکاوشی برادران روان کرد
و ایشان در حوالی ... بامیرزاده ابابکر رسیدند و شاهزاده دست جرأت از آستین جلادت بیرون
آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت رستم و طوس محو گشت و اسمعیل برد و از او دستگیر کرده با خود برد
و ایشان خایب و خاسر بازگشتند و این حادثه موجب هراس امیرزاده عمر شد و قلعه سلطانیه را بمولانا
سپرده و از آنجا بازگشت و در مجلس نزول فرمود و در آنجا شیخ خسرو شاهی که حضرت صاحب قران
مقرر بواسطه فضولی که از و مشاهده نموده او را ... برده بود و از ماوراء النهر رسید و میرزا عمر
پیوست و خدمت شاهزاده او را صاحب دیوان ساخته و باتفاق مولانا محمد رشتی بتخریب ولایت و رعیت
مشغول شده و چمن ملک که از معدلت شاهزاده مانند روضه رضوان تازه و ریان بود بصرصر ظلم و
بیداد ایشان پژمرده گشت و چون دولت روی در انحطاط نهاده بود مرآت عقلش ناصواب آمده و از موجودات این حال
آنکه چون میرزا عمر از مجلس کوچ کرده و منزلی بهتر رفت تحت خبر رسید که لشکریان که ببغداد می رفتند باتفاق شاه
اردوی امیر سونجک را غارت کرده اند و روی بماوراء النهر نهاده اند و دیگر خبر آمد که توکل برلاس از معرکه گرجستان
روی گردان شده و بود و پیر آمده و اظهار عصیان کرده و با طایفه از سپاه متوجه ری است و میرزا عمر
سلطان سنجر حاجی سیف الدین را با جمعی از امرا در عقب توکل برلاس فرستاد و بآن رسیدند و چون لشکریان
بتوقف خانهای خود داشتند باز گردانیدن ایشان متعذر می نمود جنگی عظیم واقع شد و سلطان سنجر
چند زخم خورد و سپاهش متفرق شدند و او بخرابی حال مراجعت نمود و در این اثنا خبر رسید که بسطام
جاکیر لشکر ایلش و حشم ترکمه را جمع کرده دم از استقلال میزند میرزا عمر حسن نور را با فوجی از بهادران
بجنگ بسطام نامزد کرده و در میان اردبیل و کوه بالش او رسیدند و جنگی عظیم روی داد و حسن نور
اسیر گشت بعد از آن میرزا عمر منصور جاکیر برادر بسطام را تربیت کرده بدفع او فرستاد و منصور بساط
مبارزت در نوردیده به بسطام پیوست و در تابستان آن سال میرزا عمر و امرا در ییلاق ...
کردند و ... عظمت نزده رایت جبروت برافراختند اما در تصرف ایشان خبر بود و سلطانیه شیخ
مانده بود و ... و احد القهار در این اوقات دولت خواجه ابناق ببغداد و دیار
بکر و عراق عرب را ... سلطان احمد گذاشته بار دوی میرزا عمر رسید و امیر سونجک بر آن جمعی
بر شان بخدمت پیوست و خبر متواتر شد که بسطام جاکیر اهل هزاره را جمع آورده پیش امیر شیخ ابراهیم شروانی
رفت و سرداران قرامان و گنجه با حشری انبوه از آب کر گذشته با امیر شیخ ابراهیم ... شدند و از
آن طرف امرای چکی نیز در سلک خدام انتظام یافتند و ملک گرجستان بامیرزا ... فرستاده دم

اطاعت و انقیاد ارزو و مخالفان متوجه بلغان که از مستحدثات صاحب قران بود شدند
و خدام شاه که مستحق آن دیار بود روی بفرار نهاد و لشکر بیگانه آن شهر را خراب ساختند و میرزا عمر
ایلچی پیش امیر شیخ ابراهیم روان کرد که سلطان را با جمعی باردوی من فرست و او بعذر خواهی ایلچی جسته
جواب داد که چون حالا تابستانست و آنحضرت زمستان بقراباغ تشریف خواهند آورد و این
کینه او را مصحوب خویش باردوی اعلی خواهم رسانید میرزا عمر از این سخن در خشم رفته متوجه امیر شیخ
ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع بالی نزول نمود و شیخ ابراهیم و سلطان و
پیران قرامان و سیدی احمد شکی از برد و کنار آب کر رفته آب را پناه ساختند و منتظر جنگ
و پیکار گشتند میرزا عمر بتعجیل بکنار آب رفته فرود آمد بعد از یک هفته که هر دو لشکر در برابر هم بودند خبر
رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر از حد خراسان مراجعت نموده اند و کلکاه عراق عجم درآمده
اند بنابر این سخن آنست که در عرض سه روز ایشان از سلطانیه و افغان آمدند و افغانیان مساوری و
پیشکش فرستاده لشکر بازار در شهر گذاشتند و سمنانیان بسبب آنکه بعضی از ملازمان میرزاده امیرانشاه
غارت نموده بودند در قولامه کاب کوه سبحکی در سمنان نمودند شاهزاده غارت دیده بکار درآمدند و میرزا امیر
میرزا ابابکر را در سابق تاق گذاشته با ده هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بی کلفت جنگ مسخر گشت
و امیرزاده ابابکر اموال آنجا بهر کس بخشید و لشکریان این خبر شنیده اکثر از وی برگشتند و پیش امیرزاده ابابکر
رفتند و امیرزاده عمر با امیر شیخ ابراهیم آشتی کرده مراجعت نمود و درین اثنا شیخ خسرو شاهی و دیگر
قلعه ... میرزا عمر رسانیدند که چیزی از متمولان بقرض می باید گرفت و برات بسال آینده باید نوشت که
لشکر را بخرج احتیاج است و چون دولت میرزا عمر منتهی شده بود بدان رضا داد و خسرو شاهی
و دیگر طالبان به تبریز و مبلغ یافته تومان عراقی نقد کردند و اکثر کار تبریز رقم مصادرت بر فقرا و مساکین
کشیدند و میرزا عمر از راه اوجان بمیانه رسید و در آنجا خبر استیلای امیرزاده ابابکر و تمکن او شنیده و چون
جمعی بجهت بورت عمر مادان و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و عبد الرزاق و غیرهم از امیرزاده عمر
گذاشته پیش میرزا ابابکر رفتند و میرزا ابابکر عمر مادان و فرزندان او را وجه تربیت کرده باقی امرای
میرزا را عیادت کرد و امیر جهان توچی و شیخ خسرو شاهی که در آذربایجان خبر و ران شدن میرزا عمر شنیدند
مالها که بظلم از رعایا ستانده بودند برداشته پیش امیرزاده ابابکر رفتند و آن شیخ ظالم بدهی بقتل نموده
امیرزاده ابابکر مصلوب شد و میرزا ابابکر امیرانشاه را از تخت تبریز نشانده پادشاهی برداشت و چند روز
بعیش و عشرت بگذرانید و میرزا عمر از جانب کاورود بمراغه رفت و بعد از امیر جالی ترکان و سابق بر باسش قومی طالب

از مردم سلدوز جازم تبریز شد و علیکه تبر خانی را برسم منقلای بدانصوب فرستاد و علیکه به تبریز رسیده
بزرگان آغاز ظلم و بیداد کردند و بشر مردم و ناموس آهنگ دست درازی نمودند و در عایا مات
همی جادر ده اتفاق نمودند و خواجه برص اکرجسکم صد هزار دینار آورده بود کشتند و مداخل مخارج شهر را
مضبوط ساختند و در مقام مخالفت ایستادند و میرزا عمر کس فرستاده شهریان را نصیحت فرمود بزرگان
گفتند که میرزا عمر شاه و شاهزاده ماست اگر بشهر درمی آید ما نفی نیست اما بزرگان نمی گذاریم میرزا عمر
این جواب موافق مزاج نیفتاده ترکه را رخصت جنگ داد و ایشان سلح و منکل روی بجنگ نهادند قاضی
غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکان از شهر زاده بازنه
و درین اثنا خبر آمدن امیرزاده ابابکر بحقیق پیوست و امیرزاده عمر بجانب مراغه روان شد ذکر
جلوس امیرزاده ابابکر علی سبیل الاستقلال بر تخت و توجه به تبریز در بعضی از تواریخ مسطور است که
چون امیرزاده ابابکر بسلطانیه رسید بابر کال رنجی که از امرای امیرزاده عمر بود اشت خوانین انشا
باو باش تحشید و اموال ایشانرا در معرض تلف و تفرقه درآورد و امرا این خبر شنیده از امیرزاده عمر
روی گردان شده بخدمت او پیوستند و شاهزاده همه را مقید ساخت الاعمر مادان و باخود اید شنید
که اموال و خواتین مرا محافظت نموده ام اکنون ایشان محل اعتمادی بودند و چون شتاب کردم
و اموال بکلفت در معرض تلف آمد و خواتین ایشان بفساد مشغول شدند حالا صواب آنست که این
جماعت از میان برداریم و خاطر ما بالکلیه فارغ گردد و این صورت با هم امرا مقربان در میان آورده بی ای ال
با صوابدید امراء آن بوجاین وزنان داده و زنان عتاب گشوده با میر بوجک خطاب فرمود که از شامت رای ناصواب
تو بجنگ و مصوبت با برادران بکدورت پیوست و مبارزت تبدیل یافت و تو در گرفتن بی سعی کرده دولت از کال
من روی بو مرا اینک و بعید ساختی و ازین مبرات تو انواع تقرب و تربیت ای ملک را بافت و اکنون شیوه
غدر و بوفائی ورزیدی و میرزا عمر را انچنانکه اشتهار دارد امرا این جانب آمده و چو شیر تو از مقوله واجبات
و انتقامی ذات تو از قبیل محظورات این گفت و فرمان داد تا او را بسیاست رسانیدند و کار تبریز و دیگران
متوجه ساخته اشارت فرمود که مجموع را بقتل آورند چنانچه هفتاد و دو نفر از امرا و اعیان و دولت عمر
عمر را شربت فنا چشانیدند و چون خاطر میرزا ابابکر از وجه امرا فارغ شد بر تو التفات بتنظیم احوال الملک
نداخت درین اثنا خواص و مقربان بعرض رسانیدند که با وجود استحقاق شاهزاده درشیوه جهانبانی و جهانستانی
ما حصلی ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کنند و میرزا ابابکر این سخن از سمع رضا اصغا نموده
قوی شکل نموده بر تخت نشست و بدرا جمع کرده با خدام این حال برسایل باطراف و جوانب فرستاده امیر

بیان موجب اشارت شاهزاده با جمعی به تبریز رفت و او با شش کرجیش زاکه شهر نگذاشته بود مقصود اکه
میرزا ابابکر هنوز در ری است و انحراف از پیش خود تبریز آمده اند امیر جهان را میرزاعلی نزاد و بدامیر جهان
در شنب غازان فرود آمده خبر یافت که دولدای و محمد خواجه از روی بعد و میر شده او را توقی خانه سل
روز دیگر شنیدند که شیخ قصاب و قاضی عماد با دو هزار سوار از مخالفان سپاه سپاه را او وجوه اند
و راه انهدام پیش گرفته اند و مقارن این حال امیر جهان شنیدند که شیخ قصاب با جمعی از شهر بجاورت آن
جماعت می آیند فی الحال کمال تک کاهلی کرده روی بشیخ قصاب نهاد و از صولت لشکر گرگ صفت ام
بیان در شیخ قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر جهان بازگشته بشنب غازان آمده و روز دیگر
دولدای رسیده تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر می آید لاجرم باستقبال بیرون رفتند و امیرزاده و ولدای
را بتعظیم تمام بشهر درآوردند و خواست که طایفه از مشوایان شهر بسیاست رساند امیر جهان مانع آمده
دو روز دو شب امرا در شهر توقف نموده بطوس بر کاس را داروغه که گذاشته بمراغه رفتند و میرزا
ابابکر متوجه آذربایجان شده بعد از قطع منازل در دولتخانه تبریز نزول فرموده نشانها بکار داطراف آفاق
فرستاده خلایق را بعدل و نصفت نوید داده و چون در آنوقت انواع جور و ظلم و مطالبات نسبت به
به تبریزیان واقع شده بود مردم را از استمالت داده و منشور نوشتند که بعد از این از بابت وجه
ظلم کوتاه دارند و جمعی که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آورده و متمولان که و ذر و ابا ارقاب
اعانت داشتند پای در صفه ظهور نهادند و از امرای بزرگ صاحب ناموس که حضرت صاحبقرانی
در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم امیرزاده ابابکر نبود و جمعی از اراذل و اوباش بنیابت
اشتغال می نمودند و از عهده دارایی ملک و پادشاهی رعیت بیرون نمی توانستند آمد لاجرم طبقات حشم
و انواع خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد پیش گرفتند و دست تعدی با مال و عیال مسلمانان دراز کردند
و چون مولانا حسن که از علما وزرای امیرزاده بود بوزارت شاهزاده رسید دو که اندک جمعی از تبریزیان را که
قلم تحسین و توجیه از علماوان در حمی کشیده بنام هر کس مبلغی رقم زد و محصلان بر گماشت که در خم جوب و شکنجه
مطالبه می نمودند و روز و شب ظلم و شب بفسق مشغول شدند و این صورت تا بیست و دوم شعبان المعظم سال
مذکور بود و دران اوان که از شدت برودت خون در بدن منجمد میشد و باران و برف بسیار بارید و بود
میرزا ابابکر جمعی از ظلمه بضبط تبریز باز داشت و خود با معدود خاص و مقربی از جانب عراق استماع نمود از
شهر بیرون آمده روی جلادت بدفع میرزا عمر آورد و اولاد امیرزاده عمر شیخ نهاد ذکر محاربه میرزا عمر با برادر و اتفاق
میرزا ابرمحمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر با امیرزاده عمر بعد از جنگ و پوی و کر و فر که در ولایت آذربایجان و عراق

و فارس کرد و از اولاد امجاد امیرزاده عمر شیخ بهادر استمداد نموده و شاهزادها که اسامی ایشان در عنوان
مسطور گشت خاطر بر معاونت میرزا عمر قرار دادند و بهیات اجتماعی بر سر اخرق میرزا ابابکر که در ولایات
ری بود رفتند و مردم او را غارت و اسیر کردند و بجانب اصفهان بازگشتند و چون این خبر بگوش
میرزا ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خون ریز روی انتقام باصفهان نهاد و شاهزادگان بنظام بر سپاه لشکری
چون اتمام باستقبال روان شدند و در نواحی پل خرزبره وبعض را اتفاق ملاقات افتاد و حربی صعب روی
داد و بخت امیرزاده ابابکر شکست یافت و شاهزاده مشار الیه چون دید که ارباب خلاف بغارت و تاراج
مشغول بودند جمعی قلیل پیش شاهزادگان بودند از کمین گاه چون شیر غران بر سر ایشان تاخت و همه را
بیک حمله گرزگران شکست متفرق و پریشان ساخت و شاهزادگان تا اصفهان عنان باز نکشیدند و فتح
فراوان بدست لشکریان افتاد و میرزا ابابکر از پی ایشان شتافته بمحاصره اصفهان قیام نموده و در آن
اصفهان حسکم کرد که کسی بباغات و عمارات که در اندرون بود تعرض نرسانند تا کر اصفهانیان بدین کرامت
خدم ور در ابواب اطاعت شدند و سه روز توقف نموده روز چهارم بعضی از تبهاوران بکوچه با غها در آمدند و مردم شهر
پای مخالفت پیش نهاد و از طرفین خلق بسیار زخم دار شدند و هر دو گروه مراجعت نموده شب تا روز
پاس داشتند و روز دیگر امیرزاده ابابکر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته با مجموع لشکر روی جلادت
و شجاعت بشهر نهاد و بکوچه باغها در آمدند و نیران محاربه اشتعال یافت و بره وجوان از خلق اصفهان تا
ده هزار نفر بقتل آورده همه سر دار ان را اسیر کردند و اگر امیرزاده ابابکر ترحم نمودی غالب آن بودی
که شهر بقلعه و قهر مسخر شدی صباح که خورشید خاوری از جیم لشکر کواکب بر آن میرزا زن طاق نیلوفری
سر بر آورد سادات و اشراف و قضات باردوی شاهزاده شتافتند و متقبل شدند که هر چه از او بخواهد
شاهزاده با اصفهانیان رسانیده اند باز دهند و جمله لشکر هم ولف بخاتون موچ ساز ند و هم زن
چهار باقی و اصفهانیان معاونت نمودند و شب میرزا ابابکر از ان قرار پشیمان شده گفت صواب
آنست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه در جای و پا شد از ایشان بستانیم و با مداد و نو با بهادران امیرزاده امیر زاده
شده شهر اصفهان بهادران جلادی چون بنقض عهد امیرزاده اطلاع یافتند ترک باغات گرفته دروازه شهر را بستند
محکم کردند و درین اثنا امیرزاده ابابکر گفت که گوشه کرنج جاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغول شد و امیر
امیر شیخ ابراهیم شروانی و امیر سلطان ابراهیم را بمدد روانه با حصن اصفهان و شاهزادگان بملکی شکسته اند
شهر انه از شهر غارت و چون امیرزاده ابابکر برسیدند امیر شیخ حاجی دست از محاصره باز داشته بولایت خود
رفت مقارن این حال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز منتشر شد و چون میرزا عمر آفتی دانست که از پیش برادر

مهم او کفایت نمود و عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات او با خاقان سعید و رجعت کردن آنحضرت شاهزاده
مشارالیه در این اوراق مسطور خواهد شد انشاء الله وحده العزیز **ذکر احوال فرزندان شاهزاده مرحوم میرزا**
عمر شیخ بهادر و برافتادن رایت مواقفت خاقان سعید در وقت واقعه ناگزیر حضرت صاحب قران مغفور
امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد امیرزاده عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش رستم
اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان چون خبر ارتحال صاحب قران بشیراز رسید میرزا پیر محمد
با لطف الله بیان قور و امیر جلال شاه بر لاس و دیگر امرا مشورت کرده از هر کس در تنظیم امور ملک خویش
رای طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کس بمصر فرستاد و از خلیفه عباسی که در آنجا بنشسته
منشور ملک آورد و بعضی عرضه داشتند که متابعت میرزا کنیم و بعضی اظهار کردند که پادشاهی میرزا امیرزاد
مدام استان شود الحمد هر کس بقدر فهم خویش سخنی بگفت و میرزا پیر محمد که خاطر از آن کار ربود فرستاد
آن را ابطال نمود و گفت که چون حضرت صاحب قران مغفور والد ما حکومت آفاق با میرزاده شاهرخ داده
و صله رحم بدان مؤکد ساخته باید فرموده مناسب چنان مینماید که ما او را مقتدای خود دانسته
سکه و خطبه بنام همایون آنحضرت موشح کنیم شاید که با بعد از ما خشنود گردد و اگر حیات با ما بود از عاطفت
حاجتی روی نماید بنصرت و معاونت از ما دریغ ندارد امرای صواب دید میرزا پیر محمد آفرین کردند و از
آنجا قرار گرفت و شاهزاده مشارالیه فرستاده نامه ای و تحفه هایی لطافت شعار گهربار و غلامان آورده
نوشته این بیت در آن مکتوب با قریحه لطافت مناسب آمده **نظم** همه بنده کانیم نشنوخ رخت مرغ
رستم و اسکندر و مرکه هست ، و در مملکت خویش خطبه بنام خاقان سعید خوانده و سکه مزرده و مکتوب را
در مصاحب مردمی سخن دان و رسول چرب زبان بخراسان فرستاده و چامه چون بمقصد رسید
برسید امراد و خواص شرف پابوس دریافته کیفیت حالات بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید او را
نوازش بسیار فرموده و در شان امیرزاده پیر محمد سخنان دلپذیر بر زبان آورده هم در آن ایام ایلچی از پیش
حاکم کرمان امیر ادکو آمده و تحفات مسکوکه نام بر می آورده عرضه داشت که در طاعت آن ولایت خطبه
و سکه بنام و لقب همایون آراسته حضرت خاقان سعید ایلچی را بانعام و احسان اختصاص داده
باز گردانید و چون فرستاده شاهزاده بشیراز رسید و شرح لطف و احسان حضرت خاقان سعید
بعرض رسانید میرزا پیر محمد از سر استغنا زمام مهمات ملکی قیام نمود و محمد سرداول و قتلغ تمکت با خلعت خاص
پیش دار و فنه بزد فرستاده او را طلب داشت و دیگری با جامه طلا دوز نزد سلطان محمد دارو قه
ابرقوه ارسال نمود او را بشیراز طلبید و ایشان بدستگیری شیکس متوجه شیراز شدند و میرزا پیر محمد

ورنشان میرزاده و خواهیش دیگران مبذول داشته ایشان را در سلک امرای بزرگ انتظام داد و حکم فرمود که ممالک
سپاه فارس و عراق که بعضی از تفرقه دست زده بودند و بعضی مقیدی چند گشته از زوایای خمول بیرون
آمده قرار و توان گرفته ملازم درگاه باشند و پراکندگان جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت
و چند نوبت ایلچیان بکرمان فرستاده امیر ادکو بلطف خویش دعوت نمود و امیر ادکو بهیچ بار
باین سخن التفات ننمود و در آن اثنا امیرزاده رستم از جانب اصفهان آمده ملحوظ نظر عنایت گشت و بعد از
دو سه روز رخصت انصراف یافت و انواع امیرزاده پیر محمد لطف عام و کرم تمام داشت و در رعایت
صله رحم و محافظت حقوق مهمانان در نصاب کمال و در خدمت قوی بود و در ضبط و سیاست مرتبه انبیخ
تک بوده گاهی بخلاف حساب از رعیت تیموا اشتند گرفت و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا ابونصر
پیوسته خاطرجمع وی می بودند و به تقدم او اعتراف داشتند و در زمانی که میرزا اسکندر از همدان
تعلق میرزا عمر بهمدان گذاشته بود و بشیراز رفته میرزا پیر محمد خویش را انگشت نزد و فرستاده و چون
میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراشت میرزا اسکندر با لشکر از یزد بیرون آمده موکب برادرش
پیوست و بر رسم منقلای روان شد و در راه شنید که طایفه از بهادران سپاه کرمان با استقبال ایشان آمده
و در کمین گاه حیله و مکر نشسته اند میرزا اسکندر بی دغدغه بر ایشان تاخت و گروهی انبوه را بقتل آورد و جمعی کثیر را
اسیر و دستگیر کرده و دیگر بهادران را یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند و لشکر شیراز بحوالی
کرمان محیط گشته خرابی آغاز کردند و عالیجناب سیادت مآب صدور ارباب تقیه و دانشمندان سعید نعیم الدین
نعمت الله از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه مبالغه نمود و بحکم آنکه سید عالیمقدار التماس
صلح قرار یافت امیر ادکو پیشکش های لایق بیرون فرستاده و ایلچی بیرون کرمان از نوعی لشکریان حکم ساخت
و ترک گرفته بود و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را خوانش می نمود و بجانب یزد فرستاده و خود بشیراز بازگشت و چون
قضایای او با دو مجاز او شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر در این اوراق ثمره کلک بیان خواهد گشت حالا بر سبیل
اختصار اقتصار نمود **ذکر خروج سلطان حسین با خراسان و عاقبت حال او** امیرزاده سلطان حسین اگر بکمال حسب از آن
بود اما در جهات زیاده غروری مزاج داشت و مرتبه در بادی الرای در اوست میداد الی رفته و از آن عمل محمود و چون
در حوالی اندخود از اراده روی حضرت خاقان سعید بخسبی فرار نموده متوجه ما ورا النهر گشت و در حوالی کش بخدمت
امیرزاده خلیل سلطان پیوست و عنایت و حاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و چون در آن ایام امیرزاده
پیر محمد جهانگیر وقع نمود و امیرزاده خلیل سلطان با جمعی از امرا مثل امیر الله داد و امیر ارغونشاه و تمور خواجه تونیف را
ملازم رکاب سلطان حسین ساخته کنار جیحون فرستاد تا از آن جانب با خبر باشند ناگاه خیال سلطنت

دود دماغ سلطان حسین بر زده و با خصار امرا امر فرموده بهانه آنکه مهمی حادث شده که مشورت با ایشان احتیاج است
و خود بدر خرگاه نشسته بود و چیت و گروهی مسلح پیش خود باز داشته چون امرا حاضر شدند فرمود تا ایشان را بند
کرداشند و امیر تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر ارغونشاه و الله داد و امیر شمس
و سعادت را لرزه بر اندام افتاده زانو زدند و زبان بتضرع و زاری گشاده سوگند خوردند که در ربقه اطاعت
مخلص باشند و بعد از شرایط پیمان و ایمان مغلظه همه را بخشید و حکم ایشان را تاب و مجروح ساخت و خانکه قوم
میرزا محمد سلطان را که از سمرقند مع جیش امیرزاده پیر محمد میرفت غارت کرده و لشکری تنو نمود و اجناس گرفته
بنوکران داد و امرا و سپاه طوعا و کرها با او همرهی او اشتغال و مخالفت داشته روی به سمرقند نهاد
و میرزا خلیل سلطان چون از صورت آگاهی یافت از خزانه لشکر و جنود فیلمدان و دارالکار فرا داده ان داد و در
او اخر ذی الحجه از سمرقند بیرون آمد و در نواحی کش موضع ملکه اتک هر دو فرقه بهم رسیدند
و پیش از تسویه صفوف امیر الله داد و امیر خداداد و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بر حسب ضرورت ملازم امیر
زاده سلطان حسین بودند بطرف میرزا خلیل سلطان رفتند و اکثر لشکریان با او موافقت نمودند و آن
در محرم سنه ثمان و ثمانمائه دست داد و میرزا سلطان حسین با فرار قرار بر قرار اختیار کرده میرزا خلیل
سلطان مظفر و منصور روی بمکان سمرقند نهاد و میرزا سلطان حسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود
و شبرغان بامیر سلیمانشاه پیوست و مبانی ایمان در میان ایشان تاکید یافت در این اثنا امیرزاده پیر محمد
ایلچی پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن ماست و از وی چند حرکت ناپسندیده صادر شده
وقت انکه شما او را پیش ما فرستید تا قاعده وداد بر قرار ماند امیر سلیمان شاه درین کلمات التفات
ننمود آتش محبت شاهزاده افروخته شده ناگاه بر سر ایشان شبیخون آورده میرزا سلطان حسین و امیر
سلیمانشاه بالضروره روی بمازندران گریز نهادند و این الملک کوچان روی بهرات آوردند و پابوس
حضرت خاقان سعید رسیده منظور نظر عنایت و التفات گشتند و حکم شد که ولایت امیر
حسین صوفی بحال امیر سلیمانشاه باشد و مجالدا لوقت صد هزار دینار کپکی و اسبان خوب باو دادند و نعمت خاص
بجانب طوس و مشهد فرستادند تا با امیر مضراب و سید خواجه بنشیند و انبعورث در آن توقف واقع
شد که میرزا امیرانشاه در حدود کابلوش بود و چون امیر سلیمانشاه را آسیمه کرده نزد حضرت خاقان
سعید در باب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود خواص و مقربان حرکات نالایق خود بنفس اکه از
زمان پورش شاه بغایت واقع شده زبان گشادند و گفتند که این نوبت عفو و اغماض
شامل حال او گردد و مبادا حادثه روی نماید که دست تدارک از دامن تلافی آن کوتاه آید و مرد عاقل چگونه

قاصر

از وی غافل باشد و بکیفیت بروی اعتماد کند پادشاه و معاوقت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نموده
بقتل میرزا سلطان حسین فرمان داد و نوشیروان بر لاس آن سرو جویبار جوانی را از بیرون درب عراق
بر یاض جاودانی فرستاد و الملک لله الحکم الواحد القهار **ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از خواص**
و کشته شدن والی ولایت هراة امیر سلیمانشاه از قتل میرزا سلطان حسین چون آگاه شد غبار مواخذه که
دادوا داشت مکدر ل و بر ایشان منم کشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد
که اگر آنحضرت بخواهد که من نوکر باشم شاهملک را از درگاه خود براند و نوشیروان بر لاس را بنازد از لباس سلیمانشاه
آتش خشم پادشاه زبانه کشیده و بحصار بحر کرد و قرار فرمان داد و دعوت طوس و مشهد متقیم یافت و اعلام حضرت
و جام چون نیارستی هم قیس جام رسید و دیگر امیر سلیمانشاه آمده معروض داشت که امیر مشارالیه امیر عبد الصمد حاجی
سیف الدین را که محل اعتماد مطلبه حضرت خاقان سعید عبد الصمد را رخصت داد و گفت که با جانب
ورود وقت تو هر فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همه بابای تو بابان خاندان در مقام جانسپاری بوده اند و خوانی
بوده اند و حقوق خدمت تو بر ذمت این خاندان عالیشان زیاده از آنست که بشرح و بیان راست آید حضرت
صاحب قران بهشت ترا در زمره برادران و فرزندان انتظام می داد و جمیع و در باره تو در زمره
ورنزاده و مضاعف است پس باید که متوجه شوی و از هر که شکایتی داشته باشی در حضور ما در ازالی آن تمودار
شود امیر عبد الصمد رفته بخدمت خاقان سعید رسانید و امیر سلیمانشاه عذری چند با سمع نغوی کرده در
آخر کلمات گفت که امیر جهانشاه بیاید تا با او مشورت کرده پس از آن پیش شما آیم و بجانب قلعه کلات متوجه شد
آخر وضع را مستحکم ساخت و طایفه از ارباب خلاف و عناد پیش و محیط گشته و آنحضرت از قلعه جیره اجتناب
فرموده و چون بحد طوس رسید کسی پاییزه وصول بمجرای طوس و مشهد اذاخت امراکه در سرحد خراسان
بودند امیرزاده ایرانشاه را بجانب خوارزم کسیل کرده و خود در حوالی موکب همایون پیوستند و امیر عبد الصمد از
نزد جانب امیر سلیمانشاه آمده سخنان معروض داشت و امیر جهانملک برحسب فرموده رفته با امیر سلیمانشاه ملاقات
ملاقات کرد و فتنه پیش بود و چاکر دو چون جهانملک باز آمد خاقان سعید امیر مضراب را بجانب کلات
فرستاد و مغارن آن حال از پیش امیر نوکر کس که در حدود مرو بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که از آن
قراباغ از کرده صاحب قران گردون اقتدار ایشان را از روم کوچانیده و سمرقند فرستاده بود و طایفه که از حیثیه
این حسره بد آمده میل وطن نموده اند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاهملک و جهانملک
با جمعی از لشکریان ایلغار کرده و سر راه بر ایشان بگیرند و امرا بر حسب فرمان روان شدند و امیر سید
خواجه در اثنای راه سلطانعلی پسر بهرام بازار کیان و رایگان را از اینجا که بجانب سمرقند میرفت گرفته پیش حضرت خاقان سعید

فرستاده و آنحضرت سلطان علی را با جمعی مردم خویش باستراباد روان کرده و فرمود که آن دیار را انعام فرمودیم
حضرت صاحب قران مغفور بآنجناب مقرر داشتیم و تغییر و تبدیل آن روا نخواهد یافت باید که امیر
استظهار پیش آید که بحر عاطفت بیکران درباره او بظهور خواهد پیوست و در آیات حضرت آیات مسطور گشته
شده امیر سلیمانشاه چون ازین حال آگاهی یافت بر سبیل مسارعت شتافت و الطاف نامحصور حضرت خاقان
سعید امیر سید خواجه بکلات فرستاد و تا بجای امیر سلیمانشاه ماند و ضبط کند و آن حضرت [illegible]
و احتیاط بکار معاودت نمود و در هفتم جمادی الاول سنه ثلث عشر و ثمانمائه دار السلطنه هراه نزول فرمود
و درین اثنا ایلچی شاه قطب الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاهان نوه شاه علی و شاه ابو سعید
پسران شاه جلال الدین سرکشی و [illegible] و حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را با فوجی از لشکر
نصرت شعار بدان صوب فرستاد و امیر مشار الیه بدانجانب رفت و شاهان سیستانی را گرفته باز آمد
و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که ضمیر آفتاب اثر حضرت جهانگیر منعطف بآن شد که میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک
بجانب اندخود و شبرغان رفته ضبط آن نواحی نمایند و ایشان بآنجانب توجه نموده چند کس را
نزدیک [illegible] از آن طرف فرستادند و فرستادگان [illegible] خبر خواجه را پیش خاقان سعید و میرزا
پیر محمد که در قبه الاسلام بلخ بود فرستادند و در تضاعیف این حالات امیر سید خواجه از مهم کلات فراغت
یافته چون کارهای بزرگ از وی در آن [illegible] صدور یافته بود [illegible]
سرداری چنانچه مذکور شد منصب امیر الامرائی یافت و باشارت علیه در امور کلی و جزوی شروع نموده
ضبط مملکت آورده معروض داشت که [illegible] درگاه جهان پناه [illegible] حکم شد که امیر
شاه ملک بجانب [illegible] رود و هر که در مقام سرکشی پای از دایره [illegible] بیرون نهد [illegible]
رایات نصرت آیات بجانب بادغیس در حرکت آمده در قول رباط [illegible] میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان
بسامع علیه رسید و در موضع [illegible] و فرزندان میرزا پیر محمد و حرم محترم میرزا الغ
بیگ از جانب ماوراء النهر رسیدند و حضرت خاقان سعید چند روز [illegible] ذکر محاربه
شاهزاده [illegible] میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان در آن اوان که میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک
[illegible] اندخود و شبرغان رفتند امیر شاه ملک چون کنار جیحون رفته میرزا خلیل سلطان با لشکرهای [illegible]
کنار آب آمده و جمعی از [illegible] امیر شاه ملک [illegible] و با خراسانیان جنگ
کرده [illegible] امیر شاه ملک [illegible] رسید [illegible] مصالحه قرار یافت و
زاده خلیل سلطان [illegible] و مقربان میرزا پیر محمد گفتند که شاهزاده ما [illegible]

است و تخت با و میرسد نه میرزا خلیل سلطان و حضرت صاحب قران چنین وصیت فرموده بود که میرزا
خلیل سلطان فرستادند که [illegible] تخت موافق وصیت حضرت صاحب قران نصیب میرزا خلیل سلطان
جواب داد که آن [illegible] کلاه و تخت [illegible] عنایت فرمود اکنون [illegible] میرزا پیر محمد
و امیر شاه ملک و سایر امرا و ارکان دولت ازین جواب [illegible] شدند و [illegible] سپاهی گران از آب گذشتند و
میرزا خلیل سلطان [illegible] سرداران [illegible] لشکر را باحسان و عطایا [illegible]
خاطر گردانید و جمعی انبوه جمع آورده از مرکز دولت روان شد و [illegible] در حوالی [illegible]
رسیدند و در برابر هم صف آرای شدند و بعد از تمهید جنگ و جدال [illegible] امیرزاده
خلیل سلطان و بهادران ماوراء النهر و خراسان و عراق بر میرزا پیر محمد حمله آوردند و قول [illegible] شکسته
و [illegible] روی گردان شده [illegible] شدند و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک
چون دیدند که کار از دست رفت روی از معرکه برتافتند و اثقال و اموال فراوان [illegible] افتاد
و بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید [illegible] بجانب اندخود [illegible] معطوف
و میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک [illegible] رسیده شرف بساط بوسی دریافتند و باشارت علیه صدور یافت
که ایشان [illegible] و ولایت بادغیس توقف نمایند [illegible] و در رجب فرموده کار [illegible]
و چون اردوی همایون نزول فرمود امیر [illegible] که حضرت صاحب قران سعید [illegible] امیرزاده
خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران مشار الیه رسیدند و از زبان او عذر خواهی نموده گفتند
میگوید که [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] شعر [illegible]
[illegible] الحکم لله [illegible] که سلیمانشاه [illegible] میخواستند که [illegible]
چون [illegible] الفرار [illegible] اکنون [illegible] کنار آب [illegible]
[illegible] میرزا خلیل سلطان [illegible] احوال گذشته [illegible]
[illegible] امرای معتبر [illegible] بخواص و مقربان [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] و پیغام حضرت خاقان سعید گذارده [illegible]
اتفاق [illegible] عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان میگوید که [illegible]
و امرا [illegible] کنار آب حاضر شوند و آنحضرت [illegible] حضرت خاقان امیر [illegible]
[illegible] اردوی همایون در ییلاق [illegible] توقف نموده بودند و در خلال این احوال امیر
[illegible] مشاهده [illegible] و [illegible] بپایان [illegible]

خاقان
باره دیگر سحام فرستاد
اسر

سعادت نشان پیوست و علی بیگ [illegible] معروض داشت که امیر شاه ملک میگفت که من از جهت
[illegible] امیر سید خواجه از رکاب حضرت [illegible] نموده ام آنحضرت [illegible] فرمود که شاه ملک را هم
[illegible] باشد که [illegible] علی سلطان [illegible] فرستاد و پیغام چنان شد که
[illegible] توقف نمایند اکنون چند روز از میعاد گذشته [illegible] اگر [illegible]
مملکت [illegible] و هر جا که خاطرش خواهد برود و رایات نصرت شعار از ییلاق [illegible] در حرکت آمده دار
السلطنه هراة توجه نمود و امیر شاه ملک متوجه اردوی میرزا پیر محمد جهانگیر شد ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد
امیر علی بهادر آورده اند که چون امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر منصب امیر الامرائی یافت و مهمات
[illegible] رجوع باو شده و [illegible] خیال کرده میخواست که حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از ابنای امرا
که [illegible] موجب [illegible] میشود [illegible] و با خود متفق ساخت و در غاره شام سلخ
ذی القعده از [illegible] سوار شد و متوجه [illegible] شد و چون صورت واقعه بر رای [illegible]
[illegible] گشت هم در آن شب با جمعی که حاضر بودند رایت [illegible] در رکاب آورده متعاقب اهل عصیان
روان شد و علی الصباح بسید خواجه و مخالفان رسید و آنحضرت [illegible] در میان راند و [illegible]
که [illegible] ایشان [illegible] و زاری آغاز نهاد [illegible] گناه خویش معترف شدند
حضرت خاقان سعید [illegible] ایشان در گذشت و فرمود تا سوار
شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بازگشتند و چون [illegible] رسید حضرت صاحب قران [illegible]
مخالفان اتفاق کرده [illegible] و طایفه از مفسدان در مقام [illegible] بودند با امیر سید خواجه [illegible]
[illegible] ولد [illegible] و هر یک [illegible] منصور [illegible]
[illegible] شدند و حضرت خاقان سعید [illegible] مفارقت [illegible]
[illegible] امیر مضراب [illegible] کنار آب [illegible] امیرزاده خلیل سلطان [illegible]
[illegible] امیر مضراب مراجعت نموده [illegible] آنحضرت امیر شیخ [illegible]
[illegible] خواجه فرستاده و پیغام داد که [illegible] کدام [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
[illegible] امیر سید خواجه ملاقات کرده [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] آنحضرت امیر [illegible] فرموده [illegible] ذی الحجه [illegible]

[illegible]

کل اندام اشتغال نمود و [illegible] و پیاله روز و شب [illegible]
و [illegible] و آشوب در ممالک توران و [illegible] و [illegible] شبرغان اشتغال [illegible]
[illegible] در [illegible] استقلال [illegible] بر [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] ضبط [illegible] و امیر [illegible]
جلایر [illegible] موضع [illegible] بلخ [illegible] قبة الاسلام [illegible] سروری [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] و [illegible] از [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] و [illegible] امیر [illegible] مجموع [illegible] جمع آورده [illegible]
[illegible] از قلاع و جبال [illegible] و مخاصمت [illegible]
آن شد که در میان طوایف مختلفه مذکوره [illegible] حضرت خالق [illegible]
با [illegible] حوادث دوران [illegible] و چون [illegible]
[illegible] ماوراء النهر [illegible] مخالفت امرا [illegible] لشکر [illegible] جمع آورده [illegible]
فراوان در شهور سنه [illegible] ماوراء النهر [illegible] اتفاق امرا [illegible]
[illegible] خانان [illegible] توقف نمودند و در آن موضع [illegible]
خواص و مقربان مشورت کرده مقرر چنان شد که [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] چون [illegible]
[illegible] موافقت [illegible] امیر [illegible]
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] امیر [illegible]
و حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible]
[illegible]
و [illegible] ایشان [illegible]

داشت بحسن قبول تلقی کرده و امیر صاحب قران همان بصوب اردوی امرا رفت با آنکه علامات وجود ... نشان
آثار تایید یزدانی و انوار توفیق صمدانی در ناصیه حال او مشاهده ... مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای کلام
گوهربارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات کش را از قبضه اقتدار آنحضرت ...
عقده گشای امیر صاحب قران ... با کار رفته توان کش یافت و خلایق از غارت و اسیر خلاص شده
زمین بوس شاهانه ... آنحضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت کرده پرتو التفات بر ...
و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع و مضافات او فرمان داد و در اندک زمانی
در ظل رایت آن موید کامکار سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقرانی با امیر ... مشورت ... در اثنا مخالفتی
میان امرا جته ... آمده و بازروی پادشاه بازگشتند و در ان اثنا توغلقتیمور خان نیز ...

ذکر توجه امیر حسین بعزم رزم جان سلدوز در اثنا که توغلقتیمور خان ... بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن
لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمده تا انتقام عم خویش امیرزاده عبد الله کشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز
کرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نموده بعد از تقدیم مشورت قرار
بران گرفت که امیر صاحب قران و امیر خضر یسوری بمدد امیر حسین متوجه شوند و امیر بایزید بازروی توغلقتیمور خان
رود ... امرای جته ... امیر بایزید ... عزم روان شده ... رسید شنید که توغلقتیمور
با مجموع لشکر معاودت نموده در کنار آب ... عبور ... و او از ان اندیشه ... قرار یافته همان
منزل محل اقامت انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند
و از قبلیه ... امیر حسین ... گذشته ... پیوستند و باتفاق روی توجه با امیر بیان سلدوز آوردند
و خدمتش تاب مقاومت نیاورده و آیه الفرار خوانده منهزم شد و ایشان از عقب روان شدند و امیر بیان
... والی بدخشان ... حال ... دست تمکن نمود و امیر حسین بران ولایت استیلا یافت بعد از
... ملک ... و ... را بایشان ... امیر صاحب قران و امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت
انصراف داد و ایشان در عنان سعادت ... اوطان ولایت خویش آوردند و چون گذار امیر خضر بر دیار امیر صاحب
قران بود ... کرم ... مقتضای آن کرد که ... طوی ...
... امیر خضر ... ضیافت ... نموده ...
و اسباب جشن و سور ... چون آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده بعد از شرایط
اکرام و اجلال ... بتقدیم رسانید و چند روز بعیش و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه
نمود و حضرت صاحب قران کامکار در شهر ... قرار گرفت ... معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه

بلکه

از دار السلطنه هراه بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرموده در مرغزار شهر نو مخیم اقبال ساخت و امیرزاده
از کنار جیحون آمده بموکب همایون پیوست و از جانب طبس فرستاده امیر خلیل ... رسیده
مکتوب سید خواجه را که با میرزاده اسکندر نوشته بود بدست نوکر برادر خواجه یوسف فرستاده بجانب
عراق مضمون آنکه اگر توفیق رفیق شود خراسان را جهت ملازمان شاهزاده مستخلص کرده ایم و این راز
چون از اختفا بظهور آمد امید صلاح از جانب سید خواجه منقطع گشت و ... از جانب سید خواجه
بازنمود که آن بر خلاف ... سپاه کرده ... در غره محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه از دار
السلطنت هراه بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود و از آنجا متوجه جام شده و بزیارت مزار
شیخ الاسلام احمد جام قدس سره فایز شده و شیخ زادها را بانوار ... اختصاص داده صلات و صدقات
بمستحقان رسانیدند و چون قریه ... مضرب خیام ... گردون ... نوکر امیرزاده عمر آمده در ...
میرزا علی عرضه داشت که آنجناب اعوام ... عدم اسباب سفر ... تنگی
می آید حضرت خاقان سعید فرمود که او بمثابه فرزند و برادر است ... خزانه و لشکریان و الاغ
و ادوات حرب ارزانی ... شده و آنحضرت پرتو التفات بر سید خواجه انداخته یکی از امرا ...
او فرستاده و بعنایات خسروانه نوید داد و بانجاح ملتمسات او وعده کرده و چون تفاوت ازلی ...
او شده بود کمر مخالفت از میان گشاده و جوشن منازعت در برکنده و چون صورت ... و استکبار
معلوم شهریار عالم مدار شد آتش خشم جهانسوزش سر بفلک اثیر کشید و اردوی اعلی ... حرکت در
آمده موضع ... نزول کرد و در آنجا بمسامع جلال رسید که سید خواجه عنان عزیمت بجانب قلعه کلات
تافته ... آنکه در ان حصن حصین تحصن نماید و در اینولا ... بخت و اقبال پناه بدرگاه عالم پناه آورده
و ملکات ملکه عفو و اغماض ارزانی داشته سر را در ظل عنایت و احسان در آورد و رایت نصرت شعار
چون بمشهد مقدس رسید حضرت خاقان سعید شرایط زیارت بجای آورده ... انعام را ...
نموده فقرا و ارباب احتیاج را بنذور و عطایا نواخت و از آنجا عازم مرغزار رادکان شده و در ان فضای
دلگشای خاطر آنحضرت صورت پذیر شد که خواجه علی ... در انولایت ... محبت و ولای
سید خواجه ... آنحضرت امیر مضراب را بتجسس این قضیه امر فرمود و تحقیق پیوست که چون سید خواجه بحوالی کلات
رسید ... امیر علیکه و دیگر امرا با لشکرهای امیر حسین عازم اردوی همایون شده ...
اند و چون امیر علیکه کوکلتاش با لشکریان ضمیمه سپاه منصور گشت حکم شد که تواچیان ... انتظام
احوال ... انداخته ... بعرض رسانند و بعد از ان در اتمام این مهمات دست ...

که در شب تار بینا مار و دیده مور بهم میدوختند روی بدشمنان نهادند و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر ...
نشانه روز رستخیز پدید آوردند و هر دو لشکر چون دو کوه فولاد و دریای موج بهم رسیدند و بتیغ و گرز ...
بمصاف بهم مشغول شدند **شعر** بجنبید مردان سپاه گران ‧ تو گفتی که شد کوه و بیشه روان ‧ ز ...
... اندر آمد سپاه ‧ یکی ابر گونی برآمد سیاه ‧ که باران او بود شمشیر و تیر ‧ ز ... گشت عالم چو دریای قیر ‧
ز پیکان پولاد و پر عقاب ‧ برگشت رخشان رخ آفتاب ‧ و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت
کشور وزید و پیر پادشاه با صد گونه حسرت و آه عنان از جنگ گاه برتافت و چون برق و باد بجانب جنگل
شتافت و بعد از ... از شامت آن رزم خود را بجانب ... افکنده و امیر سید خواجه و عبد الصمد راه
شیراز گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزاده سید خواجه التجا بدرگاه جهان پناه آوردند
و بنعمات شاهانه اختصاص یافت تمام ملک مازندران در تحت تصرف بندگان پادشاه معدلت شعار
درآمد و آتش خشم جهانسوز را بزلال الحان تسکین داده رقم عفو بر جراید اهل جرجان کشید و سید عز الدین
هزار جریبی را که از سادات کبار بمکارم اخلاق و محاسن صفات امتیاز داشت و بحسب ارث و استحقاق
بحکومت و دارائی آن مملکت اشتغال نمود و برادر خود را با تحفهای پادشاهانه بپایه سریر اعلی فرستاد
و او بوسیله امرا بسعادت بساط بوس فایز شده آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجموع آن مملکت خطبه
و سکه بنام همایون او زیب و آرایش یافت و حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر را
برسالت ... نامزد کرد و او حسب فرمان بآن صوب رفته شرایط سفارت بجای آورد و والی انجا ...
ممالک اسلام سید رضی الدین عهد و ... موکد گردانید که ... موافقت ...
مخالفت مجاز شمرد و همچنین مولانا صدر الدین ابراهیم با بشارت حسب المطلوب برادر سید عز الدین
هزار جریب رفت و ایشان بر نهج میثاق سابق شرایط خدمتکاری بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح
شد و در ان دیار مخالفی و منازعی نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت آن ولایت در قبضه اقتدار میرزا
عمر میرزا میرانشاه نهاد و سر او را با افسر عزت از فرق فرقدین گذرانید و شاهزاده را بمسند شاهانه
ذوی الاقتدار قرار داد و همچنین ایالت ولایت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و باورد و ...
مع جام و مضافات ... میرزا الغ بیک مفوض شده و رایت نصرت آیت بعزم دار السلطنه هرات
در حرکت آمد و درین اثنا بمسامع جلال پیوست که امیر موسیکه کوچ خود را بخوارزم فرستاده و او نیز مخالفت
خواهد نمود لاجرم فرمان قضا امضا نفاذ یافت که او را مقید ساخته بهرات رسانند بندگان درگاه ...
عمل نمودند آنحضرت چهارم جمادی الآخر بدار السلطنه هرات نزول کرد و در ان ایام در ... خراسان ...

شهر هراه خصوصا قحط و عسرتی روی نمود که ... واقع شده و چنانکه ... غله ...
دینار کپکی رسید اکثر خلایق بدون قرص ... قناعت میکردند و اگر دسترسی داشتندی ...
... شهریاری که نسبت بخلایق عمومی داشت ... آمده و از موقف عالی
اشارت شد که انبارها بگشایند و ... گندم ... بدینار کپکی فروشند و خلایق از نان بی نیاز شدند و ...
و امان باشند **ذکر مخالفت و عصیان پیر علی تاز و شهادت میرزا پیر محمد ... ** میرزا پیر محمد جهانگیر
خلف صدق میرزا جهانگیر پیر علی تاز را بمنصب ... رسانیده و پایه قدر و منزلت او را از اوج
فلک گذرانیده ... بر سبیل استقلال شروع در ... و چنان صاحب اختیار
علی شده که دیگر ... اعتبار نماند و شاهزاده بکلی از نظم مصالح مملکت اعراض نموده
مجالس بزم را بمیدان رزم ... عیش و نشاط ... و صبوح را
و غبوق را بصبوح پیوسته ... پیر علی ... و چون ... اشتغال شاهزاده در ارتکاب
و مناهی از حد اعتدال در گذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید آمد و هوس استیلا در دماغ پیر علی جای گرفت
و جمعی از متهمان شاهزاده را بطریقی که توانست ... با خود یار ساخته مضمون کلمه ...
کان مسئولا از خاطر ناپاک محو کرده و در چهارم ماه مبارک رمضان که میرزا پیر محمد در سراپرده ...
و استغفار برافروخته آن غدار بی باک ... با طایفه از اشرار بحرم سرا درآمد و شاهزاده ساده دل را
و آنجناب را با جمعی از خواص و مقربان شربت شهادت چشانیدند و از ... عاقبت نیندیشیدند **نظم**
ماه تمام ملک بزیر نقاب شد ‧ سروی ز بوستان حکومت نگون گشت ‧ بزمی ز آسمان معالی خراب شد
... گشت سپهر ... ‧ روح القدس ... آفتاب شد ‧ و میرزا سیدی احمد که در شبرغان بود
ازین قضیه هائله ... شده بدرگاه عالم پناه آمده شرح حادثه را معروض داشت ...
گردانید قوافل خوف و الم در فضای سینه بیکینه خاقان سعید بار گشاد قلق و اضطراب بسیار کرده و جانب
رضا بقضا داده و گردن تسلیم نهاده و الامر لقضائه و لا مانع لحکمه و امیر مضراب و حسن صوفی ترخان ...
... بموجب فرمان در ملازمت سید میرک احمد متوجه بلخ شدند و مقارن این حال بمسامع جلال رسید
که سید خواجه ... جمعی از غوریان و سیستانیان فراهم آورده در حدود غور بفتنه و فساد مشغول است آنحضرت
در غره ... رمضان متوجه سفر شده امیر حسن جاندار و امیر ... سید ... نامزد فرمود و در اوایل
شوال بعز و اقبال خود مراجعت نمود و ... چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافت ...
قرار یافت و امرا جهات او را غارت کرده مواضعش پایمال ساختند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمده

آب حیات دولت ...

امرا و سرداران سپاه را تماشا کرده بیشکان با انعام و احسان سرافراز گردانید و در طغرل خاج امیر شاه ملک
از جانب بلخ آمده غزنیان ملبوس دریافت و در یلاق سلطان حضرت خاقان سعید منکلی تمور که آداب
رسالت مزین و محلی بود نزد میرزا و شاه رخ روانه کرد مضمون آنکه ما سید خواجه را از حضیض ذلت اوج
عزت رسانیدیم و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار آن کوهنده خصال نهادیم و بحکم
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی چون اسباب ترفع و کامرانی جمع دید سودای فاسد در دماغ
او جای استیلا یافت که افلاطون حکمت علاج آن نتوانست و از جهالت و غرور در تمرد و عصیان
و غرور مشغول شده و چون از توجه سپاه ظفرپناه آگاه گشت شعر باد بر دوید و در زیر شنبر بگریخت
چنان که روبه از شیر و اکنون چنان مسامع جلیه رسیده که متوجه اطراف شده چشم داشت چنانکه
همه محبت دار نجات سحاب موافقت نازنده دارد و ارباب تمرد و عناد را که حقوق و نعمت رعایت نکرده
اند بحوالی ممالک خویش راه ندهد شعر ارباب عقل با نبود میل اختلاط با دوستان دشمن
و با دشمنان دوست و الحمد لله والمنه که نوبت مکافات احبا و قدر مکافات اعدا از روی اتم حاصلست
و اگر چنانچه بعد چهره مخالفت بناخن منازعت خراشیده شود امواج بحر غضب با خیل مسلط گردد
که شعاع امن و سلامت در جهان نایاب شود و انچه در کمین غیب است بی شبهه ظهور یابد که دست از کار
دامن آن برسد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و چون منکلی تمور تحف نازنین آن روان شد
حضرت خاقان سعید جهت حرارت هوا توقف نمود ذکر ارتکاب صید و شکار و رسیدن میرزا محمد
در صحرای سلطان هوای شکار از خاطر خطیر خاقان کشورگیر سر برزد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت
که تواچیان جارچی لشکر را این رسانند که بزودی از مقام و یورت خود عزم شکار جرگه کنند و دشت
و صحرا را از نوزده و اصناف وحوش قصیدگاه رسانند تا زمان موعد فرمان در حش آمدند و غلغله و خروش
در زمین و زمان افتاد و شهریار شیر شکار بر سمند ماه پیکر گردون رفتار سوار شده شاهزادگان سعادت
یار و امرای عالیمقدار در رکاب ظفر انتساب روان شدند و سواران بهر طرف می تاختند و تیر بهر جانب
می انداختند گور و سرین آهو به خضاب پوشیده گشت شعر برگشاد و دست از شکار
بر شکاری زمانه گشت حصار بود گرفت گردون آهو باز در سینه تیهو گشت باران بسوی گور کمند
چون شهاب از فضای دو نیزه شد هوا بجای پر ز شود روان از پر ماشه و شاهین فضای هوا و عرصه
صحرا از پرنده و چرنده خالی مانده و اوهام خاک از خون جانوران رنگ شقایق نعمان گرفته در این اثنا
قاصد میرزا محمد رسیده معروض داشت که شاهزاده میسکند که از عزو وقار و سایر خویشان نومید شده

اما و غیرا از درگاه عالم پناه ملازمت نمودی و در حسن حسروانه امید وارم و ابعاد و نسبت توفیق بیابد
که میرزا محمد جهت ضعف مراکب و مفوضان مرکونه تاب وزحمت اندیشه و تفکر مانده و از حرکت مسارعت
بنموده که و شهریار بلند همت فی الحال مصوب ایلچی کشتیهای خاص اسپان راهوار و افسر و کمر شاهوار
و سنادره و قوسه که در سبزوار که محل حصور شاهزاده است توجه باحتیاج او و فرزند اخش مرتب داشته
از درگاه و سرادق و سیم و زر و چون میرزا محمد سبزوار رسید آنچه مطلوب او بود آماده و یافت تعجیل
روان شده و در غره ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه در یلاق سلطان موضع خواجه قیز بتقبیل قوائم سریر خلافت
مصیر شتافت و در نظر حمایت از شاهان و شاهزادگان احتیاط به رفت و مجموع خدم و حشم و تخاله
فاخره و اسپان راهوار بهره ور شده و در جنود لانکی تمور که رسالت نزد میرزا و شاه رخ بود باز آمده
و عرضه داشت که میرزا و شاه میگوید که چون مراحم خسروانه جرائم جانیه که شاه بدین جانب آورده اند عفو فرمو
شد و ملاحظت با فرزند خویش بخدمت فرستاده و چون تحفات میرزا و شاه مشمول حضرت خاقان
سعید شد متوجه استراباد گشت و هر روز بواسطه شدت گرما اندک مسافتی طی میفرمود و در منازل مسارعت نمی‌نمود
ذکر ملاقات خاقان سعید با امیر سید خواجه و میرزا و شاه و انجام ایشان در اوایل خزان که خسرو سیارگان
ستاره وصول بر برج میزان افکند پادشاه کامران تختگاه مازندران در آمده و در اواسط ربیع الآخر بنواحی قلعه شمانی
نزول فرموده و یازده جوان که از قبل میرزا و شاه حاکم آنجا بود در روا و دیه کشیده و چون معموره استراباد اقامت
و اولی بود حضرت خاقان سعید بدان قلعه التفات ننموده شعر لشکر شاه جهان سوز بحمان ضعیف
حیف باشد که شود وقف جنگ و جدال تنگ بادزان بود آن روز که حصور شد عارضشان بود از و
که گرند شغال سپاه ظفر پناه بجانب استراباد روان شد و قراولان در خراسانه بلکه رسید
و از جانبین دست بتیر و کمان و شمشیر ران برده از بهادران لشکر مخالف چند نفر گرفتار آمدند و بیاسا رسیدند
و خاتمه قاعده دلشکرکشی است حکم شد که یساقیان پیرامون اردوی اعلی خندق کنند و مردم بدان
کار مشغول شدند که ناگاه میرزا و شاه با سپاهی چون غنچه و لاله با درع فیروزه و خفتان لعل پوشیده و ما
نرگس خود زر بر سر کشیده و از بیشه ای اندیشه بیرون آمدند شعر چو آمد با سپاه از بیشه بیرون زمان
کفش روان شد بمحو گردون میان گرد پیدا بود لشکر چو در میغ تنگ ماه و اختر چنان آمد همی لشکر به انبوه
که گرد او شد کرده دو دشت اکوه میرزا و شاه در قول بود و شمس الدین و شیر علی و دیگر سرداران در جانغار
و امیر سید خواجه و امیر عبد الصمد و سید شمس الدین در برانغار و چون لشکر خصم نزدیک رسید میرزا
محمد بهادر و یوسف خلیل و امیر جهان ملک حملهای مردانه کردند و از قول امیر علی ترخان و ترخانیان

و بر حقیقت بعد از قتل میرزا ابا بکر میرزا محمد رسید نادم گشت و مملکت وسیع عراق در تحت تصرف آورده بود
که گاه بر خیمه گردون فرازی کند عاقبت بر سر خویش بازی کند و روی پوشیده شد که گرد و غبار او دامن
و هوای او انتظامی می‌یافت و آتش خشم خاقان سعید اشتعال یافت و خواست بر سر آن و کسان لشکر کشد که ناگاه
خبر رسید که میرزا احمد بن میرزا علاء الدین امیرانشاه از راه طغیان و عصیان عازم خراسان است **ذکر آمدن جلال میرزا احمد**
و انتقال او ای مردم از جفای تو دل داغی دگر عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر چون میرزا احمد به سر حد
مملکت مازندران رسید گروهی از نوکران و ملازمان خود را با تفاقات و سیورغالات نوازش و الطاف مختلف
در ظل رایت او جمع آمدند و خاندان اشتیاق به تجدید نظامی و انتظامی گرفت و لشکری را که در دوری و [illegible]
هر از خانه و از مغول را که جا بنده با مازندران آوردند و شیخ حسن جامی دیگر که ملازمت امیر شاه ملک
می نمودند از خدمتش اعراض نموده و میرزا احمد پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیر شاه ملک
آزرده‌اند چون خبر قلعه‌های وصول برایشان و بار اندازد مجموع ایشان از امیر شاه ملک آزرده شده روی گردان
گشته به سبیل طوع و رغبت با نجات آیند و به سبب اعتمادی که به تسخیر خراسان از خاطر خطیر امیرزاده عمر
برده و حقوق ابوی و احسان حضرت خاقان سعید فراموش کرده رایت عناد برافراشت **نظم**
ز آب آمو گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز امیر شاه ملک از حقیقت حادثه آگاهی یافته فی الحال
مسرعی مانند برق و باد به سوی شیروان و گنجه فرستاد و چون خبر توجه میرزا احمد به مسامع جلال رسید یکی از
مقربان با حضرت خاقان سعید در خلوت گفت که در آن زمان که امیرزاده عمر در گاه عالم پناه آمد تخم گو قابل
التفات [illegible] که با مادر و برادر چه قسم پیش آمد و وفا نکرد **مصرع** با که وفا کرد که با ما کند و شقاوت
و سعادت در قبضه قدرت حق است ملک از هر کس که خواهد بستاند و به هر که خواهد دهد تؤتی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء بنده را به تدبیری احتیاجی نیست **مصرع** بخت تماشای خدا است و ملک [illegible]
لاجرم به میامن حسن عقیدت و صفای طویت شهریاران حلقه اطاعت او در گوش [illegible]
گرفت القصه حضرت خاقان سعید در روز دوم شوال مذکور به تایید الهی پای در رکاب نصرت انتساب [illegible]
و از دار السلطنه هرات بر گشت جهان نورد سوار شده و [illegible] در آمد و چون موکب همایون به
قرب رباط رسید نوکر امیر مضراب آمده به عرض رسانید که [illegible] از لشکر بجانب او [illegible] کشیده و است
و امیرزاده [illegible] و از عبودیت او گریخته با امیر مضراب پیوسته حضرت خاقان سعید گفت که امیر مضراب
با لشکر تا در کنار آب مرغاب بنشیند که [illegible] میرزا احمد است و در اثنای
[illegible] از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی همراه آورده و در خاطر این معنی که جنس [illegible]

نمودار باب قرابت و کتابت بر حضرت و ظفر او شاه هفت کشور روانی شد و آن حضرت بر تغافل نمود و وجوه
[illegible] داده و هیچ یک را بدان رواج کردانید و اعلام ظفر فرجام متوجه جام شده و در نواحی [illegible]
را اتفاق افتاد و چون تسویه صفوف دست داد و جنگ تواجی گرفت میرزا احمد که مستظهر بود [illegible]
خاقان سعید مبادرت جست و دیگران که این صورت مشاهده کردند در اطراف و جوانب پراکنده شدند و میرزا
عمر با اندک نفری با خوف بسیار روی به ساوه فرار نهاد و به مقتضای الحق یعلو و لا یعلی حضرت خاقان سعید غالب
آمده و غنیمت فراوان به دست لشکر ظفر نشان افتاد و حضرت پادشاه [illegible] و خصال نیکو که ذو الجلال [illegible]
آورده و اسیر او در ظل حمایت و احسان خویش جای داده و این فتح نامدار در روز دوشنبه تاسع ذی القعده
سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامها باطراف بلاد و امصار روان شد و عرصه خراسان از آسیب
اهل فساد ایمن گشت و خاطر اهل [illegible] که پریشان بود ساکن و مطمئن شده و سواری [illegible]
[illegible] فتح عازم هرات گردید و منهیان که بر [illegible] این مهم متوجه اردوی همایون شده و خبر میرزا
[illegible] سواری [illegible] سوار رفت و گفت مرا
همین کار فرستاده‌اند [illegible]
[illegible] میرزا عمر
[illegible] وقت [illegible] گشت و حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیگ را بحکومت بعضی از خراسان [illegible]
نصب فرمود و شاهزاده هم از آنجا متوجه شده و رایات نصرت شعار عازم هرات دولت مدار گشته و در منزل
امرود که قاصدی از کرمان رسید و عرضه داشت که [illegible] کرمان [illegible] بسیار
نموده و هم در آن منزل نوکر امیر مضراب میرزا عمر که در حوالی مرغاب گرفته بود [illegible] ظفر نشان رسانید
و حکایات خسروانه [illegible] فرموده و طبیب و جراح حاذق ساخته او را روانه هرات گردانیده و شاهزاده
[illegible] رباط رسید ضعف بر قوت غلبه کرده دوا و ادای طبیب حاذق و جراح سود مند نیفتاد و از آنجا که
نظم که جهان رباط خواب است [illegible]
[illegible] بکلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله گشاده و جان شیرین تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و در شب
[illegible] ذی القعده او را در مزار [illegible] بزرگوار [illegible] کردند و حضرت خاقان سعید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اشارت شود مخصوصا آنکه حضرت امیر سید محمود خان و امیر فیروز شاه شیخ را با لشکری تمام بمدد ایشان تعیین
فرموده بودند که پیوسته بر سر ایشان رفتند و امیرزاده سید احمد گریخت و ملک صالح گرفتار گشت و سپاه منصور بغنایم
نامحصور خوشدل شده مراجعت نمودند و ملک صالح را در درگاه عالم پناه رسانیدند و بحکم سیاست [illegible] صلب
اوامر نموده و خدمتش را بیاسا رسانیدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب [illegible] و گریختن پیر علی تاز**
با خوشکلدی و [illegible] حضرت خاقان سعید در [illegible] محرم سنه [illegible] با لشکر ظفر اثر از ییلاق [illegible]
بقصد انتقام پیر علی تاز متوجه شد و چون خطه اندخود از قدوم [illegible] روی زمین [illegible] بر کشیده
بسامع همایون رسانیدند که آن غدار مکار جرات نموده [illegible] آمده است و [illegible] ضبط نموده و [illegible]
همایون در آن حدود نزول فرمود و چون [illegible] نهضت نمود خواجه [illegible] و بعضی نوکران از جانب [illegible] آمده
که پیر علی از توجه سپاه ظفر پناه خبر یافت عنان [illegible] بیابان [illegible] و حضرت میرزا سیدی احمد و امیرزاده
[illegible] و امیر نوشیروان برلاس را [illegible] امر فرمود و [illegible] رسیده و پیر علی [illegible]
پیاده [illegible] از میان بیرون رفت و احمال و اثقال لشکر منصور [illegible] منصور افتاد و جمعی که با پیر علی همراه
بودند [illegible] بیابان [illegible] گشت [illegible] و [illegible] امان یافت و چون [illegible]
[illegible] پیر علی [illegible] و [illegible] بیرون کرده [illegible]
کوچ کرده و [illegible] سلطان محمود و خواجه [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] و حضرت خاقان سعید امیر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] منصور [illegible] و حضرت امیر جهانملک و امیر [illegible] شیخ [illegible]
و انعام داد که [illegible] حاکم [illegible] و امرا [illegible] کرده [illegible]
کشتند و مراجعت نموده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] و [illegible] و در اثنای این اوقات [illegible] جلال [illegible]
که پیر علی [illegible] فرمان [illegible] که امیر [illegible] و دیگر [illegible]
و حکم شد که قلعه [illegible] صاحب قران و [illegible] سلطنت [illegible] فرمان داده بود [illegible]
[illegible] و قلعه [illegible] معمور [illegible] و ولایت [illegible] میرزا [illegible]
میرزا [illegible] محمد [illegible] و امیر [illegible] و [illegible] برلاس [illegible]
و امیر جهانملک [illegible] توقف کند که میرزا [illegible] حکومت [illegible] کرده [illegible]
معاودت در حرکت آمده [illegible] نزول فرموده و [illegible] که آن قلعه را [illegible]

و حفظ او نمود [illegible] امیر سیدی احمد ترخان که برادر [illegible] بود [illegible] داشت
و موکب همایون مسافت نموده [illegible] دارالسلطنه هرات را [illegible]
و امرا که در [illegible] پیر علی تاز رفته بودند [illegible] منازل [illegible] و [illegible] جدال [illegible]
های علامت [illegible] و چون [illegible] و آثار [illegible] مشاهده کرده [illegible]
[illegible] روی [illegible] و امرای عظام [illegible] غنیمت تمام مراجعت نمودند
از قضای الهی امیر [illegible] که [illegible] حضرت خاقان سعید بود [illegible] شهادت یافت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امیر [illegible] ارکان [illegible]
داشت و امیر جهانملک [illegible] نموده [illegible] پیر علی [illegible]
رسانیده متوجه دارالسلطنه هرات گشت و الحمد لله الملک العلی الاکبر **ذکر لشکر کشیدن حضرت خاقانی بمازندران**
نوبت ثانی چون [illegible] در [illegible] دارالسلطنه هرات معاودت فرموده [illegible]
امیرزاده الغ بیک گورکان [illegible] که [illegible] گریخته [illegible]
مردم [illegible] جمع آورده [illegible] و [illegible] محاصره قلعه اشتغال
دارد و [illegible] قاران که [illegible] و چون [illegible]
[illegible] حضرت خاقان [illegible] امیر [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] سیستان و آن نواحی [illegible] مرزا [illegible]
[illegible] همراه [illegible] چون [illegible] جناب [illegible] سید فضل الله [illegible]
[illegible] نوشت [illegible] زبان می آورد [illegible] نزول موکب همایون
شد [illegible] فرمان [illegible] امرا و لشکریان [illegible] روان شدند
امیر [illegible] و امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر شیخ علی و امیر [illegible] در حرکت
آمده و حضرت خاقان سعید [illegible] مشهد [illegible] و امیر [illegible] مشهد شرف زمین
بوس [illegible] و آنحضرت چون [illegible] مشهد نزول فرمود [illegible] زیارت امام [illegible] علی [illegible] رضا قیام
نمود و از مشهد [illegible] رفت و میرزا الغ بیک [illegible] جرجان [illegible] برلاس [illegible]
[illegible] امیر [illegible] و امیر [illegible] گوکلتاش [illegible]
[illegible] نشان [illegible] و موکب همایون در [illegible]
[illegible] نموده و مسافت [illegible] لشکر [illegible]

مازندران در تحت تصرف بندگان عالم پناه آمده محفوظ و مضبوط گشت و کوتوالی قلعه [illegible] به [illegible] شیخ
سلطان مقرر شده و امر اصلاح [illegible] که حضرت گیتی ستان قشلاق در مازندران کنند در این اثنا
امیر سید عزالدین هزارجریبی بسعادت ملازمت استسعاد یافت و در رجب [illegible] خطه دامغان برسم سیورغال
بمخدوم [illegible] تفویض یافت و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور ملک و نسق حال رعیت باز پرداخت رایت معاودت
بولایت [illegible] از جانب بادغیس در حرکت آمد و در رابع ذی قعده دار السلطنه هرات از مقدم فرخنده
آنحضرت زیب و زینت یافت **ذکر عصیان امیر جهانملک و آوردن او [illegible]** امیر جهانملک
بن ملک از قبیله [illegible] جهان بود و از زمان صغر سن ملازمت حضرت صاحبقرانی [illegible] و بواسطه حسن [illegible]
روز بروز مرتبه او ارتفاع پذیرفت چون امیر سید خواجه از درگاه سلاطین پناه دور افتاد و منصب او به
جهانملک قرار گرفت و در رتق و فتق مهمات مداخله گشت و از نشاء شراب دولت [illegible] مزاج او را
از جاده استقامت [illegible] گردانید و روی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت و یکی از اسباب
عصیان او و دیگر امرا آن بود که خواجه غیاث الدین سالار که صاحب دیوان جهانملک بود [illegible]
مرتب ساخت و با هم [illegible] دولت [illegible]
[illegible]
بود [illegible] در آن سال [illegible] چون آوازه [illegible] بعضی
بعضی ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خود [illegible]
الطاف روز افزون [illegible] حساب خواجه [illegible] شد که جمعی امرای [illegible]
آن قرار دادند که نسبت بحضرت خاقان سعید [illegible] چنانچه امیر جهانملک و اقربا و امیر حسن جاندار
و پیر شیخ یوسف جلیل و [illegible] سلطان بایزید [illegible]
باب مشورت کرده عهد و پیمان بستند و چون [illegible] آنحضرت در حفظ و حمایت پادشاه دادگر [illegible]
این حادثه معلوم [illegible] که در آن [illegible] سیستان آمده [illegible]
امرای خاصه [illegible] که صورت مشورت ایشان بسمع اعلی رسیده [illegible] لشکری که در آن اوان
نامزد سیستان شده بود [illegible] و با مقتضای این [illegible]
و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود [illegible]
[illegible] جنگی عظیم دست داد [illegible]
[illegible] جهانگیر [illegible] سیستان [illegible] موکب همایون [illegible]

و عاقبت آن قوم نمک بحرام روی بانهزام نهادند و هر یک بطرفی جستند و لشکر منصور ایشان را تعاقب نموده
و شقاوت بی سعادت برادرش [illegible] جهانملک [illegible] امیر حسن [illegible] را گرفته
و بند کرده روانه هرات گردانیدند و [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] خبر داده آنحضرت ایلچی
فرستاد که بهر جا که رسیده باشند کار ایشان را آخر سازند و فرستاده در حوالی هرات بایشان رسیده همه
شربت شهادت چشانیدند و امیر حسن جاندار و پیر شیخ یوسف جلیل بجانب طبس و قهستان که سیورغال
ایشان بود گریختند و امیر حسن صوفی ترخان [illegible] را تعاقب نمودند [illegible] ایشان از بیابان
بیرون آمده باصفهان نزد میرزا رستم رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفتند و تعاقب میرزا
ابوالقاسم سلطان بجان امان یافت **ذکر عاقبت کار پیر علی تاز [illegible]** و پیر علی تاز از صدمات لشکر منصور گریخته
جان از ورطه [illegible] بیرون برده باز در مقام فتنه و فساد آمده [illegible] ساخت و از شاهان
بدخشان استمداد نموده لشکرهای پراکنده را جمع آورده و داعیه تسخیر [illegible] از خاطر ناپاک او سر بر زد میرزا
[illegible] بر [illegible] اطلاع یافته ایلچی نزد خاقان سعید فرستاد و صورت حال باز نمود آنحضرت [illegible]
ارلات و خضر خواجه و عثمان [illegible] و جمعی دیگر از بهادران با لشکر گران [illegible] فرمود و پیر علی باز
بکثرت سپاه و بسیاری آلات حرب مغرور شده قدم جسارت پیش نهاده [illegible] در حوالی قبة الاسلام
بلخ بهم رسیدند و دست جرأت از آستین جلادت بیرون آورده نایره حرب را التهاب دادند [illegible]
[illegible] احوال پیر علی تاز [illegible]
بضرورت گذاشت و اهل بدخشان [illegible] سرداران [illegible] پیر علی تاز
مشورت [illegible]
و از جهت [illegible]
[illegible] لاجرم اتفاق نموده [illegible] را گرفتند و سر [illegible] جدا کرده
بدرگاه عالمپناه فرستادند و آشوب آن شقاوت پناه تسکین یافت **ذکر احوال مملکت تبریز و آذربایجان**
بعد از مراجعت میرزا ابابکر [illegible] چون میرزا ابابکر در تبریز شنیدند که میرزا عمر و دیگر شاهزادگان [illegible]
[illegible] محمد دوانی و زین الدین قزوینی و محمد دمشقی را جهت محافظت تبریز گذاشت و بجانب
[illegible] توجه نمود و ایشان [illegible] جهت عمارت برج و باره [illegible]
[illegible] شهر بود [illegible] میرزا ابابکر [illegible] آورده و امیر [illegible]
اردبیل [illegible] تبریز شنیده متوجه آنجانب شد [illegible] اظهار کرده [illegible]

محرم

ابراهیم شروانی و محمد دوانی که از همه صاحب اختیار تر بود باستقبال روان شدند و امیر بسطام را
بشهر در آورده بر طبار استمالت داده و احکام را باطراف فرستاد و نوشتند که از تعیین و نمود
و دل مردم شهر و ملوکات حوالی شد و بعد از وصول بر طارمان خود همت فرمود و چون خبر
از حکومت بسطام گذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم شروانی از آب گذشته متوجه است
صولت و خواهرزادگان امیر بسطام از وی گریزان شده نزد امیر ابراهیم رفتند و از حال خویش
سخنان ملایم بعرض رسانیدند و این سخن در خاطر امیر شیخ ابراهیم جای گیر آمده عزیمت تبریز نموده در
اواسط ذی الحجه بشهر نزول کرد و امیر بسطام ولایت را گذاشته بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه
بیست و سیوم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز سکه و خطبه بنام شادی خان پادشاه دشت قبچاق نمود
و ایلچی امیر ادکو بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل روان شد خواجه زین الدین
قزوینی و خواجه محمد دمشقی و خواجه محمد دوانی از وی گریخته بامیر شیخ ابراهیم پیوستند و امیر
متعرض محمد دوانی شدند اما از آن دو عزیز دیگر مبلغی خطیر ستدند و نوشتند که از اطراف و
نواحی اموال استخراج نمودند و هر چه حاصل شد بلازمان امیر شیخ ابراهیم قسمت رفت و چاکران
مذکور و گماشتگان او با مردم آذربایجان سلوک بر وجه احسن کردند و از مقتضی النصفت و عدالت
عدول نمودند و در ماه محرم سنه تسع خبر رسید که گروهی انبوه از اوباش نزد سلطان
احمد جلایر جمع گشته اند و او را بتوجه تبریز ترغیب می نمایند و خود هم باستعداد لوازم اشتغال می نماید
امیر شیخ ابراهیم چون این خبر استماع نموده با امرای خود مشورت کرد و رای بر آن قرار گرفت که از مملکت
آذربایجان بیرون روند چه امیر شیخ ابراهیم فرمود که ما با این خاندان طریق اخلاص مسلوک بوده
و آبا و اجداد او سلطان نگاه [illegible] آذربایجان بوده بنا بر آنکه ظالمان عرض کمال رعایا میرسانیدند
ما اینجا آمدیم و ایشان را از جنگ [illegible] خلاص دادیم اکنون بجانب شروان توجه نموده و برادر سلطان
جاگیر و منصور سر منصور و پسر بسطام که مقید داشت نزد بسطام فرستاده و در اواخر ماه مذکور سلطان
احمد در دولتخانه تبریز نزول فرموده خلایق اظهار فرح و سرور کرده این بشنیدند و سرداران آذربایجان
بخدمت شتافتند و مردم را گمان آن بود که چون سلطان احمد رنجها کشیده و گرم و سرد روزگار
کشیده ترک حرکات ناملایم کرده باشد و ندانستند که طبع بد کس تغییر نپذیرد [illegible] چون
قاضی عماد الدین بتخریب قلعه النجق اشتغال نموده بود از وی پرسید که چرا موضعی که مسکن اهلی است
خراب کردی قاضی مردی فصیح و دانا و بحضور بود و در جواب گفت که چون اعداء دولت بر او تافت

استس

استسلام نشستند و آن موضعی حصین حصین بود نخواهیم که پناه ایشان باشد اکنون که مملکت موروث در
تحت تصرف بندگان سلطان در آمد اگر رخصت باشد بدو روز آبادان سازیم و این کلمات موافق مزاج
سلطان افتاد و بعد خود سطری چند آب زر در قلم آورد و مضمون آنکه امراء و سرداران و لایت و تحویلداران
و مردم و اندخود و سر خیلان احشام بدانند که قلعه النجق که در شان احتمام عمارت خراب شده و مامعتمد
قاضی عماد الدین را مقرر کردیم که آن قلعه را بکمال عمارت باز آورد و طبقه اگر از جمیع ولایت مصالح و
آنچه باحتیاج باشد بر حسب توجه قاضی مذکور رسانند و او امر و نواهی او را مطیع باشند و سبب خرابی
قلعه النجق آن بود که بعهد دولت صاحب قران زمان آن قلعه مسخر شد و دولت نفر علوفه خوار مقرر شد که بمحافظت
آن قیام نمایند و ایشان را هرسه ماه مرسوم میدادند و چون نوبت سلطنت بمیرزا عمر رسید خلایق را از سبب
قلعه النجق آسیب بسیار رسید قاضی عماد الدین نزد امیر جهانشاه بجاه هزار دینار قبول کرد چون نمود که هر ساله جهت
محافظان قلعه مبلغی خطیر باید داد و هیچ حاصل از آن نیست اگر رخصت باشد قلعه را خراب کنند و امیر جهانشاه برزر
فریفته شده روز دیگر بتخریب قلعه فرمان داد فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک اطراف و حکام اکناف
بخدمت او توسل جستند سلطان احمد در احوال ایلک تغافل میورزید و بهوسهای عیش و عشرت و کبوتر بازی و صحبت
پسران زیبا منظر اشتغال داشت و از جهت سلطان شیخ اورات و امیر علی عرب کوفته خاطر بود و در
آخر محرم در آن بحر شد که کبوتری میرزا ابابکر را مال نمودند و اظهار مطاوعت کرد و شیخ علی از قبل سلطان احمد در شاد
و در حال با شیخ اورات و امیر علی عرب را مقید ساخت و امراء و فرمان برداران دیگر و الامات را اجازت
داد که بجانبهای خود روند و شیخ حاجی را رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز بود سلطان
احمد ولایت آذربایجان که داشته مراجعت بغداد و در آمد و کر رسیدن میرزا ابابکر به تبریز در بیاض اوراق قلم زده
کلک بیان خواهد گشت انشاء الله و محاربه میرزا ابابکر به تبریز و قرا یوسف نیز مذکور خواهد شد لایق سیاق
تاریخ چنان بود که کیفیت حبس و خلاص بودن ایشان از قید که بعد شاه مور سیدن متقاعد و تا رسانید نموده آمد
ومنه الحفظ والتوفیق ذکر مقید شدن سلطان احمد و قرا یوسف بحکم والی مصر و خلاص ایشان
چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف از صدمات عساکر گردون مآثر صاحب قران ممالک ستان پناه
بپادشاه مصر بردند و آنحضرت بر آن معنی اطلاع یافته بملک مصر نوشته که اگر دوام دعوی مهر و محبت با ما
صادق باید که سلطان احمد را بند کرده بدرگاه جهان پناه فرستد و قرا یوسف را بند نهد تا اگر دو [illegible]
[illegible] در سلک [illegible] و چون پیغام حضرت صاحب قران بخروج حاکم مصر و شام رسید سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف را موکب در برجی از بروج قلعه بند کرده باز داشت اما در میان ایشان اختلاط واقع شده و

بنده و در آن هنگام قرا یوسف را پسری متولد شده او را پیر بوداق نام کرده و سلطان احمد پیر بوداق را
در دامن خود انداخته او را بفرزندی خود قبول کرده و داده و فرزند مرد و نگاه داشته تعهد ایشان مشغول
شده و در اثنای اختلاط میان سلطان احمد و قرا یوسف انواع حکایات روی نمود روزی سلطان او را گفت
که اگر تو با من از صمیم قلب متفق می بودی هم باین مرتبه نسبت نمی کرد و قرا یوسف از حدت مزاج و شدت
غضب سلطان و استیلا نهاد داده و آخر با یکدیگر عهد و میثاق بستند که اگر ازین ورطه خلاصی یابند قصد
یکدیگر نکنند و همواره باهم متحد باشند و قرار داد قرا یوسف و تعهد او از سلطان احمد باشد و هیچکس متعرض
مملکت دیگری نشود و مدتی ایشان در قید و حبس روزگار می گذرانیدند تا خبر واقعه صاحب مغفور رسید از
توهمی که داشتند ایمن شدند و شبی قرا یوسف در خواب دید که او را در مجلس صاحب قران
حاضر ساختند و آنحضرت از انگشتر نهاده در انگشت داشت یکی بیرون آورده در انگشت وی کرد و علی الصباح
قرا یوسف واقعه دوشینه با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت که تعبیر خواب تو خلاصی که
بر قطری از اقطار ممالک آنحضرت فرمان روا خواهی شد در این اثنا ملک مصر خبر رسید که حکام ولایت
شام با امیر الامرا خود یار شده دم از استقلال میزنند سلطان مصر با امرا و خواص مشورت نموده و چون
اطراف ممالک پریشان و مشوش بود امرا مخالفت می ورزیدند ایشان قرار گرفت که سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف ترکمان را از حبس بیرون آورده تربیت نمودند ملک فرج ایشان را طلبیده با انواع
نوازش اختصاص یافتند و مقرر چنان شد که هر کدام از ایشان با پانصد نفر ملازم باشند و با کجاج
هزار اسب و اسلحه و زر نقد بسلطان احمد و قرا یوسف دادند و جوقی چند کان و شاگردپیشگان
از مردم سلطان احمد کسی در مصر بود و سلطان از خزانه مصر مرجه گرفت بایشان داد و از توابع قرا یوسف
که مجموع شمشیر زن و تیر انداز بودند و قانون سواری بر وجه اتم میدانستند با ترکمانات بسیار آمده بودند
و بعضی از ایشان بنوکری مصریان و طایفه بحرفت مشغول بودند قرا یوسف با پانصد کس که خاطر او بخواست
اسب و جامه و زر و جیب داده مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم خود را نظر والی مصر رسانید و قرار
داشت که از احشام ترکمان دیگر بسیاری جمله در مصر هستند که ملازمت را حاضر اند اگر پادشاه ایشان را
بنوکر نظر عنایت فرماید می شاید ملک فرج ممنون شده همه را [illegible] کرد و ایشان هر روز که قرا یوسف
سوار می شد جمعی کثیر در خانه آن ترکمان ملازم او بودند و غلبه و ازدحام ترکمان به مرتبه رسید که شکوه
ایشان در خاطر مصریان جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرا یوسف زیاده می شد و چون ترکمانان که
مردم چابک بهره یافته شوری ازان قوم در ضمیر ملک فرج و امرا مصر پدید آمد روزی پادشاه مصر با خواص

ومهربان

ومهربان بمیدان رفت و چوگان بازی آغاز نهاده و قرا یوسف نیز با جمعی از جوانان و ملازمان خود متمکن بر سر
و سلطان خواجه بوبایزید و اویس قورچی و دولو موسی و دیگر جوانان جلادت کار مشغول شدند و سایر ترکمانان
سواره بنظاره ایستاده بودند امرا مصر مبالغه ایشان در اظهار جلادت بوافقی ترکمانان بغیاد در بودند که جماعت
ترکمانان که بنظاره ایستاده اند پیاده شوند و میدان را از سنگ ریزه پاک سازند بر ترکمانان این سخن
شاق آمده چنانکه امرای مصر مبالغه نمودند بغیاد و آخر در خاطر قرا یوسف آمد که قصد گرفتن او دارند فی
الحال سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریب بدین ولایت آمدیم پادشاه درباره ما عنایات
و عاطفت فرمود اکنون رخصت پادشاه که بولایت خود میرویم و هر جا که هستیم دعاگوی سلطانیم و قرا یوسف
بعد از ادای این سخن از میدان بیرون رانده روی بوثاق خود نهاد و جماعت ترکمان از عقب وی شتافتند
و چون بحوالی خانهای خود رسیدند اهل و عیال خود برگرفته روی بولایت شام نهادند و بعد از
رفتن ایشان معروض پادشاه گردانیدند که نقض سلطنت باشد که چنین طایفه بی رخصت از مملکت بیرون روند اگر
مصلحت باشد جمعی بکاستی ایشان روانه داریم ملک فرج گفت که این طایفه فوجی مشهور اند و دست از جان
شسته اند صلاح نمی باید که هیچکس از عقب ایشان برود و بگذارید تا بمواطن و مساکن خود روند و ترکمانان از
حدود مصر با کنار فرات غارت کنان میرفتند و هر چند امرای حدود در راه بر ترکمانان می بستند قرا یوسف
و نوکرانش غالب می آمدند القصه ترکمانان بعد از قطع منازل و مراحل به دیار بکر در آمدند و میان قرا یوسف و
ملک شمس الدین حاکم اخلاط و موافقت تمام روی نموده قرا یوسف دختر خود را بوی داد و میان ملک شمس الدین
و حاکم وان و وسطان نفاری پیدا شد ملک شمس الدین اغوا کرده تا قرا یوسف بوان و وسطان لشکر کشید و دو ...
و مواشی و اموال آن دیار را بجاروب غارت و تاراج برفت و اهل الوس کلان و زوجات تا و اطفال
بجان در وی پیوستند و قرا یوسف قلعه اونیک در تحت تصرف آورد و کوکب بخت او از حضیض نکبت روی
بشرف نهاده و زمستان در النجق بسر برد اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرا یوسف مصر
بروی اعتماد نمانده و سلطان نمی توانست که آن مسافت دور و دراز را براند قرا یوسف بحرات و علاوت
علی جلاد لا جوم الطریق درویشان و اهل نجر در آمد و نذری پوشیده با معدودی چند از مصر بیرون آمد و روی
بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رسید و از دیار بکر بکلر رسید و بکوشش و مردمان اراول آن باشش ...
بسیار آمد شد کرده و خدمتی بر مجتمع شد و شب تا جان و مخلصان از [illegible] خود طلبیده و بنجا جاهی
جمعی که از ایشان خشنود بود همه را دستار با انواع جور و ظلم به قدوم او مسرور گردانیدند و آوازه وصول سلطان
احمد در عراق عرب و عجم شیوع یافت و چندان اراجیف در بغداد انتشار یافت که [illegible] اتفاق [illegible]

آن موضع را مجال اقامت در آنجا نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته و از آنجا بیرون رفت میرزا
عمر بوسیله و بعد از یک منقضا از رمضان و لنخواه سلطان احمد با معدودی چند به بغداد در آمد و قل اللهم مالک
الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء. سابقا مذکور شد که سلطان احمد
چون آوازه توجه میرزا ابابکر بجانب تبریز شنید ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان
احمد میرزا ابابکر بده روز دار الملک تبریز از قدوم خویش زیب و زینت داد اما بنا بر ظهور نوایب از
تلم ستور بیگانه و غلبه طاعون مردم تبریز سر خویش گرفتند و میرزا ابابکر بیسیکچی را در شهر بداروغگی و انتظام
مهمات گرده اشتغال نامها با بخارا و اقطار آذربایجان فرستاده و فرمان داد که هیچ آفریده متعرض
رعایا نشود و مردم جنگ دیده را از زوایای اختفا بیرون می آمدند فی الجمله جمعیتی در تبریز بدو آمده میرزا
ابابکر را جمعیت داشت که در عقب سلطان احمد بغداد رود ناگاه بسمع او رسانیدند که قرا یوسف گردستان را
غارت کرده است و قلعه اونیک از دست ولدای انتزاع یافته و گروهی انبوه از ترکمه و غیر ایشان گرد
او جمع آمده اند و روز بروز لشکر و جمعیت او در تزاید است و چارپای و اموال فراوان دارد و دو شاهزاده
چون از تبریز و حوالی آن حاصلی نبود فی الحال که این خبر شنید عزم رزم قرا یوسف ترکمان جزم کرده و امرا
و سرداران ترکمان را طلب فرموده بر سبیل مشورت با ایشان گفت که بر نهج آبا و اجداد خویش
سلوک باید کرد و طریقه که متابعت ایشان بجای آورده تابستان به ییلاق الهطاق روم و زمستان قشلاق
دیار بکر و کنار فرات که به قشلاق تعلق دارد و مضبوط ساخته به دستور پدران خود میزر کنیم جمعی
از متعلقان ما در دیار بکر [illegible] که بدانجا رسید همه پیش ما آیند و چون مردم با یکجا فراهم آمده اند و قرار
و استقرار پیدا کرده اند مارا با لشکر و محاربه و مقاتله مصلحت نیست صلاح آن می نماید که به دیار بکر روم [illegible]
و حضور انجا روزگار گذرانیم امرا و سرداران ترا گفتند که اگر تو بیشتر [illegible] و جمعدار و جاوداران شجاعت
آثار که حضرت صاحب قران کامکار ایشان را بضبط ولایت اران و آذربایجان تعیین نموده بود و در
قید حیات انتظام می داشتند با مقابله و مقاتله با جماعت [illegible] اکنون ازان امرای صاحب [illegible]
هیچکس نمانده و میرزا ابابکر [illegible] اول به ترتیب ننموده [illegible] امارت و مملکت مزعومه
که برتو این جنگ و نام و ننگ مطلقا و توقف [illegible] میرزا ابابکر اگر چه شاهزاده [illegible]
و شجاع و دلاور است [illegible] اشتغال می نماید حالا که [illegible]
مجمع و مجموع ایشان مردم کار دیده اند و گرم و سرد روزگار چشیده مردانه پای ثبات و وقار فشرده
در دفع مخالفان سعی و کوشش نمائیم و آنچه وظیفه سعی است و مردی و مردانگی بجای آوریم و تا جان

ازان

درین باب روی گردان نخواهیم شد و عار فرار بخود قرار نخواهیم داد و ظفر و نصرت در دست
حضرت کردگار است و دیگر روی غایه آنچه بر ما در عالم واجبست باری بتقدیم رسانیده باشیم قرا یوسف از
سخنان امرا قوی دل شده اظهار بشاشت کرده و سروران را استمالت داده گفت که هر چه حق تعالی
بر ما ارزانی دارد از ملک و دل بهم اتفاق نجابت مردانه باشند و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر
شدند و مردم ترکمان نیز پای ثبات فشردند و دل از جای برداشته در مقام مدافعت و مخالفت بیرون
آمده محکم بایستادند قرا یوسف بنفس خود کوششهای بلیغ نموده میان صف اعدا در آمده و [illegible]
جغتای شمس گسل از دست راست و شش نفر از طرف چپ آمده در او آویختند تا علمش را از اسب
بزیر کشیدند او باز بیانه بر اسب خود زده خود را از ورطه بیرون افکند و آنروز محاربه و مقاتله از چاشت تا
وقت صحرا امتداد یافت و بعد از آن هر دو گروه به منزل استراحت معاودت نمودند اما دمی عظیم از تهور
جلادت لشکر جغتای بخاطر ترا کمه راه یافت روز دیگر باز در برابر صف آرائی کردند و از طرفین داد مردی
و مردانگی دادند لشکریان میرزا ابابکر جرأت و جسارت نموده چند نوبت صفوف ترا کمه را در هم
شکستند و رسم ترکمانان چنانست که چون صفهای ایشان شکسته شود باز مراجعت کرده بر جای خود
گرد آیند روز دوم وهم و خوف ترکمانان زیاده شد و لیکن اظهار تجلد نموده تا نماز شام بمکاوحت و محاربت
مشغول شدند روز سوم ترا کمه بهیأت اجتماعی روی بمیدان نهادند و تنور حرب گرم گشته در این روز میرزا ابابکر
نوعی بکوراه داده و آثار ضعف و فتور بر صفحات احوال او ظاهر شده مانند روزگار گذشته در جنگ اهتمام ننمود
و قرا یوسف کنار میدان در آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورد و به آواز بلند گفت که بواسطه عداوت [illegible]
خونهای ناحق بسیار واقع شد و مشهور آنست که ما مرد و عصابت یم هر که را باری سبحانه و تعالی یاری دهد
دولت او را باشد و دیگر بندگان بیگناه را از رنج و محنت خلاص شوند میرزا ابابکر از استماع این سخن اصلا از جای
خود نجنبید و پیش جلادت بعد از زمانی که هر دو سپاه کینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر بطرف یورت رفته [illegible]
بنواخشند که او در منزل خویش فرود آمده روز دیگر متصدی جنگ خواهد شد میرزا ابابکر در یورت [illegible] رخت
و اسباب و تجملات و اردو که داشتند با چند کس از جوانان که همراه داشت فرار اختیار کرده و بعضی از
از لشکریان او کشته گشتند و بسیاری در آب ارس غرق شدند و از کثرت نفایس اموال دواب که در دست
لشکریان ترکمان افتاد از عقب او نرفتند میرزا ابابکر گریخته هرند رسید و سپاه در دست غارت و تاراج ترکمان داده
و به هر موضع که عبور نمودند بیمی شده [illegible] داشتند و به تبریز رسیدند و نهب و سلب مشغول شدند و
مواضع حوالی و بیرون آغاز کردند و چون شب شد شیخ قصاب که از شهر گریخته بود در صحرا آتش بسیار بر افروخت

مردم میرزا ابابکر آنها دیده و تصور کردند که قرا یوسف بکار ممدی ایشان آمده است بامداد به تبریز گذاشته گریختند
و از مردم تبریز جمعی انبوه کشته شدند و میرزا ابابکر متوجه سلطانیه شد در اثنای این اوقات شیخ زاده اعظم
سبیل المشایخ فی العالم خواجه سیدی محمد کججی بر سبیل استعجال بجانب اردوی قرا یوسف شتافت و قرا یوسف
شیخ زاده را باعزاز و احترام در آورده بر خویش مقدم نشانده و اظهار شوق و نیاز کرده از احوال و خرابی ولایات
تفتیش نمود و خواجه سیدی محمد شمه از نوایب زمان و حوادث دوران که به تبریز رسیده بود در ضمن حکایات اثر
آمیز باز نموده چنانچه قرا یوسف متاثر و متغیر گشت و شیخ زاده او را از توجه بجانب تبریز [illegible] قرا یوسف
در جواب گفت که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان فرزندان بسیار مانده و من عهد کرده ام که با ایشان
از سر خصومت عداوت نورزم و آنچه میان من و میرزا ابابکر واقع شد از جانب او بوده نه از طرف من مرا با سلطنت
و مملکت داری کاری نیست و بر سر بزرگانی خود خواهم رفت قرا یوسف درین باب مبالغه می نمود تا عاقبت
شیخ زاده بحسن تقریر و کلمات دلپذیر نوعی ساخت که قرا یوسف جمعی به ضبط و حراست تبریز تعیین نمود
و بعد از ان حکم کرد تا نشانی نوشتند که شیخ زاده سیدی محمد به تبریز رود و هیچکس از حکام و داروغگان
از سخن و صوابدید او بیرون نروند و او نگذارد که هیچکس ظلم و زیادتی نماید و شیخ زاده را اسب و جامه داده
بجهت استمالت رعایا به تبریز روانه ساخت و در عقب او حاکم و داروغه به تبریز فرستاده و خود از ترکستان
به تبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق نمود و در جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائة [illegible] درگاه امیر قرا یوسف
آمده منصب امیر الامرائی یافت و همچنین حکام ممالک و محافظان قلاع و سرداران اطراف بخدمت او
شتافتند و سلاطین و ملوک از دو جا جا گرفتند و خدمتش [illegible] در رعیت سلوک [illegible] بخشش گرفت
و خلعت و تشریف [illegible] نمود **ذکر مآل حال امیر جهانشاه و بیان بعضی از قضایا که روی نمود** بعد از ان میرزا
ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شده بقزوین رسید چند روز بگذشت در آنجا شنید که بیان
تومن در قلعه شهریار [illegible] و قاصدی پیش میرزا عمر [illegible] فرستاده است که برادرت ارشنا
نزدیکم انهزام یافته خراب [illegible] حال در قزوین روزی [illegible] میرساند جمعی [illegible] من فرست تا باتفاق بر سر تو
رویم و بعد از استماع این میرزا ابابکر لشکر [illegible] را در قزوین گذاشته عازم ری شهریار شد و میرزا
قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول شد امیر جهانشاه [illegible] محافظت پیش آمده [illegible] مردانه کرد و سپاه
جلادت بظهور آورده [illegible] محصور [illegible] امان طلبیدند و قلعه را تسلیم نمودند
میرزا ابابکر قلعه را بامیر علی صدیق سپرده جان تومن را با نوکرانش [illegible] بیاساق رسانیدند [illegible]
امان [illegible] و امرا را با بعضی از [illegible] بجانب کردستان فرستاد و ایشان [illegible]

قرا اوان آورده و خود بطرف همدان و درگزین توجه نموده درین اوان امیر کوک بعرض پادشاه رسانید
که بعضی امرا ابابکر محمد [illegible] که شما را از میان برگیرند و میرزا امیرانشاه را بر سریر سلطنت نشانند میرزا
ابابکر با عمر کوک گفت که اصلاح این سخن با کس مگوی که من ازین واقعه آگاه شده ام و از جمله امرای محمد توکل ارلس
و پیر حسین برلاس و اسمعیل را گرفته چهار این کس را به علی صدیق داده خواست که به شروان و
هروی را بگرد و ایشان خبر یافته [illegible] در موقف [illegible] حاضر کردانید و از کیفیت حال [illegible]
نمود توکل ارلس بوقا گفت که شیطان این فتنه اسمعیل است بعد از آن پرسید که گرا بجای من [illegible]
جواب داد که میرزا امیرانشاه گفت او ازین اتفاق خبر دارد توکل ارلس بوقا [illegible] کرد و کوکی میرزا
ابابکر آن سخن گرفته را قبل آورده و سر هرکی را بولایتی فرستاده و میرزا را مصحوب خویش ساخته از
امرای [illegible] هر کدام ازان فتنه خبر داشت نزد ان بخراسان فرستاد و چنانچه اثری از ایشان [illegible] و عمر کوک و
قتلق خواجه [illegible] که از مفسدی خبر داشتند هر کی را که از [illegible] ملکی بود داده و میرزا ابابکر ازین
درگزین به سوی اوجان رفت و چند روز در ان موضع به عیش و عشرت بگذرانید **ذکر محاربه میرزا امیرانشاه**
و میرزا ابابکر با قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا امیرانشاه بن قطب الدین تیمور گورکان انار الله
برهانه چون میرزا ابابکر از قرا یوسف روگردان شد بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف گماشتگان او
بود و از ولایت همدان و درگزین و قزوین و غیر ذلک لشکر خود را آراسته معمور ساخته درین اثنا شنید
که امرا از تومن نوروز و عبد الرحمن با چهار هزار سوار مرد از خدمت میرزا خلیل سلطان اعراض نموده و مبالغت
[illegible] نموده ایشان را کوچانیده و با خود بعراق برده و با سرداران جانی قربانی درباب مهمات
ملکی مشورت کرده و ایشان قرار گرفت که در موسم حرکت لشکرها متوجه آذربایجان شوند و آن ولایت
را از تصرف ترکمان بیرون کنند در اوایل بهار میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر با سپاهی قزوین از عراق
امطار متوجه تبریز شدند و چون بمراغه رسیده جمعی از قلعه گاورود با ایشان پیوستند و چون این خبر بسمع قرا یوسف
رسید امرای عراق را که ملازمت او می نمودند طلب داشت و زبان رفق با ایشان خطاب کرده گفت من از
قوم ترکمانم و ییلاق من ارزنة الروم و قشلاق دیاربکر و ساحل فرات و تخت سلطنت بامن نسبت ندارد و اکنون
میرزا ابابکر روی توجه باین جانب آورده و میرزا حضرت صاحب قرانست و حقوق ابوی و نعم آنحضرت بر برادران و
در ذمت شماست اگر شما را میل بجانب او باشد بعد ازین بشما بگذارم تا من بمقام اصلی خود باز روم
و شما با میرزا و خود محک شوید امرای عراق باتفاق آواز برآورده گفتند این چه حکایت است تا مانده ایم از ملازمت
شما جدا نمیشویم و دست از دامن تو باز نمی داریم و عراقیان پیش از همه به مباشرت اقدام نماییم و جانها فدای کنیم

خان بهادر بن لغندی بن ابو النصر یوسف بهادر منوز فر و چون سرادق مجلس درآمدی قرا یوسف دست او را
گرفته در بالای تخت نشاندی و خود در پایین بزانوی ادب نشستی و از خاتونان قرا یوسف هر کرا پسری
بارداری بودی بموجب حکم قرا یوسف در خدمت سرادق خان می بود و هرگاه موضعی مانده بود که قرا یوسف
رقم سیورغال بر آن کشیده بود دیوان او باز گذاشت و سرادق چند روزکه درین عالم گذران بتمام
گرفتار بود ضرری بهیچکس نرسانید و در علم و بردباری عمر بسر می برد و پادشاهان گیلان و حکام
شروان و والی گرجستان و حکام کردستان و سرداران حصن کیفا و ماردین ایلچیان فرستاده
و پیشکشها روان ساخته زبان به تهنیت گشادند و قرده جلوس ترک و تاژیک دور و نزدیک رسید
و قرا یوسف قاصدی پیش سلطان احمد فرستاد که چون آنحضرت تخلیه سرادق را فرزند خوانده و از
برای او چتره و دیگر تجملات فرستاده بموجب فرمان واجب الاتباع ده و الاولغان حکومت مملکت
آذربایجان را باو مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی و تدبیر امور ملک و دفع معاندان کمر بسته
ایم و صورت حال بر این نهج است واجب نمود که بعرض رسانیم باقی رای عالی **ذکر بعضی از قضایا**
متفرقه و حالات متنوعه یکی از وقایع آن بود که بعد از انهزام میرزا ابابکر قرا یوسف بنظام را بحکومت
عراق عجم فرستاد و او بدانجا رفته و قلعه سلطانیه را از گماشتگان میرزا ابابکر انتزاع نموده و قزوین
و قلعه شهریار و درگزین و همه را تحت تصرف آورده بعد از ضبط این ممالک بحکم فرمان روی بعراق
عرب نهاده و اهل [illegible] و قدم بسیار پیش او مجتمع گشتند و دیگر آنکه بابا حاجی چون از معرکه قرا یوسف
خان برنافت بقلعه گاورود درآمده آنرا محکم ساخت امیر قرا یوسف باوجود آنکه محاصره قلعه را
منکر بود از امرای ترکمان بوصار را بمحاصره قلعه مذکور فرستاد و او بدانجا رفته در مقام تسخیر حصار آمده
و آنکه آن قلعه کمری از سنگ خاره و سخت و فرد [illegible] استند و مردم بوصار جمعی از ترکمانان
در کنار خندق صف کشیدند و تیری چند می انداختند تا روزی از شصت قضا تیری گشاد یافت و بر روی
بوصار آمده و جراحت [illegible] رفت و بهمان زخم درگذشت و بعد از ان قرا یوسف در قلعه آمد و چون
دید که حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شد و عزم او آن بود که یک مرد جلد را از ضبط قلعه است
و موسیه بیک که مردم عاقل چگونه جنگ حصار و چگونه اختیار کنند که از آن طرف ترمل می آمد و از
آنجانب برگل و دیگر آنکه قاضی عماد الدین با شاره سلطان احمد چنانکه مذکور شد بعمارت قلعه النجق مشغول
شد و در اندک مدتی آنرا بکمال خود باز رسانید سرداران و کلانتران بعضی ولایات که در حوالی قلعه واقع بود
کوچانیده باندرون قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز ببغداد رفت و در تبریز حاکمی صاحب وجود نبود

قاضی را به استعداد بقلعه رود بنابرانکه قرا یوسف میدانست که استخلاص آن قلعه بسهولت مقصور نیست
جهت نشان نوشت که قلعه با مواضعی چند که نزدیک بآن واقع است بر قاضی مسلم باشد و بعضی از
ولایات که بقلعه النجق فی الجمله مسافتی داشت بفرزند خود ارزانی داشت و چون قاضی عماد الدین از
مردم متعین نخجوان بود و بعقل و کیاست از اقران ممتاز و ممتاز کار او بالا گرفت و همه مردم نخجوان کار را
رجوع باو می کردند و هر رائی بهر جا که می نوشت بطوع و رغبت و به تسلیم می کردند و در اندک زمانی
مال فراوان جمع آورده و هر روز جمعیت قاضی زیاده می شد چو نخوت و حکومت در دماغ او رسوخ یافت
با برادران گفت که طایفه از اتراک و تراکمه که درین حوالی یورت و مقام دارند پیش خود می آوریم که
بسیاری مهمات از ایشان می گشاید که از تاجیکان نمی آید متقاضی اجل قاضی را بآن داشت که از اتراک تراکمه
دلیل و برادران و اقربای او را و حاجی تورجی و جمال الدین و شهریار و غیره و این جماعت را خانه کوچ بقلعه
درآورده و یک جانب قلعه را بدیشان سپرده علوفه و مرسوم همه را بموجب دلخواه مقرر ساخت چون
مدتی برین قضیه بگذشت ترکمانان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم تاجیک اند و هیچ یک از ایشان
در امر ملک و مال دخلی نمی بینند مندبار نفس و حسد در خاطر آن قوم اشتغال یافته با یکدیگر قرار دادند
که روز چهارشنبه وقت نماز پیشین بر در خانه قاضی جمع آیند و او را از میان برگرفته قلعه را بتصرف
درآورند و مقرر ساختند که چون ییلاق فریاد کنند هرکس که باشند دست بسلاح برد صباح روز چهارشنبه
مقرری با قاضی گفت که ترکمانان جمعیتی کرده اند و خفیه حکایتی میکنند قاضی برادران را فرمود
مجموع ترکمانان را جمع باید کرد که هر که قابل باشد نگاه داریم و اهل شر و فتنه از قلعه بیرون کنیم و در همان روز
بوقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکمانان بر در خانه او مجتمع گشتند و ییلاق و نعره برآوردند و متعاقب گشتند
قدم پیش نهادند و شور و غوغا بالا گرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی دلیر بود و پردل
و پهلوان با خنجر کشیده از خانه بیرون دوید شهریار تیری در کمان نهاده داشت چنان بر سینه او زد که از
پشتش سر بیرون کرد و شاه محمود برادر دیگر قاضی با ترکمانان در آویخت بیرون نهاد حاجی تورجی
هم او را بیک چوبه تیر بساخت بمقارن این حال قاضی از خواب بیدار شد و در برابر اعدا رفت و چندان
جنگ کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی عماد الدین را کشته اموال ایشان را در میان
یکدیگر قسمت نمودند و با یکدیگر مشورت کرده گفتند که اگر ما بضبط قلعه مشغول شویم ممکن که از عهده ادای
آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را با سکندر پسر قرا یوسف بسپاریم و خود بملازمت او کمر
بندیم و از انجا با یورت و مسکن خویش فرستیم بهر شب کس باشند جای او باید فرستاد تا خاطر جمع شود شهریار طلب

وانچه بر زبان گذشت که حضرت صاحب قران و برادران میرزا ابابکر در مذمت ماهی تنگ وار مذمت
است اما میرزا ابابکر برادر خود را که امیر تیمور گورکان او را با چندین مال و استعداد درین ولایت
گذاشته بود از مملکت بیرون کرد و امرای بزرگ را بقتل آورد و زنان ارباب ناموس و لشکریان
بر ارازل بخشید و از روی بحر ظلم و فسق هیچ وجود نمی آمد و جمعی را که بمرتبه امارت رسانیده است و در
مقابل ما آورده است جماعتی اند که هرگز در هیچ حساب نبوده اند و آیین و رسم جنگ نمی دانند و امیران
عراق مثل بسطام و برادرانش و مثل معصوم و منصور و مثل جلال الدین ترک و برادرانش و مثل یادگار شاه
جایغ و حلبکه و پیر علی مقدم قوم سلدوز و غیرهم سوگند بر زبان آورده که درین قول صادقم و بر
محبت و موافقت قرا یوسف بواسطه کمکی امرای عراق و اتفاق ایشان در امر وفاق نهایت خوشدل
شده از سر استظهار تمام بتهیه جنگ و اسباب قتال اشتغال نموده نفس با امرای عظام و کلانتران
… در شب غازان نزول فرمود و جانغار و برانغار و قول مرتب داشتند و از مردم شهر
و ولایت جمعی انبوه فراهم آوردند و سر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در بیست و سیوم ذی القعده
سنه عشره ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنابر تفرس و تصور که میرزا ابابکر با جوانان
کاری خود بر قول لشکر او خواهد زد از موقف خود زایل شده بقشون دیگر پیوست و بعد از آنکه قول
را بی احتیاج شود خود از سر بصیرت معاودت نماید میرزا ابابکر خود متوجه قول نشده و طایفه از بهادران
اعتمادی عنان عزیمت بجانب برانغار که در عهده ضبط ترک و برادرش بود که او را یادگار شاه
می گفتند تافت و ایشان پای وقار استوار کرده جنگهای عظیم نمودند و از طرفین جمعی کثیر کشته
و زخمدار شده عاقبت شکست بر ترک افتاده روی گریز نهاد و میرزا ابابکر تعاقب نمود تا آن زمان که
لشکریان ترک را از سر بیره گردانید و امیر بسطام و دیگر امرا که در جانغار لشکر قرا یوسف بودند از
عقب میرزا ابابکر بر برانغار سپاه او حمله آوردند و جمعی که با بابا حاجی برانغار بعهده استحکام ایشان بود بی الکلال
از جای برگرفتند و مردم جانی قربانی چون آثار ضعف و فتور در صفحات احوال خویش یافتند و طایفه از خود
گذشته و خسته عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران ترکمه متوجه قول میرزا ابابکر شدند و
میرزا بابا حاجی که از مردم جلد در پیش قول ایستاده بودند در مقام مخالفت و مدافعت آمدند و از دلاوران
ترکمان چند نفر را بقتل رسانیدند و برخی زخم دار ساختند و چون از مردم قول هیچکس بمعاونت ایشان قدم
بیرون ننهاد در آن زمان مخالفان چیره شدند و میرزا بابا حاجی عنان از معرکه بازکشید و بقلب پیوست
و بسطام امرای عراق مقابل خود را از جا برداشته از عقب قول در آمدند و قلب سپاه که میرزا ابابکر و میرانشاه در آنجا بود

شکست

شکست یافت و مردم بهر طرف متفرق گشتند درین اثنا غلام امیر موسی میرزا امیرانشاه رسیده و ناوک
زخم کاری زد و از مرکب بینداخت و بطمع جامه و سلاح از اسب فرود آمده آن سرو چمن سلطنت را بی سر
ساخت چون زخم او را کاری دید سر مبارکش از تن جدا کرد و تن همایونش همانجا بینداخت و اصلا معلوم
نشد که مقتول چه کس است و لشکریان پوشیدند کان جرم میرزا ابابکر پیش قرا یوسف آوردند و او همه را در کنف
عصمت جای داد و پیش خواتین خود فرستاد و غلام ترکانی که سر امیرزاده امیرانشاه نزد قرا یوسف آورده
بود بفرمود که او را مقتول ساختند و سر شاهزاده سعید با تنش آغشته در سرخاب دفن کردند و بعد از
مدتی نفس غوری استخوان او بماوراءالنهر برده در قبة الخضراء کش دفن کردند و چون در اردوی همایون
شاهزاده کسی نماند بابا حاجی کاوردی راه گریز پیمودن گرفت و بعد از سه ساعت ترک تاز میرزا ابابکر باز
گشته باسیصد کس بمعرکه رسید و از مردم خود اثر ندید ناچار از عقب گریختگان روان شد
و قرا یوسف فرمود که هیچکس از عقب او نرود و مال فراوان و غنیمت بی پایان بدست ترکمانان افتاد
و در آن میان هزار پوستین سمور بود و ترکمانان نادانسته آنها را بهای ارزان و قیمت اندک فروختند
و هر اسیری که بچنگ جمهور ترکمه افتاده او را از قید داده راه بیرون شد می نمودند و قرا یوسف از هیچکس
چیزی نگرفت و همه را بر دیگر عنایات نموده داده چون اسباب سلطنت بیرون از حد و احصی بود که بغنیمت ترکمه
آمد قرا یوسف خاطر بر پادشاهی قرار داده شاه و سپاه متوجه ییلاق اوتاق شدند امیر بسطام که در آن
مصاف آثار جلادت بظهور رسانیده بود بتجدید تربیت عظیم یافت و چون در ییلاق نزول کردند
در باب خطبه و سکه اندیشها نمودند خاطر قرا یوسف چنان میخواست که فرزند خود پیر بداق را بر تخت
سلطنت بنشاند لکن از دور و نزدیک میخواست که نهان دارد و چون پادشاهی در خاطر قرار داده
رسولان با تنسیق تحف و هدایا و برکات و نفایس که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بود برای ملوک و سلاطین
باطراف و جوانب فرستاد و یکی از معتمدان خود را با پیشکشات سزاوار نزد سلطان احمد جلایر فرستاده
و پیر بداق پسر خود را مصحوب او ساخت بر خویش ساخته علاحده بسلطان احمد نامه نوشت و پیشکشهای
پادشاهانه ارسال داشت ایلچیان پدر و پسر چون بدار السلام بغداد رسیدند سلطان صنوف
نوازش و احسان بتقدیم رسانید و ایشان را اکرام و افزون از اندازه ساخته جواب مکتوب پیر بداق از روی
محبت و مودت نوشت و او را بجای فرزند خواند و جهت او چتر و دیگر اسباب سلطنت فرستاد و قرا
یوسف بهمان بهانه کشت جسته فرزند خود را بر تخت نشاند و در جمیع ممالک که تعلق باو میداشت سکه
و خطبه باسم و لقب پیر بداق موشح ساخت و در مناشیر و احکام فرمود که چنین نویسند که پیر بداق

و فرستاد و او در چهار ده فرسخی طبس بند گسسته از راه بیابان بجانب اصفهان شتافت میرزا رستم مقدم
او را فوزی عظیم دانسته باستقبال او روان شد و میرزا اسکندر را بعظمت و احترام بشهر آورد و میرزا پیر محمد
از اتفاق ایشان آگاه گشته اندیشناک شده و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مقید گردانید و میرزا
اسکندر سعی بسیار نمود تا میرزا رستم پرتو التفات بر تهیه اسباب یورش فارس انداخت و هر دو
برادر در موافقت و مرافقت یکدیگر با لشکرهای گران روی بشیراز نهادند میرزا پیر محمد حکم کرد که از حد قصبه
… تا دامن قلعه ماران کنار رود خانه را که محل گذر آب است مضبوط سازند و تیمور خواجه را برسم منقلای
فرمود که به دربند فاروق رود و در مقارن این حال میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان نبی علیه السلام
رسیده و در قریه کمهر فرود آمد و سیاهی سپاه تیمور خواجه آقبوقا دیده بر سر ایشان تاخت و همه را
متفرق و پریشان ساخت و تیمور خواجه بمیرزا پیر محمد پیوسته میرزا پیر محمد فرمود تا امرای تومانات و میرزا حاجات
کنار آب را گرفته بضبط گذارها اهتمام نمودند میرزا اسکندر بکنار آب با لشکر قول رسیده و از دو طرف گذارها
تجربه تمام کمال ایشان واقع شد و روز آخر رسیده ابری سیاه تمام در هوا پدید گشت میرزا اسکندر فرمود
که اگر امشب باران ببارد از گذارها مشکل توان گذشت بهر طریق هم درین شب از آب عبور می باید نمود بجهت
این عزیمت جمعی از لشکریان در گذاری که مشهورترین گذارها بود در مقابل عمده سپاه فارس باز داشت و
فرمود تا نقاره زدن بنیاد نهادند و از گذاری دیگر آب زده گذشت مستحفظان باقی گذارها این خبر
شنیده مجموع روی بگریز نهادند میرزا پیر محمد جرم عظیم از پس محل نازک بود از مستحفظان باز یافت
ننموده عازم شیراز شد و باران و باد چنان قوی گشت که از طوفان نوح نشان می داد و مردم لشکر
در عقب هم تا نماز شام رسیدند میرزا رستم در برابر دروازه سلم فرود آمد و بعد از آن بنابر کثرت لای
و وحل انبوه بدامن کوه رفت اکثر ایام از صبح تا شام و از هنگام فجر تا وقت ظلام بازار حرب و قتال
افروخته بود و چون زمان محاربه امتداد یافت تا چهل روز میرزا در برابر دروازه سلم نزول فرموده بود
و میرزا اسکندر دانست که فتح شیراز متعذر دارد و بعد از تقدیم مشورت دست از محاصره باز داشته
لشکری بجانب گرمسیرات فارس فرستادند و مجموع آن ولایات در عرصه نهب و تاراج آوردند و غنیمت فراوان
گرفته رایت معاودت بطرف اصفهان برافراختند و بعد از چند گاه میرزا پیر محمد را داعیه انتقام بیدار شد
لشکر بار الکاء قراوان داده آهنگ راه عراق و اصفهان کرد و میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار
مغرور شده بود و آمدن امیر حسن جاندار با پسرش از خراسان منضم غرور او شده و در آن ایام میرزا رستم
بواسطه وبا و طاعون که در اصفهان واقع شده بود از اصفهان بیرون آمده در موضع گندمان نشسته بود چون

قراوه

خبر توجه لشکر فارس در آنجا باو رسید همی شاهزاده را بمصالحه ترغیب کردند میرزا رستم از روی
تبجح گفت که قافله شیراز برای ما سوقات و تبرکات می آورند چون میرزا پیر محمد نزدیک رسید میرزا رستم
اغرق را گذاشته دو فرسنگ پیش رفت و از برای مصاف محلی مناسب اختیار کرده فرود آمد و اول
جانبین یکدیگر را دیده هر دو گروه از شدت هراس آن شب تا روز پاس داشتند و روز دیگر علی الصباح
میرزا پیر محمد بتعبیه سپاه اشتغال نمود و صفوف لشکر آراسته در برانغار علیانشاه برلاس و طاهر امیر
شمس الدین باز داشت و قول را بامیر سعید برلاس و شیخ محمد خان سپرده و در جانغار مقرر شد که خواجه
حسن شربت دار با طایفه از امرای نامدار و مردان کارزار باشند و میرزا رستم قول را باستحکام سلطان
شاه و قاضی احمد صاعدی گذاشته و در جانغار … و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در برانغار
امیر حسن جاندار با فوجی از سپاه و بهادران نیزه زن شمشیرگذار قرار یافتند چون صفوف تسویه
پذیرفت میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه فارس حمله آورد و هر دو لشکر چون باد صرصر روی بیکدیگر
نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده آخر الامر شیرازیان غالب آمدند و اصفهانیان عنان عزیمت
بر تافته معاودت نمودند و دیگر بوم انهزام برکشیدند میرزا رستم بکاشان آمد و امیر حسن جاندار و پیر
یوسف خلیل و محمود آقبوقای ملازم میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا
اسکندر نیز عازم آن صوب گردید و چون میرزا پیر محمد انتقام خود کشید حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض
نوکران و ملازمان و متعلقان میرزا رستم و رعایا و مملکت او اصفهانیان نگردد و امن و امان شنیدند
فوج فوج مصاف بیکدیگر میرسیدند و میرزا پیر محمد مورد انواع نوازش پادشاهانه چنانچه عادت او بود اختصاص می‌داد
و میرزا پیر محمد با لشکر چند روز در مرغزار گندمان نشسته تا الاغان فربه شوند و امیر حسن با فرزندان از
روی عجز و اضطرار پیش آمد مقارن این حال ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده خبر آورد که ایشان گریختند
میرزا پیر محمد همه را بند فرمود و محمد مخاق و عیسی یکاول بندیان را ابرقو نموده مصحوب ایلچیان روانه خراسان
گردانید و در اثنای راه اهل قید با یکدیگر گفتند که تن نازک مقید باشد و بند را شکسته محافظان را
بسته گذاشته سر خویش گرفتند و میرزا پیر محمد خاطر از معامله کاشان جمع کرده عازم اصفهان شد
و غلات آنجا با وجود آنکه در خوشه وطن گرفته و میرزا پیر محمد سه روز بحصار در بیاده بود و همین مقدم شاهزاده
جوانبخت او وبا در اصفهان اثر نماند و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا پیر محمد فرمود که … و فراغ
راه در آب کشیدند و حکومت اصفهان را بفرزند خود امیرزاده عمر شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس
و شیخ محمد خان و فاضل بملازمت او مقرر ساخت و شیخ نیاول الحکومت کاشان روان کرد و خود در …

اسکندر روان شده و باو رسیده و حال عرضه داشت اسکندر با آن مقدار سوار و پیاده که داشت بر جناح
استعجال در حرکت آمده بقلعه نزول کرده و در احوال اهل حصار بامعان نظر نگریسته آثار شجاعت بر صفحات
روزگار ایشان ظاهر یافت و هر یک از آن سرداران منصبی تعیین نموده حاجی را قورچی ساخت و شهریار را
بامارت دیوان نصب فرموده و دلیل را داره نیابت و ندیمی ارزانی داشت و صورت فتح قلعه ایلچی را بنواحی
امیر قرا یوسف گردانیده و خود حکومت ایالت قلعه را باسکندر تفویض کرد **ذکر تتمه احوال میرزا ابابکر و انجام**
روزگار آن شاهزاده بهرام فر در سنه احدی و عشر و ثمانمائه میرزا ابابکر از تبریز نهضت یافته براه یزد متوجه
ولایت کرمان شد و چون بدان حدود رسید ایلچی پیش سلطان اویس پسر امیر اده کو که حاکم آن ولایت
بود فرستاد که دواب و چارپایان مانده شوند و از آنجا بکرم مصلحت شما نزدیک تر باشد باید سلطان
اویس با امرا مشورت درین باب نمود همگنان گفتند که اگر او را بطرف یزد بیاوریم این ولایت را
زیر و زبر کنند و برود سلطان اویس و امرا در باب اظهار الطاف و انقیاد مبالغه نمودند و امیر برک
را فرستادند تا شاهزاده را بر خلوص نیت ایشان اطلاع دهد و بشهر رساند و امیر برک در قبیحان باردوی
میرزا ابابکر رسید و ملحوظ نظر عنایت شد و از کمال عاطفت پادشاهانه شمه اعلام سلطان اویس کرد
و چون میرزا ابابکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس برسم استقبال بیرون رفت و شاهزاده را باعزاز
تمام بشهر آورده و صفه همایون را محط نزول او تعیین فرموده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیدند میرزا
ابابکر سلطان اویس را با پادشاهی باستقلال یافته عنان تحمل و اصطبار از قبضه اقتدار و اختیار او
بیرون رفت و معنی لا تجتمع فلان فی سول و لا سیفان فی غمد بظهور پیوست میرزا ابابکر قتل سلطان اویس را
بر صفحه روزگار می نگاشت و خدمتش همین اندیشه در خاطر داشت تا آخر روزی کرمانیان طبل جنگ زده
پیرامن قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا ابابکر که در محلها بودند فرود آمده مجال آن نیافتند
که با وملحق شوند تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکر کرمان بر در قصر صف کشیده ایستاده بودند آخر الامر
عهدی درمیان آمد که کسی متعرض شاهزاده نشود و او نیز آنکه در ولایت فرمانروائی کند عنان عزیمت دیگر معطوف
سازد و میرزا ابابکر از قصر بر آمده از دروازه ماهان بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد
و بقصد رسیده میان او و شاه قطب الدین والی آنجا مبانی عهد و مودت استحکام یافت و ایلچی بجانب
شد که حضرت خاقان سعید شاهرخ بهادر لشکر بآن صوب کشیده چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان
خواهد شد انشاء الله القصه چون میرزا ابابکر از ولایت کرمان نهضت نمود و سلطان اویس دیگر بار در آن
ملک متمکن گشت و لشکر بجانب گرمسیرات فرستاد و از آن طایفه جمعی گرفته بیستان بستند و بعوض میرزا

بابا

ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست چه لشکر آنجا بگرمسیر رفته اند اگر شاهزاده در حرکت مبادرت نماید و
عنان عزیمت منعطف سازد شهر زود مستخلص گردد و میرزا ابابکر از رفق مرغیب بهرا استعاره کرده از
سیستان متوجه بم شد و در عشر آخر جمادی الاول سنه احدی و عشر و ثمانمائه در آن قلعه نزول فرمود
سلطان اویس این خبر شنید متحیر گردیده و از غرایب اتفاقات مقارن این حال لشکریان که بجانب گرمسیر
رفته بودند رسیدند قوتی در کرمانیان پدید آمده در چهارم ماه رجب سلطان اویس با لشکر جرار روی
بجانب بم نهاد و در اربع و عشر شهر مذکور فریقین ملاقات کرده قراولان بجنگ و جدال مشغول شدند
و امیر برک از امرای کرمان کشته شد و رعب و اضطراب بجانب کرمانیان راه یافته میرزا ابابکر
در محاربه توقف نموده مردم کرده در مقابل کمین گرفته آمدند میرزا ابابکر شبیخون آورده تا کنار چند
آمد میرزا ابابکر سپاه خویش در برابر سپاه سلطان اویس بداشت و خود با فوجی سپاه از مردان
کاردیده بانتظار چون مردکرده در هم آویزند او از کمین بیرون آید و دست برد ی نماید سلطان
اویس جاهل ازین معنی بدانجانب که فضائی داشت میل کرد و با لشکر روان شد میرزا ابابکر چون
از کمین او آگاهی یافته اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده خوف بر ضمیرش استیلا یافته
از بیم آنجا عنان برتافته تا جوفت در بسیج مکان از پی حمل خفت توقف نیافت کرمانیان شمشیر
انتقام از نیام بیرون آورده روی در سپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی با فراط کردند و چون شاهزاده
بجوفت رسید اویس و احشام مدد بو پیوستند و سلطان اویس لشکری در صحبت برادر خود روانه
جوفت گردانید و بعد از محاربه با میرزا ابابکر منهزم بازآمد سلطان اویس با لشکری آراسته
متوجه میرزا ابابکر شد بعد از تلاقی فریقین و محاربه چنین شکست بمیرزا ابابکر افتاد و شاهزاده در آن
معرکه زخمی عظیم یافته مرغ روحش از کالبد قفس کثافت بکنگره عرش پرواز نموده انا لله و انا الیه
راجعون **ذکر مخالفت اولاد میرزا عمر شیخ بعد از موافقت بحکم و ان ذو الذی یاتم و یحکم** هم نهایات
برادران بنای مودت و اساس اخوت استوار بود تا بافساد مفسدان محبت و وحدت اتحاد منتهی
و منهم بخرابی نشد که میرزا پیر محمد میرزا رستم و میرزا اسکندر را مقید گردانیده و یزد را بمعتمدی سپرده
خویش را و فرمود تا بشیراز بردند و بعمه دارو فکان توابع و مضافات یزد پیش میرزا پیر محمد آمدند
بعد عیسی قوچین دارو و قاین که ابا نمود و میرزا پیر محمد عازم اصفهان شده بشکستن بندها و تخریب
عمارت و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا رستم رنجور بود کسی بجنگ پیش نیامد و میرزا پیر محمد
از نزدیک اصفهان در عین کامرانی و ناز بجانب شیراز بازگشت و میرزا اسکندر را مقید بکوشان

خودبار شیراز بازآمده و روزی چند بفراغت گذرانیده متوجه بلاد خورستان شد چه امیر جان و بعید
برلاس و شیخ زاده و توکل که حکام آن نواحی بودند دم از عناد و مخالفت میزدند و میرزا پیر محمد از
شش فرسنگی شوشتر فرود آمده و امرا با خوان و پیشکشها بخدمت شتافتند و شرف بساطبوسی دریافتند
و بصنوف عواطف و عوارف سرافراز گشتند و شاهزاده دولتیار در شهر شوشتر دار الاماره نزول
فرموده چند روز بخرمی و نشاط گذرانیده و عازم دزپول شد و از آنجا متوجه جزیره گشت و در کنار رود چهار
دانک سرداران و روسای حشام و کرد و اعراب جزایر مصحوب سید یونس و سید عبدالله پیشکشها
و اخور فرستادند و شاهزاده مشارالیه ملک خورستان را مسخر ساخته تا سرحد بغداد شتافت و تفحص
بنابر عفونت هوا و شدت گرما رنجور شده برحمت ایزدی پیوستند و میرزا پیر محمد ملاحظه حال خود کرده
گروه عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف ساخته در آن ولایت متمدان این شاهزاده میرزا رستم از جور حوادث دوران
آستانبوسی حضرت خاقان سعید فایز شده بعنایت و عاطفت خسروانه از سایر شاهزادگان امتیاز یافت
و در باب بعضی از ارباب جرایم که ملازم او بودند شفاعت نموده ملتمس با انجاح و اضعاف مقرون افتاده
خاطرش ایمن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه دار الاماره خراسان شده و در میان طبس چند روزی
بر سبیل اختفا گذرانیده و چون زمانه خواست که با فشای آن راز زبان بگشاید در ظلمت از راه بشرخان روانه شد
و در حدود آن ولایت رسیده جمعی بدو پیوستند و میرزا اقیدو که در یزد بود متوهم شده لشکری
فراهم کشیده و پیش از آنکه احوال میرزا اسکندر بر او ظاهر شود طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی
که با او بودند متفرق شدند و شاهزاده مشارالیه تغییر وضع کرده خواست که از جیحون عبور کند بحکام
چهره که روی اتحاد تمام داشت گرگ بخت بیاران عزیمت فتح کرده در صحرا و بیابان می گشت تا کوالی اندخود
افتاد و حاکم آنجا او بسید زمان که خاقان سعید آن ولایت را بدو ارزانی داشته بود خبر داده با استقبال
شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورده و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و صورت واقعه
معروض پایه سریر اعلی گردانید میرزا اسکندر اندیشه مند می بود که از تزدوف چه روی نماید و چون
پرتو شعور حضرت خاقان برین قضیه افتاد مصحوب نوکر سید احمد شان و اجب الادعان فرستاد
که مستحفظان طرق و نقاوولان اصلا متعرض متعلقان میرزا اسکندر نگردند و بگذارند تا هر جا که خاطر
مبارکش خواهد برود و دارو فکان ولایت و کماشتگان حدود او را بدرقه داده بسلامت او را
بگذرانند و مغارشش با نیر همراه نوکر امیر مشارالیه در باب میرزا اسکندر از موقف اعلی بمیرزا پیر محمد نموده شد
بعد از تمهید مقدمات و نصایح مشفقانه و بیان فضیلت و رعایت صله رحم و انواع حکایات این نصیحت

ارابکی

در آنجا فرت شده بود که فرزند میرزا اسکندر را طلبیده بعنایت و شفقت مخصوص سازد و تا حسبه
از نواحی مملکت را باو مسلم دارد و در باب شرایط اخوت نکته نامرعی نگذارد و میرزا اسکندر چون بر
مضمون مکتوب حضرت صاحب قران اطلاع یافت با خواص خود مشورت نموده عازم فارس شد
با امید آنکه شاید برادرش علاقه اخوت ملاحظه کرده زنگ کدورت از آینه ضمیر انور بزداید و بمقتضای
لا تثریب علیکم الیوم عمل نموده از جرایم بگذرد و شفقت و رحم فرماید شب و روز مسافت و صحرا و بیابان نموده
از روی لطف می آسود تا در بیست و ششم ماه رمضان هنگام تنگ نماز شام از تنگ الله اکبر شیراز که بقسمت
متعلقان او در بیرون شهر گذاشته پیاده بشهر آمده و بخانه خواجه حسین طبیب رفت و در وقت افطار بخانه
میرزا پیر محمد خبر رسیده دست از طعام بازکشید و او را با قرام تمام طلبیده انواع تفقد و دلجوئی
بجای آورده و اسباب پادشاهی برادر مرتب داشته که در محله مورد ستان بخانه رمضان آغا که آغا
جی شاه شجاع بود بخیر و خوبی فرود آمد میرزا اسکندر با خاطر آسوده از مجلس برادر بیرون آمده در آن منزل
بسعادت و اقبال قرار گرفت **ذکر شهادت یافتن میرزاده عالی گهر میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ و جلوس**
میرزا اسکندر میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانیده با لشکر گران
متوجه تسخیر کرمان شد منازل و مراحل پیموده چون بموضع دو جاه رسید سید حسن تربت دار که شاهزاده
او را از مرتبه طبیبی بمرتبه امارت رسانیده با طایفه از اشرار صورت غدری در خاطر گذرانیده در شب
از اطراف و جوانب شاهزاده در آمدند و آن سپهر و جهاندار سلطنت را از پای در آورده نداز عهد آدم
و اشتند و نه از حلم آزرم میرزا اسکندر هم در آن ساعت از آن واقعه خطیر آگاه شده با دو فرسنگ پیش
گرفته راه شیراز در پیش گرفت و بعد از دو شبانروز بشهر رسیده با تیمور خواجه که قائم مقام میرزا پیر محمد
بود ملاقات نموده کیفیت حال بازگفت امرا که در شیراز بودند گمان بردند که این حرکت شنیع از میرزا
اسکندر واقع شده است و چون مردم از منعاقب رسیده آنچه بیان واقع بود تقریر کردند امرا و
اعیان و کلوهان فارس طلب میرزا اسکندر فرستادند که او را بر همان تربت بخانند او خود بهنگام اعمال
وداء بطرف شیراز رفته بود و در همان زمان امیر عبد الصمد بجانب یزد روان شده و باقی امرا اطاعت
و انقیاد اظهار کرده در خدمت او کمر بستند و آن ملعون نابکار بعظمت مرحمه تا مرتبطار شیراز آمده و خبر
برسر آن بی پدولت بی سعادت برافراختند و از جوانب شهر جنگ در انداختند حسین تربت دار از
دروازه مورد ستان رفته با کلو علاء الدین محمد کل گفت و جوابهای درم سکت بشنیده در آن روز از بامداد
تا وقت عصر از طرفین آنچه مکان امکان سعی و کوشش بود در امر محاربه بجای می آوردند و آخر روزی از ایدب

اصطخر در رفت و خواجه حسن این خبر شنیده پریشان حال متوجه یورت خود گشت و سایر امرا و لشکریان
میل خدمت میرزا اسکندر کردند شاهزاده فرمود که دروازه مورد ستان بگشادند و در آن شب سرداران
سپاه اعادت بخشیده بشهر در آمدند و آن غدار نابکار یعنی حسن شربت دار با چند مملوک بجانب کرمان
فرار نموده بود فدائیان را از میان بر داشتند و بر سر ایالت فارس مکنی گشت و امرا که میرزا پیر محمد
ایشان را برسم منقلای روانه کرمان گردانیده بود از استماع این واقعه از هم فرو ریختند و در عقب
یکدیگر عازم شیراز شدند از آن جمله امیر صدیق داماد حسن شربت دار گرفته و با ختو یک گوش
او را بریده و برسم نشانی پیش امیرزاده اسکندر فرستاد و بعد از آن آن ملعون برادر شیخ سعدی
فدس سره آورده بود و درانجا خدمت را آرایش زنان کرده بعضی از بروت و ریش او تراشیده
برکاو نشانده و کلاه تخته بر سرش نهاده پیش میرزا اسکندر آوردند شاهزاده از وی پرسید
که چرا قصد برادر مخدوم من کردی حسن جواب داد که اگر نسبت با تو قصدی شد نزاع الواح
بنیاد میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست او از حدقه بیرون آورد و فرمود تا او
جماق او را پلاک ساختند و سر آن مخذول را باصفهان فرستادند و تن نحسش بعد از سه روز
که افتاده بود بسوختند و مجموع امرای میرزا پیر محمد را اردوی در دروازه استیلاد میرزا اسکندر
سر نهادند الا دادار و خداوند بر ماه خود را که تو گرفته ام شاهزاده مرحوم میرزا عمر شیخ بود میرزا
نهاد امیر عبد الصمد او را گرفت و بیک ملک آغا که مخدوم او بود غارت کرد چون میرزا اسکندر
بر آن حال اطلاع یافت عبد الله و امیر عبد الکریم و خواجه محمود خوارزمی را بمحاربت یزد فرستاد
و خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنید که حادثه که در خاطر هیچکس نمیگذشت از زوال
اصفهان روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع چون
پدرش بفرمان حضرت صاحبقران بسمرقند برد او بولایت شام رفت و در این اوان از آنجا بازگشته
پیش امیر قرا یوسف آمده و ملحوظ نظر اعزاز و اکرام گشته چند روز در تبریز بعیش و عشرت گذرانیده ناگاه
باتفاق سلطان حاکم دولت قاضی احمد جهانگیر عازم اصفهان شده و میرزا عمر شیخ جدا شده
در گوشک زر بخدمت میرزا اسکندر رسیده صورت حال معروض داشت میرزا اسکندر امیر شیخ علی
و امیر کیومرث و امیر بیان در عقب امرا که بعزم جنگ بجانب یزد می رفتند فرستاد و خود روی
بدفع معتصم آورد و برد و سپاه در حوالی آنجا بهم پیوستند و بدین سبب مخالفان دلیر گشته نزدیک
نول میرزا اسکندر آمدند اما ملازمان رکاب اسکندری بنصرت و یاری حضرت داوری دود از دمان

مظفری بر آوردند مخالفان از معرکه عنان برتافتند اکثر اعیان عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شدند
سلطان معتصم شکسته و منهزم گشته بحوالی اصفهان رسید جوئی پیش آمده خواست که از جوی بجهاند شاهزاده
مردی گران بود خود را نگاه نتوانست داشت بر زمین افتاده بهادری از عقب رسیده سر او را از بدن جدا
ساخت و مشعله حیات و آتش او فرو نشست و قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه تعصب بر پیشانی بسته
بار عایا رجاره و اتک دوواتک اصفهان فرو آغاز نهاد و بدین واسطه انواع خرابی بظاهر اصفهان
راه یافت در این اثنا میرزا رستم بر رخصت خاقان سعید از جانب خراسان رسید و قاضی احمد صاعدی
با دیگر سرداران باستقبال شتافته میرزا اسکندر از استماع این خبر یافت امیر عبد الصمد را که از یزد بر و خلاص
شده بود بدرزینه فرستاد و دیگر از امرا ساخت جوفاو خان روان گردانید و چون عازم شیراز شد
جمعی از امرای میرزا اسکندر صدیق و کیومرث و بیان قوربا بایشان رسیده جنگ کردند میرزا اسکندر
بر ایشان غالب آمده امیر جلبان شاه با ایشان پیوست و دیگران گریخته راه خراسان پیش گرفتند و چون بآنجا
رسیدند میرزا رستم را تحریک نمودند تا اجازت خواسته بعراق آمد چنانچه مذکور شد و ایشان نیز همراه بودند
و امرای میرزا اسکندر که پیش از این بجانب یزد رفته بمحاصره اشتغال داشتند عاقبت در آن باب مبالغه
نمودند تا یزدیان تنگ آمده امیر عبد الصمد را از حبس بیرون آوردند و بجهت التماس صلح پیش میرزا اسکندر
فرستادند و طاهر را بر گذاشته و میان طاهره کوتوال قلعه یزد که سردار یزدیان بود و امیر نام تجمعی دید
آمده و امیر دیگر طاهر را در قلعه قائم مقام خود ساخته و خود بسببی از اسباب بیرون رفت طاهر امرای
میرزا اسکندر که بمحاصره آمده بودند خبر فرستاد که عرصه خالیست فرصت یافته شهر و امرا الجام یزد در قلعه
ریختند و جمعی کثیر از اهل قلعه بقتل رسانیدند و میرزا اسکندر از فتح یزد آگاهی یافته امیر یوسف جلیل را بحکومت
آنجا نصب فرمود و چون میرزا اسکندر بر مملکت فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی
بخراسان پیش خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد از واقعه جانسوز برادر سعید شهید شاه پیر محمد حال
رعایا بر امور مملکت داری شروع نموده شد و مهمات فی الجمله نظام و انتظامی گرفت اکنون التماس آنکه از
برادران هر کرا مصلحت دانند تا بعراق فرمایند تا همه معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید رقم
بنام شاهزاده جوانبخت میرزا بایقرا کشیده او را بطبل و علم و سایر اسباب پادشاهی معزز و محترم ساخته
روانه عراق عجم گردانیده و بمیرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سبحانی آثار بزرگوار نامدار
جهانبانی رسانیده و آن منصب عالی از انصاف یا خلاف رسیده چنانچه اکنون مقالید امور دینی و ملکی که تختگاه
سلیمان علیه السلام موسوم است بآن عزیز امتثال یافته . بمقتضای لئن شکرتم لازیدنکم . شکر منعم حقائق و شرایع

واجب است بجای باید آورد تا موجب مزید دولت و نعمت گردد و مضمون مسند عهد کیفیت را ملاحظه
کرده نیاز التماس او میرزا بایقرا که آثار رشد و نجابت از ناصیه او ظاهر و لایح بود با تصویب روانه گردانیدیم
و طبیعه آنکه طریق محافظت مسلوک دارد تا عقد الفت انتظام گیرد و امور موافقت التیام پذیرد و لله الحمد
والمنه که آن سعادتمند از امثال این وصایا مستغنیست رجا واثق که برادران و خویشاوندان را در ظل رافت و شفقت
خویش جای دهد که اهم مهمی در ثبات دولت و بقای سلطنت از عظیم دارد و طریق مکاتبات مسلوک داشته
ابواب مراسلات مفتوح دارند و آرزوئی که باشد اعلام نماید تا در اتمام آن لوازم اهتمام مبذول
افتد و باجابت موصول گردد
ذکر محاربه میرزا رستم و میرزا اسکندر و رفتن میرزا رستم پیش قرا یوسف از
گروش پنج شنبه
میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمود اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم
گماشت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان کرد ایشان بطرف ورزنه رفته قلعه
مضبوط ساختند میرزا رستم از این صورت آگاهی یافته با لشکر متوجه آن صوب شده محاصره قلعه اشتغال نمود
و چون بر این شعور میرزا اسکندر بر این خبر یافت امیر تولک و امیر یوسف جلیل را با فوجی از لشکریان بمدد محصوران
فرستاد میرزا رستم پناه بشهر برد و برادر خود میرزا بایقرا که در آن نزدیکی بعراق آمده ملتفت بسیار نموده
با خود یار ساخت و باتفاق محاصره نمودند در این اثنا آگاه خبر آمد که میرزا اسکندر بقصد رزم میرزا
رستم متوجه اصفهان شده میرزا اسکندر نیز متوجه آن صوب گشت میرزا رستم سه فرسنگ استقبال نموده
و آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر بهم رسیدند بعد از ساعتی که از جانبین مجادله نمودند میرزا اسکندر رکاب
آنجا نزول فرموده در آن اوقات میرزا اسمعیل سلطان با ده هزار سوار موجب فرمان حضرت خاقان
سعید بعراق آمده بود چنانچه در قضایای سمرقند گفت آمدن میرزا اسمعیل سلطان پیش آنحضرت و رفتن او بجانب
عراق در این اوراق مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی و بقول میرزا رستم از آنجانب استمداد نموده میرزا اسمعیل
سلطان بعزم مصالحه برادران بجانب اصفهان روان شد و هر چند کسان فرستاد و از میرزا اسکندر التماس
صلح نمود جمعیت نداد میرزا اسکندر از جانب اصفهان مقام داشت و میرزا اسمعیل سلطان از طرف دیگر نشد
در آمده و در آن ایام از جانبین محاربات قوی بظهور پیوست و هم بخرابی آن شد که در اصفهان عسرت و غلا
عظیم روی نمود و از قحط و جدان اسباب قوت مردم امور دینی متعذر گشت میرزا رستم بضرورت ولایت
گذاشته روی باردوی قرا یوسف نهاد و میرزا اسمعیل پای تجلد فشرده در شهر توقف نمود و میرزا اسکندر بمخیان
بر سر نزاع بود و جدال می نمود در این اثنا طایفه از لشکر گرد و شول بر حسب میرزا اسکندر بازگشتند و خدمتش
بزرگ محاصره کرده بجانب شیراز در حرکت آمده و خلق اصفهان بسلا غلا بمرتبه گرفتار شدند که اطلاق لفظ قحط از

اعاطه آن عاجز گشت گویند که در ایام محاصره اصفهان میرزا اسمعیل بر فالیز درویشی رسید که در شهر آب
چاه مزروع گردانیده بود و درویش خربزه آورده وظایف خدمت بتقدیم رسانید میرزا اسمعیل فرمود که تحفه
لایق تر از این در مدت العمر ندیده ام و بواسطه شدت جوع از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را
معروض خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون بنواحی تبریز رسید امیر قرا یوسف قرب ده فرسنگ
استقبال نمود و با عزاز و احترام هر چه تمامتر او را بشهر در آورده بترتیب طویهای عظیم فرمان داد و دوازده
وظایف مروت و ضیافت بود بجای آورد و میرزا رستم پیشکشهای لایق گذرانید و از برای
نزول شاهزاده سرای خواجه محمد محور که بهترا ماکن تبریز بود تعیین کردند و فراخور ایشان جهانی و ما یحتاج
هر روزه مقرر گشت و میرزا رستم او را بر تسخیر مملکت عراق ترغیب می نمود قرا یوسف در جواب می گفت
که در عراق عجم زیاده حاصلی نیست مال فراوان و اسباب تجمل در ولایت شام و روم و تسخیر آن
دو مملکت بسهولت میسر شود و از ولایتی که در تصرف ماست مثل مراغه و اردبیل و نخجوان هر کدام که
خواهی سیورغال شاهزاده سازیم تا ملازمان آن جناب از انجا یراق بقاعده گرفته بسبیل اتفاق ای رو
جلادت بجانب دیار شام نهیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم روی آریم چون میرزا رستم تعلق تمام باصفهان
بود همچنان در توجه بآن صوب اصرار می نمود آخر الامر قرا یوسف طایفه از ترکمانان را فرمان داد که در
رکاب میرزا رستم باشند و پسر خود میرزا اسپند را پیش قرا یوسف بگذاشت و چون روی توجه باصفهان نهاد
امیر قرا یوسف امیرزاده عمارا تعظیم تمام کرده هنگام بازگشت او را بر همه کس مقدم می نشاندند و در اثنای راه
ترا که میرزا رستم را گذاشته بگریختند میرزا رستم با خواص خویش عازم اصفهان شد خواجه احمد صاعدی
که صاحب اختیار آن مملکت بود با سایر اشراف و اعیان عراق رسم استقبال بجای آوردند و میرزا رستم را
بشهر در آوردند و بعد از قرب دو ماه در اصفهان کامران و کامکار روزگار گذرانید و چون خواجه احمد صاعدی
بخلاف رای شاهزاده در فیصل قضایا مدخل می نمود میرزا رستم از قتل او با خواص و مقربان مشورت فرمود
که چند روز گشت و خواجه مبارکباد خواهد آمد در آن زمان کار او باتمام باید رسانید موجب مقرر روز معین بهم خواجه را
آخر ساختند اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزا رستم دل دگرگون کردند و میرزا رستم تاب مقاومت
نیاورده عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع و عشرین و ثمانمائه بپای بوس حضرت خاقان سعید
مستسعد گشت و با نواع انعامات و ترتیبات اختصاص یافت و آنحضرت آنچه مایحتاج شاهزاده و سپاه او
بود با او ارزانی داشت و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر در فارس و عراق عجم فرمانفرمای
علی الاطلاق شد و شهر قم را مسخر گردانیده باصفهان رفت و کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده و دار الملک

سلطان ملکشاه را تخت گاه ساخت **ذکر مقید شدن علاء الدوله پسر سلطان احمد و تغاری که میان قرا یوسف**
و سلطان پدید آمد و انتهای دولت خاندان ایلکانی و انقراض ایام حیات سلطانی و در زمانی که امرای عراق
از سمرقند مراجعت کرده به آذربایجان میرفتند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد جلایر برادر خود حاکم سلطانیه
گاه و بیگاه پیش او مجتمع میشدند اما او از بابت شوکتی و مکنتی نبود و چون بحوالی استراباد رسیدند علاء الدوله
قاصدی در خفیه پیش پیر بداق شاه حاکم آنجا فرستاد که اینجانب که عازم ولایت آذربایجان شده و از نقود
و اجناس و جواهر فراوان همراه دارند قوت طایفه پیر بداق شاه در حرکت آمد و با لشکری بسر راه ایشان
رفت طایفه از آنجاست که گذشته با اهل و عیال بیرون رفتند و علاء الدوله پیش پیر بداق شاه رفت چه خود
انشاء و حضرت صاحب قران منصور خواهر علاء الدوله که دختر سلطان احمد جلایر بوده باشد پیر بداق شاه
در حباله نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استراباد بخلاکت روزگار گذرانید و چند وقت عازم
بود آخر الامر امرای عراق بعرض رسانیدند که مصلحت آنست که علاء الدوله پیش خود طلبیده بگوید
که میان ما و پدر تو مبانی بهمان بوده و بخلاف ایشان ... و با یکدیگر در مقام مخاصمه و دوری باشند
گر تو ... و فرصت گرفتاری صلاح چنان می نماید که مدتی مبادرت نمایی در بهاره که به تبریز روی
کار از دول و او باش آنجا پیش توجه خواهند گشت و آن معنی موجب فتنه خواهد شد امیر قرا یوسف
علاء الدوله را در آغوش کشیده و اسب و جامه و سلاح داده گسیل کرد و خود بجانب خوی روانه شد سلطان
شاه و چون از ارزن الروم قرا یوسف بیرون آمد با خواص جمعی تمام از آنجا که همراه او بود متوجه تبریز گشت و چون
بدانجا رسیده طایفه از ارباب شرارت پیش او جمع آمدند حاجی کوچک رکابدار که از قبل قرا یوسف
حاکم تبریز بود این معنی شنیده فی الحال سوار شده پیش علاء الدوله رفت و گفت فرمان پادشاه چنان
بود که تو به تبریز بیایی چرا مرتکب خلاف امر شده علاء الدوله جواب ناملایم گفت حاجی او را بند کرده
پیش قرا یوسف فرستاد خدمتش از جوانب علاء الدوله در غضب رفته او را بقلعه عادل جوز فرستاد
و فرمود که در چاه زندان قلعه شاهزاده را مضبوط نگاه دارند و در اثنای این اوقات سلطان احمد که
تمام در استحکام قلعه بغداد سعی می نمود و مال فراوان در آن اوان در دست او افتاده در عمارت مدینه السلام
صرف میکرد و بیان این سخن آنست که در وقت توجه حضرت صاحب قران منصور بجانب بغداد او بسیاری
از زر نقد و طلاء و جواهر او در صندوقها نهاده بمعاونت معتمدان خویش بموضعی که هیچکس گمان آنجا نمی برد
نهان کرده و در ... که بدار السلام آمد آن ... آورده شهر را از آنکه مختصر ساخت و خندقی عمیق در پیرامن او
فرمود تا حفر کردند چنانکه آب از شط بخندق می آمد و باز بشط متصل میشد و چون از عمارت برج و باروی بغداد

بپرداخت

باز پرداخت رسولان پیش قرا یوسف و پیر بداق فرستاد با تحف و هدایا و در باب پسرش علاء الدین که
محبوس بود سخن گفت و پیغام داد که در بهار آینده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد در ییلاق
همدان اتفاق نزول خواهد افتاد قرا یوسف را ... در خواست سلطان احمد سلطان علاء الدین موافق
مزاج نیفتاد و از مقام توجه به همدان نیز ... گشت و گفت میان ما و او چنان واقع شده که قصد مملکت
یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمی کنم اگر او مرتکب این امر ناپسندیده میشود حاکمست و این نوبت ... سلطان را از او
اخراجی کرده و چون بهار شد قرا یوسف را میل ییلاق ... و ... حرکت نموده در ظل ایالت او مجتمع شده
و بضبط آن ولایت مشغول شده ... عادل جوز رفت و از آنطرف سلطان احمد با جمعی و احشام
تمام به ییلاق همدان آمد و همدان بتصرف گماشتگان بسطام جاگیر بود ایشان در قلعه متحصن شدند و سلطان احمد
تابستان در آنجا گذرانیده ... و قوشون مکمل و آراسته متوجه سلطانیه شد و در قلعه سلطانیه معصوم برادر بسطام
حاکم بود سلطان ... روز آنرا محاصره کرد و کاری از پیش نرفت سلطان احمد کسان پیش معصوم فرستاده
او را بعنایت و عاطفت پادشاهانه نوید داد و معصوم بدان سخن التفات نکرد سلطان گفت صبر باید کرد تا ...
پیش آید مقارن این حال خبر رسید که اویس ... که در بغداد او امیرزاده سلطان موصوف شده بعضی معتمدان خود
مملکت را در نظر او جلوه داده اند و خدمتش شیفته ... گشته سلطان از مجال توقف غافل و عازم دار السلام
شد و چون بدان حدود رسید مجدد جمعیت مخالفان از هم فرو ریخت و اویس مذکور در شب که خبر ... فتنه
و خفا بود گرفتار شد و در این زمان که سلطان از سلطانیه باز گشته به بغداد رفت و امیر قرا یوسف با لشکر
گران متوجه بغداد شد پسر خود شاه محمد که ارشد اولاد او بود جهت محافظت در آذربایجان بگذاشت و سلطان
احمد چون قرا یوسف را ... و مردم از لات و ترکمه که بر سر از محاربت قرا یوسف کشیده بود
و سپاه عراق عرب و احشام کردستان و لرستان و دیگر ممالک گرد آورده لشکری گرد و پیش
... از بغداد به همدان آمد و از آنجا متوجه تبریز گشت شاه محمد پسر قرا یوسف از او جان بخوی رفت
و سلطان احمد با تجمل و زینتی تمام در غره ... ماه شهر تبریز در آمد که ... در تحریر افتاده که
قریب صد قطار شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و احمال و اثقال او می کشیدند و جلهای اسپان و زین
و استران ... شاهی بود و ... از اسب بر رسم کوتل همه بار جهای زر و لجام مرصع پیش
او می دوانیدند و بر بالای ترکش چتر زربفت مرصع داشته بودند و هر یکی از غلامان ... بر سر چتر ... داده
مقابل ... مصوری در دهان مرصع ... کرده و امرای غلام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و در عقب
ایشان ترکمانان و صاحب منصبان که ملازم بودند با جامهای زربفت و هر یک نوعی از سلاح در دست گرفته

می کشیدند و بر دست راست سلطان ... آغا که صاحب اختیار مملکت بود قدم بر خاک می نهاد
و بر دست چپ بغداد او آغا نیز پیاده میرفت و از پیش و قفای سلطان مقدار یک تیر پرتاب هیچ سوار نبود
و در آن روز شهر را آیین بستند و انواع آرایش بتقدیم رسانیده بودند و هر چند قدم که رفتی زر سرخ
و نقره سفید همه مسکوک بر سر او می پاشیدند و هر چند گام که اسب او می نهاد پاندازهای حبشی بر زمین میگسترد
و سلطان لعلی بر تاج داشت که دیده ها از نظاره او خیرگی میکرد و درین آیین و حشمت سلطان احمد در دولتخانه
تبریز نزول فرموده و جمعی از امرا که در عقب شاه محمد ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی خوی بدو رسیدند و
بعد از کوشش فراوان هر دو گروه دست از محاربه باز داشته بجایی که مقصد ایشان بود رفتند و چون
قرا یوسف ... پیر طهرتن و مردم ارزنجان بدانجا رسید خلق الکه در تسلیم شهر تعللی مینمودند و از
آن داشتند که قرا یوسف شهر را بولد طهرتن تسلیم داشته باز گردد قرا یوسف بدین معنی راضی شده آغاز
محاصره کرد عاقبت سادات و موالی و اعیان و اشراف ارزنجان بیرون آمده شهر تسلیم نمودند و خطبه
و سکه بنام ... خان موشح گشت و آن دیار با توابع و لواحق بر رسم سیورغال قرا یوسف ... خویش
... کرد و ... سپاهی گری بجانب مقصد او بود ارزانی داشت و چون چند روزی از فتح ارزنجان گذشت
خبر استیلای سلطان احمد بر ممالک آذربایجان شیوع یافت امرا و اعیان سپاه و مقربان درگاه را
جمع آورده در باب صلاح و جنگ با ایشان مشورت فرمود همگنان بر محاربه قرا یوسف با سلطان احمد
اتفاق کردند و ... خویش سوگندهای غلیظ بر زبان راندند و قرا یوسف همه را بوعدهای جمیل خوش دلی
داده و مقرر شد که ... از ارزنجان روان شده مسافت پیموده بصحرایی که قریب بشنب
غازان بود و سلطان احمد در آنجا اقامت نموده بود رسیدند و در آن منزل فرود آمده بتهیه اسباب
مقابله و مقاتله مشغول شدند و صباح روز آدینه قرا یوسف از یورت خود بیرون آمده سوار شده و میمنه
و میسره و قلب و جناح آراسته روی به شنب غازان نهاد و سلطان احمد نیز با غازیان لشکر متوجه او
گشت بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شده و از طرفین خلق بسیار بقتل رسیدند عاقبت ترکمانان غالب
آمده لشکر سلطان روی بانهزام نهادند و باطراف و جوانب پراگنده گشتند سلطان احمد در معرکه تنها
با چهار غلام ... و در وقت فرار ترکانی مجهول او را رسیده تا دانسته دو ضرب زده سلطان را از اسب
بینداخت و سلاح و جامهای جنسی پادشاهانه گرفته او را بگذاشت و سلطان بسوراخی که آب باغی از آنجا
بیرون می آمد در رفت و از غایت وحشت همانجا نشست تا چند که کسی از عقب او می آمد ...
پیر از شهر بیرون آمده بر بالای درخت جوز رفته نظاره جنگ می کرد و در آن حال که سلطان گمراه روی از

سو که گذر نهاده داشت که را که پادشاه عالی مرتبت است از درخت بر زمین آمده و پیش سوراخ رفت و با او گفت
که ای پادشاه عالم این چه حالت است سلطان گفت خاموش شو و سر را فاش مکن که مردمان درین شهر ...
چون شب شود بروم و زر و جواهر پایان ... که در بغداد ... رسم ملوک
بعقوبه را برسم سیورغال تو ارزانی دارم و برین جمله عهد بسته پیر پیش ... رفت و آن عجوزه که ...
... و از ... بر آمد و ... پیر زن صورت حال در میان
نهاد عجوزه ... شوهر را گفت که میانه ما و بغداد و بعقوبه مسافتی بعید است و حالیا نفعی عاید ...
بهتر آنست که چون شب شود مردم پیش سلطان جمع شوند دیگر ... ملاقات است ...
از دوام با ... پشیمانی سود ندارد و اکنون مصلحت چنان می نماید که پیش قرا یوسف روی و کیفیت حال
باز نموده ... افتاده متوجه درگاه پادشاه شد و در آن زمان امیر
... سلطان را جمع آورده بود و از ایشان تفحص میکرد که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند اسب
با خود برده باشد و چند دیگر در دست سپاه ما افتاده باشند ناگاه پیر ... بمجلس قرا یوسف در آمد
و گفت این چه تفحص است سلطان احمد باشد قرا یوسف گفت این چه بخت باید که او چند فرسخ راه قطع کرده باشد
... و ... خود اصرار نموده عرضه داشت که معتمدان خود را همراه ... تا سلطان را بسپارم قرا یوسف
مردم اعتمادی خویش ... شیخ ... و ... و محمود ... همراه ... روان کرد
ایشان روان شده سلطان را از آن سوراخ بیرون آوردند و سلطان را ... بود ... در
... طایفه ... پیش ... سوار کرده بمجلس قرا یوسف
رسانیدند امیر قرا یوسف ... و سلطان را ... خویش نشاند و زبان عتاب گشاده با سلطان خطاب
کرد که ... بر قول و فعل تو اعتماد نیست ... سوگند خوردی که قصد من و مملکت من
نکنی و خلاف کردی و ... که در دل داشت اظهار فرمود و حرکات ناشایستی که از ایام گذشته
تا غایت از وی صادر شده بود باز نمود بعد از آن او را از مجلس برخیزانیده ... پیش ...
... خان در آمده ... امرا و اعیان با سلطان گفتند که ... خان میرسد و ...
آذربایجان باسم ... خان ... و تکلف کردند که سلطان آن ... خود نوشت ...
... شاه محمد را در ممالک آذربایجان گذاشته بودم تو آمدی و ... از دست او انتزاع کردی اکنون ...
خود بغداد را ... باید داد و فرمودند که نشانی دیگر در آن باب ... در قلم آورد و مضمون آنکه ...
... انعام الله تعالی که در بغداد ... قلعه ... بغداد را ...

الدین شاه محمد بهادر ارزانی داشتیم می باید که چون از توجه او آگاه شوند فی الحال با رای و لشکر باستقبال بیرون آیند
و خجاج قلاع و خزاین با او سپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانیده خدمتش را بقدم اطاعت و انقیاد تلقی
نمایند و چون سلطان احمد از نوشتن این منشور فارغ شد قرایوسف و امرا هم دران مجلس جا بنقی کرده شاه محمد را امر ز
والسلام فرمودند و امرا اورات و سرخیلان اعراب و غیره که درین جنگ اسیر شده بودند امان داده
در رکاب شاه محمد روان کردند و قرایوسف با سلطان احمد گفت با وجود آنکه نقض عهد روا داشتی و بقصد جان
و مال من لشکر کشیدی من ترا نمی کشم اما بسطام روی بسلطان آورده گفت که خاندان سلطان اویس تو خراب
کردی و بازماندگان دولت او را کشتی و از هیچ کاری که لایق باشد عار نشد و ما نخواهیم که ترا بکشیم امر
قرایوسف را بغیرت ... از جای خود برخاست و شمشیر از میان برکشید و پیش قرایوسف افتاد و گفت
حیات این شخص موجب فتنه و فساد است اگر او را زنده گذاری هزار فتنه روی نماید و نزد عقلا عدم او بر وجود
رجحان دارد و امرای عراق متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد بهیچ وجه مصلحت نیست آنگاه شاه
صادق جواب داد که نجات اعدا اگر هر کس بجز در لشکر من باشد و غدر بر خاطرم خطور نخواهد یافت
من سوگند خورده ام که قصد او نکنم و اصلا بخلاف سوگند خود عمل نخواهم کرد بسطام معروض داشت که خداوند
خون ناحق این شخص کرده است و خصمان حاضرند اگر تو قصد او نکنی جواب هم تحسین قرایوسف ساکت شد امرای
عراق ستلمش را گفتند که سلطان برادرت قاضی شیخ علی که پدرت او را برد و خواجه جعفر تبریزی عرضه داشت که
سلطان برادر مرا ناحق کشته است و بسطام بر صدق مقال او گواهی داد و از بسیاری مبالغه خواقان امر
قرایوسف بقتل سلطان احمد استان شد و خواجه جعفر و چند کس دیگر بجانب ستلمش رفتند و سلطان احمد بخفیه
پاک ساختند روز دیگر امرا بخدمت قرایوسف رفتند و بسطام بعرض رسانید با آنکه سلطان احمد دیروز
بعدم فرستاده ایم اوباش ... بگویند که سلطان زنده است و چندان مبالغه می کنند که ممکن
فتنه روی نماید قرایوسف بسطام را گفت که تدبیر این اشکال امور منوط برای تست بسطام فرمود که نعش
سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کججی نهادند و صوفی سیاه را او پوشیدند و اهل تبریز دو تا سه روز آمده
سلطان را بدان حال بدیدند و بدین تدبیر آن گفتگو تسکین یافت و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در
جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شربت چشیدند و سلطان علاء الدوله را که در قلعه محبوس داشته بودند
بموجب فرمودهٔ قرایوسف براه عدم فرستادند و سلطان احمد را بتجهیز و تکفین کرده در عمارت دمشقیه
در پای برادرش سلطان حسین که بتیغ غدر او کشته شده بود مدفون ساختند و بجاهای آفات و
مکافات در بسیاری از اوقات ظالمان هم درین عالم بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار میشوند و چون خبر

واقعه

واقعهٔ سلطان احمد بمسامع علیهٔ حضرت شاهرخی رسید از خواجه عبد القادر گویند که چند سال در خدمت سلطان احمد
بسر برده بود و در باب قتیل دولت خود این رباعی گفته و در سلک انتظام داده و بعرض خاقان سعید رسانید
رباعی عبد القادر دیده و مردم خون ریز ۞ با دور سپهر فتنه های ستیز ۞ کان جور سپهر و سرور ناگاه ۞
تاریخ وفات گشت مقتد تبریز ۞ اما شاهزاده شاه محمد ولد قرایوسف خان بود که بعد از قطع مسافت دار السلام
بغداد از کمال و شش ماه که اولاد صغار سلطان احمد محاصره کرد و ایشان در شب کشتیها نشسته و رفتند و او شهر
را بگرفت و در تمامت عراق عرب استیلا یافت و دران مملکت به تنها حکومت کرده لشکر فراوان جمع
آورده و مال بیکران اندوخت و خطبه و سکه بنام خویش مروج ساخت و دیگر پیش پدر نیامد و قرایوسف نیز نوعی
او نکرد **ذکر توجه بار دیگر از خراسان و عزیمت حضرت خاقان سعید بجانب سیستان تا بعد از عصیان شاهزادگان** در شهور
سنه احدی و عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید بر توالی التفات بر اولاد و امجاد انداخته فرمان داد تا اسباب
طوی بعظمت ترتیب دادند و موضع باغ شهر را که قریب بقلعهٔ اختیار الدین در نفس هراة واقع است از آلتش
داده و شست شاهزادگان غیاث الدین بایسنغر و جلال الدین محمد جوکی بهادر را بشت خان مقدم رسانیدند
و درین اثنا خبر رسید که میرزا ابا بکر از کرمان بسیستان آمده و شاه قطب الدین والی آن ولایت دم از مخالفت ... زده
او میزند و بعضی را از شرفای خاقان سعید میداند تا حوم شهریار جمشید قدر روده و فرمان لشکرها
فرستاد و اعلام ظفر و جام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون رایات
نصرت شعار بقصبهٔ اسفزار رسید رجب شاه و خاقان کامکار بهادران جلادت شعار در قلعهای داود و کاه دز
بر و خودهای مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو بنوخنگاه حاضر گشتند و جنود ظفر پناه از اسفزار روان
گشتند والی آنجا شاه اسکندر نیالیکین بصیانت قلعه و ذخیره فراوان و مرد اهل سیستان مغرور شده سر
مخالفت در سر کشیده و بپای اطاعت پیش نیامده چون کوکب منصور مانند قضای مبرم بر نظام قلعه نزول کرده هزار
مرد جلد از مردم فراه با شاه اسکندر در حصار بودند بهادران سیستان مثل محمود مسند و بوقا و محمود
شمس و محمود سپه سالار و غیرهم با ایشان متفق بار و مجموع دلاوران آن سرزمین است بر دیوار حصار بهاده
بایستادند و جمعی از سپاه فیروزی اثر مثل محمود شاه تکودری و یوسف قرانی و خداداد و سرداران دیگر
حمله کردند و از دیوارها گذشته پیاده میان ما می در آمدند مبارزان جانبین در هم آویخته گرز و شمشیر در یکدگر
بگشتند و مخالفان چون دست برد لشکر قیامت اثر مشاهده کردند فرار کرده در قلعه خزیدند ارکان دولت
و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و نقب اهتمام تمام نمودند نقب بعهدهٔ امیر شاه ملک بود و یکی بعهدهٔ
امیر مضراب و یکی بعهدهٔ امیر ترخان و یکی بعهدهٔ امیر حسن صوفی ترخان و یکی بعهدهٔ فرخ شیخ و یکی بعهدهٔ امیر سید علی

ترخان و دیگری با میر یوسف خواجه و امیر تکه و مولانا ابراهیم صدر و یکی با میر خداوند شاه و دیگری با میر
موسی و شیخ شرف و طایفه از سرداران سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب حصار خندقی می کندند و نقب
پیش میبردند و مردم قلعه سر کوششهای بهادرانه می نمودند و مدت ده شبانه روز آتش رزم و پیکار افروخته
اهل حصار و قلعه چون علامات دولت و اقبال بر چهره حال لشکر نصرت مآل مشاهده کردند جز اطاعت
و انقیاد چاره ندیدند اسکندر نیالیکین و پهلوان شمس دراز و سایر سرکشان قلعه از ذروهٔ تکبر بحضیض تضرع آمدند
امیر شاه ملک را شفیع ساختند و امیر شاه ملک بحر عجز و بیچارگی ایشان در پایه سریر اعلی معروض
داشته التماس بخشش نمود ملتمس او بانجاح اقران یافته شاه اسکندر با سرداران قلعه بخدمت شتافتند
و ارباب جرایم بمراحم و عواطف خسروانه اختصاص یافتند چون خسرو جهانگشا از فتح قلعه فراه فارغ
شد رایات فتح آیت بجانب حصار اوک برافراخت و پهلوان شمس دراز مجدداً خلعت پوشیده با معارف
سیستان برسم رسالت پیش شاه قطب الدین فرستاد و او را ترغیب و تحریص بر موافقت و معاودت
نمود و از منازعت و مخالفت ترهیب و تحذیر فرمود پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه
عالم پناه آید جز عنایات و عاطفت در بارهٔ او بظهور نخواهد پیوست ... اگر ما قصد
جان و مال و ملک او داریم و اگر نصیحت ما را بسمع رضا اصغا نماید و از خواب غفلت بیدار گردد شاه
امری نسبت بسپاهی و رعیت آن ولایات از کمی جنبش آید که در شریعت معدلت جایز نباشد و چون
انکار عزیمت سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار اوک را مرکز وار در میان گرفتند و اهل قلعه در
مقام ممانعت و مدافعت استوار بایستادند و از جانبین جنگ پیوسته شد لشکر منصور آب از آن نهر
گرفتند و ارباب قلعه آب چاه روزگاری گذرانیدند و چاه جویان نقب زده آب چاه از دست ایشان
نیز گرفتند شاه نصرت که بمهمات حصار و مردان کارزار غرور داشت ... برزمین
نهاده و از سر عجز امان طلبید حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول داشته لشکر از پای دیوار حصار بازخواند
و دربارهٔ شاه نصرت عنایت و عاطفت ارزانی داشت و امثال ایشان قلاع دیگر که دران نزدیکی بود دیده دست
در دامن سیستان زده امان یافتند و چون آن ولایات مسخر و مفتوح شد موکب همایون از جنبش آمده
بسر منزل نزول لشکر نصرت شعار گشت شاه قطب الدین با آنکه خود بیانه کس نیز نفرستاد آتش خشم جهان
تا بفلک اثیر کشید و لشکریان را فرمان داد که بندهای سیستان که از عهد رستم بازبسته بود شکستند
و همه را ویران ساختند دست نهب و غارت در آن ولایات برآوردند و از مواضع و مزارع اثر نگذاشتند
با وجود آنکه دران ملک غله بسیار می باشد در اندک زمانی دود قحط از دودمان برآمد و غرامی بسیار از آن

لشکریان

لشکریان و ان و بار صد و ردیف و میرزا رستم در آن ولایات از عراق آمده بود و امیر مضراب بر حسب فرمان بر
ولایات در رفت و هم طریق سلوک داشتند و چون آثار بی خیانتی در آن ولایت بر منصه ظهور رسید کو
عزمی بران مقصور بود حضرت خاقان سعید عزم مراجعت فرمود و ایالت ولایات فراه و شاه اسکندر نیالیکین
که آثار مردانگی و انوار فرزانگی از ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و در سلخ شعبان دار السلطنت هراة
از وجود خجسته ورود آنحضرت رشک سپهر کبود گشت درین اثنا ایلچیان پادشاه ختای رسیده و ایلک
خان تعزیت حضرت خاقان صاحب قران رسانیدند و بصنوف نوازش و عنایات مخصوص گشتند
ذکر امیرزاده خلیل سلطان و شرح اختلال حال و اسباب آن علی سبیل التعجیل بر ضمایر خردمندان بصیرت
و هوشمندان صافی ضمیر پوشیده و مستور نماند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ارجمند
شهریاری و عروج بر معارج جهانداری بی سابقه عنایت ربانی و مقارنه تایید سبحانی خیالیست محال و باطل اما
بحاصل هر که بخاطر گذرانیده که بقای آن بمجرد کثرت رجال و بسیاری اموال بی ارادهٔ ملک ذو الجلال میسر
میشود تصوری باشد دور از صواب و پنداری بود بحقیقت تر از سراب از اسباب شوکت و جهانبانی و عظمت
گنج و ملک ستانی که میرزا خلیل از دست داده از بدو ابگاه افسر و تخت مشکل که هیچ ملکی را میسر شده باشد
در زمان ارتحال و انتقال حضرت صاحب قران بمحال دار القرار اکثر امرای نامدار و نوئینان عالیمقدار که در
تاشکند با او بودند با لشکر فیروزی اثر در ظل رایت او مجتمع شدند و چون در آنجا و از اولاد و امجاد
حضرت صاحب قران بحسب سن از و بزرگتری نبود حضرت او بپادشاهی برداشتند و جمهور امرا و طبقات
حشم در رکاب او عازم سمرقند شدند و چون بحوالی آن بلده رسیدند اصول و اعیان امرای نامدار
صاحب اختیار که محافظت خزاین و خزان تعلق بایشان میداشت مانند ارباب عمائم بر رسم استقبال
شتافتند و مقالید و مفاتیح ... شاهزاده نمودند چنانچه ... گشته و دران
ایوان شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون نبود و از هفت اقلیم عالم اکابر و اشراف و علما
و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا جمع آمده بودند و
خزاین خسروان نامدار و سلاطین ذوی الاقتدار از آفاق تا اقصی بلاد روم و از هند و ختا تا نهایت
شام و آن مرز و بوم ... و دولت ... با بیابان روس و جرکس و بلغار و فرنگ و دیگر ممالک
و امتعه و نفایس و پیشکشهای ملوک و حکام از جا و کفر و بلاد اسلام بانجا انتقال یافته بود چندان نقره ابیض و طلای
احمر و اوانی مرصع و جواهر نفیس و امتعه ثمینه و تجملات پادشاهی از جبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
و نیزه و کمان و سیف و سنان در خزینه موجود بود که مرکز فکر ... آن در خیال نمی گنجید و بدون ... گشته در

منجمله فاروق در باده و مال و منال بی وشش سانه ممالک محروسه ضمیمه آن شده و با وجود تخت و کلاه جهانبانی با این همه اسباب آماده و حشم و خدم فراوان از سوار و پیاده و بی تکلف جنگ و مشقت حرب و منت سپاهی ناگهان بدست میرزا خلیل سلطان افتاد و در اندک زمانی برنسیج بازیچه داده و شاهزاده مشارالیه دست تلف و اسراف برگشاده چهار سال از آن زر و زیور و گنج و گوهر آنچه گذاشت دونان که شایسته آنچه نثار بودند هر یک نثاری برده و دیگران که هر یک مستحق چند نان بودند در آرزوی یک نان می مردند اگرچه اموال را انگاشتی واد که هم ایشان سبب زوال و انتقال ملک و اقبال او شدند و از جمله آنچه ارباب دولت و اصحاب نخوت را از ارتکاب آن اجتناب واجب است شاهزاده از آن احتراز نموده یکی آن بود که دو نان را برکشیده و هر یک امارت رسانید از وظایف آن ناجیه شدند هم خاطر امرای نامدار ازین حرکت نارسنده و رنجیده و هم دیو غرور در دماغ آن ناکسان آشیان کرده و آخر علت انتقال دولت میرزا خلیل سلطان آن بود که او را اخالجه پیش ذکر یافت یکی از امرای امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام تعلق خاطری پیدا شده و نهان از حضرت صاحبقران او را در نکاح آورده مدتی جوان زده و در پس و هم از وصال او حظی یافت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسید یکبار شیفته گنج غنج و دلال او شده عنان تمالک و تماسک از دست شفقتی شاه در روی و خاطر حسن صدول نموده از صواب دید آن ناقص عقل کار نمیداشت و میرزا خلیل سلطان باغوای شاه ملک خواتین و سرای حضرت صاحبقرانی که تعلق با او داشت و زنهار داری داشتند ... نطایفه داد که هر مکاری آن آشیان دانسته و اهمی علاوه رنجش ارکان دولت و اقبال ... میرزا خلیل شده دولت او بر حد زوال رسید **شعر** شکوهی نماند دران خاندان • که بانگ خروس آمد از ماکیان •

گفتار در نهضت موکب همایون از باغ شمال و وصول رکاب همایون ببادغیس و متوجه شدن از آنجا بماوراءالنهر و ترکستان

چون حضرت صاحبقران سعید مادر مضمار اورد از سلطنت مراد گذرانید و شرایط و آداب آن روز سعید قیام نمود و میرزا الغ در بیت الشرف خویش بابت اقبال پرداخت و بحضرت فرزند ارجمند خود امیرزاده ابراهیم سلطان محافظت دارالملک گذاشت و امیر جلال الدین فیروزشاه را فارحت او باز داشت و فرموده که امیر لطف الله بیان نمود و حمزه آبقه ... بدخشان رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و نفس نفیس خجسته عازم بادغیس شده ... و در اندک زمانی سپاهی بیرون از حد ... و چون در ظل عنایت همایون جمع آمدند و چون این خبر به میرزا خلیل سلطان رسید شاهزاده امیر احمد داود و امیر ارغون شاه را با ... هزار سوار بانمرد ... کرده لشکر نزدیک یکدیگر رسیده در مقابل هم فرود آمدند و در جنگ تعجیل نمی ورزیدند امرای میرزاده خلیل سلطان

قاصدی طلب و بدو فرستاد و چهار هزار سوار با شاهزاده ایلغار نموده تا نزدیک شیراز رانده در آنجا فرود آمدند خداداد حسینی بر استعجال اطلاع یافته روز خود را بدیشان نمود و شب همه شب و روز همه روز بر جناح استعجال مسافت پیموده هنگام نماز پیشین بنواحی شیراز رسید و از جانبین جوانان در میدان آمدند عاقبت لشکر شکست یافته میرزا خلیل سلطان گرفتار شد و او را با حکم ... میرزا باطراف ولایات فرستاده تا ممالک ماوراءالنهر مسخر او گشت و این حادثه عجیب در سیزدهم ذی قعده سنه احدی و عشر و ثمانمائه وقوع یافت و چون پرتو شعور خاقان سعید برین عقده تافت امیر جوکس را پیش امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و خداداد حسینی چون روی ظفر یافته بود نوکر خود و نوکر میرزا خلیل سلطان و میرزا محمد جهانگیر را مصحوب امیر جوکس روان کرد ایشان در لباس قلق و شعور موکب اعلی پوشیدند و بعرض رسانیدند که امیر خداداد میگوید که این صورت بنابر خدمتکاری آنحضرت از بنده مخلص صادر شده اکنون بهرچه فرمان شود علی الدوام حضرت خاقان چون این نوع ... همراه نوکر خداداد فرستاد و پیغام داد که آنچه در پرده غیب مستتر بود ظاهر شد و ما متعاقب ایلچی برسیم و هرچه در آن مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید باید که امیر خداداد موقف متوجه قبله اقبال گردد که عنایت خسروانه شامل حال اوست و در ششم ذی حجه کنار آب جیحون معسکر همایون گشت و امیر شیخ نورالدین در وقت توجه بجانب ماوراءالنهر با حضرت پادشاه کرده بود که امیرزاده بود که هرگاه رایت ظفر شعار از افق ... طالع گردد من باردوی همایون خواهم پیوست در این اثنا خود و خانواده خداداد چون از توجه او بدرگاه عالم پناه خبر یافت از سمرقند بایلغار بسر امیر شیخ نورالدین تاخت و مردم او را پریشان کرده مراجعت نمود و موکب حضرت شاهرخی به فیروزی و فرخی از جیحون عبور نموده درین اثنا میرزا احمد عمرشیخ و میرزا سیدی احمد که امیر خداداد ایشان را بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود بحکم دولت متوجه درگاه گیتی پناه شده شرف پای بوس دریافتند و بنوازش پادشاهانه سرافراز گشتند و در خوارزم بسمع پادشاه رسید که چون رشته امید خداداد حسینی از دامن ... عروس ملک ... میرزا خلیل سلطان ... کرده مرتبه ... حضرت خاقان سعادتمند در زمان نصرت ... بالشکر منصور دارالملک سمرقند گردید و پیشتر امیر ... بدانجانب فرستاد جهت ضبط خزینه و اموال میرزا محمد جهانگیر و امرا و ارکان و اعیان و دستاربندان شهر رسم استقبال بجا آوردند و بلقای پادشاه اسلام مراتب مباهات باوج سماوات رسانیدند و در عشرین ذی حجه ازین مقدم خسرو روی زمین ... حضرت حضرت صاحبقران مغفور ... بر روی ... و چون ... قرار گرفت امیر خداداد با ارباب بغی و عناد روی

بمغولستان نهاد و حضرت خاقان سعید لشکر ... محمد جبه کمای آورده و در اوایل محرم سنه اثنی عشر و ثمانمائه امیر خواجه و امیر حسن کاو و خواجکی را فرمان داد که بکده و سیستان رفته لطف الله بیان تمور قوچو می شوند و از آنجانب با خبر بوده معاون یکدیگر باشند و ولد بیازر خان را پیش خداداد حسینی فرستاد که تو پیش ازین بعرض رسانیده بودی که ما از جهتی که مقصدی او شده ایم غرض استرضای خاطر است و ما از آن کار ممنون شده ایم که ما طریق اهتمام و عنایت ما را نسبت به بندگان قدیم و چاکران برجاده مستقیم داشته باشد و حسن وفا و شیمه صدق و صفای ما معلوم شده و تا غایت امری واقع نشده که موجب احتراز و اجتناب از ملازمت ما بوده باشد اکنون میخواهیم که متوجه اینجانب گردد تا ... احسان ... حسینی او بهره مند شود و ولد بیازر خان با امیر خداداد حسینی ملاقات و ادای رسالت قیام نموده هدایش در جواب گفت که امیر شیخ نورالدین آنحضرت را برین فراغ نخواهد گذاشت اگر او را ... سرافراز کردم حضرت خاقان سعید ازین جواب ناصواب در غضب رفت و دفع فتنه آن حق ناشناس را واجب دانسته بجانب مغولستان در حرکت آمد

ذکر توجه خاقان سعید بجانب مغولستان و منقرض شدن حیات خداداد حسینی باتش شمع جهان

حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت ... بان صوب برافراخت و انعام خداداد حسینی بر ذمت همت پادشاهانه از جمله ... شناخت و از سمرقند بیرون آمده چون ... اعلام دولت در یارکنت میرزا رستم و امیر علی ... و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان بر حسب فرمان برسم منقلای روان شدند و میرزا ایرک احمد و برادرش میرزا بایقرا و امیر سلطانشاه برلاس و امیر حسن صوفی با فوج محمد گشتند و حضرت خاقان سعید موضع ... محل اقامت سپاه ... ساخت و ازین امرای منقلای خبر آمد که امیر خداداد حسینی میگوید که امیر شیخ نورالدین باینجانب آید تا هرچه مصلحت باشد بتقدیم رسانیده شود آنحضرت امیر مشارالیه را ... فرستاد و درین اثنا صورتی ... روی نمود که آیینه خیال ... نقش ... آن بود که کیفیت واقعه چنان بود که امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان استمداد نموده و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت فرستاد امیر خداداد خرم و خوشدل شده خواهان و تازان باستقبال شمع جهان شتافت و از مضمون ... غافل ماند

شعر هر بیشه گمان مبر که خالیست • شاید که پلنگ خفته باشد •

و با آنکه نسبت برادر او محمد خان وظایف خدمت و لوازم ضیافت کما یجب و ینبغی بجای آورده بود اما او با خواص و معتمدان خویش در میان نهاد که خداداد حسینی مردی حق ناشناس بی وفاست چه با وجود چندان عنایت و عاطفت که حضرت صاحبقرانی درباره او مبذول داشت اکنون می بینند که این نمک بحرام با اولاد کرام آنحضرت

چنین معاش می کند عدم آنچنین نحسی بر وجود او در میزان خرد رجحان دارد و بر قتل او اتفاق نموده او را بگرفتند و سر بی پوست او را از تن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستادند **شعر** سری که گردن از امر تو پیچید گردنش • بر آستان تو اینک کشان کشان آورد •

ذکر تفویض ملک اندجان بمیرزا ایرک احمد ولد میرزا عمر شیخ و آمدن میرزا خلیل سلطان و رجوع ایالت ولایت ماوراءالنهر بمیرزا الغ بیک گورکان

چون ممالک ماوراءالنهر در تحت تصرف کامکاری خاقان فلک اقتدار قرار یافت پرتو التفات براحوال میرزا ایرک احمد بن شاهزاده عمر شیخ انداخت چو اکثر او آنحضرت طریق جانسپاری سلوک داشته بود و زمام حکومت اندجان را در کف کفایت او نهاد و برادر او میرزا بایقرا و امیر مضراب و امیر ... بدان ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط و نسق امور آنجا باردوی همایون بازگردند و امرای منقلای سر خداداد ... که در قلعه شاهرخیه ... همراه آوردند و بصنوف نوازش سرافراز گشتند و امیر شیخ نورالدین که بر حسب فرمان عازم ملاقات خداداد بود چون لشکر او منزع شد معاودت نمود و پیش ... عرضه کرد اینکه مغولان بولایت در آمده اند مبادا که از ایشان خرابی واقع شود اگر رخصت فرمایید بیورت خود بازگردم و دست تصرف آنجماعت از مملکت کوتاه گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داد بشرط آنکه رود و باز آید و میعادی مقرر کرد که از آن تجاوز جایز ندارد امیر مشارالیه تقبل نموده روان شد درین اثنا بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بعد از واقعه خداداد ... را با خود متفق ساخته بطرف آلان قلعه رفت و با امیر عبدالخالق پسر خداداد ... حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را با ... سواران بدانجانب فرستاد که ایشان را بدست آورند و نفس همایون عازم سمرقند شد امیر شاه ملک

چون در آنکار رسید امور هرچه مشغول بمیرزا خلیل کس فرستاده و از شاه ملک •

التماس نمود که راه من باز دهید که ازین مضیق بیرون آیم و امیر عبدالخالق ... فرستاد که ... برخیره که من متوجه درگاه عالم پناه میشوم امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون امیر شیخ نورالدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قومی و امیر توکل قرقرا که در زمان حضرت صاحبقران مغفور متصدی مهمات امور بودند پیش امیر شیخ نورالدین فرستاد که تقریر چنان بود که بزودی مراجعت نمایی موجب توقف چیست او در جواب گفت که عنایت پادشاه درباره من بسیار واقع شده و از تقصیرات منفعلم ملتمس آنکه مرا درین ولا از آمدن معاف دارند و چون رایت ظفر نشان بخراسان مراجعت نماید بخدمت ... میرزا خلیل سلطان از آلان کوه آمده و به امیر شیخ نورالدین پیوست و مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن او را معروض گردانیدند حضرت خاقان سعید عذر شیخ نورالدین را مسموع داشت و عنان عزیمت بجانب ... معطوف ساخته و از آقسولات توکل برلاس

میرزا خلیل سلطان نخجی کانام آمده و کیفیت احوال و صورت جان و دولتخواهی او معروض داشت حضرت
خاقان سعید و فرستاده را با الطاف بیکران مستظهر ساخته باز گردانید و شاهزاده بار نخجی کار او فرستاد
که آنحضرت عهد و پیمان بسته از امرا که را او فرستند بخدمت مبادرت نماید و حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک
و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او شوند و با و پیغام داد که
بتحمل باید که متوجه آنجانب شده و بنده بخاطر خود راه ندهد که اگر کسی قصد او کند بقدر وسع و امکان در دفع آن
سعی نمایم و سخن صاحب غرض در شان او نشنوم امرا این عهود از آنحضرت شنیده متوجه جانب او گشتند
که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین در آنجا بودند و چون بانکلود رسیدند امیر شاه ملک در کنار
آب توقف نموده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بآنجا رفتند و امیرزاده خلیل سلطان خاطر جمع کرده
در صحبت امیر شیخ نور الدین بخدمت حضرت خاقان سعید را عرض او رسانیدند شاهزاده مستظهر و آسوده خاطر
روی بارادوی همایون نهاد و در موضع اوزن آتا بشرف تقبیل انامل فایض رسید و حریف مجلس انس
و بساط قرب گشت و از خاطر خطیر حضرت او اخیه معاودت بجانب خراسان سر برزد و ولایت
ملک ماوراء النهر و ترکستان را بفرزند سعادتمند خود نور باصره خلافت میرزا الغ بیک گورکان
ارزانی داشت و اگر چه شاهزاده در باب نصفت و عدالت آیتی بود و اجتماع ... و صحبت ...
آنحضرت گوشش بوش او را ابدر رموا عظ مشفقانه بیارایت **ذکر تفویض حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر**
و قندهار و کابل بمیرزا قیدو و تربیت یافتن مردم و مخصوص شدن شیخ و نظام آن با ابوالفتح میرزا ابراهیم
سلطان چون ضمیر آفتاب تاثیر شهریار آفاق از مهمات ممالک ماوراء النهر بپرداخت رایت مراجعت
بصوب دار السلطنت هرات برافراخت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا سلطان محمد
سیورغال ارزانی داشت و شاهزاده را بدارائی رعیت و تنظیم ملک وصیت و نصیحت فرمود و فرزند
خوشدل و شادمان روی توجه بجانب حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نموده مملکت قندهار
و کابل و غزنین را که بحکم آل ... بود بمیرزا قیدو ... فرزند ارجمند میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر
عنایت فرمود و وصیت فرمود که عروس آن مملکت را بزیور معدلت و احسان بیاراید و مضمون کلمه الملک
یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم بخاطر بگذراند و چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و مفسدان پاک سازد
و ... را سبب استدامت دولت شناسد و از طریق عدالت در نگذرد و بعد از آن رای جهان
گشای عالم آرای پادشاه هفت کشور مقتضی آن شد که حکومت ممالک فارس و طبرستان را تا حد کابل
و بدخشان و یمن عدل شامل حسن کامل فرزند عالیشان متعالی مکان ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان

که در قامت ابوالحسن جغتای که در مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و مکارم اخلاق و محاسن
آداب نظیر و عدیل و قرین نداشت لوای عمر باد بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که شاهزاده
که در دار السلطنه هراة قایم مقام حضرت اعلی خاقانی بود متوجه ... دعوی سلطانی کرده و آن جناب
امتثال مثال نموده بر مرکب استعجال شده در شانزدهم شهر رجب بحظیه اردو رسیده سعادت بندگی
دریافت و بعد از دستبوس مادر بزرگوار خاقان سعید او را مخاطب ساخت و بضبط مملکتی که بنام
آنجناب موسوم شده بود فرستاد و در وقت وداع زبان مجسته بیان حضرت خاقان سعید بدین مقال
مترنم شد **شعر** خانه بکین کسی پایدار / همان به که نیکی بود یادگار و چون مهمات آن ولایت بحسب ارادة
سرانجام یافت خاقان عادل بجانب دار السلطنه هرات ایلغار فرمود و در شانزدهم ماه شعبان بمستقر
شرف و دولت رسید و آن خطه طیبه را از رشک روضه رضوان ساخت **ذکر بعضی از قضایا که بعد از**
مراجعت خاقان ... روی داد و در ولایت خراسان دست داد یکی از آنجمله آنست که سید علی بن سید کمال
الدین بن سید قوام الدین که حاکم ساری و آمل بود پناه بدرگاه عالم پناه آورده و مفصل این مجمل آنست که حضرت
صاحبقران مغفور هنگام مراجعت از دیار بصره و شام حکومت آمل و ساری بجانب مرتضی مشار الیه ارزانی
داشت و در این اثنا که حضرت خاقان سعید در ماوراء النهر بود امیر سید علی بولایت خراسان آمده و مشمول نظر
عاطفت گشته حضرت خاقان سعید متقبل شد که او را بمملکتش رسانیده خواجه مشرف سمنانی را مقرر فرمود
که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری رود و با سید مرتضی بگوید که حضرت صاحبقران مغفور
ولایت آمل و ساری را با برادرت مسلم داشته تا کنون در آن مضایقه میکنی و طمع اگر اعمال ...
که آنحضرت تو اگر گرد اندیشه راه ندهی و با برادر منازعت نمایی که ایمنی موجب کدورت ایشان
خواهد شد و بحمد الله و المنه که ما امروز با شصت هزار سوار از کل خراسان نشسته‌ایم و خاطر از جمیع جوانب
جمعست و ضبط آن مملکت ظاهرا احتیاج بنهضت رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن
بشنود و نیکو باشد و الا ... و اشارت عالی را مترصد چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی با استراباد
رسیدند خواجه مشار الیه بساری رفت و سید مرتضی را هر چند نصیحت کرد فایده بر آن مرتب نبود
امیر سید علی طایفه را در استراباد با خود متفق ساخت و اطراف ... متوجه ساری شد و سید مرتضی او را
بیرون کرده باز ... و دیگر آنکه از ترکی شاه بدخشانی که شاه بهاء الدین را در اوان
بقتل رسانیده بود روی بامید ... آورده باحراز سعادت زمین بوس فایز گشت حضرت خاقان
سعید او را نوازش فرموده بوعده‌های جمیل امیدوار ساخت و دیگر آنکه از طرف خوارزم ایلچی از جانب ...

انجا رسیده و پیشکشهای گرامی گذرانیده و نامزد الفتح ماوراء النهر بکشاد و بعد از نوازش او را رخصت انصراف
ارزانی داشت و همچنین ایلچی فولاد خان و امیرزاده کوبهادر و حکام دشت قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیدند
و شنقار و سایر جانوران شکار آورده و مراسم تهنیت و فتوحاتی که تجدید از ولایت ماوراء النهر و ترکستان
واقع شده بود بتقدیم رسانیدند آنحضرت همه را اسب و جامه و زر داده باز فرستاد و دیگر توجهات و از برای فولاد
خان و امیرزاده کوبهی بیلاکات و تحفهای که سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار بود تجنیس نموده و امیر حسن کاوو
را که بحسن کیاست و فرط دانش اتصاف داشت فرمود تا که پیش فولاد خان رود و تهنیت شاهزاده جوانی
میرزا محمد جوکی که مخدره از خاندان خانی و دودمان چنگیزخانی خطبه کند و امیر حسن کاوو بموجب فرموده عمل نمود
و دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع اوبه و دهستان بسر می بردند و از فتنه قراشاه فرار نموده بودند
در ... مقدم ایشان تیمور سالار بتلقین دولت بیدار همه را جمع کرده بصورت قدم بار آورده و بدولت
پابوس مشرف شده زبان باعتذار و استغفار گشاد و مرحمت بیدریغ ذیل عفو بر زلات ایشان پوشیده
بفراغت خاطر در اماکن خود قرار گرفتند و دیگر از وقایع آنکه حکام سیستان از کردار ناخوش نادم شده عرضه
داشتند که اگر آنحضرت از جرائم ما درگذرد و بجهت اطمینان بندگان جناب ارشاد مآب ولایت ایاب
شیخ نجم الدین خافی ارسال فرماید ما بخدمت شتابیم و حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب شیخ
انتساب را رخصت فرمود و آن جناب روان شده و چون نزدیک مقصد رسید اعیان ولایت باستقبال
مبادرت نمودند و شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند و جناب شیخ شمه از عنایت و عاطفت آنحضرت
که نسبت بمردم سیستان معلوم او شده بود باز راند اکابر و متعینان آن دیار مثل شاه مسعود برادر شاه
شاه قطب الدین قاضی سابق و غیرهما با جمع دیگر بپاس میان امید و یاس بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب
ارشاد مآبی در باب شفاعت ایشان فصلی مشبع تقریر کرد و عرق بخشش در حرکت آمده رقم عفو بر جرائم ایشان
کشید و همه را بعاطفت بیکران اختصاص داده و شاه نصرت پسر شاه محمود که ارشد بود و اخلاص بیشتر نمود
و همراه اکابر سیستان پیش پدر فرستاده و شاه مسعود ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و دیگر از وقایع آن بود
که خاطر آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر متوجه ولایت مرو شده و آن دیار در زمان چنگیزخان بآتش قهر
تولی خان سوخته و بجز خاک و خاکستر از ابنیه و عمارات او چیزی نمانده بود و بامضای این عزم فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان از دور و نزدیک و ترک و تاجیک روی بدان مهم آورند خلایق بر حسب فرموده
کار بند شدند و باهتمام امیر علیکه کوکلتاش و امیر موسی و امیر علی شغانی ... آن ویرانی در اندک زمانی بکمال
معموری و آبادانی رسید **ذکر جسارت و مخالفت امیر شیخ نور الدین و توجه حضرت خاقان سعید بجانب سمرقند**

امیر شیخ نور الدین بتسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی با جمعی از متهوران بیباک روی باطراف سمرقند نهاد و امیر شاه ملک
با لشکرها از شهر بیرون آمده هر دو سپاه در موضع قول رباط بهم رسیدند و صفها آراسته دست بتیر و شمشیر
بردند قول امیر شاه ملک را مخالفان از جای برداشتند و خود پیش از معرکه خان بجانب قراتپه تاخت و از آنجا
بکوهپایه که میان کش و سمرقند است پناه برده امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این قضیه
بسمع عز رسید فرمان داد که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس
و امیر محمد خواجه بجانب ... رفته از آنجا ... باخبر باشند و حضرت صاحبقران خاقان سعید
ولد رشید خود غیاث الدین میرزا بایسنغر را در دار السلطنت هراة بحکومت تعیین نمود و موکب همایون
در چهاردهم محرم الحرام سنه ... و عشر و ثمانمایه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و در مرو عرضه داشت اعیان سمرقند
بپایه سریر اعلی آمد معروض آنکه روز دوشنبه شانزدهم ذی حجه خبر مخالفت امیر شیخ نور الدین ... آمد
که مخالفت آن باهتمام خواجه عصام الدین و اولاد شیخ زاده ساغرجی بوده هر چند ... کس جواب
داده و از آنجا ... خواجه عصام الدین جواب داد که مردم طالب تعلیم و حکومت کاری ...
حاکم با میرزا شاهرخ بهادر است و آن بعض خود اتکا داشته بود و از صدمت استیلای شما شاهزاده روی
توقف نمودند اکنون بار رخصت حضرت شاهرخی شود تا شهر را بکسی بخواهیم گذاشت و در آخر عرضه داشت اکابر و اشراف
سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که بزودی رایات نصرت آیات متوجه آن صوب شود
تا از تعرض اشرار ایمن گردیم حضرت خاقان ایلچیان را بسمرقند فرستاد تا بشارت وصول چتر فلک فرسا
بسمع اهالی انجا رسانند و چون ... مرکز اعلام ظفر فرسا ... گشت و دیگر امیر شاه ملک عرضه داشت آورده که
میرزا الغ بیک در گذار کلف نشسته است و این بنده در مصاحبت امیر نوشیروان برلاس متوجه سمرقند
گشت و چون امیر شیخ نور الدین از دروازه سمرقند بازپس گشت عم زاده خود امیر شیخ حسن را نامزد نمود
که بکنار آب رفته حصار کرکین را محاصره کند و در این اثنا پسر امیر خداداد حسینی رخصت امیر شیخ نور الدین
بولایت خود رفت و از آن جهت ... اندیشناک و پریشان خاطر گشت و وفادار که مقید داشت بقتل رسانید
و ... میرزا محمد سلطان که در حصار بود بدم و افسون پیش خود آورد و در آن زمان که امیر شاه ملک
بسمرقند رفته رایات همایون بکنار جیحون رسید و امیر شیخ نور الدین عبد الکریم حاجی سیف الدین را با جمعی از
سرداران و برادران در برابر امیر مضراب باز داشت و سلطان بایزید را بجانب کلف فرستاد تا میرزاده میرزا الغ
بیک را نگاه دارد و خود با میرزا محمد جهانگیر متوجه سمرقند شد بتصور آنکه شاید که سمرقندیان در بروی او
بگشایند و چون بمقصد رسید چهره مقصود جمال ننمود و شهریان بمحافظت در حصار مخالفت بودند چند روزی امیر شیخ نور الدین

پریشان خاطر و پراکنده دل در باغ دلگشای کان گل مجتمع شد در هنگام رایات فتح آیات تلکف رسید که میرزا
الغ بیک آنجا بود و سلطان بایزید احمال و اثقال گذاشته فرار نموده و عبد الکریم حاجی سیف الدین و دیگر
امرا که در برابر معبر بخشیه بودند هم برگشتند و روز جمعه مقدم صفر موکب منصور از آب عبور نموده و امیر معراب
بجانب کش روان کرد و خود با لشکری در حرکت آمده و امیر شیخ نور الدین از گذشتن لشکر فیروزی اثر خبردار شد
تکلف نمود و از نواحی سمرقند متوجه کنار آب شد و امیرشاه ملک سوار و پیاده سمرقند جمع کرده از عقب امیر شیخ
نور الدین روان شد و مقدم معطف جغتای کرده با امیرشاه ملک تاخت و سمرقندیان را متفرق و پریشان ساخت و اموال
و اسلحه ایشان بدست آورد و بسبب زیادتی غرور او شد و با خود خیال بست که در مقابل لشکر منصور آمده و اگر
امیرک احمد با پانصد سوار از ولایت خود بیرون آمده به امیرشاه ملک پیوسته روی توجه به درگاه اشرف اقدس
آورده و میرزا الغ بیک تورجان و لایت کش را جمع آورده مجموع ایشان بخدمت پیوستند و گروهی انبوه
از اردوی گردون شکوه مجتمع گشتند و امیر شیخ نور الدین بر بالای بیرون از حساب همه بر خانکوی و رزم
آزمای متوجه لشکرگاه شهریار گیتی ستان گشت و در زمانی که بیرون قبوق در برابر یکدیگر صف کشیدند امیر
نور الدین در شان امیر مشرکان شد و او را از میان برداشت و بازار حرب بالا گرفته آتش جدال اشتعال
پذیرفت یک پسر امیر خداداد که ملازم امیر شیخ نور الدین بود کر و فری می کرد و میرزا امیرک احمد پیش آمده او را
از جای در گرفته و چنان آثار جلادت بظهور رسانیدند و حضرت خاقان سعید بنفس همایون آهنگ حرکت کرده
مبارزان قول و بهادران قلب را از آن حرکت جرات و قوتی تازه پیدا شده و یکبار روی بدشمنان نهادند
و بضرب تیغ آبدار آتشبار خرمن جمعیت ایشان بباد دادند امیر شیخ نور الدین از میدان عنان برتافته
لشکریانش متفرق و پراکنده شدند و جمیع برانقول بخت روی بر سمت سمرقند کردند خواص مالیده
و اتمام بعز قبول مشرف گشتند و آنحضرت همه را نوازش نموده عنایت فرموده و این فتح مبین در روز دوشنبه
نهم ربیع الاول از کمین غیب بعالم ظهور آمد و یازدهم ماه مذکور خطه سمرقند از قدوم خاقانی مانند بهشت
برین گشت و سمرقندیان از جنگ حوادث امان یافته مشمول نظر عاطفت و احسان گشتند و آنحضرت امیر
شاه ملک را با لشکری کینه گذار بحوالی اترار فرستاد که مرکز ارتباع امیر شیخ نور الدین بود مستاصل گرداند و
جهات مملکت ماوراء النهر تجدید رونق و طراوت یافت آنحضرت عنان عزیمت بجانب خراسان تافت **ذکر عود
آنحضرت بهراة و بیان بعضی از وقایع** حضرت خاقان سعید در ششم ربیع الاول از سمرقند نهضت نموده در اوایل
ربیع الآخر بدار السلطنت هراة نزول فرمود و از ولایت دشت قبچاق و اوزبک ایلچی امیر ایدکو و از
شیروان و دربند فرستاده امیر شیخ ابراهیم و از جانب فراه کس ملک عز الدین و از ولایت ساری قاصد پسر

امیر سید علی کیا و همچنین از قلعه فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز متعاقب می رسیدند و بخانان
حکام خود را بوسیله مقربان و امرا مخصوص میداشتند درین اثنا امیرک که از اصحاب اختیار الملک بود
بود معهود وی را از ولایت بیرون رانده هم متابعت سه کاه و قائم جای شاه آورده و امرای کبار در دیوان
اعلی معاقد ایشان رسیده و چنان بوضوح پیوست که حکمت غبار فتنه از جانب مردود ذمیم یافت بالا حرام
یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که حکومت گرمسیر بامیرک واگذاشته باشند و مودود بملازمت رکاب نصرت انتساب
قیام نماید و بعد از معاودت آنحضرت بخراسان بنای مدرسه شریف و خانقاه معارف پناه که در سنه ثلاث
عشر ثمانمایه بر طرف شمالی شهر در برابر قلعه اختیار الدین بحکم طرح انداخته بودند باتمام رسید اکنون که سنه
سبعه تسع و ثمنین می شده در غایت صفا و معموریست و در سال مذکور خاقان مؤید منصور در جانب شمالی
هرات بعمارت باغ سفید فرمان داد و مهندسان و استادان چابکدست در اندک فرصتی در غایت تکلف و تزئین
اتمام دادند و بیشتر از آن بنا لهای وار در آن فضای وسیع باقی بوده موسوم بباغ سفید شد **ذکر آمدن میرزا عمر
شیخ از جانب عراق و مستسعد شدن بملازمت فخر آفاق** حضرت خاقان سعید در افتتاح سنه اربع و عشره
ثمانمایه عزیمت ییلاق بادغیس فرموده و در آنجا میرزا عمر شیخ بن میرزا امیر بن میرزا عمر شیخ بهادر از جانب فارس
و عراق آمده و شرف پابوس دریافت و سبب آمدن آن بود که میرزا اسکندر آن ممالک را در تحت ضبط آورده
مستقل چنان دید که میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و میرزا علی بن میرزا رستم که برادر و برادرزادگان او بودند از
ملک بهره خواهد چه ایشان از روی ارث و اکتساب استحقاق پادشاهی داشتند آن دو شاهزاده و جوانان
شدند و در او افزونی بعد و موکب همایون پیوستند درین اثنا امیر موسی که از جمله متعینان آن ولایت بود
برسالت آمده و انواع تحف و تبرکات آورده و بوسیله امرا معروض داشت و بعرض رسانید که در آن قلاع و خطه
و سکه بنام و لقب همایون موشح و بعنایت بی دریغ مخصوص گشته رخصت انصراف یافت و در خلال این احوال
حمزه نوکر میرزا الغ بیک مغول بعید آورده و بعرض رسانید که امیر شیخ نور الدین بقهستان پیش محمد خان رفته
و او برادر خود شمع جهان بعد امیرشاه ملک بدیشان فرموده ایشان با لشکر انبوه بسرم رسیده اند و مقارن
این حال از جانب کرمان نوکر سلطان اویس پسر امیر ایدکو آمده خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس
و عراق فارغ شده روی بدار الملک کرمان نهاده و در آن ولایت خرابی بسیاری کند و بار ایلچی میرزا الغ بیک
رسیده اخبار خوش رسانیده خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافت لشکر را از ییلاق بادغیس اجازه
داد که بکنار خود روند و آنحضرت در ششم صفر بدار السلطنت هراة نزول فرموده باغ زاغان را مقر و از زر و صفا
طربین ساخت و در اینولا ایلچی میرزا ابراهیم از جانب شیروان رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید آنحضرت

فرستاده را رعایت و عنایت فرموده باز گردانید از جانب سمرقند خبر آمد که امیرشاه ملک به مغولستان رفته
آنجا را غارت کرده و با الجه فراوان مراجعت نموده **ذکر مخالفت امیر شیخ نور الدین نوبت ثانی
و لشکر کشیدن حضرت خاقانی** امیر شیخ نور الدین با آنکه شکست فاحش یافته دل از حکومت بر نمی داشت
و هر لحظه سر راهی میگرفت و مرزبان خود را بر حاشیه ولایتی میزد و چند نوبت از صدمات لشکر سمرقند
منهزم شد و چون کاری از پیش نبرد و عاجز گشت پناه بمحمد خان برده و از او استمداد نموده و محمد خان با لشکر
فراوان متوجه ماوراء النهر گشت این خبر در دم بسمرقند رسیده و میرزا الغ بیک صورت حادثه را معروض داشت
حضرت خاقان سعید با احضار لشکر فرمان داد و روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بباغ مختار نزول
فرموده و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان گشت و منازل قطع فرموده بکنار آب آمو رسید
و در آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان شد و در راه قاصد میرزا الغ بیک آمده خبر رسانید که
مغولان بولایت خود بازگشتند بیان سخن آنکه چون محمد خان میان جنگی و صوران رسید امیر شیخ نور الدین
باو پیوست با خواص و مقربان خود باز مشورت کرد و گفت که ضرورتست که با رای شیخ نور الدین با مردم
صاحب شوکت دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست را اهمال ترک معاودت قرار یافته
محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیرشاه ملک فرستاد که ما با خانان ما و تو خداوندی بوده و اندک نزاعی که رابی
بود بنا بر اغراض اصحاب اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنیم اگر میان تو و شیخ نور الدین عداوتیست او را
جانب نمی گیریم امیرشاه ملک ایلچی را از زر و جامه و اسب داده خوشدل باز گردانید و در وقت ملاقات و
تبرکات پادشاهانه پیش محمد فرستاد و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت و درین اثنا ملک
بیاول نوکر میرزا الغ بیک رسیده بعرض رسانید که میان شاهزاده و امیر حمزه شده چند روزی در آن ملک
چون توقف نماید امیر سید علی ترخان را بوجهی فرموده عمل نموده با کارف و باز آمده معروض داشت
که بعد از تجسس و تفتیش چنان بوضوح پیوست که در آن زمان که حل و عقد و رتق و فتق ممالک ماوراء النهر در کف
کفایت امیرشاه ملک نهاده آمد و در شرایط ملک داری و مراسم جانسپاری دقیقه فرو گذاشت نموده
و مزاج پادشاهان نهایت نازک می باشد باری رای حاکم است و همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که از
چین که من بازگشتم امیرشاه ملک بدفع امیر شیخ نور الدین متوجه مغولستان شد تا مهم کار رسید و او را استماع این
اخبار حضرت خاقان سعید فلک اقتدار عازم سمرقند شد تا آن مملکت را تجدید رونق و طراوتی دهد چون بقرا قالام
نزول رسید فرمان داد که از جیحون پل ببندند و موکب اعلی در رجب و در نهم جمادی الاول عبور فرموده و چون
موضع قتلغا مضرب خیام نصرت انجام گشت میرزا الغ بیک و اکابر و اشراف رسیده سعادت بساطبوس دریافتند

و آنحضرت چون جان که بتن درآید بشهر سمرقند درآمد و مزارات اکابر دیار و صاحب قران را زیارت
صلات و صدقات بمستحقان رسانید و غمخوارگان کل محل نزول سپاه پادشاه دریا دل گشت و بعد از چند روز
نوکر امیرشاه ملک رسیده سر امیر شیخ نور الدین رسانید **ذکر کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین که دال
بود بر کمال اقبال پادشاه داد و دین** امیرشاه ملک چون جهت دفع امیر شیخ نور الدین عزم مغولستان کرد
خواست که بر سیحون پل ببندد امیر شیخ نور الدین آگاه شده و اضطراب آغاز کرد و بعد کس از شاهزادگان
چنگیزخانی و امرا توسل جسته التماس نمود که خان کسی فرستند که میان او و امیرشاه ملک صلح انجامد و در باب صلح
امیر شیخ نور الدین سخن گفتند امیرشاه ملک ایشان را از پیش روان داشته خود متعاقب بصوران آمد و قاصدی
پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد و پیغام داد که گناه از طرف تابی و بعد چون تو ای که گذشته مشغول می شوی با تو صلح
بکنیم و الا میان ما و تو جنگ است امیر شیخ نور الدین گفت که اگر امیرشاه ملک با دو نوکر در قلعه آید با هم دیگر دیدن کنیم
بیم و بی اندیشه رسول آن قضیه بتقطع رسید بعد از آن که سخن برین قرار یافته امیرشاه ملک در قلعه رفت و امیر شیخ
نور الدین بیرون آمده و یکدیگر را در آغوش گرفته امیرشاه ملک گفت که بر عالمیان روشنست که حضرت صاحب
قران منصور ترا پادشاه تربیت کرد که در وی بران منصور مرد و از فرزندان صلبی ترا عزیزتر میداشت و یکی از
عنایتهای آنحضرت که درباره تو مبذول داشت آنکه ترا در زمره عظام امرا انتظام داد و خود انصاف ده که ما و تو آن
همه حقوق از تربیت این خاندان چه بهره ضایع شده و اکنون التماس از بزرگان که گفته اند بزرگان از گذشته
نگویند اگر برادر ازین مقدم پیش نهی من متقبل میشوم که از جانب حضرت خاقان هیچ گزندی بتو نرسد بلکه همه لطف
و عنایت مشاهده کنی امیر شیخ نور الدین گفت **شعر** رشته ای چون گسست نتوان بست * اما کینه در میان نیست
امیرشاه ملک گفت چون روز بلند شود و هوا گرم از برای ما شما چاشت و خوردنی بفرست و خود از قلعه فرود رفت
و امیر شیخ نور الدین بخان فرستاده و او را ازین سخن خبر داد القصه امیر موسی کاود و امیر دولت خواجه
چند نوبت آمد شد کرده و سخن بجائی رسید که امیرشاه ملک با امرا گفتگو کرده گفت که اگر این بد دولت را
نکشم اگر خود پیش آنحضرت نمی رود با ما از دوران میکند نوکر بیک خود را نوشته امرا رفته امیر شیخ نور الدین
فریب داد در قلعه سوار او فرستاده و با ایشان سخن گفت در آن حال امیرشاه ملک در مقام نوازش بر وی آمده با او
گفت که تو مرا بجای برادری بلکه بیشتر اگر امروز قدم جرات پیش نهی و بر مجلس آن حال که در خاطر آمده اقدام نمائی چه
ظفر و نصرت در آئینه مراد جلوه گر آمده و ذکر هواداری تو در افواه و السنه سایر کرده نام شجاعت تو در روزگار
باقی ماند باید که چون امرا از پیش امیر شیخ نور الدین آیند تو بر سر و او روی و جنگ نظاره قلعه و او را بکش
مهربانی کند و کشیدن او و اسب در عهده تو و محافظت و حمایت تو در عهده ما بتقبل امتثال

امرا در پیش امیر شیخ نور الدین نحو قیام کرده مراجعت نمودند پیرداق وقت نگاه داشته متوجه ارغنه شد
و چون چشم امیر شیخ نور الدین بر او افتاد خرم شد و او را در آغوش گرفت چنانکه دست پیرداق از گردن
امیر مشار الیه هم رسید بزوری که داشت قدمش را از رکاب فرو کشید و چون امیر شیخ نور الدین بر زمین افتاد
زانو بر سینه او نهاده خنجر از غلاف بیرون آورد و نوکران امیر شیخ نور الدین که با او بودند و در برداق هفت
ایستاده بودند بر سر پیرداق تاختند و یک شمشیر بر بازوی پیرداق زده او را از امیر شیخ نور الدین نگاه داشته
بود شمشیر بر سواران انداخت چنانچه لبهای اسب بریده شد و اسبان رم خوردند آنگاه شمشیر بر روی امیر شیخ نور
الدین فرود آورد و انگشتان او که بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود با بینی و بعضی از کاسه سرش برید و امیر شاه ملک
که از دور با جمعی بنظاره مشغول بودند آمدند پیرداق چون دید که مدد رسید برخاست و یک ضرب شمشیر بر امیر شیخ
نور الدین را بر خاک مذلت انداخت و امری چنین در عرصه دولت خاقان سعید از پرده غیب ظاهر شد
امیر شاه ملک پیرداق را بر امری چنین خطیر تقدیم نموده بود تربیت و نوازش بسیار نمود و گفت ممنون تو شدم
بود پیرداق گفت چه سعادت ازین بالاتر که رضای مخدوم حاصل شد و نام این بنده در میان الوس باقی
ماند و بعد ازین واقعه امیر شاه ملک قلعه صوران محاصره کرد و درین اثنا ایلچی حضرت خاقان سعید رسید و
پیغام با امیر شاه ملک آورد که مردم قلعه صوران از تو متوهم اند باید که پیش پادشاه دیگری را فرستاده ایشان را
استمالت دهیم امیر شاه ملک برحسب فرمان درگاه عالم پناه مراجعت نمود **ذکر معاودت رایات ظفر نشان
بخراسان و رسیدن خبر واقعه بابر میرزا خلیل سلطان** چون ممالک ماوراءالنهر و ترکستان از وجود طغاة و
صافی شد و مجموع آن ولایت منضبط و محفوظ گشت حضرت خاقان سعید عزم مراجعت علم دولت و موکب
برافراشت و اردوی همایون از کان گل کوچ کرده بکوکلتاش آمده و در آن منزل میرزا امیرک محمد بموکب همایون
پیوست و شرف پابوس دریافت و بعنایات مخصوص شد و امیر شاه ملک نیز بتقبیل جلال جاه استسعاد یافته
بمواهب خسروانه سرافراز گشت و هم در آن منزل شاهزاده جوانبخت میرزا الغ بیک گورکان طوی بجهت کدخدای
داده پیشکشهای پسندیده بنظر پادشاه رسانیدند و درین اثنا ایلچی عمزاده امیر شیخ نور الدین تومان آغا را در حباله
نکاح آورده بود و خواطر ترک میرزا الغ بیک از امیر شاه ملک اندک غباری داشت چنانچه شمه از آن مسطور شد
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر مشار الیه عازم خراسان شود و موکب همایون از کوک گنبد
نهضت نموده و مسافت پیموده در دارالسلطنت هرات نزول فرموده بعد از چند روز مهد علیا تومان آغا
رسیده آنحضرت آنچه شرط اعزاز و احترام بود بتقدیم رسانیدند و قصبه کوسویه را که از هرات تا آنجا سه فرسنگ است بکوه
وجهت ثواب او ارزانی داشت و حالا از آثار مهد علیا در آن سرزمین ابواب البر موجود است و مثل

از توجه رایات بولایت ماوراءالنهر حضرت خاقان سعید در صدد تربیت میرزا خلیل سلطان آمده ده هزار دینار
باو داد و جمعی از سرداران مثل امیر حمزه قوتو و بیک فولاد و خضر سپاهی و غیرهم را ملازم رکاب او گردانید
و فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان رود و از آنجا و ممالکی که
تعلق بپدر مرحوم او میرزا امیرانشاه میداشته هر جا که بگیرد از آن او باشد و هر جا که خاطرش قرار گیرد توطن
سازد امیرزاده خلیل سلطان روی بعراق نهاد و چند روز در ری نشسته بنابر طلب میرزا رستم باصفهان
رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت و نوبت دوم که بری رسید بعارضه دو سه روزه راه دارالبقا
پیش گرفت و از وقوع این حادثه چشمها نمناک و سینها چاک و جگرها کباب و دلها خراب گشت خبر واقعه
او بمسامع علیه رسید خاطر انور آنحضرت مشوش و پریشان شد چاره جز تحمل ندید زبان محمدت بیان
بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و سه روز گوش از صدمت صدای زلزله کوس رحیل شاهزاده خلیل
سلطان فارغ نشده بود که طنین ارتحال والده اش مهد علیا خانزاده در شرفات قصر دماغ و صماخ
و مشرف بجهه آن بانوی عظمی در مشهد مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیة وفات یافت و در جوار روضه
بزرگوار جان تسلیم کرد **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب مشهد مقدس
و معاودت از آنجا و نزول بهرات و وصول ایلچیان ختائی** چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت و شوکت بجانب
بیت الشرف خویش برافراشت و خسرو خورشید ماثر پادشاه جهانگیر اقتضای آن فرمود که موسم عید اضحی بزیارت
مشهد مقدس رضوی که ارباب عرفان و تحقیق آنرا مرجع امید داشته اند بتقدیم رساند و نامضای این عزیمت لشکر
ذی قعده موکب همایون از دارالسلطنت هرات نهضت فرموده درین اثنا بمسامع جلال پیوست که مودود گرسیری که
التجا بدرگاه عالم پناه آورده در ملازمت رکاب نصرت انتساب روزگار میگذرانید درین اوقات فرصت
نگاه داشته عزیمت گرمسیر نموده آنحضرت تفحص حال او مرعی داشته از هرات روان کرده اند و بجهت قبول
او جمعی بوده که چون حکومت ولایت هر برگ که متنازع او بود مخصوص گشت چنانچه سبق ذکر یافت مودود بنابر
فرمان ملازم شد و مدتی روزگار بخلاف گذرانید و بجهت آنکه مجال یافت روی بگرمسیر نهاد و در آن سرزمین
جماعت ترکمان که رئیس ایشان علی تیمور بود تنگ گاه باو دو چار خوردند علی تیمور از عقب مودود دررآمده
تیری چنان بر پشتش زد که از سینه او بیرون آمد و جماعت ترکمان و نوکران او را مقید ساخته با سر او روانه
هرات گردانیدند و در همان روز که قاصد حضرت خاقان جهت تفحص حال مودود بشهر رسید ترکمان سر مودود را
برسانیدند و چون آنحضرت بمشهد نزول فرمود بحکم مراسم زیارت بجای آورده در صدقات ارباب استحقاق
آنچه لازمه بود بعمل آورد و سادات عظام را بنوازش و عطایا اختصاص بخشیدند و در نوبت امیر سید فخرالدین حاکم

هزاره و چوب از حسن عقیدت و صفای طویت با سر براه حق آمده پیشکشهای لایق که از جهان بزرگی بیرون
و در خور جهان پادشاهی باشد گذرانیدند و خدمت او شرف قبول یافته عنایات پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد
و برادر امیر حسن حاکم فیروزکوه نیز رسید و ملاکات و ترکات خود را از محل عرض رسانیدند و مشمول نظر عاطفت
و احسان گشت و عزمت معاودت تصمیم یافته آنحضرت در کنف ایزد متعال بدولت و اقبال بپایه سلطنت کرسی خراسان
روان شد و در روز جمعه عاشر محرم موسم سال و خوش سلوک مهر عز و جلال خود نزول فرمود و مقارن وصول موکب
فرقد فرسای بدارالسلطنه هرات خبر آمد که ایلچیان دای منگ خان پادشاه ختای نزدیک رسیده فرمان
جهانگیر شرف نفاذ یافت که شهر و اقلیم را آیین بستند و ارباب حرف و صنایع حذاق و مهارت
خود ظاهر کرده ادکانها را زیب و آرایش دادند و بعد از امتثال امثال واجب الامتثال امرا و اعیان
بر رسم استقبال بیرون شتافتند و مقدم رسولان را بر خود مبارک داشته ایشان را بتعظیم و احترام تمام
بشهر آوردند و آن ایام ایامی بود چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شبهای وصل جانان فرح افزای
حضرت خاقان سعید فرمود که باغ زاغان را آیین بستند بیا و لان بدام صولت قمر غلام
سطوت نرگس را در محل جلوه حسن نمودند و حضرت مشتری امانت خورشید طلعت ..... آنحضرت
بر سریر خلافت برآمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را بشرف پابوس رسانیدند و ملاکات ایشان را بگذرانیدند
و تحف و ایتمک خان را که همه از نفایس خزاین آن پادشاه بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه ختای
که بزبانهای مختلف نوشته بودند همه مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آنحضرت و سفارش
میرزا خلیل و غیر ذلک معروض داشتند و حضرت خاقان سعید و فاق آنرا ... و درین اوان گفتگو
و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را با مساعدت مقرون ساخته حکم کرد که امرا ایلچیان را طوی دهند و درین
اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که میرزا از مراسم عبودیت متقاعد بود اعتماد بر لطف و مرحمت حضرت
خاقان سعید کرده بدارالسلطنت هرات آمد و امرای عظام او را در باب جرایم و آثام خویش شفیع ساخته
امرا عرضه داشتند که هرچند ملک قطب الدین سعادت دستبوس یافته بمواطف خسروانه مستظهر گشت
شعر عذر به آن زاگه خطای رسید ° آدم از آن عذر بجای رسید ° و قبول کرد که سال بسال باج و خراج
بخزانه عامره رساند و آنچه از سال گذشته باقی باشد ادا نماید عاطفت پادشاهانه مملکت ملک قطب الدین ارزانی
داشت و چون مهمات ایلچیان ختای بانجام یافت رخصت شد که معاودت نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت
با ایشان روان گشت **ذکر شاهان بدخشان و تمرد و عناد ایشان** شاه بهاءالدین والی بدخشان قاصدی
پیش خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که متعهد امر مالی فرمایند تا مال ولایت را تسلیم نموده

بملازمت فرستند آنحضرت فرمان داد که امیر مضراب قوقور را روانه گردانند و مشار الیه بمقصد رسیده شاه
بهاءالدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشه محال و خیال استقلال بخود راه داده و بقیاد احکام ننمود
امیر مضراب باز آمده و کیفیت حال معروض داشت آنحضرت فرمان داد که امیر مضراب و امیر علی ترخان و امیر جلال
الدین فیروزشاه بتبع شاهزاده و در شان ایشان صنوف انعام و احسان مبذول داشت و میرزا ابراهیم
سلطان عزیمت بدخشان نمود و از راه طالقان به اشکمش آمدند شاه بهاءالدین بجانب اقصی ولایت بدخشان
گریخت و امرا و لشکریان او از عقب او روان شدند و میرزا ابراهیم با لشکریان پیاده در اشکمش توقف
نمودند شاه بهاءالدین از آوازه لشکر شاهزاده جوانبخت بکوههای سخت گریخت و بمقامهای پر درخت پناه برد
که در نظر عقل محال می نمود و رجال اقبال شاه بهاءالدین بدست لشکریان افتاد و امرا و سپاه بازگشته
بوسط بدخشان درآمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاءالدین دادند که پیش ازین بدرگاه
سلاطین پناه آمده حکم شد که او در خدمت میرزا ابراهیم باشد درین اثنا بمسامع علیه پیوست که حرم محترم
شاهزاده جوانبخت امیرزاده الغ بیک گورکان در روانه آبستن است و حضرت خاقان سعید از غایت
محبت و وداد او که نسبت باولاد و احفاد داشت فرمود که آن صدف گوهر درج شرف را قبل از میعاد
حمل بخراسان آورند بحسب فرمان محفه‌های زرنگار مرتب گردانیدند و آن بانوی عظمی را با حشمت و عظمت تمام
بهرات رسانیدند و در عاشر جمادی الاول سنه خمس عشر و ثمانمائه بیگی کا خانزاده بطالع سعد قدم از دار العدم
قدم بفضای وجود نهاد و طوی بعظمت ترتیب دادند و درین سال امرای عظام موجب یرلیغ واجب الامتثال
بخوارزم رفتند و پسر امیر ادکو صاحب اختیار ولایت اوزبک شده را که آشفته آن ولایت را با سیاره
نموده انتظام یافت و امیر شاه ملک چند روز آنجا توقف نموده برای ایمن و محفل و درین مهمات آن
سرزمین را ضبط و نسق داده و مردم کاروان بمحافظت الملک باز داشته متوجه پایه سریر اعلی شد و بنوا
بیکران اختصاص یافت بعد از چندگاه خوارزم بعهده اهتمام و محافظت امیر مشار الیه مفوض گشت و تا آخر ایام
حیات نسق بار و میداشت و در سنه ست و عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان
را بشرف ملازمت خویش سرافراز گردانید و چند روز شاهزادگان و آقایان بجشن و سور و حضور بر روزها
و درین ایام چون خبر استیلای قرا یوسف ترکمان متواتر بمسامع جلال برسید عزیمت تسخیر ولایت
عراق و آذربایجان در خاطر خطیر رسوخ یافت فرمان فرمای جهان مطاع آفاق متواتر شد که لشکرهای
فیروزی نشان بدرگاه پادشاه ممالک ستان حاضر شوند و در اندک زمانی چندان سوار و پیاده و محتشم جمع گشتند
که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمدند و چندین زنجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه مقرر شد **نظم**

همزه و پیلان گردون شکوه ۰ به تندی چو دریا به چنگل چو کوه ۰ خاقان سعید هشتم شهر رجب از دار
السلطنت هراة با چتر همایون و طالع سعد و همون نهضت فرمود و چون موکب عالی به بلده فاخره ... رسید
رای دوربین اقتضای آن کرد که مکتوبی به میرزا اسکندر ارسال دارد و از غرفت مجمعیه ... اعلام فرمایند
دیوان اعلی آن نامه را باین عبارت در قید کتابت آورد و **صورت مکتوب حضرت خاقان سعید که به میرزا
اسکندر فرستاده** جناب فرزندی اعزی خلد ملکه بسلام ما لا کلام مخصوص گشته معلوم شد باید که بفیض الهی
و من تاییدات نامتناهی احوال این مملکت بر مناهج استقامت استقرار یافته و امور ولایت بر مجاری
خیر استمرار پذیرفته هر زمان از بارگاه صمدیت غیب دولت و حشمت می آید هر مراد که در خاطر گذرانیم
دولت مساعدت آن می نماید و روزگار موافقت می نماید اکنون همت بر تفریق جمع و تفرقی ...
و ضبط و نسق ولایت آذربایجان معروف ... است که در مازندران زمستان گذرانیم اگر
دولت مساعدت نماید ... و از زمان بار که ... را در محرم ...
بوقوع پیوست تدارک آن فرض عین ... است اما بسبب بعضی قضایا که در ممالک واقع شد چنانچه جناب
فرزندی را معلوم است توجه باین طرف میسر نشد امروز بحمد الله تعالی ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل
و مملکت ماوراء النهر تا نواحی ترکستان و مازندران تا غایت طبرستان در تحت تصرف بندگان ما است
و خاطر از جوانب جمع است و حق تعالی توفیق انتقام ارزانی فرموده صد هزار سوار ... غزان و ...
درخشان در اردوی همایون ملازم اند و بسیج آورده ... خاندان که ... انتقام ...
این جوانب نمود که ... یوسف نموده و ... سودای استبداد از سر بیرون کرده و ...
مخالفت ... انتقام ... و قتلا ... ارتکاب ... و دفع آن ...
با یکدیگر ... کشیده و راه ... امید ... و السلام علی من اتبع الهدی
و نامه به ... سپرده روانه عراق نمود و بعد از آن اردوی همایون کوچ نموده متوجه اصفهان گشت و میرزا
اسکندر بعد مطالعه نامه چون باد نخوت و غرور در دماغ وی جای گرفته بود در جواب نامه خاقان سعید
تکلفی می نمود و تعللی می کرد تا آنکه اردوی همایون بحوالی اصفهان رسید و در این اثنا جمعی از مردم ...
بعرض همایون رسانیدند که ... بیرون ... اصفهان است اگر عنایت فرموده حکم کنند
که جمعی از بهادران نزدیک شهر رفته محاربت کنند که این ... ایشان ...
نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر الیاس خواجه ... از ... جلادت ... متوجه آن
جانب شوند و ... بار دوی اعلی ... لشکر منصور چون برق ... در حرکت آمدند

متمثل حیثیت

وچون قرب بمقصد رسیدند ... لشکر میرزا اسکندر حمله آوردند و امیر جهانشاه برلاس و لطف الله بیان
تور و خضر خواجه و شیخ علی بهادر و توکل باورچی و جهانشاه و مردی و ... و اصفهانیان چون دست
مردان و دلاوران سپاه منصور مشاهده کردند از محل خود زایل شدند و ... بازار بردند مبارزان خراسان
تعاقب نمودند لطف الله بیان تور بر سر پل ایستاده حسنها ... و از آنجانب لشکر اصفهان هجوم نموده
امیر عبد الصمد و امیر ... سعی و مبالغه نمودند لطف الله را از سر پل دور نتوانستند کرد و ...
چندان جنگ کرد که ... زخم ... رسید ... آخر الامر اصفهانیان روی از معرکه برتافتند
و خراسانیان ... را بار دوی همایون رسانیدند میرزا اسکندر ... حال ... اختلال مردم خود
و شرح ... و مجروحان لشکر استماع نموده ... و حیرت ...
و مقربان در امر صلح و جنگ مشورت کرده رای ... قرار گرفت ... از ... یاران
کوشش و جهد بسیار نمودند حضرت خاقان سعید ... امرا و سپاه روی برزم نهاده و جواب
خصم به تیغ و خنجر و سنان دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح و ظفر در آینه شمشیر ... پادشاه
ملاحظه کرده علامات عجز و انکسار و ضعف و افتقار بر صفحات روزگار ... و انصار خود ...
... لاجرم ...
سروران آفاق ... از معرکه ... پراکنده دل و پریشان خاطر آهنگ حصار ... نمودند
... میرزا اسکندر ...
... اصفهان ...
همایون ... اصفهان نزول ... در روی از قلعه ...
سلطانی ... اردوی اعلی رسیدند و بعنایت مخصوص گشته در سلک ... انتظام یافتند
...
بیرون آمده ... امیر الیاس خواجه ...
بقتل رسانیده ... امیر الیاس خواجه زخم دار شد و حضرت خاقان سعید فرمود
که توپچیان دیوارهای شهر را ... و لشکر ... اطراف و جوانب ...
احاطه نمودند ... **ذکر اطاعت اهل شیراز و ... اصفهان ... دولت
میرزا** چون خبر ... سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان ... اهل شیراز رسید ... و اهل ولایت فارس
و شیخ محمد ... میرزا اسکندر بود ... ملکت ...

لشکریان پادشاه نصرت پناه ... اصفهان استیلا خواهند یافت پیش از آنکه طایفه ای از سپاه ...
بجانب متوجه ... گردند باید که ... و صورت اخلاص و دولتخواهی خویش بعرض ...
... میرزا اسکندر ...
امیر عبد الصمد و شیخ ... و سایر متعلقان ... امیرزاده ...
... بنام ... همایون ... ساختند ...
آنحضرت ... لطف الله بیان تور را بضبط امور اموال حکومت مملکت فارس تعیین فرموده و ...
... میرزا اسکندر ... امیر عبد الصمد ... سلطان ...
که ... میرزا اسکندر بود ...
بیرون نهاده ... درگاه عالم پناه آمده ... اصفهانیان ...
این حالات گاه و بیگاه ... از دروازه بیرون می آمدند و جنگ پیش می آوردند ...
... در آن ایام از اطراف ممالک اخبار ... که میرزا الغ ...
... میرزا ... امیر ... امیر محمد ... و امیر علی ...
این خبر ... آنحضرت از استماع این خبر ... شدند و فرمودند که ...
و چون ... آمد ... کرده شود ...
امیر لطف الله بیان تور ... امیر ... خروج خواهد کرد ...
آنحضرت ... و لطف الله ... بحکومت شیراز تعیین فرموده ...
... خان ...
... آنحضرت ... محاصره اصفهان ...
... برحسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و ... آن ولایت را ... ضبط نموده ...
را در مقام اطاعت ... آورده عرضه داشتی ... میرزا ... آوردند و در اثنای محاصره اصفهان
بسمع خاقان سعید رسید که میرزا اسکندر ...
بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت ... پادشاه هفت کشور ...
... دار السلطنت هراة ...
... مولانا غیاث الدین سمنانی ...
... میرزا اسکندر ...

کوبی و حمل ... مولانا غیاث الدین ... آنچه شنیده بود معروض نمود حضرت خاقان
سعید معلوم فرمود که میرزا اسکندر ... قاضی سمنان ...
که مهم اصفهان را ... میرزا اسکندر
توکل ... حضرت خاقان سعید فرستاده و التماس نمود که
آنحضرت ... اگر فرزند اسکندر پیش ما آید ...
...
... هر روز ... جنگ و محاربه روی می نمود اگر
سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار ... دیوار می آمدند اصفهانیان ...
... مدت محاصره ... شد حضرت خاقان سعید ... اصفهان ...
ساخت و اعلام ظفر ... جمادی الاول ... صبح دولت بود ...
سپاه فیروزی نشان ... مخالفان ...
و ...
...
و کمان و سیف و سنان ... ابو یحیی صلوات ...
...
سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم ... دولت مخالفان ... سپاه منصور ...
بر باروی ... میرزا اسکندر با مقربان و خواص خویش ... در قلعه آورد ...
اهل ...
آفتاب ... امیر عبد الصمد ... موکب همایون ...
ممالک ... میرزا اسکندر ...
...
جواهر و نقود و اوانی و سیم و زر و لطایف و ... اسب ...
... حضرت خاقان سعید ... ممالک ماوراء النهر و ترکستان و کابل
و زابل و غزنین و قندهار و هندوستان و خوارزم و خراسان و طبرستان ارسال نموده ...
... میرزا اسکندر ...

ابو یحیی ملک الموت را
گویند

بتوار قلعه بیرون رفت طایفه را تعاقب نمودند و خدمتش را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند
و چون او را بمجلس همایون درآوردند امرا و ارکان دولت زبان سوال برگشادند هرچند از وی سخنان
پرسیدند از انفعال و شرمندگی مجال جواب نداشت و دست بروی سؤال گشته سر خجالت در پیش
افکنده مراحم پادشاهانه متعاقب دیگر در پیش آورد و روز دیگر بآب زده بمیرزا رستم فرمود که پدر رنگ جهان
بین میرزا اسکندر را میل آتشین آسیب رسانیدند و هرکه این واقعه شنید جویهای خون از خوارده دیده
روان کرد و بگوش هرکه این خبر رسید بمفارقت نور باصره خویش رضا داد و دست سلطنت آن شاهزاده
ناانجام باختتام انجامید و دور خلاف آن سریر خلافت کشید تبدیل ابدا باید بیار و بحکم باری **ذکر ادای
امور بر منهج نصفت و داد و تفویض ممالک محروسه بشاهزادگان فرخ نژاد** بعد از آنکه چنین مهمی که طراز
فتح و فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود و حضرت خاقان سعید لشکر را از غارت و تاراج
منع فرمود و ذیل مرحمت و احسان بر سر اهل اصفهان گسترانیده همه را در حرم امن و امان ماوا داد و تمامی
آن مال با ایشان بخشید و صدهزار دینار کپکی که نزد وزرات متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید
و بضبط ممالک و حفظ مسالک قیام نمود و بعضی از لشکرها را رخصت داد که بخراسان روند و چون خاطر
کرامت مشحون از زواهر و جواهر و اوانی و زر و سیم ملتجیان فارغ شد جرایم بعضی مجرمان را که پیش از این
صادر شده بود نابوده انگاشت و رعیت که از جور و بیداد متفرق شده بودند از جهت معدلت
روی باوطان نهادند و میرزا رستم تا در حیات بود حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و
آنحضرت نظر عنایت و عاطفت بر حال میرزا بایقرا که در عنفوان جوانی سرآمد میدان پهلوانی و بردلی
بود و از اسره همایونش آثار مردانگی و فرزانگی مشاهده می‌افتاد حکومت ولایات همدان و قلاع
و بروجرد و نهاوند و عامت لرستان بآنجناب تفویض فرمود و مجموع آن مملکت را برسم سیورغال
باو ارزانی داشت و خدمتش را بانصاف و انتصاف وصیت کرد و شاهزاده متقبل شده بسر ولایت
خود رفت و ایالت ولایات ری میرزا ایجل بن میرزا میرانشاه و حکومت دیار قم با میرزاده سعید و قاسم
کرنک قره ولایت و جهانبانی بودند تفویض فرمود و حاصل آنکه با خواجات جلال زمان شاهزاده
مذکور باز گذاشت **ذکر توجه رایات نصرت آیات پادشاه ممالک پناه بجانب شیراز و تفویض آن مملکت
بمیرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان** چون خاطر خسرو جهانگیر از تنسیق مهمات ممالک عراق فراغت یافت
عنان عزیمت بجانب ولایت فارس شتافت و فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بضبط
افواج باو داشت و چون ماهچه توق ظفر پیکر از افق شیراز طالع شد تمامی عنایت بر سپاهیان

آن دیار انداخت و اهل شیراز پیش از این با خدمات لایق توسل بدرگاه عالم پناه آورده بودند و حکام کردستان
و شولستان و دیگر اعیان و سرداران بار روی و خنده و نشان شکفته پیشانی خضوع بر زمین عبودیت
نهادند و بعنایات بیکران اختصاص یافته رایات افتخار باسمان رسانیدند و نوئین کامکار قیمعدار امیر مضراب
بهادر بایالت آن دیار موسوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار سوار نامدار با او باشند و در نزول الامیر مشارالیه
بعارضه مرضی ممتحن گشته بعد از چند روز مرغ روح لطیفه‌اش از قفس کالبد بگریزد و خویش با طیران
آمد حضرت خاقان سعید بازماندگان او را نواخته میرزا ابراهیم را طلب فرمود و آن سعادتمند را بضبط
حکومت مملکت فارس و توابع و لواحق تعیین فرمود و رونق دقایق مهمات آن دیار را بخوبی و کلی حواله رای
رزین و فکر دوربین او کرده و مرحمت که انتظام امور دولت موقوف بر معرفت خادم حمید و عقد
با رعایت انجاح و فراغ حال هر یک بتقدیم رسانیده آمد و استقامت مملکت منوط و مربوط بر حل
امور جمهور و استحکام حدود و ثغور هرچند شاهزاده بنابر قابلیتی که در جبلت همایونش مذکور بود در
تمشیت امور شرعی و ملکی احتیاج نداشت بمرشدی و معینی را آنحضرت نیز میدانست اما شفقت پدری
باعث بر آن شد که کلمه‌ای چند در باب جهانگیری و جهانداری بر زبان گوهرفشان بگذرانید که جای آن داشت
که بر دبیر قلم زرین بر صفحه روزگار نگارد فی الجمله شاهزاده جوانبخت زمین خدمت ببوسید و قبول نمود که از
مقتضای وصایای ارجمند سرموی اختلاف جایز ندارد و به انبساط و اهتزاز بحکومت شیراز اشتغال نمود و
اعیان ولایت فارس چون مخایل کیاست و فراست و دولت و اقبال و بزرگی و جلال در ناصیه شاهزاده
قرار گرفته دست دریا موهبت بگشاد و بارگاه سپهر احتشام او مرجع ملاذ خاص و عام گشت و صیت مکارم
اخلاق پسندیده و اوصاف مرضیه او در اقطار امصار عالم در اندک زمانی اشتهار یافت القصه چون
حضرت خاقان سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس جمع نمود بدار العباده یزد آمد و از آنجا براه طبسان
روانه شد و مراحل پیموده در بیست و دوم شهر رجب بدار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود و سران
اطراف و گردنکشان اکناف روی بدرگاه عالم پناه آوردند از آنجمله امیر بسطام جاگیر که از عظمای امرای
عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث از رستمدار و خواجه صحرائی از شاه وه و شاه اویس بن سلطان
نوبهی از غزنین و غیرهم بدار السلطنه هرات آمده از مواید انعام و احسان حضرت خاقان سعید محظوظ
و بهره‌ور گشتند **ذکر بعضی از قضایای ماوراء النهر و ترکستان و فراغت آوردن میرزا الغ بیک بعد از مخالفت
آنحضرت** جناب میرزا الغ بیک از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا امیرک احمد را طلب داشت او توهم نموده
گفت بنده‌ام و نخواهم اما از مزاج میرزا الغ بیک ترسانم اگر از توجه بخدمت توقفی واقع شود معذور خواهم بود میرزا

الغ بیک امیر بایزید پروانچی را که مقرب و معتمد او بود باندکان پیش میرزا امیرک احمد فرستاد و پیغام
داد که سخن بایزید سخن ماست هر عهدی که خواهد با او در میان آورد تا بدان وفا نمایم امیر بایزید باندکان پیش او
رسید و هرچند سعی نمود سخن او بجایی نرسید اما وعده کرد که بعد از چند روز پسر خود را بخدمت فرستد
امیر بایزید بازگشت و آن با مواضعه داشت و آن وعده بسر آمد و پسر نیامد جناب الغ بیکی بجانب اندکان
عزیمت نمود و میرزا امیرک احمد قلاع آنجا را محکم ساخته خود پناه بکوههای صعب المسالک برد
میرزا الغ بیک قلعه اخشی را که منیع‌ترین قلعه‌های آنجا بود محاصره کرده مسخر گردانید و اموال فراوان
بلشکریان افتاد و کوتوال بیاید و بکاول داده بجانب اندکان روان شد و چون بآنجا رسید شنید
که میرزا امیرک احمد بکوههای دور از دست رفته و وصول بآن محل غیر ممکن است لاجرم رایت معاودت برافراخت
و چون امیر موسکا و امیر محمد تابان و امیر علی نوچین و دیگر سرداران تا مسک جنگ از اندکان بیرون آمدند
و بحوالی اوش رسیده چون از حال ایشان خبری نداشتند باختیار منزلی نزول کردند و از مراسم
حزم غافل ماندند و میرزا امیرک احمد از ایشان خبر داشت با کثیر لشکر تاخت و امرای مذکور و دیگر بهادران
روی بجنگ آوردند و امیر رستم برادر امیر سلطانشاه جنگ کنان باندکان درآمد و میرزا امیرک احمد گرفته
بولایت خویش بازگشتند و چون خبر معاودت حضرت خاقان سعید بمیرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون
آمد و عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنه هراة رسیده بسعادت دستبوس حضرت
خاقان سعید مشرف گردید آنحضرت انواع عطوفت و عنایت درباره فرزند سعادتمند خویش ارزانی
داشت و درین اثنا پرتو آفتاب عنایت و اهتمام خاقان سعید بروزگار مهر سپهر خلافت غیاث السلطنه
میرزا بایسنغر تافته ولایت طوس و مشهد و ابیورد و جلغان و جرجان و نسا و باورد و استراباد و سمنان
و کبود جامه مع مضافات و منسوبات بدیوان او باز گذاشت و این ولایت بنواب شاهزاده مشارالیه
مسلم داشت و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین
که ملک فخرالدین متصل بدیوار شهر هراة ساخته بود و برانداخته و حضرت صاحبقران منصور بخراب آن
فرموده بود بکمال عمارت بازآرند و بموجب نسخه هشتصد هزار مرد در آنجا کار کردند تا باتمام رسید والحمد علی الاتمام
ذکر فرستادن استمالت نامه نزد میرزا امیرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی بطلب قلعه سلطانیه [illegible]
چون میرزا امیرک احمد امارات چنانچه مذکور شد توهم او زیاده گشت جزم نمود که از اندکان پیش محمد او و حضرت
خاقان سعید خبر غربت او شنید توکل نام نوکرش با استمالت بخدمت وی فرستاد با این عبارت که الطاف
الله تعالی بجاره فی حلو العادات لابد بر وصول مرادات السرمدیه و فور اسلام که بحث و نسایم آن محققیم.

فیض و اشفاق باشد و بریاض لمحات مخاوت گذرد و قرین زینت مهربانی و مجلی بحلیه جاودانی
تامل نماید همگی خاطر خطیر و ضمیر منیر متعلق و مشتاق باشد و اشتیاق و آرزومندی بملاقات عزیز فرزندی
فوق الحد تصور کند توفیق و وثوق تلاقی میسر باشد شانزدهم ربیع الاول دار السلطنه هراة
اتفاق می‌باید شکر مواهب یزدان واجب بعد الحمد و المنه چنین استماع افتاد که میان فرزند
الغ بیک محمد و بیحان معتبر اهل فساد صورتی که مقتضی تشویش ملال و مجادلت روی نموده و این خبر در مملکت
عراق بما رسید و بسبب بعد مسافت تدارک آن بر دل احتسیم و چون بدار السلطنه هرات رسیدیم
که آن فرزند عازم خراسان گشت بجانب بعید و دریغ نمود چه کمال اشفاق بجانب نسبت با برادران و
فرزندان من المهد الی اللحد معلوم دارد و وثوق کامل و اعتماد شامل آنکه از سر استظهار تمام متوجه شود
تا بنای فرزندی کالجبال الراسیات ثابت باشد بضرورت از روی صله رحم و غمخواری مسلمانان برخ اتحاد
از تکلف و تصلف حمل بر شائبه مکر و حقد غایت جمعی که ملازم آن شاهزاده متوهم شده آن فرزند را مانع آیند
که حرکات ناشایست از ایشان اختیارا و اضطرارا صادر شده مجموع خواطر را امن سازد که جریمه همه را عفو
فرمودیم والماضی لایذکر خطا و جرم خطا که همه در پناه رافت خواهیم داد و التوفیق من الله المنان صح
حضرت خواجه خرد باقی باد. و در خلال این احوال امیر قرا یوسف از خواص و مقربان خویش میرانشاه میران
که بعقل و کیاست و فهم و فراست و حسن تدبیر و لطف تقریر در ولایت آذربایجان میان خواص و عوام
اشتهار تمام داشت بدرگاه عالم پناه فرستاد و بوسیله امرای کبار مکتوبی که همراه بود بعرض رسانید
مضمون آنکه اگر حضرت خاقان قدم باینجانب گذارد آنچه از وظیفه اخلاص و دولتخواهی باشد بعمل آورم
حضرت فرمود که علامت راستی سخن قرا یوسف آنست که یکی از پسران خود را پیش ما فرستد و چون بدین
خدمت قیام نماید ما سلطانی آن دیار با قلعه سلطانیه بدو مسلم داریم و ایلچی را نوازش فرموده بازگردانید
مقارن آنحال خبر رسید که میرزا ایجل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالک فارس و عراق او را بحکومت
ری فرستاده بود بعارضه چند روزه درگذشت **شعر**
دریغا که آن شاه مقبل نماند . دریغا که شهزاده ایجل نماند .
حضرت خاقان سعید از واقعه شهزاده ایجل کوفته خاطر و پریشان دل شده
بجای او میرزاده دیگر را بضبط ری فرستاد و امیر شیخ خواجه و امیر محب مقرر شد که در آن
ولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرا یوسف بجانب سلطانیه مسموع پادشاه جهان پناه گشت امیر اسلام
امیر جهانشاه را با جمعی قشون آراسته فرستاد که با میر الیاس خواجه ملحق شده متوجه جانب ری گردد
و باتفاق امرا که در آنجا بودند اگر قرا یوسف تعرض ممالک محروسه رساند بمقابله او درآمده مانع شوند امرا با متثال

شال مبادرت نمود و آنچه مقتضای فرمان بود بجای آورد **ذکر استیلا و استقلال امیر قرا یوسف ترکمان**
بر آذربایجان و مضافات و فتوحات آن و محاربه با والی شروان بعد از کشته شدن سلطان
احمد جلایر قرا یوسف رایت استبداد و استقلال برافراخت و سرداران و گردنکشان هر که با او دوستی
ورزید عنایات بسیار شامل او را در میان اکفا و اقران سرافراز ساخت مواد این مقال آنکه بابا حاجی که
کوناکای میرزا ابابکر تا چهار فرسخی میرفت و غارت میکرد و بانواع جسارت و جرات اقدام می نمود آخر الامر
پیش قرا یوسف کس فرستاد که من از سر اخلاص بخدمت تو می آیم قرا یوسف گفت ایمنی از غایت مراد
و دولت که او فکر کرده اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادق است من او را بنوعی تربیت کنم که آثار آن
باقطار بلاد و امصار رسد و فتوت و مردانگی خود را بر عالمیان ظاهر گردانم و فرستاده او را
باز گردانید و بابا حاجی با برادران و فرزندان و ملازمان بخدمت قرا یوسف آمدند و مقدم ایشان را گرامی
داشته و همه اسب و جامه و زر را انعام فرموده بابا حاجی و برادران و فرزندان او را طوی
و در مجلس خاص ایلغ گرفته قلعه کاورود را با توابع و لواحق و شعشعه قریه و مزرعه دیگر بر سیور
غال او ارزانی داشت و حکم کرد که بابا حاجی مادام که در اردو باشد در دیوان فرزندی مهر
او ارکان دولت هیچ مهمی فیصل نمایند امرا هر چند در باب سخنها گفتند فایده نداد و دیگر عنایات
که تفصیل آن طولی دارد شامل حال بابا حاجی و برادرش حاجی محمد و متعلقان او شد القصه در اثنای که
که سلطان احمد جلایر بقصد قرا یوسف متوجه تبریز شده بود و از امیر شیخ ابراهیم شروانی استمداد
نموده چون میان ایشان اساس دوستی موکد بود شیخ ابراهیم پسر خود را کیومرث با جمعی بمدد
سلطان احمد فرستاد و شروانیان قریب به تبریز رسیده فرود آمدند تا زمانی از رنج راه برآسایند
اتفاقا طایفه از ترکمانان که بجنگ رفته بودند از جای خود بی تفحص عبور می کردند و قبول کیومرث رسیده و
خرگاه او را درهم شکستند و خود قش را بگرفتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق نموده اردوی کیومرث
را غارت کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاد ترکمانان کیومرث را مقید ساخته پیش قرا یوسف
بردند و چون خبر گرفتاری او ولد به امیر شیخ ابراهیم رسید رسولی چرب زبان با تحف و هدایا
پیش قرا یوسف فرستاده در اطلاق کیومرث مبالغه نمود و متقبل شد که بر سر سلامت او
هر ساله مبلغی ارسال نماید امیر قرا یوسف تخت زبان بعتاب برگشاد که مملکت شروان در جوار تبریز واقع
و امیر شیخ ابراهیم با والی بغداد محبت و صداقت می ورزد و با حاکم تبریز در مقام مخالفت می آید
در نظر عقل پسندیده نمی آید اکنون ممالک آذربایجان مع مضافات و عراق عرب و دیار بکر در تصرف

امیر شیخ ابراهیم داده که پسر خود را کیومرث با جمعی بخدمت سلطان احمد فرستاد و شروانیان روز
جنگ بدست لشکر ما گرفتار شدند بواسطه نسبت … و مروتی که در جبلت ماست کیومرث فرزند عزیز او را
ترحیب و دلخواه دوستان بجانب شروان گسیل میکنیم امیر شیخ ابراهیم نیز باید که از مخالفت ما مجتنب
و محترز باشد و طریق مصافات و موالات مسلوک دارد امیر قرا یوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت
بایلچی شروان گفت و بند از پای کیومرث برداشته او را بتشریفات فاخره بنواخت و بعد رسول او را
بصلات و عطایا بهره ور ساخته سرخرو او را رخصت انصراف داد و چون چندگاه برین قضیه گذشت
امیر قرا یوسف شنید که امیرزاده اسکندر از اصفهان با لشکری آراسته بیرون آمده است و داعیه
آن دارد که متوجه ولایت آذربایجان گردد تا قوم او نیز از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و بعلقه
انگادست بیافت لیکن آتش نهب و غارت درانداخته و نواحی زنده و از آنجا چون بحوالی همدان آمد
اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند و قرا یوسف نیز … بنا بر آن الوند و احمد خواند و عنان مراجعت بجانب تبریز
منعطف گردانید و چون سایه وصول بر مقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم تو می بجانب … داده
فرزند خود کیومرث را بعلت آنکه محبت و دوستی قرا یوسف با او راسخ است بقتل آورده و جمعی
از ولایت شروان جمع آورده و پسران سیدی علی شکی را با خود متفق ساخته و … با حاکم گرجستان
با دو هزار سوار با او پیوسته بعزم جنگ پیش آمده اند امیر قرا یوسف این معنی را از فتوحات روزگار
و با معظم لشکرها فرمان داده باطراف خبر فرستاد که هر که با ما بجهت و یکجهت باید که در این معرکه حاضر
شود و امیر قرا یوسف در آن زمستان متوجه قراباغ شده و حکم کرد که بابا حاجی راه ارس را … محافظت
نماید و از آنجا … باخبر باشد و لشکریان افزون از مور و ملخ در حرکت آمدند و امیر شیخ ابراهیم با
و امرا و سرداران جد و بر کنار آب کر خیمه زده بود و چون ترکمانان در مقابل ایشان رسیدند
از آب کر گذشتند و … و امیرزادگان بنظام میان یورت … درآمدند و مردم شروان …
ملک گرجی با دلاوران خود پای ثبات بفشرد و قرا یوسف که آن حال مشاهده کرد فی الحال بر سر ایشان تاخت
و گرجیان از میان گرفته اکثر ایشان را بقتل آورده ملک گرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران … روی
بگریز نهادند و در آن حال امیر شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را از خندقی که پیرامون اردو کنده بودند
بجهاند از مرکب درافتاد و … ترکمانان … او رسیده و اسب و جامه او بستند امیر شیخ ابراهیم
از صعوبت درد … حال خود با آن ترکمانان گفت … والی شروان کرده او را پیش
قرا یوسف بردند و فرزندان او مثل … اسد الله و خلیل الله و منوچهر و عبد الله و نصر الله و هاشم و ارکان

دولت وی چون قاضی بزید و امیر خوشنگ با اولاد اسیر و دستگیر شدند و مجلس طرب و گوینده او …
و دیگر جانوران شیروانشاه را گرفته پیش امیر قرا یوسف آوردند و همه از اصول و اعیان بودند در حبس فرمان
مقید شدند و چون لشکر سرداران در آن جنگ زیاده جرات نموده بودند قرا یوسف حکم کرد که ایشان
را بعوض رسانند و مردم گرجستان که گرفتار بودند همه بقتل رسانیدند و ملک گرجی را حاضر ساختند و چون
ازو آثار تمرد و قهر و غضب مشاهده کردند … ضربتی بروی زد و بعد از آن دیگر … تمام
و قرا یوسف امیر شیخ ابراهیم را … شیرین سخن و خوش … و صحبت اهل حسن و ملاحت
میل تمام داشت و پیوسته کلمات عاقلانه از وی بقرا یوسف رسانیده بودند امیر شیخ ابراهیم که ایشان
بخدمت فرستاده … و امیر قرا یوسف مردی صاحب کرم و مروت
و ساده دل بود و از سر جرائم بسیار بسهولت میگذشت امیر شیخ ابراهیم اموالی که از زمان … خودش
شهریار در خزانه آبا و اجداد او موجود بود … از قلاع آورده همه را بفدای نفس و خوف خویش
گردانید و دیگر نقود و جواهر قبول فرمود که بعد قرا یوسف در مقام عنایت آمده گفت با وجود آنکه از
امیر شیخ ابراهیم بسیار حرکات ناشایست نسبت بدولت ما صادر شده اما از روی فتوت بخشیدم و او را
بحکومت شروان روان سازم هر آینه صیت مردی و مروت و کرم و احسان ما در آفاق منتشر گردد
و حسن اشفاق و مکارم اخلاق ما بر عالمیان روشن شود این سخن قرا یوسف در مجلس خاص با ارباب
اختصاص میگفت مقارن این حال کسی از زبان امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید که خدمتش میگوید که دست
من بسیار دراز می کند اگر جرعه از فیض فضل خویش بکام این بنده خاکی حواله فرمایند شاید که وجع
اندکی تسکین یابد **بیت** اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک ۔ از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک
و این … قرا … امیر … بود که امیر شیخ ابراهیم را نگاه می داشت ۔ قرا یوسف فرمود که او را
در مجلس حاضر سازند و چون والی شروان درآمد از روی حسن و جوانان … موجب فرمود
او را ایاغ دادند و امیر شیخ ابراهیم چندان کلمات دلپذیر بر زبان آورد که قرا یوسف شیفته او
و هم در آن مجلس فرمود که بند از پایش برگرفتند و او را بر پهلوی خود نشاندند امیر قرا یوسف پیر براق
بر طلب کرد و او حسب فرمان آمده و امیر شیخ ابراهیم را … داد و در این اثنا قصاب …
و اعیان تبریز نثارها آورده با امیر قرا یوسف … کردند و گفتند که هر چه امیر شیخ ابراهیم از وجه
قبول کرده … متعین می شوم که آن را ادا نمایم مشروط بآنکه حکم شود که ارباب حوالات در عوض …
بگیرند امیر شیخ ابراهیم مبلغ دویست تومان عراقی قبول نموده بود و امیر قرا یوسف ملتمس ایشان مبذول داشت

روز دیگر در باب حکومت ولایت شروان از عهده … باب الابواب از بلاد و قلاع و …
که مشهور امیر شیخ ابراهیم بود با و ارزانی داشتیم می باید که هیچ آفریده در آن ولایت بخلاف حکم …
نکند و امیر شیخ ابراهیم داروغگان و ضابطان بولایت شیروان فرستاد و از دیوان قرا یوسف
برات برای قصاب و جمعی که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان … و اقمشه بمحصلان میدادند
و برات چون پیش امیر شیخ ابراهیم می بردند و نوشتها از دیوان … شیروان می ستاندند و
اندک زمانی آن وجه وصول شد و امیر شیخ ابراهیم در آن زمستان حریف و انیس قرا یوسف بود
چون فصل بهار رسید قرا یوسف او را رخصت ساخته بجانب ولایت خود متوجه گشت **ذکر نهضت**
امیرزاده اسعد وقاص از … و قم و رفتن او پیش امیر قرا یوسف با … جمعی مردم در عاشر ربیع الاول
سنه ثمان و عشر و ثمانمایه عرضه داشت میرزا اسعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلی خاقان … رسید
مضمون آنکه امیر بسطام جاکیر توجه قرا یوسف بجانب سلطانیه شنیده پسر خود را در آنجا گذاشته پیش
آمده بنده او را گرفته مضبوط نگاه داشته ام هر چه حکم شود بآن عمل نمایم این عمل بر مزاج اشرف گران
آمده فرمود که بسطام تربیت کرده ماست چون دشمن قصد او کرده و پناه بولایت ما آورد سزاوار آنست
که مال و لشکر با او مدد کنیم اخذ و قید او در نظر عقل بعید و قبیح می نماید باید که چون نوشته ما
رسد بی توقف بسطام را مطلق العنان کرده بواجبی رعایت کند و … مقرر شد که …
نزد میرزا اسعد وقاص آورده و طایفه از مردم مفسد … شاهزاده گفتند که پیشکشی مثل بسطام …
هیچ … نیست که بخدمت قرا یوسف روی و پای بر معارج سروری و مهتری نهی و …
… خواهد بود و میرزا اسعد وقاص سخن … خلاف … شده … وثیق
در قم باز گذاشت و بسطام را برداشته با پانصد سوار سر در بیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید
امیر قرا یوسف شرایط اعزاز و احترام او بجای آورد و با شاهزاده گفت که **بیت** تو … روی و بسوی چمن
سوی خانه خویشتن آمدی ۔ و باستظهار میرزا اسعد وقاص قرا یوسف طمع در ولایت عراق مجسم کرده
بسطام را که … تربیت فرمود شاهزاده در آنجا مقیم اقامت نموده و قرا یوسف پیر بسطام بجانب قم روان
ساخت تا قوم محترم میرزا اسعد وقاص را بآذربایجان رسانند و چون خاتون شاهزاده آقا بیگی بنت میرزا …
که بانوی عاقله بود شنید که امیر … نزدیک رسید با خود اندیشید که اسعد وقاص غلط فاحش کرد
که پناه بدشمن برد اگر ما … قصد ما کنند حال ما در میان مردم … رسد …
در خاطر خود گذرانید و نوکران خود را … ساخته چون ترکمانان رسیدند … گرفت و جمعی …

اشان میرزا سعد و قاصی قدم در بادیه هجران نهاده به قتل رسانیدند و از پس آن معتمدان معتوب کرد
خود شیراز او و شیر علی نوکر میرزا رستم را همراه او ساخته با استمالت نامه روانه قم کردانید ذکر مخالفت
میرزا بایقرا و جنگ میرزا اسکندر نمودن و دیگر برادر چون میرزا رستم برادر خود را میل کشید حضرت خاقان
سعید آن میرزا برادر کوچک او میرزا بایقرا سپرد تا خدمتش را از ظل شفقت دیگری داد و از حال او بیک
با خبر باشد و میرزا اسکندر با وجود آن واقعه که از او روی نموده بود پیوسته با خود خیال تسخیر ملک می کرد
و در مقام فتنه انگیزی قدم می نهاد و بواسطه رفتن سعد و قاصی میرزا بایقرا گفت که بعد از این در این شهر
اقامت ممکن و متصور نیست خود لحظه محلطه میرزا سعد و قاصی با لشکر ترکمانان عنان عزم خواهند رسید
آنزمان مجال گریز نخواهد ماند و میرزا اسکندر جمعی را انگیز کرد که میرزا بایقرا را بر آن داشتند که
عازم شیراز شود و میرزا بایقرا سخن خواهان شنیده با اتفاق میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند و از
اراده اعتماد میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شد و او را باصفهان بردند و میرزا
بایقرا بدین سبب اندک فتوری در عزیمتش پیدا شده چند روزی در گندمان توقف نمود و چون خبر مخالفت
میرزا بایقرا و توجه او بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان شد بعد از تقدیم مشورت نوکران میرزا اسکندر
که در شیراز بودند بسوی خواجه وارد و ان و مرند و با شلیکی گرفته و بند کرده و مصحوب معتمدی روانه خراسان
گردانید ایشان چون بخان خش رسیدند که میانه ابرقوه و مشهد مادر سلیمان بودند بار اشکسته و نوکران
بگندمان پیش میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده بر توقف و تاخیر حالها کرده در تعجیل رغبت نمود و میرزا بایقرا
چون هوس جهانگیری و ملک ستانی در سر بود بار دیگر لوای جلادت بجانب ملک فارس برافراخت
و میرزا ابراهیم سلطان لشکرها مرتب ساخته باستقبال از شیراز بیرون آمد و در نواحی صحرای شیراز
شیران بیشه مجادله رسیده صف کشیدند و چون تنور حرب گرم گشت بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم
سلطان مانند مسعود شاه شول و غیره بجانب میرزا بایقرا رفتند صباح جمعه دروازه اصطخر را ... شاهزاده
سواره با پیشوا و سادات و قضاة و دستار بندان و کلویان شهر بنابر ضرورت بقدم استقبال
بیرون آمدند و شاهزاده را باعزاز و اکرام تمام بشهر در آوردند و چون خبر استیلای بایقرا میرزا در اصفهان
بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر را که منبع آن فتنه بود از میان برداشت انتظار اعمه ذکر توجه حضرت اعلی
خاقانی سلیمان مکانی بجانب تختگاه سلیمان نوبت ثانی چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بمسامع علیه حضرت خاقان
سعید رسید رای عالم گشای اقتضای آن کرد که پیش از آنکه قوت او زیاده شود تدارک آن مهم نموده آید و بنابر
این مهم و غوغا امیر جلال الدین فیروزشاه را با بهادران کینه خواه از راه بیابان یزد بنواحی فرستاد تا در

ص

ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفت و در دفع طلها سعی نمود و امیر غیاث الدین شاه ملک را بجانب
ری ارسال نمود تا با امرای که در آنجا واقع بودند و با اتفاق طرق فتنه و شورش فساد را مسدود گردانند و
فرمان قضا مضا نفاذ یافت که میرزا ایشیخ لقمان برلاس بقندوز و بقلان رفته لشکرهای آن نواحی را جمع آورده
باردوی اعلی رساند و چون جنود ظفر ورود بدرگاه عالم پناه مجتمع گشتند حضرت خاقان سعید در هفدهم
جمادی الآخر رایات مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنت هراه نهضت فرموده در مزار شیخ
احمد جام و ... قرا یوسف گرفتند و احوال عراق عجم و آذربایجان معلوم کردند و در نواحی
قاصد میرزا الغ بیک از سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بعالم بقا خرامید
نقش جهان ... خواجه اغلان را بجای او نشاندند و چون اعلام ظفر از جام بگذشت و بسطام رسید
سید ... امیر علاء الدین علیکه ... میرزا علی آمده ... سرافراز گشتند
و ازبرای ... لشکر بولایت خود مراجعت نمود و امیر حسن ... از قلعه فیروزکوه باردوی گردون شکوه
آمده سعادت دستبوس دریافت و معصوم برادر امیر بسطام جاگیر از طرف اردبیل رسیده حالات
آذربایجان و قرا یوسف ترکمان مشروحا معروض داشت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که امرا
... بجانب شیراز توجه نمایند و همچنین حکم شد که خدمت امیر فیروزشاه در
رکاب میرزا ابراهیم روان شده در ... بایشان ملحق شوند ... سپاه ظفر مآل ...
دولت و کامرانی و اقبال متوجه مقصد گشتند سنه ... رسیدند ... رسیده شد
... میرزا ابراهیم سلطان چنان مقرر شده بود با لشکرهای ایشان متوجه شیراز گشت و
چون میرزا بایقرا از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه افتاد که ...
... ممکن و متصور نیست که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز
رسید میرزا بایقرا چهار دیوار شهر را پناه ساخت و موکب خاقان سعید چون بجده و قم و کاشان رسید
از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آنموضع قاصد میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا
بایقرا بر مخالفت در ... شده و ... گشته از استماع این خبر فرمان فرمای ... از موضع چهار ...
... بر توجه ملک فارس نهاد و بعد از طی مراحل و منازل چتر همایون فال سایه اقبال بر ظاهر شیراز
... ساخته آن عرصه ... محل نصب سرادق سپهر حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از وصول رایات
نصرت شعار خبردار شد حیرت و ندامت بر ضمیر میرزا استیلا یافت و کس بخدمت غیاث السلطنة
والدین میرزا بایسنغر فرستاده التماس نمود که در باب میرزا علی زبان شفاعت او گشاید شاهزاده هوا

ملتمس او مبذول داشته بعرض خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزا بایقرا حرکت ناشایست و نابایست
صادر شده اما عاصی مرتکب معاصی نشود مضمون العفو عند القدرة که بهترین مکافات بوضوح نپیوندد
اکنون اگر رخصت شود او را با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه زمین و زمن آوریم آنحضرت مامول و مسئول فرزند
سعادتمند باسعاف و انجاح مقرون داشته از زلات و عثرات میرزا بایقرا درگذشت و خدمتش بیست و
نهم رمضان با صد تومان تخالف ... از شیراز بیرون آمده شرف دستبوس حضرت خاقانی
دریافت و آنحضرت بوعده وفا نموده میرزا بایقرا را مواخذت ننمود اما از پس از معتمدان مذموم
معروض آتش خشم جهانسوز شده خاص از برای نفع عام سیاسا اختصاص او ذکر بعضی از وقایع مشورت
و تفویض ایالات عراق عجم بمیرزا الیاس خواجه چون میرزا بایقرا از غایت شرمندگی در کمال انفعال بجانب
آن نداشت که در ملازمت خاقان استوده خصال اقبال نماید و اقامت او در آن مملکت مقرون بمصلحت
سلطنت نبود رای عقده گشای آنحضرت اقتضا کرد که او را بجانب گرمسیر و قندهار فرستند تا
روزی چند در مصاحبت میرزا قیدو باشد و خدمتش را بمعتمدی سپرده روانه آنصوب گردانید
و موکب همایون بشیراز آمده حکم شد که امرا با لشکرهایی که در عهده ضبط و اهتمام ایشانند بعلفخوار روند
در این اثنا حکام لرستان و سرداران شولستان بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک گرگین والی ولایت
لار با تحف و هدایای بیشمار بموکب سعادت قرین پیوست و آنچه آورده بود بوسیله امرای کبار
در قبول یافته منظور نظر عاطفت گشت و آنحضرت او را بعنایات بیکران مسرور و شادمان ساخته اولکای
کرد که باطاق خود رود و باقی ماه مبارک رمضان در شیراز گذرانیدند و چون هلال فرخ فال شوال
رخ نمود حضرت خاقان سعید علی الصباح باقامت صلوة عید متوجه مصلی شد شعر خوشا نسیم
مصلی و آب رکناباد • غریب را وطن خویش میبرد از یاد • و چون ولایات عراق عجم بار دیگر بر
التفات حضرت خاقانی زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن مملکت
بسرداری صاحب وجود حواله فرماید که رعایا در کنف حمایت و برایا در ظل عنایت او زندگانی نمایند
کرد و بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بر نوئین اعتقاد امیر مبارز الدین الیاس خواجه بهادر که با جمیع امرا
رستم و اسفندیار بود افتاد و زمام مهام آن دیار در قبضه قدرت و شجاعت او قرار گرفت و یرلیغ جهان
نفاذ انجامید که تمامی ولایات مملکت قم و کاشان و ری و استرآباد تا حدود گیلان در وجه اقطاعات لشکری
که ملازم او باشند مصروف گردانند و از مقتضای عدالت او نگذرند و او با سپاهی و رعیت معاش
نیکو کنند که یوم یقوم الحساب از عهده جواب بیرون آید و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از جانب فارس

۱۶۱

و عراق فراغت یافت بعزم مرشد آفاق ابو اسحق قدس سره متوجه کازرون شده و از روح مقدس سایر
اکابر و مشایخ آنجا بار استمداد نموده هم از آن راه شرایط زیارت مخدوم بزرگوار حضرت سید ابرار بتقدیم رسانید
و از زیارت گوار مراجعت بشیراز نمود و کرت با بعد اخری ایالت آن ولایت را بفرزند سعادتمند خویش میرزا ابراهیم
سلطان که چشم و چراغ دودمان حضرت صاحب قرانی بود رجوع فرمود و بعد از آن رایات نصرت
نشان از تختگاه سلیمان بجانب دار الامان کرمان نهضت نمود ذکر توجه رایات گیتی ستان بجانب کرمان
و مراجعت نمودن از حدود آن ولایت بخراسان در اول نوبت که حضرت صاحب قران سعید متوجه عراق و فارس
گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس بسرادق گردون فرستاد و بنابر آنکه از نقوض حکام شیراز خراب
شده بود و در خزانه هیچ نمانده که بلشکری سرانجام نماید در انقیاد حکم تعللی می نمود و دست در اموال مشایخ
و صوفیه زده و بعید مزار شفت اندک ... که سزاوار ملازمان حضرت بود ترتیب داد و نوکر سلطان اویس با
آنحضرت را در یزد بتوقف عرض رسانید و معروض داشت که بسبب توقف او فرمان شد که تهیه اسباب عرض
و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان فرمان فرمای برایا باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه
خواهد رسید آنحضرت از کمال لطف و کرم رقم عفو و اغماض بر جریده جرم و بی ادبی سلطان اویس
کشیده عازم خراسان شد و در نوبت ثانی که حضرت خاقانی بمملکت فارس آمده آن ولایت را از تصرف
میرزا بایقرا انتزاع نمود سلطان اویس ماورخور را آغاچه را که با سن آغا چشم اعزاز و احترام اردوی همایون
درگاه پادشاه اسلام پناه روان کرد و خود در ترتیب نثار و پیشکش بهانه ساخت و ایشان از شرف
سعادت زمین بوس حاصل کردند آنحضرت از احوال سلطان اویس پرسیده فرمود که آمدن او مقدم بر
حضرت خاقان سعید فرستادگان او را اقبال و مواعدت فرمود و این خبر بکرمان رسیده سلطان
اویس از غضب پادشاه اندیشناک شده و ملازمان او که از حضیض مذلت باوج عزت رسیده بودند
خیالات فاسده در دماغ او راه داده رایات ظفر نشان از شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید و زمام
قدرت ... لکن شاه شجاع کرمانی رفته استمداد همت نمود و خبر توجه آنحضرت در کرمان متواتر شد و سلطان
اویس و مقربان او در ورطه حیرت و وحشت افتادند آخر الامر کالنجاب سیادت مآب نقوی شعار شاه ... شکار
امیر شمس الدین علی را باردوی اعلی فرستادند حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام آنجناب کما یجب
و ینبغی بجای آورد و سید مشار الیه بتشفیع اهالی کرمان زبان گشاده تقبل نمود که اگر پادشاه عدالت شعار
لشکر را از حوالی خطه کرمان مانع آید و عزیمت خراسان فرماید آنجناب بر وجهی که باشد سلطان اویس را
بملازمت رساند حضرت خاقان سعید درخواست جناب ولایت مآب نبوت انتساب را مبذول داشته و امرا را ...

جوف و کرسیر رفته بودند با طلب سید و از قصبه سرجان براه بیابان روی بخراسان نهاد و بعد از طی مراحل
و مسالک در اواسط محرم سنه تسع و عشرین و ثمانمائه دار السلطنه هراة را از یمن مقدم خویش رشک گلستان
ارم گردانید و سال مذکور غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بموجب فرمان خاقان سعید در دیوان
اعلی میزد و تا نهایت عمر که صدر دیوان بوجود او مشرف بود بمقتضای فاحکم بین الناس بالحق عمل می‌نمود
ذکر مصاحبت میرزا امیرک احمد و میرزا الکنگر و آنچه بدیشان رسید از قضا و رای و سوء تدبیر چون میرزا
امیرک احمد با میرزا الغ بیک گورکان اظهار مخالفت کرده امرا را بقتل آورد و خواست که قهستان را
و حضرت خاقان سعید استمالت نامه باو نوشتاد چنانچه مشروح و مسطور گشت و ... معاودت
حضرت خاقان سعید از کرمان بدار السلطنه هراة آمده شرف تقبیل انامل خاقانی دریافته ملازم شد
اما پیوسته ملازمت میرزا الکنگر میرزا را با کر واجب و لازم دانسته با کمربستن ترغیب عمر و اشتغال
می‌نمودند و نوکران فتنه انگیز چهره هوس حکمت را در پیش نظر ایشان آرایش می‌دادند شاهزادگان
بر تطمیع قول ... می‌گرفتند و صورت این قضیه بمسامع علیه مصلی رسید در اثنای تفحص احوال و
تجسس این مقال عرضه داشتی از جانب میرزا ... رسید و آمده ... که میرزا بایقرا با طایفه
مردم بی عاقبت قصد نموده دعا گوی کرده و من بنده وقوف یافته از باب شورش و فساد
انها و نشاده‌ام و میرزا بایقرا در این جانب مضبوط نگاه داشته‌ام و در وصول فرمان گوش نهاده
امرا و ارکان دولت بعرض پادشاه گردون تمکین رسانیدند که مضمون کلام الاقارب کالعقارب
بوضوح پیوست و جواب جسارت شاهزادگان از حد اعتدال گذشت اگر در این باب اهمال رود حکم ...
اشرف چندان مجال رسید که از آن آسان دست ندهد ... و انعدام شاهزادگان
حضرت خاقان بدان التفات نفرموده و فرمود که امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ بجانب کعبه رود و میرزا ابا
از راه سند گذرانند تا در ولایت سند قرار گیرد و میرزا الکنگر در کشتی نشانند تا ... و طاش ...
برد و هر یک را چند نوکر حسب فرمان ملازم باشند و همه را از خدم و ... محروم گردند و بکربت
غربت مبتلا ساختند میرزا الکنگر را از مملکت نفی کردند و از شاهزادگان ... **ذکر آمدن**
امیر شمس الدین علی و منسوب داشتن و سلطان اویس الکلف و غیره عالیجناب نقابت ایاب سید شمس الدین
علی که متعهد شده بود که سلطان اویس بن امیر ایدکو ... سریر اعلی رساند از کرمان بدار السلطنه هراة
آمده معروض رای خاقان هفت کشور گردانید که هر چند سلطان اویس را نصیحت کردم که روی
بقبله اقبال و آستان فرخنده مآل آورد و مشمول ... از استماع این مقال آتش خشم جهانسوز اشتعال

یافته فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امرای عظام مثل امیر جانشاه برلاس و امیر حسن صوفی
ترخان و امیر فرمان شیخ و غیرهم که تفصیل ذکر ایشان موجب تطویل میشود باتفاق والی سیستان
شاه قطب الدین و حاکم فراه شاه اسکندر با لشکرهای آراسته متوجه کرمان شوند امرای مذکور
و شاهان با چهل هزار سوار نامدار عازم آن جانب گشتند و در منتصف ماه ربیع الآخر لشکرهای خراسان
و سیستان بکرمان رسید سلطان اویس با وجود آنکه هر روز ... او در اهل بازار قسمت کردی
و در خزینه مبلغ صد دینار نداشت بر تمرد و استکبار اصرار نمود و در جاهای بیچاره درها باستحکام برج و باره
اهتمام نموده و در شهر تحصن نموده رایت خلاف و جدال برافراخت امرای عظام با سپاهی جهان ... گرد
مرکز کرمان نهاده بود در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین نایره قتال افروخته
گشت و مدت شصت روز محاصره امتداد یافت و غارت از تغارات و انبار و قوافل که در بیرون بوده
و جاهای مسکن درآمدن با شکی مانند ... امرای کرمان هر یک بر در دروازه نشسته
بودند و بروج بر نوکران خود قسمت کرده و بضرب زخم چوب از صناع و محترفه و اهل بازار وجوه علوفه
بروج حکم فرستند و دیوانیان سلطان اویس هر کس که دیناری کار نداشت محصل بروی می‌گماشتند
و ایشان پیش ترکان جهان آزمون و خونخوار بوده که از ادنی مقول هزار دشنام می‌شنیدند و مجال
دم زدن نداشتند و بخروار حواله کردن ... و دیگر چیزی نمی‌داشتند و ...
اهل شهر تنگ آمده و پیش امرا نوشتاده که سلطان اویس میگوید که اگر خاقان سعید خون بنده را گاه
بخشد بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید امرا کیفیت التماس و تضرع سلطان اویس
عرضه داشتند حضرت اعلی خاقانی رحم نموده و فرمود که سلطان اویس چند نوبت مغرور کرده که
بدرگاه می‌آیم و یکبار بوعده وفا ننمود با این همه اکنون اگر در قول خویش صادق است و زبانش با
دل موافق یکی از معتمدان خود را پیش او فرستند تا لشکر فیروزی اثر ترک محاصره نمایند و الا امرا
از در شهر برنخیزند تا کمند تسخیر بر شرفات کرمان نیفکنند امرا چون رخصت مصالحه یافتند خبر پیش سلطان
اویس فرستادند که مصلحت تو و جمیع اهل کرمان در آن می‌نماید که شیخ حسن که رکن رکین و معتمد
دولت معصوب بارگاه فلک اشتباه آید تا مهم قراری گیرد سلطان اویس عهد و پیمان بسته
شیخ حسن بیرون فرستاد و امرا از ظاهر کرمان برخاسته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و بعد از
قطع مسالک و منازل بمقصد رسیدند و شیخ حسن بوسیله ایشان شرف پای بوس حاصل کرده گناهان گذشته
و التماس نمود که حضرت خاقان سعید ... عز و علا تعهد که خلعت امان در سلطان اویس پوشاند تا او

با او بند خدعه نهاده و بنای استکانت ساحت هراة گردون منقبت نهد آنحضرت قسم یاد
کرد که از موقف پاس سیاست بهیچگونه متعرض آنجناب نگردد و از برادران و فرزندان گرامی ارشد
و هر که در آن عهد ... اورا منع ... اگر متوجه آنجناب گردد و الا دفع آن بر ذمت همت پادشاه
واجب شود باقی او ... و شیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان بازگشت و آنچه دیده بود و شنیده بود
سلطان اویس گفت و خود ... در دوازدهم شوال متوجه آن کعبه امال شد و چون بسرحد
خراسان رسید در منازل و مراحل آنچه محتاج الیه بود آماده یافت و بعد از چند روز ... برامید علا
حضرت خاقان سعید مستسعد گشت آنحضرت سلطان اویس و ... او را نواخت و همه را در ...
و امان مأوی داد و در این سال که ولایت کرمان بحوزه تصرف بندگان خاقانی آمد یعنی در سنه تسع و عشرین
و ثمانمائه نوکران میرزا قیدو با او مخالفت کردند و خواستند که شاهزاده را از میان برگیرند و برادر
میرزا ... بجای او نصب کنند میرزا قیدو خود را آگاه گشته حضرت خاقان سعید را معلوم شد امیر ...
برلاس و جمعی دیگر را در این ماده نامزد فرمود و میرزا قیدو بر دشمنان ظفر یافته بجای خود متمکن گشت
و هم در سال مذکور سید فخرالدین که منصب وزارت خاقان باستقلال داشت و از نخوت و تکبر بر تارک
گردون قدم می‌نهاد عارضی خواجه احمد داود در اظهار قبایح اعمال و شنایع شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر
از وزارت معزول گشت و بامراض مهلکه مبتلا شده نقدجات را ... ارواح سپرد و تفصیل حالات
سید فخرالدین در تواریخ مسطور است و از ایراد آن چندان فایده متصور نیست **ذکر رفتن شاهزاده عالیشان میرزا**
سیورغتمش بجانب بدخشان بموجب فرمان شاه بهاء الدین ... شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع و عشرین
و ثمانمائه از جانب بدخشان بجانب هراة آمده از برادران و قرابتان خویش در باب سریر اعلی شکایت
کرده و در بیان احوال بدخشان و هرج و مرج آن مملکت فصلی باز راند خاطر خطیر آنحضرت که مورد الهامات
ملک قدیر بود متعلق آن شد که ضبط و نسق ولایت بدخشان را یکی از شاهزادگان صاحب وجود
نامزد رجوع کنند بعد از تقدیم مشورت قرعه اختیار بر فرزند مقبلی آنحضرت شهریار کامگار
میرزا سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت آن سعادتمند را در اعلی درجه کمال مرتب
و مهیا ساخته زمام مهام عرصه بدخشان که از ولایات عظیم الشان است در کف کفایت و قبضه اقتدار
مخدوم زاده عالیشان نهاد و او را با فوجی از لشکریان روانه آن صوب ساخت و مملکت بدخشان
از فر طلعت آن مهر سپهر خلافت و مه برج سلطنت درخشان شد و مردم آنجا از حوادث روزگار
و جفای چرخ غدار در امان ماندند و شاه بهاء الدین ... شاه اجازه مراجعت کرده و بعد از ...

میرزا سیورغتمش باندک زمانی اختر بخت رکن السلطنه میرزا علاء الدوله از افق ولادت طالع شده
و نقشبند کارخانه ابداع و اختراع در سنه عشرین و ثمانمائه این صورت بدیع بر لوح هستی نگاشت **نظم**
طلوع کرد و بتابید می برج جلال ... ز آسمان شهی اختر همایون فال **ذکر آمدن میرزا الغ بیک بدرگاه پدر**
بزرگوار بدار السلطنه هراة مغیث السلطنة والدین میرزا الغ بیک گورکان را اشتیاق ملازمت
حضرت خاقان سعید بر ضمیر استیلا یافت و از دیار ماوراء النهر عازم ملازمت خراسان شد و چون خبر وصول
آنجناب متواتر گشت و موکب همایون با ... و بیوت و خرگاه و اردو جمیع ساکنان هراة رسید بانوی
عظمی گوهرشاد آغا و غیاث الدین میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان
برسم استقبال بیرون شتافتند و شاهزاده عالیمقدار را باعزاز و اکرام آنچه تمامتر داخل شهر گردانیدند **ذکر رفتن**
خاقان سعید بمشهد مقدس مرقد اقدس علی ساکنها علیه السلام و التحیه و معاودت بدار السلطنه هراة
و ایراد دیگر وقایع و حالات حضرت خاقان سعید بنابر حسن عقیده که با خاندان طیبین و طاهرین و ائمه
معصومین داشت عزیمت مشهد مقدس رضویه علی ساکنها ... جزم فرموده بدان منزل مبارک که مقام ...
رسید و شرایط زیارت بجای آورد و صلات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانیدند و قندیلی که چهار هزار
مثقال طلا استادان ... ساخته و پرداخته بودند در گنبد مرقد آویختند و پیش از این بانوی
عظمی گوهرشاد آغا در جوار قبه امام انام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا مسجد جامعی بنا نهاده بود و در آن
نزدیکی باتمام رسید و این عمارت با تکلف و تزیین در نظر پادشاه روی زمین بغایت مستحسن افتاده
شرف محمدت ارزانی داشت و ... حضرت اعلی خاقانی ... چند روز باتمام رسانیدند
موکب همایون بدانجا رسید منزل آماده و مهیا باشد و آنحضرت از مشهد متوجه طوس شده بزیارت ...
و مشایخ آنجا فایز گشت و انواع نذور در باره درویشان و مسکینان بتقدیم رسانیدند و از آنجا بجانب دار السلطنه
هراة روان شد و بعد از طی منازل در غره رمضان بمقصد رسید و باغ زاغان از مقدم خویش ...
رضوان ساخت ... و دیگر ایلچیان ختای با تبرکات و نفایس فرح افزای رسیدند و ...
... مبنی از محبت و وداد و یگانگی و اتحاد رسانیدند و تفصیل آن ... احوال فرستادگان
در تاریخ مبسوطه مسطور است و ارده شیر تواچی که پیش از این بموجب فرمان مصحوب ایلچیان ختای
... آمده بود ... بآنجانب رفته بود و در این وقت مصحوب ... و دیگر از وقایع این بود که
خلال این احوال ... حاکم کوهستان که حضرت خاقان سعید جهت میرزا محمد جوکی بهادر خواستگاری
کرده بود در بیست و نهم رمضان با ... تمام بدار السلطنه هراة رسید و مهد علیا گوهرشاد آغا

طویهای طلسم توقف فرموده در ساعتی مسعود و زمانی محمود با این دو نوبی و شریف مصطفوی از برج
برج خانیت با آفتاب سپهر سلطنت متحد گشتند و چون ایام جشن و سور و لهو و سرور در نهایت انجامید
حضرت خاقان سعید که در رکاب همایون آمده بودند بتشریف نوازش و انعام همه را خشنود گردانید
و زیاده بر مطموح ایشان همه را ارزانی داشت و آنزمان در عرصه بادغیس قشلاق فرموده بعد از تقدیم
مشورت با امیران قرار گرفت که بعد از تهیه اسباب یورش جهة دفع ترکمه متوجه اران و آذر
بایجان شوند **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن آنحضرت بر اعدا با سپه**
ملک ستان باعث آن یورش آن شد که پادشاه جهانبان صدیق را پیش قرا یوسف فرستاده
و او را از اطاعت و موافقت دعوت فرموده صدیق تا در آذربایجان رسیده پیغام گذارده و از قرا یوسف
آثار عناد و سرکشی مشاهده نموده اجازت معاودت یافت و بپایه سریر اعلی آمده بعرض رسانید که قرا
یوسف خیال استبداد استقلال در دماغ دارد و غرور او از آنست که سلاطین روی اتفاق نداد
بسیار دو کرد و گشاد [illegible] آفاق سر بر خط فرمان او نهاده اند و حصون حصین ساخته و قلاع متین بر افراخته
و و جابجا فرستاده [illegible] اوان در آن مواضع برده و آن قلاع را از مردم جنگی سپرده و از آنزمان که میرزا امیرانشاه
آن واقعه با پدر روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید پیوسته مکنون بود که لشکر بآذربایجان کشند
و قرا یوسف را از آن حرکت گوشمالی بسزا دهد اما بسبب آنکه حوادث در اطراف ممالک محروسه
روی نمود این عزیمت در حیز تاخیر و تعویق مانده و درین ایام که خاطر خطیر جمع و جهانگیر از فتح ممالک
جمع بود و چمن ملک از خس و خاشاک اهل عدوان پیراسته چون این گفتگو بمسامع جلال رسید اندیشه سابق تازه
شد و داعیه ملاقات باعث وس ملک آذربایجان که سالها در زاویه انقطاع مستتر بود در حیز ظهور
جلوه گر آمد و فرمان قضا مضی صادر شد که تواجیان به تحصیل لشکر شتابند و عساکر گردون مآثر بمیعاد
مقرر در موضع معین جمع آیند باشاره علیه ابواب خزاین مفتوح گشته اموال موفور و نقدی نامحصور
در مواجب و مرسومات بخشیدند و اتفاق رفت و حکم شد که ملازمان دولت آشیان ترتیب
مصالح مقابله استقبال نمایند و هر [illegible] هزار [illegible] در جبه خانه موجود بود [illegible]
بوقت یورش محمّسته باید که ده هزار دیگر مکمل شود و اقصی ماوراءالنهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان
و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عجم و دیگر جا و عالم که در حوزه تصرف بندگان درگاه است از
شمشیر و نیزه و دیگر اسلحه که سپاهیانرا از آن در روز هیجا احتیاج افتد بتعجیل [illegible] بمعسکر
همایون رسانند و برلیغ جهانمطاع نفاذ پیوست که میرزا الغ بیگ برقرار بضبط و ربط ولایت ماوراءالنهر مشغول

باشد اما دو هزار سوار از لشکرگاه آن ولایت باردوی نصرت شعار فرستند و میرزا ابراهیم سلطان بر دستور
سابق در ولایت فارس و قندهار اقامت نماید و امیر سید خواجه ترخان بحکومت خراسان مقرر شد و حضرت
خاقان سعید پانزدهم شعبان از دارالسلطنه هراة نهضت نموده در موضعی بازرفت نزول فرمود و بجهت
حرارت هوا و اجتماع لشکر تا چند روز در آن مکان دلفروز توقف نموده امیر غیاث الدین شاه ملک
از خوارزم آمده عز بساطبوس دریافت و فرستادش باتفاق حسن صوفی برسم منقلای روان شد و موکب
ظفرنشان چهارم رمضان که موافق اول میزان بود در جنبش آمده از ممالک محروسه سوای ماوراءالنهر [illegible] کرده
هزار سوار و پیاده تازیک برسم ایلغار ملازم شده دوازدهم رمضان بولایت جام رسیده
شرایط زیارت جناب فضایل و ولایت مآب شیخ الاسلام احمد جام قدس سره بتقدیم رسانید و از آنجا
در امان فتح و نصرت ربانی سوار شده در حرکت آمد و در مشهد [illegible] رمضان موکب منصور لشکر گیهان
از جبابور عبور نموده و میرزا بایسنغر مقدمه سپاه فیروزی اثر گشته پیشتر رفت و نهم ماه قصبه بجواد [illegible]
موکب همایون نصرت قرین [illegible] نگاه فریدون و کیقباد آمد و حضرت خاقان خلافت پناه سعادت
زیارت قدوه ارباب طریقت و [illegible] شیخ سعدالدین الحموی قدس سره استسعاد یافت و در آن
فرخنده مقام بوظایف عید صیام قیام نموده و ششم شوال در ضمان حفظ و عنایت ملک ذوالجلال
در مرغزار عرفان سراپرده اقبال برافراخت و از روح مقدس بزرگوار مقرب بارگاه سبحانی شیخ ابوالحسن
خرقانی استمداد همت نموده و ششم شوال بسر مزار سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمه الله حاضر آمد
و مراسم نیاز بظهور آورده و عاشر شوال ظاهر دامغان مضرب خیام سپاه ظفرنشان گشت و در آن منزل
چند زنجیر فیل که در ولایت مازندران بود هر یک مانند کوهی باردوی همایون رسانیدند و لشکرهای خوارزم
و نسا و باورد و سمنان و دامغان و جرجان و مازندران بموکب اعلی پیوستند و چهاردهم ماه چتر ظفر سایه بر
سمنان انداخت آنحضرت شرط زیارت سالک ربانی شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی بجای آورده و در آن مکان لشکرها
[illegible] و [illegible] و [illegible] که پیش و قندهار و [illegible] ملحق شدند و در اثنای این اوقات امیر
الیاس خواجه با سرداران قم و کاشان بعز زمین بوس فایز گشتند و هشتم شوال از دره ملک عبور نموده بحدود ری
آمد و قریب ورامین فرود آمدند و در آنجا دو شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس [illegible]
تشریف آورده بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گشت و میرزا رستم با لشکر [illegible] از اطراف اصفهان
و امیر چقماق از صوب یزد و امیر عمر شیخ از کرمان باردوی اعلی ملحق گشتند و چندان سپاهی و مردم جمع
آمدند که محاسب وهم از شمار آن عاجز می آمد و از آنجانب امیر قرا یوسف با سپاهی جرار همه شمشیرزن و نیزه

گذار در مقام عناد و استکبار اصرار نموده اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان جنگ در مقام تحیر و تفکر
افتادند و هر کس را خیالی و اندیشه در ضمیر جا گرفته چه امیر قرا یوسف با کمال شجاعت و بهادری استعداد
حرب بوجه اتم حاصل داشت و سپاهی رزم جوی پرخاشگوی با اسپان آسوده در ظل رایت او مجتمع
بودند و موکب منصور راه پیموده با اسپان لاغر و ضعیف چندین مسافت دیگر قطع میبایست نمود و فصل
زمستان نزدیک رسیده بود اما دو طایفه که کرات مشاهده [illegible] بودند که چون روی دولت قاهره
مهمات کلی و قضایای مشکله علی السبیل السهولة انقطاع و فیصل پیوسته و موجب دلخواه [illegible] سرانجام می
سرانجام میافت هیچ دغدغه بخاطر ایشان نمیرسید و پیشتر از آن امیر غیاث الدین شاه ملک نوکری از پیش خود
بجانب امیر قرا یوسف فرستاده او کثرت اعوان و قوت بازوی شجاعت و اموال و خزاین موفور و انقیاد
حکام حدود و محافظان ثغور خیال مغرور بود که از استماع این کلمات در غضب رفت و فرستاده
را در تبریز محبوس گردانید و از ممالک آذربایجان و اران و موغان و توابع و لواحق عراق عرب لشکری
بیکران و سپاهی بی پایان جمع آورده خاطر بر مقابله و مقاتله قرار داد و حضرت خاقان سعید چون
قوت و جسارت دشمن معلوم فرموده بود بالکلیه دل از اسباب ظاهری برگرفته روی افتقار و نیاز بدرگاه
ملک کارساز آورده و بعد از استخاره و مناجات از بارگاه مجیب الدعوات بر زبان تضرع و تخشع فتح و نصرت
مسئلت نمود از سروش غیب مژده اجابت شنیده فرمان داد که [illegible] و [illegible] که ملازم پایه سریر اعلی بودند
دوازده هزار بار سوره فتح ختم کردند بعد از آن شهریار ملک بخش گیتی ستان امیر یوسف خواجه با هزار سوار
نامدار روانه طرف قزوین گردانید و قاسم ترکه که حاکم آنجا بود شهر را گذاشته متوجه سلطانیه شد و امیر
یوسف خواجه خراج مرحمت و احسان بر مفارق سالکان و ساکنان آن دیار گسترده همه را ایمن ساخت و اکابر
و اعیان آن ولایت بدرگاه گردون اشتباه شتافته دولت پابوس دریافتند و حکم واجب الانقیاد
نفاذ یافت که لشکریان بقزوین نروند و تعرض بجایی نرسانند و قاسم چون بسلطانیه رسید صورت
حادثه را بعرض امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف که ضبط و حکومت آنجا تعلق باوی داشت رسانید امیر
جهانشاه بجمع لشکر و ترتیب محاربه و اسباب حصارداری اهتمام نموده و گفت که کاه و هیمه جابجا نقل [illegible]
و [illegible] که در آنجا [illegible] و [illegible] و دکانها حاجت هر کس بقلعه برند هر که استعدادی داشت بقلعه درآمد و باقی بطرف
گیلان و طارم رفتند و [illegible] که خاطر بر جنگ و پیکار قرار دادند **ذکر رسیدن خبر وفات والی ولایت تبریز**
و رفتن مخالفان از میدان ستیز و آویز براه گریز در آنزمان که ماهچه رایات آفتاب اشراق سایه وصول بر ممالک
عراق انداخت امیر جهانشاه بضبط و استحکام قلعه سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز از جانب تبریز رسید

و خبر رسانید که امیر قرا یوسف در حوالی اوجان جان شیرین در روح بازپس داد و داع فرموده ملک را
بگماشتگان حضرت خاقان سعادت قرین بازگذاشت از استماع این خبر امیر جهانشاه حیران و سراسیمه
از قلعه سلطانیه بیرون آمده با توابع و لواحق روی به تبریز نهاد و شخصی از قزوین باردوی همایون رسیده
بعرض رسانید [illegible] و در [illegible] قاضی سلطانیه ببارگاه جهانپناه شتافته واقعه قرا یوسف بتفصیل در
مجلس واجب الاحترام و المحل تقریر کرد و چون این خبر صحت وضوح یافت حضرت اعلی خاقانی مراسم شکر
بر دوام قیام نموده رایت توجه کتائب سلطانیه برافراخت و عنایات السلطنه و الخلافه میرزا بایسنغر برسم
منقلای روانه تبریز ساخت و موجب فرموده امیر علی کوکلتاش و خواجه محمد شرف سمنانی برای اموال او
و ضبط آن در رکاب نصرت انتساب میرزا بایسنغر روان شدند و بمقتضای فرمان شاهزاده جوانبخت
ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان از راه همدان بجانب مراغه روانه شد و در حرکت آمده و پانزدهم ذی القعده
ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای گشت رعایای سلطانیه از مخافت تعرض لشکر قیامت اثر
از قلعه بیرون نیامده بودند حضرت خاقان دولتیار از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد که از
حصار بیرون نیایند تا مجموع جنود ظفرورود بگذرند و بعد از آن بمساکن خود قرار گرفته در معموری شهر و بلاد
سعی نمایند و آنحضرت امیر موسی را بمحافظت قلعه و تعهد رعیت گذاشته از سلطانیه نهضت نموده به
اردبیل رسیده براه موغان روان شد و در ششم ذی حجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه قرا یوسف از
دار فانی بمحل جاودانی رحلت نمود و [illegible] که از غایت وحشت متفرق شدند و بتجهیز و تکفین او نپرداختند و جسد
را در خرگاهی که وفات کرده بود گذاشته سر خویش گرفتند [illegible] امیرالامرا اقدم پادشاه که محبوب ترین خوانین
قرا یوسف بود با امرا اگر دیدند که از اولاد او کسی بر ملک نشانند و دیگران بخدمت وی کمر بندند چون در
ولایتی دیگر بودند و زمان گنجایش آن نداشت از اندیشه ایشان بجایی نرسید [illegible] پادشاه پسر امیر منصور
برادرزاده دیگر قرا یوسف بود در روی اطراف و [illegible] و امیر [illegible] گرد جبل کردستان نموده محمد جکی پسران پیشتر
بعد پیوستند و برین نمط جمعیت ترکمه از هم فرو ریخت و این بیت در تاریخ وفات امیر قرا یوسف گفته اند
نظم وفات میر یوسف شاه تبریز ٭ کتابت شد بتاریخ کتابش ٭ القصه او چون موکب همایون در
در نواحی ری بود این قضیه در اوجان روی نمود [illegible] که خان پراکنده شدند که ملک [illegible] از اردوی خان
بطمع [illegible] از خان [illegible] باش از خرگاه امیر قرا یوسف درآمده هر چه یافتند غارت کردند بحدی که
جامه‌ها از تن مرده بیرون کشیده و حلقه طلا از گوشش او بریدند ٭ فاعتبروا یا اولی الابصار ٭ و چون این واقعه
دست داد اکابر و اشراف تبریز نوکران میرشاه ملک را از حبس بیرون آورده عذر خواهی نموده شرایط

دلجوئی بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را از راه تبریز بارجمن بردند و در جوار مرقد آبا و اجداد خویش بخاک سپردند

ذکر وصول امیرزاده نیکبخت میرزا بایسنغر بتبریز و بوضوح پیوستن الوان [illegible] آثار ظفر

غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر که پیش از توجه رایات همایون متوجه ممالک آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذی قعده به تبریز رسید و در دولتخانه نزول فرموده و اتباع امیر قرا یوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپدید شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش بساط امن و امان گسترده خطبه و سکه را بنام حضرت شاهرخی زیب و آرایش داد و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنغر بهادر بهمت والانهمت بترفیه احوال رعیت انداخته امور مملکت بر سنن استقلال و استقامت قرار گرفت و در خلال این حال حضرت خاقان سعید در قراباغ قشلاق فرموده سرداران و امرای حشم بخدمت پادشاه عالم پناه مبادرت نموده که امیر بابا حاجی کاوردی که برادر خویش را بدرگاه عالم پناه فرستاده و خود نیامد بسبب تخلف آنکه در زمان میرزا عمر امیر بابا حاجی امیر جهانشاه جاکو را بقصاص خود کشته بود درین اوان توهم کرده پای وقار در دامن تمکین کشیده حضرت اعلی خاقانی فرموده بود که با یون قوم محفوظ جبه [illegible] سبب تخلف او حیث حکم شد که میرزا بایسنغر عزیمت قلعه کاورد نماید و بابا حاجی را بهر نوع که باشد بپایه سریر اعلی رساند شاهزاده در قلب زمستان بدان طرف روان شده بطارم قلعه کاورد رسید امیر بابا حاجی در موافقت متردد و در مخالفت متوهم بود میرزا بایسنغر منتهی پیش او فرستاد و از وخامت خلاف و فساد تحذیر فرمود و گفته بود که اگر بقدم انقیاد پیش آید ملحوظ نظر عاطفت گردد و ولایت دیگر ضمیمه مملکت او شود و حضرت خاقان سعید حکم کرده که مردم امیر جهانشاه قصه او برزبان [illegible] آوردند امیر بابا حاجی اطاعت فرمان شاهزاده نموده بیرون آمد میرزا بایسنغر نسبت باو انواع تربیت بتقدیم رسانید و امیر مشار الیه در رکاب نصرت انتساب جناب بایسنغری روی باردوی اعلی نهاد و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص گشته در زمره امرای عظام انتظام یافت

ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان بعضی از وقایع و حکایات

حضرت خاقان سعید در نهم ماه ذی حجه بنیت اقامت زمستان قراباغ آران را محل نزول فرموده و ملوک آفاق و حکام ولایات و محافظان ثغور بدرگاه [illegible] و نفایس با محضور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند و از انواع احسان پادشاه گیتی ستان حظی وافر یافتند و حضرت خاقان سعید در عید اضحی آداب و فرض و سنت قیام نموده صدقات بمستحقان رسانید و حکام آن مملکت را بنوازش و انعام مفتخر و سرافراز گردانید و در جشن نوروز [illegible] و غیره که از سلطان مصر روی گردان شده بودند بدولت پابوس رسیدند

و امرای عراق و ترکمانان نیز در روز عید آمده شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند و در اربع عشر ذی حجه امیر خلیل الله بن امیر شیخ ابراهیم شیروانی که بصفات پسندیده و ملکات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش اعلام کرده با آنکه موکب اعلی بهوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمتکاری امیر خلیل الله بعز قبول یافته چون علامات مردانگی و امارات فرزانگی از بشره او ظاهر و لایح بود بافر و کرم و صنوف انعام و احسان مکرم و محترم گشت و سوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص موکد ساخت و برادرش امیر منوچهر که بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت [illegible] جان بجای پادشاه [illegible] آورده [illegible] کشته و همچنین درین روز سید احمد میر سید علی شکی از ولایت خویش رسیده برکات [illegible] و لاحق معروض کردانید و به تشریفات گرانمایه مخصوص شد [illegible] امیر [illegible] و سید احمد قرامان و سرداران [illegible] قشلاق آمدند و جبهه [illegible] نهاده بعد از آن بخاک آستان دولت آشیان مالیده و سر افتخار باوج آسمان رسانیدند روز دیگر احمد [illegible] و پسران قرامان از گنجه و بردع باردوی اعظم ملحق شدند و باصناف نعم و کرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت امیر قرا یوسف مثل خواجه جعفر تبریزی و غیره و ایلچیان ملوک گرجستان آمده اجتماعی عظیم دست داد و اوایل محرم امیر [illegible] با ایلچیان و اشراف تبریز بدرگاه عالم پناه آمده و ششم ماه مذکور [illegible] فوجی از پیش [illegible] شاه [illegible] ملوک محتشم سخنان حاکم خود معروض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که برحسب فرمان متوجه مراغه گشته بود روی باردوی اعلی نهاد و در چهاردهم محرم ملازمت خاقان [illegible] و در بزرگوار سر کرده و در آخر ماه مذکور ملک عزالدین شیر که بکمال نسب و جمال حسب و جلالت خاندان و رفعت شأن اتصاف داشت متوجه آستان فرخنده نشان شده و انواع تبرکات و تنسوقات بعرض رسانید و قبول آمده و درین اثنا [illegible] از خاطر خطیر خسرو کامکار سر برزده در هوای اقسام [illegible] و یکی دیگر از وقایع آنکه [illegible] صحرایی که از رتبت [illegible] بود [illegible] نعمت را [illegible] شعار خود ساخت دم از مصاحبان میرزا [illegible] امرا که بجهت دفع او [illegible] بود [illegible] خدمت او را [illegible] آوردند با آنکه سکه و خطبه بنام قرا یوسف کرده بودند حضرت خاقانی از سر جرم او درگذشت و دیگر آنکه عالم باب الابواب داود [illegible] حضرت آمده و مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشته معاودت نمود و همچنین حکام و امرای اطراف بکلال انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته برحسب فرمان پادشاهانه باوطان خویش بازگشتند و چون موسم بهار و استوای لیل و نهار روی نمود صاحب قران سعید از قراباغ نهضت نموده عازم [illegible] گشت

و چون به بیلقان نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطا بهادر که نوکر قدیم میرزا عمر بود برحسب اشاره [illegible] بضبط ایل و الوس خود رفته بود امیر اسپند گرفته است آنحضرت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با بیست هزار سوار بجانب نخجوان که یورت قدیم ایشان بود که اغلب لشکر ترکمانان ایشان بودند و امیر اسپند را در اطراف نشان می دادند فرستاد و در این اثنا نوکر امیر اسپند باردوی همایون آمده صورت حال و دولتخواهی او بعرض رسانید آنحضرت او را نوازش فرموده بازگردانید و چون خسرو آفاق در ایلاق [illegible] شد که امیر خلیل الله شیروانی را نوعی تربیت فرماید که محسود اقران گردد دختر میرزا ابابکر بن میرزا معزالدین میرانشاه نامزد او فرموده بعد از آن که مادر امیر خلیل الله از شروان با تجمل تمام و اسباب آن کار آمد طویی عظیم ترتیب دادند و آن مخدره را بامیر شریف مظفر و شروان شاه عقد بستند و در خلال این احوال امرا در موضع قرا کوبک بعرض رسانیدند که یار احمد قرامان با غلامان کلو عیسی مبادرت نموده نوکران امرا که در گنجه و بردع بوده‌اند غارت کرده است رای جهانگشای میرزا بایسنغر بدفع او مقرر شده بود شاهزاده چون متوجه یار احمد شد او از گنجه عازم گرجستان گشت و پناه بقلعه اسفرزق برد چه حاکم آن موضع کاوس خویش یار احمد بود و آن قلعه ایست بر روی سنگ خاره در میان بیشه واقع شده و آبی [illegible] گرد آن روان و برج و باره آن مانند سد اسکندر در نهایت استحکام و استواری میرزا بایسنغر از راههای دشوار و استوار گذشته قلعه را محاصره کرد و یار احمد و اهالی قلعه بعد از سه روز که بقتال و مقاتله مشغول بودند دانستند که بجز انقیاد چاره نیست یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی برآستان جلال نهاد شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشیده و بعد از تسخیر حصار معاودت نموده در منزل حسن جانی بموکب اعلی خاقانی پیوست [illegible] دیگر بار دست و گردن بسته و سر برهنه پیش آوردند آنحضرت ترحم فرموده بخط عنایت [illegible] تربیت و زیاده از پیش او را خطاب کرد [illegible] و روز چهارشنبه [illegible] سپردند و موکب همایون از موضع حسن جانی نهضت نمود چون کنار آب هندی فرود آمد قاصد امیر شاه ملک رسیده خبر آورد که امیر اسکندر با امیر قرا عثمان محاربه کرده و قرا عثمان انهزام یافته و رایات منصور سیوم جمادی الاولی از آب ارس عبور نموده در پای [illegible] کوه نزول فرمود

ذکر فتح قلعه بایزید بفیروزی دولت خاقان سعید و حالات آن

چون رایات فتح آیات از آب ارس گذشته بمحلکاه [illegible] بسمع اعلی رسید که در آن محل قلعه‌ایست موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان [illegible] امیر اسپند از [illegible] منصرف شده و غیره بسیار و [illegible] و امتعه بیشمار بآنجا فرستاده مردم خود را در آن موضع گذاشته است آنحضرت بیست و دوم جمادی الاولی

بحوالی قلعه نزول فرموده و مستحفظان را امان و انقیاد دعوت کرد و حسام الدین نوکر امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپند خاتون خود را با دختر و اولاد در اینجا گذاشته و [illegible] تا جان در بدن دارند اختیار خود از دست نخواهند داد حضرت خاقان سعید فرمود که لشکر [illegible] نشان قلعه را مرکز وار در میان گرفته سایه بانها را و آشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقول ایشان خیره و راههای تیره شد و در هم از [illegible] و امن کوه را که شهربند مخالفان بود با طوغ و اسپان و انبارهای غله بار [illegible] و روی جلادت و سپرها در سر کشیده و متوجه بالا شدند چنانکه ساکنان حصار و لاوران سپاه فیروزی شعار را [illegible] مغلطانیدند و دیگران بجای ایشان بالا برفتند و بر کمرگاه که مر قلعه بود رسیده بودند چند برج قلعه بر سنگ خاره ظاهر شد طارمان میرزا بایسنغر متوجه آنجانب شده و طایفه از جوانان سپرها در سر کشیده بر جا کردند و اگر کسی را از زخم تیر و سنگ آسیبی میرسید او را پس کشیده و پیش میرفتند و بعضی که بوده [illegible] بر آن خاره بالا میرفتند و خود را بپای برج رسانیده و بر جا سوراخ کرده و گرفتند قابوچیان نشاده بضرب پیکان مگذاشتند که کسی سر از برجی بیرون کند و یک طرف قابوچیان برج را تنگ ساختند و غلغله جوش در دیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه گیری جانکنان آن سرزمین آمیختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی بر بالای کوه رفیع رفته و نزدیک دروازه رسیده دست به تیر و کمان گشادند ساکنان دروازه مجروح گشته فریاد الامان برآوردند و پیش آن گروه ایشان را امن بیارند با تفاق طایفه از لشکریان شجاعت شعار که بالای کوه رفته بودند خود را در اندرون انداختند و قلعه چنان حصین که شهسوار همت پادشاهان پیشین زنگره تسخیر آن پرواز نکرده بود در اندک وقت بنام پرورش مفتوح گشت و چوبک ظفر شعار ساخته بسیار گرفتند و خسرو آفاق بعزم ییلاق از آنجا که در فصل تابستان طبیعت زمستان آشکار میکرد روان شده در هفتم جمادی الاول در ارودی [illegible] و اقبال نزول جلال فرموده روزی چند در آن منزل توقف نمود

ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعه بایزید و پیش از محاربه لشکر منصور با ترکمان روی نمود

حضرت خاقان سعید اغرق را در دامن دربندی گذاشته با پنجاه هزار سوار نامدار در آخر جمادی الاول پای در رکاب عالم ستانی آورده و در اوایل جمادی الآخر در پای [illegible] بر جانب [illegible] گشته در کول [illegible] اصغا نمود و از شهر نوکجات از پیش معاودت نموده امرا [illegible] و امیر قرا عثمان برحسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر شدند و رایات همایون مواج از پس رسید که موجب آنحضرت گشت که امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک جلیلکاه خاقانی و سید ترک [illegible] و اول [illegible]

ایشان غارت شده و پیر علیکا را گرفته اند و درین اثنا جمعی از خاقان از دار السلطنه هراة رسیده و از جمعی تو
مرتب و ابتهاج حضرت خاقان سعید گشت و امیر خواجه که منصوب امرا منغلای رفته بود با قرا اول آنجماعه
جنگ کرده و کس را گرفته بدرگاه اعلی آوردند و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک به مظفر و منصور
رسیدند و الوند و اولاد قرا یوسف چند نوبت ایلچیان فرستاده و سخن صلح در میان آوردند اما فایده بر آن
مرتب نگشت حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم کرده بجانب ترکمان روان شده و ایشان نیز متوجه شده
و در موضعی مناسب نزول کرده و پیرامن اردوی خود خندق کنده و چپرهای دیگر مانند سد اسکندر استوار
ساختند و چند هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار در اغرق حضرت خاقان سعید گذاشته و به توالی
بر ایشان ملتفت نشگر انداخت و در انغار و جانغار را زیاده که اندازان و نخشش اگیان قرار یافته در پس سکه
باز داشت **شعر** بیشت اندر پیلان بر سرشته ناوک اندازان ٭ جو عفریتان آتشبار بر پیلهای نامور
و پیش از علامات و پیش برگانان آوازه پیلان شنیده بودند ازان هراسان گشته فیلان مجسم از
گل ساخته و برگستوان بر آن پوشانیده و اسپان بران می تاختند و بعضی گاو آن نقوت آن
جوالهای کاه بر بار می کردند و چابهای ایشانرا مثال نیل حکم رانیدند و گره آن بشکستند تا اسپان ایشان
گرفته بوده و در روز جنگ از میدان دور باشند فی الجمله چون صفوف راست شد از طرفین حملهای
تند کردند و در آن روز از بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ و جدال و حرب و قتال اشتعال
داشت و خون از تیغ چون باران از میغ می بارید و چون آفتاب شرقی انقلاب روی بولایت مغرب نهاد
حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمده فرمانداد که در پیش لشکرگاه کنند و از مرد و جانب بیداران
شب همه شب پاس داشتند روز دیگر خسرو انجم بر شبدیز ارزاقی سپاهی بر آورد و به انتظام سپاه زنگ
رایات لعل پیکر بر افراخت حضرت خاقان سعید فرمود که لشکرکش گذار بعزم حرب و پیکار سوار شدند و سپاه
ترکمانان تا بستان و صدمت تمام پیش آمدند و دلیران جانبین و مبارزان طرفین دست به جادو سطوح صفت
آرای گشتند و مردانه کرده مانند بحر اخضر جوشان و خروشان چون باد صرصر بر یکدیگر حمله آوردند و از
روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار در میدان رانده و کارزاری کرد که داستان رستم و اسفندیار
بر طاق نسیان نهاد و امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و او مردی و مردانگی داده و سپاه خسرو اگر چه حسن
وسعی که استظهار و افتخار سپاه ترکمانان بود اسیر و دستگیر کردند حضرت خاقان سعید فرمود که
سپاه گردون شکوه کوه و کوه جبال برداشته و خرگاهها زده و فرود آمدند درین اثنا جمعی از طرف ترکمانان
آمده عرضه داشتند که اولاد امیر قرا یوسف خاطر بر جنگ قرار داده دل بر مرگ نهاده اند و مضمون این مثل

نعت این بیت گردانیده اند **شعر** ز مرگ از تو بری نه خود و زرگ ٭ که جنگ آن گند تو بنده زمرگ ٭ و چون
کشش و کوشش هر دو لشکر بر حد افراط رسید و خورشید عالم افروز بخوابگاه مغرب خرامید و زمانه لباس
سوگواری پوشیده مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور مراسم پاس قیام نموده تا طلوع صبح هرات
سپاه بودند و از حال ایشان آگاه و روز دیگر که خورشید خاوری با منجوق زرنگار از عقب مواکب کواکب دراین
میدان شلوغی تاخت حضرت اعلی خاقانی فرمود که جوک منصور بعزم رزم سلطانی سوار شدند و از
انجانب لشکر ترکمان همه بزور پیل هیکل شیر در برابر آمدند و بعد از نعارت نیزه گان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند
و در آن روز رستم و اسفندیار از آن کارزار خیره ماندند و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر مخالف ترخان از
دست راست حمله آورده و زلزله در قصر تکین و ثبات دشمنان افکندند و بر انغار مخالف بر امیر علیکه کوکلتاش
و امیر فیروز شاه و امیر فوشاه و شیخ لقمان برلاس حمله کردند ایشان جای خود نگاه داشته امیر یوسف خواجه
محمد شرف سمنانی بر بساط زندگانی طی کرده و از کثرت حملات ترکمانان نزدیک بود که چشم زخمی سپاه
منصور رسد و مخالفان چند قطار شتر رانده بودند و اثرهای را معتقد به فتح و ظفر تصور کردند اما حضرت
پادشاه پاک اعتقاد و فرمانداد تا میان میدان خوکاه و طهاره خانه زدند و بعزم نماز چاشت گرد
اما از آنحضرت فوت نشده بود از اسب فرود آمده فرود آمده و بتانی و تسکین تمام وضوی ساخت
و پیشانی تضرع و نیاز چند بار چنانچه معهود است بر زمین اخلاص نهاده بوقت اجابت دعا از درگاه
احدیت و بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسئلت نمود و چون یقین دانست که با سعاف آن دعا
تیر دعا بهدف اجابت کارگر شده پای سعادت در رکاب همایون آورده و دستور قول آرام گرفت
و در حرف امیر قیاث الدین شاه ملک که ملازم آنحضرت بود تدبیری بصواب نشده فرمود تا نقاره و کنات
زدند و آوازه در انداختند که اسپند گرفتار شد و مضمون کلمه الحرب خدعه بر لشکریان عیان شد
امیر اسکندر از استماع این خبر کار از دست و دست از کار رفت و پای ثبات و قرارش متزلزل گشت
و میرزا بایسنغر در آن زمان که کمک دست چپ جنود ظفر ورود رسید مانند شیر ژیان با طایفه از دلیران
رزمجوی با تعصب روی نهاد و حضرت خاقان سعید اشاره نمود که بجهاز سوار آماده و بعد و شاهزاده شده
موکب همایون در ضمان حفظ و نصرت ملک بیچون در حرکت آمدند و قول برانغار یکبار روی بدشمنان آوردند
و جویهای خون در معرکه روان شده و میان از رواح و ابدان مبارزان نوعی مفارقت دست داد
که تا قیام ساعت امکان مواصلت نماند و اولاد قرا یوسف و لشکر ترکمان که دیو غرور در دماغ ایشان جای
گرفته بود چون آثار دولت و اقبال بر صفحات احوال آنحضرت مشاهده کردند و سلطنه و اقتدار ایشان

و هزیمت شکسته خاطر و متوزع ضمیر شده دل از ملک و مال برگرفتند و هر چند خواستند که پای ثبات
کشند میسر نشد بضرورت روی فرار نهاده و بار نهادند و مانند پشه از باد صرصر و کبوتر از صدمت شهباز چند
پرواز گریزان شدند و بسیاری از ترکمانان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و خورشید فیروزی بهروزی
از مطلع سعادت طلوع نمود حضرت خاقانی این فتح نامدار را که طراز فتوحات خواقین روزگار و سلاطین
گردون اقتدار تواند بود از محض عنایت الهی دانست و زبان بشکر ایادی پادشاهی گشاده فرمانداد
تا منشیان بلاغت شعار براعت دثار فتحنامها در سلک تحریر در آوردند و ایلچیان فلک سیر آنها
بعراق و آذربایجان و مازندران و سیستان و خراسان و کابلستان و خوارزم و ماوراءالنهر و ترکستان
و سایر ممالک محروسه بردند لشکر منصور اموال موفور و غنایم نامحصور گرفتند **شعر** ز انس جانب آورد
ازبهر شاه ٭ غنیمت بگنجد در خرگاه ٭ و این فتح ارجمند در غره شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع
الشکرد روی نمود و روز دیگر کوچ کرده و نظر کیمیا خاصیت پادشاه بر اسیران ترکمان افتاد از کمال کرم در جبلت
همایون مذکور داشت **شعر** بجود در نجستی کار شاهان ٭ ز شمشیر خود داد زنهار شان ٭ و فرمان عالی
بخلاص ایشان شرف نفاذ یافت و آنحضرت به راه خوی روانه شد و منتصف شعبان بدار السلطنه
رسیده اهالی آنجا که هم از غارت و تاراج داشتند یمن معدلت و احسان حضرت خاقان از آسیب دوران
مصون و مامون ماندند **ذکر مراجعت حضرت خاقان سعید بتصرف در آوردن بعضی از توابع و قضایا که**
بعد از آن دست داد رای جهان آرای پادشاه جهانگشا اقتضای معاودت از ممالک آذربایجان بجانب
خراسان نمود و اردوی کیهان پوی در حرکت آمده و در اوایل ماه رمضان خاقان سعید در سلطانیه
نزول کرد و حکام و سرداران آن دیار بجا آوردن رعایت و عنایت فرمود و مناشیر و امثله ارزانی داشت و
اجازت و انصراف خاقان ظفر قرین در هم و قزوین لشکر فارس و عراق را اجازت فرمود که
بمساکن خود روند و میرزا ابراهیم سلطان براه و در گزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان تافت
و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان بر حسب فرمان بولایات خود باز گشتند و حضرت خاقان سعید
شده جوارت مواجب نوبت لشکر کرده از ممالک ری گذشت و امیر الیاس خواجه با لشکر جلادت آیین
در حدود ری و فیروز کوه انداخت و لشکر ظفر نشان در اوایل رمضان بملک خراسان در آمد و امیر شاه ملک
اجازت یافته از راه اسفراین بخوارزم شتافت و چون آنحضرت به نیشابور رسید بزیارت قرشاع و آنجا بر
انجا مشرف شده و از انجا بمشهد رفته از روح مقدس امام علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا استمداد نموده
و نوزدهم شوال بدار السلطنه هراة از قدوم آنحضرت نوبت زیب و زینت شده و در مسند دولت بامداد

قرار گرفت ایلچیان والی دهلی بدرگاه عالم پناه آمدند و التماس نمودند که از پایه سریر خلافت مصیر سلطان
بانجانب رود تا خضر خان را موجب افتخار روزگار او شود و در ممالک هند مستلزم ناموس و احترام گردد
حضرت خاقان سعید مولانا میر خواجه را که مجلس تقریر و ادای دلپذیر و لهجه فصیحه گردی روانه بصوب
گردانید حضرت خاقان مولانای مشار الیه را رعایت بسیار فرموده و تحفهای پادشاهانه مصحوب جناب
مولوی ارسال نموده از آنطرف بر سیلهای لایق مصحوب جناب مولوی ارسال نمودند و فایده و دولت خواه
بان خدمات شایسته پسند گردانیدند و از جمله عجایب آن دیار و صنایع آن دیار یک کرگدن شست و
جوانی غریب شکل عجیب هیأت سینه گاو و پیهای فیلکشاخ بر میان بینی داشت و از مهابت و صلابت
پوستش اصلاً آلت محاربه بران کارگر نمی آمد و از آن سپرهای مستحکم معتبر سازند اگرچه بجنه گاو است اما گاو خیل
که با فیل جنگ کند و غالب آید اما محمد طیب که از قرابای ایران برحسب فرمان واجب الاذعان برسم رسالت
عازم مصر و شام شده بود و چون بآن ملک رسید سلطان نیشی حاکم آنجا وفات یافته و مظفر و تاتار مملوک
عقد انهار قیام می نمودند ایشان فرستاده را انواع تحفه و تکریم کرده و عرضه داشتی مصحوب او گردانیدند
مضمون آنکه اگر رایات فتح آیات باین مملکت توجه نماید آنچه وظایف خدمتکاری و جانسپاری باشد بتقدیم
قیام نماییم محمد طیب در اواخر شوال بدار السلطنه هراة رسید و صورت اخلاص ایشان عرضه داشت و سلطان
نوبختی که هم از قرابای برحسب فرمان متوجه دشت قبچاق شده بود هم از آنجا شاکر و خشنود و باز گشته در ماه
ذی قعده بدار الملک هراة رسید و کیفیت و احوال این جانب آن مملکت قبول عرض نمایند **ذکر حالات شاهزاده**
میرزا الغ بیک و قضایای ماوراءالنهر و شمه از احوال مملکت جته جناب سلطنت مآب میرزا الغ بیک و شاهی
ملکت اکبر و دانش آموز بود و شهریاری دادگستر هنرپرور با دانش افلاطون حکمت فریدون جمع داشت و در
جمیع علوم بتخصیص علم ریاضی جدول و نظیر نداشت تقریر او بر قواعد نصفت و عدالت ارکان دولتش شده
و انقیاد او و در تقسیم امور ملک و وقت بر عالمیان عیان آمده اگرچه مناسب چنان می نمود که هرگاه خامه مشکین شمامه
ذکر سلاطین کامیاب رسیدی بتحریر القاب اشتغال نمودی اما چون تکرار اسامی ایشان در این اوراق تطویل
می نماید اختصار اولی بود و نام بزرگوار این شهزاده نامدار اکتفا نموده می آید و من الله العصمة و التایید در اوایل
محرم سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا الغ بیک از نواحی خجند که در انجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند
آمد و در اوایل صفر جمعی از ملازمان خاصه که به امیر شاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر و منصور بدرگاه
عالی رسیدند و در دوم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در ربیع الاول نوکر صدیق بهادر از جانب
کاشغر آمده عرضه داشت که نوکر صدیق بهادر و اویس اغلان نقش جهاز اگر خان جته بود و قتلق آورده و میان

مغولستان رفته و آشوبت میرزا الغ بیک معتمدی بتفحص احوال امرای مغولستان فرستاد و جمعی از مغولان
که در قلعه سمرقند بوده مقید و محبوس میداشت و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراءالنهر
گشت و چون از جیحون بگذشت میرزا الغ بیک طایفه از خواص و مقربان را برسم استقبال فرمود و نمود تا ایشان
روانه شده و سعادت تقبیل شاهزاده دریافتند و در رکاب او بازگشتند و دو اختر سعد در یک برج و دو
گوهر قیمتی از یک درج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد میرزا الغ بیک چندروز
متعاقب بشرایط ضیافت قیام نمود و برجهای پادشاهانه بپارایست درین اثنا معتمدی که بتفحص احوال مغولستان
رفته بود بازآمد و شرح پریشانی آن دیار بعرض اشرف اعلی رسانید میرزا الغ بیک را خاطر از آن جانب فراغت
یافته میرزا محمد جوکی اموال و نفایس فراوان داده باتفاق عازم خراسان شدند و از سمرقند بیرون
آمده هشتم شوال در کنف تایید و اقبال بدارالسلطنه هراة رسیدند حضرت خاقان سعید که توام
جانور از دیدن بولایت هراة رفته بود چون بدولت و سعادت مراجعت نمود شاهزادگان مراسم استقبال
بتقدیم رسانیدند و نوازش ارزانی داشته طوی پادشاهانه ترتیب نمود و رخصت معاودت داده شاهزاده
متوجه ماوراءالنهر گشت و روز نهم ذی الحجه بدارالسلطنه سمرقند نزول فرمود و یکی از وقایع ماوراءالنهر آنکه در
هشتم ماه محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه اکه بیکم بنت میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیک بود
بعد از عارضه چندروزه بروضه رضوان خرامید و شاهزاده کامکار با وجود کمال تمکن و وقار عنان اصطبار
از دست داد و قطرات عبرات از فواره دیده روان کرد و عاقبت چنانک در هر واقعه مقتضی صبر و تحمل بود
زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد و صلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانید و شرایط
اطعام و ختمات ملک علام بجای آورد و دیگر در سلخ ربیع الآخر براق خان پیش از آنکه بر سریر حکومت نشیند
بسبب انقلاب احوال اوزبک و اختلاف آرا و تغلب امرا و خروج ایشان بر خلاف جاده اسلاف
هرچندگاه باختیار جایی و اجتماع بر تخریب خانی و مانی از میان الوس بیرون آمدی و التجا بدرگاه کیوان اشتباه
میرزا الغ بیک آوردی و بانواع احسان و انعام محفوظ و محظوظ آمده و در زمره شاهزادگان و موجهان انتظام
یافت و جناب میرزا الغ بیک اسباب سلطنت براق خان ترتیب داده و خود ... بجانب مملکت خویش
فرستاده و در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که شیر محمد اغلان پادشاه گروه میان مغولستان
مغولستان شورش است میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده عزم جزم فرمود و میرزا اسکندر ... سمرقند
گذاشته از باغ دلگشا بیرون آمده نهضت فرمود و بموضع قره بلاق افتاد و در آنجا نوکران امیر خداداد
از جانب مغول آمده شرف پابوس دریافتند روز دیگر نوکران صدرالاسلام که از عظمای امرای جته بود

آمده بوسیله امرا اسبان پیشکش که همراه داشتند گذرانیدند و میرزا الغ بیک از آب خجند عبور نموده مغان
و ابطال جنگاور عازم مقصد اعلی مرتکز خاطر بسکه دختر شیخ جهانشاه که بجهت میرزا محمد جوکی بخراسان میبرد در رسید
و ذکر این تزویج مبارک درین اوراق بر سبیل اجمال رقم زده کلک بیان گشت میرزا الغ بیک جهت زفاف
آن دو خجسته بستان خاقانی و نتیجه دودمان چنگیزخانی سوار شده او را باین مقام گذرانیدند و از آنجا
کوچ فرموده بموضع بودلاق مخیم دولت و اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک گریخته آمد
و خبر پریشانی قوم جته بعرض رسانید و یکی از بکاران آنطرف هم رسید و موافق خبر سابق گفت و میرزا الغ بیک او را
معاودت براق خان و خواجه زرخان و دیگر امرا بجانب کاشغر روان ساخت و در آن صحرای ... دلگشای
مرام صید و شکار قیام نمود و در هشتم رمضان از آب سیحون گذشته منازل پیموده در دوم شوال در کنف
دولت و اقبال بفر مقدم خویش نزول فرمود و دیگر روز نوکران امیرشاه ملک از طرف خوارزم آمده پیشکش
گذرانیدند و جناب میرزا الغ بیک شانزدهم ذی القعده بعزم بخارا که معارج والا نهمت او ساخته بود و از آن
بخارا در آمد و طلبه علوم و ساکنان آن بقعه شریفه را رعایت و عنایت فرموده و بعد از چندروز که بکام دل
گذرانید روانه سمرقند شد و در کوفین امرا که بطرف کاشغر رفته بودند بموکب همایون پیوستند و در سیوم
ذی الحجه از طلعت خجسته اش شهر سمرقند بهشت مانند شد و در اوایل ربیع و عشرین و ثمانمایه ایلچیان ختای که پیش حضرت
خاقان سعید آمده بودند و بعضی پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته و در زمره بخدمت امیرشاه ملک بخوارزم معاودت
نموده مجموع از آنجا بسمرقند رسیدند و از جمله ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه و امیر ... سنقر
سلطان و امیرشاه ملک و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیرحسن و پهلوان جمال و از
میرزا بایسنغر ... و از امیرشاه ملک اردوان و از شاهان بدخشان خواجه تاج الدین که بنظارت نامزد
شده بودند همراه فرستادگان الیک خان حاکم ختای بسمرقند آمدند و میرزا الغ بیک ایلچیان و ایلچیان
ختای را طوی پادشاهانه داد و رعایت بسیار نموده ایشان در غره صفر بجانب ختای عزیمت نمودند و شتافتند
از بخارا و مردم آنطرف و اقطار سفر حجاز اختیار کرده و با ایلچیان هم عنان گشتند و در خلال این احوال امیرزاده
الغ بیک در وسط قاعده سمرقند عالی مدرسه و خانقاهی رفیع بنا فرمود و از مستغلات و مزارع چند دیه
بران وقف کرده که بعد از استیفای ارباب وظایف از مدرسان و طلبه علوم و حفاظ و جماعت آن تعیین شده
حقوق جمع از آن سال سلفی خیر فاضل می آمد و در وجه طلبه علوم و مشایخ و حفاظ و مجاوران محفوظ و مصروف
همچنان فرمان عالی نفاذ یافت تا استادان چابک دست رصدی بنیاد نهادند و محمد طلبه و جمله
بطلمیوس ثانی و خلاصه حکمای یونانی مولانا غیاث الدین جمشید و جناب قضا مآب مولانا معین الدین کاشی

بودند و در اندک زمانی این عمارت در غایت تکلف و تزیین و متانت و رصانت باتمام رسید و از نتایج
رصد زیجی مرتب شد که آنرا زیج جدید گورکانی گویند و اکنون منجمان تقویم از این زیج استخراج می نمایند و اکثر
و دیگر از وقایع آن بود که خبر فتح ... آذربایجان و انهزام لشکر ترکمانان در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک
خواست که دیده بدیدار والده بزرگوار بانوی نامدار گوهرشاد آغا روشنی بخشد و در آن زمان
با فرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان بود نهضت شاهزاده از ولایت ماوراءالنهر بنابر مصلحت ملکی متعذر بود
آنجناب کس بخراسان فرستاده که بانوی عظمی مهد مخصوص قدم رنجه فرماید و موکب عصمت پناه در اوایل
ربیع الاول از دارالسلطنه هراة روی براه نهاد و میرزا محمد جوکی در آن یورش ملازم بود و چون مهد علیا
از آب جیحون عبور نموده میرزا الغ بیک اسباب استقبال مرتب داشته روان شد و در ولایت
بخارا سعادت ملاقات دست داد و باتفاق متوجه سمرقند شدند و منتصف ماه ربیع الآخر بدان بلده ...
رسیدند و میرزا الغ بیک در باغ طوی پیشکش ترتیب داد و چندروز بساط انبساط ترتیب داده و شاهزاده
اسبان با زین زر و قطارهای شتر و استر و اصناف نفایس و تبرکات پیشکش بانوی عظمی کرده و چون
طوی بنهایت انجامید مهد علیا عازم خراسان شده و میرزا الغ بیک جهت اعزاز و احترام تا رباط ... مشایعت
نموده و بعد از آن بانوی کبری گوهرشاد آغا آنجناب را بمبالغه تمام بازگردانیده و میرزا محمد جوکی برادر بزرگوار
را وداع فرموده در رکاب والده عظمی انتساب عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک لشکرها جمع آورده
عزم جانب جته جزم فرموده رایت جلادت برافراشته از قراتولاق امیر اسکندر و امیر ... ملک
و امیر بایزید برسم منقلای روانه ساخت و بعد از چندروز ملک الاسلام از طرف مغولستان رسیده
صورت اخلاص و دولتخواهی مغولستان بعرض رسانید میرزا الغ بیک معاودت نموده در مستقر عز و جلال
خویش نزول فرمود و پیش از وصول بمقصد مژده ولادت فرزند سعادتمند میرزا عبدالرحمن خوشدل
و خشنود شده و بعد از آنکه بسمرقند رسید چندروز بساط نشاط گسترده بعیش و نشاط گذرانید و چون از مجلس
عشرت فراغت روی نمود بر ... تنسیق احوال مملکت اقدام نمود در این اثنا از پیش امرا که
بایلغار رفته بودند خبر آمد که اولوس مغول متفرق شده بسپاه ظفر پناه پیوستند و متعاقب آن خبر کلانتران
قوم بسمرقند آمده و شیر محمد اغلان و ساتوق اغلان و صدرالاسلام بشرف پابوس استسعاد یافتند و تحف
بمحل مناسب فرود آوردند و میرزا الغ بیک ترتیب طوی پادشاهانه امر فرموده ایشان را بمزید عنایات خاص
و انعامات متکاثر نوازش فرمود و در خلال این احوال خبر رسید که امرای مغولستان یک پسر قمرالدین را
بقتل آورده اند و دیگر پسرش امیدواری لطف بیکران حضرت شهریاری میرسد و بیرون چون بدرگاه

جهان پناه رسید مشمول الطاف و اعطاف بی نهایت اختصاص یافت درین اثنا صوفی اغلان از پیش
براق خان آمده پیشکش بسیار آورده مقبول افتاد و ... تیمور از طرف جته رسیده و عنایت پادشاهانه
شامل حال ایشان شد و شب سادس شوال ... شیر محمد اغلان و ساتوق اغلان
با گروه انبوه از ایل جته گریخته ... دولت در رکاب آورده تا موقف ... رانده در
... بلاق بمحافظت رسید و شیر محمد اغلان و ساتوق اغلان را دو لشکر کرده جمعی از امرا جهت ایشان گرد آن کرانگاه
فرستاده خود بازگشت و امرا ... فرار گرفته بعد از چهار روز ... آورده و میرزا الغ
بیک رقم عفو بر جریده جرم گناه ایشان کشیده بهر ار رعایت و عنایت فرموده صدرالاسلام و ملک الاسلام
را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد اغلان را اسباب پادشاهی بخشیده و بجانب ولایتش روان ساخت
و هم درین جهت ... عازم بخارا شد و چون شهباز خاطر خطیر از نشاط شکار و پرانیدن شاهین و شنقار
فراغت یافت از روی همایون بدستور پیش در ظاهر ... قشلاق فرمود و ایلچیان از جانب ...
رسیده خشنود و معاودت نموده بودند و آن زمستان ... علی الاطلاق خسرو آفاق ...
گرامی ارزانی داشت و بجد اسعد موسوم گشت و میرزا الغ بیک چون فصل ... در نواحی بخارا گذرانید
و در بهار سنه خمس و عشرین و ثمانمایه عازم خراسان شد و بسعادت دستبوس حضرت خاقانی استسعاد
یافت و مراسم ... بجای آورد و درین یورش اشراف و اعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام
خواجه عصام الدین و خواجه ابوالفضل و خواجه ابواللیث ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغ بیک بودند
در اثنای این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس بمشهد آمده برادران عالی گهر و دار یکدیگر
اظهار مسرت نمودند و بنابر آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود و حکم مهمانان داشت میرزا
طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه داشته اعیان حضرت و ارکان دولت را رعایت لاتعد و لاتحصی فرمود
و مدت دور در ملازمت حضرت اعلی خاقانی بسر برده رخصت انصراف یافت و عنان عزیمت بجانب
ولایت ماوراءالنهر معطوف گردانید و در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود و مقارن این احوال
حق سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری ارزانی داشت و میرزا ابوبکر بن میرزا پیر محمد جهانگیر در جهان
خوابید **شعر** این صندل سرای آبنوسی * کی نام بود ... * و حضرت خاقان بوثاق شاهزاده
مرحوم تشریف برده بازماندگان را نواخت و در دوازدهم رمضان امیرزاده محمد جهانگیر را میرزا سلطان نام کرده
و طوی عظیم ترتیب نمودند و درین اثنا امیر یونس که از عظمای امرای شاهزاده بود وفات یافت و در
جناب امارت پناه حکومت آب امیرحسن صوفی که برادر مهد علیا گوهرشاد آغا بود و وی از این سرای فانی عالم ...

آورده و در گذشته رفیع درجه عظمی نوئی کبری [illegible] گشت و برای ترویج روح او کرات ختمات کلام
ملک علام بتقدیم رسانیده آش و طعام مستحقان انعام دادند و منصب داروغه و رسم امیر منصور را حضرت خاقان
موید منصور به امیر محراب ترخان پسر او که در مجلس بزم بخشش ابر گوهربار و در میدان رزم و کوشش ثالث رستم صفدار
بود ارزانی داشت **ذکر توجه میرزا الغ بیگ بجانب چتره و مواسان و بیان سبب آن** در آن زمان که سرداران
چتره از منازل و مواطن خود گریزان و هر طرف پویان [illegible] بدرگاه میرزا الغ بیگ آمدند شاهزاده
جوانبخت همه را در ظل حمایت و مرحمت خویش جای داده ایشان را [illegible] رحمت خسروانه [illegible] ایشان را
پرورده و بجزایل نعم و مواهب کرم از درم و دینار و خلعتهای فاخره و اسبان راهوار زرین جل اشکدار از
و منازل روح بخش [illegible] اختصاص یافتند [illegible] والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی
خبث لا یخرج الا نکدا [illegible] طبیعت ایشان [illegible] و محسوس شد که بعد از وصول مواطن [illegible] حقوق را
بنشو نفاق کردند بیان این سخن آنکه پیر علی کرت [illegible] از درگاه [illegible] گردان شده و بسوی ایشان
شتافت و امرا اسکندر پسر ملک شاه [illegible] موجب فرمان از عقب او رفته چون [illegible] اسکندر
میرزا الغ بیگ [illegible] اسلام [illegible] فرستاده و بعد از [illegible] بازآمدند [illegible]
که صدر الاسلام بعرض میرساند که بنده برآنست که در فصل بهار قاصدی درگاه خسرو فلک اقتدار و
و در باب جریده پیر علی کرت کلمه چند بمسامع علیه رساند اگر قبول افتد [illegible]
جاروفت چون فصل بهار آمد قاصد نیامد و علامات نفاق [illegible] بر صفحات روزگار ایشان ظاهر و لایح گشت
و چون آن قوم مربوب لطف و شفقت و مغمور نعمت جناب شهریاری بودند و رعایت جانب بنده و حامی
مطیع از جمله واجبات [illegible] شناس مبادرت نرفت رای صواب نمای بر استیصال آن
مفسدان قرار گرفت و چون عزیمت جناب خسروی توجه بدان جانب تصمیم یافت چتره را بخراسان فرستاد
تا صورت قضیه بتفصیل بعرض خاقان سعید رساند [illegible] رای صواب نمای [illegible] صواب [illegible]
اشاره فرموده باید [illegible] مسرع آمده ادای رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن یورش را
صواب دانسته فرستاده را باز گردانید و چتره [illegible] صورت حال را باز نمود و میرزا الغ بیگ
از روی انبساط رایت نشاط برافراخت و [illegible] صحیح [illegible] اسباب لشکرکشی اشتغال فرمود
و چون عزیمت تصمیم یافت ولی نیک [illegible] دارالسلطنه هرات فرستاد که حضرت خاقان سعید را از توجه
رایات نصرت آیات اعلام دهد میرزا الغ بیگ روز چهارشنبه یازدهم ذی الحجه سنه [illegible]
موافق [illegible] آفتاب در [illegible] بود [illegible] همایون در رای صواب نمای سعادت در رکاب فلک [illegible]

آورده سوار شد و نیت آنکه چند گاه در حوالی شاهرخیه توقف نماید و چون لشکرها مجتمع شوند و از آنجا عنقریب
و شیل آورد کار رعیت را بعزیمت بجانب چتره منصرف گرداند و فرمود تا سپاهی که در نواحی سمرقند
و کش و نخشب و بخارا اقامت داشته بوده بزودی در حرکت آیند و تواجیان و ایلچیان را فرمان شد
تا جوکیه و ایلات را چون [illegible] برجب میعاد بر ساحل سیحون لشکرها جمع گردید که تا مون کوه
از کثرت آن ستوه آمد و جناب شهریار کامگار را دانست که کنار آب تا بچین در پای لشکر نخواهد آمد و زود
برود و مسافت آن اندک باشد که همه عساکر منصور با تمام در ولایت [illegible] افغانان [illegible] تمام گشته
روانه شوند و قلب سپاه در ساحل سیحون باشند و درین تیغ انواج خشم در مواضع مقرر آرام گرفتند
و جناب پادشاه عادل امر فرمود تا نقاره که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند و مرفوری از
انواع سپاه را علفه و علوفه مستوفی رسید چنانچه طعام اقامت و علیق چهارپایان وجود داشت و
بحجاج جوکیه منصور مرتب گشت و حکم قضا جریان نفاذ یافت که امرای تواجی و دیوان لشکر تفحص نموده
ایشان موجب فرموده عمل نموده هر جا قصوری بود بعرض رسانیدند و آنچه غایب که در باب ارباب نقصیر ارزل
شده بود در معرض سخط و عتاب و نکال آمدند و میرزا الغ بیگ ابواب خزاین گشاده عطا کرده و
تا هر از لشکر داد و امرای تومان و قشون را علی طبقات اختلافهم بصلات نواخت و همه را منشرح صدر گردانید
و ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و خود و سپر و زره و
و پوشش و جوشن بیرون از وهم و قیاس بر اخیار و اجناد قسمت یافت بمرتبه که تمام ستوه آمدند و دران
اثنا طاق از یورش براق اغلان که در دشت قبچاق در ان نزدیکی بر سر برفای نشسته بود بدرگاه فلک اشتباه
میرزا الغ بیگ آمد و چند دست شنقار و اسپان راهوار و دیگر تحفها گذرانید و از جلوس براق خان
مسند اباء و اجداد خود بشارت داد و اینمعنی باعث زیادتی مسرت و ابتهاج جناب الغ بیگی شده و در آن هفته
یورش پادشاه بهمال انفعولیت تفال گرفت و بعد از چند روز در اردوی همایون توقف نموده [illegible]
طلب داشت و جناب شهریاری او را بانواع اکرام و کرم و خلعت و انعام اختصاص بخشید و اعارت داد
اغلان و بورک برلاس که آن یکیاره از الغانان کنار و این یک از امرای معتمد او بودند [illegible] قبچاق
فرمود تا بخدمت براق خان رفته مراسم تهنیت جلوس بتقدیم رسانیدند و از خلعتهای طلا دوز و جوشنه و
زربافت و تاج و کمر و ترکشها و شمشیرهای میناکار و اسپ و اشتر و خرگاه و خیمه و بارگاه و دینار و درم و کوس و
علم و رکاب خانه و فراش خانه و اوانی و دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی و اصناف نثار گرد مکان آنچه
رکاب دار و باورچی و نقاره چی همراه ایلچیان روانه فرمود **شعر** چنین گشتند بزرگان چو کرده باید کرد و بای [illegible]

و برلاس اغلان و بورک برلاس نیز بجانب دشت قبچاق روانه شدند و در خلال این احوال چیکه که دانا دل
زکا معروف و مشهور بود از جانب خراسان رسید و معروض داشت که حضرت خاقانی میگوید
که شما لشکر جمع آورده و در شاهرخیه قشلاق کرده اید و داعیه آن دارید که بطرف چتره و مغول روید
جواب ما درین امر مشورت کرده و از رای اصابت شعار ما امتناع نموده میرزا الغ بیگ در جواب فرمود
که شروع درین یورش بر جهت احتیاط نموده بودم چتره و ولیک چهار استخاره بیش از ین درگاه عالم پناه
شده بود و ایشان بعد از مراجعت بار نموده که آنحضرت تقویت این اندیشه فرموده نشان همایون مواقف
قول خویش همراه آورده چیکه گفت حضرت خاقانی توجه شما را بآن جانب از طریق صواب دور می بیند و تو
شاهزاده جواب داد که انچه از ما واقع شده بنابر اشاره رای صواب نمای بوده و مقتضای الشروع ملزم آن
وقت امضا خواهیم رسانید و تاخیر تسویف درین کار موجب آن میشود که بعد از ین و لجهر لشکر و آن بلاد
مقام دور و نزدیک ترک و تاجیک بر رفت رای و قلت ثبات و لون مزاج منسوب دارند و دیگر رضای آنان درباب
اقوال و افعال اعتماد نمایند و نشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود مقتضای الشروع ملزم نموده و چون
چیکه بازگشت امیر یوسف خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر که حضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیگ فرستاده
تا شاهزاده را از آن یورش منع کند یوسف خواجه دران باب از زبان همایون آنحضرت مبالغها نموده و
میرزا الغ بیگ اعاده آن کلمات کرده که با چیکه در میان آورده بود و غلبه دیگر سخنان معقول ضمیمه آن
گردانید یوسف خواجه جواب صواب شنیده در گشید القصه **شعر** چو خورشید بر زد سر از برج حوت
بفرمان حی الذی لا یموت • جناب سلطانی بتوفیق حضرت سبحانی رایت عزیمت بجانب چتره برافراخت
و صباح شنبه موجب مدحت مبارک اسم فی شاهرخیه بیستم ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین
والات دولت **شعر** بطالعی که تولاکند دران نقوم • از اقبال نوم خته سوار گشت **نظم** شاه عزم
چتره و بر خواه کرد • تا فزاید دین و دولت را فلاح • ثابت الاقبال و منصور اللوا • مستقیم الامر و یامول
النجاح • دولت از پیش و فیروزی ز پس • نصرت از چپ و فتوح از جناح • با لشکری که کوه از حمل آن
ستوه آمده و مرکز زمین در وقت نقل از جای خود بجنبید از برای که از سپاه احاس اخبار فرمود و چون قلب
سپاه مانسکنت رسید میمنه و میسره و کمی کشته و امرا و بهادران و مبارزان و دلاوران از اطراف
و جوانب ممالک محروسه بار روی اعلی پیوسته میرزا الغ بیگ مقتضای شاورهم فی الامر علیه و فرمان
تا امرا و ارکان دولت جمع آمده و فرمود که درین امر مشورت کنند و آنچه وظیفه حزم و احتیاط است
بدان قیام نمایند ایشان گفتند رای پادشاه اصوب است که بهرچه فرماید مقرون صلاح و نجاح خواهد

بود میرزا الغ بیگ فرمود که درین ایام استماع افتاد که جمعی از جهت مقدم ایشان ابراهیم پسر توقمور ترک
از اقوام کرایت و اولجای تمور بشیره داد و از قبیله سلدوز و ابرزن ماین کوچک با کوچ و بنه خود در
یکی طرف از مقام ساخته اند با جهت آنکه بعد از حضرت صاحبقران هیچ ملک قصد ایشان نکرده و هیچ خان
بمیل جانب ایشان ننموده فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته اند مصلحت چنان می نماید که جمعی از بهادران و جوانان
از نامداران بر سر ایشان تاخت برند چه کار حرب بی ترکو و تحفه دولت امرا جمیعهم این حرف و با مضای
این رای اتفاق نمودند میرزا الغ بیگ با لشکرهای جهان از عقب روان شد و امرای عظام بحزم و احتیاط
تمام مراحل طی مینمودند و از احوال آن قوم تفتیش و تحقیق لازم میداشتند و چون چند منزل قطع کردند جهت
استطلاع احوال ایشان جمعی بر زبان گیری فرستادند و قراولان لشکر منصور که باین امر رفته بودند
ناگاه بخانهای بعضی مغولان رسیدند فی الحال با کنان موت را گرفتند و بسبب اشتغال غارت
و تاراج غلغلی واقع شد و یکی از اهل آن خانها فرصت یافته بگریخت و ابراهیم توقمور را از رسیدن سپاه
آگاهی داد و فی الحال او و لجای تمور و ابرزن از جای شدند و عیال و اطفال خود با آن مقدار اموال که میسر شد
برگرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود در قول سوی جای یک که اشتند و امرا چون روز شنبه
یازدهم ربیع الاول بقزل سو رسیدند دست باسر و غارت برآوردند و غنایم بسیار از غنایم و سوام و دواب
و انعام و سایر اجناس فوق الحد و القیاس در تحت تصرف آوردند و بموجب فرمان جهان مطاع العود احمد خود
موضع اشیره را ان مقام محمود داشتند و بقصد انجا بازگشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت
داده روی بگریز نهادند و بهار حیله خود را از ورطه هلاک و بوار خلاص ساختند باز خود را در مهلکه ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه نینداختند و ابراهیم توقمور را از فرط طیش و خفت رای بعد از انهزام بجهانشاه پسر قمرالدین که مقام
در موضع بغوم داشت رسیدند و جهانشاه و چون ابراهیم صورت مشاهده کرده خواست که او نیز فرار نماید اما ابراهیم
و اتباع او تضرع بسیار اظهار کرده گفتند که این جمع که ما بر ایشان تاختند شاید که ولی بوده و با مال خیل
اگر چنانچه در عقب ایشان برویم و بر ایشان شبیخون زنیم و اموال خود استرداد نمائیم و مردم خود را از ذل
اسر خلاص کنیم موجب نیکنامی باشد باین دمدمه و افسون جهانشاه او را همعنان گردانید و همه را در تبه او بار
سر گردان ساختند و با اتفاق یکدیگر در مقام ستیز آمده بتعجیل روان شدند و امرا بازگشته با قسور رسیدند
که ناگاه سپاه دشمن ظاهر گشته همه سنیده جنگ و جدال و خشم حرب و قتال شده در جانب غار از زن جای انداخت
و در آن غارا اولجای تمور و ابراهیم در طلب جهانشاه قرار گرفته و از جانب میمنه و میسره و از استه صفها
راست کردند و موج موج چون دریا در موج آمدند **شعر** همه گردنکشان گرد افکن • همه تیزه زنان تیغ گذار

همه را زند خنگ را اندر بر · همه چند چوب را اسب خاور · القصه جمله حمله آوردند و در لشکر منصور تیرباران
آغاز کردند ایشان ناوک دلدوز در تماشازار و گروه به تیر زره گر دو دست به تیر و نیزه و خنجر و شمشیر دو
و زخم شمشیر آبدار دمار از آن قوم خاکسار برآوردند و تا تن دشمنان شرربار باد نخوت و پندار از دماغ
مخالفان بیرون بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بر خاک هلاک انداختند و میرزا ابراهیم را مصحوب شیخ
درویش بخشی به درگاه کیوان رفعت فرستادند و بر حسب فرمان خوبیت اشیره نمودند و این واقعه در روز
دوشنبه سیزدهم ربیع الآخر سنه ثمان و عشرین روی داد ذکر وصول موکب فیروزی اثر به اشیره
و رسیدن شاهزاده بخدمت و چون وصول رایات نصرت شعار جناب الغ بیگی مقتضای کمال امکان دولت
موضع اشیره مشرف گشت امرای نامدار شیخ و تایید ظفر قرین مطرز سبز به مبادرت نمودند و میرزا
الغ بیگ ایشان را به نواخت معزز فرموده و بنوازش و آفرین و عاطفت مرکی را مشرف ساخت
سران سپاه و بیگ جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان اعتذار و استغفار بگفتار در آوردند
و همه انها از دولت روز افزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایون نصرت بعد از این برای این شهریار
ظفرقرین آن قرار گرفت که باید که لشکر طریق حزم و احتیاط مسلوک دارد و شعر مباد که دشمن
کمین آورد · نهان اسب کین زیر زین آورد · نفعلت ... آید آواز کین · برش زفضول دو دشمن
ز کین · و دو روز در اشیره جهت تعبیه و ترتیب سپاه توقف واقع شد و میمنه و میسره و قلب و جناح
و مراول و قنبل دست راست و دست چپ ممتاز از آن روزگار وصف در آن کارزار از آتش باد
و از جمله مردان مرد و دلیران نبرد که در آن یورش حازم بودند هر یک مقام و محلی منصوب شدند و
ارسلان خواجه ترخان بود و تولک ... و شیخ ابا یزید و داود و ایچی بوقا و ... بخشی خواجه
اوزبک و اویس قوچین و ابراهیم برادر تیمور و خواجه یوسف پسر امیر الیاس و خواجه مراد
قوچین و قیجاق و ... و اسکندر پسر شیخ بوقا و پهلوان قطب الدین برادر بخارا و سلطان
ترخان و ... ایک و سلطان احمد پسر تیمور تاش و دیگر بهادران و شعر دلاوران
همه کارکش و رزم آزمای و تیرانداز · همه مبارز و آهن لباس و جوشن دار · یکی به تیر فکندن ز بیان آتش بر
یکی به نیزه زدن بر مثال رستم زر · و چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای هرکس از موضعی مقرر شد
موج موج از محل خود در جنبش آمدند و چون موکب همایون به آقسو رسید امرای مغول ...
رعب و فرمان ... ارشاد دوان ... و شخصی از مردم آنجا بار گرفت و اوردی از
رسانیدند و ... که جهانشاه در ... نشسته است و میرزا الغ بیگ با امرا مشورت فرمود

کرد لشکر کدام صوب صواب که روی آرد و بعضی از امرا چنان مصلحت دیدند که بجانب النوکول و مرصد
اما سلام و ملک اسلام روند و برخی گفتند که چون شیر محمد افغان علم بی نیازی برافراخته دم از
عصیان و طغیان میزند اگر بخت با منوجه النوکول شوم او قرار نماند و خانه و زان مرتب نمود عاقبت
برین رای اتفاق افتاد و قرار یافت که ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف پسر امیر الیاس
خواجه با پنجاه هزار سوار بر سر جهانشاه روند و موکب همایون بنا را که از راه جو از آن لشکر با محبور
بونر معد و رمی نموده از آب چه عبور نموده براه ارکسو توجه نمود ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از اسلوغ توجه
نمودن ارسلان خواجه و امرا حکم واجب الامتثال نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امرا
منوجه امیر جهانشاه شوند و نخست او را به نصایح و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند و از در
جوار در ربقه طاعت آورده و طوق طوع و حلقه اخلاص زیب و زینت گوش و گردن گردانند و بر قول اصل درگاه
که موضع دولت و اقبال است روند و شرایط اعزاز و اکرام او بجای آورند و تعرض ایل و الوس او
نرسانند و اگر جهانشاه با سعه برشاه و اصرار و قرو غناء جمع او را متفرق گردانند و لشکر را رخصت دهند
که با و جاج دست برو یکشند و هر که را یابند قتل رسانند و فرزند او را اسیر سازند و اموال آن
جماعت در معرض نهب و تاراج آورند و ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا در موضع آقسو دان بیابان
روان شدند و جهانشاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان
عزیمت برتافت و ارسلان خواجه اندیشید که اگر در عقب او روان شود بسهولت و آسانی رجوع درگاه
سلطانی روی نیابد حزم و احتیاط را کار بند شده مراجعت نمود و در اثنای راه شنیدند که قومی از ایل کین
از دواویان گذشته اند به اهبه آنکه پیش روند و چون از آمدن سپاه آگاهی یافتند سر در فات که تهیا
موسومست پناه ساخته با تحصن نموده اند ارسلان خواجه ترخان ذکور از کار سر دو اخت مقرره معمور
رجوع درگاه جهان پناه ساخت و در آب کلک آن جمع شرف بساط بوس مشرف گشت و از جمله امیران
خضر خواجه افغان بود و فرمان شد که او را با عزاز و اکرام بدار السلطنت سمرقند برند و میرزا الغ بیگ فرمود
از این منزل بایزید افغان و جیل و چون اندک آدمی باشند و مراد قوچین با لشکر بیک منزل در عقب
ایشان را با قوم قوت مقاومت نباشد و مراد قوچین نودر رسید و فرمود که در راه از جوانب آگاه باشند
و در سکون و آرام اهتمام کنند و چون ایشان روانه شدند میرزا الغ بیگ از آنجا کوچ کرده و چند منزل
قطع فرموده بموضع بالغو رسید و از آنجا روان شد و مراد قوچین و بایزید افغان که ز زبان گیری رفته بودند
رسیدند و گفتند که بموجب فرمان جهانمطاع و اکتش تیم و نعمان از استشمام موکب گیتی ستان گریخته اند

جواد بیابان طی کرده هرچند سعی نمودیم اثری نیافتیم و هرچند مغاور و مسالک پیموده شد در آن اثنا
شد شعر کسی که تو ترسان شود خوابدیا · که ز شکر آشیان باشدی · به بیم سنانت به دار او شدی
که در کام شیران نهان باشدی · و چون فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بندگان از آنجا پیشتر نروند از بخارا
قدم پیشتر نهادند شعر اگر عقل اری و فرهنگ و رای · مکن بر خلاف شهنشاه کار · که
چون تنگ آید دار و صواب · وگرنه بود افتی از عذاب · القصه شعر چو خورشید برزد سر از
برج گاه · گردون برآمد خروش سپاه · خورشید آسمان سلطنت مرغزار آتش اکنون قدیم الایام از
جنود ایشان بود مرکز رایات نصرت شعار و جولانگاه اعلام ارواح کردار خویش کردانید و در اثنای این
اوقات شخصی از قراول رسید که بر بالای کوه سیاهی سپاه دشمن پیدا آمد میرزا الغ بیگ فی الحال مخصوص
خود با خواص جوشان روی بدیشان نهاد و با کمال قوت بر ایشان تاختند و جمعی از بهادران از عقب
مخالفان سعی نمودند که با ایشان برسند نرسیدند و موکب همایون از آنجا کوچ کرده و مسافت پیموده
چون از آن موضع قشلاق کلوشان و بموهیکان انصاف داشت و تا غایت تن نخجیر سکس نداده و شیخ
پادشاه را کردن نهیب و نهاو بوده آمدند و تحفه امیر مشارالیه را عرض رسانیدند مضمون آنکه
ترقی دیده و عهدی بعید است که در میان قوم جته روزگار میگذرانیم و عمر عزیز در ترقی و فتن هم
امور ایشان صرف میکنم و از مبدا حال تا اکنون انتظامی در روزگار این جماعت نشده و کردیم و بر توی از تاج
هیچکس ندیدیم که گفته اند شعر بر تو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست · تربیت نااهل را چون گردکان
بر گنبد است · هرچند این قوم را نصیحت کردیم و از مخالفت حضرت تحذیر نمودیم مفید نیفتاد حالا بنده ...
عالم پناه مجاورای می شناسد و میخواهد که روی به آستان دولت آشیان که کعبه آمال و امانی
و قبله اقبال و کامرانی است آورده و امیدوار است که این غلام را از ذل و الام او بار این شیت جابل جلاوح
میرزا الغ بیگ پیغام امیر خداداد را بسمع رضا اصغا فرموده دانست که این کلمات از سر اخلاص است و آن حکایات
از محض اعتذار و اختصاص با جوهر فرستاده را بنواخت و امیر خداداد را در آن ضمنه مکرمت و تحسین فراوان
فرمود و از آنجا کوچ کرده در ماماوی نزول فرمود و حسین بیک قوچین را که امیر دولت بود مصحوب خوش
درویش کوکلتاش درا ردوی همایون در پایه سریر اعلی تقریر کرد که جهانشاه در ایسی کولت و خوف آن
دارد که صدر الاسلام و ملک افغان ملحق گردد و میرزا الغ بیگ چون این خبر استماع فرمود فرمود که سلطان اویس
برلاس با سه هزار سوار بجانب ایسی روی آورده و سکن یاشش را که سرحد یورت جهانشاه است نگاه دارد و اگر
تواند بصدر الاسلام ... و سلطان اویس از آن موضع توقف نموده تا هرچه فرمان شود بدان عمل نماید

و میرزا الغ بیگ روز دیگر از آب جارون عبور نموده بر ضمیر آفتاب اشراق کوشف که شاید که امیر خداداد بسخن مردم
و اموی او اقتدا و عمل کند بنابر آن ابوکر را که از اجابت پایشکان دولت بود و فرمود که با هزار سوار نزدیک ایل
امیر خداداد و بشنیند تا اگر او در توجه تعلل نماید و بوعده وفا نکند خدمتش شتر و از خبر جاور دا بوکه بر حسب فرمود
در انجا شتافت و موکب همایون در حرکت آمده سوی کوک پیاز نزول فرمود ذکر آمدن امیر خداداد
و بعضی قضایا که دست داد چون رایات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که امیر خداداد بتلقین همم
دولت و راه نمونی بخت بلند متوجه درگاه فلک اشتباه است و میرزا الغ بیگ چون از استماع
این خبر مستبشر گشت جهت حرمت شیب و رعایت محل بمقتضای انزل الناس علی منازلهم استقبال
فرموده و امرا و بزرگان و خواص و سپاه و ملازمان درگاه چون مواکب کواکب گرد ماه و در رکاب
همایون روان گردیدند امیر خداداد چون نظر بر جمال و طلعت پادشاهی افتاد قدر زمین بوس
خود را بر خاک انداخت و جناب شهریاری موز داورانه تعظیم و تربیت آلهی مخصوص فرموده خدمتش همراه کاه
گردون اشتباه برده بصنوف عاطفت و فنون مرحمت مشرف ساخت و خلعتهای گرانمایه و تشریفات
فاخره معزز و مکرم گردانید و امیر خداداد در ایام شیب مشاهده جلادت روزگار نمود و زبان بشکر گذاره
بعد از احسان و ریخت نثار شروع کرد و در اثنا شخصی خبر آورد که صدر الاسلام در کنار آق قیاس نشسته اند و عزیمت
دارند که شیر محمد افغان روند و فرمان نافذ شد که محمد برلاس و اسکندر جته و بوقا و شیخ ابوسعید توکل
و نوران و داود و پسر ایچی بوقا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس که لشکرگاه
بود و قلعه سنگ تاش را محافظت نموده با امرای مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر باتفاق یکدیگر در استقبال
صدر الاسلام روان شدند و چون کمرزل آمد گریخته دگر آمده و عرض رسانیدند که صدور بیک قوم از دو روی
شیر محمد افغان از آب یکه گذشت حکم قضا امضا نفاذ یافت که چون ایشان بر جای خود قرار گرفته اند از
عقب ایشان متوجه نباید که امرا در حرکت نیایند و در راه و رایات همایون کمرزل پیش نباشد و هم
بر آن جمله قرار گرفته و در آن ولا امیر خداداد معروض داشت که این قوم صعب می توانند در شستان از ایشان
شاق میگذرد و اسبان لاغر و اولوس بد حال اند اگر رخصت شود که تا آن و آسانی متوجه سمرقند گردد
فیصه الطاف شود و میرزا الغ بیگ ملتمس ایشان مبذول داشت و حضرت شیخ برالمش را فرمود تا فوجی
از سپاه ایشان را بسمرقند رسانند و بر موجب فرموده عمل نمودند و جناب شهریاری پنج هزار سوار از بهادران
بزبان گیری فرستاد و شیخ برلاس کوکلتاش که از جمله خویشان امیر خداداد بود با دلیران سپاه روی
در آن بیابان نهادند و در راه جمعی از مخالفان گریخته که عزم اردوی همایون داشتند دیدند و در راه جمعی از

ایشان گرفتند و در منزل الحی در کاه آوردند و چنین تقریر کردند که قوم ما و اق قیاس چون خبر توجه
لشکر منصور شنیدند متفرق و پریشان گشتند و وجوه و اعیان گریخته در شعاب و جبال شتافتند
ما در اثنای راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیر محمد افغان در کمین ایشان نشسته و لشکرهای نواحی و اطراف جمع
آورده و کوچ و گله و رمه و اثقال و احمال از آب گذرانیده اند و خود جوده خاص از برای جنگ
ایستاده اند میرزا الغ بیک از استماع این خبر با بیامنی سپاه ظفر پناه مشغول گشت و فرمان داد تا سپاه از آن
منزل پیش روند و تا سمرقند توقف ننمایند تا رایات ظفر آیات بایشان رسد و موکب همایون
در حرکت آمد و در بیابان الحی شاه و سپاه که مقدمه بودند بهم پیوستند و هم ازین منزل حکم شد که هر
کدام نفر تجیل آتش فروزند و این آتش بزبان مغول او رغاوت گویند و چون زمانه لباس ظلام
پوشیده و جمیع از کثرت و شعلهای آتشها درخشان گشت و روز دیگر از آنجا کوچ کرده و در منزل ترک حمکان
نزول فرمود و جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و سلطان شاه و عبدالله خازن با پانصد کس
شب بر کوهی که آنرا … گویند برانند و نگاه کنند که در کیفیت معنا که منزلگاه بود کی آتش افروخته
اند ایشان بر حسب فرموده بجای … رفتند و چون روز شد اردوی همایون از آنجا کوچ کرده
در کنار آب … فرود آمدند و جماعتی که بجای … رفته بودند آمدند و عرضه داشتند که شب
کوه رفتیم و چندانکه نظر بر گماشتیم در کیفیت معنا هیچ جا آتش ندیدیم اما از جانب جنگال آتش بسیار بود که گویا
… که در معسکر افروزند و در اثنای این تقریر از اول خبر رسید که سپاهی سپاه مخالف دیده قوم
خبر استماع افتاد لشکریان جهت حزم و احتیاط خندقی و بعضی عمیق در گرد معسکر کندند و جبر و … آن
ساختند و در آن فرود لشکر جته آراسته و مکمل فوج فوج می رسیدند … تا شام … شده گرد
کوه رفت فرود و در چشم … نهان . مخالفان از دست راست و مقابله سپاه منصور بجانب دست چپ
روی آوردند و از پیش لشکر گذشته پشت بکوه باز نهادند و چون هوا کسوت ظلام و لباس نیلفام در بر افکند
سپاه منصور ایمن … و رسم مراقبت مرعی داشتند ذکر محاربه میرزا الغ بیک با پادشاه جته و شیر محمد افغان
روز دیگر که شهسوار گردون خرام بر رسم استیصال سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت و میرزا الغ بیک آهنگ
جنگ ساز داد و از بالای کوه سپاه جته گروه گروه در آمدند و دست چپ و دست راست دلیران
و … و دلیران … آراسته در قول شیر محمد افغان و یوسف افغان متعین شدند و در دست چپ
خواص … و … مقرر گشتند و صدر اسلام قارغی کرده و در موکب خاص
و میرزا الغ بیک چون دید که لشکر میل بجانب میسره کردند فرمان داد که با قبیل میسره چون که مقابل لشکر جته بودند

داخل خندق بر جای خود قرار گیرند و مردم قول با مراد اول در پس خندق باشند و قشونها که بر دست
راست معین کرده شده بود از آنجمله توزه و قشون دیگر در عهده سلطان اویس برلاس بود که در میمنه قول
در خلف خندق باشند و محمود برلاس که در میسره بود فرمود که در میمنه سلطان اویس باشد و قشونها که بر
دست چپ معین شده بود از جمله چند قشون بعهده سلطان اویس ترخان و عادل بیک بود و
قشون بعهده تیمور ملک مجموع این قشونات را فرمان شد که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ لشکر جته
بایستند بخلاف دست راست گردیدند و قول میسره دست چپ گشتند و برین نهج شهریار عالم
سپاه را تعبیه فرموده میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر با رایات و میدان هیجا و رضیان و زمین
از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا از تموج زدن آغاز کرد و سپاه جته بر فراز کوه و پشته رایات
همایون افراشت و تا مون بر او داشتند و مخالفان یاجوج کردار بقصد آنکه خود را به سد سکندری زنند
از بالا روی بر نشیب نهادند و میرزا الغ بیک جهت ازدیاد جنبازی از بارگاه ملک کار ساز ظفر و نصرت
مسئلت نموده و فرمان داد که لشکر بیکبار حمله کنند و ایشان سپرها در سر کشیده و سنانهای آبدار و
شمشیرهای آتشبار در دست گرفتند و روی جلادت بدشمن نهادند و بهادران و دلیران جته که از
پیل روی تی گروه … جون صدمات سپاه منصور مشاهده کردند فی الحال از کمال خوف متفرق گشتند
گشتند و چون روباه که از حمله غضنفر مضطرب و متغیر شود روی گریز نهادند و عساکر منصور بجانب
آنچه در عقب ایشان تاختند و بسیاری از آن سواران از پشت زین بر زمین انداختند و
طایفه را بذل اسیری مستاصل ساختند و پیش پادشاه آوردند و بموجب حکم ایشانرا بتیغ انتقام
و میرزا الغ بیک زبان خجسته بیان بشکر و ثنای جهان آفرین گشاد و امرا و ارکان دولت و بهادران
نوازش فرموده و بر دست و بازوی ایشان آفرین خوانده فرمود که اگر دشمن شکستی فاحش
یافت و در دشت که بعضی از سرداران جته که از معرکه بیرون رفته اند باز دیگر کار بنیاد نهاده
راه داده و دست تعرض بحواشی این مملکت دراز کنند و فتنه و فساد آغاز نهند حالا مصلحت
که روی باستیصال ایشان نهیم و رمه و احمال و اثقال ایشان را که از آب گذرانیده اند در
تصرف آریم و مجموع امرا این رای را مستحسن داشته برین عزیمت عازم شدند و میرزا الغ بیک اسکندر
… را مصحوب … روانه ساخت و … همایون در عقب سپاه جته بر سبیل ایلغار
روانه شد و موکب همایون کوه و هامون پیموده موضع … لشکر ساخت و ارسلان خواجه
ترخان و ابولیث و … و پاینده و بعضی از الوس جته را غارت کردند و سپاه فیروزی

روان

نشان قبایل جته را که در حوالی کونجاس پناه … بوده بودند گرفته و کشته و غارت
کرده و دران دیار و بار رکود اشتند و چون حوالی و نواحی کونجاس از نجاس مخالفان پاک
کردند میرزا الغ بیک عنان عزیمت بجانب قوشی که معبر و آرامگاه کوچ و اغروق بود معطوف نموده
از چند روز دران مکان نزول فرموده بارگاه باوج مهر و ماه رسانیدند و درین اثنا خبر رسید
که جهان شاه و محمد بیک چند از مضیق البق کول که از بیم سپاه ظفر دلیل را در آن جا پناه برده بودند خود را
خلاص داده و بعد از محاربه غالب شده اغروق امیر شاه را غارت کردند و میرزا الغ بیک چون از کیفیت
حال وقوف یافت فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه و اسکندر و بوقا و شاه ولی و طایفه از
دلاوران متوجه مخالفان شوند و ایشان بر حسب فرمان جهان پناه روان شدند و چون شنیدند که
مظفر و منصور مراجعت فرموده خایف و هراسان بازگشتند و باز بجانب البق کول رفتند و میرزا الغ بیک
… امرا و سپاه و پیغام داد که چون حال چنین است باید که امرا دو فرقه شوند و سر راه ایشان
بگیرند و بعضی همایون متوجه دار السلطنت سمرقند شده و در اثنای راه شنیدند که قوشی که … بود
خان بود … سنگ … بود که … و … و نیز … و بار آن را از آنجا
بوده قول نمود که در … خواهد … هزار …
چندانکه حکام آن سرزمین از سر آن سنگها درگذرند و ایشان راضی نشدند و حضرت صاحب قران
منصور چون دران ولایت استیلا یافت حکم فرمود که نواب و گماشتگان بی توقف آن … سنگ را
بسمرقند نقل کنند ایشان بقطعه روان کرده و قطعه دیگر همچنان برجای خود است و بجانب که
خاقان صاحبقران کامکار بود همت بران مصروف داشت که آن دو سنگ دیگر بسمرقند برند و طنابها
غلطکها ساختند و حاصل با و با زمین محکم کردند و سنگها در غلطکها نهادند و به قوت اسپان و گاوان
آنها بر روی زمین بغلطیدن در آمد و فرمان شد که هر روز یک امیر تومان با سنگها همراه باشند و در مضایق
اعانت نمایند و نقابان و سنگ بران مقرر کردند که هر جا که دو نهاد و غلطکها بسبب ناهمواری راه
گذرد آنرا هموار نمایند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از مهمی فراغ یافت با لشکریان از جنبش آمده
طول و عرض بیابان بزرای اقدام مرکب می پیمود و چون ماه منزل بمنزل در حرکت می آمد و امرا که بموجب فرمان
جهانمطاع دو فرقه شده بودند تا سر راه جهانشاه پسر قمرالدین بگیرند خبان بود که ارسلان خواجه و بعضی امرا
براه نوم روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر هندو بوقا و شاه ولی و دیگران که براه دیگر در حرکت
آمده بودند ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک از راه دیگر رفته اند لاجرم در عقب ایشان

روان کردند و محمد برلاس و اسکندر و شاه ولی از حال جهانشاه خبری نداشتند بتوقع … می رفتند
و از دشمن حسابی بر نگرفتند و جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند بجانب اسکندر و محمد
برلاس میل کردند و ایشان از سر غرور در حرکت مسارعت می نمودند بتصور آنکه عادل و ایشکی … اند
جته و جهانشاه از وصول آگاه گردیده و راه فرار پیش گرفته همچنان در کمال امهال و اغفال بی تعبیه میمنه و میسره
و ترتیب جبال می شتافتند که ناگاه سپاه جته چون از عقب قیاس در رسیدند و اکثر لشکر متفرق گشته
امرا با فوجی قلیل در برابر آمدند و از بکاچاک مجموع شمشیر هوا بر مثابه صبح منضم گردانیدند و قول ابرار مخالفان
بایستادند و باقی سپاه متفرق گشته بودند و بعضی از سپاه مخالفان از پی گریختگان رفتند و ارسلان خواجه
ترخان از این صورت خبردار شده و چون برق خاطف در حرکت آمدند و از آب بر تعال و تعال گذشته روی
جلادت بمعرکه نهادند و اعدا چون سپاهی سپاه نصرت از دور بدیدند پای ثبات براه انهزام منصرف گردانیدند
و محمد برلاس و اسکندر را از ان ورطه نجات دادند محمد بیک ذوالنون و قل الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن گفتند
و ارسلان خواجه ترخان در رسم و تحسین شاه و آفرین نثار کردند و چون آن دو گروه ملاقات یکدیگر
و شادمان گشتند باتفاق یکدیگر از پی جهان شاه و سپاه جته در سیر آمدند و ایشان بجانب جزالتجار
و چون شهباز هر چند پروازی کردند از گرد کوه می گذشت و وادی صعب المسالک در پیش داشتند و چندان
لشکر نداشتند که احاطه آن توانند کرد ناچار امرا در بیابان و کوه توقف نمود و کیفیت واقعه معروض
بار سریر اعلی کردند میرزا الغ بیک که در قلعه البق کول که حضرت صاحب قران بنا کرده بود مقام داشت
نقان نواحی و ابولیث و اویس تومن با دو هزار سوار نامزد کرد و ایشان فرستاد تا رسیدند لیکن جمع
سپاه جته عنان بر ثبات منعطف ساخته بودند و سر رشت خصمت داشته و سپاه فیروزی اثر هر چند در
ایشان شتافتند از ایشان خبر و نشان نیافتند و چون از وصول آن جماعت یاس تمام حاصل شد
مراجعت نمودند و منازل پیموده بموکب همایون رسیدند و محمد برلاس و اسکندر هندو بوقا و شاه ولی چند
روز تساهل نموده بعلتی ورزیده بودند میرزا الغ بیک در مقام عتاب و خطاب آمده و فراحیش محروف گشته
با ایشان بزبان سرزنش پیغام داد و عاقبت امر بفرمان ایشان ساخته بادشاه از سر جرایم ایشان درگذشت
و دران راه بطی سیر و شکار رحل نموده فضای هوا و دامن دشت و صحرا از وحوش و طیور خالی ساختند و چون
قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک بسمرقند رسید و خواجه عصام الدین و شیخ الاسلام و سادات
و قضات و مشایخ و علما و موالی و حکام و دارو غگان باستقبال مبادرت نموده و شرف دستبوس حاصل کردند
و در قریه باغ … گلبن دولت و شهریاری و نوباوه ملک جهانداری شاهزاده عالیشان میرزا عبداللطیف

جهان می‌بود از خلف والد ماجد خویش پوشش گردانید و جناب سلطانی او را در آغوش عطوفت گرفته از کنار او
و در دهم ماه شعبان به توفیق ملک منان در باغ زاغان نزول فرمود و خلایق در ظل امن و امان در مهد آسایش غنودند
و ریاض این دولت طراوت و نزاهت از سر گرفت و اعاظم و اشراف اطراف و اکناف با هدایا و تحف روی به
درگاه عالم‌پناه آوردند و چون نوروز سلطانی اسباب عیش و نشاط و شادمانی دست فراهم داد و حضرت
سروروار کت جناب شهریاری ترتیب بزم و عشرت اشارت فرمود و نواب و کارکنان بر حسب فرمان
ارکان گل کلان و دل‌شکن متصدی این امر شدند و طویی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف آن
عاجز و قاصر معترف اند و چون روزی چند بخرمی و نشاط بسر بردند میرزا الغ بیگ گورکان پروانه انصراف به حوالی
ممالک ماوراءالنهر یافت و شریف علی اخلاف مراسم عطف بگردان و احسان الی الابد ان انشاءالله
بنواخت ذکر توجه لشکر تاتار به ماوراءالنهر بجانب سغناق و محاربه میرزا الغ بیگ با شاهزاده براق
گذارش پذیرفت که براق اغلان بخدمت میرزا الغ بیگ آمده بود و کتاب او را از تربیت نگاهبانی ولایت
اوزبک فرستاده و او در سلک ملازمان به استعلا یافته بر الوس او مستولی شده و چون براق
خان اغلان انتظام امور پای خود باشد از حد خویش بیرون نهاده بکه و سغناق آمده پیش میرزا الغ بیگ
فرستاد که بعضی همت شاهنشاه سغناق به من مخصوص بوده آنرا به من دهید امیدوارم که عنایت پادشاهانه
شامل حال من گردد و چون براق بی اجازت به ولایت سغناق درآمده بود و در مسامع علیه رسیده بود که او چگونه
که سغناق را از میان اوروس خان محاربت کرده و بحسب شرع و عرف اکنون ملک من میرسد و در این زمان اغلان
خواجه نرخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت کرده عرضه داشت که نوکران او در آنجا
بی ادبی بسیار می‌کنند و در تخریب ولایت و رعیت سعی می‌نمایند و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا
الغ بیگ عزم سغناق جزم فرمود و لشکری عظیم ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان فرستاده کیفیت
احوال را با پایه سریر اعلی حضرت خاقانی باز نمود و آنحضرت از این جنگ که باعث خرابی حالت بود
امیرزاده محمد جوکی را با لشکری آراسته به سمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج معاونت برادر نماید و کار او
ساخته و چون میرزا الغ بیگ فرصت جنگ براق کرده متوجه سغناق شد میرزا محمد جوکی به سمرقند رسیده از
وقت آن جناب مخبر شده توقف کرده فی الحال از عقب او در حرکت آمد و لشکریان ماوراءالنهر و خراسان یکدیگر
پیوستند و سپاهیان را در خیال نمیگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزاده کامیاب آید و میرزا الغ بیگ
او را حقیر شمرده براق بافوجی فرو ایستاد و بیکار گشت و حسب اتفاق در آن معرکه کوششهای
مردانه نمود و براق شکسته شد و بهادران یکبار حمله آوردند و آتش حرب یکبار افروخته گشت

و وقوع واقعه محشر روی نمود لشکریان میرزا الغ بیگ بکثرت غنایم مشغول گشتند و از مخالفان چندان
حساب برنداشتند و ایشان دل از جان برگرفته روی به کارزار آوردند و سپاه سمرقند به هم برآمده لشکر
اوزبک را تعاقب کردند و امرا چون دیدند که کار از قبضه اقتدار بیرون رفت عنان مرکب میرزا الغ بیگ گرفته از
معرکه بیرون بردند و پهلوان محمود و دانی که از قدما ملازمان حضرت خاقانی بود بر حسب حضرت خاقان سعید
بهواخواهی میرزا محمد جوکی منصوب رفته بود در روز جنگ بخوکر رسید و آثار جلادت و شجاعت بظهور رسانید
چون صعوبت حال مشاهده نمود شاهزاده را به التماس و اهتمام بسیار از آن ورطه خونخوار بیرون آورد
و شاهزادگان از لشکرگاه به تعجیل تمام متوجه سمرقند شدند و آنچه داشتند نصیب دشمنان کردند و ملک
ماوراءالنهر چنان آشفته شد که بعضی مردم کوته‌اندیش خواستند که دروازهای سمرقند بگشایند و در
ورای میگیرند و اکابر و اشراف آن دیار با یعنی راضی می‌شدند و لشکریان براق اغلان باطراف
ولایت ماوراءالنهر و ترکستان دست تعدی و تظلم دراز کرده به تخریب بلاد مشغول شدند و غارت
و نهب و اسر دقیقه‌ای فرو گذاشت نمودند و این خبر موحش به سمع علیه حضرت خاقانی پیوسته فرمان داد تا الوس
یورت ترکستان باشتغال نمایند و رفتن آنحضرت بدان صوب گفته آید انشاءالله تعالی وحده العزیز ذکر آنچه
از مقتضای سپهر دوار بکار از محض تقدیر آفریدگار در دیار خراسان پدید آمد در اواخر جمادی الآخر امیر یوسف
برغ ابن امیر شیخ علی بهادر در رجب فرمان با لشکری بجانب ری رفت و امیر موسی و کال در دار السلطنه
هراه وفات یافتند و حضرت خاقان سعید بر خدمات شایسته امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را
نوازش فرموده راه و رسم او را با اولاد او تفویض نمود و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه قرار فایض الانوار
او یمن التفات حضرت پادشاه اسلام عمارت یافت و موضع متبرک محل شیخ الاسلام و المسلمین خواجه
عبدالله انصاری قدس سره و درین سال حضرت خاقانی زمستان در دار السلطنه هراه گذرانیدند و چون
موسم بهار رسید برسم جانور پرانیدن عنان عزیمت بجانب ولایت مرغاب تحریک داد و چون
بدانجا رسید خاطر اشرف از آن کار فراغت یافته بزیارت قدوه ارباب عرفان و مرجع سلوک
و سیر سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نموده علم معاودت برافراخت
به ایلگاه درآمد و میرزا بایسنغر را که برسم صید و شکار بجانب سیستان رفته بود مراجعت کرده در موسم بهار
در ییلاق بادغیس شرف دستبوس حضرت اعلی خاقانی استسعاد یافت و حضرت عازم هراه شده منتصف
رجب در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در سال مذکور امیر اعظم غیاث الدین شاه ملک وفات یافت
و این خبر بخراسان رسید حضرت خاقانی بسیار دلتنگ شده ملول و محزون گشت چه امیر مشارالیه در رعایت آن

خاندان سوابق خدمات را ثابت گردانیده حضرت حکومت خوارزم که سالها با امیر شاه ملک تعلق میداشت بفرزندان
او امیر ابراهیم سلطان و سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف
الانام شیخ محی الدین غزالی الطوسی هم در راه حج دعوت حق را لبیک گفته شعر وفات قطب جهان شیخ
محی طوسی ٭ میانه جلیت و میانه رمضان ٭ و از عظیم وقایع این سال کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود
بیان این سخن آنکه حضرت در بیست و سیوم ربیع الثانی برسم معهود و عادت مألوف مسجد جامع هراه
مشرف ساخت بعد از ادای نماز و وعظ نماز جمعه بیرون آمدن گرفت که ناگاه شخصی نمدپوشی احمد نام از مریدان
مولانا فضل‌الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست در اثنای راه پیش آمد و حضرت خاقان
سعید اشاره به یکی از ملازمان فرمود که سخن او را تفتیش نماید و بوجهی احمد به رعایت ادب شده بود قدم
درپیش نهاد و کاردی چون قطره آب در دست شکم پادشاه نکونهاد زد و علی سلطان قوچین در آن حال
بر جهت قتل او جانسپاری کرده به تیغ تیز او را هلاک گردانید و سایر ملازمان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره اش
ساختند و از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق باوج سما رسید و چون همیشه حمایت الهی نگهبان
پادشاه دادگر بود و این زخم کارگر نیامد امرای عظام امیر علاءالدین علیکه کوکلتاش و امیر جلال‌الدین فیروزشاه
پیش از آنکه حضرت از مسجد بیرون آمده برادر مسجد ایستاده بودند سوار و کرایی چاوشی روی نمود خسرو دوران امیر
جلال‌الدین فیروزشاه را طلبید امیر مذکور به مسجد درآمد و از مشاهده این حال حیران بماند حضرت خاقان سعید
خواست که در محفه نشیند امیر فیروزشاه گفت بر اسب نشین والا که فتنه عظیم روی نماید چه مردم را در حیات
و ممات عیاذا بالله تردد واقع میشود او پای در رکاب درآورده سوار شد و نقاره بهجت فروکوفتند
و شهریار جهان بعزت و ناز بباغ زاغان بردند و طبیبان و جراحان بعلاج و مرهم اشتغال نمودند
و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گفته والله اعلم شعر سال تاریخ هشتصد و سی بود ٭ روز جمعه پس از ادای
صلواة ٭ بوالعجب حالتی پدید آمد ٭ در خراسان ولی بشهر هراة ٭ کج روی در بساط چون فرزین ٭
خواست تا شه رخی زند شه مات ٭ میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال مشغول گشته از قتل او پشیمان شده
بودند و از مهرهای کلیدی یافتند و عسس در شرایط تفحص و تجسس کامی آوردند و در حجره خانه دیدند مقفل
که قفل آن خانه نهاده جمله بازپرسیدند اهل محله گفتند که شخصی درین خانه با طایفه تردد میکرد و مردم بسیار
پیش او می‌آمدند از آنجمله مولانا معروف بغدادی خطاط با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا
معروف از جمله افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی و این بیت در جواب خواجه سلمان گفته شعر
ز چشم ترک تو هر غمزه نگاهی است ٭ درون سینه شکست آنچنان که دل میخواست ٭ و بغیر از خط و شعر

انضام و اکثر متصف بود و او در بدایت حال از سلطان احمد جلایر روی گردان گشته پیش عمر شیخ بهادر آمد
و یکی از منشیان کتابخانه پادشاه گردید و میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد
و برحسب فرمان هر روز آن عمل می‌نمود بعد از چندگاه سه روز هیچ ننوشت پادشاه از این معنی آگاه شده
سبب تعطیل استفسار فرمود مولانا گفت می‌خواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم و کتابت روزه
کم میرزا اسکندر فرمود تا سایه‌بان و بارگاه برافراشتند و یک کس قلم تراشید و مولانا نوشتن آغاز
کرد و تا نماز دیگر هزار و پانصد بیت نوشت و درآن وقت که حضرت خاقان سعید بعراق رفت و فتح اصفهان
میسر شد آنحضرت مولانا را همراه آورده فرمود تا در کتابخانه خاص بکتابت مشغول باشد و مولانا از افاضل
شکوه طبع شیرین سخن بود و نمد علی پوشیدی و طاقیه نمد هم در یک بر سر نهادی و الف نمد بر گردن انداختی
و جوانان مستعد ظریف همراه بملازمت و خدمت او میل داشتند و جناب مولوی بغایت بزرگ‌منش
و خویشتن دار بود چنانچه گویند که قبل از آن میرزا بایسنغر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد و التماس
نمود که کتاب خمسه شیخ نظامی نویسد و مولانا یک سال کاغذ نگاه داشته نانوشته باز فرستاد
میرزا بایسنغر از این حرکت رنجیده و انصاف آنکه جا داشت که هر کرا اندک مروتی داشته باشد از اهل
این نوع حرکتی نکند القصه در آن اوان مولانا معروف را متهم ساخته گرفتند و ارباب طمع از جمعی که پیش
او متردد بودند زرها اخذ کردند و مولانا چند نوبت بپای دار آوردند آخر الامر حبس را بقلعه اختیار
الدین محبوس گردانیدند و خواجه عزالدین دختر زاده مولانا فضل‌الله استرابادی با جمعی دیگر که متهم بودند
او را که فتنه بقتل آوردند و در افواه و السنه افتاد که احد ارکان جناب سیادت مآب نقابت
قباب امیر سید قاسم تبریزی قدس سره میرفته و با امیر مخدوم که مشارالیه فرزند عزیز آنجناب بود صحبت
میداشته‌اند چون میرزا بایسنغر از مرضی عظیم نجات یافته که وی در خاطر داشت آن جناب را در
با احمد لر مظنون گردانید و شاهزاده بدان اکتفا کرده در باب اخراج و جلای وطن سعی نموده حکم فرمود
که جناب سیادت مآب از خراسان متوجه سمرقند شوند و در وقت توجه این غزل از طبع مبارکش سرزده
شعر ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان ٭ مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان
و مقطعش این است ٭ که قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن ٭ شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان ٭ و هم کلام
عوام ماوراءالنهر فرموده شعر ندانم چه افتاد نسبت ز قهر ما را ٭ که زین درگاه میرانند دایم از در
ما را ٭ و امیر سید قاسم علیه الرحمه چون بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ از کلفتهای او مشاهده فرموده بغایت
مرید و معتقد شده و در اعزاز و احترام چنان اهتمام نمود که تعبیر از مبالغه نمود و الله اعلم ذکر خاقان سعید و نوبت

بجانب ماوراء النهر محفوف بتایید خداوند چون حضرت خاقان سعید از آسیب و زحمت کار و صحت یافت
فرمان جهت انتقام براق اغلن بطرف ماوراء النهر یافت و میرزا بایسنغر جهت التماس میرزا الغ بیگ
نوشان و رجب [illegible] خان کاتب بحکمه خراسان بازگشت و شب یازدهم آذر روی محمد و مرزاده عالمیان
غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر بهادر کنیزکی اموری که خواجه صاحب بود معتبر داشت در خانه
مخ در خیمه بکشتند و چون صباح شد هرچند تفحص و تجسس نمودند قاتل آن معلوم نشد اما امیر یوسف جوهی
قراولی آن امر مشایست متهم میداشتند و میرزا بایسنغر از طارم و بر خلاف استعجال سوار شد و روان
و در بیست و کم رمضان بمقصد رسیده و باغ سفید از قدوم خویش غیرت فزای صحن آسمان ساخت
و در بین اثنا شاهزاده بیمار عارضه مرضی سر مبارک بر بالین نهاد و اطبا معالجه مشغول شده
تدبیرهای آورده و اراده ملک قدیر موافق افتاده مرض زائل گشت و چون موکب همایون از ساحل جیحون
در حرکت آمد اکابر و اشراف ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و مراسم خدمت و عبادت پادشاه
دریا همه پیشکش بتقدیم رسانیدند و آنحضرت از روی حشمت و جلال در مدینه اقبال سمرقند نزول فرمود
و مزارات اکابر و مشایخ آن دیار رفته مستحقان و مجاوران صدقات و انعامات نواخته و در
سر دولت و جهانبانی متوجه ممالک آفاق گشت و بخت از محاربه براق اغلان تفحص نموده و بوقوف آن
قضیه رسیده از کیفیت آن واقعه تحقیق پرسیده و گناه و تقصیر بر جمعی امرا ماوراء النهر ثابت
شده آنحضرت فرمود تا ایشان را در دیوان چوب یاساق زدند و میرزا الغ بیگ را در مقام عتاب
و خطاب آورده سرزنش بسیار نمود و آن جناب چند روز از غبار اعتباری نداشت تا عاطفت
شفقت ابوت در حرکت آمده بازو کرم [illegible] رحمت را از حضیض مذلت باوج عزت رسانید و زمام
اختیار ممالک ماوراء النهر در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهاد و از صدمت سپاه ظفر نشان آتش فتنه
براق اغلان منطفی گشت و بکام و ناکام طمع از آن مملکت برکنده راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام
دل از حکومت برداشته آواره و ناپیدا شد و چون حضرت اعلی خاقانی مهمات ولایت ماوراء النهر
و ترکستان بواجبی ضبط نمود لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت و در یازدهم محرم سنه
احدی و ثلاثین و ثمانمائه بدار السلطنت هراة رسیده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و در آن ایام
باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری ارجمند ارزانی داشت و میرزا ابابکر موسوم گشت و چند روز
ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و طویهای عظیم ترتیب یافت **گفتار در توجه رایات آنحضرت**
نشان بجانب آذربایجان جهت دفع فتنه اسکندر بن قرا یوسف در اوایل محرم سنه اثنین و ثلاثین و ثمانمائه

بسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان بار دیگر رایت عصیان برافراشته با لشکر گران بجانب عراق
درآمده و سلطانیه در تحت تصرف درآورده و پسر امیر الیاس خواجه که حاکم آنجا و دیگر ولایات مثل
قزوین و زنجان بود محبوس نموده بنابرین حضرت خاقان سعید ظفر قرین باحضار لشکرهای ممالک فرمان
داد و چندان لشکر در جنبش آمدند که قوت محاسبه وهم از تعداد آن عاجز و قاصر ماند و غیاث السلطنة والدین
بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش موجب فرمان در مقدمه روان شدند
و آنحضرت روز پنجشنبه پنجم رجب بطالعی که سعود از آن اقتباس سعادت مینمود از دار السلطنت
هراة نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بدان شهر رسید و بزیارت مشایخ آنجا رفته از ارواح مقدسه
ایشان استمداد نمود و گوشه نشینان آن مواضع را از فائده جود و احسان خسروانه بهره ور ساخته و بانواع
صلات و صدقات خاطرهای شکسته را نواخت و مقصد را از بخشش کرامت فرمود و چون مملکت ری مرکز
اعلام ظفر فرجام گشت چند روز در آن دیار اقامت نمود تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران اطراف
ایران و توران بموکب همایون پیوستند و صد هزار مرد نامدار در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند و حضرت
رایت سعادت شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان بتقاضای بجانب فارس و شاهزاده [illegible]
با سپاه [illegible] متوجه اردوی گردون اساس گشت و در عرصه مملکت ری بسعادت ملاقات حاضر
حضرت خاقان سعید دو دار شاهزاده نامدار و یگانه روزگار در همه اوصاف و اطوار اظهار استبشار نمود
و او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده بار حسن معانی که از آن جناب نسبت بلشکری و رعیت صدور
می یافت و تفصیل بمسامع جلال پیوست محمدت و تحسین ارزانی فرمود و امیر چقماق یزدی و امیر ترخان از [illegible]
و امیر غیاث ترخان از کرمان باردوی اعلی ملحق شدند و چون ترکمان نهضت فرموده در بیست و کم رمضان
سایه وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و کماشتگان اسکندر قلعه سلطانیه را گذاشته گریختند و حضرت خاقان
سعید در غره شوال در آن مقام باداب سنن روز عید قیام نمود و امرا کبار رسم تقدیم مراسم تهنیت
قیام نمودند و چون از تناول اطعمه و اشربه فارغ شدند از آنجا رایات اردوی کیهان پوی در جنبش آمد
در موضعی که بزار اوجپ اغاری [illegible] اشتهار دارد نزول فرموده چند روزی در آن مقام قرار
گرفت و از آنجا روان شده و شب [illegible] محل معسکر همایون گشت و از آن موضع رایت گردون اساس متوجه
اردوی کیهان پوی گشت و در آن محل اجتماعی دست داده که بر آن نفس النفیس را متردد و آمد شد متعسر می نمود
ذکر محاربه خاقان سعید با سپاه ترکمان و هزیمت ایشان چون موکب همایون در ظاهر سلماس نزول
فرمود خبر متواتر شد که امیر اسکندر با سپاهی [illegible] که از شکوه ایشان زلزله در مفاصل کوه افتاده

تا هنگ جنگ و عزم پیکار نزول فرمود و حضرت خاقان سعید ترتیب لشکر و تعبیهٔ سپاه اشتغال فرمود و اعلام
ظفر نشان منصوب میرزا ابراهیم سلطان روان گردانید و لشکرهای فارس در رکاب ظفر انتساب شاهزاده
کامیاب بود و میرزا بایسنغر را نیز فرمود که لشکرهای خراسان و مازندران در ظل رایت ظفر پیکر انجمن گرفته
باشند و قول بزرگ بوفور ابهت پادشاه گردون مطاع کیوان ارتفاع زیب و زینت یافت و میرزا
محمد جوکی با چند هزار سوار دلیر که جنگ گاه پیل و شیر می دریدند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند تا اگر
جمعی را احتیاج بمدد افتد معاونت مبذول دارند و از انجانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب و جناح را
بنوعی بیاراست که دیدهٔ نظاره گر در تماشای آن خیره ماند و آن دو سپاه رزم جوی داد دستان خون
بستن نشنه و دل از جان و مال برگرفته روی بهم آوردند و دو لشکر چون امواج بحر در جوش آمدند
و حضرت خاقان سعید فرمود که میان میدان سراپرده برافراشتند و از بمشهد کوه پیکر فرود آمده روی
نیاز و پیشانی خضوع و خشوع بر خاک نهاده و از سر اخلاص زبان گشاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت که همیشه
شاملِ حالِ آن شهریار با شوکت بود مسئلت نموده بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیرش در آسمان گشاده شد
و تیر دعا بهدف اجابت رسیده برکت گردون قوام باستظهار تمام سوار شد و میرزا ابراهیم سلطان
با مردان صف شکن مرد افکن پای جلادت در میدان نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ مقاتله
و مدافعه شاهزاده در برابر آمد و از صدمات سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بروزگار او لایح گشت و امیر
اسکندر چون برحال برادر رو به ولجواه مشاهده نمود معاونت و مظاهرت او مرکب در میدان انداخت
و منع و دفع دلیران شیر افکن شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده و درانزو امیر اسکندر نوعی کوشش نمود که
دلاوران معرکه از دوست و دشمن بر دست و بازوی او آفرین خواندند و کار رزم و پیکار امتداد یافت
و تا خورشید جهانتاب رخسار در نقاب کشید و شب تا صبح صادق پاس از جانبین داشتند و از
دغدغهٔ خوف و احتیاط اندک و بیش فرو نگذاشتند روز دیگر که اشعهٔ خورشید لمعات ضیا او عرصهٔ آفاق را
روشنی داد ترکمانان گروه انبوه همه چون بیابان و بر بر شکوه در برابر سپاه منصور همه صف آرای گشتند
و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند عاقبت نسیم فتح بر پرچم رایات اعلی حضرت خاقانی
وزیدن گرفت و اعدا از تیغ و تیر خاقانی آمده راه گریز پیش گرفتند و آن حضرت بر این فتح بکر
نعمتهای والای خدای مختار بجای آورد و بوظیفهٔ سپاس و ستایش کما یجب و ینبغی قیام نمود و فتح نامها
باطراف ممالک ربع مسکون فرستاد و فرزند سعادتمند خود امیرزاده محمد جوکی بهادر بتعاقب مخالفان روان گردانید
وجمعی امرا و بهادران ملازم رکاب ظفر انتساب شاهزاده عالیجناب گردانید وایشان از ارزن روم و صحرای

مونس و دشمن را زنده آثار جلادت و مردانگی بظهور آوردند مولف ظفرنامه یعنی فاضل محقق و کامل مدقق مولانا
شرف الدین علی یزدی رحمة الله علیه که ملازم شاهزاده جوانبخت ارجمند و تخت ابوالفتح میرزا ابراهیم
سلطان بوده است منظومهٔ که آنچه از کمال جرات و شجاعت و بهادری مخالفان شنیده الماس بود از ظاهر
در ظاهر سلماس مشاهده افتاده و برای العین دیده شد مطاوعتم حاکرد او اتفاق استماع افتاده مقبل تفصیح
تصدیق او کرد و از کمال قبول و مسرت از زبان شعر این ابیات شاه ابوالفتح محک چون شید آکنا
بر روزبیجا ول سنگ این حال کو بهای سلماس پرس گزاره صد اشکوه از دل تنک و این
جناب در تاریخ و قصه طلسمی کنند شعر اسکندر ترکان چون صیان در زند وارای زمان بود جو
بود او حبیب و به از تیغ ابوالفتح جو آتو برگشت تاریخ شد از قتل ابوالفتح به ذکر بعضی از قضایا که بعد از
فتح بظهور رسیده چون آتش فتنه و لاد و او یوسف انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از سحاب
تمام انعام عام خویش چمن امانی و آمال شاهزادگان و امراء که بر شجاعت شرایط خدمتکاری بر میان جان
سپاری بسته بودند سرسبز و سیراب گردانید و پایهٔ قدر ایشانرا باوج ثریا رسانیده و درین وقت که آزادی
اعلی در ظاهر سلماس قرار و استقرار گرفت از جانب ماوراء النهر قاصد میرزا الغ بیک رسیده عرض نمود
که میان سلطان محمود و براق اغلان جنگی صعب واقع شد و سلطان محمود بر براق اغلان غالب آمده
او را بقتل رسانید و درین اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان میرزا عبدالله و میرزا
سیورغتمش میرزا محمد جهانگیر و میرزا محمد شیخ و میرزا محمد بن میرزا عمر رخت از عالم فانی بسرای جاودانی
کشیدند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان شجره ریشان منجر و محزون خاطر گشت و از جهت ترویح
روح ایشان ختمات کلام مجید بجای آورده طعام فقرا و مساکین داد و موکب همایون در سادس محرم
ثلث و ثلثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس در حرکت آمده بجانب قلعهٔ النجق روانه شد و چون خیم همایون ظل سعادت و جلال
دران دیار انداخت حصنی بود موازی فلک منطقه البروج و مساوی معدل النهار اهل قلعه را اضطراب افتاده
نثار و پیشکش فرستادند حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشایش فرمود و عنان عزیمت بجانب
قشلاق معطوف ساخت و در نوزدهم رمضان بقراباغ نزول فرمود و درین اثنا امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف
باردوی اعظم رسیده و بشرف بساط بوس پادشاه عالم مشرف گشت و منظور نظر عنایت شده حضرت در
زمستان در قراباغ قشلاق نمود و رسولان ملوک و ترک و روم و مصر و شام بدرگاه فلک اشتباه رسیده
و بانعام و اکرام اختصاص یافته خوشدل شاد کام برحسب فرمان مراجعت کردند و پادشاه گردون توان
حکومت ممالک آذربایجان را به امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت رسید

و خاطر اشرف از مهمات آن کار فراغت یافت عزم معاودت بطرف خراسان تصمیم داد و بیازدهم شعبان
از یورت قشلاق نهضت نموده روز دیگر از آب ارس گذشت و میرزا بایسنغر بر سر رقعهٔ عمارات آنجا که
را خراب ساخته وارد ووی کیهان پوی در هفتم رمضان بسلطانیه آمد و ماه صیام در انعام گذرانید
و حضرت خاقان سعید در روز عید بصلوات و صدقات اشتغال نمود و حکام فارس و عراق را
مثل میرزا رستم بهادر و علاء الدین و امیر جهان و دیگر سرداران را اجازت یافته بولایات خود رفتند
و رایت ظفر نشان بجانب دارالسلطنه هراة روان شد و میرزا بایسنغر از عقب با در قفا سوار شده آن
مسافت را در عرض نه روز قطع کرده در هشتم ذی الحجه جامع سعید فرود آمد و در سال هرکورشب مجم ماه
عالیجناب افادت مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دارالسلطنه هراة از خاکدان فانی دنیا
بمنزل جاودانی جنبی رحلت نمود و همچنین درین سال قدوه ارباب عرفان شیخ شمس الدین محمد جوزجانی
وفات یافت و هم درین سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران از این سرای غرور بدار بقا ارتحال
فرمود و موکب همایون خاقان سعید بعد از قطع مفاوز و مسالک در هشتم ماه محرم سنه
اربع و ثلاثین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة نزول فرمود و در اثنا قاصدی رسیده خبر آورد که لشکر اوزبک
قصد خوارزم کرده و امیر ابراهیم برادر شاه ملک نایب مقاومت نیاورده و خواجه اسمعیل الدین وزیر را بسبب
حصارداری مرتب ساخته رایت مخالفت برافراخت و عاقبت هاربشد و اوزبک خوارزم را مسخر
ساختند و غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت بازگشتند حضرت
خاقان سعید از استماع این خبر متاثر گشته طایفهٔ از امرا و بهادران را بآنجا نصب و فرستاد و ایشان
موجب فرمان مطلع روان شدند و برایل اوزبک برآمده مخالفان را متفرق و پراکنده
ساختند و درین سال قدوه عرفان و کامل وسرور و اشباه ابن سید نعیم الدین نعمة الله قدس سره
العزیز وفات یافت و هم درین سال عالیجناب قضا مآب حقایق و المحقیقین و مفضل المتاخرین مولانا رکن
الدین محمد الخوافی که مرجع علما اعلام و فضلا و اکابر انام بود و خواص و عوام از حضرت اعلی خاقانی اعلی
آن نمود جایبات ربانی ازجاری داشتند در ظاهر دارالسلطنه هراة بفردوس جنان شتافت و آن
جناب را در علوم عقلی و نقلی و لطایف فنان علاقت شعار از اوان سیف میرد و یکی از فوغات خاطر
فیض آثار او قصائد قصیده نموده شخصی از خدمت مولانا رسید که شما خود را بسلسلهٔ اهل بیت نمایید در جواب فرمود
که سلسلهٔ ولادت از آدم علیه السلام تا این ضعیفان رسید میخواهم که کسی سلسلهٔ بنت ابوالبشر بشید
و دیگری در دست بنده هر کس بقدر رحمت است ذکر رفتن میرزا بایسنغر شاهزاده و توجه خاقان سعید

جبیل
بعوض سیم است

سرخس بر رسم بنگاه رای صوابنمای خسرو ایران و توران اقتضای آن فرمود که میرزا بایسنغر در دولت
جرجان استرآباد که دراوائل اوقات ایام مستقر شاهزاده شد روان گردد و ملازمت کند و بنابر فرمان امرای بزرگ
مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر محمد میرم و لد امیر الناس
خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب با لشکری گران در شهور سنهٔ خمس و ثلاثین و ثمانمائه بصوب مازندران
روان شدند و بمقصد رسیده چندگاه در آن مملکت بدولت و اقبال گذرانیدند و درین اثنا امیر محراب خان
که برادران امیر ایوان تقدم داشت و در سخاوت و بخشش بر معن زائده و حاتم طائی ترجیح داشت و در مزاج وی دو جنبه
رایج می شود از زوال دولت و غم دیرای عیش و سرور رحلت نمود و مقاربت اینحال از جانب عراق
ایلچیان رسیدند و بعرض عالی رسانیدند که اسکندر برادر خود را ابوسعید که در مملکت آذربایجان نصب
فرموده حضرت خاقان سعید بود کشته است و بر آن دیار استیلا یافته و در تولا موسی جانور زنده ازین
وشکار کردن بر ضمیر انور مستولی گشته حضرت در اواسط جمادی الاول متقارن این خبر نهضت سوی
ولایت سرخس شده و مراسم آن کار شکرف بر وجه دلخواه قیام نمود و چون از آن مهم فراغت حاصل
آمد بجانب مشهد مبارک توجه فرمود و شرایط زیارت مجاورت بجای آورد و اصحاب سلطان ابوسعید ابوالخیر
کالبد شیخی بجای آورده و در خلال این احوال میرزا الغ بیک از قشلاق بخارا محفوظ باز آمده و بجهت معاودت
مشرف شده متوجه ولایت گشت و درین اثنا میرزا بایسنغر که در ملک جرجان قشلاق کرده بود فرزند
ارجمند میرزا سلطان محمد را بدولت اعلی فرستاده حضرت خاقانی سلطانی سلیمان مکانی شاهزاده را
در آغوش مهربانی کشید و از کیفیت حال استفسار فرمود و آن فرزند بسیار دان جواب الکلمات
بعبارت دلپذیر ادا نمود و چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او تعجب نمود و موجب زیادتی محبت شده و هرگاه
که شاهزاده از دور پیدا شدی حضرت خاقان سعید فرمودی که بایسنغر رسیده و در اوایل ماه شعبان شاه
گردون توان در زمان و تاییدملک منان بدارالسلطنه هراة رسیده و در باغ زاغان نزول فرمود
و میرزا بایسنغر از دیار مازندران بازگشته بدولت ملازمت استسعاد یافت و در تولا از جانب سمرقند
میرزا عبدالرحمن بن میرزا الغ بیک گورکان فوت شد و حضرت خاقان سعید یکی از معتبران دولت را بمراسم
عزا رسانیدن فرستاد و درین سال جناب فضایل مآب حقایق انتساب خواجه ضیاء الدین اصفهانی که در انواع علوم
فضولات و مولفات داشت در دارالسلطنه هراة فوت شد و در سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه امیر خلیل الله
ولد امیر شیخ ابراهیم شروانی امیرزاده یارعلی ولد امیر اسکندر بن قرا یوسف که از دربند بحرمت فتح آمده بود
گرفته و بند کرده بدرگاه عالم پناه آورده و حضرت او را تربیت فرموده و در جوق شاهزادگان منتظم گردانید سنه اوزبکی

آنحضرت بتماشای کمان رعد که استاد فرج ریخته‌گر ساخته بود و چهارصد من سنگ از آن کمان برون می‌انداخت و در حوالی کوه باول کاکاه که محل سنگ انداختن بود خلق بسیار مجتمع گشتند و آنحضرت سواره ایستاده نظر میفرمود ناگاه امیرزاده امیر علی که جوانی بود در غایت صباحت و نهایت ملاحت از چشمهای زمانه و عارضی جان افزای پیدا شد و خلایق از تفرج کمان رعد اعراض نموده روی توجه بدان ناوک انداز نهادند حضرت خاقان سعید چون آن صورت مشاهده کرد خاطر خطیرش متغیر گشت و چون بپارگاه فلک اشتباه نزول فرمود امیرزاده بیار علی را اخراج کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور در سنه تسع و عمارت مسجد جامع که بنام مهد علیا گوهرشاد بیگم آغا در شمالی شهر در سر پل انجیل طرح انداخته بودند باتمام رسید و درین سال خواجه امیر یوسف را که در حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر ذلک از سر حد ری تا حد تبریز موجب اشاره علیه مفوض او گشت و هم درین سال امیرزاده رشید که حق سبحانه و تعالی میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان را پسری ارزانی داشت و میرزا ابراهیم موسوم گشت و در سال مذکور میرزا علاء الدوله دختر امیر یادگار شاه ارلات را آورده و دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد جوکی بن جهانگیر بن صاحب قران مغفور امیر تیمور گورکان که بعز مصاحبت حضرت خاقان سعید مشرف بود جهان فانی را وداع کرد و دیگر آنکه امیر محمد درویش که داروغگی هراة بوی مفوض بود ازین سرای پر ملال ارتحال نمود و حضرت خاقان سعید منصب او را به پسرش سلطان ابوسعید ارزانی داشت و در آخر این سال از جانب آذربایجان خبر آمد که امیر باباحاجی همدانی شاه محمد ولد قرایوسف را بقتل رسانید

ذکر مناقب شاهزاده کامران میرزا بایسنغر و وفات آن جناب در ایام شباب

غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار نظم کیست از دگر اقران ممتاز **شعر** سر از کوه نیک اختری میزده . ره نیک اختری فال اختر زده . در پروری که در زمان او در خانه‌ها سگی جز باده نخورد و عدالت کسری که در ایام حشمت و شهریاری سحاب نیشه پرورانیکرد **شعر** رسم انصاف در جهان آورد . عدل او سر بر آسمان آورد . در مجلس بزم ابر آسای بود و کوه مرابر و در میدان رزم تاریخ کارنامه رستم و اسفندیار در چمن دولت و اقبال خویش خوش نهال برومند احسان می‌نشاند و صحایف ارباب احتیاج جز بعین عنایت و اجابت نمی‌خواند و با این همه صفات پسندیده و سمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز را مصروف مجالست ارباب فضل و کمال بودی و از اکناف تا رب این طبقه لطف انعام اتصال نفرمودی جهت تنخواه آنجناب شد باصحاب هنر در اطراف بر و بحر گشت و مانند ضیای جهان پیمای باقصی و ادانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و هنروران

از ایجاد

از انجاء و اقطار عالم روی بدرگاه شاه سپهر اقتدار آوردند و از جوائز خان کرم ولی النعم بکام بهره‌ور و محظوظ آمدند و ملوک و سلاطین با ابهت و شوکت از استماع و مشاهده عظمت و فر و شکوه شهریاری و انتظام امور مملکت آنجناب انگشت تحیر بدندان تعجب گرفتند و بمیامن انعام و حسن اهتمام آن شهریار عالمیان مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا معروف بغدادی بمرتبه رسید که بعد از آن بسیاری از خطوط او نوشته یاقوت نموده فروختند و بهای گران میخریدند مولانا جعفر تبریزی و شاگرد او مولانا ظهیر در شیوه نسخ تعلیق خط نسخ بر تحریر و کتابت خواجه میر علی کشیده و مولانا شهاب الدین عبدالله بتکمیل شش قلم نموده و در هفت کشور جنس خط علم شده مذهبان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجائی رسانیدند که فوق آن متصور نبود مجلدان و نقاشان و درودگران و خاتم بندان در نازکی و لطافت چندان در صنعت خود سعی کردند که در خانه خیال اندیشه بخطر نرسیده شاهزاده عالیجناب اتصاف بفضائل انسانی و ملکی مشرب مدام سعی تمام داشت و مانند لاله زمانی بی پیاله بسر نبرد و صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل میساخت و چون میرزا بایسنغر بسن سی رسید فرمود تا بنظر احتیاط آنچه در طالع همایونش بکرد احکام نویسند منجمان گیران موجب فرموده عمل نمودند آنچه از اوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند و میرزا بایسنغر از جامی پرسید که عمر چند خواهد بود ایشان جواب دادند که **شعر** عمرت دراز باد که چرخ عطیه بخش . از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است ما معتقد شده‌ایم که مدام الجلوه شرف و اقبال ملازم ذات خجسته صفات خواهد بود و مرکز غبار ناکامی و ملال بر حاشیه ضمیر انور شهریار کامکار نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار نمود منجمان همین جواب گفتند میرزا بایسنغر فرمود که صورت راستی در میان آرید آنچه معلوم شما شده از غلطه و تعنیه با من بگوئید و هیچ اندیشه نکنید و چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود و افغان و خاین آسمانی را اجازه معروض داشتند که ایام زندگانی بدو شاه چهل سال خواهد رسید میرزا بایسنغر ازین سخن غمناک گشت بعد از آن مضمون این بیت عمل نمود **شعر** چون نیست عمر ره ورزنی شراب خواه . تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است تا کثرت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آنجناب اثر کرد و اطبای حاذق هر چند منع میکردند مفید نمی افتاد و از جام نشاط و ساغر انبساط جرعه کم میکرد و غذا بغایت اندک تناول میفرمود تا ضعف بر طبیعت استیلا یافت در صبح هفتم جمادی الآخر ازین خاکدان و بیابجه ملاوی شتافت مدت زندگانی آنجناب سی و هفت سال چهار ماه بود و حضرت خاقان سعید از استماع این خبر بلیه آتش غم خاطر پریشان دل گشت و حکم شد که زحمت و دهشت و حیرت بر ضمیر انور آنحضرت استیلا یافته و در آن صبح روز محشر ازین طاق ملکوت بجهد و علامت قیامت مثل از شرح صور بر صحات روزگار ظاهر گردید حضرت علی خاقانی بباغ سفید قدم رنجه فرموده

تابوت سرخ مبنی تجهیز و تکفین شاهزاده پرداختند و چون نعش عنوان آل کمال اوصاف در عماری نهادند و آنحضرت در باغ توقف نمود و امرای عظام و اکابر و اشراف انام نعش برده برداشتند و در آن اوقات دار السلطنة هراة چنان معمور بود که زیاده از بیست هزار کس در وقت بیرون مدرسه گوهرشاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است دور و بر مردم ایستاده بودند و ازدحام مرتبه روی نمود که مردم بسیکی قریب آن ناودان و مجموع خواص و عوام سیاه پوش شدند و تابوت شاهزاده در صندوق و محفه نهاده با من عظیم مرحوم بمدرسه بردند و در گنبد عالی آن بقعه شریفه نیز مانند گنج بخاک سپردند و مانند چهل روز خاقان سعید در باغ مراسم تعزیت قیام نموده سادات عظام و علمای انام و اشراف و موالی و ارباب و اهالی مجلس همایون حاضر شدند هر روز ختمات کلام بجای آورده و اشیاء اغذیه گوناگون امرا و نواب و مردم میخورانند و شعرا مرثیها گفته در مردم میرسانند و از آن جمله مولانا سیف الدین نقاش مرثیه ترجیع بندی انشاء نمود که مطلعش اینست **شعر** جدا نگشت چرخ دوران روزگار . نیست و فایافت در ایوان روزگار . این قصیده آنکه شاهزاده بایسنغر عالیجناب که جمشید زمان آمد و افراسیاب کو کی و کی زاد ترجیع
اثاثیل تاریخ وفات شاهزاده بایسنغر فرموده بود **شعر** سلطان سعید بایسنغر بهرام . گفتا که بگو عالم خرم . بر نام و بتاریخ و هم عام است . باد اهل جهان عمر دراز بر هم . و چون چهل روز بدین واقعه گذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری بیرون انداختند و بدستور سابق جامه‌های نو پوشیدند و آنحضرت فرمود تا تمامی اموال و ملکات شاهزاده در میان ورثه قسمت کردند و میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابوالقاسم و میرزا محمد جوکی موجب فرمان که بسمرقند رفته بوده خبر وفات برادر استماع نموده باز گشتند و بتعجیل تمام بتعجیل قاصد سراز گشته نادم و افغان برداشتند و حضرت خاقان سعید ایشان را بنصایح ملاحی تسکین داد و تسلی نمود و بعد از وفات شاهزاده عالیجناب مغفرت مآب میرزا بایسنغر مولانا معظم قدوة العلماء فی العالم مولانا فصیح الدین علاء معنی فرزین بود در دارالسلطنة هراة وفات یافت و او را در آن ایام بگازرگاه بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس الله تعالی سره دفن نمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چند گاه توقف نمود که امرا که بهندوستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند و هنگام بهار پای مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و از آنکار و اشراف سمرقند خواجه نظام الدین و خواجه فضل الله کشی ملازم میرزا الغ بیگ بخراسان آمدند و در نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب

بشرف حضور کامیاب مفتخر و سرفراز گشت و آنحضرت فرزند سعادتمند را دیده جراحات و لواحق غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر تازه شد و اعیان ماوراء النهر بشرف ملاقات استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام گشتند و باعزاز و اکرام مخصوص آمدند و میرزا الغ بیگ چنانکه رسم تعزیت باشد آئین عظیم مرعی نمود و ختمات کلام مجید بجای آورده چون هلال عید حسام جمال خویش بکاخ جام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آتش بزرگ مرتب ساختند الکاه و کلکات با وشاقانه مهیا گردانیده چند روز بسیار و طعام خاص و عام قیام نمود و حضرت خاقان سعید میرزا الغ بیگ را با انعام و اکرام معزز و مکرم ساخته اکابر ماوراء النهر تشریفات در او افر نواخته رخصت انصراف داد و شاهزاده در بیستم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثلثین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین بوزارت خاقان سعید مشرف گشت و آنحضرت تمام حل و عقد امور دیوانی بخواجه مشارالیه رجوع فرمود و او در میان مردم بخواجه سیدی احمد شیرازی اشتهار داشت و درین اثنا امیر جلیل الله شیروانی را که نسبت باین خاندان سوابق اخلاص لواحق اختصاص کمال داشت از محمود آباد رسید و آن عرضه داشتی مصحوب خانقی پیروی بیک پیاده رسید بر خلاف معهود مستان مضمون آنکه اسکندر قرایوسف چون بر مملکت شروان مسلط و فرمان روا شده قصد شروان کرده و اکنون بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول است اگر حضرت اعلی خاقانی پرتو توجه و التفات بر دفع این فساد نخواهد انداخت مجموع این ولایت ویران خواهد شد و از حرث و نسل اثر نخواهد گذاشت رای منیر جهانگیر حاکم است و آنحضرت صلاح کلی در آن دید که بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان کشند

ذکر توجه خاقان فلک رفعت بجانب آذربایجان نوبت سیوم

چون تسلط اسکندر بار دیگر بر مملکت اران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان ببلاد و شروان بمسمع پادشاه عالم پناه گشت اهتمام این معنی بر مزاج اشرف گران آمده عزم انتقام جزم فرمود و امرا و ارکان دولت عرض داشتند که صلاح در توقف است و مصلحت در قبول اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم گمان بمن راه کاستند شده که عجز و ضعفی بحال لشکر فیروزی نشان راه یافته اکنون رایت نصرت و حشمت بهر طرف که باشد باید بر افراخت و همه سپاه بر طرف و این یورش جائز نباید داشت و حضرت خاقان سعید سخن امیر مشارالیه را بسمع رضا قبول تلقی نموده و تواجیان را باقصاء بلاد ماوراءالنهر و ترکستان و هندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع بلاد خراسان و عراق و فارس و کرمان بتعیین لشکر نموده روی بدرگاه مملکت پناه نهادند و در ظل اعلام نصرت انجام مجتمع گشتند و سپاهی از اطراف و اکناف بدرگاه شده بنوعی در محشر آمدند و آنحضرت امیر فیروزشاه را بضبط و حکومت دارالسلطنة هراة معین ساخت و صاحب اعظم امیر علی شغانی و خواجه رمضان را جهت امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق باری تعالی

قبور مشایخ و اهالی آنجا التماس استمداد همت نمود تا آیین و حشمت جمشید و فریدون بجد و روزی گردید
روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و در آن ایام برف و باران و شدت سرما
بمرتبه بود که راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مشورت صواب دیدند که حضرت خاقان
سعید قشلاق در ملک ری نماید و اتفاق این صورت بعرض همایون رسانیدند و آنحضرت سخن ایشان استماع
اصغا نموده فرمان داد تا لشکریان قوربابا ایستند براق قشلاق گشتند و سپاه ظفر پناه بموجب فرمان
عمل نموده در آن زمستان از لشکر و آوار خلاص شدند و چون اسکندر ترکمان آذربایجان گذاشت و
بیرون جست کلانتران و بار روی در درگاه فلک اشتباه آوردند و بانعام جلیل الله سرافرازی یافتند نوازشهای
پادشاهانه ملحوظ شده خدمات او مقبول در یافت القصه چون حضرت خاقان سعید از رنج واقعه
جانگداز که در شیراز حادث شده بود خبر یافت آتش در خرمن ثبات و قرار زده قلق و اضطراب
بسیار نمود و شرایط تعزیت بتقدیم رسانیدند و دست در عروة الوثقی شکیبائی زد و تن بقضای الهی
در داد و حکومت مملکت فارس بالخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا عبدالله که با وجود
آنکه در صغر سن بود ارزانی داشت و تمام اختیار آن ولایت بقبضه درایت و کف کفایت
شیخ محب الدین ابوالخیر باز داشت و مقارن این حال امیر امیرالدین خاوندشاه بن اخوند شاه برادر
امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از میرزا رستم اصفهان تعلق باو داشت در قشلاق ری روی بعالم
آخرت آورد و نعش او را همراه برده در جنب پدرش دفن کردند و در سیوم رمضان بامر ملک منان
میرزا رکن الدین علاءالدوله در دار فرزندی سرور و شادمان گردیدند و میرزا بایسنغر مرحوم گشت و
طوی سلطانی کردند ذکر وبا و طاعون که در مملکت هرات و مضافات واقع شد دارالسلطنه هرات
هوا از سایر بلاد و بقاع خوشتر و متمایز است و پیش از این واقعه عظمی و بلیه کبری از طاعون و وبا و مرض
مفاجات بعنایت باری سبحانه و تعالی محفوظ و محروس بوده و امثال این امور در آنجا بوقوع نپیوسته
ناگاه در سالی که تاریخ را بیت او از لفظ دل خراب مستفاد میشود ای ۸۳۸ از ماه جمادی الاول شیوع
اوسط موت علت طاعون در نفس شهر و بیرون و بلوکات روی آورد گوئیا طاعون چون مرکز حصینی
مثل آن هرگز ندیده بود در مقام دهشت و حیرت ماندند و روز بروز این مرض بمرتبه ای از دیاد می گرفت تا
حل و نزول شیوع یافت ناگاه کسی رتبت مجروح گرفتاری آمده و بعد از یک دو هفته کمتر یا بیشتر عضوی از اعضای
او ورم می آمد و بعد از یک دو روز رحلت می کرد و جمعی از مردم شهر و بلوکات و قصبات که سلامت
مانده بودند تخمین بود از مشاهیر انام در دارالسلطنه هرات که از اهالی انام بود از قضایا که گذشته

وآنده

وآنده خبر دادی و پیش از وقوع قضیه محنت بزرگ حاکم محکمه شرع زین الدین گفت ای قاضی مسلمانان دوش
در خواب دیدم که جمعی از ترکمان این شهر در آمدند و آب دهن بر روی مردم می انداختند و بر رخسار هر کس
که آب دهن ایشان میرسید سیاه میشد و بر روی هر که می انداختند از قضا صوفی در همان چند روز
آخرت با دیگران موافقت نمود و صورت حال بمرتبه رسید که از خلق بلده و بلوکات ده هزار کس فوت
شد و العهده علی الراوی گویند که حکام بر در وازه ها آدم گماشتند تا تعداد موتی کنند چهار هزار
هشتصد نوبت در یکروز شمار در آمد که از شهر بیرون بردند و درین ایام جناب ولایت مآب ارشاد انتساب
عرفان پناه کرامت دستگاه شیخ الملة و الدین الخوافی در باب دفع وبا و طاعون مشغول بود بعد از خواب
بر زبان مبارک آنجناب طاعون ظاهر شد و بجوار رحمت ایزدی پیوست از بعضی مردم استماع افتاده
که در آن اوان جناب حقایق پناه سرور ارباب وجد شیخ بهاءالدین عمر در بعضی عبارات که از
ایشان روایت دارد آورده اند که شیخ الملة و الدین الخوافی دعا فرمود بخدمت شیخ بهاءالملة والدین
رفتیم و آنجناب در مراقبت بود تا گاه سر بر آورده و بر زبان مبارک گذرانیدند که غضب الهی
بمرتبه ایست که هر کس که دست بخلاف آن دراز کند رسیده از پای در می آید و هر که زبان می گشاید مضمون
کل لسانه بروی صادق می آید و چون از آن مجلس بیرون آمدیم شنیدیم که بر زبان همایون شیخ زین الملة
والشریعه و الدین آن مرض طاری گشته مشرف بهلاکت و آن جناب در شمال شهر در جنوبی عیدگاه
مدفون است و جناب دستور انوار العالم غیاث الدین پیراحمد الخوافی در سر آن مزار منور والا
عمارات عالی ساخته و مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن موضع وقف فرموده در تاریخ سنه
تسع و تسعین و ثمانمائه هجری مرقد آن جناب شیخ الملة و الدین که بمکارم اخلاق و محاسن آداب افعال
رضیه و احوال مرضیه و حسن صحبت و لطف طبیعت و وجوه سماحت متصف بود و در تعقیه شیخ
و تصانیف جا دارد که کاتب قیمتی می پرداز و بسعره و نفحت پیش و تصنیف و تشریف می داد و فضل الهی
تعالی شتر القصه از مشاهیر دیار خراسان در آن دیار جان بقضای حق سپردند قاضی شمس الدین محمد بن قاضی بهاءالدین
عبدالله الامامی بود و خدمتش در ماه شوال انتقال نمود و در مزار گازرگاه مدفونست و مولانا شیخ ضیاءالدین
نورالله الخوارزمی که قطب جامع جمیع هرات بود و در صنوف علوم تصنیفات دارد هم در آن ماه وفات یافت
و او را در گازرگاه بخاک سپردند و همچنین جناب معلی نصاب مولانازاده شمس الدین محمد بن الامام الهمام
قدوة ارباب التحقیق و اسوة اصحاب التدقیق العالم النحریر باعتقاد الکبیر و الصغیر مولانا سعد الملة و الدین
در ماه ذی القعده بسرای جاودانی رحلت نمود و جناب مختار الحفاظ و المحدثین مولانا جلال الدین قاضی

و محنت که مردم را از بیرون رفتن منع می فرمود از آن ورطه خون و بیرون رفت و خواجه عبد
القادر که او جمیع فنون حظی وافر داشت و در علم ادوار و علم موسیقی سرآمد اهل دوران بود و تنها
ملازمت سلطان احمد بغدادی کرده سلطان ناموس او را بسیار عزیز خطاب کردی و در بستن نقش
و عمل نظر داشت در مولانا عامل بهرستان بود و او نیز بعلت طاعون از عمل معزول شد و روی بعالم
حقیقی نهاد و همچنین دیگر اعیان و اشراف که ذکر ایشان بتفصیل کردن در نحن اطراف شود رحلت
نمودند مخلص سخن آنکه چون حضرت خاقان سعید خرابی و ویرانی شهر هرات و صنایع و محلات آن شنید
و در فوت اکابر و اشراف آنجا اطلاع یافت خاطر اشرفش بغایت ملول و محزون شد و حکم فرمود
که مکاتبات که از جانب خراسان آید پیش آن کشاید و مطالعه جهارت نماید و در یورت قشلاق ری
از جانب شیراز خبر آمد که مرتضی ممالک اسلام سرور انام امیر نورالدین احمد ولد استاد البشر و محل
او امیر سید شریف الجرجانی نغمه زندگانی را اختتام داد و حضرت خاقان سعید ملکات و سور
حالات سید مرحوم را با وی و کرامی او ارزانی داشت و همچنین بسامع علیه پیوست که امیر الیاس خواجه
که قصبه راه کان برسم سیورغال تعلق باو میداشت بنابر عوض مرض توقف نموده بود فوت شد
آنحضرت موضع راه کان بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرمود ذکر توجه رایات نصرت آیات
از یورت قشلاق بجانب ایران و مقیم بودن چندگاه در مجمع خاص و مراجعت نمودن بجانب خراسان
و سیاق و عجایبی که در ایام اقامت دست داد حضرت خاقان گردون توان در موسم بهار از
یورت قشلاق در حرکت آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته در اوجان نزول فرمود
و اعیان و متعینان بقوم تنبا طلوس باردوی همایون پیوسته مواطف و مراحم بیکران شامل حال
ایشان گشت و حضرت خاقان سعید میل تبریز فرموده تابستان در تبریز که دار دولت و اقبال گذرانید
و در اوایل زمستان متوجه قراباغ شده لشکر نصرت انتما در آنجا اسباب اقامت فصل شتا
و قوریلتای و غیر ذلک ترتیب دادند و در آن یورت شاه میرزا بیگ بلوک از اعیان امرای ترکمان بود که
حضرت خاقان سعید شاخه لطف و عنایت بیپایان مستظهر و شادمان گشت و بعد از رسیدن
او امیرزاده علی شاه ولد امیر شاه محمد بن قرا یوسف از عم خود اسکندر روی گردان شده و التجا
باستان دولت آشیان آورد و آن حضرت در باره او کمال تفقد و ملاطفت بجای آورد و در
خلال این احوال میرزا محمد جوکی که از قشلاق ری بر حسب اشارت از عقب میرزا اسکندر رفته بود در شهر
آذربایجان رسیده و خبر امیر اسکندر یافت باذن و رضای وی خواسته و بنابر فرمان باز گشته

همایون

همایون پیوست و بتقبیل قوائم سریر اعلی استسعاد یافته عرضه داشت که چندانکه تجسس نمود
از اسکندر اثری و خبری پیدا نشد حضرت خاقان سعید حکام و سرداران که از اطراف آمده بودند رخصت
انصراف ارزانی داشت و امیر نصرت الله جلیل عازم شروان شد و حضرت خاقان سعید جناب
معلی نصاب شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشدالدین جنید گازرونی را برسم رسالت بروم پیش سلطان مراد فرستاد
و پیغام داد که واجب بمنت ولایت وسیع بارزانی داشته و لوای شوکت بر فرق ابر افراشته
و اسکندر ترکمان هر چند گاه جسارت نموده بممالک محروسه در می آید و انواع خرابی و ظلم و فساد
و بیداد از وی بظهور میرسد و چون موکب همایون بقصد دفع حرکت می آید بطریق پیشتر از پیش باد صرصر فرار
می نماید توقع آنکه اگر در دیار شما رسد او را گرفته بند کرده بدرگاه فلک اشتباه فرستند در اثنای این
اوقات از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که ابوالخیر اغلان ناگاه از جانب دشت باین ولایت
آمده و امیرزاده سلطان ابراهیم ولد امیر شاه ملک تاب مقاومت نیاورده فرار نموده و رعیت
بضرورت شهر تسلیم نموده اند و لشکر اوزبک ولایت خوارزم تمام غارت نموده بوطن خود باز گشتند
و در همان حضرت خاقان سعید بجانب گرجستان ایلچی فرستاده اسیران مسلمان را از حاکم آنجا طلب
داشت ملک گرجستان بقدم انقیاد پیش آمده همه را بدرگاه عالم پناه روان کرد و چون خاطر خطیر
جهانگیر از نظم امور مملکت آذربایجان فراغت یافت و اسکندر ترکمان از تیرگی رای در سنولهای طلبان
نهان گشت آنحضرت عزم معاودت تصمیم داده در یازدهم شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه از قراباغ
در آن بسعادت و اقبال نهضت فرموده بطرف وجانب روانه شد و از جسری که سابقا بجانب فرموده بود
بر لب ارس بسته بودند شاه و سپاه عبور نمودند و در ششم شعبان سال مذکور خواجه سیدی احمد وفات
یافت آورده اند که روزی خواجه سیدی احمد بخانه مولانا صبح الدین که چند روز وزیر دیوان میرزا بایسنغر
بود رفته بود و مولانای مشارالیه طبقی تاج بدنبه حاضر کرد و اینجا خواجه سیدی احمد چون در آن کوفت بکلف
بسیار تغیر نموده در آن طبق گریسته روی بمولانا صبح الدین آورده گفت ای یار عزیز مردم حرام خورده
خورند و خواجه دست بر طبق برده مقداری آتش بر دستار خان ریخت و روزی که مرده و وزیر دیوان
حاضر شده مولانا صبح الدین با حاضران گفت که در روز خواجه سیدی احمد بوثاق ما آمده دستار خان
ما از آتش چوب ساخت خواجه مشارالیه در جواب گفت که مولانا را خاطر جمع باید داشت که چندان برسر
آن مرد که دستار خان چوب شود و چون خبر فوت خواجه سیدی احمد بخراسان رسید مولانا صبح الدین
که سالها از هوس وزارت می طپید متوجه اردوی ایلچی شده و نوکران میرزا علاءالدوله که از جانب عراق

نزد مولانای مشارالیه می آمدند و در ولایت ساری باد و دوچار شده خدمتش را نیکو کردند و بهراة باز گردانید
و حضرت خاقان سعید زمام حکومت ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه نهاده او را اتابک
بودین نزد و اقمه و چارقبه و کمر و دیگر تنسوقات و الغوز معزز و محترم گردانیده و کران او را بتشریفات فاخر
سرافراز و ممتنع ساخت و موکب ظفر نشان بجانب خراسان روان شد و میرزا علاء الدوله ایلغار نموده
دوازده روز از حدود آذربایجان بهرات رسیده و میرزا محمد جوکی نیز متعاقب آمده و رایات آفتاب پیکر
خاقان هفت کشور منازل پیموده دوم ربیع الثانی دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده و مدت
و مدت دو سال یورش امتداد یافته بود اشراف و اعیان خراسان بتخصیص متوطنان مرکز دولت یعنی
متوطنان بلده فاخره هرات مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و در این سال امیر علی سلطان ولد امیر
جلال الدین فیروزشاه که در ایوان میرزا محمد جوکی مقدم بر امرای دیگر بود میرزا از بن و از محال [illegible]
نمود و حضرت خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم رفته امیر فیروزشاه و تعزیت رسانیدند و تصحیف
خون واده او را ازل گردانید در این اثنا والی هرموز پادشاه سیف الدین بواسطه مخالفت از
کمر خود ملک فخرالدین تورانشاه از جرون بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلی آورد و تحمل و ذخیرت تمام
و استعداد او بالاکلام از نقود و جواهر و لآلی و نفایس مرصعات و مطلا و نقره و طلا بسیار و اقمشه بسیار
و اسبان راهوار بهراة رسید و بواسطه امرا [illegible] و بعد از چند روز که چار مستعد نمود
امیر چلپک کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه مهمش او را بعرض رسانیدند که خدمتش بطلب مدد
و لشکر روی بدین درگاه نهاده است حضرت خاقان سعید در مقام مدد پادشاه زاده اهل و علم
و خیل و حشم او را ارزانی داشت و مشرف گردانیده او را بنواخت و او را کلاتش داده بنوازد و درم و خلعت
سرافراز ساخت و احکام بحکام عراق و فارس و کرمان ارسال نمود که با لشکرها متوجه هرموز شوند و جزیره
جرون مع توابع و لواحق از دست ملک تورانشاه انتزاع نموده با پادشاه سیف الدین بر سریر حکومت
بنشانند و آنحضرت والی هرموز را نوبت دوم باقمه و کمر و صنوف انعامات دیگر معزز و محترم گردانید
و مجموع ملازمان او را اعانت و رعایت فرموده پادشاه سیف الدین در ختم ذی الحجه الحرام [illegible]
باده خرم و شادمان متوجه عراق و فارس شد و مجموع سرداران ولایات بمضمون فرمان جهانمطاع
عمل نموده لشکرها جمع آوردند و باتفاق بجانب هرموز در حرکت آمده و ملک تورانشاه چون از توجه سپاه
قیامت نهیب آگاهی یافت و سیلاب [illegible] جزیره جرون محیط [illegible] چاره جز آن ندانست که
ببذل اموال آن فتنه را تسکین دهد و بعضی از ارباب علوم درگاه پادشاه جهان پناه فرستاده و [illegible]

دار السلطنه هراة رسید و امرا و ارکان دولت را وسیله ساخته کلمات ملک تورانشاه که مشتمل بر
بر شکایت و شکایات بعرض رسانیدند مجملش و عرضه داشت آن بود که آبا و اجداد بنده همواره
ذخیره خدمتکاران و هواداران آن خاندان عظیم الشأن انتظام داشته اند و مخدوم و برادرم پادشاه
سیف الدین که نسبت به پدر بزرگوارم که چند نوبت بطواف بیت الحرام مشرف شده و زیارت مرقد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجای آورده غدر نموده و حرمت آن بر طاق [illegible] نهاده
دست انجاب را از تصرف ملک کوتاه گردانید و طایفه ظلم و بیداد که در بن شهر معهود و معتاد بود بنا
نهاد و مجموع جند از جور و ستم بجان آمده ناله و افغان باسمان رسانیدند و روی از اطاعت و انقیاد
آن بیدادگر تافته در اطراف ولایت نفیر عام برخاست و نزدیک آن رسید که ملک موروثی بکلی
از دست [illegible] اشراف قبایل و روسای [illegible] از پدر بزرگوار التماس کردند که بار دیگر امور مملکت و انتظام
احوال سپاهی و رعیت التفات و اهتمام نماید و چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت بکلی اعراض
نموده بود و متوجه درگاه احدیت گشته تکلف آن مهم را بنده اشارت فرمود و اکنون بنده و قبایل
حضرت خاقانی و هواداران پدر بزرگوار و اتفاق لشکر و رعیت مملکت شعار والی این ولایت و آستان [illegible]
پایه سریر اعلی باضعاف و الاف [illegible] و فرمان بردارم و سر بر خط فرمان دارم از ملک دول
نواب حضرت [illegible] و امیدوارم که بنده کمینه و دعاگوی دیرینه را بخدمتکاری قبول فرمایند و بسخنان
فرزند و آن غدار که بدروان [illegible] متقدم رسانیده التفات نفرمایند و [illegible] با عرضه داشت ملک تورانشاه
جواهر بسیار و در از اوراق و غرایب رغایب و نفایس [illegible] دیگر برسم نثار و پیشکش فرستاده بود بنظر
کیمیا اثر رسانیدند و امرا را که محرک بودند بارسال [illegible] و ترکات پیشکش دادند حضرت خاقان سعید چون
بر مضمون سخنان نزاع آمیز پادشاه تورانشاه اطلاع یافت بروی ترحم فرمود و فرمان همایون بجانب
عراق و فارس فرستاد که لشکرها دست تسلط از تخریب عرصه هرموز باز دارند و گوشه از نواحی و حوالی
هرموز که مصلحت دانند بدیوان پادشاه سیف الدین گذارند امرای فارس و عراق که اول بسیار از پادشاه
تورانشاه گرفته بودند بهانه جستند که دیگر بعرض بولایت او نمایند و از بعضی متقاعد شوند و چون فرمان
واجب الاذعان از جانب خراسان بایشان رسید صلاح در آن دیدند که ملک تورانشاه قلعه طرازک بحضرت
پادشاه سیف الدین گذارد و این قلعه را از باقی قلاع هرموز به آب و هوا بهترست ملک تورانشاه از سر طوع
و رغبت قلعه را تسلیم کرده و متقبل شد که نسبت ببرادر در مقام [illegible] و خدمتکاری آمده از مراسم اتفاق
آنچه تواند فرو گذاشت ننماید و پادشاه سیف الدین در طرازک [illegible] در رسید و امرا صورت مصالحه عرض

داشت پایه سریر اعلی کردند و حضرت خاقان استحسان نمود **ذکر قضیه چند که پیش از توجه حضرت**
خاقانی در مشهد دست داد یکی از جمله قضایا آنست که آنحضرت در سنه احدی و اربعین و ثمانمایه امیر شیخ حاجی
ولد امیر حسن جاندار در زمان حضرت صاحب قران فلک اقتدار در معارک آثار شجاعت بظهور آورده
آورده بود و در دولت سلطنت خاقان سعید او و فرزندان امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی در
سلک اعاظم امرا انتظام داشت و چون در قضا امیر جهانگیر صورت غدر بر لوح ضمیر نگاشتند در
در خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه خوارزم پیش گرفت بخدمت میرزا اسکندر رفتند
چنانچه شمه ازین معنی سمت گذارش یافت و چند گاه امیر حسن و اولاد او در اصفهان از حرکت آمدند
امرای میرزا اسکندر از وی روی گردان شدند در ساوه یوسف خلیل را گرفته [illegible] شاه و رسانیدند
چنانچه سبق ذکر یافت و حضرت خاقان سعید از جرم یوسف خلیل و برادرش امیر شیخ حاجی که امرای
میرزا اسکندر را [illegible] آورده بودند درگذشت و راه [illegible] که میانه او نشستند [illegible] ارزانی داشت
و در سال گذشته آنحضرت امارت دیوانی رکن السلطنه والدین میرزا علاء الدوله با امیر شیخ حاجی تفویض
نموده و در حل و عقد امور در خانه شاهزاده معتمد کاردانی او باز گذاشت و صلاح ملک و مال آنحضرت را
برای رزین و فکر دوربین او منوط و مربوط گردانید و در این سال امیر شیخ لقمان برلاس که در
دیوان نواحی منصب امیر الامرائی داشت و در زمان حضرت خاقان سعید بغایت معزز و مکرم و محترم
است زندگانی را بی و طومار حیات را طی کرده آنحضرت منصب امیر مرحوم را به پسر رشیدش او
امیر شیخ لقمان عنایت فرموده تخصیص امیر ملک حسین که از [illegible] بود با امیر شیخ لقمان
در سفر آخرت موافقت نمود و پادشاه جای او را بولد وی امیر حسین تفویض داد و در جمادی الاول این سال
امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن خواجه [illegible] بجای از استان رفت و در زمانی که حضرت خاقان
سعید نوبت سوم در آذربایجان بود کوتوالی قلعه اختیار الدین بر امیر بابا مسعود تعلق میداشت و او
جوانی بود بغایت سفاک بیباک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و با اوباش صحبت میداشت
و انواع حرکات ناشایست از وی بظهور می آمد گاهی از حصار بیرون آمده بازار و ملک می گشت و از
طبل و نقاره شراب میخورد و گاهی با لولیان و خنیاگران عشرت می نمود و در [illegible] شرب خمر
ملاهی و مناهی مبادرت می نمود و آثار تباهی بر روزگار کسان ظاهر و لایح میگردید و حکام هرات [illegible]
که با امیر بابا مسعود دوستی و خویشی داشت منع و زجر تمام می نمودند و چون امیر بابا مسعود [illegible]
خود باز داشت حضرت خاقان سعید کوتوالی حصار اختیار الدین ببرادر او موسی میرک مفوض داشت

و خصمش بغایت جوانی چابک سوار بود و تیر خوب می انداخت چنانچه از دو طرف بحضور پادشاه و امرا از
دو طرف قبق می انداخت و هنرش آن بود که تیر او از هر طرف هر دو نوبت بقبق میرسید و در این سال
امیر [illegible] برلاس که از امرای معظم بود و میرزا رکن الدوله و الخلافه والدین علاء الدوله [illegible]
جهان فانی را در بر کرد و شاهزاده مشار الیه مراسم تعزیت تمام نموده [illegible] نمود و حضرت
خاقان سعید سلطان مسعود بن میرزا بایسنغر همشیره خود مهد علیا عایشه بیگه صبیه میرزا بایسنغر را بآئین دین نبوی
و شرع مصطفوی در عقد نکاح در آورده و چند روز بساط عیش و عشرت مبسوط گشت والله اعلم بالصواب
ذکر توجه [illegible] بزیارت امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام و معاودت آنحضرت از کمال
اخلاص و آمدن ایلچی [illegible] در سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه حضرت اعلی خاقانی در کمال عز
و تمکین بهم ربیع الثانی بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه مشهد مقدس شد و غلغله نهضت همایون بسمع
ساکنان این گنبد مقدس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی عازم ماوراء النهر شد و بسعادت
ملاقات پادشاه [illegible] و برادر بزرگتر میرزا الغ بیک فایز گشته بصنوف نوازش و اشفاق اختصاص یافت
و میرزا علاء الدوله و از امرای کبار امیر علیکه کوکلتاش در هراة توقف نمودند و میرزا علاء الدوله بنابر حسب
اشارت علیه عزیمت قشلاق استرآباد فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو افراخته و بمقصد رسیده
در آن ولایت بعمارت و زراعت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم
زیارت را بجای آورده و اولاد عظام شیخ الاسلام احمد جام احترام و اکرام نموده ایشان [illegible] ضیافت
را چنانکه سزاوار بود بجای آورده و آنحضرت مشایخ عظام را احسان و انعام فرموده و از آنجا موکب
همایون نهضت نموده بسعدآباد رسید و حضرت اعلی خاقانی در آن منزل تهیه اسباب شکار پرداخت
و در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت و چون از آن مهم فراغت یافت عنان توجه بجانب
مشهد مقدس تافت و منازل طی نموده چون بمقصد رسید در شرقی شهر بچهارباغی که معمار همت آنحضرت
احداث فرموده بود نزول فرمود و روز دیگر باستانه امام هشتم علیه السلام رفته عتبه علیه قبه را که مرقد آن
پاک و پاکزاده است بوسید و سادات و مجاوران را بصنوف انعام مسرور و شادمان ساخت و
بچهارباغ آمده عزیمت بطرف مستقر دولت معطوف داشت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق [illegible]
علیه در تاریخ خود نوشته است که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی اصغر اسباب و وجوه
و تهیه ضیافت مرتب می کشید که دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید و از آنجمله [illegible] صد طبق شکر
و آنحضرت خدمت خواجه را بالطاف پادشاهانه بنواخت فی الجمله لوای نهضت را از خطه جام در حرکت آورده

درچهاردهم ماه جمادی الاول فضا و هوای هراة از غبار سم سمند جهان پیمای شهریار مجسته لقا عطرسا گشت و در همین نوروز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو رفته بود باز آمده و منظور نظر کیمیا خاصیت شد و در این سال میرزا الغ بیک قاصدی مشهد بخراسان فرستاده مخدره خویش صبیه سلطان خانزاده بیگم را که مهد علیا گوهرشاد آغا بتعهد تربیت سالها اهتمام نموده بود طلب داشت و بنابر التماس آنجناب و توکی ... آیین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و در سال مذکور میرزا محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان سعید متولد شده بود از این دار پر وحشت بروضه جنت خرامید و انجمنی بسبب حزن و ملال آنحضرت کرده عزای سنگین داشتند و در این سال جناب معلی نصاب مولانا جلال الدین لطف الله که صدارتی وجود بود و حضرت اعلی خاقانی نسبت باو التفات و اهتمام تمام داشت براه عدم رفت و چون دیگران مثل استاد قوام الدین معمار که بانی مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در این سال از خرابه دنیا رحلت نمود و در خلال این احوال حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس امیر الوس ساخت و زمام لشکرکشی در ابتدا و باز گذاشت و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه سلطان جقماق در کاه پادشاه کرد و دوان اهتمام فرستاد و اظهار محبت و وداد کرد و سبب انجمنی این بود که پیش از وصول مرتبه سلطنت سلطان جقماق در خواب دید که حضرت خاقان سعید میان کمر بسته بر تخت سلطنت مصر نشاند و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور بیدار شد و از وفور نشاط و کمال انبساط در جامه نگنجید اما این راز را سربسته با هیچکس در میان ننهاد و منتظر طلوع کوکب جلال از افق سعادت و اقبال می بود و با خود قرار داد که هرگاه که دست دهد کردن مقصود جمال کند پای از دایره ولای حضرت پادشاه ظفر لوا بیرون ننهد و بقدر امکان در ادای مصادقت شهریار جهانبان سعی نماید و در آن هنگام که فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار انتقال نمود جقماق بیک امیراخور بود و چون آن سعادتمند مواید تاییدات ازلی و عنایات لم یزلی مخصوص بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف در تعیین پادشاهی و عهده دارای سپاه و رعیت مشورت نمودند و جمع اتفاق و اختیار بنام سلطان جقماق افتاد و مصر و شام و علمای انام با او بیعت کردند و او را الملک الظاهر لقب کردند و چون سلطان جقماق سلطنت بلاد عرب ملکی یافت امری که با خود قرار داده بود بیاد آورد و در اظهار دوستی و اتحاد نسبت با حضرت خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت مصر مشورت فرموده و چون از زمان دولت چنگیزخانی سلاطین و علمای آن مملکت تا هنگام آن ترک شیوه مصادقت می ورزیدند و خواص

و خواص سلطان جقماق این شیوه میراث داشتند اکثر مانع آمدند بنا بر آنکه سلطان در دوستی او تنها طلب مکان کشی اختیار بود و رای شد و زنده قلیل که سلطان در این فکر استحسان نمودند با مقتضای قومی که در خاطر او بود جزم نمود و شخصی برسالت تعیین نمود و او را با خلعه تمام و تبرکات لایق و تنسوقات مناسب که در خور و سزاوار خسروان قوی الاقتدار و شهریاران عالیمقدار باشد روانه خراسان گردانید و چون خبر وصول رسولان نزدیکی بر سمع اشرف اعلی رسید آن تن از مواقف مزاج همایون آمد و امیر عبد الله که در زمره مقربان انتظام داشت برسم استقبال فرستاد و رسول مصر در دار السلطنه هراة رسیده او را در باغ امیر شاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز درگاه فلک اشتباه آمد و بوسیله امرای عظام به تقبیل انامل فایض پادشاه فلک احتشام استسعاد یافت و پیشکشها را بمحل عرض رسانیده بعز قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید از احوال سلطان مصر استفسار نمود و او اظهار موافقت و مصادقت بمحل عرض رسانیده بعز قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید او را در جو که جوجان از جمیع الشان نشانند و در آنروز طوی عظیم ترتیب نموده بودند و دیگر خانها که ابهاء طبقها از طلای احمر مرصع بمواقیت و جواهر قیمتی در آن بود و ایلچی بعد از مشاهده الطاف در نهایت اعزاز و اکرام بمنزل خود بازگشت و میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف خو ایلچی را طلب نموده تکلف بسیار می نمودند و اسبان راهوار و طبقهای شاهوار ارزانی می داشتند و مجلس امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد از دقایق ضیافت و لوازم اشفاق دقیقه فرو گذاشت ننمودند و ایلچی بوقت همایون رسانید که سلطان جقماق ذریخ کتاب تفسیر از پادشاه هفت کشور التماس نموده که ارسال فرمایند تا و یلات هجمه اهل سنت و جماعت شیخ منصور ماتریدی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی و شرح مختص جامع خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدوله پهلوان و روضه در مذهب شافعی و با وجود آنکه مجموع این کتب در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود تا همه بخط نو نوشتند و جدول کشیده و مکمل ساختند و باشارت جمله استادان بارسیر اعلی بجهت پادشاه مصر سیور قالات و ملاکات که چشم بیننده در تماشای آن حیران می شد و او را که میرزان اسر حد تحت یکی از آنها رسید ترتیب دادند و ایلچی را در بیست و هم ماه رجب مذکور مجلس همایون آوردند و حضرت خاقان سعید او را انجاه هزار دینار داده و رخصت انصراف بجانب مملکت مصر ارزانی داشت و در وقت جار حکم ایلچی معروض داشت که سلطان جقماق بنده وار فرموده که بدستور بندگان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد و کاشان باشد دیده و احوال و اوضاع آنرا معلوم کرده بازیابی حضرت

خاقان سعید همیشه او را مهمل داشته احکام آن قلاع فرستاد که پیش از وصول ایلچی آن شهرها اعمش ... و مبلغ صد هزار دینار کبکی از آن چهار شهر برسول مصر دادند و مولانا حسام الدین مبارکشاه برزو ایلچی که از ترتیب یافتگان دولت او تبوده بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود و تبرکات و هدایای سلطان جقماق و آن تاریخ کتاب بوی تسلیم نمود و ایلچیان اسباب سفر مهیا ساخته و کارها بر وا ... بجانب مصر و شام روان شدند و در این سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرمود و سلطان ابراهیم موسوم گشت و خطبه در بیست و سیوم شعبان بعد در حوت و حکم نجوم باقتضای فضلا مجمع تاریخ ولادت او در صفحه روزگار نوشت که مصرع تاریخ شد شب سیوم ماه شعبان • و میرزا سیورغتمش که حاکم غزنین و کابل و قندهار بود و ولد رشید حضرت خاقان سعید بود وفات یافت و دو پسر یادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراچار و حکومت آنجا را برادر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و او بخلاف قاعده مرضی رفت و رعیت آن دیار از ظلم و بیداد او بجان آمدند و میرزا قراچار از برادر متوهم شده روی بدرگاه جد بزرگوار آورد و بزیارت و بیستبوس مشرف شد و بعد از چند روز حکومت زابلستان و کابلستان بر وی مقرر گشت و شاهزاده بابا ... ابلکه نظام مصلحت آن ولایت را آن صوب روان شد و میرزا مسعود را بپایه سریر سلطنت مصیر طلب داشتند و میرزا قراچار معتقد و مقصود رسیده میرزا مسعود بدار السلطنه هراة آمد و چند گاه در مقام حجاب ماند و بمجلس همایون آمد شد می نمود و عاقبت عنایت و عاطفت ملتمس و مستظهر گشت و در سال مذکور حضرت خاقان سعید پیرجنس را بقد مرحبید و شکار تمام نمود و چون خاطر اشرف اعلی از شکار فراغت یافت بدار السلطنه هراة مراجعت نمود و در این سال جناب قضا مآب مفتی مرو و فقیه ... و امام مذهب مولانا مجد الدین محمد المزید المشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الحرام کرد و بعد طواف و اداء مناسک حج مراجعت نمود و در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست و هم در این سال خواجه شیخ که در امور ملک و دول حضرت خاقان اعلی اعتماد و اعتبار تمام داشت رخت بعالم جاودان کشید و از آثار او مدرسه ایست که در کوچه خیابان بنیاد تکلف و ماتزین باتمام رسیده و در اربع و اربعین و ثمانمائه سید مرتضی محسب بعرض رسانید که این ملخص کیسه ازلنکش همهای شراب شاهزادگان عالیمقدار میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله جا خورت بلکه رسیدن تجمعها ای آنان بکمال مینماید مصرع انجا که شمال بود و با صنع ساوزد • و آنحضرت بنفس شریف سوار شده و هر جا که شراب یافت میشد میفرمود که برخاک میریختند • و از وقایع سال مذکور آن بود که جناب شیخ الاسلام ملاذ طوایف امم علاوه

ارباب طریقت اسوه اصحاب حقیقت صدرنشین بارگاه فلک اکبر شیخ بهاء الملة والدین عمر از وفور صدق و نیاز سفر مبارک حجاز فرمود و طایفه از فضلا و قدوان سلوک و دیگر افاضل و اعیان خراسان و متمولان آن دیار موافقت نمودند و هر چند امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که در حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند و خواستند که اندک تحفه و مختصر هدیه قبول فرمایند میسر نشد و از وقایع آنکه در سال مذکور امیر علاء الدین امیر علیکه کوکلتاش که بعم مبارکش بود از تو بجا ... نموده بود وفات یافت و او امیری خیرعادل بود بنور صحابت رسیدی و داد مظلوم از ظالم ستاندی و هم گشتی در سالی از صد هزار خروار گذشتی او حضرت خاقان سعید منصب او به پسرش امیر شیخ ابوالفضل ارزانی داشت وصدیش در دیوان اعلی بجای او نشست و امیر علیکه در گنبد مدرسه سرخیابان که ساخته و پرداخته همت والا نهمت اوست مدفون گشت و هم در این سال امیر اویس بن امیر آقبوغا که از خدمت سلاطین اعراض کرده بود و بزیارت حرمین شریفین در یافته بود برحمت ایزدی رفت و در حظیره که خود ساخته بود در شرقی خیابان بخاکش سپردند و در این سال خانیشه بیگم بنت میرزا بایسنغر که سلطان محمود کابلی او را در حباله نکاح در آورده بود وفات یافت و در این سال قاصدی از طرف استرآباد نامه رقت و بیاد رسیده خبر آورد که لشکر اوزبک بخبر آمدند و حاجی یوسف جلیل پای ثبات فشرده شهادت یافت و در این اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسالت مصر رفته بود در فتنه ای از اعمال قدس بجانب بهشت خرامید و نعشش در قدسیان شد و تبرکات و ملاکات پسر او امیر رحیم بمصر برد و حضرت خاقان سعید مرحمت و منصب او را به اولاد او ارزانی داشت و در خلال این احوال از کابل و غزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملک آغا که سابقا جناب میرزا عمر شیخ در حباله نکاح داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از او متولد شده و بعد از شهادت شاهزاده مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عفت مآب را بخواست و میرزا سیورغتمش از او در وجود آمده وفات یافت و در قبة الاسلام بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد مصرع روانش مخلد برین شاد باد • آنحضرت از مفارقت انیس قدیم و جلیس ... غبار ملال بر خاطر نشست و قطرات عبرات از فواره دیده بر رخساره روان شده و تعزیه سنگین داشت و در آخر ذی حجه سال مذکور منارهٔ فلک الدین که در بازار عراق برشرقی مدرسه نظامیه بود بنیاد و دوازده کس که در صحن مدرسه بخواب رفته بودند و دیگر بعد از وجنن استماع افتاد که فلک الدین از امرای سلطان سنجر سلجوقی بوده و از قبل سلطان سالها در عراق حاکم بود و مجد الوابع در شهور سنه خمس اربعین و ثمانمائه و خواجه شمس الدین سمنانی که مربی اهل فضل و کمال

بود منصب وزارت خاقان سعید مشرف و سرافراز گشتند و امیر علی شغانی از دیوان معزول شد و تمامی
بر مزاج اشرف خواجه غیاث الدین پیر محمد عنایت دشوار آمد چه امیر علی شغانی در جمیع مهمات دیوانی
که خواجه مباشرت می‌نمود متابعت و موافقت می‌کرد **ذکر شکایت امرای فارس از شیخ ابو بکر و انجام مهم**
وی در سال نجز امرای مملکت فارس شکایت نامها با فرستادگان پادشاه بسر ارسال نمودند مضمون آنکه مجموع
رعیت از ستم شیخ ابو بکر بجان آمده اند و نفیر و فغان بآسمان رسانیده اند و میرزا سلطان محمد را در
جمیع امور از امور دخل منع شده تا بامرا چه رسد حضرت خاقان سعید چون برین قضیه وقوف یافت حکم
بعزل شیخ ابو بکر فرمود و ابو سعید را که از امرای محتشم بود و بفرط ضبط و سیاست امتیاز داشت
بحکومت آن ولایت فرستاد و او چند گاه در ولایت فارس بآن امر قیام نمود و چندان ظلم و ستم از وی
صادر شد که مردم بجان و دل طالب شیخ ابو بکر شدند و درین اثنا نفرین مظلومان موثر شده ابو سعید
بحکم عزرائیل گرفتار شد و او را از شیراز بخراسان آوردند و در گنبد مدرسه که در مشهد مقدس ساخته
بود دفن کردند حضرت خاقان سعید در باب ضبط مملکت فارس با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود
رایها بر ارسال خواجه معز الدین ملک بشیراز قرار گرفت و چون بمقصد رسید شیخ ابو بکر متحیر گردید و خواجه قرآن
چاره ندید که هر دو چاره نقد و جنس از خواجه معز الدین ملک باز خواند و بتدریج خود را بملک خراسان انداز
و رخصت حکومت فارس باز دیگر از دیوان اعلی حاصل سازد و خالفت قاصدی بدار السلطنه هرات
فرستاد و تحف و هدایا بجهت ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشت و التماس نمود که او را
بپایه سریر اعلی طلب دارند امرا بعرض رسانیدند که چون مدت مدید شیخ ابو بکر صاحب اختیار مملکت فارس
بوده و در امور مالی شریک نداشته و چون حکم شده که محاسبه او را تحقیق کنند چنان مناسب می‌نماید که حکم
بشیخ در دیوان اعلی قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد باحضار او ایلچی فرستاده شود حضرت خاقان سعید رای
امرا را مستحسن داشته بطلب او قاصد و نشان نافذ روان فرمود و چون ایلچی بشیراز رفته نشان همایون رسانید
شیخ ابو بکر مانند چرخ باز در پرواز آمد و چون بمقصد رسید شاهزادگان و امرا را پیشکشهای لایق کشید
و بوسیله اتحاف تحف و پیشکش بحضرت خاقان سعید مشرف شد و تحف و پیلاکات چندان گذرانید
که مکان او اعظم شمرده و از کثرت خدمات شایسته امرا و ارکان دولت را چنان ساخت که همه یکسخن
الکه بعرض همایون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمک در طعام می‌باید و مهمات جزایر و بنادر
و بعضی ولایات خوزستان آمده و بغداد ای حسن مدبر و مشقت او می‌ورزد و شیخ در توفیر اموال دیوانی سعی
می‌نماید و مرسال مملکت فارس را بر ده کهصد تومان اجاره مکرر و سخنان امرا موافق مزاج اشرف اعلی آمده

آنحضرت شیخ ابو بکر را بسر خلعت خاصه نواخت و ملک آنجا را بقبضه کفایت او نهاد و شیخ ابو بکر رخصت
مراجعت یافته مقرون باحترام و اعزاز متوجه دار الملک شیراز شد و این نوبت طرح اساس حکومتی انداخت
که قلم و زبان از تحریر و تقریر آن عاجز است و قاصر و خواجه معز الدین سمنانی در جرگه امرای عظام انتظام یافته
در دیوان میرزا احمد محمد زون نام زد او گردانیدند و درین سال بانوی عظمی گوهرشاد آغا عازم سمرقند
شد و سبب این نهضت آنکه میرزا عبد اللطیف که در بدایت حال در ملازمت خاقان روزگار خود بسر می‌برد
در اوایل محرم سنه خمس و اربعین و ثمانمایه رنجیده خاطر بطرف ماوراء النهر رفت و موجب رنجش شاهزاده
آنکه پیش ازان گوهرشاد آغا محبت فراوان با امیرزاده علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او بحال
فرزندان دیگر نمی‌پرداخت و چون میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نمود و غیبت او امتداد یافت حضرت
خاقان سعید از مفارقت جگرگوشه بی‌طاقت شد چه انس و الفت تمام با او داشت و جهت رفتن شاهزاده
بی‌رضای مهد علیا دانسته بوسیله از حرم محترم اظهار خاطر ماندگی می‌نمود که فرزند ارجمند را از من جدا کردی تا مهد
علیای عظمت شعار از طریق اضطرار سفر ماوراء النهر اختیار کرده چون آوازه مهد علیا در سمرقند اشتهار یافت
میرزا الغ بیک برسم استقبال روان شد و شرف دستبوس آن والده بزرگوار حاصل کرده در ملازمت او
بعیش و زمان شهر باز گشت و خدمات شایسته بتقدیم رسانید مهد علیا رخصت یافته بجای آورد و تحف
بایسته گذرانید و بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را باین و تجمل پادشاهانه ملازم والده بزرگوار بخراسان
روان ساخت ایشان در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند و حضرت
خاقان سعید از وصول فرزند دلبند بغایت مسرور و شادمان گشت و مقارن این حال حرم سلطان بیگه
بنت آنحضرت در حباله میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافت و در مدرسه والده خویش گوهر
شاد آغا مدفون شد و درین سال شاه جلال برادر ملک علی والی نیمروز ازین دار فانی انتقال نمود و حضرت
خاقان سعید مهتری را بمنصب وی فرستاد و هم درین سال مولانا شمس الدین محمد آدم که بغایت زاهد و متورع
بود و معالجه بیماران بی طمع و توقع می‌نمود از اسب افتاده روز دیگر روی توجه بروضه رضوان نهاد و در آن
سال خواجه غیاث الله که در آن حالی بخت بود در هرات وفات یافت و هم درین سال بسبب آثار فتنه که از
میرزا علاء الدین ولد میرزا رستم مشاهده می‌افتاد حضرت خاقان سعید او را بند کرده و بقلعه شلیمان فرستاد
ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان بجانب ایل شغای و نهضت میرزا سلطان محمد بموجب
فرمان بجانب عراق در اول سنه ست و اربعین و ثمانمایه رایت نصرت آیت بطرف طوس و اسفراین
نهضت فرمود و سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریق خدمتکاری مسلوک می‌داشت و حرف عبودیت

و فرمان برداری بر صحیفه ضمیر می‌نگاشت در این اوقات بر نمونه وسوسات شیطانی گردن از طوق متابعت پیچیده بار طغیان
کشیده بیان مبادرت نموده چون مملکت وی از سر داری صاحب وجود خالی بود جمعی مردم را بصوب
فرستاده و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در دل او جای گرفت و چون این خبر بمسامع علیه رسید حکم
جهان مطاع شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی در ظل رایات پادشاه ممالک ستان روان شوند و چون موکب
منصور از ولایت بیابورد روان شد مصاحبت و تزلزل و اضطراب در میان عمر جلال ملک کیومرث افتاد
عرضه داشتها در صحبت قاصدان بامرا و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نموده
بتضرع و زاری خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جریمه او در گذرد و امرا صورت
بیچارگی و عجز کیومرث بموقف عرض رسانیدند و آتش خشم و غضب آنحضرت را که زبانه بفلک اثیر کشیده
بود بزلال حسن مقال و تقریر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط عراق پادشاه با امرا و ارکان
سپاه مشورت نموده رایها بران قرار گرفت که باید که یکی از شاهزادگان نامدار بر سبیل حکومت متوجه
آن دیار گردد و در آن زمان که بزیارت حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدوله قدس سره رفته بود آنحضرت را
منکشف شد که اولیا اتفاق نموده میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را حاکم ولایت عراق ساختند و
شیخ بهاء الدوله بهرات رسیده این واقعه را بخدمت امیر جلال الدین فیروزشاه تقریر کرده بود و امیر مشار الیه
سخن اولیا را در خاطر خطیر داشت و امیر فیروزشاه واقعه مخدومی را بعرض همایون رسانیدند و در باب
میرزا سلطان محمد اهتمام تمام نمود و رای اقالیم گشای ولایت سلطانیه و قزوین و ری را بعد از سلطنت
ارزانی داشت و زمام اختیار ولایات مذکوره در قبضه اقتدار او گذاشت و حضرت خاقان سعید
میرزا سلطان محمد را بدان صوب فرستاد و رایت معاودت بمستقر دولت و سعادت برافراخت و امیر
فیروزشاه در رکاب میرزا سلطان محمد تا بسطام رفت و در آنجا شاهزاده و امیر نیکونام را اتفقند و کلوی نوده
بازگردانید و خود عازم عراق شده چون بآن مملکت رسید اموال دیوانی را مضبوط ساخت و
سرداران اطراف و گردنکشان آفاق روی بدرگاه گردون اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او توسل
جستند و سنه سبع و اربعین و ثمانمایه حضرت خاقان سعید را داعیه آن شد که جامه کعبه و پیشکش معظمه
ارسال نماید و این معنی بی‌رخصت سلطان مصر میسر نمی‌شد لاجرم رای جهان نمای اقتضای آن کرد که
قاصدی بجانب مصر ارسال فرماید و والی آنجا را از مافی الضمیر خویش آگاه گرداند و خدمت امیر فیروزشاه
که صاحب اختیار ملک بود سید شمس الدین محمد مذی را بسفارت مقرر ساخت و امیر مشار الیه اسباب
سفر ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت دور و دراز پیموده بدان حدود رسید و از نواحی

حلب تا ظاهر قاهره برحسب فرمان سلطان انجم مکان خدمت سید مشار الیه و امیر مذکور بودند تا آوازه
وسلطان بعضی از مقربان باستقبال ایشان فرستاد و بعاطفت و مرحمت خسروانه سید را نوید داد و
مستظهر خاطر خدمتش را بشهر درآوردند القصه چون سید شمس الدین محمد بمجلس پادشاه رسید مکتوب و
پیلاکات بگذرانید و پیغام حضرت خاقان سعید رسانید سلطان از احوال شهریار عصر پرسش نمود و مشغول
شد که هرگاه جامه کعبه حضرت ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی نماید و سلطان جقماق اظهار ارادت
و اعتقاد کرد و جواب پیام و مکاتبات را ارسال داشت و انعام فرموده اجازت مراجعت داد و در بعضی مشار الیه
بازگشته و بپایه سریر خلافت مصیر رسید و کیفیت اوضاع و احوال آن مملکت معروض داشت و در آن
سال استقلال امیر جلال الدین فیروزشاه و دخل او در امور ملک و مال از حد اعتدال تجاوز نموده و مرکزا
و امیر مشار الیه بهیچ باز نمی‌داشت و دخل را محال تغیر و تبدل آن نبوده هرچند این معنی بر مزاج شهریاری دشوار
می‌آمد اما چون از امرای عظام دیگری نبود که متصدی مهام قیام نماید حضرت تغافل و تساهل می‌ورزید و در آن
وقت سید عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و شاهرخ بهادر روز بروز قدر و
او بمزید عنایت و عاطفت بمرتبه اعلی می‌یافت و امیر فیروزشاه آن جناب را بضبط ولایات
تعیین فرموده و سید هرچند استعفا نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید بر مخواست که سید شغلی
وزارت معین کرده و چون امیر فیروزشاه در آن باب مبالغه داشت بدان رضا داد و سید متوجه آنجانب
گشت و بحکم اتفاق هم در آن سال میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ شد و بمسامع علیه رسید
که نواب و گماشتگان امیر فیروزشاه بر الوسات استیلا یافته اموال و وجوه دیوان اعلی را وصول نموده
تنها از عهده امور بیرون نمی‌تواند آمد حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سید عماد الدین متوجه
رسالت بلخ را در حضور میرزا محمد جوکی بتفصیل سازد و شاهزاده را از امیر فیروزشاه غبار ملالی بر خاطر
نشسته بود القصه میرزا محمد و سید عماد الدین بتفحص قضایای بلخ از سر جد و اجتهاد مشغول شدند و در
اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از ولایاتی که بسیورغال او مقرر بوده تجاوز نموده بر نواحی
و رعیت از گماشتگان سلطان در علاوه مبتلا اند و آن حضرت بجهت تادیب فرزند حکم فرمود که سلطانیه
و قزوین سیورغال او باشد و در دیگر مواضع دخل نکند و خواجه شمس الدین بخاری را جهت ضبط اموال
مواضعی که از شاهزاده باز ستده بودند بعراق فرستادند و مقارن این حال خواجه معز الدین ملک سمنانی در
شیراز وفات یافت و شیخ محیی الدین ابو بکر بنابر اشارت علیه حضرت خاقان سعید در مجموع ممالک فارس
بی‌منازعی فرمان روا شد **ذکر عرض مرض بر ذات پادشاه اسلام پناه و بیان بعضی وقایع و وفات امیر فیروز**

شاه و امارت امیر سلطان شاه و حالات آن در شهور سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان
سعید از نهج اعتدال بسر حد انحراف کشید و روزگار با مصائب عین الکمال یار شده ذیل عارضه بر رخسار همایون
فال کشیده و مرضی صعب روی نمود و حضرت خاقان سعید سر بر بالین ناتوانی نهاد و اطبای حاذق و حکمای
مدقق در معالجه مبالغه می نمودند و باعاس عیسوی در مداوا می کشادند و مرض بهیچگونه دفع نمی شد
و لهاسان و خاطرها پریشان گشت و درین اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای ایام و المتخلق من انوار الادلهٔ
الغیبیه جار الحق و الحقیقت و الدین شیخ عمر که از زیارت بیت الله بازگشته در قبهٔ خانقاه مقام داشت
روز جمعه بعد از ادای نماز و عرض نیاز بدرگاه ملک بی نیاز متوجه باغ زاغان شده بارگاه همایون در آمد و حضرت
خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانروز بود که دیدهٔ مبارک باز نگشاده و سخن نگفته بود چشم باز کرده و زبان
بحجت جویش شیخ جاری گردانید و زبان مبارک را آورده و از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام
مسئلت نمود و فاتحه خواند و خاقان مواید پاک اعتقاد و ارادت عدهٔ ارباب اولیا و چیزی طلب داشت
حضرت شیخ دستار از فرق مبارک بر گرفته پیش شهریار ... شیخ مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرضی که متصور
بیمن نفس آنحضرت روی بانحطاط نهاده ... و صحتی زائل گشت و خلایق جهانی تازه یافتند نذرها و صدقات
بفقرا و ارباب حاجات رسانیدند و خاقان جمشید مکان بعد از کمال صحت فرمود که آنچه مخزون خاطر
همایون بود بظهور آورد و جامهٔ کعبه را بکسی که قابلیت داشته باشد روانه مصر کرده و چون این خدمت
هرکسی راست نمی آمد از ارباب اختیار مشورت کرده جناب ولایت انتساب شیخ محمد المرشدی و قضات
قضا مآب مولانا شمس الدین الابهری را از برای این شغل اختیار کرده حضرت خاقان سعید از جوب
مواید امرا و امرا داد که جامهٔ کعبه را که در دار السلطنه هرات ترتیب داده بودند و تبرکات آورده در حوزهٔ محفوظ
محفوظ گردانیده و تسلیم نمودند و نواب و کارکنان جناب شیخ و حضرت مولوی مهمات را ساخته
و پرداخته آن بزرگواران بطرف مصر روانه شدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند
امرا و اهل ملک و علمای آن ولایت شرایط خدمت و تعظیم مقدم رسانیدند و بعد از آن که بحوالی مصر رسیدند
سلطان مصر چون وقوف یافت طایفه از خواص مقربان را باستقبال ارسال نموده تا ایشان را در موضع
لایق فرود آوردند و هر روز جهت اخراجات ایشان مبلغی تعیین نمودند و چون سه روز گذشت ... و کان
بخدمت سلطان رفتند و پادشاه بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریسته احوال حضرت خاقان سعید استفسار
نمود و مکتوب آنحضرت را طلب داشته مطالعه فرمود و اظهار اطاعت و انقیاد کرده و ایلچیان را نوازش
دلگشا نموده آورده اکثر اوقات ایشان را می طلبید و احترام تمام می نمود و از اوضاع ولایت عراق و

خراسان

خراسان خبر می رسید و بعضی بر مزاج امرا و ارکان دولت گران می آمد روزی ... و کان ... بعد
شاه در بیرون می آمد آوازه در مصر افتاد که سلطان گرفتن ایشان فرمان داده او بالش روی ...
شیخ و جناب مولوی نهادند و هرچه در آنجا بود بغیر چند قبای جامهٔ کعبه همه را غارت کردند و سلطان از آن
حرکت ناشایست خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه دست مرا از من کلانیدند و شیخ
مولانا را او در طلبیده زبان بمعذرت گشاده سوگند عظیم خورد که من از این حادثه خبر نداشتم و اسباب
سفر ایشان از اکناف حجاز ترتیب کرده و طوری بسیار انعام فرمود و قاصدان همراه ایلچیان روانه کرد تا ایشان
و امیشه و احکام برای سفارش ایشان بحکام حرمین شریفین نوشت و شیخ و مولانازاده متوجه
کعبه معظمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق خدام انجا بتامه را جامه پوشانیدند و بخراسان باز
گشته و آن راه دور و دراز را پیموده بدار السلطنه هری رسیدند حضرت خاقان سعید بر ایشان نظر
التفات و عنایت انداخته از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار نمود و مقارن این حال
عبد الملک از امرا توشون که بر حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود باز آمد و تظلم نمود که جناب
شیخ و مولوی مرا از انعام پادشاه مصر بی نصیب گذاشتند مرا دادند حضرت فرمود که این مهم دیوانی
را نرسیده و چند روز درین باب گفتگوی واقع شده عبد الملک را خشنود ساختند و ابن صورت
خاطر مزاج حضرت افتاده و در خلال این احوال سید عماد الدین از مجلس معاملات بلخ فارغ شده بهرات
آمد و میرزا محمد جوکی باتفاق امرا و وزرا سید مشار الیه را بمجلس همایون آورده و چون میرزا علاء الدوله
سعی کرد و رنجشی از وی در خاطر داشت سمت مضاعف پذیرفته بود بنابرین میرزا محمد جوکی نقش برنیت
با امیر فیروزشاه در مقام معارضه و گفت و شنید آمده و در کلی و جزوی گفت و شنید نمود و حضرت
خاقان سعید بنابر مصلحت وقت از امیر فیروزشاه جواب سخنی که نسبت بوکلا او از تصرف اموال و
تغلب ایشان در آن ولایت می گفتند استفسار نمود و امیر فیروزشاه را که در خیال میگذشت که امثال این سخنها
از وی توان پرسید و در اثنای قبیل و قال برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت
و چند روز در خانه نشسته بدیوان حاضر نشد و حضرت مولانا یعقوب بروانچی را که از میان اکفا و اقران
بمزید قرب اختصاص داشت پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد که از این جانب امری واقع نشده
که موجب ملال خاطر امیر شود و او جهت آن بود که از تو باید وکلای او را در آنچه تصرف نموده اند باز خواستی
رود و اگر تو را اعتقاد چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته بیرون روند مبارک باد که از لحظه غضب
پادشاهی بر حذر باشی امیر فیروزشاه از این پیغام رایحهٔ انتقام استشمام نموده از کرده پشیمان شد و شکر ...

و ملال بر صفحات احوال او تاختن آورده و از این غصه رنجور گشت حضرت خاقان سعید از این قضیه چند نوبت
بعیادت او رفت و تفقد و دلجویی او بسیار نمود اما روز بروز مرض اشتداد می یافت تا بعد از چند روز
مرغ روح آن جناب از تنگنای قفس کالبد بجانب گلشن قدس و چمن انس خرامید و دیگر شنیدم ...
در راه خیابان ساخته و پرداخته او بیت مدفون گشت و امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت جمیل و خصال
پسندیده و افعال بود و برعیت پروری و معدلت گستری نظر داشت و همیشه بنا بر رحمت اهل ایمان و آن
انبیا و علما مبیخ و ... تو قیر علما و اهل فضل و تقیه معظم میکرد است و آثار انعام او بر وجه اتم و اکمل بپادشات
و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین الشریفین میرسید و قرایای معمور و اسباب مزارع و مستغلات فراوان
جمع آورده بود و در عرصهٔ ربع مسکون بنقاع خیر زیاد و از چند و چون بنا کرده و فرزندان شایسته یادگار
گذاشت و حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک و مال آنکه تعلق بامیر مرحوم داشت بولد
رشیدش امیر نظام الدین احمد باز گذاشت و دیگر فرزندش امیر غیاث الدین سلطان حسین که بمکارم
اخلاق و محاسن اوصاف وجود و سخا آراسته بود و پیش از این بچند سال بدیوان مخدوم زادهٔ عالمیان
میرزا ... در غایت حشمت و اقبال و کامرانی بسر میبرد و درین اثنا شخصی از محافظان خزینه خام دوکی
از مخصوصان خود را به تبع زده او بخدمت امیر نظام الدین احمد رفته تقریر کرد که خازنان در روز
غایبان آمده مبلغی خطیر از خزینه برده اند و حالا از آنجمله وجهی کرامند در حوض فلان سرای مدفون است
امیر نظام الدین احمد این سخن بعرض همایون رسانید و آنحضرت فرمود تا خزینه داران را بند کرده و امرا بنابر ...
خلف بعوض خزینه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از آنجماعت ظاهر گشت و چون ابو الفضل و لد امیر
علاء الدین علیکه و امیر احمد پسر امیر جلال الدین فیروزشاه که بجای آبای خویش در دیوان بزرگ ...
و در گوی شباب منزل داشتند و حضرت خاقان امیر سلطان شاه برلاس را که مدتی کار دیده بود و سرد و
گرم ایام کشیده و در قبیلهٔ برلاس از او اکبر و اجل کسی نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید
ضبط و ربط مملکت را بحسن درایت و کفایت او باز گذاشت ذکر واقعهٔ میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از
انقضای ایام مملکت و جهانبانی سبقت نمود کار زمانه از گشت و بوستانی که از نسیم عنایت از حوادث ... سر روی ...
نجات از جایی ... کاخ بری بخور و سر پای ... مرهم زمانه را ... زیبست ... هر شمع مراد اگر ... زیبست ... و در هر کجا صبح ...
گلشن ... رنی شب ... این حلقه که نام شد ... سپهر ... یکسر همه کینه است ... مراد این حال مصداق احوال
وفات میرزا محمد جوکیست که در سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در کمال ابهت و در
غایت شوکت و ... و آثار نجابت و فر دانکی از صفحات روزگار او واضح و انوار فطانت و فرزانگی از احوال

او لایح و لایل جهانگشایی و مخایل فرمانروایی هم در زمان صبی و او ان نشو و نما از نسیم سلاطین شمایل
او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در چهرهٔ او معاینه می دید و شاهزاده و پیوسته در
خدمت خاقان سعید بسر میبرد و بعضی را دولتی قوی و فوزی عظیم میشمرد و آن حضرت در شان فرزند
ارجمند عنایت تمام و شفقت لا کلام بود اما والده آنجناب مهد علیا گوهرشاد آغا مزاج شهریار را بکمال
خود منکر داشت و در التفات بمنزلت او سعی مبیخ می نمود و برادرزادهٔ میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف
در امور ملک و مال اختیار تمام داشتند و شاهزاده را یارای آن نبود که جزوی از جزئیات مهمات
که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند و از جهت سپاه خون دادند و برعرصهٔ ضمیرش تاختن آورده
غم و هم در سراچه دل و بار گشاد و منجر بآن شد که انواع مرض بر ذات بیمثال او عارض شد و با وجود
آنکه میرزا محمد جوکی با مراض متعدده ممتحن گشت از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمی یافت و پیوسته در مجموعه
نشسته از باد و مدد در دوری جسته در اطراف بیرمغز موضع را در عدو و سر خس مرو بر بیرون نیز بنفش لذو بر
جانب آمده و روی بار بمیرای غرور بر تافته ... سرو و با حوری همنشین شد و از استماع این خبر
موحش خاطر عاطر حضرت اعلی خاقانی از دنیا و مافیها متنفر و متوحش گشت و اضطراب عظیم آغاز کرد اما چون
الامر دست در عروهٔ الوثقی صبر و شکیبایی زده و زبان بکلمهٔ استرجاع گشود و نعش شاهزاده بهرات آورده
در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنغر بود مدفون گشت و ولایتی که در حکم و ضبط و ... میرزا
محمد جوکی تعلق داشت به دو پسر او میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر تقسیم یافت و منسوکات آنجناب کلاً و ضمناً
میان ورثه قسمت یافت ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالک عراق و انحراف او از جادهٔ مستقیم و مخالفت
خاقان آفاق میرزا سلطان محمد چون در سیر مملکت عراق تمکن یافت و کردنکشان عدو و سرکشان آفاق
پای در دایرهٔ متابعت او نهاده و درگاه فلک اشتباه شاهزاده توسل جستند که امیر حاجی حسین التماس
نمود که جمعی از امرای شاهزاده پیش او روند تا بعد از مواضعت و بنیاد کار را نیک با ایشان متوجه گردد
میرزا سلطان محمد طایفه از خواص مقربان خود پیش او فرستاد و حاجی حسین قول و عهده که کرده بود
و فا نمود و بنیاد کار بر مکر و اختلال و بنیاد بازی و صنعت پردازی نهاد و امرای شاهزاده که جار مغلوب
بد افضوب رفته بودند در قلعهٔ همدان محبوس گردانید و با وجود ارکاب چنین جرم بزرگ میرزا سلطان
محمد از آنجا که کمال مرحمت و مروت او بود آسان آسان نخواست که بجانب همدان لشکر کشیده تا رعایا پایمال
حوادث نشوند و منسوبان خاندان بابا حاجی بیکبار مستاصل نگردند اما امرا و عموم داشتند که اگر ... در دفع
وی آزرمی حاجی حسین اهمال ورزیده تحمل کرده علی الروی قاید که دست نمیرسد و امر مدارک آن غامض است شاهزاده

سخن بیگانه بنیاد از استماع رضا اصغا نموده دفع شر و فتنه حاجی حسین بر ذمت پادشاهانه واجب و لازم
شمرده و در فصل بهار که موسم حرکت لشکرها بود بعزم جنگ او نهضت فرمود و حاجی حسین از شوکت
و ابهت و کثرت سپاه و بسیاری اعوان و انصار خویش مغرور شده بسرعت هرچه تمامتر لشکر حضرت
مآل را استقبال نموده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در مقام مقابله و مقاتله بیرون آمد و رایت
جدال و مخاصمت برافراشت و فدائی وار منصور آنکه شاهزاده بنابر صورت حسن و قلب رزم و پیکار رعنان
از مهو که برتافته میرزا سلطان محمد با طایفه از مقربان و خواص پیش از آنکه حاجی حسین بالکرد و نموده روی
عداوت آورد و بیمن مساعدت دولت قاهره تزلزل و اضطراب در بنیان ثبات و وقار او راه یافت
و بسورکیاست بحوی گذشته بود که مخالفان منهزم ساخت خاطر شریف از و خوف ایشان بازیافت
و حاجی حسین خشک لب و کبود رخسار روی براه فرار نهاده و لشکر همدان در کوه و بیابان سرگردان شد
و حاجی حسین مبتذل و مخذول بایت نوکر مفلوک گریخته بقلعه همدان رسید اما اهالی قلعه دست رد
بر سینه ملتمس او نهاده و حد مشش را بقلعه راه ندادند و چون از جانب ایشان آنچه توقع میداشت بحصول نیامد
سر در کوه و بیابان نهاد و ارباب همدان امرای شاهزاده را از حبس بیرون آوردند و مفاتیح دروب
تسلیم نمودند و چون کس از نهادران جنگ افکن در کمر کوه الوند حاجی حسین بچنگ آوردند و حد مشش را
باردوی خجسته میرزا سلطان محمد رسانیدند و برحسب فرمان جهانمطاع حاجی حسین را بسر علم اردو که ملازمت
موکب همایون می نمود سپردند تا در موضع چهارباغ همان موضع که پدر او کشته بود قصاص نمودند و چون
حضرت خاقان سعید از کیفیت حالات عراق آگاه گشت بنابر سبق خدمت حاجی حسین و امیر بابا
حاجی این حرکت از میرزا سلطان محمد پسندیده نفرمود که مناسب چنان بود که چون بعد حاجی حسین را
سلطان عرضه داشت تا میرزا علی نمودی و چون گرفتار گشت او را بدین جانب روانه فرستاده و
بسبب قتل حاجی حسین رنجیده ملالی از شاهزاده بر حاشیه ضمیر انور حضرت خاقانی نشسته و بعد از این
فوج از جنود درگاه شاهزاده مجاز و علما و حکام و سروران عراق گشت و از اطراف اعیان و امرا
اجرام ملازمت رکاب او بستند و میرزا سلطان محمد ابواب جود و احسان که بر بسته بود گشاده و دخل
ولایت بخرج شاهزاده عالی همت و فاکینگر و نواب و اصحاب کفایت مضطر و مضطرب گشتند و از جهت
از موافقت و مطالبت در زحمت افتادند و درین تا فته اکثر ارکان عراق که ملازم رکاب حضرت اعلی
بودند استماع میکردند که مزاج حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف شده و ضعف بدن
بمرتبه استیلا یافته که محال نهضت و حرکت آنحضرت محال می نماید و صحت عمیت باد داشت و ایشه

کنون ضمیر انور و خاطر اشرف است بظهور رسانیدند امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که حصر
شهر اصفهان خالیست و لی خداوند و امیر سعادتمند ولد امیر خاوند شاه برادرزاده امیر فیروز شاه
که داروغه آنجاست بنده و خدمتکار و اعیان و سادات اصفهان شاهزاده را استمداد می نمودند و منتظر
طلوع کوکب سعادت از افق عنایت می بودند و در سنه تسع و اربعین و ثمانمائه شاهزاده بلندمکان رایات
فیروزی نشان بجانب سلطان حکمشاه سلوقی و اعیان دیار اصفهان برافراخت و داروغه آنجا هم
سعادت گرفته مقید ساخت و اموال فراوان در بیت شاهزاده سخاوت شعار آمده مجموع آنها
سپاه نصرت شعار تقسیم نمود و چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت تسخیر مملکت فارس را
وجهه همت بلندنهمت ساخته و اکابر اصفهان را استمالت داده و نوازش فرموده با سوار و پیاده
بسیار بجانب شیراز در پرواز آمده چون آوازه توجه شاهزاده بسمع سلطان عبدالله رسید تا بجائی
آنکه در جنگ صحرا اوقف اجتناب نمود برج و باروی شهر را ضبط نموده و اسباب حصارداری
مهیا داشته قاصدی بهمعنان شمال درگاه پادشاه مظفر بخراسان فرستاد و از صورت حال
اعلام داد و میرزا سلطان محمد چون بظاهر شیراز رسیده شهر را مضبوط و مستحکم یافت خاطر بر جنگ و
محاصره قرار داد و در آن اوان که این اخبار شورش از جانب عراق و فارس بخراسان رسید
حضرت خاقان سعید بر نهایت ضعیف و ناخوش بود و آثار نقاهت و علامات احوال شهریار کامگار
و ضعف بر صفحات روزگار او روشن و هویدا و متقضی بس بود که آنحضرت بنفس شریف مشقت و زحمت
اسفار و کثرت محنت شبگیر و ابوار اختیار کند لیکن دو چیز باعث بر آن یورش شد یکی غیرت و
ناموس سلطنت و یکی مبالغه مهد علیا گوهرشاد آغا ذکر توجه با چتر رایت آفتاب اشراق بجانب
فارس و عراق ملک تاج بخش ملکستان چون خبر پریشانی دیار فارس و عراق شنید تواجیان
قمر سیاطراف ممالک محروسه فرستاد تا جار رسانیدند که جهانگردون مآثر مجاز معین مرکز
دارالسلطنه شوند و در اندک زمانی لشکری افزون از تخمین و قیاس در ظل رایت گردون مجاز جمع
آمدند و پادشاه دارای گردون منش نظم فرازنده تاج و تخت کیان • فروزنده اختر کاویان •
در شهور سنه خمسین و ثمانمائه از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و میرزا علاءالدوله را در مرکز مستقر
شرف خویش قائم مقام گذاشت و امیر محمد صوفی ترخان را بامارت دیوان خراسان بازداشت و
چون اردوی کیهان پوی در بلده فاخره نشابور نزول فرمود ایلچیان امیر جهانشاه ترکمان از ولایت
آذربایجان رسیده بوسیله امرای عظام بپایه بلاکات پادشاهانه بمحل عرض رسانیدند و ذاتو زده معروض

داشتند که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من در آن اوان که بدرگاه عالم پناه گسواره بودم و بیمن عاطفت
و عنایت آنحضرت اکنون سردار و سرور صدهزار سوار مرو ومحکمان خود را از جمله عبید و خدم مشتاق
آنحضرت امید بانوازش بیکران فرموده بازگردانید و مولانا جلال الاسلام را برسالت گیلان تعیین
نمود امیر سید ناصر در زمانی که احمد مقتول از جانب میرزا سلطان محمد قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود
جمعی را از گیلان بمدد امرا شاهرخی فرستاده بود و ایشان شرایط معاونت بجای آورده بودند و بمعنی
موافق تسبیع همایون آمده و مولانا جلال الاسلام المشتهر بقاضی یحیی سمنانی بشهر لاهیجان فرستاده امیر سید
ناصر گیلانی را از افتخار حضرت خاقان سعید بانوار افتخار و مباهات بذروه سماوات برافراخت و
قاضی یحیی را ز جانب ای اندازه فرموده و گفت که من این بندگی با تنگای محمد و مشق بظهور رسانیده ام
و اگر آنحضرت عنایت فرموده کسی جهت استمالت او فرستند و قاضی یحیی بازگشته در همان ایام
همایون پیوست و ملتمس امیر سید گیلان را معروض داشت و دیگری متوجه و لایت امیر محمد گشت و او نیز
بالتفات خاطر فیاض بهره ور آمده و رایات نصرت آیات چون بولایت ری رسید امیر سلطان
شاه برلاس و امیر بایزید برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر احمد ولد امیر فیروزشاه رحسب
فرمان برسم منقلای روان شدند و حضرت خاقان سعید کنداد آن رسیدند و میرزا سلطان محمد از توجه
آنحضرت آگاه شده ترک محاصره شیراز کرده و مال و ملک و احمال و اثقال گذاشته و از اسباب دنیوی
دل بر داشته باروی پوشان هوم واندک مردی از عبید و خدم بجانب لرستان رفت و حضرت
خاقان سعید از راه شیراز منصور و سرافراز گشته در اصفهان نزول فرموده و فرمود که طایفه از
سادات و روسای اصفهان که ضمنا استعانت شاهزاده نموده بودند مقید ساختند و اکثر ایشان از
جانب ساوه در اواسط رمضان بحکم فرمان بقتل آمدند و کشتن سادات موافق دولت پادشاهانه
نبود و جناب حقایق مآب دقایق نصاب مولانا شرف الدین علی یزدی که بوسیله میرزا سلطان محمد موقر
و محترم با خود میداشت و بسامع علیه رسیده بود که مولانا توتی این بیت برشاهزاده میخواند نظم
مرا است چرخ اخر بخت تو نو جوان • آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد • و می گفته که خاقان سعید
بعراق نخواهد آمد بحکم فرمان او را گرفته بپیش حضرت آوردند پادشاه از حد مشش رسید که از گاهی
که من این طرف نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن از وی قیاس و عقل گفتم نه از طریق الهام و
و اوضاع فلکیه شاهزاده نهایت بر جویبار سلطنت بالا کشیده و عمر بیت از افق خلافت طالع گشته
و بحسب ظاهر چنان می نمود که از صرصر قهر پادشاه جهانبان ایمن اند و بیمن دولت و عنایت بسرحد کسوف

ورزوال رسید و اگر کسی بخلاف این معروض داشته باشد آن از محض افترا و بهتان باید دانست
و میرزا عبداللطیف در مجلس همایون زبان بکلمات ناسزا گشوده مولانا را بسخنان درشت گفت و آنحضرت
مولوی را بمیرزا عبداللطیف سپرد و شاهزاده بحبس مولانا را از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانید
و شاید الیه را متوجه هراة کردانید و حضرت خاقان سعید زمستان آن سال در بیلاوری او سال
گذرانید و چون فصل شتا بنهایت رسید حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که امیر نظام سلطان شاه
برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و امیر احمد امیر فیروزشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند
تا باردوی همایون آید و اگر شاهزاده قرو نماید او را بر جبر و تکلیف بیاورند امرا متعاقب روانه آنصوب
شدند و امیر شیخ ابوالفضل با دیگر امرا سبقت نموده بانکار رفت و با شاهزاده ملاقات فرموده نصایح
سودمند و مواعظ دلپذیر بر خاطر رسانید بیان نمود و خاطر اشرف میرزا سلطان محمد بدل آن کرد و رابسته
که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته عذر خواهی نماید و بتدارک مافات مشغول گردد و حضرت
خاقان سعید تا اواخر دی الحجه در یورت قشلاق توقف فرمود و گاهی از درد معده تنگ می بود
و انتظار آمدن میرزا سلطان محمد می کشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوجه قشلاق نمود ذکر ارتحال
حضرت خاقان سعید و انتقال آن قامی و او وابی از مقام جمعیت بمنزل پریشانی کدام آفتاب
روی در مقصورات ارتفاع آورد که از محنت کسوف عقاب گشت و کدام بدر کامل بخورشید اشتباه
شرف اوج دریافت که بحضیض خسوف گرفتار نیامد غرض ازین مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت
خاقان سعید معموری مملکت بغایت رسیده و خوشحالی سپاه و رعیت بنهایت انجامیده آفتاب
کامکاری مجتمع چنانکه گویند که بهنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردو
بازار شمار در آمد القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب مخلصه خورد
و در بستر کوه بیکرنشسته غیبت نمود تا زیارت مقابر اکابر حاصل کند استر را سوار در اثنای رفت
سرکشی آغاز نهاد و چون بنابر ضعف قوت آنحضرت نمانیک عنان وانی نمود خواست که بجهد در آید معنی
مضمون این مقال املا نمود شعر شد وقت که مرکبان انجم • سم نعل ملکشند و تم سم • وقت که
گران چهار حال • نهند محفه ده و سال • حضرت خاقان سعید بمحفه در آمده و اندک مسافتی قطع کرده و این
نوبت درد معده چنان استیلا یافت که بغیر از شهادتین مجال دم زدن محال بود و شاه و سپاه از
راه بر گشته پیش از وصول بیارگاه فلک اشتباه در اثنای طریق روح شهریار دریا نوال بجانب گلشن
قدس و حدیقه انس در پرواز آمده با مسافران آن جهانی رفیق گشت و ازین منزل پرملال بجنت سرای

سرور از کمال علو همت **شعر** در این ره خواه سلطان خواه درویش ، تا خود عقده مرگ آیدش پیش ، از آن
خوار که بوی خیر می‌بخشد ، گیاهی بی‌بهار زاو می‌نیست ، و این واقعه عظمی صباح یکشنبه بیست و پنجم
ذی‌حجه سنه خمسین و ثمانمایه روی نمود عمر آنحضرت هفتاد و دو سال بود و هفت سال از قبل پدر جنت‌آشیان
مغفور حکومت خراسان کرد و مدت چهل و سه سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت
و در روز واقعه هایله و حادثه نازله از شاهزادگان عالیشان در اردوی اعلی بجز میرزا ابوالقاسم
و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که نبیره دختر خاقان سعید بود حاضر بودند
و از امراء عظام امیر تغری‌بردی امیر لقمان برلاس جگش بود که مجموع ایشان بطلب میرزا سلطان محمد رفته
بودند و بانوی عظمی گوهرشاد آغا پیش میرزا عبداللطیف کس فرستاد که ایل و الوس را از اردوی
نامه و تیر الضبط از دو قیام باید نمود و نگذاشت که تفرقه بحال ایشان راه یابد و شاهزاده و این التماس
قبول کرده مدت سه روز و کمر خبر وفات حضرت خاقان کامگار در اردو انتشار یافت و علامت روز
واثرو دشت محشر پدید آمده آه و گرم و نفس سرد امیر و وزیر و صغیر و کبیر باوج اثیر و کره زمهریر رسید
و میرزا عبداللطیف بپای طوق ظفر شعار آمده و میرزا بابر و خواص عازم عازم خراسان گشت و میرزا
خلیل بهرای او روان گشت و چون هموار ایشان از اردو بازار بود میرزا عبداللطیف گرد اردو
برآمده چند کس را سیاست فرموده آتش خشم و فتنه که اشتعال یافته بود تسکین داد و آخر و ضبط
و دارایی سپاه مشغول شد و بعد از سه روز نعش حضرت مغفرت پناه را در محفه نهاده عازم
خراسان شدند و در روز واقعه هایله خاقان سعید میرزا عبداللطیف قاصدی پیش نواب علیا
بسمرقند فرستاده تا از کیفیت حال میرزا الغ بیگ را اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم قشون
دیگر بسمع میرزا عبداللطیف رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصد غدری دارند
و چون شاهزاده خود متلون مزاج بود و محبت بانوی عظمی با میرزاده علاءالدوله معلوم داشت
متفکر و متوهم شده و معتمدان محل خبث یافته او را بران داشتند که مهد علیا و ترخانیان و امیر نظام
الدین احمد را با توابع و لواحق همه را غارت کرده و هر کرا از روی توهمی داشت همه را گرفته بند فرمود
و این واقعه در سلخ ذی‌الحجه میان ری و سمنان دست داد و شاهزاده از اردوی بزرگ سرکرده و سوای
سرداری در دماغ مستحکم گردانیده و تا بسمنان رسید و در انجا دستور اعظم خواجه غیاث‌الدین
پیر احمد و خواجه علی سمنانی که در شب واقعه هایله از اردوی خاقان سعید مرحوم بیرون رفته بودند
بموکب شاهزاده پیوستند و بموجب حکم و دستور سابق در دیوان میرزا عبداللطیف مهر زدند

شاهزاده را مانند جد بزرگوار خویش صدق و نیازی پیش آورده بزیارت مقرب بارگاه حضرت سبحانی
شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی رفت و از روح آن بزرگوار استمداد همت نموده و از انجا نهضت فرموده
متوجه دامغان شد دار و غه انجا سعادت نام شقاوت فرجام دروازه شهر را بسته ابواب طایر
خود گشاد و طایفه قوچین که ملازم رکاب همایون بودند آن نازنین عالم قدرانی دانسته هر چند او را
نصیحت کردند مفید نیفتاد و حظ و عزت در اردوی شاهزاده بمرتبه بود که هر کرا در هیچ جزو زمان
مثل آن نشان می‌داد لاجرم میرزا عبداللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکز وار در میان گرفتند
و در اطراف افواج سپاه بیرون آمدند و در شب تحت امیر لقمان برلاس از امیرزاده عبداللطیف
روی گردان شده فرمان داد تا چونک مقصور دست بغارت و تاراج برآوردند این مثل مشهور است
که گرگ را دوختن باید آموخت که در این کار دست سپاهیان در بند بهانه بودند هرچه در دولت
دامغان اسم شیء بران اطلاق می‌یافت می‌ربودند و خون سعادت اگرچه بحشتی بود شفاعت خوجیان
بخشیده و جناب شاهزاده بدامغان آمده و از انجا مجاوران مزار حضرت سلطان العارفین قدس سره
بعرض رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابر بدین بقعه شریفه نزول فرموده و از جانب جرجان
قاصدان رسیده خبر قتل را طلب داشتند و چون ابرو با و با سر ابا و اشتاف و کیفیت حال
چنان بود که حضرت خاقان سعید هر سال بعضی از امراء و تومان بجرجان می‌فرستاد تا از سرحد دشت
قپچاق باخبر باشند و آن سال از امراء عالیمقدار در ان مملکت امیر هندوشاه اقامت داشت چون
خبر واقعه ناگزیر آنحضرت بسمع او رسید اول بضبط اسباب و اموال و جهات امرا اشتغال نمود
و قاصدان بسرعت راه فرستاده تا هر جا که میرزا بابر در و جا رسند آنجناب را بتوجه جانب استراباد
ترغیب نمایند و چون شاهزاده بابر التماس امیر هندوشاه چند منزل استقبال نمود و امیر هندوشاه
خدمتکاری کما یجب و ینبغی بجای آورده گله‌های اسبان معروض داشت و خیمه و خرگاه و سراپرده
و بارگاه و سایر اسباب سلطنت گذرانید بغایت مستحسن و مقبول افتاد و مملکت مازندران در
قبضه اقتدار نواب و کارکنان شاهزاده جهان قرار گرفت میرزا عبداللطیف چون برین حال اطلاع
یافت بر تل ابریشم و تخت خواست که بجانب ماوراءالنهر توجه نماید و بار از ان برگشته بطرف
سبزوار میل نمود و در اثنای راه بمسامع میرزا عبداللطیف رسید که امیر سلطانشاه برلاس و امیر
سلطان بایزید برلاس که بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند نزدیک شده‌اند روز دیگر امرا برین
باردوی شاهزاده رسیدند و بدستبوس فایز گشتند و میرزا عبداللطیف از سبزوار بجانب نیشابور نهضت

و ترخانیان همچنان مقید و محبوس بودند و چون شاهزاده بنیشابور رسید شنید که میرزا علاءالدوله ابواب
خزاین که حاصل سالهای دراز در قلعه اختیارالدین جمع آمده بود گشاده لشکر فراهم آورده و جمعی از سرداران
را بجانب مشهد رضوی فرستاده است **ذکر جلوس میرزا علاءالدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا**
عبداللطیف بقید آفت سابقا سمت گذارش یافت که در ان اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب
عراق برافراشت میرزا علاءالدوله را در دارالسلطنت هراة بجای خود باز داشت و چون آنحضرت
که عالم دیگر گزید گوهرشاد آغا ایلچی بسمنان صبا و شمال بهراة فرستاده و ایلچی بهفت روز از ری
میرزا علاءالدوله را از شرح حادثه اعلام داده جناب سلطنت مآب ابواب گنجهای جهان کرد ده سنه بود
گشاد و چندان با نقشبندان و تاجیکان داد که در خزینه خیال سکه کس نگنجید و در اوایل حال میرزا علاءالدوله
داعیه آن داشت که نعشهای گرامی عم عسم خود میرزا الغ بیگ فرستید و او در مصالحت در
درآید لیکن چون شنیده بود که میرزا عبداللطیف نسبت بمهد علیا گوهرشاد آغا بتهمه بی‌حرمتی کرده او
نیز در مقام خلاف و جدال آمده و بجمع آوردن لشکر مشغول گشت و در ان ایام خوشته از جانب اردوی
میرزا عبداللطیف خبر می‌آمد که امراء و سپاه از قوت مزاج شاهزاده بتنگ آمده‌اند اگر از دور سپاهی پیدا
شود همه از حضور او گردان می‌شوند و از اردوی شاهزاده چندان ضبط ندارد فی‌الجمله میرزا علاءالدوله از
شاهزادگان میرزا صالح و از امراء عظام امیر اویس ترخان و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران نامزد
نیشابور فرمود که بر جناح استعجال متوجه نیشابور شوند شاید که دست بردی نموده بیای مردی ایشان مهد علیا
و ترخانیان از حبس و قید خلاص گشتند و امراء در خدمت میرزا صالح به نیشابور آمده و از انجا متوجه مشهد مقدس شده
و در انجا دانستند که میرزا عبداللطیف فارغ البال نشسته و اعیان سپاه و سایر ایل و الوس از خود جوینی
و در دشت گوکی او بکان رسیده‌اند و میرزا صالح و امرا از مشهد بطوس و نیشابور آمده و بانگه گرو دارد و
گرو وقت ظلمت لیل بجانب اردوی میرزا عبداللطیف بر سم شبیخون تاختند و خاطر از ان تفرقه فارغ ساختند
و در صبح شنبه بیست و دوم ماه صفر چون آتش سوزان و جای آن بکمان در قبول میرزا عبداللطیف در آمده و مهد علیا
و ترخانیان از حبس خلاص کرده و از اردو بیرون برده بر خوش کشیدند و صفحات کردند و سوران را اشتنده
و میرزا عبداللطیف از کردش چرخ فارغ شب همه شب بطور بسراپرده نهاده و بخواب غفلت فرو رفته
چون آواز جوش و خروش کوش او رسید از جای خود برخاست و از لشکر آنچه میسر شد جمع آورده بتمشیر جنگ
و پیکار گشت و از جانبین در محاربه سعی و کوشش نمودند و آتش حرب التهاب یافت ناگاه از صف طلایع
و بخت بداندیش شاهزاده بسر او آمده طایفه از دلاوران بسر او رانده قدمش را دستگیر کردند و امیر جنید

با جمعی از منسوبان و مخصوصان بیابان رسیدند و گروهی را با تشنایان و خویشان بخشیده امان یافتند
و اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت و مفتی بوضوح بوسته‌پای چندروز میرزا عبداللطیف
چنانچه گذارش شد مهد علیا گوهرشاد آغا استقبال نمود و بسعادت و اقبال ملاقات آنحضرت شرف
شده هر دو از یکدیگر مستبشر شده شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند و میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه
محفه حضرت مهد علیا و نعش مغفرت پناه پادشاه گزیده و خصال بجانب دارالسلطنت هراة بازگشتند
و حکم جهانمطاع صدور یافت که میرزا عبداللطیف را با لشکر و سایر گناهکاران از جانب چپ در آورده
و بپای تخت سلطنت مصیر رسانیدند و میرزا علاءالدوله از و پرسید که این همه بدی چرا کردی شاهزاده در جواب
گفت که من بدی کردم جهاد در دم تو نیکی کن تا در جواب مشتی و شهریار کامکار زلل مغفور گناهان میرزا عبداللطیف
پوشید و فرمود تا بخیمت او خرگاهی خاص ترتیب دادند و خدمتکاران بر شاهزاده گماشت و اعلام ملطف
انجام از سعدآباد بعزم دارالسلطنت هراة در حرکت آمد و چون در مرکز عز و شرف نزول اجلال
فرمود سادات و قضات و اکابر و اشراف بخدمت توسل جستند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند
و میرزا عبداللطیف را کوتوال قلعه اختیارالدین سپرده در آن موضع بند مقید گردانیدند و نعش
مغفرت پناه را در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا که مدفن میرزا بایسنغر بود دفن نمودند و رسم و آیین عزا
گردون احتشام عزا داشتند و آش طعام دادند **ذکر عبور میرزا الغ بیگ از جیحون و وقوع مصالحت**
میانه آنجناب و میرزا علاءالدوله چون قاصد میرزا عبداللطیف از ری بسمرقند رسیده میرزا
الغ بیگ را از واقعه ناگزیر حضرت خاقان سعید اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار نمود آخر الامر خود را
در زمره اولیاء مع الصابرون انجم بیشمار جای داده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد
بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه اختلال باحوال مملکت راه یابد عنان عزیمت بصوب
جهانگیر ایران معطوف سازد عساکر ماوراءالنهر و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایات
جهانگیر بصوب خراسان برافراخت و چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع
جلیله رسید که میرزا ابابکر ولد میرزا محمد جوکی بهادر که بعد از فوت پدر بر حسب فرموده پادشاه هفت کشور
در سالی سرای که سیورغال او بود بکمال سخاوت و شجاعت و دلاوری اتصاف داشت هر شب بار
و خدم بیشمار جمع آورده داعیه استبداد و استقلال دارد و میرزا الغ بیگ اندیشه بران قضیه گماشت
رسل و رسایل بجانب او متواتر داشته و عده‌های جمیل داده آن شاهزاده ساده دل را رام گردانید
و پیش خود برده و او را بشرف مصاهرت خویش امیدوار ساخت و میرزا ابابکر هر صبح و شام با ملازمت

وحشمت تمام ملازمت عم بزرگوار خود قیام می نمود اما در ناصیه آثار فر و اقبال ظاهر و لایح بود و
و چون از افعال و اقوال میرزا الغ بیک آثار رنج مشهود و از زبان زمان زبانی بر زبان خود ...
میگشود و در آن اثنا یکی از امرای برلاس که در دیوان میرزا بابر معتبر بود در خلوتی پیش میرزا الغ بیک
رسانید که شاهزاده اندیشه غدری در خاطر دارد و این راز با خاصان خود در میان نهاده نقش خلاف و قطع
صلهٔ رحم بر لوح ضمیر مینگارد و چون رعایت حزم سنت پادشاهان صاحب رای واجب و لازم است
میرزا الغ بیک به تفتیش حال میرزا بابر مشغول شد و بعد از تفحص و تحقیق ثبوت که شاهزاده در مقام
نفاق و شقاق است و دور از منزل محبت و وفاق ... آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته
... بند کرده به سمرقند فرستاد و چتر همایون از جیحون عبور نموده ... از محل لشکرگاه
ساخت و چشم میداشت که میرزا عبداللطیف از راه ... و موکب همایون بود و چنانچه شاهزاده
را در حوالی بلخ ... بخیال گذشته بود که ناگاه قصه گرفتاری و حبس فرزند از جهت شنید غایت
ملول و محزون گردید و ... همت بر استخلاص فرزند ... گماشت و با اعیان امرا مثل امیر
ابراهیم و امیر ابابکر و امیر بایزید در آن باب مشورت فرموده ... اشارت کرد که میرزا علاءالدوله
از در دوستی و مصالحت درآید تا شاهزاده را از آن حبس استخلاص فرمایند و از این جانب چون میرزا
علاءالدوله از عبور میرزا الغ بیک آگاه شد در گنجها گشاد و زر و سیم بر ارباب فتنه و اصحاب بازو
قسمت نموده چندان نقد و جنس در میان خلایق ... آمد که هر چیزی که پیش از آن ده دینار میخورد چند
صد دینار رسید القصه میرزا علاءالدوله با سپاهی عظیم از دارالسلطنه هراة کوچ فرموده و منازل
پیموده از آب مرغاب عبور نمود و میرزا الغ بیک مولانا میرک محمد صدر را برسالت فرستاده و مضمون
پیغام آن بود که میرزا علاءالدوله را ... او لا و اصلی است و هر کر هوای مملکت او بر خاطر
گذشته اگر عبداللطیف را فرستد اساس دوستی استحکام پذیرد و قواعد یگانگی تجدید یابد و
در اثنای این اوقات میرزا علاءالدوله شنید که میرزا بابر از ولایت جرجان بیرون آمده ... ولایت
درآمده و ... با محمد میرزا که از قبل ... در ... با لشکری تمام داشت
محاربه نموده او را گرفتند و میرزا علاءالدوله در میان دو دشمن قوی متحیر مانده با میرزا الغ بیک صلح
مقرر کرد که فاصله میان طرفین ... باشد ذکر معاودت میرزا علاءالدوله و خلاصی میرزا عبداللطیف
و رفتن میرزا علاءالدوله بجانب مشهد و صلح نمودن با برادر خود میرزا ابوالقاسم بابر میرزا علاءالدوله
بعد از مصالحه و مصاحبت با میرزا الغ بیک بدارالسلطنه هراة معاودت فرموده میرزا عبداللطیف را از

حبس

حبس بیرون آورده و ... نموده همراه شاهزاده در مجلس خاص نشستند و با یکدیگر عهد و پیمان بستند
که با هم خلاف نورزند و مشروط آنکه نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعه ... گرفتار شده اند و اکنون
در زندان هراة محبوس اند بگذارند و ... ماوراءالنهر رسانند و جهات ...
... قرار گرفته و میرزا علاءالدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبداللطیف ساخته با او
میرزا الغ بیک که در ... بود فرستاد و میرزا الغ بیک در آمدن فرزند ... سعادت ...
شد و او را در آغوش شفقت و عطوفت کشیده و از بند و زندان پرسش نمود شاهزاده بحال ...
ترنم شد شعر شرط ادب آنست که در حضرت خورشید · گویند که ما خود شب تاریک ندیدیم · و میرزا
الغ بیک ولایت بلخ بهم سیورغال میرزا عبداللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده در ...
و جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاءالدوله چون از جانب لشکر سمرقند خاطر جمع ساخت بر جناح
استعجال روان شد و بجانب مشهد رایت جلالت برافراخت و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت
خبوشان با لشکری چون دریای جوشان منتظر جنگ و پیکار بایستاد و میرزا علاءالدوله بمشهد رسیده ...
فرموده و جمهور سپاه را با لشکری ... برادر فرستاد و ... چون برادر ... صنف
یک ... اگر در میان اخوان منازعت قائم شود ... میرزا الغ بیک که وارث مملکت است
از معاملات پشیمان گردد و فرصت غنیمت دانسته تسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم
متفق باشند تسخیر آسمان آسان است بگرد مقصود کمند ... چهره مطلوب ... از نقاب حجاب شود و مرادات
خویش حاصل گردد و ... که مرد و سپاه کینه جوی تندخوی ... صف کشیده بودند ...
در میان میدان ... آمده و در باب مصالحت سخن گفتند و کلمات ... و قیل و قال ...
بر حد اطناب کشید ... مصلحت قرار یافت مشروط آنکه میان مملکت برادران ... خبوشان
فاصله باشد و در تاکید بساط معاهدت عهد و پیمان در میان درآوردند و لشکریان از ...
یافته میرزا علاءالدوله در کمال احتشام بجانب دارالسلطنه هراة معاودت نمود و در منزل و مقام
خویش قرار و آرام یافت و از آن طرف نیز میرزا ابوالقاسم بابر بازگشته ...
منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مرکز مستقر دولت فرود آمد ذکر توجه میرزا ابوالقاسم بابر
بجانب ولایت ساری و دفع بعضی گردنکشان و حالات آن میرزا ابوالقاسم بابر چون رایت جلادت
برافراشت و در شهر استراباد نزول اجلال فرموده استماع نمود که والی ولایت ساری شمس الدین محمد
... از فرمان برداری پیچیده است و پای از دایره ... بیرون کشیده و چون ...

فرمان همایون باستحضار سران سپاه و امرا و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از تقدیم مشورت امر شد
که با جمعی از شجعان و دلاوران برسم منقلای در حرکت آمده بودند میرزا ابوالقاسم بابر با بقیه چریک منصور
از عقب ایشان بسمت ساری روان شد والی آنجا چون مجال ... نداشت و از رعب و ضرورت خاطر از جنگ
نهاده گروهی از مردم لشکر و دلاوران مرد ... نزدیک ... رسیده دست به نیزه و شمشیر و خنجر زدند
و دران راههای سخت و بیشهای پر درخت قومی از مازندرانیان از کمین درجستند و در برابر لشکر منصور
... شده و ممالک بر سپاه پادشاه ... سپاه ... چند از ایشان شهادت رسانیدند
و باقی لشکر منصور از هم فرو ریختند و با هم منهزم گشتند و امیر هندو و امیر ... که با لشکر منصور
بوده ... زخم سنان ... خاکسار ... آورده و سید ... شاه
ساری بود چند زخم کاری خورده ... خود را ... رسانیدند و بعد از دو سه روز ...
یافت و بقیة السیف ... ساختند و میرزا ابوالقاسم بابر چون ...
راند و چون شب درآمد از ظلمت لیل و کثرت گل و وحل مجال حرکت نماند و موکب همایون در ... جنگل
گرد رسیده بود نزول ... مقداری از شب گذشته ... رسیدند
عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را پس نشاندند و متعاقب ایشان جمعی رسیده ...
کشتند و شیخ منصور که از صدمت جنگ گریخته بود ... شده ...
و سپاه متفرق گشتند و اکنون غالب چنان ... که ... مراجعت فرماید میرزا ابوالقاسم بابر
از این سخن برآشفت و گفت حالا که امرا و برادران ... واقع شد اگر از آسمان تیرباران بوجود آید
و از جنگل ... مراجعت ... و شب در آن منزل گذرانید
علی الصباح نهضت فرموده و چون اندک مسافتی قطع شد از جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان
رسانید که دشمنان مانند بنات النعش پراکنده شده ثریا آسا مجتمع گشتند اگر چتر همایون فال سایه
اقبال بر سر این سوختگان اندازد امید که ... غرقاب هلاک ... نجات ...
میرزا ابوالقاسم بابر از استماع این خبر چون آتش برافروخت و در حرکت مسارعت نموده ...
به امرا پیوست و بقیه آن روز در آنجا بود و روز دیگر پادشاه جهانبان بعزم رزم روان شد و ...
... که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و لشکریان
غنایم بسیار گرفته ... استظهار گشتند اما در آن اوان ...
شخصی ... فرستاد که اگر پادشاه عنایت فرموده از سر جریمه این بنده در گذرد و ...

بر جاده مستقیم باشم و میرزا ابوالقاسم بابر ... التماسات بسیار کرده چند
روز ... ساری را بفر قدوم خویش مزین ساخت و یکی از امرای کبار را پیش امیر سید محمد فرستاد و ...
از جمله ... سیادت پناهی ... عظیم ... منتقل شد که
چون اسباب ... اشارت عالی ... خاندان سیادت را که در ...
... میرزا ابوالقاسم بابر ... ولایت ساری را به سید شمس الدین محمد ارزانی
داشته بجانب استراباد در حرکت آمد و بار دیگر خطبه و سکه بنام و لقب همایون آرایش یافت و شیخ منصور
که ... خطا کرده ... خبر ... رسانیده بود ... معاتب گشت و در خلال آن
احوال ... جناب میرزا بابر را فرزندی خورشید طلعت مشتری ... کرامت فرمود
و میرزا ... محمود ... و طویهای عظیم و جشنهای ... شاهزاده ... مشهور گشت
و جشن ... بود ذکر نهضت میرزا علاءالدوله بجانب ... و ... خان و موجبات آن و متعدد شدن جنگ
مذکور از تفرق لشکریان سابقا مذکور شد که یکی از شروط مصالحه شاهزادگان آن بود که میرزا علاءالدوله
... خزاین و اموال ... استظهار تمام داشت ... میرزا عبداللطیف چند
نوبت قاصد فرستاد و ... طلب فرمود و میرزا آن سخن را ... گذاشته ...
از ... پریشانی ... و بعد ذلک میرزا صالح را با طایفه از امرا بجانب مرغاب فرستاد تا از
... باشند و چون آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبداللطیف گشت ...
در خاطر بود ... فرستاد ... نوکران ... گشته ...
... ساخت ... میرزا صالح ... مجال نشد که پای ...
آورد و ... میرزا علاءالدوله ... کیفیت حادثه را ... میرزا
علاءالدوله از استماع این خبر برآشفت و ... نوکران میرزا عبداللطیف که در زندان بودند ...
با آنکه ... لشکر ... شبرغان شد و میرزا عبداللطیف در استحکام
برج و باره ... و قاصدی به سمرقند پیش میرزا الغ بیک فرستاد و ...
از صورت واقعه اعلام داد و میرزا الغ بیک ... پیش میرزا علاءالدوله روان کرده پیغام فرستاده بود
که چون اساس محبت تجدید و تاکید یافته ... که روز بروز محبت و وداد ...
... میرزا عبداللطیف ... اعلام ... نمودی ...
پادشاهانه ... اکنون صلاح آنست که عبور نماید و لشکر را از حوالی مملکت مراجعت فرماید و چون

این نظام میرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت جزم نموده تا لشکریان آنجناب ولایت اندخود
و شبرغان را غارت عام کردند و مردم اسیر گرفتند و شاهزاده مراجعت کرده نواحی چچکتو ربای را
فرو نهاد و چون از شدت برودت هوا و هجوم لشکر و باران و سرما احوال خرابی نمود لشکرها از خوضهات
نجه نقل کردند بنا بر آنکه بیساقیان و لشکریان که بیاضیق آن حصار مشغول بودند بغیر از گندم بریان قوتی
دیگر میسر نشد آن قلعه را قلعهٔ قورباج نام نهادند و بعد از تحمل قلعه قورباج که برگرد رونق و رواج نیافت
میرزا علاء الدوله بسعادت و اقبال بدار السلطنه هرات بازگشت و در مستقر عز و شرف خویش نزول
اجلال فرموده و بقیه زمستان در منازل دلکش بفراغ بال بگذرانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید
و موسم بهار رسید و سبزه و ریاحین در اطراف چمن دمید میرزا علاء الدوله و رخت خان فرزند ارجمند
میرزا ابراهیم ترتیب طوی عظیم فرمود و باغ زاغان را بسان زلف عروسان نگار بستند و جهان
طاقها بسته ابواب عیش و عشرت بر روی خود گشادند و حکم جهان مطاع نفاذ یافت که خلایق ترخان شتند
و سپاهی را از ارتکاب مناهی و ملاهی مواخذت ننمایند جناب پادشاه و مقربان بارگاه و انواع لشکر
ملک مجموع ترک و تاجیک خراسان که در آن اوان در دار السلطنه هرات جمعیت عن الحادثات بودند میل
نشاط و خرمی کرده بساط عیش ممهد داشتند ناگاه روزگار بمقتضی طبیعت خود عمل نمودن گرفت و مضمون
وای نسیم لا کدره موضوع هویت و فلک کبود پوش بیک تفرقه رشته شیرازه جمعیت اهل راز و خوش
انداخت بیان این سخن آنکه روزی که مقرر بود که آتش عالم دمیدند و جمیع شریف و شاه و گدا
در یک انجمن در سرداری بکام که مملو باشد از ثمن بر لب هندکی آمده خبر آورد که میرزا الغ بیگ عنقریب خود
با لشکری زیاده از تخمین عدد و در ده فاصله که دو فرسخ از خود است بپل هراة نزول فرموده آن شادی
بغم و سور بماتم تبدیل یافت میرزا علاء الدوله و ارکان دولت ملک و ملت بساط نشاط در نوردیدند و بکار
رزم پرداخته از مجلس بزم اعراض نمودند **ذکر محاربه میرزا الغ بیگ و انهزام سپاه خراسان و دل**
و حال ایشان چون میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف که فرستاده ایشان و عهده داده بود
گرفت و از خوانین و دوقان حضرت خاقان سعید بسمرقند پسیج فرستاده و لشکر کشیده بجانب بلخ و شبرغان
رفت و آن مملکت زیر و زبر گردانیده بازگشت درین قضایا میرزا الغ بیگ را باعث بران شد که
بجانب ایران لشکر کشد و بمقتضی المکافات فی الطبیعت عملنا دولاجوم باجمعا کرها و ماوراء النهر و ترکستان عزم
تسخیر خراسان از آمویه عبور نمود و میرزا عبد اللطیف با لشکرها از قندز و بقلان و سالی سرای و ختلان
و بلخ و اندخود و شبرغان و فاریاب عهده و آب مرغاب بدانجانب پیوستند و با تفاق دفع میرزا علاء الدوله

و خدمت بیا خسته و میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافت در گنج بگشاد و امواج
حشم و طبقات خدم را زر بیشمار داده و چون اسباب مستعد شد و ترتیب نظم یافت بدستور زمان حضرت
خاقان سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابو سعید بحکومت و دار و نگی دار السلطنت هراة تعیین نمود
و قلعه اختیار الدین را با چهار هزار تومان نقد که از جمله سیصد هزار مانده بود و آقا حاجی فسخ کرده از مرمهم
او انتقام داشت سپرده و مولانا احمد یساول که از تربیت یافتگان و رشیدگان دولت او بود و محل اعتماد
بقلعه محافظ گذاشت آن گنج قارون را از خزینه کاوس وغیره دون بود و فرستاده از مستقر دولت خویش
نهضت فرموده و میرزا الغ بیگ با جمعی مرجه ما منتظر روز و شب مانند فلک دوار در حرکت آمده از لشکر
ابوار می سود و چون قرار مستقر مسارعت می نمود و منازل می پیمود تا از آب مرغاب گذشته و بدین
برباب رسیدند و میرزا علاء الدوله چون از کمال محاسب عبور نمود در خاطر خطیرش گذشت که با عم بزرگوار
از در صلح و صفا در آمده و آتش منازعت که برافروخته و بالا گرفته بر شحات عمام مصالحت منطفی گرداند
و انمعنی بر بالش رسوخ یافته یکی از مخصوصان خود را بشهر روان کرد تا از جناب ارشاد مآب سالک
مسالک صلاح و ملک مناقب خیار عباد الله صاحب ضمیر نور شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه
فرمایند و در باب مصالحت سخن گویند تا بیمن التفات مشرف ایشان چندین هزار کس از قصد خون
و دل نگه کرد از اشنه و چون فرستاده کان بخدمت آن بزرگوار رسیده و پیغام گذاردند و تمنیت ایشان
چند دل افتاد و بعد از وصول جناب ولایت پناهی آن دو لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده
روی توجه بیکدیگر نهادند و میرزا الغ بیگ خاقان را با میرزا عبد اللطیف سپرده بر انتقام باز نمایند که در
سلک انتقام میرزا عبد العزیز انتظام داشتند تفویض نمود و خود بنفس همایون در قول جای گرفت و چندی از
بهادران ... در قول را بایست هیچ آیات جای دادند اکثر احتیاج افتاده کارکشتگان زار باشند میرزا
علاء الدوله را ازجانب برانغار چشم امید بجانب میرزا صالح و اتباع و انواع او روشن بود و جوانغار
از لشکر سلطان میرزا خلیل سلطان منور و مزین و خود در قول آرام گرفت چند امیر تومان جهات بود
و در وقتی که آن دو لشکر تنه قوی برخاستند و در برابر هم ایستادند میرزا عبد الله شیرازی از صف میرزا
آمد و بجانب میرزا الغ بیگ رفت و میرزا علاء الدوله از این حرکت ناخوش گاه از جای رفته و خاطر مشوش
و پریشان گشت و با وجود این حال دلیرانه از جنگ رغبت نمود و آن دو لشکر نامور بر یکدیگر حمله کردند
و خاک معرکه بخون مبارزان بر آمیختند عاقبت آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار سپاه خراسان ظاهر
و لایح گشت و سمرقندیان چیره شده جوانغار و برانغار میرزا علاء الدوله از جلگاه بیرون رفته متوجه شد

عاجز شده و ابواب خزاین گشاده اموال نوکران و ملازمان داده و از آن موضع بعزم عاقبت برادر کهتر
میرزا بابر روی بسترآباد نهاد و چون بدانجا رسید اجتماع سعدین دست داده برادران هر دو با یکدیگر
اظهار استشارات نمودند و میرزا بابر شفقت و دلجویی میرزا علاء الدوله زبان گشاده گفت خاطر جمع باید
داشت که پسیج چیز از ملک و مال و لشکر دریغ نیست و هر چه علیا کوهرشاد آغا برادر او امیر محمد صوفی
ترخان و خواجه غیاث الدین احمد خوافی و امیر سلطان ابو سعید دارو غه که در هراة بودند چون خبر
انهزام میرزا علاء الدوله شنیدند بر خیام استعجال سوار شده و متوجه عراق گشتند امیر سلطان ابو سعید
و راه شیار راه کرد فرار گشته و دیگران بسلامت بمامن رسیدند و چون کوکب بخت میرزا الغ بیگ بدرجه
شرف رسیده مظفر و منصور گشت لشکر را از کشتن مخالفان منع فرموده و بر حال زاران ایشان بخشوده
و حصار که منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغ بیگ شکر عطای الهی بجای آورده فتح نامها به اطراف
آفاق فرستاد و با آنکه میرزا عبد اللطیف درین معرکه آثار جلادت و شجاعت بنوعی بظهور رسانید و نو
که دوست و دشمن آفرین کرده زبان تحسین بگشادند و میرزا الغ بیگ فرمان داد تا منشیان فتحنامه
شعار جلادت این فتح نامه از نام فرزند کهتر او میرزا عبد العزیز نوشتند و انمعنی بر مزاج شاهزاده
گران آمده کدورت بیکران بر ضمیر او رسوخ یافت و از موضع رباط کامران و کامیاب موکب همایون
بجانب دار السلطنه هرات نهضت فرموده و سپاه سمرقند در منزل چل دختران حضرت ولایت منقبت
شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب ایشان را غارت عام کردند و ساربانان جناب مغفوری مرحومی حکایت
کرده که جمعی از ترکانان در صحرای چل دختران پیش آمدند و مهار قطار شتر از کف ما در ربودند و ما ایستاده
باز کرده بودیم از وحشت بار بودند با ایشان گفتیم که این اسباب بسید بزرگوار ازلاز مان و مخصوصان
حضرت شیخ زاده است عطفی میدارد جواب دادند که این هنر ما ترکی میرم الفیه سبب میرزا الغ بیگ هم
در آن منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات کرده و فرمود تا الاغان شیخ مذکور باز دادند و تعظیم
و احترام نموده و انمعنی بر میرزا الغ بیگ مبارک نیامد و شرح زوال دولت او مشروحا مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی و میرزا الغ بیگ عازم مرکز دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید شده و سادات
و قضاة و علما و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة بر سم استقبال استعجال نمودند و میرزا الغ بیگ
بر سریر دولت تمکن یافته آفتاب عدل و احسان او بر اطراف ممالک خراسان تافت و فقیران و ایتام در سایه
در کنف عاطفت و مرحمت خویش جای داد و امیر جلال الدین محمد ولد امیر سلطان شاه که معتوب شد
خویش و باتفاق او در حوالی مرغاب از امیر علاء الدوله روی گردان شده بود و بخدمت میرزا الغ بیگ

بیک رفته در تاریخ فتح مذکور گوید **شعر** مظفر الغ بیگ کشورگشای ٭ که در سلطنت ماند اساس عجب
چو لشکر بسوی خراسان کشید ٭ میسر شدش شاه فتحی عجب ٭ خرد از پی نصرت و لشکرش ٭ بتاریخ گفت
این فتح است عجب ٭ و امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و عذوبت و من در میان ترک و تاجیک اشتهار داشت
و سبب آمدن میرزا الغ بیگ بخراسان انقراض دولت میرزا علاء الدوله بود و بحقیقت امیر سلطان شاه
با امرا و خواص در باب نظام و انتظام او مشورت نمود امیر شیخ حاجی عباس که در زمره امرای عظام انتظام
داشت گفت رای من آنست که میرزا عبد اللطیف را بدو چوب دار استوار بندند و امرا را تکلیف نمایند
که او را تیرباران کنند اما نحست کسی که او را تیر زند امیر سلطان شاه برلاس باشد و چون اراده ملک قدر
بر خلاف اندیشه بود و بر رای امیر شیخ حاجی عمل ننمودند آخر الامر امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیگ
بسند جهانبانی برآمد و قلعه مرتوکه در قلعه شمال هراة واقع است و از اینجا تا ده دوازده فرسنگ
مسافت باشد و در آن اوان اجناس فراوان و نقود بیپایان در آنجا بود و یکی از معتمدان میرزا علاء الدوله
بمحافظت آن قلعه قیام می نمود مسخر شد و همچنین حصار اختیار الدین که اهتمام بابا حاجی از ضبط و انضباط
داشت بسعی میرزا عبد اللطیف که با او طریق اختلاط و انبساط و التفات مسلوک میداشت و او نیز مراسم
خدمتکاری قیام نموده مفتوح گشت و اجناس نفایس و مبلغی خطیر از نقود در قبضه اقتدار شهریار فلک
اقتدار آمد مبلغ دویست تومان نقد که تعلق بشاهزاده عبد اللطیف داشت و در آن حصار مخزون بود
و با آنکه میرزا الغ بیگ از فتوحات و غنایم خراسان هیچ بفرزند ارجمند نداده و در آن دویست تومان
مضایقه فرموده این صورت موجب زیادتی وحشت و کدورت میرزا عبد اللطیف گشت و میرزا الغ بیگ
بر تو التفات بر حال جناب افادت مآب مولانای اعظم سید عماد الدین ولد سید زین العابدین
جنابدی را در دیوان وزارت نصب فرموده و امیرزاده یار علی ولد اسکندر ترکمان که امیر خلیل الله
شروانی او را بخراسان فرستاده بود بواسطه آنکه نخست که پادشاه در نامه او شاه و می فرموده
گروه سلطان ابو سعید دارو غه قزوین را همراه او کردانیده بحصار سمرقند فرستاده و موکب همایون
بجانب مشهد مقدس رضوی در کنف دولت و اقبال نهضت نمود **ذکر نهضت میرزا الغ بیگ بجانب**
رادکان و حرکت آنجناب از آن مکان بجانب خبوشان میرزا علاء الدوله چون با میرزا بابر بموجب عزم دو
در مخالفت میرزا الغ بیگ موافقت نمودند و جمعی از گریختگان و از سپاهیان ملحق شدند و خلقی کثیر در ظل
رایت شاهزادگان مجتمع گشتند و طایفه از امرا و بهادران سمرقند که در عقب رفته بودند بجام رسیده
از اجتماع آن دو پادشاهزاده آگاه و عرضه داشتی مبادرت بر احوال فرستاده و کیفیت حال باز نمودند

میرزا الغ بیک چون بر مضمون حال مطلع شد با لشکرها در جوش آمده و بمشهد مقدس رسید و میرزا بابر
بکامی آورده و جمعی از امرا بتسخیر قلعه عماد فرستاد و آن قلعه بود از زمین دور و با آسمان نزدیک
و از استیلا و استعلا در آن موضع منیع و کوشش امرا فایده متصور نمی نمود و چون این معنی برای انور
روشن گشت که فتح قلعه جز بعقد در رای میسر نشود قاصدی فرستاده امرا را طلب داشت
و رایات توجه بجانب الکه رادکان برافراخت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت فرمود و در آن
و در آن موضع ایلچی میرزا بابر رسیده و تحفه و هدایا بموقف عرض رسانید و میرزا الغ بیک
اظهار عنایت کرده ایلچی را نوازش و خلعت اختصاص داده باز گردانید و متعاقب ایلچی آن
شده تا سفیران جانبین باز گشتند و میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی با گروهی
فرستاده فرمان داد که میرزا عبد الله شیرازی با شیراز رود و آنجا بتسلط و اقتدار ظهور رساند و میرزا
الغ بیک تا پل ابریشم رفته معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف که در سرحد مقام داشت چون از
مراجعت پدر آگاه شد بر فور بازگشت و میرزا الغ بیک را حشمت او در خاطر خطور یافت از مخبران
صادق القول منقولست که اگر میرزا الغ بیک تا الکه بسطام میرفت میرزا علاء الدوله و میرزا
بابر عراق در آمده در سلک ملازمان میرزا سلطان محمد انتظام می یافتند و میرزا عبد اللطیف
در اثنای راه بمرضی صعب گرفتار شده قصه اکثر از استماع میرزا الغ کرده که خدمتش را عارض شده
و آن جناب طایفه از خواص و مقربان را روانه داشت تا شاهزاده را بمحافه انداختند و بمشهد آوردند
و در آنجا کیفیت حال او بر میرزا الغ بیک ظاهر شده فرمود که اطبای حاذق بمعالجه میرزا عبد اللطیف
قیام نمودند و شاهزاده بعد از چند روز از بالین ناتوانی بر گرفته صحت کامل یافت الحمد لله علی تمامه

ذکر توجه امیر یار علی ترکمان از حصار نیره و بمحاصره شدن و خروج او از قلعه و نزول موکب پادشاه جوانبخت بماوراء النهر و حالات آن
در آن اوان که میرزا یار علی و سلطان ابو سعید در قلعه نیره و
محبوس بودند شخصی از کسان سلطان ابو سعید سوهانی در میان کاو تعبیه کرده پیش ایشان فرستاد
و آن دو عزیز بواسطه سوهان بند از پای خود برداشتند و چند تن با خود یار ساخته تیغ بر
اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان کشته آمان خواستند و از سر اخلاص کمر بسته یار شدند
و امیرزاده یار علی سلطان ابو سعید را رخصت داده از قلعه بیرون فرستاد و اموال بی نهایت که در قلعه
مخزون بود تصرف نمود و بطمع زر گروهی انبوه پیش او جمع آمدند و امیرزاده یار علی دست بتاخت
گشاده فتنه بسیار و جنس بسیار بمردم تفرقه کرد و بتسخیر شهر هرات رایت عزیمت برافراخت و بولایت گرمسیر

در آمد و امیرزاده بر روانی که در شهر حاکم بود از وقوع این حادثه آگاهی یافته مسرعی پیش میرزا الغ بیک
فرستاد و برج و باره هرات را محفوظ و مضبوط گردانید و حکم فرمود که هر که املاکی داشته باشد
بقوم رزم امیر یار علی بیرون رود و مردم با جنگ چنانچه گشت خیابان میرفتند بر اسپان سوار شده
روی بکروخ نهادند و چون بالنکه رسیدند امیر یار علی صباحی بر ایشان تاخت و همه را غارت
کرده برهنه بازگشتند گرفت اما هیچکس بکسی تعرض نرسانید و از جهات علی هرات را احوال اعوان
یار علی منتظم گشت و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بیرون شهر را از روی آسیبی نرسید
و طایفه از اوباش و لئام و جمعی از نوکران امرا که در آن ایام بی اعتبار بودند در خدمت او مجتمع
گشتند و خدمتش از سرحد هرچه تمامتر جنگ و محاصره آغاز نهاد و امیرزاده با اتفاق قضات و اکابر
و اعیان در امر حصارداری سعی و اجتهاد نمودند و بر چشم پیکان جگردوز ترکمان بسر قندی که از
کوفتن مخالفان پیرامن خندق کردند و کاه رجعت نیز در محاربه و مقاتله بکمان منکوب شدند و بقدر وسع
و امکان مساعی جمیله تقدیم میرسانیدند و لحظه از مراسم جنگ و پیکار غافل و فارغ نمی بودند و از
خدمتکاری و جانسپاری تساهل و تغافل نمی نمودند و بدین طریق چند شب تیره و روز روشن تا بین
و تیره شهریان بسر میبردند تا روزی یار علی با حشری بیشمار در برابر برج سمعانیان جنگ پیش آورد و بکنار
خندق آمد ناگاه جمعی از ایشان سپرها در سر کشیده نورها بر دست گرفت نقب برآمدند و اهل
و پیش در و دیوار شهر بستند و هم در اساس برجکان استیلا یافته از روی باره و بگر کشیدند و از ترکمان
بزارهم فرو ریختند و درین حین فوقه از تیراندازان ناوک پای تهورش نهادند و بر مخالفان که
بحوب دیوار مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از تیرداران پای گریزان خندق منکوب شد باتش
جهنم فرستادند و آن قوم جبان که چیرها گذاشته و از خاک برزیرآمده باک گریختند و بار سیدن
ایشان بکنار خندق زمره از آن دلیران زخم دار و افکار شدند و از شدت تعدی تیری بگوش یار
علی رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیک امیر سمعیل صوفی ترخان برادرزاده و کوچکلر
آغا و کوکلتاش با ندو شهریان رسیده اند و شب از دروازه در آمدند و اهالی هرات را قوت و شوکت زیاده شد
و یار علی هرچند جهد کرد نتوانست که دست دیگر بدین منظور حاصل کند و او و اتباعش متحیر ماندند و در آن
اثنا میرزا الغ بیک از مشهد بازگشته بحدود هرات رسید و یار علی منهزم از صدمات لشکر منصور رو بال
و شهر با طالع منکوس سراسیمه از شهر برخاست و ایام و اقوام که پیش او جمع آمده بودند پریشان شدند
و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود و امیرزاده بعرض رسانید که اگر مردم

بطرف هرات روانه داشت و مجلس همایون عازم بیرخس شد و امیرهند و منازل بپیموده هرات منزل
کی ساخت و در آن زمان که سپهر دوار بر ثوابت و سیارات از این یافته بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسید
و امیر ابراهیم که بر ساقه لشکر بود گرفت و میدان ساخت و همت فراوان بکمک آورد و بسیاری از کوه را
باز گردانید و مراجعت کرده عازم دار السلطنه هرات شد و میرزا الغ بیک بعد از هرات بیل لسیه و موری
و لشکریان بعضی گذشته بودند و بعضی می گذشتند که قوم اوزبک رسیده دست بغارت و تاراج
برآوردند و سپاه سمرقند خود را بنهر انداختند و جان کنان بکنار رسانیدند و میرزا الغ بیک از آن ترستان هم بجا
قشلاق فرمود و نعش خاقان سعید آن هنگام روانه سمرقند گردانید و در گنبد حضرت صاحقران
منصور مدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از سپاه فیروزی آیات را که بجانب هرات فرستاده بود در منازل
بپیموده و در قصبه شیخ نزول فرموده و میرزا عبد اللطیف خراسان شنیده بود و بعد از حکومت با هرات
روز نور ظلام ذیل با جیش خود روی براه نهاد و لشکریان میرزا بابر که در اسپ و ایرس بای خواجه و منزلگه
بودند هرات در آمده و ظلم و بیداد آغاز نهادند و یار علی از قلعه توران روان شده و نظام دار السلطنه هرات
رسید و چون بای خواجه متعرض مردم گشته از رعیت ستم جزئی می ستاندند اقبتاع خلایق از حرکات
متنفر شده بودند شب جمعه هنگام سحرگاه طایفه از ارباب فتن یار علی را از جانب دروازه عراق
بشهر درآوردند و امرای میرزا بابر پناه بحصار قلعه اختیار الدین بردند روز دیگر بعهد و میثاق بیرون
آمدند و یار علی بقلعه رفته مبلغی خطیر که از مردم بر جبر و تعدی ستانده بودند برگرفته قرار صلح نمودند و یار علی
در آن چند روز که حاکم بود با رعایا و زیردستان بوجه پسندیده معاش کرد و او و بوسته از تب خمر
و ادراک ملاهی مشغول بود و درین اثنا عبد العلی رکابدار از اردوی میرزا بابر آمده پیش یار علی ظرافی
فتنه و مکروی شده و زبونی و خدمتکاری پیش گرفت و در آن شب که رایات همایون نزدیک رسید و عبد العلی
آن را معلوم داشت رطلهای گران بر آن ترک ساده لوح بیمودن گرفت و تا سحرگاه بنای هوشش
علی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور بهم جوشن پوش و نیزه دار تا نهای کشیده از دروازه ملک
در آمده و بجانب شهر تاختند و یار علی را بزخم تیغ گرفته دست و گردن بسته در سر کوچه خیابان بحکومت میرزا
بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون در ساعت سعود و زمان مسعود نزول اجلال فرمود
و بموجب فرمان یار علی را در چهار سوی دار السلطنه هرات آوردند و به گورستان عدم فرستادند و فرا او
سر کوچه خیابانست و این واقعه در اوایل ذی حجه سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه بوقوع پیوست و میرزا بابر در آن
جهانبانی با نوع مبارزی تمکن یافت و امیر هندو از جانب مرو بازگشته امیر ابراهیم اکو تیمور و بعضی از ارباب

بیرون شهر با یار علی یاری می نمودند مهم او باین مرتبه نمی رسید و چندان خیانت کرد که آتش خشم جهانسوز
اشتعال یافت و حکم شد که محلات ظاهر هرات را از امرا قسمت نموده غارت کنند و در آن هنگام
سرا پرده بود که چون در بیرون شهر سمند بسبحه می گشت لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند و در
و بسیار شیخ که داشتند و بعد از سه شبانه روز که با طلوع طلیعه ایام شی از روحت کسی نماند در رای مرحمت
شهریاری در موج آمده فرمان شد که سپاه دست از آن کار باز داشتند و مردم بیرون گریبان خود پاره
بدعاگویی و ثناخوانی میرزا الغ بیک مشغول شدند و این صورت در اواخر رمضان واقع شد
و در روز عید شخصی از رعایا که هرچه از اموال خوردنی و پوشیدنی داشت روزگار از تاراج غارت
داده گرسنه و برهنه در سراپرده میرزا الغ بیک میدوید و می گفت ای پادشاه عادل خویش پیش خدای تعالی
بیلمان و درویشان داوری حق تعالی بر عمر و دولت تو برکت کند و میرزا عبد اللطیف که
بموجب فرموده در مشهد مانده بود تا چند ایام در انتقام توقف نمود چون آوازه توجه میرزا الغ بیک
شنید بی درنگ بجانب هرات روان شد و به پدر بزرگوار پیوست و میرزا الغ بیک حرکت
سمرقند جزم فرموده نعش حضرت غفران پناه خاقان سعید را با مصحوب روانه داشت و طایفه از
اهل هنر کوچانیده به پایه سمرقند و ماوراء النهر فرستاد و فرمان داد که بعضی از مزارع را نیز نقل کنند و آن لنگر
چند زوج در فولاد که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بوده و در مدرسه حضرت علیا گوهرشاد آغا
منصوب کرده بود بموجب فرمان بماوراء النهر نقل کردند و محجر و خوان و نفایس فراوان از جنس
فرمان واجب الاذعان بآن طرف بردند و جناب میرزا الغ بیک سلطنت هرات را چون از بیم
زوال و انتقال ایمن بود و ازین جهت خاطرش از آن ملک مأمون و محروس میرزا عبد اللطیف ارزانی
داشت و شاهزاده مشار الیه بعد از چند روزی از صدمات سپاه میرزا بابر بنای قرار برقرار
اختیار کرد چنانچه بعد از تحریر چند سطر ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده العزیز **ذکر نهضت**
میرزا بابر بجانب دار السلطنه هرات و فتنه یار علی ترکمان و دیگر حالات میرزا بابر چون از هندو و بسطام و
دامغان شنید که میرزا الغ بیک از سر پل ابریشم باز گشت دولت و سلطنت خویش امیدوار شده و لوای
توجه او جانب هرات و تسخیر شهر هرات بلکه مجموع بلاد خراسان و همت خود ساخت بسرعت مرحم
خاطر در حرکت آمد و در ایوار و شبگیر هیچ تقصیر جایز نداشت و با لشکری مانند شیر ژیان سخت جنگ
و چون پلنگ دمان روی و آهنگ بمشهد مقدس آمد و امیر هندو با فوجی از بهادران بجانب مرو فرستاد
بدران اوان استماع نموده بود که میرزا الغ بیک باین راه عازم سمرقند گشته و فوجی از ماده ازان

حرف را اگر فته باز گردانید ورزا نوزده چون ابراهیم را از خواب انود و تمشی او بعد اول افتاده میرزا
بابر امیر جهت ورا مضمون عواطف پادشاهانه و صنوف نوازش مسرور ساخت و باتفاق او از ان
کردان بگذرانید و اگر چه او خواسته از او پس مقابره و حروبه با میرزا ابراهیم و الف همایون زنجیر او را از ان
یافت و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از ملوک میرزا الغ بیک روی گردان شده بود تا این اوان کرد و کرمانشان
مفتوح گشت و در ظل حمایت میرزا بابر جای داشت و بعد از استیلا بر آن دیار میرزا بابر سرکار تومان
رحیم سیورغال میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و انجناب و الاد رشید خود را میرزا ابراهیم
با جواهر و نقود که در آن اوان از قلعه عماد بیرون آورده بود و آن صوب فرستاده و در این ولاکه
دار السلطنت هراة در تحت تصرف میرزا بابر در آمد اعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله را خیال
سرکشی دارد و پیوسته حرف استقلال بر لوح ضمیر و خیال مینگارد و بحکم من جمع این نحو اعرا اخبار
و میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را محبوس ساختند و جمعی کثیره وی را فرستاده تا میرزا
ابراهیم را بگیرند و باز گردانند و انجماعت رفته مولانا احمد بیساول جنگی کرد و زخمی قوی بدست او
رسید و رفته سلطان بیگ را همشیره میرزا ابراهیم بود بجانب عراق برده و بعد غلبا که پسر شاه آغا رستم
و میرزا ابراهیم را با خواتین متعلقان بیابان که همراه داشت پیش میرزا بابر آوردند و جناب شهریاری
حضرت دو قبای جواهر و طلا ما کشیده و بنا کرده بر طارمان قسمت کرد و میرزا ابراهیم را نیز محبوس
گردانیدند و در اثنای این اوقات امیر هندو که در امور ملک و مال کفایت صاحب اختیار بود و چون
میرزا بابر از اشتغال عیش و عشرت پروای ضبط ملک نداشت اکثر امرا و اعیان جور و ستم کردند
و بخلاف عقل از اثناء حرکات درو جودی آمد و امیر هندو که نعمت و کیاست آراسته بود از اطوار
و اوضاع امرا ملول شد و رخصت طلبید که چند روزی به ییلاق اوفضی رود و اجازت یافته بدان صوب
روانه شد و امیرزاده ابراهیم را که محبوس داشت با خود همراه برده و در اثنا کار پیش میرزا عبد اللطیف که
در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیک لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم
خراسان است لیکن تا بوصیتش الهی بخواهیم گذاشت که از آب عبور کند خاطر جمع دارد و ما بعد طریق محبت
و موافقت مسلوک خواهیم داشت ذکر مخالفت میرزا عبد اللطیف با جناب میرزا الغ بیک و اسباب لشکر
کشیدن پدر و پسر و نشستن ایشان در برابر یکدیگر مخفی نماند که طالع میرزا الغ بیک و میرزا عبد اللطیف
نظر امتحان گزینه حکم کرده بودند که میرزا ... بسته مسعود و ایمنی میرزا الغ بیک تیرمیدان فتن و همچنین
خاقان جاه هندوستان کمتری به پادشاه فرستاده بود و نسخه از مضمون در ضمن آن درج نموده

خاطر حضرت خاقان نسبت فرزند میرزا عبد اللطیف را از علم نجوم و ارباب ریاضت و حوکمان بر علوم
داشت و اجمعیه از زبان مولانا محمد ارزستانی از این باب اشعار بانجناب سخنان می گفت خاصه او را از این
میرزا الغ بیک در حین توجه بجانب خراسان می فرمود که عنقریب مملکت محروسه خاقان سعید در تصرف
خواهم آورد و مولانا محمد گفت اگر عبد اللطیف گذارد و این مولانا محمد ارزستانی در طالع مسائل و دل و
و فنون دیگر از نوادر دوران بود و حکایات غریب و بدیع از وی سر میزد و در اخبار امور محمد و قضایا مسموت
از جمله مسوده اوراق از جناب افاضت ماب مولانا علاء الدین قوشچی چند حکایت شنیده که هر یک از انها باعث
اطناب میشود و دراین مقام از یکی از انها اختصار میرود و مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس
حاجی میرزا الغ بیک نشسته بودم که مولانا محمد در آمد و انجناب او گفت رملی کش و از انچه بخاطر میرسد
بپرس گوی جناب مولوی گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را می کشد و یکی
دختر خان است طلاق میدهد و میرزا الغ بیک از طلاق دختر خان کراهیت داشت و عفاف آراسته بود و بسیار
صفات حمیده و مرضیه موصوف است که لحظه از وی جدا نشود تا بطلاق چه رسد بسیار استعجاب نمود بعد از
چند روز میرزا الغ بیک خاتونی را که مولانا محمد رقم قتل بر او زده بود بکشت و دختر خان چندان باین حرکت
و بشاشت کرد و شماتت نمود که میرزا الغ بیک او را طلاق داد و القصه میرزا الغ بیک بواسطه گمان
که در قلم آمد چندان التفات بحال میرزا عبد اللطیف نداشت و میرزا عبد العزیز را بر وی ترجیح
میداشت و در رعایت او باقصی الغایت می کوشید و اینمعنی بر مزاج میرزا عبد اللطیف دشوار می آمد
بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امرا از میرزا الغ بیک صادر شد که موجب کدورت
میرزا عبد اللطیف گشت یکی آنکه جلدوی فتح نام میرزا عبد العزیز مقرر گشت و دیگر آنکه دولت توامان
... که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت جلیل او نمود و این قضیه سابقا رقم زده کلک بیان گشت و
دیگر آنکه در ولایات بسطام و مشهد و هراة او را در سرکشیها می گذاشت منظور آنکه شاهزاده دست دشمن
گرفتار کرده و خاطر از جانب او فارغ گردد و جهات دیگر انسانی درج تقدیر ربانی تواند کرد و علت عصیان
و مخالفت میرزا عبد اللطیف آن بود که چون نقد نقش اثر دار السلطنت هراة بعد از رفتن میرزا الغ بیک بجانب
ماوراء النهر بنابر توجه میرزا بابر بطرف خراسان بیرون رفته و بر میرمش حل بسته از آب بگذشت و
قاصدی پیش پدر روان کرده از وصول اعلام داد و میرزا الغ بیک نشانی فرستاد مضمون آنکه تیغ
سیورغال و دست مایه که باز گرده و بعضی از آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف بمعنی او وزیر اعظم
دانسته معاودت نمود و در این اثنا میرزا الغ بیک در ضمن نشانی به امیر جهانشاه که از اخفاد حضرت صاحبقران

منصور بود و در حکام و بلخ و شبرغان با ایل و الوس خود آرام داشت ارسال فرمود و او را با خود برد
میرزا عبد اللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا جهانشاه و خبر میرزا الغ بیک فریفته شده و اعوان و انصار
خویش را جمع آورده و تشمر از عزم و پیکار گشت و میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا جهانشاه
تعجب نمود چه او نیز را از آن جناب در مقام وفاداری و جانسپاری بود و خود متش با لشکر بیدار روی توجه
بدفع فتنه او نهادند و بعد از تقارب ... اسباب حرب ... در گرد و شر آمد و جمعی کثیر مدام خاک هلاک برسر
کشیدند عاقبت میرزا عبد اللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق و پریشان گشتند و میرزا جهانشاه ...
و آن نشان میرزا الغ بیک در وقت ضبط جهات شاهزاده مشغول دست آورده رایت خلاف برافراشت
و ... نمودند ... تفاخر کشتند و منادی کردند که بعد ازین کسی بحکم تمغا متعرض مردم نشود که ما این
رسم مذموم را از میان برداشتیم و ... آنکه انگاشتیم و باعث بر آن امر
آن بود که میرزا الغ بیک در باب تمغا استحکام تمام داشت و مبالغه عظیم می نمود و ایل و الوس که از
میرزا الغ بیک بودند در ظل رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و او را لشکری فزون از حد شد و چون
حرب گشت و جناب میرزا الغ بیک با سپاه ترکستان و ماوراء النهر زیاده از ریگ بیابان کمین بسر در
برابر یکدیگر نشستند و آب در میان حایل بود و در انوقت از بالای آب و پایان آب لشکرها می گذشتند
و محاربه مینمودند اکثر اوقات کسان میرزا عبد اللطیف غالب می آمدند روزی میرزا عبد الله شیرازی که برحسب
فرمان از آب گذشته آتش محاربه برافروخت و دست لشکریان شاهزاده گرفتار گشت میرزا عبد اللطیف او
نعام مرحمت ساده او را بجان امان داد و چند روز برین نهج گذشته میرزا الغ بیک از کنار آب عنان
مراجعت روزگار را برابر میرزا عبد اللطیف کوچ کرده و آلات و ادوات و اسباب پادشاهی که داشتند
روی توجه بجانب سمرقند نهاد و محمل این مجمل آنکه میرزا الغ بیک در وقت توجه بدفع فتنه میرزا عبد اللطیف
میرزا عبد العزیز را در سمرقند به نیابت بگذاشت و ... چون متوجه کنار آب جیحون گشت و در کنار
آب طنابها خاصت بحد اطناب کشید میرزا عبد العزیز در سمرقند حرکات نا پسندیده آغاز نهاده
دست ایل و عیال امرا و رعیت دراز کرد و امرا اضطراب نموده ابصورت عرض رسانیدند و میرزا
الغ بیک چند نوبت نشانها بتهدید و وعد و وعید نوله فرستاد و شاهزاده سنوز بر افعال خود اصرار نموده
التفات باحکام و امثله پدر نکرد و امرا ابطاف گشته نزدیک آن رسید که امرا میرزا الغ بیک را گرفته بسر
سپارند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحب
قران امیر تیمور گورگان انار الله برهانه و ثقل بالحسنات میزانه خروج کرد و الله اعلم گفتار در ظهور میرزا

سلطان ابو سعید بمعاونت ایل ارغون و نهایت کار میرزا الغ بیک گورکان از غایب پدر و پسر سلطان
انوار پادشاهی و انوار عنایات الهی جبهه از بشره میمون و از افعال و اقوال انجناب قوانین و آداب
سلطنت اقتباس میشد و دایم الاوقات حرف سلطنت بر ضمیر انور می نگاشت و مانند شیر ستان
بیشه غرور پیش گرفته پروای عیش و عشرت نداشت و در آن وقت که پسر و پدر بساط معارضه و منازعه
گسترده بودند قوم ارغون را با خود متفق ساخته و فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد و چون
میرزا عبد العزیز در خود قدرت و کفت جنگ میدانست ناچار دروازه شهر فرو برد و دوم در سمرقند
سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بارگاه نصرت انتما بجنبه جوزا و اوج ثریا برافراخت میرزا الغ بیک
چون برین اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهانه در کانون ضمیر او مشتعل شده و دو حیرت و وحشت گلاخ
دماغ مبارکش متصاعد گشت بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف از آب عبور نموده و لشکرهای آن
نواحی جمع آورده متوجه سمرقند شد و میرزا الغ بیک با سپاهی چون حرکات الهی نامعدود از آن
سمرقند بیرون آمده بجد و قریه دمشق رسید و از جانب دیگر سپاهی بنیاد میرزا عبد اللطیف بدو آن
گشت و میرزا الغ بیک بر فرار بسته قرار گرفت و آن دو لشکر چون ... آن دو گروه فتنه انگیز از
روز رستخیز ظاهر ساختند و بعد از آنکه زمانی مجادله و معارکه مشغول شدند میرزا الغ بیک ناگاه آنکه
عجز و قصوری بر صفحات احوال لشکر سمرقند لایح شود از فرار شتر بر آمده روی فرار نهاده و با معدودی
... میرزا ... به دروازه سمرقند رسید و خواست که بارک درآید میرزا شاه ... که از خاک برداشته
و کاشته او بود دروازه ... از قبول ... میرزا الغ بیک ... خواند
روی بشاهرخیه نهاده و میرزا عبد العزیز مردی چند که ملازم بود ... امیر حاجی محمد که در آن ایام
... میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک گفتم که اگر پادشاه
در مصاف کرده بود ... بخجاب نشسته فرود می آمد مجموع لشکر میرزا عبد اللطیف می گریختند
فرمود که این جای ... دارند و ... شیب ... چرخ کبود ... از انجناب قره
آورد و به تخفیف ... کار خانه ... فی الجمله میرزا عبد اللطیف بسمرقند آمده بر سریر
دولت تمکن یافت و میرزا الغ بیک چون بشاهرخیه آمد که قلعه او بود و ... دوران مصون
و مامون ... ممالک که ملوک ... میرزا الغ بیک بوده قصد ... کردند و پادشاه بدین حال ... اطلاع
یافته از آنجا باز گشت و ... تقدیر او میرزا عبد العزیز بران افتاد که ... سمرقند فرستاده میان انجناب
و فرزند ناخلف او میرزا عبد اللطیف انواع سخنان بظهور آمد که قلم مشکین رقم از ایراد آنها معذور است

معاف و معذور داشت و در آنولا میرزا عبد اللطیف را پیش حضرت صاحب قران خاقانی دار بود
عباس نامی را فرمود که پیش خاقان زانو زده عرضه داشت که میرزا الغ بیک پدر من بغیر حق کشته
است خاقان حکم کرد که آنچه مقتضی شرع بوده باشد بدان عمل نمایند مجموع الیه شهر قند فتوی نوشتند
که میرزا الغ بیک را قصاص کنند الاجابت قاضی مسکین که بر این امر هیچ استنان نشد فی الجمله میرزا
الغ بیک با براق تمام با میر حاجی محمد خسرو سپرده که او را بحج برد از امیر مشار الیه راقم این حروف
استماع نمود که گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند بیرون آمدم و آنجناب در
نهایت فرح و سرور اسپ میراند و هر گونه حکایات با من می گفت چون اندک مسافتی قطع کردیم ناگاه
از عقب شخصی دست در اکشید بار پس گریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف
راهی داشت گفتم چه خبر است گفت حکم خان بر این جمله است که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد
فرود آمده چندان توقف نمایند که یراق ایشان بر وجهی که پسندیده خود و بزرگ و تاجیک و
ترک باشد کرده شود و میرزا الغ بیک از من پرسید که فلان کس چه میگوید صورت حال باز نمودم میرزا
الغ بیک چون خبر توقف شنید زبانش از گفتار باز ماند و اندوهی بر خمیرش استیلا یافت و در آن
نزدیکی چه محقر بود در آنجا فرود آمدیم و چون هوا اندک برودتی یافت میرزا الغ بیک فرمود تا پیش او
آتش افروخته کباب کنند بعضی از نوکران بآن کار مشغول شدند ناگاه شهزاده آتش بر دایی که بر
دوش او بود رسیده و اندک احتراقی از و بدید آمد و میرزا الغ بیک بدست خویش آتش منطفی ساخته
باتش خطاب کرد بعنی تو هم دانستی که حال چونست امیر حاجی محمد فرمود که میرزا الغ بیک در آن شب
اضطراب بسیاری کرد و حال میرزا عبد العزیز می پرسید و از حکم قتل خویش استفسار می نمود و می گفت
تسکین میدادم در این اثنا ناگاه عباس با شخصی دیگر در آمد و چون چشم آن جناب بر عباس افتاد بخود از جای برجست
و مشتی بر سینه عباس زد آن شخص که همراه او بود پیش میرزا الغ بیک از دوش او در بود و عباس بیرون
رفت و ریسمان بیاورد و من از جان برخاسته خبر کردم تا با وشاه غسل بر آورده و عباس بازگشته آن جناب را بیرون
برد و ضربت متعلی که به جهت مشتاد و ما بر سر کوشه رفتیم و از ان بی سعادت بیشتر ضرب شمشیر آن پادشاه
عالی مقام صاحب قتل را برتبه شهادت رسانید و ما از آنجا بازگشته به سمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف برادر خود
میرزا عبد العزیز پیش از قتل پدر به دو سه روز کشته بود و در تاریخ واقعه میرزا الغ بیک گفته اند شعر
چو عباس کشتش به تیغ جفا • بود سال تاریخ عباس کشت • القصه آن شاهزاده ستم کاری بادشاهی جهان که در او
بود بقتل آورده و بدنامی ابد جهت خود حاصل کرد با وجود عذاب آخرت از دنیا حظی برنداشت مصراع چون

کافور و پیش نه دنیا و نه دین • و هنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و امیر شیخ جلال الدین محمد
پیش میرزا عبد اللطیف آمدند و امیر محمود و امیر سلطانشاه جشید و سلطان یوسف برلاس و امیر اسمعیل
ترخان در راه با ایشان باز خوردند و پسر و پدر را زخمهای کاری زدند و امیر سلطانشاه در اثنای فرار از
آن زخم رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چون چند روز برین قضیه گذشت
میرزا عبد اللطیف با امرائی که در وقت مخالفت او با پدر جان سپار بها کرده بودند بد گمان شده
مجموع را بقتل رسانید نعوذ بالله من ذلک و من اعمالنا فی الجمله میرزا عبد اللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع
در ضبط ملک و دفع اعدا سعی نمود که مرسال لشکر او زبک تاخت و زنجی شهر می آمدند و نقد و جنس بسیار
و اسیر بیشمار میبردند و در آن زمستان بعد فرنجی ولایت ماوراء النهر از هم صولت و سطوت او نیامدند
و میرزا عبد اللطیف چون بر سر سلطنت ماوراء النهر متمکن گشت میرزا سلطان ابو سعید را از میان ایل و
از قوشان بیرون آورده و او را پیش آورده نزد خود آورده و تعرض نرسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر
بجانب سیستان و رمضان نابید رحیم رحمن و موجبات آن در آنوقت که میرزا عبد اللطیف تهیه اسباب مخالفت
والد بزرگوار خویش در ولایت مشتغال داشت حاکم سیستان شاه حسین که همیشه با والد و او اطاعت
و او خان این خاندان عظیم الشان معتمد و مباهی بود اظهار خلاف کرده بجاده استبداد و استقلال
خود راه داده او استماع این خبر آتش خشم شهریار شیر دل میرزا ابو القاسم بابر بهادر مشتعل شده و فرمان داد
تا سرداران اقطار جاه خراسان با لشکرهای گران در ظل رایت فیروزی نشان تجمع کردند و بعد از
اندک زمانی از و حامی دست داد که پشت گاو زمین از ثقل جوشن داران خم گرفت و خسرو فیروز جنگ
از دار السلطنت هرات نهضت فرموده آهنگ ولایت نیمروز کرده و خاصه بی بابک با و جمعی پیش امیر هند و فرستاد
و او را طلبیده امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبد اللطیف در دار العبادی نیم لشکر با جمع جنگیده این
سرحد خالی که اکنون مصلحت نمی باید و میرزا بابر چه ولادران ظفر شعار مه آن عرضه رفت و از آنجا
نادام ارانجانب سیستان روان ساخت حاکم مالک سیستان دانست که با کوه دست در کمر زدن بجا نمی سازد
خود آرزو دارد است و دریست که گفته اند شعر هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد
لاجرم در مقام عجز و اضطرار افتاده و از کرده پشیمان شده و سیاسل اولیحیت و دست مسکنت و افتقار در اذیال
شفعا آویخت و مبانی جان را تا پایان مو کرده و ابد که بعد الیوم سر از خط مهر و دست بکشد و شرایط بندگی
بجای آورد و مال و پیشکش مقرر کند و از مقتضای رای انور و مثال واجب الامتثال در نگذرد و تحفهای لایق
و پیشکشهای مناسب مصحوب ایلچیان چرب زبان نکته دان فرستاده و امرا و مقربان سخن دان ضراعت

امیرا در محل مناسب معروض داشتند و ملاکات و برکات را بموقف عرض رسانیدند و لطف اصلی و کرم
جبلی میرزا ابو القاسم بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جرایم ملک کشیده و ذوات او را نابود و انگاشته
عنان عزیمت بجانب مستقر سلطنت منعطف گردانید و چون امیر هند و که از توجه میرزا بابر بجانب
سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم اکوتمور را بطرف سمرقند فرستاده او را در اندخود گذاشته پیش میرزا
عبد اللطیف برده و دانی در عین حالت و خود با اظهار کلمه عصیان مبادرت نموده و چون ازو با
منهزم اسیرانا گشت و انبوهی از سپاه ظفر پناه در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان ابو سعید
دارو غه در عقب امیر هند و فرستاده و سپاه ظفر نشان در دو بار جیحون بایشان رسیدند و از جانبین
مبارزان در میدان آمده بشمشیر علاوت آهیختند که هند و بسیاری از معارک دیده بود و صف شکنی
ورزیده و تیغ و شمشیر دم برخشیده و در آن مصاف تا تند شیر ژیان نعره زنان در آمده و زخم کشیده و حیلها
در هم تنید و امیر سلطان ابو سعید جراحتی قوی رسید و ازان زخم در گذشت و در این اثنا امیر شیخ علی بهادر
نیروی دولت قاهره امیر هند و را بقتل رسانید و سر او را بر سر نیزه کرده پامال حوادث گردانید و چون
مجال توقف نبود تعجیل بازگشته بهرات رسیده و سر امیر هند و که رایت حضرت شهریار کامران را در دو
ملک آویختند و میرزا بابر از جانب سیستان کامیاب و کامران مراجعت نموده و در مستقر عز و سریر
خویش نزول فرموده و چون خاطر خطیرش از جمیع جوانب جمع بود بساط عیش و نشاط گسترده و از دست
ساقیان سیمین ساق گلندام جامهای مدام نوشیدن گرفت و چندروزی بفراغت و کامی گذرانید مصراع
خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست • و در خلال این احوال قضیه ای که در تصرف گماشتگان
میرزا علاء الدوله بود دیمی و حیله میرزا محمد صالح که جوانی بر دل خود مند بود مفتوح شد و نقود و ذخایر
آن بدست نوکران میرزا بابر افتاد • و دیگر از وقایع آنکه در اثنای این اوقات شبی محافظان
میرزا علاء الدوله از مراقبت غافل شدند و او از حبس گریخته راه فرار پیش گرفت و از آنجا بسیستان
رفت فی الجمله کار او عروج یافت و میرزا بابر امیر خداداد را بدفع آنجناب فرستاد و میرزا علاء الدوله
چون خبر ظفر سپاه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و به برادر خود میرزا سلطان محمد خواست
که بپیوند و میرزا سلطان محمد تجویز آن معنی نکرد و خبر فرستاد که آن برادر در منازله نزد توقف نماید که ما
عازم خراسانیم و هنگام عزیمت بآن طرف ملاقات خواهد شد ذکر ملاقات میرزا سلطان محمد و رفتن او
بجانب فارس و عراق و دیگر حادثه علی سبیل الاجمال میرزا محمد جوکی چون از واقعه ناپدید حضرت خاقان سعید
خبر یافت فی الفور از نواحی خرم آباد روان شده در یورت آنحضرت نزول فرموده و از آنجا باصفهان رفت

و آن مملکت را ضبط نموده بعزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراشت و شیخ محب الدین ابو الخیر
که شمه از احوال آنجناب مذکور شد بآنجناب پیوست و ترغیب تمام نمود که میرزا سلطان محمد با تعقیب رود
و میرزا عبد الله بر رسم مدافعه و محاربه با لشکر فارس از شیراز بیرون آمده هم در آن نواحی چنگ گاه
روز کارزار گذرانیدند و لشکر عراق اردوی شاهزاده را غارت کرده و مخواوان گرفتند و میرزا سلطان محمد مظفر و
منصور بشیراز آمده و از اشرف مملکت فارس سید نظام الدین احمد را با سید علی میرزا عبد الله پیش او
فرستاد و سوگندها داد که سید حکم نه تمهید او کند و سید مشار الیه متعلقه رفته شاهزاده مطمئن و مستظهر
گردانید و او را بخدمت میرزا سلطان محمد رسانید و آنجناب بو عده وفا نموده فرمود که شاهزاده را از
هر شهری از شهرهای فارس و عراق که خواهد ساکن شود الا بخراسان رود و میرزا عبد الله با میل مکان
میرزا الغ بیک که پادشاه او را وعده داده بود دراه مسافرت اختیار کرده و اسباب مسافرت او
بعنایت میرزا سلطان محمد بحصول موصول شد و شاهزاده عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله که بحسب
وضعی رعایت او نموده او در روز مصاف از میرزا علاء الدوله روی گردان شده میرزا الغ بیک پیوسته
چنانکه مذکور شد و میرزا محمد سلطان در عراق و فارس متمکن گشت و گردنکشان آفاق سر بر خط فرمان او
نهادند و میرزا جهانشاه ترکمان که اظهار خلاف کرده بود لشکر فرستاده سلطانیه و قزوین بتصرف نمود
و میرزا سلطان محمد چون ازین قضیه آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون موسوم بحضرت
خاقان سعید مغفور رقم زده بآن سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته داد
که چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه رفته دخل نموده و ولایت مذکورات
بجانب جهت او متعلق است وبالجمله که آن ولایت نواب دیوان اعلی گذارده و بولایتی که حضرت خاقان سعید
تعیین فرموده قناعت فرماید و در حدود ممالک محروسه دخل نکنند و الا میدان قتال و جدال
تعیین کند تا آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و مهر بر روی نشان زده بر صحبت قاصدی که
بر دقایق معارف مطلع بود ارسال نمود و بنفس همایون با لشکری از اوراق اشجار افزون در عقب قاصد
روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از قوت و جلادت شاهزاده بجهانها
نمود و با لشکر آذربایجان رو بطرف فارس نهادند و مصالحه در میان انداختند و مهم بر دوستی
و آشتی قرار گرفت و اساس محبت و بنیان بغلاظ و شداد و ایمان موکد یافت و میرزا سلطان محمد
بمستقر شرف خویش بازگشت و امیر جهانشاه بجانب آذربایجان معاودت نمود ذکر لشکر کشیدن میرزا
سلطان محمد و وقوع محاربه او و جناب میرزا بابر میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که بحکم گاه

حضرت خاقان سعید و مسقط الرأس شاهزاده بود در خاطر خطور داشت و چون ممالک فارس و عراق
را مضبوط گردانید و در آن دیار او را منازعی نماند و شنید که میرزا الغ بیگ بجانب ماوراءالنهر رفته
و داعیه اخذ ترکستان دارد بعزم فتح ممالک خراسان سپاه بیکران در ظل رایت فیروزی جمع آمد و
و از ولایت عراق بجانب خراسان تاختند و چون از بسطام گذشت ایلچی پیش برادر فرستاده او را
از توجه خویش آگاهی داد و میرزا بابر سپاه خراسان جمع آورده بتعجیل تمام از دار السلطنه هراه
نهضت فرموده در نواحی جام آن سپاه بسیار احتشام چون آنجا هم رسیدند و داد کشش و کوشش
و آویزش چون ... دادند از جانب میرزا بابر خداداد بدست لشکر عراق گرفتار گشت و از بیم جان
نام خود را اظهار نکرده ... او را کشتند و خبر امیر خداداد در حالت نکاح شهریار با صلاح و
امیرزاده بابر بود القصه لشکر خراسان شکست یافته میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر فارس و
عراق چندان غنایم گرفتند و اقمشه و نفایس امتعه و اسبان راهوار و اشتران قطار جمازه
زر و امیر و خلع فاخره و دراهم و دنانیر و خیمه و خرگاه گرفتند که در خزانه خیال آبا و اجداد ایشان
نگذشته بود و میرزا بابر با هفت نفر بجانب قلعه عماد که در آن نزدیکی مفتوح گشته بود منهزم شده و
بعد از شغف بسیار که در راه با او رسید بقلعه در آمد و میرزا سلطان محمد ... میرزا و بخاری را جهت
استمالت رعیت دار السلطنه هراه فرستاده و رایات فتح آیات متعاقب او در حرکت آمده جناب
شهریار تاج بخش ملک ستان در بهترین اوقات و خوشترین ساعات بحکم ... خویش را
منور و خود خویش بیاراست و بعد از تنظیم امور و تمهید بساط عدل و داد فرمود تا مجلس بزم آراستند
و بعیش و عشرت و سرور و بهجت پرداخت و میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله که در حبس میرزا
بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و بعد چند روز ایلچی میرزا عبد اللطیف رسیده نامه آورد
مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ما را فتح ماوراءالنهر مبارک باد و با میرزا بابر رشته محبت
این ... که برادر شما بود و اطوار جهانبانان معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید با ...
رتبه ... و او درجه مرتبه بود ایلچی بوسیله امرا شرف ... حاصل نموده و مکتوب گذرانید
و میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین صدر ... را مصحوب میرزا عبد اللطیف گردانیده پیش او فرستاد
و در جواب نامه سخنان مناسب نوشته ارسال نمود و در آن زمستان که میرزا سلطان محمد در خراسان
بود در دار السلطنه هراه قحط و گرانی روی نمود چنانکه صد من گندم خوب بهزار صد دینار کپکی
... رسید و باوجود غلایی چنان بوضوح پیوست که یک کس از گرسنگی ... جان داده باشد

بخلاف

بخلاف قحطی که بعد از فتن لشکر ترکان در خراسان واقع شد و تفصیل این حال عجب در این اوراق
رقم زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی وحده العزیز والله اعلم بالصواب **ذکر شمه از حالات میرزا
سلطان محمد** در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت حضرت صاحب قران سعید
اظهار کرد امیر حاجی محمد عباس شیرین با آنجناب موافق بود و چون بعد از وفات آنحضرت شاهزاده بر
مسند جهانبانی ارتقا نمود امیر حاجی محمد بجانب او پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز مهم او
ترقی بود و تمام در امور ملک و مال ... اختیار ... و چون مملکت خراسان در تسخیر میرزا سلطان
محمد آمد امیر حاجی محمد بمراقبت ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت مشغول شد فرمود که هرچه میرزا بابر در
ایام سلطنت خویش انعام کرده بود باز رسم علوفه داده استرداد می نمود و هر چند دستور عالیجناب
خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی که او نیز در حرکه امرای بزرگ مهر میزد و دیگر مردمان او را از این حرکت
منع کردند و گفتند این امر سبب اختلال مملکت میشود مفید نیفتاد و بدین سبب خاطرها از دولت میرزا
سلطان محمد نفور شده و خلایق طالب میرزا بابر گشتند و فوج فوج گریخته باو می پیوستند و کیفیت حال آنجناب
چنان بود که چون خدمتش از معرکه بیرون رفته بقلعه عماد در آمد چنانکه مذکور شد و امیر محمد صالح که ضابط
قلعه تعلق باو داشت خدمات پسندیده بجای آورد و میرزا بابر از آنجا بیرون آمده به ابیورد رفت و اولاد
خواجه قنبر و خواجه شهاب الدین عبدالله و خواجه کمال الدین حسین در شرایط خدمتکاری تقصیر ننمودند و بعد از
چند گاه جناب شهریاری بطرف استراباد شتافت و کارکنان میرزا سلطان محمد از ایشان ساحت
آن مملکت باز ... و چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان رسیده بودند روی
بآستانه دولت او نهادند میرزا سلطان محمد چون دید که زمام اختیار از قبضه اقتدار بیرون میرود همت بر دفع
میرزا بابر گماشت و بخاطر اشرف از جانب میرزا علاء الدوله جمع کند او را بطرف ... و ...
که امیر حاجی محمد و دیگر امرا و سرداران و گردنکشان بمحاربه و مدافعه میرزا بابر در حرکت آمدند میرزا
عراق با آیین و عظمت تمام و غرور و استکبار لا کلام و لشکر آراسته کرده بهرام از نظاره آن خیره میشد
و آهنگ کرد و چون از غبار مراکب ایشان تیره می گشت رایت جلادت بر افراخته بجانب استراباد روان شد
و از آنجانب شهریار شیرشکار و سپاه کینه گذار از جنگل جان بیرون آمده روی بدفع و استیصال اهل جدال
و جدال نهاد و آن دو لشکر تندخوی جنگجوی در مشهد بهم رسیدند و صفها راست کرده تیغ انتقام از نیام
کشیدند و از بیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و مرکز زمین از نفس منقطع کشتگان
با آسمان سمت تساوی پذیرفت ... اجل دست گریبان اهل دل دراز کرده و شمشیر ... رسم ... آغاز نهاد

وآغوالامر لشکر عراق از سبزوار آوردند و امیر حاجی محمد که از کبر و نخوت پای بر تارک افلاک
می نهاد با دیگر سرداران و امرای تومان دستگیر شده بقتل رسید و شکستی فاحش باهل عراق راه یافت
و خیام با محصور دست سپاه خراسان و استراباد افتاد و مسطور بتفصیل احوال اطلاع پیدا کرده
بود که غلغله در اردوی میرزا بابر افتاد که میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف از مولانا شمس
الدین محمد معمائی صدر استماع نموده که میرزا بابر چند صندوق از نقد و امتعه مملو از نفایس
عراق همراه داشت و آن صنادیق بر خیمه انتظام یافته بر سر صندوق نشسته بودم و مشغول
افعال آن بوده ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال
آنکه امرای عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب استراباد روان شدند و میرزا سلطان محمد بلهو
و طرب مشغول شده و امرا رفته او بعده میرزا بابر آگاه شدند امیر حاجی محمد چند مرتبه
داشت و پایه سریر اعلی را اگر چه مانند کار اطاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگر چتر همایون فال
سایه اقبال بر احوال این بندگان اندازد و مهمات بر حسب مراد و دلخواه دولتخواهان فیصل یابد بهتر خواهد
بود میرزا سلطان محمد چند روز با خبر نموده آغوالامر از قرق بعهده دستور اعظم امیر زاده خواجه
غیاث الدین پیر احمد الخوافی در عهده طوس منوط و مربوط کرد و اینده از اتحاد در عقب امرا تعجیل روان
و در اثنای راه کریختگان صورت واقعه را بعرض شهریار جاهجید رسانیدند و آتش خشم پادشاه
مشتعل شده عنان بسرعت داد که بغیر از سیصد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند و ما نند صبای
مبرم در اردوی برادر کهتر رفته و درآمد لشکریان میرزا بابر مانند حروف تهجی پراکنده و متفرق گشتند
و میرزا بابر بطرف قلعه عماد شتافت و چون شب درآمد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه مخالفان تاب
کرکری نکالیده باشند در همان شب بجانب اردوی خود عنان بر تافت و در راه خبر یافت
کرانوق او ویران شده مردم سر خویش گرفته اند و کیفیت حال چنان بود که چون میرزا سلطان
محمد از عهده طوس افغار نموده خبر قتل امرا باردوی همایون رسید و باغرق نوعی بهم برآمد که خواجه
غیاث الدین پیر احمد خوافی از ضبط آن عاجز آمد و هر کسی از بیم جان نطاقی بیرون رفت و از
خوف بسیار در افواه و السنه چنان وحشتی افتاد که مردم و متعلقان شهریار در موت و حیات
میرزا سلطان محمد متردد خاطر شدند و در راه بها متواری گشتند و آنجناب چون خود ملاحظه نموده صورت شنید
از آن همه خلایق که کرد آمده بود تنفسی ندید و متحیر گردید و چون خلق از سلامتی پادشاه خبر یافتند
یک یک دو دو از کنجها بیرون می آمدند و میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم را بقتل رسانید و جمهور لشکریانرا

بجانب امان داد و در آن ایام شنید که میرزا علاءالدوله از کابل به هرات آمده و یک شاه خانی و بعضی دیگر از
متعلقان آنجناب را اندک تعرضی رسانیده و چون اسباب تفرقه خاطر خطیر پادشاه جهانگیر متوالی و متواتر
گشت با خواص و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که مردم خراسان بالطبع خواهان میرزا علاءالدوله
اند و اکنون در هرات متمکن گشت و لشکرها و برادران شده مصلحت آنست که آوازه اندازیم که میرزا عبداللطیف
با سی هزار سوار بهرات رسیده و آن ملک تحت ضبط آورده و ما متوجه جانب عراق شویم مصرع
بشهر خود روم و شهریار خود باشم • و رای بر این قرار گرفته میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرد و میرزا
علاءالدوله چون از رفتن او خبر یافت رایت شوکت و عظمت با یوان کیوان بر افراخت و خاطر بر حکومت
خراسان قرار داده و در این اثنا روزی خبر رسانیدند که در جانب قصبه فوشنج سپاهی در رسیده و مجرد این
آوازه میرزا علاءالدوله و اتباع او بحفظ مساکن و منازل خود پرداخته سر خویش گرفتند
و بعضی بجنگ پیش رفتند و بعضی مردم قان نوکران شاهزاده را تعرض رسانیدند و معلوم رای شهریار
اعلی جناب گشت که این خبر اصلی نداشته روزی دیگر بشهر معاودت نمود و بعضی از آن جمع بعضوب الکلی
بیاد و بخت و میرزا علاءالدوله کوتوالی قلعه اختیارالدین را بمولانا احمد بیاول داد و چون خبر توجه
میرزا بابر منتشر گشت آنجناب عنان عزیمت بجانب بلخ شتافت و میرزا بابر بعد از توجه میرزا
سلطان محمد بطرف عراق عازم دارالسلطنه هرات گشت و پای بر مسند جهانبانی نهاده بضبط امور
مملکت که در غایت پریشانی بود روی آورد و همت بر تسخیر قلعه اختیارالدین که بعهده مولانا
احمد بیاول بود مقصور گردانید و مدت چهل روز لشکریان محاصره قیام نمودند کاری از پیش نرفت
و عاقبت میرزا بابر برادر خود را فرستاد و غایت در باب تسلیم قلعه مولانا احمد بیاول پیغام داد و مولانا
مشارالیه در جواب گفت که وقتی اینمعنی میسر شود که حضرت بهاءالملة والدین عمر که از جانب امیر سید ناصرالدین
ولایتی میرزا بابر را سوگند دهند که پیوسته به تعرض اهل قلعه نرسانند و اکر دیگری عهدنامه انجاحت کند
گوار و ما سا کنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند و آن دو بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر شده تا
آنجناب عهد و پیمان را موکد گردانید و مولانا احمد بیاول از سر وثوق بپای اعتماد از حصار بیرون
آمده قلعه را تسلیم کارکنان پادشاه نمود و میرزا بابر نیز وعده کرده بود وفا نمود و مولانا احمد را
در کنف امن و امان ماوی داد و در رعایت جانب او نمود • **ذکر قتل میرزا عبداللطیف و سلطنت میرزا عبدالله**
و بعضی از احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرانشاه • میرزا عبداللطیف بلطف طبع موزون
و دقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی از میان اکفا ممتاز و روزی قدوة الاحبار الشیوخ مولانا

شمس الدین محمد جاجرمی از حدیث و دین شاهزاده سخن میگفت راقم حروف جرأت نموده از آنجناب استفسار
نمود که شما را این معنی از کجا معلوم شد فرمود که نوبتی در درس مآثر لطیف شریف اندرابی داشت و در بعضی
نسخ که طلبه بمطالعه آن اشتغال مینمودند کلمه قطعه را به وزن وجه تغییر کرده بودند بار او را اشتباه شد
که این چگونه تواند بود و میرزا عبداللطیف گفت نسخه را که کاری پسندیده کرده و در حرف نگویند
که فلاکس یک رفت مجموع خطا از وزن بدیع و آفرین کنانیده و گفتند شعر آفرین بر طبیعت کول
هو وزرا اجتماع بحسن ذهنیت • و آن پادشاه پیوسته خدمت اهل علم کردی و در مجلس ایشان بادب
نشستی و با وجود این حالات بغایت تندخوی بود و با سیاست کنانیده اندک حصومت بسیار کردی
و بسیکس از مقربان و خواص او مجال نبود که از صلاح و فساد ملک با او سخن کوید و بحث نکوا
او مدتی بعرض رسانید و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیگ و میرزا عبدالعزیز در باب دفع
و استیصال او طرحها می انداختند و آلتها می ساختند و با آنکه بسیع نزدیکان او می رسید ملتفت
دم زدن نداشتند و آنجناب در اوان سلطنت خویش این بیت شیخ نظامی علیه الرحمه
در قصه شیرویه که پدر خویش خسرو پرویز کشته بود کفته میخواند شعر پدر کش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش مه نپاید • القصه جمعی از سطوت میرزا عبداللطیف خایف و هراسان بودند با نوکران
میرزا عبدالعزیز قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبداللطیف را از میان برگیرند و هم ایشان
رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبدالله شیرازی کشیدند و آن جماعت در وقتی که میرزا عبداللطیف
از باغ چنار بطرف شهر می آمد از کمین غدر تیری بطرف او انداختند و آن تیر مانند تیر قدر کارگر آمد و
میرزا عبداللطیف دست در یال اسب زده فریاد بر آورد که امداد اوقات سکندری یعنی تیر رسیده و معدودی چند
که با او بودند از مشاهده آن پریشان گشتند و آن گروه بمعاقبت فی الحال خود را باو رسانیدند و سر از
بدنش جدا کردند و تن بصد زاری و خواری بر خاک مذلت افکندند و که داشتند و سر او را که با فرحجسته
دو چندین فرو و نمی آمد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیگ بیاویختند و آنچه با پدر و برادر کرده بود
در و بتاباو رسید و مدت سلطنت او شش ماه بود و او شیرویه پدر کشش هفت ماه و از منظر که ترکان
مداشتان شده بود و پدر خود متوکل فرمود تا بقتل آوردند شش قیمت با او پیش بود و بابا حسین از
عبداللطیف بتیر زده و در تاریخ آن واقعه گفته اند شعر بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر
تاریخ قتل گشت که بابا حسین کشت • و بعد از واقعه میرزا عبداللطیف امرا و ارکان دولت و اکابر
و اعیان سمرقند باتفاق میرزا عبدالله را بپادشاهی بر داشتند و در آن فتوحات میرزا عبداللطیف را وقعه

و قاضی از بیم میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعید گریخته در محلی تنگ و تاریک بند کرده و جمعی مردم
کوتاه اندیش خواستند که جواهر کرامت عزو علا او و خجسته شده نسبت منطقی کردانند و کوکبی که بذروه شرف
و اوج عزت رسیده در حضیض ذلت گرفتار سازند روز دیگر امرا رسید و خبر قتل میرزا عبداللطیف آورد
و چون این خبر به بخارا رسید همان جماعت که بر سبیل سی کرده بودند بپای ادب پیش رفتند و آنجناب
را بر سریر سلطنت نشاندند و بقدم خدمت ایستادند و میرزا سلطان ابوسعید که بعد از آن بسعادت
سعید تعبیر خواهد رفت با وجود دولت حال بعدم استقلال ملک بکار اقامت نمود و روی بمملکت عالی
نهمت بتسخیر صوب سمرقند آورد و میرزا عبدالله نیز بعزم پیکار و رزم کمر بست و میان آن دو پادشاه
محاربه واقع شده و میرزا سلطان ابوسعید مدتی در اطراف و جوانب سرکردان بگشت تا آن زمان که
دست همایون در گردن مقصود حمایل کند چنانچه رقم زده کلک بیان خواهد شد انشاءالله تعالی و در
اثنا میرزا عبدالله شنید که میرزا علاءالدوله در حصار شادمان لشکر بسیار جمع آورده عزیمت سمرقند
دارد و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاءالدوله از صدمات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ شده میرزا
عبدالله چون از حال طالب عروس ملک خبر یافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت و جانب
آن دو پادشاه بساط محاربه را درهم پیچیدند میرزا عبدالله بسمرقند رفت و میرزا علاءالدوله از
جیحون گذشته بجانب بلخ توجه نمود و لشکرها بجمیع آن نواحی را در ظل رایت خویش مرتب ساخت **ذکر توجه**
حضرت شهریار کامکار از هرات بجانب بلخ و بدخشان و حالات آن میرزا بابر چون بر جمعیت میرزا علاءالدوله
اطلاع یافت میر اویس بیگ را کوتوالی قلعه اختیارالدین نصب فرمود و با لشکر خراسان بطرف
قبةالاسلام بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا سمندر در میان آتش
هوس اقامت کرده اثر داشت منازل و مراحل پیمودن گرفت و میرزا علاءالدوله چون از توجه رایات
ظفر آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت و میرزا بابر قبةالاسلام بلخ
نزول نمود و از کثرت برف مجال حرکت و محل رفتار متعذر می نمود با وجود آن تیغ خشن عنان دولت
بجانب میرزا علاءالدوله منعطف ساخت و اسباب جمعیت او را بکلی برانداخت و میرزا علاءالدوله
از سطوت سپاه ظفر پناه در شکاف کوهی خزیده دم درکشید و خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر
کوچ و الوس میرزا علاءالدوله بدست آورده عازم بلخ گشت و بعد از تقدیم مشورت رای صواب نمای
ایالت و لایت بلخ و شبرغان و قندز و بغلان را بامیر درویش مرزا سپاهی و مرا درش ارزانی داشت
و ایشان مدتها مراسم جان سپاری و خدمتکاری و شهریاری و جهانبانی قیام نموده بودند الغ

ان دو برادر بسخاوت و شجاعت و مکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات رضیه و سمات مرضیه
از امرای نامدار و صفات حمیده و دوران امتیاز داشت و قبه الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان
در زراعت و عمارت بجایی رسید که غیرت فزای مصر جامع گشت و امیر درویش در علم تصوف
و سیرت ارباب سلوک اطلاع تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ نهضت نموده عازم هرات شد
و در ایام غیبت پادشاه جهانبانی در دار السلطنه هرات امری که مقصود و متوقع بود عکس آن ظاهر
گشت تفسیر این مقال آنکه میرزا یادگار در حین غیبت بجانب بلخ اویس بیک را که متولی قلعه
اختیار الدین بود بازداشت چنانچه سبق ذکر یافت و بکار سرکشی و فساد پرداخت آن ناپاک بعد از
مصاحبه (?) نمود و اسباب حصارداری بنوعی ترتیب داد که دیده نظارگی در آن حیرت ماند و بر در
دروازه حصار اندک عمارتی ساخت و گاهی در آنجا می‌نشست و جمعی کثیر از غازیان پیاده و در آن
با شمشیرها و سپرها و قبضه‌ها و دیگر اسلحه صف کشیده پیش او می‌ایستادند و گاهی در آن موضع
شراب می‌خوردند و بعضی اصحاب حسن و ملاحت و ارباب جمال و صباحت را که از پای حصار
می‌گذشتند بجبر و تکلیف بمجلس خود می‌طلبیدند و شراب می‌دادند فی الجمله با آنکه میرزا یادگار در کمال
خفت و عطلت (?) دار السلطنه هرات رسیده و در باغ سفید نزول فرموده اویس بیک همچنان
بر عصیان خویش اصرار نموده بظلم و بیداد و فسق و فساد مشغول بودی بعد از وصول
رایت همایون همچنان بهمان اسلوب اشتغال می‌نمود و چون قلعه اختیار الدین حصارت
در غایت متانت و رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود و امرا و ارباب تسخیر
آن متحیر گردیدند و آخر الامر رای صایب خسرو جهانگیر اقتضای آن کرد که یکی از محرمان پیش
اویس فرستاد که من هرچند ترا استمالت نمایم اصلا بیرون نیایی من خود بحصار خواهم آمدن و یکی
پادشاه بارادت و وفا بر عهده خویش نموده بشرایط اهل بنازد و گویند کان بقلعه فرستاد که بامعاف (?)
بر رسم و طایفه از بهادران و راه یافت (?) بقلعه روان کرد و ایشان بانجا رفته غلغله در حصار افتاد که
میرزا بابر رسید و اویس از قلعه بحصار آمده و از جمله برولان شیخ منصور در آویخت و اویس بجزی
بر روی او زده او در خندق افتاد و هلاک شد و دیگر دلاوران خود را بمهتر اویس رسانیده و او را
بیرون آوردند و سرش از تن جدا کرده و نعش بر خاک مذلت انداختند و بعد از دو سه روز
دیگر برادر اویس یوسف شاه و مرادزرگان که مقرب او بود قلعه را نیز تسلیم نمودند و ایشان را بجانب
هراه آورده بفرمان بحکم قهر کردن زدند و در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله بموجب میرزا

باو رسانید که جناب پادشاه نزدیک رسیده و در دامی کارزارگاه غایب شد میرزا بابر ... بود
که بتفحص مشغول شدند و تومان اسکندر بیک آوردند و او را از آنجا بیرون کشیده با ایل و...
بنظر میرزا بابر رسانیدند و خلاصی فرمود و جمعی میرزا علاء الدوله محفوظ و مضبوط بمازندران
غلامی آن جناب از مساعدت وقت مامول است **ذکر بدایت ارتفاع ولایت سلطان ابو سعید**
منور السلطنه و الخلافه نور الدین میرزا ابو سعید سلطان ابو سعید بعد از سیر و سلوک در علاء ترکستان
گرد و در صحرای ملک و دشت توران داشت و چند روز در آن جا رحل اقامت انداخت و میرزا
عبد الله چون از آن حال آگاه و در قلب زمستان امرا و ارکان دولت را با لشکری سنگین
بدان صوب فرستاد و بامید آنکه آن آهوی رمیده را بدام آورد و امرای عظام با آیین و حشمت تمام
مراحل و منازل نموده بشهر رسیدند سلطان ابو سعید برج و باره را مضبوط و مستحکم کرده بود
و در آنجا تحصن نموده دل بر عنایت آفریدگار بسته پای وقار بفشرد و امرا بمحاصره اشتغال نمودند
آتش پیکار اشتعال پذیرفت و چند روز قتال و جدال امتداد یافت و خلقی مقتول و مجروح
شدند و لشکر سمرقند را مجال آن نماند که پیرامن برج و باره گردند و هر کس را ایشان غالب شده
در آن مابین برسیدند و بر خاطر خطیر سلطان سعید گذشته طایفه از مردم خود را بشعار سپاه
اوزبک نهان پوشیده از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی نموده آوازه در اندازند که ما
لشکر اوزبکیم که بمدد میرزا سلطان ابو سعید آمده ایم و ایشان بموجب فرموده عمل نمودند و در سپاه نقاره
شادیانه فرو کوفتند که خان اوزبک رسیده و سپاه سمرقند از شنیدن این حال دست از کار و دل
از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال و جهات و اموال ایشان بدست ملازمان
سلطان ابو سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبد الله در سلک خدام بمراسم انعام انتظام یافتند
و دیگران لنگ و مختل بسیار نقد جات را که عوض دار آب سمرقند رسانیدند و صورت حال
را بعرض رسانیدند و میرزا عبد الله بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول
شده و ابواب خزاین گشاده مال وافر بعسکر داد و با گروهی انبوه همه فیل افکن و پیل شکوه از دار السلطنه
سمرقند بیرون رفته بجانب شاهرخیه در حرکت آمده که آوازه سپاه مخالف از اطراف بسمع او
رسید و چون همت توجه میرزا عبد الله بسمع سلطان ابو سعید رسید با امرا و خواص خویش مشورت
کرد و همه گفتند بخدا توکل بر عنایت آفریدگار ... از جانب میرزا آمده در این امر و سکری بخاطر
خاطر بر جنگ قرار داده و اول که فیروزی و نصرت و ظفر از ایزد داد و گرچه از بسیاری سپاه و لشکر در آن

اثنا مغربی از رکاب نصرت انتساب رسانید که وقت که لشکر ابو الخیر خان پادشاه اوزبک دم از
ولا و محبت سلطان ابو سعید میزند و آرزوی آن دارند که پادشاه نیز التفات کرده بجانب او
تجشم فرماید تا در عزیمت بجانب سمرقند موافقت نمایند و این سخن موافق مزاج همایون آمده یکی از مقربان
باردوی خان فرستاده التماس معاونت نمود ابو الخیر خان خود منتظر این اشارت بود و فور
از یورت خود کوچ کرده باردوی سلطان ابو سعید پیوست و باتفاق لوای شوکت و شجاعت
برافراختند و تسخیر دیار ماوراء النهر را وجهه همت ساختند و میرزا عبد الله آگاه گشته در
مقام تحرز افتاد **ذکر محاربه میرزا عبد الله با ابو الخیر خان و سلطان ابو سعید و انتقال ملک آن**
دو سعادتمند بدان مکان بنصرت و تایید ملک منان سلطان ابو سعید و ابو الخیر خان با لشکری
گران از جانب تاشکند و خجند عزیمت جانب سمرقند نمودند و چون در آن اوان لشکر اوزبک
از شدت حرارت هوا متضرر می‌شدند خان فرمود که سنگ یده در عمل آرند اوزبکان با آن
کار مشغول شدند چند روز ابرهای تیره فام و باران و سرما بدید آمد و حجاب سحاب مانع رویت
جمال خورشید جهان تاب شد و موکب همایون دشت و صحرا پیموده بقریه شیراز که در حوالی
شمال بخارا و نیمی شهر واقع است رسیده و از ذات توجه آنزمان فوج فوج لشکریان میرزا
عبد الله باردوی میرزا عبد الله می‌پیوستند و جمعی که مقید میرزا عبد اللطیف کرده بود
و از میرزا عبد الله خیانت نهاده بود بقدر نعمت نشناخته بسلطان ملحق شدند و میرزا عبد الله با سپاهی
مکمل از آب کوهک گذشته در برابر رفت و هر دو فریق بعد از با سامی بر انگار و جوانغار و قول
محاربه و مقاتله نیز اشتغال نمودند میرزا عبد الله چندانکه طاقت و توان او بود پای ثبات
و وقار بفشرد و دست راست و دست چپ او تمام شکست و کار از دست رفته قلب نیز پراکنده
و دولت منقلب گشت و شاهزاده صاحب جمال طول از کمال کوفته روی بانهزام نهاد و در حین گریز
بادپای آنش در آب و گل که پیش آمده است و پایش فرو رفت جمعی از عقب رسیده و او را گرفته
و بمجلس سلطان ابو سعید بردند و آنحضرت فرمود او را در همان زمان نعش سرانجام آخرت فرستادند
و این واقعه در اواخر جمادی الاخر سنه خمس و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد و چون سلطان ابو سعید
توهم می‌نمود که اگر لشکر اوزبک بسمرقند نیز استیلا یابند انواع خرابی از ایشان برعیت رسد و از آنحضرت
و آن چند روز اندیشه می‌نمود و چون بدروازه سمرقند رسیدند سلطان ابو سعید با یکی از امرای اوزبک
که بشفاعت آنحضرت موسوم بود در اثنا ... از حفظ و حراست پادشاه غافل نبود گفت که سپاه

آب و بسیم و بعد از آن هر جا که مناسب شد نزول کنیم و آن امیر موافقت نموده در جویی که قرب
دروازه بود و اسب امرای اوزبک آب میخوردند و کیت سلطان سعید هنوز سیراب نشده بود که آنحضرت
از جوی بیرون آمده و تازیانه بر براق برق رفتار زده در دروازه تاخت و مستحفظان را آواز داد
که منم سلطان ابو سعید دروازه باز کنید تا از تعرض سپاه اوزبک سالم بمانید بر فور دروازه
گشادند و پادشاه نیز خود را در شهر انداخت و دروب را مردان کاری و دلیران هشیار سپرد و بضبط
برج و باره قیام نموده ابو الخیر خان در بیرون مبهوت و متحیر ماند و سلطان سعید پیش خان کس فرستاده
پیغام داده که این ولایت را از سرداری چاره نیست و خان مخلص خویش در آنجا توقف نخواهد
فرمود و بحسب ارث و استحقاق این ولایت بمن میرسد اکنون صلاح آنست که حق را مرکز
خود قرار گیرد و اگر چندان متوقف شود که بمراسم ضیافت قیام نموده شود می‌شاید و ابو الخیر خان
صلاح در مصالحه دیده سخنان ملایم در برابر گفت و سلطان سعید در استرضای خاطر او کوشیده
نقود و جواهر و جمع حبشی و اسپان راهوار و شتران و استران قطار آنچه مقدور و میسور بود
بیرون فرستاد و خان خشنود گشته مصلحت در مراجعت دید و روی بدیار خود نهاد و در مقر عزت مستقر
شرف خویش آرام گرفت و چون جناب رفعت ایاب شیخ الاسلام الاعظم خواجه مولانا که رئیس
زمین اهل عالم بود و به میرزا عبد الله صداقتی تمام داشت و پادشاه از اشارت او تجاوز نمی‌نمود
شنیدند که دولت میرزا عبد الله بانواص انجامید و سلطان سعید بر جناح استعجال از
سمرقند بخراسان درآمد و میرزا بابر در آن اوان متوجه مازندران بود چون خبر استیلای سلطان
سعید بر ماوراء النهر و آمدن خواجه مولانا شنید آنجناب را باردوی همایون طلب داشت و بعد
بوصول امرا و ارکان دولت رجب ایثار و جلیه آنحضرت باستقبال او شتافتند و چون بمجلس اعلا
رسید پادشاه بر پای خاست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورده از احوال ماوراء النهر استفسار
نموده و تنها جناب خواجه مولانا در خراسان معزز و محترم روزگار گذرانید تا آنزمان که بالشکر ظفر اثر
سلطان سعید متوجه وطن خویش گشت **ذکر توجه آفتاب سپهر سلطنت از عراق بجانب خراسان**
چون ابر بهار و حرب آنجناب با میرزا بابر و از پای درآمدن آن سرو جویبار خلافت و سلطنت
در موضع جاران چون هوس تسخیر ولایت خراسان بار دیگر بر ضمیر منیر میرزا سلطان محمد استیلا
یافت تواجیان بهرام صولت باطراف ممالک محروسه فرستاده و لشکرها جمع آورده فرمان داد
تا در هر دم مغان و هر گاه کان لشکر بموجب فرموده عمل نموده موکب ظفر نشان از نوبه شیراز عزیمت

قبح خراسان روان شده باصفهان رسید و میرزا بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید سفارت
و بعد از تقدیم مشورت رای پادشاه فیروز چون حشمت اقتضای آن کرد که خواجه مولانا را برسم سفارش پیش
میرزا سلطان محمد فرستد تا آتش فتنه را که بتجدید بالا گرفته بزلال نصیحت و موعظت بنشاند و بوجهی که صلاح
داند در اصلاح آن کوشد و مهم مصالحه بتقدیم رساند جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده [illegible]
ایام بجانب اردوی میرزا سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه زاده رسم تعظیم دقیقه فرو
نگذاشت و آنچه وظیفه مروت بود بتقدیم رسانید آنجناب بشرایط ادای رسالت قیام نموده باداب و
احادیث حسن صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد متردد می بود و خواجه مولانا
چند نوبت آمد شد کرده والتماس صلح مکرر نموده آخر الامر قرار آن داد که مختصر ولایات و مملکت فارس
و ولایت عراق باشد و خطبه و سکه بنام و دولت همایون میرزا بابر موشح گردد و برین جمله از جانبین عهد
و پیمان بستند و خواجه مولانا بازگشته باردوی شاهزاده فیروزی اثر پیوست و میرزا بابر اعتماد بر
صلح کرده بمازندران رفت و مردم جهت اقامت زمستان در الکای خود [illegible] رخصت دادند و درین اثنا خبر
متواتر شد که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان در آب انداخته از قول خود برگشت سپاه و لشکر بر فضای
ضمیر او میرزا بابر تاختن آورد و بعد از تقدیم مشورت خاطر خطیر بر محاربه قرار داد و چون [illegible]
با سپاهی افزون از کواکب و ابر افلاک از جنگل مازندران بیرون آمد و میرزا سلطان محمد با جنود بیگانه
بجانب اسفراین روان شد و داروغگان باطراف ولایت خراسان فرستاد و از آنجمله امیر عبدالرحیم
[illegible] ولایت قهستان روانه ساخت و مشار الیه چون بآن حدود رسید مولانا احمد [illegible]
که ضبط قاین تعلق باو میداشت باتفاق [illegible] امیر عبدالرحیم از موضع خوش متوجه شدند
و هر دو گروه بیکدیگر رسیده آتش پیکار برافروختند و لشکر خراسان غالب آمده عراقیان راه گریز
گرفتند و عبدالرحیم که سردار ایشان بود از پای درآمد سرش را از تن جدا کرده باردوی میرزا
بابر فرستادند و چون در مطلع این امر چنین فتحی روی نموده خراسانیان بر ظفر و نصرت واثق شده
جانی تازه و قوتی بی اندازه یافتند میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه اوست از اسفراین
بازگشته روی توجه باسترآباد نهاد و آن سپاه بیکران در موضع خیابان بهم رسیده صفها راست
کردند و میرزا سلطان محمد تیغ از نیام انتقام کشیده بمیسره [illegible] کردار آتشبار جهانی را [illegible] میرزا
بابر آتش محاربه می افروخت و مبارزان هر دو طرف در میان میدان می تاختند و بنیزه و شمشیر کار [illegible]
[illegible] میر نظام الدین احمد ولد امیر [illegible] شاه جاندار حمله آورده لشکر خراسان از جای برداشت

دلیر

و شیر احمد که رایت معاونت او استظهار تمام داشت از پای درآوردند و دلیران [illegible]
پیش گرفتند و امیر ابو سعید از لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا بابر آمد و عرضه داشت که میرزا سلطان
محمد قصد قول [illegible] دارد و احتیاط مرعی می باید داشت و مقارن اینحال میرزا سلطان محمد [illegible]
نشسته و لوای جلادت برافراخته با طایفه از نامداران بجانب قول تاخت و لشکر از پیش او گریزان شدند و او
میان سپاه قول درآمد و عساکر منصور از اطراف و جوانب قدم پیش نهاده عراقیان را [illegible]
طول [illegible] کشش و کوشش مبارزان میدان کارزار گرم بود تا عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم فرمان فرمای خراسان
وزیدن گرفت و شکست بر سپاه عراق افتاده راه گریز نمودن پیش گرفتند و میرزا سلطان محمد [illegible] در میان
معرکه [illegible] و خود [illegible] از زخمی گران رسیده گرفتار گشت و او را در عساکر پیش میرزا بابر که بر سر
آن سپاه سوار ایستاده بود آوردند پادشاه منصور مظفر زبان [illegible] گشاد و گفت از جانب
هر [illegible] شده و گر آن نوبت آمده قصد خون و مال مسلمانان کردی و با آنکه [illegible] برگشته [illegible]
برفتی و صلح را حاصل نشد بار دیگر لشکر بدینجانب کشیده بدین سان گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب
گفت ای برادر در امور ملک و مال این قضایا روی نماید و میرزا بابر [illegible] جمعی مردم کوتاه بین تنگ
اندیش که بر [illegible] نام و ناموس خویش و دیگران [illegible] قتل برادری چنان که در شجاعت و مروت
و سخاوت [illegible] فراوان متولد نشده [illegible]
[illegible] زندگانی او سی و چهار سال بود و ده سال حکومت کرد و پنج سال [illegible] خاقان [illegible]
خصال بود و پنج سال دیگر باستقلال [illegible] شاهزاده دار السلطنت هرات رسانیدند [illegible]
علیا [illegible] نهم [illegible] بر تخت [illegible]
و از غرایب اتفاقات و بدایع حالات [illegible] آنجناب [illegible]
و ول [illegible] دو سه روز [illegible] و میرزا بابر [illegible]
[illegible] باطراف ممالک روان فرمود و [illegible]
ملک و ملکوت رسانید و چون خاطر از جانب یک برادر جمع ساخت مهم دیگر برادر خود میرزا علاء الدوله
[illegible] و فرمان داد که جهان [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible] در چشم آورده [illegible]
[illegible] آنجناب [illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] و معروف بود [illegible] خود [illegible]

شیر و یه [illegible] و میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادگان [illegible] انتظام داد [illegible]
و رقم [illegible] ایشان [illegible] در میدان [illegible] مکارم اخلاق مجالس [illegible]
و در روز [illegible] و درجات [illegible] آفتاب توفیق ازلی [illegible]
وسعادت و عنایت لم یزلی [illegible] ذکر نهضت خسرو [illegible] بجانب مملکت فارس و عراق و داخل
شدن آنجناب و ملکی ادبه تختگاه هرات و بیان بعضی وقایع که روی نمود درین اوقات میرزا بابر چون خاطر
از جانب خراسان جمع ساخت عزیمت عراق مصمم گردانید و بدان سبب که اردوی میرزا سلطان محمد
از راه ری آمده بود و غلات آنجا [illegible] نمانده بود بعد از تقدیم مشورت راه [illegible]
که [illegible] از راه یزد متوجه مملکت عراق شوند و این [illegible] خارج قانون که [illegible]
در قانون راه عراق [illegible] میرزا جهانشاه ترکمان [illegible]
[illegible] از آن راه [illegible] سپاه پادشاه [illegible]
بابر [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
میرزا جهانشاه [illegible] لشکر خراسان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خطبه و سکه [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] چون موکب همایون [illegible]
[illegible] میرزا بابر [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
[illegible]
کرده بدار العباده یزد رسید [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]
جلال الدین فیروز شاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین [illegible]
[illegible] خواجه غیاث الدین و مولانا [illegible]
[illegible] و موکب [illegible] از دار العباده یزد [illegible]
شده قطع مسافت نموده در شهر شیراز نزول اجلال فرمود [illegible] فارس [illegible]
رسانیدند [illegible] آفتاب عاطفت و عنایت پادشاهانه بر صفحات احوال [illegible]
بابر چند روز در آن بلده جنت نشان [illegible] مصاحبت و مجالست [illegible]
[illegible] و چون داد لهو و سرور داده [illegible] عشرت و [illegible] سلطنت [illegible]

و در آن [illegible] که میرزا سلطان محمد را در موضع خیابان [illegible] و میرزا بابر ولایت فارس و عراق [illegible]
عنایت فرموده [illegible] و از آنجمله ساوه را با امیر شیخ علی بهادر [illegible]
را با امیر علی [illegible] و ایشان از راه ری متوجه ساوه [illegible] امیر شیخ علی [illegible]
[illegible] اضطرار [illegible]
[illegible] ترکمانان چون [illegible] امیر شیخ علی بهادر نزول کردند [illegible]
جهانشاه [illegible] شهر ساوه [illegible] مملکت عراق [illegible]
ترکمان آمده و ایشان بعد از فتح ساوه [illegible] امیر درویش علی [illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول گشتند و درین اوقات میرزا بابر در شیراز [illegible] استقلال داشت و میرزادان
ممالک [illegible] میرزاده [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه [illegible] در شهر شیراز [illegible]
و [illegible] خبر فتح ساوه و گرفتاری امیر شیخ علی بهادر و محاصره امیر درویش علی [illegible]
دفع فتنه ترکمانان [illegible] امرای عظام را بجانب اصفهان روان کرده [illegible] فارس میرزا [illegible]
تفویض نموده [illegible] شیراز بیرون آمده عازم عراق شد [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] میرزا علاء الدوله خروج کرده [illegible]
[illegible] میرزا علاء الدوله [illegible]
[illegible] و میرزا بابر از خراسان بعراق رفت [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزاده علاء الدوله [illegible]
[illegible] امیر سلطان محمود ولد امیر [illegible] شاه و سایر امرای [illegible]
سر بر شاهزاده [illegible] اتفاق نموده اند [illegible]
وصف حال شاهزاده علاء الدوله مشاید شعر از [illegible]
میان و بعد از اجتماع لشکر و انتظام سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده [illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] امیر درویش [illegible]

دوران

اسپی از سپاه مخالف در آن نواحی بدست آورده خان عزیمت بطرف قوم الوس نوکیک داده و چون هر دو گروه در
برابر هم رسیدند شمشیرها از نیام بر کشیدند و سنانها برافراشته بر یکدیگر تاختند و از خونهای کشتگان
در معرکه جویبار روان ساختند عاقبت لشکر ازبکان از تیزه او عاجز شده راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان محمود
از ... رعایت نام و ناموس کرده پای ثبات و قرار بیفشرد و تا رمقی در بدن داشت جنگ میکرد و مردم
می افکند ناگاه از شست قضا تیری بر مقتل او آمد امرای میرزا ابابکر مظفر و منصور گشته غنایم نا محصور گرفتند
و میرزا علاء الدوله با طایفه که روی گردان شده بودند و دیگر مردم که در اثنای طریق با او ملحق شدند
و از راه لشکر امیر غیاث متوجه دار السلطنه هراة گشتند و در شهر ... کوه و بلوکات فتنه و آشوب برخاست و امرای
عظام که از قبل میرزا ابابکر در ولایت بحکومت قیام می نمودند مثل امیر اویس ترخان و ... پسر اویس ترخان
و امیر خلیل از مرو ... خان ... میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر اویس پیش از همه شاهزاده
را در ... هراة دریافت و میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده در غایت سلامت بیرون رفت
و لشکر اش متفرق و پراکنده شدند و بعد از رسیدن لشکر ... بعراق مصلحت دیده در پنجشنبه ... دهم
رجب از کوه سنگ زرد خان عزیمت بجانب مرکز دولت و مقر سعادت خویش منعطف ساخت و در
و دوم ماه مذکور رایت منصور در ... نزول اجلال فرموده و آنجناب فضایل مآب حقایق
ایاب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات ... از فواید مجلس او بهره مند گشت و موکب همایون از یزد
روان شده چون بتون رسید آن ولایت از نوابان ترکمان باز ستد و امیر غیاث الدین سلطان حسین
را در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرموده و وصول ... دار السلطنه هراة ... کرده ...
و در آنجا تفحص میرزا علاء الدوله کرده خان بوضوح پیوست که ... بعد از فرار از معرکه امیر پیر اویس
عازم سیستان شده و از آنجا بجانب عراق رفته و با میرزا جهانشاه در آن ولایت ملاقات فرموده ملحوظ
نظر اعزاز و احترام آمده در آنجا بار بشادکامی و فراغ بال روزگار میگذرانید و خاطر خطیر میرزا بابر
چون از جمیع جوانب جمع شد انبساط نمود و مجلس بزم و طرب بیاراست و از دست پری رخان گل اندام
از شام تا بام و از صبح تا شام راح ریحانی و شراب ارغوانی می نوشیدند و بعادت تعطیل ... مایل
میرزا ابو القاسم مستعد گشت و تا که بر ولایت فارس و عراق استیلا یافتند و شامت مخالفت
و منازعت ملک بعد از شش ماه و سال از دست این خاندان بدر رفت چنانکه مضمون این مقال از سخن کلام که
آینده بوضوح می پیوندد و دیگر آنکه ترکمان بعد از فتح ساوه متوجه قم شده آن شهر را محاصره کردند و اهالی
قم وقتی در مواخذه بجای آوردند عاقبت طایفه از ارباب فتنه و شر بلشکر بیگانه یار و آشنا شدند و آن بلده

بقبضه تصرف دادند و دیگر آنکه اویس ترکمان با لشکر گران روی عزیمت بجانب اصفهان نهادند و خواجه
قطب الدین وزیر و خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر با مخالفان موافقت نمودند و مفاتیح دروب
پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چندگاه ارباب ابرقوه و ... و شکوه
ترکمانان روی متابعت از ایشان برتافتند و ... میرزا بابر امیدوار بوده دروازه ها بر کشیدند و ...
ترکمانان بجنگ و تیر از ایشان چیزی دیگر صادر نشده تا آنکه دست از محاصره باز داشتند و مدتی ...
حرب و جدال اشتغال داشت عاقبت رعایای بیچاره را محنت و بلا گرفتار گشتند و چون از بی
کاری ایشان بجان و کارد باستخوان رسیده آن طایفه بیرون آمدند و از آن قوم بیباک شهر را آورده
دست بتاراج و غارت برآوردند و این واقعه در شهور سنه سبع و خمسین و ثمانمایه روی نمود و چون میرزا
بر وقایع ممالک اطلاع یافت عزم ... قرار داد که بار دیگر لشکر بجانب عراق کشد و سزای بدسگالان در کنار
ایشان نهد ... لشکرها فرو فرستاد و ابواب خزاین مفتوح داشته دست جود و احسان برگشاد
و در این سال مقتدای ارباب کشف ... نوع انسان شیخ بهاء الملة و الدین عمر از این سرای فانی ارتحال
و بجوار رحمت ملک اکبر پیوست و میرزا بابر بجنازه که مسکن آنحضرت بود ... رسم پرسش مرعی داشت
و نعش ... را بتعظیم و اجلال تمام دفن فرموده و در مزار فایض الانوار حضرت قطب ...
شیخ زین الملة و الدین الخوافی ... است و بر سر آن مزار عمارت عالی ساخته املاک خوب مرغوب
بجا وقف فرموده **ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بجهت دفع استیلای قوم ترکمان و قشلاق فرمودن در
خراسان** میرزا ابو القاسم بابر بعزم انتقام ارباب فساد و شقاق و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت نصرت
و لوای همت برافراخت و در اواسط صفر بجانب ... روان شده منازل و مراحل پیموده
در ... آقاج نزول اجلال فرموده چند روز در آنجا توقف فرموده و در آن منزل ... صورتی عجب
روی نمود و تفصیل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت آن یورش عراق میرزا خلیل را بحکومت
دار العباده یزد روان ساخت و مدت ... چند سال رایت حکومت برافراشت و چون حشم ترکمانان بر دیار
عراق استیلا یافتند شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب خراسان تافت و موکب همایون پیوسته میرزا
بابر او را نوازش کرده ... فرمود که ملک و مال از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از
مردم بدخلق ... فتنه انگیز میرزا خلیل را بر آن داشتند که نسبت میرزا بابر غدری اندیشد و خواستند که
بر سریر سروری نهاده هر کس را دست دهد و قرار دادند که هنگام شرب مدام و جلوس ایام و صحبت
ساقیان سیم اندام در خلوت چنان ... دست بردی نمایند و از محرمان این راز ...

که آن محرمان و ... بود صورت واقعه بعرض میرزا بابر رسانیدند و پادشاه فرمود که تجسس این امر
امرا و ارکان دولت مشغول شوند و موجب فرموده عمل نموده بعد از تفتیش بوضوح پیوست و آن غداران
و ... را گرفته بقتل رسانیدند و دو کس در آن میان از رفقای میرزا عبد اللطیف انتظام داشتند که از
بیم سلطان سعید گریخته نزد میرزا خلیل آمده بودند و میرزا خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دوم
رمضان او نیز براه عدم روان شد و میرزا بابر میرزا سنجر را خطاب و تربیت نموده اسباب سلطنت
او را مهیا داشته بدار الامان کرمان فرستاد و نفس همایون بعد از انقضای ماه مبارک رمضان در گرد
آمده صحرای ... خان معسکر فیروزی نشان گشت و در آن مقام امیر شیخ حاجی که بجمع آوردن لشکر متوجه نقلان
و قندوز گشته ... رفته بود با سپاه فراوان شرف پابوس مشرف شد و چون زمستان (و قندز)
نزدیک بود بعد از تقدیم مشورت یورت قشلاق ... مقرر شد و در پانزدهم ذی قعده صحرای
وسیع سلطان آباد و ... محل خیام سپاه ظفر اعتصام گشت و موکب همایون در ایام زمستان
در جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بر خدمت توسل جستند و از آنجمله قدوة السلاطین و الافاخم
آل ... امیر سید عبد الکریم که ابا عن جد حاکم ولایات ... ساری بود با ... پیوست و
پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و ملحوظ نظر التفات و احترام گشت و بمجلس ... سادات خواجه محمد
رسیدند و میرزا بابر همه را ... التفات خاص نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان
بنهایت انجامید میرزا بابر از آن یورت قشلاق کرده در ... جرجان ... نمود که ناگاه از ...
... ایلچی رسیده خبری که متوقع نبود رسانیدند بیان این سخن آنکه امیر پیر درویش برادرش امیر علی
مزار اسپی گاهی از جیحون گذشته و لشکری گذرانیده مضرت و تعرض بولایت سلطان ابو سعید میرسانیدند
و آنجناب چند نوبت عفو و اغماض فرمود عاقبت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بطرف بلخ متوجه شد
امرای مزار اسپی رایت جلادت افراشته تا اندخود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش بسیار ظفر و
تایید نصیب سلطان ابو سعید شده امیر پیر درویش برادرش امیر علی بقتل رسیدند و مملکت ایشان
در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید در ظاهر بلخ ... آرام یافت در این اثنا بسامع
پیوست که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود جواهر نفیس
همراه داشته و آنرا بجای محکم گذاشته و امرای دیوان بحث و جوی یاقوتهای رمانی و لعلهای بدخشانی
و دردانه های آبدار و گوهرهای شاهوار که ... در میان جان بستند و به نیروی دولت روز افزون از ...
جمعی که بهای آن در مدرکه ... پیدا شد و مجلس شهریار جهانبخش رسانیدند و آنجناب بگوشه چشم در آنها نگریسته

فرمود که اینها بعورات مناسب است همه را بر روی پردگیان حرم و طایفه که محرم بودند ارزانی داشت
والله اعلم **ذکر عزیمت فرمانفرمای بر و بحر از قندز و نقلان بجانب ماوراء النهر** بعد از جمعیت لشکرها
میرزا ابو القاسم بابر باهتمام سلطان ابو سعید روان گشت از جانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان ابو سعید
از ترمذ گذشته بدار الملک خویش فرود آمده و مرقد خواجه بزرگوار و اسوه مقربان بارگاه جهان آفرین
خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره زیارت نموده همت طلبید و امیر شیخ علی ... از بیم سطوت
فرمود که متوجه پنج آب شود و در نسخه بنظر رسیده که رود جیحون از آن مرکب میشود و آب پنج آب ...
از تنگ و آب ... سرای و آب قندز و آب وخش و آب ... القصه امرا موجب فرمان
روان شدند و موکب منصور متعاقب ایشان در حرکت آمد و غره رمضان از معبر قندز و نقلان
عبور نمود و بگذار ... آمده چند روز در آنجا توقف فرمود و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست
که افواج ... بسوی بالای آب روند از معبر جوک که کشتی میتوان گذشت و چند کشتی در گذار ... گاه
شهریار جمع آوردند و در این اثنا امیر پیر سلطان برلاس و امیر احمد یار که از عظمای امرای سلطان سعید
بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و امیر پیر سلطان باعزاز و اکرام اختصاص یافته در دیوان مقدم بر مجموع
امرا مهر زده و امرا و ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی ... و برخی بکشتی از آب بگذشتند
و میرزا بابر پای در کشتی نهاده و مقرون بسلامت و نصرت از آب بگذشت و فراز و نشیب نموده
بولایت حصار در آمدند و از آنجا بجانب ... رفتند و باتفاق مولانا جمال الدین و شیخ احمد ...
چند کس برسم رسالت رسیدند و با امرا ملاقات کرده حدیث مصالحه در میان آوردند امرا ...
سخنان ... امیر گفتند مولانا و شیخ احمد فریاد برآورد که و ما علی الرسول الا البلاغ سخنی مانده که مرا
و ارسال آن سوگند داده اند رخصت فرمایید تا گویم گفتند بگوی مولانا ... تقریر کرد که سلطان
ابو سعید میگوید که من این مملکت را ... کرده ام آسان آسان از دست نخواهم داد و پای
ثبات و قرار استوار داشته از سر جوی خراسان نخواهم گذشت امرا از ... جوابی درشت گفتن
... آغاز کردند و فرستادگان را ... ساختند در این اثنا حکم جهانمطاع عز صدور یافت که جمیع سپاه
در ... بعرصه گاه حاضر شوند و موجب فرمان در روز وعده افواج لشکر ... سوار
شده با شمشیر و نیزه و ترکش و خود و جوشن و گرز و زوبین و خنجر بعرصه گاه آمدند و هر کس محل خود
قرار گرفته پادشاه همه را بنظر احتیاط در آورده و میرزا بابر در همان مقام ... عید صیام قیام
نموده فرمان داد که مولانا احمد یساول را با دویست سوار نامدار برسم قراولی روان شوند و مولانا ...

قلعه که در بنا اچین اشتهار دارد و عساکر از آن بازگشتند و عمارات آن را خراب ساخته کمال دلاوری ظهور
رسانیدند و هرکس از دلاوران لشکر منصور را داعیه شد که خود را در دروازه سمرقند رسانند و گوی
از پیش برند **ذکر کیفیت معاودت سلطان سعید از جیحون و قرار دادن خاطر خطیر بر تحصن و ساختن برج و باره**
سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر از جنگل مازندران با مدد لشکر زیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای نهضت
برافراخت و رای بران قرار گرفت که ابو احمد خواجه را بسمرقند باز گذارد و سلطان سعید با بخت میمون از
جیحون عبور نموده لشکریان را رخصت داد که بخانهای خود روند و رایات نصرت شعار را بجانب منشور نصرت
در حرکت آورده دار الملک خویش را به نزول اجلال مشرف نمود و چون بمسامع علیه رسید که میرزا بابر آبهای
عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید بجانب خواست که عزیمت ترکستان نماید خواست که مرجعت سرادق
اهل نقطه و اتباع خواجه ناصرالدین عبیدالله که خاطر انور او محیط انوار الهی بود قدم پیش نهند لاجرم
ملوک بصحبت حضرت خواجه شتافت و در خلال این قضیه مشکل وقوع این حادثه نازل استیلا و استکشاف
نموده بدین شعار ارباب و اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان و ... استعانت بدین
خواجه بردند و باتفاق گفتند بحمد الله والمنة که درین شهر ذخیره فراوان جمع است و اسلحه جنگ مرتب
و تا رمقی در بدن باشد کار ما بند درمخالفت و ... شهر خود را از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم
حضرت خواجه شرف الدین محمد تحسین ارزانی داشت و فرمود که شهر را حصار کنند و دل بر عنایت حضرت کردگار
بسته بجنگ لشکر خراسان پردازند و حکم کرد که هر کس از لشکر ... را کسی محافظت نماید یک برج و دو بازیک
برج و برج هم آب و روغن و هیزم فراوان آماده دارد تا وقت محاربه روغن در آتش جوش داده بر سر ارباب خلاف ریزند
و بحکم او در میان هر دو برج صفه و ... ساختند که در میان آن تیر توان انداخت و تیر توان انداخت
و ... باره و چوبها بستند که ... می کشیدند تا وقت احتیاج توان کشاد و بعد ازین که تشنید
که مردم آن از ... تحت بر قدر رسید و استوار کرده و شهر بابر برادر زند سلطان سعید در مرحمی داده
فرمود که تا سر اندازان که در برج بودند بهنگام احتیاج کار فرمایند و چون اشتر زاده بابر بسمرقند رسید
که در کنار نهر ... بنزول اجلال فرمود امیر خلیل و مولانا احمد بیاول رسید پیاده و قوم کابلی و محمد زمان
جوکی و جمعی از ... از دلاوری که زیاده تی شهره نام و ننگ بودند رایات جلادت افراخته صورت ... اشتند
و بسمرقندیان ناگاه از دروازه بیرون آمدند و آتش پیکار برافروختند و هر لحظه از شهر مردم می‌رسید تا هم ... محمود
شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت دادند و آن راه چنان تنگ بود که دو سوار از پهلوی هم گذشتن
متعذر بود لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد بیاول را جمعی دیگر را اسیر گرفتند و مولانا احمد از میان جوانب

نموده گفت امید دارم که بدولت شما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این بحکم الهی اتفاق افتاد چون
آمد و سلطان سعید همه محبوسان را رعایت فرمود و در محافظت ایشان غایت مبالغه بجای آورد و این خبر از
اعلی رسیده و جلادی بهم بر آمده و مردانگی بظهور رسانیدند و دیگر روز که شهسوار انجم **بیضه** زرنگار افق
تیغ بیرون کشید همه دامن چرخ از خون کشید خراسانیان شمشیر از نیام انتقام کشیده بجانب شهر تاختند و از جانب
سمرقندیان کار از دست رفته زلزله در ... خاک ریز و اعضای دلاوران خون ریز افتاده و مبارزت و محاربه میان
فریقین قایم بود تا شب شد و بعد از آن هر دو گروه به منازل خویش بازگشتند و بدین سان چند روز بر آمد نهضت
سیف و سنان در میدان رزم و پیکار رایج بود و غبار فتنه در فضای کارزار ساطع درین اثنا بروی عظیم
و سیلی قوی پدید آمد چنانچه اعضا و جوارح از کار مانده و درین یورش شتر بسیار مردند چنانچه از غله و دواب
مرده در طاهر سمرقند زیاده از صد هزار شتر در عرصه تلف آمد و از کی که مانده بود و آن هزار شدت نزیت و غلا
علامت دریافت و چون نواحی سمرقند بجاروب رفتند از سمرقند بیرون رفتند و ایشان را گرفته بقتل می‌رسانیدند
و درباره بعضی که غایت میکردند گوش و بینی بریده میگذاشتند و میرزا بابر از این حال و توقف با ...
طایفه از سرداران و مبارزان و بهادران اتفاقی فرمود که هرجا که بیاقیان و لشکریان بطلب غله روند
ایشان را سر کرده و با خبر باشند نوشی اویس خان و امیر سلطان حسین کوکب بیاقیان روانه شدند و
سلطان سعید خبر یافته جمعی از بهادران در عقب ایشان بیرون فرستاده بیاده آمد و فتح و نصرت مخالفان
بعرض همایون رسانیدند و چنان بود که میرزاده الوند و امیر سکندر ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان و امیر
حسن علی و امیر بهلول بدرگاه عالم پناه رسانیدند و در آن معرکه از بهلول جانبازی اکثر غلبه بسیار ... داشت
و تقصیری در جنگ واقع شده بود و دیگر امرا و بهادران آثار جلادت بظهور رسانیده بودند میرزاده الوند
صورت قضیه معرکه را بر سبیل راستی معروض رای اشرف اعلی گردانید و بهلول گناه کار گردانیده شد
و بهلول از غایت جلادت متعرض امیرزاده الوند شده سخنی که مناسب بود نسبت با او گفت و وزیران
بهلول و حرکت ناپسندیده او گفتند **شعر** ای ترا تو در دو دو ... اعدا عملی ... در حضرت تو جاده دون
بملی ... بهلول گر از سپاه تو رفت چه باک ... کم گیر نعقد او کمی ز سیلی ... و میرزا بابر جوع بهلول را با تمام
مبارزالدین بهلوان حسین دیوانه ارزانی داشت و آن منصب را علاوه او دیوان اعلی گردانیده دو لت
ترشیز را که سیورغال بهلول بود با میر حسین علی که بسمرقندیان در آن معرکه دست بردی نموده بود عنایت
فرمود و گرفتاران را بمجلس همایون آوردند و میان هر دو لشکر جنگی عظیم اتفاق افتاده و مول و محبت
گرفتار گشت والله اعلم **ذکر وقوع مصالحه میان آن دو پادشاه و معاودت موکب ظفرنشان** چون زمان

محاصره قریب چهل روز امتداد یافت و هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال بستوه آمده بودند آهنگ
اند خیال قدم پیش نهادند و سخنان دوستی و آشتی پیش آوردند و بعد از گفت و شنید هم بران قرار یافت
که اسیران از جانبین خلاص شده باشند و رود جیحون در میان فاصله باشد و برین جمله از طرفین عهد
و میثاق بسته مبانی پیمان و ایمان موکد ساختند و از آنجانب امیر خلیل و مولانا احمد بیاول و دیگر
سرداران که گرفتار شده بودند به تشریفات فاخر نواخته باردوی همایون فرستادند و ازین
طرف میرزا عبدالعلی ترخان و امیر احمد یارو امیر احمد فضل الله و خواجه نظام الدین و مولانا شیخ ... آمدند
تبریزی را باحترام و نوازش و انعام بازگردانیدند و چون کار صلح اختتام یافت میرزا بابر در
ظاهر سمرقند بساط جشن و انبساط گسترده و خواجه محمد که لشکر از شهر طلب داشت و در اثنا خواند انگی
ده هزار و نیاز ... و هزار مثقال طلا با و انعام فرمود و بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای
مراجعت برافراخت و در اوایل ذی الحجه سنه ثمان و خمسین و ثمانمائه با مجموع لشکر از معبر کرکی
در ضمان سلامت عبور فرمود و جمعی که در آن یورش شرایط جانسپاری بتقدیم رسانیده
بودند مراتب علیه مناصب اختصاص یافتند ... الاسلام که از اجلات ... ایت مرحم سیورغال
نامزد امیر شیخ حاجی شد و ولایت بیان و چارتک بجانب امیر علی فارسی مفوض گشت و ... نیز
اند جو و امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر محمد شعبی قرار گرفت و قصبه شیرخان با میر بابا کوکلتاش
تعلق پذیرفت و عرصه قدر نصب امیر میر سلطان آمد و چون رکاب نصرت انتساب بکنار آب مرغاب
جناب سلطان سنجر در رابع شوال بدار السلطنت هرات نزول فرمود و اعیان خراسان بمراسم
نثار مشغول شده و نیاز ایشان قبول شده و شکر الهی بجای آوردند الحمد لله علی نعمائه والله اعلم بالصواب
ذکر عزیمت امیر خلیل سلطان بجانب سیستان برحسب فرمان و فتح آن و ذکر حوادث و وقایع آن دوران
والی سیستان شاه حسین از طریق آبا و اجداد خویش که همیشه غاشیه اطاعت این خاندان در دوش
داشتند و حلقه عبودیت در گوش عدول نظر زده خود می‌زنیت و آداب عزت و احترام نسبت
بخدام جایگاه فلک احتشام کماینبغی بجای نمی‌آورد لاجرم از موقف جلال فرمان واجب
الامتثال صدور یافت که امیر خلیل که باحتشام از سایر امرا امتیاز تمام داشت با لشکر خراسان روی
بجانب سیستان نهاده جزای افعال ملک حسین را با او رساند و بآتش خشم جهانسوز خرمن حشمت و جمعیت
او را بباد فنا دهد امیر خلیل بموجب فرمان عازم سیستان شد و درین اثنا بمسامع علیه رسید که میرزا
منوچهر برادر میرزا سلطان سعید که در حین عبور موکب همایون از جیحون بپایان نزدیک رفته بود و غرایب بسیار

کرده و در وقت مراجعت آنجناب در کوهستان نهان شده سر بر آورده و فتنه در دماغ داشته که او را
او را گرفته منظر اشارت حالیت و میرزا بابر حکم کرد که او را با باور النهر رسانند مقارن آنحال عز و اجلال حضرت
امیرزاده خلیل رسیده مرد طلبیده شهریار جهان امیرزاده اویس خان و جمعی امرا را روان فرمود
و ایشان با امیرزاده خلیل ملحق شده یکبار روی بتسخیر سیستان آوردند و والی آنجا شاه حسین اسباب
حصارداری مرتب داشته خاطر بر تحصن قرار داد و شهر را محکم ساخته و جمعی از شهسواران ملک
نیمروز را قدم جرأت پیش آمده با لشکر نصرت آهنگ جنگ و پیکار کردند و مغلوب گشته گروی از
آنجماعت بقتل رسیدند و باقی گریخته در حصار و دیوار شهر خزیدند و چون سپاه ظفرنشان بر اطراف
سیستان محیط شدند ملک حسین دانست که قوت مقابله و مقاتله ندارد و مردم این ولایت برادر
متفرق شده به سیاست و فعلی ... داشت لاجرم چاره گریز اندیشیده از ملک و مال گذشته
پناه بجنگلهای ولایت برده حصاری ساخته اقامت نمود و سپاه نیمروز در قبضه تصرف و اقتدار امیرزاده خلیل
آمده و دران دیار متمکن گشت و بعد از چند گاه شاه حسین طایفه از اوباش همراه آورده متوجه سیستان
شد و سعی بسیار نموده روی بفرار نهاد و چون چند روز ازین قضیه گذشت سر او را آشنایان نمودند
گشته با سه هزار کس بجانب کیچ و مکران روان شدند و در اثنای راه شاه حسین برادر خود کیمبرا و شاه
قطب الدین از وی جدا گردیده بازگشت و بخدمت امیرزاده خلیل رسانیدند و یکی از وقایع خراسان که در خلال
این احوال روی نموده آنست معامله قلعه عماد و بیان این سخن آنست که ضبط قلعه عماد با میرزا حسن تعلق
تعلق میداشت و از قبل خویش داروغه در آن قلعه تعیین فرموده بود و امیر بابا حسن در ولایت زاوه ... ایشان
چند سردار کار از ناصیه ایشان فتنه و فساد ظاهر میشد گرفته بعضی را بقتل رسانیده و باقی را انفت برده در
قلعه عماد محبوس داشت و داروغه که در آنجا تعیین کرده بود مقرر کرد که هر شب بنحوی از ساکنان قلعه محبوسان را
داده و بمحافظت انجماعت اهتمام نمایند و سکان قلعه از معیشتی تنگ آمده بودند که از آن مردم که سی
تعهد گرفتاران بعهده او بود و سخن محرر و بیچارگی خویش با ایشان گفته محبوسان گفتند که اگر تو با اعانت
عالی بیکسی را با تو دوستی باشد و سخن خروج در میان آورده تا که کرد عهد بستند و فی الحال بند ها
و بند ها گشیده بر سر داروغه رفتند و او شب همه شب خود شراب خورده بود و بخواب غفلت فرو رفته
ناگاه از شورش و غوغا بیدار شد و خود را در حصار و دیواری انداخت بازندرانیان او را بدست
آورده کشتند و بعضی از آنان که توم بسیار داشتند هم بقتل رسانیدند و دیگران از حصار اخراج
نمودند و قلعه را منضبط گردانیدند و میرزا بابر از استماع این واقعه ملول و محزون گشت اما از کمال

وقار زیادت اظهار ملالت نفرمود و گفت که ما را داره و غده بار جا با معاش پسندیده می کرده و از راه تعطف
این مصایب عظیم گرفتار آمده و اکنون کسی باید که با بخارا رود و باز خبر از استمالت دهد و درین هم خواجه
عماد الدین استرابادی را با آن صوب روان ساختند و او با ایشان ملاقات کرده ایشان اظهار
اطاعت و انقیاد نمودند اما کنار موافقت یکدیگر را فرو نگذاشت و چون نبرد و منجنیق و مور و دیگر اسباب
تسخیر آن قلعه متعذر بود اصحاب جیش چشم بر آن داشتند که از کمین غیب کدام لطیفه روی نماید که عاقبت
از آن جمع گردد و درین اوان جلال الدین محمود داروغه مشهد با دیگران امیر حسن بنواحی قلعه آمده بود و مد
و ترتیب نردبان و تهیه آلات دیگر بر داخت کس بقلعه فرستادند و پیغام دادند که اگر دوجهت یافتی
برادر مناسب چنان می نماید که بار دیگر ملاقات کنیم و عهد و پیمان آوریم و اگر هوس سرکشی دارید باید
تهیات جنگ را آماده باشید ما فرزندان ایشان اظهار اطاعت و انقیاد کرده بعضی بیرون آمدند و بعضی
تا مخالفان واقف شد نکنند خود را از قلعه بیرون افکندند و جان بیک بیرون بردند و باز مانده کان
تیغ قهر و سیاست کشته شده و سرهای ایشان حضرت الخاقان باطراف ممالک فرستادند و حیات
بادشاهانه کوتوالی قلعه را بدستور معهود با میر بابا حسن ارزانی داشت و جلال الدین محمود خواجه
بسکران اختصاص داده و در اثنای این اوقات سلطان ابو سعید [illegible] ابو سعید را الحمد و چندانکه
بسیار همراه کرده بخدمت میرزا بابر فرستاد و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشت
و حضرت شهریاری رقم سمرقند را برای آنجناب مفوض کرده اند و خواجه مشار الیه را هوس سکون آن
اولاد و داعی گشته شده مفارقت خراسان رضا داد و میرزا بابر براق سفر آنجناب ترتیب داده
با تجمل تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند گسیل فرمود و خواجه مولانا در هراة بود معزز و محترم روزگار
میگذرانید و در جمیع ارباب عمائم و اشراف مقدم می نشست و در تضاعیف این امیرزاده الوند و الیاس
اسکندر ترکمان که میرزا بابر خدمتش را تعظیم بسیار میفرمود و بلفظ برادر خطاب می کرد بی اجازت روزی
گریزان شد و بطرف سیستان بیرون رفت و از جانب کرمان عزیمت نمود و با لشکر ترکمان اورا
واقعات دست می داد و همیشه شرح حالات بموقف عرض میرسانید و از دیگر وقایع آن بود که خواجه
شمس الدین محمد خوب مردی پسندیده اخلاق بوده کم طمع و سرگرم فتوحات و خیرات و چون از سیم و زر
التفات نداشت و پیوسته در کوچها و بازارها پیاده سیر میفرمود و هرکه میرسید پرسش حال او می نمود
و سخنان فرحت بخش بر زبان می آورد و اکابر و اعیان و ارباب حکم و فرمان فریفته و معتقد او بوده اند
و مدتی در زمان خاقان سعید این شیوه مسلوک می داشت و بابا و شاهزادگان بجانب [illegible] مصاحبت [illegible]

و چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید مولانا را در خاطر میگذشت که خسرو جوانبخت آن طریق را التفات
فرماید و آنجناب بسکه ملتفت احوال مولوی شد و مولانا از حضور در صدد آن آمد که مردم را از میرزا
بابر متنفر سازد و بآمدن میرزا علاء الدوله امیدوار گرداند از غایت جد و اجتهاد در تعریف و توصیف میرزا
علاء الدوله و مذمت میرزا بابر سخنان الحاحی کرده و بجانب آن یک ایشان را دعوت می نمود و از طایفه
این یک تحذیر میفرمود و درین اثنا شخصی سید عبد الله نام در لباس ساربانان از استرآباد بهراة آمده
با مولانا همداستان شد و در خلال این احوال شخصی برسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود
و برای سید و مولانا مکتوبات آورده او را گرفتند و همین باعث بر آن شد که مولانا را بسیستان
روان کردند و سید را بجانب اردو فرستادند و جاسوس را بر دار کشیدند و جناب مولوی
دیگر بهراة نرسید و دیگر از وقایع آنکه سلطان سعید از سمرقند خواجه جعفر [illegible] با یلاکات و ترکان
کرده و اهل بصارت از روی آن خبرکی می پذیرفت برسالت پیش میرزا فرستاد و او سخنان
محبت آمیز مودت انگیز از زبان ولینعمت خویش بعرض رسانیده موجب تاکید و تشیید مبانی مصادقت
گشت و محبس ایلچیان سلطان محمد فرمانده دیار روم رسیدند و بوسیله امرا پیشکشها بموقف عرض
رسانیدند و بعد از چند روز که بحضور رسیدند و در خراسان گذرانیدند مشمول نظر انعام گشته مقضی المرام
رخصت انصراف یافتند و قاصدان اولاد امیر طهرتن از ارزنجان آمده بنوازش مخصوص گشتند و
رسول امیرزاده الوند آمده شرح وقایع او را که با مخالفان دست داده بود معروض داشت بادشاه
امیرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخته ایلچی را اجازت مراجعت ارزانی داشت و درین اثنا
عرضه داشت امیر خلیل رسید که ملک تیمور [illegible] امیر خلیل [illegible] و کلاه نوروزی و دو کله
طلا دوزی داده و از برای امیر مشار الیه تشریفات خاصه و استمالت نامه ارسال نمود و درین اثنا مزاج
بواسطه شرب مدام و عیش بر دوام از نهج استقامت انحراف جسته روز بروز زحمت در تزاید بود تا مسیحکی را
بجان آنجناب امیدواری نماند و اطبا مسیحا نفس معالجه و مداوا نمودند تا شدت مرض [illegible]
از ضعف و نقاهت ظاهر بود و گاهی در محفه نشسته باطراف و جوانب سیر میفرمود و درین ایام خبر
اجل رسید که در قلعه عماد مبلغی خطیر از درایم و دنانیر در موضعی مدفون بوده و در اواسط جمادی الآخر سنه
ست و ثمانمایه جناب ارشاد مآب هدایت انتساب مولانا سعد الدین کاشغری بیمار شده در زمان [illegible]
مرض اقدم نقل کرده که مرا در اقامت دنیا و اختیار سفر عقبی مخیر ساختند و من بنا بر آنکه اولاد و اطفال
صغیر دارم اقامت دنیا اختیار کردم و بعد از دو روز از ین واقعه جناب ولایت مآب بسفر عقبی شتافت

و قریب بمزار شیخ بزرگوار شیخ زین الدین خوافی در صحرای عیدگاه مدفون شد و هم درین حال از
جمله آثار قدرت الهی ذو ذوابه ظاهر گشت از جانب مشرق و هنگام سحر نزدیک طلوع خورشید
بغایت عریض و طویل و مهیب می نمود و بعد از چند روز در جانب مغرب روشن و هویدا بود و
نمو آن در برج ثور که طالع اهل هرات و هشتم خانه طالع میرزا بابر که خانه خوف و خطر عبارت از آنست
روی نمود و از آن جهت بسیار در افواه و السنه دایر و سایر گشت و میرزا بابر فرمود تا افاضل اهل
نجوم مثل جناب سید رکن الدین آملی و مولانا حسن نزدیک با حکام آن اشتغال نمودند و بجهت
رعایت خاطر بادشاه بعرض رسانیدند که اثر ذو ذوابه جنگ و خون ریختن و هلاک سلاطین و
ترویج محنت و بلاهای گوناگون و زحمت و طاعون است اما درین جا ظاهر نخواهد شد و عاقبت
مجموع این اثرها در ولایت خراسان ظهور یافت و درین سال جمعی از اعاظم امرا مثل جناب امیر
علی ترخان و امیر خسرو ترخان و امیر شیر حاجی و پهلوان حسن دیوانه و امیر شیخ تیمور که حاکم
ولایت استراباد رفته بودند زمستان گذرانیده و بهار آمده بشرف بساطبوسی فایز گشتند و پیشکشهای
لایق گذرانیدند و میان امیر شیخ حاجی و امیر شیخ بوسعید که والد هر دو کس بود خصومت
نزاعی روی نمود و مهم ایشان منجر شد که آن دو امیر مردم خود را مکمل ساخته بباغ سفید آمدند و عزم
جوم کردند و میرزا هنوز تتمه مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه همایون او ظاهر و لایح بود [illegible]
میرزا سلطان سنجر را [illegible] مبارک در رکاب آورد و [illegible] فرمود و پهلوان سید علی تیرانداز [illegible]
انداخته از مثل پهلوان قطب الدین گذرانید و مشمول انعام فراوان و احسان بی پایان گشت ذکر توجه
میرزا بابر بمشهد مقدس رضوی بنیت طواف و سعادت [illegible] میرزا ابو القاسم
بابر در هشتم شهر شعبان بعزم جانب مشهد از باغ سفید بباغ مختار ارتحال نمود و تمامت ماه مبارک
در آنجا باداء صلوات و صوم قیام نمود و چون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنگار در نظر اهل استبصار
جلوه گر آمد بادشاه بجانب عیدگاه نماز عید بگذارد و بمنزل همایون معاودت نمود و چون شهریار
عالیجناب در آن ایام از ارتکاب شراب توبه داشت در چهار باغ نزول اجلال فرموده بود و در
قشلاق در آن موضع اتفاق افتاد و حکم جهانمطاع صدور یافت که نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار
بطرف نسا و باورد رفته از آنجا حاضر باشند و امرا در محرم سنه احد و ستین و ثمانمایه
عزیمت نمودند و درین اثنا ماده وحشتی که میان امرا و سلطان سنجر از آن سبک داده در میان آمد
و این وحشتی موافق مزاج همایون نیامده و امرا را غضب فرمود و مقربان و ایلچیان ایشان را طلب

گروه قرار بر آن دادند که گنبد سلطان روند و عهد و پیمان ببندند و از یکجانب امیر خداداد و امیر شیر
حاجی و پهلوان حسن دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ بوسعید و برادرش امیر حسن علی و خواجه
وجیه الدین سمنانی بروضه رضا بخش آمدند و عهد و میثاق بستند که من بعد بیکدیگر [illegible]
و در مقام غدر و فریب نباشند و [illegible] ایمان موکد ساختند میرزا بابر اظهار فرح و نشاط
نموده شرف مجلس ارزانی داشت و امرای [illegible] مقدار ترتیب نمودند و التماس کردند
که بادشاه قدم رنجه فرماید شهریار نیکو اخلاق سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولت انداخت
و وثاق ایشان را بنور حضور خویش منور و مشرف ساخت و میرزا اکثر ایام بعشرت [illegible] مشهد مصروف
و گویندگان خوش آواز و اهل ساز و ارباب ملاحت و صباحت ملازم بودند روزی بوقت
النهار بادشاه هم اقتدار در مجلسی دلگشا نشسته و آمده بود و امراء کبار و ماه رویان خورشید رخسار
در خدمتش جوزا وار کمر بسته ناگاه درویشی ژولیده موی زبان روی بر فراز سنگی بر آمده نشست و حوالی
آن سنگ بندگان درگاه و ملازمان بادشاه بودند و ترجیعی غریب مشتمل بر بی اعتباری دنیا آغاز
کرد و ترجیع بندش این بود شعر این همه طمطراق کن فیکون • ذره نیست پیش اهل جنون • و مجموع ترجیع
درویش آواز مهیب بخواند و آن زیاده از یک ساعت بوده و خاطر ما را بملاحظه مضمون آن متأثر و محزون
گردانید و بعد از خواندن درویش ناپیدا گشت چنانکه کس ندانست که کجا رفت و از مولانا قدوة اهل الله
و سالک مسالک ارباب ایقان بابا علی خوشنود آن قدس سره مشهد آمد و شرف ملاقات میرزا بابر
یافت و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه بجای آورده و در تعظیم مهمات او بر حسب دلخواه حکم
فرمود و عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدر الدین الرواسی نیز بمشهد تشریف آورده بادشاه بحضور
شریف او یمن و برکت جست و از ولایت خوارزم نیز درویشی صاحب حال ذو النون صوفی نام را حاضر ساختند
و شهریار نیز [illegible] برسید و اوراد از کلمات اصحاب عرفان صاحب وقوف یافت و موجب
زیادتی اعتقاد بادشاه شد القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضوی بگذرانید و در اواخر ایام
چند روز بنشاط شکار و جانور پراندن [illegible] رفت ناگاه [illegible]
[illegible] و خاطر انور میرزا [illegible] در جهار [illegible] معاودت فرمود و جناب سلطنت مآب
[illegible] از ارتکاب شراب اوامر اجتناب نموده بود و در زمره توبه کاران انتظام یافته چون باز جام
[illegible] باز آمد زبان فصاحت بیانش این بیت مترنم گشت شعر بعد کل شدم از توبه شراب چگل • که بس
جفا [illegible] ناصواب چگل • و در [illegible] آراستند و اسباب عیش و طرب مهیا ساختند

وخیده زیاده شاه کامگار و شهریار فیروزکار از دست ساقیان سرو قد لاله عذار جرعهای خوشگوار
کشیدندی از جام دور شربت ناسازگار چشید **ذکر انتقال میرزا ابوالقاسم از این جهان گذران
بروضهٔ رضوان و جنت سرای جاویدان** قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد هر کس با اعتقاد ذی
نفس این معنی محقق و مقرر است که پاینده و باقی ذات پاک خداوند جهانست و بس **شعر** هر که آمد
بجهان اهل فنا خواهد بود · آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود · مؤید این مقال انتقال و ارتحال شاهزادهٔ
بیهمال میرزا ابوالقاسم بابر بهادر بن میرزا بایسنغر است و شرح این قضیه آنکه جناب خلاصهٔ
و نقاوهٔ اولاد حضرت صاحبقرانی میرزا ابوالقاسم بابر در هشتم ربیع الثانی متوجه نشاط
و کامرانی از چهارباغ مشهد در محفه نشسته مقدار مسافت طی نمود توقف فرموده در مجلس بزم آرام گرفت
و چون ... بگذشت از جادهٔ اعتدال منحرف گشت در مقام غضب آمده بخشم بعضی امرا بر جانب اهل
مجلس نام گفتند که خمار شهریار قوی شده ندانستند که از دست ساقی اجل رطل گران خواهد نوشید
که هرگز بهوش نخواهد آمد و در چاشت ... بر پادشاه منکشف شد که زمان ارتحال و هنگام انتقال
ازین سرای پر ملالت و بادای شهادتین زبان گشاده از جمیع مناهی توبه فرمود و ودیعت حیات
را بقبضهای اجل تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون و جمیع وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ناله
و نفیر آمدند و فزع روز اکبر و نمونه روز محشر درین مرحله در ظاهر گشت و روز دیگر بتجهیز و تکفین آن
شهریار مشغول در جوار امام هشتم علیه التحیة والثنا مدفون گشت و در تاریخ وفات آنجناب مولانا
شرف الدین عبدالقهار فرماید **شعر** آفتاب ملک بابرخان غازی · کز جهان چو خورشید نهان
در حوت شد · در ربیع الثانی و فصل ربیع · لاله را ساغر ز خون دل پر شد · چرخ را آتش جگر تا حشر
... این مقالت و تاریخ گفت · موت سلطان ...
و درین مقام مناسب افتاد **رباعی** شیری که بشمشیر شد ملک جهان · ناگاه فتاد در کشش ...
هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسد · بر گوی که سر نهاد شه بابرخان · از ابتدای سلطنت میرزا بابر در
استرآباد تا آخر ایام حیات او مدت ده سال بوده و حکم جهانمطاع او مدت هفت سال در عراق و خراسان
و سیستان و مازندران مطاع و نافذ بود **ذکر جلوس میرزا شاه محمود و بعضی از قضایا که در ایام سلطنت او
روی نمود** در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق او را میرزا شاه محمود
که در سن یازده سالگی بود بسلطنت برداشتند و امیر شیخ علی با توابع او بهراة فرستادند و درین
... شیخ زاده پیر قوام که بمنصب صدارت فایز بود باتفاق ... که طغیان کرده بودند و امرای عظام ...

شدند و روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب میرزا شاه محمود عازم هراة گشتند و در آن روز امیر
حسن ... رسیده پیغام آورد که ولایت جرجان بمن دولت قاهره مضبوط است و بنده دیگر
در مقام فرمان برداری بهره حکم شود و آن محل نموده آمد و در اثنا ... امیر شیخ ابوسعید
که ... خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعهٔ جهانسوز شهریار مرحوم می خواست که متوجه
متوجه شود و اما بواسطه آنکه شنید که امیر شیخ ابوالفضل با سپاهی میرسد و بسه روزی توقف نمود
و چون شاهزاده و امرا بجام رسیدند از جانب تون و قشنار و ... امیر سلطان حسین ... همایون
... و پیغام امیر مشارالیه رسانید که خاطر از جانب این جمع آسوده و ... مضبوط است و بنده
در مقام خدمتکاری و جانسپاری ... فرمان ایشانم درین اثنا شیخ زاده از هراة آمده معروض داشت
که میرزا سلطان سنجر سرکشی و استعلا دارد و ... گشتی فرو می آرد و از جانب هراة خبر رسید
که دارالسلطنه هراة ولایت چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای جاوید کشید ...
و پریشان گشت که از محافظت میرزا سلطان ابراهیم غافل و ذاهل بوده شاهزاده فرصت غنیمت داشته
در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفته از سرباره بر آمده و لطایف الحیل خود را انداخته و بوارث دارالسلطنه
بیرون انداخت و بعضی ملتمس بخت و سعادت بخانه امیر احمد ترخان رفت و امیر مشارالیه بقدوم شاهزاده
ابتهاج و استبشار نموده بقدر میسور و مقدور نثار و پیشکش بمقدم رسانیده امیر حسین علی میرخواجه را
بطلب و اشتیاق آنکه میرزا سلطان ابراهیم گذاشته ورفته در نواحی ... عاصی کرده و ...
برادران ... گرفته و در نواحی میرزا شاه محمود رسیده در هشتم جمادی الاول بباغ مختار
نزول فرمود و بعد از چند روز باغ زاغان مستقر سریر سلطنت ساخت **ذکر حدوث وقایع منکره
و ظهور انواع پریشانی و تفرقه** درین سال امیر شیخ ابوسعید ... امواج فتنه و افواج محن در
در حرکت آمد و قوافل بلایا و مطایای ولایت خراسان خصوص در هراة بار گشادند بعد آن عرصه از پادشاه
ذوشوکت ... و فرمان خالی بوده و مرج احوال مملکت را اضطراب و بخت بلای که نادر شد ...
بود که امیر شیخ ابوسعید چون از مشهد و ... بهراة رسید ... کشتند و در هر سری ...
تحمل نمود و ... امیر مشارالیه ... و دار خواجه کلان ترکش و خواجه علی و لد مولانا ... شده
و اظهار کفایت کردند ... لات ... میرزا را مساعده ... از اهل علم و ارباب استحقاق
بار بستند ... که برفت بودند ... گرده تحصیلات نوشتند و وجهی که طلب نمود و حکم نمود
بودند که کیسه ... پر ساختند ... و تحصیلان ... آغاز نهادند و ...

... گرفتار گشته و ... روی ... و معابد نهاده دست بجاره داشتند و هر چند اشراف و
اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند خدمتش در باب طلب غلیظتر می شد ناله و فریاد مجد
فلک هم رسید از ... دعای مظلومان بهدف اجابت کارگر آمد و رعایا بیچاره در همان دو سه روز که
... اموال باختند ... امیر حاجی ... مصلحت ملکی در بیست و کم جمادی الآخر سال ... میرزا
شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده دروازها مضبوط ساخته فرمود تا اسواق منادی کردند که
وجه ... و از کسی طلبی بهیچ آفریده ... داده باشند ... و همچنین حکم کردند که
نوکران امیر شیخ ابوسعید را در هر جا که بینند غارت کنند و جمع کثیر از عاملان جناب امارت مآبی
... بجانبی ... و بعضی امرا که از کردار ... امیر شیخ ابوسعید و ...
او ... آمده بودند بشهر در آمده با امیر شیخ حاجی موافق شدند و اکثر مردم ... درون شهر
داشتند و امیر شیخ ابوسعید با برادر خود امیر علی ... از ... مثل ... کابلی و غیره که ...
مردم ... بودند شب همه شب ... و تجهیز ... مشغول بودند ... دارالسلطنه را از ...
... آن مردم حاصل گشت و ارباب قبول صدقات باصحاب استحقاق رسانیدند و از
... و وقایع این سال ... امرا ... محل ... که در اثنای این حال ...
خبر رسید که لشکر بسیار بهمه جوشن ... و نیزه گذار ... اعلام ظفر و جام میرزا ابراهیم بجمیع ...
و شاهزاده خیال ... دارالسلطنه هراة دارد و دوران ... زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود
در قبضه اقتدار امیر شیر حاجی بود ترخانیان مثل امیر نظام الدین احمد با امیر شیر حاجی در باب صلاح
دو شاهزاده مشورت کرده بران اتفاق کردند که ... رای صواب ... مهد علیا ...
فرمایند آن عمل ... نسبت ... عظمی آن دو شاهزاده ... شادی ... و فراغ ...
... آن بود که میان دو ... در سلطنت صلح واقع شود ... کام این جام ... ارکان شاه
که ... مهد علیا بود ... خواب ... از ... در اثنا جمعی از مردم ...
فتنه انگیز در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل محبت مهد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزندان او
میرزا سلطان ابراهیم بیشتر ... و ترخانیان ... جانب ... خاطر آنحضرت ...
میکردند که ... امیر شیر حاجی متوهم شده ... ترخانیان ... گشت و آن ...
... و کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار ... بخاطر رسید که ...
و ... قصد ایشان ... امیر شیر حاجی پهلوان حسین دیوانه مقرر گرد که ...

که ترخانیان جهت مشورت بکوشک باغ زاغان در آیند نوکران دست بروی غارت و روزی ...
ترخانیان انکار کردند و امیر احمد و امیر ... چون وضع مجلس ... برایشان ظاهر شد ...
... خود را بهانه بیرون انداختند و چون ایشان ... نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان
حسین دیوانه قصد امرای ترخان کردند امیر اویس ترخان ... در دست داشت که ...
پاره می کرد از هم ... آن ... امیر شیر حاجی زد و در آن مجلس امیر اویس ترخان ...
ترخان و امیر ... ترخان ... کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان را ... رسید
... جان بیرون برد امیر شیر حاجی از زخم بروی در افتاده جمعی او را کشته پنداشتند و امیر محمد
ترخان پیاده پهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از کوشک بیرون آمد و آن ... خود حسین
بقتل رسانید و ... بود ... و امیر نظام الدین احمد که از آن مهلکه بیرون ...
بود ... مسافت می نمود ... عازم تون شد که برادرش امیر سلطان حاکم آنجا بود
و در اثنای راه پهلوان حسین رسیده ... جنگ واقع شد و امیر احمد ... شهادت
رسید و امیر مشارالیه ... حمیده و سمات پسندیده ... داشت و بکمال حسن و جمال ...
منحلی بود ... و امیر غیاث الدین ترخان و مولانا احمد ...
... گرفتار گشتند و متوجه درگاه میرزا سلطان ابراهیم گشتند و امیر شیر حاجی چون ...
... میرزا شاه محمود ... الدین ... مهد علیا ...
بشهر در آمده در مدرسه خاقان سعید ... امیر مشارالیه از زخم کاری ... امیر اویس ترخان ضعیف
مزاج و نالان بود ... در ... خبر رسید که امیر سلطان ابراهیم
عازم جانب هراة است و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و ...
قاضی قطب الدین احمد ... مهد علیا ... قلعه و شهر را مضبوط ساخت و ...
بر سر دروازها گماشت والله اعلم **ذکر جلوس میرزا ابراهیم سلطان بر مسند پادشاهی و محاربه او
با ترخانان و استیلای او بر ایشان بعون عنایت الهی** امیر سلطان ابراهیم چون خود از مجلس ... بیرون
... احمد ترخان و طایفه از دولتخواهان کنار آب مرغاب رسید و تخت ...
بعد از آن تفرقه و پریشانی آنجناب دست داد و بار دیگر پای بر معارج سروری نهاده روز ...
رجب ... بباغ مختار رسید میرزا شاه محمود و طایفه در عقب امیر شیر حاجی رفتند فوج اول ...
و امیر اسکندر ترکان و دولت کلدی ... و حاجی جلیل میرزا سلطان ابراهیم

بتوفیق ملک علام در تختگاه آبا و اجداد عظام خویش قرار دولت و آرام گرفت و خواص و عوام
را در ظل عنایت و عاطفت ماوی داد و در تاریخ جلوس او گفته اند **شعر** شاهی که بعدل اوست تسخیر
ملک ⁂ چون دولت و بخت ناگزیر ملک ⁂ بنشست چو بر سریر شاهنشاهی ⁂ تاریخ جلوس او سریر ملک
و میرزا ابراهیم روزی چند از رنج راه و حرکت برآسود و خواجه شمس الدین محمد سعد الدین شرکت خواجه
شمس الدین محمد بخاری بر منصب وزارت سرافراز ساخت و آوازه توجه سلطان سعید بر کای میان خلق
جلیله میرسید و میرزا سلطان ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود رایت عزیمت برافراشت و توابعها از
کرا و از مخصوصان و معتمدان میرزا علاء الدوله بود در شهر دارالخلافه نمود و چون اعتقاد کلی بجانب مولانا
احمد بیاول داشت ضبط و کوتوالی حصار اختیار الدین را بعهده کاردانی او بازگذاشته و در حین
توجه بجانب جام میرجب که در زمان حبس شاهزاده از تقصیرات در وجود آمده بود دفتر مود تا میرکون
از جای در او بجنبید و او به انج وجهی جان شیرین تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت
میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله کرده بود در شوال از میرزا شاه محمود روگردان شده نیابت
ملک اشتباه آورده بحکم میرزا ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکنجه و ثلث قرار وان در قصبه توشیح
مقتول گشت القصه آن دو پادشاهزاده در طلب ملک و مال در حوالی رباط … شاه بهم رسیدند و میمنه
و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و جنگ در پیوسته میمنه و میسره میرزا ابراهیم از
جای برداشتند و کرنگار از اعاقب نمود چند فرسخ برانداختند اما قلب سپاه منقلب نشد و درین حال امیر
تیزخان با جمعی جوانان جنگجوی شدند خویی حمله بر قلب لشکر میرزا شاه محمود آوردند و از آهنگ آن شیر
پیشه سجاوتهنگ دریای دغابای ثبات وقار مخالفان متزلزل گشت و میرزا سلطان ابراهیم بعد از
آنکه مغلوب شده دل از مال و ملک برگرفته بود و بسعی احمد ترخان غالب آمد و از جهت کرخشکان بجانب
مشهد روان شده چاشت روز دوشنبه بیست و نهم شهر شعبان خبر به دارالسلطنه هراة آمد که میرزا شاه
محمود مقرون بخیر و صلاح … نزول اجلال فرموده **ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان**
و اسباب آن سلطان سعید از آنزمان که بر سریر سلطنت ماوراءالنهر تمکن یافت داعیه تسخیر خراسان
در خاطر انور داشت بعد از استماع این حکایات مجال تأخیر و توقف نماند لاجرم لشکر بازا آگاه داد
و عزم تسخیر ممالک خراسان بل جمیع بلاد و امصار ایران جزم فرموده و از دارالملک سمرقند بیرون
آمده روان شد و از جیحون رانده چنان تعجیل میفرمود که باد صبا و شمال بگرد سم سمند جهان
پیمای خسرو بیهمال نرسید و شب و روز رایات همایون منازل و مراحل می پیمود و در هر جا که رسیده بود

توقف می نمود و چون بحدود هرات نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده از آمدن خویش اعیان
و اشراف را اعلام داد چنانچه سبق ذکر یافت و التماس مصالحه نمود جواب شنید که بعد از حصول
دارالسلطنت هراة هرچه مقتضی وقت باشد بجای آورده خواهد شد و چون قاصد باز آمد آن جناب در
دروازه ملک رسیده باتفاق مولانا احمد بیاول که داعیه سرکشی داشت پل دروازه برکشیده در
اثنا خبر آمد که امیر سید مزید که از عظمای امرای سلطان سعید است نزدیک دروازه ایستاده و مولانا احمد
بیاول قضات و ائمه و اکابر را طلبیده گفت حصار اختیار الدین خانه ولی نعمت منست و او اعتماد کرده
بمن سپرده تا هر کسی در بدن باشد بکسی نخواهم داد و از شیخ آوند و هراسان نخواهم شد قاضی قطب الدین
احمد الامامی و سایر اشراف بدروازه ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمد و کرد
اینمود با لشکر سمرقند شهر بخشیدند و روز دیگر شهریار جلی الاطلاق از دروازه عراق بافزون آمد
و در باغ شهر که تختگاه قدوم حضرات سلاطین عظیم القدر بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان
و مقربان بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد بیاول فرستاده او را بعاطفت مکران وعده داد و
در جواب گفت که میرزا سلطان ابراهیم ولی نعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر در محافظت
و دیعت اهمال و اختلال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردم و دیگر از اعتماد بر من نماند تا محکوم
من که دست انصار یعنی زمان سر کرد این عرض او مرتاد و در قید حیات باشد امثال این امور از من
توقع نباید کرد و مرا در امر معذور باید داشت و حضرت پادشاه باید که یقین داند که اگر آسمان تیغ بار
و اگر از زمین سنان روید از آنچه گفتم تجاوز نخواهم کرد و اسلام فرستادگان بازگشتند و آنچه شنیده
بودند بموقف عرض رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با مهد علیا ملاقات کرد و گوهرشاد بیگم
شرایط تعظیم بجای آورد و چون مولانا احمد بیاول بگواهای درشت مبادرت نموده بود و آتش خشم
جانسوز بر اشتعال یافته بتهیه اسباب محاصره فرمان داد و مدت چند روز نایره قتال و جدال التهاب
داشت و قلعه در آخر بدست مردان کارزار و دلیران جنگجوی … و هرچند دستور اعظم خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجای نرسید و در اثنای این اوقات معتمدان اسماع جلال
رسانیدند که قاصدان میرزا سلطان ابراهیم پیش مهد علیا گوهرشاد آغا تردد مینمایند و اخبار حرکات
لشکر بتحقیق می نمودند باز میگویند مبادا که صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد و استماع شد که
در این ایام سلطان سعید ایلچی بقلعه ترتو ارسال نموده امیر شیرحاجی را طلب داشت و بنابر آنکه از
قلعه خبر فرستاده که ملکه گوهرشاد آغا در میان هراة باشد آمدن این بنده آنجا ممکن نیست چه با وجود قتل

ترخانیان در نهم ماه رمضان اتفاق معتمدان آن قلعه **بعقیق ماتواکه** منبع خیرات و منشاء مبرات بود
بقتل رسانیدند و این مختصر گنجایش شرح و بسط مکارم اخلاق و محاسن صفات آن بانوی عظمی ندارد
و در بن و لا امیر شیخ حاجی از قلعه ترتو بهراة آمده بشرف پایبوس سلطان سعید استسعاد حاصل کرد و باعطاف
خسروانه سرافراز گشت امیر شیخ حاجی در حین بیرون آمدن از ترتو کوتوالی قلعه بمعتمدی مفوض فرموده بود
و بعد از آن صورتی غریب در حصار روی نمود بیان این سخن آنست که مجهولی از دیار اوباش حیکه مادر حبس
بیرک نام روزی بمنار شام التماس نمود که شب آنجا باشد طمس او مبذول افتاد و بیرک در نشان کمند
با خود برده بود و چون از شب قدری بگذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند بیرک جمعی
که با ایشان مشورت داشت بکمک کمند بالا کشید و چون روز که از دام فرصت رسید که مردم قلعه را
با ایشان تاب مقاومت نیست تنها کشیده و بسر کوتوال قلعه رفتند و او که بطره وشینه داشت بکمک
آورده و چون زمام اختیار قلعه ترتو در قبضه اقتدار دیگران آمد تسخیر حصار اختیارالدین بر ارکان دولت قاهره
که رایات نصرت شعار معاودت نماید و قلعهها که در ممالک محروسه دراو یافته تدارک نماید **ذکر معاودت**
سلطان سعادت نشان و شمه از حالات هراة سلطان سعید چندگاه در دار السلطنه هراة اقامت نموده بنابر
بر مصلحت ملکی عزم مراجعت جزم فرموده و جناب معالی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیگر
اعیان طلب داشت با ایشان گفت که مکنون و مخزون خاطر آن بود که من دارالسلطنه هراة را تختگاه
ساخته در انجا اقامت نمایم اما امری چند در جانب بلخ و ماوراءالنهر سانح شده که معاودت فرض عین نمود
و در فصل بهار متوجه آن دیار شویم و سلطان سعید مقرون بنصرت و اقبال تاسع شهر شوال از هرات
نهضت نموده باقی حوالات و مطالبات بالتماس اقضی القضات والی الالباب معاف داشته
و حوالی منادی کرده که هیچ آفریده برعایا تعرض ننماید و پای عزیمت در رکاب نصرت اقتضاب آورده
بسرعت در حرکت آمده و امرا از رسم ایلغار فرستاده تا غبار فتنه میرزا احمد ولد میرزا عبداللطیف
را از جمم تیغ آبدار فرونشانند و امرا در نواحی بلخ رسیده جنگ کرده خاطر از جانب او فارغ ساختند
و برادرش میرزا محمد جوکی جان بیرون از معرکه بیرون برد و سلطان سعید آن سال بلغراغ بلخ در
قشلاق فرمود و بعد از انتقال سلطان سعید از هراة مولانا احمد بیاول و قرابهادر که در حصار اختیار الدین
بودند در قلعه را گشادند و شهر را که روی بخرابی آورده بود بار دیگر معمور و آبادان ساختند و میرزا سلطان
ابراهیم که در ولایت خواف و باخرز بود از رفتن سلطان ابوسعید بجانب بلخ خبر یافت اظهار استبشار نمود
و معتمدان را که در زمان بسمرقند پایتخت سریر آورده خاتم ملک علام بجای آورده فقرا را طعام و اکرام داد **ذکر**

میرزا ابراهیم بجانب استراباد و بازگشتن بی نیل مراد چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا سلطان ابراهیم
روی گردان شده بمشهد رفت و روزی چند در آنجا توقف فرمود و از آنموضع بجانب استراباد و سمنان
و امیر بابا حسین خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنت شاهزاده را است کردانید و میرزا
سلطان ابراهیم از جمعیت میرزا شاه محمود آگاهی یافته با سپاهی منصور چنان در حرکت آمده که باد از
همراهی او باز ماند و از راه نسا و باورد رفته چتر همایون فال سایه اقبال بحدود مازندران انداخت
و میرزا شاه محمود بی سپاه نمجد و از استراباد بیرون رانده خاطر بر جوب و قتال قرار داد و در خلال
این احوال قضیه پسندیده که در خاطر بسیکی از مخالفان این دو شاهزاده گذشته بود از کمن غیب ظاهر شد
بیان این سخن آنست که امیر بابا حسین از نخوت و استکبار با امرا و امیرزاده کاهلی میکرد و بسیار طعنه دراز میکرد
و اقوان خود میزیست و بعد از فوت میرزا بابر تعظیم و تکبر روی در مازندران نهاد و از حرکت سرداران
دیگر گشتن مازندران آزرده خاطری بودند و به پیوسته از میرزا جهانشاه التماس نمود که هجر ولایت استراباد
می نمودند و میرزا جهانشاه همیشه خیال تسخیر مملکت طبرستان و خراسان می پخت و دران اوان که میرزا
سلطان ابراهیم عازم دیار جرجان گشت میرزا جهانشاه بتحریض و ترغیب امیر عبد الکریم متوجه تسخیر آن
شد و از راه خوار و سمنان متنکر که یک خیال از آنجا بیرون نمی توانست رفت در حرکت آمده
و محل بر آن کردند که این معنی از جمله مکرهای بابا حسین است و در یک فرسخی ولایت استراباد
فرود آمده توقف نمود و شکوائیان و مشفقان معروض داشتند که در این موضع چند روزی
توقف باید کرد که اغرق بما پیوندد و خبر تجسس بوده میرزا سلطان ابراهیم گمان برد که امرا
از جانب خوف حسین میگویند لاجرم از استماع سخن ایشان اعراض نمود و جمعی از بهادران قراول
فرستاده و آن رهیت بر گل و لای شکل رگذارهای تنگ که پیمودن آن محل دشوار گشته و اگر از
جانب راست یا چپ از جاده مستقیم میل کند غالب آن باشد که در گل فرو رفته هلاک شود
و در راه حسن سپاه ترکمان خود را با قراولان لشکر خراسان زدند و جمعی کثیر از جنگلها بیرون آمده
بر ایشان تاختند و اساس جمعیت ابوسعیدی را منهدم و ویران ساختند و درین حال امیر
میرزا ابراهیم با اول مقرون با ممد از عقب برسید و چون دید که کار از دست رفته ایستادگی نمود
از شعبت جنته ناچار عنان گردان از میدان ستیز و آویز بیابان گریز منعطف گردانید و گروهی از غازیان
خراسانیان درآمده و تیغ بیدریغ در قفای ایشان نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان را قتل آوردند
سلطان حسین ولد امیر قنبر و زنشاه و امیر سید یوسف برادر امیر سید خواجه و امیر خداوند شاه و

رابر خاک هلاک انداختند و امیر ابوسعید مرحوم پسر دیگر امیر سید خواجه را گرفته نزد امیر جهانشاه آوردند امیر
جهانشاه گفت که بر سر چون من کسی انجمن آمدن او را بسیاستی کری جواب داد که دولت پادشاه قوی تر و
بخت یار با ما مساعدت نمود و پادشاه زاده خود سخن یک از ایشان نشنید تا این روز پیش آمد و الا عفو
چنین بود که درین باب فکر اصلح بنماید میرزا جهانشاه فی الحال با میر ابوسعید ... نمود و او را بقتل آورد
و او میرزا ... یاران روان شد و پادشاه بقیه گرفتاران را ترحم فرموده دربارهٔ ایشان عنایات
و رعایت مبذول داشت و همه را نشان داده بجانب خراسان فرستاد و در مدت سه ماه سپاه
شکسته مجروح و خسته می آمدند و میرزا سلطان ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون جسته بشاهرخیه
رسیده و جمعی با او در آنجا پیوسته در یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنه هراة نزول فرموده و امیر احمد
ترخان که موجب فرموده جهت ساطه براه بود تعلق داشت شرایط استقبال فرموده نثار و پیشکشها از خیمه
و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان راهوار و اشتران قطار و نقد و جنس و آنچه ممکن و مقدور
بود گذرانیدند و آنچه اکابر و اشراف بودند وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانیدند و مولانا احمد بیاول
از حصار بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت پناه فایز گشت و چون او با سپاه ... فرموده و
مقصدی کارها بزرگ شده و در محافظت قلعه بجان کوشیده بود حجم آن خدمات که زمانی
عنایات و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت میرزا سلطان ابراهیم همه را کمال ... الکاشت که متکفل
بوده ... و انعام از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافته بود ازین استماع با مولانا گفت که شما را جواب
گرفت ... که شرایط احتیاط بجای آری مولانا احمد بیاول ازین سخن خایف و هراسان گشته در سلخ ماه صفر
اظهار خلاف کرده و دل دروازه حصار را در بست میرزا سلطان ابراهیم از استماع این خبر مضطرب گشت و سوگند
بر زبان آورد که با او هیچ بدی در خاطر نداشتم بلکه میخواستم که دربارهٔ وی عنایت و عاطفت بیکران مبذول
دارم و امیر احمد ترخان را با جمعی پیش او فرستاد تا در ازالت وحشت کوشیدند و از وی ملتمس شد که ...
قلعه گرد آیند و هر چند مبالغه نمودند که مولانا بکوبت و ... بیرون آید قبول ننمود و چون بر پادشاه روشن شد
که مولانا احمد گرگیست که با فسون و ... نخواهد شد دست از طلب او باز داشتند و قلعه را طوعا و کرها
بتصرف او گذاشتند و از برای مولانا و نوکران او که بمحافظت قلعه قیام می نمودند علوفه و مرسوم ...
معین ساختند و در تضاعیف این حال میرزا سلطان ابراهیم چنان مصلحت دید که با سلطان سعید ابو
در مصالحه درآید و بنیان مصادقت و مواصلت را با ابرام موکد سازد و از برای اتمام این مهم شیخ
الاسلام اعظم شیخ نور الدین محمد ... طوایف انام شیخ عظام شیخ الاسلام احمد جام که نزد او ...

مشهور بود و والد مسوّد این اوراق را با آن قرین گردانیدند و فرمادادند که آنجناب صلح را در امر مصالحه
سعی مشکور بجای آورد و ابتجاعت در قلب زمستان که پیوسته برف و باران می بارید روان شده
و قدوة الاسلام بمخ رسیده و سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و
دولتخواهی و اطاعت و انقیاد میرزا سلطان ابراهیم بر زبان آوردند و متقبل شدند که اگر چهرهٔ ...
روی ماید سکه و خطبه دار السلطنه هراة و مضافات بنام و لقب همایون موشح و مزین گردد سلطان
ابوسعید در جواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمند است و از وی باز ...
از دو وایج با او کمون ضمیر انور است هر ولایت که خواهد با او مسلم دارم اما مشروط بآنکه اتفاق نموده لشکر
ترکمانان را که خیال تسلط درین مملکت در خاطر دارند دفع کنیم و اگر بخواهد که با ما ملاقات کند کوکبی لشکر ...
که در روز مصاف موافقت نماید و سخن برین قرار یافته سلطان ابوسعید نسبت مشایخ عظام شرایط
انعام و اکرام بجای آورده رخصت انصراف ارزانی داشت و در اوایل این سال ... و ستین و ثمانمائه
چند پادشاه ... که در ولایت خراسان رایت استقلال برافراشته بودند میرزا جهانشاه از ولایت
آذربایجان و عراق لشکرها بجهة ... پس برداشته متوجه خراسان گردید و با سفراین رسیده روزی چند
بساط اقامت ممهد گردانید و میرزا سلطان ابوسعید قدوة الاسلام را ... رانزل ساخت و میرزا علاء الدوله ...
بعد از چند سال از دشت قبچاق آمده در ولایت ... مقیم شد و ولد او میرزا ابراهیم در هراة ... از
استقلال ... و میرزا ... در مرو ... و دیگری ... و میرزا شاه محمود با بعضی امرا در طوس ...
و ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان ... اصفهان در قبضهٔ اقتدار آورده بود
و در قلعه اختیار الدین مولانا احمد بیاول رایت استبداد برافراشته هیچکس را در نظر نمی آورد و قلعه ...
امیر ... میرزا و قلعه عماد را امیر بابا حسن داشت و ولایت خبوشان را شاه خود ساخته بحفظ
و حراست خود می پرداخت و مثل این جمعیت و پریشانی که در تحقیق اند در یک اقلیم ... کم روی نموده باشد

ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا سلطان ابراهیم و رفتن آنجناب بهراة و بازگشتن او و هجوم لشکر ترکمان

میرزا علاء الدوله که مدت مدید از حوادث زمان در اطراف جهان می گردید بعد از
استماع واقعهٔ میرزا بابر از اصل ولایت ورنک بحلکاه خراسان درآمده قاصدی پیش میرزا ابراهیم
سلطان فرستاده از وصول خویش اعلام داد و چون مسافت میان شاه و شاهزاده نزدیک شد
میرزا سلطان ابراهیم باستقبال استعجال نموده در کنار آب ... باجتماع آن دو گوهر درج سلطنت
یک درج و آن دو دری بحار خلافت در یک برج دست داد و میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند

خود را در آغوش عاطفت و مهربانی کشید و از دوری فرقت و شادمانی کردند و در بزرگواره
ماجرای سرگذشت خود را در میان آوردند و درباب امور مملکت کلمات گفته مقرر آن شد که میرزا سلطان
ابراهیم با لشکرها در تخت ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته چند روزی از کوفتگی
و رنج راه برآساید و میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آبا و اجداد خویش آورده روز جمعه بعد از نماز از
جانب قریه ساق سلمان مانند خورشید جهانگرد تیغ آسا بر نور بر حوالی دار السلطنه هراة انداخت سادات
و علما و قضاة و اشراف و اعیان برسم استقبال بیرون آمدند و موکب همایون پیوسته شرایط اعزاز
و احترام بجای آوردند و از سوقه و ارباب حرفه و غیره چندان ازدحام واقع شد که در ... جمعه
و نوروز ... عشر آن با وجود داشت و میرزا علاء الدوله از بر خیابان خراسان درآمده و بمدرسه جهد علیا
شاه آغا رسیده فرود آمده و بلوازم زیارت اقامت نمود و دران ایام مولانا احمد بیاول که در تمام ...
حصار اختیار الدین که مجموع شهر در قبضهٔ اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود که بقلعه
قدم رنجه فرماید و میرزا علاء الدوله دربارهٔ مولانا تشریف تحسین و احماد ارزانی داشت و نوازش
بسیار نمود و دران اوقات میرزا علاء الدوله بر شمار امرا کرد و مبلغی بر مزارع و مواشی رقم فرمود ... بهنوز
آن وجوه وصول نیافته بود که مفارقت ملک و مال اختیار کرد و بیان این سخن آنست که در اثنای
مطالبهٔ میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم قاصدی پیش او رسیده پیغام آورد که لشکر
ترکمان نزدیک رسید و مجال توقف لی ... و وقت آنکه ما و شما روی باطراف نهیم اکنون موکب ... برادر
براه لنگر امیر غیاث عازم بکه الکه شد شما اینزمان که خود را از بعضی شهر ... بیرون افکنید
از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و اکابر و خواجگان و کلانتران و متعینان
جل و وضیع و شریف و دنی و فقیر و قوی و ضعیف و توانگر و درویش و غریب و شهری از بیم سپاه
ترکمانان چنان سراسیمه گشتند که بعضی در کنجها ... و بعضی با زنان ... از آفتاب حوادث پناه ...
و بد حال و گریزان و سر ... قطع نموده تا جهای ایشان آمده کرده در کمر و کوه گرسنه و تشنه آرام گرفتند
و بوم ... که ... مختصر بجهت متعان و قیمان و لوندان و رندان و اوباش در بیرون شهر سر آورده
دست بغارت و تاراج بردند و آینده و رونده ... و مواسات در میان آوردند بیان این سخن آنست
که چون میرزا جهانشاه در قصبهٔ کوسویه رسید خبر جلا و مردم از اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه و فساد بجانب
واقع شده بود شنید مدت قاصدی استمالت نامها فرستاد بهراة در غابا و تجارکان را بعدل ...
داده بود و او امیر پیر اوبکاری را که از امرای میرزا سلطان محمود بود با زوکی شهر تعیین فرمود

و در دوانه داشت و رایت نصرت شعار برافراشته با تشکی در حرکت آمد و چون بحلکاه حضرت خاقان سعید
نزول فرمود مولانا جلال الدین خافی که باستقبال شتافته بود با پادشاه ملاقات کرده بعاطفت بیکران
اختصاص یافت و در رجب فرمان در شهر منادی کردند که هیچکس از کاسبکاران و لشکریان متعلقان اگر
فلان کس نوکر فلان بوده مزاحم نشوند و رعایا را با وجهی تعرض نرسانند و درین اوان که دار السلطنه هراة
در قبضهٔ اقتدار میرزا جهانشاه قرار یافت قاصدی پیش مولانا احمد بیاول فرستاد تا معلوم کند
که خدمتش در چه مقام است و قلعه رفته مشاهده کرد که مولانا بند بر حصار داری اشتغال می نماید بجز
پیغام و سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان بازگشته صورت حال العرض رسانیدند و از استماع این
خبر آثار تغیر در بشرهٔ پادشاه ظاهر شده حکم فرمود که امرا و اعیان و لشکریان بر این قلعه از درون
شهر دیواری با ارتفاع ده گز برآورند و بموجب فرموده عمل نمودند و در جمیع آن دیوارها که ساخته بودند
تیراندازان ... بازگذاشتند چنانچه دست ایشان از حرکت باز ماند و هر چند سعی نمودند که تیر بجانب لشکر
ترکمان انداز تو فیقوا نشستند و آخر الامر مولانا احمد بیاول در مقام تضرع و زاری و فرمان برداری آمده
طایفه را شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و انگاه صورت عجز و بیچارگی او در
سر راه عرض باز نمودند و با وجود جوانب و جسارت مولوی بیراوی را بجان امان بخشید و مولانا احمد از قلعه بیرون
آمده در سلک خدام انتظام یافت و میرزا جهانشاه بر سریر دولت متمکن گشته حکم فرمود که امثله ...
احکام خاقان سعید را با مضمون مجری دارند و روزی چند در شرقی هراة در الکهٔ کهندستان بسر برد و از
انجا باسپاهی که مهندس عقل از تعداد آن عاجز بودی بجانب هراة رود میل فرموده و ولد او امیرزاده
محمدی در مقدمه روان شد و امیر خلیل الله شروانی پیشکش فرستاده گذرانید و میرزا جهانشاه
فرستاده را باکرام و احسان ممنون ساخته بازگردانید و درین اثنا امیرزاده یوسف ولد میرزا جهانشاه
از جانب کرمان بموکب ظفر قرین پیوست و مواد حشمت و شوکت او متضاعف گشت و درین سال احدی
ستین و ستین و ثمانمائه مولانا جلال الدین بایزید تورانی که بسیر تبیین از نور گذشته بود و صاحب
وارسی رتبت وارثوخوارق عادات مشاهده می افتاد از عالم رحلت نمود و درین اثنا سامع جلال رسید
که میرزا علاء الدوله و پسر او میرزا سلطان ابراهیم در ولایت غور ند میرزا علاء الدوله در غور با ...
و میرزا ابراهیم در غور بالا و میان پدر و پسر نقار و رنجش خاطر بهم رسیده و دران سرزمین آشوب
و فتنه پیدا شده کشف این امر و مهم آنکه امیر خلیل الله پیش میرزا علاء الدوله تقرب تمام داشت و ولد امیر خلیل
شیخون بر سر قرا بهادر که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده جهات او را بغارت و تاراج داد

میرزا سلطان ابراهیم حکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاءالدوله در جواب فرمود که فرزند ابراهیم
فت وارد و بر خاطر آنحضرت غباری نشسته بود و چون سبب این آشفت به در رسید و از جهت مناسبت
پدر و پسر که محبت و یگانگی بود بوحشت و بیگانگی مبدل یافت و پدر و پسر بقصد ازاله یکدیگر لشکر کشیدند و از
جانبین لشکرها ترتیب داده با آهنگ جنگ قدم پیش نهادند و میرزا و فرزندی بیکدیگر رسیده امرای ترخانی
سبب تفرقه خاطر و پریشانی میرزا سلطان ابراهیم شده بموکب میرزا علاءالدوله پیوستند و میرزا سلطان
ابراهیم از روی اضطراب پناه بدرگاه پدر عالی تبار برد و خدمتش نمود شاهزاده فرمان داده آفتاب سپهر
سلطنت بمحنت کسوف گرفتار گشت و درین اثنا امیر عبدالله خواهرزاده ترخان که امر نموده شاهزاده بر سیاست
پیش سلطان سعید رفته بود بازآمد و صورت حبس و قید میرزا سلطان ابراهیم منکر نموده بعضی امرای ترخانی
که شیوه مهربانی نسبت بشاهزاده بظهور رسانیده بودند با امیر عبدالله خواهرزاده متفق شده شب
و میرزا ابراهیم از حبس بیرون آوردند و میرزا علاءالدوله از زرق سرعت سیر استشعار نموده با شاهزاده
باد صرصر در حرکت آمده در حدود ... بر روی ایلچی سوی میرزا جهانشاه و تقبیه نمود و میرزا علاءالدوله
را امرای عظام باحترام تمام بدارگاه درآوردند و پادشاه شرایط تعظیم مقدم رسانیده آنجناب را در محل
مناسب نشانده و ایلچیان سلطان سعید مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار دران مجلس حاضر گردانیدند
و میرزا جهانشاه بوسوس سلاطین ذوی الاقتدار از اختلاط با ایشان غرض نمود و همه را شاکر و خشنود
بوثاقهای خود بازگردانید و در تضاعیف این حالات امیرزاده پیر بداق که ولد رشید میرزا جهان
شاه حاکم مملکت فارس بود در محرم شهر ذی الحجه سال مذکور رسید بملازمت پدر بزرگوار خود و سبب
آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از استماع لشکر سمرقند و کثرت مخالفان که در حرکت آمده و در خراسان
مشغول بود که مبادا دست بردی نمایند اندیشناک شده باستدعای میرزا پیر بداق ایلچی فرستاده بحضرت
چون شاهزاده بموکب پدر پیوست میرزا جهانشاه بمعاونت پسر مستظهر گشته اظهار استغنا کرد فوج و سرور نمود
و در برابر خویش سید عاشورا که بزیور خرد متحلی بود مصحوب فرستادگان سلطان سعید روانه گردانید
و چون ایشان باردوی همایون رسیدند سید عاشورا بوسیله امرای عظام تقبیل قوائم سریر اعلی اعتصام
حاصل کرد و درین اثنا امیر احمد ترخان و بعضی قراباشان او طریق بی وفائی سلوک داشته میرزا
ابراهیم باز رفته و پای از دایره مطاوعت بیرون نهادند و شیوه عصیان و خذلان شعار و دثار خود ساختند
و روی امید بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس مشرف شدند و بصنوف عنایت و نوازش
پادشاهانه اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشورا باز آمد و مصاحب سید مشارالیه قاصد سلطان

سعید رسید و مطالب ایلچیان سید عاشورا بعرض میرزا جهانشاه رسانیدند و خواطر اکابر و اصاغر
اطمینان یافت **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب دارالسلطنه هراة و عود میرزا جهانشاه بمواضع**
و ایمن شدن از آفات و مخافات چون سید عاشورا بازگشت میرزا جهانشاه و ترکمانان که
روزی چند در آن حدود اقامت کشیده بودند دامن ... که در شهر هرات آمده ...
هم انجا کنند ناگاه و درین اثنا خبر متواتر شد که میرزا ابوسعید از کنار آب مرغاب با لشکریان عدد ذراره
لشکر بر غیاث روان شده بحدود قصبه او رسیده و جمعی مردم ترکمان که در آنحدود بودند گرفتار شده
و برخی فرار نمودند و آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال دارد و از استماع این واقعه دود وحشت
بدماغ ترکمان تصاعد نمود و میرزا جهانشاه نیز سراسیمه و متحیر گشت و آتش غیرت در باطن او اشتعال
یافته با لشکری افزون از قیاس و تخمین بجانب هراة روان شد و دران سرزمین توجه نموده امیرزاده پیر بداق
گرفتار شد و ... برسم قراولی از پیش فرستاد و جوانان از جانبین در میدان آمده آتش
پیکار افروخته گشت و جمعی از کشتگان میرزا جهانشاه و از مشاهده این حال و استماع اخبار آذربایجان
و خلاص شدن پسر او حسن علی از حبس و خروج و استیلا او بدان ولایت دل از حکومت ترک گرفته
همت بران گماشتند تا خود را از آن مملکت بیرون افکندند و میرزا جهانشاه بعد از اندیشه و تأمل
سید عاشورا در خلوتی طلبیده با او گفت که ترا یکبار دیگر باردوی سلطان ابوسعید باید رفت و سعی
باید نمود که صورت مصالحه روی نماید سید عاشورا روی باردوی سلطان ابوسعید نهاد و امرا را وسیله
ساخته حدیث صلح و صفا بعرض رسانیدند پادشاه فرمود که جمال مقصود و حجله ظهور جلوه گر
آید که میرزا جهانشاه دست تصرف از ولایت خراسان و عراق کوتاه کند و بمملکتی که حضرت
خاقان سعید باو ارزانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار و تردد و پیغام میرزا ابوسعید
در مقام عنایت و عاطفت آمد و از سر آن مبالغه درگذشت و سید عاشورا بمقتضای مرام بازگشت و خبر اتمام
مصالحه بعرض رسانیده و لشکر ترکمان از مرغزار ... که بهنگام صلح در آن مقام داشتند معاودت نموده
از جانب جنوب شهر و ... مرغاب و زیارتگاه بجانب عراق عنان عزیمت منعطف گردانیدند و آتش
ظلم ترکمان که دران چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه آن قوم ناپاک که ساطع شده بود
فرونشست و رعایا از حوادث زمان و تصاریف دوران امان یافتند و در مهاد امن و امان آسودند
و سلطان سعید بطالع سعد و بخت همایون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسط بساط عدل و
داد بجای آورد و دران زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص در هرات بمرتبه رسید که از نان

نشان نماند و خوردنی معدوم شد و دانه گندم بقیمت از دانه مروارید خوشاب درگذشت و هر روز
هشتاد کس از گرسنگی جان می دادند و اگر گرسنگان در اسواق نان می دیدند می ربودند و خود را بر روی
نان افکنده اگر صد شمشیر بر سر میخوردند سر بر نمی آوردند و اگر در دکانی اندک نانی ... می آوردند
چوب داران در دو طرف دکان ایستاده آنرا محافظت می نمودند قوت خلایق از فقدان قوت
ساقط شده و گاهی بدیدن قرص خورشید راضی بودند آن نیز از حجاب سحاب دران زمستان روی نمی نمود
و مدتی مدید احوال فقرا و ضعفا بدین وتیره گذران بود تا حضرت رزاق علی الاطلاق بلای غلا و محنت عسرت
از میان برداشت **ذکر محاربه سلطان سعید با شاهزادگان ... که بمرو ... میرزا ابراهیم**
و قتل سلطان سنجر از غایت گردش فلک و سیر اختر خاطر خطیر خسرو جهانگیر اعنی سلطان سعید
سلطان ابوسعید چون از دفع لشکر ترکمان فراغت یافت سپاه سمرقند را اجازت معاودت ارزانی
داشت و چون پرتو خبر مخالفت میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم بر پیشگاه ضمیر انور تافت همت عالی
نهمت بر استیصال ایشان گماشته با قدر لشکر که حاضر بود عنان عزیمت بجانب آن جماعت تافته و در
برابر هم صف کشیدند مخالفان غوغایی وار حمله آوردند و میمنه و میسره سلطان سعید را از جای برگرفتند و
بعضی گریختگان بماوراءالنهر رسیده اخبار غیر واقع در افواه انداختند و ولایت سمرقند نوعی بهم برآمد که
خیال محال در دماغ فاسد رسوخ یافت و آتش شورش و فتنه باطراف آن دیار تافت و خبر انهزام پادشاه
جهانگشای در اقطار ممالک مازندران و خراسان منتشر شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از
معاونت برانغار و جوانغار و سپاه قول که در ظل علم نصرت شعار قرار داشتند بجانب مخالفان در
حرکت آمدند بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشان را پریشان ساختند و میرزا علاءالدوله
و میرزا سلطان ابراهیم از آن معرکه عنان تافته تا ولایت ... در هیچ مکان توقف ننمودند
و سلطان سعید امیر علی فارسی و امیر سید احمد برادر امیر سید مزید بتکامیشی گریختگان فرستاد
و رایات نصرت نشان بجانب دارالسلطنه هراة معاودت فرمود و در همین سال جناب ولایت مآب خواجه
شمس الدین محمد مشهور بخواجه کوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوست و قرب مسجد جامع در سرای که توطن داشت
مدفون گشت و موکب ظفرنشان بچکگای بادغیس رفت و از انجا متوجه کوه کبود شده و مقامی که نزهت و صفا
مضرب خیام سپاه ظفرانتما آمد و از انجا در ضمان دولت و اقبال بمقر عز خود مراجعت نمود و ...
بار یک من موجب فرمان پادشاه روی زمین ... عماری در غایت تکلف و تزیین در ...
باتمام رسانیدند **ذکر فتح قلعه ترشیز و نهایت کار بیرک و قتل او** چون خاطر اشرف سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید

با نوال مرتب و شادکامی رحیل فرموده امیر حسین بر بارقه سپاه رسید و از نسیم این فتح چمن شکوفه اقبال
و غنچه آمال بازو گشت و نهال آرزو دست بر و بار رفعت و جلال ببرگ کشید و تقدم امیر صاحب قران
... متوفر شده بود بار دیگر آنحضرت با دو هزار کس که هر یک از ایشان مبارز نامدار برابری میکرد
از پیش روان شده چون در بند آهنین نزول فرموده آن کس فوج فوج روی توجه بترکستان نهادند و
نشان آوردند و در سلک سایر ملازمان منتظم گشتند و امیر صاحب قران از جمله ده هزار کس که همراه داشت سیصد
کس برابر کرده و دیگران توقف در آنجا باز داشت و امر فرموده روی توکل براه نهاده و در اثنای طریق فرمان داد
که امیر سلیمان و امیر جاکوی برلاس با دویست نفر و امیر سیف الدین از آن سیصد نفر بطرف کش ایلغار نمایند
و چهار قوشون شوند و هر کس از لشکریان که مصحوب ایشان باشد باید که دو سه شاخ بسیار برگ از دو جانب
خویش درآویزند تا از کثرت گرد و غبار داروغه کش واهمه نموده بگریزد و امرا و لشکریان بموجب فرموده
عمل نموده متوجه شهر سبز شدند و داروغه کش بعد از مشاهده گرد و غبار مضمون این بیت بخاطر گذرانید که **نظم**
خاکساران جهان را بحقارت منگر • تو چه دانی که درین گرد سواری باشد • و کلمه الفرار فی وقته ظفر • برخوانده
روی بگریز نهاد و ... صاحب اقتداری که گاهی از شعله نازی شرار شرر مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاه بمجرد
غباری خرمن جمعیت معاندان را بباد فنا دهد بالجمله امرا در شهر سبز نزول کرده آن دیار را در تحت ضبط آوردند
و دران اوان الیاس خواجه خان موضع تاشی ارتقی را که در چهار فرسنگی کش واقع است نزول لشکرگاه ساخته
بود و سپاه فراوان در ظل رایات او مجتمع گشته بودند و امرا و نوئینان رفیع مقدار ...
انداخته و قریب بان اوقات تغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و وقایع ... رسانیده
آمده بودند که الیاس خواجه را امر نمایند تا بضبط و ربط پدر خود قیام نماید و درین اثنا صاحب قران کامکار
با صد سوار شبگیر کرده بخزار آمده و خلق آن دیار از مقدم سعادت آثار او خبر یافته باحراز سعادت پابوس سرافراز
گردیدند و بعد از جمعیت لشکریان نواحی معاودت نموده بحکمیه الک رفت و در آنجا شیخ محمد بیان پسر سلدوز
با هفت قوشون سوار بآن حضرت پیوست و امیر حسین و بقیه لشکر نصرت مآل که در اطراف بودند رسیدند و شیر
بهرام که در دشت کوتک از امیر حسین جدا شده و بابل رفته بود بعد از چهل و هفت روز با لشکر ختلان بموکب همایون
ملحق شده و بهیات اجتماعی متوجه جانب خزار گشتند و در آنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه ... گشته و از
روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده مبانی عهد و پیمان بایمان موکد گردانیدند **گفتار در نهضت خدام**
حضرت صاحب قران و محاربه با الیاس خواجه و غالب شدن سپاه نصرت پناه نزد ارباب تحقیق این قضیه
سخن است که مزاج هر سعادتمندی که باعتدال حقیقی مایل بود از روی معنی بمبدا فیاض نزدیکتر باشد و چون خواص

از شواهل معنی واقف باد نفس نفیس وی بعالم بالا بوده و اتصال روحانی و آنچه در نفوس خزینه ملک از حوادث
ایام مرتسم شده بود بنابر مناسبتی بر نفس وی پرتو انداز و نفس ناطقه چون قوی باشد و قوت متخیله
ضعیف تر اگر نقش متخیله بی تصرفی بقوت حافظه سپارد و بعد از لفظ و انتباه آن صورت بدون تغییر
می اشناه رونماید چنانچه بعضی از معنی در اول مجلدات ثانی [illegible] و از موارد این مقال
خواب حضرت صاحبقران بیهمال است چه در آن زمان که امر خطیر و شغلی عظیم پیش آمده بود و سپاه بسیاری
اندک با لشکر بسیار پای در میدان مقابله و مقاتله می بایست نهاد روزی در بیرون شد آن مهم ملی مشغول بود
کوتاه کاه خوابش در ربوده بر بیان صریح و زبان فصیح شنید که شاد باش و غم مخور که خدای عز و جل بیاری النصر
و فیروزی ارزانی داشت و چون بیدار شد از حضار مجلس پرسید که هیچکس درین وقت اینجا حدیثی بر زبان
آورد و گفتند نه آنحضرت را یقین معلوم شد که آن ندا از عالم معنی بگوش هوش او رسیده و اعتماد
عنایت حکیم لم یزل بمت تضاعف پذیرفت با نظری قوی و املی فسیح پیش امیر حسین آمده و از هرچه از عالم
معنی بگوش او رسیده بود و مسموع نفس همایون او گشته باز نمود و از این استبشار اعتقاد شاه و سپاه
مضاعف شد اما در ظفرنامه درین مقام چنین مذکور است که امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بعد از اقامت
وظایف تکبر و سپاس پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت سوار شدند و آن ترتیب و تعبیه لشکر و میمنه و میسره
حزم رعایت نموده دو قول مرتب داشتند و امیر حسین دست راست آراسته برق ظفر پیکر بیارات
و برافراخت و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد هم دل بود جانب چپ مرکز رایات نصرت
ساخت و بدین آیین صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تلاش ارمی بود بهمین منوال دو قول
ترتیب نموده میسره را بالیاس خواجه خان زینت یافت و امیر حمید و میمنه را بشکوه تو قیمور و امیر بیکچک
آیین گرفت راقم حروف را درین محل [illegible] در خاطر پیدا شد و آن اینست که میمنه و میسره که ترکان آن را
برانغار و جوانغار گویند چنین بنگرد و که قلب مرتب شود و سپاه منقسم گردد چون امیر حسین و صاحبقران
بلکه الیاس خواجه نیز هر کدام لشکر خود دو بخش نموده بود بدا اطلاق دست راست و دست چپ برین دو گروه
چندان مناسب نمی نماید بالجمله بعد از تسویه صفوف در موضع [illegible] امواج فتن متلاطم شد و از غریو کورکه
و کوس گوش گردون کر گشت و از صهیل اسبان صدا در گنبد نیلگون افتاد و دلاوران سپاه جته [illegible]
پنداری که در دو باغ داشتند تخت روی بحضرت صاحبقران نهادند و آنحضرت پای ثبات و وقار در موقف
خویش استوار گردانید و بهادران سپاه نصرت پناه دست به تیر و کمان باز برده از زخم پیکان جانستان
رخنه در قصر حیات بسیاری از ایشان افتاد و از معارف کشتگان [illegible] بود و از افتادگان [illegible]

و قیمور بهادر یکی برادر بیکچک و عزم که هر یک ازیشان در میدان کین شیر عرین بود و در دریای کارزار نهنگ مردم
خوار بودند و بیکبار زهر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور [illegible] تقاتله و مقابله با وج ثریا در افتند آخر الامر
دلاوران نصرت شعار دمار از روزگار اعدا بر آوردند و جمعی کثیر بر خاک هلاک و ادبار انداختند
الیاس خواجه خان را گرفته بودند بنابر حسن اعتقادی که از اتراک بدودمان چنگیز خان داشتند و از
قبل آن که سروران سپاه جرات نیافتند او را با بیکچک سوار ساخته راه فرار دادند و دیگر اسیران را پیش
جیش آوردند و در عقب حضرت صاحب قرانی شکر کرده از عقب گریختگان شتافت و تا کنار آب
[illegible] رانده سر راه بر دشمنان گرفت و زخم شمشیر آبدار جمعی از آن طایفه خاکسار را باد فنا داد و امیر
جاکو و امیر سیف الدین را با لشکری بسمرقند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه
اتفاق افتاد و امیر صاحب قران بمشورت امیر حسین از عقب گریختگان رانده و شیر بهرام را از آب
خود گذرانیده و از آب خجند گذشته تا شکت را مضرب خیام اقبال ساخت و امیر حسین و صاحب
قران امیر بیک در موضعی که بودند عارضه بر مزاج طاری شده و بعد از چند روز شفا یافتند و بعد از
صحت صاحب قران بعزم معاودت از آب خجند عبور نموده [illegible] رو که انداخت و امیر
حسین نیز بهمین شغل اشتغال نمود از هر دو جانب لشکریان در حرکت آمدند و در موضع [illegible] با هم
ملاقی گردیده تا بسمرقند رسیدند و جناح مرحمت و احسان بر سر اهالی آن دیار مبسوط ساختند و دست
تعرض سپاه جته از مملکت ما وراء النهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت صاحب قرانی و [illegible]
و امرا و نوئینان مجتمع گشته جهت مصلحت وقت کابلشاه اغلان را که از نسل چغتای خان بود بپادشاهی برداشتند
و مراسم جشن و سور و سرور بتقدیم رسانیدند و امیر حسین زاده خود را گرفتند و مقید داشتند و او را
جانب [illegible] تیغ [illegible] گردانیدند و حضرت صاحب قران طوی پادشاهانه ترتیب داده فتوحات
خسروانه نظر امیر حسین کشیده و در آن طوی بمشورت امیر صاحب قران [illegible] در استخلاص امیر
حمید که میان هر دو بود و حضرت صاحب قرانی مبانی مودت سالها استحکام داشت سخن گفت و همچنین در
باب اسکندر اغلان تشفع شد و هر چند این معنی موافق مزاج امیر حسین نبود اما بنابر رعایت خاطر همایون
حضرت صاحب قران از سر خون ایشان درگذشته رخصت فرمود که آن دو خون گرفته را نکشند و مقتضای
کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون [illegible] مفصل این مجمل آنکه چون امیر حسین خان [illegible] بسالی سرای
که یورت قدیم او بود منعطف گردانید آن منظور نظر عاطفت [illegible] امیر سیف الدین و امیر داود را
روان کرد تا امیر حمید را مطلق العنان گردانیده با [illegible] تمام بیاورند و [illegible] که امیر حمید را نگاه می داشت

چون این دو امیر را از دور دیده [illegible] که بکشتن امیر حمید آمده اند فی الحال امیر حمید را کشت و چون امیر حسین ازین
واقعه آگاه شد [illegible] و اسکندر اغلان را طلب داشت و بیاسا
رسانید و دران زمستان امیر حسین در سالی سرای و صاحب قران در شهر [illegible] بفراغت و کامرانی و خرمی
گذرانیدند گفتار در بیان جنگ لای و کشته شدن جمعی از سپاهیان چون فصل شتا باخر رسید و فروردین [illegible]
از زمستانگاه کوچ کرده خیمه در مرغزار [illegible] زده [illegible] بعرض رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه جانب
ماوراء النهر است آنحضرت ایلچی فرستاده امیر حسین را ازین حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود تا بولاد بوقا
[illegible] و [illegible] بهادر آن مبارزان آتش آهنگ روان شده بسرعت تمام با امیر تیمور ملحق
شوند چون ایشان در حرکت آمده بودند حضرت [illegible] صاحبقران [illegible] در موضع [illegible]
چند قرار گرفتند [illegible] کوچ کرده منازل و مراحل طی نموده از آب خجند گذشتند
و چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحب قران در میان [illegible] کنار آب [illegible] همایون ساخت
و امیر حسین با لشکری فزون از چند و چون در جنبش آمده از آب جیحون گذشت و [illegible] نزول کرد
و از آن طرف سپاه جته نیز رسیده بر لب آب [illegible] اقامت [illegible] ساختند و امیر حسین و امیر تیمور [illegible]
[illegible] گرفته و از منزل خود سوار شده پیشتر رفتند و چون قراولان [illegible] تعبیه لشکر و تسویه
صفوف اشتغال نمودند از آن جمعی امیر حسین [illegible] امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد [illegible]
بهادر [illegible] و دلیران لشکر [illegible] قول قرار گرفتند [illegible]
[illegible] دست راست [illegible]
و دیگر دلاوران و شیران بیشه [illegible] صاحب قران در جوانغار که [illegible] دست چپ گویند رایت [illegible]
[illegible] بولاد بوقا [illegible]
و هر دو لشکر چون دو کوه فولاد صف برکشیدند [illegible] نظم
ز دو رویه تنگ اندر آمد سپاه • یکی ابر گفتی برآمد سیاه • که باران او بود شمشیر و تیر • جهان شد بکردار دریای قیر
ز پولاد پیکان و پر عقاب • سپر گشت رخشان رخ آفتاب • فضای [illegible] بهادران [illegible]
[illegible] هوای رزمگاه [illegible] چون سپاه امیر صاحب قران و امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که [illegible] نوح علیه السلام
اگر درین ایام بودی [illegible]
[illegible] مانند پاهای بط در بحر محیط شناور شده و [illegible] از قطرات امطار چنان گران
گشت که پیاده و سوار از حرکت بازماندند و با وجود چنین حال سپاه [illegible] از فرط [illegible]
بسیار بر گرفته پیشتر رفتند و دشمنان نیز [illegible] و در محافظت جامه و سلاح خود [illegible]
مردم این طرف با ایشان [illegible] رسیدند [illegible] استظهار تمام محاربه می نمودند و با آنکه [illegible]
آب درین [illegible] روی نموده شعر چنان تیغ خونخوار جهان بر گرفت • که [illegible]
درین اثنا حضرت صاحبقران دل بر عون و عنایت الهی بسته و دست راست [illegible] قدرت [illegible]
خواجه خان [illegible] امیر حسین غلبه کرده [illegible] و حاجی [illegible]
در قبل بودند [illegible] امیر حسین رسانیدند و سپاه [illegible] پراکنده و متفرق گشتند
و شیر بهرام و پولاد بوقا [illegible] کوششهای مردانه نمودند و از جانب مخالفان امیر شمس الدین
[illegible] آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده [illegible] حضرت صاحبقران
[illegible] بر مخالفان حمله آورده امیر شمس الدین تاب مقاومت لشکر [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] و نصرت [illegible] قوی دل گشته سپاه پراکنده
خود را جمع آورده [illegible] امیر صاحب قران [illegible] بهادر
[illegible]
[illegible]
امیر حسین [illegible] نزول کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران [illegible]

وارد و بنای اجتهاد آن طرف نهاده حضرت صاحب قران تحیات و تسلیمات ایشان بسمع رضا اصغا نموده قلم تکلف
تخفیف بر صفحه استیام محاربه کشید و بعد از شستو از کوشش فرود آمدند و در آن شب چند نوبت امیر حسین
کس بطلب صاحب قران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از آنجانب درشت امیر حسین رنجیده بود
دعوت او را اجابت ننمود و التماس او مبذول نداشت روز دیگر که این ترک تاجور از افق خاور برآمد
و این صفدارات گروه میمنه و میسره و قلب را بیاراستند و تیغ انتقام از نیام برآورده بر سر کوه تاختند
سپاه جته پشت داده روز دیگر روی بگریز آوردند و لشکر ایجاب خنان در بر سر کرکان روان شدند
و در این اثنا توقف امیر حسین ایشان که از عقب مانده بود با فوجی از بزرگان لشکر در معرکه رسید آمده و منهزمان
حلقه غنای گرده **مصرع** پس آن طوق مجنح گشتند ابیات اجتماعی متوجه مردم این طرف شدند و از
صدمات حمله ... آزمایش و لوله در زمین و زمان مغلوب و غالب و قوائم باد پایان در آب و گل بازماند
رفته و دو هزار کس در موضع تلف آمد و ذلک تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خود را
از آن بحر خونخوار بساحل نجات رسانیده و هر کس در موضع قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از جیحون بگذراند
امیر حسین حضرت صاحبقرانی ... اتباع ترغیب و تحریص نمود آنحضرت در جواب فرمود که ایشان خود با
خوف رفته اند اما من میخواهم که ولایت بالکل پایمال حوادث و نوایب گردد و مرا حیف آنست که یکبار دیگر
لشکر جمع آورده در مقابله خصم روم این سبب اگر در عبور تاخیری واقع شود یقین است که معاف و معذور
خواهم بود و امیر حسین متوجه سالی سرای شد و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانیده در موضع شبرتو نزول
اقامت انداختند و جاسوسان فرستاد که اگر جته سپاه جته باور سانند متوجه دیار هند گردد
صاحب قران تمکین همت بر جمع لشکر مصروف داشته بیشتر سپاه را و او ده قوشون مرتب گردانیده و بجوار قرشی
و جاکورچی و عباس بهادر را باجفت قوشون ... مود تا بر رسم منقلای خوشت خانه سمرقند نمایند ایشان
بموجب فرموده عمل نموده جاکورچی در آن یورش برتب مشغول شد و در قلیان ... لشکر باده خواهند و شاه
گفت که حقوق امیر تیمور شما را ... چیش امیر حسین ... فرستاد و رسیدن شما بانجا ... و نقض از آنجا
عدم حمایت ایشان نمی اوراست ... انستم و هم در اساس ... راه داده و حقوق سابق فراموش کرده بدستمن
پیوستند و از لشکر جته کنک تیمور پیر اوغلان و تیمور شیر اول و اکوجان با سه جاجی بیک منقلای پیش او
آمده قبول کرده با آنحضرت گفت که من بشالیسرای میروم و اجبه آنست که مبلغی سکیس بجهت خود بتکلفای
و فرحیس بخوانزم نزد او فرستم اگر بر رسم مساعدت مبلغی کورا از عقب من از سال خانی و در منبه
و چون بشالیسرای رفت امیر صاحب قران در کش که مقر شرعی اجداد او بود اقامت نموده آن مبلغ

نقد نموده از عقب او فرستاد و از لوازم و نادرت امیر حسین خاطر ها از و متنفر شده بخسارت و بخل و طمع از
همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان **ذکر وقوع مخالفت امیر حسین و حضرت صاحب قران** چون امیر
حسین بشالیسرای و حضرت صاحب قران از وی آزرده خاطر در کش بازماند وجهت انبساط خاطر نشاط و شکار میل
فرموده با قلب تمام سوار شده و در بن ناحیه جمعی از افعال ناشایست و اقوال نابایست امیر حسین متنفر و رنجیده
خاطر بوده و می دانستند که در میان امیر حسین و صاحبقران مصادقت و موافقت مشکوک باشد و هیچکس برطرف
نتواند ساخت و مخالفت او را بتقدیم جرأت و جسارت می نماید بنا بر این مکر و حیله آغاز نهاده و نوعی ساختند که آن
و بکاکی بوحشت و بکاکی تبدیل یافت و بیان این سخن آنست که ابو موسی و علی درویش پیر امیر بایزید جلایر و شیر بهرام
بمشورت آورده خاتون کمونی را ... مشتمل بر کذب و بهتان نزد امیر حسین فرستاده مضمون آنکه امیر تیمور نسبت
بخان و شما امیر حسین سر مخالفت دارد و دلیل بر صدق این قول آنکه در این اوقات به تهیه اسباب محاربه مشغول
و با خواص و محرمان خویش پیوسته اظهار خشم می نماید امیر حسین بر مضمون مکتوب که نظر آن از محض مکر و زور
بود اطلاع یافته آن کلمات را بعرض خان رسانیده و بر لیغ فرستاد که امیر تیمور با جمعی که این نسبت با و کرده اند تا
که نزد آورده خاتون در سمرقند حاضر شوند با مراسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال باز نماید و چون ضمیر منیر
امیر صاحب قران مانند آب آسمان از کدورت خس و خاشاک مخالفت پاک بود مانند باد بجانب سمرقند روان
شد تا نزد آورده خاتون ابرای ذمت نموده عار از اجل سازد و این آورده از مخلصان نزم شیرخان بوده و حضرت
در سلک خواتین امیر حسین انتظام داشت و چون اهل فتنه و سعایت دانستند که چو نکال و فضیحت چیزی دیگر
نیست در اثنای این حال بر خاطر حضرت صاحب قران صاحب تدبیر گذشت که بحکم کلمه من سمع کلمه از استماع این
خبر با غبار تغیری بر حاشیه آینه ضمیر امیر حسین نشسته و در اساس محبتی که با او داشته فتوری راه یافته اندیشه
بر تدبیر این قضیه گماشت و صورت حال را با شیر بهرام و برام جلایر که از یاس و سطوت امیر حسین هراسان بودند
در میان نهاد ایشان گفتند مدتی است که ما از خوف آنکه ملایم مزاج اشرف نباشد نمی توانستیم که این راز بزبان آریم
اکنون چاره جز آن نیست که بخلاف او اتفاق نماییم و لشکر جمع آورده روی بحرب و دفع او نهیم و در این باب مبالغه
عظیم نهادند و فتنه که در خاطر همایون حضرت صاحب قران بود بحرکت آمده تضاعف پذیرفته با ایشان
در مخالفت امیر حسین همداستان شد و عهد و پیمان بسته مقرر چنان شد که شیر بهرام بموجب قدیم که ختلان بود
رفته لشکر ها جمع کنند و امیر تیمور گورکان نیز در ولایت خویش بتجهیز سپاه و ترتیب لشکر قیام نماید و شیر بهرام
در حین توجه بختلان بوکر حضرت صاحب قران عادل نام را مصحوب خویش گردانیده بوکر خود را تا بجوانه رادر حفظ
آن حضرت گذاشت مشروط آنکه بر وجه چنان نماید که مردم جانبین بر حال یکدیگر اطلاع یابند شیر بهرام بختلان رفته

لشکری فراهم آورده و در موضعی رفیع و بسیع در حصنی محصن گشته و بیان نام ایشان کلمه عصیان مبادرت نموده
رایت مخالفت امیر حسین برافراشت و خدمت رسل و رسایل متواتر داشتند و دوام مکر و فریب در راه او نهاده
و شیر بهرام کلمات ناخوش جام امیر حسین رام گشت و از آن بابا نیز آمده باز دیگر اطاعت و انقیاد نمود و چون
امیر تیمور دانست که شیر بهرام با امیر حسین پیوست بوی پیغام داد که دعوی ننگ مردی سبکی نمود باشد که هم او
جزای تو در کنار تو نهد و عاقبت آنچه بر زبان فجسته فرجام حضرت صاحب قران گذشت بوقوع انجامید
و بعد از آن امیر صاحب قران امیر جاکو و برام جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند فرستاد تا ایل
جلایر را جمع کرده و امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده گریختند و برام لشکر جلایر را جمع کرده
اندیشه عدم معاودت امیر حسین او را بران داشت که بمشورت حضرت صاحب قران با متفقان
خویش طبل کوچ کوفت و ایل جلی درویش را غارت نموده بجانب خجند روان شده و آن حضرت بطرف
سمرقند متوجه گشت تا لشکر آن دیار جمع کند در اثنای این اوقات امیر سلیمان و جاکورچی که بحکم
طریق مخالفت امیر حسین بعدم جسارت می نمودند از آن حضرت روگردان شده با او پیوستند اما امیر
علی برادر امیر خضر یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام قشون خیل در مقام اطاعت و انقیاد و صفا
وانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان جان بستند و آنحضرت قراباد را معبر و که بر اساس مخالفت
سمرقند نصب کرده خود معاودت فرموده منزه که خاک نوحانی در چشم مردمی باشند و چون امیر حسین
رفت و قراباد را چون از عهده ضبط آن دیار بتقصی نتوانست بیرون آمد سر بوالکی بر آورده و در جلال
این احوال بواسطه وفات الجای ترکان آغا خرم صاحب قران و خواهر امیر حسین بود علاقه خویشی که میان ایشان
بود منقطع گشت و در بهار سنه تسع و ستین و سبعمایه صاحب قران سعادت قرین با سپاهی بوم و رزم
حسین در حرکت آمده و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه در مقدمه روان ساخت و امیر حسین عقور آنکه
حضرت صاحب قران را چون شیر بهرام بیشه و فریب در دام توان آورد و ملک نهاد و عهد و صد سرد و را با عهدنامه
چون اساس دولت خویش بدست نزد صاحب قران فرستاد و پیغام داد که ما و تو در بندگیت بر سبیل اتفاق
بر نسق امور ملک وقت قیام نموده ایم و بگوکان قدرت کوی دولت از اقران ربوده سزاوار آنکه بعد
الیوم همان طریق سپرده و اعتماد تمام برین عهدنامه کرده بی دغدغه بایجانب توجه نماید و ملک عهد اندیشه نفرمایید
و بسبب آن فارغ شده مراسم تهنیت بجای آورده و حضرت صاحب قران کامکار که آینه ضمیرش مصقل توفیق
و تایید الهی با قیمه بود میدانست که آن سخنان مشتمل بر طریق و نخوت لاجرم آن عهدنامه را اعتبار ننموده آن
کلمات را بسمع رضا اصغا نموده و فیسوز بیان باندیشه آنکه شاید هم مصالحه صفتست مصلحت پذیرد خواستند که

معسکر همایون تخلف نموده بموجب خویش رونده مقارن این حال امیر جاکو و امیر عباس بهادر که در موافقت
برام جلایر بخجند رفته بودند رسیدند و امرا باتفاق استصلاح اوران اوده که و پیام جمهور را که اندیشه خلاف
در ضمیر داشتند که در حضرت صاحب قران که رای انورش بمقتضای نظام و انتظام احوال جاه و عباد و زبان
مصلحت بیان جاری گردانید که اگر در خاتمه دولت به چشم امور اقدام نماییم دیگران التجا بآن آستان
ننمایند و اعتماد بآن کنند اگر مصر دولت موسس بلطف و احسان باشند شرفات آن از ایوان کیوان بگذرد
و اگر کاخ دولت مبنی بر قهر بود در اندک زمانی با خاک یکسان گردد مولانا کمال الدین عبدالرزاق در بهعمام
تیغ خاطر ابرو کرده میگوید که امرا میخواستند که ملک بهادر و عبدالله را گرفته مقید سازند اما حضرت صاحب
قران آن را راضی نشد و امثال این سخنان بندگان دولت را اشاره نموده و راقم حروف گوید که قول اصح
آنست چه تعرض ایلچیان بتخصیص که جهت مصالحه آمده باشند از مقتضای خرد بعید می نماید بالجمله حضرت صاحب
قران کلانتران قوم جمهور را بنوازش فرموده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا معاودت نموده
عوض قرشی را نوقع نزول فرمود و امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده
نزد امیر صاحب قران فرستاد که نزاع و وحشت مستلزم ویرانی و پریشانی مملکت و رعیت است و همین پیوسته
مقصود و ترحیب حال عباد و نظم امصار و بلاد بوده اکنون صلاح آن نزدیکتر است که لشکر اطراف بحال خود
نمانند و سپاه ایجانب در جزار و هر یک از ما با صد سوار در حرکت آمده بی شایبه نفاق چنانکه معهود بوده در
چکچک با هم ملاقات کنیم و تجدید قواعد عهد و پیمان پردازیم و چنان کرده ایم که بعد از این مفسدان و غمازان
در میان ما مجال این نباشد که فساد نمایند و باتکه برخیزیم و ملک و ولایت ساکن و ایمن کرده و خاطرها
مطمئن شود و هر چند بر ضمیر آفتاب اشراق آنحضرت کالشمس فی رابعة السماء منکشف و مبرهن بود که قواعد میثاق امیر حسین
مانند بیت عنکبوت و رای امرا نیز بر آن مصالحه راضی نشد و جمهور لشکر از جوار گذشته با سیصد سوار چرار از
بیت آنکه دولت سوار جهت رعایت از عقب بیایند و چون سپاه بحضرت شعار از قلعه گذشته در آلبوی جهت
نزول قوم و جست ساطر ارده توقف نماید و خود با صد کس بجانب تنگ چکچک که وعده گاه ملاقات بود توجه فرمود
مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام در تواند که بورطه ملاک انگند و جنس خاک گردد و هنرمان داد تا سه هزار
سوار چالاک بجانب صاحب قران گرد و آن خیل را بقدر انگیختند و اگر بی خلل مقصود باز گردند مجرم و گناهکار باشند
و شخصی از بندگان صاحب قران که در میان مخالفان بود گریخته بتعجیل تمام روی براه نهاده و در زمانی که
آنحضرت بدره بوقب رسیده و آمده بود بسکاک رسیده بهرام نامی را که از نوکران خاصه بود در اتاق جاکو
آگاهی یافت از آن حادثه آن بود که بهرام بنا بر عدم عقل و قلت تجربه آن سخن را سهل انگاشت و پنداشت که چون

امرا سعی در اصلاح می‌نمایند افشای این خبر موجب فساد خواهد گشت و او را بافساد منسوب خواهند
داشت و مجزرات کوهی را از درگاه رانده لب نگشاد و بحر کاه لشکریان امیر حسین چون بپای کهان
در رسیدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند که مؤید بود بتاییدات ربانی پیش از وصول مخالفان از حضرت
خانیت الکی سوار شده بود و متوجه وعده گاه گشته چون بوصول سپاه بیگانه اطلاع یافت در برابر
مبادرت نموده جنگ جوم رسیده و جلادت از نگهبان رانده سر راه بر دشمنان گرفت و حرب در پیوستند
و ببازوی اقتدار آن سپاه جوشن پوش نیزه گذار را باز داشت و از آن موضع فغان مراجعت منعطف
گردانیده و دشمنان بیزار وان شدند و مرد و فوق جنگ کنان میرفتند تا بقافیه رسیدند و از حضرت
خانیت الکی مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا قدم پیش نهند لاجرم خایب و خاسر از آن محل توقف
نمودند و چون خبر این واقعه بخارا رسید سپاهی که حضرت در آنجا باز داشته بود متفرق و پراکنده شدند و
آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه جزار بجانب قرشی روان
روانه شدند و بعد از تقدیم مشورت با یاران قرار گرفت که کوچ دادها باغان نقل کرده در جوار سبزوار
که از دربار حقوق دولتخواهی بصاحب قران ثابت داشتند چندروزی بسر برند تا آنگاه بخاطر جمع
قلع و قمع مخالفان را وجه همت ساخت و بامضای این عزیمت هر کس خوش باشت خود سرانجام نموده
در ظلمت لیل با کوچ خویش راه با خان پیش گرفت و روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی
و امیر هندو شاه را نامزد فرمود که بر فق دقیق مهمات آن دیار اشتغال نمایند و حضرت صاحب قران چون
مسافت راه قطع کرده بگاه اسحق رسیدند چندان توقف فرمود که افواج خدم و حشم باو پیوستند آنگاه
باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب آمویه گذشتند و بحول رسیده بر سر چاه شوراب نزول ساخت
و صاحبقران و ایلچیان پیش معزالدین حسین و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استمزاج نمایند که ایشان
نسبت با آن حضرت در مقام وفاق اند یا خلاف و زمان غیبت رسولان دو ماه و نیم امتداد یافت و هر
کاروانی که از ماوراءالنهر متوجه شده بر سر چاه شوراب میرسید شهریار کامکار ایشان را در آن موضع باز میداشت
و چون ایلچیان معاودت نمودند کاروانیان را رخصت داده آوازه انداخت که بملک هراة استمداد
حضور ما کرده و شنوده کاروانیان از مقام خود روانه شده بودند آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار
شده روی توجه بصوب هراة نهاد و باز گاهان چون بقرشی رسیدند امرا و سپاه امیر حسین خبر حضرت
صاحب قران و ملازمان او پرسیدند بکار گفتند که بآنجانب که شما از حال ایشان استفسار می‌نمائید
بجانب هراة نزد ملک رفتند امیر موسی سخن آن مردم بنوعی مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمده سپاه

پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار موضع چراغ را منزل ساخت و در خاطر داشت که در کنده برود و ملک
بهادر پنج هزار مرد از قراوناس که امیر حسین ایشان را بآنجانب فرستاده بود از قرخاشان و کشند بولی
قرار گرفتند

ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب نخشب و استیلای او بر معاندان

از جمله غرایب حالات
صاحب قران گیتی ستان رفتن آنحضرت با عدد اندک سپاهی بقرشی و منهزم شدن اعدای دولت قاهره
با وجود کثرت و پیشی و این قضیه در کتب معتبره بر این نهج تحریر یافته که امیر تیمور گورکان انار الله برهانه کاروانیان را
رخصت انصراف فرموده که بجانب ماوراءالنهر روند و بنفس همایون بر سمت هراة در حرکت آمد بعضی منازل
رحلت قافله باز گشته در منزل مبارک نزول فرموده موازی وقتی که قافله بقرشی تواند رفت در آنجا محل اقامت
انداخت و بعد از آن بمکی همت بر دفع و استیصال دشمنان گماشت و بنوعی در آن امر شروع فرمود
که عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان زیاده از دویست و چهل و سه نفر ملازم آنحضرت
نبودند و از جمله عوام و خواص و دلیران صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان بوده امیر داود و امیر مؤید جلایر
و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قپچاق و آقبوغا بهادر از قوم نایمان
و محمود شاه بخاری حضرت صاحب قران کامکار با عدد قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داده و با آنکه در آن
حوالی و نواحی امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آیین کمر کین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بودند
بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که در ارتکاب امثال این امور از خبرگت اقران و پشم بر ورزت
بلکه بسرحد ممتنعات بالجمله صاحب قران روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آب آمویه روان
شده و در آن شب با چهل و سه کس اسبان در آب راندند و بسلامت بساحل عبور نمودند و قره خیابان
احاطه کردند و کشتیها گرفته بکنار آب فرستادند تا بقایای سپاه و بنفایس گذشتند و شب دیگر در بیورد
والی رفته و آمده ایلچیان امیر موسی که در آنجا بودند گرفتند و در ایشان همچون دایره محیط آسا شده شب
توقف نمودند روز دیگر روی توجه بر راه نهاده شب هنگام در روز کهنه نزول کردند و هر که آمد تا آب برگرفت رخصت
انصراف نیافت و بعد از غروب آفتاب بترک رفته در آن محال امیر جاکو معروض داشت که مصلحت آنست
که اعتماد بعنایت ملک بیچون کرده بر سر امیر موسی شبیخون بریم اگر او بدست ما افتد باقی مراد بر کشت
نسیم حضرت صاحب قرانی که موفق بتاییدات ربانی بود فرمود که سپاه ما بغایت اندک اند اگر جنگ واقع
باشد چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع نشوند و طریقه آنکه شما درین مکان توقف نمایند تا من
بقرشی روم و برج و باره و محل خروج و دخول در نظر آورده مراجعت نمایم این سخن گفته بشره عبدالله
ملازم خود ساخت و بر جناح استعجال روان شده خود را بکنار خندق انداختند و آب از آنجا بحصار میرفت

داب همایون با نردبان از آب در آمده پای مبارک پیش نهاده و نردبان وجه اسعد برنجف آنحضرت قدم می‌نهاد تا دروازه
که بجانب قرارست و حضرت صاحب قران دانست که بخشت و خاک انباشته اند از آنجا بازگشته نظر احتیاط بر باره و فصیل
انداخت چون دیوارش پست بود بعبدالله فرمود که محل نردبان گذاشتن و نفیه قرار او نیست و از آن فرم که بخاک انباشته
بالا رفته بود معاودت فرموده بچهل نفر ملازمان پیوسته بار دیگر با ایشان متوجه قرشی شده و چهل و سه تن را بیش از سپاهیان
باز داشته صد کس را که از بادیه و نردبانها آورده بودند بخاک از فرستادند و تا دیواری که بعبدالله فرموده بود بقلعه در آمدند و تو
با چند کس اگر بر دروازه باستاد و دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای در حصار نهادند دست بتواتم نفیر انتقام
و از بام شیده روی بدروازه آوردند و چون بدانجا رسیدند مخالفان را مست و لایعقل یافتند تیغ بیدریغ در پیکار
ایشان بر آوردند و بضرب تبر قفل دروازه را شکستند و حضرت صاحب قران در گشته با آن صد کس بحصار در آمد و از آوازه تخلخل
دلیران زلزله و ولوله در قلعه و حصار افتاد و مردم قرشی سر از خواب بر آورده افغان و خیزان بهر طرف روان شدند و محمد بیک
بن موسی را که در صغر سن بود تفر نموده و صاحب قران پوشیده و پنهان راه گریز پیموده و جمعی را که چون ناگاه
این خبر بمخالفان رسد از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در عقب محمد بیک بوده پیوسته و صورت
واقعه باز نموده و قتلمش اول از جای برده پای وقار و ثبات استوار داشته کس پیش ملک بهادر فرستاد
و او را از آن حادثه نازله اعلام داده طلب داشت و روز دیگر دشمنان موازی دوازده هزار سوار از موضع
خویش در حرکت آمده بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو گرفتند و حضرت صاحب قران دو اقبال آنجنس
همایون متصدی ضبط یک دروازه شد و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازه دیگر نصب فرموده و سیورغتمش
اغلان و امیر حسین و امیر عباس و آقبوغا بهادر را او فرمان داد که بر بروج عروج نمایند و پیکان جانستان
بگذارند که دشمنان خاکسار بر امن فصیل و خاکریز گردند و در آن روز امیر مؤید ارلات با سی کس از حصار بیرون آمده
خود را با آن سپاه کینه خواه زده و دستان رستم و اسفندیار منهزمت ساخت و مراتب از مخالفان
گرفت بقلعه در آورده و در این اثنا دورکه بهادر چون دولت از اعدا مخالف جسته مفارقت بر مواصلت
اختیار کرده و در سلک سایر ملازمان حضرت صاحب قران کامکار منتظم گشت و امیر صاحب قران خواست که تیغ
انتقام جلادت آخته در سر دشمنان تاخته آثار روز قیامت ظاهر گردد اما امیر سیف الدین که از علم نجوم
حظی داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولیست و فردا قوس آنست و آن قتلغ سول افتاده این عزیمت باز روز
دیگر موقوف ماند و آن شب از جانب مخالفان برنجکی بهادر با دویست نفر مرکب با درع و سپر بیک دروازه آمده
بسر بردند و روز دیگر بهرام ملک برای تبلی حصار خنجرکین بر افراشت ایلچی بوغا و آقتمور بهادر بدر دروازه از جهت
از قلعه با پنجاه مرد بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آورده آثار مردی و مردانگی بظهور رسانیدند و جلبان

بر فوجی رجب و زمان واجب اللاوه خان برسم مدد با میت کس از عقب آن دو بهادر شتافتند و از صف اعدا
طغار بوغا بمحاربت کشید و متوجه آن شیران بیشه هیجا گشت و بیک زخم تیغ آقتمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه
امیر موسی اوزبکی بود بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو اقوی از پیل و شیر که از تیغ گرز گران سنگش رخنه
بر تن کوه و ماه میافتاد دلاوری در سر و پندار بهادری در قدم در میدان دلاوری نهاد و خرامان آقتمور
بجای جبارت رفته بر دو دست او محکم چنان بگرفت که مجال نماندش که قدم از جای خود برگیرد و مهم او با تمام
رسانید و امیر جاکو بوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه تیرباران آغاز نهاده طایفه از مخالفان که نردبانها
بپای قلعه آورده بودند همه را انداختند و نکبها در کشیدند و گریختند و خندق جمعه اوزکا زنکا می کنده بودند
پناه بردند و سپاه جلادت آیین ایشان را از آنجا بر انداخته از جمعه گذرانیده و از سپاه توکل اعدا با صد مرد جلد
آورده و پیادگان دشمن بزد و دست بتیرباران گشاده و لشکر ظفر اثر را باز گردانیده حضرت صاحب قران
سپهر اقتدار با پانزده سوار از حصار رایت جلادت افراخته بیرون تاخت و از غوغای لشکر پایه تو شمشی
تازه و شورکنی اندازه حاصل شد و ایلچی بوغا از بالای دیوار شمشیری بجانب او انداخته توکل و دیگر آورد
و درین اثنا از بهادران لشکر نصرت اثر جوانی بود و نام داشت تیغی بر بهرام فرو آورد و روح جانب آن
نامور بنام اجل منتهی شد و کارش باتمام رسید لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و عاقبت امیر موسی با ده هزار
سوار که نیران محاربه بر افروخته بودند خاک بی ناموسی بر سر بیخته و آبروی شجاعت و مردانگی خود در نخجه
از مقابله اندک نفری مغرور بخوف بسیار بگریخت و مردم او در صحرا و بیابان پراکنده و متفرق گشتند
اما ملک بهادر با سپاه قراوناس که بعده چهار هزار مرد بودند بطرف دروازه خویش مراد پای ثبات و وقار بر جای
استوار داشت حضرت صاحب قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت با ایشان آورد
و ملک چون دید که آنحضرت بنفس همایون متوجه اوست تاب مقاومت در حوصله خویش ندیده و قوت مقابله
در جبلت خویش نیافت لاجرم پای اصطبارش متزلزل شده و دست اقتدارش عجز و انکسار بدامن کشید قدم
ادبار در راه فرار نهاد و فغان مراجعت بجانب قبول خود منعطف گردانیده بکمند لوای توجه نمود
و حضرت صاحب قران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس و ننگ دست در پنجه شیر و کام نهنگ نهادی
در عقب ایشان روان شد و مخالفان سپاه ظفر پناه دیده در آنجا توقف نتوانستند کرد و از باد
دولت صاحبقرانی با آتش در خرمن تمکین و وقار دشمنان افتاده یکبار پشت داده تفرقه تمام بحال
ایشان راه یافت و حضرت صاحب قران ظفر قرین فرمان داد که امیر جاکو و امیر سیف الدین تا نکبک
در عقب ایشان رفته بقدر مقدور در امر غارت تقصیر ننمایند و ایشان بموافقه لشکر بسیار امیر حسین و سپاه

وسپاه اندک خود را بجهة اهمالی ورزیدند و آنحضرت مضمون این حدیث • که چون بخود سپه شکن باش • جمله وره
بنفس همایون از رکاب آن امر خطیر اقدام فرمود و عنان سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال
در حرکت آمده و امیر داود را رایت بجلد را فراخته بمقتضای فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار نامور
جنگجوی که بر جناح لشکر بود از وصول ایشان آگاه شده منقسم بدو قسم شدند قومی به تیر و ضرب تیغ ایلچی بوغا
برگردانیده قومی دیگر بحضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت ببازوی دولت بر یکجهت قدرت ایشان را عنان
برتافت که از صولت و سطوت او قومی که ایلچی بوغا رانده بودند کسلهای خویش گذاشته راه انهزام پیش گرفتند
و دو ملک آغا دختر امیر بایزید جلایر و خواهرزاده امیر موسی در مرافقت ملک بهادر گریختند صاحب قران
گردون توان از پی ایشان روان شده ناگاه از قفا بانگ بر ملک بهادر زد و خطاب کرد که از سر خون تو گذشتم
بحکمت گذشتم مشروط بآنکه ازین دو عورت توقف نمایی ملک بجان و دل [illegible] شده و کلمه السلام [illegible]
الوعده بر زبان راند و از عورات جدا شده سر خویش گرفت و ایشان همچنان می تاختند و صاحبقران
تنها از عقب ایشان می شتافت نوکری بود با عورات کاشغار نام تیر و کمان در دست داشت و اگرچه
در رمی سهام دستی نداشت تمام زه را از دو عنان کشیده می داشت تا اگر اتفاقی رسد هدف تیر ملامت
کننده گان نشود که جهت طبع [illegible] مردم زخمی خورد و درین اثنا بارگیر صاحب قران [illegible] که باد
صبا همعنانی میکرد جو گرفت و از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی رسیده از پی عورات راه [illegible]
گرفت و دولتشاه هرچند جهد کرد بوی نرسید و خبر آفاق از نزدیکی قولیان مراجعت نموده روی
بتوی نهاد و درین ضمن امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان اهمال ورزیده و از عقب دشمنان رفته
بودند پشیمان شده با جنگ تاختند و ایل جلایر و طایفه دیگر که گریخته بودند گرفتند و [illegible]
و حضرت صاحب قران گیتی ستان آن زمستان قرشی را مخیم اقبال ساخت و پرتو التفات بر [illegible]
رعایا انداخت و ایشان بزراعت و عمارت مامور فرموده محمودشاه را بحکومت بخارا تعیین فرموده [illegible]
که [illegible] در خزان منزل و مرتب بجای [illegible] طلب داشته [illegible] را با توابع که پیشتر بوی متعلق بود ازو [illegible]
و امیر علی منصوری با قوم خویش در اطراف سرگردان میگشت در بخارا محمودشاه که داماد او بود بوی پیوست و حضرت
صاحب قران چند نوبت ایشان را طلبیده منظور نظر عنایت و عاطفت گردانید ذکر توجه امیر حسین بجانب
حضرت صاحب قران و رفتن امرا بجنگ آن حضرت چون امیر موسی از صولت سپاه ظفر نشان گریخته با امیر
حسین پیوست و صورت حادثه را با زیاده و نقصان چنانچه مشاهده کرده بود عرضه داشت امیر حسین از
استماع این واقعه متعجب و متشوش گشته باحضار سپاه و لشکر [illegible] فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمد

برجناح تعجیل بجانب آنحضرت روان شد و امیر موسی با ده هزار مرد [illegible] و جمعی از امرا مثل امیر الجایتو [illegible]
و جهانشاه و [illegible] و بوغا از پیش فرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده و از قطلیغ گذشته
قریب به [illegible] چکمک رسیدند و آمدند و ترتیب اسباب جنگ مشغول شده و خرم و نشاط شعار خود ساخته حضرت
صاحب قران بی همال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت برسم شبیخون از معسکر خویش حرکت فرمود و از راه [illegible]
[illegible] در زمانی که وقت [illegible] در زیر [illegible] نهان بود روان شد و جمعی از [illegible] فرستاد تا از راه
تجسس نموده بمسامع علیه رسانیدند و [illegible] پیشکش را از دشمنان گرفته آوردند و گرفتگان به [illegible] عرض
رسانیدند که لشکر امیر حسین [illegible] از تنگ چکمک گذشته در حلقه الک نزول کرده اند و باز کسان [illegible]
تفحص نموده بسمع اشرف رسانیدند که امیر موسی با امرا و لشکری مسلح بر بالای [illegible] صف کشیده و [illegible] چشم
انتظار در راه دارند و آنحضرت با دویست کس که ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل المتین توکل زده
پای در راه نهادند و چون مردم سپاه [illegible] یکدیگر را دیدند [illegible] انداخت آواز کوس حمله [illegible]
صاحب قران سعادت قرین چون دید [illegible] که مخالفان غلبه اند و وقت شبیخون فوت شد مراجعت
اولی دانسته از راه [illegible] عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانید لشکر امیر حسین بحکم [illegible]
حضرت صاحب قران مشاهده کرده بودند هیچکس را از آن ده هزار یارای آن نبود که یک قدم پیش نهاده
قفای لشکر سعادت اثر روند و آنحضرت مظفر و منصور قرشی را بنور خویش مشرف ساخته از آنجا بخارا رفت و علی
منصوری و محمودشاه وظایف خدمتکاری بجای آورده کمر جمعیت بر میان بستند و چون امیر جاکو پیش ازین
محمودشاه را جواب پس و پیش کرده بود و [illegible] که حکومت بخارا تعلق باو داشت متوهم شده از روی [illegible]
چند نوبت عرض رسانید که یورش خراسان بس مصلحت است حضرت صاحبقران بسخن امیر جاکو [illegible]
نهاد و [illegible] با امیر سیف الدین و عباس بهادر [illegible] آنحضرت بان سرزمین رفتند و بعد از چند روز
خبر رسیدن منقلای امیر حسین که [illegible] ایشان امیر موسی و الجایتو بود بصاحب قران رسید [illegible]
و مردی آنست که سپاه از شهر بیرون برده شبیخون نگاه داریم و چون [illegible]
[illegible] اسپان [illegible] آسوده [illegible] توقف [illegible] دشمنان [illegible] جواب ایشان [illegible]
صاحب قران [illegible] چون آثار ضعف و [illegible] در صفحات روزگار ایشان مشاهده فرمود از بخارا
بیرون آمد و از [illegible] با [illegible] و امرا [illegible] و امیر حسین بعد از رفتن امیر صاحب قران بر ظاهر بخارا
نزول کرده علی و محمودشاه [illegible] بخاریان [illegible] مخالفت شهر کوشیدند و [illegible] از روی [illegible]
امیر حسین روی [illegible] بخارا آورده و جنگ در انداختند و بخاریان پای جلادت پیش نهاده [illegible]

بیرون خرامیدند و با سپاه امیر حسین در مقام محاربه آمده دست بهور دراز کردند و امیر حسین با سپاه از
راه مکر و فریب روی بازپس نهاده [illegible] الا توار شیخ سیف الدین با خوری خان بازگشتند و مردم
بخصوص آنکه ترکان چنان منهزم گشتند که دیگر معاودتشان ممکن نخواهد بود و از عقب ایشان شتافتند و چون میان
مردم بخارا و ایشان دوری افتاد و مسافتی بعید دست داد از آنجا مراجعت کرده تیغ در بخاریان نهادند و جمعی
کثیر از آن طبقه بقتل رسیدند و بقیة السیف بزشت ترین صورتی بازگشتند و خود را در شهر انداختند [illegible]
[illegible] در گشتند و [illegible] کردند تا علی غیوری و محمود شاه و چند نفر که از باب بخارا [illegible]
[illegible] محافظت شهر قیام نمایند [illegible] از کنج خانه خود بیرون نهاد ایشان [illegible] و دل از حکم
برداشته [illegible] عازم خراسان شدند [illegible] پیوسته در سلک سایر خادمان حضرت صاحب
قران انتظام یافتند و سر خجلت و ندامت پیش افکنده و از تقصیرات خویش زبان بعذر و استغفار گشادند
لطف عمیم و مرحمت حضرت صاحب قران شامل حال محمود شاه و علی غیوری شد و [illegible]
را [illegible] و روز بروز عنایت پادشاهانه درباره ایشان بحکم تضاعف می پذیرفت تا کلی
ایمن و مطمئن خاطر گشتند و امیر صاحب قران از آن کار [illegible] فرمان داد که در [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شده و [illegible] ساختند [illegible] رسانیدند که تنگی شاه که [illegible] حضرت صاحب قران از
[illegible] خلاص یافته [illegible] از گریبان عصیان برآورده [illegible]
که بی ملازمت آنحضرت [illegible] موکب همایون [illegible] حضرت صاحب
قران از استماع این سخن اشتعال یافت و با [illegible] کس از ابطال رجال [illegible] و ایلغار [illegible]
راه [illegible] رسیده [illegible] احتیاط فرمود [illegible] امرا با چهارصد کس بجانب آب
وخش [illegible] لشکرگاه [illegible] مجموع [illegible] و از
کنار آب [illegible] لشکر کرده [illegible] منزل تنگی شاه در میان گرفتند و او پهلوانی بود دلیر [illegible]
[illegible] تیر اندازی بود [illegible]
چون احساس وجود لشکر کرد دست به تیر و کمان برد [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] امرا که با چهارصد [illegible]
صاحب قران [illegible] رفته بودند عبور نمودند و در خلال این احوال [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] سپاهی در حوالی بخارا [illegible] پادشاهانه [illegible]
[illegible] در میان ایشان انداختند و بامضای این عزیمت [illegible] سوار شده [illegible]

جبل رانده و در موضعی [illegible] رسیده امیر [illegible] که رأس الرئیس ایشان بود [illegible] و از آنجا مظفر و منصور معاودت
کرده و از آب گذشته [illegible] را مضرب خیام اقبال ساخت و متوجه [illegible] گشته با [illegible] همایون
[illegible] و از آنجا امیر جاکو را برسالت پیش ملک معز الدین حسین کرت بهرات فرستاد و ملک مراسم اعزاز
و احترام بجای آورده نسبت بحضرت صاحب قرانی اظهار یکدلی و موافقت کرده و درباب مظاهرت و معاونت
مبالغها نمود و گفت [illegible] اگر امیر تیمور از آن طرف قدم رنجه فرماید مبانی مودت استحکام
یابد و ارکان [illegible] عهد و پیمان [illegible] و امیر جاکو مراجعت نمود و آن کلمات بعرض رای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب ماوراء النهر و منهزم گردانیدن
لشکر امیر حسین [illegible] حضرت [illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و [illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بحضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]
قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible] و حضرت صاحب قران
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتار در [illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible] حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible]

وماوراءالنهر فرستاده و چون فرمان جهانمطاع نفاذ یافته بود که ایل و الوس پیش بیرام جمع شوند و او بحکم
یرلیغ بر بعضی ولایات مستولی شده و در بادشکنت با لشکر و لشکر جته قرار گرفته و امیر صاحبقران چون
بدان موضع رسید با ایشان ملاقات فرموده بنابر آنکه در ایام سابق بیرام جلایر با صاحبقران دم موافقت
و مصادقت میزد و در محافظت امیر حسین با آنحضرت یکجهت شده طریق مصافات و موالات می سپرد و
چمن معاضدت و مظاهرت او بر مدارج سروری ترقی نموده بود و در نولا حضرت صاحبقرانی چشم آن
میداشت که خدمتش حقوق سابق بیاد آورده در دفع مکافات امیر حسین مراسم اهتمام بجای آورد و مکه
بالکل آن هم از پیش خود کرد او خود اصلا برامن این معنی نگشت و هیچگونه خدمتی که لایق بندگان آنحضرت باشد
بتقدیم نرسانید و امیر صاحبقران زبان طعن و سرزنش گشاده بیرام را بر تغافل و تجاهل و عدم ایفای عهد
و پیمان ملامتها کرده گفت امید میداریم که ترا بار دیگر بر در خانه خویش محتاج و مقدار بینیم و دیگر بزرگان
همایون او گذشته بود بوقوع انجامید و تیمور و شرایط اعزاز و احترام مرعی داشته آنچه از مراسم
مروت و فتوت بود بظهور رسانیده و عده از ازواج و خدم خویش که از تومان متعلق عم زاده او متعلق جان
متولد شده بود با میرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده گردانید و مدت کماه بساط نشاط گسترده بخرمی
گذرانیدند و درین اثنا امیر حسین فرمان داد تا امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و الجایتوی و لدبیرو
بایتمر ... از سالار و بولاق که همراه او بود بیرون آمده و تومرمم وقت مصاف صاحبقران روان شدند
و ایشان از سمرقند بیرون رفته در کنار آب جقور فرود آمدند و امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار
کس بموضع صور تکران و جهانشاه ... هزار و مقصد بغور ... بموضع ورق رفته سرهای راه ...
و این سه فوج لشکر بموجب فرمان متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران همچنان شیر ... از کثرت
از کثرت امو ... و بی دغدغه و تحاشی با ده مرا و سوار جسته که امیر گیخسرو تعیین کرده بود همت ...
اعدا او مقصور گردانیده در حرکت آمد و بنفس همایون با پانصد سوار بر جان سپاه پیشی گرفت و از آب
گذشته و شبگیر کرده بخرگاه خود از سپاه جهانشاه زد و باقی منهزم و متفرق گشت و چون روی روز ...
زنگ غالب شد بجانب ورق متوجه شده بر سر قومی تاخت و نگذاشت که واپسرا او ... از سر ...
کرده و چون هوس مانده و کوفته روی برهت نهاد و آنحضرت ساعتی در ورق توقف نموده با سپاهی
از اسپان فرود آمدند و برآسودند و سیصد کس اغنام روانه گردانید که بموضع ملک بهادر رایات جلادت ...
وسی مرد نامدار را در مقدمه روان کرده و ده کس را بطرف راست و ده کس بطرف چپ قراول ... فرستاد
و خود با صد و نفت و شش کس در عقب روان شده و مخالفان دیدند که آنجماعت بی اندیشه می آیند بقصد ...

سپاه مشغول در پیش است هم و هراس بر خود راه داده روی بگریز نهادند و گریختگان چون بامیر رسیدند
با آنکه هشت هزار مرد مکمل داشتند از مهابت صاحبقران که کرات در ضمایر ایشان جای گیر شده بود
هم در آن وقت طبل ارتحال کوفته روی بمعسکر امیر حسین نهادند و درین اثنا خبر رسید که شما آن سیصد کس اکراد
موضع ورق که داشته بودید مسلمانرا غارت و اسیر کرده بولایت خود متوجه شدند و چشم انتظار در راه است
که درین باب فکری بصواب بفرمایید از استماع این سخن گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور صاحبقران بهمال نشست
بارگی و با امیر گیخسرو پیوسته در استخلاص اسیران اهل اسلام سعی فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس از
سپاه زبده خود از جانب کوه به لشکر جته فرستاد تا که آن جماعت منهزم شوند و دست از اسیران باز داشته
سر خود گیرند و تیر اشارت موافق تقدیر روانی آمد و چون آن جماعت رجعت فرموده سپاه خود را از دور لشکر
جته نمودند خوف و رعب بر ایشان استیلا یافته اسیران و مسلمانرا با آنچه از دیار اسلام غارت نموده
بودند گذاشته مرتبت هزیمت داشتند و سپاه فیروزی اثر متعقبی الوطن باز گشته مسلمانان از ایراسیری
کافران بدین تدبیر شایسته خلاص یافتند و چون از آن دغدغه فراغ خاطر حاصل شد حضرت صاحبقران
از آب سیحون عبور نموده در موضع خمر نزول فرموده بود **گفتار در توجه انهزام مخالفان و وقوع مصالحه**
میان امیر حسین و حضرت صاحبقران چون امرا و لشکر شکسته و پریشان خاطر نزد امیر حسین رسیدند
آتش خشم و غضب او مشتعل شده ایشان را سرزنشها نموده مجموع را بتقصیر موسوم گردانید و کنکاش ساخت و بنفس
خود با لشکر در حرکت آمد تا بآن کوتل رسیده از تمامت سپاه دو هزار سوار کینه خواه برگزید و فرمان داد
تا از آب خجند گذشته بیاد حمله آتش پیکار برافروزند و ایشان بموجب فرموده روان شده و چون خبر
این خبر بسمع همایون صاحبقران بلکه سیر ... باتفاق امیر گیخسرو با نفصد مرد نامدار اختیار کرد
روی جلادت بر دشمنان نهادند و شب که از نیم شب رسیده حکم شد تا بر خود کشیدند و مخالفان که بر یک
خیال آن داشتند که بار ستم وانفذ ... در پنجه اندازند ... ازقدم استطاعت پیش نهاده از کنار
آب بازگشتند و با خجالت و شرمندگی که مردونه از آن زدگی بود بامیر حسین پیوستند مقارن این حال ایرام
جلایر بمشورت امیر صاحبقران و گیخسرو با لشکر جته از بادشکنت راه مغولستان پیش گرفت و ایرام رسید
و در آنجا توقف نموده پیشتر رفت و چون اقرق امیر صاحبقران و امیر گیخسرو در آن نواحی بود ایشان هم
آن صوب شده در حدود بیرام با خرق خود پیوستند و در آنجا امیر صاحبقران ساروبوقا و آقبوقا بهادر را
بطلب لشکر پیش امیر حسین آدرن و حاجی بیگ که از امرا صاحب اختیار بودند فرستاد و امیر گیخسرو باتفاق امیر صاحب
صاحبقران قم قشلاق را ترک کرده متوجه آن صوب شد آنحضرت با ششصد کس که چون هوش لازم بود

باشند ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نمودند و در بادشکنت رحل اقامت انداخت و تمام زمستان در آنجا
بخرمی و شادکامی شب بروز آورده و روز بشب رسانیده و چون زمستان منتهی شد فصل بهار روی نمود
ساربوقا و آقبوقا بهادر که باشارت امیر صاحبقران جهت آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیده
آوازه لشکر مغول شایع گردانیدند و امیر حسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شده ما نمود
گفت که اگر از جانب جته لشکری بامیر تیمور رسیده و زمام حکومت مملکت یکبار از قبضه اقتدار بیرون رود و ملک
شیرین در معرض تلف باشد **نظم** اگر یک تن ... چشم جمله جهان برهم زد چون سپاه جته آرد که تواند دم زد
لاجرم جمعی معروف برسکس آشوب گردانیده بعلما و مشایخ خجند و بادشکنت توسل جسته و از ایشان التماس
نمود که با حضرت صاحبقران کامران اختلاط نموده در اصلاح ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری
که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال نصیحت و موعظت فرو شویند ارباب فرقه و اصحاب عمایم بمقتضای
کریمه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ملتمس امیر حسین را بجان و دل قبول کرده از سر شور
و رغبت قدم در عرصه مصالحت نهادند و باتفاق مجلس جنت نشان حضرت صاحبقران رفته بعد از
تقدیم مشورت و وظایف دعا و مراسم ثنا معروض گردانیدند که چون مخلصان حقیقی کمال نصفت
و عدالت و دین پروری و مرحمت گستری حضرت صاحبقرانی یقین محقق و معلوم است کلمه چند که متضمن صلاح
حال عباد و بلاد است بسمع همایون میرسانیم اگر مضمون کلمات ... ملحوظ ... نتایج آن شامل احوال امیر گردد
گردد و حال آنکه مخالفت و منازعت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت است اگر
لشکر بیگانه درین دیار راه یابد خونهای ناحق ریخته گردد و اموال مسلمانان در عرضه تلف آید و اهل شرک و کفر
بر ارباب توحید و عرفان استیلا یافته اوضاع شریف فرا اختلال گیرد و مبانی ملت بیضا انهدام پذیرد
و روزگار آخر بر شما و خاکنه ... آنزمان پشیمانی سود ندهد و اگر بمقتضای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود
عند الخالق مشکور و پسندیده آمد **مصرع** که آشتی بهمه حال بهتر از جنگ است و چون امثال این سخنان
معروض رای اشرف اعلی گشت خوابی که پیش از آن دیده بود یاد آورده و زنگ وحشت از آینه ضمیر منیر خود
زدوده و بالتماس والتفات رضا داده و کیفیت آن واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک آنحضرت از
مشاهده محسوسات باز مانده و صحیفه ضمیر منیرش از عالم غیب چنان نقش بست که باب بسیار منعقد گشته خود بر سر
چوب پاره نشسته و بسجده درافتاده و دیده از فوق مادر ... خلاص و نجات در ماندگان و عاجزان مسئلت می نمودی
و از کمال حیرت از خویشتن غایب شده خود را از جانب سمرقند بکنار آب یافتی و چون در عقب نظر افکندی
دریای مجند بمحادن جوشان و خروشان بچشم همایون او در آمدی و چون بعد ازین مشاهدات حضرت صاحبقران

ولایت نشان رفته و اتفاق و یافت رای دور پیش تبدیل شد از آن لشکر تعریف نمود و آنکه خود را از جانب سمرقند
بسلامت یافت بخاطر خطیرش رسید که سر مطلوب که در دل دوست هم از روی صواب بحصول موصول خواهد شد
لاجرم از شفته امیدی که بمدد سپاه جته داشت بموافقت همت منقطع ساخته التماس صلح اشراف و اعیان را بحسن
ضمیمه القبول مقبول فرموده و چون ضمیر آفتاب تاثیرش بر مصالحه قرار گرفت اندیشید که اگر مصالحان در میان
تردد نموده آغاز قیل و قال نمایند بطول انجامد همان بهتر که باوسیله دیگر پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد
در مشافهه بگویم و برین معنی جازم شده پنجشنبه نام نوکر خود را با غلام ترکی که در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد
و از عقب او دست در عروة الوثقی توکل زده بی توقف و اندیشه چنانکه عادت آن شجاعت پیشه بود و دل از جوان
و عنایت ربانی بسته با دهم سپاه صفا فی کرده از آب سیحون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون بمقصد
رسید خواست که بشهر درآید شخصی بیرون آمده خبر خلاف واقع بسمع شریفش رسانید که امیر حسین رفت و خود بشهر سلطان
عدم بر وفاست و امیر بعد از استماع این حدیث در آمدن شهر مصلحت ندیده هم از آنجا عنان عزیمت بجانب حصار
شادمان منعطف ساخت و چون آن مهبط حصار شادمان رسید طایفه از سپاه امیر حسین دوچار خوردند و لشکر
مخالف چند قوشون بوده در مقام محاربه آمده حضرت صاحبقران همه را بیکحمله متفرق و منهزم گردانید و چون
از آب مام گذشت بموضع بیازی رسید امیر موسی با خشنه نام پیش آمده سر راه گرفت و بعضی از غازیان
حضرت صاحبقران او را خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد و امیر خجسته مودت را از خس و خاشاک کدورت
پاک ساخته و امیر موسی بکثرت سپاه مغرور شده و آن سخن مسموع نداشت و با آنکه بارها از ناشی و امتحان کرده
بود صف جنگ آراسته از مضمون **مصرع** من جرب المجرب حلت به الندامة غافل و ذاهل مانده حضرت صاحبقران
که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی می گردانید فرمان داد تا امیر سیف الدین و قرچای بهادر با پنجاه سوار از عقب
مخالفان در آمدند و حملهای متواتر کردند و خود بنفس نفیس با هشتاد نفر تیغ کین از نیام کشیده پیشتر رفت و سپاه امیر
موسی چون دیدند که از پیش و پس ایشان مردان مرد و شیران نبرد متوجه شدند روی بگریز نهادند و لشکر ظفر
شعار گریختگان را تا کاملی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی را از اسب فرود آورده بکیان امان دادند مقارن
این حال بسمع جلال پیوست که بمجرد امیر حسین نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران با حال با همان ششصد کس در
پیشتر راند و با یستاد و در همان لحظه قوشون لشکر قراولباش میمنه و میسره و قلب مرتب داشته برادر آمدند
نوبتی دو برادر یکدیگر صفها کشیده سورن انداختند و حضرت صاحبقران بر فراز آن پشته زمانی دیر توقف
نمود تا جوش بهادران معلوم فرماید ... از طعن و ضرب نبردهای پیش نهاده و آنحضرت ایشانرا هم آنجا که داشته
بامردم خویش بازگشت و شب در میان ... رسیده فرود آمده و در آن موضع بانتظار وصول ... که پیش

ازان نزد امیر حسین پیغام رسانیده خدمتش اظهار بهجت فرستاد تا ازان جانب قواعد جهان بانیان مواکد گردد
حضرت صاحب قران عباس بهادر را عهد تازه کرده امیر موسی و الجایتو را با ده هزار مرد فرستاد و با ایشان
گفت که در استمالت امیر تیمور کورکان نهایت الغایة کوشیده و با او در مقام الفت و استمالت آمده سعی نمایند
که میان ما ملاقات واقع شود و چون امرای امیر حسین منازل و مراحل پیموده در بیابان سمرقند بنوزه کرشکه رسیدند
که بشیخ علی الاقدس سره در انجا وفات فرموده آمدند و حضرت صاحب قران با دین و داد در حلی آباد و عهد
نزول فرموده الجایتو با التماس امر مصالحه کس نزد صاحبقران عالیشان فرستادند و فرستاده بشرف پابوس
فایز شده ملتمس امرا بعرض رسانید و قرار آن شد که امیر صاحب قران با صد کس و امیر موسی و الجایتو
با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه باتمام رسانند چون این حدیث مسموع امرا گشت بر فور با صد سوار
روان شدند و امیر صاحب قران با صد مرد در حرکت آمده چون بهم نزدیک رسیدند مقربان حضرت
صاحب قران نیکی شنیدان گفتند که امرای معتبر امیر حسین ایشانند که سپاهی خود را تمام آورده اند اگر یاوت روی
نموده بر گرفتن ایشان اقدام نمایم او را دیگر مجال آن نماند که با ما مقاومت نماید عقلا فرصت غنیمت دانسته اند
چه اهل تجربه گفته اند که الفرصة تمر مر السحاب و نیز فرموده اند که فوت الفرصة غصة و حکما
گویند کمال و عقل مردم بدان توان شناخت که چون باد دولت دشمن وزان بیند قدم در مقام تواضع نهند
و در ایام بخت او کسر رساند فرصت از دست دادن در سخنان اهل دانش مذموم است که بزرگی پادشاهان غیر ایشان
نفسیست که هر چند آشیان است و او بر هیچ چیز توان دانست اول رحمت شامل رجال رعیت دوم عدل نگاه داشتن
ملک سیوم همتی که جور ظالم از مظلوم باز دارد چهارم بردباری که بآن واسطه هر که دشمن مطیع گردد پنجم عاقبت
اندیشی که بدان فرصت بجهت واند شعر کن وقت ضایع با فسوس و حیف . که فرصت عزیزست الوقت سیف و عهد
و پیمان رکنیست ارکان دین و دولت هر پادشاه که در رعایت ارکان عهد کوشد بنای خانه دولت او متزلزل و منقطع
باشد و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشد ملک و خزانه او معمور و دشمن او مقهور گردد و جمعی که در مقام
مخالفت آمده باشند و بعد از ان طالب صلح شده بر عهد و پیمان او اعتماد کنند قیاس آرام و ملک بیکس نورزد
نظم اول غضبان دو کینه و قرار عهد نو باید که بود و باید اد القصه چون امرای امیر حسین بحضرت صاحب
صاحب قران رسیدند زبان با عذار گشادند و از جانبین رسم محبت و مودت و عهد و پیمان تازه کرده و غبار
وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحب قران دولت یار بیورتاق امیر موسی نزول فرموده بتقدیر رسانی
و دستور معهود بساط انبساط مبسوط داشتند و امرا بعد از ان لشکر را رخصت داده خود نیز بمنازل خویش معاودت
فرمودند و حضرت صاحب قران بجهد و کوشش رفقا امل آن دیار را از احسان بیکران خویش محظوظ و ممنون گردانید

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت از آنجا بعزم ملاقات صاحب قرانی چون در ان اوان شاهان
بدخشان یاغی و امیر حسین اظهار یاغیگی میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شد و شاهان نیز سپاه
و لایت خود جمع نموده استقبال کردند و لشکر مراد کشور چند روز در برابر یکدیگر نشستند و چون جنگ متواتر گشت
و آل مراد از توجه امیر حسین به بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از مبارزان نامور و غیرهم را بجهت غارت و انتقام
احشام و الوس زنج و توابع بدانجانب فرستاد و حضرت صاحب قران چون مطلع شد که شیرغان
نواحی زنج را غارت نمودند و تعجیل هر چه تمامتر مراجعت نموده از گذر ترمذ گذشته چون از ظفر رفیقان نشان
نیافت عزم دیدن خان و امیر حسین کرده امیر حسین از آمدن امیر صاحب قران کامکار خبردار شده با
پادشاهان بدخشان در مقام مصالحه آمده و بر جاح استعجال با کمال آرزومندی و اشتیاق مراجعت کرد و
در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را در آغوش گرفته اظهار استبشار نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص
نهادند و از گذشته و آینده سخنها گفته در باطن ایشان وحشت کدورت باقی نماند و چند نوبت یکدیگر را طوی
داده و عیش و عشرت بسر برده و حظی وافر از ایام جوانی و اوقات زندگانی برگرفتند و از انجا در حرکت آمده
به یلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران از آن موضع قاصدی بما خان فرستاد و با امرزاده جهانگیر
با اغرق بجانب قبة الخضرای کش توجه نموده و چون در انولاد پولاد و آقبوغا محافظت حصار کابل و کرشاه
و انصار مغرور گشته دم از عصیان و مخالفت می زد امیر حسین و صاحب قرانی با لشکر شکیب متوجه ان
گشتند و چون از قبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و آقبوغا اسباب حصارداری مرتب
داشته متحصن گشتند و سپاه ظفر نشان حصار را در میان گرفته بجنگ مشغول شدند و صاحب قران
در باب محاصره جد و اجتهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشتند و دلاوران سپاه نصرت پناه
چون لشکر بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما بکره دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس خویش متصدی کار زار
شده و فرمان رکاب ظفر قرین سایش قلعه را قهرا مفتوح ساخته و آقبوغا را دست بسته و جگر خسته بیرون
آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و حضرت صاحب قران مظفر و منصور باز گشتند و در خلال این
احوال امیر حسین بطریق مشورت با امیر صاحب قران گفت که مصلحت آنست که بخطه بلخ که دار الملک سلاطین است و قلعه هندوان
که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است بکمال عمارت آریم تا هر چند بخاطر رسد بکوی حضرت صاحب قران
که الملوک ملهم بودند بحکم قضیه المشار موافق امیر حسین آن امر نفس نموده گفت خوبست که در سمرقند
متوطن شوند امرا و نواب عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن
ساختن و مملکت بیگانه معمور داشتن از طریق عقل و حزم بعید مینماید امیر حسین را این سخن دلپسند نیفتاد تنگ

اندیشی داشته بجانب سمرقند توطن داشت و عاقبت رسید بدو آنچه رسید و پشیمانی سود نداد که گویا
من همان می گویم که مشفقان و نیکخواهان با امیر حسین گفتند امیر حسین جواب داد که هر چند این کلمات
از محض اشفاق بر زبان نیکخواهان می آید اما معنی جهان در باطن من رسوخ یافته که از مرزان کوشش محال
مینماید و بعد از ان ترک اوبا رخویش بموجب عمارت قلعه هندوان روی توجه بلخ نهاد و انکه وعده کرده
بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور را اجازت فرماید تا بمستقر عز خویش رود و بر سخن خود عمل نموده آنحضرت
را بهمراه خویش تا بلخ برده بمقصد رسیده عمارت قلعه هندوان آغاز نهاد و ساکنان شهر را بقلعه فرستاد
و بلخ بایر و خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان بروی مبارک نیامد چنانکه عنقریب ذکر آن در موضع خود گفته خواهد شد
ان شاء الله تعالی متعاقب این حال خبر رسید که لشکر جته متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحب
قران التماس نمود که بهمت عالی نهمت بر دفع آن حادثه گماشته عنان عزیمت آن صوب تحریک دهد و امیر
موسی را مصحوب خویش گرداند و چون خبر توجه سپاه جته تحقیق پیوست حضرت صاحب قران و امیر موسی عزیمت
ماوراء النهر کرده از جیحون عبور نمودند و لشکر جته تا تاشکنت رسیده و بواسطه هجوم لشکر بهار رحل اقامت انداخته
و حضرت صاحب قران و امیر موسی از سمرقند گذشته صلاح چنان دیدند که در قراتوره که موضعی مناسب و مکانی
در خور بود قشلاق نمایند و امیر حسین از عقب ایشان در حرکت آمده چلگای کش اختیار ساخت و درین اثنا میان
امرای جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود و بیان این سخن آنست که قمر الدین و کپک تیمور و شیر اول ماهطای
از لشکر بقصد حاجی بیک که از عظمای امرای جته بود اتفاق نمودند و حاجی از غدر ایشان آگاهی یافته
عنان عزیمت بجانب ایشان تافت و آن جماعت سر پایی در رکاب آورده روان شدند و هر دو گروه با یکدیگر
رسیدند و از جنگ و جدل تواره نمودند زبان بحکایات گشادند که در استعمال سیف و سنان و اعمال تیر و کمان
بازگشتند و قمر الدین و کپک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش گریختند و عاقبت تا هر حدود اول انجیل رسانیدند
و ازین سبب بکمال مخالفان پراکندگی راه یافته مملکت ماوراء النهر از تعرض مخاصمان مصون و محفوظ ماند و بعد
ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستادند و جهت طلبید که بر محفظ سپاه
مدد فرستد و چون در ان زمستان شاهان بدخشان بر نقض عهد و پیمان اقدام نموده بودند و تا در
جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده امیر حسین دفع دشمن خانگی اولی دانسته ایلچی بطرف ایشان روان کرده گفت
نظم چو داریم در ملک خود دشمنان . توجه بجای دگر کی توان ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحب قران
بجانب بدخشان و دو غابی کردن انولاد رومی نمود چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و حضرت
صاحب قران بتجدید لشکر با مرتب داشته عازم بدخشان گشتند و چون از جیحون گذشته و منازل پیموده

موضع کشم که از جمله دیار بدخشان باشد مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین و صاحب قران ظفر
نشان را با پسر خود جهان ملک از پیش روان فرموده خود در کشم توقف نمود و منتظر آوازه بدخشان می بود و از
انجانب بدخشان بیار سه عقبه که پس ایشان بود سر راه گرفتند مقصود آنکه مرغ تیز پر از انجا پرواز نتواند کرد و چون
سپاه ظفر پناه از دور دیدند پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شده روی بگریز آوردند و باز در عقبه هجوم تکلدی
اظهار میکردند و بجرات ظفر نگردیم و هراس بر ایشان استیلا یافته پشت دادند و از آب جوم عبور نموده
پل ویران ساختند و گذارهای آب گرفته بمخالفت ایستادند و حضرت صاحب قرانی جای دیگر گذاری پیدا کرده
فوجی از لشکر ظفر اثر را گوشده از ان معبر گذرانیدند و شاهان چون از عبور سپاه نصرت انتساب آگاه
بار دیگر قرار بر فرار اختیار کرده بجای بالای بدخشان در دوازده فرسخ که محلی نکبت و آب بزرگ انجاهم متصل
میشوند و چهره و نور را بهم بسته مجموع ایشان بایستادند و لشکر منصور اثر روی بایشان آورده بار دیگر گریختند
و بهر طرف کفر انگک شدند و با دل پر خون از آب جیحون گذشته و کمرها را محافظت کرده پای وفا استوار
داشتند و شغلهای سپاه نصرت شعار بایشان رسیده آن سرکشان را تا بدخشی روی بفرار آوردند و لشکر
منصور بیاوشیخ علی بدخشانی با امیر دو سیکر گروه اسب و گوسفند بسیار گرفتند و در ان اثنا سمع اشرف اعلی رسید
که طایفه از لشکر بدخشان گریخت و راه مجمع اند لاجرم آنحضرت جهان ملک را با گروه انبوه بر سر ایشان فرستاد
و سپاه رکاب بدخشان رسیده دست بغارت و تاراج بر آورده غنیمت فراوان گرفتند اما در حین مراجعت
در تنگنای بر راه بیره کمان گرفتند و چون حرب گرم گشت جهان ملک گریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیر
حسین بغارت برده بودند ستاندند و بسی شمشیر سوار مرد و آورده و اسب و غنیمت ایشان را تصرف نمودند و بعضی
از اترک بغایت تعجیل آوردند و چون این خبر موحش بسمع مبارک صاحب قرانی رسید آتش غیرتش اشتعال یافته بی توقف
سوار شدند و ببالای کوه بر آمد و از عنان حادثه و صعوبت مسلک آگه بیادران از رکاب ظفر نمون تخلف نموده بحضرت
با سی و ده کس بر سر راه در تنگنای که ممر عبور دشمنان بود تا بهنگ جنگ بایستاد و جنگ بتیر و کمان برده و قراولی
آغاز نهاده که بهرام خون آشام بر طارم چهارم از ان ممر جنگ آورده بعد از سعی و کوشش بسیار لشکر با نزار از شیب
رسانید مقولت که فرموده بودیم صعوبت این جنگی ندیدم و مشورکه نجابت آن ساعه و نمودیم و از انجانب بجاه
بیاده ریسمبر در سر کشیدند تا به نزدیک صاحب قران رسیدند و دویست مرد که از عقب ایشان بعد آمده بودند
جلد مخابات زبانی که شامل روزگار صاحب قرانی بود یکی آنست که در ان موقف هو بالکه ایلچی بوغا ان معدار دوست
و توابان در نفس خود دید که بمد فوجه در مخالفان در دیده و چند بار جنگی را قفا و سیلی به نزد خویش و انکه بکش
اشارت بحضرت صاحب قرانی کرده با ایشان گفت که این شخص را که می بینید امیر تیمور کورکانست و امیران شمار افتاده

کرده میدان جنگ نموده و چراغکیشید یاوکان که نام آن شهسوار میدان شنیدند دست از محاربه کشیده نگاه
کرد ایستاده بودند سر شکسته و بودا آورده و ده کس از آن کافران جای مکانت پیش آمده پیشانی تضرع بر زمین نهاده
حضرت صاحب قران بایشان گفت که آنچه از اسب و جبه لشکریان ما گرفته اید در دو اسبوع بیاورید و بسپارید
تا ما امیران شما تسلیم کنیم ایشان از آن معنی متقبل شده و مراسم دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و حضرت صاحب
قران بیمال در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمد و ایل بدخشان هر چه که
از لشکریان ایجات گرفته بودند جمع گردانیده و تحف و هدایا از تقوزهای اسب و قطارهای شتران مختوم ساخته
روز دیگر مجموع آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحب قران رسانیدند و مراحم خسروانه بر استخلاص امیران فرمان
داده بعد از آن منصور و مظفر در حفظ و حمایت ملک داور مراجعت نمود و چون در حدود بدخشان نزول فرمود
در انتقام ترکی جلایر و بعضی سپاه که از جنگ گاه گریخته بودند آمده امرا توهم داشتند که اگر باز خواست ایشان
بعد از مراجعت بظهور آید شاید حضرت پادشاهانه بخون ریزی امضی نکرد و با حضار ایلچیان فرمان داده در موقف یرغو
باز داشت و بعد از ثبوت گناه مجموع را تیغ یاساق بنواخت ذکر مراجعت حضرت صاحب قرانی از بدخشان
بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز در اوانی که صاحب قران گیتی ستان معاودت نموده بدخشان
فرستاده امیر حسین بانجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو ختلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده اند
مخالفت و خفا برافراشته امید آنکه جناب امارت مآب بدو روی متوجه گردد و تیغ آبدار آتش آن فتنه فرو نشاند
صاحب قران کامکار بر سمند باد رفتار بعزم مراجعت سوار شده در حوالی شیخ محمد بیان سلدوز و امیر خضر
مکتوبی بجانب صاحب قران فرستاده بودند و التماس معاودت نموده آن مکتوب در راه بدست امیر حسین
افتاده بود و برین قضیه اطلاع یافت چون حضرت صاحب قران بارنک رسید با امیر حسین ملاقات فرمود
و خدمتش در مراسم اعزاز و اکرام جانب مبالغه بجای آورده و از دقایق تعظیم نکته فرو گذاشت نمود و در خاطر
خطیر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصادقت و اساس مخالفت مغلظ و مشدد است تاکید یافت باید که امیر
حسین آن مکتوب بنماید و آن راز سر بسته بگشاید و او خود اصلا حکایتی بر زبان نیاورد و طریق تجاهل مسلوک
داشت و از جاده دوستی انحراف جست و ارادت بصورت اندک خللی که صفحه ضمیر انور صاحب قران داد
کسی نبشت و چون بازگشته در دیوان خجسته قرار گرفت سرکشی بملازمت او آمده معروض داشتند که امیر حسین
در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد هر چند این خبر باعث زیادتی دل آزردگی شد اما حضرت صاحبقران
کامکار از کمال تمکین و وقار بهیچگونه تغییر بخود راه نداده آن سخن را اعتبار نکرد و متعاقب این دیگری آمده
مکتوب خانی بآنحضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با امیر موسی گفت که در محل فرصت ترا گیرد و بعضی از مورخان

گفته

گفته اند که امیر صاحب قران چون از مجلس امیر حسین بیرون آمده بوثاق همایون خود تشریف آورد دو کس آمده
صورت قصد امیر حسین از زبان خان که با امیر موسی نوشته بود مشتمل بر آنکه فرصت نگاه داشته صاحبقران را
بگیرد معروض داشتند بر سر لفظ حضرت صاحب قران از غایت قوت نفس حکایت ثانی نیز اعتبار نکرد و با خود
گفت که غالب ظن آنست که این حرف دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی می توانست که
در مجلس صحبت بظهور رساند و امیر موسی را نوکری یارای آن باشد که امثال این امور نسبت بمن در خاطر بگذراند
و بعد از این اندیشه حضرت صاحب قران با بعض همایون بر سمند گردون خرام سوار شد که امثال این حرف
تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله دیگری از جنب ایمنی استفسار غایله و حجاب از میان برداشته این
وسوسه از خاطر مرتفع سازد و چون بکنار آب رسید امیر حسین را در آنجا ایستاده دید که پیش از آنکه بکلام آغاز
کند کشتی رسید و بعضی بتعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک رسید لشکر
مرتب باید داشت امیر حسین دفع دشمنان را در عهده التفات و اهتمام صاحب قران کرد و زبان بکلام
مظفر رانشیه روی بآن حضرت آورده گفت باید که بی توقف از آب بگذری و بباد حمله گرز گران شکسته
و صولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را از ره وار پراکنده و بامی چند زنده چشم و بعضی دلاوران
که از پیش رفته اند از عهده این امر بیرون می توانند آمد و حضرت صاحب قران با سپاه خود عبور
نموده نیز زنده چشم و دلاورانی که از منقلای بوده بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهاد و مخالفان
چون از توجه صاحب قران آگاهی یافتند از آنجا که رسیده بودند عنان برتافته کیخسرو از راه
ترکمن بطرف لای رفته زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند گریخته حضرت
صاحب قران از عقب او شتافت و خدمتش از جیحون گذشته در هیچ محل قرار نگرفت و آنحضرت از
آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در خط کش نزول فرمود و امیر حسین بمن مساعدت آن برگرد و از کلاب و شمان
بیرون یافته از آب تنک بجانب بلخ روان شد و در قلعه هندوان رایت تمکن و استقرار بیفراشت و بعد از آن
رسانید و چون استاد ازل در کارخانه کن فیکون تقدیر خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر عدل پرور
حامی امیر تیمور بهادر جهانگیر دوخته بود و ایمنی در عالم اسباب موقوف بر آن بود که شایبه طالبان ملک از
میان برخیزد لاجرم درین ایام صفات نکوهیده بر طبیعت امیر حسین مستولی گشت و امرا و اعیان ولایت
روی از مصاحبت و موالات او گردانیدند از آنجمله حرص مال و امساک بر مزاج او استیلا یافت چنانکه صاحب
قران نیکو عهد با کمال صفا و از لوازم وداد و وظایف اتحاد و یکجهتی هرگز فرو نگذاشت و امیر حسین برای عبور سپاه
بافغاد خویشان خود بولاد و امیر خلیل بر جانب بر طاق نشان نهاده گروهی جمله آغاز کرد و نوامیان فرستاده

که از متعلقان و منتسبان امیر صاحب قران هر که اسم وزری داشته باشد مجموع را بر جای وطن تکلیف نموده
از خط کش بلخ آورند و شیربن بیک آغا خواهر صاحب قرانی از سبب آنکه شوهرش امیر موید پسر جاورچی را
در سر شراب کشته گریخته بود هم به بلخ بردند امیر موسی را که در اطراف آب مصاحب آنحضرت بود با کوچ طلب داشت
و این حرکات نالایق که علامات قصد امیر حسین شد که سابقا نسبت بحضرت صاحب قرانی اندیشه کرده بود
امیر را مکشوف در حوالی که بدید و دوربین در صفحات حالات امیر حسین از روی امعان نگریست دانست که قصد عهد شکنی
را عهد و میثاق بیکسو نهاده و مترصد آنست که دست بروی نماید لاجرم همت عالی نهمت بر دفع آن حادثه گماشته
بقضای کریمه وشاورهم فی الامر علما و امیر موسی و امیر داود و امیر سار بوقا و امیر جاکو و امیر سیف الدین
و غیرهم را در مقام مشورت آورده از مکر و حیله امیر حسین و دفع آن که اگر درین امر اهمال ورزیم عوض آن
همگنان در معرض تلف آیند ایشان متفق الکلمه گفتند که بعهد و پیمان او مطلقا وثوق و اعتماد نیست مصرع
که بر عهد تو و باد و جیسا بمتوا اکنون و بر ما جمیع بکرات ایشان یقین معلوم شده که وی داعیه مکر و غدر
دارد و اگر بر نه وی درین باب فکری کرده نشود و شاید امری روی نماید که دست افسوس از دامن آن
آید اکنون صواب چنان می نماید که بقول و همت شده لشکرها را جمع آریم و همگی همت بر دفع آن مقصود
گردانیم و اگر درین امر اهمال ورزیم همگنان تلف گردیم و از آن زمان ندامت سود نمیدهد حضرت صاحبقران
گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان همداستان شده و در اثنای
مشورت علی بهادر و خضر یسوری بر جهت در آن خلوت در آمده امرا از مخالفت امیر حسین تحذیر نمودند
و امرا از کلمات ایشان متأثر گشتند و از علامات وی اندیشه مند شدند و از روی اتفاق آن دو خون
گرفته را که عقل معاش نداشتند بیاسا رسانیده بتهیه اسباب محاربه اشتغال نمودند گفتار در نهضت
حضرت صاحب قرانی بجانب بلخ با دلیران صف شکن و انقراض دولت امیر حسین چون امرا و توسان
از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر از بأس سطوت او هراسان شده بودند امیر صاحب قران از ...
او از صد کمان فرسنک یقین بموت امیر و مامور در مخالفت خدمتش همداستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند
و چون جبلت حضرت صاحب قران عهد و بند قلعه گشای از جهات نفاق و فریب مبرا بود و آوازه خلاف امیر
حسین شایع گردانیده با حضار لشکرها فرمان داده و ترت ... طلب شیخ محمد بیان سلدوز که از مهابت
امیر حسین گریخته بطرف اترار رفته بود فرستاد و چون سپاه نصرت انتساب در درگاه خسرو کامیاب روی
آورده مجتمع گشتند بر اعزاز و جانفشاری قول و منقلای ترتیب داده بطالع سعد و بخت بلند از خط کش بیرون آمد
و یا بنی قول بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در مقدمه روان شد

وچون

و چون طی مسافت نموده بحزار رسید امیر موسی چنانکه عادت قدیم او بود هموجی که از کیخسرو حضرت صاحب
قران احتیاط قشقه نمود امیر موسی لشکر سیسنو و همیش اغلان را با امیر مؤید ارلات و جمعی دیگر از اعیان
سپاه و مبارزان درگاه برسم منقلای از پیش روان ساخت و قول را بعز دولت همایون خویش زیب
و زینت داده و رایت ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیور
همیش اغلان و بهادران ظفر نشان بترمد کهنه رسیدند هندو شاه و جلیل که منقلای لشکر امیر حسین را
با تبلیغ شده قدم جسارت پیش نهاده بودند بمجرد دیدن سپاهی ایشان پشت داده زرد روی و خشک
لب از آب آمویه گذشتند و دست از ماهوس برداشته ... رسیدند و در آن اوان عالیجناب سیادت
مآب نقابت قباب ... آفتاب جلیل القدر معصوم انحدار آل طه و یس امیر سید برکه که از عظمای سادات
که مجلس حق و صفای سریرت و طهارت و صدق گفتار امتیاز داشت بجهت اوقاف حرمین ...
امیر حسین رفته بود و خدمتش ... از مجلس ... وقف حرمی باتحاف ... تعظیم ... مقدم ... رسانید
در دور کار بعزاز ... با او خطاب میکرد نظم ترا کرم که زبان کنی ... زبان مردمی را هم دراز کی
و مرتضی ممالک اسلام ملول و متنفر و رنجیده خاطر از بلخ بیرون آمده روی توجه بما وراء النهر نهاده و در موضع
... گرسه فرسنکی ترمد بحضرت صاحب قرانی پیوست و قبل علم پیشکش کرده بزبان فصاحت بیان
گذرانید که ... توجه حضرت بملک منصور و حضرت صاحب قران که منظور نظر الهی بود از وصول استانت
پادشاهی از فاتحه دولت و مقدم جناب سیادت پناهی در اوان نهضت نجابت منبع و شادمان گشت
و تمامی اوقاف حرمین را بآن جناب مسلم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام دقیقه مهمل نگذاشت
و میان الفت و استئناس از حد تخمین و قیاس بیرون واقع شده مرویست که حضرت صاحب قران و جناب
ولایت پناه و سیادت ... اکثر اوقات با هم می بوده اند و بعد از وفات بر ارادت ... مدفون اند القصه حضرت
صاحب قران با همی قایم دوی درست از بیا در حرکت آمده بجبال ... نزول ... نموده امیر جاکو را بجمع لشکر
اطراف نامزد فرموده او بموجب فرموده عمل نموده ایل سلدوز و غیرهم آورده و باردوی همایون فرستاده
... جو و بکات ختلان ... شتافت ... لشکر آن نوع را نیز در سلک ملازمان کریاس گردون اساس منتظم گردانید
و در اثنای آن موضع ... شیخ محمد بیان و منده و خروه که طلب او رفته بود بموکب همایون پیوستند و
... موضع ... شیخ محمد والی بدخشان و امیر الجایتو از جمل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکر
باردو رسیده بانواع نوازش سرافراز گشتند و همچنین امیر خضر و که دست از حکومت ولایت ختلان
باز داشته بود با جماعت امرا و اعیان الوس جغتای شرف ساطه بوس دریافت و امیر جاکو نیز با سپاه کو

اگر که از ما صواب و صلاح جوی امیر حسین که فتنه خاطر شده بود فرد شود روی در رکاب و گاف و شب با آورده
و کمر خدمت در میان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه روان کرد
و امیر حسین نیز جمعی از بهادران را پیش فرستاد و جنگ عظیمی میان ایشان روی نمود و سپاه ظفر
شعار آن مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر جوانان سر او را اوشیکر کرده و کشان کشان در رکاب
و خنده و خندان آوردند و حضرت صاحب قران در این اثنا شیر و جمیع افغان را با سر بر خاک نشانده
و چند روز بعزت و شادمانی بسر بردند بعد از آن لشکر ظفر اثر داشته و رایت استیلا بر افراشته
متوجه بلخ گشت و مقارن این حال امیرزاده جهانشاه با سپاه شیر خان ماردوی همایون ملحق گشت
و با تمامی قلعه هندوان را مرکز وار در میان گرفتند و کور کرده سورن اندوختند و از حصار
سوار و پیاده بسیار فزون از حد شمار بیرون آمده جنگ بنیاد نمودند و در آن روز شاهزاده جهانگیر
شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود و مقدم جرات
داد مردی و مردانگی داد و از نهضت قضا تیزی گشاد یافت و بر پشت پایش رسیده او خارج دیگر
سر بر کرده و جراحات بسی گرم کرده و محمد تیر را چنان داغ کرده که شیخ ارزنده پیش بیرون آمده بنماند
زاده به او جور خورد و سالی دست زد و این محل اعتبار زده چگونه فلک اضطراب کرد و روز دیگر
که عزم و ثبات و سپاه بنظم تسخیر آن قلعه فروزنده و عام رایات ظفر نگار بر افراشت جوانان جان بر روی
میدان نهاده دست به تیر و تیغ گشادند و بعد از ستیز و آویز بهادران امیر حسین روی گریز آوردند
و پناه بحصار بردند و امیر حسین فی نفسه از غایت بخل و امساک که در طبیعت او غالب بود قوت آن
نداشت که زر و سیم فدای جان شیرین سازد و کم و بیش دست به بذل بازد **نظم** جو داری ز بخشش
زر از زر و تیغ • دریغ آید ازش دست بر وی تیغ • امیر حسین از کمال خوف و وحشت در وادی پیش
صاحبقران کس پیش او فرستاد که اگر جان بخواهی روان از قلعه بیرون آی و بقدم اخلاص جاده متابعت
بجوی امیر حسین چون راه خلاص و نجات از اطراف و جوانب بسته دید و از پس و پیش سپاه نیافت
و خبر ابو بسته دست تضرع و استمان در دامن عجز و انکسار زده پسر بزرگ خود را با غالی که چند بار گفت
بود پیش حضرت صاحبقران روان ساخت و گفت در مقام انقیاد آمده و در متابعت جاده عید بستم و
او دیگری راو فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد زوال رسیده و کوکب اقبال من از ذروه عز
و اوج شرف بدرجه هبوط و منزل و بال انتقال کرده درخواست از تو که سعادت و فیروزی همعنان و اوری
چنین است که بر جان من بخشایی و راه من گشایی تا از این تنگنای محنت و مشقت بیرون آمده روی بمکه معظمه آرم

و زیارت بیت الله بجای آورده و از جرائم و آثام زبان باعتذار و استغفار گشایم مر ایم خسروانه شمس اوار
مبذول داشته از موقف عتاب و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده مزاحم و متعرض نشود تا بیرون
آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود بار امیر حسین کس فرستاد که فردا بیرون می آیم مشروط به آنکه امیر
تیمور گورکان عهد و پیمان در میان آرد که قصد جان من نکند و هیچ آفریده را نگذارد که متعرض احوال من شود
حضرت صاحبقرانی که در عهد و وفا و صدق و صفا که از جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین زمان و خواقین
دوران بود بر آن جمله پیمان بست و قرار بر آن یافت که روز دیگر بسلامت بیرون آمده بهر جا که خواهد برود
و امیر حسین بمحوای این کلمه که **مصرع** بعهد مرا چو خوشتن نیاز ارد • بر آن سخن اعتماد ننمود و زمانه
لباس سوگواری در بر افکند و امیر حسین با دو نوکر بیرون آمده و از کمال دهشت و حیرت نمیدانست که کجا
میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف می نهاد و بشهر کهنه افتاده و قریب بصبح شده نوکران را بهانه
از خود جدا ساخته خائف و گریزان بر بالای مناره مسجد جمعه شهر ویران شد تا از آسیب توجیه
لشکریان سالم باشد و ندانست که **نظم** از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست • روزی که قضا
باشد و روزی که قضا نیست • روزی که قضا باشد کوشش ندهد سود • روزی که قضا نیست در او مرگ
روا نیست • و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسپی گم کرده بود و در جستجوی آن
می یافت ناگاه در خاطرش گذشت که بر آن مناره بالا رود و نظر بر اطراف صحرا و دشت اندازد
شاید که اسپی گم شده در یابد باآنکه سهیل اسپ بکوشش بدید **شعر** زشت هم در بیت گاو از
چارکم شده • از جنون آمد بکوشش صاحب ارجمند بکریست • و خداوند اسپ چون بر مناره برآمد امیر حسین را
دید و بشناخت و خدمتش در خدمت با آنکه گفت گندم بر بام بهیچ مبارز و پهلوان نمی داد از
حال او هم جان مستی مروارید غلطان بدان شخص داده و در کتمان سر خویش مبالغها نمود و مواعید
خوب او را امیدوار کرده اند و آن مرد امیر حسین را انبو کند و همان لحظه مطمئن ساخته فرود آمد و بدرگاه
صاحبقران رفته صورت واقعه را بتفصیل معروض داشت و شاه و سپاه بر آن اطلاع یافته
پیاده و سوار بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون دید که گروه انبوه با اشتیاق دیدار او روی بدو نهادند
اندازان بالا بزیر آمده و در سوراخ دیوار همان مسجد در خزیده و چون دست اجل گریبانش گرفته بود معلق از
از دامن جامه اش بیرون ماند و مردم به بالای مناره رفته قدمش را بیافتند و از انجام اجحت کرده
بی تکلف دیوار بر کندند و از شکاف خرابه وار بیرون کشیده و دست بسته پیش حضرت صاحب قران
رسانیدند **شعر** کسی که گردن از امر تو کشیده گردن کش • به آستان تو اکنون کشان کشان آمد •

وحضرت صاحب قران با کثرو سیرت صافی سریرت که داشت که از مقتضای عهد که از نموده و سپاه را نزد پیش
بار رسانند روی بامر آورده وقت نمود که من از ریختن خون او گذشته ام و جفای او را که از ظلم کنن اکاشته
و چون او را از مجلس بیرون آوردند کیخسرو ختلانی اضطراب آغاز نهاد و معروض حضرت صاحب قرانی گردانید
که امیر حسین برادرم کیقباد را کشته او را بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف قصاص رسانم آنحضرت
کیخسرو را تمکین داده فرمود که تو از سر این دعوی نگذری که عاقبت شامت خون ناحق بروزگار او خواهد رسید
و در اثنای این گفت و گو حضرت صاحب قرانی یاد ایام گذشته کرده و حقوق مصاحبت قدیم کار فرمود
و در این اعتباری او بدیده تامل نگریست و از غایت قرابت الجای ترکان آغا خواهر امیر حسین که زوجه
محترم صاحب قرانی بود خون والم بر ضمیر اشرف استیلا یافت امیر الجایتو آپرتاق و دیگر امرا واقف او
و بهوا و زبان مشهور و اقوام عارف چون دانست که اگر امیر حسین پای از این غرقاب به ساحل نجات نهد
همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشه چشم اشارت با امیر مواید و کیخسرو کردند و ایشان از
در یافته و بر جهت از عقب امیر حسین شتافتند و کار او را با تمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانی که
بر گزیده او بود از میان بر داشتند و دو پسر دیگرش گریخته به بار هند رفتند و در غربت به بدرود برادر ان
پیوستند و لشکر منصور بقلعه هندوان مستولی شدند و مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان
و خدمه یابان او نزد صاحبقران آوردند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر قزان سلطان و الوس آغا دختر
بیان سلدوز و اسلام آغا دختر امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داده و
قتلق آغا دختر شیرین خان بر سایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت به بهرام جلایر داد و دیگر قابان و جواری
و دختران را بامرا و مقربان و ملازمان نامزد فرموده و بیاد عبرت بیست که هر روز دست در گردن شوهری کند و
کردل عروه دیگری نهد سکه سعادت بر ساعت در مقامی زند و خطبه سلطنت بنامی خوانند تلک الایام نداولها
بین الناس و این واقعه هایل در رمضان احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و بعد از قتل امیر حسین فرمان جهانمطاع
شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان بطرف بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند
و حصار هندوان را ویران ساخته غنایم و اموال بدست لشکریان افتاده فقر و احتیاج از میان مردم برخاست
فتح و گیتی بنام شد گفتار در جلوس همایون حضرت صاحب قرانی و نعمت آنحضرت در بدایت حال از بلخ
چون سپاه جهت چند نوبت چهار بار ماوراءالنهر رسیده بودند و رایت استیلا و استعلا بر افراخته در خوالا
حضرت صاحب قران خواست که آن امرا را از کوشمال دهد که بعد از این خیال محال ایشان خود راه ندهند و پای جرات
و جسارت از حد خویش فراتر ننهند لاجرم بجمع سپاه فرمان داده در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه

موافق تنکوزئیل امواج بحر مانند در حرکت آمده و چون از آب جیحون بگذشت اردو کمر خدمتکاری در میان بسته
دارغ ایلی و بندگی بر جبین نهاده و خاطر خطیر آنحضرت از آن ممر فراغت یافته بضبط ایل و الوس که بحیطه
در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک اشتباه آمده بود کیک تیمور را نصب فرموده و در ضمان عنایت
ملک ذوالجلال متوجه شد و اقبال خود نزول فرموده مقارن وصول آنحضرت بآن کیک دولت خبر رسید که
کیک تیمور حقوق نمک را فراموش کرده و کلمه عصیان مبادرت نموده و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحب
قرانی بواسطه قلت احتشام او نسبت بلاسیان خاصه عتاب فرموده و سرزنش کرده بادی گفته بود که رانی
باشد که برابر در خانه خویش محتاج بسیم فرمان و رجب الاذخان بهادر شد که با امیر عباس و ختای بهادر
و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع کیک تیمور آرند ایشان برحسب فرمان روان شده و چون برابر ناحی
ایل بهرام جلایر بحرکت جسد خود امیر کچی با جمعیتش عداوت قدیم داشته و گفته که او را اگر ناچون بهرام از عهد
ایشان آگاهی یافته صورت حادثه با امرا در میان نهاده و بنابر مصلحت وقت آن سخن را پنهان داشته و عیلوان
را استمالت داده غافل ساختند و هر دو سپاه بر کنار آب عایشه خاتون که میان ایشان حایل بود
صف زده بایستادند مقارن این حال ختای بهادر در باب تاخیر جنگ و رعایت حزم بحث گفت و شیخ علی بهادر
رقم بر آن کشیده و ختای بهادر را حمل بر جبن و بددلی او کشته تنها از آب گذشته خود را بر سپاه زد و چند
کس انداخته گروه انبوه بگرد او در آمدند و شیخ علی بهادر بجنگ ختای بهادر در عقب او از آب عبور نموده
و حمله کرده او را از آن میان بیرون آورد و صورت جلادت طوریست و رای و تحافظ طوری دیگر و امرا که
امرا بفرمان در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از بازگشتن جمعی را که نسبت
به بهرام جلایر غدر اندیشیده بودند بیاسا رسانیدند و چون موکب همایون بپوستند حضرت صاحب قران
قران از مصالحه ملازمان استکشاف نموده ایشان را سرزنش کرده با حضار عساکر گردون مآثر فرمان داد
و چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن شده و رایت نصرت آیت افراخت و چون از بیرام و ملک کند
مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت فرار بر قرار اختیار کردند و در صحاری و قفاری پراکنده شدند و
صاحب قران سپهر اقتدار با دلیران شمشیر زن نیزه گذار در موضع لشکر بقاچ کر کجیکا را لکامشی کرده و سپاه
منصور غنایم با محصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم معاودت در اهتزاز آمده و در اثنای طریق مخالفی
بوسیله یکی از مقربان بارگاه معروض رای شهریار گیتی پناه گردانید که امیر موسی و زنده چشم و پسر امیر خضر یسوری
بانکه بکر عهد و میثاق بسته اند که چون بموضع قرامان رسند در باره تعالی مکری اندیشیده و آنچه در باطن دارند بظهور
رسانند و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو الیث سمرقندی در این باب با خانیان در این باب اتفاق نموده

و من ملکا و میدهم که پرسشی واقع شود هم در مجلس اول انجمنی نوبت رسانم حضرت صاحب قران سعادتمند
فرمان داد تا مجموع ایشان را در موقف یرغو باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق ارباب یرغو جود
اعتراف نمودند و چون امیر موسی خال مهد علیا سرای ملک خاتون آنحضرت از سر جرم او در گذشت و مساعی
خان زاده ابوالمعالی نجات داد آن نوبت سبب نجات او گشت اما حکم قضا جریان نفاذ یافت که از ممالک
محروسه بیرون رود و ابواسحق پسر خضر منصوری بواسطه آنکه خواهرش در حباله نکاح امیر سیف الدین بود
بشفاعت او از آن ورطه خلاص یافت و حضرت سلطنت پناه در باره شیخ ابو الفتح سمرقندی فرمود
که چون کرم نجابت کرم است و ایشان در کمال مروت واقع شده اند باید که هیچ روند تا در ایشان از روی مادر
چشم را موجب فرمان واجب الاذعان در مجلسی که روی بیرون آمدن نداشت باز داشتند ذکر لشکر کشیدن
حضرت صاحب قران بجانب شبرغان و استخلاص قلعه از زنده حشم و مخالفت او نوبت ثانی چون امیر
صاحب قران تاج بخش گیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای باز پرداخت علقمه تواجی برسم رسالت
نزد امیر صوفی بخوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوه تعلق بالوس جغتای دارد و تو چند سال است
که از آن ولایت مال گرفته و آن حرمه را تصرف نموده وظیفه آنکه دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی
تا گماشتگان ما ضبط کنند و مبانی محبت و مودت میان ما استوار باشد علقمه بمجلس حسین صوفی رسید
پیغام بگذارد و غرورش چون اطال و کثرت سپاه مغرور بود در جواب گفت که من این ولایت بشمشیر گرفته ام
بشمشیر از من میباید گرفت علقمه تواجی بازگشته این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز را بسمع اشرف اعلی رسانید
باطن همایون حضرت صاحب قرانی از آن جواب زشت متأثر و متغیر شده عزیمت کرد که با لشکر قیامت اثر
متوجه آن کشور گردد مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور عمل آراسته بود و نظر بصلاح حال عباد و بلاد انداخته
از آن حضرت التماس نمود که چندان توقف فرمایی که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی از نور نصایح مالامال
و ملتمس مولانا مبذول افتاده خدمتش بدان توجه نمود و چون بمقصد رسید وظایف پند و نصیحت بجا آورده
و عبارت علمای دین و ارسیت بتقدیم رسانید و در اطفای شر سعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان
در معرض تلف نیاید و عرصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث دوران نگردد و حسین صوفی از کمال
اعجاب بسخن آن جناب التفات ننمود و بدان سخن اکتفا نکرده و فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس کردند
و چون این خبر بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید عزیمت خوارزم مصمم کرده شد و در بهار سنه ثلاث
و سبعین و سبعمایه لشکرها جمع آمده و اسباب یورش مرتب ساخته و در موضع قمی بتی نزول اجلال فرموده
در آن محل حاجی ورپروستاده و ملک غیاث الدین پیر ملک معزالدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت

هرات و توابع او گشته بود با پیشکشهای عظیم القدر بار روی همایون نوبت و اخلاص و یکجهتی ملک را
بعرض رسانیدند و بانعامات و تشریفات اختصاص یافت و آنحضرت بیلکات گرانمایه مصحوب او با ملک حضرت
انصراف ارزانی داشت و امیر جاکو را بحکومت قندوز و بغلان فرستاد و امیر سیف الدین را در قندز
داد و بلخ فرستاده و خود با سپاهی که از حساب بیرون بود در حرکت آمد و از آنجا گذشته چون بکنار
آب جیحون بموضع ... رسید مقدمه سپاه منصور سپاهی قراول دشمن را دیده و بیدرنگ پیش رفته
حمله بردند و اکثر ایشان را دستگیر کرده پایه سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح را فال گرفته در مبدأ توجه
روی نمود از میامن دولت روزافزون حضرت صاحب قرانی دانستند و چون ظاهر خیوق مضرب
خیام سپاه بهرام انتقام گشت بهرام یساول و شیخ موبد و گماشتگان حسین صوفی باتفاق قاضی
دروازها بسته راه عناد و لجاج گشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار برافروختند
و سپاه نصرت شعار بتقدیم جرات پیش رفته دست توانایی از آستین قلعه گیری بیرون آوردند و حضرت
صاحب قرانی فرمود تا بهیزم و خاشاک ... انباشتند و بنفس همایون بکنار خندق آمده اشارت کرد
تا کوچه ملک بفصیل ... و او از خندق گذشته روی بفصیل آورده و ... تا بخواهد بر قدم ... قدم
او نهادند و لشکریان چون صورت حال برین منوال مشاهده کردند با ایشان مرد و اتفاق کرده بجنگ
شیخ علی بهادر بالای فصیل رانده و بشمشیر دست در پای او گرفته که برآید مرد و افتادند بار دیگر شیخ علی
بهادر بفصیل برآمد و شخصی نیزه حواله او کرده و او بسر پنجه قدرت نیزه خصم را شکسته تیغ بروی زد و سپاه
قیامت نهیب از اطراف و جوانب بقلعه ریخته دست بغارت و اسیر برآوردند و روز دیگر مراحم حضرت
باطلاق اسیران فرمان داده و از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت
که کوچه ملک را جهت تقصیری که در کنار خندق کرده بود چوب یاسا زدند و بسمرقند فرستادند و غیاث
الدین ترخان از نژاد قلی که چنگیزخان او را ترخان کرده بود چنانچه در مجلد خامس گذشت و ...
ولد امیر الجایتو ... و در آن برحسب فرمان از پیش روان شدند و بر لب آب کرکان بمخالفان
که برسم منقلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته
گشته منکلی خواجه و کلک که ... سپاه دشمن بودند حرکت المذبوحی کرده و عاقبت رو بفرار
آوردند و لشکر نصرت شعار آن جماعت را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک ...
هلاک انداختند و حضرت صاحب قران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف و جوانب
خوارزم رفته و ... آتش نهب و غارت در آن ولایت زدند و چون حسین صوفی استیلای

لشکر نصرت اثر مشاهده کرد و دید یقین دانست که روباه ناتوان تاب حمله شیر ژیان ندارد و بقلعه درآمده
در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت صلاح در آن دید که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق
کوشیده ایلچیان با بیلاکات و چیوق لایق و تنسوقات مناسب بارگاه فلک اشتباه فرستاد و مقارن
این حال امیر کیخسرو حقد و عذری که با زمان صاحب قران را در دل پنهان میداشت به حسین صوفی پیغام
داد که بعهد و پیمان امیر تیمور گورکان اعتماد منما در صلح و آشتی مکشای و بی تحاشی از شهر بیرون آی که
لشکر سمرقند بتاخت و غارت رفته اند و من با تومان خویش بلشکر خوارزم خواهم پیوست و حسین صوفی
بمعاضدت کیخسرو ختلانی مستظهر شده با سوار و پیاده بسیار از شهر بیرون آمد و بر لب آب قارن که
دو فرسنگی شهر واقع است رایت خویش برافراخت و کورکه زده نقاره کوفته سورن انداخت
و حضرت صاحب قران گردون توان با آن مقدار لشکریان که در اردو باقی مانده بودند سوار شده میمنه
و میسره آراسته و برغو و نفیر کشیده در حرکت آمده بکنار آب قارن که میان بر و کراه حایل و فاصل بود
ایستاد و هرکس از بندگان خاص تحت اسپ را در آب رانده گذشته و لشکریان نیز حمله آورده جنگ
آغاز شد و بعد از آن شیخ علی بهادر با پنج نوکر از آب گذشته خواجه شیخ زاده در برابر او متوجه گشت
بیک حمله او را گریزانید و هم امیر موید و آقتمور و خطای بهادر از آب عبور نمودند و در حین کشش انداز
ایلچی بهادر در آب فرو رفته چند نیزه آب از سرش گذشت مصرع چه یکی نیزه چه صد چون گذشت
آب از سر. و حضرت صاحب قران خواست که اسب در آب راند امیر شیخ محمد بیان مانع شد و خود
تازیانه بر مرکب زده از آب بسلامت گذشت و در مصاف کارزاری گشت و آن روز از صبح تا چاشت
تا وقت نماز دیگر آسیای نبرد بخون دلیران عصر گردان بود و سرهای پردلان در میدان
چون گوی سرگردان و آخر الامر به نیروی دولت قاهره مبارزان سپاه بر خوارزمیان غالب آمدند
و گروهی انبوه از مخالفان اسیر و دستگیر کرده و حسین صوفی با معدودی چند گریخته بحصار درآمده
لشکر فیروزی اثر پیرامن شهر فرو گرفتند و جمعی که بتاخت رفته بودند بازگشته بموکب همایون پیوستند و حسین
صوفی از غصه بیمار شده در مدت چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت و برادر
یوسف صوفی بجای او نشست و چون از امیر یوسف صوفی تا آن غایت جریمه صادر نشده بود و ...
الحکمه دست تضرع در دامن متابعت زد و از مصالحه سخن گفته آنحضرت ملتمس او را مبذول داشته برادر
زاده یوسف صوفی را که آن برادرش از ... دختر خان اوزبک داشت جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد
و یوسف صوفی از جان و دل بدان معنی راضی شده قبول نمود که بعد از تهیه اسباب لایق آن مجلس ...

صحبت هرگاه که حکم شود بارگاه گردون اشتباه روان گرداند و لجاج و عناد بمحبت و وداد تبدیل یافت
شهریار گیتی ستان عنان عزیمت بصوب شرف و اقبال خویش معطوف داشت و از عقب جرم و جنایت کیخسرو
ختلانی ظاهر شده یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که او را در مقام یرغو باز داشتند و بعد از تحقیق
و تفتیش امرا و نوئینان باریک بین ایلچی فرستادن او پیش امیر حسین صوفی و تحریض نمودن بمخالفت و
محاصره صاحب قرانی به ثبوت پیوست و چند کار دیگر که بآن اقدام نموده بود نیز روشن گشت لاجرم
او را بند کرده بسمرقند فرستادند تا نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف و زندگانی
او از شهرستان بدن کوتاه کردند شعر دودم چند بار ماند همی کو • فرجام آنکه قصد باین خاندان کند
ذکر توجه حضرت صاحب قرانی بجانب خوارزم نوبت ثانی و وقایعی که روی نموده بعد از گرفتن کیخسرو ختلانی
پسران سلطان محمود و ابواسحق پسر خضر منصوری و محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند
و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش را از متابعت و مصادقت صاحب قرانی بانواع کلمات فریبنده
بگردانیدند و بر نقض قواعد عهد و پیمان که از مذهب مروت و مردمی مهجور و ممنوع است لشکر فرستاد تا کات
را غارت کردند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمایه با جهان
عساکر گردون مآثر فرمان داد و اطراف و اکناف جاده اعصار سپاه بیشمار جوار بر درگاه پادشاه عالم پناه
مجتمع گشتند و با گروهی انبوه همت بانتقام یوسف صوفی آورده روان شدند و چون خبر از
توجه رایات نصرت آیات آگاهی یافت از کرده پشیمان شده زبان باعتذار و استغفار گشادند
و طایفه از اکابر و اعیان را با مکتوبات و تنسوقات بدرگاه گیتی پناه فرستاد و تقبل نمود که مهد علیا
ستر عظمی را بر حسب وعده که کرده بود روان سازد و حضرت صاحب قرانی بر قبول یوزش یوسف
صوفی اقبال نمود رقم عفو بر صفحه جریمه او کشیده بازگشت و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول
اجلال ترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه سبع و سبعمایه که عروس صبح نقاب از رخ
برداشته بر جمال جهان آرا جلوه گری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر داود و کار
برلاس و امیر الجایتو جهت آوردن مهد عظمی بخوارزم روند و ایشان با نوای پادشاهانه و تحف حضرتی
بنهانه نکاح متوجه شتافتند و بخوارزم رسیده و با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده تبرکات که از جهت
و خدمتش مقدم امرا را بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نمود و از وظایف تعظیم و احترام هیچ دقیقه فرو نگذاشت
و خان زاده را بجهیزی که در قوت متخیله نگنجد طلبیده بعد از آنکه امرا را طوی داد با ایشان سپرده
و شرط متابعت بجای آورده ایشان را روانه سمرقند گردانید و فرستادگان قاصدی را از سبیل

تعجیل بارسال خبر سابقه را می فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحب قران
شد و معلوم گردید که خاتون با سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امرای عالیمقدار و نوئینان
را باستقبال پیش گرفتند و سادات و علما و قضات و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب تقوی و
تا موضع کات برحسب فرمان شتافتند و دار السلطنت سمرقند را بانواع تکلفات غریب و تجملات عجیب
بموجب حکم آیین بستند و خانه بخت و زینتی که از بدو ایجاد عالم تا آن دم دیده و گوش ایام مثل آن
ندیده بود ترتیب داده عروس سمرقند در آوردند و در مجلس خاص آیین شرع مطهر در ساعتی که سعود از
اقتباس منجم و پادشاه زاده عالیمقدار منظور نظر عنایت ملک قدیر امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیده
و چندان جواهر و لآلی و درم و دینار و مشک و عبیر بر فرق نثار کردند که تعداد آن از حیز قوت ناطقه بیرون
بود و طوی بهایی با عظمت و بزمهای باسرور و بهجت که از ابتدای گردش سپهر مینا فام چشم جهان [illegible]
ندیده مشاهده نموده بود ترتیب دادند و آن درج سلطنت و دری برج حشمت و بهجت در خلوتگاه خاص
شرف صحبت شاهزاده عالمیان اختصاص داد ذکر توجه حضرت صاحب قران گردون اقتدار بقلع و استیصال
لشکر جته در غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه حضرت صاحب قران گردون شکوه با سپاهی
انبوه عزم مغولستان کرد و چون برباط قطعان رسیده نزول فرمود آثار باران و برف متواتر گشته
سرما برتبه انجامید که حرارت غریزی در چهارم مرتبه سردی آغاز نهاد و مقتضای البرد [illegible]
پیوسته مردم بسیار مردند و چهارپایان فراوان تلف گشت و مراسم پادشاهانه شامل حال اهالی سپاه شده
حضرت صاحب قران از آنجا معاودت فرموده دو ماه در سمرقند گذرانید تا هوا اعتدال گشت و در
غره شوال لشکر با جمع آورده بجانب جته نهضت نمود و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و عادلشاه پسر بویان جلایر
که بعد از فوت پدرش ضبط ایل جلایر برحسب فرمان واجب الاذعان باو متعلق بود در رکاب شاهزاده
عالمیان جهانگیر برسم منقلای روان شدند و چون ایشان از بیرون گذشته بموضع چارون
نزول کردند خبر گیران شخصی را از قوم جته گرفته نزد شاهزاده و امرا آوردند و او چنین گفت که قمر الدین
که بزرگ اغلان بود لشکر با جمع آورده در موضع کوک توبه نشسته و چشم در راه [illegible] داد و امرا انجمن
پیش صاحب قران فرستادند تا صورت حال باز نموده بانچه امر [illegible] باشد عمل شود و آنحضرت [illegible] نزد
فرزند ارجمند و امرا روان کرد که بتعجیل تمام متوجه قمر الدین گردند و ایشان بموجب فرموده روی بوی
نهادند و قمر الدین چون از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آنجماعت از حیز [illegible] قوت
خویش بیرون دیده بر کنار [illegible] که موضع حصین بود پناه جست و آن دره در غایت مغاکی و [illegible] عظیم

جاری قمر الدین با اتباع خویش باز دو دره گذشته در دره سیوم فرود آمده راه آمد شد استوار ساخت
و شاهزاده عالیمقدار با امرا نامدار و لشکر جرار متعاقب سپاه جته رسیده و در برابر ایشان صف کشیده
[illegible] آغاز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع خویش نزول فرمود و چون سهم بهادران
جلادت نشان در دل دشمنان جای گرفته بود شب هنگام روی بگریز آوردند و در وقتی که حجاب ظلمت از
پیش ابصار مرتفع شد منقلای لشکر منصور قمر الدین را [illegible] کردند و جمعی کثیر از گریختگان بقتل آوردند
و چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود مزین گردانید حضرت صاحب قران [illegible]
[illegible] سپاه بکار رسیده فرمان داد که امیر حسین و اوج قرا بهادر از عقب دشمنان بشتاب روان
شوند و امیر حسین در بعضی از دره ها فرق بحر فنا گشته [illegible] یافت و سپاه ظفر پناه بجایی
رسیده چهارپایان و اموال ایشان گرفتند و بعضی از قبایل و هزارهای مغول که سر اطاعت در آوردند [illegible]
فرموده متوجه جانب سمرقند شدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع معاندان جته تا موضع [illegible] رفت
و از آنجا [illegible] امیرزاده جهانگیر باشارت حضرت صاحب قران [illegible] با سپاه جلادت آیین از
قمرالدین روان شدند و هزارهای جته که در موضع [illegible] متوطن بودند از [illegible] لشکر منصور پامال
حوادث و نوایب گشته امتعه و اموال ایشان بغارت و تاراج رفت و خبر قمرالدین که در [illegible]
متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسید از عقب او شتافتند و قمرالدین با [illegible] از ایل و الوس خود
جدا شده بموضع [illegible] رفت و شاهزاده مواضع و منازل او را تاخته بویان آغا خاتون دختر
شمس الدین و دختر او دلشاد آغا را بدست آورده خبر بحضرت صاحبقرانی فرستاد و آنحضرت بعد از
استماع این حدیث رجوع فرمود از موضعی که در آنجا پنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ فرموده بجانب
قراقماق براند و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت و سعادت
پای بوس استسعاد یافت و آنچه از مغولستان بدست او افتاده بود از صامت و ناطق پیشکش کرده
و [illegible] دلشاد آغا را بنظر کیمیا اثر رسانیده علاوه آن خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا
در حرکت آمده بموضع [illegible] رسید و از آن محل بصحرای [illegible] نقل فرموده صاحب قرانی
در آن مقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و [illegible] که [illegible] آن دیار بود و از [illegible]
قدیم حضرت صاحب قران [illegible] بود طوی تکلف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و در آن
منزل فرخنده سمات صاحب قران پسندیده صفات مقتضای سنت حضرت نبوی علیه افضل الصلوات
[illegible] دلشاد آغا را [illegible] خود گردانیده دلش از بند غم رهانید و چون از مراسم جشن و سور

و سرور بارز پرداخت از آنجا کوچ کرده از آبی و بیان گذشته در اوزکند فرود آمد و در آن موضع مهد علیا
قتلق ترکان آغا با خواتین امرا و نام یافتگان دولت که از سمرقند برسم استقبال برگشته بودند بشرف
بساط بوس فایز شدند و مراسم تهنیت بجای آورده پیشکشها گذرانیدند و از عشرت فارغ شده روی
بجهد بهادر و عادلشاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقران را در سرای خود فرود آورده و مراسم
ضیافت قیام نمود و در آن وقت که آنحضرت بر سر قمرالدین لشکر می برد شیخ محمد بیان و عادلشاه و دیگر
امرا با یکدیگر عهد و پیمان بسته بودند که هرجا مجال یابند دست آن سعادتمند نگرند و غدری اندیشند و چون
آنحضرت در حفظ و پناه ملک منان بخجند رسید این جماعت عهد تازه کرده قرار دادند که بوقت خود
پای جسارت پیش نهاده دست بردی نمایند و صاحبقران دولت یار بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله آثار مکر و غدر در شمایل ارباب نفاق تفرس نموده پیش از شیره بهادر از مجلس برخاست
و بر خور سوار شده باردوی مراجعت فرمود و ایشان بر آن حیران ماندند و آنحضرت لشکر را از جهت
انصراف اتروانی داشت و خود بنفس اشرف متوجه سمرقند شد که در ... زمستانی واقع است
کرده و زمستان در آن بقعه بعشرت و کامرانی بگذرانید و عادلشاه در آن زمستان ...
فارغ شده و اعتراف گناه کرده صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بود ... بسمع
همایون رسانید و بر تجدید پیمان و سوگند اقدام نمود و حضرت صاحبقران خبایر مقتضی زمان ...
انگاشت و عادلشاه را بعنایت پادشاهانه مستظهر گردانیده از خطای آن ... فرمود و چون
زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه ذوشوکت تواجیان بهرام صولت را فرمود تا سپاه
اطراف و اکناف ولایت جمع آوردند تا بعزم رزم والی خوارزم توجه فرماید چون امرا و گردنکشان
درگاه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از موقف جلال بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد
و او را در مقام ... داشته گناهش ثابت شده بوضوح پیوست و ... برادر
سلدوز سپرده تا بخون برادرش ... که بر دست وی کشته شده بود بقصاص رسانید و لکم فی القصاص حیوة
یا اولی الالباب ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم بطرف خوارزم و مراجعت از آنجا
بنیان بلاغت شعار و مورخان فصاحت دثار مصادقت و موافقت حضرت صاحبقران و والی خوارزم ...
با آن همه محبت و صورت بود او را با یوسف صوفی و اهتمام نمودن آنحضرت در شان شوهر یک
خانزاده که برادرزاده والی خوارزم بود بالغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده اند و متعرض سبب لشکر کشیدن
حضرت صاحبقران کامکار ... با آن همه محبت و صداقت و رغبت آنحضرت در ازدواج مواصلت ...

کار

نگاشته و وقایع این تاریخ و انشا پوشیده نماند که راقم حروف نگارنده و نگار خاطر اشرف اعلی نسبت بیوسف
صوفی متعلق شده بود طریق مورخان سابق مسلوک داشت و اگر اشارات از خاطر ایراد وجه خصومت نمودن
بوده باشی که با اظهار همین معنی زبان گشاده ندی بالجمله در اول فصل بهار سنه تسع و سبعین و سبعمائه حضرت
صاحبقران کامکار عزیمت خوارزم جزم کرده و آقبوقا بهادر را در سمرقند بداروغگی باز داشت و امیر
سار بوقا و عادلشاه جلایر و خطای بهادر و ایلچی بوقا و دیگر امرا با سی هزار سوار بجانب جته روان کرد تا در
دفع قمرالدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت نصرت پناه در حفظ و امان حضرت اله بجانب دیار
خوارزم برافراخت و چون موضع ... از غبار سم سمند حضرت صاحبقران جهان گشای رشک ...
جنان گردید بسامع جلیله رسید که ترکن ارلات که از آنجانب آب با مردم خود متوجه اردو بود طریق
ناصواب اختیار نموده بجانب یورت اصلی خود گریزان روی آورده و آنحضرت پولاد را با جماعتی از پی
از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زمانی نیاسوده در نواحی فاریاب باو رسیدند
و ترکن و برادرش تورش و قومی از الانیان که با ایشان بودند دست به تیر و کمان برده بجنگ و جدال
اشتغال نمودند و شامت کفران نعمت روزگار را بمخالفت واصل گشته روی بگریز نهادند و ترکن فیروز
قرین تکامشی کرده پولاد تنها بترکن رسید و اسب ترکن آن زمان از تک و تاز باز مانده بود و مجال حرکت
نداشت لاجرم ترکن پیاده شده و تکیه بر تیر و کمان خود انداخت و پیش از آنکه پولاد قصد او کند تیری بکمه
بکمان او افکند چنانکه از خود او گذشت اما آسیبی باو نرسید و پولاد نیز پیاده گشته از روی ...
جسارت پیش نهاده مردوار دلاور جنگ کرد در او آویختند ... پولاد ترکن را بر زمین زده بخنجر ...
را از بدن جدا کرده و همان ساعت ... رسیده و سر او ... باز گردانده ... آن دو گردن
کش ... سلطنت مصیر آوردند و در آن اثنا سار بوقا و عادلشاه که حضرت صاحبقران ایشانرا
با گروهی انبوه بطلب قمرالدین فرستاده بود عرصه ولایت را خالی یافته ... نظر
خطای بهادر و ایلچی بوقا را گرفتند ...
و اتفاق با امرای ... مخالفت ... سمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند
و امیر اقبوقا که حاکم شهر بود مسرعی باردو فرستاده صورت حال را معروض داشت و حضرت صاحبقران
دفع دشمن خانگی اهم و اولی دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منقلای روان ساخت
و خود با قول و لشکر از عقب آمد و شاهزاده ... در موضع ... با مخالفان ملاقات کرده صف
جنگ بیاراست و بعد از ... تیر و ضرب نیزه و شمشیر ... امیرزاده جهانگیر ... الموالی

و بحکم النفیر غالب گشته اعداء دولت روز افزون عنان از معرکه برتافتند و در دشت مجان رخ
بیابان بارس خان بردند و چندگاه ساربوغا و عادلشاه ملازمت درگاه او می نمودند عاقبت الامر
خوف شر ایشان در حرکت آمده زمانی که خان به ییلاق رفته بود دل از او برگردانیدند و تیغ بی دریغ
از نیام بیرون آوردند و بابای خان تمک در جوشته او را کشتند و از آنجا گریخته بقمر الدین ملحق شدند
و او را بر سلوک عداوت و عداوت و ضلالت کردند ذکر عبارت قمر الدین و اغوای بعضی مردم او توجه
حضرت صاحب قرانی بجانب جته چون ساربوغا و عادلشاه بقمر الدین پیوستند آتش حقد و حسد قدیم
او را که در دل داشت بباد اغوا و اغرا برافروختند و بمقتضای مصرع کل اناء یترشح بما فیه
قمر الدین با لشکری آراسته باندکان درآمده و امیرزاده عمر شیخ که در آن ولایت بود
التفات انداخته بود روگردان شده بقمر الدین ملحق گشت و امیرزاده عمر شیخ را مجال مقاومت نماند
بالای کوه برد و بخی را انجیل فرستاده صورت حال معروض حضرت صاحب قران گردانید و فرستاده
بسرعت برگرده باغی ماکری انبوه رسید و از معموری در ولایت اندکان اثر نگذاشت آنحضرت بعد از
اطلاع بنفس همایون در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف جاید او را بیاسا رسانند
و قمر الدین چون از توجه صاحب قرانی آگاه گشت پای وقارش متزلزل گشته مراجعت نمود و بموضع
بارسی رسیده اغروق را با قضای مغولستان روان کرد و خود با چهار هزار سوار در کمینگاه عقبه ایستاده
و حضرت صاحب قران بعد از اطلاع این امر بهزار سوار یکامشی دشمن فرستاد و ایشان تیز رانده و از
بهزار مرد جازم رکاب فلک فرسای ماند و درین حال میان شیخ علی بهادر و خطای بهادر بحثی واقع شده
ایشان بیزار خفت پای ماختند و دیگران هم با آن دو پهلوان موافقت نمودند چنانچه چهار صد کس
و دویست علی اختلاف الروایتین با آن حضرت ماندند و قمر الدین فرصت غنیمت دانسته با چهار
مرد شیر زن بیزه کرد از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه
اسلام شد و رایت انتقام برافراخته حمله کرد و حضرت صاحب قران کار بکار دست توکل در حبل
عنایت پروردگار زده و مضمون کلمه کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران
سپاه را استمالت داده گفت دل قوی باید داشت که فتح و نصرت از بخشش ملک منان است
نه از کثرت اعوان و انصار شعر سعادت ببخشایش داور است ، نه در دست و بازوی زورآور است
و فرمود که اگر اندکی سستی پیش آید مهم بجائی رسد که ندامت حاصل آید و از آن سودی نبود نظم
بگفت این و رو سوی میدان نهاد ، در آن معرکه داد مردی بداد ، و چون شیر یار شیر شکار نفس مقدس

بهم

بهم دیگر شد بهادران نامور مانند بحر اخضر در جوشش و خروش آمده روی بدشمن نهادند و بضرب
حمله تیغ و طعن سنان ایشان را متفرق و پریشان ساختند و قمر الدین با همه شجاعت و سپاه
و کثرت لشکر از پیش اندک نفری روگردان و گریزان شده امرا و بهادران که بیکبوقانه بودند فوج فوج
مصاف هم رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته را که ایل و الوس قمر الدین بودند
بقوت بازو تاختند و بطرف آذرکت روان شدند و امیر عمر شیخ و خطای بهادر بعد مدتی
دارای تخت کشور روی توجه بجانب کاشغر آوردند و حکام آن ولایت که گذاشته بودند گریختند و جماعتی
ایشان نیز فقد رسانیدند و اهالی آنجا باندکان کوچانیدند و قمر الدین لشکر با جمع ساخته و در ایسیغ کول
باتفاق ساربوغا و عادلشاه و جلایر رحل اقامت انداختند و حضرت صاحب قران سپاه اجتماع
بعزم رزم ایشان روان شده و بعد از تلاقی فئتین و انهدام اهل عناد و شقاق اوج قرا بهادر که از کیکان
تعاقب نموده تنها بقمر الدین ملاقات نمود و اوج قرا بهادر را که چند زخم بر اعضا داشت بجواز
تیری از شست قدرت گشاد داد و برای اسب اوج قرا زد و او از اسب افتاد و سپر در سر کشیده پای
قدم در راه نهاده از عقب او تازی گشت قمر الدین بر کمال بهادری او آفرین کرد و گفت وظیفه
حلال بکلی بجای آوردی اکنون از من همین قدر راضی باش و بازگرد و اگر نه ضرب دست و زخم شست
من ببین و تیر دیگر افکنده چنان بر سنگ خاره زد که چوب یک وجب در آن سنگ نشست اوج قرا
بهادر زبان تحسین قمرالدین گشاده پیاده و مجروح بازگشت و ساربوغا و عادلشاه بجانب دیگر گریخته
فوجی ایشان را دیده برعقب ایشان شتافت و بعد از جاقات جنگ بسیار واقع شده و دست قوام
بزخم تیری از حرکت باز ایستاده و ایشان پای فرار در راه نهاده و از جنگ ایشان خلاص شده و خواجه
چند روز بهمان زخم درگذشت ذکر اوجاکوک اقبال امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر
گردون سریر حضرت صاحب قران فرقت لبس خود امیرزاده جهانگیر را بجای گذارده در سمرقند گذاشته
متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طی طریق در دو
بشیخ برهان الدین بلیخ دیده معنی مشاهده نمود و بتقدم ادب نزد انجناب برزبان جاری گشت که ای
شیخ شفای اسم از خدای عز و علا در خواه شیخ در جواب همین قدر پیش تقریر نمود که با خدا باشیدن چون
از خواب درآمده دانست که کار دیگر است و در شبانی دیده ملکت و همای آشیان سلطنت برخواهد
پرواز خواهد نمود از غایت پرشانی خاطر دریا ماص خوش بتنقیش با تعبیل فرستاد تا خبری تحقیق یابد و بعد
رفتن او باز درشان فرزند ارجمند خواب آشفته دید حالت خاطر انورش که مطلع اشعه الهامات الهی

زیاده شد با خواص و مقربان خطاب کرد که تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر
شما خبری از وی دارید پوشیده و پنهان مدارید ایشان زانو زده و سوگندهای عظیم بر زبان آورده
که ما را بر حال شاهزاده هیچ اطلاعی نیست و پیش از وصول حضرت صاحب قران بسمرقند واقعه ناگزیر
امیرزاده جهانگیر دست داده بوده چون آنحضرت بحوالی آن بلده فردوس مانند رسید عامه شهر سر
برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته نوحه زنان و مویه کنان با دیده گریان
بشرف رکاب بوس همایون رسیدند حضرت صاحب قران بآن اتفاق و از مشاهده آن حال بغایت
ملول و متأثر شده و آزرده خاطر گشت اما چون بر ضمیر منیرش اصلی روشن بود که درین جهان گذران
هیچکس را از کهان و مهان بقا و خلود ممکن نیست لاجرم شیوه تحمل و شیمه اصطبار شعار خود ساخت
و طریق اضطراب و تزلزل بسته زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز بنای جمعیت
بر فرستیدن و الوان طعام و اصناف حلاوه بفقرا و مساکین داد و صلات و صدقات بارباب اتقیا
و اصحاب استحقاق رسانیدند و نعش شاهزاده مرحوم را بموجب فرمان بشهر سبز نقل کرده در آن
خاک عنبر سرشت مدفون ساختند و زمان حیات شاهزاده بیست سال بود و از وی دو پسر یادگار
ماند یکی امیرزاده محمد سلطان از خانواده (برادرزاده) حسین صوفی و یوسف که از حکام خوارزم بودند و دیگری امیرزاده پیرمحمد
که چهل روز بعد از فوت شاهزاده مرحوم متولد شد و مادر امیرزاده پیرمحمد از بخت ملک آغا دختر امیر الیاس
یسوری بود و شاهزاده جهانگیر بحسن صورت و صفای سریرت آراسته بود مقارن آن حال امیر سیف الدین
رخصت انصراف زیارت بیت الله الحرام حاصل کرده متوجه مکه معظمه شد و چندگاه حضرت صاحب قران
از فراق پسندیده خصال خویش امیرزاده جهانگیر ملول و محزون بود تا لطف و تحفه جهاندار باری
تعالی در عوض جهانداری ارزانی داشت یعنی بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی سنه ثمان وسبعین وسبعمائه آفتاب
طلعت نشان درج سلطنت و کامکاری دری برج خلافت و جهانداری خاتمش حضرت صاحب قرانی
ملک سلیمانی منظور نظر رحمن الرحیم معین السلطنه والدنیا والدین شاهرخ بهادر از افق سعادت و سیادت سعادت
و ابهت طالع گشت چشم همایون بدیدن وی و ادراک جمال آن مولود عاقبت محمود پاک اشفاق و روشنایی یافت
و خاطر خطیر پادشاه بر و بحر از نسیم شگفتن آن نورسیده بوستان سلطنت صفا بهار گرفت و در حین ولادت
همایون خجسته مقدم برج قوس که بعد اکبر منسوب بر افق شرقی منطبق بود و سعد اکبر یعنی مشتری که صاحب
طالع آنحضرت در یازدهم که در خانه مقاصد و امالست بر اسعد و احمد وضعی در آن حالت گردید منفصل از شاه
که جمیع مقاصد را باسهل وجهی کفی نماید و مجمعین سایر کواکب در محال مناسب و درجات لایق قرار گرفته

بامقابل

با هر خاتی مقصدی سروری و فرمان روائی حضرت خلافت پناه کشور گشای شده بود تفصیل این حالات
هم درین اوراق کلک بیان خواهد پرداخت انشاء الله وحده العزیز ذکر بعضی از وقایع و نهضت رایات ظفر آیات
خاقان بجانب جته نوبت پنجم بعد از فوت میرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی از فوز حزن و ملالی که بود
بتفتیش و تنظیم امور مملکت می پرداخت و حقایق تشاغف و درخواست خوانین و امرای روی همت بر
مصالح رعیت آورده با حضار عساکر فرمان داد و درین اثنا بسامع علیه پیوست که عادلشاه جلایر در کهستان
فراهی با معدودی چند بعد تعب و مشقت روزی بشب میرسانند آنحضرت ایلچی بوقا را با پانزده نفر بطلب او
نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان از سمرقند بیرون آمده بعد از طی منازل به اترار رسیده جمعی از
لشکریان را جهت مدد با خود همراه ساختند و در آن کوه بطلب او مشغول شده و خبرش در حوالی آق قیا که گذرگاه
که جهت احتیاط راه دشت قبچاق بالا برده بودند دست آوردند و شامت کفران نعمت خسرو آفاق شامل حال
عادلشاه شده معروض تیغ یاسا گشت و ساربوغا که با او در مخالفت حضرت صاحب قرانی موافقت نموده
بود بعد از دو سال چوبه او را از زلال مرحمت و احسان و عفو و امتنان شسته ایالت ایل و الوس قدیمش را
بوی ارزانی فرمود شعر ز ابتدای دور عالم تا بعهد پادشاه ٭ از بزرگان عفو بود و از فرودستان
گناه و چون قمرالدین که فرصت علیافت دست تعدی بازو یال ممالک محروسه درازی کرد حضرت
صاحب قران مجادله بیرون نشان امیرزاده عمر شیخ بهادر را با امیر آقبوغا و خطای بهادر و غیرهم از
اعیان امرا فرمود تا باستقبال قمرالدین ادبار نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند
و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل هرچه تمامتر روان گشتند و در بیابان قراتو بقمرالدین رسیده
جنگ در پیوستند و بفر دولت قاهره قمرالدین را مقهور و منهزم گردانیدند و ایل و الوس او را
غارت و اسیر کردند و با غنیمت فراوان بسمرقند باز گشتند و همت پادشاهانه خسرو دشمن سوز باین قدر
اکتفا نکرده بار دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر برافراخت و محمد بیک پسر امیر موسی
و امیر عباس و آقتیمور بهادر را با جمعی از پیش روان ساخت و ایشان تا بوغام اسحاکون رفتند قمرالدین
را آنجا یافتند و میان ایشان محاربه عظیم واقع شده قمرالدین منهزم شده و مردم او دیگر باره عرضه
غارت و تاراج گشتند حضرت صاحب قرانی با موضع بوجا از جهت دشمنان برفت و در آن موضع بسمع
اشرف اعلی رسید که توقتمش خان از ارس خان منهزم شده با ملک قولاد جنگ کرده منهزم گشته
و بر تقدیر معروض داشتند که توقتمش پناه بپایه درگاه آورده است و وصول او نزدیک است آنحضرت
نوراوزنگ را باستقبال فرستاد تا آن نهال چمن خلافت بار دوی خود بسعادت و اقبال مراجعت نمود

در سمرقند نزول فرمود **گفتار در آمدن توقتمش خان بدرگاه گیتی ستان و فرستادن آنحضرت او را**
بحکومت صبران حضرت صاحبقران در بانوال چون در ضمان سعادت و اقبال بسمرقند آمد شنید که
توقتمش خان قریب بشهر رسیده آنحضرت رسم مهمان نوازی مرعی داشته برسم استقبال سوار شد
و با یکدیگر ملاقات فرموده بسمرقند درآمدند و آن مهمان با همت اسباب ضیافت چندان ترتیب
داد که تشکر چار سیر دیده و از برکت بعد از تقدیم مراسم طوی و سور و سرور حضرت صاحبقران
موید و منصور باموال نامحصور از سیم و زر و جواهر و درر و اقمشه و اسپان راهوار و اشتران بار
و شتران بارکش و غلامان پریوش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باو داد و جهاز ملکی بخشید
و طبل و علم و خیل و حشم علاوه و آشنائی هر گونه گردانیده توقتمش اغلان را بحکومت اترار و صبرای
فرستاد و چون توقتمش خان بر سریر حکومت متمکن گردید ارس خان قتلق بوغا را که ملازم او بود با لشکری
عظیم که محاسب وهم از تعداد آن عاجز آید بسر توقتمش خان آمد و او منهزم شده بار دیگر روی
بفرار نهاد و میان هر دو گروه مقاتله فاحش واقع شد و با وجود آنکه قتلق بوغا دران مصاف زخم کاری
خورد توقتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران جهانبخش بار دیگر
او را بنخستین اسباب پادشاهی توقتمش خان مرتب داشته او را در کمال حشمت و ابهت باز گردانید
و ارس خان مراجعت او استماع نموده پسر بزرگتر خود توختیه را که با شاهزادگان جوجی نژاد در
دشت قبچاق و سپاهی فزون از اوراق اشجار بدفع توقتمش خان نامزد کرد و هر دو لشکر جنگ کرده شکست
و سپاهش بر هم شکسته شد و پراکنده شدند و او از جای خود گریزان شده روی بجنگل نهاد و تواچی بهادر
او را تعاقب نموده توقتمش بسی بسیار خود را بکنار آب سیحون رسانید و از اسب پیاده شد و جامه
از تن بیرون کرده خویشتن را در آب افکند و تواچی تیری بر بازوی او زد و توقتمش خان مجروح و برهنه
بشتاب از آب گذشته در جنگل پنهان شد و تواچی هر چند که او را جست نیافت لاجرم نومید باز گشت
و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی ایدکوی برلاس را بجهت استمالت و دلداری
توقتمش خان فرستاده بود و ایدکو دران اوقات توقتمش خان را بجهت پیغام او را بان حضرت
رساند و از حسن اتفاق در آن شب توقتمش خسته و زار و تنها در زیر خاشاک افتاده بود و دل بر هلاک نهاده
دران جنگل رسید و آواز ناله چون بشنید و از پی ناله رفته دید که توقتمش بحالتی که از آن با تو شرح نتوان
افتاده ایدکو بر سر بالین او که از خاشاک بود نشسته مراسم غمخواری کما ینبغی بجای آورد و تن او را بلباس
پوشانید و ماکولی مناسب بخورد او داد و چون محنت توقتمش خان براحت بدل یافت

برلاس او را بر ظاهر بخارا ببارگاه فلک اشتباه رسانید و بار دیگر توقتمش مشمول عنایت و عاطفت
آن حضرت گشته بمزید التفات خسروانه آنچه محتاج الیه او بود از اسباب رفعت و کامکاری مرتب و مهیا گشت
در خلال این احوال ایدکو منغول که در زمره امرای اوروس جوجی انتظام داشت از ارس خان گریخته بعز بساط بوس
سرافراز گردانیده و بعرض رسانید که ارس خان با لشکری گران بطلب توقتمش اغلان می آید و مقارن
این حال ایلچیان اورس خان باردوی همایون آمده و بعرض صاحبقران رسانیدند که توقتمش پسر مرا
کشته و نزد شما آمده و با تسلیم نمایید یا موضع جنگ تعیین فرمایید صاحبقران کامکار در جواب
فرمود که از مقتضی عقل و مروت رخصت نمیدهم که کسی پناه بمن آورده باشد او را بخصم بسپارم اما
حدیث موضع جنگ در هر جا که باهم ملاقات کنیم مکان جنگ است **نظم** برو از من بگو مر این
خان • زباران مرغابی را بیم جان • دلیران مرا جنگ پیشه • که شیر است شیر از دشت بیشه • بر شیر
مرد کارزار پیشه خود • بشیر خشمناک اندیشه خود **گفتار در نهضت حضرت صاحبقران بجانب [illegible]**
بعزم رزم ارس خان حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان ارس خان را گسیل کرد بر توالی
برق لشکر افروخته مجموع ایل الوس جغتای را جمع آورده و با سپاه گران و لشکری بی پایان از
حرکت آمده منازل و مراحل پیموده قریب بخطه اترار نزول فرموده و از آنجانب ارس خان با دیگر شاه
زادگان جوجی نژاد و جنود دشت قبچاق در حدود آمده سغناق نزول کرد و میان هر دو گروه چند فرسخ
مسافت ماند در اثنای این حال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان
بنوعی تاختن آورد که از جهات و شدت برد خون در عروق منجمد گشت و ارزوی حیات فرد را مجال حرکت
و جنبش نماند کره اثیر طبیعت زمهریر گرفت و فراج نمند در میان آتش فسردگی در رفت و برودت هوا
تا سه ماه امتداد یافت و در مدت سپاه هر دو لشکر در مقابل یکدیگر نشسته مجال آن نماند که
قدم پیش نهند و چون فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقران فرمان داد تا بارق تیمور و خطای
بهادر و محمد سلطان شاه که از جنگ هراة گردان شده و بموکب همایون پیوسته بود و بر سر دشمنان شبیخون
برند ایشان بر حسب فرمان با پانصد مرد کار آزموده روان شدند و در شب با تیمور پسر ارس که با سه
هزار جنت مین کار آمده بودند دوچار خوردند و قریب صبح جنگ آغاز شد و آخر الامر تیمور ملک اغلان
منهزم شد انهزام پیش گرفت و سپاه انجانب بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور
شدند اما بارق تیمور و خطای بهادر دران معرکه بعز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروزی اثر مراجعت نموده
باردوی همایون رسیدند حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر محمد سلطان بحر کبری و اقتضای فرموده

پیشتر رفت و شخصی را گرفته پیاده بر امی آورد و امیر حسن بزرگ که بدین امر مشغول شده بود دیگری را بحجت
رسانید و از تقریر آن دو شخص بوضوح پیوست که ارغ سابقین از بهادران سپاه اوروس خان با چند کس
بجز گیری آمده و ایشان را با ارق تیمور بهادر واحد داد که اقواد لشکر را بغارت می داد و اتفاق در بیرون لشکر
ملاقات افتاد و آقتیمور با دو کس از معتبران سپاه مخالف انداخت و برادرزاده کچی بورکی سابقین
کوچک کشته است و حضرت شاه سابقین بزرگ را دستگیر کرده میرساند و متعاقب این خبر منصور شاه
سابقین بزرگ را بدرگاه عالم پناه آورده بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گشت که اوروس خان
بیورت خود معاودت نموده قرالنگ را بجای خود گذاشته حضرت صاحب قران ظفر قرین جیبش
همایون سوار شده متوجه لشکر شد و چون چند روزه راه قطع فرمود خبر آوردند که قرالنگ نیز از
و در آن نواحی از محال لغان بیچگی بیاده و آنحضرت بشرف و اقبال بجانب خطه دلکش کش عنان عزیمت
منعطف ساخت و قبل از تحال کوه مظفر و منصور بمقصد رسیده هفت روز در آنجا توقف نموده و توتکمان
ایمن گشتند بعد از آن بعزم رزم اوروس خان سوار شده و توقتمش اغلان را منقلای ساخت و بارزو
شمار و [illegible] تمام رانده در صبران بر سر ال اوروس رسیده و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده
اموال بسیار و گوسفند بیشمار گرفتند و درین اثنا خبر رسید که ارغ دولت کیانی و فوت طالع صاحب
قرانی اوروس خان تخته پایوت بر تخت خانی اختیار کرده و پسرش تخته قیا که بجای او نشسته بود
از عقب او شتافته حضرت استاب سلطنت توقتمش خان اغلان را مرتب گردانیده او را بحکومت
و آن ملک بازداشت و اسپی سبک سیر سبز رنگ جنگ اغلان نام که در سرعت باد و صبا را [illegible]
نمودی باو داد و خبر نموده که در وقت دستیلای تو دشمن گریخته پیرسی هنگام او را تو نرسد آنحضرت
از قد فد دشمن او را خلاص داد و از دست هواجست نموده عنان عزیمت بجانب دار الملک سمرقند
منعطف گردانید و در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمایه کامیاب و کامران در مقام عز و شرف خویش
نزول فرموده اکابر و اشراف سمرقند [illegible] در پایه [illegible] درم و دینار نثار کردند و چون تخته قیاوت
شد تیمور ملک بجای او بر سریر خانی نشست و بعد از مراجعت حضرت صاحب قرانی با سپاهی عظیم متوجه
جانب توقتمش اغلان شد و هر دو گروه با یکدیگر درپیوستند و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش
خان شکسته آمده روی بر تافت و در آن اسب که حضرت آفاق باو داده بود سوار شده جان از آن
معرکه بیرون برد و زخمی و ضعف بسیار کشیده خود را بدرگاه فلک اشتباه رسانید حضرت صاحب قران
همت عالی بر جبر کسر توقتمش مصروف داشته فرمان داد تا خواص و مقربان کرتا بعد اخری اسباب حشمت

دابر

و ابهت او را ترتیب داده از موقف عنایت حکم جهانمطاع عالم مطیع صادر شد که امرا با عوارض [illegible] بر
اوزبک و بخشی خواجه و برادرش غیاث الدین ترخان و بیکی خواجه همراه توقتمش خان [illegible]
دولت شتابند و امرا حسب فرموده روان شده توقتمش را در آن ولایت بر تخت خانی نشاندند و [illegible]

حضرت صاحب قران توقتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان بجریک اوزبک و شکستن توقتمش [illegible]

در آن زمان که توقتمش خان از اردوی اوروس خان گریخته بدرگاه حضرت صاحب قرانی پناه آورد اوزبک تیمور
با امیر همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر برسر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت اوزبک تیمور
در دشت قبچاق افتاده خدمتش را پیش تیمور ملک خان بردند و پادشاه از سر خون او گذشته اوزبک تیمور خدمتکار
در دشت قبچاق تعلق گذرانید روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک خان زانو زده درخواست نمود که
ایل و الوس را باو دهند تا مراسم بندگی و کوچ دادن قیام نماید خان تحسین و التفات نموده گفت اگر
خواهی باید و اگر نه برو اوزبک فی الفور بعد از اذن [illegible] گریخته در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیه
حضرت صاحب قرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک
روز و شب بفراغ بال و شرب مدام مشغول گشته و با جانشینگاه در خواب غفلت پهلوی راحت بر بستر
استراحت نهاده و اگر صد مهم نازک روی نماید بیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار کند و از این سبب ایل
و الوس بتوبه شده و از خان و دل جویای توقتمش اغلان اند حضرت صاحب قران چون بر کیفیت احوال
تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی بسغناق نزد توقتمش خان فرستاد که لشکر دشت قبچاق برده تیمور ملک در آنجا
قشلاق کرده بود و خان نیز با بزرگان الوس جوجی در حرکت آمده آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند
تیغ عداوت از نیام انتقام کشیدند و قتال و جدال در میان ایشان واقع شد و یمن سعادت صاحب قرانی
تیمور ملک شکست یافته توقتمش بجای پدران در دشت قبچاق بحسب ارث و استحقاق بر مسند سلطنت
نشست و صاحب قران کامکار از وصول این خبر اظهار استبشار نموده مجلس بزم آراست و چند روز بعیش و طرب
گذرانیده و اوروس خواجه دیگر را انعامات و اکرام سرافراز و ممتاز گردانید و توقتمش خان در سغناق قشلاق کرده
چون بهار رسید تمام سپاه رایت [illegible] در حیطه تصرف خویش در آورده عنان عزیمت قلاق معطوف ساخت
و آن ولایت را مسخر گردانیده سلطنتش روز بروز روی در ترقی نهاد و لوای استیلا برافراخت و تیمور ملک بعد از
انهزام [illegible] ایل خویش کوچ و [illegible] آن از محمد اغلان رجوع کرده بود رفت و پادشاه در باب دفع توقتمش خان
مشورت نمود و محمد اغلان مطلع در توقف دیده تیمور ملک سخن او را مسموع داشت و آن بیگناه را
بقتل رسانید و باز ایل و الوس خود روی بجنگ توقتمش خان نهاد و در موضع [illegible] مرد و خار ملاقات د

داده و آتش حرب زبانه زده و در حمله نخست تمور ملک بیابان ساخته و بالنجاق را در پیش توقمش خان
بوفاداری و شجاعت تعریف کرده فرمان خان نفاذ یافت که بالنجاق در سلک امرا منتظم باشد و او
بر غور را نوازش فرموده حرمت داشت که در ایام دولت و حیات ملک تمور هنوز بن عمر بامارت و حکومت گذاشته شده
ام برکنده باد چشم من که تر از بخت او میشد اکنون کرم نموده فرمای که گردن مرا بزنند و سر او را بپای
سر من بدوزند و مرا در زیر بدن او افکنند تا جسد نازنین او بر زمین نباشد توقمش خان فرمود او با تمش او
مبذول داشته پهلوان وفادار را در دار القرار فرستادند ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران
بخوارزم و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات ناملایم و توجه حضرت صاحبقران بدان طرف در آن سال که
حضرت صاحبقران باز از [illegible] رسید جهت شدت سرما در مقابل اورس خان زمستان بپایان رسانید
یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف و جوانب بخارا تاراج و غارت کردند و آنحضرت ایلچی فرستاده
پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست یوسف صوفی ایلچی فرستاده را مقید ساخت
صاحبقران سعادتمند چون برین فعل ناپسندیده اطلاع یافت نامه قلمی کرده [illegible] بخوارزم
فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که ایلچی نکشتند و نبستند و ما علی الرسول
الا البلاغ اکنون ایلچی را باید که روانه اینصوب سازد و یوسف صوفی از غلبه غرور و کمال خودپسندی
یک را بند کرده باین اکتفا نکرده جمعی را فرستاد تا شتران نر که را که در نواحی بخارا میچریدند
بخوارزم بردند و در اثنای این حال امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک حجاز مراجعت نموده شرف پابوس
شهریار مخلص نواز حاصل کرد و احوال و اوضاع طوایف ملوک را که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید
بهادرخان بر ممالک ایران استیلا یافته هریک کوس استقلال میزدند تفصیل معروض
رای انور گردانید و هم درین اوقات صاحبقران کامران دختر امیر موسی تومان آغا را در حبالهٔ نکاح
آورده و در جانب جنوبی سمرقند عمارت باغی بهشت مانند فرموده او در زمستان بجهت [illegible] دولت
و اقبال گردانید و در بهار سنه [illegible] و سبعین و سبعمائه [illegible] یوسف صوفی لوای توجه بجانب
خوارزم برافراخت و از آنجا که گذشته شد خوارزم مرکزوار در میان گرفتند و اهل خوارزم از برای
رعایت احتیاط و حزم حصار دیگر طرح افکنده باتمام رسانیده بودند لشکریان بر دوام انجام هر روز صبح تا
شام جنگ انداختند در ایام محاصره غایت جد و جهد تقدیم میرسانیدند و باطراف و جوانب خوارزم تاخته غنیمت
و اسیر بسیار گرفتند و در اثنای این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقران ارسال نموده مضمون
آنکه تا چند از برای دو تن مردم به بلا و محنت گرفتار باشند و مال و اموال مسلمانان در معرض تلف آمده

ولایت بکلی در معرض تلف آمده خراب کرده اکنون لایق بکمال جاه و جلادت آنکه مرد و بخشهای جرأت و شجاعت
در میدان نهاده بجنگ آزمائی گرائیم نظم بقبضه شمشیر و خون بالا باد . بآتش اقبال تو بالا گیرد .
حضرت صاحبقران فرمود که یوسف صوفی از انصاف سخن میگوید و من دیریست که این آرزو در خاطر دارم
و جبه پوشیده و شمشیر جلادت در میان بسته برسمند گردون خرام سوار شد و روی توکل بجانب حصار
نهاد و امرا زانو زده عرضه داشتند که توقف اولی مینماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات ننمود امیر حاجی
سیف الدین دست در عنان شهریار گردون اقتدار زده گفت باید که آن رمقی در دین داشته باشند
خداوندگار چگونه در برابر خصم رود ازین سخن آتش غضب صاحبقران برافروخته زبان بدشنام او
گشاده و تیغ از نیام کشیده حواله او کرد امیر حاجی سیف الدین عنان از دست داده پای از جای خود
برگرفته باز پس نهاد و آنحضرت دست اعتصام در عروة الوثقی توکل زده بی توقف و تعلل از کنار خندق
راند و آواز داد که با یوسف صوفی بگویید که بنابر مخمس تو بجای آمدم تو نیز بر وعده وفا نمای و قدم
از دروازه بیرون نه تا ببینیم که نصرت یزدانی قرین حال و شامل روزگار که می گردد خوف و رعب بر ضمیر
یوسف صوفی استیلا یافته از گفته پشیمان شد و محافظت سر را ناموس و عدم همت را ترجیح داشته دم درکشید
و حضرت صاحبقران [illegible] عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آمد و کرّ بار آواز داد که هر که از سخن
خود وفا نماید مرگش به از زندگی است این سخن نیز جواب نداد و آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده
هر چند ازین مقوله حکایات بر زبان آورد جواب نداد و یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمندگی
دم درکشیده جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت از آن موقف عنان بروی نموده بلشکرگاه باز گشت و در آن
ظفر قرین بر کمال شجاعت و مردانگی خسرو با داد و دین آفرین کرده آوازه تحسین بهاوران با اوج علیین
رسید و در خلال این احوال از جانب ترمذ خربزه نوباوه بمعسکر همایون رسانیدند آنحضرت فرمود که
هر چند صوفی در مقام جنگ و عناد است مقتضی مروت رخصت نمیدهد که این نوباوه را بی او بکار بریم باید که
نصیبی ازین بر طبقی زرین نهاده شخصی بکنار خندق برده او را گفتند [illegible] نشانده عجب
حالی سر آن فرو نیاورده آنرا در طبق زرین بکنار خندق فرستاد [illegible]
دارنده جواب داد که خربزه نوباوه است که شهریار فرستاده اخلاق ارزانی یوسف صوفی فرستاده
و آن طبق بر کنار خندق گذاشته خود مراجعت نمود [illegible] طبق برگرفت پیش یوسف صوفی برده مقتضای
طبع [illegible] بود که [illegible] ملاکات و ترهات بیرون فرستاده و از در آشتی در آمدی با وحشت و
[illegible] تبدیل [illegible] یوسف صوفی از [illegible] رای و [illegible] اندیشه [illegible]

تا خزه را از بالای باره و در خندق انداختند و یکی از سروران با طایفه از یلکان خوارزم دروازه
باز کرده و بیرون تاختند و امیرزاده عمرشیخ و جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته در ایشان
آویختند و آتش حرب بالا گرفت خاک معرکه را با خون برآمیختند و از سر و طرف جماعتی از زخم
هلاک افتادند و بگروهی انبوه زخم رسیده بعد از کوشش فراوان دشمنان عاجز و مضطر شده خود را بحصار
رسانیدند و نوشیروان و ایلچی بوقا را زخم رسیده نوشیروان صحت یافت و ایلچی بوقا رحلت نموده
حضرت صاحب قران و لشکر بعد از آن فرمان داد تا استادان ماهر مجانیق نصب کرده قصر
یوسف صوفی را بسنگ منجنیق ویران و خراب ساختند و مدت چند روز امر محاصره امتداد یافت
و آثار و علامات قهرمان حضرت صاحب قرانی اندوه و حیرت بل بار خوار حیات نفسانی بر طبیعت
یوسف صوفی استیلا یافت و مرضی مهلک بر مزاج او غالب شده عالم فانی را وداع کرده بعد از
وفات یوسف میان ارکان دولت او اختلاف پدید آمده زمره جانب [illegible] صوفی گرفتند و فرقه
دم از ولای خواجه لای که ولی عهد بود در زدند و آخر الامر خواجه لای منقلب شده خود را از دروازه بیرون
انداخت و سعادت دستبوس حاصل کرده صورت واقعه را بعرض حضرت صاحب قران رسانید
رای عقده گشای آنحضرت اقتضای آن کرد که لشکریان بهیات مجموعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطانی
انداختند سپاه ظفرپناه یکبار در جوش آمده روی جرات و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و زور
نیزه دیوار از جا کرده در شهر ریختند و دست تسلط بغارت و تاراج برآورده از صامت و ناطق هرچه
یافتند آتش نهب در آن زدند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اشراف
و اهل بازار و ارباب حرف را کوچانیده بشهر کش فرستادند و مغلوکی چند در خوارزم ماند و حضرت صاحب
قران بشیخ علی بهادر امداد و کمک انجا نصب فرموده لوای فتح و نصرت برافراخت و عنان معاودت
بجانب ماوراءالنهر معطوف ساخت و بمستقر عز و اقبال خود رسیده زمستان در زنجیر سرای توقان [illegible]
و صد و بچه و سایر لشکریان قسمت فرموده استادان خوارزم موجب فرموده در اندرون حصار طرح ایلی
عالی انداختند و روی ساختند و آن سرای اشتهار یافت **نظم** از زمین سرکشید سوی سما
گشت نام شریفش آق سرای **ذکر فرستادن حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک
غیاث الدین والی هراة** صاحب قران گیتی ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین
گرت فرستاده بود و معلوم ساخته که اول بهار در [illegible] قوریلتای [illegible] امرا و نوینان رفیعه [illegible]
حاضر شوند توقع آنکه ملک نیز بدین صوب توجه فرماید در باره فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم

رسانیده و از شرایط ادب و تعظیم [illegible] فروگذاشت اما در رفتن تعلل نموده معروض پایه سریر اعلی گردانید
که امیر حاجی سیف الدین باین طرف قدم رنجه فرماید تا ببدرقه و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر
بدرگاه عالم پناه شتابم و ملتمس ملک در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی
ثمانین و سبعمایه رجب فرمان متوجه هرات شد و ملک غیاث الدین در اعزاز و احترام او غایت اهتمام
بجای آورد و اما در رفتن ماوراءالنهر بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و در اتمام شهربندی
در داد و مگر آن که قبل از وصول امیر حاجی سیف الدین یک سال در پیرامون هرات بنیاد کرده بود در آن ایام
جهد در اتمام بجای می آورد و از [illegible] و باره و لایات غله بسیار بحصار می کشانید و توقف امیر حاجی سیف الدین
در هرات از اعتدال بگذشت و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع شده متوجه پایه سریر اعلی گشت و ملک
وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن بدان وفا نکرده امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسید آنچه
از اطوار و اوصاف ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید در خلال این احوال علی بیک
اورقوتشاه جونی [illegible] و [illegible] فرستاده بحضرت صاحب قرانی درگاه گیتی پناه و اردوی همایون بوسیلت
و مراحم پادشاهانه رقم عفو بر زلات و جرایم او کشیده صنوف عنایت و تربیت درباره مشارالیه ارزانی
داشت و دختر او را بجهت امیرزاده سلطان محمد خطبه کرده طوی [illegible] داد و در باب توجه هرات نظر بر
مشورت با او سخنان در میان آورده قرار بر آن یافت که در اوایل فصل ربیع [illegible] کرده [illegible]
حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد و علی بیک متقبل همگی شده بر زبان آورد
که از قول خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف ننماید اما بخت بد و طالع نحس
او در ارجلف وعده باعث و محرص آمد و خاتمت نقض پیمان بروزگار او چنانکه [illegible]
کرد چنانکه عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله وحده العزیز بالجمله بعد از مراجعت علی بیک
رای عالم آرای صاحب قران جهان گشای اقتضای آن کرد که قبل از توجه خیل همایون سرداری صاحب
وجود با لشکری گران بولایت خراسان فرستد تا هیبتی در دل دشمنان افتاده اجتناب و احتراز از سرکشی
و عناد نمایند و قرعه اختیار بر امیرزاده جنت مکان عالیجاه منظور نظر عنایت آله شاهزاده میرانشاه افتاد
فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که امیرزاده جهانگیر و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر محمد
سلطانشاه و بخاری برادر [illegible] که توجین و بابان بهادر و ارس بوقا برادر سار بوقا و دیگر امرا و بهادران
سپاهی با بنگاه و بوشش از سپاه ظفر انتساب در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب
ایران شده پاییز و زمستان در قراباغ و شبرغان بگذرانند و شاهزاده عالمیان بموجب فرموده عمل نموده

و با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته مواضع مذکوره مخیم دولت و اقبال ساخت و چون زمستان
باخر رسید برکات سمرقندی بادغیس را که معموره‌ترین ولایت ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسب
و گوسفند و شتر بدست آورده بازگشتند و درین اثنا علی بیک جونی قربانی ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر
فرستاده معروض داشت که اگر رایات نصرت آیات فتح آیات بجانب خراسان در حرکت آید کمر خدمتگاری بسته
در طریق یکجهتی کما امکن تقصیر ننماید

ذکر در لشکر کشیدن صاحب قران از توران بایران بفرمان ملک منان

در اوایل ثمانین و سبعمایه بفصل بهار حضرت صاحب قران سپهر اقتدار را
از یورش خراسان وجهه همت عالی نهمت ساخت و باحضار عساکر گردون پناه سیاره عدد توجهان
بدوام صولت باطراف و جوانب فرستاد و چون با مجموع طوق ظفر قرین پیش از جمع آمدن تمام لشکر بر
توجه بجانب ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود در زمان محمود روان شده

نظم

ز آب جیحون گذشت و آمد تیز • در خراسان فتاده رستاخیز •

و چون بعد از قطع مسافت بقصبه اندخود رسید
از حسن اعتقادی که نسبت باولیا داشت بدیدن بابا سنگو که یکی از جمله اولیای زمان بود رفت و او
از سر جذبه سینه گوشتی بجانب صاحب قران انداخت و شهریار کامکار آن را بخیر بر زبان همایون
بیان کرد و گفت که پادشاه مملکت خراسان که سینه زمین گویند درین یورش ما را ارزانی خواهد داشت پس رقم
از لوح محفوظ بر ضمیر منیر ارباب دولت پرتو انداز و لا محاله آنچنان شود و چون خبر توجه رایات نصرت آیات
بسمع ملک غیاث الدین که در آن اوان بحکومت و ضبط سرخس و جام مشغول بود رسید [illegible]
آمده بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات باوج سماوات رسانید و صاحب قران کامکار
از نواحی چهل دختران ایلچی پیش علی بیک جانی قربانی فرستاد که باید لشکر با جمع کرده هر چند زودتر
فرمان باردوی همایون بپیوندد و علی بیک از بخت بد و طالع دون با آنکه خود بیامد و فرستاده را از جهت
مراجعت داده و در سلوک طریق بیوفائی دیده بر عهدی که شیوه نامردانست قدم نهاده در تواریخ
مسطور است که چون ملک غیاث الدین در آن زودی دیار جشانبور را از سرداران انتزاع نموده بود و سپاهی
از لشکر او در آنجانب بودند حضرت صاحب قران عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تافت با لشکر
انجانب [illegible] شد اما از حروف از بری سال خورده چنین شنیده بود که احمد پسر محمد سلطان
شاه که قچی سپاه ظفر پناه بود در ظلمت لیل راه غلط کرده لشکر را بنواحی کسویه آورد بالجمله رایات جهانگشا
چون بکسویه رسید پهلوان مهدی که سردار آن موضع بعدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مشغول [illegible]
و دهان گشت و در جاهای گسویه از ضرر و آسیب لشکر ظفر اثر امان یافتند و چون محبت و ورع و
تقوی

وتقوی وانزوای جانب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین و اسوة الاولیاء المتأخرین مولانا زین الملة
والدین ابو بکر تایبادی نور الله مرقده بسمع همایون رسیده بود بعزم ملاقات او متوجه تایباد شده و بدان موضع
رسید و شخصی را پیش فرستاد که بخدمت مولانا رود که امیر تیمور درین قصبه نزول کرده شما را بدیدن او باید رفت
و فرستاده موجب فرموده عمل نمود و مولانا جواب فرمود که مرا با امیر تیمور چه مهم است و صاحب قران را که
چون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاده بخوبترین وجهی اتفاق ملاقات افتاد و مولانا بخدمت
نصیحت امیر بر زبان مبارک آورده و در اثنای محاوره و ابراز نصایح حضرت صاحب قران مولانا گفت که چرا
ملک خود را نصیحت نمیکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و بر سر مناهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب
فرمود که او را نصیحت کردم و نشنید و حضرت جبار منتقم شما را بروی گماشت اگر شما نشنوید دیگری بر شما گمارد
و از این سخن صاحب قران بانشراح و بهجت رقت کرده از پیش مولانا بیرون آمد از آن حضرت منقولست که فرموده از زمان
دولت با هر کس از ارباب معرفت و اصحاب خلوت و منقطعان و گوشه نشینان که ملاقات کردم [illegible]
وهم و هراسی در دل یافتم بخلاف مولانا که هیچ بخلاف بوده و فی الجمله چون حضرت صاحب قران آن عالم
را وداع فرموده رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت و بعد از آن بقصبه فوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه
نشستند و اسباب حصار داری مرتب داشته بعدم اطاعت پیش آمدند و چون فوشنج خندقی را آب
سپاه نصرت شعار سه روز موجب فرموده اسباب فتح و نصرت داشته که خسرو سپهر احتشام بتسخیر
این قلعه [illegible] تیغ شجاع از نیام برکشیده فرمان قضا جریان از موقف جلال صدور یافت که دلاوران
لشکر ظفر قرین از موضع خویش جنبیده دست قلعه گشایی از آستین رزم آزمائی بیرون آورده و موجب
حکم واجب الاذعان بهادران لشکر منصور روی توجه بفتح حصار نهاده و بعضی از ایشان چون [illegible]
پسر امیر موید امیرزاده علی و عم والد عباس بهادر و جمعی دیگر سروران مانند دریای جوشان از
خندق [illegible] را نهاده از اطراف و جوانب دیوار رخنها کرده بقلعه در آمدند و ارباب فتنه را [illegible]
و هر چه در آن قلعه یافتند بکاروب غارت و تاراج رفتند

ذکر تسخیر هرات و آمدن ملک غیاث الدین از روی اضطرار بپابوس حضرت صاحب قران نامدار

چون آفتاب اشراق خسرو آفاق از قصبه فوشنج حرکت
یافت و انصار مظفر گشته از حادثه روزگار غافل آمده و صاحب قران بعد از قلعه گشایی بهادران رزم آزما
بظاهر هرات رسیده برگرد شهر محیط [illegible] گشتند و آن حضرت بنابر رعایت حزم و احتیاط فرمان داد
تا در برابر حصار خندقی فرو برده چنان سازند که مخالفان را مجال آن نماند که بر سر شبیخون آمده [illegible]
و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از آن مهم جمع ساختند و در زمانی که صاحب قران بشکار

بر بارو جهان نورد سوار شده و اطراف و جوانب شهر را احتیاط می‌نمود و طایفه از دلیران صف‌شکن
و غوریان مرد افکن در دروازه باز کرده و بیرون آمده و جنگ صعب آغاز نهادند و لشکر ظفر قرین در آن روز
آثار جلادت بظهور رسانیدند و مخالفان را با درون دروازه دوانیدند و جمعی کثیر را قتیل آوردند و چون ترک
شب قوت باصره را از ملاحظه محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع آفتاب
عالم افروز پاس داشتند روز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب آورده و صف کشیده در مقابل
حصار بایستادند و چون حرارت دل دشمنان از سینه و سنان جانستان و سپاه کشورستان انتقام
پذیرفته بود درین روز پای از دروازه بیرون نهادند و محاربه روی نمود لیکن در ظلمت لیل طایفه از آن جماعت
برسم شبخون پای از دروازه بیرون نهادند و محاربه چند نموده بتعجیل هرچه تمامتر مراجعت نمودند و لشکر
منصور پیرامون حصار صف کشیده جنگ آغاز کردند و حضرت صاحب قران کامکار بنفس همایون سوار شده
قریب بحصار آمد تا مشاهده کارزار کند بهادران نصرت شعار از قدوم آنحضرت قوی بازو و بهجتی یافته
امیرزاده‌ها بکوه جنگ ایستاده و برادر خطای بهادر و دیگر دلاوران پای جسارت پیش نهادند و دست بردی
نمودند که تاریخ داستان رستم و سام گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده نردبانها
نهادند و امروز ملک غیاث الدین دید که هرچند بر دروازه [illegible] اظهار پردلی کرده سعی و کوشش مردانه
بظهور میرسانند اما فایده بران مترتب نخواهد بود و سپاه نصرت شعار سنگ مخالفان را [illegible]
گرفته قدم پیش نهادند و از دلیران اول کسی که بفصیل برآمد جلیل بیاول بود و دیگران نیز بر متابعت او
بر بارو بالا رفتند و قومی قریب [illegible] از مجری که آب بشهر در می‌آمد درون رفتند و دروازه شکسته
بقیه سپاه بدرون شهر ریختند و اهالی هراة در ستیز و آویز عاجز آمده روی گریز نهادند ملک غیاث الدین
با آن همه گرانی که داشت بشهر در آمد و بر اندرون گریخت لشکر فیروزی اثر قریب دو هزار نفر دستگیر کرده
و پایه سریر خلافت مصیر آوردند مراحم خسروانه از سر جرایم ایشان درگذشته مجموع را خلعت بخشیده و جهت
انصراف ارزانی داشته مردم هراة بخانه داده که هرکس از اهالی شهر بفصیل نرود و در کنج عافیت پای
در دامن سلامت کشد اهل و مال و عیال او در ضمان امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید از تیغ و غضب ما
باو رسد مردم هراة که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود غنیمت داشته دیگر بباره نرفتند و ملک فخر
تا دو شبانروز [illegible] که خلاف برج و بارو نزدند و در محافظت شهر سعی نمایند و در جاهای ضعیف در کوشش نهادند
از راه [illegible] پای جرون نهادند و التفات نکردند و اسکندر شیخی [illegible] که بعد از رسیدن
[illegible] امیر قوام الدین در ماه ذی‌الحجه [illegible] پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از

هر محله یکی باید گشت تا دیگران متوهم شده و شهر نگاه دارند ملک جواب داد که من بجای خون کسی نخواهم ریخت
اسکندر گفت پس شهر را نگاه نتوان داشت روز دیگر صاحب قران کسی برسالت پیش ملک فرستاده
خلاصه رساله آنکه این مملکت تعلق می‌داشته است و کرت از باج گزاران سلاطین چنگیزخانی می‌بوده‌اند اگر ملک
بساط فتنه و فساد مطوی سازد و بصلاح حال خود نزدیکتر باشد و اولاد و اموال او حاصل [illegible] لشکر
مسلمان در عرصه تلف خواهد آمد ملک غیاث الدین دانست که چاره کار جز تسلیم نیست تا جوم پسر بزرگتر خود
امیر پیر محمد و اسکندر شیخی را با [illegible] فرستاده و عذر بیرون نیامدن گفت حضرت صاحب قران
گیتی ستان ملک‌زاده را خلعت و کمر اختصاص داده صنوف نوازش او بتقدیم رسانید و رخصت باز
گشتن ارزانی داشت و گفت تا ملک را برسان و بگو که سابقاً میانه ما و تو عداوتی نبوده که خوشی و دو[ستی]
صلحی در میانه و آنچه واقع شده بنابر مصلحت ملکی و اقتضای فلکی بود باید که بی توقف بیرون آید
تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضایای اندرونی
ازوی معلوم فرمود و ملک‌زاده بخدمت پدر رسیده و آنچه دیده و شنیده بود معروض داشت
بعد از سه روز ملک غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحب قران بهال سعادت و اقبال در آن
موضع نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافته [illegible]
برخصت بازگشت و روز دیگر سادات و اشراف بالتماس روی پیشکشها نهاده و دیگر [illegible]
[illegible] صنوف اعزاز مخصوص آمدند و حضرت صاحب قران از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار
کهندستان که در شرقی واقعست نزول فرموده و در انجا نقل خزاین و دفاین که سلاطین غوریه در مدت
در اوقات آن سعی نموده بودند فرمان داد و یرلیغ جهان مطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هراة را بازمین
مساوی ساختند شعر هم آن و هم این باز گشته راست • که رب جهان را چنین بود خواست
و حکم شد که مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقتدای علمای خراسان در آن زمان بود با دو
[illegible] از شهر و ولایت کوچانیده بخطه کش رسانند و چون برج و باره را خراب
کردند دروازه‌های شهر را که منقوش باسامی و القاب ملوک غور بران نقش بود [illegible]
برحسب فرمان بشهر کش رسانیدند و [illegible] شد و در بعضی از
تواریخ چنین مسطور است که چون هراة مفتوح گشت حضرت صاحب قرانی دیدن سلطان خاتون که والده
ملک غیاث الدین بود و از خویشان طغاتیمور خان رفت و در باب تعرض بمملکت سخنان دلپذیر بر زبان
گذرانید و در ظفرنامه مسطور است که ملک غیاث الدین با مادر خود سلطان خاتون در روز [illegible] با پسر خود

امیرزاده پیرمحمد و اسکندر شیخی بیرون فرستاده و امیر اعظم بجنبهٔ الکال و در اثنا قلعهٔ اشکلچه که در مجلد
رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط امیر غوری بود و از اولاد ملک غیاث که بحفظ بغداوری بود
از ابنای زمان امتیاز داشت حضرت صاحب قران سعادت قرین با ملک غیاث الدین گفت برو و آنرا بگو
و اورا از آن مکان که وبیضی اشکلچه عهد داده فرود آورد و بدرگاه گیتی پناه رسانید و این واقعه در محرم سنه
ثلث و ثمانین و سبعمایه اتفاق افتاد ذکر توجه حضرت صاحب قرانی بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیگ
جونی قربانی بپارگاه جهان پناه بقدوم اعتذار چون خاطر خطیر پادشاه گیتی ستان از قضیهٔ امان کوه و تسخیر آن فراغت
یافت امیر جهانشاه و پسر امیر جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف نشابور و سبزوار روان ساخت که آن
ولایت را در حیطهٔ ضبط در آورند و بنفس همایون بطرف طوس و کلات روانه شد تا با علی بیک جونی قربانی
بر او رکنار پیش نهد و خدمتش را که تمالی … ده بتواتر توجه آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت
بربست من الخوف والرجا روی توجه بپارگاه عالم پناه آورد و خواجه علی مؤید سبزواری حاکم سربداران
چون از عزیمت صاحب قران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص عقیدت و صفای … بوسیلهٔ مبارکت
بجانب اردوی اعلی روان گشت و آن را بوسه داد و بعزه علی بساط بوس حضرت صاحب قران
استسعاد یافتند و بعوارف عنایت و نوازش پادشاهانه مخصوص و مباهی شدند و بنابر حسن اعتقادی که
خواجه علی مؤید به بی بی فاطمه رضی الله عنها داشت او را به تشیع نسبت می کردند و حضرت صاحب قرانی
در تعظیم و احترام سادات عظام باقصی الغایت میکوشید آنحضرت در اثنای محاورت از خواجه علی مؤید
بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری در جواب آنحضرت گفت که الناس علی دین ملوکهم مذهب من
روش پادشاه پاک اعتقاد است حضرت صاحب قران شرف اجلال ارزانی داشت و فرمود که بر زبان
معجز بیان رسول صلی الله علیه و آله جاری شده که من ترک شی لا ینال شفاعتی و نیز فرمود که سنت
عمل خواهم نمود و من با شفاعت رسول دریابم و مشمول رحمت الهی گردم مذهب سنت و جماعت اختیار
کرده ام فی الجمله حضرت صاحب قران در دیار نشابور بزیارت ابو مسلم مروزی علیه الرحمه رفت
و استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بآنجا رسید کارکنان امیر ولی از
مجال جنگ و جدال هراسیده پیش از نصب خیام و نظم یورت و منقار برلیغ واجب الاذعان انقیاد نمودند
… تسخیر شهر روا رفتند لشکریان روی باسفراین نهادند و یکباره در شهر ریختند و علی گیر از
نقل آورده غنایم بسیار بدست آوردند و از منازل و مساکن در بلدهٔ اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت
صاحب قران از آن موضع ایلچی … با نوشته پیش امیر ولی فرستاده مضمون آنکه اگر از سر اخلاص

قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه شتابد بشرف نوازش و مزید عاطفت اختصاص یابد و اگر درین باب
تاخیر و تعللی نماید ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاید امیر ولی نوشتهٔ صاحب قران را بچشم نهاده
اعزاز و احترام فرستاده مبالغه نموده و در امر اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را منقضی المرام بازگردانید
و وعده داد که عنقریب بدولت بساط بوس صاحب قران فایز خواهم شد و حضرت صاحب قران چند
در بعضی از مرغزارهای اسفراین ساکن گشت و تا اسپان لشکریان قوتی یافتند و در حال این
احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه از اشرار جرار که پیش از آن چنانچه سابقا ذکر
یافت قتل امیر حاجی برلاس و برادرش … جسارت نموده بودند بیاسا رسانیدند و الموضع را از رسم
سیورغال به پسرزاده کوی … امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تحت تصرف ایشان
بماند و از آنجا عنان عزیمت بجانب سمرقند معطوف داشت و ملک غیاث الدین و دیگر حکام ولایت خراسان
بمواضع فرستاده در ضمان دولت و اقبال صاحب قران عدیم المثال مسالک قطع کرده در بلدهٔ … قبه
نزول فرموده … اهالی آنجا از غبار سمندش روشنایی یافت و … علما و اکابر و اشراف آن دیار
همت بلندش ارتفاع یافت از آنجا به بخارا رفت زمستان در آن بقعهٔ فرخنده بعیش و شادمانی گذرانید
و درین اثنا امیرزاده میرانشاه که بحسب فرمان … ملک محمد برادر ملک غیاث الدین گرفته بدرگاه گیتی
پناه فرستاده و خود قشلاق در آنجا کرده مقارن این حال روزگار چنانچه عادت اوست در مقام جفا
کاری آمده غبار ملال بر صفحهٔ خاطر انور صاحب قرانی نشانده بیان این سخن آنکه آنحضرت را دختری بود در
پس پردهٔ عصمت طغای شاه نام که صاحب قران او را بزبان عطوفت و مهربانی آکه بکی خواندی و او
… ورضای ولی در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه عارضهٔ
بذات آن بانوی عظمی طاری گشت و هر چند اطبای حاذق در معالجهٔ او سعی و اهتمام نمودند مفید نیفتاد
عاقبت نقد حیات بقابض ارواح سپرده بسرای دیگر نقل فرمود انا لله و انا الیه راجعون و از وی یک
پسر بود موسوم بامیرزاده سلطان حسین حضرت صاحب قران که در تمکین و وقار … و از …
جزع و اضطراب بسیار نموده عنان اضطرار یکباره از دست داد و بعد از اقامت مراسم تعزیت و ختمات
کلام ربانی جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی و مبالغ صلات و صدقات بایل
فقرا و ارباب احتیاج رسانید تغمده الله بغفرانه گفتار در متوجه گشتن حضرت صاحب قرانی نوبت ثانی بجانب خراسان
هنوز جراحت فرقت اکه بکی … التیام نپذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلوم کرد که علی
جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزوار شدند امیدوارست که بنده و کمترین را از دست دشمنان

نگذارند و از غایت سلاله و طالعی که حضرت صاحب قرانی از رعایت فرزند ارجمند داشت اصلاح تربیت
آن نحو شده و بعضی گفته اند که این خبر بامرا رسیده بارای عرضه داشت نداشتند بر بعضی از قلعی زرگان آغا
که خواهر بزرگ حضرت صاحب قران بود با ستصواب ارکان دولت رنگ که ورث از آنه ضمیر انجمن
بعقل صحیح زدوده گفت دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان بر ذمت همت پادشاهان دین دار از قبیل
واجبات و خویشتن داری در امثال این امور در مذهب خسروان ذوی الاقتدار از قبیله مهمات
و ممتنعات و این سخن چون از محض شفقت و نیکو خواهی بود پسندیده و محل تسلیم و طبع مستقیم حضرت صاحب
قرانی بود چنانچه شیمه عادات او بود سر از گریبان رضا و تسلیم بر آورده و بر نو التفات بر احوال
ملک و ملت انداخت و ناگاه با عساکر گردون مآثر بحوالی حصار کلات تاخت و دواب و چهارپایان
اهل جونی قربانی که بحصار در نیاورده بودند عرصه نهب و تاراج ساخت و امیرزاده میرانشاه از حرکت رایات
نصرت آیت آگاه شده از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوست و شرف دستبوس حاصل کرد و ملک
غیاث الدین نیز با لشکر هراة بعز تقبیل بساط جلالت مناط مستسعد گشته در زمره سایر ملازمان انخراط
یافت و پیش از وصول حضرت صاحب قرانی علی بیک جونی قربانی متعلقان خود را بقلعه کلات در آورده
و پشت بنداره بدیوار حصار باز نهاده حضرت صاحب قران کامکار رعایت تتوزی که با او داشت حفظ
کرده نخواست که از دست برود ادهم علی بیک و ولایت او پامال حوادث گردد لاجرم ایلچی چرب زبان
پیش او فرستاده بزبان عطوفت پیغام داد که سبب این همه خوف چیست وظیفه آنکه بید خدعه و اندیشه
بیجا سست شناسد تا قواعد الفت و استیناس باطل و بدرفته نشود و وهم مخالفت سرایت کند وسیلاب
جانب محیط نکرد و علی بیک از این کلمات مشفقانه او مطلقا تسلی نشده پنبه غفلت از گوش بیرون نکرد و بجانب
حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جاده صواب انحراف جست و قدم متابعت پیش ننهاد و با خواص ایلچیان
زبس یوسف جارز و سرا و از انحکت حضرت پادشاه صاحب تقدیر امیر تیمور گورکان از ضبط کلات جانب
ابیورد در حرکت آمده در موضع گران نزول کرده سپاه منصور جار رسانیدند که عنان عزیمت مرجع او سمت
منعطف خواهد شد علی بیک چون از مراجعت حضرت صاحب قرانی خبر یافت و آوازه نصرت شاهی
بطرف مازندران شنافتن یاد که پیشتر بنابر عدم حزم و احتیاط هم از بن ممر آسیبی باموال و چهارپایان
او رسیده بود این نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده مجموع اسپ و گوسفند و شتر که بحصار نرده
بود بیرون فرستاده و در علف خوارها کرده خود مطمئن خاطر نشست حضرت صاحب قران بار دیگر عطف
عنانی کرده بظاهر کلات نزول فرمود و لشکریان دست بغارت و تاراج چهارپایان دراز کرده اکثر

بسیاقیان که اهل قهر و غلبه بودند صاحب جمل و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بر بهار ایلی قدرت داشتند
خداوند قطارهای اسپ و اشتر گشته لشکریان نصرت شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نوایب روزگار
فرو گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و فراشان چابک دست سرا پرده خاص را مقابل دروازه
حصار که بدروازه چهارده اشتهار داشت برافراختند و دیگر دروازها بر شاهزادگان و امرا تقسیم یافت
علی بیک درین عالم هول رستاخیز مشاهده کرده خوف و رعب بر ضمیر ش چنان استیلا یافت که کلیل
از نهار و روز روشن از شب تار پیش او متمیز نمی شد لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده سر از گریبان
تضرع و زاری برآورده بزبان مسکنت و نیاز معروض رای عقده گشای گردانید که من از افعال نکوهیده
و اعمال ناپسندیده خود شرمسارم و از جرات و جسارتی که در خدمت واقع شده خجالتی دارم و توقع
آنکه بر فور بخدمت شتابم نیارم اگر آنحضرت باکرم بسیار و بفیض اندک قدم رنجه فرموده قریب دروازه
توقف نماید تا من بعد از اعتذار و استغفار جنگ در عروه الوثقی عفو و اخلاص ایشان زده سعادت
زمینبوس حاصل کنم دور نمی نماید خسرو جرم بخش بورش پذیرفته ملتمس او را باضعاف و الحاح مقرون داشته
از برای آن کار روزی تعیین فرمود و در آن روز با پنج سوار در دروازه حصار رانده و آن جایی بود بغایت
تنگ و باریک دره چون مولانا که مانند سراچه خاطر و منهای سیاه و تاریک و چون علی بیک را معلوم
شد که آنحضرت با معدودی چند تشریف آورده خبث طینت و شرارت طبیعت او را ان داشت که جمعی را
در کمین گاه نشاند تا فرصت غنیمت دانسته کری او غدری اندیشند و ذات کامل الصفاتی را که در حفظ و حمایت
ملک منان باشد آسیبی رسانند حضرت صاحب قران دولتیار زمانی دیر و دراز در وعده گاه
توقف فرمود و آن بمروت بی تفعل عهد خود وفا نموده بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت کرده بمیمن کارسازی
پرده ظلمت از پیش دیده بداندیشان فرو هشت تا در ضمان سلطنت عاقبت در منزل مجسته فرود آمده
چون حضرت صاحب قران بر اندیشه و نقض عهد علی بیک وقوف یافت خشم و غضب او ملتهب گشت
و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بان کوه نهند و اشارت علیه صادر شده
که جمعی از کرت و قوچی از ایل بدخشان که در رفتن کوه کمک دری از مرافقت ایشان بستوه می آمد بالا را
وسوار و پیاده دل بر تسخیر آن نهاده از محال خویش در حرکت آمدند و پیادگان کرت و بدخشان هم از راه
آثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه بر آمدند و معاران این حال طایفه از بهادران سپاه و مخالف تنها
نصرت نشان را بر خورده و نعره کشیده بدروازه رسانیدند و آقتمور بهادر و اکو تمور و دیگر سرداران در تسلسل را
از مقابل خود راندند چنانکه از بالای کوه بر آمدند و پیشتر رفته و عمر عباس و قوچی پیش رفته در کمری ایستاده بودند که ناگاه

دشمنان موجب ایشان شدند حضرت صاحب قرانی طایفه از دلاوران مثل عمر و عباس بهتر و فرستاد
و از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش بسیار اعدا مقهور و منکوب گشته فریاد الامان برآوردند
و علی بیک را کاره بجان رسیده کس پیش حضرت صاحب قرانی فرستاده معروض داشت که اگر لشکر
فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند فردا من به پای اطاعت و انقیاد پیش آمده عتبه همایون را بلعل
لب عبودیت سازم و پیشانی ضراعت و مسکنت بر زمین خدمت نهم و برین عهد بیمان ایمان مغلظ
موکد گردانید و محمد شیخ حاجی را از معظم امرای جونی و دختر خویش که نامزد شاهزاده محمد سلطان بود
بیرون فرستاد و یک روز دیگر ایشان نیاز و عجز و بیچارگی علی بیک بعرض همایون رسانیدند و شفیع
شدند و بمقتضی خو کریم باز و کرم حضرت صاحبقرانی پیشانی علی بیک را در حوزه اعتبار آورده و پادشاهانه
کامیاب بشیخ محمد جونی قربانی در رکاب معسکر همایون آمدند و روز دیگر حضرت صاحب قرانی در حفظ
و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازه کلات راندند علی بیک جونی قربانی طوعا و کرها بیرون آمده
پیشانی ضراعت بر زمین مسکنت نهاده بجان امان طلبید و چون ملتمس او بانجاح مقرون گشت درخواست
نمود که امروز دیگر در ملازمت رکاب نصرت انتساب معاف باشد و فردا بخدمت شتابد حضرت صاحب
قرانی بر صحیفه این مطلوب او رقم اسعاف کشیده او در حصار باز گشت و صاحب قران نصرت
و فیروزی که در کار در وثاق همایون نزول فرمود و چون روز دولت علی بیک بشب محنت مبدل گشته
بود و آفتاب اقبال او بسر حد زوال رسیده در جوف لیل رای که حضرت شعار با لاف رفته بود اشتها
به براوران نمود و با دویست کس از مفارقی کیف وار و از آن حصار خود بیرون خزیده دم در کشید حضرت صاحب قران
سعادت قرین بعد از چهارده روز از آن موضع مراجعت فرمود قلعه که در آن زمان خراب بود حکم
فرمود و آن قلعه میان کلات و ابیورد ... و حسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن
سعی و اهتمام نموده بعد از دو شبانه روز از کار آن پرداختند و حاجی بیک خواجه بکوتوالی
آن قلعه مقرر شد و جمعی از مردان کارزار و دلاوران روزگار بمحافظت او معین گشتند و حضرت
صاحب قرانی امیرزاده علی بیک پسر امیر مؤید را که خواهرزاده آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و تومانات
ایشان بمحافظت راههای کلات باز داشت تا طریق آمد شد مخالفان و معاندان مسدود باشد

ذکر فتح قلعه ترشیز ... رکاب و آمدن ایلچی والی فارس ... دودمان مظفری شاه شجاع

علی بیک جانی قربانی
چون در آن زمان که ... سر حد ناکامی را وطن ساخت حضرت صاحب قرانی مانند بحر مواج در حرکت آمده چنگ
التفات بر کنگره فتح قلعه ترشیز انداخت حصنی حصین و موضعی رصین که کوتوال آن حصار در آن روزگار ملک علی

سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را باو سپرده بود و قومی از سدیدیان در آن حصار با او بسر
می بردند و آن جماعت در میان قوم غور بفرط شجاعت و وفور جلادت و کمال مردانگی امتیاز داشتند
و از غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را ذخیره فراوان و آلات و ادوات حرب و نبرد مملو و مشحون گردانیده
بودند اما در جنگ و قتال شدند حضرت صاحب قران گیتی ستان ملک غیاث الدین را گفت که این جماعت
نوکران تواند و چون تو غاشیه ابی بر دوش گرفته ایشان چرا گردن کشی میکنند ملک در جواب گفت
که وقت حل و عقد و تدبیر پیش ملک غیاث الدین در حصار رفت و هر چند زبان به نصیحت گشاد مفید نیفتاد
و سر به چنبر اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحب قران فرمان داد که نقابان راههای ...
خندق از آب خالی ساختند و بهادران جنگ پیش برده استادان ماهر منجنیقها نصب کردند و چند
روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر تایید آسمانی آثار استیلا بر صفحات روزگار سپاه
ظفر پناه لایح گشته بزخم سنگ و عراده و منجنیق برج و سور در هم شکست سدیدیان علامات عجز
و انکسار در ظاهر و باطن خویش مشاهده نموده دانستند که این تقدیر بتدبیر رد نتوان کرد و راه سلامت
جاوید را بسنگ پشت مسدود نتوان ساخت لاجرم دست تضرع در دامن استیمان زده بجان امان خواستند
ملتفات ملکانه رقم عفو و اغماض بر تقصیرات ایشان کشیده بلطف خویش نوید داد و سدیدیان از قلعه
ترشیز بیرون آمده باعزاز تقبیل سده منظور و سرافراز گشتند حضرت صاحب قرانی چون در ناصیه ایشان
امارت و جلادت و کیاست و فراست مشاهده فرمود مجموع را تربیت و نوازش مخصوص ساخته انعامات
و سیورغالات ارزانی فرموده فرمان داد تا با متعلقان متوجه دیار ماوراء النهر گردند و بعساکر و ...
فتح جته و ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان با خانه کوچ متوجه آن صوب صواب گشتند ایالت و
ولایت ترشیز از قبل امیرزاده امیرانشاه بسارق تفویض فرمود و مقارن این حال عمرشاه از جانب والی
شیراز بعضی از عراق عجم شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار داشت با تحف و ...
پادشاهانه بسراپرده اعلی رسیده بوسیله مقربان و خواص ترکات گذرانید و مکتوبی که مشتمل بر اظهار یکجهتی و ترسیخ
قواعد اخلاص و دولتخواهی بعرض رسانیدند و بانواع عنایت و سیورغامیشی اختصاص یافته و حضرت
صاحب قرانی در جواب مکتوب نامه نوشت مبنی از وفور عاطفت و مزید محبت و بعضی از ... زمان
سراپرده اعلی با تنسوقات که لایق سلاطین ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمرشاه ارسال نمود و ...
و نشاه کام بجانب فارس گسیل کرد و یکی از ... دودمان مظفری جهت فرزند سعادتمند امیرزاده
پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود

ذکر نهضت حضرت خسرو گیتی ستان از ترشیز بصوب مازندران

و مراجعت آنحضرت از هرات بالکاء دهستان

بعد از فتح قلعهٔ ترشیز صاحب قران گردون توان تسخیر
مازندران را وجههٔ همت عالی نهمت ساخته بآن جانب روان شد و از راه دره غله کشته کبود جامه و سمنان
مضرب خیام لشکر نشان گشت و امیر ولی حاکم مازندران از استماع این خبر پریشان و سراسیمه شده
از خواص خود پیش امیر حاجی و طایفهٔ دیگر با تقوزها و قطارهای شتر و اسب و استر و لطایف التحف و ظرایف
امتعه بدرگاه عالم پناه روان ساخت و زبان استکانت بر گشاده التماس کرد که اگر این نوبت رایات
سلطنت نشان مراجعت نماید بنده که از سر اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق رشاد و دولتخواهی حضرت
آسمان نهاده آستان مبادرت نمایم و مدت العمر با اخلاص بر پیمان بسته شرایط بندگی بتقدیم رسانم
اکرم بقدر بادشاهانه مرعی و مبذول باشد آنحضرت ملتمس او اصغا فرموده انجاح مقصود ملتمس او کردند
از موضعی که رسیده بود عنان عزیمت برتافت و از راه سلقان و جرجان بخبوشان عبور نموده بمرغزار رادکان
نزول آمده و در اثنای این اوقات خبر معاودت توسل حسته کمال الدین ایلچی روان گشت و عرض
بساط بوسی حضرت صاحب قران دولت یار استشفاع و بالغه بعواطف خسروانه و عواطف بادشاهانه
مشمول و مباهی شد مفصل این اجمال آنکه بعد از توجه رایات فتح آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بهادر
و گروهی که بکلات کرده بودند از خواص و ملازمان خویش بتوقف امیرزاده علی بیک امر فرمود
که با اتفاق یکدیگر بر حسب فرمان بادشاه باستحقاق محاربت و محافظت کلات قیام نمودند بالای کوه
و در تاریکی شب راه غلط کرده بگردی بند باید خوردند و دشمنان بر حال او اطلاع یافته راهها و گذرها
ساخته بمقابله و مقاتله پیش آمدند و از طرفین سوء انداخته بجنگ مشغول شدند و شیخ علی بهادر
تا تیری در ترکش داشت ترک جنگ نکرد و دست از قبضهٔ کمان باز نداشت و چون جعبه از سهام
تهی گشت و امید انتقام نماند ناچار در مقام تسلیم آمد و او را بعد از گرفته بقلعه در آوردند امیر علی
بیک بعد از استیلا دو شاد و شادی در اعزاز و احترام و تعظیم و اکرام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای
آورده و خود را از برای او خرگاهی و خیمه خاص ترتیب داده و شرایط مرعی داشته حکم کرد
تا جهت رعایت خاطر جهانیان مرور و تسلیم او می کشیدند و با او طرح مجالست و مصاحبت ادا
قد تمنی را بتضرع گناهان خویش ساخت و دران باستشفاع طاعت در حصار کلات اختیار یافته بسیاری
از مکان قلعه قدم بیرون نهاده بمعنی رانده مخالفت و عناد که تا آن ساعت و قتی باکیره
داشت داشتند و چون جنگ از دکان مضرب سرادقات بادشاه و عالی مکان گشت امیر شیخ علی بهادر
باردوی همایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی بعرض صاحب قران کامکار

ابلجه

رسانید و زانو زده درخواست کرد که چون علی بهادر شرف بساط بوسی اجابت یافت علی بیک بانج
و کفن بپارگاه عالم پناه شتافته مراحم پادشاهانه گناهان گذشته او را بخشید و مضمون کلام الهی
لاتذکر علی نموده امر جهان مطاع نفاذ یافت که علی بیک و سایر امرای جونی قربانی را با کوچ بسمرقند روند و جنود
حکومت هرات باسم امیر غوری پسر ملک غیاث الدین علی شده بر حسب فرموده ملک پیر متوجه ماوراءالنهر شد
و از غایت شقاوت در راه بر حرکاتی اقدام نمود که قضیه منجر بآن شد که او را اند کرده بسمرقند روند
و پسرانش نیز بهمان طریق بماوراءالنهر فرستاد و امیر کرپس تمور داروغه معین گشت و حکومت سبزوار
بدستور معهود بر خواجه علی مؤید سربدار قرار گرفت و حضرت صاحب قرانی بدستور بر سلطنت نزول
فرموده ملک غیاث الدین و پیر علی کرت با پسرش پیر محمد که فرزند کمتر بود در شهر سمرقند موقوف داشت
و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک غیاث الدین را اند کرده باندکان

امیرزاده عمر شیخ فرستاد کشته شدن ملک غوریان در هراة و انتقال حضرت از ماوراءالنهر جهت

اولا ملک عزالدین محمد برادرش در زمان حکومت حسین و پسر او ملک غیاث الدین پیر علی در کمال اطلاق
جهل امیر بسیاری روزی شب می آوردند و شبی بروزی میبردند در آن زمان که خراسان در تحت تصرف
... بود ایشان بعظیم نظم نموده در باب پیر خلاف معتبر عرضه داشتند که بایندگان احکام ملک
حسین ام و خود تمام املاک و اموال و اسباب پدران ما متصرف شده اکنون مامول آنست که
بمن التفات بادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحب قران کامکار بر توهم رحمت
و احسان بر حال ایشان انداخته حکومت غور ملک برادر بزرگتر ارزانی داشت و هم در آن اوقات
ابوسعید که سپهسالار امرای غور بود و او از مشهوران زمان بکمال جلادت امتیاز داشت و ملک
غیاث الدین خدمتش را اند کرده بود و سال برآن گذشته از عنایت جهانبانی حضرت صاحب قران
خلاص یافته مطلق العنان شده و در آن او ربیع و تابستان و صیف و ماه که حضرت اعلی خاقانی در
ماوراءالنهر بود و امیرزاده میرانشاه در موضع پنجده از کنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک از
جانب غور با طایفه از ارباب جهل و غرور روی بشقاوت بیابان غوایت آورده و از هرات چهار
مانده شده با غوریان بیعاقبت متوجه هرات گشتند و ابوسعید سپهسالار با ایشان پیوست و چون بشهر در
جمعی کثیر از اراذل و اوباش با ایشان ملحق شدند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که جهت
مهمات ضروری در هراة بودند پناه بحصار اختیارالدین بردند و غوریان دست بفتنه و فساد برآورده
و چند خروار هیزم جمع آورده که از جمله ... دروازه فیروزآباد بود و تعبیه رسانیده آتش ...

توهم نموده خود را از بارو بزیر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند فامانی داد و غوریان بر جسم
بران گریختگان انتقام کشیدند و اهل صلاح و ارباب عمایم و جمعی که از خود بهره داشتند در
گوشها خزیده در جایها متحیر و آشفته خاطر شده علاج آن مرض را مسیحا نفسی می طلبیدند و چون خبر
این واقعه بامیرزاده امیرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه
نصرت آثار بسبیل تعجیل نامزد هرات فرموده و خود نیز از عقب با بقیه لشکر در حرکت آمد و چون امرا
بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش رفتند و در کوچه خیابان و پیش [illegible] اتفاق ملاقات
دست داده و جوانان جانبین از قتال و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند آخر الامر بفر دولت روز افزون
صاحب قران شکست بر غوریان افتاده در ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده امیرانشاه نیز
از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشتن تقصیر نکردند و از [illegible] کشتگان منارها
برآوردند و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید فرمان داد تا ملک
غیاث الدین و ملک پیر محمد که در ارک سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک جونی قربانی که
امیرزاده عمر شیخ ایشان را آورده کان محبوس و مقید ساخته بکار میداشت بیاساق رسانیدند و در
شنبه ششم [illegible] و سپاه حرم صاحب قران کامکار دولت آغا بعارضه چند روزه از سرای
فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و بعد از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که
خاتون عاقله بود و [illegible] آراسته و اعمالی نیک کرده در جوار مزار فایض الانوار
ابن عم خیر الناس صلوات الله علیه قثم بن عباس رضی الله عنه دفن کردند و حضرت صاحب قران بعد از
تقدیم مراسم تعزیت جهت تفویض ارواح آن دو بانوی عظمی [illegible] صدقات برارباب استحقاق
و فقر مبذول داشته بواسطه خوف و وهم که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات دنیوی
اعراض فرمود و چون امور ملک و دولت نزدیک بان رسید که اختلال پذیرد ارباب عمایم و اکابر [illegible]
و مستعد نصیحت و موعظت مقدم رسانیدند و آنحضرت پرتو التفات بر ضبط مملکت انداخت و بجهت
امیرزاده علی با لشکر گران تنبیه و قمع فخر الدین که [illegible] سپاه [illegible] نامزد فرموده و شخص همایون متوجه
[illegible] شده و امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از غرور بوده [illegible] وحشت
غنیمت شمرده آنچه در [illegible] یافتند [illegible] و تاراج بردند و امیر علی شکسته بازگشته باردوی
اعلی پیوست و حضرت صاحب قران امیر شیخ بهادر و سیف الملوک پیر امیر حاجی سیف الدین
و [illegible] شاه جیاجی را با فوجی از لشکریان بدفع [illegible] آن قوم فرستاد و بعد از چند روز [illegible]

عزی

خبری نیافته امیر جهانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین پیر اوچ قرا بهادر و قاین تمور بهادر و هزار سوار از
برحسب فرمان حضرت صاحب قران کامکار از عقب افغانان روان گشتند و امرا سابق قوم [illegible]
را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند و اهل و عیال افغانان را باسیری
گرفته و احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده و با شتم رسیده امیر جهانشاه و دیگر سرداران که
از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب قمرالدین سعی نماید و تا انجا
که میسر باشد از عقب او شتابد مجموع ایشان را باز گردانید و از آبسی کول گذشته تا [illegible]
رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع لطف و
و سیورغامشی اختصاص یافتند **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران [illegible] سیستان و توجه**
بجانب ایران و نهضت فرمودن آنحضرت بسیستان و فتح آن و رسیدن بهرات حضرت صاحب
قران ظفر قرین در بهار سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر بلاد ایران
از معبر ترمذ بگذشت و چون کنار آب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو که حسب
فرمان بحکومت کابلستان اشتغال می نمود از عقب رسیده بسعادت پایبوس سرافراز گشت و بعد از
عرض مهمات و معاملات مملکت رخصت مراجعت یافته بجانب ولایت که موسوم باو بود شتافت
درین اثنا خبر رسید که [illegible] علم عصیان برافراخته پای در بادیه ضلالت نهاده است و همچنین
بمسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحب قران او را مرتبه [illegible] برکشیده مقام
نموده [illegible] است و چون امیرزاده میرانشاه بران اطلاع یافت امیر آقبوغا را
با طایفه از دلاوران نامدار بجانب سبزوار روان ساخت و امیر حاجی سیف الدین نیز از عقب
روان شده باتفاق سبزوار محاصره کرده گرفته اند و مردم بسیار بقتل آورده و شیخ داود گریخته
و بقلعه مدرآباد که قلعه کوهی واقع است متحصن شده و اکنون امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا بمحاصره
آن اشتغال مینمایند و درین اثنا محاصره اهل سیستان نیز بمسموع حضرت صاحب قرانی گشت و
امیر شیخ علی و اوچ قرا بهادر را با سپاه آراسته بجانب امیر ولی فرستاد تا در برابر او نشسته نگذارد
که از مقام خود پیشتر آید و چون بهراة نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان کرده بودند دل
امان بر ایشان [illegible] و رایات نصرت آیات از هراة بطرف سبزوار در حرکت آمده لشکریان قلعه
مدرآباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده و دیوار عظیم بنیاد [illegible] نقبچیان استوار [illegible]
می نمود با طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهاده

وکل و خشت استوار کرده منارها ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان و متمردان گردد فی الجمله بخانه مردم مغاک
چنانکه بسی خرابی و ویرانی واقع شد بتخصیص در هراة و سبزوار و رعایا بجای که بسیاری در حرب
و شکنجه هلاک شدند و کثرت مردگان بجایی رسید که نزدیک بود اهمال تجهیز و تکفین نماند و مسلمانان از اوطان
جدا شده بکربت غربت مبتلا گشتند و از عیال و اطفال و ظلال و اغلال جدا ماندند و چون خاطر جهان
خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران تمیز و از هرات که از ولایت سیستان
بر سبیل منقلای روان فرموده خود متوجه شاه جلال الدین فراهی که در آن حکومت فراه نوبت باو
رسیده بود گردید و با تقدیم دولتخواهی و پیشکش بندگی بیرون آمده باکرام و اعزاز سرافراز شد و در
سلک سایر بندگان انخراط یافت اما رعایا ابا نموده آغاز سرکشی نمودند و سپاه ظفر انتساب بموجب
فرموده شهریار کامکار آن ولایت را غارت نمودند و آنحضرت با دلاوران جوشن پوش بحصار رسیده
حرب درپیوستند و در حصار و قلعه تحت تصرف غازیان جنت قدرت در آمد و در این اثنا پنج هزار کس از سواران
سیستان پیش آمده محاصره عظیم واقع شد و یکی از مخالفان کشته گشت روی بفرار نهادند و چون
غازیان سیستان از هیبت رستم بازو پهلوانان غازیان رکاب فلک فرسای ظفر پیمای آغاز نهاده و دروازه نزدیک
رسیدند حضرت صاحبقرانی بالای پشته برآمد و شاه شاهان و تاج الدین قلعه کاهی و جمعی که
از پیش شاه قطب الدین رسیده بودند بعز زمین بوس سرافراز گشتند و در باب مصالحه مبالغه کرده
اظهار خدمتکاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت بلطایف با ایشان مشغول شد
که ناگاه سیستانیان آراسته و مکمل بعزم جنگ و پیکار پیاده و سوار از دروازه بیرون ریختند حضرت صاحب
قران کامکار دو هزار سوار در کمین گاه باز داشت و فرمان داد تا امیر محمد سلطان شاه با نفری اندک جنگ دراندازد
و حمله اول بطریق مکر و فریب روی باز پس نهد و او بموجب فرموده عمل نمود مخالفان غره گشته از عقب او
روان شدند و آن دو هزار مرد از کمین گاه بیرون آمده یکبارگی حمله آوردند و آتش پیکار و حرب زبانه
بر فلک اثیر کشید و پیادگان سیستانی از زخم خنجر آبدار مجروح ساختند و بعضی را بر خاک هلاک
انداختند و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و داد مردی و مردانگی
دادند و چون زمانه لباس ماتم پوشید کار از دو گروه مرد و لشکر دست از خون رنگین باز داشتند و در برابر
یکدیگر فرود آمدند و روز دیگر شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر ملک نیمروز از کمین گاه بیرون تاخت حضرت
صاحبقران فلک اقتدار پرتو التفات بر تعبیه سپاه نصرت شعار انداخت و قول را بفر سپاه خجسته
و میمنه را بوجود همایون امیرزاده میرانشاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و آقبوغا بهادر

و دیگر سرداران فرمان او گردانیده و قبیل و میرزا امیر سارتوقا و خداداد و پیر علی حسین و لشکر قیامت اثر
اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده و در پیش خندقی ساخته در کنار آن بایستادند و چون شب شد
ده هزار کس که هر یک خیال راستی در خاطر داشتند از شهر بعزم شبخون بیرون آمدند امیر شمس الدین
و برات خواجه که در برابر ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم بیباک از خندق گذشته بمیان اردو
در آمدند و بدست جلادت اسب و شتری چند تلف و ضایع شد و بعد از آن سپاه نصرت نشان
از اطراف و جوانب تیرباران کردند و اکثر ایشان را بر خاک هلاک انداختند و دیگر طرف فرار پیش گرفتند
بشهر در آمدند و روز دیگر مبارزان مرد و لشکر و دلیران مرد و کشور گشای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر
و دشنه خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر موید با پانصد سوار با جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و تا
دروازه راندند و از هیبت ایشان لشکر در رفتند و شهریان او را با آن پانصد کس در میان گرفتند و محاربه
روی نمود گرد دستان پور دستان و سام نریمان پهلوانان سیستان بودند و سپاه ظفر نمون دست از
جان شیرین شسته در مقام جانبازی در آمدند و از اندرون شهر مدد نرسید و دل بر مرگ نهاده به نیکنال
آغشته ... ایشان را بر و دوش
... شهر ... دروازه ... سیستان در آمدند و جمعی که دو اور سپاه
نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پراکنده و متفرق گردانیدند و امیرزاده علی با خویشان
خود از آن مهلکه بسلامت بیرون آمده بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین والی آن
قدرت و توانائی ... از حصار بیرون آمده روی عجز و اشکستگی بپارگاه دولت
آستان نهاده مراسم ... بر جرایم او ... کاخ امان داد و در زمانی که حضرت
صاحبقرانی ... اسب و جوشن ... هزار کس از ... کان
سیستان مجموع ... از ... آمده و از ... حضرت
با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در پایه سریر اعلی بود رو بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحب
قران که آن حال مشاهده فرمود جهت ضبط لشکر قول عنان جهان بجای معطوف ساخت پیادگان
سیستانی تیرباران کردند و تیری بر کران شهریار کامران رسید و حضرت صاحبقران سعادت
قرین چون منزل ... رسید فرمان داد تا شاه قطب الدین بند کردند و لشکر حرب کردانیده
خود بنفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان نبرد اسب ... در فنای مرکب ... بودند
و اشتند که سالهاست کرمی ... کان ... سحاب صاحبقران ... تازه و

و تا یکی از یاغیان در تن داشته باشد چگونه تحمل صحبت دهد که پادشاه هفت کشور قدم در محل خطر نهد آنحضرت درجواب
بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران از زمین و بیاده بیکار کردند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن بادیه پیمایان را بر خاک
ذلت انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر رفتند و دروازه بسته تحصن
کردند که سیلاب حوادث بیک مشت خاک توان بازداشت و لشکر منصور بعضی برآمده از صدمت حمله
ایشان رخنها در سور شهر پدید آمد و شهر را مسخر ساخته دیوارها هدم ساختند و مساکن منازل سیستان را ماوای
زاغ و زغن گردانیدند و هر کس از یاغیان که دران بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحب قرانی کامکار
بتقبیل اموال و خزاین شاهان آن دیار فرمان داده و حکومت سیستان و توابع آنرا بشاه و شاهان از اقارب داشته
شاه قطب الدین و دو سه از ان ولایت بسمرقند فرستاده و فرمود تا علما و صلحای سیستان را که جانده بهراة
بروند و چون خاطر همایون حضرت صاحب قرانی از آن امور فراغت یافت متوجه بست شده در راه
شهرها را افاق حصار طاق را مسخر ساختند و چون بر کنار آب هیرمند نزول اقبال افتاد از طغرل لشکریان خبر و کار
ارزو در بند رستم افتاده مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایات نصرت انتساب از کوکه در حرکت
آمده و درین اثنا مسامع علیه رسانیدند که تومن کلوکیان سیبگ و دیگران رفته است حضرت صاحبقران
که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده شاه را بدفع تومن نامزد القصوب فرمود و امیر که پسر شیر بهرام که بنصر
مصاحبت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا بمدد او در ملازمت شاهزاده
عالیمقدار روان داشت و ایشان روز و شب از حرکت نیاسودند و ایلغار و شبگیر کرده در حلکاه …
به تومن رسیدند و تومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر منصور آمد امیر حاجی سیف الدین
بنا بر حق صحبت قدم و حافظه کرسی تومن آواز برکشیده او را بر سستی کرم نموده و از راه خیراندیشی گفت که
بیهوده خود و کاوشی بیکار کار فلک اشتباه آید که خیر و خوبی شامل حال او خواهد شد و چون پیک اجل بطلب او
آمده بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا ننموده در حمله نخست سرش از تن جدا کرده بدرگاه گیتی پناه فرستادند
و حضرت صاحب قران ظفر قرین از آب … آب هیرمند روان شده و دران حین ملک محمد که در حین توجه
امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آورده بود با تحف و هدایا شرف جناب بوس دریافت و حضرت
صاحب قران بعین کرم چشم بروی او انداخت و چون از مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال
فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که در زمان بهرام انتقام او را تیرباران کردند مصرع وان کس
این عقوبت همچنین بسیار رفت * و در اثنای یورش قلعه منصور و قلعه سرخ نیز بشرف بندگان حضرت صاحبقرانی
آمده و در خلال این حال خبر رسید که از ایل تومن سه هزار کس که به فدای خود غلامی شناسند و نوبت خیمی ماه

صلوات

صلوات الله علیه اقرار دادند و در قلعه هزاره جمع شده اند و سلطان را نمیر مانند صاحب قران باکی اعتقاد
دفع شر و فساد ایشان همت خود واجب داشته لشکر آن صوب کشیده و سپاه منصور جنگ از آغاز
کوشش مردانه نموده و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداختند
و جمعی را گردن زدند و آن سرزمین از لوث وجود ایشان پاک ساختند بعد از ان … افغان عزمت
بجانب دهنه نافه گشت و در انجا مردم نقایی مخالفت نموده بودند و رایت منصور و شیر … بهادران آنجا
ظفر پناه در محاصره آن حصار بر غایت جهد مبذول داشته بفیروزی حضرت صاحب قرانی قلعه گشاد … و جمیع
در مخالفان نهاده و از سرهای کشتگان منارها بر آوردند و پیش از ان اوغانیان … اعلی پایه سریر اعلی
اظهار انقیاد کرده بودند و ارو فره طلب داشته در نوا خبر رسید که … قدم از طریق مطاوعت
بیرون نهاده باغی شده اند حضرت صاحب قرانی عزمت … انعطاف داده در همایون
کوتر ظاهر قلعه نزول فرموده اشارت کرد که زود از یاغیان … ازم تا زیرکار بیکار شدند و قلعه
صعب روی نموده امیرزاده علی و ایکو تیمور و طایفه دیگر از بهادران نامدار مجروح گشتند و یکی …
بوده الیغی بقتل آمد و چون آنحضرت بهادری … در انجا … معارک قدم می نهاد و در غایت جزم
حضرت صاحب قرانی … خود باز داشته بود … رسید و چون خبر جرم
در یاغیان امرا … رسید آتش غیرت او اشتعال یافت آب در چشم آورد و … جهت جنگ و پیکار
طلب فرمود … آتش حرب و جدال … که … مخالفان بسیار …
هر گز … که … و … و مانند کوه بر جای خویش ثابت
قدم بایستاد و حضرت صاحب قران فلک شکوه … امرا حمله نموده آن گروه را …
… و … در … گرده چون … که …
… و … آورده و …
… احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر پناه از اطراف …
… و … و … آوردند و چون دران حصار
از جدال … وقت … یافت و … امیر … شاه و
… بهادران … را محاصره کرده … بودند و …
آن … و … و … بود … و چون … ظفر …
کت صاحب قران گردون اقتدار امیر … و امیر … عطا … فرمود و قلعه کلات

که از قلاع گرجستان بود نامزد فرموده او متوجه آنجانب شده انحصار نموده و جبر گرفت و قتل و غارت کرده در جهان
پاینده و اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته مجددا بعنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال
این احوال امیرزاده میرانشاه از راه خشاوه و رباط سلطان محمود در رسیده و بموقف بوسی حضرت صاحبقرانی
استسعاد یافت و چون در تمام ناحیه سیستان و زابلستان آثار مایه شقاق و عناد کسی نماند شهریار
آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل در دار السلطنه
سمرقند نزول فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و شادمانی و طرب و کامرانی بگذرانید و باز دیگر داعیه تسخیر
مازندران از خاطر خطیرش سر بر زد ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بعزم رزم امیر ولی والی
مازندران و وقایع آن اوان سابقا رقم زده کلک بیان گشت که امیر ولی والی مازندران وعده داده بود
که متوجه آستان فلک مکان حضرت پادشاه گیتی ستان شود و شرف پای بوس دریابد و چون او تعلل
و تهاون نموده آنحضرت را بر خاطر گران آمده با عساکر نصرت شعار فرمان داد و از سمرقند که مخیم دولت
واقبال ساخته چند روز در آنجا توقف نمود تا عساکر گردون مجتمع گشتند و در آن اوقات ایلچیان
و عمر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و عذر
تمام بخت الاسلام رسانیدند و طارمان رکاب فلک فرسای ترتیب اسباب طوی قیام نموده
مضاف نموده در آن مقام بهجت افزای طوی و سور ترتیب دادند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه کرمانی
را قدم ادب مرعی و پای از حد خویش بیرون نهاده بود و ... ساینده آزاری هر که از خدمت ملوک
از جنایت پاک ندارد در معرض جزا و سزای او چنان نباشد فی الجمله چون حضرت صاحب قران
از قبة الاسلام در حرکت آمده هم در غایب رسید مهد علیا رضا زاده جوم محترم شاهزاده میرانشاه
نموده از مراتب و فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و
بمیرزاده را امیرزادوی همایون نماند چه دیگران نیز موجب فرموده متوجه ما وراء النهر شده و حضرت
صاحب قرانی از مرغاب براه که ماخشی قرخس رفت و از آنجا روان شده و از آنجا حضرت جام
حضرت گشت و از آنجا روان شده و از ابیورد گذشته بنوع اشرف اعلی رسید که کوتوال امیر ولی
کوتوال حصار قلعه را استحکام کرده بود و مجاهدی در آن موضع متحصن گشته آواز جنگ و پیکار در داد
سرهنگ بهادر و شیخ علی بهادر و سرهنگ بهادر ... پیش نهاده عازم کارزار گردیدند و دشمنی از مقاتل
سرهنگ بهادر که در آتش پیکار و از جانب حصن بیرون رفت و آن پهلوان پردل با او در جستن
... متوجه دشمن گشته بیک ضرب سرش از تن جدا کرد و مخالفان که آن حال مشاهده نمودند منهزم گشتند و او

رو در حصار بود و همراه او بیست تا نوی
عضی ... خانم امیرزاده خلیل

همراه بوده و در سمرقند حضرت صاحب قران انداخت و آنحضرت نوازش پادشاهانه او را سرافراز گردانید و
موضع کاوکش سیور غال او فرمود و رایات نصرت شعار در حرکت آمده نظام قلعه نزول فرمود و لشکرها حصار
را در میان گرفته و جنگ در انداخته بیک روز که تسخیر قلعه اکتفا شده و کوتوال با هر که در قلعه بود بیاسا
رسانیدند و حضرت صاحب قران از در آن نهضت فرموده و از دشت جمور نموده و از آب جرجان گذشته
در همان فرود آمده بموجب فرمان از امرای هزاره و صده بچگاه فرستاد که هیچکس از قشون خود جدا نشود
و بموضع دیگر نرود و الا مستحق قتل باشد و همچنین برلیغ واجب الاذعان صدور یافت که جو بهاو آبها
پل بسته هر روز مقدار یک فرسخ کوچ واقع می شد زیرا که درختان بیشه و جنگل بریده راه بدید می ساختند
و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست می داد حاجی محمود شاه نیشوری و آقتمور بهادر و پیرشیش
شیخ تیمور جنگهای مردانه نمودند و مدت نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان قراولان
گروهان بوده و در روز بیستم امیر ولی با جمعی از لشکر انبوه مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت
پیش نهاده بقدرت و قوت بازو و توانائی سعی و کوشش نموده و چون سعادت و اقبال همعنان سپاه
نصرت مآل بود جدال او فایده نداشت بلکه خاسر و شکسته و پریشان بازگشت و لشکر نصرت قرین تمام
بنیاد او را تاختند و بسیاری از لشکر مازندران بضرب تیغ از پشت زین انداختند و بسیاری با هر کشتند
صاحب قران فرمان داد تا امرای تومان و روسای قوشون خاطر بر ضبط احکام جایهای خویش که
در پیش خود ... قرا فرمود بر دند و از چیرها نصب سلیها مرتب داشته بچها استوار کردند و در آخر روز
پادشاه صاحب اقتدار و بخشش و ساعدت ملهم توفیقی از سپاه روزافزون بی قشون احتیاط
کرده در کمین گاه باز داشت و چون صفحات روز مانند نظر دشمنان تیره و تار گشت امیر ولی با مازندرانیان
و بوسار همعنان غرور و پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده بحرگاه کنار اردوی
همایون در برابر اردوی امیرزاده میرانشاه رسیدند و امیرزاده جانب مقدار خود بعضی مقصدی دفع خواهان
شده فرمود با سپاه ظفر نشان تیرباران کردند و مقارن این حال آن بی قوشون که در کمین انتقام
ایستاده بودند از محل خود در حرکت آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آن بادیه پیمایان کثیر را
متفرق و پریشان ساختند و امیر ولی پیش از این فرموده بود که در راه جاها بسیار کنده تعبیه کرده و آب
از جاهها سر داده و در جنگلها انداخته بودند و چون در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور
روی گردان شدند اکثر ایشان در چاه بوار افتادند و هلاک شدند و مضمون • من حفر بئرا لاخیه وقع فیها
بوضوح پیوست • مکن که بد افتی چاه مکن که خود افتی • و این واقعه در شوال سنت و ثمانین و سبعمائه

روی نمود فی الجمله خوف و رعب او بر ضمیر امیر ولی استیلا یافت در حمایت با اندک نفری از سپاه و عیال
و اطفال بر داشته بجانب دامغان بر سبیل تعجیل روان شد و کوچ و متعلقان را در قلعه کوه گذاشته
خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحب قران جهت امداد حسینی و امیر شیخ علی را با دیگر امرا نامدار
و لشکر جرار بتعاقب او فرستاد و ایشان در حدود ری بسیاهی سپاه امیر ولی دیده حدقش از هم جا خود را
بولایات رستمدار انداخت و بجانب جنگل و کوههای بلند از تعرض و آسیب سپاه نصرت پناه خویش را
خلاص ساخت حضرت صاحب قرانی حکومت ولایت استراباد و جرجان بپادشاه پسر طغی تیمور خان
که مدت مدید از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان گشت ارزانی داشته و در مجلد خاص
شمه گذارش یافت و امیر ولی پسر یکی از امرای طغی تیمور خان بود **گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحب قران**
از استراباد بری و از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آنجا بسمرقند
و دو روس باشند بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف حضرت صاحب قران آمد آنحضرت فرمود که امرای تومان
و اوج قراچه و دیگر اغرق و اکثر سپاه زمستان در آن ولایت باشند و از مرده تفرقه نفر اختیار کرده فرمود
که از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در ضمان حمایت و عنایت کردگار سوار شده روی توجه بری نهاد و
نجلکار آن ولایت مقرون سعادت و اقبال درآمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و قرار سلطان
احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در سلطانیه بود متزلزل شده روی در استحکام
قلعه نهاد و جمعی از امرا و معتمدان با پسر خود برجناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس
موجب فرموده پادشاه هفت کشور با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریا و غا در قلب فصل شتا
و هجوم برف و سرما روی بسلطانیه آورده و مخالفان از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آنچه
را بر داشته بجانب تبریز شتافتند عمر عباس قلعه را ضبط بر بایجی را با یعال بن مراد پیش حضرت صاحب
قرانی فرستاد و جمعی از اوباش و ارذال تا وارد آمدن او و سلطان احمد محصلان مال را که عمر عباس
تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشیده چون کذب این خبر بوضوح پیوست اکثر
آن جماعت را بقتل رسانیدند و چون مهر بانهایت انجامید موسم حرکت لشکرها در رسید حضرت صاحب قران
کامکار با سپاهی فزون از حد حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آغا که از عظمای امرای سلطان
اویس بود و بعد از وفات او منوچهر بشیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع در
خدمت پسرش زین العابدین بسر میبرد طلب داشت و عادل آقا منها علی الالهام لا علی الاقدام بجانب گر
کرده رو باس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت و آنحضرت ایالت سلطانیه

را بعهده توابع باو ارزانی فرمود و محمد سلطان شاه را با طایفه لشکر جرار بمعاودت او باز گذاشت تا با تفاق
یکدیگر آنکه توانند از ولایت یاغی در حوزه تصرف آورند چون از آن مهمات فراغت حاصل نمود حضرت صاحب
قران عنان معاودت بکوهستان دشمنان برتافت و ملوک آنجا از افراد دولت یاغی بوس احتراز نموده در
موضع حصین متحصن شدند لشکر ظفر قرین دست بغارت و تاراج بر آوردند و غنیمت فراوان بدست افتاد و چون
دیار آنجا بکار روب نهب پاک شد رایات فتح آیات بطرف مازندران در حرکت آمد و مسخر ساری و جمعیت
مخصوص عنایات حضرت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام
آن سرزمین بودند بطاعت و متابعت موفق شدند و جواب خوارزم با جان و اثبات و پیشکش جاه بسر اعلی فرستادند
و سکه بنام نامی آنحضرت زده و خطبه بالقاب همایونش خواندند و حضرت صاحب قرانی سادات عظام مرحمت
لطف پادشاهانه ترغیب و تحریض فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراء النهر گشت و آن زمستان در سمرقند
بعزت و شادمانی بگذرانید و در بهار بحر سیری دار زمستان بعد دوم سرحت لزوم شرف ساخت و اطراف و اکناف
جایها رسانیدند و در آن زمستان توقتمش خان از جاده صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس که اکثر ایشان
از اسلام بعید بودند با دوازده شاهزاده جوچی نژاد که سرور ایشان موسوم بیک پولاد و امرای اعیان
مثل اوروس و عیسی بیک و تولکی بتبریز فرستاد و ایشان تا آن ولایت رسیده دست تطاول دراز و قتل و اسر و نهب عظیم
رسانیدند و چون این معنی در مجلدات سابق ثبت که ارقام یافت و در قلم رعایت و تفصیل این حکایات گشته
آمد و در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحب قران که ذوی القران را واجبه بود خلق ایران
از خاطر خطیر سر بر زده با عساکر لشکر فیروزی اثر فرمان داده بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلطانشاه و دیگر
امیرزاده و بعضی از امرا دیگر بضبط و ربط ماوراء النهر حبس نموده در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه
بایران نهاد و از جیحون عبور نموده منازل و مسالک قطع کرد و چون بفیروزکوه رسید سید غیاث الدین پسر سید
کمال الدین که حاکم ساری بود با لشکری بموکب همایون پیوست پیش از این بمسمع اشرف رسید که ملک عزالدین
حاکم لرکو قافله حجاز که از خراسان میگذشته اند غارت کرده است و اموال ایشان برده در خاطر خطیر رسوخ
یافت که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد درین اوقات که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون
شکوه گشت رای جهان آرای استکشاف سلوک اطراف فرموده گرفت متهیان از پی رای ملک عزالدین
و حرکات ناشایست او بمسامع معروض گردانیدند و صورت مکنون ضمیر شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که تواجیان از مرده نفر دو نفر اختیار کرده ملازم رکاب همایون باشند بعد از آن بطالع سعد و وقت
میمون حضرت صاحب قران کامکار بر سمند بادرفتار سوار شده و اغرق را گذاشته عازم لرستان گشت

وتجمل برچه تمامتر مراحل طی فرموده چون ببغداد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در وجود و حوالی آن
زدند و قلعه حرم آباد را که پناه اهل ترک و فساد بود مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان لر را بدست
آورده از پای درآوردند و دران اوان امیر تیمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه مرض کشیده از دار فنا
بعالم بقا پیوستند و خواجه علی مؤید سبزواری زخمی رسید و بعد از مدتی بهمان زخم درگذشت آری
مردی را نهایت و مرگ را ... مرد خردمند باید که دل بر حیات و دولت ننهد و بقدر مقدور از قوافل
صدقات بارباب فقر و احتیاج دهد و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث بر ترتیب این
کلمات نهد تا در حاصل سعادت دنیوی و مراحل مثوبات اخروی شامل روزگار او گردد و فی الجمله در خلال
این احوال بسمع همایون حضرت صاحب قران بهمال رسید که سلطان احمد جلایر با لشکری از بغداد
بدر برآمده است و آنحضرت امیرزاده میرانشاه با طایفه از امرا و نامداران درگاه برسم منقلای ...
و شیخ علی بهادر در عراق گذاشته خود متوجه روان شد و سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروزی اثر شنیده
کلمه الفرار وقت ظفر بر زبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحب قران ظفر قرین امیر
حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و بهادران بیلغامیشی بیرون فرستاد و الیاس خواجه با جمعی ...
از عقب رفته در موضع تنگ زار سلطان احمد را دریافت و ما او گروهی انبوه بودند و حرب صعب روی
نموده و الیاس خواجه زخمی گران رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاص یافته در رفتار باد صبا
همعنان گشت و جراحت الیاس خواجه بسوء المزاج مبدل شد و زحمت فراوان کشیده اما آخر الامر
حق عز و علا شفا ارزانی داشت اما در پایش اندک نقصانی ماند و در آن یورش در چون خون ارس
قتل عظیم واقع شد و مردم بسیار در عرصه تلف کشته شدند و از آنجمله موازی ... کس هلاک ساختند و در
آن ولایت آتش انتقام بسوخت و باز ممالک آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحب قرانی
شد ... آمده آنحضرت بحوالی شنب غازان نزول فرموده اکابر و اشراف و سادات و علمای تبریز
بخدمت مبادرت نموده سعادت دستبوس یافتند و بموجب فرمان ذل امان بر ارباب آن ولایت
... اندک زمانی بوصول موکب آن نواحی ... بستان مضرب خیام سپاه نصرت
فرجام گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا امرای حضرت صاحبقران که بمعاونت و مرافقت
او در عراق بازداشته بود از کبر و تجبر خدمتش رنجش تمام در خاطر داشته زبان در غیبت حضرت
آفاق ... نوبت ایلچی بدرگاه عالم پناه فرستاده و از ناپسند احوال او ... شکایت و اخلاص
نیفتاد و ... حاصل ولایات را ... حشم و طبل و علم و داد و بنا بر این اسباب خاطر خطیر

پادشاه

پادشاه کامیاب از و منحرف گشت و بخت اکثر تمور مامور گشت که بسلطانیه رود و کسان و متعلقان او را
دربند و همین گیرد و خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بود تصرف نماید اکثر تمور برحسب فرموده
عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط خدمتگاری بجای آورد و چون مقرر شده بود که عادل آقا بهمان وقت
بگریزد او از این مکالمه آگاهی یافته خواست که دست بردی نماید حضرت صاحب قران بر آن معنی اطلاع
یافته در شبی که روز دیگر داعیه گرفتن او داشتند فرمان داد که مجموع ملازمان درگاه توشیده
بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بدرگاه آمده و بهادران از اطراف و جوانب درآمده و او را
بگرفتند و عادل آقا تأسف و ندامت بسیار ظاهر کرد و لیکن هیچ فایده بر آن مرتب نبود و بعد از چند
روز دیواری بر سرش افکنده قصر حیاتش افتاد و هرچه داشت از نقد و امتعه و اسب و شتر
و خیمه و خرگاه بباد تاراج رفت و عادل آقا که در ظفرنامه و بعضی از تواریخ دیگر ... آقا تعبیر کرده اند
و او مردی بود که بفرمان اباقاخان جده خواجگان می نمود و در بدایت حال عادل شحنه سلاح خانه بغداد بود
و بخدمت سلطان اتابک اویس قیام مینمود و آمده شد در ملازمت او بسیار می کرد تا کار او عروج
یافت و چون سلطان عراق عجم به پسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از راه نیابت او بحکومت
مشغول شد و بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن او بر مملکت استیلا یافت و بواسطه آنکه ...
عادل آقا تغیری در مزاج سلطان احمد ظاهر گشت و فی الواقع سلطان احمد در آن باب محق بود و ...
عادل ... دریافته در صدد دشمنی آمد و چند نوبت لشکرها جمع کرده و قتل سلطان حسین را بهانه ساخت
و در برابر او رایات عناد برافراخت و چون در ظاهر مخاصمت با سلطان احمد در خورد خویش ندید پیش
شاه شجاع رفت و ... در بلاد فارس بخلاف طبع روزی چند گذرانید و در آن زمان که ...
حضرت صاحب قرانی از افق عراق عجم طلوع نمود با جمعی ... در آن دیار حکومت کند شخصی بدرگاه عالم
پناه فرستاده خلوص نیت و صفای عقیدت خویش نسبت بملازمان سده علیا معروض داشت و آنحضرت
او را ... داشته بعنایات خسروانه اختصاص داد و حکومت عراق عجم با و مفوض داشت و ...
... صدور یافت آن بود که بعد کوبی از او ... خود آغاز کرده و احوال ایشان را بعد از آن صورت
معروض رای عالم آرای گردانید و تا بنابر حرکت ناشایست که اقدام نموده چنانچه شمه از آن مسطور گشت و ...
جزای اعمال ناپسندیده که داشت بروزگار او واصل شد چنانچه ثبت افتاد و بعد از کشته شدن عادل
آقا ... محمود ... امیر ولی را گرفته با ... ایناق ... سبزوار ... سر از بدن جدا کرده باردوی همایون
فرستاد ذکر توجه حضرت صاحبقران بکردستان و مسخر شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن بتبریز حضرت صاحبقران

کامگار روز آخر فصل تابستان از بیر بر بمت کرده بر خرام سوار شد و براه نخوان در حرکت آمد و در آب
نیم آب بحصار کربی رسید بهادران نصرت نشان قلعه را مسخر ساختند و مبناهای آنرا بشیخ حسن باغ
را گرفته دست بسته به درگاه عالم پناه رسانیدند و از انجا روان شده بظاهر حصار سه ماگوکر کنار
رود از پس واقعست نزول کردند و سپاه نصرت شعار قصه آنکه ان حصار را مسخر کردانیدند و دیگر از
قلعه تولان ترکان را گرفته نزد حضرت صاحبقران آوردند و از انجا در حرکت آمده بقارص رسیدند و مردم
آنجا آن قلعه مغرور شده جنگ و جدال آغاز کردند و لشکریان نصرت نشان برحسب فرمان روی
به تسخیر آن حصن حصین آوردند و بعد از محاصره آن کوتوال که موسوم بود بنفرو بخت باستواری قلعه
مغرور شده جنگ آغاز نهاد و بعد از کوشش بسیار فرو ریخت جانفزو مضطر گشته از در عاجزی و بیچارگی
درآمده و خاک بر سر عجیو دست بر دوش کرفته حلقه بندگی در گوش کرد و سپاه نصرت شعار حصار را اینجا
خراب و ویران ساختند و در حین برودت و شدت سرما رایات نصرت آیات در اضطرار آمده و در راه
کبسو شد بعضی که از اجهات جاد ایرانست رسید که چیان جلالت و دانارنیز افتاده باستواری حصار کرده
روی برزم و پیکار آورده حضرت صاحب قران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد که طایفه که جهان
گرا از طور توحید و عرفان بهره ندارند و در وسط ممالک مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و از تمرد
تجاسر آنکه تا غایت سلاطین اسلام باندک چیزی از ایشان قانع شده و تعرض بکفر فجره نمی کرده اند اکنون
که زمام اختیار مهمات جهانبانان در قبضه اقتدار ما قرار گرفت بر ذمت همت پادشاهانه خویش واجب
و لازم میدانیم که عرصه این کشور از لوث وجود این خبث دا خبر پاک گردانیم چون مجاهدان بیت احمد
مرسل از زبان قدوه ارباب دول این کلمات شنیدند نور با و چرخها از اطراف و جوانب پیش بردند و جنگ
درانداختند و کوششهای بهادرانه نمودند بتایید پادشاه لم یزل آن حصن حصین گشودند و بر هم بیشمار از
کفار کبر را از ابوار فرستادند و در اسیر و رئیس ایشان ملک تقراط را دست و گردن بسته به درگاه
کیتی پناه رسانیدند و برحسب فرمان بندگان برپای او نهادند و حضرت صاحب قران بتعلیم بیعت
نمود و تسبیح صفحش بمقرنکار رفت نمود امرا و لشکریان صف شکن جنگ افکن از بر افتاده در حرکت
آمده اطراف و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند و چون جوکیهم رسید اصناف جهارپایان از
یاران و آهو و غیره تنگ شاه و انفاقو گه دیده نشیب از ملاحظه این خبره مانده و از بسیاری محبر کم آنکه
شد لشکریان از برداشتن او عاجز آمده چندان از آن صحرا و بیابان ماند که ددها و وحوش و انواع طیور
از لحوم آن بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحب قران سعادت قرین از آن سرزمین

روان شد و چون قلعه و حصار در ممر عبور سپاه غازیان بود لیکن واجبها و ایشان مسخر و مفتوح گردید چندان
چندان زر و سیم و در دست لشکریان افتاد که دیده و اهل نظر از احتیاج برشد و چون لشکر محل
نقب لشکر بهر اهتمام کمی از بهادران با فوجی از غبار گرد دون تاثر ظرفی نامزد فرمود و امیر جهانشاه و شیخون
شتافت و امیر محمد بیک امیر موسی را با بنیار آق فرستاد و در آن ولایت مذکوره وظایف قتل و غارت
بتقدیم رسانیدند و عرصه زمین را از وجود آن بی باکان بیدین پاک ساختند در موضع قلعه باروی تمام
پیوستند و حضرت صاحب قران قلعه شیخ را مسخر کرده و با زمین یکسان گردانیده از آنجا کنار
کزر نزول فرمود و صاحب قران دریا دل از آن آب پل بسته چنان فرمود که بانواع معطوف
ساخت و اهل آن ولایت مطیع و منقاد گشتند و تقراط نام رفته ملک تقراط نقلبی را که موجب فرمان
مقید ساخته بودند بار بشارت عالی مجلس همایون آوردند حضرت صاحب قران زبان خجسته
بیان موعظه و نصیحت تقراط گشاده او را بقبول ملت بیضا دعوت فرمود و بکلمه توحید مرآت
دل تقراط را مشمول عنایت و احسان بیکران گردانیده حکومت ولایتی که سابقا متعلق باو بود از آن
داشته در حضرت انصراف علاوه سایر عنایات ساخته ملک تقراط در زمره اهل اسلام انتظام یافت
و منصب امرای ملک خود معاودت فرمود و در نواحی آن ولایات شیروانات امیر شیخ ابراهیم که از جانب
وجهه نظر و قدم خاندان و شرف اوصاف و وفور شوکت و کمال ابهت از ملوک اعتبار داشت
کمر خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا بدرگاه شتافت و در آن زمان که در بارگاه فلک اساس
از تبرکات و مفوقات نزد بیک امید تشت خلام زر خرید و محل عرض رسانیدند و خود در میان ایشان ایستاده
این تصور بحس خویش تمام کرد و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ ابراهیم رضمیر انور پادشاه
هفت کشور روشن شده و در توالقات و اهتمام بر احوال ولایت او احتیاط تمام ممالک شیروان از مضافات
و منسوبات او بحکم فرمان ارزانی داشت امیر شیخ ابراهیم بحقیقت شیروان شاه شده علم مفاخرت و مباهات
باوج ماه او افراشته در ملک خویش حاکم گشت و ملوک گیلانات تا آن غایت فرمانبرداری و باج
گزاری هیچکس قبول کرده بود از پادشاهان ذوی الاقتدار به سعادت و استواری و کثرت کوه
و جنگل در نواحی انسبت علاقه خان تحت خلیا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته او لاد و نواب خود را
با تحف و هدایا که لایق چنان پادشاهی باشد بارهای اشرف اعلی فرستادند و در اثنای آن احوال
امیر شیخ بهادر که موجب فرمان محافظت اغروق می نمود از ورا و اردو چل سر کرده آن مردم را به نظر اقدس
رسانیدند و حضرت صاحب قران آن زمستان در آن موضع بعشرت و شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانیدند

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب برع و رسیدن خبر توجه توقتمش خان بجانب آذربایجان چون از قوم

لشکر سپاه بهار روی بقرار نهاده و در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه رایات حضرت صاحبقران
گیتی ستان روی نهضت بانجام مهمات ولایت برع نهاده و در آن یورت بسمع همایون رسانیدند که توقتمش
خان نهال خلاف بر جویبار عداوت نشانده است و در کوی عقوق و بر جای قدم نهاده و مصداق این سخن آنکه جمعی
لشکریان او را بر کنار آب دیده‌اند که عزیمت عبور داشته‌اند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر و اروغ
و عثمان عباس با طایفه دیگر از بهادران نامدار فرمان داد که از آب گذشته تفحص این قضیه نمایند و تا امکان
اتفاق ملاقات بیفتد شما در جنگ مبادرت ننمایید و از دور جنبش و سستی کنید و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه
باشارت صاحبقران روان شد امراء عالی مکان برحسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت
آمده از آب بگذشتند و بیابانی رسیدند و جمعی دیدند از ایشان پرسیدند که شما چه کسانید نشانی باز
دادند که توقتمش ما را فرستاده و تا امیرزاده امیر تیمور بنگاه و ارغم امرا بنابر بیعت حضرت صاحب
قران عنان کشیده و داشته بخلاف عادت مبالغه نمودند و بازگشتند و مخالفان اهمیتی بر ضعف و عجز
حمل کرده چیره گشتند و حمله آورده به تیرباران مشغول شدند امرا بالضروره عنان بجانب ایشان
دفع ایشان واجب دانستند و چون در اول از دشمنان جمعی بر گرفتند بعد از یا سامشی سپاه
کامنی کرده اندک و همی روی نموده جمعی از لشکریان کشته شدند در این اثنا امیرزاده میرانشاه و گورکان
رسیده تیغ انتقام و مار از روزگار مخالفان برآوردند و پای ثبات و وقار را بجد اقصی لرزان شد
فرار بر قرار اختیار کردند و سپاه منصور از پی رفته آن قوم هلاک بر اطراف در شدن بماندند و جمعی
گرفته و اسیر کرده پیش شاهزاده جوانبخت آوردند و شاهزاده همه را قبول نموده به درگاه و گیتی پناه فرستاد
و آنحضرت در مقام عتاب آمده با اسیران زبان عاطفت گشاده گفت که میان ما و توقتمش خان حق
پدر فرزندی ثابت چه بود که بدین حرکت اقدام نمود تا حقوق ما چون ما حق تربیت شده بود که
بعد از این برا چنین افعال نایستند و اقدام نماید و فتنه در خواب رفته را بیدار نسازد و خود را
در سلک جمعی که حسب الشرع مطعون شوند منخرط نگرداند • که الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها • حضرت صاحبقران امثال
این الفاظ در رابر زبان گوهرفشان آورده فرمان داد تا جمعی را برسم تبرقه با ایلچیان روان شده و همراه
بهامن رسانیدند و چون موکب همایون از کوچه گذشته بنگره نزول فرمود و بسمع همایون رسید که بانوی عظمی سرای
خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان از اردوی خاصه از جانب سمرقند رسیده از دولت
این مژده شعله اشتیاق او فتنه شد که گفته اند **شعر** و تقره وصل چون نشود نزدیک • آتش شوق تیز

تر گردد

تر گردد • و حضرت صاحبقران از آن گرداب مفارقت نجات داده بر جناح استعجال برسم استقبال روان گشت
و در موضع مرند اتفاق ملاقات افتاده در رسم و نیاز نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند حضرت
صاحبقران از آنجا سوار شده بجانب قلعه النجق که کوتوال سلطان احمد جلایر بمحافظت آن اشتغال
می‌نمودند توجه فرمود و بمقصد رسیده بعد از سه روز فرمان جهان مطاع صدور یافت تا بهادران لشکر منصور
در شب کوه بالا رفته روز دیگر فراز او حصیل این گرفتند و مخالفان از صدمت لشکر فیروزی اثر
بالای قلعه بر آمدند و سر مخالفت در کشیده در مقام قرار و عناد پای ثبات بفشردند و عاقبت از قلعه کار
ایشان باستخوان رسیده دست از جنگ باز داشته قرار کردند که بپای اطاعت و انقیاد
بیرون آیند مراحم خسروانه شامل حال ایشان شده فرمان قضا جریان عز صدور یافت و بهادران
معاودت نمودند ناگاه ابری پیدا شده باران عظیم باریده و حوض و برکهای قلعه پر آب
گردیده و چون آبی بروی کار متحصنان قلعه آمد قول خود وفا نکردند و بیحیائی پیش آوردند بار دیگر
رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام و اوج قرا بهادر را در محاصره
قلعه النجق بازداشته عنان عزیمت بجانب اغرق معطوف گردانید و شیخ علی بهادر پیش از آنکه
فرمان متوجه قلعه بایزید شده بود و امیر حاجی سیف الدین و امیرزاده گوهر تاج را شاره علیه
او رفته و امرا باتفاق ایشان در کار کردند و خندق را خاک ساخته جنگ در انداختند و قلعه را
بحمله و قهر گشادند و حاکم او را بسته بدرگاه عالم پناه آوردند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع**
قرا محمد ترکمان و نهضت رایات ظفر نشان بجانب وان و سلطانیه و در اثنای این اوقات بسمع شریف
اعلی رسید که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر آینده‌گان و رونده‌گان را آسیب رسانیدند
حضرت صاحبقران صافی ضمیر را دفع شر و فتنه اهل فساد از ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم
دانسته از نخجوان متوجه قرا محمد و اتباع او شد و محمد میرکه را که بمحاصره قلعه النجق مامور بود طلب
داشته اوق و ابرطاق فرستاد تا در آنجا توقف نمایند و موکب همایون با طایفه از دلاوران بهادران
ایلغار فرموده و چون قلعه بایزید که آنرا اعصار آدین نیز گویند لشکریان ایل و الوس آن سرزمین
که از تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده بودند غارت و تاراج کردند
و از آنجا بقلعه اونیک رفته احشام ترکمه را که در آن نواحی یافتند بغارت بردند و چون آن سرزمین
از غبار موکب جهانگشای محط سپاهی گشت و قلعه آن در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحب
قران ایلچی بجانب وان کرده و طهرتن والی آن ولایت را بطاعت و متابعت دعوت فرمود طهرتن معلم

دولت معاودت فرستاده او را باعزاز و اکرام و تبجیل و احترام تلقی نموده اظهار ایلی و انقیاد کرده و نقش
خدمت او را باز گردانیده و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفرنشان بجنگ قرا محمد
ترکمان پدر قرا یوسف فرستاده و شاهزاده متوجه شده میانه ایل و الوس ترکمان رسیده و مراسم غارت
بتقدیم رسانید و با غنیمت بیحد و مرد و غزان بر پی یکدیگر بازگشته عبور ایشان بر کوهستان و دره‌های تنگ
واقع شد و دشمنان بران حال اطلاع یافته سر راه بگرفتند و بعد از محاربات و کوششهای
مردانه از مضیق خطر جان بدر برده باردوی اعلی ملحق شدند و شیخ علی بهادر خون برلاس و اقتاش
برغوجی و ملک توجین را با طایفهٔ سپاه نبرد آیین از راه دیگر موجب فرموده بسرداری قرا محمد بهادر
و در کوهی بلند محل صعب المسالک باو رسیدند نیران محاربه اشتعال یافته کالا فواخه دران معرکه قتیل
آمد و چون قرا محمد دران جنگ مرتفع شده بود و از جنگ خانه منصور نبود امرا مراجعت کرده بدولت
بوس استسعاد یافتند و حضرت صاحب قران کامکار دیگربار امیر جهانشاه را با لشکر نبردکار
بر مع مفسدان کردار فرستاده و ایشان بچشم ترکمانان رسیدند و اسلحه و غیر ذلک بدست آورده
سالم و غانم بازگشتند اما شاه ملک پسر غیاث الدین برلاس که برخصت حضرت صاحب قران از قشون
بود در جایی گشته بازماندند و آنحضرت از ارزروم بصحرای موش رفته و ایل و الوس آن نواحی غارت
کرده منازل قطع فرموده تا باخلاط رسید و سرداران آن موضع بقدم انقیاد پیش آمده بعنایات و عاطفت
بیکران مخصوص گشت و چون از انجا روان شد بعضار عادل جوز نزول فرموده و حاکم انجا با پیشکشهای
لایق باحراز سعادت زمین بوس سرافراز شد و عنایت خسروانه شامل حال او گشته حکومت ایل و ولایت
وی باو تفویض رفت و از انجا در حرکت آمده از کنار کول با مجموع سپاه از بند تا گذشته ارادق باغرق
همایون پیوست و از انجا متوجه اوسلطان شد و ملک عز الدین از صدمهٔ لشکر گردون توان قلعه
در آمد و آن حصاری بود در نهایت حصانت بر سر کوهی بلند واقع شده و یکطرفش آب عظیم است
ملک بعد از دو روز پای جهل بیرون خوابید و منظور نظر تربیت گشت اما اهل حصار ناصرالدین نامی را
سردار خود گردانیده سر در گریبان عصیان برآوردند و راهها استوار ساخته طریق مراعات گرفتند
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استادان ماهر عراده و منجنیق ترتیب کرده لشکر نصرت انتما بجنگ
مشغول شدند و بعد از بیست روز بقهر و غلبه قلعه مسخر ساختند و جمعی متهوران جاهل را گردن زدند و بر
دادوست و پای بسته از بالای کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع صدور یافت که قلعه را ویران
کنند و در میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن شداد عادست که در بالای آن کوه

قلعه کوه را از سنگ و گچ احداث کرده که وصلها از سنگ آن کوه قاف نشان میدهد و محکمی آن
و استواری آن مرتبه ایست که امیر یادگار اندخودی با توبان خود هرچند جهد و کوشش نمود یک سنگ
از آن جدا نتوانست کرد و یکی از فضلا این رباعی در تاریخ آن حصار گفته است رباعی شاهی که منیع ملک ایران
بگرفت ❊ با همتش سر چه کیوان گرفت ❊ تاریخ گرفتن حصار وان را ❊ گر پرسند ز کوه گیران گرفت ❊
حضرت صاحب قران گیتی ستان فرمان داد که حاکم ادوم ناصرالدین را بکنیه سروکله روت و یک نیزه زمین
و یک نیمه ابرو را تراشیده گرد اردو برآوردند و روز کوچ فرمود تا کردش بزنند و از تنگنای قلعه بموضع
لشکرگاه بر روی بگذاشتند و در اثنای این حالات ایلچی طهرتن از انجا باردوی همایون آمده با نواع تحف و هدایا
و جواهر و زر و اسپ اجناس و منسوجات و اقمشه و لطایف امتعه و اسپان رهوار و اشتران بادار
بعرض رسانید خلاصه رساله و زبده پیغام طهرتن معروض میدارد که بنده از مقام خدمتگاری
و جانسپاری راسخ دم و ثابت قدم قوایم بوده و سر از جادهٔ مستقیم اطاعت و مطاوعت انحراف نخواهم
نمود حضرت صاحب قران در باب نوال ایلچی را تشریفات گرانمایه داده و قرار فرموده منشور ایالت و ولایت طهرتن
را بنام او نوشتند و از انجا بسعادت معاودت نموده چون بسلماس رسید ملک عزالدین را بعنایات خسروانه
سرافراز ساخته حکومت ولایت کردستان باو مفوض داشت و درینولا حاکم ارمن بایزید عام را بتمام
طالع مسعود احرام خدمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و پیلاکات گذرانیده مشمول رحمت و احسان
گردید حضرت صاحب قران بیهال کبرکی در غایت حسن و جمال بوی بخشیده حکومت را بوی مقرر
داشت و چون جلال الدین شاه شجاع هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر ضراعت و مسکنت و عجز
بر سفارش نموده بدرگاه جهان پناه فرستاده بود وظیفه آنکه در آن زمان که بعراق رسید ایلچی پیش
زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر مرحوم تو شاه شجاع ترا بجانب ما سفارش نموده میباید که
درین اوان که رایات ما بانجا رسید مسافت نزدیک بی توقف باین صوب شتابی که پیش نهاد خاطر
جانست که بطریقی تربیت یابی که محسود ملوک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلال
بمستقر اقبال خویش مراجعت نمایی **ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب اصفهان و تسخیر آن و عزیمت
از آنجا بدار الملک شیراز بعون ملک کارساز** چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب انی رسیده بود
بمعاذیر نامقبول توسل جسته در آمدن تغافل و تکاهل نموده ایلچی حضرت صاحب قران را موقوف داشته
خیال فاسد در دماغ جای داد و رای شهریار آفاق برین معنی اطلاع یافته بر تسخیر دیار فارس جازم شده و ارباب
نشر تیغ و تخاین و سپاه ماننده امواج بحر در حرکت آمده عراق را به امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین

و شیخ علی بهادر که داشته و مومو ناسارق قشر را قشلاق نمایند و موکب همایون با بقیه سپاه ظفر نشان
عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام گشت سید مظفر و اکابر و اعیان آن دیار
از سادات و علما و مشایخ بخدمت مبادرت نموده شرف زمین بوس یافتند و بنوازش و دلجویی
مستظهر گشتند و حضرت صاحب قران قلعه طبرک را بفر قدوم خویش تزیین باردوی همایون
بازگشت و امیر تیمور را بضبط و حفظ آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسپ و اسلحه
آنچه باشد بملازمان درگاه سپارند و جمعی از سپاه ظفر پناه را بمحافظت دروازها نامزد کرد و روسای
اصفهان باردوی همایون آمده و مال امان قبول کرده جهت تحصیل آن محصلان طلب داشتند
حضرت صاحب قران ایشانرا در اردو بازداشته بود و ملک شاه برلاس و امیر محمد سلطان شاه
و ملک تیمور پسر آقبوغا برای ضبط مال بشهر فرستاد و نوکران امرا بشهر اصفهان درآمدند تا وجهی
که در محلات کلانتران توجیه کرده بودند درست کنند و محصلان چون بار غایت شدید میکردند
و متعرض عیال و اطفال ایشان میشدند باتفاق در علی کچه پا که از جهال و مهوران آن ولایت بود در هنگام
معارضه و دفع آمده و دست تعرض به نوکران امرا دراز کرده جمعی را بقتل رسانیدند و اهل چند محله که از قبل خود
بنده داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان امان طلب می‌نمودند در شب بخته و خروج از آسیب
آن مفسدان صیانت کردند و در آن شب بسیاری از مردم اردو که جهت مهمات بشهر رفته بودند کشته شده
بودند چنانچه عدد کشتگان به سه هزار نفر رسید و محمد پسر خطای بهادر در آن شورش کشته شد و جمله ازاراذل
الناس دروازه‌ها شکافته محافظانرا از آن عمل معزول داشتند و به احکام و ضبط شهر مشغول
شدند و خاطر بر ناخی کرتی و قتال قرار داده و آواز دهل و بوق باوج عیوق رسانیدند روز دیگر چون
صورت واقعه معروض حضرت صاحب قرانی گردانیدند آتش خشم جهانسوزش زبانه بفلک اثیر
کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر ظفر آثار روی برزم و پیکار آوردند و اهل اصفهان
از خوف جان و محافظت زنان و فرزندان حرکت المذبوحی میکردند و میان ایشان فتوری افتاد در آن جنگ
تغلق آمده و بعضی عباس در آن میان زخم تیری رسید اما صحت یافت و چون شهر مفتوح شد حضرت
صاحب قران دین دار طایفه تعیین نمود که محلات ارباب عمایم را حمایت کنند و خانهای [illegible] که از
کمال خود محصلان خود را از تعرض آن بی‌باکان نگاه داشته اند محفوظ دارند و بقیه سپاه را فرمان داد
که تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل عام اقدام نمایند خشم سیاست درآمد بگردن زدن زخم چشم
جهان دوید روشنی ٭ و از موقف جلال حکم صادر شد که تومانات و هزارجات و صدجات برسند و حصه

سر کشتگان

سر کشتگان بیاورند و تواچیان علاحده از برای ضبط این معامله از دیوان تعیین شد و بروایت اقل
هفتاد هزار سر جمع شده و در ظاهر اصفهان از آن روس کشتگان منارها برآوردند و از غرایب حالات آنکه
جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته پناه بروایا بردند و معابر زمین ایشان برفی باریده او
اقدام آن جماعت بران برف ماند روز دیگر لشکر قیامت هیبت پی بر برده همه را از کنجها بیرون آورده
طشت خون نشاندند و [illegible] اتفاق در آن نزدیکی قران علویین در جوزا واقع شده بود بعد از آن قران
نحسین در سرطان روی نمود و چون خاطر حضرت صاحب قران از قضیه اصفهان فراغت یافت حاجی
بیک پسر امیر سار بوغا و بوانشاه را بضبط آنجا بگذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و در آن
وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات نصرت آیات خبر یافت
روی بگریز آورد و از راه کازرون بشوشتر شتافت و در آن وقت حاکم شوشتر شاه منصور بن شاه
مظفر پسر عم او بود با آنکه میان ایشان چندان صفائی نبود زین العابدین منصور را بمضمون کلمه عند
الشدائد تذهب الاحقاد محل امید نموده پناه بوی برده انست که هر کس که در ثمن اعتماد دامن سر انگشت تحیر
بدندان ندامت بخاید زین العابدین چون بحوالی شوشتر رسید شاه منصور کس فرستاده امرا و نوا
اورا بوعدها که هیچ یکی از آنها در خاطر نداشت بفریفت و ایشان چنانچه عادت اکثر ابنای زمانست
طریق بیوفائی مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و چون با سلطان زین العابدین اندک نفری
بیش نمانده بود منصور جمعی را بفرستاد تا آن شاهزاده نوجوانرا گرفته بشهر آوردند و فرمود تا او را در
سلاسل مقید و محبوس گردانیدند شعر الا مجوی ز ابنای دهر بوی وفا ٭ که در جبلت این مردمان
مروت نیست ٭ و جماعت که از سلطان زین العابدین برگشته بودند همه را با او بگرفتند و اموال
و اسباب ایشان بستدند و بحبس و قید همه فرمان داد و صاحب قران دوست نواز دشمن گداز در اول
ذی حجه تسع و ثمانین و سبعمائه [illegible] و منارهای شیراز رسید و در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده اول
و اعیان و کلانتران و کدخدایان بخدمت شتافتند و بنوازش سلطانی سرافراز گشتند و مبلغ [illegible] تومان
کبکی قبول کردند که از مال رعیت و غیر آن بتسلیم خزانه عامره نمایند و عمال و محصلان بتحصیل آن مال مشغول شدند
وجه مذکور تمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب اشرف زینت یافت و [illegible] سلطان
عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار الدین حسن که از اعاظم امرای آل مظفر بود و هم جهان بود
بخدمت خسرو گیتی ستان فرستاده و خود بطرف سیرجان بقلعه [illegible] آنکه اگر سپاه توجه نمایند او تا آن قلعه
درآید حضرت صاحب قران از اندیشه او اطلاع یافته فرمان داد که دو هزار سوار و امیر اختیار الدین حسن [illegible]

برسم ایلغار روان شده و شهر کرمان و قلعه سیرجان را محاصره نمایند سلطان عماد الدین احمد از حقیقت
حال آگاهی یافته متوجه اردوی اعلی گشت و بتقبیل دست دریا نوال مشرف و سرافراز شده عنایات
پادشاهانه شامل حال او آمده و همچنین شاه ناصرالدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد و شاه ابو
اسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان بدرگاه عالم پناه آمده و ملک گرگین لاری که نسبش بگرگین میلاد می‌شود
با چند نفر از امرا و روسای لار بپایه سریر اعلی آمده پیشکش و هدایا گذرانیده بعواطف و عواطف پادشاهانه
مستبشر و مباهی گشتند و سایر حکام اطراف جمله روی بدرگاه عالم پناه نهادند و بعنایات شاهانه
سرافراز شدند **ذکر متوجه شدن قمرالدین از مغولستان و فساد نمودن و بار دیگر بدرگاه توقتمش
خان رفتن و طرح مخالفت انداختن و توقتمش خان بجانب ترکستان روانه ساختن** چون قمرالدین را
در مغولستان کاری از پیش نرفت متوجه درگاه توقتمش خان شد و اغوا و فساد بنیاد نهاد و او را
بران داشت که بار دیگر نسبت بحضرت صاحبقران مخالفت نمود و چندین شاهزادگان
جوچی نژاد را با امرا و نوینان با قمرالدین بجانب ترکستان روان کرد و ایشان از سغناق گذشته
صبران محاصره کردند و قصور خواجه آقتوغا که حاکم آن موضع بود در مدافعه مخالفان پای ثبات فشرده
بیرونیان هرچند سعی نمودند که شهر را مسخر سازند میسر نشد و چون کمند عزم مخالفان بر کنگره شهرستان
مقصود نرسید دست از محاصره بازداشتند و در اطراف و جوانب ممالک محروسه دست بر دراز
کردند شاهزاده جهانبان امیرزاده عمر شیخ بهادر که در اندکان بود لشکر را جمع آورده متوجه ایشان شد
و امیر سلیمانشاه و امیر عباس و امیر لعل برادر طغی بوغا برلاس و شیخ تیمور پسر آقتیمور بهادر از جهت
سمرقند گذاشته بجانب امیرزاده عمر شیخ روان شده باو پیوستند و باتفاق از آب سیحون عبور نموده
در ریگ و شنگی اترار بموضع جوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند و بعد از تسویه صفوف بیکدیگر حمله آورده
تنور حرب گرم گشت و از اول روز تا وقت غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیر
زاده عمر شیخ که قول بعز و شکوه او آراسته بود بنفس نفیس اتکا با خیل خویش مباشر طعن و ضرب شد و هم چنین
الجوا [illegible] کرد و فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب لشکر دشمن زد و از آنجانب بیرون رفته از سپاه
منصور دور افتاد و امرا الجتی بحث مصلحتی تغول [illegible] ایستاده و آن مرد شاهزاده را در محلی که قرار داشت
ندیدند با آنکه لشکر قول در موقف خود آرام داشتند و ایستاده و تصور باطل کرده امرا خبر رسانیدند که امیر
زاده عمر شیخ بساط معرکه در نوردیده بگوشه بیرون رفته است امرا و بهادران از این خبر متفکر و مشغول گشته
سر خویش گرفتند و راه انهزام پیش نهادند شاهزاده عمر شیخ چون لشکر خود را مراجعت نمود بیچگی از قول

نمود تا سیف و خنجر بسیار خورده چندان جنگ کرد که بار دیگر پشتش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و
آخر الامر درخواست یکی از ملازمان مشفق بر اسب سوار شده روی بماندگان نهاد و مردم مقهور
شاهزاده رسیده جای بازه یافتند و نوبت دیگر امیرزاده عمر شیخ لشکر را جمع آورده در
اثنا مسموع او گشت که انکا تورا برادرزاده حاجی بیک ارکنوت با لشکر گران از جانب مغولستان
بطرف تاشکنت و سیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج برآورده اند و چون این خبر بسمع
همایون امیرزاده عمر شیخ آنمقدار لشکر که داشت بخجند آمد و در آنجا شنید که مخالفان آمده اند شاهزاده
بعزم آنکه سر راه بر ایشان بگیرد مراجعت نموده در کنار آب سیحون مقابل انکا تورا رسید و
جانبین گذرها ضبط کرده چند روز بر کنار آب در برابر یکدیگر نشستند و منتظر فرصت می بودند شبی
انکا تورا حیله اندیشید و جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا آتشها برافروختند و خود را
با قبضه سپاه ببالای آب روان شده بدلالت مردی از اندکان گذاری پیدا کرده از آب گذشته
صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال یافت
و شاهزاده بکوشش بهادرانه مبارزان را از اکندن گرفت اما چون کثرت مخالفان زیاده
از توصیف بود عنان عزیمت بجانب حصار اندکان تافتند و انکا تورا تعاقب او روان
شده در بیرون شهر اندکان فرود آمده خواست که بمحاصره مشغول گردد و شاهزاده از غلبه غیرت
و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون آمده خود را بر سپاه دشمن زده مانند شیر ژیان می غریدند
و بضرب شمشیر و نوک نیزه جگرها را جهیم مدریدند و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات امطار
زیاده بودند توکل بهادر شمشیر از نیام برآورده در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاهزاده گرفته
او را از آن معرکه بیرون آورد و انکا تورا از مصلحت توقف ندیده راه کاشغر پیش گرفته متحمل او شد
و امیرزاده عمر شیخ جمعی را بگرفتن از عقب ایشان روان فرمود و ایشان موجب فرموده
عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند و در این اثنا لشکر [illegible]
در آمد و آنچه ممکن بود از قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر سلیمانشاه و امیر عباس که از جنگ
جوکلک منهزم شده بودند بسمرقند آمده بودند و در محافظت شهر جد و جهد تمام می نمودند و تو
[illegible] از جانب خوارزم رفته قصد تسخیر آن شهر در باغ مخالفان جای گرفته بمحاصره مشغول گشتند
و طغی بوغا برلاس و [illegible] که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای
مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بنواحی دیگر نهادند

ده ولایت ماوراء النهر نهادند و زنجیر سرای را آتش زده از قوشی و خوارزم گذشتند و نواحی بن و کنارات
آموی غارت و تاراج کردند و مقارن این احوال امیر عباس بزخم تیری که در جنگ جوکلک باو رسیده
بود متوجه سرای باقی شد و بعد از حدوث این قضایا ایلچی بر جرار ماوراء النهر روان شده در مدت
هفده روز بشیراز رسید و صورت واقعه را معروض حضرت صاحب قرانی گردانید آنحضرت
امیر عثمان عباس را فرمود تا با سی سوار بتعجیل تمام متوجه سمرقند شود تا اهالی آن ولایت را از
وصول رایات همایون اعلی دهد و ولایات فارس و عراق را بر آل مظفر تقسیم نمود و حکم شد
که عالیجناب افادت مآب قدوة المحققین و اسوة المتأخرین امیر سید علی جرجانی در کنف حمایت
سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین اینانق که از اعیان امرای شاه شجاع بود
و مزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از متعینان مأمور گشتند که متوجه آن جانب
شوند و ارباب حرف بر طایفه که عدیل و نظیر نداشتند بر حسب فرمان عزیمت ماوراء النهر نمودند حضرت
صاحب قران گیتی ستان فی این الوقت واسعد زمان عنان معاودت معطوف داشتند و سوار
شده و چون بند عضد الدوله نزول اجلال گشت ایلچی پهلوان مهذب خراسانی رسید که حاکم ابرقوه
بود و گفت که مهذب بعرض میرساند که اگر داروغه باشد من از سر قدم ساخته شرف بساط بوس
حاصل کنم حضرت صاحب قران کامکار باورچی توکل باتان را بار فرستاد مهذب شهر تسلیم نموده
بموکب اعلی پیوست و چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر قرین گشت مهذب بقدر طاقت و توان
خدمات شایسته بجای آورد و بمعنی پسندیده افتاده حکومت ابرقوه باو تفویض گشت و آنحضرت
وردی با غروق همایون پیوسته از آنجا امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین را با لشکر خراسان
فرستاد و ما لشکرهای آن دیار جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را بموسی پسر حسن جوکار از ری
داشت و ملوک رستمدار و کیلانات را رخصت فرمود که باوطان خود روند و غاری را باسکندر
شیخی عنایت کرد و او را هم آنجا گذاشت و زمام حکومت اصفهان در کف امیر جمشید قارن که از
مهمان خراسان بود بنهاد و استراباد بنام پیر پادشاه پسر لقمان طغا تیمورخان رقم زد و همه راه بحسب وری
و معدلت گستری و حمایت فرموده منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید و پیش از وصول آنحضرت
باغی ملک گذاشته گریخته بود و بموجب فرموده خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان
و طایفه دیگر از بهادران از عقب مخالفان رفتند و بسیاری از ایشان نیست گردانیدند و باز در لکای
همایون معاودت نمودند و چون از کنک اعالی ار امر او سر و اراق در معرکه جوکلک واقع شده بود

این خبر بر خاطر اشرف اعلی گران آمده در آن اوان باحضار مجموع ایشان فرمان داده بعد از تحقیق و تفتیش
با میر سلیمان شاه و خدایداد حسینی عتاب نموده و بخواجه کوکلتاش که در جنگ سستی نموده بود حکم شد که ریش او را تراشیده
و سرخی و سفیداب بر روی او مالیدند و معجر پوشانیدند و کوچک چون با میرزاده عمر رسیده کار
توانائی شمشیر نبرده بود و دلیران بخجند و آن نواحی را از جنگ کفار خلاصی داده بمزید سیورغال
و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمده حکم ترخانی در شان او یافت و شاهزاده عمر شیخ بهادر در ظل
دولت و حمایت حضرت صاحب قران استظهار یافت آنحضرت او را در آغوش گرفته پایه قدر
او را از فرق فرقدین گذرانید ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی نوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن
مملکت و شکست چون حضرت صاحب قران از جیحون گذشت هر چند لشکر تومشخان بسیار بودند ما بند
بر ضعف نهاده که از پیش بیند پا و گریز در سر خود گرفتند اما در دیار خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد
و امرا رو نهاده که بموجب فرموده توقتمش خان مذکور بدان منصوب آمده بودند خاک بر فرق دولت می بیختند
و باتفاق خوارزم میان حصار شده می آمیختند لاجرم حضرت دامن دولت و دفع اهل شر و فساد وجهه همت
عالی نهمت ساخته در شهور سنه ثمان و سبعمایه عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف گردانید و چون
موضع اگریباد مضرب خیام سپاه و نصرت شعار گشت حضرت صاحب قران کامکار کوکجه اغلان و
قبلغ اغلان که از تومش خان گریخته آنجا بحضرت آورده بودند با جمعی امرا از پیش روان ساخت
و تکاشت اندر خوارزم که عبور نموده جنید خواجه را قراول گردانیدند و او پیشتر رفته از کله اغلان اتیمش
اغلان که قبل تومش خان در خوارزم بود مردی گرفته همراه آورد و شاهزادگان چنگیز خانی و امرا
و امرای صاحب قرانی آن کله را از درخیر و گیتی ستان فرستادند و آن حضرت اخبار را به و صاحب
دشمنان معلوم فرموده روان شد و چون بکوی حیدریس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال گذشت از
جانب خوارزم مبشری آمده خبری آورد که اتیمش اغلان و سلیمان صوفی ترک خیمت داده و فرار
بر قرار اختیار کرده متوجه اردوی تومش خان گشتند و بار دیگر ولایت خوارزم و سایر ممالک محروسه
مضاف شد و حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطانشاه و شمس الدین عباس
و شیر بیشه شجاعت اوچ قرا بهادر و اکو تمور و سونجک بهادر را با جمعی دیگر از بهادران سپاه بتعاقب
مخالفان روان فرموده ایشان بر حسب فرمان روان گشتند و بتعجیل تمام در حرکت آمدند و بمخالفان
رسیدند و از قتل و غارت دقیقه فروگذاشت ننمودند و از آنجا بازگشته مظفر و منصور با اموال
باردوی همایون ملحق شدند و حضرت صاحب قرانی روزی چند در خوارزم توقف نموده که

بمجموع سکان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و ابنیه رفیعه و عمارات عالیه آن بلده
خاک را با زمین هموار ساختند و جو کاشتند و دران شهر ساکن و داری و باغ و داری نماند و تمام
خوارزم و بواری بود که مشغلی لحظه از سایه آن آساس نماند و خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی چون از آن
قضایا باز پرداخت بمستقر سریر سلطنت معاودت فرمود و خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد
یافت و در زمانی که آنحضرت از یورش دشت قبچاق باز آمد موسی کیه پیر حجک توچین را و بیشتر
آن ولایت را فی الجمله معمور گردانیده و مردم از اطراف و جوانب آن دیار فراهم آورده بازار
و عمارت ترتیب و تخصیص نمود ذکر مخالفت میرکه پیر شیر بهرام که بشرف مصاهرت حضرت صاحب قران
مشرف بود چون اشعه ضمیر آفتاب اشراق شاه و شهریار آفاق بر صفحات روزگار او تافته مهد
علیا سلطان بخت کلم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آمده و مرتبه خدمتش به کثرت
حکومت ختلان و توابع بروی قرار گرفت شعر میرکه را در عشق جانان کرده شاهی به غم. ملک معنی را
امیری ملک ختلان گو مباش. این بیت از جمله اشعار اوست. و دنی حکومت و کامرانی که رانیده و غافل
دیده بصیرت او پوشیده شد و بر کفران نعمت اقدام نموده بهوای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن آنکه
که در آن زمان که حضرت صاحب قران ممالک ترکستان قمع فتنه و فساد توقتمش خان روی بخوارزم نهاد
و ابوالفتح برادر خود را با میرکه که از آستان فرخنده نشان روی گردان شده بود و لالم بهادر
از این خبر یافته از عقب او بتعجیل تمام روان گشت و اسپان لشکریان گرفته از پی ابوالفتح می‌تاخت
و او را در بیابان در پای درختی خفته یافت و از آن حرکت ناپسندیده پرسیده ابوالفتح جواب داد
که محمد میرکه برادر من یاغی شده و مرا طلبیده و من خیال داشتم که با او بپیوندم لالم بهادر ابوالفتح را
مضبوط ساخته از انجا پیش امیرزاده عمر شیخ رسانید و شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم فرستاد و
باصورت حادثه بعرض صاحب قرانی رسانید و شاهزاده بتعجیل هر چه تمامتر بطرف سمرقند رفت و در انجا
استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه افغان کلمه عصیان مبادرت نموده است و از سمرقند
بحصار شادمان شتافته است و خانه را و حک بر لباس و آقچه بهادر را غارت کرده است و بنای کفران
کرده در حصار شادمان دست جسارت دراز کرده است و به کتابخانه خاص باز دیده مجموع آلات حرب از ادوات
طعن و ضرب را برداشته و او باش تقسیم نموده حشری کامع آورده و بعد را اسب و خلعت داده منتظر اهل و قمات
و چون شاهزاده عمر شیخ بتفصیل حالات اطلاع یافته با حضار لشکرها امر فرموده و از سمرقند بیرون
آمده و در قمو قماج توقف فرمود تا سپاه مجتمع گشتند و از انجا چون بشهر خشناک متوجه حصار شد و از میان

دولت صاحب قرانی محروم او از نوعه امیرزاده عمر شیخ متفرق و پراکنده گشتند و میرکه که علامات او
بانوار صفحات احوال خویش مشاهده کرده تنگ دل و خاکسار روی بگریز نهاد و از آب وخش گذشته بجانب
ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده تا بختلان در هیچ مکان توقف ننموده میرکه روی
بختلان آورد و شاه بهاء الدین حاکم آن سرزمین دست رد بر سینه او نهاده خدمتش را اراده نداد محمد میرکه
مایوس و محروم از آن موضع بازگشت و اکثر ملازمانش از مرافقت تخلف نموده بیش از سه چهار نفر با وی
نماند و سپاه فیروزی اثر هر چند در اطراف و جوانب او را طلب داشتند هیچ نوع خبری نیافتند
و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده در آق سرای که قصر امیرکه بود نزول فرمود و منتظر بود که لطیفه روی
نماید که بیکبارگی از دغدغه محمد میرکه بیاساید و حسب اتفاق عثمان اروغ عمر با چند نوکر بسمرقند رفت
و در اثنای راه بسر چشمه رسیده ولی اسپان دید که از جاده مستقیم منحرف گشته بود در خاطرش افتاد
که در آن باب تفحص نماید تا معلوم او شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته چون اندک
مسافتی رفت میرکه را دید با چهار کس فارغ نشسته و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال با شارت
عثمان نوکران اطراف و جوانب فرو گرفته آن چهار کس خواستند که دست به تیر و کمان درازکنند
میرکه مانع آمد اول اسپان را بدست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساختند و عثمان او را بجانب
خود گردانیده متوجه خدمت شاهزاده عمر شیخ شد و در راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را
بیاساق رساند و عثمان بموجب فرموده عمل نموده و برادرش ابوالفتح نیز در سمرقند از میان برداشتند
بعضی از فضلای متاخرین در کتب خویش آورده اند که محمد میرکه خط خوب نوشتی و شعر مرغوب گفتی
راقم این حروف یک بیت او که بخاطر داشت درین اوراق ثبت نمود خط او و این مجلس باد نمود
الغصه بعد از دغدغه امیر محمد میرکه امیرزاده عمر شیخ عازم سمرقند شده از انجا بشرف دستبوس حضرت
بادین و داد استسعاد یافت و در همان اوان که محمد میرکه اظهار یاغی گری کرده و از سمرقند بازگشته
بود امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بولدای و آروی و طایکان بموجب فرموده و واجب الاذعان
بجانب اردوی خاتون میرفت و در اثنای راه ایل بولدای یاغی شده و مراجعت نمودند و امیر جهانشاه
و خواجه یوسف بن الجاتو با چند برادرزاده بولدای با میر علی تاخت و مصلحتی کی ساخته در عقب او
روان شده و در ختلان بمخالفان رسیده و هر چه داشتند بتاراج و غارت داده و مغاران انحال
امیر جهانشاه شنیدند که امیرکه در حصار لشکرها جمع آورده در مقام یاغی گری است و او با سپاه مظفر پناه
بعزم رزم میرکه روان شد و خواجه یوسف به اندخود رفت و میر علی باز خوارزم رخ گشت و از آنجا

بتعاقب لشکر آنموضع فراهم آورده از کنار جیحون بگذرد و هم انجا توقف نماید و چون شب درآمد جمعی بولات
و برادرش بایزید و علی اکبر یاغی شده با سه هزار کس بر سر امیر جهانشاه راندند و با امیر جهانشاه زیاده
از شصت نفر نبوده همین که آن نفر اندک پشت بهم آورده دلها در باکرده هیچگونه اضطراب ننمود
راه بدادند و سپرها در روی کشیده بجنگ ایستادند و در عقب خواجه یوسف و میر علی با پانصد نفر
مرد مکمل شتابان از آب گذشته بمدد امیر جهانشاه رسیدند و هنگام بحر نسیم نصرت و ظفر از جانب
سپاه فتح آیت بوزید و مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی گریز نهادند و لشکر فیروزی اثر
تکامشی کرده دست بقتل و تاراج برآوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف نموده و ایل بولدای کابل
و والی انجا ابوسعید قبوری که از خاک برگرفته حضرت صاحبقرانی بود و هنگام مرجع خوارزم
اسباب حکومت مرتب ساخته امارت کابل بوی ارزانی داشت و امارت ایل و الوس منوط
برآقبوغا مقرر و معین گردانید و او را پیش امیر جهانشاه فرستاد و چون حضرت صاحبقران مستقر
عز و شرف خود معاودت نمود رمضان خواجه را با چند قشون از سپاه ظفرپناه بمساعدت امیر
جهانشاه و خواجه یوسف و رمضان خواجه با لشکر تا رجب قرمود از قندز و بغلان از قفای یاغی
در حرکت آمده بتعجیل تمام روان شدند و از کابل گذشته در موضع لغمان جمع شدند و ابوسعید
و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانی که از صدمت قهر امرا بهدام انتقام خلاص یافتند بجانب
سند گریختند و امرا از پی ایشان شتافته در گرمسیر افغان پوشیدند و آن مخذولان در غارها
و کوهها و جنگلها متحصن شده از بیم جان بجنگ اشتغال نمودند و خلقی کثیر از ایشان بقتل رسیده بقیه
مالی که داشتند عرضه نهب و غارت گشته چند بار زدند و ابوسعید قبوری بهزار محنت و مشقت از آن
دریای خونخوار خود را بساحل نجات انداختند و بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار با غنیمت
بسیار بمواطن خویش بازگشتند و در آن ولا که حضرت صاحبقران بجانب خوارزم توجه نمود سیور
غتمش خان را بجای پدر بر تخت نشاندند و بعد از آن امیر محمد سلطان شاه و برادرش امیرزاده پیر محمد و امیرزاده
شاهرخ و ماند تا طوی عظیم کرده سلطان محمود خان پسر سیورغتمش در انجا جار گشته بعد از چند روز
برحمت حضرت پروردگار پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت نمود فرمان داد
تا در باغ بهشت با مخدرات حجرات عصمت و ابهت بطریق شریعت مطهره عقد بستند و بعد از آن بالغمان
شتافته امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بعشرت
و شادمانی و طرب و کامرانی بگذرانید وفات سلطان محمود خان و تزویج شاهزادگان در شهور سنه

اتفاق

اتفاق افتاد

گفتار در لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب ماوراء النهر و باستقبال رفتن حضرت صاحبقران

توقتمش خان ذو انعام و احسان حضرت صاحبقران بر طاق نسیان نهاده و بر کفران نعمت اقدام نمود
و از چرکس و بلغار و قبچاق و آلان و آزاق و سایر ممالک جوچی خان لشکر گران و حشر بیکران فراهم آورده
در اول زمستان تاریخ سنه تسعین و سبعمایه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه
هفت کشور از این واقعه باخبر شد باحضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داد و ایشان در ظل رایت جمع آمده
بموضع ساغرج معسکر همایون نزول نمود و تواجیان را باطراف و جوانب ممالک محروسه فرستاد تا تمامی
سپاه بدرگاه عالم پناه رسانند و از قضا در آن زمان شدت سرما بمرتبه بود که حرارت غریزی در ابدان
انجماد می یافت و در این اثنا منهیان مسامع علیه رسانیدند که منقلای لشکر توقتمش خان و ایلمش اغلان
با سپاه افزون از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده اند و در نواحی زرنوق رحل اقامت انداخته
و آنحضرت بر فور تهیه و اسباب رفتن را ساز داد مقربان بارگاه سلطنت زانو زده معروض داشتند
که اگر توقف افتد که لشکر جمع آید صواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که مؤید بود بتایید ربانی از آن
گوش ایشان گذرانید که فی التاخیر آفات مصرع که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد شعر زمانه
با کسی تیز کند که او کار امروز بفردا نکند. عمل نموده و باوجود آنکه برف تا سینه اسب میرسید دست
در عنان دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران نامدار شبگیر کرده و برف کوفته
یلغار رانده و مقارن این حال امیرزاده عمر شیخ با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت
صاحبقران گروهی از توانکوچکه اغلان و دمور قتلق اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال
رجال روانه ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند و روز دیگر هنگام طلوع خورشید شیرها
زدودن قرهاجت جمشید بر سر مخالفان رسیدند و چندان مجال نداند که ایشان صفها راست
راست کنند و بیک حمله آتش آهنگ بادپای نیازی برآن خاکساران وزیدند و روی بانهزام نهادند
و جمعی از ایشان بتیغ کین بروی زمین افتادند و برخی خود را در آب خجند انداختند و غرق بحر فنا گشتند
و هر که از آسیب تیغ آتشبار و آب بادرفتار خلاصی یافتند جگر خندند امرا و لشکریان که بیشتر
بوده اند راه گریز بر ایشان مسدود ساخته بودند و از عقب سپاه ظفر نشان رسیده گرفتار
نمودند و در هم تیره شمشیر و سنان دلیران دشمنان را بجان ساختند و آدینه ای بردی که از جمله مقربان
توقتمش خان بود دستگیر کرده خواستند که از پای درآورند و او از بیم جان نام خود بر زبان آورد او را
زنده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند حضرت صاحبقران احوال توقتمش از وی پرسید و بعنایت

اختصاص داده او ظفر کردار ملازم رکاب همایون گشت و حضرت صاحب قران کامکار معاودت نموده
در سنه احدی وسبعین وسبعمایه موضع اقار را مخیم لشکر نصرت شعار ساخت و چون فصل زمستان
بنهایت انجامید و طلیعه لشکر بهار سر کرد امیرزاده میرانشاه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت
و سپاه و دیگر بلاد و امصار نیز در درگاه حضرت صاحب قران گردون اقتدار مجتمع گشتند امیرزاده عمر شیخ
و امیر حاجی سیف الدین و امیر اکوتمور بموجب فرموده بر آب خجند در مواضع متعدده پل بستند
و آنحضرت در ربیع الاول احدی وسبعین وسبعمایه از اقار نهضت نموده بکنار آب رسید و تمامی امرا
کان و مجموع لشکریان از آب بگذشتند و تمور قتلق اغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر بر حسب فرمان
برسم منغلای از پیش روان شدند و امرا مذکور قراول تجسس نموده خبر خود را نمودند و مخالفان
چون سنگکی را ندیدند و شب در آمد پهلو بر بستر استراحت نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر
منصور نصرت بر سر ایشان رسیدند و تیغ انتقام از نیام بیرون آورده اکثر آنجماعت را بقتل رسانیدند
بقیة السیف روی گریز نهادند و از آب اوزج گذشته پیش تقتمش خان رفتند و خود پیش از آن
او وان از تنجر خبر آن جماعت فرو آمده در بعضی از صحاری آن موضع نشسته بودند که گریختگان او را از توجه
و تسلط سپاه ظفر نشان اعلام نمودند خوف و هراس بر ضمیرش چنان استیلا یافت که با وجود
کثرت لشکر و وفور استعداد بی جنگ و درنگ عنان بدشت قبچاق تافت حضرت صاحب قران چون
بر هزیمت دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین با فوجی روانه پیشتر گردانیده خود با شاهزادگان
سعادت یار و امرای عالیمقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد و خواجه شیخ توچین و تولک دانشاه
قوچی و دولتشاه جبابی با چهل مرد نامی دو اسپه بر زبان گیری فرستاده و فرستادگان در موضع سبارق
بعد از اول مخالفان رسیدند و جنگی عظیم آغاز شد و لشکر مظفر لوا از زمره اعدا جمعی کثیر را بقتل رسانید
بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان در آن بیابان بقیه ترخان که با معدودی از
خانه در آنجا نشسته بوده دچار خوردند و بعد از محاربه او را با خیل و حشم گرفته در موضع آقتوبه درگاه
گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحب قران عالیمقدار از آن محل کوچ کرده منازل و مراحل قطع نموده
بسعادت و اقبال مقرون در موضع آل قتون نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض
داشت که حاجی بیگ جونی قربانی و توکل سپهدار سرداری با مجموع لشکر بلاد خراسان طوس یاغی شده
و خراسان پر فتنه و آشوب است ذکر عناد و سبب عصیان حاجی بیگ جونی قربانی و توجه امیرزاده
میرانشاه بجانب خراسان حاجی بیگ جونی قربانی پسر عم امیر علی بیگ بن امیر ارغونشاه در زمان دولت او

و اعتباری

و اعتباری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت روزگار میگذرانید و هرگاه در ایام حکومت
بخانه که بر اسپی نشستند و جامه پاکیزه پوشیدند دست نداد و در آن زمان که پایچه توق آسمان سای حضرت
صاحب قران گیتی ستانی از افق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه شامت مخالفت علی بیگ و مخالفان
و اکثر اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت خاقانی آمدند آنحضرت او را منظور نظر عنایت
و احسان گردانیدند و حکومت ولایت طوس باو ارزانی داشت و در وقتی که شهریار آفاق متوجه
تسخیر عراق و فارس شد حاجی بیگ ظفر کردار ملازمت رکاب همایون اختیار نموده روان گشت و بعد
از استخلاص تسخیر اصفهان و فتح شیراز حضرت صاحب قران دوست نواز دشمن گداز حاجی بیگ را
بحکومت و ایالت آن ولایت نصب فرمود و از خزاین و دفاین اصفهان مبلغی کلی بدست او افتاد
چنانچه در تجمل و مکنت از قارون در گذشت و کارش بجایی رسید که حضرت صاحب قران دختر او را
برای امیرزاده عمر شیخ خواستگاری نموده چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر تمتاق از فارس و عراق
مراجعت نموده حاجی بیگ و سایر حکام ولایت را بموضع خویش فرستاده خود بنفس همایون
بماوراءالنهر رفت و حاجی بیگ از سر فراغت بامر حکومت مشغول گشت و در اثنای این اوقات از
زبان مردم موقوف بسمع او رسید که حضرت صاحب قران از تقتمش خان انهزام یافته بسمرقند
در آمده است و تقتمش از عقب رسیده او را محصور گردانیده حاجی بیگ بیدولت خیال محال
خراسان در دماغ جای داده با خود گفت که تا تقتمش استیصال این خاندان کند آرام او
گرفت و تا او از مهم ماوراءالنهر فارغ شود من باری خراسان را ضبط نمایم و باین تصورات باطل
شهر طوس را حصار ساخت و حقوق الطاف حضرت صاحب قران نسیا منسیا انگاشته سکه و خطبه
بنام تقتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر نصیرالدین که در طوس محبوس بود بیرون آورد و بامارت نشاند
و در این وقت توکل سرداری که یکی از سرداران سپهدار بود و تربیت کرده سرداری داده و امیرزاده
میرانشاه با لشکری از سبزوار روان شد بنوعیکه شاهزاده کامیاب نموده چون بحوالی طوس
رسید حاجی بیگ را از حقیقت این کار باسنده برسانیدند اما در دل او جای گیر نیامد امیر آقبوغا که
خراسان و غیر آن لشکر جمع آورده روی بطوس نهاد و حاجی بیگ بموافقت طوسیان باستقبال
آقبوغا شتافته جنگهای مردانه کرد و آقبوغا منهزم شده بشهر در آمد امیر آقبوغا از تحاشی و بسیج
داده فرار بجانب دیگر طوس را احاطه نموده در غایت حزم و احتیاط بجای آورده بر گرد خود خندقی
کنده مدت محاصره متمادی شد و از جانبین خلقی کشته و خسته گشتند و در این اثنا امیر آقبوغا ایلچی بر حاجی بیگ

فرستاده پیغام داد که سه ماهست که بر دست راست تکیه کرده ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه
خواهم کرد و سه ماه دیگر بستان خواهم خوابید بعد از آن ببینم که تو در روی خواجه افتادن با من چون
خبر شورش و فتنهٔ خراسان بسامع جلیل حضرت صاحبقرانی رسید بخت خواری ساتی و حاجی عبدالله
بسر امیر عباس و اولدای و اکه بیاره و قراوُر نمود که از جیحون عبور نمایند و در دفع فساد مخالفان غایت جهد
بعمل آورند ایشان حسب فرموده خاری آسای بکابل رفت و آن بزرگان با امیر آقبوغا پیوستند و چون آوازه
اخبار انهزام تومش خان در خراسان شایع شده و امیر آقبوغا و سایر خادمان و هواخواهان حضرت
صاحبقران صدای کوس بشارت باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان باور نمی کردند و همچنان در [illegible]
و طغیان مبالغه می نمودند امیر آقبوغا اکه سارق و حاجی عبدالله را بسبزوار فرستاد و اولدای
را پیش خود باز داشت و بعد از رفتن ایشان حضرت صاحبقران گردون توان امیرزاده میرانشاه
با لشکری [illegible] بفرستاد و شاهزاده جهانبان بموجب فرموده بر جناح استعجال روان شده
بسرخس آمد و ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین با دو پسر محمود و زین العابدین بنثار اشارت آنحضرت بشتافت
گردانید و از بلخ کوکه کرت ذو اعتباری نمانده و امیرزاده میرانشاه از آنجا بتعجیل هر چه تمامتر بجانب
خراسان شتافت و دراتو لاخانزاده در همراه بوده و چون خبر توجه شاهزاده بشنیدند باستقبال
او روان شده در [illegible] جاجات روی نموده دو سه روز در آنجا توقف واقع شد و در آن منزل از کز
قبچاق پیش امیر آقبوغا فرستاد تا آوازه لشکر ظفر لوا برسانید و شاهزاده عازم شده در باغ زاغان
نزول اجلال فرموده و لشکرها را جار رسانیدند که از راه قراباغ بادغیس در حرکت آمده بموضع سارق قمش جام
جمع کردند و چند روز شاهزاده در هراة رحل اقامت انداخته بر توالغات به ترتیب اسباب حصار گیری
از عراده و منجنیق و قاروره و نفط و غیره و نک اشتغال نمودند در خلال این احوال ایلچیان امیر آقبوغا معروض داشتند
که توکل سردار با سپاهی افزون از حد و شمار بمعاونت حاجی بیک میرسند اگر رایت از بکارها بجانب
نهضت فرماید جنگ کارها بروفق مرام نشست نپذیرد شاهزاده فرستاده را باز گردانید و بساط نشاط
بگسترد و مجلس عیش و انبساط بیاراست و با وجود غلوی لشکر از دقایق امور حکمت آگاه بود فی الجمله در
تاسع جمادی الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایات نصرت شعار بسمت طوس در حرکت آمده در روز
چهارم در جام اتفاق نزول افتاد و شاهزاده عالیمقام از روی صدق ارادت شیخ الاسلام احمد را استمداد
همت نموده باز ایلچی آقبوغا بتعجیل بر بساط جلالت مناط حاضر شده بعرض رسانیدند که توکل سردار نزدیک
رسید اگر شاهزاده در آمدن توقف خواهد فرمود مهم ماندگان مشکل خواهد شد روز دیگر ایلچی آمده

امثال

امثال این کلمات معروض داشتند باز چشم شاهزاده اشتعال نموده فرمود که توکل سردار چیست
که آقبوغا از وی این همه اندیشه داشته باشد سگ کیست روباه بریزید و جنگ که با شیر مردان
درآید بجنگ و با ایلچیان گفت که درین چند روز حرکت نخواهیم کرد و در شب اسپان انعل بسته فرمان داد که
افواج با [illegible] متوجه طوس شوند و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده و بعد از قطع منازل و مراحل
به نشابور رسیده و از آنجا جانب رو بنه رفت مردم رو بنه در قلعه بستند شاهزاده [illegible] نخواست
که مضرتی بدیشان رسد لاجرم برزبان گوهرفشان گذرانید که ما را این حرکت نادانسته از آن جانب
صدور یافته باشد یکی از معتمدان رو بنه روان کرده از حقیقت حال اعلام داد چند کس از معتبران قلعه
بملازمت آمده خدمات شایسته بجای آوردند امیرزاده میرانشاه نظر عنایت در ایشان گماشته
نهضت از آنجا بجانب باشتین روان شد و چون اندک مسافتی قطع فرمود لشکریان بر راه که جاده میرفت
کرد آورده بعرض شاهزاده رسانید که دویست و چهار سوار از لشکر توکل بقراولی آمده و در قلعه
خاستی قرار گرفته اند و مرا فرستاده اند که خبری معلوم کنم امیرزاده عالیمقدار فرمود که قومی که ترا
همین فرستاده اند توان دانست که ایشانرا چه قوت و شوکت باشد شاهزاده میرانشاه گفت چون فتح
و ظفر روی نماید عنایات پادشاهانه شامل حال تو گردد و از آنجا راند و بتعجیل تمام بقلعه خاستی رسیده
شاهزاده بنفس همایون رفت و آواز داد که جمعی اینجا آمده اند اگر جان خود را عزیز دارند در خروج
سعی نموده باشند و بعد از آن باشتینی از آن موضع بگذشته با کاروسپاه بسیار در نظر لشکریان آمده
آبی در میان فاصله بود امرا توهم نموده باتفاق عرضه داشتند که گذشتن از آب مصلحت نمی نماید شاهزاده
فرمود اگر حصار و آری بیکر دیم مراد از این موضع محکم تر بود تا زمانه بر اسپ زده با شناه از آب بگذشتند
و سپاه موافقت نمودند و توکل سردار با قومی از اهل شر و فساد و فدائی وار در صحرای [illegible] آمادهٔ کوشش
آمده جنگی قوی واقع شد لشکر منصور ارباب بغی و فساد را منکوب و مقهور ساخته دست بکشتن
و تاراج برآوردند و بعضی بهادران پریشان شده و مخالفان شمشیری بامیرزاده میرانشاه رسانیدند و چون
عنایت الهی یاور بود زخم کارگر نیامد شاهزاده آواز برآورد که تیر اندازان [illegible] ارباب فتنه [illegible]
تیرباران کردند و بسیاری از آن بادیه پیمایان را بخاک هلاک و ادبار انداختند و بقیه که از مخالفان مانده
بود منهزم شده روی بفرار نهادند و غنائم بیکران بدست لشکریان افتاد و مجموع را بعرض رسانیدند و شاهزاده
دو مجلد کتاب یکی الانساب و یکی دیوان ابن یمین رقم اختصاص کشید و باقی برامرا و لشکریان قسمت
فرموده توکل از آن معرکه جانی بیرون برده بعراق گریختند و شاهزاده بعد از آن بر گشته فرود آمده

فرمان داد که هر کس سری بیاورد و سپاه نصرت شعار مخالفان را نگاه پیش گرده سواران تبادکان رسیدند
و نهیب و اهتمام تمام ایشان میانه سران و امرای ایشان مفارقت افتاده از آن سر تا موجب فرموده
منارها برآوردند **ذکر مراجعت شاهزاده میرانشاه بجانب طوس و افتادن طوسیان در حیرت و تشویش**
چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از جانب طوس فراغت یافت عزم تسخیر طوس خطهٔ معاودت فرمود
این گنبد آبنوس رسانید و چون بحوالی قلعهٔ طوس نزول فرمود اهالی آن بر تمرد و عصیان اصرار
نمودند شاهزاده امیر حاجی مشهدی را که از امرای امیر ولی بود و در آن ایام ملازمت رکاب همایون
می نمود بقلعه فرستاد تا آن متمردان را نصیحت کند و امیر حاجی بپای قلعه رفته ایشان را از مخالفت
و عناد منع نمود و چون اجل موعود رسیده بود تیر جوبه تیری که از شست قضا گشاد یافت امیر حاجی بر
خاک هلاک افتاد و چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده میرانشاه مهم طوس را با ایام دیگر انداخته عنان
عزیمت بدان جانب تافت و در بیست و ششم شهر جمادی الآخر سنه اثنی و تسعین و سبعمائه در مرغزار
رادکان نزول فرمود و امیر آقبوغا و شاه شاهان سیستانی و جلیل بساول باستقبال شتافته عز بساط بوسی
دریافتند امیرزاده میرانشاه در محافظت خراسان امیر آقبوغا را تشریف اعجاب و تحسین ارزانی داشت
و رایت عزیمت از رادکان نهضت فرموده بظاهر طوس رسید و شهر را با قلعه در احاطهٔ حصار
در آورده باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و مردم هر چند پیش طوسیان دیدند که امیرزاده شاه
با لشکر منصور از آب جیحون عبور فرموده بخراسان درآمده است ماورای گرد دیوار از روز اول
ازان می آمدند بچشم خویش دیدند دست از جان شیرین شستند و بموجب فرمان لشکریان
بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا یونس جونی قربانی که سردار آن شر و شور بود روی گردان
شده بیرون آمد و اسپی بغایت خوب پیشکش کشیده بنوازش مخصوص گشت و حاجی بیک قریب
بسی صد کس از هواداران یونس را در شهر مشهد ساخت و یونس شرف عرض رسانید که حاجی بیک ارادت
وارد دارد امیرزاده میرانشاه بقدر میسور راههای گریز را محفوظ و مضبوط گردانید و حاجی بیک چون دانست
که بعد از رفتن یونس و مقید شدن اتباع او محافظت شهر مشکل است و طریق بیرون آمدن مسدود
می ماند بخواص خویش در باب گریز مشورت کرد یکی از آنجمله او را به بواری راه نمود که از آنجا روی
تا سامانی رخنه میشود و بیرونیان از آن غافل بودند و حاجی بیک قرار فرار داده مردم خود را مستعد
ساخته بهانه شبخون از دروازه بیرون آمد و در جمعهای لشکریان افتادند و با سپاه خویش گفت
که چون مردمی که در برابر ما اند بیدار نه اند بجانب هیچ مهمی خللی نمیشود شما درین محل توقف نمایید تا من

جای

جای دیگر پیدا نمایم و فی الفور بازگشته موضعی را که باو نشان داده بودند رخنه کرده عیال و
اطفال و جهات و اموال که داشته جان بیرون برد و امیرزاده میرانشاه گورکان بعد از زمانی
از فرار حاجی بیک اطلاع یافته جمعی را بتکامشی فرستاد و کسی باو نرسید و لشکریان دست نهب
و تاراج برآورده شهر طوس که از تخت جم و کاوس بود در خرابی قرینه بیابان لوط گردانیدند
و از موقف جلال فرمان صادر شد که هر کس سری بیاورد و سپاه بهرام صولت تیغ انتقام
از نیام برآورده از مردان معرکه را یافتند کشتند و چون از آن جنس دیگر فردی پیدا نمی شد و هر کس
را سری جواب می بایست گفت زنان را سر تراشیده و تعلیل می آوردند و رئوس ایشان تواجیان می
و بموجب فرموده از سرهای کشتگان منارها مرتب ساختند و زن و فرزند حاجی بیک
بشیار تسلیم نمودند تا در حفظ و ضبط ایشان شرایط حزم مرعی دارند و چون قریب دو هزار آدمی
معروض تیغ یاسا گشت شاهزاده جهان ترحم فرموده حکم کرد که منهیان دست از کشتن باز داشتند و
بلسان ملاحت شعار بموجب فرمان فتح نامها نوشته باطراف خراسان فرستادند و بازدهٔ طوسی
که حاجی بیک او را محبوس گردانیده بود مشمول عنایت و مرحمت شاهزاده گشته و از قید رهائی
یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر از آن بلده بجانب رادکان در حرکت آمده و درین اثنا یونس
جونی قربانی متعلقان خود را برخصت بجانب مشهد فرستاد و میخواست که خود نیز برود امیرزاده
میرانشاه ازین حال آگاه شده آتش غضب او بر افروخت و گفت با او چو داند که بسبب این فتنه و شور
او بوده و قم ضعفور حوادث گشته اکنون سر فتنه و حرامزادگی دارد و یونس را طلبیده و از وی استفسار
نمود که چرا برخصت برادران و هواداران خود را بمشهد فرستادی او جوابی نامعقول گفت شاهزاده
که این جماعت بیدولت از ورای موافق نیست و گذاشتن او موجب زیادتی جرأت و جسارت دیگر
هواداران میشود لاجرم فرمان بقتل فرمود امیرزاده جوانبخت مولانا حسن را که
جهت آورده بود حاجی بیک بقلعه فرستاد و سکان آنجا در مقابلان او انتظام داشتند
و شناختها امیر حاجی زاده گشته بودند از آن گذارش یافت و درین ولا بعدم مناسبت و مطالب
بیش آمده مجموع نقد و جنس را که تعلق بحاجی بیک میداشت تسلیم مولانا نمودند و در منزل رادکان خواجه
مسعود سمنانی پیشکشهای لایق بعرض رسانیده مقبول افتاد و امیرزاده جوانبخت
بنکوخواهی و جانسپاری خواجه را که در رایات جهانگشای بجای آورده بود مقبول نظر
گردانید و مقاتلان این محالات آورده توجه امیرزاده تحقیق خوب و شاهزاده تا مشهد استقبال

نموده بعد از تقدیم مراسم زیارت بجای آوردند و بجانب اولکای معاودت نمودند
یازدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه گورکان امرا و حکام اطراف را اجازت انصراف داد
که بمواضع خویش روند و خود بطرف هراة متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا بخدمات پسندیده
قیام نمودند و از آن موضع متبرک در حرکت آمده بیست و ششم شهر شعبان باغ زاغان از قدوم او رشک
گلستان ارم گشت و مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده گذرانید و صله وافر
اختصاص یافت و این دو بیت از آن قصیده و از محل تشبیب افتاده **شعر** ای زمهر رخ تو ماه منور گشته
عالم از نکهت زلف تو معطر گشته • خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار • آیت حسن ترا جمالت مقرر گشته •
و در اواسط رمضان ایلچیان سلطان از کرمان و رسولان سلطان محمد از یزد رسیدند و در اواخر ماه
ایلچی از ماوراء النهر آمده اخبار فتوحاتی که حضرت صاحبقران در مغولستان روی نموده بود
بعرض رسانیدند و باز در اوایل شوال از پیش آنحضرت امیر تیمور خواجه بن آقبوغا رسید و سیورغال
نقد باسم او کلکا بر شاهزاده آورد و امیرزاده میرانشاه بیان تو زیر الصنوف نوازش اختصاص
داد و اسب تازی گوزنک که در میان گلهای الوس نظیر نداشت بر رسم سلاک همراه او بجهة
امیرزاده محمد سلطان فرستاد و در سلخ شوال مذکور ایلچی حضرت صاحبقران رسید و امیرزاده
میرانشاه را طلب داشت و شاهزاده متوجه خدمت گشته فی منتصف ذی قعده در سمرقند بشرف
دستبوس آنحضرت فایز شد و چون مدت پنج شش ماه حاجی بیک جونی قربانی در اطراف و اکناف
سرگردانی کشیده آخر بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار آمد بیان این سخن آنست که چون بنواحی گرار
جوب رسید عماد الدین حاکم آن موضع او را گرفته در آن موضع بندگران بر او نهاده در صحبت معتمدان
درگاه جهان پناه فرستاد حضرت صاحبقران از او پرسید که با درباره تو به تقصیر کرده‌ام که
یاغی شدی زبان ناطقه او از جواب لال ماند و بعد از پرسش و ثبوت گناه او را در پای طوق بیاسا
رسانیدند • **ذکر نهضت نمودن حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب سیاه آب و توجه مغولستان**
بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان حضرت شهریار آفاق داعیه آن داشت که
لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قبچاق کشد اما امرا و مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه
داشتند که اگر رای اشرف اعلی صواب بیند نخست بحکم خضر خواجه اغلان پسر توقتمور خان و انکاتوره
قیام نماییم و کار ایشان که از حد خویش بیرون نهند و در این جسارت و فضولی کرده‌اند و چون از آن
مهم فراغت روی نماید از سر استظهار روی توجه بدشت قبچاق آریم و قرار اقبال پسندیدند

والمش

تومش و لشکرش در کنار ایشان نشیم حضرت صاحبقران کامکار رای عالم آرای امرا را بامدار
را پسندیده و سخن ایشان بسمع رضا اصغا نموده در شهور سنه احدی و تسعین و سبعمایه عزیمت جانب
مغولستان مصمم فرموده از موضع ال قوشون عنان معاودت انعطاف داده براه توری باشی بانجام
و حوالی آن در حرکت آمده فرمان فرمای ما استحقاق بعد از طی مسافت بیست و پنج روز از آن بر آمده
بنابر لاغری اسپان هر ده سوار یکی را بسمرقند باز گردانیدند و اسپان ایشان را بنه فرستادند که
دران یورش بکار رفت همایون مقرر شده بود قسمت فرموده مجموع لشکر یاراد و اسپه ساخت
و توکل بر خدای نموده سوار شده روان گشت و چون بطرف نوری رسید مردم و چارپایان از
بی آبی در زحمت افتادند و سه روز در آن بیابان جای گشتند و از کم آبی حاصل کرده بشفقت بسیار تشنه
ناگاه از فیض فضل ربانی در جلگه تابستان مرغزاری کنار رسیدند و در نزدیکی برف و یخ فراوان یافتند
چنانچه تمامت سپاه و دواب و چارپایان سیراب شدند و لشکر و سپاس ملک و ثنا بجای
آوردند و روان شدند و در صحرای الغ طاغ بامر شکار مشغول شده غور گور بسیار گرفتند و از آنجا
به بیابان جولیغ رسیده نزول کردند میرکای جی و بیرمی بار که قراول بر افغان سپاه نصرت شعار
بودند و در آن دشت با هزار سوار از لشکریان انکاتوره که بطلب قوم بهری می گشتند بر خوردند و آتش
پیکار برافروخت مخالفان روی بگریز نهادند و سپاه منصور یکی از دشمنان دستگیر کرده بپایه سریر
خلافت مصیر آوردند و بعد از تفحص احوال آن شخص چنان تقریر کرد که انکاتوره در موضع اورنک تشته
است حضرت صاحبقران ولشکرها امیر شیخ علی بهادر و امیر اکو تمور با جمعی از بهادران بر سر
انکاتوره فرستاده و حکم کرد که در راه مطلقا آتش نکنند تا دشمن از توجه ایشان آگاه نشود و او با
تمامت سپاه لشکر کرده از عقب فرستادگان در حرکت آمد و چون روز شد بیگمان روشن شد
که یولچی راه غلط کرده است و بطرف دیگر افتاده است روز سیم راه یافته بپای اکوزه رسیدند
فرود آمدند حضرت با شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون ما سه روز راه غلط کرده‌ایم
شاید که مخالفان آگاه شده باشند و پراکنده گشته و طایفه اگر از دو جانب متوجه ایشان شویم
و سر راه بر ایشان بگیریم و بار دیگر این شاهزاده عمر شیخ را با طایفه از لشکر شجاعت پیشه برای
روانه ساخت و امیر جلال الدین حمید را یولچی دره الیس سلطنت گردانیده و بقیه بهادران
با بقیه سپاه براه دیگر روان شد موضع قراغوز را از دست روزی محل معسکر ظفر قرین ساخت
و امیرزاده عمر شیخ بمحل رسید از در منزل توباق با انکاتوره رسیده دلیران شیر شکار آتش رزم افروختند

و مبارزان نصرت نشان مخالفان را بضرب شمشیر و سنان متفرق و پریشان ساختند و اکثر
ازو لات بیرون کرده اولجار فراوان از ذوقران ماه پیکر و حمد و تیشان غنور شد منظور شتر
و اشتر بسیار و اسپان را انواع گرفتند و امیرزاده عمر شیخ مظفر و منصور معاودت نموده
در موضع اخشابکو شرف دستبوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و چون از شیخ علی
بهادر و امیر اکو تیمور که بطلب یاغی رفته بودند تا الحال در اردوی همایون خبری نبود آنحضرت فرمود
که امیرزاده عمر شیخ بهادر در طلب ایشان با فوجی از بهادران روی براه نهند و شاهزاده برحسب
فرموده در حرکت آمد و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند و امیرزاده عمر
شیخ بنانکوه رسیده و با پنجاه کس از بنجاهان مثل خداداد حسینی و تیمور خواجه آقبوغا و حاجی
محمود شاه فیوری و پیر حاجی ارلات و محرم برسم قراولی از لشکر جدا شده مقدار فرسنگی پیشتر
رفت ناگاه از جمله معاندان قرابیان تیمور با ششصد کس در آن بیابان در آمده و شاهزاده شیر دل
دل بر عون و عنایت یزدانی نهاده و اعتماد بر دولت روزافزون حضرت صاحب قرانی کرده
هیچ وهم و خوف بخاطر راه نداد و شمشیر جلادت آخته بر سر دشمنان تاخته دست برد نمود که بهرام
خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و پیر حاجی جلاجی ارلات کمال جلادت ظاهر گردانیده
بسیاری از آن بیدینان بر خاک مذلت انداخت و در اثنای کر و فر تیری بر مقتل او آمده در زمره
شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت
قرین را تیغ کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان را غارت کرده باردوی اشرف اعلی معاودت
نمودند و حضرت صاحب قرانی بموضع قراقوچور رسیده و چند روز در آنجا توقف فرموده تا اسپان
فربه شدند و مجموع غنایمی که بآن زمان از اطراف و جوانب بدرگاه عالم پناه آورده بودند بر خواص
و مقربان و سایر لشکریان قسمت نموده فرمان داد تا امیر جهانشاه بهادر و دیگر امرا با سی هزار سوار از
جنود ظفرپناه بطلب دشمنان رایت جلادت برافراخت و تعجیل بر چه تمامتر راند و بمقصد رسیده دست
بغارت و تاراج برآوردند و متمردان که در فرار و مواضع بر جین پناه برده بودند بجنگ آورده و در دست
قتل و نهب کشته نام بر می کذاشتند و با غنیمتی بیرون از قیاس و تخمین بموکب همایون پیوستند
و حضرت صاحب قران گیتی ستان ایل و الوس مغولستان را که در تحت تصرف بندگان همایون
آمده بود با امیر لعل برادر امیر طغای بوغای برلاس و تیمور بوغا سپرده بجانب سمرقند فرستاده
آنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بموضع و محل اق قوزور رسیده در سرای اوردم نزول فرموده بار

و دیگر قلع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته در آن باب با امرا و نوئینان
طرح مشورت انداخت و رای بهار بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطرق مختلفه روان شوند و هر کجا
از مردم جته نشانی یابند نام ایشان از صحیفه ابداع محو گردانند فرمان قضا جریان صدور یافت
که بیکه جته علیا را بهادر نوشته بر شاهزادگان و امرا و نوئینان قسمت شود بمحرجیان براه اتفاق
و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران و اعیان با عساکر فیروزنشان در موضع هیدور جمع
آیند و تحت امیرزاده عمر شیخ که مقرر شده بود با لشکر اندکان روان گشت و بر مان اغلان و بیان
تیمور و بیکجک تمورجی شدند و شاهزاده با تقراخواجه که از سمرقند تا انجا سه ماه راهست که قافله میرود
رفته تاخته غارت کرد و امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار جوار دیگر را تمورجی ساخته
برای که قرار یافته بود در حرکت آمدند و از قراآرت و شور علی گذشته از مخالفان هر که را یافتند
کشتند و اموال بردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار مرد که امیر جلال الدین تمورجی ایشان بود در قره
سیفرخان و سوقلقان و تنج گوگب بار ایلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان خود را معاف نداشتند
و خداداد حسینی و مبشر بهادر با بیست هزار دیگر حصار لعوز را تمورجی ساخته اولجار فراوان گرفتند
و حضرت صاحب قران کشورگشای با لشکر قول که همه صف شکن و رزم آزمای بودند کل اوی اغچو
یاختند و معسکر ظفر اثر ایلغار فرموده بنجهای دمان برآمده بار دیگر الوس بولغاجی در معرض حصار
در آمدند و آنحضرت در آن آوان که متوجه توقمش خان بود امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و
و غیاث الدین ترخان را از ترکستان بضبط آنجا کذاشته ایشان در آن دیار توقف نموده
وظیفه بندگی بجای می آوردند و چون لشکر توقمش از صدمات سپاه شهریار بزرگ منش شکست
یافت عنان عزیمت خسرو آفاق از جانب قبچاق مصروف شده بطرف دشت مغولستان معطوف
گشت فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که امرای مذکور موافقت نموده عنان عزیمت
بآن صوب گردانید ایشان برحسب فرموده بمغولستان در آمدند و بوی با قوشیخ را نا سارات
یلد ارحد و ترکستان گذاشتند با امر زراعت قیام نماید و امرا مذکور در اماکن و منازل قوم
جته در آمده ایل و الوس بسیار غارت کردند و چون از موضع مواد و بگذشتند به حضرت خواجه
اغلان که پادشاه مغولستان بود رسیدند و او را در آن حین سپاه بسیار بود و امرا مصلحت ندیدند
که سوار با مغولستان جنگ کنند لاجرم از اسپان پیاده شدند و چهار نهار میان بسته دست به تیر
و کمان بگشادند و بعد از دو شبانروز نبرد و گیرودار محاربه داده از جنگ نشسته آمدند ولی توقف

ناصح مشغول بمصالحت متفق شده از هم جدا گشتند و امرا تا مدار که موضع اجتماع لشکر نصرت شعار بود
عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از وصول امرا بمجلس حضرت صاحب قران کامکار از تقریر شاهملک
ترخان که از جنگ گریخته بود صورت حال معلوم کرده و بتعجیل راند تا بآن موضع رسید و امیر یادگار
برلاس و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا که از محاربه و مصالحه حضرت خواجه اغلان با خبر بودند و منحرف
شده بودند دریافتند و بسعادت زمین‌بوس سرافراز گشتند و حضرت صاحب قران کامکار بهادران
نامدار از لشکر اختیار کرده و اغرق گذاشته در عقب دشمنان ایلغار فرموده بعد از طی مسافت
و بیابان براق و مخالف چون بقوشون قاضی رسید قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه یاغی
پیدا شد و آنحضرت شب در همان موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر
باخبر گشتند وهم و هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریخته هر فوجی بطرفی گریختند
و طایفه از منهزمان به امیرزاده عمرشیخ باز خوردند و از صدمت قهر سپاه بدام انتقام شاهزاده دو
آنچه دیدند دیدند و جمعی انبوه از گریختگان بطرف دیگر میرفتند ناگاه امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر
با ایشان دوچار شده شرایط نهب و قتل بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحب قران ظفرقرین [illegible]
از کوتل های آن گذشته تا موضع قراباش از عقب دشمنان رفت و حضرت خواجه اغلان دل از
از حکومت مغولستان گرفته روی در صحرا و بیابان نهاد و لشکریان تا قولان کوتل ایل و اوس
غارت کرده برده و چهارپایان بیشمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحب قران
فلک رفعت از آنجا مراجعت نموده بکلیس آمد و در آن موضع غنایم بسیار که مجتمع شده بود بموجب فرمان
بطبقات حشم مقسوم گشت و رایات نصرت شعار از کلیس معاودت نموده بار دیگر بیولدوز آمد و بر
روضهٔ رضوان وقوع جنان ساخت و در آن مکان برحسب میعاد امرای تومان و قوشون که باطراف
قصبات و قری و جا بجا رفته بودند و اموال منهوب با حیه و مال و غنیمت گرفته بازگشتند و در آن جمعیت
بر افراختند و حضرت صاحب قران ایلچی از یلدوز پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاده اعلام داد
که براه قلعه در حرکت آیند و در قطع و استیصال طوایف متمرده که در آنجا اقطار باشند سعی
بلیغ نمایند و شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روانشده و در آن اثنا راه کوچک که از اغطاشی
امرای جته بود پیش آمد و بعد از محاربه قوی کوچک آثار عجز و انکسار بر صفحات روزگار خود دید
و سنش از کار و پایش از رفتار باز ماند و عاقبت از تیغ انتقام شاهزاده عالی مقام تاب و توانش نماند
و آنچه همراه داشت نهب سپاه منصور آمد و امیرزاده مؤید بخت سالم و غانم بازگشت و کاشغر از

فرموده خویش تزیین داده و از آنجا بانه‌کان خرامیده و در مستقر عزّ و جلال خود نزول فرمود
و چون خاطر خطیر حضرت صاحب قران جهانگیر از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کنگ یلدوز
عنان عزیمت بجانب الیغ یلدوز تافت و در آنجا چند روزی بعیش و سور و لهو و سرور گذرانیده
شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم را انعامات
ارجمند و انعامات دل پسند بنواخت و از آنجا در خامس عشر شهر شعبان سنه احدی و تسعین و سبعمایه
رایت توجه بجانب دار السلطنت سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان آن بلده بیمن
از وصول رکاب فلک فرسایش رفیع تر از سپهر بلند گشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت
بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بذروه شرف
استعلا یافته و توره با صرهٔ خلافت جنت بحکم موجب شریعت مطهره و جلس تمشیت گشت و نسبت مصاهرت
حضرت صاحب قران بپیمال غنچه آمال او روضه اقبال بشکفت و هم در آن زمستان برحسب فرمان
قضا امیر حاجی سیف الدین با فرد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شد و مهد معلی خانزاده مراسم
طوی قیام نموده و در این اثنا قداق خاتون حرم محترم پدر حضرت صاحب قرانی از این مرحله فانی بسرای
جاودانی انتقال کرده و چون فصل زمستان روی در نقاب حجاب کشید شهریار کامکار متوجه خطه دلگش
کش شده در آقیار با لشکر نصرت شعار فرود آمد **ذکر قرقبای فرمودن حضرت صاحب قران ظفر قرین
و فرستادن امرا و نوئینان بطرف قوم جته** حضرت خسرو آفاق باستحقاق در بهار سنه اثنین و تسعین
و سبعمایه از موضع آقیار تواجیان قمر سیر را باطراف و جوانب فرستاده فرمان نمود که گردنکشان آفاق
باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آرند و چون امرای تومان و قشون و سایر سرداران و حکام ربع
مسکون از مواضع خویش در حرکت آمده بمعسکر همایون پیوستند کارکنان بارگاه حشمت و جلالت
بترتیب اسباب طوی قرقبای اقبال نمودند و چندان گاو و اسب و گوسفند کشتند که از لحوم آن
پشته و هامون بسمت تساوی یافت و خون ذبایح بگردون رسید و آب رنگ لعل بدخشان گرفت و در این
اثنا فرمان قضا جریان بر نشان زیادتی بیان سپاه نفاذ یافت تواجیان بتشییع مکان عالی اساس مثل
امیر حاجی سیف الدین و امیر میرانشاه چاکو و امیر شمس الدین عباس از قرقبای روان شدند که بموجب
فرموده نواب شهنشاه سپاه تا پیرصه گاو رسانند و مقارن این حال جشنی دیگر ترتیب یافته چون امیرزاده
حضرت صاحب قران سوج قتق آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمرشیخ کشیدند و چون از این قضایا فراغت
روی نمود برحسب فرمان امیرزاده میرانشاه گورکان و امیرزاده عمرشیخ باندکان رفت و حضرت صاحب

و آن متوجه دار الملک خویش شده روزی چند بموضع تغلا تغاج که در ظاهر سمرقند است مرکز اعلام
نصرت اعلام گشت و امرا و تومان و سرحد نیوتها و منازل خود رسیدند و در اوایل حمل صاحبقران
بیجال از امرای تومان و توبیسان رفتمقدار امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس
و عثمان برادرش و از امرا قشون صدیق تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و حسین جاندار
و امثال ایشان را با بیست هزار سوار جرار بطرف جند روان داشت و چون امرا مذکور با لشکر منصور
در حرکت آمده بسی کول رسیدند و از سر جیش امیرزاده عمر شیخ بهادر و امیر جیش و برادرش تکش و مده دو صلاح(؟)
ترکان با هجده کس که از اندکان فرستاده بود با ایشان پیوست و سپاه ظفرنشان کوک توبه را دل
کرده از احوال دشمنان استفسار فرمود و ایشان گرفتند و روان گشته در راه هر که را یافتند
کشتند یا به اسیری بردند و بعد از طی مسالک از الماتو گذشته بقرابال که یورت انکا توره بود فرود
آمدند و در آن موضع بسمع امیر رسید که اولجای بوغای قوچین پیش از این با چهارصد سوار بخبرگیری از دشت
و صحرا می گشته در شکارگاهی قمرالدین دوچار خورده و جنگی مولانک میان ایشان دست داده
لاجرم از امرا اکبار جیش و پسرش تکش و حسین جاندار را فرستادند تا خبری بتحقیق بیاورند انکا
ابوار و بستیکر کرده بعقبات گاه قمرالدین و اولجای بوغای قوچین رسیدند در آن موضع کشته
بسیار دیدند و در آن دشت مردی را از مردم خود یافتند زخمدار که چهل روز بعلف گذرانیده بود
و رمقی از حیات باقی داشت او را برداشته پیش امرا آوردند و خدمتش چنین تقریر کرد که ازین
سر این با قمرالدین جنگ کردیم و خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او با سپاه ما غالب آمد و
بطرف صحرای الیجی رو نشد امرا بعد از استماع این خبر سبیل استعجال از عقب او شتافتند
و اوفوق را که داشته ایلغار فرمودند و روز و شب راه نه کنار آب جیش رسیدند و پیش از وصول
ایشان قمرالدین گذشته بود و جابجا و جهدها گذاشته در آنجا بتحقیق پیوست که قمرالدین بطرف تولس
کسموره فام از آن جده وا می آورند رفته است و جان ببردن برده است امرا هر یک از طرف تومان
خود بحسی را بدان جانب آب فرستادند تا دواع و قفای ایشان بر دوزخان و حشتو بر نای جالی که
در آن مقام بود که اشتند و چون مدت آن یورش بشش ماه کشید و قوت لشکریان و چهار پایان
بنهایت انجامید امرا از آنجا معاودت نمودند بعد از قطع بیابان و صحرای بی پایان در سمرقند بعز
تقبیل آستان حضرت صاحبقران کامکار فایز شدند گفتار در عزیمت فرمان فرمای بستخلص
دار السلطنت سمرقند فرود شد بجانب هراة در شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران

بهمه توان بعزم رزم توقتمش جزم فرمود و تواچیان بطلب لشکر ممالک محروسه تعیین فرمود و فرمود
که از ایشان هر که را فرستادند که جانب جیبیح آورده ملاحظه نکنند و آزوقه یکساله در باب یتاق و
دشت قبچاق تکلیف نمایند و با ده کس کفه کمان و سی چوبه تیر با کیش و قربان همراه داشته باشند
و میان هر دو نفر یک اسب کتل و هر ده کس یک چپه و دو بیل و یک کلند و یک داس و یک اره و یک دیگ
و یک برک جمله مصحوب نمایند چنانکه در وقت عرض لشکر آن نیز عرض نمایند و حضرت صاحبقران
زرها داد و آنچه اسبان از گله آورده بود بلشکریان قسمت کرده و در خزینه گشاده طبقات حشم و خدم بکار
و زرم بی نیاز ساخت و از سمرقند بیرون آمده روی براه آورد و بر آب خجند پل بسته بگذشت و در بیابان
در تاشکنت قشلاق فرمود و در آن اثنا مزاج همایونش از صوب صحت انحراف جسته مرض اشتداد
یافت و چهل روز امتداد پذیرفت امرا و ارکان دولت پریشان خاطر گشتند و یکی دست دعا بر داشتند
و عاقبت سقم حضرت بصحت مبدل شد کافه خلایق اظهار فرح و استبشار نموده صلات و صدقات
به ارباب استحقاق رسانیده بر سلامتی ذات خسرو آفاق شکرها گفتند و مقارن اینحال امیر
زاده میرانشاه گورکان با لشکرهای خراسان بار روی همایون پیوسته شرف دستبوس در
یافت و رای حضرت صاحبقران عالی منزلت بر توالی تفقدات بر حال طارمان انداخته امرا و تومانات را
بعطایای ارجمند مستظهر و خرسند ساخت و خانه سپاه با لگکا خشنود گردانیده و بتوقف تموز
قتلغ اغلان و اید کوی اوزبک را برسم قراولی باز داشت و سایر مجر جیان و ارکان دولت
و امرا را با حضرت قسمت فرموده و در دوازدهم شهر صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه که یوسف زرین
قبای خورشید در ششم درجه دلو بود در ضمان تایید ملک ذو الجلال بجانب دشت قبچاق رایت
اقبال برافراخت و امیر لعلی و امیر ملکی ملازم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ ساخته
جهت پاسبانی و ضبط مملکت ایشانرا باز گردانید و مجموع خواتین و آغایان را رخصت انصراف
داد و سرای ملک آغا را که سعادت آشیان در مرافقت خویش نگاه داشت و چون موضع قرا سمان
نزول جنود ظفر نشان گشت ابواب آسمان گشاده و برف و باران متواتر و متعاقب شد و از آنجا
ایلچیان توقتمش رسیده بعد از چند روز بوسیله امرا کبار شرف بساط بوس خسرو جاه تمغه در
حاصل کرده یک تقوز اسب راهوار و یکدست سنقار بوجهی رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز
در پایه سریر حضرت معروض داشتند و تقریر کردند که توقتمش میگوید که حضرت صاحبقران مرا
بجای فرزند و پدر مهربانست و حقوق ایادی و نعم آنحضرت درباره من بیکرانست و از افعال ناپسند

و احمال و اثقالات که سابقا بواسطه اغوای اهل شرارت و مفسدت بران اقدام نموده ام پشیمانم اگر
این نوبت رقم عفو و اغماض بر جریده جریمه من کشد بعد ازین قدم از دایره متابعت و مطاوعت
بیرون ننهم و دست در فتراک دولت زده سر از خط بندگی و فرمان برداری نپیچم حضرت پادشاه
دوست پرور معدلت گستر فرمود که در بدایت حال او کجه گفت و بیان از دشمن گریخته باستان دولت
آشیان ما آمد و ما بر نظم احوال او اقبال نموده از لشکر و مال هیچ دریغ نداشتیم و بعداوت
اروس خان گرسته در قلب زمستان متوجه او شدیم و بسیاری از اسب و شتر و خواسته ما در ان
یورش تلف شد و مع ذلک در باب تقویت امر و مشیت او خود را معاف و معذور نداشتیم و در ان
در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان پادشاه ملک و بر تخت سلطنت قرار گرفت
و اطراف دشت قبچاق در حوزه تصرف و تسخیر آمده میان من و او طریق پدر فرزندی مسلوک گشت
و آخر الامر بکفران نعمت مغرور شده و بکار پندار ره بلاغ خود راه داده و حقوق احسان و نیکوئی
ما در طاق نسیان نهاده در زمانی که بتسخیر ولایت عراق و فارس که ما بآن مشغول بودیم با اغلان
گلوهجیمان مبادرت نموده لشکر فرستاد تا حوالی جلک ما خراب و ویران ساختند و ما از بعضی
دارایان و مفسدان ما امور حمل کرده بر تو التفات بران ننهادیم و آن حرکات ناپسند را کان
لم یکن انگاشتیم تا از ان تهور بی موقع و جسارت بی موجب پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار
آید و او از شراب غرور چنان مست و بیخود گشته که نیک از بد و خیر از شر نمیدانست تا بنفس خویش متوجه
انجانب شد و جمعی از تهوران کافرکیش را برسم منقلای از پیش فرستاده تا بولایات ما درآمده بار
دیگر خرابی آغاز نهادند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گشت بی توقف و درنگ با همه
جنگ از جلک دور دست نهضت نموده قدم پیش نهادیم و با سپاهای سپاه او بر کجت و کره
او پا بر رفتن نهاد بخت اکنون که لشکرها جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهاده ایم و او بر مجال
اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در خود نمی بیند لاجرم دست از دامن
مجد و بیچارگی زده میخواهد که سیلاب قهر و پیمانه زهرها دشنامی را با فسانه و افسون از ساحت ملک خود
باز دارد و چون بر قول و فعل او اعتماد نمانده ما ازین اندیشه متقاعد نخواهیم شد نصابت ملک
چون مکنون ضمیر انورست از قوت بفعل خواهیم آورد و با این همه اگر در قول خویش صادق است و با ما
یکجهت و موافق باید که خود بپایه سریر اعلی آید تا بعد از استخاره و استشاره رای صفحی وقت معلوم
آید و چون دو سه روز گذشت ایلچیان را طوی داده و خلعتهای قیمتی پوشانیده و با شاهزادگان و امرا مشورت

فرموده

فرموده ایشانرا موقوف گردانید و فی این وقت و اسعد ساعت بر باره جهان نورد سوار شده
امرا و لشکریان در رکاب همایون روی براه آوردند و از رود خون و جیحون گذشته هفته در بیابان مر قشیدند
واری آبی چهار پای فراوان تلف شد و چون بموضع سارق ازون رسیدند دواب را سیراب ساخته
لشکر فک و تاب مقدم رسانیدند و بنابر کثرت سیل چند روزی در ان مقام توقف افتاد و چون سیل کمتر
شد گذار پیدا کرده شتاب از آب گذشتند و در ان بیشه دو نوکر اذکوی اوزبک گریخته بجانب توقتمش
خان رفتند و بموجب فرموده فوجی ایشانرا تعاقب نمودند اما نیافتند و لشکر ظفرنشان همچنان مسافت
طی مینمودند تا بالغ طاق رسیدند حضرت صاحب قران فلک شکوه ببالای کوهی که پنجاه گز از بلندی داشت
برآمد و نظر در ان بیابان که طول آنرا انتهای جهان دانند و آن صحرا مشتمل بر چشمهای خوشگوار و انهار
فراوان بود انداخته تماشا فرمود و آنحضرت بر فراز الغ طاق توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت که لشکریان
از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در ان مکان نشانه بلند مثل مناره برافراشتند و سنگ
تراشان ماهر تاریخ وصول حضرت صاحب قران بدان محل بران نگاشتند تا در صفحات روزگار از آثار
شهریار عالی مقدار یادگاری باشد **شعر** شنیدم که جمشید فرخ سرشت . بسر چشمه بر سنگی نوشت
برین چشمه چون ما بسی دم زدند . برفتند تا چشم بر هم زدند . و پادشاه کامران از آنجا روان شده
نگارکنان تا کنار آب ییلانوتی رسیده نزول نموده و از آب گذشته دشت پیمای در راه نمو
اتو خوی کا فرموده آمد و از ابتدای یورش خجسته روی که تشریح شد در راوان دشت از
عمارت و زراعت دور بود عسرت و قحط در میان اردوی همایون روی آمد بهای یک سر گوسفند بصد
دینار کپکی ترقی کرده و هر یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من شرعی است بصد دینار
یافت میشد و اکثر لشکریان در ان بیابانها بلحم جانوران و اصناف مرغان و علفی که ناشناخته
خوردن بود می گذرانیدند و حضرت صاحب قران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه لشکری
بازک ناکولی قناعت کرده هر مردی از ان قوم یک کاسه بلماق بپزد و هیچکس ازین و کماج و نخود
بخورد و دیگهای معده را جو و حلوا از حرارت اشتیاق خوردنی بجوش آمده علاج آن
بلماق را فراموش کرده و امرا بخوردن فرموده تا از کمین بار شک انبار نعمت کاسه بلماق حاصل میشد
گردن کشان که از غایت تکلف کباب گوشت مرغ قابل میشدند بکاسه بلماق بر فتره و دعا اورد
و حضرت صاحب قران بساط شکار فرموده و از برای انتظار و جانب شکار حضرت شکار در حرکت آمد
اطراف دشت و بیابان در گرفته و چندان شکاری در ان صحرا جمع گشت که با آن همه کثرت طعام سپاه

اسلام صید فرید برداشتند و الاغ گوه اشتند و از جلو توی از آهوان باشند که هر یک از گورگاو میش
بزرگتر بودند و آنرا مشغول قدحهای کوبنده و اهل دشت کن و چند کاره سپاه از گوشت وحوش بکار
نمودند راقم این حروف در تاریخی که یکی از خادمان امیرزاده میرانشاه نوشته است دیده که در آن صحرا
موشان از سوراخها بیرون آمده قبل می سرایند و العهدة علی الراوی فی الجمله چون رای آفتاب اشراق
پادشاه دولت یار از امر شکار باز پرداخت التفات بر عرض سپاه جرار از جهت طبقات لشکر نمایند
بجوانب و راه جوش و خروش آمده آراسته فوج فوج متوجه عرصه گاه گشتند و حضرت صاحب قران
سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده در آن عرصه وسیع قشون را منظر امعان و احتیاط
می آوردند سردار سرفوجی از شاهزادگان و امرا و تومانان که با چه رایت ظفر نگر پایه التفات بر وی
می افکند اسب را سوار می شدند و زبان دعا و ثنای آنحضرت گشاده می گفتند که تا برود قیام آفتاب
حشمت پادشاه گردون غلام از مقصد زوال محروس و مصون باد و حضرت صاحب قران شرف
احماد و تحسین ارزانی داشت و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت متمایل بود
که از شاهزادگان و تومانیان کدام یک را از رسم منقلای روانه سازد و در آن ساعت امیرزاده
سعادتمند محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای لشکر فیروزی اثر باشد این جرات و جلادت
از شاهزاده جوانبخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او بانجاح مقرون گشت و در روز هشتم جمادی الآخر
با جمعی ... شاهزاده محمد سلطان با امرا عظام که بموجب فرمان او
الاذعان بر ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روان گشت و حضرت
صاحب قران تاکید و مبالغه نمود که ... و کیفیات هر چه در آن راه پیش آید فوت ... ملتفت ...
و عظام نماید شاهزاده و امرا دو روز راه کرده در ... موضع آتش دیدند که تمام ... بود فی الفور
مسرعی ... پیش حضرت صاحب قران فرستاده از این حال اعلام داد آنحضرت فرمود که ...
دانسته ... آورده تفحص نمایند که فروزندگان آتش کدام جانب رفته اند و همچنین شرایط حزم و احتیاط
مرعی دارند و از احوال سپاه ... و لشکر ... آگاه و باخبر باشند شاهزاده عالیمقدار و امرا نامدار بعد از
استماع این فرمان ... تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از آب تویل عبور نمودند جمعی
بقراولی پیش فرستاده کان ... بسمع شاهزاده عالمیان رسانیدند که ... آتش ...
هوا ... بموجب فرمان ... حضرت صاحب قران کرده اند و آنحضرت
چون برین حال اطلاع یافت با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال روان شد و از آب تویل گذشته منقلای

بهوت لشکریان هر چند عرصه آن دشت را زیر سم آورده باین طرف و آنطرف شتافتند اصلا
نام و نشان از ایشان نیافتند و حضرت صاحب قران ... دولت ... شیخ داود ترکمان
با جمعی دیگر از بهادران ... فرستاد و آن مردی بود در بیابان و ریگستان نشو و نما یافته
و تجربه ایام و دوران مهذب گشته و در ... عظام امور زحمتها کشیده و تلخ و شیرین مرور ایام
و شهور چشیده فی الجمله شیخ داود برحسب ... دو شبانروز راه رفته و در شب سوم چند
الاچوق دید و او با دیگر دلاوران در پس پشته بایستادند و در وقت صبحدم سواری از ان آلاچوقها
بکاری روان شد و چون از بهادران درگذشت او را گرفته بدرگاه عالمیان پناه رسانیدند و حضرت
صاحب قران در باره شیخ داود صنوف اعطاف و الطاف ارزانی داشته دیگر از انواع انعام
و احسان سرافراز گردانید و از آن مرد احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض داشت که
مدت یکماهست که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده و در همین موضع قرار گرفته ایم و از احوال ...
خبری نداریم اما درین روز دو سوار جبه پوش آمده در پیشه که نزدیک ماست ساکن شده اند و تا حالت
معلوم نشده که از کدام مردمند و آنحضرت فرمانداد که چند جوان ... سوار برود و مردم الاچوق را کوچانیده
باردو رسانند و چند جوان بموجب فرموده عمل نموده ایشانرا بیاوردند و همچنین حکم شد که خدادای ... که
شیر پیشه شجاعت بود بدان جنگل توجه نماید و آن دو مرد که در انجا بسر می بردند گرفته بیاورد و خدادای بر حسب فرموده
شهریار عالیمقدار روی جلادت بدان پیشه نهاد و چون بنزدیک ایشان رسید ... قدم
پیش نهاد و بمحاربه مشغول شدند و بعضی از ان دو نفر کشته گشتند و یکی دستگیر کرده بپایه سریر
اعلی رسانیدند و بعد از تفحص احوال توقتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار طی نموده
از انهار و کوهها گذشته در بیست و چهارم جمادی الاولی بکنار آب ... مضرب خیام ... گردون
گشت و در انجا ... بعرض رسانیدند که این آب سه گذار دارد یکی را ... خوانند و دیگری
... و سوم ... پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش اشعه انوار هدایت ملک قدیم بود در زمان
... گذرانید که گذشتن از این سه گذار از مصلحت دور می نماید چه شاید که دشمنان در کمین گاه ...
... صف ایستاده باشند و طریقه آنکه بالای آب روان شویم و اعتماد بر فیض فضل ایزدی کرده
خود را بر وی زنیم و بگذریم و باقتضای آن عزیمت همان لحظه ... طبل ارتحال کوفته در ...
... رسیده سوار و پیاده خود را در آن آب زدند و ... از آن آب بگذشتند و از انجا رایات نصرت
افراخته بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیدند و در انجا ... آمده در آن موضع قراولان که پیشتر رفته بودند

آواز دشمن شنیده و جمعی را برای این معروض داشتند و مقارن این حال امیرزاده محمد سلطان مردی
را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانیدند و بعد از پرسش جواب داد که گروهی بسیار در آنجا
بودند و چون آواز جرس بیگانه شنیدند کوچ کرده رفتند و چون تحقیق پیوست که با هیچ نزد بخت فرمان داد
والا بتاج نفاذ یافت که هیچکس از هزاره و قشون خود جدا نشود و لشکریان دشمن سوز در شب سلطان [illegible]
نفیر زدند و بعد از افواج خدم و حشم مسلح متعاقب یکدیگر روان شدند و چون آب اتیک مجمع پادشاه ترک
و تازیک گشت حضرت صاحب قران در بانوال صباح روز دوشنبه غره رجب بحرکت دیل شده بر
مرکب هامون نورد سوار شده بر سر پول توقف نموده فرمان داد که منقلای پیشتر از پول بگذرند و چندان
ایستاد که تمام سپاه قول گذشت و لشکر دست چپ و دست راست خود را از آب زده شنا عبور
نمودند آنگاه پادشاه اسلام پناه از پول گذشته روان شدند و در بنا قراولان سه کس از مخالفان
گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران از کاهی حالات پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که توقمش خان از
آمدن لشکر ظفر نشان خبر داشت و تو گرا زار دوی شهریار جهان آمدند و باو گفتند که امیر تیمور گورکان
با سپاهی فزون از قطرات باران و ریگ بیابان میرسد توقمش از استماع این خبر دو وجه رب سماع
راه یافته از غایت وحشت و اضطراب گفت من نیز او چندان فوج آورم و خان تغافل نداشت که نصرت و ظفر
بیابد پادشاه عادلست نه از کثرت لشکر پایل و در فور تواجیان باطراف ممالک جوچی خان فرستاده
سایر برانغار و جوانغار جمع آورده و اکنون در قرق کول [illegible] انتظار دیگران میبرد و جمعی نیز معروض داشتند
که توقمش را در خیال چنان بود که چون شما باب نتق رسیده از آن گذر نا عبور فرمایید او فرصت غنیمت شمرده
دست بروی بیاید و آنچه در باطن توقمش بود بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر پرتو انداخته از بالای آب گذشت
چنانکه رقم زده کلک بیان گشت و چون بر رای عالم آرای صاحب قران گیتی گشای احوال دشمنان بادهای
انکشاف یافت بانجا که رسیده بود توقف فرمود تا افواج بهادران صف شکن و مبارزان مردافکن
بموکب همایون پیوستند و در آن منزل فرمان همایون صادر شد که تورها و چپرها بجا دارند و لشکریان
در حوالی خود خندق کنند و از دقایق حزم و احتیاط غافل و بیدار نباشند جنود ظفر ورود بموجب فرموده بندر
حافت مجمول عمل نمودند و شب در آنجا بسر بردند و روز دیگر که خسرو آفاق سپهر احتشام بر تن کاخ فیروزه فام تخت
فرمان فرمای اهل اسلام از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شد و هنگام که دو منزل [illegible] مجلس که
فرود آمدند از سلوک طریق حزم و احتیاط و کندن خندق خود را معاف و معذور داشتند در خلال
این احوال حضرت صاحب قران عدیم المثال امرای تومان و قشون را احضار فرموده بهمه یکجا درم و دینار

بخشند

بخشند و قامت ایشان را بخلعتهای گوناگون آراسته جبهای لایق علاوه آن عطایا گردانیدند و در آنجای
راه از گل و لای تیره سپاه برحمت و مشقت تمام از آن وحل بگذشتند و اعلام استراحت برافراشته
هر کس در وثاق خود قرار گرفت بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که از مخالفان سه قشون
خود را ظاهر نمودند و باز پیغام دادند که گروهی انبوه از دشمنان ظاهر شدند و حضرت صاحب قران ظفر
قرین با طایفه از خاصان جلادت آیین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد تا مجموع لشکر صفها آراسته
از عقب ایشان روان شدند مقارن این حال قراولان شخصی را گرفته پیش آنحضرت رسانیدند
و او بعد از استفسار چنین تقریر کرد که توقمش خان میخواهد که شما را کشیده پیش برود و بدین چنین شنیده
که خود هنی در این اردو تغاف نیافت و عزرات و تحفه فرتقیل او امر فرموده آن بیچاره صادق القول
کشته گشت و سونجک بهادر و ارغونشاه مامور شدند که بکنار دشمنان توجه نمایند و آنچه مشاهده کنند
بسمع اشرف اعلی رسانند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده چند و شک در آن بیابان رفتند و از
مخالفان اثری نیافتند و بخبر باز گشتند و صدق حدیث مردی مقبول نزد همگنان بوضوح پیوست
بعد از مراجعت سونجک و ارغونشاه شهریار جهان مثال داد که شیخ بهادر بزمان کبیری در حرکت آمد
و چون چند مرحله طی کرد و به بیشکلی رسیدند و از دور رودی دید پیشتر رفته آوازی شنید و کس فرستاده
برکین ایشان اطلاع یافت و چون [illegible] با ایشان در خور کشت خویش دید با یاران خود بر سبیل مکافات
اند باهم از جا در نه ناگاه آگاهی یافت و جوجک چاره [illegible] داشتند و بضرورت آن قوم خون گرفته
پای جلادت پیش نهاده در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بضرب تیغ و زخم تیر دمار از روزگار
ایل او بار برآوردند و چهل کس از ایشان دستگیر کرده آن گرفتاران بدرگاه عالم پناه رسانیدند شیخ
بهادر مشمول لطف و احسان بیکران گشت و یاران او نیز بصنوف عنایات پادشاهانه اختصاص یافتند
پادشاه بحر از آن چهل نفر احوال توقمش استفسار نمود ایشان بعرض رسانیدند که خان حکم کرد
که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بیچارگان بیگانه رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم نباشد که سبب
نا آمدن پادشاه بوعده گاه چه بود لاجرم در جنگل و بیابان سرگردان گشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم
و بعد از عرض این حکایات آن اسیران بیاساق رسانیدند و درین اثنا بسر جماعه مجوع [illegible] وزیری دار
بپایه سریر اعلی آوردند و او معروض داشت که از جانب سالی سرای بوعده که خان جانبده کاتبان
چارور سانیده بود و رفتیم و او را در آن موضع نیافتیم و بر دیگر حالات اطلاع ندادیم صاحب قران ملک
بر خان پسر امیر مولی و صاین تمور را با طایفه از دلاوران بقراولی فرستاده و فرمود که چون سپاهی

سپاه مخالف میشدند اگرچه غلبه باشند از راه غرور خود را با ایشان نموده روی بگریز نهند و ایشان
دلیر شده پیش آمده و مرهه روی نمایدی توقف معروض داشته و بهادران برحسب فرمان
واجب الاذعان متوجه دشمنان شدند و از آب لاسالی گذشته چشم ایشان بر سواران
توقمش افتاده از ایشان پانجده کس جدا شده بدینجانب توجه نمودند و ازین جانب جهان تیمور
چون مرغ با یکدیگر حکایت گفته میان هنوز مراجعت کرده و موالی را بخدمت صاحب قران روان ساختند
تا کیفیت واقعه معروض دارد و او هم جهان شمال وصبا موکب نصرت آثار رسیده و آنچه
شنیده بود بسمع صدرنشینان بارگاه اعلی رسانید چون موالی باردوی همایون صورت حال
معروض داشت حضرت صاحب قران کامکار امیر اکو تیمور را با چند سوار شمشیرزن نیزه گذار و نامدار
که بطرف مخالفان رود و تحقیق کیت و کثرت ایشان نموده و منزل نزول آن قوم معلوم کرده خبر
درست بیاورد و امیر شیر دل بی اهمال بامتثال حکم واجب الاتباع کمر بسته با طایفه از دلیران
صف شکن روان شد و از گل و وحل آنجا گذشته به جلال و … ترخان و سایر قراولان پیوست
و چون باتفاق پیش رفته اند که تیمور و جمعی از سپاه توقمش خان بر فراز پشته دویدند که ایستاده
نظاره می کردند امیر اکو تیمور خواجی از مردمان کاردیده و دلاوران شیرشکار بجانب ایشان فرستاد
مخالفان چون از توجه سپاه آگاه گشتند از پشته نزول آمدند و فرستادگان بر پشته بجای ایشان
بالا رفتند و از آن طرف پشته سی تومان مرد آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین وقت
حرب و پیکار آماده گشته ایستاده اند و چون قراولان بر حضور دشمنان اطلاع یافتند هم از آنجا
توقف نموده کس نزد امیر اکو تیمور فرستاده صورت حال معروض داشتند و او بی تأمل اسب
رانده به بالای پشته بر آمده کثرت دشمنان ملاحظه فرموده مصلحت در مراجعت دید و بخت مردم
خود را باز گردانیده وصیت کرد که با آهستگی از آب و وحل بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز
آن تل بایستاد و مردم توقمش چون دانستند که مراد قراولان حضرت صاحب قران دو نوبت
و در آب و گل بسیار متوجه جانب اکو تیمور شدند و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش
نمود که سپاه پادشاه جهانگیر بسلامت از آب و لای بگذشتند بعد از آن عنان معاودت انعطاف
داده و از عقب یک تیر بروی خورده و تیری دیگر در اسب او رسیده چندش از آب بگذشتند و اسب
بی قوت شده از پای در آمد ملازمان اسب تازه کشیده چون قدم در رکاب آورد و آن اسب نیز هم
بر جهاد و او پیاده روی بالا نهاده و تیر می انداخت و تیغ می زد تا شهادت یافت و در آن معرکه

بهلا

هر یک پسر … کار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات بشرط موافقت امیر اکو تیمور بجای آورده اند
وانا الیه راجعون و مقارن این حال حضرت صاحب قران … در ضمان عنایت پادشاه
بیزوال با مردم اندک بکنار آب رسیده فرمود تا دلاوران پیاده شده … و زخم پیکان
جان ستان اعدای دولت قاهره را برانداختند امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم
رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و دران روز … امیر جلال الدین … امیر
حمید آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانید و با سی کس خود را بسی قشون زد و ایشان را از جای
برداشت و … ترخان و شاه ملک پسر طغای و بایزید … شش انگشتی … مردی و مردانگی داد
و غایت سعی و مردانگی بجای آوردند و از مخالفان سه نفر را دستگیر کرده به پایه سریر سلطنت مصیر
آوردند حضرت صاحب قران از آن موضع مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و طایفه که دران
معرکه مردانگیها نموده بودند وظایف جان سپاری بتقدیم رسانیده و از کثرت دشمن وحشت …
نشده بودند بعطاهای بی پایان و نوازش بیکران مخصوص گردانیده و نشان ترخانی ارزانی
داشته حکم کرد که بیساولان دست رد و چوب منع پیش ایشان ندارند و از آمد شد مجلس همایون
منع نکنند و تا نه جرم از ایشان و اولاد ایشان صادر شود مواخذت ننمایند و اقربا و بازماندگان
اکو تیمور را بانواع لطف و احسان و انعام خشنود و شادمان ساخت و … و …
… رسم اکو تیمور به پسر … شاه ملک عنایت فرمود و پایه قدر او از فرق فرقدان بگذرانید
و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر اکو تیمور کشته شد و هم سپاه در غبار لشکر شعار استیلا
یافت و بشبی در غایت هول و هراس اندیشهای گوناگون در دل بگذرانیدند فی الجمله چون
نزدیک شش ماه بود که حضرت صاحب قران در ضمان تایید حضرت ذو الجلال بجانب شمال
میرفت و لشکریان بموضعی رسیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق از صبح ظاهر
میشد و چون یکی از وجوب صلوات وقت در آن اوقات … و انجم وقتی چنانچه در برج شمالی … که
نماز خفتن بر بنده مکلف … فرض نمیشد تا آنکه توقمش در جمیع … توقف نکرد و …
ورود ما … رسیده و قرب آن شد که آن گروه انبوه دیگر از حرکت ستوه آیند حضرت صاحب
قران ممالک ستان با پادشاهزادگان و نوئینان مشورت کرده فرمود که امیرزاده عمر شیخ با بیست
هزار سوار و چند سردار نامی مثل امیر سونجک و سلطان سنجر و امیر حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس
و … تحمیل بروند با او و ناچار توقف نماید شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان شده روز دیگر

خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیده اند و چون رای همایون ازین قضیه آگاهی یافت بر تواتقات بر
باسامی سپاه انداخت **گفتار در تعبیهٔ طبقات لشکر و محاربهٔ صاحب قران و توقتمش خان با یکدیگر** و در آن
اوان که مسافت میان فریقین بسمت تقارب پذیرفت خسرو انجم از سحاب مظلم نقابی بر سر و روی
کشید و تا حصول آن کارزار مشاهده نکند و برف و سرمای قوی پدید آمده بیمن توجه حضرت آفتاب ارتفاع
فرمان فرمای آفاق بعد از شش هوا صافی شد و آنحضرت بروز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین
و سبعمائه در موضع قندرچه بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال نمود و هفت قول مرتب ساخت قول اول
بنام سلطان محمود خان بیاراست و باسامی آن با امیر سلیمانشاه رجوع فرمود و قول دوم که بآنحضرت
اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان سپرد و بهادران نامدار و دلاوران روزگار بکار او در آنجا
داد و قول سوم بوجود امیرزاده میرانشاه گورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطان شاه بضبط و ربط
او مقرر شد و موضع این قول دست راست معین گشت و قول چهارم نیز در دست راست بامیر
حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم را با تقات و انعام امیرزاده عمر شیخ بازگذاشت پوشیده
نماند که در تواریخ بر سبیل اجمال هفت قول کرده اند و تفصیل پنج قول بیش نکرده اند فی الجمله حضرت
صاحب قران ظفر قرین بجهت فنون از دلاوران جلادت آیین اختیار کرده حکم فرمود که در عقب
قول بزرگ توقف نمایند اگر هنگام نبرد فوجی را مدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد ممدی
باشند و در بعضی تواریخ مسطورست که امیر حاجی سیف الدین با لشکر آراسته در قلب دست راست
بود و برندق و بیک ساربوقا و خداداد حسینی و طایفه از بهادران در قلب دست چپ مقرر شده و امرا
و تومانات و قوشونات هر کس در موضع خود قرار گرفته مستعد جنگ و پیکار گردیدند و از آنجانب
اثر دشمن پدید آمد و توقتمش خان قول برافراخت و جانب سپاه خود را با شاهزادگان مثل ایلش
اوغلان و بیک یارق اوغلان و علی اوغلان و بیک پولاد اوغلان و امرا الیاس جوجی خان نامدیمی
سلطان و صوفی ییرات و نوروز ییرات و نوروز قبقران و عیسی بیک برادر بزرگ ایدیکو و حسن بیک
و سرای کوکه بوغا و لعلی تیمورتن و دیگر بهادران نامدار و دشت قبچاق آرایش داده در مقابل جنود
آفاق صف کشیده از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از غبار سم اسپ ایشان هوا تیره گشت
شعر سراسر همه دشت و صحرا و کوه ** ز سم ستوران لشکر ستوه ** در وقتی چنین صاحب قران کشورگشای
فرمان داد تا لشکریان از چهار پایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند و در لشکر اثاقها افتاده
توقتمش از کمال تمکین و وقار سپاه نصرت شعار و قلت ایشان تعجبها نمود و حیا باز گرفته با خود گفت

گمانها

گمانها چه نوع مردم اند که در روزی باین هولناکی پروای خیمه زدن و چیزی خوردن دارند و با خوف
و وحشتی تمام بتسویهٔ صفوف و تعبیهٔ آلات و الوف مشغول گشت و سپاه اعدا چندین قوشون از لشکر حضرت
انتمار زیاده بودند حضرت صاحب قران کامکار که بوشیع فتح و فیروزی از عنایت و تایید پروردگار جل
سلطانه و برهانه میدانست نه از کثرت اعوان و انصار پیش از شروع در جدال و قتال فرود آمد
و از سر صدق و نیاز دو رکعت نماز گذارده جبین اخلاص بر زمین نهاد و از بارگاه صمدیت نصرت
و ظفر خواسته دعا نموده سوار شد مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و افتخار حضرت نبوی علیه الصلوة
والسلام امیر سید برکه و مشایخ عظام شیخ اسمعیل و خواجه ضیاء الدین یوسف که نسب ایشان بقدوهٔ
ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشد سر برهنه کرده و دست نیاز ها
بر داشته از رب العزت ارتفاع اعلام شوکت حضرت صاحب قران و انحطاط رایات توقتمش خان
طلب داشتند و جناب سیادت مآب نقابت قباب روی بلشکرگاه بیاب آورده بزبان معجزه بیان
گذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور دلیران هر دو لشکر و صف داران هر دو کشور پای در
میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند و آتش رزم و پیکار برافروخت
بمرتبه که برگشتگان معرکه با وجود قساوت قلب دل جلاد بر ترحم ملک بسوخت پیش از همه امیر سیف الدین
شمشیر انتقام برکشیده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در برابر او بود در هم شکست و صف ایشان
از هم فرو ریخته روی بگریز نهادند و چند قوشون از ایل جتا و شغاول که زیاده آمده بودند بقصد آنکه
از عقب امیر حاجی سیف الدین در آیند و دست برد نمایند روان شدند و چون امیر جهانشاه
گورکان رخش جهان نورد از جای برانگیخت تهور ایشانرا ملاحظه نموده با سپاه قوشون جنید و شیرزاده
بران قوم گمراه حمله کرد و همه را بضرب تیغ و زخم تیر بازگردانید و امیرزاده میرانشاه رخش عالم پیمای
از جای برانگیخته و خاک میدان با خون مبارزان برانگیخت و دمار از روزگار جمعی که در مقابل او قرار
گرفته بودند برآورد و چون لشکر جرانغار دشت قبچاق بعضی کشته گشته و برخی باطراف طاق افتاده
انهزام پیش گرفتند امیر عثمان عباس با فوجی اندک از مردم وفادار حق شناس خود در ایشان
قوشون زده و در اثنای گیرودار از اسپ در گشت و میان ایل دشت بتیر و کمان یازده تیر باران گرفت
دیگر باره باقبال حضرت صاحب قران پای در رکاب آورده و بر پشت زین نشسته و بر قراول دشمن حمله
مجموع را برایشان ساخت و امیر شیخ بهادر که در روز جنگ همیشه طالب نام و ننگ می بود بزخم تیر دلادوری
و تفنگ آتش آهنگ نشسته در شیشه خانهٔ جمعیت و اولشان سنگ تفرقه انداخت و شاهزادهٔ عالمیان

امیرزاده عمر شیخ شمشیر جلادت آخته بجانب [illegible] خصم تاخته هرکرا در برابر خود یافت جوشن دریده او کینه
ساخت و بیری تنگ و تیغ آبدار جنگی کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب
آمده هرکس از مقابل خود را از جای برداشت و دشمنان از هم فرو ریخته بعضی کشته شده و برخی گریختند و توقتمش
خان چون مقاومت با حضرت صاحب قران در حرکت خویش ندید روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده
عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات در جای بیفشرد و توقتمش خان چون دید که مردم گرد او بیشترست
خان فرصت بجانب بیشتر فور و هزارهای سلدوز تاخت ایشان هرچند شیه آغاز کردند فایده نداد و توقتمش
با امرا و سرداران الوس جوجی خان حملهای پیاپی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز
کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه صف آرای گشته بایستادند و شیر مرد بیجا
و نهنگ دریای وغا امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش آمده و تورها و جوشنها
پیش گرفته بایستادند و بعد ازان بجنگ اشتغال نمودند و حضرت صاحب قران در عقب [illegible]
میرفت که ملکه نواحی رسیده معروض داشت که توقتمش خان در پس لشکر منصور صف کشیده
ایستاده است و دیگری در پیش امیرزاده عمر شیخ آمده است آنحضرت عنان عزیمت بطرف او
منعطف گردانیده چون توقتمش خان هرکلک فرسای فرمان فرمای هفت کشور را شناخت به گرد [illegible]
از جای رفت و دست جلادت او از حرکت باز ماند و شامت کفران نعمت پروردگار او رسیده
و هزار حسرت و افسوس دل از ملک و مال برداشته در روز [illegible] راه فرار پیش گرفت
و تمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب گشته و عنان برتافته و رنگ از روی برده متفرق و پریشان
شده از خان و مان جدا افتادند حضرت صاحب قران گردون توان دران منزل فرود آمده و مجموع امرا و لشکر
سپهر احتشام و نوئینان با احرام شرف تقبیل بساط جلالت مناط دریافته زبان باستنباط آن
فتح نامدار که سرمایه فتوحات روزگار بود گشادند آنحضرت همه را در آغوش گرفت و عنایات شاهانه
و انعامات خسروانه بنواخت و از ده نفر یک کس اختیار کرده از عقب دشمنان فرستاد و دلاوران
بهرام انتقام تیغ قهر از نیام کشیده و طریق آیین محابا و مواسا یکسو نهاده از پی دشمنان شتافتند و مانند
برق جهنده و قضا رسیده در حرکت آمدند و آن خون گرفتگان برگشته روزگار [illegible]
و از پیش آب اتل [illegible] توان کرد که از میان دو سیلاب صد کس رخت بساحل نجات کشیده باشند
و مال و منال و فرزند و عیال و اسباب چندان بدست سپاه نصرت انتساب افتاد که زبان قلم
از تعداد آن گنگ و لال گشت و از شاهزادگان جوجی نژاد تیمور اغلان و قتلق اغلان و از امرای الوس

ادیگو که پیش ازین بچند سال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبه علیا حضرت صاحب قرانی
میمون شد و بخلاع گرانمایه و جامهای قیمتی و کمرهای مرصع و اسپان راهوار با زینهای زرنگار و دیگر مواهب
پادشاهانه و عطاء خسروانه سرفراز و بلند پایه گشته در اثنای این اوقات که [illegible]
توقتمش خان بجان خود را ازان دیار بیرون کشید ایشان در پایه سریر اعلی زانو زده معروض داشتند
که اگر رای عالم آرای حضرت صاحب قرانی اقتضا کند ما بندگان صادق الاخلاص برویم و ایل و الوس
خود را که از حوادث دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده بپایه سریر عاطفت شهریار آریم
ملتمس شاهزادگان و ادیگو را باجابت مقرون ساخته فرمان داد که برای هر یک منشوری علیحده در قلم آوردند
مضمون آنکه [illegible] مراسم و متعرض مردم ایشان نشود هیچ فرد از [illegible] نشانند و کونچه و تمور
قتلق و ادیگو حکمها درین باب حاصل کرده خرم و کامیاب بجست و جوی قوم خود در تکاپوی آمدند
و صاحب قران عالمگیر از عقب جیوش نصرت نشان که بتکاپوی مخالفان رفته بودند روان شد و کنار
آب [illegible] که موضعی بود در نهایت طراوت و نضارتش مانند گلستان ارم مخیم معسکر همایون
گشت و تمور قتلق اغلان و ادیگو [illegible] که بطلب ایل و الوس خود رفته بودند هر دو قوم خویش یافته
و گرد و انبوه پیش ایشان جمع گشته آن یکی را هوای جانب دشت قبچاق و مملکت خود در باطن راه یافت
شد و این یکی را از [illegible] منازعی از باطن سر زد و حقوق ایادی و نعم صاحب قرانی
فراموش کرده [illegible] و تمور قتلق روی به بیابان نهاد با اتباع خویش
و ادیگو با قوم خود بطرف دیگر رفت و کونچه اغلان چون در مجلس خاص بشرف قربت و مزید محرمیت
اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان که در صحرا و دشت بار خورده بودند بدرگاه جهان پناه مراجعت نمود و
محفوظ نظر عاطفت و عنایت گردید و جمیع امرا و نوئینان که بموجب فرموده حضرت صاحب قران
تاخت ولایت یاغی رفته بودند با غنایم نامحصور و اموال موفور و دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر
و اسپان راهوار و اشتران باربردار باردوی همایون معاودت کردند و چندان برده [illegible]
رخسار از ذکور و اناث در معسکر خجسته نشان مجتمع شد که از برای حضرت صاحب قرانی بهزار [illegible]
و از طرفگی که ملازمت اشرف اعلی میمون دیده بود [illegible]
و دران منزل جنت حضرت که نسیمش از باغ بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمه حیوان نشان میداد
طبیعت پادشاه سپهر حشمت میل طرب و عشرت فرمود و مدت بیست و شش روز دران مکان دلفروز که [illegible]
جوجی خان و اولاد و امرا او می بود و بیمن مساعدت بخت فیروز حضرت صاحب قران [illegible]

ذکر مراجعت حضرت صاحب قران بدار السلطنت سمرقند از دشت قبچاق چون رایات فتح نامدار که طراز
فتوحات سلاطین با اقتدار تواند صاحب قران کامکار را میسر شده در دشت و جوار از جهد و سعی
حاکر کردند آنقدر از کسی از مخالفان نماند حضرت صاحب قران مظفر و منصور روی توجه بجانب سمرقند
نهاده از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد چنانچه لشکر و ده با لجا نا معدود و بیشتر
مستظهر شده بمصاحبت حور وشان مهوش و مطمئن خاطر منازل قطع می کردند و از جمله اسباب تجمل
که بدست لشکریان افتاده چند خرگاه کوزنه بود که شیمه اهل دشت می باشد و کیفیت خرگاه کوزنه
چنانست که آنرا هنگام نزول و ارتحال از هم نگشایند و همچنان که ساخته اند برگردون می نهند و بر میدارند
و کثرت غلامان دار اروی بمثابه بود که هرکس که وثاق خود را گم کردی زبان حال او با تمثال این ترنم
می گشت نظم دیگر بخوبی نروم همره شاهی از باد به عشق تو گم کرده وطن آمده ام و چون بکنار آب سیر رسیده
بنزول کردند کوبچه اغلان که یورت اصلی آن دشت بود خبر یافت که اهالی آن موضع تور قتلق اغلان را
خالی گذاشته اند او را هوای سکنی و ملازمت تور قتلق دامنگیر شده از طریق مستقیم منحرف شده راه
بیوفایی پیش گرفت و بر حسب حضرت صاحب قرانی بجانب وطن و مسکن مألوف نهضت فرمود
و چون از آب سیر عبور نموده چند روزی توقف نمودند حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین
را اغرق گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد و بیابانهای پرخطر قطع میفرمودند تا در ذی الحجه سنه
ثلاث و تسعین و سبعمایه از جیحون گذشته در اندرآب نزول فرمود و از آنجا بسعادت و اقبال روان شده
خطه سمرقند را بوجود بهار نمود آرایش داد و از غبار سم سمند جهان نوردش دیده ساکنان آن روشنایی
پذیرفت و حضرت صاحب قران گیتی ستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساختند بعیش و عشرت
اشتغال نمایند و دوری بلهو و سرور گذرانیدند امیرزاده میرانشاه حسب اشارت صاحب قران
گرامی غلام متوجه خراسان شد و برای قشلاق دیده رایت اقبال بصوب بخارا افراخت و امیر
حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه با اغرق همایون بهشت و شهریار کامکار
و امرا و نویینان را از فتوحات آن سفر خجسته مال مستبشر و خوشحال ساخت و زمستان در
هوای بارسین از عده رو ماشکنت بفراغ بال گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت
گشت و از آب خجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد و چون موضع آقار [illegible] محل ظفر شعار شد عاطفت
خسروانه شامل حال امرا گردید ممالک سلطان ناصرالدین سبکتکین از کابل و غزنین و قندهار تا
حد و هند و آب سند بشاهزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر ارزانی داشت و بموجب فرمان امرا

غلام میر حسین صوفی پسر غیاث الدین ترخان و قطب الدین مجسم زاده و سلیمانشاه و حسین خواجه
پسر امیر غیاث و شمس الدین او چغراق و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده بصوب ملک
کابل و جبال و توابع و لواحق روان شدند و هم در اوایل سال مذکور پادشاه مؤید منصور بنابر عنایت
و التفات بدار السلطنت سمرقند افکنده و آن سرزمین را بقدوم میمون خود زیب و زینت داد و بعد از
روزی چند که در نقش شهر بساط انبساط گسترد و از آنجا بیرون خرامیده کان گل مضرب خیام پادشاهانه
دل گشت و حکم واجب الاتباع صادر شد که جهت ازدواج احفاد عالی مکان در آن موضع خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ که لایق همه پادشاهان ترک باشد
آماده و مهیا داشتند و دختر امیر غیاث الدین ترخان را با دختران امیر حاجی سیف الدین در حباله
امیرزاده جهانگیر و دیگر شاهزادگان درآوردند و برای هریک از شاهزادگان و امرا علیحده جشنی ترتیب داد و
و صلای بزمغان بگوش خورد و کلان رسیده و پیر و جوان بنشاط زهد و تقوی در نوردیده صومعه نشینان
ایام که در ایام احتساب از جرائم ایام برقدم مقتدای انام شیخ احمد جام مقام داشتند بیک کرشمه
ماه رخان سیم اندام از سر سجاده برخاسته رطلهای گران کشیدند شعر اساس توبه که در محکمی
چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست و چون خاطر خطیر حضرت صاحب قران جهانگیر
ازین قضایا بپرداخت بترتیب یورش پنجساله لوای عزیمت برافراخت ذکر لشکر کشیدن سلطان صاحب قران
بممالک ایران و فتح قلعه ماهانه چون بمسامع حضرت صاحب قران نصرت قرین رسید که طایفه
از حکام ولایت ایران زمین در زمان غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده و بخلاف ما سبق
آنحضرت عمل نموده اند بر ضمیر منیرش گذشت که گوشت اگر بران و بار گذار فرموده و ایشانرا گوشمال نبرد
با بار دیگر هیچکس از جاده مستقیم عبودیت انحراف نخواهد و با مضای این اندیشه در منتصف رجب سنه
اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحب قران گیتی ستان که همت بلندش کمند تسخیر بر شرفات ایوان
کیوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و غره شعبان خاک بخارا از سم سمند بادرفتار مشک
ختن و عنبر سارا اندمل یافت و در آن موضع بر مزاج معتدل شهریار دریا دل مرضی عارض گشت و بدان
التفات ننموده کوچ کرده تا قوی زنگ که از اعمال بخاراست عنان باز کشید و در آنجا زحمت موی
شد و خواتین و اولاد طلب داشت حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و قره [illegible] آغا
سلطانبخت بیگم با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده بشتاب رانده جای بستر علاقه
مصیر بر سر بالین خسرو روی زمین حاضر آمدند و درین اثنا فرمان حضرت صاحبقران قضا امضا در

شد که امیرزاده محمد سلطان بهادر که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده سپاه منصور
بهر موضعی که رسیده باشند کوچ کرده مراجعت نمایند و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان
حضرت می دانستند که حدیث ورد ان حضکم بالصدقه از احادیثی است که مقبول علما و اهل صدق و صفا
بدان مقرون گشته است دست بصدقه گشادند و از نوافل صدقات بر فقرا و مساکین موارباب صلاح
برانچه مقدور و میسر بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند
و در پانزدهم شعبان آن مرض صعب روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف بالکلیه اعتدال گرفت فرمان واجب
الاطاعه صدور یافت که امیرزاده سلطان محمد بدستور سابق با شلامشی لشکر منقلای توجه نماید و از
ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران گردون غلام در کنف صحت و اقبال بار دیگر بعزم
جنبش ممالک ایران روان شد و چون موضع اندخود محل نزول لشکر ظفر پناه شد مهد علیا سرای ملک خانم
و تومان آغا را با سایر خواتین رخصت انصراف بدار الملک سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده
شاهرخ بهادر را نیز بطرف سمرقند روانه گردانید و بعد از طی مفاوز و مسالک از جیحون عبور فرموده
در خبوشان با امیرزاده سلطان محمد و لشکر منقلای پیوست و امیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکرها
پیشتر از وصول رایات نصرت شعار با امیرزاده سلطان محمد ملحق شده بودند و باتوی ... خانزاده از خانه
هرات رسیده در آن مکان حضرت پادشاه عالیشان از خبوشان نهضت کرده کنار آب جرجان
مضرب خیام سپاه فیروزی نشان گشت ... قدوه السادات العظام سید ... که پیش از این صاحبقران
ماژندران رفته بود باز آمد و سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین با تحفه و هدایا در ظفرنشان
بدرگاه عالم پناه رسانیده معروض داشت که سید کمال الدین در مقام اطاعت و فرمان برداری
و قبول خراج است صاحبقران سید غیاث الدین بن تغان شاه بن طغی تیمور خان که در رجب و ثمان
بعد فوت پدرش حکومت آن ولایت تعلق باو گرفته بود خدمات پسندیده تقدیم رسانیده و چون از
استراباد بیرون آمده و سه مرحله طی فرموده جنگلی عظیم پیش آمده از کثرت درختان جاسوس وهم
را در آنجا گذر نبود که تواند گذشت حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که جارمان موکب همایون
اشجار قطع کرده راه گشایند که عرض هر یک از آن راه یک تیر پرتاب باشد طریق وسطا رای مرور
لشکر تول و طرفین جهت برانغار و جوانغار لشکریان که شیر بیشه هیجا بودند بدین طریق جنگل بریده پیش بر گشتند
و بساری رسیدند و در آنجا مسموع شد که سید رضی الدین که بجهت ... ماهانه ... است
چهار فرسنگی آمل واقع شده نزدیک بدریا و قریب بآن موضع حصنی بغایت مرتفع استوار ساخته و ...

بودند که یکطرف آن اتصال ببحر داشت و دیگر جوانبش مغاک بود که هنگام موج آب دریا در ان
میریخت و عرض آن مغاک که بحکم دریا داشت قریب بیک میل بود و در پیرامن قلعه باره ... و ...
بلند نزدیک یکدیگر واقع شده و اشجار بسیار شاخها در یکدیگر بافته و استوار ساخته چنانچه در چشم
بیننده حصاری دیگر می نمود و در آن هنگام حکام ولایت ساری هر چه داشتند از نقد و جنس آنجا
برده بودند و تجار و متمولان آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزینه و چندان طلا و نقره در
آن موضع جمع شده بود که قوت وهم که گمان نمی برد که عشر عشیر آن در خارج موجود باشد و از یمن
رای عقده گشای حضرت صاحبقران منکشف گشته روان شد و سپاه رزم آزمای در آن جنگل گل
و لای بریده میرفتند و چون بآمل رسیدند شهریار آفاق فرمود که سید غیاث الدین برود و پدر را
نصیحت کند و ... حاضر گردانند و بعد از ... اردوی همایون از عقب او در حرکت آمده
... سپاه ... انداخته و بیشه و جنگل را ... ساخته خار و خاشاک و چوب بر ابها و لابها افکنده چنان
ساختند که سواری بر آن میگذرند و در بعضی محال کوشش و سعی فراوان زیاده از ... و ...
ساخته و ... می شد مشقت بسیار آن جنگل جاها را طی نمودند فی الجمله روز دوشنبه هشتم
ذی قعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیدند و جنگی صعب واقع شد و حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر
در آن معرکه سفر آخرت اختیار نمود و بعد از سه روز سید کمال الدین ... و مولانا عماد الدین
از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گردیدند و ... دولت بازگشته ... امان
طلبیدند حضرت صاحبقران بزبان گوهرفشان بگذرانید که ... شما ... دل میداریم اما منتظر که حکام
ممالک هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چند ساله پیش ما فرستند تا در سفر و حضر ملازم ما باشند
و ... ایشان چون رافت و رحمت ... از کمال ... و ...
خاطر توجه بدیشان نمایند چون این خبر بگوش اهالی قلعه رسید گردن از خط مطاوعت ...
فی الحال نقاره زدند و اظهار مخالفت کردند رای عالم آرای شهریار گیتی گشای بر آن قرار یافت ...
... جیحون و بعد از آن کنار قلزم روند و کشتیهای اهل نفاق ... بدست آورده ...
ظفر ... و ... ارباب خلاف بدست آورده مردان
کار و دلیران روزگار با طبل و نقاره بکشتیها در آمدند و قلزم از ... آتشبار و شعاع ... بهادران
نصرت شعار مانند آفتاب جهانتاب می درخشید و از غریو کورگه و کوس گوش گردون کر میشد و چون
رایت ظفر پیکر پرتو توجه بتسخیر قلعه ماهانه سر افکند نهنگان دریای وغا بمقتضای فرموده صاحبقران اتفاق

حصار را از اطراف جنگی و دریافو گرفتند و در آن روز جنگی دست داد که زبان بیان از شرح
آن عاجز و از توصیف آن قاصر آمده و عاقبت مبارزان لشکر دشمنان را مقهور ساخته و حصار
بیرون را مسخر نموده ایشان باندرون گریختند و در غره ذی الحجه ارباب جلادت آثار شجاعت
بظهور رسانیده جنگهای سخت کردند و بعد از شش روز ساکنان بارو نیز عاجز و مضطر گشتند
و آن گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه ببارگاه فلک شکوه آوردند و بخت سید کمال الدین و
سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت شتافتند حضرت صاحب قران با یک اعتقاد نیکو
ذکر شنیده بود که انحراف در وظایف عبادات تساهل میورزند و از اقامت نماز جمعه و جماعات
تغافل مینمایند و روش آن مذهب سنت و جماعت موافق نیست در اول ملاقات با ایشان سخنان
خشونت آمیز گفت و در آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه را اکرام و احترام و بذل و انعام
نواخت و زبان همایون بنصیحت گشاده فرمود که از اعتقادات فاسده و مذاهب باطله اجتناب
و احتراز باید جست و دست از سهوهای پدر و جد خویش سید قوام الدین می باید شست و گفت که بر شما
واجب است که فرزندان را بعلوم شرعی ترغیب و تحریض نمایید و اعزاز و اکرام علما و صلحا بر خود واجب
و لازم شناسید و بعد از ادای این عظه ایشان را بقلعه ساری فرستاده و در محافظت احتیاط تمام
و تاکید بسیار نموده و حضرت صاحب قران چند روز در آنجا توقف فرموده اموال قلعه که از حد حساب بیرون
بود کشتی کشتی بر کرده بر امرا و لشکریان قسمت فرموده و قلعه را بامر شهریار پادشاه وسعت کشور با خاک
برابر ساختند و چون از آنجا در ساری رسیده بودند شرف اصغی رسیده بود که مردم آن دیار بدکیش و عقیده
بر آنند که اگر ورقی درست عزی می باشد نعمت و نجاته او لازم ساخته خون او را مباح می شمرند و کتاب
قلوم مخوانده و از قتل اهل تقوی و زهد بسیج ذکر نموده بر تیغ و اجب الا ذعان از موقف سیاست صادر
شد که هرکه موسوم باسم سیاست باشد از سپاهیان و عوام اخضار نمایند تا هرکه در آن دیار ساکن است
که طبیعت بحکم شریعت تیغ قهر را حاکم سازند شیخ علی بهادر با بنقام پسر شیخ حسین در اسکندر شیخی بحکم امیر
در رو بیان سید قوام الدین پدرش امیر افراسیاب جلاپر کشته بودند در اهل علی با نواع فتح رسانیدند
حسب اشارت علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه خوارزم بسمرقند بردند و پسرش سید مرتضی
و سید عبد الله با اولاد از بشمرقند گذرانیدند و بحاشکت رسانیدند و چون مملکت و ولایت مازندران
در تحت تصرف کماشتگان حضرت صاحب قران کامران آمده متوجه با نظار ممالک روان گشته
و از آنجا ایلچی بخبر با شیخ شاه و بیلاکات کرد ساری و آمل و قلعه ماهانه سر بحصول پیوسته بود عازم سمرقند

کن

گشت و هدایا و تحف رسانیده شاهزادکان و خواتین را طلب داشت و چون خبر تسخیر مازندران بسمع
حضرت صاحب قران بگوش ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر و بیرکان رفیع مقدار امیرزاده
خلیل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده پیر محمد و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان
آغا و دیگر خواتین بتهیه اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در موسم تشتی جمش و تعیین و سیاحت
فرمان داد که در موضع تماشا از اعمال جرجان قصری رایج بنیان ساختند و دار و نکی ساری تحت فرمان
مفوض کرده اند و حکومت آمل با سکندر شیخی پسر افراسیاب جلایر ارزانی داشت و در کنف حفظ
ذوالجلال بسعادت و اقبال از ولایت مازندران معاودت فرمود و بعد از طی منازل در پنجم ماه محرم
بتماشا رسید و قصری که معماران عالی منش احداث کرده بودند فرود آمد و بشارت عالی
نواحیان باطراف ممالک رفته لشکرها بدرگاه گیتی پناه جمع آوردند و شاهزادگان و آغایان که به اشارت علیه
ایشان ایلچی رفته بود در چهارم ذی الحجه بمبارکی طالع سعد از شهر سمرقند بیرون آمدند و اموال و تیکر گردو آب
عبور نموده بجاجان رسیدند و چون از آنجا که شنیدند بیندوان نزول فرموده اغرق را که اشتر و بیش
قرو گذاشته بعد از سیزده شبانه روز در جلوان آرام گرفتند و تا انعام حضرت صاحب قران از طرف
عطوف و مهربانی احوال می پرسید و از آنجا در بیستم ابتهاج و مسرت کوچ کرده بسایه التفات بر شمالیان
انداختند **گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق** حضرت صاحب قران
در اواسط فصل زمستان و اوایل بهار علی اختلاف الاقوال در بیست و چهارم صفر با فوجی از شیران بیشه
شجاعت و ظفر از تماشا کوچ کرده و از هر ده نفر هفت نفر نامزد کرده اغرق با نوی عظمی سرای ملک خانم
و تومان آغا را گذاشت و جلبانک و سلطان آغا و نگار آغا شرف مصاحبت اختصاص داد و امیرزاده کار
بر آن کس و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر را جهت ضبط و نسق
اردوی همایون مقرر فرموده بود که با سپاهی از عقب بیایند و امیرزاده را مقتدای ساخت و از آن امیر
ولی که گذشته لشکر بایزد و اسفراین و سمنان و ری شهریار تغار داده و امیرزاده پیر محمد سلطان و برادرش که
در مقدمه بودند بقزوین رسیدند و شیخ خواجه تهراوی که حاکم آن سرزمین بود و کمک کرده پیش شاهزادگان
آورد و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در حوالی همگی حاکم سلطانیه وفات یافته بود و از نقابی
نوکرش بجای او نشسته و ضبط شد و قلعه مشغول شده و چون شاهزادگان متوجه انخاب شدند نقابی
ولایت گذاشته بکریخت و ایشان کمنه در سلطانیه بسر برده و بسبب متوجه بغداد شدند و چون بکردستان
رسیدند از اردوی همایون خبر رسانیدند که شاهزادگان باید که اندازه ایلچی را در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان

و امیرزاده محمد از کردستان مراجعت کرده بچهار سفر رسیدند و لشکریان آنجا نهب و تاراج
دران ولایت بردند و بار دیگر از پیش حضرت صاحب قران عالمیان کسی رسید که باید شاهزادگان
کردان یاغی دعوت کنند و هر که سرکشی کند جزای اعمال او در کنارش نهند و در غارت ایل و الوس
یاغی مبادرت نموده عرصهٔ آن مملکت از خبث وجود قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاهزادگان
برحسب امر بار دیگر بکردستان روان شدند و چون بچالاک و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و
خواجه و آقبوغا و مشر بهادر را با طایفه از لشکر منصور بتاخت بعضی از ولایت فرستادند و شاهزادگان
بطرف درتنگ باشی حرکت آمدند و چون در آن موضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان ...
... از حکومت آن ولایت پیش ایشان رسید و معروض داشت که من راههای این ولایت
نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شرایط بکوشند کی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را
بکمر و شمشیر و بار طلا و خلعت خاص سرافراز گردانید و شیخ علی بهادر مغلای ساخته حکم فرمود که او
سردار و کرد دنجه چی او باشد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با تجی(?) روان شد و در اثنا والی
کردستان ابراهیم شاه پسر خود را سلطان شاه با تحف و هدایا از اسبان تازی و نفایس امتعه
بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیرزاده عمر شیخ را بر تحفهات شایسته خشنود گردانید و امیر
زاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشهای ابراهیم شاه کشیده و کس روانه کرد و شیخ علی بهادر و امیر شیخ حق(?)
مراجعت نموده در اثنا طریق فرود آمدند و باتش خوردن مشغول گشتند تجی(?) چون از مطلوب خویش
مایوس شده بود ناگاه کاردی بشیخ علی زد چنانکه دم زد و هم در آن لحظه تجی با تیغ و جمعی ...
و مضمون کلمه کما تدین تدان بوقوع پیوست

ذکر توجه حضرت صاحب قران بجانب لرستان و خوزستان

پادشاه کامکار در موضع شهریار دیگر جمعی از لشکریان پراکنده و امیرزاده میرانشاه با بقیه سپاه
در آنجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق بدو پیوندد و بعضی مخدرات با طایفه کرده
روانه شد و امیرزاده عمرشیخ بهادر با لشکر دست چپ از راه ... و در حرکت آمده و از کوتل
بودن گذشته قلعه کیسوا(?) بقهر و غلبه گرفت و کوتوال قلعه محمد نام اسیر کرد و از آنجا راند روز
دیگر بموضع بروجرد رسید مظفر ربانی که کاشیه محمد جامی بود بشرف بساط بوس مشرف شده از آنجا
گذشته در کرد بیژ(?) نزول فرمود اسفندیار از روی عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت
امیرزاده عمرشیخ بهادر محمد کاسمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه رسانید و حضرت صاحب قران
بعد از طی منازل بروجرد را بمضرب مخیم ساخته عمرشیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلی رسید و از ...

بعد

بضبط بروجرد سیف الدین برادرش نصب فرموده و حکومت نهاوند را بشیخ مکائیل ارزانی
داشت و از آنجا کوچ کرده روز سیوم بخرم آباد رسید ملک عزالدین تاب مقاومت و لاوری
حضرت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحب قران جمعی را بمحاصره قلعه ... بعضی فرمود
و امیرزاده عمرشیخ را بتکامیشی ملک عزالدین فرستاد و اکثر سپاه را بتاخت اطراف روانه داشت
بنفس همایون متوجه سرحد شد و بهر منزل که میرسید مردم دلاور در کمینگاهها بگذاشت و از
رحیل او تا ایشان طایفه دزد و مفسد را که عادت نموده از جبال فرود می آمدند و دست بخیل و
حشم منصور درازی کردند از پای درآوردند حضرت صاحب قران از خرم آباد یازده منزل قطع
کرده بسر پل آب زال رسید و امیرزاده عمرشیخ که بتکامیشی ملک عزالدین رفته بود باز گشته در آن موضع
بموکب همایون پیوست و معروض داشت که تا حصار منگره رفتم و متجاوز و مسالک نمودم اما از ملک
عزالدین اثری نیافتم و امیرزاده میرانشاه که بضبط ساجقی(?) اغرق تعلق باو داشت بموجب فرمان
رفته بودند و در آن وقت ملوک سربدار ... سپاه جوار شاهزاده و جمعی از خراسان ... فرمان
... برحسب فرموده شاه از سر ... در گذشت ملوک از کاشان بیرون آمده ملازم رکاب نصرت مآب
گشت و امیرزاده میرانشاه در ضمان حفظ و حمایت باری سبحانه و تعالی با اغرق معاودت نموده بحضرت
صاحب قرانی امیرزاده عمرشیخ را بکوره فرستاده شاهزاده چون بمقصد رسید اسلام که از قبل شاه
منصور داروغه بود در عوره(?) از خوف جان بگریخت و حضرت صاحب قران چون در منزل ... نزول فرموده
آمده پیر احمد(?) شمس الدین سعادت دستبوس حاصل کرده بخدمت ... از نقره برسم پیشکش تسلیم خازنان
پادشاه کامران نموده آنحضرت از ... نهضت فرموده شوشتر شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
پیر محمد در ظاهر شهر بموکب همایون پیوستند و علی کوتوال و اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم شوشتر
بوده بگریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحب قران خواجه مسعود سبزواری حکومت شوشتر باو داد
و کمند همت بر کنگره قلعه سفید انداخت سپاه منصور آن قلعه بعد از محاصره مسخر ساختند چنانکه ذکر
برابع ست(?) گذارش یافت و بعد از تسخیر آن حصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و پادشاه
منصور جنگ او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور بقیه لشکریان ظفر یار در رو
پیوستند و تخت بنوازش اختصاص یافته ... حضرت صاحب قران
در گذارش آمده و این حکایت بتفصیل در دفتر چهارم مسطور است

ذکر نهضت صاحب قران از فارس بجانب اصفهان

چون حضرت صاحب قران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز

و قبل از ظهر روز دوشنبه هشتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه عنان عزیمت بجانب
اصفهان منعطف ساخته و منازل و مراحل طی کرده بعیش جهان اصفهان را فر وجود همایون
خود زیب و زینت بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانده بطرف قلعه اکوان توجه
فرمود و مردم آن موضع که از طایفه اسماعیلیه بودند بر قلعه تحصن جستند لشکر ظفر آیت از حسب
اشارت علیه از جدی جوی بریده آب در نشیب افکندند تا بر قلعه در آمد و مجموع آن مردم
از ممر آب و آتش دوزخ رفتند و حضرت صاحب قران شب در اکوان بسر برده روز دیگر
هوای فراهان نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرمود
و در آن دشت لشکریان خر گور و آهوی بسیار انداختند و مقارن این حال حضرت [illegible]
قران حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا حرم محترم امیرزاده میرانشاه و خوانزاده
خوانین را عزم تهنیت در آن دشت و صحرا بشرف بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافتند
و پیشکشها گذرانیده نثار تا مقدم رسانیدند و از آنجا کوچ نموده و مسافت بهمدان و هوای همدان اعلام
از غبار سم سمند جهان نورد رکاب نصرت انتما عطر فرسای گشت و جلال این احوال امیرزاده
میرانشاه از طرف گرمسیر بپایه سریر خلافت مصیر آمده و امیر جهانشاه و امیر شمس الدین و [illegible]
محمد شاه و امیر ابهادر که در اغرق بحکم جهانمطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب
همایون پیوستند و سعادت بساط بوس دریافتند و امیر محمد سلطان چند روزی که در اصفهان از جهت
اقامت انداخته بود بعد از تحصیل اموال آن ولایت باردوی همایون آمده [illegible]
خانم و تومان آغا صاحب قران را طوی پیشکش داده و عاطفت خسروانه ممالک [illegible]
توابع و مضافات تا عهد و روم بامیرزاده میرانشاه و کورکان ارزانی داشت و شاهزاده جوان بخت
[illegible] تبریز و دیگر ممالک [illegible] پیشکش و [illegible] ساختند
حضرت [illegible] چند روز بعیش و سرور گذرانیده و آنحضرت در سیزدهم شهر شعبان از همدان
کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را برسم منقلای بطرف [illegible] و حضرت صاحب قران با امرا
و لشکریان [illegible] موضع [illegible] و در اثنای این اوقات از پیش امیرزاده
میرانشاه ایلچی آمد و معروض داشت که قرا محمد ترکمان در میان کوهستان کردستان است و کوچ و حشم
خود را در آن موضع حصین و کوهستان گذاشته خیال قتال و جدال دارد و چون رای اصابت شعار از
قضیه خبردار شد از راه قلعه [illegible] روان گشت و بعد از [illegible] بقولاقی رسیده فرمود تا

بلند

با سپاه مظفر لوا مجموع راهها و گذرگاههای مخالفان را محافظت نمایند و ترکمانان را حصنی حصین بود
که آنرا حصنی میگفتند و دیگر [illegible] های صعب المسالک نیز رایات قتال و جدال برافراشتند و سپاه نصرت
پناه پیش رفته جنگ در انداختند و بهادران بالای کوه بر آمده از اسب و کوه سنگ و تیر بسیار فرود آورده
و برادر خواجه کوکلتاش در آن معرکه کوششهای بهادرانه نموده بمرتبه شهادت فایز شد و شیخ [illegible]
پسر [illegible] بالای کوه برآمده جنگهای مردانه کرد و زخمی خورده بازگشت و عاقبت [illegible]
تا که چون جلادت لشکر نصرت اقتباس مشاهده کردند ترکمانان بزرگ اموال و اسباب دل
نهاده و از کوه [illegible] عبور نموده روی گریز نهادند و جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفتند
و غنیمت نا معدود گرفتند و شیخ نور الدین بهادر سپاه [illegible] از لشکر منصور سر کرده از عقب ایشان
شتافت و [illegible] رسیده بسیاری از آن جماعت ترکمانان بقتل آوردند و بقیه السیف بجانب
بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعدا در آن حدود حصنی حصین داشتند حضرت صاحب
قران نصرت قرین [illegible] آن جهت داد لشکریان جلادت آیین اطراف حصار را فرو گرفتند
و به نیروی دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر کردند و اکثر ایشان را کشته از عمارات برج و باره
و حصار اثری نگذاشتند و حضرت صاحب قران از آنجا معاودت نموده در دشت قولاقی نزول
اجلال فرموده و از آن منزل روان شده در کنار [illegible] باغرق ملحق گشت و پیش از آن امیرزاده
میرانشاه و امیر [illegible] و اوچ قرا بهادر را بمحاصره کردی فرستاده بود و ایشان بمیامن
اقبال حضرت صاحب قرانی مرد و قلعه را گرفته و دشمنان را استیصال ساخته با غنایم موفور
بازگشتند و بمعسکر همایون پیوسته شرف بساط بوس حاصل کردند و در آن اثنا خانزاده [illegible]
بیت خانم حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نمود و حکم واجب الاطاعه [illegible]
نفاذ یافت که امیرزاده میرانشاه متوجه مخالفان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف [illegible]
رود و قطاع الطریق که در آنجا [illegible] و دست به ایذا و اضرار مسلمانان برآورده اند
خون ریز هم ایشان قطع فرماید و شاهزادگان بامتثال امر مبادرت نموده [illegible]
و حضرت صاحب قرانی از دشت قولاقی کوچ کرده بآق بلاق آمد و در آنجا ماه مبارک [illegible]
[illegible] بپایان رسانیدند و در سیوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام عبدالرحمن
اسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت اتفاق داشت از طرف دارالسلام
بغداد با بشارت سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحب قران

عادت پسندیده او بود که در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش باقصی الغایت کوشیدی مقدم
آن بزرگ واجب الاحترام باعزاز و اکرام متلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای رسالت بجای
آورده بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که بنده و خدمتکارم و در مقام مطاوعت و متابعت
راسخ دم و ثابت قدم اما یارای آن ندارم که در سلک خدام بهرام انتقام انتظام یافته سعادت
پابوس حاصل کنم و در خاطر خطیر حضرت صاحب قران کشورستان چنان بود که اگر سلطان احمد
زانوس منابر باسم و نسب آنحضرت زیب و زینت دهد عراق عرب بروی مسلم دارد و فراغت
نماید و چون ازین باب سخنی در میان نیامد نقد اخلاص سلطان احمد سکه رواج نیافت و هدایا و تحف
که مصحوب شیخ عبدالرحمن فرستاده بود محظوظ نظر التفات گشت و حضرت صاحب قران جهان
او شاهزادگان را خلعت خاص و زر و اسپ و انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت
پوشیده نیست که شیخ الاسلام مذکور پیر خرقه ارباب طریقت و شیخ الاسلام زین الملة و الدین
خوافی **گفتار در توجه فرمان فرمای جهان جهاد نوبت اول بجانب دارالسلام بغداد** حضرت
صاحب قران چون فرستاده سلطان احمد بطرف بغداد باز گردانید عزیمت آنصوب مصمم
فرموده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغروق را سرکرده
با حضرات اعلی آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نمایند
و در آنجا توقف فرمایند و حکم شد که هر مردی از برای گذشتن آب دو شاخ مرتب دارد
و روز جمعه بیست دوم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه حضرت صاحب قران دریانوال در ضمان
حفظ و حمایت ملک ذوالجلال سوار شده عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع
یان بلاغ نزول اجلال فرموده وارد ایلغار و شبگیر کرده و از عقبها که بشته نفوره خوانند
رسید و هنگام ظهور صبح صادق با صد سوار موافق قرامحمد ترکمان بگریزانید و سپاه منصور
ایل و الوس او را کوچانیده بغارت بردند و اولجار بسیار بدست قراولان و لشکریان افتاد
و حضرت صاحب قران کامکار ایلغار کرده بتعجیل راند چون اعلام ظفر نشان بمزار فایض الانوار
شیخ الاسلام ابراهیم لحجی روح الله روحه که بقعه ابراهیم لک مشهور است آنحضرت شرایط
زیارت بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و از ساکنان و حاجیان بقعه استفسار
کردند که کبوتر ببغداد فرستاده اید و از حال باخبر داده اید گفتند می چون گرد سپاه از دور دیدیم
بامری که در غایت برجب اشارت ایشان قیام می نماییم اقدام نمودیم آنحضرت فرمود که کبوتر ذکر

آورده

آورده و حکم کرد که همان خط را رقعه نوشتند و بر بال کبوتر بسته رها دادند مضمون آنکه گردی
دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه خبر داده چون تحقیق کردیم گرد احشام ترکمه بود که از سپاه امیر
تیمور گورکان گریخته باینطرف می آمدند سلطان از خبر کبوتر اول اضطراب بخود راه داده اموال
و اثقال از آب گذرانیدن گرفت و خبر کبوتر دوم تسکین تمام یافت حضرت صاحب قران امیر
عثمان بهادر را بقراولی از پیش فرستاده خود بنفس همایون چون باز بلند پرواز در حرکت آمد و بیست
سه فرسخ شرعی را بیک راندن طی نموده صبح روز سه شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد
جلایر احمال و اثقال خود را از آب گذرانیده بود و خود نیز از دجله گذشت و جسر بریده و کشتیها غرق
کرده در آنطرف آب سواره ایستاده بود و چشم براه نوازل آسمانی نهاده ناگاه کورکه و کوس
و نفیر و برغو آوازه و اشتر بلند شد و چون صدای آن غوغا بگوش سلطان رسید بی توقف
بجانب حله روان شد و افواج لشکر مانند امواج بحر اخضر در صف کین گرم آمد و از هر دو
طرف بغداد از بالا و زیر شوره خود را بر آب زده می گذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی جا
سلطان که تمیش نام کرده بود بدست آورده باینطرف آب رسانید حضرت صاحب قران دران
کشتی نشسته از آب عبور فرموده و امیرزاده میرانشاه از موضعی که بقریب العقاب مشهور است
با طایفه از دلاوران دریا دل اسپ در آب رانده بسلامت بگذشت مولانا نظام الدین شنب
غازانی که تاریخی مجلد مشتمل بر قضایای حضرت صاحب قران تألیف نموده است میگوید که من
دران اوان ساکن دارالسلام بغداد بودم از مردم آن دیار اول این بنده بشرف تقبیل بساط
جلال مناط اختصاص یافت و حضرت صاحب قرانی نسبت بمن صنوف عاطفت و مرحمت مبذول
رسانیده و بر زبان گوهرافشان گذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که بخت از مردم این شهر
تو پیش ما آمدی عوض از تحریر ان حکایت آنکه از مولانای مشار الیه مرویست که گفت در آن باب
که از بغداد از بساط بوسی بیرون آمدم روی دجله از کثرت لشکر منصور که عنان بر آب داده بودند
از صحرا باز نشناختم و متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند که آب و خاک پیش ایشان یکسانست
و اهل بغداد از مشاهده این امر غریب انگشت تعجب بدندان گرفته بودند دانستند که الحضره
موائده من عند الله است از خواجه نورالدین لطیف الله المشهور بحافظ ابرو منقولست که من از
حضرت صاحبقرانی شنیدم که فرمود از تن دراز و تقصیری واقع نشد چه اگر در آن نیز
کرکنار دجله خود را بر آب زده می گذشتم سلطان احمد را می گرفتم القصه چون سلطان احمد از نهیب

لشکر فیروزی اثر بجانب حله گریزان شد صاحب قران فلک مکان با جمیع شاهزادگان و امرا و نوئینان
بکامیشی از عقب او شتافت و چون بموضع کسور رسیدند غلامان و سایر خواص و مقربان زانو زده
معروض داشتند که درخواست بندگان اینست که شهریار کامران بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت
نموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد جلایر شتافته او را
بچنگ آوریم حضرت صاحب قران التماس امرا و نوئینان بسمع رضا اصغا نموده از آن موضع
بازگشت و بدار السلام آمده سرای سلطان احمد را بوجود همایون خویش از زحمت زنگ شبهه
گردانیده و ذخایر و نفایس که از اموال بغداد مانده بود در تحت تصرف بندگان حضرت آمد
و امرا بکامیشی اهل خلاف مشغول بوده از زور رانده و شبگیر کرده در صبحگاهی بکنار آب فرات رسیدند
و معلوم نمودند که سلطان احمد از آب گذشته است و کشتیها غرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بجانب
دمشق رفته است عثمان بهادر با دیگر امرا گفت صواب چنان مینماید که بر آب زده بشنا بگذریم و از
عقب یاغی بشتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و گذار پیدا کنیم و برین رای اتفاق نموده روان
شدند و درین اثنا چهار کشتی یافتند امرا در آن نشسته و اسبان بر پهلوی کشتی بسته گذشتند و جمعی
از فرات بشنا عبور نمودند و در پی مخالفان رفته اموال و اسباب و انواع از خیمه و خرگاه
و نفایس امتعه و لطایف اقمشه که در راه از غایت حیرت و دهشت انداخته بودند گرفتند و چهل
و پنج نفر از امرا مثل ساتخ اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و
لشکریان در راه و دیگر باز ماندند آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان
احمد رسیدند و او قریب دو هزار سوار جرار همراه داشت و از آن مردم دویست کس باز
گشته حمله آوردند امرا از اسب فرود آمده جنگ آغاز کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان
مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و سر در پی آن جماعت گذاشتند که خستگان بازگشت
نموده حمله کردند امرا بار دیگر خود را از اسب انداخته دست به تیر و کمان بازیده باز دشمنان روی
بفرار آوردند و امرا پای در رکاب آورده در عقب ایشان تاختند و بار سیوم منهزمان عنان عطف
آوردند که امرا را مجال پیاده شدن نماند جوانان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر در آویختند و برهم
و شمشیر خاک کربلا را با خون کشتگان در آمیختند عثمان عباس در آن روز داد شجاعت و بهادری
داد و دستش بزخم شمشیر باز ماند و سلطان احمد جانی از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان گریزانیده
مصلحت در مراجعت دیدند و غنایم با محصول گرفته بازگشتند و در آن روز از قلت آب و شدت حرارت

وکثرت امرا عطش چون روی نموده چنانچه لعاب از دهان و مغز در استخوان ایشان نماند و مجموع [illegible]
در جست و جوی بی قوت و تاب گشته ساتخ اغلان و امیر جلال الدین جمشید طایفه را بجستن آب
روان ساختند و ایشان بعد از مشقت و طلب مقدار دو شربت آب یافتند و آوردند ساتخ
اغلان یک شربت آب آشامید و عطش او تسکین نیافت با امیر جلال الدین جمشید گفت که از غایت
تشنگی روح از بدن من مفارقت می کند اگر آن شربت آب که حصه تست بمن ارزانی داری غایت مروت
و فتوت خواهد بود امیر جلال الدین جمشید در جواب گفت که تو این حرف از حضرت صاحب قرانی شنیده
که شخصی از عرب و دیگری از عجم مرافقت نمودند از قضا در بیابانی که مانند چشم دشمنان آل نبی از آب
بود و از دشت کربلا حکایت می کرد بهمین محنت و بلا گرفتار شدند عرب را یک شربت آب مانده بود
عجمی با لب خشک و دو دیده تر او را گفت که که تشنگی و جوانمردی اعراب شهرتی تمام دارد اگر
از سر آن قدری آب در گذری تا من ازین دریای خونخوار جان بساحل نجات کشم غایت کرم و سماحت
باشد عرب جواب داد که اگر یقین میدانم که اگر این آب نخورم مانند ماهی در خشکی بیتاب شوم
لیکن میخواهم که فضیلت همت عرب بر دفاتر ایام بماند و ذکر جمیل من بر صفحات روزگار ثبت گردد و آنگاه
آب را بعجمی داد تا از غرقاب هلاک نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و گذشتن از
جان شیرین در افواه و السنه سایر و دایر گشت و امیر جلال بعد از ادای این قصه غریب گفت من اقتدا
بآن عرب میکنم و امید آب را که حیات من بآن وابسته است بتو ارزانی میدارم و تحسین [illegible]
براه لاو چوجی خان و الوس او ثابت میگردانم تا ذکر احسان اهل جغتای بر اوراق لیل و نهار باقی
و پایدار ماند مشروط بآنکه چون بپایه سریر خلافت مصیر برسی گاهی حالات معروض داری تا این محبت
مرا در تواریخ جدید ثبت افتد و ساتخ اغلان انگشت قبول بر دیده نهاد و امیر جلال الدین جمشید دست
از جان شیرین شسته حصه آب خویش باو داد و ساتخ اغلان آب را آشامیده از آن بلیه خلاصی یافت
و امیر جلال الدین جمشید برکت چنان کرمی در زمره رستگاران منتظم شد و نقد حیاتش با سایر امرا مزار
متبرکه و مشهد مقدس حضرت ابی عبدالله الحسین بن علی المرتضی علیه السلام شتافته بسعادت
بوسی استقلال نمودند و علاء الدوله پسر سلطان احمد را با زنان و فرزندان او اسیر کرده بازگشتند
و چون بموکب همایون پیوستند ساتخ اغلان و امیر جلال الدین ماجرای آب در پایه سریر اعلی باز راندند
در بانوال زبان بمحمدت و تحسین امیر جلال الدین بگشاد و از حق محبت و عطف و کیست پدرش یاد آورد
و در باره امیر جلال الدین جمشید اهتمام و التفات فرموده و سر قدر او را از فرق فرقدین بگذرانید

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات متنوعه

ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این مقال را آورده‌اند که شعر: وقت صحبت و لب دجله و انفاس بهار ٭ ای پسر کشتی می باشط بغداد بیار ٭ دجله عمریست تر و تازه و خوش میگذرد ٭ ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار ٭ و حضرت شهریار کامگار شاهزادگان را باطراف و جوانب فرستاده چند روز در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانید و فرمان داد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات ساقیان را در حضرت اشرف سلطان احمد یافتند و سر بدجله دادند و ماهیان نیز از آن محظوظ شده شورشی در نهاد شان پدید آمد و در روی آب سرمست برقص افتادند چنانچه لشکریان یک یک و دو دو دست بکر فتند و بعد از انقضاء ایام لهو و شرب مدام صاحب قران گردون غلام فرمود تا مزار احمد حنبل که از طغیان آب دجله ویران شده بود بحال عمارت باز آوردند و درین اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته بود و عرصهٔ مملکت را از دزد و حرامی پاک ساخته و از آنجمله مفسد مرد مشهور را که در کوه شام متحصن شده بود از قلهٔ آن جبل انداخته معاودت نموده در بغداد بعز بساطبوس استسعاد یافت و در همان روز شاهزاده شاه ولد بعشیره و لشکر واسط و نواحی آن دیار مأمور گشته بدان طرف رفت و از اردوی اعلی کسی بموجب خدمت امیرزاده همراه شده خبر رسانیدند که فرمان خاقان که امیرزاده از جملهٔ محال بصره و حدود و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد با پسرش علاء الدوله و حشم و اتباع محرم و اصناف محترفه با خانه کوچ بسمرقند برند و علماء زمان در رکاب همایون بموجب فرموده عمل نموده همراه عبد القادر نیز که در فن موسیقی سرآمد ادوار و علامت روزگار بود بر حسب اشاره حضرت ظل و جلال در زمان ملک متعال متوجه دیار ماوراء النهر گشت و اهالی بغداد شکرانه که نفس و عرض از خطرات سپاه جهانگشای مصون و محروس ماند و مال امان قبول کرده بخزانهٔ عامره فرستادند و در خلال این احوال حضرت صاحب قران عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا و تحف و هدایا بجانب حاکم مصر و شام بتوقف رسالت فرستاده خلاصهٔ مضمون رسالت آنکه قبل ازین بواسطهٔ خاندان سلاطین چنگیزخانی رحمت و تشویش بسیار به اهالی این دیار میرسید تا عاقبت بجمیع انجامیده خلایق فارغ و مطمئن خاطر گشتند و چون پادشاه سعید سلطان ابوسعید بهادر خان عالم فانی را وداع کرده بسرای باقی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر گشت و این زمان از اقصای ماوراء النهر تا نهایت عراق عرب در تحت تصرف کارکنان ما آمده یک اندیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق و حسن جوار کرده من الجانبین قاعدهٔ دوستی و محبت تاکید یافته و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت که معموری عالم از ایشان است بیدغدغه تردد و آمد شد توانند کرد و السلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت نمودن صاحب قران بقلعهٔ تکریت و تسخیر و تخریب آن

چون دار السلام بغداد و سایر امصار و بلاد در حوزهٔ تصرف بندگان حضرت موید با کمال اعتقاد منتظم گشت طایفه از تجار و آینده و رونده در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند که درین نواحی قلعه ایست که تکریت نام کردست قضا زیف ایام هرگز بدامن خاک ریزان نرسیده و دیدهٔ سپهر کبود در عرصهٔ ربع مسکون بحصانت و رصانت آن حصاری ندیده بود و جمعی مردم شریر مفسد درآن موضع پناه برده به نهب و تاراج مسلمانان مشغول‌اند و همواره قافلهٔ مصر و شام میزنند و هم مسافران بجایی رسیده که باد صبا با وجود آنکه گرد آلود فقر و نیاز است از آن حوالی بدشواری میگذرد و پرتو رای عقده‌گشای پادشاه نیکوخو چون بر فحوای این خبر اطلاع یافت فرمان داد که برنان اغلان و شیخ صوفی و امیر جلال الدین جمشید و زمرهٔ دیگر از بهادران لشکر فیروزی اثر از پیش روان شده بمحاصرهٔ قلعهٔ تکریت اشتغال نمایند و ایشان برحسب فرموده متوجه گشته بدان امر قیام نمودند و رایات نصرت انتساب در بیست و چهارم ذو الحجه سنهٔ ست و تسعین و سبعمائة از دار السلام بغداد در جنبش آمده بطرف قلعهٔ تکریت روان شد امیرزاده شاهرخ منقلای شده و در اثنای راه بکردستانی فرود آمدند مردی در آن بیشه شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد و آنحضرت با جمعی بهادران پیل افکن ضیغم صید روی در آن بیشه نهادند ناگاه شیر غران خروشان و غوغا کنان از آن جنگل بیرون آمد بهادران فلک پیکر هر یک را در یک زمان بنوک سنان بر زمین انداختند و طعمهٔ وحوش و سباع دیگر ساختند پادشاه عدو بند قلعه‌گشای از آن موضع روان شده بظاهر قلعهٔ تکریت نزول فرمود و آواز کوس و کورکه و نفیر گوش گردون کر ساخت لشکریان حصار را احاطه نمودند و بمحاصره مشغول شدند و در خلال این احوال والی موصل یار علی با پیشکشهای لایق و حاکم اربیل با تقوزهای مناسب متوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیلهٔ مقربان درگاه فلک اشتباه باحراز دولت زمین بوس سرافراز گشتند و سردار قلعهٔ تکریت امیر حسن که پیوسته راه زدی و مرتکب مخالفت و منافقت بسیج پادشاه اقدام نمودی از جهت توجه رایات نصرت آیات خایف و هراسان گشته برادر کوچک خود را با ارمغانی بیرون فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده حضرت صاحب قرانی برادر او را اسب و خلعت داده فرمود که باز گرد و با حسن بگو که بی اندیشه بخدمت آید تا از بارگاه احسان با خلعت انعام باز گردد چون برادر حسن باو رسید پیغام گذارد بنابر آنکه از غایت بیم یارای بیرون آمدن نداشت در تاکید اساس محاربه مبالغه نمود و پشت بحصار نهاده آمادهٔ رزم و پیکار شد و لشکریان از عراده و منجنیق نصب کرده جنگ در انداختند

و بسا کن ساکنان قلعه و خانهای عامیان آن بقعه از آسیب سنگهای گران خراب و ویران گشت و روز
سیوم امیر حسین مادر خود را با ملاکات و دو کرّه اسپ بیرون فرستاده و از زبان او عرضه داشت
که امثال ما بنده کار از آن حد که با پادشاه نصرت آیین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن شکوه و فر فلک سای
آنحضرت بر بنده دل جای گرفته که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر جهت شهریار کامکار فرزند
کرده برادر و پسر را بیرون فرستم و چون رعب و وحشت من کمتر گردد شرف تقبیل بساط بوس
حاصل کنم حضرت صاحب قران نصرت قرین مادرش را نوازش فرموده گفت که گناه حسین را
بو بخشیدم برو و پسرت را بگوی که بی توقف بحضرت ما آید و اگر در آمدن تاخیر و تقصیر نماید خون جماعتی
که در قلعه اند در گردن او خواهد بود مادر حسین از سخن حضرت اندیشناک شده بازگشت و لشکر ظفر
شعار نقبها برده و جای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر با نوکران خود نقب
زده یک برج حصار را در شب بینداخت و لشکر جلادت اثر حصار بیرون را گرفته مخالفان بحصار
اندرون گریختند و امیر حسین را خوف و دهشت زیاده شد و دل از جان شیرین برگرفت بجد و جهد
تمام بجدال و قتال اشتغال نمود و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که توانچیان پیرامون قلعه را
بر امرا و تومان و قشون بخش کنند و مقرر شد که چهل نقب بزنند و سر نقبی در عهده امیری باشد و بگوید تا
تفصیل آن با مرار رسانیده هر کس بکار خود مشغول گشتند تفصیل این مجمل آنکه نقب اول در عهده تومان جنگیان
آمد که شیخ ارسلان کاروای ایشان بود و نقب دیگر پسر پادشاه خبره طغی تیمور خان قرار گرفت و دیگر
بر خواجه علی پسر خواجه یوسف که اولجایتوری بر وی مقرر شد و دیگر برادر او پسر امیر توکل برلاس
و امیر جلال الدین جمشید و شمس الدین و علی مرحمه بیک نقب اشتغال نمودند و برهان اغلان و جلال الدین
فیروزکوهی هر دو بیک نقب مشغول شدند و بایزید کار از خودی و لطف الله بن بیان تمور آقبوغا و حمزه تابان
هر کدام بیک نقب مشغول شدند و امیر قبلغه چی و بیکی ایروی هر دو بر یک نقب رفتند و ایت خواجه
و موسی کال هر دو بیک نقب اهتمام نمودند و جلال باورچی و بیان قورچی یک نقب و حسن صوفی و بایزید
هر دو بیک نقب و شمس الدین اوج قرا و قوتلاق قوچین و ابو القاسم و امیر عباس هر چهار بیک نقب
و علی درویش برلاس و شیخ حسن شاه مسواده هر سه بیک نقب و توکل و یوسف جده هر دو بیک نقب
کار بستند و سونجک بهادر یک نقب و قوشون توی بوغا یک نقب و شیخ درویش آلتی و امیر
برادر قمر الدین جیرچی و احمد محمد سلطان شاه و تولکتمور قوچین هر سه بیک نقب و حمزه بلدوز و حمزه
مظفر هر دو بیک نقب و محمد بیک ارلات و درویش بیک نقب و یحیی و ایدی ایردی یک نقب و دیگر

بلک

بلک قوچین و منکلی خواجه و کبکی تواچی نقب دیگر و شیخ محمد کوکلتاش نقب دیگر و امیر شاه ملک نقب دیگر
و دیگر اولجایتو بوغا یک نقب و شیخ علی قوچین یک نقب و الام قنبوری نقب دیگر و جمعی دیگر در سه کاری سنگ
سوراخ کردن مشغول بودند و دیگر خواجه مسعود سبزواری و مراد پسر ایلچی بوغا نقب دیگر و مجموع این
مردم که زیر برجها منسوب بایشان بود در اندک فرصتی کار خود بتقدیم رسانیدند امیر حسین چون دید
که مهم او خالی از اشکالی نیست مضطرب شده کس بیرون فرستاد و بجرایم خویش اعتراف نمود اما
نخواست که بیرون آید حضرت صاحب قران در جواب فرمود که بغیر از بیرون آمدن چاره نیست و چون
فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت با امیر حسین رسانید قلق و اضطراب او زیاده شد و
شخصی را پیش شاهزاده شاه رخ فرستاده و دست در دامن عاطفت آن حضرت زد تا خون او را
خواهش نماید و باین اکتفا نکرده برادر خود نیز از عقب او روان کرد و او بزبان عجز و مسکنت میوه چین
داشت که ما خود را از کمترین غلامان آنحضرت میدانیم اما برادرم از غایت دهشت و وحشت یارای
آمدن بپایگاه شهریار سپهر منزلت ندارد و شاهزاده جوانبخت برادر امیر حسین را بپایه سریر اعلی
رسانیده سخن او عرضه داشت حضرت صاحب قرانی فرمود تا خود بیرون نیاید و از کرده های بد پشیمان
توبه نکند مفید نخواهد بود و اگر بامارت ما عمل نماید خلعت عفو و انعام بر قامت قابلیت او پوشانیده
آید و به برادرش گفت که اگر حسین بیرون نیاید تو نیز برو و با او باش و چون برادر امیر حسین
بقلعه در آمد اخوان با یکدیگر گفتند که ما مدتها درین قلعه حکومت کرده ایم و با مور سلطنت نموده هر
خاطر خواه ما بوده بر آن اقدام نموده ایم و از هیچ احدی خیفه نشده اگر اکنون بیرون رویم
بیک جمعی که درین اوقات اموال ایشان تباه شده اند بر ما دعوی کنند و ما چون از عهده
آن بیرون نتوانیم آمد بنکال و عقوبت گرفتار شویم تدبیر بغیر ازین نیست که تا رمقی از درون ما باشد کوشیم
شعر
بکوشیم و کوشیدن فرض دار . که جان بکوشش کنم استوار . و مجموع دیوان و دزد
زنان که در قلعه بودند این رای صواب شمرده برایمنی با ایشان متفق شدند و طبل جنبان کوفته
بر سر حرف تحصن رفته و ازین حرکت آتش خشم جهانسوز حضرت صاحب قران اشتعال نموده فرمان داد
کرنا کوس و کورکه و نفیر ارغوان و فغان آورده سوزن انداختند و بعضی از دیوارهای قلعه که بچوبها
از زیر سر چوبها گرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند اهل حصار رخنها استوار کرده بجنگ و جدال مبادرت
و از اشتغال نمودند سپاه جلادت شعار فوج فوج متصدی رزم و پیکار گشتند و یرلیغ جهانمطاع
نفاذ یافت که هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها [illegible] اند همه را نفط بر کرده آتش در اندازند و دیوار

کوان متقدم رسانیدند اکثر دیوارهای قلعه بغداد و برجی که یک صوفی خالی کرده بالکل از باد و شر
هیچ کس از بالا بخاک افتاد و بنداهم و واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها بشکنند و برجی که
در سرکار امانشاه و اللهداد بود بالکلیه متقدم گردانیدند و امیر حسین و آتاخش از مشاهده این حال
دو حیرت بدماغ متصاعد شده نقله کوه برآمدند بهادران نصرت شعار زانو زده رخصت طلبیدند
که سالا برآمده و دمار از روزگار آن خاکساران برآرند حضرت صاحب قران فرمود که چندان صبر
باید کرد که راه گشاده شود و چون مهم تخریب باین مرتبه انجامید نگرفتیان تضرع و زاری بنیاد کرده
فریاد الامان برآوردند و امرا و مقربان بتشفیع انجمیشه زینهار خواستند شفاعت امرا در حق
متحصنان بهادران سپاه نصرت پناه چون آن معنی فهم کردند نقله آمده و امیر حسین با هرکه در قلعه بوده
دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و حکم واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که
زار و سپاهیان جدا ساخته اتیبی بدیشان نرسانند و لشکر بازار امرا از تومان و قوشون قسمت نموده
سیاست کنند و بمقتضی فرمان قامت معتدان قطاع الطریق بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان
نواحیان منارها ساختند و خانهای دیگر واران را خراب کردند و بموجب اشاره جلیله یک دیوار
حصار نگذاشتند تا بغداد در روزگار معلوم عالمیان گردد که استواری آن قلعه با نجه غایت بوده
ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار ذکر مراجعت صاحبقران ظفر قرین و پیوستن شاهزادگان و امرا
باردوی و توجه رایات نصرت آیات بجانب دیار بکر و از انجا بطرف ماردین و حالات بحار رایات
شوال
ظفر پیکر روز شنبه غره ماه در ضمان سعادت و اقبال بجانب ماردین معاودت نموده نشاط مکان
از خاطر خطیر بادشاه جهانگیر سر بر زده فرمانداد تا از عازمان رکاب نصرت انتساب بان امر قیام
نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و جوگر زده آنحضرت شب در قول توقف فرموده روز دیگر
هم رسیده و صید فراوان افکندند و پیش از این امیرزاده پیر محمد بکنار شط واسط رفته بود و طایفه
از امرا مثل رستم طغی بغور و شمس الدین عباس و غیرهما از آب شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه
نیز با لشکر خویش از دجله در گذرانده بجانب بصره توجه نموده و شیخ نور بهادر و جلیل ولد خوانشاه طغی
و امیر یادگار برلاس و جانشاه چاکو رابکانی و محمد درویش برلاس و شیخ علی مرغوبی و اسمعیل
برلاس بر طرفی دیگر توجه نموده بودند این مجموع شاهزادگان و امرا ولایت باقی را غارت کرده
و عرضه ملک از قطاع الطریق و معتدان پاک ساخته عازم اردوی اعلی شدند و چون عراق عرب
با توابع در حوزه بندگان درگاه عالم پناه آمد آنحضرت خواجه مسعود سبزواری بحکومت بغداد و شبانه

دو وصیت کرده که در تعظیم سادات و علما و فضلا و صلحا و رعایت رعایا و ترفیه حال فقرا و سایر
برایا دقیقه مهمل نگذارد و بنفس نفیس عازم دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت شعار
جهت فتح و ضبط بعضی از ولایات بالای آب بغداد روان ساخت و خبر رسته از آب گذشته
آوازه مراجعت شایع گردانیدند تا مخالفان از شرط غافل شوند و سپاه نصرت شعار را بشر
احتیاط درآورده از مرده نفر نفری اختیار فرموده عثمان بهادر را که دران اوان از بغداد آمده
بعضی او قوق بازداشت اما الوس را امیر کرده از عقب بیاورد و امیرزاده محمد سلطان و غیاث
الدین ترخان و اوچ قرا بهادر بنیز رجب فرمان در اردوی توقف نمودند تا بضبط و مهمات
آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت آیات بالای آب روان شده بقلعه تکریت
رسید اهل حصار طریق قرد مند و دنموده ابواب موافقت بگشودند و آن قلعه بسیور غال با مرد امیر
یارعلی موصلی شد و در خلال این احوال برات خواجه و پیرعلی و جهانگیر و سایر سرداران تواجی
و سنجطفان قلاع کرکوک توجه احراز سعادت پایبوس نموده بسعادت عنایات پادشاهانه
سرافراز گشتند و آنحضرت جهت زنان و فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نموده با حکام
پسران مرتب داشته از برای دختران ایشان ترتیب داده و از انجا نهضت نموده در اردو حل فرود آمده حاکم
شیخ علی تولی وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقرانی از انجا روان شده کنار آب
مقرب سرا و فات جلال شد و از انجا گذشته بیار موصل از نهم جمادی الاول بعزم زیارت
یونس و جرجیس علی نبینا و علیه السلام رفته فرمود تا جهت عمارت مزاری ده هزار دینار کپکی خازنان
از نقد موجود تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانیدند و درین اثنا امیرزاده
میرانشاه که بتسخیر اربل و الوس و جشام و صحرانشینان اطراف و جوانب رفته بود مجموع را در انجام
ایلغت و فرمان برداری درآورده در موصل بعز بساط بوسی فایز شد و یار علی والی جلده بکوه
شرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحب قران از طوی پادشاهانه داده و آنحضرت او را بجرجی ساخته
متوجه روحا شده و در اثنای این اوقات سلطان موسی والی ماردین رسولی فرستاده اظهار ایلی
و انقیاد کرده و بنابرین حضرت صاحب قران ظفر قرین میل بجانب ماردین نموده و چون بدان نواحی رسید
پیش او کس روان فرموده پیغام داد که با لشکرهای آراسته از عقب بتعجیل بیاید و اهیه تسخیر مصر و شام
در خاطر رسوخ یافته و آنحضرت از انجا گذشته در راس العین نزول فرمود و لشکر بانواع غارت و تاراج
قراقوا و ایش و قرا شاه و فرستاده سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته باردوی همایون معاودت نمودند

ورایات نصرت انتما از آنجا نهضت کرده بروجارد رسیدند کرک که حاکم آن موضع بود از بیم جان شهرا
که داشته بگریخت و بعضی از رعایا موافقت نموده پناه بکوهی بردند و حضرت صاحب قران کامکار با
فرزندان نامدار دولتیار و امرای عالیمقدار بروجارد درآمده و آن شهریست از بناهای فیروز که تمامت
عمارت آنجا از سنگ تراشیده ترتیب نموده اند و قصهٔ القای ابراهیم خلیل صلوات الله
علیه الرحمن در ناوردان بقعه وقوع یافته و چشمه که بفرمان باری تعالی عزاسمه درمیان آتش
خلیل الرحمن جریان یافته هنوز روانست و آثار سهای بر حوالی چشمه تا غایت باقیست صاحب
قران و مجموع شاهزادگان و امرا و نوینان دران چشمه غسل کرده از آن آب آشامیدند و دو شب
و روز بساط عیش و طرب گسترده طویهای پادشاهانه مرتب داشتند و جامی که مراسم ملازمت و
وشجاعت قیام نموده آثار خدمتکاری و جانسپاری تقدیم رسانیدند بانعام موفور و نوازش با اختصاص
اختصاص یافته و خدمات شایسته بجای آورده ملک و ولاء اهل و عیال خویش را امان طلبیده
و مسئول او باسعاف مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شده و الی جسن ... و جاروی
برزمین نهاده بیامن التفات بیکران پایهٔ قدرش ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین از
اهمال نموده بود و خلاف آنچه ازو متوقع بود بظهور رسیده حضرت صاحب فرمود که موافق محل مرتب
کوباغی درمیان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند بواسطهٔ این معنی رایات نصرت شعار روز
پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بصوب ماردین درحرکت آمده و در اثنای راه سلطان نقلی والی
ارزن و حاکم ماین توفیق دولت روی بعتبهٔ آمال و کعبهٔ اقبال آورده و در سلک ملازمان انخراط
یافته و تقاوین و خواتین که در اغرق توقف نموده بودند بموقف همایون پیوستند و چون
بموضع کلک که هفت فرسخی ماردین است منزل لشکر ظفر قرین گشت حاکم جزیره ملک عزالدین
از غبار سم سمند جهان پیما زیادتی روشنایی دیده حاصل کرده بعواطف پادشاهانه مستظهر
گشته رایات شاهانه از اوج آسمان بگذرانیدند و سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفر ورود
شهریار گیتی پناه آگاهی یافت با تنسوقات سزاوار و هدایای بسیار از اسپان قیمتی و استران
گران بها روی بارو و دی اشرف اعلی نهاد و مقصد زمین و زمان زبان عتاب که حاکم ماردین گشاد
از سبب دیر درآمدن سوال فرمود و خدمتش در مقام اعتذار و استغفار برآمده و التماس عفو و مغفرت
نمود پادشاه خطاپوش پرتو التفات و عنایت بر حال سلطان عیسی افکنده کمر و خلعت خاص
ارزانی داشت و از آن محل روان شده حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفر قرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه جناب امیرزاده عمر شیخ بفضایل نفسانی آراسته و از
ملکات روحی پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت و حضرت صاحب قران کامکار
شاهزادهٔ رفیع مقدار را بضبط ممالک فارس و عراق تعیین نموده متوجه بغداد شد و آنجناب در وقت
کمال در تنظیم مهمات الملکت قیام نموده ایل و الوس متفرقه را جمع آورده و مجموع ایشان کمر خدمتکاری
میان جان بسته مطیع و فرمان بردار شدند و طایفه از توابع شاه منصور دران ولا اقلاع و بقاع حصین را
پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جوانبخت برای روشن بعضی ازان مردم را به لطف
و برخی را بعنف مطیع گردانید و اکثر را ... روان کرده فرزندان را طلبیده و بغیرا امیرزاده بازده نفری دیگر
بفارس رفتند و درزمانی که شاهزاده مشار الیه بمباشرت و محاصرهٔ قلعه سیرجان مشغول بود حضرت صاحبقران
سپهر احتشام بعزم تسخیر مصر و شام بجانب دیار بکر عرف کسی از جانب آنحضرت آمده خبر رسانید که فرمان
جهانت که شاهزاده بالشکرهای فارس و عراق براه کوه گیلویه درحرکت آمده باردوی همایون
ملحق شود و ایدکوی برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیرعلی سلدوز را بمحاصرهٔ سیرجان گذارد
امیرزاده عمر شیخ موجب فرموده عمل نموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسپان یورش مهیا داشته
امیر سونجک را بر حسب فرمان حضرت صاحب قرانی بعمارت قلعهٔ فهندز که خراب کرده شاه شجاع است مشغول
گشت و امیرزاده اسکندر در شیراز توقف نموده امیرزاده پیرمحمد مصحوب خویش گردانیده و با سپاه
برخاشجوی متوجه دیار بکر شدند و از کردستان گذشته بقلعهٔ خرماتو رسیدند که آنرا خرماتو نیز گویند و اکراد
درانجا ساکن بودند و خلاف ... اوان داشتند شاهزادگان تو کران ... ازایشان طعام طلبیده و کفایت
سرباز زدند و تو کران بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده بر فراز پشته که درپای آن
قلعه بود برآمد یکی از کردان بدخبر تیری بجانب سواران انداخت آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته سر در سر
کشید و پیش رفت ناگاه از شست قضا تیری گشاد یافته بشریان شهزادگان رسید و فی الحال مرغ روحش بجانب
روضهٔ خلد در پرواز آمد بعضی از مورخان گفته اند که چون شاهزاده بقلعهٔ خرماتو رسید نظارهٔ حصار بالای پشته
که نزدیک آن قلعه بود میخواست از قلعه تیری انداخته شاه رگ او خورد فی الجمله بعد از فوت امیرزاده همانا
در همان زمان قلعه را گرفته هرکه در آنجا یافتند با کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و در درج سلطنت امیر
زاده پیرمحمد و ارکان دولت را دو حیرت بسر برآمده آتش فرقت ولیعهد درون و بیرون نکنانست و
نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش در سراپرده بعمارت نهادند آری برجو بار دولت و اقبال نهالی
بالا میکشید که از تندباد حوادث متمایل گشت و برسپهر عظمت و حشمت آفتابی درخشان شد که عاقبت الامر بگشت

کسوف گرفتار نباید **نظم** چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست • چون هست بهر چه هست نقصان و شکست
انگار که هر چه هست در عالم نیست • پندار که هر چه نیست در عالم هست • حضرت پادشاه
گردون صولت انتظار قدوم امیرزاده عمر شیخ میکشید که با او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام شود
که ناگاه توکل بهادر باره دوی همایون آمده واقعهٔ ناملایم اعلی حضرت رسانید امرا و ارکان دولت
در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته رای کنکاش داشتند و نه روی نقض **سخن** مشکل بود اینکه پیش ما مشکل
خود را گفتن نتوانیم و نقض نتوانیم • عاقبت جز اظهار چاره ندیدند و در خلوتی باتفاق عرض فرمان فرمای
آفاق رسانیدند حضرت صاحب قران دولتیار دست در دامن اصطبار زده اصلا قلق و اضطراب
بخود راه نداد و بزبان خجسته بیان کریمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاد و زمام ایالت فارس در
قبضهٔ تصرف و اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد بهادر نهاد و اوج … فرموده بانشور
همایون متوجه … شد و امیرزاده بمعیت رسیده و شاهزاده مرحوم بطرف شیراز باز گردانیده
و خود … در رکاب او روان شد بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمر شیخ بهادر را از
… آغا و بیک … آغا و فرزند … امیرزاده اسکندر نعش آنحضرت را از شیراز به
اندجان … نقل کردند و در بقعه که … حضرت صاحب قران … دفن ساختند و سبب
نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه و سایر تواریخ حضرت صاحب قرانی مسطور است **ذکر بقیه قصه یاد …**
و مقید شدن سلطان عیسی … پادشاه … و توجه آنحضرت بجانب جزیره از جهت …
… فوائدین چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرده لشکریان بمصلحت تحصیل
و برخی برای مهمات ضروری خویش بیرون در آمدند ناگاه طایفه از اوباش … ایشان
آوردند و رای عالم آرای پادشاه جهانگشای برین حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی را طلب داشته …
در آوردند … تفحص و تفتیش نمودند از فحوای کلام او بوضوح پیوست که … وقت بیرون آمدن
با برادر و معتمدان خویش گفته است که بهیچوجه قلعه را از دست ندهید و شهر را تسلیم نکنید و وصیت کرده
که من هزار مکتوب و تشنیع و مبالغه کنم شما قبول نکنید و التفات بسخن من ننمایید که من خود را فدای شما
و این مملکت میسازم بعد از صدور جریمه بر وی یرلیغ واجب الانقیاد نافذ و قید او صدور یافت و چون
… نواحی یافت نمیشد و کثرت چارپایان بمرتبه رسیده که …
احاطهٔ آن عاجز می آمد رای … برآن قرار گرفت که از آنجا روان شوند و چون دو سه مرحله قطع
فرمودند ناگاه هوا متغیر گشته ابر و بارندگی پدید آمد … طوفان نوح … حالی در نظر می آمد …

از هم دشمنان واقف یافت همت بلند نهمت بر تسخیر قلعه … که در استحکام از سایر قلاع عرصهٔ ربع مسکون
امتیاز داشت گماشت و فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر جلال الدین و وزیر … طرف …
… جد و اجتهاد بجا آورده امیر وزیر باتفاق … آن مهم سعی نمودند نوعی که مزیدی بر آن متصور نبود
و جمعی را بر سر آن کار تعیین کرده مقرر نمودند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات آنجا بر حسب دلخواه
… امیر کبیر و وزیر صاحب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب قلعه از محاصره … و متوهم
و اندیشناک گشتند و در این اثنا صورتی غریب روی نمود و مفصل این مجمل آنکه در زمانی که سلطان ابوسعید
بجد و جهد تمام محاصرهٔ قلعه آغاز نهاده بر کنار … که در قلعه بودند … شده و بعضی از ایشان بقتل رسیده
بعضی دیگر با خود قرار دادند که موافقت با این … و تفاوت … لازم
… با امرا که محاصرهٔ قلعه اشتغال داشتند در این باب … و جمعی …
کشیده … جدا ساختند و روانه دار السلطنه هرات
گردانیدند و چون … شایسته … و توسل جستند **ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم و ولادت**
میرزا شاهرخ و دیگر وقایع میرزا سلطان ابراهیم از معرکه سلطان ابوسعید روی گردان شده تا
دامغان عنان باز کشید و میرزا علاء الدوله در آن نواحی در … و جمعی … در
ظل رایت میرزا سلطان ابراهیم مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نموده عنان توجه بجانب مشهد مقدس
تحریک داد و در اثنای راه مزاج … از جادهٔ اعتدال منحرف گشته روز بروز مرض اشتداد …
… دار السلطنه هرات آوردند و در … دفن …
… وقایع سال … که حضرت … سلطان سعید را … سلطان …
… رکن السلطنه و الخلافه میرزا علاء الدوله فرزندی ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا شاهرخ موسوم
و بعد از تقدیم مراسم جشن … سلطان سعید … تنظیم مصالح جمهور … و امیر نظام الدین …
… را با جمعی امرا بمحاصره قلعه عماد … و دیگری از وقایع این سال فتح قلعه عماد است و قلعه مذکور
امیر علاء الدوله عمارت و مرمت فرموده بود … و در زمان میرزا بابر …
مفتوح گشت چنانکه گذشت و بعد از وفات پادشاه مرحوم آن قلعه … امیر بابا حسن والی استرآباد افتاد
و او … بعضی از معتمدان خود را … محمد دیوانه …
بابا حسن محمد دیوانه در آنجا متمکن گشته نواحی و حوالی حصار را غارت کرد و چون سلطان سعید بر سریر سلطنت خراسان
متمکن گشت … محمد دیوانه … از آنجا بیرون …

چند روز در سبزوار توقف نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی بر لار رسید بعد از تسلیم قلعه
علی فارسی صورت حال را معروض گردانید و بعد از مراجعت همایون آمد و سلطان سعید پایه قدر امیر
را از ایوان کیوان بگذرانید و [illegible] برج و باروی قلعه را که تسخیر نموده بود [illegible]
و اکثر [illegible] مسلمانان دران خانه نموده و موکب فلک احترام در ماه ذی قعده الحرام [illegible]
آمد و مقصد رسیده و فتح آن در نظر اشرف غایت مستحسن افتاده و [illegible] بسیار آورده
و دران جلوه ضبط کرده و از انجا معاودت نموده در دوم ذی الحجه دار السلطنت هراة فرود آمد
و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا ابابکر است میرزا شاه محمود طریق اعزاز و اکرام
و اکرام مسلوک داشته در رکاب شاهزاده متوجه کابل شده امرای حاکم آن دیار بمحاربه پیش آمده
خلیل از غایت غرور [illegible] در معرکه مسابقه نموده امرا وقت [illegible] داشته بر سر امیر خلیل
و ملک و جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاه محمود در حمله [illegible] مجروح گشت و هم دران زخم در گذشت
و شیخ زاده [illegible] که در منصب صدارت میرزا ابابکر بود و [illegible] قائم بود و دران معرکه شهادت یافت
و امیر خلیل بعد از شکست از ان ورطه [illegible] بیرون برد و امیر [illegible] صورت واقعه را
عرضه داشت [illegible] سال [illegible] سعید که از امرای
کبار بکمال تقرب و اختصاص داشت از اطراف ماوراء النهر رسید و بدستور سابق در دیوان اعلی میر بزرگ
و در چوکاه امرا و [illegible] انتظام یافت ذکر بعضی قضایا که بعد از انقضای این سال روی نمود
در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمائه حضرت سلطان سعید پرتو التفات بر صفحات احوال شاه
که از اولاد ملک [illegible] بود و بشجاعت و کیاست و سخاوت امتیاز داشت انداخت و [illegible]
برسم [illegible] فرمود و حکم کرد که امرای عظام چون امیر شیخ حاجی و امیر [illegible] حاجی و امیر
[illegible] بسیستان رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه سازند امرا بر حسب
فرمان بسیستان رفته در اثنای راه خبر شنیدند که امیر خلیل [illegible]
جهان [illegible] که یکی از ایشان پیش امیر خلیل بود [illegible]
خاطر [illegible] امیدوار گردانید تا از اندیشه مخالفت و منازعت [illegible]
درگاه گردون اشتباه [illegible] فرماید [illegible] مشورت [illegible] امیر حسن
و امیر [illegible] امیر خلیل روانه شد [illegible] سلطان سعید [illegible]
پیش آید چنانچه در مجلد هفتم زبان خامه تفصیل آن گویا خواهد شد ان شاء الله تعالی [illegible]

بطرف سیستان فرستاده بود باز طلبید و ایشان مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر
خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف مازندران رفت و دار السلطنت هراة خالیست
و هوس گردن افرازی از خاطر او سر زده خیال استبداد و استقلال در دماغ بیمغز خود راه داده
هراة در ضمیر او رسوخ یافت و با حرب سلطان و جمعی مردم پریشان بگمان آنکه هیچکس دران
نیست که در عرصه مقابله او درآید در حرکت آمد و چون مردم ملوکات از توجه او خبر یافتند با اتباع
و اهل و عیال بجانب شهر شتافتند و با آنکه وقت انتفاع محصولات بود از غایت دهشت
آن نپرداختند و چون توهم جایی داشتند از پای اندیشه نکردند و در دوازدهم رمضان امیر خلیل
[illegible] دار السلطنه هراة رسید و سه دروازه که آن عبارت از درب عراق
و فیروزآباد و خوش است احاطه نمود و مردم او چندان نبودند که دروازه دیگر محبوس شود و امیر
نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر [illegible] و پهلوان محمد
پیاده باتفاق قاضی و ائمه و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت عمارت برج و باره مشغول شدند
و از غایت دران مهم بجان ایستادگی نمودند و امیر خلیل چنان اشتیاق [illegible]
که [illegible] رسید [illegible] و پیکار آغاز نهاد و جنگ پیش برد اما کاری نساخت و چون روز
شد امیر خلیل [illegible] مساعی و کوشش بسیار نمود و نایره قتال و جدال التهاب داد و دران
ایام آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت هوا بنهایت رسیده بود که نعل در [illegible]
و بسیاری از خلق [illegible] اسلام روزه خورده و [illegible] قوت طعام حاصل آمده و جهد تمام بر
سر برج و باره به محافظت دست و بازو گشاده و شب و روز در [illegible]
اهل خلاف با آتش [illegible] میسوختند و در اثنای محاصره روزی امیر خلیل صفها آراسته جنگ
و مولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته به تیر بسته فرمود تا دیگری بیندازد بجانب لشکر امیر خلیل
آنکه [illegible] که از شهر فرستاده اند آن کاغذ را بخوانند و پیش امیر خلیل بردند و چون در معرکه آنرا
خواندند موجب خجالت و انفعال امیر و نوکر و سردار و لشکر شد قطعه یاران پیام ما برسانید
با خلیل • گویید اگر ترا سر باغ جنت بود • در روز روزه دردسر ما و خود مده • عیدی بجا که وقت
[illegible] بود • و امیر خلیل در [illegible] جمعی مجموع از انصار و اعوان روی جلادت به تسخیر دار السلطنه
آورد و مردم او بر قوت و توانایی که داشتند در تخریب برج و باره الحاح و مبالغه نمودند و نزدیک
آن رسید که [illegible] برسد و خلق از مسجد جامع بیرون آمده یکبار دروازه [illegible] و از شهر بیرون رفته بجنگ

اجتماعی روی با میر خلیل نهادند و آوازه انداختند که میرزا ابو سعید رسید مردم سیستان از بیم آن گشتند
و خاک معرکه با خون یردلان در هم آمیخت رعب و خوف بر ضمیر مخالفان استیلا یافت و امیر
خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از آن معرکه روی گردان شده آنچه داشتند بگذاشتند و با دلی پر خون
و چشمی گریان ماندند و چون امیر مشار الیه که رستم دستان از حاشیه کشان خویش می پنداشت
با اهالی سیستان در هیچ جا قرار و آرام نگرفت **ذکر وصول موکب همایون به دار السلطنه هراة**
و آوردن میر خلیل در آن اوان که امیر خلیل متوجه هرات شد رایات ظفر نشان از ولایت ماوراءالنهر
معاودت نموده بود و در اثنای راه صورت جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و چون از جانب
ماوراءالنهر اخبار ناملایم بمسامع جلال برسید فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و فوجی
از امرا و سرداران متوجه ماوراءالنهر شوند و ایشان موجب فرموده عمل نموده شهریار سپهر نگار رخش
همایون در حرکت مسارعت نموده عازم هراة شد و در حدود جام بمسامع جلال رسید که امیر
خلیل روی فرار بجانب او بار نهاده است و در تیه ضلالت سرگردان شده آنحضرت و بعد تعقیب ایام
سرور و شادکام مقرون نصرت و اقبال در مستقر سریر خویش نزول فرموده اعیان و اشراف مردم
نثار و پیشکش بجای آورده زبان به دعا و ثنا گشادند و جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره طریق خدمتکاری
مسلوک داشته بودند و شیوه جانسپاری بجای آورده بخلعت و تشریف مخصوص و محظوظ گشتند و بعضی
مردم نازک که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند و از راه بیابان رفته بودند و سواران اهل خلاف را کشته بودند
از فواید احسان پادشاه حظی تمام یافتند و جامه‌های قیمتی پوشیدند و چون رای عالم آرای خسرو
گیتی ستان از جزئیات امور باز پرداخت جمیع امرا را بقلع و استیصال امیر خلیل روان ساخت و حکم
کرد که تا او را نیابند از پی ننشینند و ایشان برحسب فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند
امیر خلیل ازین حادثه سراسیمه و اندیشناک شده چاره جز آن ندید که اطاعت و انقیاد نماید با کسان
و عرض امین نامه و بمشورت با خواص و نزدیکان حلقه طاعت که از پی در گوش کرده و غاشیه فرمانبرداری
بر دوش نهاده و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورد و امیر کریم داد از توجه او آگاهی یافته
بود بجانب او شتافته ناگاه در نواحی اسفزار با وی دچار خورد بیچاره امیر خلیل بغیر از تسلیم دوا
نیافت و ایشان در زمان میرزا بابر دوستی و اتحادی می ورزیدند امیر کریم داد حقوق صحبت و محبت قدیم
رعایت نموده با امیر خلیل بر وفق مراد پیش آمد و سر دو امیر باتفاق متوجه درگاه عالم پناه گشتند
و چون به دار السلطنه هراة رسیدند امرا صورت قضیه را بعرض سلطان سعید رسانیدند و آنحضرت فرمود

که مرا چند نوبت بر خاطر گذشته که خلیل را هیچ راه بیرون شد نمانده و بعد از بحث [illegible] فی المجلس امیر
خلیل بسعادت بساط بوس استسعاد یافته از سر اخلاص عتبه عبودیت بوسیده و بکمان امان [illegible]
و در سلک سایر ملازمان دولت آشیان منتظم گشت و شهریار نامدار امیر نظام الدین شاه یحیی را دیگر بار
فرمان خسرو دادگر در ولایت سیستان بجای آبا و اجداد عظام کرام خویش رایت شوکت برافراشت
و در حسن تدبیر و کاردانی تدارک علما کرده آن مملکت را مضبوط ساخت و درین سال در بیست و چهارم
شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد که جامع بود میان العلم و العمل وفات کرد و در مزار گاه
گاه هراة قریب بقبر منور پیر هراة قدس سره مدفون گشت و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمائه رای عقده
گشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر سعید فرید بولایت بلخ رفته از آن حدود با خبر باشد و از حوالی
منهیان بعرض رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراءالنهر ربقه اطاعت از گردن خویش بیرون آورده
نواحی بخارا و سمرقند را غارت کرده و سلطان رعایت خدمات سابق او نموده معتمدان بجانب وی
روان نمود تا هم چنین را بنصیحت و موعظت رام گردانند و اگر بر خرد و عصیان اصرار نماید بجهت حال
را بعرض علا و مجاز ارباب کمال خواجه ناصرالدین عبدالصمد رسانند و فرستادگان متوجه شده ماوراء
النهر رسیدند و با امیر نور سعید ملاقات کرده سخنان سودمند و حرفهای دلپسند گفتند اما امیر مشار الیه
سخن نیکخواهان نشنید و ایشان به سمرقند رفته حضرت خواجه را از آن حال آگاه ساختند و خواجه کوه
نور بخارا که امیر نور سعید آنجا رفته بود رفت و با وی قرار داد که دیگر پای از دایره اطاعت بیرون ننهد
و چون حضرت خواجه بازگشت جمعی از سرداران آن دیار بعزم رزم امیر نور سعید برخاستند امیر نور سعید
تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاد و احمال و اثقال او بدست سپاه ظفر
شعار افتاد و درین سال پادشاه مبرور و مغفور رکن الدین علاء الدوله که چندین سال اطراف و اکناف عالم
سیر نموده بر کنار دریای قلزم در خانه ملک سون که از اعیان و ملوک رستمدار بود فرمان یافت و نعش
آنجناب بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که مدفن میرزا بایسنغر است و مرقد با نوی عظمی
مدفون گشت و صبیه آنحضرت رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود با عزاز تمام ختمات کلام ملک
علام بجای آورد و باطعام فقرا قیام نمود و درین سال حضرت ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه ناصر الدین
عبدالصمد چون با امیر نور سعید ملاقات کرده از آنجا توجه جانب خراسان فرموده در بیست و نهم ماه جمعه
بجد و بهراة رسید سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تعظیم بجای آورد و خواجه عالی منزلت بزیارات
مشایخ و اهل الله آنجا بار رفته از روح ایشان استمداد همت نمود و مجموع اکابر و اشراف و اعیان از علم حضرتهم

دل جان ملازم آستان قدس آشیان او گشتند و سلطان سعید کرامات و مراتب دیدن خواجه رسید
از کلمات قدسیه ایشان مستفید شد و چون حضرت خواجه را حسن اعتقاد و ارادت نسبت بعلاء و مشایخ
اسلام بهاء الملة والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و مخدومی شیخ بزرگوار ازین عالم نقل فرموده
بودند خواجه به پرسش خلف صدق شیخ مذکور مرحوم مرشد الملوک والسلاطین هادی الخلائق اجمعین شیخ
نورالدین محمد رفتند و انجناب شرائط ضیافت کما ینبغی آورده مراسم مهمانداری کما یجب و ینبغی مقدم ایشان
و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع فرموده بوثاق خود بازگشت و بعد ازان سلطان سعید التماس
نمود که چند وقتی بجانب سمرقند تشریف برند و از بخارا بیرون و دیگر گرد این عمل قدوم نکردند پادشاه التماس آن
آن بزرگوار را مبذول داشته تقاضای آنولایت را که مبلغی خطیر ازان متوجه خزانه عامره بود بحل فرمود و بخشید
و حضرت خواجه دران باب امثله و احکام مرتب ساخته در پانزدهم ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند فرمود و در اواخر
ماه مذکور خواجه مظفر مختار سبزواری و خواجه نعمة الله قهستانی و مولانا امیر سمرقندی بمنصب وزارت
رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان ابوسعید خواجه معزالدین شیرازی و مولانا امیر را بملک ماوراءالنهر
فرستاد و ایشانرا در وادی عدل و داد و تعظیم حال عباد وصیتها فرمود و در اوایل ماه جمادی
الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جهت کلیات امور ملکی بجانب بلخ و ارهنگ و سالی
رفت و در خلال این احوال استماع افتاد که میرزا محمد جوکی ولد عبداللطیف در ولایت ماوراءالنهر
رایت خلافت برافراشته است و جمعی از مفسدان بر سر او در آمده خدمتش را بکارهای ناصواب دلالت
می کنند و چهره عروس مملکت را در نظر او جلوه می دهند سلطان سعید چون ازین معنی آگاهی یافت
در ساعتی مسعود و زمانی محمود پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عازم دیار ماوراءالنهر گشت

ذکر توجه سلطان عالیشان بماوراءالنهر جهت دفع و تسکین غوغای داد تیان و مراجعت جهت ظهور سلطان صاحبقران سلطان حسین میرزا

سلطان سعید دران هنگام که آفتاب در برج دلو بود در هجدهم جمادی
از دار السلطنت هرات نهضت فرمود و در تعوز رباط فره آمده دران منزل کثرت بارندگی و شدت سرما بمرتبه
که هیچ متنفس را مجال حرکت نماند و چند روز آنجا توقف افتاد و ناتشکر از هجوم طلیعه سلطان بهادر وفا
بقراولی نهاد و انگاه موکب همایون ازان مرحله در جنبش آمد و چون قضای آسمانی شیرخان ارقبار بسم بند
جهانی بجای فرمانده ممالک ایران و توران خطرسای گشت و جنود نامعدود در ظل لوای ظفر وره جمع آمدند
و از بخارا روی نصرت قرین توجه بلخ نمود در حولا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کنار پل ابیسن جوز را
برآب جیحون بوصل همایون رسانیدند و صورت خدمتکاری او را در نظر پادشاه مستحسن و مقبول افتاده پایه قدر

او را از ایوان کیوان بگذرانید و باو خود منصب وزارت خدمتش را در سلک بار و خواص محرمان مجلس
انس انتظام داد و رایت ظفر شعار از پل چون عبور نمود و میرزا محمد جوکی که جمله عظیم فراهم آورده بود
و اموال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت و تاراج دیار ماوراءالنهر گرفته و بمدد و معاونت امیر نور سعید و امیر
سلطان ارغون که از تربیت یافتگان و پرورش شدگان دولت سلطان سعید بودند مستظهر شده و بجد و اراده
توجه لشکر جلادت آثار با اعوان و انصار عنان از ان دیار برتافت و سراسیمه و حیران در آن
صحرا و بیابان سرگردان گشتند و عاقبت الامر بقلعه شاهرخیه که در کمال رزانت و متانت بود پناه
بردند و آنرا مامن خود ساخته ذخیره فراوان جمع آوردند و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از
سمرقند نهضت نمود و بکنار آب خجند رسیده در زیر قلعه نزول اجلال فرمود و آن حصاریست
که آب سیحون با آب خجند ملاقی شده دران محل بر گرد آن میگردد چنانچه سه طرف قلعه محاط آبست
و در یکطرف که آب نیست خندقیست که قوت متخیله را عبور ازانجا در خیال نمی گنجد فی الجمله بموجب فرمان
فرمان جهان سلطان سعید فرمانداد که لشکریان و مهندسان از استادان منجنیق و غیرایشان آلات
وادوات حصارگیری ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند و بندگان دولتخواه بموجب فرموده
عمل نمودند و از صباح تا رواح و از شام تا بام در تسخیر قلعه سعی موفور می نمودند و نزدیک آن شد که صورت
فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که صاحب قران ثانی معز السلطنة والخلافة والدین
ابوالغازی سلطان حسین میرزا بهادرخان خلد الله ملکه از طرف خوارزم بجانب استرآباد رفته است و امیر شیخ
حاجی و دیگر امرای سرحد گشته عزم خراسان دارد و هرچند چهره این حادثه در نظر همگنان در غایت صعوبت
و کراهت نمود اما ازانجا که کمال تمکن و وقار پادشاه در مقتدار بود تا آن سخن التفات نفرمود و همت بر تسخیر
قلعه گماشت و هیچ نوع فتور در عزیمت پادشاهانه راه نداد و چون خبر متواتر شد که آتش فتنه بالا گرفت
سلطان سعید امیر سید احمد میل را با جمعی سرداران بخراسان فرستاد تا آن دیار را محافظت نمایند
وامرا بخراسان روان شده امیر سید احمد میل بنیشابور رفت و امیر سید زاده در سبزوار قرار گرفت و دران
اثنا قاصدان از جانب خراسان رسیدند و خبر موحش رسید که حضرت صاحبقران ثانی بعزم جهانگیری
بیرون آمده متوجه خراسانست و امرا که در نیشابور و سبزوار بودند بدار السلطنت هرات رفته شهر را مضبوط
و محفوظ گردانیده اند و اسباب قلعه داری چنان مرتب ساخته اند که درین عهد و دیگر عهود معهود نبوده
و حضرت صاحب قران ثانی در ظاهر دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول
شده و درین باب اهتمام تمام نموده چنانچه در موضع خود تفصیل آن مرقوم کلک بیان خواهد شد

انشاء الله تعالی و چون چندروز محاربه اشتداد و کاری از پیش نرفت سلطان صاحب قران دست
از محاصره باز داشت و از ظاهر شهر کوچ فرمود و از انجانب چون سلطان سعید شنید که مردم هرات
در مضیق محاصره اند با میرزا محمد جوکی صلح گونه کرده و از بیرون شاهرخیه برخاسته بسمرقند آمد و از انجا
بر جناح استعجال روان شده بر جیحون عبور فرمود و حضرت صاحبقران ثانی چون از ظاهر هرات
برخاست ایوار و شبگیر کرده بمنزل موری رسید و از انموضع بسرخس شد و آن قلعه را متصرف بود حاکم
و از سرخس بمنزل مازندران عزیمت نمود **ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان و رفتن و تاکید ملک**
جلیل و مشورت فرمودن با امرا و خواص در دفع فتنه و قتل امیر خلیل سلطان سعید از جیحون عبور
نموده مراحل و منازل می پیمود تا بسرخس رسید آقا که صاحب قران ثانی ضبط قلعه را باو تفویض فرموده
بود تاب مقاومت نیاورده مردمی که همه و معاون او بودند زنهار طلبیده بیرون آمدند و چون حشم
سلطان سعید با آقا اتفاد بنا بر انکه ذخیره ازوی در خاطر داشت بقتل چند کس فرمان داد و بر دیگران
ترحم فرمود و چون عساکر گردون مآثر راه دور و دراز پیموده بودند و علفه آن بر اق نداشتند سلطان
ابوسعید فرمود که دیوانیان بدار السلطنت هراة روند و بدستور معهود از مال بروار بجهت لشکر
بستانند و از تجار قرض کنند و چون مردم زحمتها کشیده بودند و شهر را از طالبان ملک نگاه داشته
بخلاف این توقع داشتند و این طلب ایشان بغایت مشکل و مستبعد می نمود و خازن نمود اما القصه
خزینه که از ان وجوه بحصول پیوست همراه شیخ احمد و علی مغول صراف باردوی اعلی فرستاد
و چون موکب منصور بکبود جامه مازندران رسید صاحب قران ثانی تا حدود خوانین حاضر پیش آمد
و از انجا منقضی روزگار عازم یورت اصلی شد که واداق باشد و سلطان سعید شهر استرآباد را بنور
حضور خویش منور گردانیده در گلستان نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت بطریق حکمت
ترتیب داده روز و شب بروز میرسانید درین اثنا بسامع علیه رسید که امیر خلیل غدری در خاطر
دارد و حال انکه پیش ازین کرات و مرات از ان منصور چاکر این معنی مشاهده رفته بود چنانچه در ان
اوان که سلطان سعید قلعه شاهرخیه را محاصره داشت منهیان آنحضرت که در اندرون حصار بودند
خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه کرده که البته شما از پشت حصار بیرون آیید که من
یورت خود در فلان موضع از لشکرگاه سوار خواهم شد و دست بردی بمیرزا سلطان ابوسعید
خواهم نمود سلطان سعید یورت امیر خلیل را تغییر داده جمعی مخصوصان در ان شب جبه پوشیده بروز
جهان پیما تا روز پاس داشتند راقم حروف از جناب حکمت مآب مولانا قطب الدین نفیس طبیب اند

ثراه و جعل الجنة مثواه که از خواص سلطان ابوسعید بمزید تقرب اختصاص داشت شنیده که
شبی در ولایت جرجان جورقی را از ترک بگرفتند و بعد از وعید و تهدید اقرار کرد که امیر خلیل
مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خوابگاه میرزا سلطان ابوسعید کجاست القصه چند نوبت علامات
مکر و غدر امیر خلیل بوضوح پیوست و امرا بارها دکرت جانفی کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند
و سلطان ابوسعید از ان حرکت ایشانرا منع نمود و در ان شب که سلطان گریزان شده بجانب
روان شد **شعر** شبی بود مانند قطران سیاه . نه سیاره پیدا نه پروین نه ماه . نه آوای مرغ و
نه آوای دد . زمانه زبان بسته از نیک و بد . امیر خلیل مبالغه و الحاح بسیار نمود که پادشاه بنفس
شریف از پی یاغی نمی باید رفت آنحضرت فرمود که خلیل نیک توره نست که سلاطین درشب نگاهبانی
کنند و از بسیاری بحرص او و درین امر ضمیر انور به کابی را و ایافته با وجود انکه در امور ملک و مال
سلطان ابوسعید او را صاحب اختیار کرده بود خیال سلطنت از دماغ او بیرون نرفت و بآن مرتبت
قناعت نمی نمود آخر الامر خاطر همایون بر قتل او قرار داد امیر عبد الوهاب گفت که صباح انروز
که مقرر شده بود که او را بقتل رسانند پسر کهتر او امیر قاسم که منظر خوب و جمال مرغوب داشت
در پهلوی من نشسته بود در خاطرم افتاد که حیف ازین جوان زیبا روی که کشته خواهد شد بیگناه باز در
ضمیرم گذشت که شاید وقتی ازو در وجود آمده باشد که استحقاق این امر یافته باشد بعد از تامل پیدا کرده
ازو پرسیدم که امیرزاده بدست الغ میرزا کسی را بقتل رسانیده جواب داد که چهل و سه کس را بدست خود
کشته ام با خود گفتم که **شعر** هر که او نیک میکند یابد . نیک و بد هرچه میکند یابد . القصه امیر خلیل
چون صباح بخلوتخانه خاص بدستور معهود در آمد یکی از تمکاردهای او بیرون امیر خلیل گفت باو کرا
بر ظرافت که مبلغی دیگری دستارش از سر برگرفت امیر خلیل گفت کل یاانکه از سر افتاد و از ایشان
التماس نمود که سبوی آب بمن برسانند که بغسل احتیاج دارم مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل خود را
باب شست و شوئی داد و گفت **شعر** آب میکند دلیل باز غسل طریق . بخاک صومعه کی توان تیمم کرد
و فراغ بال چرکتاره تنهای خود بیرون آورده و در تسلیم پیش افکند جلاد در ان شمشیر معروف بر گردن او زد و سر او
بسهولت از تن جدا شد و پسر محمد خلیل را بدان خانه که پدرش کشتند در آوردند و چون سر امیر خلیل بر سینه
او نهادند گفت بابای خود بسلاح خانه آمده ایم و او را چنین لطف کرده اند و پسر دیگر او را که شمه اداینجا
همان شربت چشانیدند امرای خراسان ازین سیاست متوهم شده سلطان سعید ایشانرا بصنوف نوازش
اختصاص بخشیده و استمالت داده فرمود که امیر خلیل چند نوبت گناهان صادر شده بود که هر یک ازینها

موجب عذاب و نکال او خواهد شد و عفو و اغماض نمودن نشاید که با مردم بیدادگستر چون لی
و بی‌آزار خود در گذشت بجای خود رسید تا خاطر جمع دارند امرای خراسان زمان به زمان تا که …
و بعضی خاطرنشان شده بودند و چون میرزا جهانگیر خاطر خطیر از فتنه میرزا جلیل جمع ساخت او را به ترفیع و استیصال
سرداران ایل جلایر گماشت و ایشان از زیاده در نواحی استرآباد اقامت داشتند متوجه شدند با اموال و
و انعام و احمال بسیار بوده و در آن اثنا سلطان سعید خواست که جمعی را بفرماید تا شرارت آن قوم بجهم
سازد و رشته ظلم ایشان منقطع گرداند لاجرم امرا را مخصوص او نمود که شرارت آن جماعت رساندند
کرده شاه و از برای تماشا سور قالات تغییر منزل نمودند آقوا الامر تا بدان منصور چند روز در آن گشت و شنیده
بودند و از برای گرفتن آن قوم بی عاقبت کشتکان مقرر فرموده بودند و در روزی که ایلخانان در آنجا بودند همه را
گرفتند و بر سر میدان مجموع گرفتار گردن زدند و امرای عظام و سرداران فلک احتشام را در …
داشت و ایلخانان که از ولایت ساری و رستمدار و فیروزکوه و دیگر ممالک آمده بودند در جهت …
داشت و مجموع ایشان بعنایت و عاطفت و نوازش پادشاهانه اختصاص داده و خشنود و شاکر او طالبان
نمودار گشتند ذکر نهضت رایات ظفرآیات از مازندران بجانب دارالسلطنه هرات و بیان بعضی از وقایع چون
مهمات مملکت مازندران بر حسب دلخواه خسرو گیتی‌ستان انتظام یافت عنان عزیمت بطرف مستقر جلالت
و جلالت تافت و موکب همایون هر دیار که رسید رسوم ظلمه را از میان برگرفت و … مملکت …
معدلت سلطان سعید رونقی و طراوتی دیگر گرفت و لوای نصرت تا چون بقصبه کوسویه رسید بموقف عرض
رسانیدند که عمال او آنجا … بوده زیاده گرفته اند فرمان جهانمطاع صدور یافت که وجه حاصل را
از فرد تسلیم رعایا نمودند و موکب خجسته منازل پیموده در بیست و ششم ربیع الثانی متوجه تخت و کامرانی
در باغ سفید نزول اجلال فرموده بعد از چند روز سلطان سعید از … و واقعه … که در آن زمان …
خبر آن کار در خراسان واقع شده بود … و استشهاد بسیار نموده مقتضی هوا و هوس صرف کرده
همچنین شیخ احمد … مثل جزاف کردار … بود بر مطالبه می نمود بسیاری از …
و بعد از آن شوکت گرفته تغییر و تبدیل آن راه داده و از آن حرکات ناپسندیده …
که آن دو شخص را … که عبرت دیگران باشد و بعد از نقل حکم و حسب الامر خان …
که شیخ احمد جزاف پوست کنده … و خواجه معزالدین را روز دیگر در پای حصار در …
حضرت خاقان سعید دست و گردن بسته در ریگ آب جوشان انداختند و در مدت دو روز جوش خروش
خواجه معزالدین در نشست و فرمان واجب الاتباع صدور یافت که بعد از آن از امرا و …

وعلت این وجه معروض مسیح آورده شود و در اثنای این احوال طایفه از خواجه مظفر تقرر کرده بودند و
از مسند وزارت برخاست و صاحب اعظم قطب الدین طاوس سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا
بابر بود وزیر دیوان شد و خواجه اسمعیل جرجانی را با او شریک گردانیدند و چون فتنه میرزا محمد جوکی
… میرزا جلیل یافته بود و خاطر جمع شده سلطان سعید عازم دیار ماوراءالنهر و ترکستان شد و چون
قاصدان از طرف ماوراءالنهر متعاقب میرسید و بسمع سلطان سعید میرسانیدند که میرزا محمد جوکی …
حصار را افراخته تخریب بلاد و تاراج عباد اشتغال مینماید آنحضرت دفع فتنه او را همت پادشاهانه
واجب و لازم دانسته باحضار لشکر فرمان داد و موکب جهانگشا بجهت تسخیر …
از دارالسلطنه هرات نهضت نموده در شمال قریه ساق سلمان نزول اجلال فرموده و اعیان و
نقابات و اشرافات پادشاهانه سرافراز ساخته شهر را بایشان سپرده و کلانتران محلات و …
را خلعت و استمالت داد و در همان روز خواجه شمس الدین محمد را … فرستاده و بعد از …
رایات همایون در جنبش آمد و در زمان نهضت سلطان سعید در ولایت خراسان و …
… روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن … فرو رفتند و اکابر و اعیان … بصحابت خواجه
قطب الدین طاوس به ییلاق بادغیس رفتند و چون و با تسکین یافت بشهر آمدند و …
وزارت ترغیب و تحریض نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قبة الاسلام بلخ نزول فرمود چند روز
در آن دیار توقف نمود و بعضی از ایام بهار در باغ … می نشست و گاهی گذرانیدند و از آنجا نهضت فرموده
روی بسیر ترمذ نهاد و چون از جیحون عبور نمود و منازل و مراحل می پیمود بمقصد رسیده اکابر و اشراف
برسم استقبال پیش آمده نثار و پیشکش بمقدم رسانیدند و موکب ظفرنشان با لشکرهای جهان …
بپای حصار … رسیده آن حصار را در غایت ضبط یافت و سلطان سعید صلاح
در آن دید که محاربه و محاصره … جمعی را … مقابل کوبی ترتیب نمایند و چون
اسباب حصارگیری مرتب شود بعرض همایون رسانند و خاطر اشرف … قرار داده بجانب
سمرقند منعطف گردانیدند و در موضع کان گل طوی عظیم ترتیب داد و بسنت خاقان …
قیام نمود و چون امرا و لشکریان از اتمام مقابل کوب قلعه فارغ گشتند بعرض همایون رسانیدند سلطان
ابوسعید معاودت فرموده چون بپای قلعه رسید فرمان داد که بمحاصره مشغول شوند امرا و دلیران …
بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل میشود آخر الامر مردم اندرون از بی قوتی …
نان و گوشت کار در ایشان باستخوان رسیده بحیله و تدبیر و معاونت بعضی مردم بیرون روزی …

امیر شیرحاجی نیز و امرا و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بوده‌اند می‌دانستند که در قلعه خوردنی نمانده
و از بیرون ماکولات بحصار نمی‌رود ولیکن کیفیت آن معلوم ایشان نمی‌شد در اثنا امیر شیرحاجی کرکی
بعواقب اندیشیده نوکری که میرزا محمد جوکی او را شناخت فرمود که شبی او را متوجه قلعه شده
شاهزاده او را دیده بود داشته رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که امیر
شیرحاجی محزون و حیران تحویل من کرده بود و خوردنی از آن باقی مانده و مولانا امیر در مطالعت آن اشتغال
می‌نمود و مرا فرستاد من فرصت یافته گریختم و التجا بدرگاه عالم پناه آوردم میرزا محمد جوکی
او را بنوازش خوشدل گردانیده بکاری باز داشت بعد از چند روز تجسس و تفحص کوشیده شرح
احوال معلوم کرده [illegible] بعرض رسانید که در اندرون بازار قحطی است فلان نام
و دیگر با جماع اهل قلعه از ماکول و ملبوس مرتب ساخته و در فرصت در علاج محل کشتی روی
آب می‌آمد و سر چشمه‌ای بود و بازاری مهیا شده و در کشتی افکنده و قلعه میرزا امیر شیرحاجی کیفیت حال معلوم
کرده معروض داشت میرزا [illegible] داشت و بموجب فرمان در جهت وجوهی آن شخص شتافتند و او را گرفته
در پای قلعه آوردند و محصوران از جمعیتی خبردار شده امیر نور سعید آن جماعت را [illegible] شد مثل امیر شیرحاجی
و [illegible] و سعید حاجی [illegible] گفتیم تراکه تو واقف [illegible] و امیر [illegible] تفرج و زاری
اظهار کرده و امرا در اصلاح جانبین سعی و اهتمام بسیار نمودند **ذکر حوادث که در خراسان روی**
نمود در حین محاصره شاهرخیه سلطان سعید در زمان توجه از سمرقند بجانب شاهرخیه فرزند ارجمند
میرزا محمد [illegible] خراسان باز داشت و شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه سبع و ستین و ثمانمائه
بهرات آمده و در عاقبت رجب در دارالملک [illegible] قدم بر [illegible] و در آن سال
مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی صدر که اصناف علوم از عقلی و نقلی می‌دانست بحکمت منصب شیخ الاسلام
هرات نامزد بود فوت شد و در مزار کازرگاه مدفون گشت و در [illegible] مولانا [illegible] بر زمین آمد و [illegible]
و در خلال این احوال خبر قتل محمد بیادر از جانب ترشیز رسید شرح حال محمد بیادر آنکه مدتی
بملازمت سلطان سعید قیام می‌نمود و آثار جلادت و مردانگی در معارک بظهور می‌رسانید تا [illegible]
دراز دست نهاد و کارها را رواج و رونق تمام داد و نشان حکمی دارالسلطنه هرات بنام او می‌رسید
و [illegible] جرایم [illegible] معروض رای عالم آرای گردانید [illegible]
و مخالف می‌گشت و او چنان مغرور شد که رستم دستان و سام نریمان را [illegible] خویش
نپنداشت و مجموع [illegible] مملکت هرات طمع [illegible] ملازم خود گردانید و در اوان [illegible]

واهمت و آنکه چون سلطان ابوسعید در ظاهر شاهرخیه بود [illegible] محمد [illegible] که [illegible] صبح و شام نقاره می‌زدند
و میر محمد بیادر [illegible] می‌آورد و در صدد آن شد که نسبت باو دست بردی نماید و نوبتی [illegible] پهلوان محمد
بیادر گفتند التفات بآن سخن نکرد و گفت او چه کس باشد که در این مقام آید محمد قزوینی فرصت نگاه داشته
در شبی که برودت هوا اشتداد داشت و مهمان در وثاقهای خود خفته بودند [illegible]
پهلوان محمد بود و آتشی افروخته [illegible] حکایات می‌گفتند ناگاه محمد قزوینی با یاران خویش چون
بلای ناگهانی در آن خانه درآمد و پهلوان محمد نیزه برداشته محمد قزوینی بیک ضرب شمشیر او را از
قلعه بدن جدا کرد و شر آن [illegible] را از عالمیان باز داشت و بجانب کوه [illegible] و از رعایا
هیچکس مجال آن نبود که از عقب او رود **ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه و استیلای کارگشای**
حضرت پادشاه بر آن قلعه سلطان سعید یکسال در محاصره قلعه شاهرخیه روزگار گذرانید و مردم
از گرد و غبار و کثرت حشرات ارض مثل موش و مار زحمت بسیار رسید و از بسیاری پشه و مگس
تنگ آمدند و کار اهل حصار بغایت اضطرار انجامید و پیشتر حضرت خواجه عبدالله دو بار بقلعه رفته
بود و در امر مصالحه سخنان گفته و چون میرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل می‌نمود خدمت خواجه او را
در تنگنای محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاد و ارباب قلعه دیگر چاره جوی شده کس باردوی
همایون فرستاده و التماس حضور خواجه عبدالله نمودند و آن حضرت مضمون کلمه الشفقة علی خلق الله
را منظور داشته باز متوجه جانب شاهرخیه گشت و بپای حصار که در میان نهاد و سلطان سعید [illegible]
داد که قصد قتل ایشان نکند و هیچ آفریده را نیازارد بلکه جمعی را از آن زمره رعایت و عنایت فرماید
و حضرت سلطان سعید همه را متقبل شد و [illegible] خواجه بزرگوار بحصار درآمد و امیر نور
سعید و امیر سعید و باقی گردنکشان بیرون آورد و ایشان بشرف دستبوس سلطان سعید مشرف شده
سر خجالت در پیش افکندند و پادشاه اصحاب جرایم را در آغوش کشیده پرسش نمود و روز جمعه
ماه محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی باردوی همایون آورد و سلطان سعید او را
در کنار گرفته چند روز در آنجا توقف فرمود و چون خاطر اشرف از آن قضایا فراغت یافت معاودت
بجانب خراسان جزم فرمود و از جیحون عبور نموده بسعادت و اقبال راه می‌پیمود تا بمحل [illegible] رسید
و در آنجا اعیان و بزرگان و اشراف و اهل حرف [illegible] معروض داشتند و در [illegible] دوم
ربیع الثانی موکب منصور بباغ سفید نزول اجلال فرمود و از قلعه شاهرخیه تا ظاهر دارالسلطنه هرات سلطان
سعید میرزا محمد جوکی را با سواران [illegible] همراه [illegible] از پیش روان می‌فرمود [illegible] از عقب او

نیز نوبت می‌شود و چون امیرشیخم جلال رسید شاهزاده را از حصار اختیارالدین زندانی که بنا به حصار
در حصار ساخته بودند محبوس گردانید و او در آنجا مقید بود تا اجلش فرا آمد و چون سلطان بر تخت
خراسان قرار گرفت تفحص اموال دیوانی پرداخت و خواجه قطب‌الدین طاوس و خواجه نعمه‌الله
و خواجه اسمعیل و مولانا امیر ذوقی مرتب ساخته بودند حساب خواجه طاوس معاف گشت
و خواجه اسمعیل در بند افتاد و چون نوبت به خواجه نعمت‌الله رسید او نسبت به خواجه شمس‌الدین محمد
سخنی گفت که مشعر به خیانت بود سلطان سعید از خواجه مشارالیه حقیقت آن استفسار نمود خواجه شمس‌الدین
محمد گفت من رسم خدمتی از مردم بسیار گرفته‌ام اما از مال دیوان چیزی تصرف نکرده‌ام و
تقصیری در آن واقع نشده بالای رای عالی جاگیر سلطان سعید فرمود که هرچه گرفته و خورده‌ای بخشیدم
و از آن دیوان معاف کردم گاهی دیوانیان بعضی من گرفتار شوند و من می‌خواهم که التیامی
به خواجه شمس‌الدین محمد رانوزده انگشتری از انگشت بیرون کرد و چند قدمی پیش رفته که
تحت از نهاد و باز گشته در محل خویش ایستاد و آنحضرت شاهزاده خواجه احمد جمیل همراه گردانید و ترتیب
طوی بزرگ نهاد او و اسباب ضیافت و پادشاهی جهان جمال را مرتب داشته اجتماع ...
آنجناب را به ولایت اصلی خود گسیل فرمود و حضرت پادشاه به واسطه آنکه شنیده که در شهر در هر کجا ...
بنه از مرض طاعون مرت ییلاق باوغن رجوع نمود و در آنجا فاصدان از طرف سمرقند رسیده بودند
و اشتند که در آن ولایت آن مرض شوم شیوع دارد و مواضع کثرت موتی که وارث نداشتند
کرامند بجزانه واصل شده است و در این سال شیخ صدرالدین محمد الرواسی که به نور اسلم و عمل آراسته
بود از قریه شعبان مزار شریف آورده بودند و در مزار فایض الانوار حضرت شیخ الاکمل فی الکمل شیخ زین
الدین الخوافی ساکن گشت و خلق لا یعد و لا یحصی ملازمت آستان او کمر بستند و چون سلطان سعید نسبت بآنجناب
حسن ارادت و صفای عقیدت داشت بمیع رضا اصغا فرموده در تمشیت مرام حضرت او به نقول الحاجات
عمل می‌نمود ذکر توجه حضرت خاقانی به یورت قشلاق و معاودت از آنجا در ضمان تایید ملک خلاق تو جهان
بهرام صولت در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه بجانب مرو کسی آمدند که در آن قشلاق مرتب کنند و سلطان
سعید در شعبان رسیده خود میرزا سلطان محمود را به دارالسلطنه هراة بگذاشت و جناب ولایتمآب امیر
نظام‌الدین احمد جامی و مولانا امیر ملازمت او باز داشت و رایت دولت در رکاب سعادت آورده
بجانب مرو نهضت نمود و مرو شاهجان غرفت ترکیب داده و در اوایل جمادی الاول به یورت قشلاق نزول نمود
و در آن سال در تمام ولایت خراسان تخفیض مراة زمستان در غایت برودت بود و از اوایل بهار تا اواخر

موت برجهای معظم افتاد و در اواسط جمادی الاخر از دو جانب اعلی‌نشان هراة آمده که رسیده ملکه سلطان
برادرانوالجهرجان که در آنجا محبوس بود به درگاه جهان پناه فرستند و موجب فرموده عمل نمودند و آن
جوان نیک اخلاق و پاکیزه اعمال بود پیوسته به تلاوت کلام مجید اشتغال می‌نمود و رسیده ملکه سلطان را
اسب و جامه و نیز داده و کمر و فرنخشیده به ولایت او زنک فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات
فتح آیات عزیمت دارالسلطنه هراة نمود و روز جمعه دوم شعبان در باغ سفید نزول اجلال فرمود و در این
اثنا از جانب ماوراءالنهر عرضه داشتی رسید مضمون آنکه طایفه ازکهزه قلمان ممالک محروسه را در آمده
غارت و تاراج کرده‌اند و آنچه امکان خرابی بود به وجود رسانیده‌اند و اکثر فراوان گرفته و بازگشتند
و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر راه بر ایشان گرفتند و مانند باز بر عصفور حمله آورده و شمشیر انتقام
نهاده و از سرهای مخالفان عرابها بار کرده به سمرقند آوردند و در اوایل رمضان مقصد رسیده تمام
ماه صیام و شوال تا قرب عید اضحی آنجا گذرانیدند و در اواخر ذی‌الحجه مستقر سریر خلافت نزول فرمود
ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین و ثمانمائه از کمین اجمال به عرصه تفصیل و تبیین آمده و حالات آن یکی از وقایع
این سال این بود که طایفه از امرای عظام مثل امیر احمد یار و امیر شیر حاجی با چند امیر تومان رجب فرمان
متوجه مملکت ماوراءالنهر شدند بنابر آنکه خبر سلطان صاحب قران از آنجانب می‌شنیدند و دیگر آنکه در زمانی
که میرزا جهانشاه محاصره بغداد و هرات اشتغال نمود پانزده هزار خانه وار از احشام و مواشیان که در آن
کمین تا آنکه بکمان رسیده بودند و جهت غنیمت داشته به عرصه خراسان درآمده بودند و یورت و مقام ایشان
دلخواه متعین گشت و دیگر آنکه اراده قمع و استیصال قوم هزاره از خاطر سلطان سعید جهانگیر سر برزده و لشکر
با مقدار جمایون این عزیمت جمع آورده پل مولانا را معسکر همایون ساخته کلانتران ایشان دست در
دامن استیمان آن یورش شفاعت ایشان در حیز توقف ماند و جهت استخراج مال آنجماعت امیر نظام‌الدین
جامی و جناب افادت‌مآب مولانا شمس‌الدین صاحب کشف تعیین شدند و در اثنای این حالات مزاج
و حسد مفاصل از جاده اعتدال منحرف گشت و ضعف قوی روی می‌نمود و زمان مرض امتداد یافت و نزدیک
بآن رسید که خلایق مایوس گردند آخرالامر حسن معالجه اطبای صاحب تدبیر ملکه باز آوردت ملک قدم از
زحمت بصحت مبدل گشت و خلایق حیات تازه یافتند و آتش طعام بفقرا و مساکین دادند و دیگر از وقایع آنکه
در این سال جهت جناب شاهزادگان ترتیب طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صنایع و اهل
اسواق شهر و بیرون جانب باغ زاغان رفته چارطاق بستن آغاز نهادند و در اندک وقتی باغ زاغان نمود
فردوس جنان گشت و همه سرور و لعب و حضور و شرب مدام و کرشمه ساقیان گلندام مرتبه رسیده که ...

مدتی سالها مرقعهای پیران طریقت را از برای دفع مخموری در رهن شراب انگوری کرده مصرع این خرقه
که من دارم در رهن شراب اولی . و مدت یکماه زمان نشاط و طرب امتداد یافت و در اثنای جشن و طوی
شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین سلطان محمود بطلب ولایت جرجان قدم رنجه فرموده و جناب
شیخ الاسلام خواجه مولانا از جانب سمرقند رسید و چون خاطر آفتاب اشراق سلطان آفاق از
سنت ختان شاهزادگان فراغت یافت همت عالی نهمت بر تمشیت امور ملک و فتح ممالک گماشت

ذکر آوردن امیر نور سعید از خوارزم بنابر مبادرت او در میدان مخالفت و رزم در شهور سنه اثنی و ستین
و ثمانمائه از جانب خوارزم قاصد امیر نور سعید آمده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در حوالی
سلطان حسین بهادر از جانب دشت قبچاق بدین ولایت آمده امرا و سپاهیان تاب مقاومت او نیاورده
گریختند و لشکر باشش دست تسلط برآورده مجموع بیرون خوارزم را غارت و تاراج کردند سلطان
سعید فرمود تا جمعی از امرای عظام با تعضب شتافته متحصن سبع بجای آورند و هر که تقصیری کرده باشد
سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند امرا حسب فرمان
امیر نور سعید که تساهل و تکاهل ورزیده بود در حصار اختیار الدین بند و محبوس گشت و شیخ الاسلام
خواجه مولانا جرم او را درخواست نمود و سلطان سعید ملتمس جناب شیخ را مبذول داشت و تقصیر او
را نادیده انگاشت و چون بارگاه همایون مراجعت نمود فرمود که امیر نور سعید را از حصار بیرون آورده
در زمره حضار مجلس انتظام دادند و حضرت سلطان سعید او را بشرف خطاب مخاطب و مشرف ساخته
از احوال وی پرسید و باز خدمتش را در سلک امرای کبار انتظام دادند اما امیر نور سعید در غایت
محالت و فلاکت روزگار می گذرانید و اسپی چنان نداشت که سوار شده ملازمت تواند امیر سعید
این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاد و شمه از تهیدستی و درماندگی خویش معروض داشت رباعی
این بنده تهی دست و درمانده و کمان . دارد اسپی توقع از شاه جهان . چون تمشا و طمع و چون ... خوی
چون دولت او جوان و چون خشم روان . حضرت سلطان سعید بر عجز و بیچارگی او بخشیده چند سر اسب
راهوار و استران قطار و اشتران باربردار و سایر اسباب امارت ارزانی داشت و کوکب بخت امیر
نور سعید بار دیگر از حضیض خمول بذروه قبول رسید **ذکر عصیان میرزا ابابکر از شیراز و رفتن او
از آنجا به بغداد و محاصره بغداد و بیان آنچه میان او و پدر دست داد و قتل ابابکر بتیغ قهر میرزا جهانشاه
و انقراض ایام دولت او بیک ناگاه** برای موشکافان دوراندیش و دقایق اخبار حقایق آثار
پوشیده نماند که میرزا ابابکر اشجع اولاد میرزا جهانشاه بود و خشونت و سیاستی بافراط

داشت

داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت فارس اشتغال مینمود و در ایام دولت خویش اطراف و اکناف
آن مملکت را تا حدود جزایر و نواحی مدینه السلام بغداد بتصرف آورد و چون میرزا جهانشاه بخراسان
آمده میان او و سلطان ابوسعید مهم بخصومت و جدال انجامید میرزا ابابکر در اندک فرصتی از شیراز
بخدمت پدر پیوست و بهنگام مراجعت با لشکر گران ... از راه طبس روانه شده بر ولایت یزد
عبور نموده و در آن ولایت خرابی تمام ظهور پیوست و بنابر دردی که بواسطه خویش رسانید در خراسان
بکار عجب و پندار در دماغ او راه یافت و چنان داشت که از جانب پدر مستغنی شده گردن از طوق
اطاعت میرزا جهانشاه بیرون کشید و پای از دایره اطاعت بیرون نهاده علم طغیان بر فرق
فرقدان برافراشته چند نوبت نکوتامان از درگاه میرزا جهانشاه نزد او رفتند و چندانکه نصایح
سودمند و مواعظ دلپسند گفتند فایده بران مرتب نشد و او همچنان بر عصیان اصرار می نمود میرزا
جهانشاه با سپاه ظفر پناه تا حدود آذربایجان آمده اما میخواست که او را بلکی مستاصل گرداند و چراغی
که از خود او روشن شده فرو نشاند و نهالی را که در جویبار دولت در تربیت خویش نشانده از بیخ و بن
برکند **شعر** هر شاخ را بدار که از تو سر بلند . بشکن درخت خویش که آنم شکست نیست . و آخر
الامر والده میرزا ابابکر حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمد شد بسیار و سعی و اهتمام بیشمار قرار بران
داد که میرزا ابابکر با ایناق و اتباع و احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد رفته دست
از شیراز باز دارد و شاهزاده بموجب فرموده روی توجه بجانب بغداد نهاده و بانواع ...
خاطر او را میر کایند و بار سال سیل رسایل باوی میفرستاد و چندانکه میرزا جهانشاه تساهل
و تغافل میورزید فایده نداد آخر الامر میرزا جهانشاه با ازدحام عام و لشکری خارج از ادراک اوهام
و احساس او بنام عازم دار السلام شد و میرزا ابابکر چون از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر
بران قرار داد که برج و باره مدینه السلام عمارت و مرمت کرده در آنجا تحصن نماید و با مقتضای
این عزیمت لشکر خود را الکا رفتن اوان انعام فرمود و ترتیب حصار داری امر کرد و برج و باره
را بمردان جنگی نصب و زینت داد و دروازه ها را بمحافظان جلد شمار سپرد و پای مفارقت و مماطلت
در آن موضع محکم فشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی فزون از حساب و شمار رسیده ظاهر دار السلام
را احاطه نمود و همت بلند نهمت بر تسخیر شهر گماشت و شاهزاده چاره جز آن ندید که در حصار دیوار شهر
بر جنگ و جدال و قتال مصابرت نمود و چون مدینه السلام بغداد در غایت متانت و حصانت
بود و مشحون بمردان کار و دلیران روزگار فتح و تسخیر بسهولت دشوار می نمود و مردم از شدت گرمی هوا

بسیار در زحمت بودند تا بستان از بام تا شام دران کرما بمحاربه قیام می‌نمودند و میرزا پیربداق
هر روز آتش فتنه را بالا می‌داد و ابواب کارزار بروی خود می‌گشاد و میرزا جهانشاه بنفس خود اهتمام
در فتح شهر میکوشید و لشکریان را بحرب ترغیب می‌نمود و قریب یکسال مدت محاصره ممتد شد و احوال
رعایا بیچاره روی باختلال آورد و آثار ضعف و انکسار بر وجنات روزگار ایشان ظاهر گشت
و کار سپاهیان تنگ آمده هرچند شاهزاده رسل و رسایل پیش پدر فرستاده اظهار عجز و افتقار نمود
فایده بران مرتب گشت و میرزا جهانشاه بران کلمات التفات نفرموده قحط و غلا بمردم رسید چنانکه
علاوه مضر بکلف میخوردند بارهم و چرم جوشیده قناعت می‌نمودند و آن نیز در بعضی اوقات یافت
نمی‌شد و سگ و گربه نماند خفتانها دیدند و اهل حصار بجان آمدند و از حیوانات نشان نماند اهل بغداد
یکبار دروازها کشادند و سپاه میرزا جهانشاه بدار السلام در آمده محصوران بار دروی الغی شتافتند
میرزا پیربداق در منزل خود نشسته گمان نمی‌برد که پدر نامهربان درباره وی قصد کند درخلال
میرزا جهانشاه ولد خود محمدی را با جمعی امرا فرستاد که مهم شاهزاده را بضرب شمشیر از فیصل دهد
ایشان روی بسته و تیغها کشیده و بشهر در آمدند ناگاه در وثاق میرزا پیربداق ریختند و خدمش
در آن زمان عزم سوار شدن داشت که عمر و ملک و سلطنت او در صدد انتقال آمد بیان این سخن
آنست که بعد از قتل میرزا پیربداق ممالک عراق عجم و فارس ضمیمه ولایت میرزا جهانشاه گشت
و مجموع سرداران و گردنکشان اطراف گوی توان بر سر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیگ که از
احفاد امیر قرا عثمان بود و بواسطه عداوت قدیم که میان آن دو خاندان بود اطاعت و انقیاد
میرزا جهانشاه نمود و پیوسته بشیوه مخالفت می‌ورزید بواسطه قلاع رفیع منیع که در تحت تصرف
داشت آسان آسان قلع و قمع او دشوار می‌نمود آخر الامر میرزا جهانشاه بی تحمل شده براستیصال
خاندان امیر قرا عثمان همت شد و لشکر بار ممالک محروسه قریب صد هزار سوار جمع آورده روی بامیر
حسن بیگ نهاد و امیر مشار الیه در شعبی انجاست جبل که محل مناسب بود فرود آمده و استحکام
ساخت میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیک با و رحل اقامت انداخت و از انجا که حسن تدبیر
و وفور کیاست امیر حسن بیگ بود رسل و رسایل فرستاده در استرضای خاطر میرزا جهانشاه کوشید
و پادشاه انجمن را بر عجز و ضعف امیر حسن بیگ حمل فرموده در مبارزت و خصومت اصرار نموده قائم
بر روانچی و جهانگیر پسران امیر باباحاجی کاوردی را نوبتی کمک او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند
و میرزا جهانشاه و فصل زمستان و فرمان دران صحرا و بیابان به عیش و عشرت بسر برده مقتدر

المنز

زمستان در رسید و لشکر میرزا جهانشاه آورد و هوا بشدت برودت روی داد که دیگر مجال اقامت نبود
و لشکریان نفیر و فغان در آمدند و میرزا جهانشاه ناگزیر رای بر جهت انصراف داده خود با اولاد و خواتین
و مقربان چنانکه عادت بود بعد از مراجعت عرق بطرب و شراب خوردن شد و دران منزل توقف
نموده بساط نشاط گسترد و چون میان اردوی او و امیر حسن بیگ کوه پیش نمود خدمش از
کیفیت احوال خبر یافت و قبل از شام جاسوسی فرستاد تا تجسس اوضاع معلوم نماید آن شخص شبهنگام
باردو رسیده گرد یک خیمه برآمده آواز برکشید که اسپی بدین علامت گم کرده‌ام هرکس که ازان
نشان دهد چندین سوغی دهم هیچکس از کمال غفلت و مستی جواب او نداد و جاسوس بازگشته کیفیت احوال
معروض گردانید و امیر حسن بیگ با دو هزار سوار از کمال قصد امیر شاه در حرکت آمد و چون صباح شد طایفه
از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله شعوری داشتند سیاهی سپاه از دور دیدند و چون مسافت لشکر نزدیک
شد نیک نظر کردند جمعی ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده نمودند اما دانستند که لشکریان حسن بیگ اند
بغایت سراسیمه و متحیر شدند نظم چون نیک نظر کرد سر قندی خود دید * گفتا که بالم که از ماست که
بر ماست * امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را
بغایت محیط یافته میرزا یوسف بازگشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست و میرزا جهانشاه یک زانو نشسته
بود که این خبر رسید و فرصت نیافت که آن دیگر بند و ناچار سوار شد و محمدی و یوسف گرفتار شدند
و اسکندر سر میرزا جهانشاه از بدن جدا کرده و جامهای مجمعی او را پوشیده و سرش را از فتراک بسته و
وهمی چنان ساخته بلشکرگاه خویش مراجعت نموده و درین راه غافل شده سر از فتراک بیفتاد و اسکندر
صورت این قضیه را با هیچکس نگفت امیر حسن بیگ چون نصرت و ظفر یافت از حال میرزا تفحص نمود که
کدام جانب بیرون رفت درین اثنا سر قورمشی را که با میر پادشاه مشابهتی داشت پیش آوردند که سر میرزا
جهانشاه است و حسن بیگ آن سر را پیش محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان درین باب چگونه شاه
زادگان گفتند که این سر قورمشی است که با پدران بحیارگان مانند بود و امیر حسن بیگ بتفحص آن مشغول شد
که میرزا جهانشاه چه لباس در آن روز در بر داشت جمعی از لشکریان گفتند که اثواب گرانبها در بر داشت
و حکم شد که اسکندر را بمجلس آوردند امیر حسن بیگ از آن قضیه استفسار نمود اسکندر صورت حال اعراض
داشت امیر حسن بیگ فرمود که جمعی از آن راه احتیاط نموده سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و جامه
التجاب ساده دشمن فراغت یافت محمدی را کشت و یوسف را میل کشیدند و خبران فتح بیش که غزای
تمام داشت باطراف عالم رسید امرا و ارکان دولت میرزا جهانشاه از این حادثه آگاه شده امیرزاده

حسین علی که اکبر اولاد او بود بپادشاهی برداشتند و خدمتش ابواب خزاین گشاده صد و هشتاد هزار تنکه
علوفه و مرسوم داده و غالب ظن آنست که از پادشاهان سابق این معنی را کم کسی میسر شده باشد ذکر
وصول انواع اخبار بمسامع جلال در یورت قشلاق و نهضت سلطان از آنجا بجانب عراق و بیان بعضی
حکایات و لشکر کشیدن قرمان ده نفر حضرت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سنه اثنین و
سبعین و ثمانمائه در خطه مرو بفراغ بال اقامت داشت و ذوق جهانگیری بر لوح ضمیر می نگاشت که
از جانب عراق قاصدان رسیدند و عرضه رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیصال
خاندان او که **نظم** شاها در توقع شاهان عالم است . گردون ز امتحو و گیتی مسلم است
از ملک و مال و از خزاین و دفاین و زر و لشکر و اسلحه و اسباب و جان و سر بسیج هزار هزار جان انجمرت
دریغ نیست و هرچه در تحت تصرف این بنده است در عوض یکبار او و خدمتکاران آن آستان
دولت آشیان مبذول میدارم مسئول آنکه چتر همایون فال سایه دولت و اقبال بر فرق ساکنان
این دیار اندازد و دست تطاول ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه گرداند و این معنی در دنیا موجب
مناصحت سینه و در اخری مستلزم مراتب علیه خواهد بود و چون این اخبار در ولایت مرو بسمع
اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار استبشار فرمود و حکم جهان مطاع نفاذ
پیوست که از اقطار و امصار ماوراء النهر و خراسان و سیستان و خوارزم و مازندران بموجب مجالس معین
لشکریان مظفر اثر در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایات آفتاب اشراق متوجه جانب عراق شوند
و از آنجا در حرکت آمده کمند تسخیر بر کنگره قلاع و بقاع اندازند بل ایران و آذربایجان و مصر و شام
اما چون حضرت سلطان سعید در کلیات امور بمشورت خواجه عبید الله می فرمود جناب ارشاد
مآب مولانا عبد الرحیم صدر را بسمرقند روانه گردانید و شرح حالات آذربایجان و قضیه میرزا
جهانشاه را بتفصیل معروض داشت رای باران قرار گرفت که شاه و سپاه متوجه عراق گردند
و بمقتضی و ما تدری نفس بای ارض تموت ندانستند که بمقتل گاه خود میروند و بوقتی که قمر در برج
عقرب منزل داشت میرزا سلطان سعید بر سمند جهان پیمای بعزم رزم و جهانگیری سوار شده خواجه
ناصر الدین عبید الله بماوراء النهر معاودت نمود و سلطان سعید در اواخر رجب و اوایل شعبان سنه
اثنین و سبعین و ثمانمائه بسرعت تمام در حرکت آمده بمهنه درگشت نزول اجلال فرمود و شرف زیارت
سلطان ارباب طریقت و حقیقت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره دریافت و عزیمت ولایت
جام نموده و از آنجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از روح پاک سلطان آزادگان توجه فرمود و چند

روز در آن مقام دلگشا و صحرای جانفزا توقف فرمود و از رادکان روان شده بکالپوش رسید
و جهت آوردن سه هزار عرابه که در هراة و در مرتب شده بود و طلب لشکر پیاده خراسان ایلچی و نشان
فرستاده و در خلال این احوال حکام و سرداران عراق و فارس متعاقب باردو میرسیدند و از جمله
کالپوش حضرت سلطان سعید متوجه آن با سپاه منصور ضبط ولایت میرزا جهانشاه و میرزا قاسم
ولد او امیر نظام الدین احمد ولد امیر غیاث الدین علی فارسی در رجب فرمان ملک شیراز شد و امیر
محمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیر سعید محمد برادر امیر سعید مراد عازم قزوین و سلطانیه
گشت و همچنین بهر شهر و قصبه کسی نامزد شد و تفصیل اسامی ایشان موجب اطناب میشود و اکثر ممالک
عراق در تحت تسخیر بندگان درگاه آمده و از مبدا یورش و نهضت از مرو تا وصول کالپوش ایلچیان
حسن بیک بموکب همایون پیوسته میرسیدند و بعرض میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از بندگان
موروثی صادق الاخلاص این دودمانم و هرگاه اولاد قرا یوسف از صمیم دل موافق نخواهند شد و
بسبب ثوره بزرگ در قلع و استیصال ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغه آن جماعت باید بر راحت
سلطان سعید ایلچی امیر حسن بیک را در ییلاق کالپوش طوی داد و جبه و کلاه نوروزی و کمر شمشیر
طلا و انواع سوغات دیگر فرستاد و پیغام داد که خدمتش با لشکرهای خود از جانب عراق
عزیمت نماید که چون رایات نصرت آثار از این طرف متوجه آنجانب است و باتفاق آن قوم مفسد و جماعه
بدکردار از میان برگیریم و پیش از آن امیر حسین علی ولد امیر جهانشاه ایلچی با نقود و جواهر بسیار فرستاد
و عرض ممالک و خزاین کرده اظهار نوکری ظاهر ساخت و حضرت خاقان سعید او را نوید داده که آنچه
رسم و هرچه صلاح وقت باشد مقدم خواهد افتاد و موکب همایون هفتاد هشتاد تومان از نقد
و جواهر و قماش ارسال نموده بولایت هزار جریب نزول فرمود و در اینولا از دیار ساری امیر عبد الله
ولد و والد خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده و ملک اسکندر رستمداری ولد خود را که جوانی بود
بس نیکوروی نیکو منظر با تحف و هدایا فرستاده پیغام داد که بنده خادم و خدمتگارم و از پیش ملوک
گیلان نیز رسولان آمده تحفها آورده و بسمع اشرف اعلی رسانیدند که در تمام ممالک سکه و خطبه بنام و
القاب خجسته قرین و موشح شد و سلطان سعید ایلچیان را نوازش فرموده بازگردانید و از راه فیروز
کوه بمرو ور در آمد و قریب ده روز در آن ولایت توقف کرده امرا و سرداران که بولایت رفته
بودند بواجبی اموال را ضبط نموده بخزانه عامره فرستادند و چون امیر احمد برلاس بسر کوتوال امیر شیخ
امیر سعید علی با دو هزار سوار از شیراز ایلغار کرده بر سر او تاخت و با وجود آنکه امیر نظام الدین احمد غافل

نشسته بود و بهمنی در خاطرش ظهور نمیکرد و بجنگ پیش آمد و چون مرارا از شهر بدر رسید عنان
عزیمت بجانب ابرقوه تافت و امیر سید علی مظفر و منصور باز گشت و سلطان سعید جناب فضائل مآب
مولانا شمس الدین صاحب کشف را برسالت پیش او فرستاد و امیر سید علی احترام تمام نسبت بجناب مولانا
بجای آورده چند گاه او را نگاه داشت و گفت هرگاه موکب همایون بانصوب گذر نماید
انچه شرط بندگی و جان سپاریست بعمل آورم و امیر هرمز بسلطانیه رسیده و بکرام الجام ارزه بر تبریز رفتند
و در تضاعیف این حالات امیرزاده حسین علی ویران شد بیان این سخن آنست که امیرزاده حسین
علی با لشکرهای آراسته در مرند نشسته بود و دل از مخالفت و مقابله امیر حسین بیک بسته بخواست
که بحسن تدبیر آثار تقدیر ملک قدیر از کمین غیب بسر حد ظهور بفعل نیاید مهمات العبد یدبر و الله
یقدر فی الجمله امیرزاده حسین علی امیر شاه علی و امیر ابراهیم و دیگر برادران بر رسم قراولی
بجانب امیر حسین بیک فرستاد و ایشان بسبب توهمی که از او در خاطر داشتند حقوق قدیم نابوده
انگاشتند و باردوی امیر حسین پیوستند و بالضروره بعضی از مردم او پیش امیر حسین بیک رفتند
و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب خجسته بسلطانیه رسید عرضه داشت امیر هرمز
و سایر امرا آمد مضمون آنکه ملتمس و مامول آنست که رایات نصرت شعار بسرعت باتجاه حرکت
نماید تا چهره مقصود در آینه امید جلوه گر آید و امیر حسین بیک با غایت تمکن و ثباتی که با امیر هرمز فرستاد
عهد ثبت میزد اکنون عهد بر روی نوشته است و میگوید که امرا جغتای از تبریز بیرون روند که من
آن مملکت را به پسر خود اغورلو محمد داده ام امرا آن مکتوب را بجنس پیش سلطان سعید فرستادند
و پیغام دادند که حسین بیک گردن از طوق اطاعت پیچیده داعیه قتال و جدال دارد و امرا
حسین بیک پیش آمده پسر خود را بانتظام تبریز فرستاد و امرای جغتای بیرون رفته در ارجم نشستند
و مردم از جانبین بشهر در آمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون امیر حسین بیک شنید
که موکب سلطان سعید بسلطانیه رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نمود و بقرا باغ رفت و
سلطان سعید یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز فرستاد و بعض همایون در موضع میانه توقف نمود
و در آنجا امیرزاده حسین علی و ولد او سلطان علی که بغایت جوانی زیبا منظر بود و امیرزاده یوسف
کحول پسر دیگر جهانشاه و امرا تراکمه مثل عمر بیک ولد امیر بایزید و بسطام و پیر علی و بار علی و قرم
و پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که در زمان جهانشاه حاکم یزد بود و امیر شاه حاجی که از اولاد امیر
بابا حاجی کاوردی بود با پنجاه هزار سوار باردوی اعلی ملحق شدند سلطان سعید حکم کرد که امیرزاده

الف

یوسف به تبریز رفته در سر قبر مادر خود مجاور شد و مملکت فارس و عراق را که از دودمان حضرت
صاحب قران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه به بیگانگان انتقال یافته بود نواب اعلی بگذاشتند
و دوباره آوردند بیگانگان که سوای ایشان غیری را در آن مدخلی نبود هم بگماشتگان حضرت اعلی مسلم داشتند
و گفتند که هر چند التماس میکنیم که ما را درین زمستان چندان بگذارند که برف در طریق کم
شود مسافت میسر باشد اگر از من یا ورثه او دشمنان من که در اردوی اعلی هستند بپرسند
که درین ایام معاودت ممکن نیست باشد و بعد از ترتیب مجلس با عظمت و هیبت امرا و عظما یوسف
بیک را بپایه سریر سپهر احتشام رسانیدند و فرمودند تا جهت و سعت نوبت زانو زده سلطان سعید
او را از شرف دستبوس مشرف ساخت و بکنار رسید و امرا التماس حسین بیک بعرض رسانید
آنحضرت در جواب فرمود که رایات نصرت شعار متوجه آنطرف است آنچه مصلحت باشد تقدیم
خواهد افتاد و آنحضرت میرزا محمود را نزد حسین بیک روان ساخت و چون باردوی حسین بیک
رسید یوسف بیک که همراه بود رعایت نموده رخصت انصراف داد و میرزا محمود بن میرزا
بایسنقر را بجانب ... نمود با شوکت و شوکت هر چه تمامتر بسیار قرار گرفته امرا و لشکریان از مولود
تا محمد و بسیج بر جای خود قرار گرفتند و میرزا محمود را فرمود تا در آن موقف در آوردند و فرمود
تا چند جا زانو زده بدهشت تمام بپایه سریر امیر حسین بیک رسید امیر حسین بیک فرمود تا تخت
میرزا بابا و کار محمد در پایه میرزا محمود ... لا کلام بجانب تخت میرزا با و کار شتافت و اول
او را دریافت و بعد از آن شرف دستبوس امیر حسین بیک مشرف شد و سخنی که داشت در آن مقام
بپایان رسانید و با مقتضای این عزیمت موکب همایون نهضت نموده تبریز را بر دست چپ گذاشته
بطرف دست راست راه اردبیل پیش گرفت و روی بقرا باغ نهاد و چون نهضت فرخی
مقصد رسید بسبب قلت خوردنی صلاح در آن دیدند که بجانب محمود آباد روند و از طرف
آب ارس در برابر محمود آباد رحل اقامت اندازند تا شروانشاه که متعاقب ایلچیان هر گاه
حاکم جاه آمده اظهار یکجهتی مینماید باردوی اعلی پیوندد و از آن منزل کوچ کرده آنجا ... بنی
رسیدند که صف انجا مرداد بود و هر چهار پا که از آن علف میخورد هلاک میشد و در آن بیابان تنگ
آب خوشگوار بسیار کم پیدا میشد و چون اردوی پادشاه فرخنده نژاد در برابر محمود آباد فرود آمد
و امیر علی بیک ... امیر بایزید بسطام بخدمت مبادرت نمود و در اردوی اعظم ماکولات روی
در نقصان آورد و بغایت کم شد چنانچه یکمن بار از جو و گندم بده دینار کپکی و بیشتر چهار پایان رو بعجز

عدم نهادند و اغنیا و فقرا بمحبت تساوی نذر فرستند و ارباب طوی و عشرت و اصحاب بزم و
محبت رنگ خوان نشستند و روزی چند از جانب شروان بکشتی خوردنی می آوردند و تقاغار
حسن بیک بسر او نزد دیگر واقع شده بود و راهها مضبوط ساخته از طرف خراسان و عراق
و فارس بمجلس بیگذاشت و جناب مولوی همراه جباخانه از طرف خراسان می آمد و کاروان
اردوی اعلی می رفت مردم حسن بیک که بضبط راهها مشغول و متعین شده بودند جباخانه
را با طایفه از اعیان و استادان و هنرمندان که در پناه اردوی می رفتند گرفتند و جناب
مولانا شمس الدین محمد معالی در سلک گرفتاران انتظام داشت و مجموع اسیران را پیش امیر حسن بیک بردند
مولانا حکایت کرد که مولانا شمس الدین در ملازمت امیر حسن بیک مرا تعریف کرد و تعصب مرا
در دین مبین و ترویج شریعت سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بیان نمود و شمه از
حال من بعرض رسانید امیر حسن بیک مرا طلب کرده مرا مخاطب داشت که ترا نخواهم کشت و هیچ
آسیبی از من بتو نخواهد رسید من برخاستم و زانو زدم و بعد از آن مرا خرقه و مجلس اینکرد احمد
و چون میرزا شاه در برابر اردوی امیر حسن بیک دولت سوار شده بود با میر بایتخت گشتند
اتفاقا دو کس از لشکر خراسان بجهت کاری پیش رفته بودند و ایشان بحروس بیک که در عقب قرمان
حسن بیک روان شده بود رسیده از صورت حال استفسار نمودند کیفیت واقعه باز گفتند
سلطان سعید جمعی را با سران دولت کس فرستاده و ایشان رفته جمعی از مخالفان دستگیر کرده بپای
سریر اعلی آوردند و بعد از چند گاه تشنی تراکمه بکنار اردوی همایون آمده سوران [illegible] اعدا کشتند
شاهزادگان و امرا و مقربان و بهادران فوج فوج را نوزده رخصت طلبیدند که بیرون روند
سلطان سعید فرمود که شب مصلحت نیست که بر سر ایشان روید بامداد در میدان حرب جواب خصم گویند
و ایشان تراکمه که در غایت قوت بودند نوبت در حوالی اردوی اعلی تاخت می آوردند و مرکبی
را از ترک و تازیک می یافتند می کشتند و در آن حال چشمه آسایشان بدین منوال بود و در این اثنا میرزا شاه
یاغی شد و بر کشتیها دان طرف کشیدند و خلق بسیار که از مردم اردوی اعلی بجهت سودا و معامله
آن طرف رفته بودند همه را غارت کرد و سبب مخالفت او آن بود که امیر حسن بیک کسی پیش
میرزا شاه فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای و مخالفان با لشکر انجانب تغلب خواهد
کرد و آخر کار آن معلوم خواهد شد که دوستی ایشان چه بود میرزا شاه از این تهدید اندیشناک
شد و محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید پادشاه و امرا و سایر لشکریان از فقدان طعام

حیران گشتند و زیاده از نیم فرسنگ ولایت جانبین دنبه و قالی و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
می انداختند و بانواع حیل راه را ساخته می گذشتند و سلطان سعید بنفس نفیس استادگی و اهتمام
تمام می فرمود تا مردم مجموع از آن گل و وحل بگذشتند و بسیاری از چهارپایان و رخت در عرصه تلف
آمدند و از آن ورطه بیرون رفته در محل مناسب نزول اجلال فرمود و پسران امیر بایزید بسطام
و خواجه برهان گرانی که صاحب دیوان بود برحسب فرمان سه هزار شتر و دویست تومان زر از قول
به جماعت غله و گوسفند خریده بیاورند و در دوازدهم رجب امیر سعید مراد قراولی فرستادند
و اکنون بی آنکه جنگ کنند با ما مصالحه نماید پیغام داد که باید که امرای عظام از آنجانب بیایند که امیر
حسن بیک ضمناً در مقام دولتخواهی است و او نیز از این طرف خواص و مقربان خویش خواهد فرستاد
تا مهم صلح قرار یابد روز دیگر امیر سعید مزید و دیگر امرای عالیقدر بیرون رفتند و ترکمانان در آن
موضع روز گذشته در باغ رفتند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر مزید بر سر ایشان تاخت
و یک لحظه همه را پراکنده ساخت و جمعی را دستگیر کرده باردوی اعلی فرستاد و در انتقام لشکریان
گفتند منزل ... از نواحی جانب کوهستان ناگاه امیر مزید نشسته و مساقی از عقب ایشان تا
ناگاه امیر حسن بیک با دو سه هزار سوار آراسته بر اسبان آسوده نشسته وقت یافته کس امیر
و امیرزاده و بهادران در گله به قتل رسانید و از مشاهیر کشتگان سلطان جنید پسر امیر سعید احمد
برادرزاده امیر سعید مزید و پهلوان حسن دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و میر محمد قورچی
و امیر سعید مزید گرفتار گشت و بقیة السیف افتان و خیزان گریزان شده جان شیرین را باز دو
رسانیدند و پسران امیر علی شکر همراه امیر مزید بودند بازگشته بکنار اردو رسیدند رای سلطان
اقتضای آن کرد که شخصی را که بحسب کمال و حسب جمال آراسته باشند بجهت تأکید مبانی مصالحه نزد حسن
بیک فرستند تا بیمن احشا و حسن اهتمام او این قضیه تمشیت پذیرد و در این اثنا افتخار اعاظم السادات
امیر ابراهیم قمی باتفاق مهد علیا والده سلطان سعید باردوی امیر حسن بیک بجهت مهم ترغیب
آورده و در من و لا سید اردو علی که پیش از این امیر حسن بیک او را بمصالحه فرستاده بود دعا احمد
نموده بعرض رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیف اند و بکلی ویران شده اند مطلقا بصلح رضا
نمی دهند و مجموع امرای خراسان استشفاع نوشته پیغام دادند که ایام دولت میرزا سلطان سعید
بآخر رسیده و آفتاب شوکت او بسر حد زوال انجامیده بعد از آن امیر حسن بیک شرائط و لوازم
و نقد امیر غیاث الدین ابراهیم بتقدیم رسانید و گفت هر چند مرا داعیه صلح نبود اما از اشارت جناب

سیاه آقای بخارا چگونه توان داشت و در همان مجلس منشی خود را طلب فرمود تا نشان نوشت و بگل
ساخته تسلیم جناب سیادت مآب نمود و شاهزادگان سلطان سعید را رخصت انصراف ارزانی
داشت ذکر واقعهٔ میرزا ابو سعید گورکان افاض الله علیه سحائب الغفران و اسکنه اعلی
فرادیس الجنان و نظم کدام سرو سهی را سپهر آبی داد • که باز خنک نگردش آتش بیداد • کرا نهاد فلک
تاج سروری بر سر • که بند حادثه بر دست و پای او ننهاد • عاقبت الامر آفتاب بقا غروب
کردنی است و مزرع حیات بداس ممات درودنی نهال هیچ سرو قدی بر جویبار بهار عمر بالا نکشید
که کمان زحمت خریف اجل او را منحنی نگردانید و هر که از شربت سرشار شامی اقداح افراح نوشید ناچار
روزگار ناسازگار از کاسهٔ سم او را شراب غموم ناکامی چشانید موید این مقال آنست که چون مهد علیا
والدهٔ سلطان سعید و امیر ابراهیم قمی از یورت امیر حسین بیک روان شده باردوی میرزا سلطان
ابو سعید رسیدند در عقب ایشان دلاوران لشکر ترکمان بجد تمام در حرکت آمدند و چون سلطان
سعید مشاهده نمود که کار از دست رفت بوقت نیم روز عنان عزیمت ... برتافت
پسر حسین بیک مانند برق و باد از عقب شتافت و آنحضرت را گرفته باردو باز آوردند و
سپرده مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز امیر حسین بیک او را طلبیده چون نزدیک بارگاه
شرایط استقبال مرعی داشته بعد از آنکه آن دو پادشاه در مجلس قرار گرفتند و عطار ترکمانان حاضر
شدند امیر حسین بیک هر گونه حکایت آغاز کرد و چون از جانبین گفت و شنید بسیار واقع شد امیر
حسین بیک آن پادشاه حمیده خصال موضعی که محفوظ بود باز گردانید و چون در ان امر با امرا و ارکان
دولت مشورت فرمود ایشان باتفاق گفتند که در آن زمان که هیچگونه مخالفت در میانه نبود خاطر
جناب او اعتمادی نمود و لا محاله هرگاه قادر گردد این دیار را زیر و زبر گرداند و جمعی از بهمه قاضی
شروان در باب فنا و اعدام میرزا ابو سعید سعی می نمود بسبب آنکه در آن دور قاضی با او قات
کرده بود و میرزا ابو سعید اظهار ما فی الضمیر فرموده با وی گفته بود که تو بواسطهٔ مخالفت شروان
شاه و بازگرفتن ماکولات حسین بیک را لشکر جغتای استیلا یافت و الا بضرورت کجی میسر شد
قاضی اندیشناک شد که اگر این پادشاه خلاص شود و درین دیار استیلا یابد خاک شروان را بتوبره
اصفهان برند و نقاری که از شروانشاه دارد بخراسان کشد و دوم رجب ثلث و سبعین و ثمانمائه
او را بوثاق میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بردند و چون نزدیک رسید شاهزاده
از بارگاه بیرون آمده پادشاه مراد را آغوش کشیده بخرگاه خود مراجعت کرد و میرزا سلطان ابو سعید

خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند هم اینجا بنشین او دانست که مهم بکجا رسید
در همان مکان روی بقبله نشست و همان دم رشتهٔ حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت شعر
این آنکه گمان برد کز ایشان ناگاه • فرمانده روزگار رفته باید گفتار در بیان حکایات از مراتب
که لایق است بسیاق تاریخ و خاقانان و تعداد و اسامی پادشاه مغفور چون میرزا ابو سعید از
قیتول خویش بیرون آمد فوج او را اکبر داشت و روز محشر در میان خلق ظاهر شده مردم اردو و خان
سراسیمه شدند که مرد از زن و زن از مرد نمی شناختند شعر فرو ماندگان زاوران رستخیز
نه روی ستیز و نه رای گریز • دلیران ترکمان که از شیشهٔ ضبط بیرون جسته منتظر همین روز بودند در اردو
فرو ریختند و آتش غارت و تاراج اشتعال دادند و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه
بر جای خود بود که امیر حسین بیک در رسید و بر در بارگاه و فلک اشتباه سوار و بایستاد و ضبط
خزاین و نفایس و جواهرات جهانی نماند او و خواجه سرایان و مستحفظان خزاین باکمین فرمود که
بدستور معهود در مقام خود قیام نمایند و عجزه و فقرا روی امید بدرگاه امیر حسین بیک نهادند
و بر تیغ و ... الا بقاع ... که امرای خراسان و لشکر جغتای در ظل رایات میرزا ابا بکر محمد
مجتمع گردیده بودند و اعیان و سرداران سپاه خراسان در ظل حمایت شاهزادگان عالیشان باشند
و امرای سمرقند و خواص و مقربان در اطراف متفرق و پریشان گشتند میرزا سلطان محمد و میرزا
شاهرخ که اولاد میرزا سلطان ابو سعید بودند از لشکر بیرون رفتند میرزا شاهرخ را گرفته
باردوی امیر حسین بیک آوردند و در قلعه محبوس شد و میرزا سلطان محمود با سید مراد و طایفه
از امرا و غیرهم در ضمان سعادت و سلامت روی بخراسان آوردند و جمعی از امرای سمرقند
و صدور بدست ترکمان افتاده در طوق و زنجیر کشیدند و امیر احمد موسیکه و امیر احمد یار و امیر
عبد الکریم و امیر عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب تبریز
خیلان اهل بند و زنجیر بودند و چون از مرگ عبد الرحیم سخنان ناملایم بعرض آنجناب رسیده بود
از فرط سیاست حکم شد که جسدش را پوست کنند و آنرا پر کاه ساخته بر ممر لشکر نصب نمایند
و آشنا و بیگانه در آن حالات دیده بچشم اعتبار و دیده استبصار نظر کرده عبرت گیرند و دیگر
گرفتاران مشاهده می نمودند که در ایام اختیار و حشمت بر قانون عقل و مروت زندگانی نکرده
و از آن مهلکه خلاصی و رهایی یافته مدت چند سال دیگر بدولت و اقبال گذرانیدند و عاقبت الامر
از وی بپیوستند القصه امیر حسین بیک بعضی مقربان و مخصوصان میرزا ابو سعید را خلعت امان

پوشید و بحکم عنایت و عاطفت در حال ایشان نظر کرد و هر که را میل بوطن مألوف بود رخصت
عودت فرمود و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه آن صوب گشتند و حکام گیلان در رعایت و
انجاح مهمات کوشیدند و بعد از تیمور بیگ آوردند و امیر قنبرعلی در آن اوان از حصار شادمان بخت بورش
آذربایجان آمده بود و در ظاهر شهر تشنه باد زدن تعلل کرد و مدت سلطنت میرزا ابوسعید انار الله
برهانه در سمرقند پانزده هشت سال بود و تمکن در خراسان و ماوراءالنهر هجده سال و چون از
عالم ناپایدار رحلت نمود پسران نامی یادگار گذاشت و اسامی شاهزادگان گرامی بموجب آنست
که تسطیر می‌یابد اول میرزا سلطان احمد دوم میرزا سلطان محمود سیوم میرزا سلطان محمد چهارم
میرزا شاهرخ پنجم میرزا الغ بیگ ششم میرزا عمر شیخ هفتم میرزا ابابکر هشتم
میرزا مراد نهم میرزا خلیل دهم میرزا سلطان ولد یازدهم میرزا سلطان محمد و میرزا
شاهرخ در ولایت آذربایجان محبوس شد چنانچه ثبت افتاد و میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد
سلطان ابوسعید است از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش میرزا سلطان احمد برادر بزرگ
خود که برحسب فرمان سلطان سعید والی ماوراءالنهر بود تا اکنون … بموجب
بر تخت سلطنت تمکن داده و میرزا سلطان احمد برادر را گرامی داشت و چندگاه در مقام محبت با
یکدیگر بسر بردند عاقبت میرزا سلطان محمود بترغیب و تحریص جمعی از خدام بزم گستاخی
و جهانبانی از ظاهر سمرقند بعزم شکار سوار شده و بنیه و استمام امیر قنبرعلی عزیمت بجانب ولایت
حصار نافذ اقبال بحکومت دیار بدخشان مع توابع و مضافات شاهزاده ارزانی داشت و چندگاه
رعایت جمعیت مستقیم بود و عاقبت گرداد بار کفران نعمت بر فرق خود بخت و بعضی از
منصوبان شاهزاده را بقتل رسانیده و او را گرفته محفوظ و مضبوط گردانیده از میان برداشتند
و شاهزاده بیادشاهی قبول نموده و امیر شجاع الدین محمد و امیر برندق برلاس و امیر قنبرعلی و امثر
متوجه کابل شدند تا میرزا الغ بیگ را استخلاص فرمایند برادر امیرها مقصود را که در آن وقت امیر
شجاع الدین محمد ضبط ولایت می‌آید شاهزاده بر گرفته بحد و مند رفتند و بار دیگر شاهزاده
بر مسند سلطنت کابل و غزنین که تختگاه سلطان محمود سبکتگین بود متمکن گشت و درین تاریخ اخی سنه تسع
و تسعین و ثمانمایه در آن ولایت بعیش و کامرانی و حکومت و جهانبانی مشغول گشت اما شمه از حال میرزا
ابابکر آنست که میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نامزد شاهزاده کرده بود و امرای عظام را بمهمات
آن دیار نصب فرمود و شرح فتح آن ولایت بر جنان بود که امیر سعید فرمود بموجب فرمان متوجه

تسخیر ولایت بدخشان گشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت و در آن ولا
برکش صاحب احتیاط گشته بود و در رهنمونی اقبال جازم تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر شد و هر چند
ولد او مانع آمد مفید نیفتاد و شاه سلطان محمد بدان اشتافت و بسرکات ترکستان و کاشغر بیرون
رفت و امیر سعید مزید بدخشان را در قبضه تصرف آورده اموال و نفایس فراوان از خزاین شاهان
برد و بعد از آن میرزا ابابکر بموجب فرموده بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را بواجبی ضبط نمود
تا گاه شاهزاده بدخشان از غایت بر سر امیر اسمعیل خاوند شاه که امیرالامراء میرزا ابابکر بود تاخت
و او را بقتل آورده بار دیگر ولایت موروث خود را متصرف شد و چون خبر بسمع امیر احمد مشتاق
و دیگر سرداران که در قندز و بغلان بودند رسید آن بیچاره را در میان درب عراق میرک حسین
ولد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در وادی عدم فرستاده و نوبتی دیگر میرزا ابابکر بر بدخشان
استیلا یافت و شرح آن در مجلد سابع مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و میرزا ابوسعید ولایت
… دیگر … میرزا عمر شیخ داد و امرا و نواب جهت شاهزاده مشارالیه که در سن
… شاهزاده جوانبخت در آن دیار بر تخت حکومت و سیاست
استقرار داد اما قصه میرزا سلطان مراد چنان بود که سلطان ابوسعید او را بحکومت گرمسیر
و قندهار فرستاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که در آن سرزمین اختیار تمام داشت بخدمت
شاهزاده کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن ملک بفراغ بال گذرانید و چون ولایت عراق
و آذربایجان تحت تصرف بندگان حضرت سلطان سعید آمد خبر گرفتاری پدر شنید متحیر گردید و
عاقبت باز متوجه گرمسیر شد و در زمانی که کشتی از آب هیرمند می‌گذشت امیر یوسف ترخان که
بموجب فرموده خدمت شاهزاده می‌نمود از آب گذشته کشتیها کناره یافته آب سر داده و او را
افتاده که لشکر مراد رسید از جهت تفرقه بحال اکثر خلق که از آب گذشته بودند راه یافت و
یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد
بدحال و نامراد بخدمت سلطان صاحب قران آمد و آنحضرت او را از سمرقند مشهد ولایت فرستاد و
و چون حکم برادران او نسبت باو حکم برادران یوسف داشت بار دیگر بخراسان آمد و سلطان صاحب
قران او را رعایت و عنایت فرموده عاقبت شاهزاده را جهت مصلحت مملکت بقلعه زنو فرستاد و
و دیگر خبری از و نیامد میرزا سلطان ابوسعید در حین توجه بقشلاق مرو میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنه
هراة قائم مقام خود گذاشت اما حال میرزا سلطان ولد چنان بود که میرزا سلطان ابوسعید می‌خواست

آن ولد اعز را با مرای ارلات رجوع فرمود و ایشان از سر طوع و رغبت بخدمت او کمر بستند
و پوشیده نماند که مجملی از احوال و اولاد امجاد سلطان سعید درین اوراق ثبت افتاد و آنچه از سبیل
تفصیل بنظر رسد در مجلد سابع بعد از ارادت حضرت قادر صانع رقم زده کلک بیان خواهد
گشت انشاء الله تعالی وحده العزیز ذیل کتاب در ذکر حضرت اعلی نظام الملة والدین
امیر علیشیر الحمد لله والمنة که چون بتوفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل
بر بدایع اخبار و غرایب آثار بپایان رسید در حالتی که مسوده اوراق را در اثنای تألیف و تلفیق
این روایات عجیبه و حکایات غریبه عارضه روی نمود مانع غرایبی که داشت قلم شکسته رقم خواست
که آنرا باین تبدیل و این را بآن ملحق گرداند بیان این سخن آنست که چون کمیت خوش خرام خامه بمیدان جلوس
حضرت پادشاه گردون شکوه خاقان سعید انار الله برهانه رسید ضعف جگر و درد کمر
برداقم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بلکه مجال نشستن نماند و اطبای مسیحا نفس معالجه این
نوع بیکس بر وارسته سلوک و پرهیز که در نظر ارباب بصیرت ...
جایگه قرار داده که هر روزه ده سیر گوشت که نان آن منقطع ...
شربت صباح و یک بار در آخر روز قناعت باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق بید مشک
بجای آب باید آشامید و مخلص حقیقی این معنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شده میشد و مکشوف
و مبرهن آورنده لوح و قلم آگاه که از بدایت جلوس حضرت پادشاه کامکار سعید حضرت خاقان
سعید تا نهایت دولت حضرت میرزا سلطان ابوسعید این ضعیف نحیف داستان بر پهلوی
بار بستان افتاده و نوشته است و از صعوبت درد میان شبها نشسته که صفحه از اشک در سلک تحریر
کشد و بعضی لیالی از دستور کتابت صفحه اعراض نموده و در آن باب اهمال ورزیده با استراحت مشغول
نگشت تا نصف لیل و باز در تحریر شروع مینمود تا وقت طلوع فجر و چشانه تکلف این معانی ظهور می
پیوست الآثار کرامت حضرت اعلی ... علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم
یسمع بمثله الادوار ما دار الفلک الدوار ذو الفکرة الافلاطونیة والفطرة الفریدة و هو اکمل الاحرار
و ... العالیة المجد الارباب الدول و امجدهم الفضایل الثمانیة الذی لم یر عین الافلاک مثله و لم
یسمع اذن الاعصار عدیله مؤسس اساس العدل والاحسان قامع بنیان الظلم والعدوان الذی ... ملجا
ارزاق العلما والفضلا و ... ملجأ الصلحاء والفقراء مقرب الحضرة السلطانیة مرجع اعاظم
الامراء الدولة الخاقانیة المؤید بتاییدات الملک الاعلی الکبیر نظام الملة والدنیا والدین امیر علیشیر

بر

بسم الله تعالی مسند الامارة مآثر الاقدام ... ریاض المکرمة معطر الاقدام

الهی تا بود افلاک و انجم
بتابد آسمان با و معمور
دعای صبح خرانش قرین باد

ملاذ انام ...
بلند بر ممالک باد جمهور
سعادت یار و دولت ...

تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب فی هشتم شهر ربیع الثانی سنه ... بدار الامان ... صفاهان
... علی ید العبد المذنب المحتاج بجناب الله الباری
محمود حاجی محمد ... غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه

صاحب این کتاب را یا رب از بلای زمان امانش ده ... من فلان مراد ... آنچه مقصود اوست آن ده

در ... از آقای لطف علی ... ابتیاع ...

تولد

تولد شریف محمد قاسم [illegible]
شهر ربیع ال[illegible]
سنه ۱۲۳۵

خطی نوشتم تا بماند یادگار
من نمانم خط بماند روزگار
هر که خواند [illegible] طمع دارم
زان که من بنده گنه‌کارم
ایمان [illegible]
[illegible]
این چند کلمه قلم گردید
در شنبه غره ذی القعده [illegible]
خطا را اصلاح کنند
[illegible] کتاب کنند

[illegible]